سفرنامه

(مادام دیولافوا)

ایران و کلده

دارای ۳۳۶ کلیشه‌ها

ترجمه و نگارش

فره‌وشی (مترجم همایون)

از انتشارات

کتابخانه خیام

سفرنامه

(مادام دیولافوا)

«ایران و کلده»

دارای ۲۳۶ کلیشه و گراورهای زیبا

ترجمه و نگارش:

فره‌وشی (مترجم همایون سابق)



۱۳۳۲ شمسی

ناشر: کتابفروشی خیام

چاپخانهٔ حیدری

بسمه تعالی

مقدمهٔ مترجم

پس از آنکه پنجاه ودوسال متوالی از عمر خود را صرف آموزش وپرورش ابناء میهن عزیز کردم وشصت جلد کتاب درسی دررشته‌های مختلف تحصیلی برای نوآموزان دبستانهاودانشجویان دبیرستانها تألیف ومنتشر نمودم درسن هفتاد و چهارسالگی بحکم قانون باز نشسته شدم واجباراً گوشه نشینی اختیار کردم .

بدیهی است کسیکه پیوسته سر گرم خدمات فرهنگی بوده وباتدریس وتحریر سروکار داشته است نمیتواند یکباره دست از کار کشیده واوقات خودرا ببطالت که جز کسالت حاصلی ندارد بگذراند .

برای اینکه اشتغال خاطری داشته باشم باین فکر افتادم که یکدوره داستانهائی آمیخته بتاریخ ایران تألیف نمایم تاجوانان بارغبت بخوانند وباوضاع واحوال دوران گذشتهٔ میهن عزیز وطرز زندگانی نیاکان خود آشنا گردند واخلاق ورفتار پسندیدهٔ آنانرا سرمشق اعمال خود قراردهند . جلداول این دوره بنام باستان نامه طبع و منتشر گردید وجلد دوم هم برای طبع حاضر شد . تصادفاً درهمین اوقات دوست دیرینم آقای صنعتی زاده که از نویسندگان معروف است ازسفراروپا باز گشت وچند جلد کتاب که باختریان راجع بایران نوشته بودند همراه خود آورد .

یکی ازآنها راموسیو نیکیتین لهستانی که سالها درایران ازطرف دولت روسیه تزاری سمت قونسولی داشته واکنون درپاریس اقامت دارد بعنوان (ایرانی که من شناخته ام) تألیف کرده وتعدیات دودولت هم جوارما روس وانگلیس رادر کشور ایران بیغرضانه شرح داده است .

نظر باینکه کتاب اوحاوی مطالب مفیدی بود وتاآن تاریخ بهیچ زبانی طبع ومنتشر نگردیده بود بترجمهٔ آن مشغول شدم و در سال ۱۳۳۰ شمسی طبع و انتشار یافت .

دیگری از مجلدات فوق الذکر سفرنامهٔ دیولافوا بود که خوشبختانه

ترجمهٔ آن‌هم پایان یافت واکنون از طبع بیرون آمده ودر دسترس خوانندگان محترم قرار میگیرد.

مارسل دیولافوا مهندس وباستانشناس معروف که در سنوات (۱۸۴۳ - ۱۹۲۰) میلادی درسلك حیات بوده درسبکهای معماری خاوری وباختری وارتباط آنهابایکدیگر مطالعاتی میکرده ودرپیوستگی اسلوب ابنیهٔ قرون وسطی بااشکالاتی مواجه‌میشده‌است .مخصوصاً بیشتر درصدد حل این مسئله بوده که‌آیا سبك‌معماری دورهٔ ساسانیان درمعماری دورهٔ اسلامی سرایت ونفوذی داشته است یانه ؟ وچون دراروپا ازتحقیقات‌ومطالعهٔ کتب به نتیجهٔ مثبتی نمیرسد تصمیم میگیرد که مسافرتی بکشورهای خاوری بویژه ایران بکند وازمشاهدهٔ ابنیهٔ باقیماندهٔ باستانی بمقصود خود نائل گردد.

بنابراین درسال ۱۸۸۱ میلادی بهزینهٔ شخصی از راه ترکیه وقفقاز بایران آمده ومدت یك سال درتر کیه وقفقاز وشمال ومرکز وجنوب ایران وبین النهرین بمطالعهٔ ابنیهٔ تاریخی قدیم وجدید پرداخته است وسرانجام علاوه براینکه بکشف مجهول خود موفق گردیده درشوش هم بگنج گرانبهائی برخورده است یعنی از مشاهدهٔ آثاروقرائن ، بخصوص‌ازحفریاتیکه انگلیسها قبل ازاو دراین تلهای خرابه کرده وبه نتایج خوبی هم رسیده بودند دریافته که بایستی خزینهٔ مهمی ازاشیاء عتیقه دراین ناحیه که سابقاً پایتخت سلاطین بزرگ ایران بوده مدفون باشد.

پس ازمراجعت بفرانسه‌بفکر استخراج‌این گنج‌عظیم میافتدو برطبق‌مقرراتی در سال ۱۸۸٤ دو باره بایران برمیگردد و مدتها درآنجا مشغول حفاری وکاوش میشود واشیاءآنتیك‌نفیس‌زیادی اززیرخاك‌بیرون‌میآورد ، ازآنجمله است کاشیهای سربازان جاویدان وکاشیهای تزیینی دوران‌سلاطین هخامنشی که فعلا زینت افزای موزهٔ لوورپاریس‌است . پس‌ازاوهم‌هیئتهای‌دیگری‌ازفرانسه‌بشوش‌آمدند وکارهای اورادنبال کردندوخلاصه‌آنکه‌بهای‌ذخائری‌راکه‌فرانسویان‌ازاین‌ناحیه‌بدست‌آوردند وهمه رابکشورخود منتقل نمودند نمیتوان بدرستی معین کرد وبحساب آورد.

باری مادام دیولافواهم دراین‌مسافرتها باشوهرخودهمراه‌بوده‌است . این‌زن فاضله ازهنگام حرکت ازفرانسه تاموقع مراجعت بآنجا وقایع روزانهٔ مسافرت و

نتیجهٔ مشاهدات وتحقیقات ومطالعات شوهرخودرا مشروحاًیادداشت کرده وبصورت کتابی بعنوان (مسافرت دیولافوادر ایران وشوش و کلده) در پاریس بطبع رسانده است.

مطالعهٔ اینکتاب که اکنون بفارسی نقل شده است برای نسل حاضر بویژه جوانان ما خالی از فایده نیست زیرا که اولا عظمت وشوکت ایران وسربلندی ایرانیانرا درازمنهٔ تاریخی در نظر آنها مجسم میسازد وحس شرافت وغرورملی آنانرا تحریك مینماید و طرز رفتار و کردار پسندیدهٔ نیاکان بزرگوارشانرا که با همت بلند وکار و کوشش موجبات آبادی وترقی ایران وسرفرازی ایرانیانرافراهم میساختند بخاطرشان میآورد.

ثانیاً طرز سلطنت استبدادی‌واوضاع اداری واجتماعی‌واقتصادی وفرهنگی وزراعتی وتجارتی وراهها ووسایل نقلیه وبطور کلی وضع زندگانی‌ایرانیانرا در دورهٔ شاهان سلسلهٔ قاجار بطور کامل ودقیق روشن میسازد وبطور وضوح مدلل مینماید که زمامداران قاجار ابداً درفکر آبادی وترقی این کشور باستانی نبوده‌اند ومالیاتی که بطور دلخواه باانواع شکنجه وستم از مردم میگرفته‌اند همه صرف تعیشات شاهان وشاهزادگان ودرباریان وحکام‌خود سرمیشده‌است وعلاوه براینکه درفکر تأسیس هیچگونه بنای‌عام‌المنفعه‌ای نبوده‌اند ابنیه وآثاری هم که ازمفاخر ملی‌مامحسوب‌میشده‌انددراثر بی‌قیدی آنهاهمه روبویرانی و انهدام گذارده و اغلب بدست خودآنان خراب شده‌است وخلاصه‌آنکه بواسطهٔ عدم توجه‌آنها بامور این سامان ، کشور عزیزماایران درتمام شئون روبانحطاط وتنزل رفته‌است .

مارسل دیولافوا درابنیه وآثارتاریخی ایران مطالعات‌دقیقی کرده واطلاعات مفیدی دردسترس طالبان آثار تاریخی میگذارد . مثلا ازمشاهدهٔ آثارباقیماندهٔ در پازارگاد بادلایلی ثابت میکند که باستانشناسان انگلیسی در تعیین مقبرهٔ کورش کبیر اشتباه کرده‌اند . اوعقیده‌دارد که‌بنای‌سنگی‌موجود درآنجاچنانکه انگلیسها فرض کرده‌اند مقبرهٔ کورش نیست بلکه این بنا مقبرهٔ مادر کورش ماندان یازن او کاساندان است ونیز میدان جنگ کورش‌باآستیاژ یاآزیدهاك پادشاه مادرا که در آنجاکورش‌پس‌ازچند جنگ سخت فاتح میگردد وسرانجام‌برحریف غالب میشود واورا دستگیر ومحبوس مینماید با قرائنی معین میکند ودراینکه اسکندر مقدونی

کاخهای بی نظیر تخت جمشید را بدست خود آتش زده تردیدی ندارد بلکه این قضیه رامقرون بصحت میداند و بادلایلی بثبوت میرساند .

نکتهٔ جالب توجه دیگر این است که دیولافوا ثابت میکند که سبك معماری ایرانی از ابتکارات خود ایرانیان است وابداً دراین فن از سایر ملل اقتباس نکرده اند بلکه برعکس ملل دیگر سبك واسلوب ایرانیانرا تقلید نموده اند . مخصوصاً از استادی ومهارت معماران ایرانی وهنرمندی آنها دراستحکام بنا وطرز کاشیکاریهای بی نظیر وسلیقهٔ خاصی که درظرافت وزیبائی بناها بکار میبرده اند فوق العاده تمجید وتحسین میکند . از بعضی ابنیهٔ قدیمی عکس برداشته ودر کتاب خود بیادگار گذارده که اکنون همهٔ آنها ویران شده وشاید اثری هم از آنها برجای نمانده باشد . در خاتمهٔ کتاب هم تاریخ مختصر صنعتی وادبی ایران را از کورش کبیر آغاز وبناصرالدین شاه پایان میدهد .

باری نگارنده در ترجمهٔ این کتاب تصرف زیادی نکرده وفقط از ترجمهٔ پاره‌ای از جمل وعبارات آن که بوی تعصبی استشمام میشده یا مطالبی که مکرر بذکر آنها پرداخته صرفنظر کرده است . مخصوصاً بترجمهٔ تحت اللفظی نپرداخته و بطور کلی مفهوم مطالب نویسنده رابفارسی نقل کرده است ودرهرجا که بلغات بیگانه یااعلامی برخورده درحاشیه توضیح مختصری داده است وخلاصه آنکه تمام حواشی مربوط به مترجم است نه بمؤلف . تذکاراً اضافه میکند که سنوات تاریخی اینکتاب همه میلادیست نه هجری ودرهرحال ممکن است که این ترجمه خالی از نقص نباشد واز خوانندگان دانشمند خواهشمند است که اگر بسهوی برخوردند تذکاردهند که درچاپهای بعدی اصلاح شود .

در خاتمه لازم میداند که از آقای محمد علی ترقی مدیر محترم کتابفروشی خیام که بابذل همت وباسرمایهٔ خود بطبع وانتشار این کتاب اقدام نموده‌اند اظهار امتنان نماید .

تهران آذر ۱۳۳۲ فره‌وشی (مترجم همایون سابق)



مادام ديولافوا نويسندهٔ كتاب

فهرست مندرجات

مقدمه - آتن - اسلامبول - تفلیس

فصل اول - ایروان و نخجوان - ۱۸

ایروان - دسته ای از روستائیان - پسر ارمنی - مسجد قدیمی ایروان - ناهار در قفقاز - کاخ سردار - منظرهٔ جبال آرارات - زراعت اطراف ایروان - نخجوان - مسجد جامع - کنبد اتابك .

فصل دوم آذربایجان - ۳۰

آذربایجان - گمرك جلفا - تلگرافخانهٔ انگلیس - قبایل کرد - اثاثهٔ يك مسافر ایرانی - مرند- گدای پیرکرد - داخل خانهٔ ایرانی - یکی از نهصدونود ونه کاروانسرای شاه عباسی - رئیس امنیهٔ تبریز - دعای درویش - ورود بصوفیان

فصل سوم - ۴۲

منازل اولیه - تنزل درجهٔ حرارت - قنوات - ساختمان معرفةالارضی - خاك ایران - درویش نقال - پل تبریز- نقر محلات بیرون شهر - ورود بقونسولخانهٔ فرانسه - ملاقات فرمانفرمای تبریز - عمارت بیرونی .

فصل چهارم - ۵۰

ملاقات باقونسولها - داستان يك قونسول ترك - مسجد کبود - ارك قدیمی - تغییرمکان دائمی شهرهای شرقی - یخچالها - فوت مجتهد تبریز - ملاها - سیاحت مسجد غازان خان - ملاقات خلیفهٔ ارمنی - کلیسای اوچمیازن - جواهرات قیمتی و کتابخانه - نقاشی يك زن کلدانی - تقویم ایرانی - عزیمت از تبریز - کاروان زوار خراسان - زن نوکر - میانه - داستان کاخ قدیمی - پل دختر .

فصل پنجم - ۸۰

ورود بزنجان - بابیها - جنگ شیخ طبرسی - شورش مذهبی - محاصرهٔ زنجان - مجازات شورشیان - خانوادهٔ بابی- قشون ایران - سلطانیه - مقبرهٔ شاه‌خدابنده - چاروادارها طبابت آزاد غیرقانونی .

فصل ششم - ۱۰۰

خانهٔ عظیم آباد - تأثیر سراب - ورود بقزوین - آب انبار های قزوین - شاهزادهٔ حاکم - اوهام - مسجد جمعهٔ قزوین - تعزیه - امامزاده حسین - عزیمت ازقزوین - ورود به تهران .

فصل هفتم - ۱۱۷

دکتر تولوزان - خواهران تارك دنیا - قصر نگارستان - اندرون شاهی - تصویر فتحعلیشاه باپسران - شرفیابی بحضور شاه - ناصرالدین شاه .

فصل هشتم - ۱۴۳

درحضورشاه - خواهرزاده های شاه - مسافرت‌ورامین - مسجد جمعهٔورامین - قلعهٔ ساسانی-ارك‌ورامین-قضاوت کدخدا - امامزاده یحیی - انعکاسات فلزی -تزیینات کاشی - تفریح شاه - برج و محراب مغول - امامزاده جعفر - مراجعت به تهران - چنار تجریش - میرزا نظام غفاری .

فصل نهم - ۱۶۶

عزیمت ازتهران - تفاوت فاحش درجهٔ حرارت درشب وروز - مأمونیه - خانهٔحاکم ورود بساوه-مسجد - منارهٔ غزنوی - املاك موقوفه .

فصل دهم - ۱۷۴

سدساوه - رتیل‌ها - مباشرین ایرانی - ورود به‌آوه - ملاقات‌من بایك خانم-مسافرت دربیابان - ورود بقم - دورنمای شهرقم - نقشهٔ اندوون حکومتی - حاکم شهرقم - مقبرهٔ حضرت فاطمه - مقبرهٔ شیوخ - نغمهٔ بلبل‌ها .

فصل یازدهم - ۱۸۹

آثارالکتریکی دربیابان - نصرآباد - کاروانسرا - کاشان- کاروانسری‌نو - بازار - منار خمیده - منظرهٔ شهرکاشان - ورود بمسجد جامع - ملاقات حاکم - ازدواجهای موقتی - مسجد میدان - محراب صیقلی - خانمهای ایرانی - قصرباغ فین - میرزا تقی خان-قتل او - عزیمت‌ازکاشان - جبال قهرود .

فصل دوازدهم - ۲۱۲

ورودباصفهان - چهارباغ - جلفا - مؤسسات‌مذهبی‌ارمنی‌ها - پرپاسکال‌آراکلیان- تاریخ کلنی ارمنی جلفا - انهدام جلفای ارس - برقراری ارمنی‌ها درعراق - روزیکشنبه

درجلفا ـ کشیش‌وزیر دستان او ـ خواهران سنت کاترین ـ تهیهٔ تریاك ـ عروسی ارمنی .

فصل سیزدهم ـ ۲۳۶

بنای شهر اصفهان . تاریخ شهر . کاخ چهل‌ستون . سرتیپ دکتر میرزا تقی‌خان . عمارت هشت بهشت . ملاقات نایب الحکومه . ایام پیری شاه عباس . تالار سر پوشیده شاهزادهٔ ظل‌السلطان . کاشیهای ایرانی . مدرسهٔ مادرشاه . یك کاروانسرا .

فصل چهاردهم ـ ۲۶۲

باغ کشیش بزرك . روحانیان گریگور . اندرون حاج حسین . یادگاریهای مسافرت یکزن ایرانی درمسکو . منارهٔ دیده‌بان . نامهٔ شاهزاده ظل‌السلطان .

فصل پانزدهم ـ ۲۷۷

گردش در کلادان . منارجنبان . چاه‌آب . زراعت‌اطراف شهر . تنباکو‌وپنبه .کود . وسایل نقلیه .

فصل شانزدهم ـ ۲۸۷

تفسیر کتب مقدس . میدان شاه . مقایسهٔ این‌میدان بامیدان سنت‌مارك ونیز . عمارت مرتفع عالی قاپو . مسجد شاه . نمونه های مختلف مساجد . وضو . نماز . لزوم قرار دادن محراب بطرف کعبه . مسجد جمعه . محراب مسجد المنصور . ملاقات یك سید . داستان یك میسیونر لائیك درجلفا . اولاد پیغمبر . خمس‌وزکوة .

فصل هفدهم ـ ۳۰۶

امامزاده جعفر . منارهٔ منول . حامی‌خارجیان . قصرفرح آباد . تخت‌سلیمان . میدان جنگ گلناباد . قبرستان ارمنی‌ها . لباس پاریسی درطبقهٔ اشراف جلفا . باغ هزار جریب . قصر آئینه‌خانه . پل‌حسن‌بك . مناره‌وامامزادهٔ‌شهرستان . پل‌شهرستان . قراردادباچاروادار . شام درکلیسا . عزیمت بشیراز .

فصل هیجدهم ـ ۳۲۶

خروج‌ازاصفهان . کاروان بزرگ . مهیار . کاروانسرای‌قلعه‌شور . قمشه. یزدخواست.

فصل نوزدهم ـ ۳۳۸

کاروان‌گربه . وعدهٔ‌چاروادار . مسجد مشهوراقلید . چشمه‌ها . شکارهای بهرام‌گور. زنان‌قبیلهٔ بختیاری . سورمق . ده‌بید . مراسم دفن‌مسافر .

فصل بیستم - ۳۵۱

تنگهٔ مادرسلیمان . ده نو . تخت مادرسلیمان . مقبرهٔ کامبیز اول . قصر سیروس . شمایل حجاری شدهٔ سیروس . اسکندر . نقشهٔ پلوار . قبر مادرسلیمان . شرح مقبرهٔ سیروس توسط آریستوبول یونانی . تنگهٔ پلوار . مقابر سنگی وقبور موقتی نقش رستم . حجاریهای ساسانی . آتشکده‌های نقش رستم .

فصل بیست و یکم - ۳۷۸

دهکدهٔ کناره . راهزنان گچ گرفته . تخت جمشید . گاومیشهای مخصوص . آپادانای خشیارشا . کاخ داریوش . حجاران تخت جمشید . وضع لباس مدیها و پارسیها . خرابه های آپادانای صدستون . ورود مالیاتها . مقابر هخامنشیان . آتش زدن تخت جمشید . خرابهٔ استخر . خانوادهٔ زوار زردشتی . مذهب پارسیان درزمان زردشت . زند اوستا . عزیمت ازکناره بقصدرفتن بشیراز .

فصل بیست و دوم - ۴۰۴

عزیمت از کناره . تنگهٔ الله‌اکبر . مدخل بازار . ورود به‌تلگرافخانه . زندگانی زنان اروپائی درشیراز . پایتخت کریمخان . حامی خارجیان .

فصل بیست و سوم - ۴۱۸

قصرهخامنشی درنزدیکی شهرشیراز . حجاری برجستهٔ ساسانی . نبوت قدمت شهر شیراز از روی ابنیهٔ مختلف قدیمی . دایهٔ مسلمان نزد مسیحی . مقابر سعدی و حافظ . اطبای بومی .

فصل بیست و چهارم - ۴۲۹

مسجد جامع شیراز . تأسیس آن . خداخانه . قدمت شهرشیراز . کر . مسجدنو . مدرسهٔ خان . بازار وکیل . تب درشیراز . مشاورهٔ طبی در نزد صاحبدیوان .

فصل بیست و پنجم - ۴۴۳

ملاقات مادام فاگرگرین . آیا طول دامن زنان باعث پاکی اخلاق است ؟ . عزیمت ازشیراز . دریاچهٔ شور . ورود بسروستان .

فصل بیست و ششم - ۴۵۳

اقامت درسروستان . قصرخراب سروستان . عزیمت بداراب . مراجعت بطرف شیراز . تغییرعادت . قلعهٔ دختر . نقش برجستهٔ ساسانی . قصرخرابهٔ فیروزآباد .

فصل بیست و هفتم - ۴۶۶

آتشکدهٔ فیروزآباد . ایلخانی . ده‌نو . کوچ کردن قبیله . فرش بافی . اخلاق چادر نشینان . فراش‌بند . نخلستان . نقالی . بنای گنبددار فراش بند . دهکدهٔ اهرم . منظرهٔ خلیج فارس .

فصل بیست و هشتم - ۴۹۳

دهکدهٔ گورک . شکار باقوش . ورود ببوشهر . منظرهٔ شهر . بندر : کرم بوشهر . مرگ سپهسالار . عزیمت از بوشهر .

فصل بیست و نهم - ۵۰۴

در کنار کشتی پنجاب . سواحل ایران . شط‌العرب . ناحیهٔ بزرگ باطلاقی . سواحل شط‌العرب . محمره . شیخ فیلیه . ترکان خانم . رقت قلب پلنگ . تعزیه .

فصل سی‌ام - ۵۱۶

عزیمت از فیلیه . محمره . هشت‌روز در شط کارون . مراجعت بمحمره . قرنطین وگمرک ترکیه . بصره در مواقع جزر و مد شط . هوای ناسالم شهر بصره . اجتماع مذاهب در ملتقای دجله و فرات . یوحنائیان .

فصل سی و یکم - ۵۳۰

مسافرت برروی دجله . رفقای راه . مقبرهٔ اسدراس یهودی . جنگل متدس . بگل نشستن کشتی . قبایل عرب . ورود به تیسفون . قصر سلاطین ساسانی . سلوسی . خرابه های آن وضع حالیهٔ آن . شب در سواحل دجله . مراجعت بکشتی .

فصل سی و دوم . ۵۴۴

ورود به بغداد . منظرهٔ شهر . کشتی و کلك وقفه . قایقهای بابلی بنابروایت هرودوت . حجاری های نینوا . قونسولخانهٔ فرانسه . زندگانی در کلده . تأسیس بغداد : دروازه و برج طلسم . مقابر شیخ عمر وعبدالقادر . فرق چهارگانهٔ سنی . وهابیها . روزعید در بغداد . جوش بغدادی .

فصل سی و سوم - ۵۶۴

ترکها . موجبات انحطاط اخلاقی وجسمانی . ترتیب اداری مأمورین ترك . تراموای کاظمین . مقبرهٔ امام‌موسی . مسافر بدون لوازم سفر .

فصل سی و چهارم - ۵۷۶

سیاحت قبرستانهای ساحل چپ دجله . مقبرهٔ یکی از پیشوایان یهود . کلنی یهودی

بغداد . مقبرهٔ سلطان زبیده . حریق در بازار . خان ارتمه . منارهٔ سوق‌الغزل . بازار و تجار بغداد .

فصل سی و پنجم - ۵۸۸

عزیمت ببابل . عبور از پل قایقی . اسکورت ضبطیه . کاروانسرای میان راه . قافلهٔ اموات . اسکندریه خان . ظهور تپه‌های بابل . طوفان در کلده . دشت حله . سواحل شط فرات . برج بابل . قصر بخت‌النصر . حدائق معلقه . مقبره بل‌مرداك .

فصل سی و ششم - ۶۰۳

کربلا . میدان سنگ قبر . ورود بشهر . ملاقات قونسول ایران . نتیجه نگرفتن از مقصود . قبرستان کربلا . مراجعت به بغداد .

فصل سی و هفتم - ۶۱۱

عزیمت از بغداد . درکشتی خلیفه . ورود بعماره . اسبان اصیل . کلنی عیسوی عماره . شبی از ماه ژانویه در باطلاق . قبایل صحراگرد . طاق ایوان . امامزاده توئیل . قبیلهٔ کریم خان .

فصل و هشتم - ۶۲۹

دزفول . اوضاع تجارتی و زراعتی شهر . تماشای اندرونهای نایب الحکومه . پیش گوئیهای خوب .

فصل سی و نهم - ۶۳۸

ملاقات باشیخ طاهر . تلها . مقبرهٔ دانیال . قصر اردشیر . شکار گراز . شبی درمقبرهٔ دانیال .

فصل چهلم - ۶۵۰

محل جندی شاپور . دهکدهٔ بین‌راه . منظرهٔ شهرشوشتر . وضع داخلی شهر . فقراهالی شوشتر . حاکم عربستان وقشون او .

فصل چهل و یکم - ۶۶۳

مسجدجامع شوشتر . امامزاده عبدالله بانو . عزیمت ازشوشتر . یکشب درچادر بادیه نشینان . دهکدهٔ وئیس . اهواز . درروی شط کارون . درکنار کشتی .

فصل چهل ودوم - ۶۷۵

خلاصه‌ای از تاریخ صنعتی وادبی ایران . سلسلهٔ هخامنشی . پارتها . ساسانیان . فتوحات اعراب . غزنویان . سلجوقیان . مغولها . صفویه . قاجاریه .

فهرست تصاویر

تمام تصاویر این کتاب از روی عکسها و نقاشیهائی که مادام و موسیو دیولافوا در طی مسافرت بدست خود تهیه کرده‌اند گراور شده است .

شماره و محل تصاویر

شماره	تصویر	صفحه
۱	منظرهٔ بندر مارسی	صفحه ۳
۲	معبد پارتنن	۵
۳	معبد ویکتوار	۶
۴	محلهٔ کنار بسفر	۷
۵	چشمه سرای	۸
۶	بندر پتی	۱۰
۷	تونل راه‌آهن	۱۱
۸	شاهزادهٔ گرجی	۱۱
۹	منظرهٔ شهر تفلیس	۱۲
۱۰	دختر گرجی	۱۳
۱۱	روستائیان ایروان	۱۸
۱۲	پسر ارمنی	۱۹
۱۳	مسجد ایروان	۲۲
۱۴	پل ایروان	۲۴
۱۵	مسجد نخجوان	۲۷
۱۶	گنبد اتابك	۲۹
۱۷	مسجد خراب نخجوان	۳۰
۱۸	قبایل کرد	۳۳
۱۹	گدای مرند	۳۸
۲۰	زنان مرندی	۳۹
۲۱	کاروانسرای خراب	۴۰
۲۲	درویش	۴۱
۲۳	درویش نقال	۴۵
۲۴	قونسول فرانسهٔ تبریز	۴۶
۲۵	فنجان قهوه‌خوری	۴۹
۲۶	منظرهٔ باغهای تبریز	۵۰
۲۷	مسجد کبود تبریز	۵۳

شماره و محل تصاویر

شماره	تصویر	صفحه
۲۸	سردرخارجی مسجد	۵۴
۲۹	ارك تبریز	۵۶
۳۰	مجتهد تبریز	۵۸
۳۱	خلیفه ارمنی تبریز	۶۵
۳۲	کلیسای اوچمیازن	۶۶
۳۳	زن کلدانی	۶۷
۳۴	دختر نایب چاپارخانه	۷۰
۳۵	علی مستخدم آقا	۷۲
۳۶	کدخدای میانه	۷۴
۳۷	پل دختر	۷۸
۳۸	تخت کلیسا	۷۹
۳۹	دورنمای سلطانیه	۸۰
۴۰	دختر بابی زنجانی	۸۹
۴۱	دختر زنجانی	۹۰
۴۲	مقبرهٔ سلطانیه	۹۵
۴۳	چارواداران	۹۶
۴۴	دورنمای خرم‌دره	۹۸
۴۵	مقبرهٔ کوچك در سلطانیه	۱۰۰
۴۶	خانهٔ عظیم‌آباد	۱۰۱
۴۷	آب‌انبار قزوین	۱۰۳
۴۸	میدان خوار بارفروشی قزوین	۱۰۵
۴۹	حاکم قزوین	۱۰۶
۵۰	مسجد شاه قزوین	۱۱۰
۵۱	مجلس تعزیه	۱۱۲
۵۲	امامزادهٔ قزوین	۱۱۳
۵۳	مسجد خراب قزوین	۱۱۴
۵۴	منظره کوه دماوند	۱۱۶

شماره و محل تصاویر

۵۵ زن گدای ایرانی ۱۱۹
۵۶ فتحعلیشاه و پسرانش ۱۲۵
۵۷ دکتر تولوزان ۱۲۶
۵۸ زن ایرانی ۱۲۷
۵۹ عمارت نگارستان ۱۲۸
۶۰ شمس العماره ۱۳۱
۶۱ ناصرالدین شاه ۱۳۴
۶۲ خواهر زاده‌های شاه ۱۳۵
۶۳ ظرف آنتیك ۱۳۶
۶۴ مردهٔ گبر در قلعه ۱۳۶
۶۵ قلعه یادخمهٔ گبران ۱۳۷
۶۶ برج طغرل ۱۳۸
۶۷ دورنمای شهرورامین ۱۳۹
۶۸ مسجد جامع ورامین ۱۴۱
۶۹ داخل مسجد ورامین ۱۴۲
۷۰ ارك خراب ورامین ۱۴۳
۷۱ امامزاده یحیی ورامین ۱۴۷
۷۲ متولی وروستائیان ۱۴۹
۷۳ برج خراب ورامین ۱۵۰
۷۴ محراب امامزاده یحیی ۱۵۰
۷۵ چوپانان استرآبادی ۱۵۲
۷۶ امامزاده جعفر ورامین ۱۵۶
۷۷ چنار تجریش ۱۵۹
۷۸ میرزا نظام الدین غفاری ۱۶۰
۷۹ خانهٔ دکتر تولوزان ۱۶۴
۸۰ کاخ نایب السلطنه ۱۶۵
۸۱ آبدار وفراشان ۱۶۸
۸۲ مسجد جامع ساوه ۱۷۱
۸۳ درویش ۱۷۲
۸۴ منارغزنوی ۱۷۳
۸۵ سد ساوه ۱۷۴

شماره و محل تصاویر

۸۶ معمارباشی وبطری عرق ۱۷۵
۸۷ فاطمه ۱۸۱
۸۸ دورنمای شهرقم ۱۸۳
۸۹ مقبرهٔ حضرت معصومه ۱۸۵
۹۰ منارهای مسجد خراب قم ۱۸۶
۹۱ میرزا مهدیخان حاکم قم ۱۸۷
۹۲ مقابر شیوخ در قم ۱۸۹
۹۳ کاروانسرای پاسنگان ۱۹۲
۹۴ کاروانسرای تازه در کاشان ۱۹۴
۹۵ منار خمیدهٔ کاشان ۱۹۷
۹۶ حاکم کاشان ۲۰۰
۹۷ میرزا وصاحب منصبان ۲۰۱
۹۸ کوچهٔ کاشان ومسجد جامع ۲۰۲
۹۹ مدخل مسجد میدان کاشان ۲۰۳
۱۰۰ محراب مسجد میدان کاشان ۲۰۴
۱۰۱ هلو فروش کاشانی ۲۰۵
۱۰۲ خانم حاکم کاشان ۲۰۷
۱۰۳ چوپانان وگوسفندان قهرود ۲۱۰
۱۰۴ خیابان چهارباغ اصفهان ۲۱۴
۱۰۵ کشیش پاسکال ۲۱۵
۱۰۶ یکی از کوچه‌های جلفا ۲۱۹
۱۰۷ کلیسای جلفا ۲۲۲
۱۰۸ کشیش ارمنی جلفا ۲۲۳
۱۰۹ خواهران تارك دنیا ۲۲۵
۱۱۰ تهیه تریاك کشیدنی ۲۲۸
۱۱۱ تهیه تریاك برای داروخانه ۲۲۹
۱۱۲ زنان ارمنی جلفا ۲۳۰
۱۱۳ زن ارمنی فریدنی ۲۳۲
۱۱۴ یك خانوادهٔ ارمنی ۲۳۳
۱۱۵ نمونه کاشی کاری اصفهان ۲۳۷
۱۱۶ تالار جلوخان کاخ چهل ستون ۲۴۴

شماره و محل تصاویر

۱۱۷ منظرهٔ عمارت چهل ستون ۲۴۶
۱۱۸ منظره تالار کاخ هشت بهشت ۲۴۷
۱۱۹ عمارت سرپوشیده ۲۵۲
۱۲۰ ظل السلطان حاکم اصفهان ۲۵۳
۱۲۱ جلوخان مدرسه چهارباغ ۲۵۶
۱۲۲ داخل مدرسه چهارباغ ۲۵۸
۱۲۳ درویش وطلبه ۲۶۰
۱۲۴ کاروانسرای ارمنیها ۲۶۱
۱۲۵ گاو آبکش کلیسا ۲۶۳
۱۲۶ دورنمای جلفا ۲۶۴
۱۲۷ خادم کلیسا ۲۶۶
۱۲۸ مادام یوسف ۲۶۸
۱۲۹ زیباخانم ومادام یوسف ۲۶۹
۱۳۰ منار دورهٔ مغول ۲۷۴
۱۳۱ یکی از کوچه های اصفهان ۲۷۵
۱۳۲ بازار جلفا ۲۷۶
۱۳۳ برج کبوتران ۲۷۷
۱۳۴ منارجنبان اصفهان ۲۷۹
۱۳۵ طرز آبکشی با گاو ۲۸۱
۱۳۶ برج کبوتر درهزارجریب ۲۸۴
۱۳۷ مشروب کردن زمین با آب چاه ۲۸۵
۱۳۸ نقاره خانه اصفهان ۲۸۹
۱۳۹ میدان شاه اصفهان ۲۹۰
۱۴۰ هشتی مسجد شاه ۲۹۲
۱۴۱ فرستادگان مجتهد ۲۹۳
۱۴۲ جلوخان شبستان مسجدشاه ۲۹۵
۱۴۳ آخوند ملاحسین ۳۰۰
۱۴۴ گچ بری محراب مسجدجامع ۳۰۱
۱۴۵ منظرهٔ مسجدجامع اصفهان ۳۰۲
۱۴۶ آقاسیدمحمدحسین ۳۰۳
۱۴۷ شیرین خانم ۳۰۴

شماره و محل تصاویر

۱۴۸ پوشش خارجی مسجددورهٔ مغول ۳۰۵
۱۴۹ امامزاده جعفراصفهان ۳۰۶
۱۵۰ منار دورهٔ مغول ۳۰۸
۱۵۱ قصر آئینه خانه ۳۱۸
۱۵۲ منظرهٔ پل حسن بك یا پل خواجو ۳۱۹
۱۵۳ منظرهٔ زیر پل حسن بك ۳۲۰
۱۵۴ یکی از کوچه های عباس آباد ۳۲۱
۱۵۵ مسجدعباس آباد ۳۲۲
۱۵۶ پل شهرستان ۳۲۳
۱۵۷ کشیدن بارها باقپان ۳۲۴
۱۵۸ دودختر ارمنی ۳۲۵
۱۵۹ ارمنیهای مهاجر از جلفا بهندوستان ۳۲۶
۱۶۰ توقفگاه کاروان ۳۲۹
۱۶۱ منظرهٔ قشمه (شهرضا) ۳۳۲
۱۶۲ مسجد قشمه ۳۳۳
۱۶۳ منظرهٔ ایزدخواست ۳۳۵
۱۶۴ قمه وخنجر ۳۳۸
۱۶۵ حلاج ۳۳۹
۱۶۶ تاجر گربه فروش ۳۴۰
۱۶۷ پسرحاکم آباده ۳۴۳
۱۶۸ ملاقات بهرام گور بامعشوقه ۳۴۷
۱۶۹ زنان بختیاری ۳۴۸
۱۷۰ دروازهٔ سورمق ۳۴۹
۱۷۱ درویش باپوست ببر ۳۵۱
۱۷۲ تخت مادرسلیمان ۳۵۵
۱۷۳ سردر مقبرهٔ کامبیز ۳۵۷
۱۷۴ یکی ازستونهای کاخ سیروس ۳۵۸
۱۷۵ عکس سیروس ۳۵۹
۱۷۶ قبرمادر سلیمان ۳۶۴
۱۷۷ وضع اولیهٔ قبر مادرسلیمان ۳۶۶
۱۷۸ مقبرهٔ موقتی درنقش رستم ۳۷۳

شماره و محل تصاویر

۱۷۹ منظرهٔ مقابر نقش رستم ۳۷۵

۱۸۰ شاپور فاتح و امپراطور روم ۳۷۶

۱۸۱ دو آتشگاه نقش رستم ۳۷۷

۱۸۲ تصاویر پادشاهان ساسانی در نقش رستم ۳۷۸

۱۸۳ قصر داریوش در تخت جمشید ۳۸۳

۱۸۴ کاومیشان بالدار ۳۸۵

۱۸۵ رواق جنوبی آپادانای خشیارشا ۳۸۶

۱۸۶ سردر کاخ داریوش ۳۸۹

۱۸۷ پلکان کاخ داریوش ۳۹۱

۱۸۸ جنك داریوش با حیوان افسانه‌ای ۳۹۰

۱۸۹ جنك شیر و کاومیش ۳۹۲

۱۹۰ مستخدم و سرباز گارد و سوار پارسی ۳۹۳

۱۹۱ ورود مالیات بدربار داریوش ۳۹۴

۱۹۲ منظرهٔ ویران تخت جمشید ۳۹۶

۱۹۳ خانوادهٔ زردشتی یزدی ۳۹۹

۱۹۴ منظرهٔ شهر شیراز ۴۰۷

۱۹۵ مدخل بازار شیراز ۴۱۲

۱۹۶ جلوخان مسجد وکیل در شیراز ۴۱۳

۱۹۷ مسجد وکیل ۴۱۴

۱۹۸ مدرسه وکیل ۴۱۵

۱۹۹ یکی از اسبان سواری ما و نوکر تلگرافخانه ۴۱۸

۲۰۰ نقوش برجسته ساسانی در حوالی شیراز ۴۲۰

۲۰۱ دایهٔ اطفال دکتر انگلیسی ۴۲۱

۲۰۲ مقبره سعدی در شیراز ۴۲۳

۲۰۳ دختر و عروس حکیم باشی ۴۲۷

۲۰۴ جلال الدوله پسر ظل السلطان ۴۲۸

۲۰۵ مسجد جامع شیراز ۴۳۱

شماره و محل تصاویر

۲۰۶ خداخانه در مسجد جامع ۴۳۳

۲۰۷ سنك آب مسجد جمعه ۴۳۴

۲۰۸ مسجد نو شیراز ۴۳۵

۲۰۹ بازار وکیل در شیراز ۴۳۶

۲۱۰ مقبرهٔ سید میر احمد ۴۳۷

۲۱۱ قراولان بیمار در دیوانخانه ۴۳۹

۲۱۲ صاحبدیوان نایب الحکومه ۴۴۰

۲۱۳ سرتیپ صادقخان فرمانده توپخانه ۴۴۲

۲۱۴ دریاچه نزدیك شیراز ۴۴۳

۲۱۵ باغ تخت شیراز ۴۴۶

۲۱۶ غلام حکومتی شیراز ۴۵۰

۲۱۷ مقبره شیخ یوسف ابن یعقوب ۴۵۴

۲۱۸ قصر خراب سروستان ۴۵۵

۲۱۹ نقشه قصر سروستان ۴۵۶

۲۲۰ گالریهای قصر سروستان ۴۵۷

۲۲۱ گردنه و زن تاجر گلابفروش ۴۶۱

۲۲۲ نقش برجسته نزدیك فیروزآباد ۴۶۲

۲۲۳ قصر خراب فیروزآباد ۴۶۳

۲۲۴ داخل قصر فیروزآبا ۴۶۴

۲۲۵ منظرهٔ قصر فیروزآباد ۴۶۵

۲۲۶ شکل حالیه آتشگاه فیروزآباد ۴۶۷

۲۲۷ شکل اصلی آتشگاه ۴۶۷

۲۲۸ طرز فرشبافی قبایل ۴۷۳

۲۲۹ نقال و مستمعین او ۴۷۵

۲۳۰ برادر نایب فراش بند ۴۸۵

۲۳۱ گنبد خراب فراش بند ۴۸۶

۲۳۲ آسیا کردن گندم ۴۸۸

۲۳۳ منظرهٔ دهکده اهرم ۴۹۰

۲۳۴ کدخدای اهرم ۴۹۱

۲۳۵ بالاخانهٔ کدخدای اهرم ۴۹۱

شماره و محل تصاویر

۲۳۶ نخلستان اهرم ۴۹۲
۲۳۷ دهکدهٔ کورك ۴۹۳
۲۳۸ شیخ کورك ۴۹۴
۲۳۹ قوشچی شیخ کورك ۴۹۵
۲۴۰ دسته کشتی سلطنتی ۴۹۸
۲۴۱ مدخل عمارت شیخ فیلیه ۵۰۶
۲۴۲ رؤسای قبایل عرب در خانهٔ شیخ فیلیه ۵۰۷
۲۴۳ شیخ مزعل خان ۵۰۸
۲۴۴ شیخ خزعل برادر مزعل ۵۰۹
۲۴۵ قلیان‌دار شیخ مزعل ۵۱۰
۲۴۶ ترکان خانم با پلنگ خود ۵۱۲
۲۴۷ مرشد خانقاه تهران ۵۱۵
۲۴۸ مقبرهٔ واقع در ساحل رود کارون ۵۲۰
۲۴۹ کانال العشار در بصره ۵۲۲
۲۵۰ کانال داخلی بصره ۵۲۴
۲۵۱ میدان گندم فروشان ۵۲۵
۲۵۲ زن ارمنی در بصره ۵۲۷
۲۵۳ منظرهٔ قرنه ۵۳۳
۲۵۴ مقبرهٔ عزرا ۵۳۴
۲۵۵ دهکده در کنار دجله ۵۳۵
۲۵۶ شیخ قبیله شمر ۵۳۶
۲۵۷ نمای پشت طاق کسری ۵۳۷
۲۵۸ جلوخان طاق کسری ۵۳۹
۲۵۹ منظرهٔ شهر بغداد ۵۴۶
۲۶۰ قفهٔ بغدادی ۵۴۷
۲۶۱ قفهٔ حجاری شده در نینوا ۵۴۹
۲۶۲ دروازهٔ شهر بغداد ۵۵۳
۲۶۳ برج طلسم در بغداد ۵۵۴
۲۶۴ مقبرهٔ شیخ عبدالقادر ۵۵۶
۲۶۵ مقبرهٔ شیخ عمر ۵۵۷

شماره و محل تصاویر

۲۶۶ مسجد و کوچه‌ای در بغداد ۵۵۸
۲۶۷ میدان بزرك بغداد ۵۵۹
۲۶۸ مسجد کنار میدان بغداد ۵۶۰
۲۶۹ زن یهودی بغدادی ۵۶۳
۲۷۰ زن کلدانی بغدادی ۵۶۴
۲۷۱ کاروان حمل ماهی ۵۷۲
۲۷۲ مقبرهٔ امام موسی (ع) در کاظمین ۵۷۳
۲۷۳ یك خانم ایرانی ۵۷۶
۲۷۴ قبرستان بغداد ۵۷۷
۲۷۵ یکی از کوچه‌های بغداد ۵۷۹
۲۷۶ دختران یهودی بغدادی ۵۸۰
۲۷۷ مقبرهٔ زبیده زن هارون‌الرشید ۵۸۱
۲۷۸ خان یا سرای ارتمه ۵۸۲
۲۷۹ مناره سوق‌الغزل ۵۸۳
۲۸۰ قسمتی از کتیبهٔ سردر مدرسه بغداد ۵۸۴
۲۸۱ منظرهٔ بغداد از بالای سرای ارتمه ۵۸۵
۲۸۲ قفه‌های خربزه و هندوانه در اسکلهٔ بغداد ۵۸۷
۲۸۳ کاروان اموات ۵۹۲
۲۸۴ عبور از شط (حجاری آشوری) ۵۹۵
۲۸۵ ساحل شط فرات در حله ۵۹۶
۲۸۶ برج نمرود در بابل ۵۹۸
۲۸۷ نقشه بابل قدیم ۶۰۰
۲۸۸ شیر سنگی در خرابه‌های بابل ۶۰۰
۲۸۹ چوپان و گوسفندان در خرابه‌های بابل ۶۰۲
۲۹۰ خرابه‌های معبد بل مرودا ک ۶۰۴
۲۹۱ کاروانسرا در کربلا ۶۰۷
۲۹۲ منظرهٔ شهر کربلا ۶۰۸
۲۹۳ منظرهٔ بغداد در ساحل دجله ۶۱۱
۲۹۴ منظرهٔ دجله در عماره ۶۱۳

شماره و محل تصاویر

۲۹۵ شب بارانی در باطلاق ۶۱۷
۲۹۶ چادر قبیله ۶۱۹
۲۹۷ زن عرب قبیلهٔ بنی لام ۶۲۱
۲۹۸ مرد عرب قبیلهٔ بنی لام ۶۲۳
۲۹۹ امامزاده توئیل ۶۲۳
۳۰۰ خرابهٔ طاق ایوان ۶۲۴
۳۰۱ طرز نان پختن قبایل ۶۲۷
۳۰۲ پل دزفول ۶۲۸
۳۰۳ میرزاهای حکومت دزفول ۶۳۰
۳۰۴ محل رنگرزی در دزفول ۶۳۱
۳۰۵ مهتاب خانم ۶۳۳
۳۰۶ بی بی دردانه ۶۳۶
۳۰۷ مریدان شیخ طاهر ۶۳۹
۳۰۸ مقبرهٔ دانیال ۶۴۰
۳۰۹ داخل حصار مقبرهٔ دانیال ۶۴۱
۳۱۰ منظرهٔ تلهای شوش ۶۴۲
۳۱۱ یکی از تهستونهای قصر اردشیر ۶۴۳
۳۱۲ طرز پختن پلاو ۶۴۷
۳۱۳ دهکدهٔ بین راه ۶۵۲
۳۱۴ پل شوشتر ۶۵۳
۳۱۵ یکی از کوچه های شوشتر ۶۵۶

شماره و محل تصاویر

۳۱۶ قصر سید اسدالله خان ۶۵۶
۳۱۷ آسیابهای شوشتر ۶۵۸
۳۱۸ یکی از کوچه های وسیع شوشتر ۶۶۰
۳۱۹ میرزا بزرگ منشی حاکم خوزستان ۶۶۱
۳۲۰ پل شوشتر ۶۶۲
۳۲۱ سید میرزا جعفر ۶۶۳
۳۲۲ امامزاده عبدالله بانو ۶۶۴
۳۲۳ منظرهٔ خارجی مسجد جامع شوشتر ۶۶۵
۳۲۴ بیل داران قبیله ۶۶۸
۳۲۵ زنان قبایل در موقع کره گیری ۶۶۹
۳۲۶ یکی از سکنهٔ دهکدهٔ ویس ۶۷۰
۳۲۷ میمون بازان در عروسی ۶۷۱
۳۲۸ یکی از قایقچیان اهواز ۶۷۲
۳۲۹ زنان اهواز ۶۷۳
۳۳۰ شیر در ساحل کارون ۶۷۴
۳۳۱ عبور از کانال سوئز ۶۷۵
۳۳۲ خط میخی با سه زبان ۶۸۸
۳۳۳ عکس مادام دیولافوا در مقدمه
۳۳۴ تصویر فوشچی از نقاشیهای اصفهان در اول و آخر کتاب

غلطنامه

اگر چه در تصحیح این کتاب نهایت‌دقت بعمل‌آمده و کلمهٔ نامفهومی درآن دیده نمیشود ولی بازهم کلمات وحروف ریخته و افتاده یا زایدی هست که لازم است قبل از مطالعه بشرح زیر اصلاح شود.

صفحه	سطر	غلط	درست
۲۱	۲۵	آن‌طاقهای	هم‌طاقنماهای
۲۵	۲٤	فلیسوفانه	فیلسوفانه
۲۸	۳	ایراوان	ایروان
۳۳	۱۹	مراجفت	مراجعت
۳٦	٤	تحازت	تجارت
٤٤	۲۳	میکردیم	میکرد
٤٥	۱	مخصوصی	مخصوص
٤۹	۳۱	استعاداتی	استعاراتی
٥۲	۱٦	باسود	باخود
٥٤	۳	گلی	کلی
٥٤	زیرتصویر	سر	سردر
٥۷	۲۳	ازدحام	پرازدحام
٦۱	حاشیه	منکیر	منکر
٦۲	۱۲	بود	بوده
۷۰	۱۸	رای	برای
۷۲	۱۲	با	تا
۹۳	۱۳	دانل	داخل
۱۱٤	۸	امتددا	امتداد
۱۱۹	۲٦	ین	این
۱۳۲	٤	مار	مارا
۱٥۰	۳	وصنایع	صنایع
۱٥۸	۹	شاکران	شاگردان
۱۷۰	۱۲	اصاقی	اطاقی
۱۸۷	۱۲	مخته	مخده
۱۸۷	۱۲	داد	دارد
۲۰٥	۳	ابتد	ابتدا

صفحه	سطر	غلط	درست
۲۱٦	۲۱	مدهبی	مذهبی
۲۲۹	۳	حث	حیث
۲۳۱	۲٦	بخواهم	بخواهیم
۲۳٦	۱۳	گیروایکه	گیروانکه
۲٤۲	۲٤	قحطی	وقحطی
۲٦۱	۱٤	لدیدی	لذیذی
۲٦۲	۱٦	ازو	ازاو
۲٦٤	٥	حاسل	حاصل
۲۷۱	۱۲	فین	یقین
۲۷۳	۸	باندرون	بااندرون
۲۷۷	زیرتصویر	لبوتران	کبوتران
۲۸۱	٥	تهٔ	بتهٔ
۲۸۹	٤	شیح	شیخ
۲۸۹	۷	صاقی	صافی
۲۸۹	۸	زنیق	زنبق
۳۲٤	۳	دروخت	دوخت
۳۲٦	۱۰	ابزار	ابراز
۳٤٦	۱۲	باتلاق	باطلاق
۳٥۳	۱۹	باشد	باشند
۳٥۳	۳۰	مختصر	محقر
۳٥۷	۳	اطافر	اطراف
۳٦۱	۱	خواست	بخواست
۳٦۱	۱۲	اه	راه
۳۷۰	۱	پا	پای
۳۷۱	٦	کثبر	اکثبر
۳۷٤	۹	ضریف	ظریف
۳۷۸	۲۱	٦	۱٦

صفحه	سطر	غلط	درست
۳۸۴	۱۰	پای	پاهای
۳۸۵	۷	از	آن از
۳۸۵	۲۶	پارسا	پارسه
۳۸۷	۹	متناسب	فاصلهٔ متناسب
۴۱۸	۱۱	پرداختم	پرداختیم
۴۱۹	۶	درآوردند	درآورند
۴۲۶	۱۴	خانواه	خانواده
۴۲۹	۱۵	وخورش	خورش
۴۷۹	۲۸	عموم	عمرم
۴۹۴	۲۴	میگذراند	میگذارند
۴۹۶	۳۱	بزکر	بزوک
۵۷۲	حاشیه	لبر	، ر
۵۸۶	۳۲	ومینماید	مینمایند
۶۱۰	۲۱	باری	بازی
۶۱۰	۲۷	زا	از

صفحه	سطر	غلط	درست
۶۱۷	۳	را	
۶۲۰	۱۴	براه	وبراه
۶۲۲	۳	اجداده	اجدادی
۶۲۲	۱۰	ددن	دادن
۶۲۴	زیر تصویر	بستان	ایوان
۶۲۴	۴	بوده	بود
۶۲۶	۷	نمیخواهند	نمیخواهند
۶۲۶	۱۲	ناملی	تاملی
۶۳۱	خط حاشیه زایداست		
۶۴۰	۱۴	پیش	بیش
۶۴۴	۳۱	ترا	تر
۶۶۴	۷	ما	ما با
۶۷۹	۲۳	عربی	غربی
۶۸۸	۱	شیفور	شیپور

ایران

کلده ـ شوش

اندیر زمانی گذشته بیگانه این فکر در خاطر دانشمندان اروپا ایجاد میشد که آیا آثار هنرهای غربی در سبک معماری گوتیک (۱) مستقل و بالشخصه پیدا شده ؟ ولی کوششهای آنها به نتیجهٔ قطعی نرسیده بود.

همین موضوع بعدها خصوصاً از زمانیکه از سنگهای [illegible] قرون وسطی از طریق [illegible] آمده بود پیوسته حس کنجکاوی مارسل دیولافوا را تحریک میکرد و حس [illegible] حل آن مسئله موفق شده و این قضیه را ثابت و روشن نماید.

ابنیه و آثار [illegible] و ساسانی که هنوز هم خود نشانی دارند و گنبدهای مرتفع و طاقهای [illegible] در ایتالیا و [illegible] و آثار [illegible] مصر بخصوص مسجد [illegible] که بسیار جالب توجه است به تحقیقات دانشمندان کومکی کرده است ولی به [illegible] باشد.

مارسل در این باب عقیدهٔ خاصی پیدا کرده و تصور میکرد که ایران زمان ساسانیان تأثیر و دخالت کاملی در اصول و سبک معماری اسلامی داشته است و اگر بخواهند بجای این اصول و مبانی [illegible] اصول و قواعد فنی و معماری [illegible] باید مطالعه و کاوش آثار باستانی [illegible] بپردازند.

[illegible] که خودرا از باب اطلاع میدانستند و کاوش در کتابخانهها که هر یک دارای [illegible] کتاب است مشکلات مارسل و [illegible] حل نمیکرد بخصوص که [illegible] از کتاب [illegible] و [illegible] در آنها راه یافته بود.

خوشبختانه چند سالی بود که مارسل یکی از [illegible] ابنیه و آثار قدیمه را پیدا کرده و با آموزش [illegible] داشت و نتیجهٔ مطالعات خودرا [illegible] میگذاشت.

این دانشمند مارسل را تشویق کرد که [illegible] ایران که [illegible] باستانی آن کشور را تحت مطالعه قرار دهد و [illegible] خود [illegible] دهد.

بنابر این مارسل که [illegible] آموزش [illegible] داشت از [illegible] نقشههای [illegible] کرد و [illegible] را [illegible] ایرانرا پیش گرفت.

---

(۱) Gothique سبک معماری که از قرن دوازدهم [illegible] شده است

قبل ازحرکت با اشخاص آگاه مشورت کردیم که ازچه راه باید بایران رفت ودانستیم که بیش از دوراه وجود ندارد آراء اشخاص مطلع هم در اختیار یکی از آن دوراه مختلف بود یکی میگفت از راه قفقاز باید رفت که از دامنه جبال مرتفع آرارات به‌تبریز منتهی میگردد دیگری میگفت بهتر آن است که ازپرت سعید وبحراحمر واقیانوس هند عبورکرده به بوشهر که بندری است ازخلیج فارس پیاده شویدوهریك محسنات و معایبی راذکر میکرد

پاره‌ای عقیده داشتندکه‌راه قفقاز خوب نیست بخصوص که‌قبایل کرد اکنون درایران بشورش پرداخته وممکن است‌مادر معرض سرقت وقتل وغارت واقع شویم . دیگران میگفتند که راه بوشهر هم خالی ازخطر نیست و ممکن است گرفتار یکی از رؤسای قبایل صحرا نشین شویم که در قلمرو خود حکومت مستقلی دارند وبشاه و اقتدار آن اعتنائی نمیکنند و خلاصه آنکه همه بما خاطر نشان میکردند که در جنوب یاشمال این کشور حتماً ما باخطراتی مواجه خواهیم شد وبیم کشته شدن هم درکار است

بالاخره ما فهمیدیم که این اربابان اطلاع راه اغراق میپیمایند ونباید برای آراء و عقاید آنها اعتباری قائل شد

بنابراین باراهنمائی اعضاء وزارت خارجه ماهمان راه قفقاز رااختیار کردیم که مامورین سیاسی ماهم تمام ازاین راه میروند

قصد شوهرمن این نبود که درصدد کشف آثار تاریخ طبیعی انسان باشد ونمیخواست درقبرستانهای کهنه کاوش کند و جمجمه یااستخوان دیگری ازاعضاء آدمهای قرون گذشته را بدست آورد وبدون درخواست ورضایت آن مرحومان بقایای آنهارا درتحت اتیکت‌های خوش نما وقشنگی درموزه‌های غربی جای دهد

با این ترتیب مارسل حق نداشت که از بودجه میسیون حقوقی دریافت کند و برای خرج سفر میبایستی قناعت کند بیك ورق کاغذ که یکی از منشیان درجه سوم نوشته واورا بمأمورین سیاسی توصیه‌کرده است یعنی‌وزارت خارجه فرانسه بوسیله این‌ورقه فقط به نمایندگان خود توصیه کرده بود که وسایل این مأموریت مجانی ودر عین حال مفید رادر هرجا برای ما فراهم سازند

بالاخره چنانکه در پیش هم ذکر کردم مارسل توانست رضایت خاطر رئیس دفتر وزارت‌صنایع مستظرفه‌راجلب کند . محبت وهمراهی این کارمند عالیرتبه وزارتی‌رشته‌ای‌را که‌پای شوهر مرا بفرانسه بسته‌بود باز کرد وما توانستیم یك‌سال‌مرخصی‌و آزادی رادرمقابل خود به بینیم

بیمناسبت نمیدانم که چند کلمه‌ای‌هم‌راجع بشخص خودم ذکر کنم

پس‌از آنکه این‌اشکالات اولیه مرتفع گردیدپاره‌ای ازدوستان بخیال‌اینکه محبتی نسبت بمن کرده‌باشند نزدمن آمدندوبابیانات‌جالب توجهی‌بمن توصیه کردندکه‌از همراهی بامارسل صرفنظر کنم‌وازاین‌مسافرت‌پرمشقت دست بکشم واصرارداشتندکه‌بهتر آن‌است که‌من درمنزل بمانم وقدم دراین سفر پر خطر نگذارم ودر ضمن خوشیهای‌حضر و لذت آنرا بمن خاطر

نشان میکردند ومیگفتند شما میتوانید درغیبت شوهرتان برنامه‌ای درست کنید وسرگرمیهائی برای خود فراهم آورید . مثلا یکروز لباسهای شسته را مرتب ومعطرکنید ودرقفسه جای دهید وروزی هم مربای میوه وانگشت پیچ درست کنید ودرظروف مخصوص ذخیره کنید و یکروز فرمانده جنك بامگس‌ها باشید وبشکار حشرات کوچك بپردازید واوقاتی راهم بوصله کردن جورابهای خود صرف کنید . هفته‌ای دوبار برای تماشا واستماع موزیك بشهرداری بروید ودرآنجا باللباسهای زیبا وتوالت قشنك خود نمائی کنید واوقات بعداز ظهررا وقف استماع موعظه کشیش و بجا آوردن عبادت و مراسم مذهبی کنیدگاهی هم با ما دامهای خوش محضرهم‌صحبت‌وهم‌نشین‌باشیدوپس از آنکه‌ازصحبت خسته‌شدیدبه تفریح‌بپردازید وراجع بآرایش‌ومد لباس و ایام آبستنی‌وشیردادن‌کودك نوزادگفتگو کنید. اما من باین اندرزهای شیرین ودلپسند گوش نداده وتوانستم درمقابل هرگونه مانع تراشی آنها مقاومت نمایم

بالاخره چون دیدند که این افسونها درجود من کارگر نیست مرا مانند یکنفر زن بدوی بتصور آوردند واین خود نسبت بمن توهین بزرگی بود حتی بهترین دوستان من هم چنین پنداشتند که‌من تعادل خاطررا ازدست داده وفکرم پریشان شده است

باری ساعت حرکت نزدیك شد . دستهای پاك ومقدسی تعویذ ها ومدالهای حافظ تندرستی را بگردن ما آویختند و برای خوشی وسلامت مادعا ها خواندند وما با صندوقها و چمدان‌های بسته براه افتادیم ورفتیم بطرف بندر مارسی



بندر مارسی

دراین بندر کشتی بزرگی بودکه‌معمولا‌مال‌التجاره‌بچین‌حمل میکرد وموسوم بود به آوا (Ava)واینددفعه بطوراستثنا باسلامبول‌پای تخت عثمانی میرفت . کشتی‌پراز بار بودو فقط پنج نفر مسافرکه دونفر آنها ما بودیم درعرشهٔ آن جای گرفتند

چون ماه نوریه وهوا هم سردبود بسالون بزرك کشتی پناه برديم طولی نکشید که باد سردی شروع بوزیدن کرد و چون سالون منافذی داشت سخت بما آزار میرساند و بدتر اینکه ناخدا هم به بهانهٔ حوادث واتفاقات خیالی مانع شده بود که بخاری این سالن را روشن نمایند وما پنج نفر مسافر مانند محبوسین درته سالن خزیده وناچار سرما ورنج آنرا تحمل میکردیم درموقع غذا خوردن همه بالاتفاق ازناخدابا التماس خواهش کردیم که آتشی برای ما فراهم نماید ولی این مرد عالی همت بجای اینکه بدرخواست و تضرع ما گوش دهد به تهدید پرداخته و گفت اگر زیاد حرف بزنید امر میکنم بادبزن بزرك را بحرکت در آورند یعنی همان بادزنی که درهنگام عبور ازبحراحمر واقیانوس هند در مدت گرمای آن نواحی بکار میافتد

درمقابل این تهدید ماسکوت اختیار کردیم ویقهٔ پاردسو را بالا کشیدیم وبا زحمت غذائی خوردیم وچون شب شد بمصیبت دیگری گرفتار شدیم بما گفتند که بامر کاپیتن هیچگونه روشنائی نباید درکشتی دیده شود حتی ازروشن کردن شمع یا کبریتی هم محروم ماندیم من ازاین رفتار تعجب کردم ونمیدانستم اینهمه سخت گیری برای چیست ؟

بعد فهمیدم که علت منع آتش وروشنائی این بود که انبار بزرك ته کشتی و اطاقهای مسافرین وحتی مخزنهائی که درزیر سالون ماواقع بودند همه پر از باروت وذخایر جنگی هستند که دولت فرانسه دوستانه ومحرمانه برای یونان میفرستد تابتواند مقدونیه رااززیر سلطهٔ ترکان رهائی بخشد زیرا که رسماً نمیتوانست این عمل راانجام دهد ودرپارلمان هم ازطرف یکی ازنمایندگان دست چپ اعتراضی شده واز وزیر مسئول استیضاح کرده بود ودولت فرانسه هم رسماً وقانوناً میبایستی دراین جنك بیطرف بماند

بهر حال کشتی برای تخلیه محمولات خود دو روز دربندر پیره توقف کرد ومن که فقط عکسها وگراورهای ابنیه وآثار قدیم یونانی رادیده بودم توانستم دراین مدت باوجد وسرور بی‌اندازه‌ای ستون‌های طلائی پارتنن (۱) راازنزدیك مشاهده کنم ، این بنای عظیم ازبالای آکروپل (۲) بردریای آبی رنك سالامین مسلط است ودرقاعده ازجبالی جدا میشود که رنك سوسنی آنها دررنك لاجوردی آسمان نشاط آور محو میگردد

اما دیدن خود بندر پیره وجد ونشاط مرا باندوه مبدل کرد زیرا که این شهر بدنما بسبك ایتالیائی بنا شده وسکنهٔ آن ملاحانی هستند که علاقه‌ای بموطن خود ندارند بلکه عالم را وطن خود میدانند زیرا که کمتر دراین جا اقامت میکنند وغالباً بدریا نوردی مشغول هستند

چون بقطار راه آهن رسیدم حزن و اندوه من زیادتر شد و آن نشاط و وجدی که درمن ایجاد شده بود بکلی از وجودم زایل گردید

ابتدا من مایل نبودم که در این واگونهای وحشت آور که بدون مناسبت در چنین کشوری ایجاد شده مسافرت کنم بلکه بیشتر مایل بودم که بااسب این مسافت را طی کنم ورود بآتن بایك لکموتیو درنظر من بمنزله ارتکاب جنایتی بود وابداً نمیخواستم که بادود

---

(۱) Parthénon یکی ازمعابدبسیارعالی یونان

(۲) Acropole ارك قدیمی آتن که درصخرهٔ بسیار بلندی بنا شده بود



معبد پارتنن

ذغال سنك این درختهای زیتون ضعیف را که دراین دشت باوسعت دردامنهٔ شهر پریکلس [۱] سربر آورده‌اند تیره سازم متاسفانه اجباراً مرتکب این بی‌احترامی شدم

مشاهدهٔ معابد تزه [۲] وژوپیتر [۳] ونمایشگاه باکوس [٤] وصعود باکروپل امیدهای اولیه‌مرا تبدیل بیأس کرد

از پروپیله [٥] بالا رفتم و آن گوهر قیمتی قدیمی که معروف بمعبد ویکتوار آپتر [٦] است درطرف چپ گذاردم و ازپارتنن وارکته‌یون [۷] گذشتم و به تجسس محل درخت زیتون مقدس پرداختم و به لرد الژن [۸] لعنت فرستادم وبرمعبراین سك که بدون احترام خدای دریاهاداخل در منازل پوزیدن [۹]



معبد ویکتوار

وآتنا [۱۰] شده بود قدم گذاردم وچون بسراشیبی رسیدم که برنمایشگاه تسلط‌دارد بیاد خشیارشا افتادم وتصور کردم که هنوز برتخت طلا جلوس کرده و فتح نمایان آرتمیز [۱۱] را تمجید میکند که کشتی ایرانی را بجای کشتی یونانی غرق کرده است . جنك مابین دو دسته کشتی ایرانی ویونانی و کوشش های جنگجویان ویأس وتحیر مغلوبین ودریا را کهاز

---

(۱) Périclés مرد سیاسی وخطیب مشهور آتن که درقرن پنجم مسیحی میزیسته

(۲) Thésée پادشاه افسانه‌ای آتن

(۳) Jupiter بعقیدهٔ یونانیان و رومیان پدر وصاحب اختیار ارباب انواع بوده است

(٤) Bacchus بعقیدهٔ رومیان قدیم رب‌النوع شراب است

(٥) Propylées رواق آکروپل آتن

(٦) Victoire Aptère یکی ازمعابد قدیمی یونان

(۷) Erechthéion یکی ازمعابدیست که درروی آکروپل بنا شده

(۸) Elgin لرد الژن دیپلمات و آنتیك فروش اسکاتلندی که مجموعهٔ سنك‌های مرمر قیمتی معبد پارتنن‌را بسرقت برد

(۹) Poseidon رب‌النوع دریا

(۱۰) Athéna رب‌النوع فکر

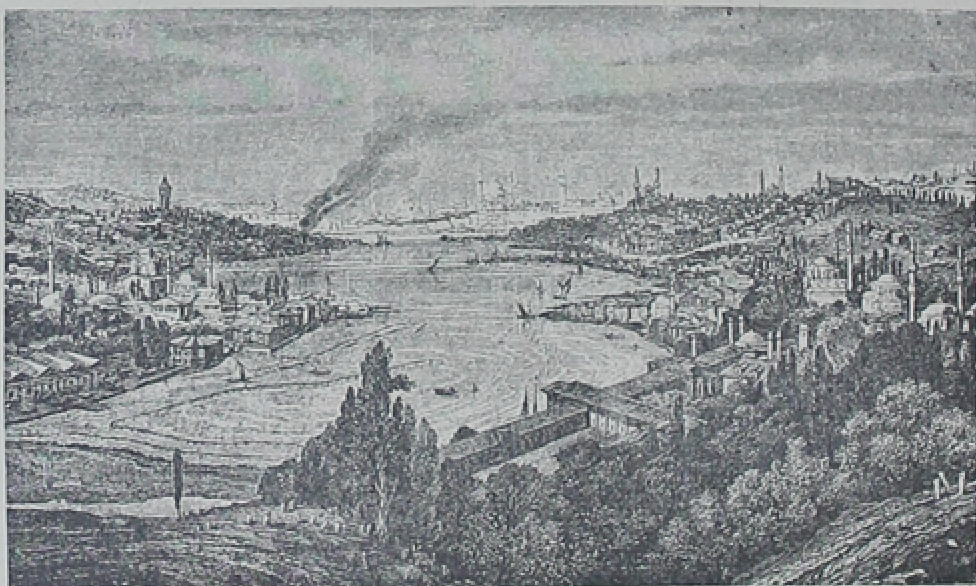
(۱۱) Arthémise ملکهٔ هالیکارناس از متحدین خشایارشا که برای نجات خود کشتی ایرانی را بجای یونانی غرق کرد

خون کشتگان رنگین‌شده‌واجساد مقتولین سطح آنرا پوشانیده‌بود بنظر میآوردم از یکطرف دلاوری اهالی هلن [۱] را میستودم وازطرف دیگر درغم و اندوه شاهنشاه شریك شده و با او مینالیدم

این تصورات باعث شد که من شکایات اولیه خودرا فراموش کنم

باری کشتی آوا به تنگه دار دانل وارد میشد ومن در شکوه وجلال طبیعت وعالم تازه‌ای غرق شده بودم

درآغاز مسافرت من مانند کودکی بودم که درناز ونعمت پرورش یافته باشد ولی قسطنطنیه مرا وادار کرد که نگاهی بعقب سر بیاندازم

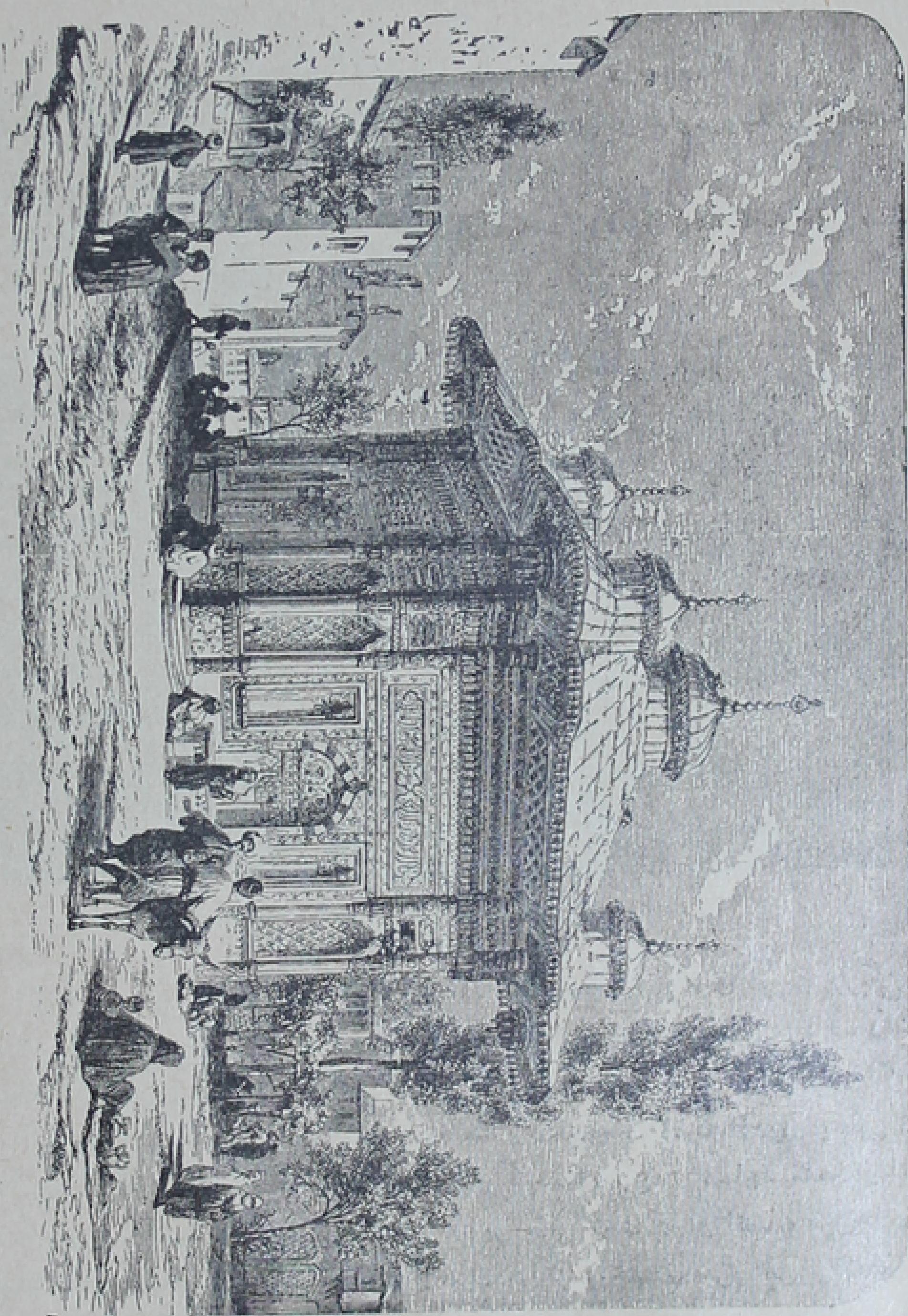


محله کنار بسفر

این جا دیگر نه راه آهنی است ونه دود ذغال سنك قایق های کوچك باریکی دیده میشود که مانند تیر کمان پیوسته درروی آبهای آرام درحرکت هستند درطرف راست و چپ محلهٔ کنار بسفر تپه‌هائی‌دیده میشودکه قلهٔ آنها ازبرف مستور ودردامنه آنها لکه های قرمز وآبی وزرد وجود دارد این لکه ها خانه های متعددی هستند که ازدور اینطور نمایش دارند برج گالاته وانتهای مخروطی سرعسکریه‌وگنبدهای برجسته مساجد متعدد و انتهای مناره ها بطرف آسمان سربرافراشته‌اند . درزیر پاپلی است که از اتصال قایق‌ها درست شده واز فشار جمعیت عابرین خم میشود ازطرف دیگر درختهای سرو تیره رنك قبرستان ایوب خود نمائی میکنند ، درمیان آشفتگی وبی نظمی بنادرجمعیت پرجنب وجوشی درحرکت است . درتمام معابر سواران مسلحی دیده میشوند ، زنانی هستند کهچندان حجابی ندارند وبانشاط وسرور بطرف قبرستان میدوند

---

(۱) Hellène شبه جزیرهٔ یونان (م)



چشمه سرای

خلاصه برای دیدار ابنیهٔ باستانی کشور بیزانس قدیم و مشاهدهٔ عمارات و ابنیهٔ جدید و حضور در نماز جمعهٔ سلطان در مسجدی که در جنب کاخ اوست و شنیدن بانك درویش ها و گردش و عبور در کوچه و بازار و دیدن کاروانسراها در کوچه‌های پر گل و برف و خوردن کباب در نزد کبابیان که درهوای آزاد و درمیان باد مشغول تهیهٔ آن هستند و خوردن نان قندی مخصوص که ترکان با مهارت خاصی با پنیر درست میکنند و رفع عطش کردن از آب صاف چشمه سرای و بالاخره پرسش احوال و اوضاع ایران از تجار و کسبه ایرانی و تحقیق از بهترین راه مدت پانزده روز توقف در قسطنطنیه کافی بود

باری پس از گردش و سیاحت کافی در قسطنطنیه مجدداً بیك کشتی روسی سوار شدیم ملاحان این کشتی شب و روز خاکستری رنك و بشکل سنجاب هستند افسران کشتی نیز از آنها دست کمی ندارند هر گاه خداوند متعال در جریان این مسافرت یك دریای آرام و یك آسمان صافی را بما عطا نکرده بود طوفانها و ابرهای متراکم بحر اسود حق داشتند که چنین کشتی را بسهولت واژگون کرده و بزندگانی مسافرین خاتمه دهند و آنهارا در قعر دریا بخواب ابدی مجبور سازند زیرا که کشتی کاملا مفلوك و فرماندهان آن نیز چندان درقید نگاهبانی آن نبودند

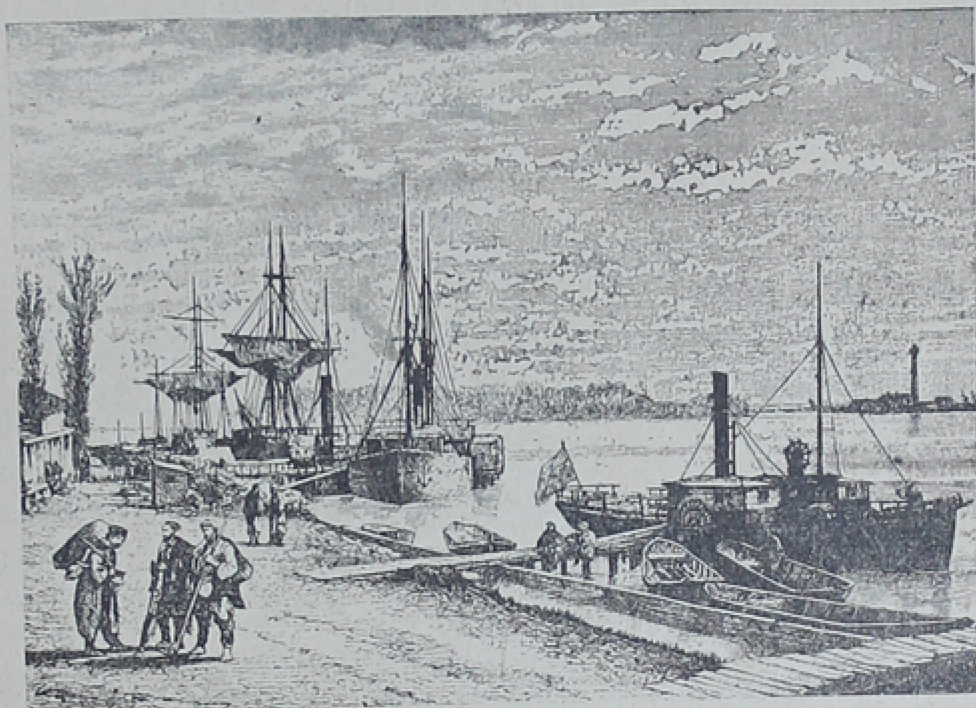
دراین کشتی صحنهٔ جدیدی راهم تماشا کردیم که بی خطر گذشت توضیح آنکه حاکم ترابوزان بکشتی آمد و مطالبهٔ زن و مردی را میکرد که ازاسلامبول فرار کرده بودند بطوریکه بعد ها فهمیدم یکنفر ارمنی زنی را از حرم یکی از بزرگان اسلامبول دزدیده و دراین کشتی پناهنده شده بود شوهر آن زن بحاکم ترابوزان تلگراف مختصری کرده بود باین مضمون : (آن زن را دستگیر کرده و فوراً اورا بقتل رسانید) البته معلوم بود که شوهر او یکی ازمتنفذین دربار عثمانی است

فراریان در یك محل مخفی کشتی پناهنده شده و خودرا بکسی نشان نمیدادند اما کسان حاکم بزودی آنهارا پیدا کردند زن مقصر هیچ میل نداشت که اورا در کیسه ای دوخته و بقعر دریا فرستند بنا براین عاشق دلخسته بامعشوقهٔ قشنك خود فوراً بیرون جسته و بزیر پرچم روسیه که در بالای کشتی در اهتزاز بود پناه بردند و کاپیتن هم بحکم اینکه قانوناً مستحفظ مسافرین است و بعلاوه نباید بگذارد که به پرچم دولتی بی احترامی شود امر کرد لنگررا کشیدند و بالاخره رب النوع عشق ازجنك فاتح برگشت و حاکم عثمانی نتوانست کاری انجام دهد

فردای آنروز نیز آسمان مساعدت خودرا ازما دریغ نکرد و توانستیم باخوشوقتی و سهولت ازسد شهر کوچك پتی عبور کنیم ، ورود باین بندر در مدت سه ربع از سال بسیار مشکل است بطوریکه کشتی‌های کمپانی روس معمولا مسافرین خودرا درطی این مدت دربندر باتوم پیاده میکنند . باتوم لنگرگاه و بندری است که روسها درجنك اخیر

ازترکان گرفته‌اند وازاین تاریخ به بعد مسافرین میتوانند باوسایل مخصوص خود ویا اقلا باشنا به پتی برسند

پتی شهر کوچکی است مرکب ازتعدادکمی خانه های چوبی وکلبه‌هائی که از نی



بندر پتی

ساخته شده و مردمان فقیر وبی‌بضاعت ورنج‌بری در آنها منزل دارند سطح این شهر پست ودرتمام طول زمستان درآبهای راکد موذی وتب‌آور غرق شده است

دولت فرانسه دراین شهرکوچك يك‌نایب قونسول دارد ، دراین جا مابا معجزه‌ای روبرو شدیم نمایندهٔ مادر پست خود بود وخدمت بسیار بزرگی برای ماانجام داد یعنی شیشه‌های عکاسی که باژلاتین وبرمور تهیه شده بود با مهارت فوق‌العاده‌ای از گمرك روسی رد کرد وپس ازاینکه این عمل مشکل انجام یافت وارد واگنهای بزرك راه‌آهن تفلیس شدیم

ابتدا راه آهن ازدشتهائی عبور میکند که جابجا جنگل‌ها و باتلاقها آنرا قطع کرده‌اند صرفنظر از ایستگاه وچند دهکدهٔ حقیر این ناحیه تقریباً لم‌یزرع و خالی از سکنه است فقط گاهی گله‌های متعدد خوك دیده میشوند که هنوز هم نیم وحشی و شبیه بگراز هستند ودر نی زارها چرا میکنند و بچوپانهای خود که آنها نیز وحشی هستند چندان اطاعت ندارند

پس از عبور از این جنگلها و باتلاقها داخل درکوه سراشیبی میشویم که آنرا دره‌های تنك وسیل گیر قطع میکنند عبور ازاین دره‌ها بسیار سخت است ، راه آهن

مجبور است از تونل های متعددی
عبور کند بنابراین‌گاه بگاه سرعت
قطار کم میشود و ما می توانیم
مناظری را تماشا کنیم سواران گرجی
را می بینیم که قمه‌ای بکمر بسته
تفنگی بدوش دارند و شمشیری به
پهلو آویخته و از جاده‌ای که در
نزدیکی خط آهن امتداد دارد عبور
میکنند

تاجر یونانی که همسفر ما
بود میگفت که این گرجیها اغلب
شاهزاده هستند و از شاهزادگی
جز هیکل ضعیف چیزی برای آنها
باقی نمانده است همه فقیر و در نهایت
سختی زندگانی میکنند اگر احیاناً
جوجه مرغ لاغری بدستشان افتد
استخوان آنرا هم مانند گوشتش
می بلعند

پس از خروج از کوه قطار
سوت ممتدی کشید و وارد شهر
تفلیس شد

شهر تفلیس یعنی پای تخت
قدیمی گرجستان، مشخصات و
خصائص اصلیه خود را هنوز از
دست نداده است

نظر باینکه این شهر مقر
رسمی فرمانفرمای تمام ایالات
جنوبی امپراطوری روس شده
نظامیان زیادی آنرا اشغال کرده‌اند
و با قوهٔ قهریه اهالی را روس‌منش
کرده اند و تغییرات زیادی در آن
پیدا شده است . خیابان های عریض
و طویل و خانه های مجلل زیبا و



تونل راه‌آهن



شاهزاده گرجی



منظرهٔ شهر تفليس

باغهای باصفا و کاخ بزرك و باشکوه کنستانتین دوك بزرك روسی و منازل افسران نظامی وسرباز خانه های متعدد بایك موزه‌ای که برحسب ظاهر تاریخی است این شهررا بصورت پایتختی درآورده‌اند

بازارها و محلات پرجمعیت هنوز دارای نمونه های نژاد بومی هستند یعنی همان مهوشان سیمین‌تن و پریچهرگان نازك بدن که از وجاهت ودلبری وطنازی شهره آفاق شده اند ولی من آن لطافت و زیبائی اندام و کمال جمال را در آنها ندیدم و شاید سختی‌های زندگانی باعث کاهش آن شده باشد

یکروز پس ازورود ما به تفلیس خبری درشهر انتشار یافت که موجب اختلال امور شدوشاید اگرجلوگیری نمیکردند انقلاب وشورشی تولید میگردید



دختر گرجی

بطوریکه نقل میکردند گویا تلگرافی از پطرزبورغ پای تخت روسیه رسیده بود که تزار الکساندر امپراطور روسیه بقتل رسیده است افسران روسی و کارمندان دولتی دسته دسته در کوچه ها وکافه‌ها با نهایت تشویش دور هم جمع میشدند وهریك بنوعی این‌جنایت‌راتعریف‌وتفسیر میکرد در صورتیکه اهالی بومی مانندسایر روزها مشغول کارهای عادی خود بودند وچندان اعتنائی باین خبر نداشتند

پس ازآنکه قدری ازهیجان وتشویش کاسته شد بفکر مقصر وجانی افتادند وامر تلگرافی شده بود که در سراسر کشور امپراطوری مسافرین خارجی را تفتیش نمایند وهر ناشناسی که بخواهد ازشهر خارج شود توقیف نمایند و مظنونین رادستگیر کنند

چون ما روز قبل از انقلاب واردتفلیس شده بودیم مجبور شدیم گذرنامهٔ خود را توسط قونسول فرانسه ارائه دهیم و بااین‌حال اجباراً مدت هشت روز بامر حکومت تحت نظر بودیم

من از این پیش‌آمد و توقف غیر مترقبه استفاده کرده بتماشای مراسم سوگواری تزار مقتول و جشن‌هائی که بافتخار امپراطور جدید برپا شده بود پرداختم

حرکت دسته‌جمعی کشیشان کلیسای‌روسی‌درمعابر بسیارمجلل بود اینان‌با گیسوان بلندکه تاروی‌شانه افتاده وتاج‌های‌طلا برسرولباده‌های گشاد وبلند برتن‌هریك‌صلیبی بدست گرفته ودرمیان سپاهیان مسلح که درمیدان بزرك جمع شده بودند حرکت میکردند افسران نظامی ابتدا کتاب‌انجیلی‌راکه دردست کشیشان‌بود بوسیدند وبعدسوگندوفاداری نسبت‌بامپراطور

جدید یاد کردند پس از آن صفوف نظامیان شکافته شد و کشیشان از سربازان نیز عهدو پیمان وفاداری گرفتند وشروع بخواندن سرودهای دسته جمعی کردند یعنی همان سرودهای خوش آهنك کلیسائی که فقط کلیسای روسی اسرار آنهارا میداند و همه جافریادها بلند بود : « تزار مرد . زنده باد تزار جدید »

هشت روز بعد از این تشریفات رسمی و برگزاری مراسم سوگواری وجشن‌ها دروازه‌های شهر برای عبور مسافرین بازشد وقطار وسایر وسایل نقلیه مانند معمول بحرکت درآمدند

دراین جا هم ما باید ازدو راه یکی را اختیار کنیم زیرا که یکی از آنها به‌بحر خزر منتهی میگردد و طی کردن آن سهل‌تر است بااین شرط که درمنازل عرض‌راه اسب عوض‌کردنی موجود باشد ومعطلی نداشته باشند ولی این راه برای باستان شناسان خالی ازفایده بود

راه دیگر از میان قفقازستان میگذرد و پس از عبور از دامنه رشته جبال مرتفع آرارات به‌تبریز پای تخت آذربایجان منتقل میشود یونانیهااین ایالت‌را اتروپاتن(Atropatène) ضبط کرده اند (۱)

این راه دوم از شهر های قدیمی ایران مانند ایروان و نخجوان وغیره عبور میکند که مدت کمی است ضمیمه روسیه شده وهنوز دارای ابنیه وآثار قدیمی میباشند که‌پاره‌ای از آنها محفوظ مانده است . ما برای دیدن این آثار همین راهرا بدون‌تأمل اختیار کردیم اگرچه ذوب برف ورود به نواحی کوهستانی را مانع شده‌بود وبعلاوه‌چون خارجیهادیگر از این راه عبور نمیکردندجاده خراب‌وچاپارخانه ها غیر مسکون وروبخرابی گذارده‌بودند با همه این‌موانع‌ما باشتیاق دیدن ابنیه و آثار قدیمی حاضر شدیم که رنج راه را تحمل کنیم و از این راه‌وارد ایران‌شویم .

در مدت توقف ممتد در قسطنطنیه و گردش درکوچه های پر از گل و برف من مبتلا بزکام سختی شده بودم واز ترس اینکه مبادا باز هم‌گرفتار بیماری شوم کالسکه بزرگی را کرایه کردیم که دو طرف آن شیشه داشت وهشت اسب باید آنرا بکشند در صورتیکه اگر حالم خوب بود میتوانستیم با یکی از چهار چرخهای‌روسی که کم خرج است بمسافرت ادامه‌دهیم .

باری آذوقهٔ شش‌روزه را در صندوقچه های کالسکه انبار کردیم و با در دست‌داشتن یك پادارژ نای (Padarojna) روسی یعنی گذرنامه که‌درآن توصیه هم شده بود که همه جا کار مندان باید وسایل سهولت ما را فراهم سازند و اسب و چاپار برای ما حاضر کنند براه افتادیم بنا بر گفته مدیر پست ما میبایستی در انتهای چهار روز بسر حد ایران برسیم ،

---

(۱) یونانیها عقیده دارند که چون سردار آتروپات آنجا را فتح کرده بمناسبت نام او به آتروپاتن معروف شده است (مترجم)

در بدو حرکت امور بر وفق مرام بود وامید واری داشتیم که بسهولت وراحتی بمقصد خواهیم رسید وموانعی درپیش نخواهیم داشت . کالسکهٔ بزرك وسنگین مانند طوفانی دامنه کوهستان و دره ها را طی میکرد . و با صدای بوق راننده تمام وسائل نقلیه از راه کناره میگرفتند و عبور ما را آزاد میگذاشتند ودر راه به ارابه های سبك چهار چرخه محکم بر میخوردیم که در بالای آنها چوبهای قوس مانند قرار داشت وپارچه ای هم روی چوبها کشیده بودند وبا نظر نخوت وتکبر بآنها مینگریستیم وشاید هم تبسمی بر لب آورده این نوع وسیله مسافرت را مسخره میکردیم افسران روسی در میان این ارابه هاروی توشکی دراز کشیده بودند اما بعد ها من از این نخوت فروشی بسی پشیمان شدم.

فردای آنروز آرایش صحنهٔ تغییر یافت مهتران چاپارخانه بعوض اینکه اسبهای تازه نفسی برای کالسکه تهیه کنند آنرا بدرون چاپارخانه بردند . قبل از حرکت چاپار مخصوصی را همراه ما کردند و میگفتند که ما بایدقدر آنرا بدانیم زیرا که زبانهای فرانسه وایتالیائی و فارسی را خوب میداند در بین راه من گاهگاهی بزبانهای فنلن (۱) ودانت (۲) وسعدی با او حرف میزدم و در پاسخ جز دو کلمه سیچاس (فوراً) ونیه (چیزی نیست) چیزی از او نمیشنیدم

در اینجا هم علت توقف کالسکه را با زبانهای مختلف از او پرسیدم امابا اشاره سر ودست وانگشتان بمن فهماند که فعلا بیش ازدواسب حاضر نیست وباید منتظر باشیم تاوسائل نقلیه دیگر برسند واسبهائی برای حرکت فراهم شود واگراسبی نرسید باین حیوانات خسته مهلت دهیم تا استراحتی بکنند ورمقی بدست آورند که بتوان دوباره آنها را بکالسکه بست ماهم چون مدت ۲۴ ساعت درمیان کالسکه ای که صندلی راحتی نداشت مانده وخسته وکوفته شده بودیم ناچار پیاده شدیم

لوازم مسافرت مارا باآذوقه از کالسکه بیرون آورده و بردند دراطاق بزرگی که گویا در زمان ایوان مدهش [۳] دیوارهای آنرا سفید کرده بودند مبل این اطاق عبارت بود ازیك بخاری کهنه رنك پریده بسیار کثیف ویك میزکه درروی آن لامپ نفتی میسوخت ودوتخت چوبی بدترکیب ، این اطاق بهترین منزل چاپار خانه بود زیراکه بغیر از طویله اسبان ویك اطاق کوچك دودزده که مهتران درآن منزل داشتند محل دیگری نداشت من با اشاره سرو دست به آقای نیه فهماندم که ما احتیاج به توشك وپتو داریم اوتند رفت ودر مراجعت مخته های کهنه صندلیهای کالسکه راآورد وروی تختخوابهای کثیف گذارد و مانند کسانی که الهام شدهٔ خدائی هستند بانظر فاتحانه ودلیرانه ای بمن نگاه میکرد

دراینوقت چون گرسنگی بما فشارآورده بود سبد آذوقه را باز کردم ویك جوجه و

---

(۱) Fenelon ادیب ونویسنده معروف فرانسه

(۲) Dante شاعر معروف ایتالیائی

(۳) این شخص یکی ازامپراطورهای جبارروسیه بوده که اشخاص زیادی را بقتل رسانید.

چند تخم مرغ خام از آن بیرون آوردم و پس از آنکه دقت آقای نیه را کاملا بخود جلب کردم باشاره باو فهماندم که اینهارا باید پخت نیه هم نظر باینکه در زبان دانی نابغه بود باشاره وحرکاتی بمن فهماند که در این جا نه سیخی برای کباب موجود است و نه ظرفی برای پختن تخم مرغ . من متحیر بودم که چه باید کرد و عجب تر اینکه دوستان وحتی کسانیکه در این راه مسافرت کرده بودند هیچ یک بمن یاد آوری نکردند که اقلا تخت خواب سفری ولوازم طبخ مختصری همراه بردارم بااین ترتیب از اولین منزل افق اشکالات و محرومیت‌ها ویأس در مقابل نظر من پدیدار شد پس از کاوش زیاد خوشبختانه درچمدانهای شکاری قوطیهای حلبی یافتم که بتوان روی آتش گذارد وقاشق وچنگال وپشتقابی هم در آن ها پیدا شد

طرف عصر دیدم که یکی از آن چهار چرخها که درراه ازآنها گذشته بودیم رسید و چون احتیاج بدو اسب داشت فوراً آندو اسب حاضر درطویله را بارابه بست وبراه افتاد

دراین جا بود که یأس بمن روی داد و کاملا پشیمان شدم که چرابااین ارابه‌ها مسافرت نکردیم وبسی شرمسار شدم که چرا درراه بانظر تحقیر و تمسخر بآنها مینگریستم اوضاع خود مانرابااین مسافرین مقایسه کردم وبسی بخوشبختی آنها غبطه خوردم

باری پس ازمدتی وسایل نقلیه رسید وطویله پراز اسب شد کمی بعد دوازده اسب بکالسکه سنگین مابستند زیرا که از این پس راه صعب‌العبور واز یخ وبرف مستور بود بهرحال ما دوباره براه افتادیم ونیه مجدداًپیوسته باد ببوق میکرد

راه در کوهستان ودر دامنهٔ سراشیبی امتداد دارد که جابجا از جنگل مستور است وبطرف بالا میرود واسبها به نفس‌زدن افتاده‌اند بادیخ بندانی میوزد وما دردرون کالسکه ازسرما رنج میبریم . قبل‌ازرسیدن‌بگردنه‌تراکم برف‌زیاد شدواسبهای خسته‌نفس‌زنان‌بازحمت کالسکه‌رابدنبال خودمیکشیدند‌بطوریکه‌مااز‌رسیدن‌بمنزلگاه دوم‌مأیوس‌شدیم . بالاخره‌اسبهارا جابجاکردند ودرساعت ۳ بعداز ظهر شیپور حاضر باش کشیده شد وحرکت کردیم . آسمان رنك خاکستری سر بی بخود گرفته وبرف هم با شنل بدون لکه‌ای کوه ودره راپوشانیده وسکوت محض حکمفرماست تنها چیزیکه می بینم آبهای تیره رنگی است که ازقاعده‌کوه جاری ووارد دریاچه‌ای میشوند که کمر بندی ازیخ آنرا احاطه کرده است

در این هنگام نیه کوشش میکرد که برای من افسانه‌ای نقل کند ولی بدبختانه من ابداً ازبیانات فصیح وبلیغ اومستفیض نمیشدم وفقط تکرار کلمه نوح وپسرانش رادرمیافتم که ناگاه ریزش برف شروع شد وبر شدت خود افزود بطوریکه طوفان چشمان راننده رابست وطولی نکشید که راهرا گم کرده وکالسکه واسبانرا درحفرهٔ پراز آبی انداخت ابتدا من احساس کردم که مانندآونگ ساعت نوسانی دارم وبطرف راست وچپ میافتم بالاخره تعادل راازدست داده وروی مارسل افتادم البته کالسکه برگشته بود اما خوشبختانه لطف

خدا شامل حال بود وازاستخوانهای ما صدائی شنیده نشد مهتران ابتدا کالسکه را خالی کردند و تمام قوت خودرا بکار انداختند که شاید بتوانند این هیولای بزرك سنگین رادر روی چهارچرخ خود قرار دهند و درحین کوشش گاهی بارواح شریر دوزخی لعنت میفرستادند وگاهی ازارواح مقدس بهشتی استمداد میطلبیدند متأسفانه ازلعنت واستغاثهٔ آنها نتیجه‌ای حاصل نشد بنا براین بخیال پیداکردن کومکی روی اسبان پریده وباشتاب رفتند

اما آقای نیه باما نارفاقتی نکرد وهمانجا ماند وبانهایت حزن واندوه لوازم سفررا روی هم می‌چید ومانند شعرای مرثیه سرا برای کسانیکه درمیان طوفان وبرف باید باحیات بدرود ابدی گویند نوحه سرائی میکرد

ماهم مأیوسانه درته کالسکه افتاده وازسرما رنج میبردیم وبانتظار برآمدن روز و دیدن روشنائی دقایق را میشمردیم . ناگهان در اطراف خود سرو صدائی شنیدیم ومعلوم شدکه کارگرانی برای بازکردن راه آمده‌اند زیراکه دهکده آنها نزدیك بوده ومادر حین عبور آنرا ندیده بودیم علت هم این بوده که این خانه‌ها مانند مغاره هائی در زیر زمین واقع شده بودند ، یعنی ساکنین‌زمین را بعمق چهار مترکنده و مانند حیوانات در لانه های خود زندگانی میکردند ، این خانه‌ها مانند لانه‌های مورچه دریك وسعت زیادی پراکنده ودرتاریکی‌شب تشخیص آنها ممکن نبود ، باری‌خوشبختانه این کارگران مارا نجات داده ویکی ازاین منازل زیر زمینی که‌نسبت بدیگران تمیزتر بود بردند ، زن جوانی کلاه تاج مانندی برسر داشت که مسکوکات سیمین زیادی برآن آویخته‌ودرروشنائی درخشندگی وجلوهٔ خاصی داشت بچه‌هائی که دراطراف تنور بودند جابجا شده ومحلی برای نشستن‌ما فراهم شد زن جوان فوراً برای ما چای‌گرمی فراهم کرد وبرای اینکه اعضای ما گرم شود نمد ضخیمی بما تقدیم‌کردند ودونفر از دهقانانرا مأمورکردندکه بروندکالسکه و لوازم سفر مارا نگاهبانی کنند

من چون‌گرم شدم ازشدت خستگی بخواب رفتم ناگهان فریادی شنیدم و چشم گشودم وشعاع روشنی رادر مرکز مغاره مشاهده کردم بعد فهمیدم که در این دهکده شخصی موظف است که طلوع روزرا بساکنین اعلان نماید بدینطریق‌که پی‌درپی بالای بام این مغازه ها آمده سوراخ مدوری راباز میکند وفریاد میکشد تاساکنین بیدار شوند

باری طلوع صبح دراین جا سرور آور بود دشت ودمن از برف پوشیده و ذرات برف ازتابش آفتاب مانند ریزه‌های الماس میدرخشیدند وچشم راخیره میکردند مابطرف کالسکه رفتیم واثاثیه‌ولوازم سفررا بازدیدکردیم خوشبختانه دستی بآنها نرسیده بود قدری بعد شاگرد چاپارها بااسبانی رسیدند وکوشش کردند که کالسکه راازگودال بیرون کشند ولی مانند روز قبل نتوانستند به بیرون آوردن آن موفق گردند ناچار ازگاوانی که بارابه ای بسته شده بودند استمداد طلبیدند و این حیوانات زورمند باین افتخار نائل شدند ولی ماموقتاً از کالسکه صرفنظر کردیم وبا همان ارابه ها که با نظر حقارت بآنها

نگاه میکردیم از برفها وحفرهها عبور کردیم وآقای نیه کالسکهٔ سنگین را دنبال ما میآورد
خلاصه مسافتی راکه ما باید معمولا چهار روزه طی کنیم در مدت ده روز بپایان رسانیدیم گاهی باارابه وگاهی باکالسکهای که درهرلحظه بیم واژگون شدن آنرا داشتیم ازاین چاپارخانه های اندوه بار که فاقد اسب وآذوقه بودند گذشتیم

برای اینکه باعث ملالت خواننده نشوم ازتفصیل صدمات ورنجهائی کهپیدرپی تحمل میکردیم صرفنظر میکنم زیرا که همه یکنواخت وتکرار آن خالی ازفایده است

اگر چه ما اکنون در کشور شاهنشاهی ایران مسافرت میکنیم ولی هنوز بسرحد سیاسی آن نرسیده ایم زیراکه ربالنوع جنگ ماوراء قفقازرا روسی کرده است ولی اگر متوجه زبان ولباس ساکنین شویم وبازارها وابنیه رادر نظرآوریم کشور ایران درمقابل چشم ما مجسم میشود

فصل اول

ایروان - دستهای ازروستائیان - پسرارمنی - مسجدقدیمی ایروان - شرح یك ناهار درقفقاز - کاخ سردار - منظرهٔ آرارات - زراعت دراطراف ایروان - نخجوان - مسجد جمعه - گنبد اتابك

۲۹ مارس - ۱۸۸۱ - منظرهٔ شهر ایروان طرب انگیز وبسی نشاط آوراست خانهها اغلب دارای مهتابیهای قشنك واز باغهای باصفا احاطه شدهاند گنبدهای باشکوه مساجد



جمعی ازروستائیان ایروان

شبعه و دیوارهای سفید منازل نیمه اروپائی و شکوفههای درختان میوه از میان تودهٔ

خاکستری رنك ساختمانها سر بر آورده ونمایش وجلوه مخصوصی دارند
هرگاه از گنبدهای شیروانی کلیساهای روسی که بارنك سبزی درخشندگی دارند صرفنظر کنیم می بینیم همه چیز ایرانی است ومادر ایران هستیم
کالسکهٔ ما با اسبان پست چهار نعل ازمیان شهر عبور کرد وما با شکوه وجلال خاصی در مهمانخانه‌ای وارد شدیم . جمعیت زیادی در دنبال کالسکه میدویدند تا هیکل خارجیان تازه وارد را تماشا کنند

این اشخاص کنجکاو اعم از پیر یاجوان همه خشن وزشت رو هستند بعضی کاسکت‌های پهن اطفال روسی را برسر دارند و لباس پرتکه‌ای که در اروپا موسوم است بروپوش لهستانی پوشیده‌اند وپاره‌ای برعکس کلاههای پاپاخ استوانه‌ای شکل که ازپوست گوسفند درست شده بر سر دارند و ملبس بلباس سکنهٔ قدیمی این ناحیه هستند همه دارای گیسوانی هستند که بشکل فتیله‌های پهنی بهم چسبیده است چهره ها همه رنك پریده واز صورتهای فرورفته و نحیف و قیافه تیرهٔ آنها هوش و حدت ذهنی استنباط نمیشود اندامشان هم با قیافه کریه آنها هم آهنگی دارد
در گوشه‌ای از حیاط پسر کوچکی رادیدم که سیمای گشاده‌اش باآن وضع تیره و خشن قیافهٔ دیگران که دراطراف ماجمع شده بودند تفاوت کلی داشت . این سیمای قشنك منظم تیپ یونانی رانشان میداد موهای سیاه مجعد پریشانی صورتش را که دو چشم پرشرارت در آن میدرخشید احاطه کرده بودند وبجای کاسکت وپاپاخ کلاه فینهٔ کهنهٔ قرمزی برسر داشت که نیمی از آن در خارستان گیسوان فرورفته واورادر گوشهٔ حیاط نمایان میساخت این پسر دقت‌مرا جلب کرد بعد فهمیدم که ارمنی و اهل ترابوزان است که با کاروان تجار ایرانی بدینجا آمده و مانده است . بمحض دیدن ما بشتاب بطرف کالسکه آمد ولوازم سفر رابرداشت و مارا بطرف دری کـه مملو از افسران روسی بـود راهنمائی کرد. این افسران پس‌ازمانور بپانسیون‌آمده بودند تاغذای صبحانهٔ خود رادریافت کنند



پسر ارمنی

البته این مهمانخانه ازحیث بنا باچاپارخانه های عرض راه تفاوت دارد معهذا مطابق میل مانیست وناچار دراطاقی منزل کردیم . اثاثیه ومبل این اطاق عبارت است ازیك سماور ویك سینی که درروی آن اسفنج وشانه‌ایست برای عموم مسافرین وپنجره‌های آنرا کاغذ چسبانیده‌اند . درروی تخت خواب آن تشك نازك ولحاف کهنه‌ای افتاده است حوله وشمدی

در کار نیست و نظر باینکه روسها بخصوص در قفقاز درموقع خواب لباس ازتن درنمیآورند شمد وپتو ازچیزهای زائد است

در این اطاق که گویا هرگز هوای آن تجدید نمیشد قلب من گرفت ولی ظرافت بخرج دادن درچنین موقع ومحلی چه نتیجه‌ای خواهد داشت ؟

بهرحال ما گرسنه هستیم و باید غذائی بخوریم البته اگر زبان روسی را میدانستم باکمال فصاحت وبلاغت بسخنرانی میپرداختم ولی افسوس که این زبان‌را نمیدانم و ناچار باید زبان بین‌المللی رابکار اندازم یعنی باحرکات واشارات خاصی مقاصد خودرا بفهمانم. چندین‌بار انگشتان رابطرف دهان‌بردم وبا دست دیگر بطبلهٔ شکم فشاردادم تابرسانم که معدهٔ من با نهایت شتاب واضطراب نیازمند خوراکی است اما متاسفانه این لال بازی که شاید اهالی سیبری وساکنین افریقائی‌هم مفهوم آنرا درمییابند دراین جابی‌نتیجه ماند ونتوانستم بکسانیکه بازبان مسکو حرف میزنند بااشاره‌وحرکات چیزی بفهمانم

پسر ارمنی بافکر روشن خود مقصود مرا دریافت وبخیال اینکه سورچی که مدت ده روز همراه مابوده است زبان مارا میداند فوراً دوید واورا نزد من آورد این اصل زادهٔ مسکوی ساعت مرا گرفت وانگشت خود را در رقم دوازده گذاشت وبا فریاد زوزه مانندی آن کلمهٔ نهٔ معمولی خودرا گفت وفکین خودرا بهم سائید بعد عقربك‌ساعت‌را باندازهٔ یکربع درروی صفحه جلو برد و رفت با حالت بشاشی سرمیز نشست. اگر من اشتباهی نکنم از این حرکات چنین فهمیدم که عجالة در این مهمانخانه چیزی نیست و ممکن است سه ساعت بعداز ظهر نزد لوکولوس (Lucullus) (۱) غذائی خورد

چون ازرستوران مأیوس شدیم ومعده هم تقریباً مدت ده روز روزه گرفته واکنون دیگر از شدت گرسنگی بی‌تاب شده بود ناچار از مهمانخانه بیرون رفتیم بخیال اینکه دربازار مانند قسطنطنیه دکان طباخی درهوای آزاد بدست آوریم وسد جوعی کنیم

بازارهای‌ایروان پرهیاهو وجنجال بود دکانهای محقری درطرفین معبرسرپوشیده‌ای وجود داشت که همه از اشیاء درهم ریخته وبی‌نظم پربود تجار دو زانو روی پاشنه پاها نشسته بامشتریان سرگرم گفتگو بودند واگرمشتری نداشتند مانند اشخاص مالیخولیا دار دانه‌های تسبیح کهربائی را با انگشتهای خود نقل مکان میدادند این تسبیح برای آنها

---

[۱] لوکولوس یکی از ژنرالهای بزرك معروف رومی بوده است که زندگانی باشکوهی داشته وهمیشه باجمعی ازمهمانان عالیقدر در منزل خود غذا میخورده ومیز او ازحیث تجمل وانواع خوراکها مشهور بوده است روزی برحسب اتفاق مهمانی نداشته‌و درمنزل تنها بوده است ناظر نظر باینکه‌امروز آقایش مهمانی ندارد میز ساده‌ای برای او فراهم کرده بود. همینکه لوکولوس سرمیز نشست و آن سادگی رادید روی بناظر خود کرده وگفت: مگر تو نمیدانستی که‌امروز لوکولوس در منزل لوکولوس غذا خواهد خورد؟ (۲)

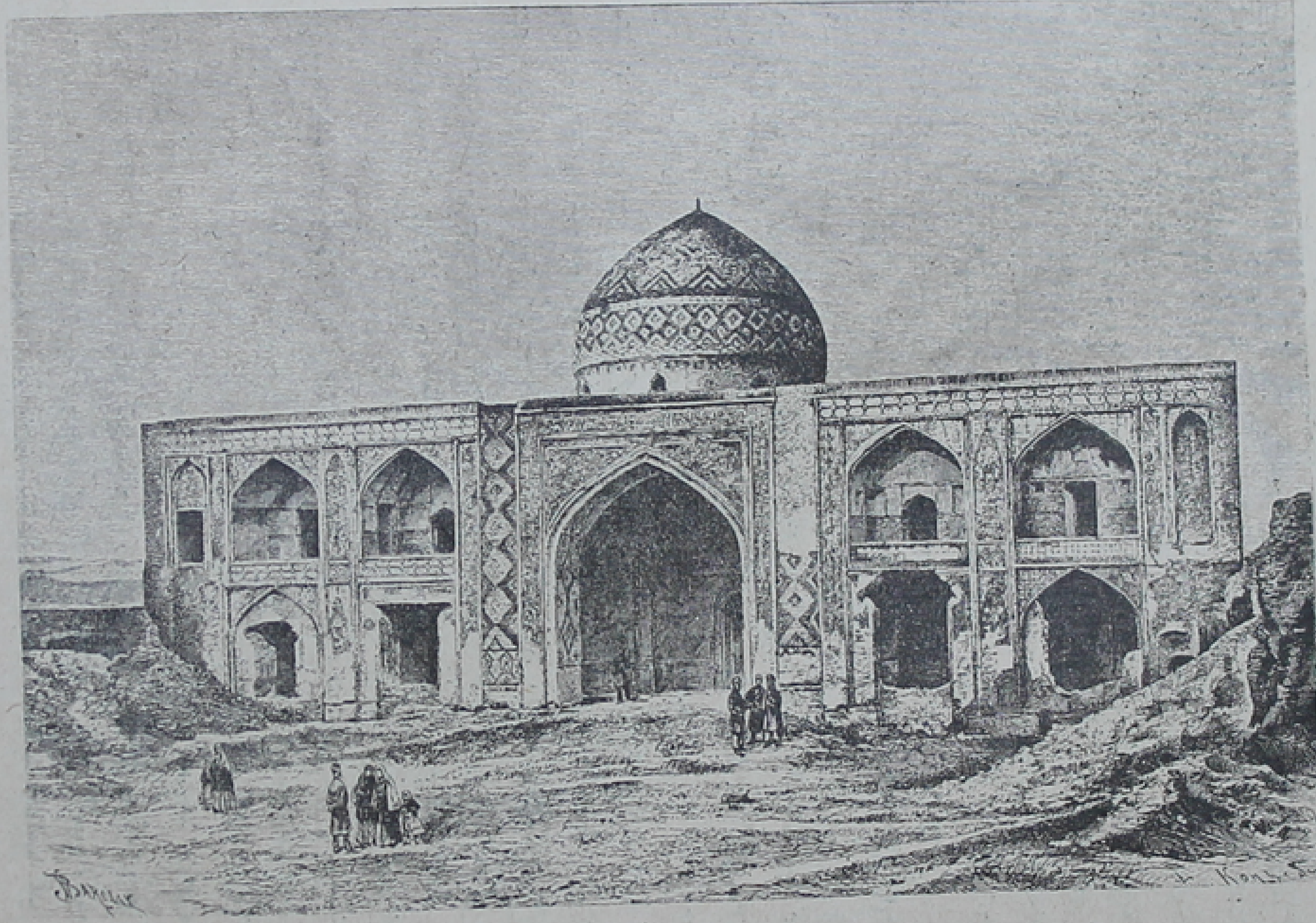
دوکارمیکند . یکی آنکه درمحاسبهٔ معاملات تجارتی مانندچرتکه بکار میرود ودیگرآنکه درخواندن اوراد واذکار از آن استفاده میشود . صرافان و کاسب‌های دوره گرد با فریادهای دلخراشی کالاهای خودرا عرضه میداشتند . دربازار ازدحامی بود وعابرین بهم فشار میدادند وگاهی هم با یکدیگر درشتی کرده کلمات ناسزائی بهم ردو بدل میکردند ودر میان قطارهای شتر و قاطر والاغ راه میرفتند . حیوانات هم دراین موقع نجابتی بروز داده ودراین هیاهو وجنجال وازدحام جمعیت بکسی آزار نمیدادندو کمتراتفاق میافتاد که کسی رادر زیر پا نوازش کنند

ازدحام بقدری زیاد بود که ما نمیتوانستیم بافراغت خاطر دکانی را تماشا کنیم خوشبختانه در حال عبور بدکانی رسیدیم که در آن کباب لوله درست میکردند باکمال شتاب وسرور درآن داخل شدیم

در پیش تختهٔ دکان لگن بزرگی قرار داشت که پر بود ازگوشت‌هائی که باساطور خرد کرده بودند . درپهلوی دکان هم اجاقی بود مملو اززغال‌های گداخته که‌فوراً سیخ‌های کباب رابرای خوردن آماده میکرد . کباب پزیك مشت ازگوشتهای خرد شده رابرمیداشت وبامهارت بدور سیخ پهنی بافشار دست قرار میداد وگاهی هم دست خودرا درظرف آبی فرو برده وگوشت رادر طول‌سیخ آرایش میداد واگر احیاناً تکه‌گوشتی از سیخ جدا میشد بامهارت آنرا بازبان خود بسیخ میچسباند البته دراین موقع نباید دراینگونه اعمال چندان دقیق شد ودر هر حال چنین عملی بسیخ‌های کباب که پس ازچنددقیقه‌در روی آتش زیاد رنك مینائی اختیار میکنند زیانی نمیرساند بالاخره آنرا در لای نان نازکی کشیده وبما تقدیم کردوماباحرص وولع آنرا بلعیدیم وپس از آنکه اضطراب معده رو بآرامش گذارد ازدکان بیرون آمده بگردش پرداختیم تاباوضاع آن شهر آشنا شویم

ابتدا مارا بمسجد قدیمی راهنمائی کردند که یك قسمت آن خراب شده وگنبد آنهم خساراتی دیده بود این گنبد از کاشیهای مینائی آبی رنك مستور شده است دیوارهای زیر گنبد دارای کاشیهای یکپارچه‌ای هستندکه درروی آنها شکل گل‌ومرغ‌دیده میشود درکتیبه‌ها نوشته‌های زردرنگی درزمینهٔ آبی رنك وجود دارد که یك قسمت آن بواسطه باران بزمین ریخته ودر اطراف حیاط آن طاقهای مقوس قرار دارد . حوض بزرك خرابی‌هم در وسط حیاط دیده میشد . گالریهائی هم داشت که درهای حجرات متعددی بطرف آن‌ها بازمیشد دراین حجرات طلاب علوم مذهبی سکونت داشتند ومشغول تحصیل بودند درپاره‌ای ازآنها هم اطفالی جمع بودند که خواندن قرآن رابآنها یاد میدادند

بطوریکه میگفتند تمام ابنیهٔ عمومی مذهبی را اشخاص مخصوصی بنا کرده‌اند وبعضی از این بانیان علو همت بخرج داده و علاوه بر مسجد و مدرسه حمامی هم برای مسلمانان ساخته‌اند وکاروانسراهائی هم برای مسافرین بنا کرده‌اند . این مسجد چندین دفعه تعمیر شده و کاشیهای آن چندان قدیمی نیست . چنین بنظر میآید که گنبد آن در اواخر قرن



مسجد ایروان

هفدهم مسیحی ساخته شده باشد . این گنبد در داخل تزییناتی دارد آجرهای موزائیك مینائی باکاشیهائی که بشکل هلال مارپیچی هستند اختلاط پیدا کرده‌اند . دراین موقع ساعت کلیسای مجاور ساعت سه را خبر داد وما میبایستی باشتاب برای خوردن ناهار بمهمانخانه برویم . بالاخره رفتیم وسر میز نشستیم . برای هرمهمانی یکظرف سالاد خوری بزرگی آوردند که درآن عناصر مختلفی جمع بود یعنی مخلوطی مرکب از کلم تخمیر یافته وگوشت گوسفند ودوغ وغیره . من بی‌تأمل بآن دست برده ومقدار کمی بدهان بردم ابتدا ذائقهٔ من از این مخلوط عجیب وغریب متأثر گردید ولی بتدریج به طعم آن مأنوس شدم . بطوریکه شنیدم این بهترین غذای روسی است که موسوم است به شیت(Chit) [البته ضمانت املای آنرا نمیکنم] که درقفقاز هم معمول شده بعد خوراك ملی ایرانی آوردند که عبارت بود از برنج پخته مخلوط بکشمش ودرآخر سرهم پاچهٔ خوك آوردند کهازمربای آلوچه شیرین شده بود وناهار خاتمه یافت

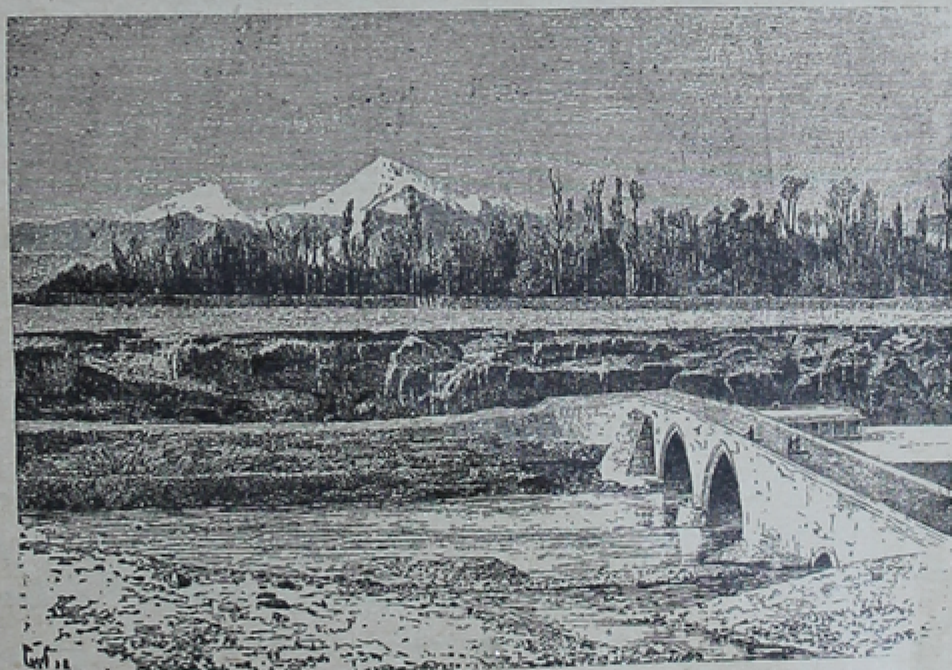
انصافاً باید اعتراف کردکه شرابرا خوب درست کرده بودند این شراب رنك طلائی بسیار قشنگی داشت وشبیه بود بشرابهای لطیف ورقیق اسپانی جنوبی . پس از چشیدن طعم آن انسان بی‌اختیار میل میکند که از حضرت نوح تشکر کند زیرا که بعقیدهٔ جمعی او اولین تاك رادر حوالی ایروان بزمین نشانید . در این نواحی تاکستانهای زیادی دیده میشود که ازدروازهٔ ایروان تاپایهٔ کوه ارارات امتداد دارند

چون شب شد اهالی شروع بآتش بازی کردند و موشك‌های زیادی از حیاط و بام تمام منازل بهوا صعود میکرد . اشخاص بسیار موقر ومتینی هم از دویدن میان آتشی که در خانه‌ها ومعابر روشن شده بود لذت میبردند واز سوختن لباس وریش وموهای نارنجی چندان پرهیزی نداشتند . ازهر طرف فریادهای شادی بلندبود . بطوریکه میگفتند موقع جشن نوروز یعنی اول سال ایران بود . منشاء این جشن سالیانه درست معلوم نیست همینقدر میدانم که از زمانهای بسیار دور در ایران معمول شده است . حجاریهای پرس پلیس (تخت جمشید)امرا وبزرگانی را نمایش میدهند که دراین جشن بزرك ملی برای شاهنشاهان هخامنشی تقدیمی‌هائی از محصولات زمینی و صنایع نفیس دستی میآورده‌اند . هنوز هم شاه ایران بنابرهمان رسم قدیمی تحف وپیشکش‌هائی ازاعاظم دربار وحکام ایالات دریافت میکند واین نوع مالیات که دراین موقع بخزانهٔ شاه وارد میشود قسمت مهم بودجهٔ دربار سلطنتی را فراهم میسازد سنی ها شیعه‌ها را ملامت میکنند که هنوز هم این یادگار آتش بازی وبت پرستی قدیمی رامحفوظ نگاهداشته‌اند . ایرانیان بقدری باین جشن علاقه بروز میدهند که من تصور نمیکنم هیچوقت از ایران رخت بربندد بخصوص که دربهترین فصل سال است یعنی موقعی است که طبیعت دوباره جوانی راازسر میگیرد و بدشت وکوهسار خلعت نو می بخشد . اعلیحضرت شاه هم دراین موقع پولهای کوچکی ازسیم وزر سکه میزنند و در میان وزرا وسفرای خارجه وبانوان حرم خود برسم عیدی تقسیم میکند

۳۰ مارس - آفتاب برآمده و ما بعمارتی که موسوم است بکاخ سردار وارد شدیم این بنای باشکوه در داخل ارگی واقع شده و سابقاً محل اقامت حاکم ایرانی این ایالت بوده است . بمحض ورود بحیاط تالار بزرگی جلب نظر میکند درهای این تالار بطرف حیاط ودرهوای آزاد بازمیشوند دریکی از طرفین این تالار ستونهای چوبی برپا شده که از آئینه‌های مثلث شکل تزئین یافته ودر یکدیگر منعکس میشوند . سقف آن هم باسلیقه و ظرافت خاصی آرایش یافته است ازمرکز دیوارها شاخه‌های سبزی بالا رفته که گلهای زیادی درآنها دیده میشود و مرغانی با رنگ‌های الوان قشنگ برروی آنها نشسته‌اند . تمام نقش ونگارها برروی زمینه‌ای از آئینهٔ نمایش وجلوهٔ مخصوصی دارند زینت‌های قدیمی تالار بتدریج خراب وازمیان رفته است فقط درديوارها هنوز آثار قابهای تصاویر نقاشی دیده‌میشود . ازتکه‌های پارچه‌که بمیخ‌ها آویزان‌شده معلوم میشودکه این تابلوها شکارگاههای سلطنتی رانمایش میداده‌اند . شکل کلاههای شاهزادگان‌وافسران ازنمونه‌های‌اواخر قرن اخیر است .

چند اطاقی دراطراف تالار است که هنوزهم محفوظ مانده ودرهای آنهاازشیشه‌های کوچك قرمز و آبی وزرد و سبز در قابهای نازك کوچك چوبی موزائیك شده و تشکیل ترکیبات هندسی خوبی را میدهند اساس آنها عموماً ستاره‌های دوازده شعاعی است

درداخلهٔ تالار ازهر سمت نگاه‌کنند يك منظرهٔ بسیار عالی ومجلل در مقابل چشم



پل ایروان

است . این کاخ درروی کوه پارهٔ سراشیبی بنا شده که ازپایهٔ آن رودخانه پرآبی باپیچ و خمهای زیاد عبور میکند در روی این رودهم پلی است از بناهای قدیمی که دوساحل را بهم نزدیک میکند وکاروانها ازروسیه بایران یابالعکس ازروی آن عبورمیکنند .

در آنطرف رود درهٔ بسیار وسیع سر سبزی است که دارای مجاری متعدد آب وجابجا دارای اشجار ابنوهی است که مانند دسته‌گلی ازدور نمایش دارد .

از طرف دیگر سلسله جبال آرارات که تقریباً ۵۶۵۰ متر ازسطح دریا ارتفاع داردومستور ازبرف ویخ دائمی است مانند دیوسر سفیدی درمیان جبال همجوار خود سر برآورده‌ومشغول خود نمائی است

این کوه دارای دو قله است که از حیث ارتفاع نامساوی و بوسیلهٔ گردنه‌ای از هم جدا شده‌انده

بنا برافسانه‌های تاریخی کشتی نوح پس ازطوفان درقله طرف راست اینکوه قرار گرفته است .

صعود از دامنه این کوه پراز برف ویخ بسیار مشکل است . اما اگر احیاناً اعضاء کلوب کوه نوردی بتوانند بامشقت زیاد بقلهٔ آن برسند ودرپستی‌ها و بلندیها کاوش کنند وکشتی نوح را یعنی‌همان کشتی که کشیشان دیردردریاچهٔ سوانگا (Sevvanga) (۱) بادوربین خود نشان میدهند کشف نمایند ازشدت وجد ونشاط خستگی رافراموش خواهندکرد

۳۱ مارس - استراحت دو روزه در ایروان باعث آن شد که من جانی بگیرم و ونفسی تازه کنم وبرای ادامه مسافرت وزندگانی پرمشقت دربیابانها آماده شوم وبتوانم تاجلفا که سرحد ایران وروس است بروم

باری مجدداً در همان کالسکهٔ سنگین نشسته وبراه افتادیم تقریباً هفت یا هشت کیلومتر ازایروان دور شده بودیم که بواسطهٔ غفلت راننده بازاین هیولای عظیم درحفره‌ای سرنگون گردید اما ایندفعه چون آفتاب بردشت و کوهسار تابیده وموجودات زمینی را ازپرتو اشعهٔ گرم وپرنور خود مسرور کرده بود ماهم‌نشاطی داشتیم بنابراین حالت‌درویش منشی و فلیسوفانه‌ای پیدا کرده وباین پیش آمد اهمیتی ندادیم . وفقط مدت دوساعت در انتظار بودیم تاخدا باسبان ودوگاو نر قوتی عطا کرد و توانستند کالسکهٔ کوه پیکر را از حفره درآورند

در اطراف ما اراضی ممتاز و حاصل خیزی گسترده که اغلب با کوشش دهقانان سرسبز شده‌اند . این‌دشت‌وسیع ازآب‌فراوانی بهره‌ور وازتاکستانها وگندم وبرنج وپنبه مستور است دهکده‌ها ازیکدیگر فاصلهٔ زیادی ندارند وهمه از بیشه‌های زمردین و باغهای پراز شکوفه احاطه شده‌اند خلاصه آنکه بهار دراین نواحی جنب وجوشی راه انداخته ودر مزارع غوغائی برپا ساخته است دهقانان چنین روزخوشی رامغتنم شمرده و اراضی خودرا

(۱) یکی از دریاچه‌های قفقاز است

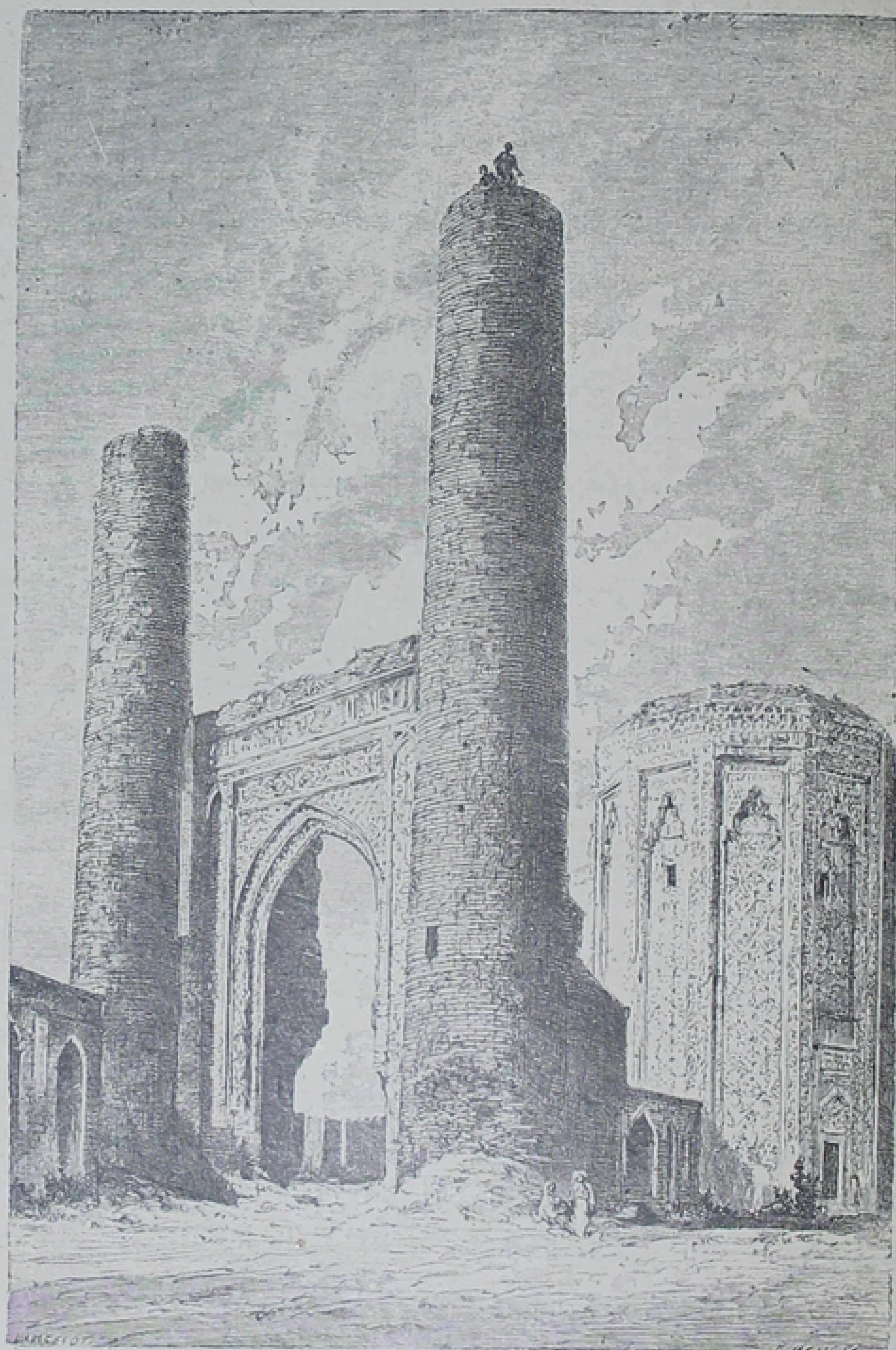
باذوق سرشار وسلیقهٔ خاصی باشکال هندسی درمیآورند . زنان روستائی با لباسهای متحد الشکل که عبارت است از یك پیراهن کوتاه وشلواری از چیت گلی رنك مجاری آب را تعمیر میکنند ویادر مزارع مشغول وچین کردن هستند تامواليد تازه یعنی محصولی راکه تازه از زمین سر برآورده از شرگیاهان بی ثمر که دشمنان آنها هستند محفوظ دارند وجمعیهم مشغولندکه لباس خاکیرا ازتن تاكها بیرون آورند تاآزادانه از هوای صاف و آفتاب گرم بهره ورشوند

اول آوریل - امروز دور نمای اطراف ما تغییر شکل داده حیات و آثار نباتی پدیدار نیست راه که روز پیش همه جا خندان ونشاط انگیز بود امروز در درهٔ سنگلاخی فرو میرود و کالسکه در روی سنك پاره های زیاد میغلطد و ما را سخت تکان میدهد سه ساعت بعد دوازده اسب نیرومند که مهتران بر آنها سوار بودند رسیدند و قائمقام چهار اسب خسته شدند من از راننده پرسیدم که دوازده اسب برای چیست پاسخ داد که ما باید امروز از رودخانهٔ بزرگی عبور کنیم و علم وهنر بکار بریم وبا اسبان نیرومند لنگر کشتی یعنی کالسکه رااز آب بکشیم وآنرا براه اندازیم

باری کالسکهٔ سنگین بااین اسبهای نیرومند وتازه نفس مانندباد حرکت میکرد و بواسطه برخورد بپاره سنگها اتصالا بهوا جستن مینمود ودر حالیکه از این تکانها مارا بدوارسرمبتلا کرده بود ، بساحل رودخانه رسانید ، آب رودخانه بواسطهٔ ذوب برف بشدت طغیان داشت مهتران راست روی رکاب ایستاده وشلاق کش اسبان‌را برودخانه انداختند راننده باخشم وغضب فریاد میکشید وپیوسته کلمات زننده وناشایستی نثاراسبان میکرد ، آب رود با کف سفید از هر طرف بدرون کالسکه میریخت وتا ارتفاع صندلیها بالا میآمد و بالاخره اسبان باهیاهو وشلاق خوردن پیدرپی مارا بساحل رساندند واز خطر غرق شدن رهائی حاصل کردیم وبچاپارخانه که فاصله کمی ازرودخانه داشت وارد شدیم

خلاصه اسبان و شاگرد چاپاران با ما خوشرفتاری کردند وما را از خود خوشنود ساختند وچون درکشمکش بارودخانه فاتح شده بودند رفقای آنها بآنان تهنیت میگفتند زیرا درموقعیکه مسافر بایداقلا پانزده روز توقف نماید تاطغیان فرونشیند اینها توانستند باکمال شجاعت ازآن عبور کنند ، دراین جا آتش خوبی هم روشن بود وبر خوشوقتی ماافزود زیرا که استحمام دررودخانه آنهم درماه مارس چندان مطبوع طبع نبود

پس از توقف مختصری دوباره براه ادامه دادیم و اوایل شب به نخجوان رسیدیم اسبان رااز کالسکه بازکرده واثاثیهٔ ملرا بردند دراطاق کوچکی که درآن هفت یاهشت نفر مهتر خوابیده بودند روپوش لباس آنها ازپوست بزبود نایب چاپارخانه آنهارا بیدار کرد وفرمان داد که ازاطاق بیرون بروند اما تمام با نفیرهای دلخراشی دوباره بخواب رفتند ومثل این بود که صدای ناپسند نایب را نشنیده باشند راه نمای ما شلاق را از کمر



مسجد نخجوان

باز کردوهنوز دسته آنرا نگرفته بود که‌تمام خفته‌گان بلند شدند وبا شتاب اثاثیهٔ خود را برداشته بطرف راست وچپ دویدند .

۳ آوریل - نخجوان نیز مانند ایراوان ابنیهٔ عالی زمان گذشته راحفظ کرده است‌یکی از نمونه های قشنك معماری دورهٔ منول که در قرن چهار دهم ساخته شده بنائی است هشت ضلعی بارتفاع بیست ویك مترکه هنوز هم درمیدان بزرگی برجای مانده است

این برج بزرك سابقاً جزء مسجد جامع بوده که فعلا خراب شده است ، سطوح آن‌از آجر ونوارهای کاشی مینائی فیروزه‌ای که درهم فرورفته باطرز بسیار زیبائی موزائیك وزینت یافته وتابلوهای نقاشی عالی ودلربائی‌را نمایش میدهند ، این‌نقاشیها بقدری جالب توجه هستند که هرقدرانسان بتماشای آنها بپردازد باز نمیخواهد چشم‌ازآنها برگیرد .

در پهلوی این ساختمان دو مناره است که در طرفین يك سردر بسیار عالی بیضی شکل سر بآسمان کشیده و فوق‌العاده زیبا وخوش نما هستند ، کتیبه‌هائی در بالا وحاشیه این سردر ترسیم شده وهمه باخطوط درشت‌کوفی زینت یافته‌اند . رنك این خطوط مینائی ودرروی زمینهٔ‌گل سرخی نمایش وجلوهٔ خاصی دارد

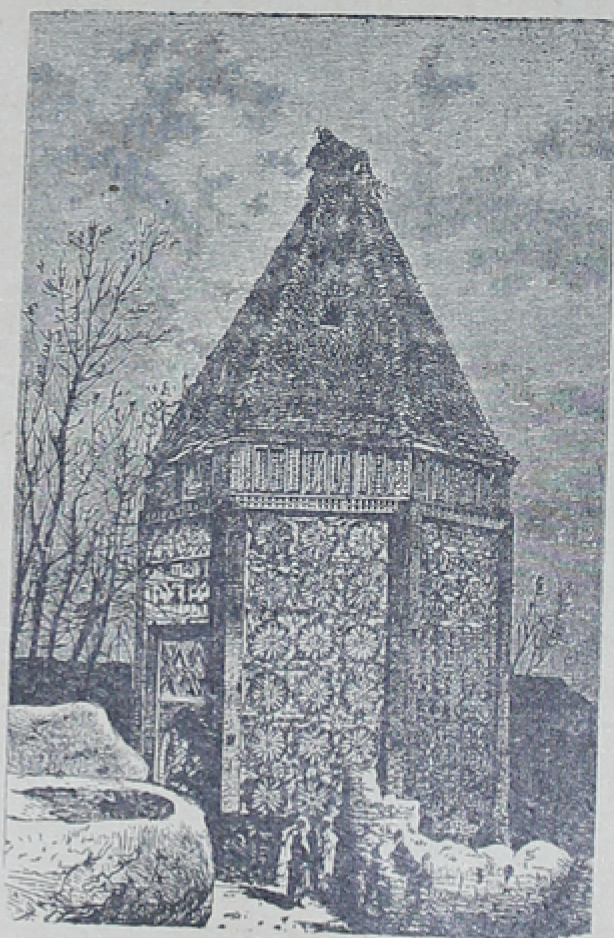
اولین دفعه ایست که در آستانهٔ این بنا سخن گفتن فارسی بگوش من میخورد من از خود و دیکسیونر (کتاب لغت) اطمینانی ندارم اما يك خوشبختی واقعی در خود احساس میکنم که زبان فارسی رامیتوانم ازسایر زبانها تشخیص دهم بویژه که چندکلمه‌ای هم از این زبان در خاطر من محکوك مانده ومیتوانم با زحمت آنها را تلفظ کنم . از تفلیس باینطرف من گنك بودم وبازبان بین‌المللی یعنی بااشاره وحرکات مقاصد خودرا میرساندم وگاهی هم اجباراً علامت ونقشه‌ای برای مخاطبینم درروی زمین یاکاغذ ترسیم میکردم و باین ترتیب یکنواخت بتمرین این زبان عومی میپرداختم

آری این اولین شخص فارسی زبان بود که من بااو در این جا برخورد کردم این شخص مالك برج است وچون آگاه شده که دونفر خارجی برای تماشای آن آمده‌اند ازخانهٔ خود که در انتهای مسجد ساخته شده بیرون آمده تا آنها رابه بیند از دیدن هیکل او تعجب کردم که چرا این ایرانی فارسی زبان لباس رسمی ژنرالهای روسی را پوشیده است ازاو پرسیدم علت چیست که شما لباس غاصبین میهن خودرا دربرکرده‌اید ؟

اوبمن پاسخ داد که نیاکان من نسل اندر نسل حاکم این ایالت بوده‌اند واراضی و املاك زیادی داشته‌اند ولی امروزه ملك موروثی من منحصر باین برج و مناره‌های مسجدی است که مورد تماشای شما قرارگرفته علاوه براین خرابه‌ها دارای لقب ژنرالی هستم که تزار گاهی ازروی سخاوت وعلو همت بقربانیهای بدبخت خود میدهد

نخجوان در قرون وسطی یکی از شهر های آباد و پرثروت بوده است . در بیرون شهرهم مسجد وسیعی رادیدم که دارای‌گنبد نیمه خرابی بود وبفاصلهٔ کمی ازاین مسجد گنبدیگری‌است که‌اهالی آنرا (اتابك گنبد) مینامند بنائی‌است کوچك اما بسیارقشنك و

قابل تماشا . بطوریکه نقل میکردند این جا مقبره و آرامگاه ابدی یکی از اعاظم مسلمانان است این بنا در روی یك زیرزمین مسقفی قرار دارد و قسمت بالای آن بشکل هرم واز آجر پوشیده شده است سطوح وگیلوئیهای این بنا نیز مانند مسجد جامع باخطوط کوفی آرایش یافته ولی موزائیك آن باآجرهای ساده ومتحد الشکل در روی زمینهٔ ساروجی برجستگی دارد . لکلكها درراس هرم آشیانه ساخته اند این مرغان قشنك بلندپا همه ساله در آغاز بهار میآیند ودر قلل مرتفع ابنیه آشیانه میسازند و درآن تخم میگذارند و جوجه های خود را میپرورانند . پرورش جوجه ها چهار الی پنج ماه طول میکشد وپس از این مدت بحد بلوغ رسیده خانهٔ پدری راترك و پرواز میکنند اما پدر ومادر مانند پرستوك بمنزل مسکونی خود علاقمند هستند و همه ساله در فصل بهار میآیند و همان خانه مسکونی قدیمی را دو باره اجاره میکنند وبجای مال الاجاره قازوراتی تحویل میدهند که برای زراعت مفید است



گنبد اتابك

این زائر بلند پاموسوم شده است بحاج لکلك ومحبوب ساکنین قصبه و دهکده‌ها میباشد بعقیدهٔ روستائیان این حاجی حامل ارمغان خوشبختی است و حضور آن موجب برکت وسعادت است ونظر باحترامی که دارد بیم وهراسی از ساکنین ندارد وباکمال وقار و تفنن درکوچه‌ها و خیابانها گردش میکند حتی بچه‌های ولگرد هم آنرا محترم شمرده وکمتر درصدد آزارش برمیآیند گاهی هم بامتانت پرواز کرده ازآبادی روبصحرا میرود وبشکار مار میپردازد . هرجا که این خزندگان رایافت بامنقار آهنین خود آنها را قطعه قطعه کرده سرو دم آنها رامیخورد وقسمت‌های نرم بدنشان رابرای جوجه‌های خود میآورد . این پرنده بلند پرواز بجوجه‌های خود عشق وعلاقهٔ زیادی دارد وباکمال شجاعت آنان راز حملات عقابان وانواع طیور گوشتخوار محفوظ میدارد

حاج لکلک همینکه دشمن رانزدیك آشیانه خود دید درروی پاهای خود میایستدو باخشم وغضب مخصوصی بالهارا بهم میزند و دوقسمت منقار خود را مانند دو چوب خشك بصدا درمیآورد ودلیرانه مهاجمین رابعقب نشینی وادار میکند

خلاصه مالك اتابك گنبذ پس از آنکه صفات حمیده واخلاق نیك وخصائص ممتاز حاج لکلك‌را برای من به‌تفصیل بیان نمود ازما دعوت کرد که بمنزل‌او رفته با صرف یك‌فنجان چای‌رفع خستگی کنیم . من با کمال تشکردعوت اورا‌پذیرفتم زیراکه‌از شنیدن‌زبان‌شیرین‌فارسی که‌بسی‌اشتیاق‌فرا‌گرفتن آنرا داشتم خوشوقت بودم‌ولذت میبردم این میزبان‌مهربان‌چون مارا



مسجد نیمه خراب نخجوان

مهیای حرکت دید بمن پیشنهادی کرد و با اصرار چندین بارتکرار نمود اگر چه من‌خوب جملات اورا نفهمیدم ولی همینقدر دریافتم که گویا میل دارد اتابك گنبذ را بمن بفروشدواز بهای‌آن خانه‌ای بسبك عمارات روسی برای خود بسازد تا بالباس رسمیش هم آهنك باشد من‌ازاو تشکر کردم‌وگفتم بااین‌مسافرت طولانی که ما‌درپیش‌داریم حمل و نقل چنین کالای حجیم وسنگین مشکل ودوراز حزم واحتیاط است

فصل دوم ـ آذربایجان

آذربایجان ـ کمرك جلفا ـ تلگرافخانهٔ انگلیس ـ قبایل کرد ـ اثاثیهٔ یك مسافر ایرانی ـ مرند ـ کدای پیرکرد ـ داخل خانه ایرانی ـ یکی ازنهصدو نودونه کاروانسرای شاه عباسی ـ رئیس امنیه تبریز ـ دعاهای درویش ـ ورود به صوفیان

۴ آوریل ـ چون کالسکه در عبور از رودخانه شکستگی پیداکرده بود تعمیر آن دوروز طول کشید وبالاخره باکوشش آهنگران ایرانی و روسی درست شد وما توانستیم بجلفا برسیم که‌دهکده فقیرانهٔ ایست در کناررود ارس و سرحد دو مملکت ایران و روسیه است

رود ارس ازز‌مان قدیم یعنی موقعیکه سلاطین مدی یاماد اقتداری داشتند تاکنون بهمین نام مشهور است این‌رود بزرك ازجبال قارس وارزروم سرچشمه گرفته وپس‌از عبور از ارمنستان بارود کور یکی شده وببحر خزر میریزد . من در ساحل آن گردش کردم و

قبرستان جلفا رادیدم بعد بچاپارخانه آمدم که درآنجا یك پلاو لذیذ ایرانی بادوغ انتظار ورود مرا داشت. پس ازصرف ناهار بوسیلهٔ قایقی ازرودخانه عبور کردیم ورفتیم بطرف منزل رئیس گمرك که توصیهٔ قونسول تفلیس را باو بدهیم مستخدمین متعددی درپهلوی درگمرکخانه خوابیده یامشغول کشیدن قلیان بودند یکی ازآنها نامه راگرفت وبما اشاره کرد که‌در روی سکوی خاکی جلوخان عمارت به‌نشینیم.تا او برگردد.پس ازیکربع ساعت برگشت وگفت: «آقا استراحت کرده است پس‌از بیدار شدن شما را خواهد پذیرفت»

منزل رئیس گمرك درمحل شن زاریست ودراطراف آن عدلهای مال‌التجاره زیادی که کاروان‌ها آورده‌اند روی هم چیده شده. این مال‌التجاره باید درحیاط بماند تامعاینه شود وپس از پرداخت حقوق گمرکی آزاد گردد. درعقب این توده‌های عدل من خانه‌ای رامشاهده کردم که دربالای آن سیم تلگراف کشیده‌شده ومعلوم بود که یکی ازپایگاههای خط تلگراف انگلیس است که ازممالك پروس وروسیه وایران عبور کرده‌وهندوستان را بلندن اتصال میدهد سیم ها درروی تیرهای چدنی محکمی قرار دارند ودر بوشهر و خلیج فارس تبدیل به‌کابل‌های تحت‌البحری میشوند

مدیر تلگرافخانه جلفا یکنفرروس‌است‌بنام اوناتاموف (Ovnatamof) وباید اجازه ورود مارا بایران بدهد. زبان فرانسه راخوب حرف میزد وبانهایت مهرو ملاطفت برای انجام تقاضاهای ما حاضر شد وپس ازآنکه پولهای مارا باپول ایران مبادله‌کرد قاطر و اسب برای ما کرایه کرد و پیش‌کرایه بچاروادار داد ونوکرانی هم برای ما استخدام کرد. آخرین توصیهٔ او بمارسل این بود که نباید به تمایلات ورفتار قاطرچیان تن درداد. اینها برای اینکه چند تومانی بیشتر بچنك آورند درراه حرکات ورفتار مخصوصی دارند واسباب مزاحمت مسافرین رافراهم آورده واتصالا بعنوان مساعده یابهانه دیگری مطالبه پول میکنند وچون بقدر کفایت پول گرفتند ممکن است قبل از رسیدن بمقصد مسافرین‌را دربیابان سرگردان گذارده وبروند وتأکید میکرد که تاورود به تبریز بآنها پولی ندهیم

اوناتاموف بمن نیز دستوراتی دادکه از این پس باید چنین‌وچنان رفتار کنی‌و وبازندگانی سفری آشنا شوی مثلا میگفت شما باید درکاروانسراهای خالی از سکنه منزل‌کنید و تنها زمین تشك وزین اسبان بالش شما خواهدبود حتی وسیلهٔهم نیست که اقلا روی کاه بخوابید آذوقه هم برای حیوانات پیدا نمیشود و ناچار باید از گیاهان بیابان تغذیه‌کنند بحدی دراینگونه‌گفتار مبالغه‌کردکه من‌درپیش‌خودآرزوی ناراحتی‌های چاپارخانه‌های روسیه را میکردم

درموقعیکه قرارداد بپایان رسید وبنا شد پس‌فردا حرکت کنیم ناگاه درباز شد ونمایندهٔ‌گمرك ایران درحالیکه مستخدمین زیادی دردنبال اوبودند با تبختر خاصی وارد گردید ودست روی سینه گذارد وبما سلام کرد وپس از تعارفات معموله گفت من برای انجام خدمات شما حاضرم. من نیز باکمال ادب باو گفتم که انشاءالله جنابعالی خوب

خوابیده‌اید ؟ لحظهٔ تأمل کرد وبصورت من نگریست تا بفهمد که من ازروی واقع حرف میزنم ویا اینکه اورا مسخره کرده‌ام و کمی بعد بحالت اول عود کرده ودوباره تکرار کرد که من برای انجام فرمایشات شما حاضر هستم این بود آغاز سروکار ما با کارمندان ایرانی . البته این شخص با آن شکم پیش افتاده لیاقت آنرا نداشت که من با کمال سخاوت احتراماتی باو تقدیم کنم بطوریکه بعد دانستم این شخص عایدات کمرك را از حکومت آذربایجان خریداری یعنی اجاره کرده است

درایران گرفتن هر نوع شغل و مأموریت رسمی بستگی دارد بزیادتی تقدیمی وهر کس بیشتر پول بدهد برسایرین حق تقدم دارد مال‌الاجاره‌ای که این شخص باید بحکومت بپردازد تقریباً چهل هزار فرانك میشود ولی از طرفی هم آزاد است که حقوق گمرکی رامطابق اشتهای خود دریافت کند وهیچ نوع نظارتی درکاراووجود ندارد وچون حکومت آذربایجان عایدات گمرك رابعنوان مواجب دریافت میکند ناچار مستاجر رادرمنگنه گذارده و بقدریکه ممکن است عصارهٔ آن را میکشد ومال الاجاره را بحد اکثر امکان میگیرد نکته دیگر آنکه قبل ازبدست آوردن پست گمرك‌جلفا مبلغ تقدیمی بمزایده گذارده‌میشود و هرکس بیشتر داد این پست باوتعلق میگیرد و بنابراین چنین مأموری ازهر نوع تعدی بتجار خود داری نخواهد کرد

۷ آوریل - منزل اول را مدت هشت ساعت طی کردیم ومن ازاسب سواری لذتی میبردم و بسی خوشوقت بودم که از شر کالسکهٔ وحشت آور روسی رهائی یافته‌ام که در هر آن مخاطراتی داشت وپیوسته در حفره‌ای میافتاد بنابراین تمام خستگی های خودرا فراموش کردم

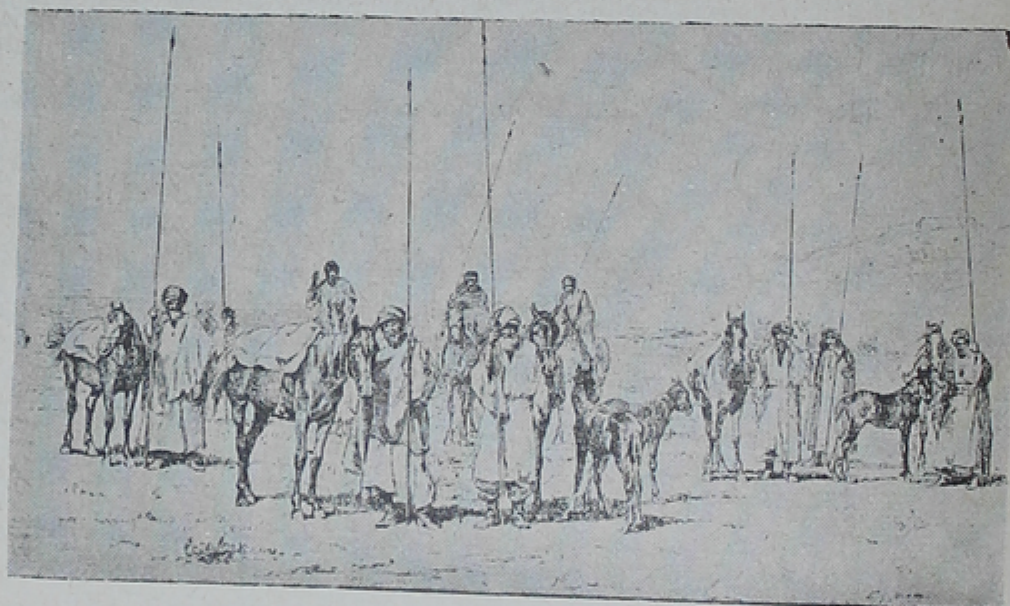
پس از جدا شدن از رود ارس چاروادارها راهرا کج کرده بدهکده‌ای رفتند و حیوانات نیرومندی که رئیس تلگراف برای ما کرایه کرده بود با اسبهای لاغر ومردنی که‌قادر بر حرکت نبودند عوض کردند واسبان خودرا بجلفا فرستادند این معاوضه چنان بامهارت انجام یافت که ما ملتفت نشدیم

بهرحال مامدت ۵ ساعت دریك گردنهٔ وحشت‌آور راه رفتیم . پس ازعبور از گردنه دشت پهناوری پدیدار گردید که جابجا تپه‌های مرتفع آنرا قطع مینمود منظرهٔ این تپه‌ها اتصالا تغییر میکرد گاهی سبز کم رنك وگاهی بکلی قرمز و عاری ازهر نوع گیاه بود

چون شب نزدیك شد چاروادارها بمشورت پرداختند که در چادرهای کردها بسر برند ویا بدهکده‌ای که درپایهٔ کوه است منزل کنند

نظر باینکه برای مشورت توقف مختصری شد چادر نشینان با شتاب بطرف جاده دویده بتماشای ماپرداختند ازقیافه ونگاه آنها چنین فهمیدم که مایل به پذیرائی ما نیستند وماهم میل نکردیم که چنین درخواستی راازآنها بکنیم بنا براین کاروان براه افتاد وکمی

بعد راهرا کج کرد ودر وسط مزارع بطرف دهکده‌ای رهسپار گردید شرح اینکه چگونه



قبایل کرد

وبا چه زحمت آنهم درشب تاریك بآنجا رسیدیم داستانی است جداگانه‌که بیان آن از عهدهٔ من خارج است

کاروانسرا عبارت است ازحیاط وسیعی که‌دیوار گلی آنرا احاطه کرده ودراطراف آن یك سلسله اطاقهائی وجود دارند که همه باخشت وگل ساخته شده‌اند هریك از این اطاقها مخصوص یکنفر مسافر است که بمحض ورود بار ولوازم سفر خودرا درآن جای میدهد و چون ماه مارس دراین نواحی کوهستانی هوا سرد است قاطرچیان در طویلهٔ حیوانات منزل کردند زیراکه‌حیوانات درآنجا حرارت ملایمی ایجاد میکنند

کاروانسرا دار مارا مفتخرفرموده اطاق کوچك مرطوبی رابما نشان داد که پنجره ومنفذی نداشت وبجای قفل درآنرا باریسمانی بسته بود

این تشریفات رامن چندان نه‌پسندیدم وبهتر آن دانستم‌که با مسافرین دیگر که‌قبل ازمارسیده بودند درهمان طویله منزل کنیم خوشبختانه طویله بزرك و جابرای همه بود ایرانیها چون ازسردی زمستان میترسند دراین فصل سرد وسخت مسافرت نمی کنند مگر اینکه ضرورت ایجاب نماید اما در این سال تنها عامل سرما نبود بلکه عامل دیگری هم باعث شده بود که کمتر مسافرت میکردند وآن شورش قبایل بیابان‌گرد کرد بود که تمام قراء وقصبات سرحدی را غارت کرده وساکنین آنهارا بقتل رسانیده بودند.

دهقانانی که از این شورش جان بدر برده و بکوهستانها وسایر جاها پناه برده بودند درمراجعت نظر به فقدان وسائل از کشت وزرع بازمانده وبواسطهٔ فشار گرسنگی درراهها ویلان وبنوبهٔ خود مسافرین را غارت میکردند

خلاصه شب راهرطور بود درطویله بسر برده وبامداد روز بعد براه افتادیم پس ازعبور ازیك جادهٔ باریك بدون آبادی یك عده سوار شش نفری ایرانی را دیدیم که بر اسبان نیرومندی سوار وبما ملحق گردیدند وبجای اینکه باآن اسبان راهوار ازمابیشی جویند آهسته دردنبال ماطی مسافت میکردند وپیوسته افتخار پیشروی رابما وامیگذاشتند چون شب شد شنیدم که یکی از آنها بدیگری میگفت چه خوب شد که ما با فرنگیان شجاع همسفر شدیم دزدان بندرت باینها حمله ور میشوند زیرا که اسلحهٔ فرنگیان بسیار عالی است بعلاوه اینها ممکن نیست برای غارت شدن حاضر شوند وتانفس دارندازخود دفاع میکنند

از بشنیدن این سخنان من بر خود میبالیدم و باصطلاح ایرانیان بادی بآستین انداخته و اطمینان قلبی پیداکردم که میتوانم چادرنشینان وحشی راهم بوحشت‌اندازم وبهمین‌جهته یك بشاشت باطنی درمن ایجاد شد غافل ازاینکه کرد صحراگرد فرنگی نمیشناسد واگر باو دست یابد شاید باخنجر اورا قطعه قطعه کند

بهر حال پس ازاین خوشنودی خیالی لوازم سفررا بازکردیم ومن باگوشهٔ چشم لوازم‌سواران همسفررا بازرسی میکردم که ازهرحیث خوب ومتناسب بامسافرت دربیابان است وبرلوازم مابسی ترجیح دارد وباین فکر افتادم که درتبریز اینگونه وسائل رابرای بقیهٔ مسافرت تهیه کنم

یکی از لوازم سفر آنها مفرش است که ازگلیم یاقالی درست شده‌ولحاف ومتکا و بالش و قالیچه وحتی لباس خودرا در آن جای میدهند وبابندهای چرمی محکم می‌بندند لحاف عموماً از پارچهٔ پنبه‌ای درست میشود وممکن است روی آن پارچهٔ ابریشمی و داخل آن پراز پشم یاپنبه باشد بمحض ورود بمنزل قالیچه‌ای گسترده ولحاف راچهارلا روی آن میاندازند وکنار آنراکمی لوله میکنند ودر روی آن براحتی نشسته یادراز میکشند ودرموقع خواب هم اگر هوا سرد باشد آنرا بروی خود میاندازند والا مانند قفقازیها باللباس در روی آن میخوابند و این یکنوع تخت خواب عملی است که در تمام ایران معمول است

یکی دیگر از لوازم سفر آنها موسوم است بخورجین وطرفین آن مانند کیسه دوخته شده خورجین هم ازقالی یاگلیم ویا پارچهٔ ضخیم پنبه ای درست میشود و درآن لوازم سفرراماننددیك وسایر ظروف وآفتابه وسماوروآذوقه جای میدهند اغلب‌چیزهائی که درمنازل راه پیدا نمیشود مانند نان خشك وبرنج وگوشت‌وسبزی وقند وشمع‌وغیره را برای چندین روز درآن ذخیره میکنند زیراکه در این منازل فقط کاه برای حیوانات ومنزلی برای مسافرین پیدا میشود وبس

خورجین رادر فرانسه من دیده بودم ولی ندوخته یعنی از وقتیکه فرشهای ایران در اروپا معمول شده این قالیچه‌های باریك را هم میآورند که ما روی مبل ها میکشیم

باری شب اول مسافرت من در خاك ایران صرف این شد که با چشم پرحسرتی بلوازم همسفران نگاه کنم زیرا که زیرانداز وروانداز مافقط منحصر بودبیك پتوی شطرنجی نازك و یك پتوی پشمی و کیسه‌ای که بادکرده وبجای بالش بکار میبردیم

لوازم شکار ماهم ناقص است وباید آنرا تکمیل کنیم . مستخدمین جدید ماهم که عبارت‌اند ازیك آشپز ویك ناظر باآن لباسهای کهنه وبدترکیب پیوسته شکایت از کمی ظرف داشتند زیرا که مطابق معمول ایران باید غذاها رایکجا سرسفره آورد وماظرف باندازهٔ کافی نداشتیم وآنها هم نمیدانستند که باید ظروف راشست وتمیز کرد وغذاهارا بنوبه آورد بعلاوه درمسافرت این نزاکت‌ها جز زحمت نتیجه‌ای ندارد

من بآنها وعده دادم که بمحض ورود به تبریز آنچه لازم است مطابق دلخواه شما فراهم خواهم ساخت و چون دانستندکه من بمراسم معمولهٔ ایران احترام میگذارم و از این به بعد بروفق دلخواه آنها غذا را مطابق عادت ایرانی صرف خواهم کرد خوشوقت شدند .

ساعت ده تمام مسافرین بخواب رفتند شمع‌ها خاموش شد وفقط شعلهٔ ضعیف آتشی درته طویله دیده میشدکه گاه گاهی آدمی بآن نزدیك میشد و آتشی برای قلیان خود برمیداشت قلیان با آن نی طویلش هیچوقت حتی در موقع استراحت صاحبان خود هم راحت نمیماند

۸ آوریل - سپیده دم چاروادار باشی‌مسافرین خفته را بیدار وبارهارا بافریادهای پی‌در پی یاالله یا علی بار کردند . وچون من شب رادر روی زمین خوابیده بودم اعضایم گرفته وتنم کوفته شده بود. ازدیدار روشنائی روزشادمان شده برخاستم وحاضر حرکت شدیم بامید اینکه تابش آفتاب بزودی رفع این کوبیدگی شبانه راخواهدکرد

مفرشهای‌همسفران بسته شد و قاطرچیان باکومك یکدیگر بارهارا بر پشت قاطرها گذارده وباطنابی آنهارامحکم بستند

خلاصه از کاروانسرا بیرون آمدیم و مختصر پولی بکاروانسرا دار دادیم که با خوشوقتی آنراگرفت و خیلی اظهار تشکر نمود و برای سلامتی ما دعاکرد . من از این رفتار تعجب کردم یکی از همسفران‌که باید درموقع حملهٔ کردان تحت حمایت ما قرارگیرد بمن‌گفت که این کاروانسراها نیز مانند مساجد ازابنیهٔ عمومی هستند و اعقاب بانی بنا از عایدات موقوفهٔ اوباید بنگاهداری‌وحفظ آنهاپردازند بنا براین یکنفر سرایدار راحافظ این بنا قرار داده و باو حقوق میدهند تا از کاروان پذیرائی کند و صبح و عصر درهای منازل را باز کند وبه بندد. واگر مسافرین باو خدمتی رجوع کنند باید بلا عوض انجام دهد وهر قدر مسافر بخواهد دراین جا بماند آزاد وبلا مانع ومجاناً باید پذیرائی شود وسرایدار هم باید بسود جزئی که از فروش کاه وجو وهیزم وغیره عایدش میشود قناعت کند و حق مطالبهٔ چیز دیگری ندارد

اغلب بناهائی که درایران برای استفادهٔ عمومی ساخته شده بهمین ترتیب نگاهداری میشود این بناها رامتمولین وکارمندان عالیرتبهٔ دولتی برای ثواب و اجر اخروی میسازند حتی پلهائی که درروی رودخانه ها می بینید بااین قبیل وجوه خیریه ساخته شده‌اند کاروانسراهای متعددی که سابقاً درشاهراههای مهم ساخته بودند خدمات زیادی به تجارت میکرد . در ساختمان آنها دقت زیادی بکار میرفت دیوارها را با سنك و آجر محکم میساختند ودرچهار گوشهٔ آن برجهائی برای دفاع ازحملات راهزنان بنا میکردند
پاره‌ای از سلاطین خیر خواه که ترقی ایرانرا در نظر داشتند این نوع کاروانسراها را در تمام شاهراههای کشور میساختند چنانکه شاه عباس بزرك بطوریکه مورخین نقل کرده‌اند نهصدونودونه کاروانسرای‌محکم وآب‌انبارهای متعدددرتمام‌شاهراههای کشورخود ساخته‌وبدینطریق‌ارتباط‌میان‌قسمت‌های کشورپهناور خودرا سریع وسهل وتأمین کرده بود

اغلب‌ازاین‌کاروانسراهای دولتی اکنون‌خراب شده وبرای مسافرین پناه‌گاهی نیست بلکه جایگاه راهزنان وارکان حرب آنان شده است تنها مرور زمان باعث خرابی این ابنیهٔ‌سودمندنشده بلکه‌جانشینان‌شاه‌عباس پس‌ازآنکه وارث‌تخت‌وتاج اوشدند گذشته‌ازاینکه افکار بلند وخیالات‌عالی‌وخیرخواهانه‌اورا پیروی نکردند حرص وطمع راپیشهٔ‌خود ساختند واین ابنیهٔ خیریه رااباجاره دادند وروستائیان راوادار کردند که مسافرین را غارت کنند .

نتایج‌این‌سوءاداره‌همین‌عاقبت وخیم‌وتأسف‌آوررا دردنبال‌داشت‌خرید وفروش ومعاملات تجارتی‌بتدریج کم‌شد . تجار بواسطه دیدن تعدیات زیاد مأمورین دولتی‌ودست‌برد راهزنان ازصدور وورود مال‌التجاره خود داری کردند ودرنتیجه این ابنیهٔ محکم دولتی ویران‌وخالی ازسکنه ماند ومسافرین ازیك محل مهمان نواز وباصرفه‌ای محروم شدند
باری امروز ماز دره های حاصل خیز عبور میکنیم زمین‌ها خوب زراعت شده وگله های متعدد گوسفند در دامنه کوهها دیده میشوند ودر دنبال آنها هم مادیانها با کره‌های خود مشغول چرا هستند . تربیت حیوانات یکی ازمراسم ملی وتاریخی این کشور است بطوریکه مورخین نقل کرده‌اند دردوران سلطنت داریوش وجانشینان او ایالت آذربایجان تنها همه ساله بیست هزار اسب برای اصطبل مخصوص‌شاهنشاهی میفرستاد یعنی‌همان اسبان نیرومند که بارابهٔ سلطنتی بسته میشدند
متأسفانه اکنون این‌ایالت تبدیل به‌بیابان‌لم یزرعی شده .مناظریکنواخت‌ازاین تپه به‌تپهٔ‌دیگر منتهی‌میگردند درغالب جاها حتی یکدرخت هم پیدا نمیشود که بتوان در سایهٔ آن پناه برد بندرت در طول راه بدهکده‌ای بر میخوریم . خانه هـای منفرد هم وجود نـدارد از بـدو ورود بخـاك ایران می‌بینم که جمعیت کشاورزان ازترس دستبرد دزدان در یکجاجمع شده ودرخانه‌های گلی سکونت دارند. قبایل صحرا گردهم باچادرهای خود اتصالا دربیابان نقل مکان میکنند . هیچ دیده نمیشود که دهقان ایرانی مانند دهقان اروپائی درمیان مزارع خانه یاقلعهٔ منفردی داشته باشد

بهر حال با اینکه آذربایجان درحاصلخیزی شهرت دارد نواحی شمالی آن خالی ازسکنه شده ومنظرهٔ حزن‌انگیزی دارد وآبادیهای آنهارا نمی‌توان بافقیرترین دهکده‌های فرانسه طرف مقایسه قرار داد. آبادی بسیار کم دیده میشود بطوریکه اگر احیاناً مسافر درراه بدهکدهٔ برخورد بی اندازه خوشوقت میگردد

۹ آوریل - امروزما بنزدیکی مرند رسیده ایم این شهر کوچك است وشاید سه‌الی چهار هزار سکنه داشته باشد

بنابرروایات تاریخی‌افسانه مانند ارمنی‌ها دشت‌های مجاور این‌شهر تاحدود ایروان دارای افتخارات تاریخی هستند زیرا چنانکه نقل میکنند پس‌از طوفان نوح اولین‌ناحیه‌ای که‌مجدداً روی آبادانی رادید همین‌ناحیه بوده است تورات هم میگوید که نوح پس از یك عمر طولانی درمرند بخاك‌سپرده شد

خلاصه قریب به ظهر بود که سواد این شهر ازدور پدیدار گردید وماسبان رابتاخت وتاز انداخته ازدیوارهای محوطهٔ این شهرعبور کردیم‌درحالیکه قاطرچیان دردنبال مامیدویدند وفریاد میکشیدند و کلمات ناسزائی میگفتندودستها راما‌یوسانه بطرف آسمان بلند کرده وفریادمیزدند (یواش مادیان پراست) من معنی این جمله رانمی فهمیدم وبداد وفریاد آنان اعتنائی نمیکردم ومیخواستم زودتر بمنزل رسیده وازاین وضع یکنواخت که کاروان داشت وآهسته طی مسافت میکرد زودتر خلاصی یافته واستراحتی بکنم. بعدها فهمیدم که مقصود ازجملهٔ (مادیان پراست) این است‌که مادیان آبستن است البته‌حق باآنها بود وواضح‌است که‌اگر مادیان سقط کند و کرهٔ‌آن بمیرد جنون من باعث این بدبختی جبران‌ناپذیر شده‌است اما من وجدان خودرا‌آرام میدیدم واضطرابی درخاطرم راه نیافت وهیچ‌درفکر جنس حیوان وعلم وظائف الاعضای اونبودم. همینکه بمنزل رسیدم بکتاب لغت مراجعه کردم تا معنی کلمهٔ یواش رابفهمم وبالاخره دانستم که کلمهٔ آهسته که بیشتر دربیانات ادبی بکار میرود در گفتار معمولی چندان مورد استعمال ندارد وبجای آن کلمهٔ یواش بکار میرود ترکان هم گاهی کلمهٔ یواش رابزبان میآورند.

باری شهر مرند درکنار رودخانهٔ نشاط آوری واقع شده که درمیان آن درختهای تبریزی سیمین و اشجار بید زمردین سربآسمان میسایند. آب این‌رود جابجا بمجاری متعدد داخل شده وباسرعت روانست. منازل‌مسکونی‌همه باخشت وگل‌بنا شده ودرروی بامها دیوار های کوتاه کنگره داری قرار دارد هر خانهٔ مسکونی فقط دارای یك دروردی است وپنجره‌و روزنه‌ای بطرف کوچه ندارد اطاقها ازحیاط روشنائی‌میگیرند پاره‌ای‌ازآنها هم بررودخانه مسلط ودارای منظرهٔ با شکوهی هستند بندرت پنجرهٔ‌کوچك مشبك چوبی دیده میشود که زنان درپشت آن‌ایستاده‌وعابرین کوچه راتماشا میکنند ولی‌خود آنها از کوچه دیده نمیشوند واگر آسمان صاف وبی‌ابر باشد میتوانند قلل باشکوه سلسلهٔ آرارات رادر بالاخانه‌هاو درروی بامها نیزبه‌بینند

درهنگام ورود بکاروانسرا بگدای پیری برخوردم که ریش سفیدی داشت البته سنین عمرش



گدای مرند

باندازهٔ حضرت نوح نبود ولی قدر مسلم این است که سالهای زیادی در روی زمین مانده است لباسش باندازه‌ای پاره ومندرس بود که گویا باسنین عمرش موافقت داشته است چنین بنظر میآمد که این پیر در زمانهای بسیار قدیم دارای دو کلیجه بوده یکی آبی رنك و دیگری قرمز ولی بواسطهٔ مرور زمان این دوروپوش باندازه‌ای کهنه وپاره شده‌اند که در

تمام جاها تکه‌های کلیجهٔ آبی درسوراخهای کلیجهٔ قرمز فرورفته وتشکیل پارچه‌ای رامیدهند که ترکیب آن وضع عجیبی‌دارد. کلاهش پاپاخی است مخروطی شکل‌که درروی چوب‌بستی ازپوست بید قرار دارد وخلاصه آنکه برای نقاشان‌که دنبال موضوع تازه‌ای میگردند تحفه ایست بس‌گرانبها و میتوانند تابلوهای نفیسی بسازند

منزل مسکونی ما یابهتر بگویم لانه‌ای که شب‌را درآن بسر بردیم بردهکده مشرف است و اگر زبان فرانسه هم از حیث فراوانی کنایات مانند زبان اسپانیولی غنی بود میتوانستم باوصاف آن بپردازم. چنین بنظر میآید که این اطاق در زمانهای بسیار قدیم سفید بوده است‌ودارای پنجرهٔ چوبی است که بجای شیشه کاغذ روغنی بآن چسبانده‌اند. بخاری کوچکی هم دارد که درآن بته های خار میسوزد وما راگرم میکند. درگوشهٔ این اطاق دری است که درپشت آن پله‌ای برای رفتن ببام موجود است. من آنرا بازکرده ورفتم بالای بام و توانستم خانه‌های مجاور راتماشا کنم.

در حیاط خانه‌ای دوزن جوان ایستاده‌وبازن صاحب خانه صحبت میکردند البته از خویشان او بودند وچون خیال نمیکردند کسی آنهارا به‌بیند صورت‌های خود را نپوشانیده بودند. خدمتکاری‌هم‌روی‌زمین نشسته وباکاه و مدفوع گاوان‌وآب‌وخاک‌یکنوع مخلوطی برای‌تعمیردیوار ها درست میکرد. گربهٔ بزرك سیاهی‌هم باخرم و احتیاط جلو میآمد و شاید تنها موجودی‌بود که حضور یکزن خارجی راحس میکرد. من‌خود را عقب دیواری پنهان کرده‌وازشوهرم‌دستگاه عکاسی را خواستم و توانستم بدون‌اینکه کسی آگاه‌شودعکسی ازاین صحنهٔ قشنك بردارم



زنان مرندی

پس از آنکه‌این عمل محرمانه تمام شد شاسی‌ها رادرپارچهٔ‌سیاه پیچیدم واز بام بزیر

آمدم وبامارسل بتماشای شهر پرداختیم بازار درنزدیکی منزل بود وهر نوع خوراکی بحد وفور بابهای کم درآن یافت میشد بطوریکه چار وادارها هم در این جاجشن گرفته و شکم خودرا از انواع خوراکیها بی نصیب نگذاردند یکی از آنها که نسبت بدیگران بهتر صحبت میکرد نزد من آمد وازطرف همه استدعائی داشت ودرحالیکه متصل باسرانگشتان حشرات کوچکی راکه درمیان موهای سرو کلاهش درگردش بودند میگرفت وآنها را متوحش و ناراحت میکرد بمن گفت : ماهمه استدعا داریم که دوتومان بمامرحمت کنید تایك گوسفند و مقداری برنج وچیزهای دیگر برای خودمان فراهم نمائیم چون اینجا همه چیزارزان است باهمین دوتومان مامیتوانیم آذوقه لازم راتاورود به تبریز تهیه کنیم ، من ابتدا از دادن پول مضایقه کردم و گفتم پس پولی که از بابت پیش کرایه درجلفا ازما گرفتید چه کردید ؟



کاروانسرای خرابه

گفت مگر نباید برای زن و بچه خودمان خرجی بگذاریم ؟ این پاسخ مرا متأثر کرد و شوهرم را وادار کردم که دوتومان برای تهیهٔ آذوقه بآنها بدهد

۱۰ آوریل - من از احسان کردن زود پشیمان شدم زیراکه امروز هم چاروادارها برجسارت خود افزوده و باز هم مطالبهٔ مساعده میکردند. مدت دوساعت مباحثهٔ ما باآنها طول کشید بالاخره مارسل خسته شده شلاق خودرا بطرف آنها بلند کرد قاطرچیان نیزاورا بانشان دادن کارد تهدید کردند من دیوانه وار طپانچه‌ای بدست گرفته بطرف آنها دویدم وطپانچه‌ای هم بمارسل دادم ازاین ابراز شجاعت من و دیدن طپانچه‌هافوراً عقب نشینی اختیار کردند ومافاتح شدیم امروز کاروان چندساعتی درمقابل خرابهٔ یکی ازاین نهصد ونودونه کاروانسرای شاه‌عباسی توقف کرد این بناچهار ضلعی است

ودیوارهای آن باسنگهای محکم قرمز رنگ بنا شده و دارای برجهای دفاعی نیزهست . یك قسمت ازسردر ورودی آن خراب شده وباقی مانده دارای موزائیکی از کاشیهای زیبای آبی رنك وآجرهای قرمز است

این کاروانسرا هم مانند نظایر خود مدتی پناهگاه راهزنان بوده است بمحض ورود بآنجا مارسل بقاطرچیان فرمان توقف دادو لوازم عکاسی راخواست اما قاطرچیان باکراه اطاعت کردندومانندبرك درخت ازترس میلرزیدندواز توقف دراین مکان متنفر ووحشتی نشان میدادند همینکه از این محل خوفناك دور شدیم یکی از قاطر چیان بمن نزدیك شده و گفت : علت وحشت ما ازتوقف دراین محل هولناك این بود که درست یکماه قبل درهمین جادزدان مارا لخت کردند . اما از وقتیکه شاهزاده فرمانفرمای ایالت رئیس قراسورانهارا بچوب بست و فراشان چهل ضربه چوب بکف پای اوزدند مراقبت بیشتری نسبت براهها دارد ودزدان کمتر جرئت حملهٔ بکاروانرا دارند

من گفتم مگر چه رابطه‌ای مابین رئیس قراسوران‌ها ودزدان موجود است ؟ تصور نمیکنم که چنین شخص عالیمقامی هم رئیس امنیهٔ وهم رئیس دزدان باشد گفت خانم شما اشتباه میکنید دزدان ورؤسای امنیه باهم باطناً سازش دارند ومردم رامیچاپند معهذا ازوقتیکه رئیس امنیه مجازات دیده ازدزدان یعنی بهترین دوستان خود کناره گیری اختیارکرده است من گفتم درصورتیکه اقتدار اوسلب شده چگونه میتواند وسایل تأمین راهها رافراهم سازد گفت دردستگاه اداری ایران هیچوقت اقتدار ازبین نمیرود زیراکه چند روز پس از مجازات دوباره شاهزاده با او بر سر لطف آمده ولباس شرافت یعنی خلعتی برای اوفرستاد واز خطاهایش درگذشت ومجدداً ریاست امنیه را باو واگذارکرد


درویش

من گفتم چنین کاری ممکن نیست چگونه حاکم میتواند بیك آدم فاسدی که سلب شرافت از او کرده دوباره باو اعتماد پیدا کند ؟

گفت خانم چوب خوردن سلب شرافت نمیکند بعلاوه هیچکس بهتر از او نمیتواند از راهزنان جلوگیری کند . زیراکه او باتمام دزدان ارتباط دارد ومیداند که اگر درهمدستی آنها زیاده روی کند بازهم مجازات خواهد شد بنا براین مابدون مزاحمت بتبریز خواهیم رسید زیراکه هنوز جناب اجل درد چوب رادرپای خود احساس میکند وخطری مارا تهدید نخواهد کرد درمیان راه مرندبه صوفیان درویشی باهیولای مخصوصی نشسته بود

وباصدای بلند ازامامان مقدس‌مشهدوکربلا سلامتی مسافرین رامسئلت میکرد وچون نظرش بما افتاد گفت قرآن عیسی‌را درردیف پیغمبران محترم قرارداده‌است وازمسیح ومریم برای مادرخواست سعادت و تندرسی کرد

فصل سوم

منازل اولیه - تنزل درجهٔ حرارت - قنوات - ساختمان معرفةالارضی خاک‌ایران - درویشی که‌اشعار رزمی میخواند - پل‌تبریز - فقرمحلات بیرون شهر - ورود بقونسولخانه فرانسه - ملاقات فرمانفرمای تبریز - عمارت بیرونی

۱۲ آوریل - دیروز درموقع ورود بمنزل من مانند جرم بیحسی درروی تکه فرشی‌که در اطاق کاروانسرا انداختند افتادم زیرا مدت مدیدی بودکه اسب سواری نکرده بودم وده ساعت روی زین ماندن بحدی مرا خسته‌کرده بودکه بکلی حس‌وحرکت رااز من ربوده بود حتی دیگربوی خوش پلاو وکبابرا هم احساس نمیکردم البته مارسل هم حالش چندان ازمن بهتر نبود

امروزصبح حال ما قدری بهتر است واشتها باز حق خودرا مطالبه میکند ماهر دو در کنار آتش مشغول بلع غذا شدیم وبقدری درخوردن افراط کردیم که مستخدمین از خوردن ته سفرهٔ مامحروم شدند . ازجلفا باینطرف پیوسته روببالا آمده‌ایم و اکنون در بلندی هستیم که متجاوز از پانصد متراز سطح زمین جلفا ارتفاع دارد . بهار هنوز این فلاتهای مرتفع را باقدوم خودمزین نکرده وازحضور خودبهره ورنساخته است آسمان هم بامنظرهٔ این‌نواحی هم آهنك شده و ابرهای سربی رنگ رادر دامان خود میغلطاند ومسافرین را باضطراب میاندازد این مناظر وحشت آور زمین وآسمان راما درقفقازهم دیده بودیم بهرحال چارهٔ نیست وباید حرکت کرد

همینکه براه افتادیم بلافاصله باریدن برف ووزش باد شروع شد چیزی نگذشت که در زیر برف مستور شدیم وبادهم بشدت دانه‌های برف راشلاق واربصورت مامیزد قدری بعد ریزش برف قطع شد وهوا روشن گردید من دردامنهٔ دره تپه‌های کوچکی رادیدم که مانند لانهٔ موش‌کور بودند ودرکنار دره تاپایهٔ کوه امتداد داشتند پس ازحرکت ازجلفا مکرر باین حفره‌های مدور برخوردم وباتحیر بآنها مینگریستم ودراین فکر بودم که چگونه اینها ایجاد شده وفایده‌آنها چیست‌ولی‌نظر باینکه نمیخواستم باقاطرچیان صحبت کنم ازپرسش چگونگی آنها صرفنظر کردم ولی حالا چون به تبریز نزدیك شده‌ایم آنها بامید گرفتن انعام اظهار محبت میکنند : دراین موقع یکی‌ازآنها بمن نزدیك شد وروپوش خودراکه ازپشم وپوست گوسفند بود بمن تقدیم کرد وگفت: پوستین‌خوبی‌است شمارا ازسرما وبرف محافظت میکند من ازگرفتن آن امتناع ورزیده وموقع رامغتنم شمردم که راجع باین تپه‌ها بااو صحبت کنم بالاخره فهمیدم که فلاتهای مرتفع ایران طبیعتاً خشك ولم یزرع هستند و نمیتوان درآنها

زراعت کرد بنا براین ساکنین در مجاورت جبال بجستجوی آبهای زیر زمینی میپردازند و
چون مخزن آبی پیدا کردند با حفر نقب‌های طولانی آنرا بطرف اراضی پست جاری میکنند
وبکشت وزرع مشغول میشوند
این مجاری رادرزیر زمین بشکل تونل‌های سراشیب حفرمیکنند وجابجا بواسطه حفرچاه
آنهارا بسطح زمین مربوط میسازندطول آنها گاهی بسی‌الی چهل کیلومترمیرسد ودرمبداء
ممکن است عمق چاهها متجاوز ازصد مترباشد این تونل‌هارا قنات میگویند واگر درزیر
زمین مجاری راباسنك وآجر بسازند استحکام آنها بیشترمیشود ولی معمولامصالحی بکار
نمیبرند وبنا براین غالباً بواسطهٔ ریزش خاك مجرا مسدود ومحتاج به تعمیر میشود
درایران حیات به‌تعداد ونگاهداری این نقب‌های زیرزمینی که حاصل خیزی اراضی‌را تأمین
میکنند بستگی دارد و بمحض اینکه قنات تازه‌ای حفرشد وآبی بدست آمد فوراً در محل
خروج آن دهکده‌ای برپا میشود واگر احیاناً مجرا مسدود وآب ازجریان افتاد بزودی آن
دهکده ویران خواهد شد
اگرچه ایرانیان بایجاد تأسیات عام‌المنفعه وسودمند مانند وسایل بهداشت ومدرسه وغیره
چندان مقید نیستند وبحیات وتندرستی‌خود آنطورکه باید علاقه ندارند نسبت بقنوات توجهی
دارند ودرنگاهداری آن کمتر غفلت میکنند
برای تعمیر وپاك کردن این‌مجاری زیرزمینی‌چنانکه‌ذکرشد بفاصله‌های ۲۰ تا ۳۰ مترچاههای
عمودی حفرشده ومجرا بازمین ارتباط پیدا میکند وکارگرانی‌که آنهارا مقنی میگویند از
این چاهها داخل مجرا میشوند وبوسیله چرخ ودلو گل ولای راازآن بیرون میآورند و
خاك‌وگل رابشکل‌دایره دراطراف دهانهٔ چاه‌میریزند وتپه‌هائی‌بشکل‌لانه‌موش تشکیل‌میدهند
هرگاه ساختمان زمین‌رابطریق علمی مطالعه کنیم بلزوم این عمل پر زحمت پی میبریم
فلات‌ایران واقع شده است‌مابین دو رشته جبال مرتفع هندوکش‌وزاکرس. طوفانهای شمالی
قسمت مابین‌این دورشته جبال راپرکرده وتشکیل دره‌ای داده‌اندکه ازخلیج‌فارس تادشت‌های
مرکزی بطبقات پست وبلندی تقسیم شده است خاکی‌که با سیل آمده همه جارا پر کرده
است وفقط قلل مرتفع جبال از این رسوب سر برآورده‌اند ومانند صخره‌ای که دردریا
شناور باشد خودرا نمایش میدهند بطوریکه بدون عبوراز برزخی میتوان ازدشت بقلب
کوه رسید. دامنهٔ سراشیب جبال وقلل آنها ازخاك نباتی عاری هستند وبنابراین اشجاری
درآنها نمیروید حتی گیاهان بی‌ثمری هم وجود ندارد که جلوگیر آب شود بنابراین آبها
ازمیان‌تخته سنگها وصخره‌ها تراوش کرده‌دراعماق دره‌های زیرزمینی انبار میشوند و منابع
با وسعتی درزیر زمین تشکیل میدهند. ازسلسلهٔ‌جبال آرارات هم با وجود یخچالهای عظیم
رودخانه‌ای تولید نمیشود
اولین‌سکنهٔ این کشوربرای حاصلخیزی موطن‌خود مجبورشدندکه ازهمین آبهای تحت‌الارضی

استفاده کنند. ستر آبون (۱) تاریخ ساختمان قناتهای اولیه را بدوران سلطنت افسانه مانند سمیرامیس(۲) میرساند بنا برعقیدهٔ پلیب (۳) ناحیهٔ همدان در ازمنهٔ قدیم بوسیلهٔ نقب های زیر زمینی طویلی مشروب میشده که خود ایرانیان هم تاریخ ایجاد آنها را فراموش کرده بودند تنها چیزی که بیاد داشتند این بودکه اولین شاهان ماد مدت ٥ نسل حاصل اراضی مشروب شدهٔ ازاین قنوات رابکار گرانی‌دادندکه متحمل رنج کندن آنها شده بودند. البته وجوداین‌قنوات برای بیگانگان مجهول بوده‌است وهمین بی‌خبری باعث شدکه آنتیوکوس (٤) درموقع تعقیب اشکانیان درحوالی همدان ازآنها شکست خورد

امروزه‌این‌قنوات مالکین‌مخصوصی‌دارند‌که بابهای‌زیادی‌آنهارااجاره میدهند یامیفروشند درحوالی تهران قناتهائی هست که بهای آنها به دوالی سه ملیون فرانك میرسد وسالیانه تاچهارصد هزار فرانك عایدات دارند. مقدار آب رااز روی سنك معین میکنند هرسنگی درثانیه پانزده الی ۲۰ لیتر آبرا انتقال میدهد

باری بادی‌که ازصوفیان شروع شد برشدت خود افزود وبالاخره ابرهارا پراکنده کرد. افق بتدریج روشن شد وبواسطهٔ تابش‌اشعهٔ رنگ‌پریدهٔ آفتاب‌بابرها سایه‌های لکه مانندی درروی زمین درحرکت بودند ناگهان مناره‌هائی که درمیان ابر ومه سربرآورده بودند پدیدار گردیدند وکاشیهای‌آبی‌رنگ گنبدهاازدور میدرخشیدندمن بی‌نهایت‌ازرسیدن به‌تبریز شادمان گردیدم

شهر تبریز درامتداد سه فرسخ درطول‌رودخانه واقع‌شده است کاروان بواسطهٔ فشار سرما برسرعت خود افزودگویا حیوانات هم ازرسیدن به تبریز خرسند شده وبرای‌اینکه زودتر بمقصد برسند تند حرکت میکردند

اکنون به‌پلی رسیدیم که رودخانه آجی‌سو اززیر آن‌میگذرد واولین خانه‌های محلهٔ خارج شهر دیده میشوند دراین جا کاروان توقف‌کرد ومسافرین بنماز ایستادند من نیز از اسب پیاده‌شده بتماشای پرواززاغان پرداختم. درمدخل‌پل‌عده‌ای‌ازروستائیان‌جمع‌شده ودرویشی برای آنها نقالی میکردیم درویش تبرزینی بدست‌داشت وباآن هیکل غریب وقیافهٔ مهیب

---

(۱) Strabon یکی ازعلمای جغرافی نویس قدیم یونانی

(۲) Smiramis سمیرامیس‌ملکهٔ‌داستانی‌تاریخی‌آشوروبابل‌که‌شهر بابل‌وحدائق‌معلقه‌راساخت وازحیث عظمت وافتخار برشوهر خود پادشاه نینوس‌برتری حاصل کرد(م)

(۳) Polybe یکی ازمورخین قدیم یونان که چندین جلد تاریخ عمومی نوشته وفقط ٥جلد آن موجود وبقیه مفقود شده‌است وتقریباً ۲۱۰ سال قبل‌از میلاد میزیسته است(م)

(٤) Antiochus یکی‌از شاهان سلسلهٔ سلوکید است‌که بایران آمد وبافرهاد اشکانی‌جنگید ودر نزدیکی همدان ازلشکریان ایران شکست خورد وازترس اینکه مبادا دستگیر واسیر شودخودرا کشت(م)

وحرکات واشارات مخصوصی بخود جنگها وفتوحات ورشادتهای رستم معروف پهلوان دلیر



درویش نقال تبریز

ایران رابرای آنها شرح میداد وبقدری تند سخنرانی میکرد که من فقط صدای اورامیشنیدم وحرکات واشارات اورا میدیدم ولی از جملات ترکی که بزبان میاورد هیچ نمی فهمیدم اهالی شهر کمتر باینگونه صحنه‌ها توجه دارند امار وستائیان ازشنیدن سرگذشت این پهلوان نامی وجنگهای او بادیوان وجادوگران بی نهایت لذت میبرند

پس ازبرگذاری مراسم نماز ماسوار شدیم وازپل آجری که تقریباً بطول ۶۰ متربود وخط منکسری تشکیل میداد عبور کردیم . عرض این پل درمیان دودیوار طرفین آن به پنج‌متر میرسد سنگهای درشتی درسطح آن پراکنده وباعث زحمت حیوانات ومسافرین بودند . بقدری این پل‌خراب وپرازسنگ است که درموقع کم آبی کاروان ازرودخانه عبور میکند وکسی‌هم درفکر تعمیرآن نیست پایه‌های این پل باسنگ آهکی بناشده وکتیبه‌ای هم‌دربالای آن دیده میشود

درآنطرف پل خیابان طویلی امتداد دارد که از باغها احاطه شده است این باغها دارای اشجار میوه‌آور هستند و درهای آنها باتخته سنگهای ضخیم و وزین باز وبسته میشوند اما بدون کوشش‌زیادی درروی پایه میچرخند . بستن وباز کردن‌این درهای‌سنگی‌خالی ازاشکال نیست زیرا که قفل آنها درسوراخی واقع است‌که باکلیدهای دندانه دار چوبی بازوبسته میشود . باغبان باید این کلید چوبی چهل سانتیمتری را در سوراخی حرکت دهد وجابجا کند تاموفق

به باز کردن در شود واگر ورود در باغ فوری وضروری باشد مجبور است که از دیوار خود را بدرون آن اندازد زیرا که بواسطهٔ ضرورت نمی تواند با آن صبر و حوصله که مخصوص شرقیان است اقلا یکربع ساعت صرف باز کردن در کند

در این محلهٔ خارج شهر کاروانهای متعددی دررفت وآمدهستند کثرت گداها در این جا بقدریست که انسان تصور میکند برای انتخابات وکلای پارلمان و دادن رأی اجتماع کرده اند. این اشخاص بدبخت ضعیف ولاغر ورنگ پریده که مانند اسکلت متحرکی بنظر میایند مخصوصاً درسر چهارراهها زیادتر دیده میشوند. درمیان آنها اطفالی هم هستند که میدوند وعنان اسب مسافر را میگیرند والتماس وتضرع میکنند تاصدقه‌ای بآنها داده شود اما پیران فرتوت در جای خود ایستاده وبادست وزبان طلب احسان میکنند. راستی تماشای این جمعیت بدبخت مرا متأثر کرد وهرچه پول در کیسه داشتم بآنها دادم وهمینکه کیسه تهی شد بر سرعت افزودم تا از مشاهدهٔ این هیاکل ضعیف بدنما واسکلت‌های جاندار برکنار باشم. تأثر واندوهی که از دیدن این بدبخت‌ها بمن رویداده بود مدتی مرا رنج میداد خوشبختانه کمی بعد از مشاهدهٔ پرچم فرانسه که دربالای تیری درسردر قونسولخانه بوسیلهٔ نسیم درحرکت بود حال دیگری بمن دست داد وازدیدن این پارچهٔ سه رنگ که مرا بیاد وطن انداخت لحظه‌ای درد ورنج درونی و تأثرات آن منظرهٔ فقر و فلاکت ازخاطرم زائل گردید و مانند اشخاص مدهوش کوچهٔ تنك پرپیچ و خم که سنك فرش بود طی کردم وبالاخره بمحلهٔ سرداب مانندی که موسوم است بارمنستان یامحلهٔ مسیحیان رسیدم قونسولخانهٔ مادرمرکز این محله واقع شده ویك عدهٔ سربازایرانی باآن لباسهای مندرس مستخفظ در آن بودند



قنسول فرانسه تبریز

قونسول ما موسیو برنای (Bernay) نام دارد شخصی است بسیار باهوش و سالهاست که درایران حافظ منافع هموطنان ما میباشد زبان فارسی راخوب حرف میزند وکاملا بااوضاع واحوال ایران واخلاق اهالی آن آشنا شده است

عمارتی رادر مدخل قونسولخانه برای ما تخصیص داد ومستخدمین لوازم سفری مارا بآنجا نقل کردند وتختخوابهای خوبی برای ما آوردند واطاقهارا با صندلی ومیز وسایر لوازم آرایش دادند حساب قاطرچیان تصفیه شد ومابسی شادمان گردیدیم که اقلا چند روزی را بازندگانی عادی اروپائی خواهیم گذراند

۱۴ آوریل - تبریز پس ازتهران اولین شهر آباد ایران است وطولا در میان دو کوه واقع شده وعرض آن بیشتراز ۱۲ کیلومترنیست ولی ازحیث وسعت باندازهٔ شهر اصفهان هست

بنا برقول حمدالله قزوینی معروف این شهررا درسال ۷۹۱ زبیده زن خلیفهٔ عرب هارون الرشید بیادگار طبیبی که اورا از بیماری سختی نجات داده بودبنا کرده است

درقرن دهم سلیمان (۱) این شهررا محاصره کرد و پس ازفتح مدت سه روز بسربازان خود اجازهٔ غارت آنرا داد

تبریز که حاکم نشین آذربایجان است بنوبت بتصرف عباسیان وآل بویه و سلجوقیان و ترکان وروسها درآمده ولی درموقع انعقاد عهدنامهٔ ترکمان چای درسال ۱۸۲۸ دوباره روسها بایران مسترد کردند

چون این شهر درمجاورت سلسلهٔ جبال آرارات واقع شده زلزله‌های زیادی دیده وخسارات بسیاری رامتحمل شده است درسال ۱۷۲۱ هفتاد هزار سکنهٔ خودرا بواسطهٔ زلزلهٔ شدیدی ازدست داد وباز درسال ۱۷۸۰ ! چهل هزار نفرسکنهٔ آن درزیر خاك مدفون شدند ودرسال ۱۸۳۱ مرض وبا آنرا غارت کرد وبالاخره شورش قبایل کرد دراین اواخر آنرا مبتلا بقحط وغلا ساخت بطوریکه دربهارسکنهٔ بدبخت دسته‌دسته ازشهرخارج ودرمزارع پراکنده شدند وگندمهای سبزرا بلعیدند وبااحشام واغنام برای ربودن ینجه وعلف مبارزه کردند

فرمانفرمائی آذربایجان مطابق معمول شاهان قاجار به شاهزادهٔ ولیعهد تعلق دارد . ولیعهدی هم همیشه نصیب پسربزرگتر شاه نمیشود بلکه فقط پسری حق تصاحب تخت‌وتاج رادارد کهازشاهزاده خانمهای قاجار تولد یافته‌باشد تابرحسب مراسم معمولهٔ طوایف تاتار اولاد خانواده‌های بزرك برولیعهد تفوق نداشته باشند برهان این قضیه رامیتوان اکنون دردربارایران دید . زیرا کهپسر بزرك ناصرالدین چون اززنی بوجودآمده‌که ازشاهزادگان قاجار نیست ازتصاحب تخت وتاج محروم است درصورتیکه این پسر ازحیث هوش واستعداد بر برادر کوچکتر خود که ولیعهد است برتری دارد وازهر حیث برای فرمانروائی ازاو شایسته تر است

اکنون ولیعهد پسر دوم شاه است ومیرزا نظام (۲) که یکی از شاگردان برجستهٔ مدرسهٔ پلی‌تك‌نیك فرانسه بوده به تعلیم وتربیت او گماشته‌شده ولی نظر بهشکایاتی کهعلمای روحانی تبریز بشاه کردند و گفتندکه این مربی برخلاف دستورات مذهبی‌شاهزاده رابلباس اروپائی ملبس نموده وچنین‌وچنان کرده میرزانظام طرف بی‌مهری شاه واقع گردید

این مربی که بشاگرد خود تاریخ لوئی چهاردهم و فردریك کبیر وناپلئون اول را تدریس میکرد ازطرف علمای روحانی تکفیر شد وشاه‌هم حکم اعدام اورا داد اما بعدنظر بتوسط واستدعای ولیعهد شاه از کشتن اومنصرف گردید وبحوالی کاشان تبعیدش کرد

پس‌از تبعید میرزا نظام وارث تخت وتاج یعنی ولیعهدکه بسیار ضعیف‌النفس بود تحت تأثیر ملاها ومادر خودکه مسلمان متعصبی بود واقع گردید

---

(۱) یکی ازسلاطین عثمانی [م]

(۲) مقصود نظام‌الدین مهندس‌الممالك است [م]

این واقعهٔ حزن انگیز میوه‌های پیش رسی‌داد. شاهزاده کاملا تنها ماند وبکلی اختیار واقتدار ازاو سلب شد بحدیکه مستخدمینش غذای روزانهٔ اورا میدزدیدند وچون این عمل همه روزه تکرار میشد شاهزاده لباس غضب پوشیده وبدون مشورت باشخاص فهمیده رئیس نظمیه رابچوب بست که چرا مراقبت ازغذای او نمیکند. معلوم میشود که این شاهزاده فکری جز پر کردن معده نداشته وبهمین خوشوقت بود. ونصایح سعدی شاعر معروف را پیروی میکرده است که میگوید: مایهٔ عیش آدمی شکم است. چون بتدریج میرود چه غم است

باری چون شاه این اوضاع راشنید وناامنی ایالت رادید ناچار ولیعهد رابتهران احضارکرد واکنون دردربار بحالت انزوا زندگانی‌میکند وجز چند نفر ملا کسی دراطراف او نیست پس ازرفتن ولیعهد شاه برای ادارهٔ امورآذربایجان وامنیت آنسامان عموی خودرا مأمور فرمانروائی این ایالت کرد. این مأمور عالیرتبه بمحض ورود چوب و فلك رابدون تعطیل بکار انداخت وسرو دست وگوشهای راهزنان رابرید و چنانکه قاطرچیان نقل میکردند اکنون آرامش ونظمی دراین ایالت برقرار وراهها امن شده است

بنابر توصیهٔ قونسول لازم بود که مازودتر ازاین شاهزادهٔ با اقتدار ملاقات کنیم وقبل از سیاحت شهر واطراف خودمانرا باو معرفی نمائیم تادرظل حمایت اوبتوانیم بافراغت خاطر بعملیات خود ادامه دهیم

قونسول فرانسه که کاملا ازجریان تشریفات رسمی آگاه بود ورود مارا بحضرت والا اطلاع دادوبرطبق معمول‌درخواست ملاقات کرد. مراسم معمول وفراهم آوردن تشریفات وعصرانه‌ای که مطابق شأن‌ملاقات کننده‌باشد روابط اجتماعی‌را درنزدمسلمانان مشکل میکند. اروپائیان نیز در ایران باید دررعایت این تشریفات دقیق بوده ودرمراسم ادب واحترام کوتاهی نکنند

حکومت‌پس‌ازمشورت بامشاور همیشگی‌خودش‌یعنی‌تقویم‌که ساعات سعد ونحس‌رابرای هرکار پیش بینی میکند باکمال ادب بدرخواست قونسول پاسخ داد ووقت معین کرد بنا براین بعدازظهرروزموعود مارسل باقونسول کهاشخاص عالیمقامی هستندونباید بطور ساده‌و پیاده بروند با اسکورت مجللی بطرف کاخ حکومتی حرکت کردند. افسران وسربازان مسلح سواره وپیاده آنهارا احاطه کرده و فراشان باضربات چماق مردم رابکنار رانده‌و راه عبوررا درکوچه‌های تنك باز کردند

بطوریکه مارسل درمراجعت نقل میکرد شاهزادهٔ حاکم نسبت بآنها مهربانی وملاطفت کرده وعصرانهٔ مفصلی ازانواع شیرینی ومیوه فراهم ساخته بود پیشخدمتان اتصالا چای و قهوه میآوردند وقلیان هم دورمیزد ابتدا قلیان هارا بحاکم و اطرافیانش تقدیم میکردند وبعد دست بدست میگشتند تاباشخاصی که درپشت پنجره‌های تالار برای این تماشای مجانی آمده بودند برسند بزرگان ایران همه دارای دوحیاط هستندکه یکی‌را بیرونی‌ودیگری رااندرونی میگویند. درحیاط بیرونی آمدو شدآزاد است وهرکس بدون مانع میتواند بآنجا برود

ولی حیاط اندرون مخصوص حرم است و هیچکس حق ورود وحتی نگاه کردن بطرف آنرا ندارد . هر نوع آدم غنی یافقیر دربیرونی راه دارد بمحض‌ورود بحضار سلامی میدهد ودو زانو روی پاشنه‌های پامی‌نشیند ودامن قبارا روی زانو میکشد ودست‌ها رااز آستین عبا درمیآورد ورویِ‌هم میگذارد وسکوت اختیار میکند . هر گاه ازاو پرسشی کنند پاسخ میدهد وچای معمولی که پیش خدمت میآورد میآشامد وچون خواست برود کسی ازاو نمیپرسد که برای‌چه‌آمده بود . وچرا رفت . این آزادی بهمه کس اجازه میدهد که دربیرونی آمد وشد کندو در سرگرمیهای آنجا مجاناً سهیم گردد وممکن است لبی بچای و پکی‌هم بقلیان بزند ودرتالار یاایوان فنجان قهوه‌ای هم نصیبش گردد . گاهی هم مردم درموقع چوب زدن دزدان و مقصرین و بریدن گوش وبینی آنها یاسان دیدن از سربازان دربیرونی حکومتی برای تماشا اجتماع میکنند وکسی مزاحم ورود آنها نیست .



فنجان قهوه خوری

مشاهدهٔ چنین مجازاتهائی برای ایرانیان بمنزلهٔ جشن است وما نباید اعتراض کنیم‌که این اعمال وحشی‌گری است . ایران امروز بسی متمدن‌تر ازاسپانی قرن هیجدهم است که برای مردم جشنی فراهم میکردند ودسته دسته یهودیان و ملحدین را بانواع شکنجه میکشتند ویا درآتش میسوزاندند .

البته روزهای مخصوصی‌هم هست مانند جشن نوروز واعیاد مذهبی‌که مردم میتوانندآزادانه بخانه اعیان وبزرگان بروندوچای وشیرینی صرف کنند .

بزرگان واعیان همیشه جمعیتی رادر اطراف خود دارند ونزدیك شدن بآنها سهل است هیچگونه مراسمی برای رفتن نزد حکام ووزرا وجود ندارد حتی‌شاهراهم میتوان بسهولت دید وازاو درخواست عدالت کرد

در باریان همیشه دربیرونی بحضوراو شرفیاب میشوند وفصاحت بیان اورا میستایند وبر سخنان‌خردمندانهٔ اوآفرین میگویند . تنها چیزی که‌هست‌هیچکس حق آنرا ندارد که برضد رای وعقیده شاه اظهاری بکند واگر احیاناً کسی شجاعت بخرج داد و اعتراضی کرد باید دست وصورت خودرا با خون خود شستشو دهد بقول سعدی (هرعیب که سلطان به پسندد هنر است) . هر گاه شاه‌دروسطروز بگوید حالا شب است همه باتعظیم باید قبول کنند و بگویند آری این ماه است واین هم صورت‌پروین .

ازطرفی‌هم این آزادی ملاقات بابزرگان باعث میشود که حتی طبقات پست هم فصاحت و بلاغت بیان راتمرین کنند ومراسم ادب واحترام رایاد بگیرند وباخوشروئی وملاطفت باهم آمیزش کنند واشعار وجمل مناسب وکنایات و استعاداتی دربین صحبت بکار برند وبهمین جهة انسان ازمعاشرت باآنها خوشوقت میگردد واحساس کسالتی نمیکند مگر درموقعیکه

بخواهد باآنها معامله‌ای بکند یاکاری راانجام دهد که‌بسود خودش باشد که ناگهان بدون انتظار می بیند که حس تزویر وحیله درآنها بروز میکند وبفکر سود خود میافتند وحرارت آنها فوراً به‌برودت‌مبدل میگردد .

بهرحال زبان ایرانی بافصاحت بیان ولطائف ادبی آرایش یافته وشنیدن‌آن مطبوع است ولی یاد گرفتن این‌حسن بیان‌برای خارجیان‌مشکل‌است . مارسل باتمرین زیاد اکنون میتواند مقاصد خودرا باین زبان بیان نماید اما لهجهٔ اوخوب نیست وگاهی باخشونت سخن‌میگوید بنابراین روزها درنزد منشی ایرانی قونسولخانه که مردادیب وفاضلی است درس‌میخواند و خشونت لهجه واشتباهات خودرارفع‌میکند .

فصل چهارم

ملاقات باقونسولها - داستان یك قونسول ترك - مسجد کبود - ارك - تغییر مکان دائمی شهرهای شرقی - یخچالها - فوت مجتهد تبریز - ملاها - سیاحت‌مسجدغازان‌خان - ملاقات باخلیفه‌ارمنی - کلیسای‌اوچمیازن - جواهرات قیمتی‌و کتابخانه - نقاشی‌یك‌زن کلدانی - تقویم ایرانی - عزیمت ازتبریز - کاروان زوار خراسان - یك نوکرزن - میانه - داستان کاخ قدیمی - پل‌دختر .



منظرهٔ باغهای تبریز وکاروان الاغ

۱۵ آوریل - امروزما بملاقات چند نفری از اروپائیان که بنا برمقدرات مجبور باقامت درتبریز شده‌اند رفتیم :

هرگاه درایران هم مانند آمریك نمایشگاهی وجود داشت ومسابقه‌ای مابین اشخاص‌چاق برقرار میشدمسلماً قونسول ترکیه باکثریت اراء مدال‌افتخارمیگرفت . بعلاوه باید دانست که هرقدر هم قطر این مدال زیادتر باشد بازمناسب شأن ولیاقت این دیپلمات ظریف و خوش هیکل نخواهدبود .

البته شأن اواجل‌ازاین است‌که باانسان مسابقه دهدبلکه باید باحیوانات کوه پیکروعظیم‌الجثه دست وپنجه‌نرم کند.

افندی چون بسیار چاق ومدور است نمیتواند روی زمین غذا بخورد ومجبور است که قبلا میز شکافتهٔ خودرا بجائی که دعوت‌داردبفرستد . قسمت زیادی از کنار این میز بریده شده است تاافندی بتواند شکم پیش‌آمدهٔ خود رادرآن جای دهد والبته ازاین‌عمل که برخلاف معمول است ازحضار عذرخواهی میکند .

بطوریکه مگویند جناب افندی هنوز نتوانسته است اسبی‌رابدست آورد که قادر بر نقل و انتقال هیولای عجیب‌او باشد وسالها میگذردکه نتوانسته است بواسطهٔ پیش آمدگی شکم‌پاهای خودرا بچشم به‌بیند وچون درآینه بآنها نظری میاندازد و اطمینان پیدا میکند که شتری آنهارا بسرقت نبرده‌است بسی خوشوقت‌میشود

این سیاست مدار سال‌گذشته قهرمان حادثهٔ پر افتخاری بوده‌که نقل مجالس بازاریان تبریز واسباب خنده وتفریح آنهاشده است .

این مرد سیاست مدار باین فکرافتاده بودکه ازراه ترابوزان باسلامبول برود زیراکه این راه درزمستان بهتراز راه قفقاز است . همقطارانش باو خاطرنشان کرده بودند که مسافرت ازمیان کردستان خطرناك است وکوشش زیادی نمودندکه اوراز این‌فکرمنصرف نمایند .

درپاسخ گفته بودکه کردان رعایای دولت ترکیه هستند ودرمقابل نمایندهٔ سلطان عثمانی که امیرالمؤمنین است باترس ولرز سرتعظیم واطاعت فرود میآورند بنابراین بیم‌خطری نیست

خلاصه قونسول دیپلمات باندرزهای ناصحین گوش‌نداده وباچهل نفرنوکرحرکت کرد . نوکران سوار براسبهای ممتازی بودندکه میبایستی باصطبل سلطانی تقدیم‌شوند . بمحض اینکه این اردوی کوچك از سرحد ایران گذشت ووارد خاك ترکیه شد یك دستهٔ دوازده نفری کرد بآن حمله‌کرد واسبها واثاثیهٔ قونسول وهمراهانش رابغارت برد حتی لباس قونسول‌راهم از تنش بدرآوردندودرموقعیکه‌خواستند پیراهن جناب قونسول راهم ازتنش بیرون آورند از چاقی فوق‌العاده اووحشت کردند وبانهایت شتاب‌فرار اختیار کردند واین آخرین پوشش رابرای اوباقی گذاردند والبته اینکار دلالت برترس وضعف این مردمان صحراگرد دارد زیراکه ممکن بوداز این پیراهن چادری درست کنند وخانواده‌های متعدد کرد رادرزیر آن جای دهند

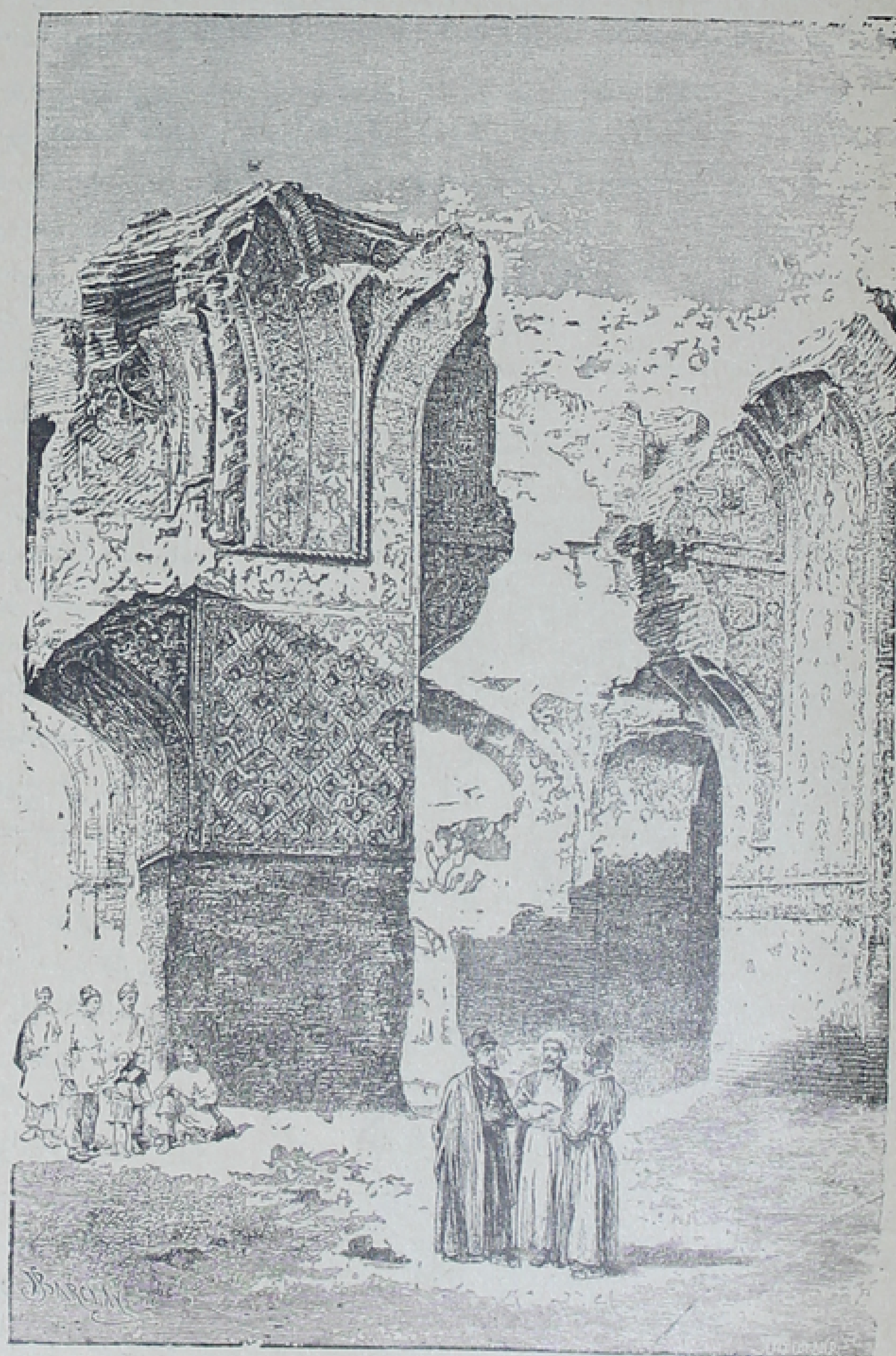
افندی پس ازرفتن کردها قضیه راازطرف خوبش نگاه کرده ومیگفته است من بهمقطاران خود گفتم که کردها درمقابل صولت وهیمنهٔ نمایندهٔ عالیرتبهٔ سلطان تاب مقاومت ندارند و باحترام اوسرتعظیم فرود میآورندوفراراختیار میکنند .

خلاصه مابقونسولهای روس وانگلیس‌هم معرفی شدیم. یکی‌ازبانوان انگلیسی اززندگانی تبریز مینالید . ومیگفت من‌درمحلهٔ ارمنستان ودراین کوچه‌های تنك زندانی هستم ونمیتوانم بدون حجاب ازدروازهٔ شهرخارج شوم زیراکه فوراً عدهٔ زیادی بدورمن جمع میشوند وبا ولع شدیدی بمن نگاه میکنند ومجبورم طوری بیرون بروم که کسی ملتفت نشود بنابراین بلباس زنان مسلمان درمیایم وچادر بسرمیکنم والبته چنین‌کاری برای یکزن اروپائی بسیار سخت وزحمت‌آوراست .

۱۶ آوریل - شهرتبریز ابنیهٔ قدیمی زیادی ندارد اما آنچه باقی‌مانده شایان توجه است بهترین نمونهٔ آنها مسجدکبود است که درقرن پانزدهم مسیحی‌درزمان جهان شاه سلطان مغول ازسلسلهٔ قره قوئین‌لو ساخته شده .

این بنای قشنك شایستهٔ مطالعهٔ دقیقی است . عظمت بناوزیبائی سردرآن وظرافت معماری وموزائیك‌های کاشی که دراطراف این سردر بکار رفته همه حیرت‌آور است وچقدر تأسف آوراست که گنبدهای این بنای زیبا بواسطهٔ زلزله تکان خورده وخراب شده است ودرحین سقوط دیوارهارا هم با خود بزمین ریخته و از آن مصالح نفیس توده‌ای درحیاط تشکیل یافته‌است . ساکنین اطراف آن هم بدون مانع دراین توده کاوش کرده و مصالحی برای ساختمان خانه‌های خود میبرند وهیچکس دراین فکرنیست که ازاین عمل ناپسند جلوگیری کند . یك علت‌دیگرهم درکاربوده‌وآن اینکه چون این مسجد بادست سنیان ساخته شده شیعیان چندان مقید بنگاهداری آن نبودند بلکه ازویران شدن واز میان رفتن این یادگار سنیان خوشوقت بوده‌اند زیراکه مابین این دوفرقهٔ شیعه وسنی تباین زیادی وجود دارد واز معاشرت وآمیزش بایکدیگرکراهت بلکه نفرت دارند . «علمای سنی عقیده‌دارند که ثواب کشتن یك نفرشیعه ازکشتن هفتاد نفرنصارا بیشتر است»

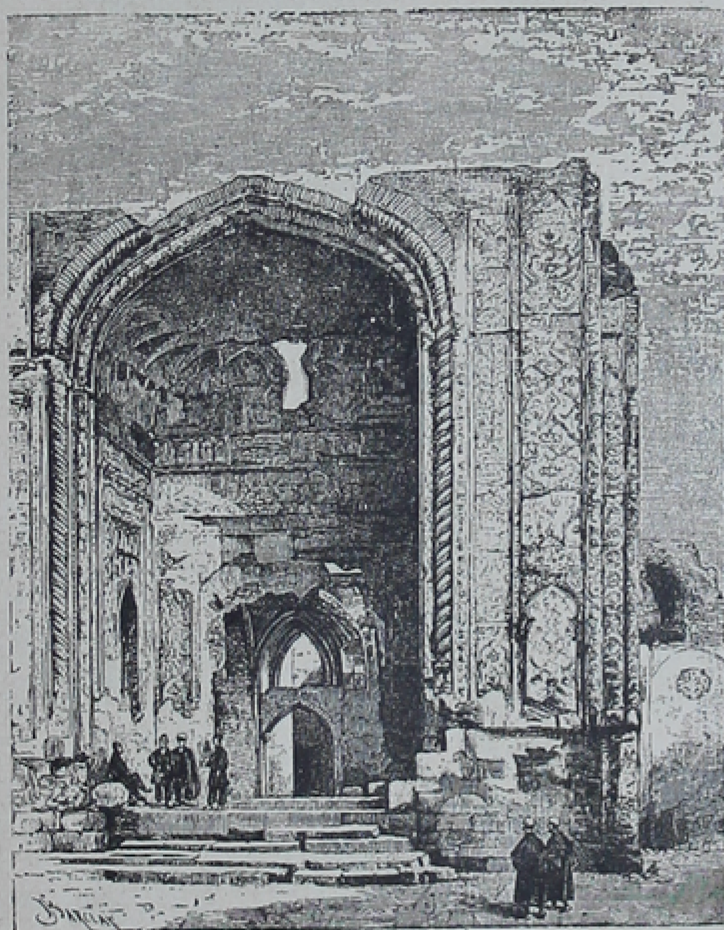
این‌مسجد حیاط بزرگی‌داشته که دراطراف آن طاقنماهای جالب‌توجهی بوده‌ودرمرکزآنهم حوض بزرگی‌برای وضوگرفتن وجود داشته‌است . امروزه تمام این بنای عالی‌نفیس خراب شده حتی زمین‌آنراهم اهل محل تصرف کرده ودرروی آن خانه‌هائی برای خود ساخته‌اند ویك راه کاروان روی نیزدر پهلوی پله‌های جلوخان آن ایجاد شده است . سردر این مسجد درزمین مرتفعی بناشده ودرقسمت فوقانی آن قوس بیضی‌شکلی وجوددارد . درجنبین آن ستونهائی‌متصل به‌بنا بشکل مارپیچ‌بالا رفته ودرقسمت فوقانی هلال بیضی شکلی تشکیل میدهند . این‌ستون‌ها بالتمام ازکاشیهای نفیس فیروزه‌ای رنگ‌زیبا با نقش و نگارهای خوش‌نماپوشیده شده‌اند .



مسجد کبود تبریز

سطوح داخلی رواق از کاشیهای رنگارنگ مستور است . این کاشیها باقطعات کوچك بریده شده و بامهارت استادانه‌ای چنان بهم متصل شده‌اند که گوئی همه یکپارچه هستند یعنی یك گلی است که اجزاء ترکیبی آن درنظر اول دیده نمیشود (۱) درنقاشی و ترکیب رنگها باندازه‌ای لطافت وظرافت بکار رفته که انسان خودرا درمقابل تابلوی بسیار عالی پر ازسبزه و گل می بیند . درمیان رنگهای آبی روشن و سبزتیره وزرد وسفید وشاخ‌وبرگها وگلها یك هم‌آهنگی‌ممتاز و بی‌نظیری وجود دارد . رنك کبود زمینهٔ آن یکنواختی نقاشیها رااززمیان میبرد بدون اینکه اززیبائی ولطافت مجموع بکاهد وشاید بهمین مناسبت بمسجد کبود مشهور شده است

این سبك کاشی‌کاری قابل مقایسه باترکیبات هندسی خاص صنایع زمان سلجوقی منولی نیست بلکه بدرجات برآن برتری وامتیازدارد . یك درب کم ارتفاعی ازاین‌سردر اصلی بعبادتگاه بازمیشود . عبادتگاه مرکب ازدوتالار بزرگی است که‌ازهم متمایز وسابقاً دارای گنبدهائی بوده که‌اکنون خراب شده‌اند . تالار اول‌ازموزائیك‌هائی با الوان‌مختلف زینت‌یافته وطرز کاشی کاری آن مانندمدخل‌است . نقشه های‌آنها بواسطهٔ ترصیع کاشیهای‌خاکستری‌رنگ وگل سرخی یك نوع برجستگی و منظرهٔ خاصی بآن میدهد ولی ترکیب هزاره‌ها طور دیگری‌است‌ونقش‌ونگار آنها بابدنه‌تفاوت‌دارد. تالار دوم که درآن محراب واقع شده از کاشیهای‌تراشیدهٔ کبود هشت ضلعی‌کوچك‌زینت یافته که رنك مینائی لاجوردی آنها بشاخ و برگهای طلائی وزمینهٔ عاج مانند کتیبه‌ها جان می بخشد . کتیبه‌ها دارای‌نوشته‌هائی‌است باخط عربی که باشاخ‌وبرگهاوگلها آمیخته شده‌است



سرخارجی مسجد کبود

---

(۱) مقصود کاشیکاری معرق است (م)

سنک فرش کف این بنا بسیار با شکوه و خوش منظره است . این سنگها را ازمعادن مجاور دریاچهٔ ارومیه استخراج کرده‌اند که هنوزهم آسیبی ندیده ودست نخورده محفوظ مانده‌اند البته‌سنگینی وسختی آنها باعث شده‌است که ازدستبرد مصون بمانند . این‌قسمت مقدس یعنی عبادتگاه دارای یکنوع ابهت وعظمتی است که باتزئینات درخشنده وروشن قسمت اول اختلاف کلی دارد ویکنوع سکون وآرامش قلبی به‌بیننده الهام کرده واورا وادار میکند که بی‌اختیار درمقابل این‌عظمت وشاهکار عظیم سرتعظیم فرودآورد .

دراطراف مسجد قبرستان بزرگی ازسنی‌ها وجود دارد که اکنون متروك مانده است

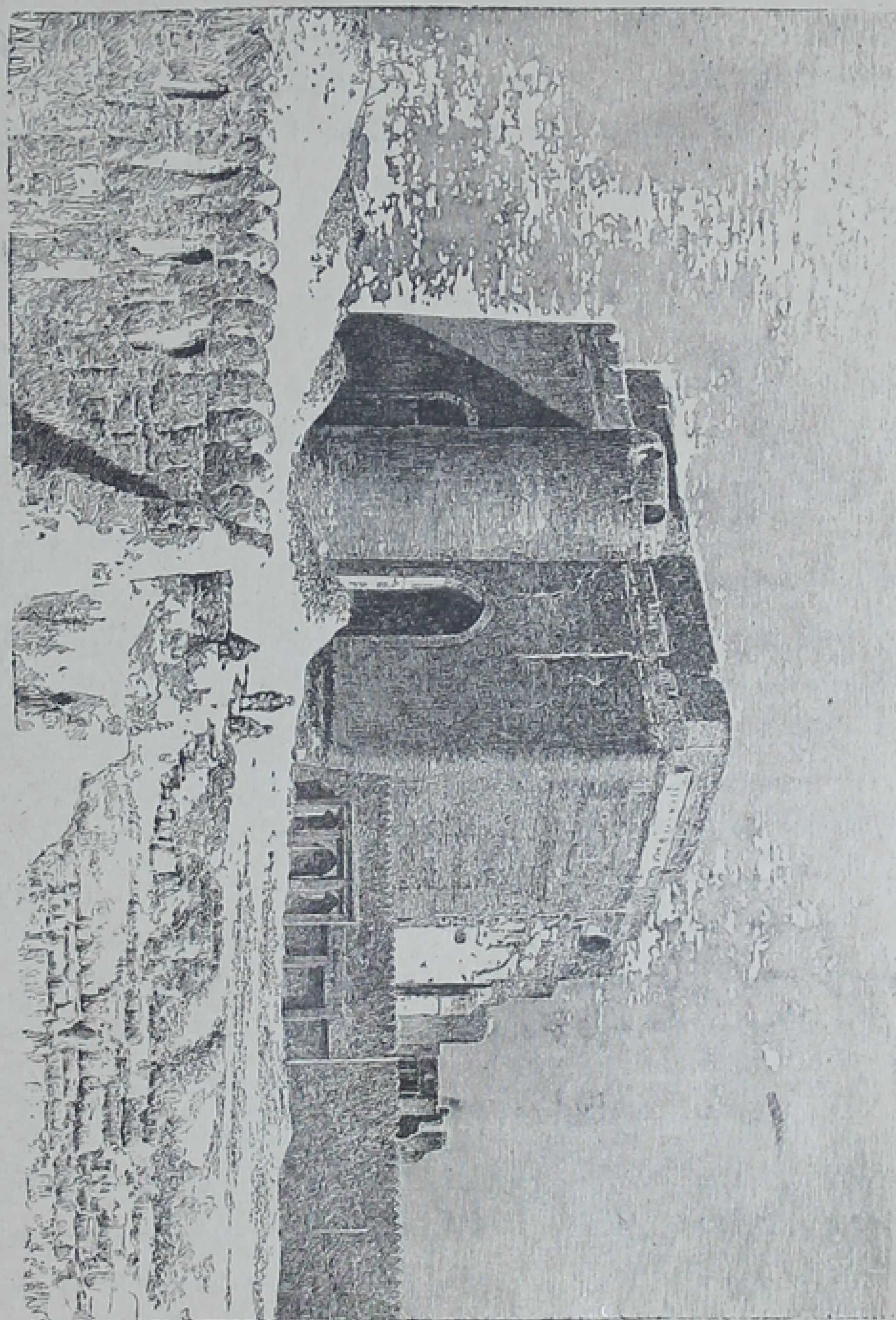
۱۷آوریل - امروز مسیواودیبرت (Audibert) رئیس‌دفتر قونسولخانه خودرا دراختیار ماگذارد وبامهر وملاطفتی حاضر شد که مارا درمیان سنك فرشهای محلات وبازار برده اوضاع‌واحوال شهرتبریز رابما نمایش دهد .

درضمن گردش بعمارت ارك قدیمی برخوردیم . (۱) این بنای با عظمت که ۲۰ متر ارتفاع دارد وقبل‌ازورود بشهرهم درفاصلهٔ زیادنظر مسافرین راجلب میکند درمرکز میدان وسیعی قرار گرفته وازدیواری بشکل کثیرالاضلاع محصور گردیده ودارای برجهای مرتفعی است و اطراف آنهم خندق عریض و عمیقی بوده کهاکنون یك قسمت آن پرشده‌است . دیوار آن بامهارت خاصی ساخته شده بقسمیکه اگر بطور مایل بآن‌نگاه کنند درزهای قائم آجرها بشکل خطوط متوازی بنظر میآیند که تمام متساوی‌البعد ودرهرجا فاصلهٔ مابین آنها یکسان است . دراطراف این بنای نیمه خراب ابنیهٔ نظامی جدیدی برپا شده که مخصوص سربازان ساخلوی تبریزاست ویك کارخانه توپ ریزی هم هست که اکنون متروك وبدون استفاده مانده است . پله‌کان خرابی‌منتهی ببام میگردد ودربالای بام‌دومنزلگاه کوچکی است برای دیده بانهاکه اتصالا بنوبه درآنجا باید ناظر باشند وحریق یاسایر حوادث ممکنه رااطلاع دهند . دربالای بام آن افق وسیع میشود ومنظرهٔ بسیار قشنگی پدیدار میگردد . ازدور دشت پهناور سرسبزی دیده میشود که تادامنهٔ جبال مستور ازبرف امتداد دارد وچون پائین نظراندازیم درزیرپا خانه‌های متعدد خشت وگلی رامی بینیم که درزیرشکوفه‌های سفید و قرمز درختان میوه مخفی شده وتنها گنبدهای بازار وکاروانسراها ومساجد ازمیان شاخ وبرك درختان سربرآورده‌اند .

درفاصله‌بسیار دوری تپه‌های بزرگی وجود دارند که دراطراف آنها چنددهکده دیده میشود . خرابهٔ‌مسجد معروف غازان خان که درمرکزتبریز قدیم‌بوده درزیراین تپه‌ها مدفون است درطول‌مدت ششصد سال شهر باندازهٔ دوازده کیلومتر جلوترآمده وروز بروز برودخانه نزدیکترمیشود . تپه‌هاومحلات متروك وقبرستانهای قدیمی گواه‌انتقال‌تدریجی‌تبریزهستند . یك علت وسعت یافتن شهرهای شرقی نیز مربوط است بعادات و اخلاق مملکتی . رسم حجاب زنان‌که‌آنها رادرموقع بیرون‌آمدن ازخانه مجبور بپوشیدن چادر ومستوری میکند

(۱) مقصود ارك علیشاه است که هنوزهم قسمتی ازخرابه‌های آن باقی است [م]

ونباید حتی درمنازل خودشان هم نظر نامحرم بصورت آنها افتد مسلمانانرا وادار کرده
است که هریك دوحیات داشته باشند یکی بیرونی ودیگری اندرونی که البته باید ازخود حیاط



ارك تبريز

روشنائی بگیرندنه ازکوچه وخیابان وبنابراین عمارت اندرونی بایددارای باغ یااقلا وسعتی
باشد که همسر یادختران صاحب خانه محل تنفس وتفرجی داشته باشند وبهمین مناسبت هر

کس باید وسعت زیادی‌اززمین‌راتصرف نماید تابتواند این ضمائم‌رافراهم کند درصورتیکه عمارت مسکونی دارای منازل محدودی است و اعضاء خانواده و مستخدمین ازحیث منزل درزحمت هستند و کمتراتفاق میافتد که خانه‌ای اطاق زیاد داشته باشد وساکنین آن‌هریك دارای منزل مخصوصی باشند. پسران هم درموقع ازدواج اغلب خانه پدری را ترك کرده ودرهمان محله عمارت جدیدی برای خود بنا میکنند وپس ازفوت والدین‌خانهٔ پدری را در صورت امکان اجاره میدهند واگر احیاناً خالی ماند دروپنجره آنرا میبرندوآنرا متروك میگذارند وپس از چندی این بنای خشت وگلی بواسطهٔ باد وباران بکلی خراب وبشکل تپه‌ای درمیآید وطولی نمیکشد که دراین محله مخروبه گاو آهن بکار میافتد وخانه‌های مسکونی تبدیل بزمین زراعتی میشوند ودر عوض زمین های زراعتی وباغها تبدیل بعمارات جدیدی میگردند.

درموقع مراجعت بقونسولخانه از نزدیك یخچالها عبورکردیم این بناها مخصوص فراهم ساختن یخ هستند یعنی درزمستان یخ را درآنجا انبارکرده ودر تابستان ببازار میآورند وبساکنین میفروشند.

تهیهٔ یخ بسیار سهل‌است وبازحمت کمی بدست میآید. درزمستان گودالهائی که درپهلوی دیوارهای بلند واقع شده پراز آب میکنند تاشب یخ به‌بندد وصبح کارگران این یخرا شکسته و قطعات آنرا در زیر زمینهای مسقفی میریزند وبرای تابستان ذخیره میکنند وبا اینکه بهای یخ بسیار ناچیزاست هریخچالی بطورمتوسط سالی یکصدوبیست‌تومان عایدات دارد (تومان اکنون ۹ فرانك ارزش دارد وبامرور زمان بهای آن نسبت‌بفرانك تغییر میکند)

پس‌ازگذشتن از یخچالها وارد بازار شدیم وباکمال تعجب مشاهده کردیم که کسبه وتجار بساط خودرا جمع میکنند ودکانهای خودرا باعجله می‌بندند در صورتیکه این روز نه جمعه مسلمانان ونه یکشنبه ارمنی‌ها ونه شنبه یهود است ونه یکی‌از اعیاد یاروزهای سوگواری عمومی‌است که‌تقویم ایرانی نشان‌میدهد. بعدفهمیدیم که‌سبب‌این‌حرکت‌ناگهانی وتعطیل‌غیر مترقبه بازارازدحام تبریزاین‌است که‌یکی‌ازمجتهدین بزرك تبریز برحمت ایزدی پیوسته است این مجتهد عالیقدر رامن دیده بودم پیرمردی بود بسیار موقروباهوش. سیمای گشاده و روشنی‌داشت. مانند تمام‌مجتهدین قباوار خالق بلندی پوشیده ودرروی آنها شنلی از پشم سفید موسوم بعبا داشت. عمامهٔ بزرك کبودی برسراو بودکه نشانهٔ سیادت ومخصوص اولاد پیغمبراست. این‌لباس بانجابت وشرافت وسادگی وابهت اوهم آهنگی داشت ویك نمونهٔ کامل وبرجسته وشایستهٔ احترامی‌راباآن قیافهٔ ممتاز نمایش میداد.

چند روزقبل مارسل نزداین پیشوای بزرك مذهبی‌رفت وخواست ازاو عکسی بردارد مجتهد ازنشستن درمقابل دوربین احتراز کرده وگفته بود: من‌خیلی پیرشده‌ام وبدون اینکه مانند سنیان وهم پرست باشم نمیخواهم که آخرین جملهٔ وصیت نامهٔ خودرا باعکس زینت داده‌و آنرا امضا نمایم بعلاوه من نمیدانم چگونه خدا یاشیطان بشما یادداده است که‌بااین اسباب

فوراً عکس انسانرا بدست آورید وچون ازاسرار اینکار آگاه نیستم تردید دارم ونمیخواهم



مجتهد تبریز

در میان مسلمانان موجد بدعتی شده باشم معهذا چون شما مایل هستید واصرار دارید که یادگاری ازمن داشته باشید من‌از طلاب وجانشینان خود تقاضا میکنم که همه درپهلوی من

باشند وشما شمایل مارا باقلم بکشید باین شرط که ما بتوانیم حرکات دست شمارا به بینیم اکنون ماخوشوقتیم که این پیرمرد محترم مانع شد که ماعکسی ازاو بگیریم وشاید همین کار موجب تأمین ماشده باشد. زیرا که شخصیت اوبی‌اندازه درانظار احترام دارد وتعصب سکنه آذربایجان بقدری زیاد است که بیم آن میرفت مرك ناگهانی اورا باعمال جادوگری ما نسبت دهند.

علمای روحانی وپیشوایان مذهبی که عموماً آنهارا مجتهد میگویند همیشه در نزد ایرانیان یك مقام ومنزلت بسیار عالی داشته ودارند. این اشخاص محترم ازگرفتن حقوق یامواجب دولتی امتناع دارند واز طرف دولت هم باین مقام نمیرسند بلکه آراء عمومی متحداً در انتخاب آنها باین مقام دخالت دارد. کار این طبقهٔ روحانی منحصر است به تعالیم مذهبی واخلاقی ودرموقع لزوم ازبی‌عدالتی وستمکاری حکام ومأمورین دولتی نسبت بمؤمنین دفاع میکنند. دولت حق آنرا ندارد که این عنوان ومقام رابکسی عطا کند. رسیدن باین مقام بستگی دارد بمعلومات زیاد وشایستگی وتقوی وزهد وقناعت وصرفنظر کردن از مادیات. بندرت درایران سه الی چهارنفر مجتهد مسلم پیدا میشود که قبول عامه داشته باشند قبل ازاینکه یك نفرملا باین مقام عالی برسد اقلا باید مدت بیست سال درکربلا یانجف توقف نماید ورشته‌های متعدد علوم راتحصیل کند.

این اشخاص مقدس باید کاملا اخلاق خودرا تهذیب و تصفیه کنند تابتوانند طرف اعتماد عمومی باشند. درخوراك وپوشاك بی‌نهایت قناعت دارند وعموماً منزوی هستند وازمادیات وافتخارات وشئونات ظاهری بکلی کناره‌گیری میکنند واعتماد عامه رابرمراحم والطاف شاهی ترجیح میدهند. مواعظ وتعالیم جالب توجه ومؤثر آنها مردم رابزهد وتقوی وتهذیب اخلاق واحسان بفقرا ومساکین متوجه میسازد. مراسم نماز وعبادت آنها طولانی‌تر ازسایر مؤمنین است وغالباً پس‌از نماز بمنبر رفته وبرای مسلمانان موعظه میکنند وآنها رابخدا پرستی وعمل کردن بقوانین قرآن وپاکی اخلاق دعوت میکنند.

پادشاه وحکام هم احترام آنهارا منظور داشته وگاهی میشود که درمعضلات امور باآنها مشورت میکنند واطاعت آراء آنها را واجب میشمارند. احکام وآراء آنها قطعی است مگرآنکه مجتهد اعلی آن رای وحکم رانسخ کند.

این پیشوایان مذهبی خط مشی و رفتار موقرانهٔ خودرا که مطابق باشأن ورفعت مقام آنها میباشد تغیر نمیدهند واگر احیاناً ازوظائف خود غفلت کنند وباعمال ناصوابی که مخالف شریعت باشد مبادرت نمایند اعتبارشان درنزد عامه کم میشود.

بااین حال چند سالی است که قدرت عرفی تااندازه‌ای برقدرت شرعی تسلط یافته ومانند آنزمانی که مجتهد معروف اصفهان حاج‌سیدمحمد باقر رشتی درعراق نفوذ داشت نیست. قدرت اوغیر محدود بود وجنایت کارانرا درحضور خود بمجازات میرسانید وگاهی هم با دست خودآنها رامجازات میکرد. پاره‌ای از جنایت کاران هم استدعا میکردند که اوبا

دست خود آنهارا بقتل رساند ودرحیاط خود مدفون کند تا مشمول عفو خداوندی شده به بهشت بروند . پس‌ازاین‌طبقهٔ روحانی عالیمقام‌که‌واقعاً شایستهٔ احترام عمومی هستندباشخاصی هم برمیخوریم که بلباس آنها ملبس شده واعمال خلاف قانونی ازآنها بروزمیکند این‌طبقه‌را ایرانیان ملانما میگویند وبآنها اعتنائی ندارند وگاهی‌هم داستانهائی برای آنها ساخته وباستهزای آنها میپردازند .

یکی ازآن داستانهاکه برای من نقل کردند این است :

روزی ملانمائی بنام ملانصرالدین درمسجدی موعظه میکرد پینه دوز فقیری هم درمیان جمع بموعظهٔ او گوش میداد وگریه میکردو بقدری گریست که حضاررا متأثر نمود پس از موعظه یکی از حضار باونزدیك شده وگفت معلوم میشودکه ازموعظهٔ ملا بشدت متأثر شده‌ای مرد پینه دوز گفت چنین نیست ابداً وعظ اودرمن تأثیری نکرد فقط از جنباندن ریش او من‌منقلب شدم زیراکه من بزی داشتم که پیوسته مونس من‌بود وآنرا باجان ودل دوست میداشتم . این بز عزیز من‌دیشب درگذشت وچون دیدم‌که این واعظ ریش خودرا مانند ریش بزمرحوم من تکان میدهد بنابراین بیاد آن‌ناکام افتاده وبرای آن گریه میکردم

باری درجهٔ حرص وآزملانماها درجمع‌آوری‌مال‌ومکنت بانادانی آنها‌توافق‌دارد . سال گذشته بیم‌آن‌میرفت که کردهای یاغی‌به‌تبریز حمله کنندواین‌ملانماها جهال واراذل‌واوباشرا تحریك میکردندکه بشورش کنندگان ملحق شده و بقتل وغارت ارمنیهای‌کافر بپردازند البته اگر غارت‌بوقوع می‌پیوست قسمت عمدهٔ‌آن بآنها تعلق‌میگرفت . اینها اغلب‌بدستورات قرآن رفتار نمی کنند وحس رافت واحسانی نسبت بفقرا درآنها دیده‌نمیشود . من‌هرگز ندیدم‌که یکنفر ملا بفقیری احسان کند . یکی‌ازآنهارا دیدم‌که بشدت به فقیر کوری ملامت میکرد وناسزا میگفت‌که چرا از کفار استمانت میجوئی وازآنها طلب احسان میکنی . فقیر کور جواب داد . « شماکه ادعای مسلمانی دارید بمارحم نمی کنید پس ازاین قرار ماباید ازگرسنگی بمیریم نه‌خود میدهید ونه میگذارید ازخارجیان بگیریم »

برحسب معمول مراسم تدفین مجتهد باید پس از مرك باتجلیل شایانی انجام یابد . بنا براین مردم باشتاب بطرف خانه مرحوم مجتهد هجوم میآوردند تادر تشییع‌جنازه شرکت نمایند . من‌نیزمایل بودم که دراین مراسم شرکت کنم ولی‌راهنمای من مانع گردید وچون قصد مرافهمیدکوشش داشت که به‌بهانه‌های مختلف تغییرراه دهد و همینکه دید من اصرار دارم صریحاًگفت : عیسویان نمی توانند درچنین مراسم شرکت کنند . حتی حق ایستادن درمعبر مشایعین راهم ندارند . برای اینکه مستخدم راهنما دلتنك نشود وموجبات اشکالی هم‌برای‌قونسول مافراهم نگردد من‌از رفتن صرفنظر کردم‌وهمانجا ایستادم . سربازی بمن پیشنهادکرد که بالای‌بام‌بروم . پیشنهاد اورا پذیرفتم ورفتم روی بام وطوری ایستادم که بتوانم مراسم تشییع رابه بینم وکسی مرا نه‌بیند طولی نکشیدکه صدای گریه وزاری بلند شدوجمعیتی ازدور پدیدارگردید .

ابتدا دسته زیادی ازپسران نوحه سرائی میکردند وسینه میزدند . دردنبال آنها‌عماری‌بود

که جمعی روی دوش میآوردند ونوبه بنوبه اشخاص آن عوض میشدند . درروی عماری یك طاقه شال کشمیری کشیده ودربالای آن عمامهٔ بزرك کبود مرحوم مجتهد قرار داشت . درپشت سرعماری اشخاص زیادی ازهرصنف درهم ریخته وبدون نظمی میآمدند و بتابوت نزدیك شده شال کشمیری رابادست گرفته ومیبوسیدند . درعقب این جمعیت یکدسته اززنان روی پوشیده میآمدند که فضارا ازگریه و ضجه پرکرده بودند . من فکر میکردم که مسلماً حکومت وکارمندان رسمی دولتی وسربازان هم دراین مراسم شرکت دارند ومن آنها را خواهم دید ولی هیچ نوع لباس رسمی ندیدم فقط جمعیت زیادی ازکسبه وتجار وملاها وزنان وپسران دراین مراسم شرکت داشتند .

این نوع تدفین سریع تنها اختصاص به محترمین وبزرگان ندارد بلکه عمومیت دارد وممکن است منجر بجنایتی هم بشود .

بمحض اینکه خانواده‌ای یکی ازاعضای خودرا ازدست داد بلافاصله پس از دوساعت اورا مرده یازنده بگور میسپارند بدون اینکه طبیبی رادعوت کنند وازمردن اواطمینان حاصل کنند ونوع مرگراتشخیص دهند . بسامیشودکه مریض بی‌هوش وبی‌حس میگردد وبگمان اینکه مرده است اورا دفن میکنند اما اغنیا غالباً اموات رابکربلا ونجف و امکنه متبرکه منتقل می‌نمایند (۱)

۱۸ آوریل - مرگ مجتهد برای اهالی شهر بمنزلهٔ یك بدبختی فوق‌العاده است بازار تمام بسته وحتی دکانهای قصابی ونانوائی هم تعطیل میشوند و همه مردم بعزاداری میپردازند دراین تعطیل عمومی ماتصمیم گرفتیم که باچند نفراروپائیان درخارج شهر گردش بکنیم . دسته سواری تشکیل یافت وازبازار ومحلات عبور کردیم . درمعبرخود جمعی ازپسران را دیدیم که مشغول بازیهای مختلف بودند وعده‌ای هم راجع بجنك مختار پاشا با روسها اشعاری میخواندند .

راهنمایان مارا بردند بخرابه‌های مسجد غازان خان یعنی همان پادشاه مغول که بواسطهٔ جنگها وفتوحاتش درایران معروف است

یکی ازمورخین ساده لوح اومینویسد که این سلطان همه‌کاره بوده است صنایع آهنگری ونجاری وخراطی وذوب فلزات وغیره رامیدانسته . بعلاوه درعلوم هیئت وطب وشیمی وغیره هم یدطولائی داشته است « البته تاریخ ملی ونژادی خودرا هم میدانسته است »

غازان خان درموقع جنك بامصریان درصدد برآمد که باپاپ بنی فاس (Bonifac) هشتم پیمان مودت برقرار سازد واورا پشتیبان خود قرار دهد وسلاطین عیسوی رابجنك صلیبی تازه‌ای دعوت نماید . روابط دوستانهٔ غازان خان باپاپ مارا باین فکر میاندازد که این پادشاه مغول بااینکه قبل ازجلوس به تخت سلطنت مذهب اسلامرا پذیرفته ازعقاید نیاکان

---

(۱) نویسنده راجع به مراسم تدفین وقبر وجریدتین وآمدن نکیرو منکیر شرح مفصلی می نویسد که مااز ترجمهٔ آن صرفنظر کردیم (م)

خودهم دست نکشیده بود یکی ازعلامات بارز آن این است که غازان خان درطی سلطنت خود پیوسته بزبان مسلمانان عیسویان راحمایت میکرد وکشیشی راهم دردربار مصاحب خود قرار داده بود وعجب این است که پاره‌ای ازمورخین ایرانی اورا در ردیف سلاطین بزرك ایران قرار میدهند .

مصاحب صمیمی ومشاور دائمی اویعنی همان کشیش درباری‌میگوید« غازان خان آپلن (۱) نبود ولی‌انسان ازدیدن این همه فضایل که دروجود یك شخص کوچك زشت روئی جمع‌شده بحیرت میافتاد »

بهرحال غازان خان پادشاه باهوشی بوده وازخواندن شاهنامه فردوسی واشعار نظامی‌و سرگذشت شاهان پیشین لذت میبرده وخودرا تالی اسکندر وسیروس کبیر میپنداشته است مسجدی‌که دردوران سلطنت اوساخته شده اکنون خراب وتبدیل به تپه‌ای گردیده‌که ازهر طرف آنرا کاوش وحفاری کرده‌اند . بقایای مصالحی که درتپه دیده میشود بخوبی نشان میدهد که این بنا شبیه مسجد نخجوان‌بود . وفقط درطرز موزائیك باآن‌تفاوت داشته است کاشیهای فیروزه رنگ‌معرق نیستندبلکه یکپارچه بکار رفته ونقش ونگار آنها حکاکی شده است یعنی یك قسمت زمینهٔ آبی کاشی‌را باقلم کنده‌اند بطوریکه آجر قرمز نمایان شده وبعد برنك آمیزی ونقاشی آن پرداخته‌اند والبته این کار بایك‌حوصله قابل تحسینی انجام یافته است .

دهقانی که دراین خرابه‌ها کاوش میکرد تا مصالحی برای تعمیرخانهٔ خود پیدا کند یکقطعه کاشی شکسته ای بمن نشان دادکه بشکل ستاره هشت شعاعی وپیدا بودکه نقاشی‌آنهم حکاکی شده است بعلاوه کاشیهای باسمه‌ای نیز باکاشیهای مینائی بااسلوب وسلیقه خاصی مخلوط بودند ومن نمونه آنهارادرروی‌زمین دیدم .

پس از تماشای تپه ها از میان باغها بشهر مراجعت کردیم این باغهای باصفا فضا را از شکوفه های خود معطر ساخته و بوسیله مجاری آب از یکدیگر جدا شده بودند در این مجاری‌آب بسیار صاف وگوارائی‌جریان داشت . درختان سیب وبادام وهلو وبه باشاخ و برك پراز گل بربته های خربوزه و خیار و هندوانه و بادنجان‌که تازه از زمین سر برآورده بودند سایه میانداختند ترکیب زمین های مزروعی بشکل هندسی منظمی نبود ولی خوش نمائی محصولات این منظرهٔ بی‌نظم راجبران میکرد . درمیان راه الاغهائی رادیدیم‌که بابارهای هیزم ازپلی عبور میکردند وزنانی هم بودند که درچادرهای آبی‌رنك مستور وازنزدیك شدن به فرنگیان پرهیز داشتند . چون عکس برداری از خرابه مسجد غازان خان برای من ممکن نشد بجبران آن ازاسب پیاده شده وبا وجود طوفان وابرهای

---

(۱) Apolon رب‌النوع مشترك یونان وروميان بوده وآنها عقیده داشتندکه آپلن رب‌النوع آفتاب وادبیات وصنایع وطب وحافظ اغنام واحشام است (م)

سیاه‌متراکم واصرار مارسل که پیوسته بمن میگفت : (سوار شوید مگر نمی بینید که هوا طوفانی است ورعد میغرد وبرق چشمانرا خیره میکند وعنقریب طوفان نوحی ایجاد خواهد شد) عکسی ازاین منظرهٔ باغهاو کاروان الاغ گرفتم .

بالاخره همانطورکه مارسل پیش بینی کرده بود بفاصلهٔ کمی گرفتار رگبار شدیدی شدیم وچون پناه‌گاهی هم نبود ناچار بتاخت وتاز پرداخته وروبشهر آوردیم .

همینکه بقونسول خانه رسیدیم ازتمام لباسهای ماآب روان وازبدن اسبان هم بواسطهٔ تاخت وتاز عرق جاری بود ولی چندان اهمیتی نداشت زیراکه منزل ماخوب است وآتش فراوانی خسارات وارده راجبران خواهدکرد .

درحین ورود بقونسولخانه سربازانرا دیدم که مشغول تمیز کردن اسلحهٔخودبودند . درحیاط هم جنب وجوش وهیاهوئی برپا بود نوکران و پیشخدمتان درسالون وآشپزخانه دررفت وآمدبودند . پرسیدم چه‌خبراست ؟گفتند شاهزادهٔ والی خبرداده است که فردا بیازدیدما خواهد آمد . البته پذیرائی چنین شخص بزرگی کار کوچکی نیست . تنها مستخدمین بزحمت نیافتاده‌اند . میرزای قونسول خانه هم گرفتار مصیبت فوق‌العاده‌ای شده وزحمت اواز همه مستخدمین زیادتر است . این میرزای بدبخت که معلم زبان فارسی ماهم هست باید کاربسیار مهمی‌را دراین موقع انجام دهد یعنی باید قصیدهٔ غرائی درتهنیت حکومت بسراید وصفات حمیده وفضایل‌وشجاعت بی‌نظیراورابستاید وازاختران سعدکه باعث‌شده‌اند چنین‌فرمانفرمای عالیمقامی به تبریز آید بویژه آنکه قونسولرا مفتخر ساخته وبدیدن اوقدم رنجه فرموده سخن‌براند . بنابراین ازمن ومارسل‌عذر خواست که درظرف امروز وفردا نمی‌تواند بما درس بدهد .

۱۹ آوریل - ساعت هفت صبح من بالای بام رفتم تابتوانم ورود حکومت وملتزمین رکاب‌اوراخوب تماشاکنم .

طولی‌نکشید که دیدم فراشان سرخ پوش‌باچماقهای‌سرنقره بدست پدیدار گردیدند وباصدای بلند متصل میگویند : ردشو . . . دورشو . . . کناربرو . . . تعظیم کن وگاهی هم ضربات چماقی بجمعیت تماشاچی تقدیم میکنند بالاخره من‌بدیدن شاهزاده عموی شاه‌موفق شدم . ردنگت سیاه گشادی برتن داشت که درکمر آن چین‌های متعدد دیده میشد (۱) وکلاهی از ماهوت سیاه برسر داشت که چندی است دردربار ایران معمول شده است وکلاه پوست حاجی‌طرخانی راامروزه فقط اعیانی برسر میگذارندکه پیرشده وبامدهای جدید درباری چندان سروکاری ندارند .

البته حاکم تبریز باید شخص عالیمقام وباصطلاح ایرانیها استخوان دار باشد . ازقیافه گرفته ورنگ گندم گونش میتوان استنباط کردکه نمونه‌ایست ازاعقاب قبیلهٔ قاجار

---

(۱) مقصودش سرداریست که درآنزمان معمول بوده (م)

بعد متوجه اسب خوش هیکل ترکمانی اوشدم که پیشخدمتی عنان آن‌رادردست گرفته و موظف است که پس از پیاده شدن حاکم‌غاشیه یعنی‌پارچهٔ‌ابریشمی گلدوزی که‌از صنایع‌دستی اهالی رشت است برپشت آن بیاندازد. این اسب بسیار شکیل ونیرومند و اندامی زیبا وآراسته دارد. زین ویراق آن مجلل واز طلا ساخته شده ودر روی آن باحکاکی نقش ونگاری انداخته‌اند. خلاصه مدتی تماشای این اسب قشنگ مرامشغول داشت وبسی افسوس خوردم که چرا زود درزیر غایشه مستور گردیدزیرا که‌من هنوزاز تماشای آن‌دل‌بر نگرفته بودم. ساق‌پاهای آن ظریف وسربسیار شکیل متناسبی داشت وپوست کرندی آن مانند پارچهٔ ابریشمی میدرخشید

دردنبال اسب حکومت میرغضب با لباس تمام قرمز پیاده راه می‌پیمود. این‌شخص که‌نظر باهمیت شغلش باید بااحترام‌باو نگاه کرد هیچوقت‌دردنبال اربابش واردخانه دوستی نمیشود بلکه درجلوخان خانه می‌نشیند واتصالا باچای وقهوه وقلیان پذیرائی‌میشود.

دردنبال میرغضب افسران وفراشان وسوارانی هستندکه لباسهای مندرسی برتن و کلاههای پاپاخ قفقازی برنگهای خاکستری و سیاه یابلوطی برسردارند. این‌سواران‌قزاقان‌کارد سلطنتی‌هستند. متاسفانه این‌کارد باآن لباس‌های مندرس‌صورت خوشی نداشت

باری حاکم‌درتالاری جلوس نمود ومیرزا شروع‌بخواندن قصیدهٔ خودکرد که مضامین آنرا ازسعدی وفردوسی وسایر شعرای معروف ایران اقتباس کرده بود وچنین بنظر میآمدکه حاکم هم باخوشوقتی گوش‌میدهد. میرزا قصیده‌راباآب وناب وآهنك مخصوصی میخواند وحضار هم گاهی باخم کردن سرجملات آنرا تحسین میکردند. امابدبختانه من یك کلمه‌هم ازاین زبان ادبی مشهور دنیا نمیفهمیدم‌همین قدردانستم که اظهار عقیدهٔ‌حضار بیمورد نبود واشعار میرزا لطف شاعرانه‌ای داشت.

بعد شربت های خنك آوردند وصحبت از هردر شروع شد وجلسهٔ ملاقات مدت دوساعت طول‌کشید وگاهی‌هم خمیازه کشیدن که عادت ایرانیان است بمیان میآمد.

خلاصه جلسه باتعارفات معموله وتبادل ادب واحترام وصرف چای وشربت وشیرینی وقهوه وقلیان خاتمه یافت وحکومت مهیای حرکت شد. حضار تابیرون دراورا مشایعت کردند و ملتزمین‌رکاب درجای‌خودایستادند ومیرغضب‌هم پست جنگی‌خودرااشغال کردواردوبراه‌افتاد.

من‌و مارسل هم‌ازقونسولخانه بیرون‌آمدیم زیرا که برحسب وعده باید نزد خلیفه ارمنی‌ها برویم‌وعکسی ازاوبگیریم. بواسطه همراه داشتن اسباب عکاسی فوراً تمام درها بروی ما بازشد. عمارت مسکونی خلیفه چندان تماشائی ندارد وباخشت خام بنا شده است اما از هرطرف ازباغی‌که آنرا احاطه کرده روشنائی میگیرد. درانتهای باغ هم مدرسه‌ای برای اطفال ارمنی ساخته‌اند. اگرچه ماقدری منتظر ورود خلیفه شدیم ولی‌پس‌از ورود باکمال مهربانی‌ازماپذیرائی کرد. خلیفه‌بلند اندام‌وسیمای گشاده‌ای‌داردکه درمیان آن چشمان نافذی میدرخشند. ریش‌جوو گندمیش‌سنی‌رانشان میدهدکه تناسبی‌باقدراست‌موزونش ندارد‌باشلقی‌از

پارچهٔ آنتیك موج دار و براقی برسر کشیده که تاروی چشمان آمده است ولباس اطلس سیاهی برتن دارد که دامن آن روی پاهایش افتاده است



خلیفه ارمنی کلیسای تبریز

زنجیر طلائی هم بگردن دارد که تاروی سینه آمده ودر انتهای آن مدالی که عکس مسیح درقاب کوچك مینائی قرار گرفته واطراف آن ازیاقوت ومروارید ترصیع شده آویخته است ارمنی هائی که دراطراف این عالیجناب هستند بزنان نگاهبان کلیساهای کوچك فرانسه شباهتی دارند ورسم تقدیم کردن قهوه وپیپ رابخارجیان میدانند اینها برعکس مستخدمین کلیساهای مابسیار خوشرویند ومهرو محبتی ابراز میدارند.

خلیفه گفت: من فرانسویان رادوست دارم وچون ازراه قفقاز به تبریز آمده‌اید البته اخباری هم ازرئیس روحانی کاتولیك آنجا برای ماآورده‌اید.

مارسل گفت: بسیارشرمنده ومتأسفم که نمیتوانم دراین باب چیزی بشما بگویم زیرا در وقتیکه ماچهار منزل ازایروان دورشده بودیم بوجود کلیسای اوچمیازن آگاهی یافتیم و بهمین جهة ازافتخار ملاقات وسلام دادن برئیس روحانی آنجا محروم ماندیم. خلیفه گفت منهم متأسفم زیرا که اگر شما بدیدار رئیس عالیمقام فرقهٔ گریگور که نه تنها درایران بلکه درترکیهٔ آسیا وهندوستان نیزمتوطن هستند موفق میشدید ازپذیرائی شما بینهایت خوشوقت میگردید. این شخص بزرك بسیار هنرمند وارزش هوش اروپائی راخوب میشناسد

والبته با کمال خوشوقتی آنتیك‌های پر بهای کلیسا را بشما نشان میداد . این اشیاء نفیس بسیار قابل‌ملاحظه ودیدنی هستند یکی از آنها نیزه ایست که پهلوی حضرت مسیح‌را سوراخ



کلیسای اوچمیازن

کرده است ودیگری بازوی راست گرگوار (۱) مقدس است که در محفظهٔ بسیار قدیمی محفوظ است واین محفظه هم یکی از شاهکارهای بسیار نفیس زرگری بشمار میرود ونیز بدیدن ثروتهای پر بهای کتابخانه که در مدت ۲۰ قرن در آنجا انبار شده یعنی کتب خطی قدیمی نائل میگردیدید . خود کلیسای اوچ میازن که بمعنی سه کلیسا میباشد بسیار جالب توجه است . این کلیسا درتاریخ ۳۶۰ مسیحی بناشده و کشیش‌های مامیتوانستند قسمت‌هائی ازآنرا بشما نشان دهندکه ازآنوقت تاکنون دست نخورده‌اند . اگرچه بواسطهٔ شورشهای متوالی دو کلیسای‌آن منهدم شده ولی خزانه و کتابخانه ازدست برد محفوظ مانده‌اند یعنی مدت زمانی آنهارا در یك بنای سنگی نگاهداشته بودند وبهمین جهة ازهر نوع فسادی بر کنار بوده‌اند

پس ازآنکه عکس کشیش را باشکال مختلف برداشتیم تشکراتی ازطرفین مبادله شد واز آنجا بیرون‌آمدیم اما ازبر گشتن بروسیه ودیدن چیزهائی‌که اوحکایت میکرد معذور بودیم زیراکه این بر گشت بمنزل کردن درچاپارخانه‌های خراب روسیه وخوردن پاچهٔ خوك آمیخته بمربای آلوچه نمی‌ارزید

گرگوار مقدس یکی ازپاپهای قدیم بوده‌است در[۶۰۴ - ۵۹۰]

۲۰ آوریل - امروز درتمام قونسولخانه‌هاجشن گرفته بودند. من پس‌از پذیرائی بربالای بام رفتم که درروی آن پرچم فرانسه در اهتزاز بود. آفتاب هنوز باآخرین اشعهٔ طلائی رنك خودشهر زیبده راروشن‌داشت‌ومثل‌این بودکه درافق حریقی‌روی داده‌است. باندازه‌ای این منظره قشنك ودلربا بودکه من‌بی‌اختیار مدتی بتماشای آن مشغول بودم وتمام حواسم غرق دیدن این منظرهٔ زیبا بودکه ناگهان صدای خفیفی ازپشت سرشنیدم که میگوید خانم. چون برگشتم دیدم زن بسیار قشنك کلدانی است که مرا آهسته صدا میکند. این زن زیبا باکمال ادب بمن گفت خانم آیا ممکن است این عکس‌هائی‌که شما همه روزه در روی بام چاپ میکنید بمن هم نشان دهید؟ من‌نیز باکمال ادب باوسلام دادم وهیچ فکر نمیکردم که جاسوس‌مخفی‌هم باشدکه‌اعمال‌روزانهٔ مراتحت نظر گرفته باشد. چون تعریف وجاهت این زن‌همسایه رادرقونسول خانه شنیده بودم که درجمال وکمال بی‌نظیراست ازاوخواهش کردم که جلوتر بیاید ولحظه‌ای درمقابل‌دوربین بایستد تاعکسی‌ازاو بگیرم خوشبختانه خواهش مرا پذیرفت ودستگاه عکاسی مرتب شد ولی متاسفانه دیدم که آفتاب درشرف زوال است وشاید نتوانم عکس‌خوبی ازاو بگیرم فوراً دویدم ومارسل رابامدادهای نقاشیش آوردم زیرا فکرکردم شاید این راخی (۱) زیبا نتواند فردا این اظهار لطف راتکرارکند.
پس‌از آنکه من پارچهٔ نازك که شانه‌هایش رااحاطه کرده وقسمت پائین صورتش راپوشیده بودکمی جابجا کردم دلیرانه‌روپوش‌خودرا روی شانه انداخت و چندلحظه‌ای‌مانندمجسمه بیحرکت ایستاد.
چشمان سیاهش مانند نرگس‌شهلابسی‌دلربا وفتنه‌انگیزاست. بینی خوش‌ترکیبش‌وجاهت صورت راتکمیل کرده وبرملاحتش‌میافزاید. لب ها نازك و کمی گلگون هستند. از خصائص صورتش که کمتر درچهره‌های زیبا دیده میشود این‌است



زن کلدانی

(۱) راخی بزبان آشوری بمعنی‌خانم مطلق است(م)

که فاصلهٔ زیادی‌ما بین بینی‌ودهان خندانش موجود است‌این لعبت‌زیبا وپریچهرهٔ رعنای کلدانی سرپوشی‌از پارچهٔ کرب‌دوشین برنك‌شنجرفی‌دارد‌که بدورسر پیچیده‌ودرجلو پیشانی گره میخورد گیسوانش بارشته‌های باریکی‌بافته شده ودرپشت سرافتاده‌است البته درهر تارمویش‌دلباخته ای‌اسیر ودرزنجیراست وبی‌جهة نیست که دروجاهت‌مشهورگردیده‌است. پیراهن‌قلمکاری‌درزیر کلیجه داردو‌آن کلیجه هم از پارچهٔ ماهوت نفیسی است که حواشی‌آن باابریشم گلدوزی شده‌است . همینکه شمایل‌اوتمام شد باعجله آمد ودقیقانه باسر خمیده نظری بآن انداخت و با تبسمی رضایت خاطر خودرا بروز دادومعلوم بود که از نقاشی‌هم آگاهی‌مختصری دارد وپس از آن که روی خودرادوباره پوشانید باگرمی‌ازما تشکر کرد ورفت.

۲۱ آوریل - امروز یکنفر حاجی‌که رئیس‌کاروان است ومیبایستی زوار تبریزی رابمشهد ببرد بقونسولخانه آمد و اثاثه مارا بازرسی کرد تا قاطرهائی‌که برای حمل آنها لازم است فراهم نماید .

روز حرکت باید باتقویم معین شود . تقویم درنزدایرانیان اهمیتی دارد وبدون مشورت با آن‌نباید اقدام بکاری کرد زیرا که ساعات‌مساعدرابرای هرکارمهم یاجزئی معین‌میکند . مثلا میگوید که اوضاع کواکب دلالت دارد براینکه فلان عمل درچه روز وچه ساعتی باید شروع شود حتی درکارهای جزئی هم از قبیل دوختن لباس ورفتن بحمام ودید وبازدید هم باید دلالت کواکب وساعت سعد و نحس را مراعات کرد. البته امروز تقارن کواکب خوب است زیرا که ازاول صبح چارواداره‌ا بسراغ ماآمدند وخبردادند که برای حرکت حاضر شویم وگفتند اکنون‌اسبهای سواری‌وقاطرها برای حمل بارها خواهند رسید. من گفتهٔ آنها را باور کردم وفوراً لباس سفر پوشیدم وتفنك بدوش وشلاق بدست برای حرکت آماده شدم ودر حیاط قونسولخانه قدم میزدم . پس ازمدتی انتظار دوباره بسالون برگشتم قونسول مرادید وگفت برای چه باین زودی خودرا آمادهٔ حرکت کرده‌اید؟ گفتم چاروادار اعلان کرد‌که باید حاضرحرکت باشیم‌وحالا مالها میآیندگفت عجله نداشته باشید حالای چاروادار شاید تا عصر امتداد داشته باشد . خودرا آمادهٔ حرکت نکنید بلکه آماده کنید‌که باما ناهاربخورید. اگر بخواهید در مسافرت باکاروان بشما خوش بگذرد باید صبرو حوصله داشته باشید ودروقت‌صرفه‌جوئی نکنید. اشخاص باقدرولیاقت باید درایران‌حوصله داشته‌باشند.

خلاصه یکساعت بعدازظهربود‌که صدای زنك قاطرهادرکوچه بلند شد . خداراشکر کردم‌که مالها‌آمدند ومهیای حرکت شدم. اما بجای‌اسبهای‌معروف ترکمنی‌حیوانات‌بسیار مفلوکی رابرای سواری ما آورده بودند ومن باین‌فکر افتادم‌که آیا با چنین حیوانات لاغر وضعیفی ممکن‌است ۱۸ منزل مابین تبریز وتهران را طی‌کرد یانه ؟

باری پس از بار کردن لوازم مسافرت حرکت کردیم و چون بدروازهٔ شهر رسیدیم چشمم برفقای سفرافتاد‌که همه زوار بودند وبزیارت مشهد میرفتند . حاجی‌چاروادارباشی که من افتخار مصاحبت ومرافقت اورادراین مسافرت داشتم گفت: امشب ما در دوفرسخی

شهر منزل خواهیم کرد زیراکه آنجا مبادلگاه عمومی است و بایستی مسافرین همه درآنجا حاضرشوند. فردا صبح قبل ازطلوع آفتاب حرکت میکنیم و انشاالله پس از ۲۲ روز گنبد طلای حضرت عبدالعظیم راکه در جنوب تهران است زیارت خواهیم کرد.

پرسیدم که منازل عرض راهرا باید درچند ساعت طی کرد؟ گفت کاروانی که مانندکاروان من منظم وخوب ودارای حیوانات نیرومندی باشد میتواند درهرساعت سه ربع فرسخ طی کند وهرروزی شش الی هشت فرسخ راه برود.

فرسخ راکه مورخین یونانی فرسنگ (فارسی سنگ) (۱) نوشته‌اند معادل است با شش کیلومتر. ازمعنی این کلمه چنین استنباط میشود که درخاورهم در زمان قدیم مانند مملکت رم درشاهراهها قطعات سنك بزرگی وجود داشته که مسافت طی‌شده وراه رفتنی رابمسافر نشان میداده ولی امروز چنین سنگهائی در راهها وجود ندارد و کاروانیان چون همیشه در راه با وضع یکنواخت حرکت میکنند مسافت میان منازلرا بتقریب میدانند وازروی تپه ها یا دهکده ها که در عرض راه بآنها برمیخورند میتوانند مسافات طی‌شده یا طی کردنی راتعیین نمایند ودر گفتهٔ خود کمتر خطا میکنند. اماممکن است بواسطهٔ سیل یا حادثهٔ دیگری با اشکالی مواجه شوند وتغییر راه دهند ودیرتر بمنزل برسند.

باری ما بدهکدهٔ باسمنج رسیدیم و قاطرچیان ما را بچاپارخانه بردند. بنای چاپار خانه مربع و مرکب است از محوطه ایکه در اطراف آن طویله های متعدد ساخته شده تا در زمستان اسبان چاپاری را درآنها جای دهند ولی در تابستان اسبان را درهوای آزاد بآخورهائی می‌بندند که در دیوارها ساخته شده‌اند. درسردر این بنا بالاخانهٔ کوچکی است که از چهارطرف پنجره دارد و در میان آنها میله های چوبی گذارده اند ولی فاصله مابین میله‌ها کم است تا کسی نتواند از بیرون درون اطاق را ببیند البته بهتر از این بالاخانه محلی نبود که ما درآن منزل کنیم.

مستخدمین مفرشهای ما را باین بالا خانه بردند و مشغول باز کردن شدند. من با دختر نایب چاپارخانه گردشی کردم. دردکانها علاوه برانواع خوراکی شمع گچی روسی وقند و چای‌هم‌دیده میشد. دختر راهنمای من‌شش الی هفت سال دارد وبااین سن کم قیافهٔ زنان را پیدا کرده‌است. بطوریکه میگفت سال آینده چادر بسر خواهدکرد ومعلوم‌است که مطابق معمول درسن دوازده سالگی باید شوهر کند وبچه‌ای هم در بغل داشته باشد.

چون هوا تاریك شد بچاپارخانه مراجعت کردم وخوشوقت بودم‌که شب را براحتی بسر خواهیم برد زیراکه در تبریز وسایل را از هرحیث متناسب بامسافرت فراهم نموده‌ایم در وسط این بالاخانه میزی است از چوب سفید وجوالهای پراز کاهی هم هست‌که ما آنرا بجای صندلی بکارمیبریم ودرموقع خواب هم‌تختخواب ماخواهندشد. درروی طاقچه هم‌یك سماورباقوری ویك شمعدان دیده میشود. مستخدمین آتشی فراهم کرده ودیك هم در روی

---

[۱] گمان میکنم این توضیح مقرون بحقیقت نباشد [م]

آتش بخاری بهوا صعود میدهد . ازدیدن این وضعیت خوشوقت شدم ولی ازآنجائیکه هیچ
چیزدراین عالم ثبات وپایداری ندارد طولی نکشید
که خوشوقتی من تبدیل بمصیبتی شد.چون پاسی از
شب گذشت بادی بلندشد وهوا را بشدت سردکرد
ودودغلیظوخفه کننده‌ای از بخاری مانندسیل بدرون
اطاق داخل گردیدوشمع هم خاموش شد . درتاریکی
کاوش کردم وشنل و روپوش کائوچو و چیزهای
دیگری یافتم و با چکش و میخی که بنا برتوصیهٔ
قونسول تبریز خریده بودم و در دسترس داشتم
پنجره‌های چوبی راسدود واز بادجلوگیری کردم
وبهوش وتدبیرخود آفرین گفتم .
چون قدری آرامش پیدا شد پلاوهم حاضر گردید.
آشپزما این غذای ملی ایرانی راخوب طبخ میکند.
اشخاص باسلیقه این غذا را بانواع مختلف برای
خود فراهم میکنند و بطوریکه میگویند شمارهٔ



دختر نایب چاپارخانه

آنها بعدد ایام سال است . برنج را چون آب کش کنند و کمی آب روغن بان دهند و
بگذارند دم بکشد خوش طعم ومطبوع میگردد . غالباً آنرا باخورش میخورند و یاگوشت و
مرغ پخته‌ای درمیان آن میگذارند . برنج را طوردیگری هم میپزند که زود حاضر برای
خوردن میشود وآنرا کته میگویند .

۲۲ آوریل - پس از صرف غذا خوابیدم اما یکساعت از نصف شب گذشته بودکه صدای
حاجی رئیس کاروان درفضای چاپارخانه طنین‌انداز گردید . پیوسته فریادمیکرد مسافرین بلند
شوید کاروان حاضر حرکت است منزل دور است باید زودتر براه افتاد تاقبل از غروب
بآنجا برسیم .

من فوراً بلند شدم وچون بعادت قفقازیها بالباس خوابیده بودیم نباید برای پوشیدن لباس
وقت صرف کنیم.مختصر توالتی کردم وسر وصورت را آرابشی دادم وبنوکران تشدد وتغیر
کردم که زودتر اثاثیه را جمع آوری کنند ، آنها در پاسخ گفتند هنوز سه یاچهار ساعت
بحرکت مانده است اینهمه عجله برای چیست ؟ از این پاسخ بیاد نصایح قونسول افتادم که
معنی حالا رابرای من تشریح میکرد وازشتاب وتغیر کردن بنوکران پشیمان شدم وازچاپارخانه
بیرون آمدم ورفتم بکاروانسرائی که تمام مسافرین درآنجا جمع بودند . درحیاط کاروانسرا
همه جا درزیر طاق نماها شمع پیهی دودمیکرد . زنان باروی پوشیده لباس برتن بچه‌های خود
میکردند.صدای نعره وگریه اطفال بلندبود.مستخدمین آتش روشن میکردند تاچای وغذای
روزانه رافراهم کنند.نظر باینکه مسافرین درموقع غروب ازتبریز بیرون آمده وقسمتی ازشب
را درراه بوده‌اند برای حرکت چندان شتابی ندارند . قاطرها هم هنوزمشغول خوردن کاه وجو

هستند وقاطرچیان هم خود را در پوستین پیچیده بروی زمین خوابیده‌اند وبانفیرهای بلند خود مانند بچه‌ها سروصدائی راه‌انداخته‌اند . چون‌این وضع رامشاهده کردم بمنزل برگشتم وافسوس خوردم که چرا زود ازخواب بلند شده‌ام .

خلاصه همینکه آفتاب طلوع‌کرد قاطرچیان آمدند ومفرشهای ما را بردند در این موقع من بشمارش مسافرین پرداختم ماهمه بازن و بچه و ملای چاوش ونوکران هشتاد نفر بودیم ویکصد وپنجاه اسب وقاطر داشتیم .

بالاخره کاروان بـراه افتاد یابو های نیرومند پیشاهنك در پیشاپیش قافله حرکت میکنند دراطراف تنه وگردن آنها منگوله ها وزنگوله های برنجی‌ومسین بزرك وکوچك‌آویخته است و دو زنك بزرك هم درطرفین آنها مانند ناقوس کلیساهای‌ما صدا میکند وچون با صدای زنگهای کوچك و بزرك سایر مالها مخلوط میگردند ارکستر خوش آهنگی را تشکیل میدهند که شنیدن آن ازدور خوش‌آهنك تراست ، ملای چاوش عمامهٔ کبودرنگی که نشانهٔ سیادت او است برسر و قبای قلمکاری برتن دارد و رنك صورتش مانند مفرغ است لوازم سفررا ازقبیل آفتابه وچنته قلیان وسماور ودیگ وغیره درطرفین قاطرسواری‌آویخته ودر زیر پایش مفرش وقالیچه و لحاف زیادی است که خود مانند مرغان که شب در جای بلندی استراحت میکنند در بالای آنها نشسته است وباکبر وغرور باطرافیان نگاه میکند . من منتظر بودم که پرچم زوارِی خود را باز کند و با صدای بلند اشعاری راجع بزیارت بخواند ولی گویا حضور ما دونفرکافر حرارت اورا مبدل ببرودت کرده‌بود.نگاهی از روی تنفر وتحقیر بمن کرده و فوراً روی خود را برگردانید و دربین راه هم اگر اتفاقاً با او مواجه میشدم همین‌کار تکرار میشد

در دنبال او یك دسته پسران پانزده و شانزده ساله هستند که همه از اولین مسافرت خود خوشوقت‌اند ودر بالای بارها میلطند و اضطرابی ندارند.البته اطمینان دارند که در راه زیارت بآنها آسیبی نخواهد رسید ما با آنها قسمت مرکزی کاروان را تشکیل‌داده ایم.

بار بعضی از قاطرها دوصندوق چوبی است که طاق هلالی شکلی دارد وروی‌آن با پارچه پوشیده شده ودرجلوی آنهم پرده‌ای آویخته است این صندوقهارا که زنان در آن جای گرفته‌اند کجاوه میگویند وروپوش وپرده برای آن است که از سرما و گرما وباران و بالاخره ازنظر نامحرمان محفوظ باشند.هرکجاوه تقریباً هشتاد سانتیمتر طول و ۵۰سانتیمتر عرض دارد درموقع سوارشدن باید نردبان کوچکی بآن تکیه دهند تا زنان بوسیلهٔ آن بالا روند وچون در کجاوه جای‌گرفتند نردبان را در زیرآن می‌بندند ودرمنزل بعدی دوباره بکارمیاندازند ، کجاوه نشینان‌تا ورود بمنزل هیچوقت پیاده‌نمیشوند . درکجاوه انواع‌خوراکی وقلیان هم هست بچه های کوچك را هم زنان درپهلوی خود جای میدهند .

پرستاران کجاوه ها معمولا نوکران پیر یا شوهر زنان هستند . یکی ازاین‌شوهران‌پرستار هشت کجاوه است که زنان حرمش درآنهاجای دارند این‌آقا شخص بزرگی است وچندنوکر دارد وبا تجمل مسافرت‌میکند .

پرستاری کجاوه‌ای که زن سوگلی او در آن جای دارد بعهدهٔ پسری‌است که صورت با آب ورنك وچشمان نافذش توجه مرا جلب کرد سراوبکلی تراشیده و کلاهش از پوست گوسفند بود. کلیجه‌ای برتن داشت که از پنبه پرشده وباخطوط دایره‌مانندی دوخته شده‌بود. این پسر باخانمها که هیچکس حق حرف زدن باآنهارا ندارد زیاد حرف میزند وهمیشه بشاش و خندان است وپیوسته ازاین کجاوه بکجاوهٔ دیگر میرود وفرمایشات خانم‌هارا انجام میدهد وبسیار چالاك وزرنك است، مالهای عقب‌افتاده را میراند وقلیان درست میکند و کودکان شیرخواررا که درکجاوه ودربغل زنان‌درشرف خفه‌شدن هستند وگریه میکنند ازآنهامیگیرد ودر روی شانه راه میبرد و مانند تمام قاطرچیان پیاده میرود.

حرکات ورفتارومخصوصاً صورت قشنگ این پسر مدتی‌مرا مشغول داشت. قدری توقف کردم تا مستخدمین‌مارسیدندبآنها گفتم ببینید این‌پسر چقدر قشنگ و زرنگ است یکی از آنها گفت خانم اشتباه کرده‌اید این پسر نیست‌بلکه دختر است ولی من باور نمیکردم دیگری گفت نظر باینکه آقا مرد مقدس و متدینی است و میداند که خدمتکاران رو بسته‌اش نمیتوانند بدون زحمت در مسافرت کاری انجام دهنداین‌دخترشجاع کرد را استخدام کرده و سرش راتراشیده وبلباس پسرانه درآورده است تا بتواند با خانم هاآمیزش



علی مستخدم آقا

کند وبا صورت باز به‌خدمات آنها بپردازد حتی نام اورا هم‌تغییرداده ودستور داده‌است که اوراعلی صدا کنندتا کسی نفهمد که اودختراست.

از شنیدن این داستان تعجبی بمن دست داد و برهوش وتدبیر این‌آقای متدین آفرین گفتم وبخیال افتادم که صورت این خانمهای قشنك را ببینم و باین قصد بکجاوه ها نزدیك شدم

متاسفانه از زحمت خود نتیجه ای نگرفتم زیرا که زنان از ترس آقا روی خود را هرگز باز نمیکردند و پارچه سفید مشبکی درمقابل صورت انداخته بودند که از پشت سر بسته میشود و موسوم است بروبند. شبکه های این پارچه طوری جلوی چشمان آنها واقع شده که می توانند همه جارا ببینند ولی ازبیرون صورت وچشم وابروی آنها دیده نمیشود.

۲۳ آوریل - قبل از رسیدن بدهکدهٔ ترکمانچای ماازمزارعی عبور کردیم که دهقانان درآنجا مشغول زراعت بهاری بودند. زارعی در زمین های شخم زده با قدمهای شمرده درعرض و طول راه میرفت ومشت خود را پراز گندم کرده و روی زمین میپاشید ودهقان دیگری با گاو آن‌زمین را شیارمختصری زده وخاك را روی دانه هابرمیگرداند. گاوآهن این‌دهقانان کاملا بدوی‌است. بجای‌آهن سرآن چوب نوك تیزی است که زمین را کمی خراش‌میدهد درگردن گاوان چوب‌ضخیمی بسته شده که آنرا یوغ میگویند ودر پشت گاوان گاوآهن‌قرار دارد که با دست‌دهقانها بکارمیافتد وچون گاوان غالباً ازفرمان سرپیچی کرده و ازحرکت باز میایستند طفلی درروی یوغ پشت بدهقان می‌نشیند وبا سیخك زدن بگردن گاوان آنهارا بحرکت وامیدارد.

زنان نیز در مزارع بشوهران کمك میکنند ودرکارهای زراعتی شرکت دارند امابرعکس زنان شهری روی نمیپوشند و چون بیگانه ای بآنها نزدیك شود زنان جوان فوراً از او دور میشوند ولی زنان پیر فقط روی‌خود را برمیگردانند وجملات‌زننده‌ای بزبان‌میاورند. خانه های دهکدهٔ ترکمانچای دیوار های بلندی دارد تا از دستبرد محفوظ باشد و فقط سردر آنها باگچ سفید شده‌است

ترکمانچای دردیپلوماسی ایران رل مهمی را بازی کرده‌است. عهدنامه‌ای که درسال ۱۸۲۸ بجنگ ایران‌و روس خاتمه داد دراینجا منعقد وبامضا رسید. بموجب این‌عهدنامه دولت‌ایران گرجستان‌وارمنستان‌راتا شهرایروان که افتخارفتح آن‌نصیب‌ژنرال پاسکوبچ گردید بروسیه واگذارکرد، نظر باینکه‌ایروان محل‌سرحدی‌مهمی بوداز آن‌تاریخ ببعدموسوم‌شدبایروانسکی. دراین عهدنامه مواد وشرائط مخصوصی نسبت به‌پذیرائی سفرا مندرج گردید. یکی‌از آن شرایط این بود که من‌بعد وزرای مختار خارجی مجاز باشند که بالباس رسمی خود بحضور شاه شرفیاب شوند ومجبور نباشندکه جورابهای ماهوت قرمز بلند که‌تا حد ران بالا میآمد ودرابتدای همین قرن هم‌سفرای فوق‌العادهٔ انگلیس وفرانسه که بحضور فتحعلی‌شاه رفتند بپا داشتند استعمال نمایند. این‌رسم‌خارق‌العاده که‌سفرای‌دول‌خارجه باید درموقع شرفیابی تبدیل لباس کنند منحصر برسوم‌قدیمی ایران نبود بلکه در قسطنطنیه هم معمول بود، در آنجا موزه‌ایست که لباسهای رسمی قدیمی رابراسکلت‌های چوبی پوشانیده‌اند.

۲۵ آوریل - دیروز پس‌از طی بیابان لم‌یزرعی‌درساعت چهاربعد ازظهر باشکوه‌وجلالی بمیانه وارد شدیم. این‌شهر کوچك درزمانهای بسیارقدیم تاریخی هم وجود داشته است درخانه‌های این‌شهرحشرات موذی کوچکی هستندموسوم به‌مله که چون انسانرا بگزند دو

یاسه روزمبتلا به تب شدیدی میگردد و بسا میشود که بچه‌های کوچك ازسم آن تلف میشوند.
بیگانگان که ازروی ندانستگی یا بی‌اعتنائی دراین خانه‌ها منزل میکنند از نیش این حشره مصون نیستند وغالباً گرفتار امراض سختی میگردند.

ما محض احتیاط به تلگرافخانهٔ انگلیس پناه بردیم که دو نفرجوان ارمنی آنرا اداره میکردند پس ازفرود آمدن و باز کردن بارها بماخبردادند که کدخدا میخواهد شما را ملاقات کند.

کدخدا کسی است که در قصبه یادهکده اختیارات تام دارد. در امور محلی قضاوت میکند ومالیات میگیرد ومقصرین رامجازات میکند، سربازگیری وفرستادن آنها باردوی دولتی نیزاز وظائف اومیباشد.

باری کدخدا باعدهٔ زیادی از نوکران که برحسب معمول مملکت باید همراه او باشند وارد حیاط شد ودر روی فرشی که برای او انداخته بودند نشست وقلیان دارش قلیانی درست کرده بدست اوداد. نوکران مقرب اوهم درطرفین اوجای گرفتند.

کدخدا دست برسینه گذارده و بماسلام داد وروی بمارسل کرده گفت احوال شما چطوراست

مارسل - بحمدالله خوب هستم.

باز گفت انشاالله احوال جناب عالی خوب است.

- ازمرحمت شما ممنونم انشاالله حال جنابعالی هم خوب است.

- از ورود شما بشهر خودمان بسیار خوشوقتم. من نوکر شما هستم وخیلی آرزوی زیارت شما را داشتم.



کدخدای میانه

- مرحمت فرمودید البته حق ما بودکه خدمت شما شرفیاب شویم.

- از مراحم جنابعالی تشکرمیکنم. نوکرشما هستم هر فرمایشی باشد بفرمائید انجام دهم.

پس ازاین تعارفات معمول ازما پرسید: اهل چه مملکتی هستید وقصد شما از این مسافرت چیست؟ در ضمن گفتگو من متوجه لباس او بودم. سرداری وشلواری ازکتان دربرداشت که در روی آن تکمه های طلائی شیر و- خورشید که معرف مأمورین دولتی است میدرخشید. کلاه کوچکی برسر داشت ومعلوم بود که میخواهد مد تازهٔ درباری را تقلید کرده باشد درصورتیکه نوکران او واهالی شهر

همه دارای پاپاخ ترکمانی هستند .

خلاصه پس‌از آنکه قلیانی کشید وتفتیش‌خودرا انجام داد باکمال مهربانی وادب خدا حافظی کرد ورفت .

شب حاجی رئیس کاروان نزد ماآمد وگفت : نظر بخستگی زنان ومالهاکه در باتلاق راه‌طی کرده‌اند مجبوریم که یك روزدر میانه توقف کنیم .

شوهرم‌گفت : بنابراین خوب است که مابرویم وتاشمابرسید پل دختر رابه‌بینیم .

حاجی گفت : صاحب. اینکاررا نکنید مملکت امن‌نیست ومالهای مرا ازشما خواهنددزدید .

من بحاجی‌گفتم : متأسفانه توگویا حیوانات را بیشتراز مسافرین دوست داری در صورتیکه مراقبت تونسبت‌بهمه باید یکسان باشد . فردا قبل از طلوع آفتاب سه اسب برای‌مابفرست من تعهد میکنم که اگرآنها رادزدیدند قیمت آن‌ها رابتوبپردازم .

حاجی زمزمه‌کنان رفت وگفت خدا بزرك است .

۲۶ آوریل - امروز ماپس ازطلوع آفتاب از میانه حرکت کردیم وفقط نوکر ارمنی را همراه برداشتیم‌که اوقاتش تلخ وپوزه‌اش باریك شده بودکه چرا مادر میانه توقف نکردیم لحافهارا باکیسه‌ای که‌اسباب عکاسی‌درآن‌بود بترك‌اسب‌ها بستیم‌وتفنك‌هارا باگلوله‌پرکردیم ودوجفت رولورهم بکمر بستیم تابتوانیم بااین تجهیزات جنگی‌یابوهای حاجی را ازدستبرد سارقین حفظ کنیم .

درطرف چپ راه دیوارهای خراب قلعه‌ای دیده میشودکه کرکس‌ها باگردنهای عریان در روی‌آنها نشسته‌اند ودر طرف راست باغهای میوه زیادی است که همه پراز گل وشکوفه هستند . درشاخه‌های درختان بلند تبریزی مرغان کوچکی دیده میشوند که بارنك‌های‌الوان مشغول‌نغمه‌ سرائی هستند و بانشاط ازشاخه‌ای بشاخه دیگرمیپرند وپروبال میزنند.انتهای بالها و سرودم آنها سیاه ولی پشت وشکمشان برنك زرد طلائی است.پاره‌ای هم دارای بال‌های لاجوردی وشکم وپاهای قرمزی هستند .

ازباتلاقی که یابوهاتازانودرآن فرو میرفتند بازحمت عبور کردیم . در راه هم شش نفر راهگذر بمابرخوردند که‌قیافه‌های زشتی داشتند وازما درخواست کردند که همراه ماباشند. ماازلطف آنها اظهارامتنان کردیم وازدامنهٔ قافلانکوه . (کوه ببر) بالارفتیم.دراین جاهم درویش پیاده‌ای باماهمراه شد .

راه بد نیست وبنظرمیآیدکه آنرامخصوصاً ساخته باشند ولی‌اتصالا روبالامیرود . بالاخره بسرگردنه‌رسیدیم‌که عبورازآن‌درزمستان مشکل‌است . کوهستان‌صورت وحشت‌آوری داردودر دره‌ها سیلابهای کوچکی جاری است . ازقرارمعلوم ترکها هنگامیکه این ناحیه رادرتصرف داشتند برای سهولت عبور ومرور قسمتی از گردنه را بطول یك کیلومتر باعرض ده‌متر سنك‌فرش کرده‌اند . درسرگردنه قدری توقف کردیم تاحیوانات نفسی بکشند ومن توانستم منظرهٔ عجیب وغریب ودرعین حال باشکوه این کوهستان ودره‌ها را تماشا کنم .

قافلانکوه سرحد بین ایالت آذربایجان و ایالت عراق عجم است در پایهٔ این کوه دشت پهناور میانه واقع شده که نظر اندازقلل پر برف رشته جبال البرز است .

در آنطرف گردنه آفتاب پررنك وباشکوه بهاری برودت هوارا برطرف ساخته وسفیدی خیره کننده‌ای قلل وصخره‌های آهکی رادر پرتو اشعهٔ خود غرق کرده بود. همینکه اسبان نفسی کشیدند ورمقی یافتند حرکت کردیم وچون قدری از گردنه پائین آمدیم درنیمه راه کوه منفردی را دردره قزل‌اوزن مشاهده کردیم که قلهٔ آن مسطح و آثار قلعهٔ خرابی در آن وجود داشت این همان قلعه‌ایست که آنرا قلعهٔ دختر مینامند .

بنای این قلعه منتهی میشود بزمان‌های بسیارقدیم. پاره‌ای ازمورخین ساختمان آنرا باردشیر درازدست نسبت میدهند که مورخین غربی اورا نخستین ارتخشترا نوشته‌اند .

درویش همراه داستان بسیارشیرینی راجع باین قلعه برای من نقل کرد .

او میگفت : یکی از پادشاهان ایران دختری داشته که درزیبائی جمال طاق ودرتناسب اندام شهرهٔ آفاق بوده است . بالای موزونش مانند سرو وچهرهٔ دلربایش بر ماه شب چهارده طعنه میزده . لبانش حقه یاقوت صاف وگردنش یك پارچه بلورشفاف بوده. درآراستگی مانند قرقاول ودر نغمه‌سرائی چون بلبل. خرامیدنش مانند کبك دری وموجب حیرت حاضرین وروشنائی طلعتش چون پرتو اشعهٔ زرین آفتاب حیات بخش و مایهٔ لذت ناظرین . لطافت اندامش مانند برك گل یاسمین وازبدن سیمین نازنینش عطری مشك آسا متصاعد بوده که مشام جانها را معطر میساخته است تارهای شبق آسای گیسوانش کمند دلهای خسته بوده وخلاصه آنکه این فرشته پری پیکر وحوری خوش منظر ولعبت نیك محضر دلهای پیران وجوانانرا میر بوده وبا این احوال و صفات دیدار او حیات بخش ومایهٔ ازدیاد عمر بوده است . این شاهزاده خانم که در جمال و هر صفت نیکی در منتها درجه کمال بود پیوسته از جنس بشر متنفر و گریزان بود وبحالت انزوا میزیست وبقصد کناره گیری ازمردم فرار اختیار کرد و در این کوهستان خالی از سکنه بساختن قلعه ای پرداخت و یك دنیا جمال وکمال را در آن نهان ساخت .

پس از برپاساختن این کاخ بلند که بمنزلهٔ آشیانهٔ عقاب بود راه وصول بآنرا خراب کرد بطوریکه هیچیك ازپهلوانان معروف ودلاوران مشهور دنیاحتی رستم دستان هم بآن دست نیافت وازمشاهدهٔ این صخرهٔ عظیم صعب‌الوصول برخودمیلرزید ونمیتوانست قدم فراتر نهد.

قضا را روزی چوپانی که بمنزلهٔ یوسف ثانی و از زیبائی بهره ای بکمال داشت گوسفندان خودرا درپایه کوه بچرا سرداد و خودبمشاهده‌قلعه پرداخت . ناگاه دیدآفتابی از کنگره کاخ طلوع کرد یعنی دوشیزهٔ ماه طلعتی‌را دید که بربالای بام میخرامد وبمناظراطراف مینگرد چوپان جوان از دیدن آن حور بهشتی وفرشتهٔ آسمانی مبهوت وازخود بیخود گردید و دیگر سراز پا نشناخت و مدتی مدهوش‌ماند . همینکه بهوش‌آمد بتلاش پرداخت که قدمی بردارد و بکاخ نزدیکتر شود ولی راه عبور را مسدود دید بنابراین بی اختیار متوسل به

نی خودگردید وبنواختن آهنگ های جانسوز وغم انگیز مشغول گردید. وبا الحان داودی که داشت به ترانه های عاشقانه پرداخت . مضامین گفتار وسخنان شکر بارش این بود که فرشته ای از آسمان گوشهٔ جمال نمودومرا اشیفته ومجذوب خود ساخت در توصیف اوحیران و در تعریفش سرگردانم چه هیچیك ازموجودات زیبای زمینی‌را با این موجود آسمانی نمیتوان تشبیه کرد جمال او کعبهٔ آمال من است پیوسته در خیال اوهستم وجزاوغیری رانمیپرستم. ای‌خوشبختان ازمن دورشوید وای بدبختان بمن نزدیك شوید وباآه وناله من دمساز وهم آواز گردید . ابماه آسمانی چه‌شود که برمن ترحم آوری وبار دیگر بربام آئی وگوشه جمال بنمائی ومرا بنگاهی بنوازی . هرگاه کبوتران ناله های جانسوز مرا بشنوند برمن ترحم آورند وبر بدبختی من گریه کنند . آیا تو برنجهای درونی من ترحم نمیکنی ؟

خلاصه چوپان جوان وعاشق دلباخته وسرگردان همه‌روزه بدامنهٔ کوه میآمد وبانواختن نی وناله های جانسوزازبدبختی خود شکایت میکرد .

شاهزاده خانم سنگین دل چون همه روزه ناله های این جوان بدبخت را میشنید رفته رفته رقتی بیدا کرد وحس ترحمی درقلبش پدیدار گردید .

آری انگور تازه کمی ترش مزه‌است . هرگاه شکیبائی پیشه کنی وچند روزی آنرا بحال خودگذاری البته شیرین و مطبوع خواهد شد (گرصبر کنی ز غوره حلوا سازی) و اگر میخواهی دلبستگی پیدا نکنی باید چشم برهم‌گذاری تاکسی را نبینی.

خلاصه دلبرممتاز وپریچهرهٔ طناز را راز ونیاز چوپان جوان خوش میآمد وهمه روزه در بالای بام خودرا پنهان‌کرده وبناله‌های رقت‌بار او گوش میداد تاموقعیکه‌آب رودطغیان کرد وچوپان دلخسته نتوانست دیگر بار بدامنهٔ کوه آید وبرازونیازبردازد .

بنابراین دوشیزهٔ زیبا وشاهزاده خانم بی‌همتا فرمان داد پلی برروی رود بسازند تاچوپان بتواند بقلعه نزدیك شود وبهمین مناسبت این پل‌موسوم به‌پل‌دخترشد وخلاصه آنکه درمیان عاشق ومعشوق روزبروز بلکه‌آن‌بآن‌فاصله کمتر گردید.

سدسکندر نه‌حاجب است ونه‌حایل
پرده چه‌باشد میان عاشق ومعشوق

چون‌داستان درویش‌بپایان رسیدمن‌باوگفتم : درویش‌تودر کدام‌عالم‌لاهوتی‌سیر کرده و باچه جمعیت ملکوتی محشور بوده‌ای که اینطور دربحر خیالات عارفانه و افکار شاعرانه غواص وارشناورشده‌ای. ازلبانت عطرگل‌سرخ‌گلستان سعدی‌استشمام واززبانت گفته‌های‌شکر بارحافظ شنیده میشود .

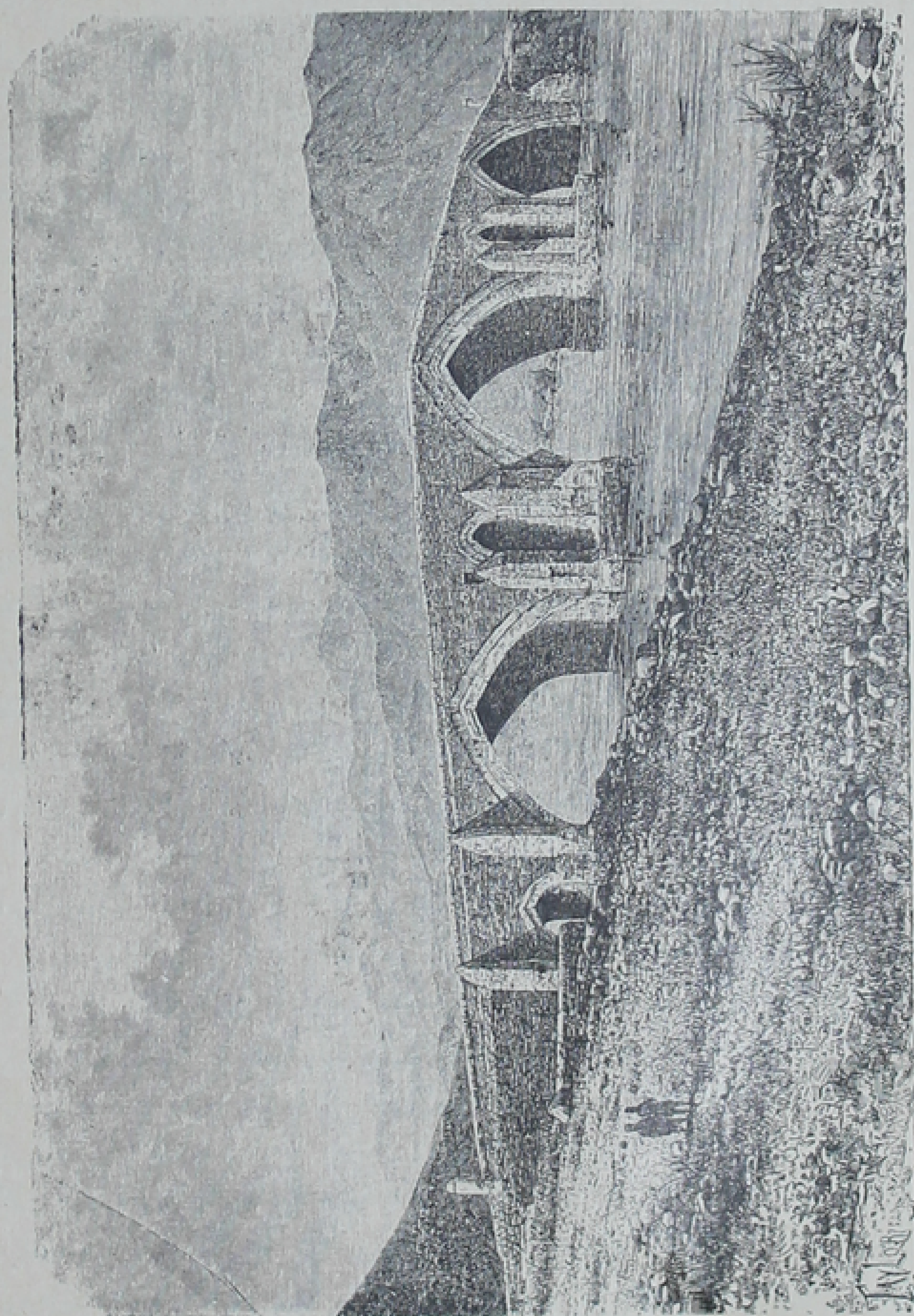
گفت : فقیرمولا لیاقت تمجید شمارا ندارد (۱)

باری قلعه دختردراین کشور شهرتی‌دارد . درزمان قدیم پناهگاه اشرار راهزن وآدمکشان بوده‌است. شاه‌عباس‌کبیر برای خاتمه دادن‌بشرارت وقتل وغارت حکم بخراب کردن دیوارهای

---

(۱) نظر باینکه مؤلف این داستانرا تااندازه‌ای ادیبانه نوشته بودما هم مطابق منشات فارسی معمول آنوقت اندکی برآب ورنك آن افزودیم (م)

بلند این‌قلعه داد شاردن Chardin نویسنده معروف ما که در دربار شاهان صفوی مدتی اقامت داشت درسال ۱۶۷۲ ازاین جاعبور کرده ومینویسد که درآنوقت این‌قلعه خراب بود. اعقاب ساکنین این‌قلعه اکنون درایالت عراق عجم بسرمیبرند وازشغل شریف آباء واجدادی



پل دختر

خود دست کشیده وبکشت وزرع مشغول شده‌اند وپرواضح‌است که اگراین اشرار آدمکش جانشینانی پیدا نمیکردند ایران بسیارامن وروبترقی میرفت ولی‌افسوس‌که دست آنها بکلی

قطع نشده وهنوزهم درگوشه وکنار این کشور بسرقت وقتل وغارت میپردازند البته بیجهت نبودکه قونسول تبریز بما توصیه میکردکه درموقع عبوراز قافلانکوه مواظب خودباشیدواحتیاط را ازدست ندهید زیرا که درطی دوسال اخیر یك افسرانگلیسی وسه چاپاردولتی وچند نفر ازتجار درمیان پل میانه وپل دختر بقتل رسیده‌اند .

ماهم برای اینکه بسرنوشت آنها گرفتار نشویم اسلحه بدست بادستگاه عکاسی بآزمایش پل دختر پرداختیم .

این پل دارای طاق بزرك هلالی شکلی است بطول ٢٤ متر ودر طرفین آن دوطاق مسطح دیگری است که هریك ١٧ متر طول دارد وآب اززیر آنها باعمق زیادی میگذرد عبور از خود رودخانه درمدت شش ماه ازسال امکان‌پذیر نیست. طاق بزرك مرکزی دارای کتیبه‌ایست باحروف طلائی که درروی زمینهٔ آبی‌رنك تیره‌ای برجستگی دارد . این کتیبه قشنك بارنك آجرهای کهنهٔ پل‌هم آهنگی‌دارد وبمجموع بناکه درمیان دو کوه واقع شده عظمت‌مخصوصی میدهد. نقشه این بنا بسیار منظم وباکمال مهارت ترسیم شده است وپل را باراه هم افق نگاهداشته وبسهولت میتوان ازروی آن عبور کرد وخلاصه آنکه درتمام اوضاع آن هوش خردمندانه وفکر استادانه‌ای دخالت داشته است . مهارت استاد ومهندس آن ازاین‌جامعلوم میشودکه پایه‌ها راطوری ساخته‌که بتواند سنگینی‌طاق راتحمل نماید واین‌پایه‌هابریشه‌ای تکیه دارند که در بالای آن قوس مضاعفی است ومیتواند در تمام نقاط باسنگینی سقف مقاومت نماید وفشار مصالح همه‌جامتناسب باشد .



تخت مرصع کلیسا

کتیبه ای‌که آنرا زینت داده ممکن است تاریخ بنای پل‌رامعین کند ولی‌طغیان‌آب باندازه‌ای بودکه نزدیك شدن بآن‌وخواندن عبارات امکان نداشت و حتی با دوربین هم نمیشد عبارت فارسی آنرا خواند. بهرحال‌چون‌آنرا باابنیهٔ نظیرخودش‌مقایسه کنیم میتوان قریب‌به‌یقین حدس زدکه درنیمهٔ قرن دوازدهم ساخته شده باشد .

چون شب نزدیك شد ناچارحرکت کردیم وپس از طی یکفرسخ بدهکدهٔ کوچك فقیری رسیدیم که کاروان‌هیچوقت‌در آن‌منزل نمیکند زیرا که دارای کاروانسرای قابل سکونتی نیست ما با زحمت در خانه دهقانی پناهگاهی‌یافتیم. این روستائیان‌تعصبی بروزنمیدهند و از فرنگیان چندان پرهیز نمی کنند این‌خانواده بطوراختلاط بامرغان وکبوتران خود زندگانی میکند تقاضا کردن منزل دیگر و خود

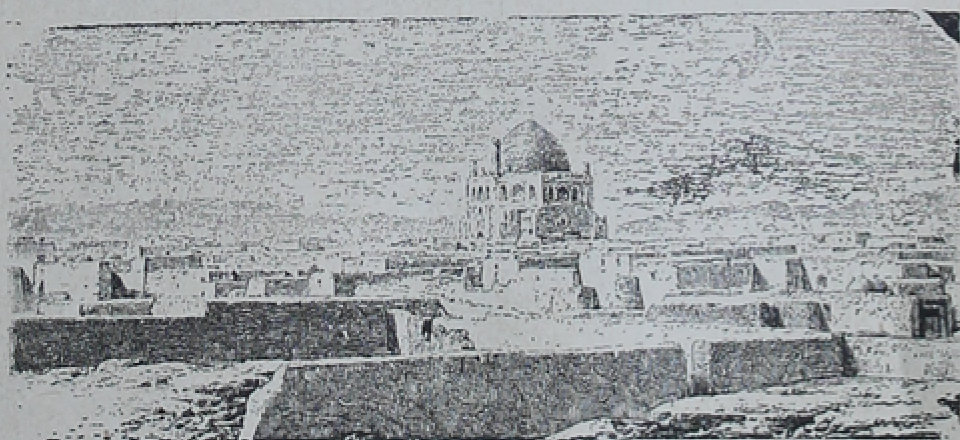
فروشی بیمورد است وناچارباید شب‌را درمیان مرغان‌بهره‌آوربسررسانید بعلاوه چون‌هوا سرد است درهوای‌آزاد هم نمیتوان استراحت کرد .

۲۸ آوریل - دومنزل اخیر بسیار ناهموار بود وبما سخت گذشت وامروز هم کاروان سیزده ساعت درحرکت بود ولی خوشوقتیم که فردا بشهر زنجان خواهیم رسید . باوجود خستگی زیاد فکر رسیدن بشهر بزرگی تمام مسافرین راباشاش‌کرده‌است حتی‌قیافه‌های عبوس وخشك هم کمی بازشده‌است‌قاطرچیان هم‌نشاطی‌دارند که دراین شهرقسط دوم‌کرایه رادریافت‌خواهند کرد وهمهٔ مسافرین مسرورهستند که‌می‌توانندیکروز درزنجان‌استراحت کرده ودربازارهای آن‌بتهیه‌آذوقه ولوازم سفربه پردازند .

فصل پنجم

ورود بزنجان - بابیها - جنك شیخ طبرسی - شورش مذهبی - محاصرهٔ زنجان - مجازات شورشیان - خانوادهٔ بابی - قشون‌ایران - سلطانیه - مقبرهٔشاه خدا بنده - چاروادارها - طبابت آزاد وغیرقانونی .

۲۹ آوریل - شهرزنجان یعنی حاکم نشین‌ایالت خمسه واقع‌است درروی فلاتی که بردشتی تسلط دارد . این دشت بوسیله رودی‌که ازشعب قزل اوزن است مشروب میگردد چون شهر درمحل مرتفعی‌قرارگرفته هوای‌آن درتابستان مطبوع وخنك است ولی درزمستان بواسطهٔ برف زیاد وسرمای سخت بسکنه خوش نمیگذرد . این شهر افتخار دارد که بتوسط اردشیر بابکان سرسلسلهٔ پادشاهان ساسانی بوجودآمده (شاید دلیل متقنی‌هم‌دردست نباشد). درزمان



دورنمای سلطانیه

تیمورلنك این شهرویران شد ویکی ازابنیهٔ قابل توجه‌آن که عبارت ازمقبرهٔ شیخ‌ابوالفرج بود ازمیان رفت ودرشورش بابیه هم‌باندازه‌ای سختی وویرانی دیده‌که مصائب هجوم‌تاتارها

را فراموش کرده است. درعوض دراین شورش اخیر بقدری شجاعت ومقاومت بروز داده که شهرت آن تاتاریخ باقی است محفوظ خواهد ماند.

قبل از تواید این شورش باید درنظر داشته باشیم که در سال ۱۸۴۳ مسیحی شخص باهوشی بنام میرزاعلی محمد واردشیراز یعنی موطن اصلی خود گردیداوادعامیکرد که ازاولادحسین ابن علی ع وازاعقاب پیغمبر ص است درصورتیکه منتسب بچهار خانواده‌ای نبود که مستقیماً سلسله آنها باین منشاء قدسی میرسد. بهرحال پس از زیارت مکه ودیدن مسجد کوفه (که درآنجا شیطان اورا بخیالاتی انداخت که ازقوانین شریعت سرپیچی کند) بشهر شیراز وارد شد وبلافاصله در مجامع عمومی بموعظه وتبلیغ افکارخود پرداخت ومانند تمام قائدین رفورماتر بشدت باخرابی اوضاع عمومی وفساداخلاق وحرص وآزحکام ومأمورین دولتی ورفتارروحانیون مبارزه کرد. دربادی امر کوشش میکرد که ایرانیان را بعادات ورسومی که از مذاهب گبر ویهود ونصارا بعاریت گرفته بود متمایل سازد وچون چندی گذشت ازنام خود دست کشید وعنوان باب (درب) را اختیار کرد یعنی بابی که بوسیله آن میتوان بشناسائی خدا راه یافت وبزودی پیروان زیادی پیدانمود که همه ازبیانات اومجذوب وموسوم شدند ببابی. باب به پیروان خوداستقلال وآزادی عمل داده بود ومیگفت: «من مأموریت ندارم که درعلوم وقوانین الهی تغییری بدهم بلکه منهم مأمورم که قوانین اسلامی را اصلاح کنم یعنی همانطور که پیغمبر قوانین ودستورات عیسی را اصلاح کرد» پیروان خودرا بشناسائی ذات باریتعالی مجبور نمیکرد ومیگفت فقط به پرستش او پردازید واوامرش را اطاعت کنید وبرای تکمیل مواعظ اولیهٔ خود دوکتاب بزبان عربی نوشته بودیکی راجع بشرح زیارت مکه ودیگری در تفسیر سورهٔ یوسف قرآن. این دو کتاب مورد توجه پیروان اوواقع شد.

طولی نکشید که بواسطهٔ حملات شدیدش علمای فارس برضد او قیام وبشاه شکایت کردندودفع اورا خواستار شدند.

محمد شاه که سوفسطائی منش وضعیف النفس بود بشکایات علما چندان اعتنائی نکردوتابع رأی صدراعظم خود بود که اونیز باطناً ازاین شورش وحملهٔ بروحانیون خوشنودبودونمیخواست بدفاع پردازدمبادا قدرت ونفوذاین طبقهٔ روحانی افزایش یابد. بنابر این شاه فقط قناعت کرد که طرفین را از مبارزه وکشمکش منع نماید وبباب هم امر کرد که در خانهٔ خود محبوس بماند واز مواعظ خود دست بکشد.

این تسامح وتساهل غیر منتظرهٔ شاه بابیان را جسورتر کرد وچون رئیس خودرا از خارج شدن وآمدن بمجامع عمومی ممنوع میدیدنددرخانهٔ اواجتماع میکردند ومواعظ اورا میشنیدند وروز بروز شمارهٔ آنها افزایش مییافت

پس ازچندی میرزاعلی محمد به پیروان خود گفت: من آن بابی که شما تاکنون تصور میکردید نیستم بلکه رسولی هستم که ازطرف خداآمده‌ام وعنوان حضرت اعلی را اختیار کرد ولقب

بابرا بیکی ازشاکردان باحرارت خودموسوم بملاحسین بخشیدکه از آن ببعد یکی ازمبلغین بزرك مذهب جدید شد.

باب تازه نیزدو کتاب پیشوای خودرا برداشته بطرف اصفهان رفت وهمه‌جا اعلان کرد که حضرت اعلی امام دوازدهم و همان امام مهدی موعود است.در اصفهان موفقیتی نصیبش گردید وجمعی ازطلاب‌ راباخودهم عقیده کرد وچندی بعداز اصفهان بتهران رفت وازمحمد شاه درخواست ملاقات کرد تااورا بمسلك خود دعوت نماید و کتب عربی را باو ارائه دهد والبته‌اگر بمقصود میرسید بفتح بزرگی نایل میگردید.

درهنگامیکه ملاحسین درپای تخت سرگرم تبلیغ بود و جمع کثیری را بزیر پرچم خود دعوت میکرد دراندرون شاهی‌هم جنب وجوشی تولید شد زیرا که دستورات مذهب جدید بنفع نسوان بود. تعدد زوجات را نهی‌میکرد وبآنها اجازه میداد که نقاب‌وچادررا بدور اندازند و بدون حجاب بیرون آیند وشوهران باید بآنها احترام کنند و در جامعه مقامی داشته‌باشند .بنابراین زنان‌باهوش باین انقلاب اجتماعی تمایل‌پیدا کرده وعقاید ودستورات رفرماتور را دراندرون شاهی که مردان بآن دسترسی نداشتند انتشار دادند. یکی ازاین زنان که‌صباحت منظر وفصاحت بیان خوبی داشت وباعث شورش تمام ایران شد موسوم‌بود بزرین‌تاج وپس ازگرویدن باین مسلك جدید بقرةالعین مشهور گردید.

قرةالعین‌اهل قزوین و درخانوادهٔ روحانی تولد یافته بود پدرش یکی‌ازفقهای مشهورایران بشمارمیرفت ودختر خودرا درکوچکی به‌پسر عموی خود ملامحمد شوهر داده بود.زرین‌تاج اجازه داشت که درپشت پرده دربحث مسائل شرعی شرکت کند و از مباحث باافتخار خانوادگی بهره ور باشد و چون بسیار باهوش بود زبان عرب را بزودی یادگرفت ودر فقه و اصول پیشرفتی حاصل کرد وطولی نکشید که به‌تفسیر قرآن پرداخت . چون تبلیغات ومواعظ باب‌درهمه‌جا انعکاس‌پیدا کرد قرةالعین هم‌نوشته‌ها ودستورات باب را دید ومجذوب گردید وباحضرت اعلی بمکاتبه پرداخت وبدون اینکه اورا دیده باشد باو گروید وافکار اورا پذیرفت وکمی بعدازطرف رئیس خود مأمور بتبلیغ گردید .بنابراین مغرورانه‌حجاب را بکنار انداخت ودر قزوین باصورت باز به‌تبلیغ پرداخت‌وبا اینکه خانواده‌اش بااومخالف واز تبلیغاتش جلوگیری‌میکردند مرید زیادی پیدا کرد وچون ازخانوادهٔ خود روی‌خوشی ندید ازآنها کناره گیری کرد وازقزوین خارج‌شدو بهم مسلکان پیوست وتمام اوقات‌خودرا صرف تبلیغ مسلك‌جدید کرد.

اوقاتی که این دومبلغ بزرك‌یعنی ملاحسین وقرةالعین باحرارت زیادی مشنول تبلیغ بودند میرزا علی‌محمد محبوس ومشغول نوشتن قوانین ودستورات مذهب خودبود

ملاحسین ازتهران خارج‌شد و باعده‌ای ازپیروان خود بطرف خراسان رفت وامیدواربود که‌شهر مشهدرا مرکز‌تبلیغات خود قرار دهد ولی‌برخلاف انتظارش درآنجا روی‌خوشی ندید حتی مجتهدی هم‌باعصا باوحمله کرد وانقلابی درشهر پیداشدودرصدد تبعید ملاحسین

برآمدند که ناگهان خبر مرك محمدشاه منتشر گردید. بمحض انتشار این خبر ملاحسین باپیروانش از مشهد بیرون آمد ورفت بطرف مازندران بامید اینکه باکمك قرةالعین درآنجا بکار پردازد اما روحانیان خراسان که ازمقاصد او آگاه واز پیشرفت بابیها بیش از روحانیهای فارس متوحش شده بودند بشاه تازه یعنی ناصرالدین شاه مراجعه نکردند زیراکه او سرگرم تاج گذاری و امنیت کشور بود بلکه کسانی رادردنبال ملاحسین فرستادند که درهمه جا مردم رابرضد او بشورانند بنابراین ملاحسین درهمه جا بااشکالاتی مواجه شد وعاقبت کار بکشمکش وزدوخورد رسید. ملاحسین وحشت زده بمحل مستحکمی یعنی مقبرهٔ شیخ طبرسی پناه برد وبه پیروان خود دستور دادکه اطراف آن را دیوار کشند و خندقی حفرکنند وبشکل قلعهٔ مستحکمی درآورند و آذوقهٔ زیادی درآن ذخیره کنند و ازآن پس بمواعظ مذهبی رنگ سیاست داد وگفت پس ازآنکه حضرت اعلی هفت اقلیم زمین رافتح کردما صاحب اختیار تمام دنیا خواهیم شد وتابعین مذاهب قدیمه همه نزد ماسر تسلیم فرود خواهندآورد. بنابراین درقلعه صحبت ازغنائم هندوستان وترکیه بمیان آمد.

بالاخره جشن تاجگذاری شاه جدید پایان یافت وامیر نظام صدر اعظم تازه احساس کرد که این کشمکش مذهبی عاقبت منجربه تحریکات سیاسی خواهد شد بنابراین قشون زیادی برای پراکنده کردن یاغیان وانهدام قلعهٔ آنها بمازندران فرستاد. این قشون چندین بار از بابیان شکست خورد ناچار قوای تازه ای فرستاد و قلعه بمحاصره افتاد ومدت چهار ماه محصورین جنگهای هولناکی را تحمل کردند وبجنك ادامه دادند تاوقتیکه دچار قحطی آذوقه شدند ومدت چندین روز غذای آنها منحصر شده بود باستخوانهای کوبیده وچرمهای جوشیده وبالاخره کار به تسلیم کشید واین مردمان ضعیف و لاغر رنگ پریده مانند اشباح خیالی درمقابل فاتحین رژه رفتند ودولتیان دیدند که ازهزار نفر بابی فقط دویست نفر اشخاص ضعیف باقی مانده‌اند بنابراین ازضعف آنها استفاده کرده ونیمه شب بر خلاف پیمانی که باآنها بسته بودند بکشتار آنان پرداختند وعدهٔ بسیار قلیلی توانست فرار کند وجان بدربرد.

پس ازاین واقعه بابیان در صدد تلافی این شکست برآمدند و بجای ملاحسین که کشته شده بود ملامحمد علی زنجانی را بریاست اختیار کردند ودور اوجمع شدند. رئیس تازه عنوان بابرا اختیارکرد وبواسطهٔ فصاحت بیانی که داشت بیشترسکنهٔ شهرزنجان راباخود همدست کرد وکسانی هم که ازقلعهٔ شیخ طبرسی فرار کرده بودند بکمك اوشتافتند.

طولی نکشیدکه انقلابی درشهر زنجان تولیدشد و ملا محمدعلی برضد دولتیان و روحانیان قیام کرد ونظر بنزاعی که بین طرفداران او ومأمورین دولتی بروز کرده بود بابیان بازار ریخته وهم مسلکان رابشورش برانگیختند. تقریباً نصف جمعیت شهربشورشیان پیوست. بابیان مسلح شدند و بخانهٔ ملاها هجوم آوردند ومحلات را آتش زدند و قتل وغارت شروع شد. ملامحمد علی قلعهٔ علی مردان خان رابتصرف درآورد وذخایر جنگی دولتی راکه در این قلعه بود تصاحب کرد

حاکم زنجان از شجاعت شگفت‌آور بابیان متوحش شد واز تهران استمداد کرد. قشون دولتی بزنجان وارد شد وشمارهٔ آن به هیجده هزار نفر رسید. مدتی طرفین ساکت ومشغول تحکیم مواضع خود بودند. در این مدت شورشیان در محلات مجاور ارك و روی گنبدهای مساجد و کاروانسراها سنگرهای محکمی ساخته وبا اسلحه‌ای که در ارك بدست آورده بودند مشغول تمرینات جنگی شدند اما توپخانه نداشتند ونمی توانستند در مقابل هشت توپ وچهار خمپاره انداز دولتی مقاومت کنند. بازحمت زیاد دو توپ درست کردند که خوب کار نمیکردند
بالاخره جنك شروع شد وقشون دولتی به سنگرهای بابیان حمله کرده وآنهارا محصور کرد. مدت بیست روز شورشیان درمقابل دولتیان دلیرانه مقاومت کردند وچندین بار آنها را شکست دادند اما چون ذخیره وآذوقهٔ آنها تمام شد ناچار سنگرها را ازدست دادند. بالاخره درروز پنجم ماه رمضان جنك خونینی شروع شد وشورشیان باشجاعت بی‌نظیری میجنگیدند ولی درمقابل توپ واسلحهٔ خوب دولتیان نتوانستند مقاومت کنند ویك قسمت ازمحلات متصرفی خودرا ازدست دادند. دراین هنگام ملامحمد علی دستور داد که بازار راآتش بزنند واختلالی درشهر پدید آورند وخود نیز بایاران همدست شده بجنك پرداخت که ناگاه گلوله‌ای اورا از پادر آورد. مریدان او را از میدان بدر بردند تاجنگیان جراحت او را نه‌بینند. قشون دولتی سنگرهای آنان را یکی پس ازدیگری گرفت. عاقبت سنگر منحصر شد بخانهٔ ملامحمد علی که در آنجا شورشیان مقاومت شدیدی بروز دادند. قشون دولتی آنخانه را بتوپ بست و طولی نکشید که این بنای خشت وگلی سرنگون گردید وعده‌ای ازمدافعین درزیرخاك ماند. ملامحمدعلی را مریدان ازاین خرابه بیرون بردندکه پس‌از چندروز بواسطهٔ جراحت وارده درگذشت. درمدت هشت روز که بستری بود پیوسته پیروانرا ترغیب میکرد که تاآخرین نفس بجنگند ودر مقابل این فداکاری وجانبازی آنها را بوعدهٔ حیات جاودانی دلخوش میکرد. پس‌ازمرك او یأس ونا امیدی درقلوب محصورین راه یافت واین مردان شجاع که رؤسای خود را مقدس میدانستند وامید وار بفتح بودند ناچار تسلیم شدند باین شرط که آنها را به بخشند وآزاری ندهند.

باوجود قبول این شرط اینان هم ازسرنوشت شورشیان قلعهٔ طبرسی بی نصیب نماندند. اشخاص معروف پس از تسلیم بلافاصله بقتل رسیدند وسایرین رابرای نشاندادن فتح پیاده باضرب شلاق بتهران آوردند.

فتح زنجان برای نیروی دولتی وشورشیان گران تمام شد. طرفین سختی‌ها کشیدند ومتحمل رنجهای فراوان شدند . رؤسای نیروی دولتی چون‌از مقاومت دلیرانهٔ شورشیان بشدت عصبانی بودند چندین محله‌را هم که هنوز سالم بودندباتوپ ویران ساختند واشخاصیرا هم‌که تصور میکردند بشورشیان مساعدتی کرده‌اند اذیت وغارت کردند حتی اموات هم‌از شکنجه وآزار درامان نماندند . دراستنطاق ازمغلوبین درصدد بدست آوردن محمدعلی برآمدند وچون باور نمیکردند که کشته شده است مغلوبین قبراورا نشان دادند بنابراین نعش اورا

ازقبر بیرون‌آورده بدنبال اسبی بستند ومدت سه‌روز دربازار ومحلات روی زمین گشیدند وآنچه از جسد اوباقی مانده بود درپیش سگان انداختند و فقط زنان آنهـا را بخشیده وآزاد کردند.

قتل مؤسس اولیه این مسلك درتبریز وآزار وشکنجه ای‌که باسیران واردآمد و شجاعت وثبات‌قدم بی‌نظیر آنها درروحیه عمومی تأثیراتی کرد بطوری که بعضی‌هـا این نیروی‌روحی بابیان را بیك اثرفوق‌الطبیعه‌ای نسبت‌دادند ومحرمانه پیرو مذهب جدید شدند.

پس از آنکه رؤسای عمدهٔ این مذهب فزونی عدهٔ خودرا دیدند بخیال افتادندکه بتلافی‌این شکست‌های پی‌درپی درصدد انفصال سلسلهٔ قاجاربرآیند ودست‌آنهارا ازسلطنت‌کوتاه‌کنند بنا براین با دولتیان بکلی قطع روابط کردند و در اطراف رئیس تازهٔ شانزده ساله که موسوم بود به میرزا یحیی‌جمع‌شدند واورا حضرت‌اعلی نامیدند.اما میرزا یحیی تهران‌را ترك‌کرد و در شهرهای ایران بگردش پرداخت‌تا استقامت وشجاعت پیروان خودراپایدار سازد ومانع آن شودکه باز دست باساحه برده شورش‌کنند وچون جان خود را در مخاطره میدید از ایران خارج شده به‌بغداد رفت تادر آنجا باایرانیانی‌که بزیارت کربلا ونجف میروند ارتباط داشته باشد

باوجوداین آرامش‌ظاهری بابیان‌باطناًدرصددشورش دیگری برآمدندواینددفعه‌مرتکب خطای بخشش ناپذیری شدند یعنی‌قصد کشتن‌شاهرا‌کردند.

درروزی که شاه ازشکار مراجعت‌کرده ومیخواست بکاخ ییلاقی نیاوران برود وبرای پرهیز ازگردو خاك جلوترازملتزمین رکاب سواوه راه‌میپیمودناگاه‌سه‌نفر ازخارستانی بیرون‌آمده وباشتاب بطرف اودویدند ودر حالیکه یکی عریضه بشاه میداد دیگری خودرا باسب شاه رسانیده طپانچه‌ای بطرف اوخالی کرد وسومی‌پای اورا چسبیدکه اززین بزمین کشاند.چند دانه‌ساچمه‌بگردن‌بند مروارید اسب شاه خورد وچند دانه‌ای هم‌بازوی شاهرا سوراخ‌وپشت اورا خراش دادناصرالدین شاه خون سردی‌خودرا حفظ‌کرده‌وبامشت هائی که بسروصورت آنهامیزدازخود دفاع‌میکرد واسب‌هم که متوحش‌شده بود بتاخت وتاز پرداخت وشاه‌ازشر مهاجمین آسوده شد.

بلافاصله ملتزمین رسیدند وضاربین را دستگیرکردند ولی آنچه از آنهـا استنطاق شد که همدستان خودرا بروز دهند نتیجه‌ای حاصل نگردید وگفتند ماهیچ همدستی نداریم وبی تقصیرهستیم فقط تقصیرما این‌است‌که متابعت امریکی از رؤسای مقدس خودرا کرده‌ایم

درنتیجهٔ این سوء قصد عدهٔ زیادی از آنها درتهران دستگیرشدندکه ازآنجمله بود قرةالعین که چندی ازانظارپنهان بودودیده نمیشد

اشخاص دستگیرشده که عدهٔ آن‌ها چهل نفر بود پس‌از مختصر محاکمه‌ای همه‌بقتل رسیدند هریك را بترتیب بافسران عالیرتبه ومستوفیان وسایر کارمندان دولتی وغیره سپردند که بابدترین شکنجه آنهارا نابودکنند . صدراعظم گفته بود«شاه میخواهد غیرت وهوا خواهی

نوکران خود را آزمایش کند والبته هرطبقه که این جانیان نفرت انگیز را فجیع تر بکشد بیشتر شاه دوستی خود را ثابت کرده است » میرغضبان بابتکارات خود افتخار میکردند میرزاها باقلمتراش بدن اسیر خودرا قطعه قطعه کردند تا مدت شکنجه امتداد پیدا کند. پاره‌ای دودرخت رابهم نزدیک کرده پاهای اسیررا بآنها می بستندو درختان رارهامیکردندتا اسیر دو شقه شود. طبقه‌ای هم باشلاق بدن اسیررا پاره پاره میکردند. دربازار تهران هم اسیرانی دیده شد که بدن آن‌ها مانند مشعل میسوخت یعنی در تمام بدن آن‌ها باکارد شکاف هائی داده ودر آنها قطعات شمعی روشن کرده بودند، قطعات شمع پس از تماس بابدن بواسطه خونی که دراطراف شکاف جمع شده بود خاموش میشد وعجب اینکه این بدبختان درمیان اینهمه شکنجه وآزارمقاومت بی نظیری بروز میدادند. پدران روی جسد پسران راه میرفتند و پسران بااصرار ازمیر غضب خواهش میکردند که سر آنها را در روی بدن پدران ببرند وبالاخره چون دیگر کسی برای شکنجه پیدانشد مجازات خاتمه یافت.

اما قرةالعین را پس از دستگیری سپردند بصدر اعظم محمود خان که در اندرون او محبوس باشد. زن محمود خان هم مأمور نگاهبانی اوشد ولی مایل نبود که باو آزاری برسد ودر استخلاص اوکوشش کرد و بمحبوس گفت که مسلك خودرا انکار کند ویا اقلا متعهد شود که من بعد انزوا اختیار کرده واز تبلیغ و مواعظ دست بکشد. خود محمودخان هم چون مجذوب فصاحت بیان ووجاهت صورت اوشده بود باو پیشنهاد انکار مسلك میداد تابتواند او را از کشتن نجات دهد.

قرةالعین باو گفت: محمودخان توخودت فرداحکم خواهی کرد که مرازنده بسوزانند. بالاخره قرةالعین هم درمقابل قضاة حاضرشد وآنها بامید آنکه شاید انکار کند فقط ازاو پرسیدند که آیا شمابابی هستید؛ اما برخلاف انتظاراونیز مانند هم مذهبان خود با کمال شجاعت گفت آری بنابراین حکم قتل اوداده شد روی اورا پوشاندند وبرروی خرمن حصیری نشاندند وآنرا آتش زدند ولی قبل از آنکه آتش باوسرایت کند ترحماً پارچهٔ کهنه ایراتر کرده در گلوی او فشردند و اورا خفه کردند وپس از سوختن خاکستر های این حواری بزرك را بباد دادند.

پس ازمرك قرةالعین بابیها آشکارا بعملیات خود ادامه نمیدهند بلکه پیروان انکارمذهب خودرا کرده حتی ازطعن ولعن برباببیها هم در انظار عمومی خودداری نمیکنند اما زیاد چیزمینویسندوکتابها رامحرمانه انتشار میدهند ودرصدد تشکیل نیروی توانائی هستند که اگر قاجار دستگاه اداری خودرا اصلاح نکند باید متوجه آن باشد. پس ازاین حوادث اخیرمیرزا یحیی بعکا پناه برده است تاازشکنجه وقتل مصون باشد وپیروان که مشتاق شنیدن بیانات اوهستند بزیارت اومیروند وآنجارا کعبهٔ خود میدانند.

سال گذشته چون ناصرالدین شاه از نفوذ واقتدار رئیس آنها که روز بروز زیادتر میشود وحشت داشت باین خیال افتاد که بمیرزا یحیی نزدیك شود وبا اورابطه پیدا کند. محرمانه

یکی از امامان جمعه راکه نیروی استدلال و استحکام ایمانی داشت مأموریت دادکه برود بامیرزا یحیی صحبت کند ومیش گمشده رابگله بازگرداند امام‌جمعه‌رفت وپس ازچندی برگشت وبشاه گفت که دلایل میرزا یحیی مرامجاب کرد وبشاهراه حقیقت انداخت.نتیجهٔاین‌مأموریت برخشم و غضب شاه افزود ودیگر باین فکر نیافتاد که سفیردیگری بعکا بفرستد بهرحال اکنون تصورآن نمیرود که خونریزی تازه‌ای شروع شود بشرط‌آنکه‌علمای روحانی‌هم‌بفکر رفرم سیاسی واجتماعی افتند ودستگاه فاسد درباری را اصلاح نمایند

کتب حضرت اعلی مخلوطی است ازدستورات آزادی خواهی وسیر تکاملی ولی افکاری‌هم دارد که چندان ارزشی ندارد! قتل نفس را ممنوع میکند ودر ازدواج تاکید دارد وآنرا بهترین عمل نیك‌میشمارد،تعددزوجات را نهی میکند واجازه نمیدهد که مرد بیش ازیك زن اختیار نماید مگر درمواقع استثنائی . طلاقرا جایزمیشمارد وحجاب رانسخ میکندوبه‌پیروان دستور میدهد که‌درنهایت مهروملاطفت باهم‌معاشرت نمایند.حضور زنان‌هم درمجالس‌مردان آزاد است.نمازهای پنجگانه را واجب نمی‌شمارد و عبادت مختصر بامدادی راکافی میداند مدت وموقع روزه را تغییرمیدهد تجارت وارتباط دوستانهٔ باکفاررا جایز میداند ونجاست آنهارا ازمیان‌میبرد . عبادت امراجباری نیست .گدائی را باتأکید تمام نهی میکند . صدقه واحسان‌کردن‌بضعفا وبی نوایانرا ازاعمال نیك‌میپندارد واخذ مالیاترا بجبروعنف نهی‌میکند وبطور کلی قتل نفس وشکنجه وچوب زدنرا جایز نمیشمارد.

درمقابل این افکار بلند دستورات بی‌معنی ومخلوطی ازاوهام وخرافات نیزدرکتب اودیده میشودمثل‌اینکه اصراری‌دارد که‌بطلسمات وفضائل‌آن‌هامعتقد باشند وآنهارا زیب‌پیکرخود نمایند.البته نوع آنهاهم باید باجنس مرد وزن متناسب باشد هرکس باید انگشتری عقیق محکوك باجملات عربی دردست داشته باشد . معابد را زینت و آرایش دهند و زیارتگاه خاصی درخانه بناکنند ومراسم عبادت را باموسیقی انجام دهند وروحانیون را بر کرسی نشانند . صورت را بتراشند ولباسهای حریر بپوشند از صرف دخانیات و مسکرات پرهیز نمایند . حتی‌الامکان مسافرت‌نکنند واز اوطان خود دور نشوند و عجب ترآنکه پیروانرا ازتحصیل‌علومی که بامذهب خود موافقت نداشته باشد منع میکند

اگرچه بابیت درآغاز باخونریزی مواجه‌گردید ولی خود میرزاعلی‌محمد هیچوقت پیروانرا بجنك تحریص و ترغیب نکرد.دارای اخلاق ملایم وصلح طلبانه‌ای بود وبا اینکه مسئولیت اعمال پیروان ونتایج حاصلهٔازآنهارا تحمل نمود هرگز مستقیماً درکشمکش بادولت‌شرکت نکرد وزندگانی‌کوتاه خودرا بنوشتن دستورات وبیان عقیدهٔ خودصرف نمود (۱)

---

(۱) بطوریکه استنباط میشود مؤلف درموقع نوشتن این وقایع کتاب کنت گوبینو موسوم (بفلسفه ومذهب درآسیای‌مرکزی) را زیردست داشته واین شرح‌را ازآن اقتباس وبامطالبی که ازاین وآن شنیده مخلوط‌کرده‌است.اشتباهات تاریخی زیاد دارد مثل اینکه میرزایحیی

بقیه پاورقی‌درصفحه بعد

۳۰ آوریل - در زنجان ما درچاپارخانه منزل کردیم نایب چاپارخانه مرا بگردش برد و باغهای باشکوه پراز میوه‌که دردو ساحل رودخانه بود بمانشان داد. دیدن این باغهای بی‌حصار خالی از تماشا نبود درختان میوه باشکوفه‌ها وگلهای الوان باهم مخلوط وتونل هائی تشکیل داده‌که اشعهٔ آفتاب بزحمت درآنها نفوذ میکند. این اشجار بآزادی نمو میکنند و مفتول‌آهن ومیخ وغیره‌که بآنها فشاری وارد آورد دیده‌نمیشود.

نام این نایب چاپارخانه محمودآقاخان ویکی ازبابیان توانگر زنجان بود. درحالیکه باغهای خودرا بمن‌نشان میداد میگفت: «اینجا بهشت روی زمین است»

این مرد مهمان نواز درمراجعت ازمن دعوت کردکه بخانهٔ او بروم وبزن اوسلامی بدهم. من باکمال میل دعوت او را پذیرفتم وبسی اشتیاق داشتم که وضع داخلی خانه اورابه‌بینم. از نظم و ترتیبی‌که دراینخانه برقرار بود خوشم‌آمد دراینجا خدمتکاران زیادکه چمباتمه زده ومشغول کشیدن قلیان باشند ندیدم.

زن منحصر بفرد خان بادختر او آمدند وبمن خوش آمد گفتند. اینها باکمك خدمتکاران مشغول تهیه شام بودند

مادر تهیهٔ شام را بدخترخود واگذارد ومرا باطاقی بردکه از زمین ارتفاعی داشت وبایداز چند پله‌بالا رفت تاباًن وارد شد ومرا درروی یك‌فرش عالی کردستانی‌که مانند مخمل بود نشاند وبعد به‌تهیهٔ چای وقهوه پرداخت، طرزتهیهٔ این دومشروب راکه زنان ایرانی بانظافت فراهم میکنند پسندیدم و درعین حال دخترقشنك‌وخوش‌آب‌ورنك‌که سرپرستی پلاورابعهده داشت ازنظر دور نمیداشتم قیافهٔ موزون و چشمان سیاه درشت او راکه پلك های قشنگی احاطه کرده ودر زیر ابروان بسیمای اوجان می‌بخشیدند تماشا میکردم‌سراو باپارچهٔ نازك پشمی‌که رنگ قرمز تندی داشت پوشیده شده و رنگ مفرغی چهره اش را برجسته نشان

را بعکامیفرستد، درصورتیکه او بجزیرهٔ قبرس رفت‌آنهم نه بطور اختیار بلکه بطور اجبار یعنی‌دولت عثمانی چون دیدکه میانه‌دوبرادر که‌یکی موسوم بمیرزاحسین‌علی بهاء ودیگری میرزا یحیی صبح ازل بود در ادرنه نفاقی بروز کرد زیراکه در آنجا برادر بزرگتریعنی میرزا حسینعلی ادعاکردکه من موعود باب هستم وبنابر این کشمکش بین‌آنها شروع شد و تابعین‌آنها بزدوخورد پرداختند هردو برادررا باسلامبول احضار ومیرزا یحیی‌را بقبرس و میرزا حسینعلی را بعکا تبعید کرد

دیگراینکه بمیرزا یحیی‌لقب حضرت اعلی‌میدهددرصورتیکه اوملقب بصبح ازل بوده‌است و بمحمود خان کلانتر لقب صدر اعظم میدهد، اشتباهات‌دیگری هم داردکه ذکرآنها موجب اتلاف وقت است و هر کس مایل باشد میتواند بکتاب روضةالصفا و ناسخ التواریخ ونقطة الکاف تألیف ادوارد برون‌انگلیسی وتاریخ باب تألیف نیکلای فرانسوی و کتاب (مذهب وفلسفه درآسیای مرکزی) تألیف‌کنت گوبینو وغیره مراجعه نماید(م)

میداد دو رشته موی کبود رنگی درروی شقیقه‌های او پیوسته در حرکت ومثل این بودکه باهم بازی‌میکنند ولی تودهٔ گیسوان بافته‌درپشت سرافتاده بود. گردن بندی داشت مرکب

ازعقیق های سلیمانی که با قطعات کهربای زرد مخلوط بود وبر زیبائی او میافزود. این الهه پلاو پیراهن کوتاهی ازپارچهٔ گازگالی رنك برتن داشت که‌چین‌های نازکش بالاتنهٔ لطیف ورعنائی که هر گزنشار کرست راندیده احاطه‌میکرد. دامن کوچکش از پارچهٔ کشمیری خرمائی رنگ بودکه باپیراهنش اتصال میبافت و با کمترین حرکتی شکم او را نمایان میساخت البته این آرایش زمستانی است ومن بسی مایل بردم که این‌ملاقات‌طویل‌میشد تابتوانم آرایش تابستانی را هم تماشا کنم ولی مسافرین اختیار ساعات وقت خود را ندارند. بغیراز باغها وبرج و باروی قدیمی خراب چیز



دختر بابی زنجانی سواره

دیگری که‌قابل‌تماشا باشددر زنجان‌وجود نداشت بنابراین‌مارسل پیشنهاد حاجی رئیس کاروانرا پذیرفت‌که‌یکروز قبل ازکاروان حرکت کرده وبناهای سلطانیه را بافرصت‌تماشا‌کنیم. منزل‌بین زنجان وسلطانیه بواسطهٔ عبور قشون‌که بطرف سرحد میرفت کاملاامن شده بود. این قشون برای جلوگیری طغیان قبایل وحشی سرحدی که دربهار گذشته صفحهٔ آذربایجان را غارت کرده بودند میرفت.

اول مه - در موقع خروج ازز نجان درطرف راست اردوئی را دیدیم که چادرهای آنهامانند چادرهای قشون‌اروپائی برپاشده بود . سربازان‌همه‌درطول یك صف ایستاده‌ومثل‌این بودکه آماده جنك باشند .اسبان آنها هم‌درباغ نزدیکی جای داشتند . فرمانده این قشون‌یك‌افسر اطریشی بود ویك ژنرال ایرانی‌هم درزیر دست داشت‌که باید فرمانهای او را اجرا نماید زیراکه شیعه ازاطاعت فرمان افسر عیسوی سرپیچی دارد.

این اردو منظرهٔ منظمی داشت وسربازان سرگرم مشق وتمرین بودند. اسلحهٔ آنها تفنگهائی بودکه پس ازشکست ماازپروس خریداری کرده بودند



دختر زنجانی

یك نیم تنهٔ خشن وشلوار تنگی بهمان رنك که دارای یك نوار شنجرفی است بمجموع این سلحشوران نام قشون فرنگی را داده است وافراد آن نیزباین نام افتخار دارند کلاه آنها

کاملا ایرانی است یعنی کلاه حاجی طرخانی که نشان آهنین شیر و خورشید داشت و منگلولهٔ هم بآن آویخته بود. سر آنها تراشیده وفقط چندرشته موئی در پشت گوشها خود نمائی میکرد. اوضاع این قشون برگزیده درخارج صف بسیار بد بنظر میآمد . افسران بومی حتی جوراب هم در پا ندارند و اونیفرم آنها بقدری مندرس و کثیف است که باهیچ چیز نمیتوان مقایسه کرد.

طرز تجهیز قشون در ایران بمنتها درجه بی نظم و ترتیب است . سرویس نظارتی وجود ندارد . حقوق جزئی که باید بسرباز برسد واز خزانهٔ دولت بیرون میآید نامی است بدون معنی و سرباز هم عادت کرده است که بدون حقوق زندگانی کند و هرجا رسید بغارت سکنه پردازد .

طرز تهیه آذوقهٔ قشون مطابق قاعدهٔ معین ونظم درستی نیست . ازهر جائی که قشون عبور کند اهالی کاملا در زحمت هستند وعبور اردوی دولتی را یك بدبختی ومصیبت بزرگی میپندارند وحق هم دارند.

چون پرداخت حقوقی در کار نیست سربازگیری فشار سختی بردهقانان وارد میآورد وعجب اینکه شهریان از خدمت سربازی معاف هستند وهمین معافیت باعث شده است که دهکده ها خالی ازسکنه وزارعین که موجبات حیات اهالی کشور رافراهم میکنند فرار اختیار کنند ، این دهقانان که صنعت وهنری جززراعت نمیدانند دسته دسته بشهرها روی میاورند وچون وسیلهٔ معاش ندارند سربار شهریان میشوند ودرآنجا بزندگانی ادامه میدهند تاموقعیکه بواسطهٔ کبرسن ازسربازی معاف شوند.

هردهکده باید عده سربازی متناسب باجمعیت خود بدهد . اما کدخداکه مأمور سربازگیری است پولی اززارعین توانا گرفته وآنهارا ازخدمت معاف میکند.

دهقانان مطیع اوامرسلطان (سروان) فوج هستند که رئیس واحد نظامی سرباز است تمام اوامر واحکام بسلطان که مسئولیت فوج را دارد داده میشود وسلطان هم مطابق میل خود باسرباز رفتار میکند و کمتر اتفاق میافتد که اورا اخراج یاتغییر دهند .ما بین سلطان تاسرتیپ نیزفرماندهانی هستند مانند سرهنك ویاوروغیره ولی نفوذ واقتدار آنها مانند سلطان نیست.

هرگاه سربازی خطاکار باشد ویا از اردو فرار کند تنها خودش مجازات نمیشود بلکه نزدیکان و اقوام اوهم باید مجازات شوند . کدخدا بنابر دستوری که دارد زن وبچه وکسان اورا حبس میکند وگوسفند والاغ وسایردارائی اورا هراج میکند وحتی خانهٔ اوراهم آتش میزند بنابراین کمتر اتفاق میافتد که سربازفرار کند واگرهم فرارکرد چون ازاوضاع خانوادگی خود با خبر میشود دوباره بفوج داخل میشود وتحمل مجازاتهای سختی از قبیل کاوسر و حبس وغیره را میکند.

باری قشونی که درزنجان اردوزده است بطوریکه قبلا اشاره شد بسرحد کردستان میرود که در آنجا بتحریك ترکها چند قبیلهٔ کرد بشورش پرداخته اند . فرستادن قشون بکردستان شاید بهانه ای باشد . چون سلطان عثمانی سفیرفوق العاده ای بنزد شاه ایران فرستاده که مراتب

دوستی واتحاد او را اظهار کند شاه‌هم این قشون را درراه جمع کرده است تاسفیر به‌بیند واز پیشرفت قشون عثمانی درخاك ایران جلوگیری شود.

اما راجع بدیپلماسی معلوم نیست که درمیان ارمنی‌ها وترکها وایرانیها برد باکی است .اگر چه ایرانیان ساده لوح‌مغرور به‌برتری خود هستندولی ارتباطات میان دفتر خانهٔ دولتی‌تهران واسلامبول نمونهٔعجیبی ازاغفال وفریب‌است ومن خوب‌میدانم‌که دو کلمهٔ اغفال ودیپلوماسی هردو دارای یك مفهوم هستند

باری ماازجبههٔ اردو عبور میکنیم. هرسربازی غذای خودرا درظروف کهنه وکثیفی تهیه میکند . ماخواستیم بباغی که‌توپخانه درآنجاست وارد شویم وتجهیزات را از نزدیك به‌بینیم گفتند ورود بآنجا ممنوع است و ممکن نیست توپهارا بکسی نشان دهند . محض احتیاط واطمینان‌آنها رابارو پوشهای‌کتانی پوشانیده‌اند تامانند زنان ازانظار نامحرمان دورباشند شایدهم‌اعلیحضرت‌توپهای تازه‌ای اختراع‌کرده باشد وکارخانه‌کروپ باید مواظب خودباشد

پس از تماشای اردو ماراه افتادیم ومدت چندساعت دردشت لم‌یزرعی راه پیمودیم . این دشت متدرجا ارتفاع پیدا میکند تابرسد به‌فلاتی‌که موسوم‌است به‌کنگرلند(Kongorland) یعنی چراگاه عقابان

پس ازطی مسافت زیادی من‌درطرف مشرق لکهٔ روشنی را درافق دیدم و هرقدر نزدیکتر میشدیم‌رفته رفته این لکه بشکل گنبد مجلل وبا شکوهی جلوه گری میکرد این بنای‌عظیم و مرتفع باپوشش‌کاشی های آبی رنك بدهکدهٔ فقیری‌که درپای‌آن واقع شده بانظر حقارت مینگرد . دهکده هم آخرین‌آثارخرابه های شهرسلطانیه را نمایش میدهدکه در اواخر قرن سیزدهم توسط ارغون خان مغول سومین پادشاه سلسلهٔ چنگیز بناشده ودر زمان الجایتو خدا بنده‌بروسعت آن افزوده‌اند. خدا بنده این‌شهررا پای تخت‌قرارداد وبرای‌خودمقبره‌ای ساخت‌که عظمت شهرقدیم راهنوزهم نشان میدهد . پس ازمرك‌خدابنده شهرسلطانیه‌مشهور ازاهمیت وآبادانی افتاد وعاقبت تیمورلنك درسال ۱۳۸۱ بغارت وویرانی آن پرداخت واز آن تاریخ به‌بعد متروك ماند وتنها بنائی‌که تاکنون از آن باقیمانده همین‌مقبره الجایتو میباشد. چون شب بود وسرماهم بمافشار میآورد وارد چاپارخانه شدیم فلات کنگرلند در سردی معروف است نایب چاپارخانه که ازدیاد عمرش را از خدا مسئلت میکنم فوراً مارا باطاق محفوظی بردکه بانمد ضخیمی فرش شده بود وآتشی فراهم کرد ودست وپای‌ماگرم شدوبرای زیادتی تشریفات کبك هائی‌هم بچوب کشید وبرای ماکبابی فراهم ساخت.

۴۰۲ ـ اولین بنائی‌که مابزیارت آن رفتیم همان مقبرهٔ شاهی بود. درب‌آن‌بسته وکلید را ملای پرستارآن‌برده وبرای اینکه امثال ماناپاکان دراین بنای مقدس وارد نشویم بسرکشی مزرعهٔ خود رفته بود بنابراین ماباجمعی از دهقانان بدترکیب‌که بالباسهای مندرس برای تماشای ماجمع‌شده بودند بخانهٔ کدخدارفتیم وتوصیهٔ حاکم زنجان را باو ارائه دادیم‌کدخدا کاغذرا ازهرطرف نگاه‌کرد وگفت من‌مهر حکومتی‌که درپائین کاغذ است درست نمیشناسم

گویا میخواست حیله ای بکار برده باشد ومارا از ورودبمقبره منصرف نماید بالاخره نظر بپافشاری مارسل باقیافهٔ عبوسی امر کردکه مارا بداخل مقبره راهنمائی کنند.

اعتراض مسلمانان بلندشدکه چراکدخدا برخلاف آداب اسلامی چنین اجازه ایرا بماداده است.

کدخدا گفت : حکم حاکم قطعی است چه میتوان کرد او بمن امر کرده است که ازاین خارجیان حمایت کنم ورضایت خاطر آنهارافراهم سازم. بشنیدن این جواب دهقانی گفت معلوم میشود که حکومت هم کافر است.

بالاخره نوکران کدخدا ملارا پیدا کردند و برخلاف رضایت جمعیت درمقبره بازشد وما بدرون آن رفتیم

این بنا تاکنون محفوظ مانده واگر یکی از سلاطین صفوی بعنوان تعمیر دستی در آن نبرده بود عظمت وشکوه خودرا بیشتر نشان میداد. این شاه که نمیدانم کدام یك ازشاهان صفویه است بنای بی اهمیتی باین مقبره ضمیمه کرده ودر غالب جاها روی زینت های آن گچ کشیده است درنتیجهٔ این تعمیر خاك وسنك ومصالح دیگری اطراف آن راگرفته ومنظرهٔ خارجی آنرا تغییرداده واز شکوه طبیعی آن کاسته است. عظمت بنا از داخل گنبد بهتر نمایان است تماشای این بنای عالی تأثیر مخصوصی دارد و انسان خود را درحضور یك شاهکار صنعتی بسیار بزرگی می بیندکه اجزاء آن کاملا بامجموع بناهم آهنك است. این تأثررا نمیتوان آنطور که باید وشاید بقلم آورد. تشریح آن بسیار کار مشکلی است

چون بادقت بمطالعهٔ این مقبره پردازند بی اختیار درمقابل مهارت وهنرمندی معمار سازندهٔ آن سر تعظیم فرود میآورند وخوب آشکاراست که این استاد ماهر درفن خود بسیار متبحر بوده وقواعد ومعلومات معماری موزون بسیار قدیمی ایرانی را خوب میدانستهٔ است. چندین بار وسعت و ارتفاع بنا را اندازه گرفتیم. منتها الیه گنبد از سنك فرش کف آن ۵۱ متر ارتفاع دارد وعرض آن ازهرطرف به ۲۵ مترونیم میرسدمن مخصوصاً بذکراین ارقام میپردازم تابتوان باهمیت وارزش این بنا پی برد وبهنرمندی مهندس آن آفرین گفت.

یکساعت میگذشت که مامحو تماشا بودیم وبانظر تمجیدوتحسین بهرطرف مینگریستیم که ناگاه عدهٔ زیادی ازدهقانان واردشدند ویکی از آنها مانند وکلای پارلمانی جلو آمد وبسخنرانی پرداخت وگفت : مابحکم حاکم تسلیم شدیم وشمارا باین مکان مقدس راه دادیم ولی معلوم میشودکه شمابدستورات مذهبی مابانظر حقارت نگاه میکنید ومدتی است که دراینجا مانده وبیرون نمیآئید از دوکار یکی را باید قبول کنید یافوراً بیرون بروید ویابرای هرساعت که میخواهیددراینجا بمانید ده تومان بدهید.

شوهرمن باتغیر گفت : من نه بیرون میروم و نه یکشاهی پول میدهم.

ناطق گفت : همین ؟ . . . این جواب است که بمامیدهید ؟

شوهرم گفت: آری همین است که گفتم:

جمعیت هم به استهزا پرداخته وخنده های بلندی راسر دادو بعدبااشاره ناطق چندنفر از پهلوانان

آنها باما درآویخته بازو وشانه‌ مارا گرفته باسختی وعنف ازمقبره بیرون کردند ودرآنرا قفل زدند . خوشبختانه قبل ازاین کشمکش من دستگاه عکاسیرا بچاپارخانه فرستاده بودم و بنابراین ازآسیب محفوظ ماند .

باری ما فکر کردیم که دراین‌جا تنها پشتیبان ما کدخداست وباز باید باو مراجعه کنیم واز توهینی که بماوارد شده شکایت نمائیم بنابراین بطرف خانهٔ کدخدا روآوردیم درصورتیکه جمعیت‌هم دردنبال ماميآيد وزنان‌هم درراه بشوهران ملحق‌شده وهمه فحش‌های آبداری نثارمامیکردند وپسران کوچك‌هم متصل بطرف ماسنگ‌می انداختند.

بالاخره بااین جمعیت مشایعین بخانهٔ کدخدا نزدیك شدیم . کدخدا بشنیدن این هیاهوازخانه بیرون آمد .

مارسل درمقابل جمعیت‌باو پرخاش کرد وباو اتمام حجت‌کرده وگفت : «اگربلافاصله‌درمقبره باز نشود من‌فوراً بزنجان مراجعت وازتو شکایت خواهم کرد تااین بی‌احترامی که بماشده جبران‌شود. اولاً توکه‌سهل‌انگاری‌کرده وباعث‌شده‌ای‌که این‌جمعیت بفرنگیان‌اهانت کنندوآزار رسانند باید ازشغل کدخدائی منفصل ومجازات شوی ثانیاً مأمورین مسلحی همراه خواهم آوردکه این جمعیت را دستگیر وتنبیه نمایند و همانطورکه چندی پیش تحمل مخارج اردوی عابردولتی را نمودند متحمل‌مخارج مأمورین واسبان آنها بشوند.

تهدید وپرخاش مارسل متجاسرین‌رابفکرانداخت . اعتراضات وهیاهو خاموش‌شد کدخداهم ازسکوت‌آنها استفاده کرده شجاعتی بخرج‌داد وناطقی‌که باعث بیرون کردن ماشده بودبحبس انداخت‌ورو بجمعیت کرده‌گفت اگرکسی متعرض اینها بشود اوراچوب خواهم بست وآنقدر خواهم زد تاناخنهایش بریزند

بنابراین ضرب‌المثل که میگوید هرعملی‌که انجام یافته نیك‌است مارسل حق‌آنرا پیداکرد که دوباره بمقبره بازگردد وبانهایت‌آزادی بمطالعهٔ بناپردازد خلاصه مادوباره بمقبره‌باز گشتیم وبمطالعات خود ادامه دادیم . این‌بنا باآجرهای مربع ساخته‌شده‌آجرهای‌داخلی‌رنگ کرمی دارند . سکنه عقیده دارندکه‌سفیدی وظرافت این‌آجرها باین علت است‌که خاك را باشیرغزالان خمیر کرده‌اند.

هزاره های محرابها وسطح ستونها ازکاشیهای موزائیك ستاره مانند محکوك‌پوشیده شده وازمینائی برنك‌آبی آسمانی ترصیع یافته ودر روی زمینه‌ای‌از آجرهای سفید برجستگی و درخشندگی خاصی دارند . پوشش خارج گنبد ازکاشیهای فیروزه ای مایل برنك‌آبی است مناره‌ها وستونها وگیلوئیها نیزهمانطوربامخلوطی‌ازکاشیهای مینائی سفید وآبی تند تزیین شده‌اند قسمتی ازبناکه بیشتر درآن استادی وهنرمندی ودقت بکار رفته وجلب نظر میکند سقف گالریهای فوقانی بنامیباشد . نقشه‌های قشنك‌وبرجستهٔ‌آنها بامهارت مخصوصی ازالوان خاکستری تا قرمز عنابی رنك آمیزی شده است این نقشه های ساده ممتازگل و بتهٔ شالهای ترمهٔ هندی را بخاطر میآورد . اتصال دقیق کاشی‌های براق و دلربای‌گیلوئی‌های

مرصع وریزه کاری سقف را که مانند پارچهٔ زردوزی شده است نمیتوان آنطور که باید باقلم تشریح کرد وتجسم داد.



مقبرهٔ سلطانیه

درفاصله کمی از دهکده مقبرهٔ دیگری است که باهمیت مقبرهٔ الجاتیو نیست ولی بانهایت سلیقه و مهارت ساخته شده است. این بنا بشکل کثیر السطوح هشت ضلعی است وگنبدی هم دارد . هریك

ازسطوح آن باموزائیك زیبای یکرنگ آرایش یافته وکاشی های آن بشکل ستاره های دوازده پره است که مانند طورمشبکی بکاررفته واز منافذآن‌ها داخل بنادیده میشود . در پهلوی این مقبره آثار مسجد خرابی‌هم باقی است این بناهای ویران شهرمتروك را بکلی در سکوت و خاموشی غرق کرده‌اند.



چاروادارن

۴مه . کاروان رسید وحاجی رئیس آن ازداستان پذیرائی ما درسلطانیه آگاه گردید وفوق‌العاده متغیر شدوخواست که دوباره ما را همراه خود بمقبره ببرد و بهم مذهبانش ثابت کند که باید احترام مسافرینش رامراعات کنند . در پاداش این فکر خوب و بیادگار عبور ازسلطانیه من عکسی ازاو برداشتم وچون خواستم بایك تیر دو نشان زده باشم‌ازاو خواهش کردم یك‌قطعه کاشی که رنك فیروزه‌ای‌لاجوردی قشنگی داشت اززیرخاك بیرون آوردوخوب بشوید وبعدازحاجی وهمراهانش واین‌قطعه‌موزائیك عکسی گرفتم. حاجی‌ونوکرانش لباس‌چارواداری برتن دارند.شلوارگشادی مانند دامن زنها پوشیده و کلیجه‌ای‌هم دارندکه روی‌آن‌کمربندی بسته ولوازمی‌که برای مرمت پالانها لازم است از قبیل جوال دوز وغیره بکمربند آویخته است وچون هوا سرد باشد یك نیم‌تنهٔ پوست گوسفندی هم روی لباس‌میپوشندکه پشمهای آن بطرف داخل وپوست چرمی‌آن بطرف خارج است .کلاه نمدی بلوطی رنگی‌هم برسر دارند.رئیس کاروان دستمال ابریشمی بدور کلاه خود پیچیده است‌که نشانهٔ ریاست اوست استعمال این‌کلاهها بزمان های بسیار قدیمی منتهی میگردد زیراکه هردوت مورخ معروف یونانی درموقعیکه جمجمهٔ‌مصریهارا باایرانی‌ها مقایسه میکند میگوید (چون مصری‌ها کلاه برسر نمیگذارند جمجمهٔ آنها سخت‌است برعکس ایرانی‌ها که چون همیشه کلاه برسر دارند جمجمهٔ آنها نرم‌است این‌ها کلاههای نمدی ضخیمی برسرمیگذارند) . سه‌نفر چاروادارامروز

گیوه پا کرده‌اند ومیگویند گیوه سبك و نرم است و پاهارا خسته نمیکند ولی درموقع راه پیمائی چارق میپوشند که از یکپارچه چرم درست شده و با بندهای چرمی آنرا بپاهای خود می‌بندند، ساق پارا بامچ پیچ می‌بندند که بشکل مارپیچ تازانو میرسد وچون دامن شلوار خودرا بکمرمیزنند تاآزادانه راه روند سرزانوی آنها پیدامیشود.

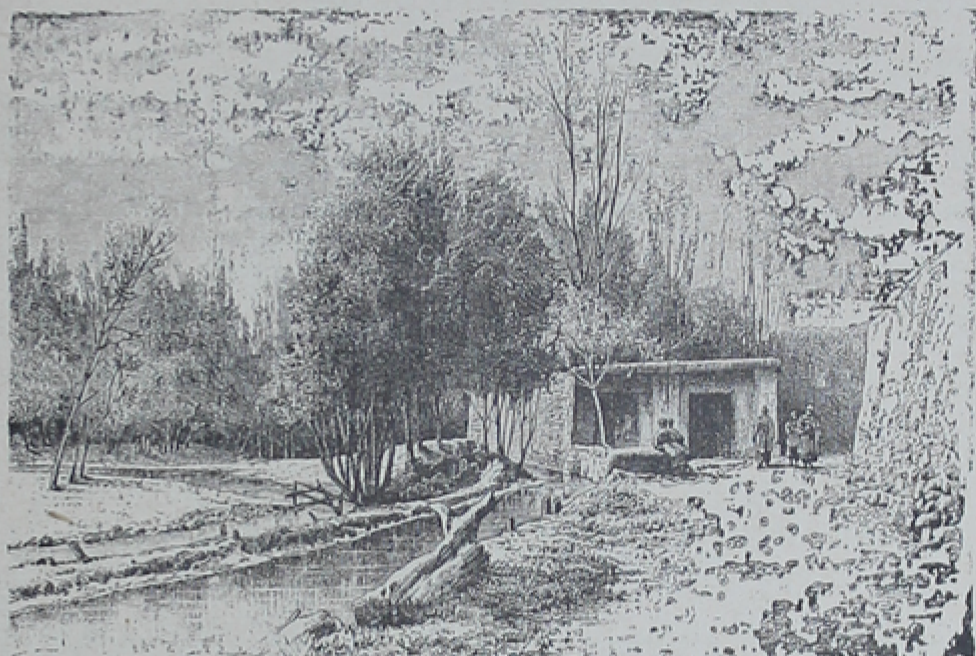
۵ مه ۶ - دردومنزلی سلطانیه‌دهکدهٔ قشنك‌وبا صفائی‌است که موسوم‌است بخرم دره . الحق نام شایسته‌ایست که بحقیقت نزدیك‌است از تبریز تااین جا دهکده‌ای که اینطور آبادوخرم باشد ندیده بودم. قناتهای زیادی‌مزارع‌حاصل‌خیز آنرامشروب‌میسازند . درختان بلندتبریزی مزارع‌باوسعت گندم وجووپنبه‌رااحاطه کرده‌اند.درباغها اشجارمیوهٔ نیرومندوپربهره‌ای‌موجوداست ، دیوارها از پیچك‌های وحشی پوشیده‌شده‌وخانه‌های کم‌ارتفاع دهکده‌را مستورساخته‌اند.دراول‌این دهکده خانه‌ای بود که بیك دلاك تعلق داشت . این استاد دلاك دارای معلومات و هنرهای زیادی است . نه‌فقط سرپیران وریش جوانانرا میتراشد ودو فتیله ازموهارا بامهارت برای زینت درپشت گوشهاباقی‌میگذارد بلکه درحمام‌هم کیسه به‌بدن مشتریان میکشد و دندان های کرم خورده را باگاز انبرخشنی‌ازدهان بیرون میاورد.کودکان ونوزادان راختنه میکند وخون اشخاص را بانشتروشاخ حجامت میگیرد وبالاخره بانسخه هائی‌که دارد طبابت هم میکند وبمعالجهٔ سکنه میپردازد.

خلاصه این دلاك همه‌کاره در این محل‌شهرتی داشت . حاجی رئیس کاروان که‌گاهی ماباو دوائی‌میدادیم‌و کسالتش‌رابرطرف مینمودیم‌باوخبرداده بودکه همکاران تازه‌ای واردشده‌اند وباید ازآنها طبابت یاد بگیری وبهمین‌جهة اعلان ورود مادکترها دردهکده انتشار یافت و چون از شکار برگشتیم وباچند زاغ‌کبود وقمری بمنزل وارد شدیم باکمال تعجب دیدیم‌که منزل ما مانند اطاق انتظار دکتر های معروف پرازجمعیت شده‌است .

بعضی‌اطفال‌مریض خودراآورده‌اند وپاره‌ای بااقوام پیرخودآمده‌اند وعده‌ای‌ازخودخواهان هم‌برای معالجهٔ‌شخصی بمارجوع کرده‌اند.بیماریهای‌بومی‌ازقبیل‌سل‌ودیفتری‌وچشم‌درددراینجا فراوان وازهمه بدتر کثافت زنان وکودکان نفرت‌انگیزاست ، چون ناچار بودیم‌که آنها را بپذیریم دستورهای عاقلانه وبا احتیاطی بآنها دادیم،بمسلولین گفتیم‌که لباس پشمی بپوشند و مریضهای نقرس‌دار اعضای خودرا مالش دهند .آب صاف وصابون رانیز باتأکید برای‌همه تجویز کردیم .

اگرچه مامرتکب‌اعمال خلاف وجنایت‌کارانه‌ای شدیم وبطبابت پرداختیم اما وجدانمان‌راحت است‌زیراکه اولامانند همکاران دیپلمهٔ خودحق‌ویزیت تقاضا نمیکنیم. ودرمقابل زحمت‌اجرت معمولی راهم‌که عبارت ازیك‌دوجین تخم مرغ ویك مرغ‌شل‌ویك خروس کوری‌باشد نمیگیریم. وتمام دستوراتمان‌مجانی‌است. ثانیاً باکمال احتیاط رفتار میکنیم ودواهای مضر نمیدهیم خلاصه پس ازآنکه به۲۰ نفر مریض رسیدگی کردیم‌درمطب را بستیم زیراکه محتاج استراحت‌بودیم تابتوانیم راه قزوین راطی کنیم .

۵۰۷ - پس ازخرم دره راه از پهلوی باتلاق لجن‌زاری عبور میکندکه ازآبهای باران تشکیل

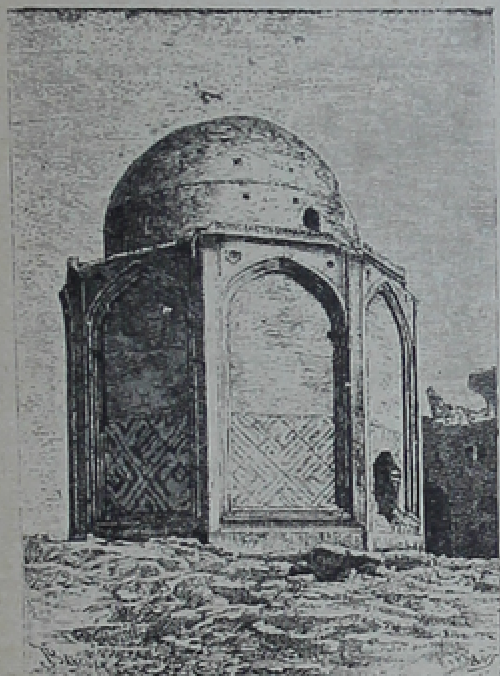


دورنمای خرم دره

یافته است . جاده خاکریزی شده‌ای اززمین پست‌عبورمیکندکه درزمستان همیشه درآب غرق است. این‌راه دربعضی جاها خراب شده وعبور از آن بااسب خطرناك است. ملای چاوش وآقای هم‌سفرماهردو درفکر این‌هستندکه زودتر بمشهد برسند. وبمقصودخود نائل گردند. وابداً درفکر بدی راه‌نبودند. وچندان احتیاطی بعمل نمیآوردند. ناگهان اسب آقا لغزید وسوارخودرا درلجن‌زارغرق کرد. آقا مانند قورباغه درشت گل آلودی از باتلاق بیرون آمد و کاروانیان بدیدن‌اوخنده راسردادند. علی بیچاره هم‌ازدیدن‌هیکل‌مضحك‌آقای‌خودنتوانست ازخندهٔ بلند خود داری‌کند. آقا باحال‌عصبانی باو نزدیك شده وسیلی بسیار محکمی بصورت پیشخدمت خود نواخت. طفلك بیچاره ازشدت درد بخود پیچید وگریه کنان دوید وبزین اسب من‌چسبید تاازضربت دیگری محفوظ باشد،علی ازتبریز باینطرف بکلی شکلش‌تغییر کرده گونه‌هایش ازشدت رنج وخستگی آن‌آب ورنك اولیه راندارند رنك صورتش تیرهٔ مایل بخاکستری‌شده، باستثنای این موقع‌که بی‌اختیارخندید دراین روزها تبسمی برلبانش دیده نمیشد. سختی‌این‌مسافرت شانزده روزه بحدی اورا پژمرده وفرسوده ساخته‌که دیگر نمی‌تواندپیاده راه برود وسوار الاغ‌کوچك چارواداری شده یعنی همان الاغی که باندازهٔ یك سك درشتی است وقاطرچیان درموقعیکه خسته شوند بروی آن افتاده پاهارا آویزان وگردن آنرا بغل‌کرده بخواب میروند. علی درحالیکه پیاده درپهلوی من‌راه میرفت آهسته زیرلب میغریدوبآقا ناسزا میگفت واز اوبمن‌شکایت میکرد. میگفت پدر سوخته مرامیزند

آری نذرت قبول شده واولادی پیدا کرده‌ای ودیگر مرا نمیشناسی.
من گفتم تومستحق تنبیه بودی چرا باقایت بی احترامی کردی ؟
گفت آقا بمن خیلی ظلم میکند وقدرمرا نمیداند. درصورتیکه من درسفراول مشهد خدمات زیادی باوکردم واسرار اورا فاش نکردم . زحمات مرا بکلی فراموش کرده وهیچگونه پاداشی بمن نداده است.شما نمیدانید ، این مرد چقدر پست فطرت ولئیم است . هرگاه بجای نان قرص آفتاب درسفره‌اش باشد هیچکس تاروز حشر رنگ آنرا نخواهد دید .
من گفتم این آقا مردمقدسی است که باتمام خانوادهٔ خود بزیارت مشهد میرود وتو حق نداری که بآقای خود توهین کنی .
گفت اگرمیدانست چگونه دارای این همه بچه شده که در کجاوه خانمها جای دارند ازرفتن بزیارت صرفنظر میکرد . اکنون گوش بدهید تامن داستانی برای شما بگویم : این آقا درحوالی ارومیه مالك دهکدهٔ بزرگی است وماهم از زارعین اوهستیم این دهکده بواسطهٔ زمین های حاصلخیز زیاد وچندین قنات پرآب محصول فراوانی میآورد وعایدات آقا از گندم وجو وپنبه وسایرمحصولات زیاداست. بعلاوه گله‌های متعدد گوسفندهم دارد که ازشیر وپشم آنها مبالغ سرشاری عایدش میشود. درسن شانزده سالگی متاهل شده وزنان زیادی را دراندرون خودجمع کرده‌بود . ولی بدبختانه ازهیچیك از آنها دارای اولادی نشدازاینهمه زن لاغر یاچاق بزرك یاکوچك یکنفر نتوانست عنوان پدری باو بدهد واز این بابت همیشه‌اندوهناك بنظر می آمد وچون بسن چهل وشش سال رسید بکلی ازپیدا کردن اولادی که درآینده وارث دارائی اوباشد مأیوس گردید . یك کنیزقدیمی داشت که امروز سوگلی اوست این کنیز باو پیشنهادکردکه بزیارت مشهد برود آقاهم پیشنهاد اورا پذیرفت وباتمام زنان اندرون از خانم وخدمتکار کاروانی راه انداخت وهمه بعزم زیارت حرکت کردیم. وپس ازپنجاه روز تحمل مشقت راه پیمائی بمشهد رسیدیم .آقا درآنجاخانهٔ بزرگی که دارای اطاقهای متعدد بود اجاره کرد طولی نکشیدکه زنانش باپاره‌ای از زنان خراسان آشنا شدند. این زنان علاوه بردلالی پارچه واجناس خراسانی دلال محبت هم بودند .آمد ورفت آنها درخانه زیادشد وحتی گاهی هم ازصبح تاعصر دراندرون آقامیماندند.
وقتی که آقا بمنزل میآمد چون میدید که کفشهای زنانهٔ درپشت دراست وخانمها مهمان دارند میرفت باطاق دیگری ویا ازخانه بیرون میرفت . وبامتولیان پیرمعاشرت میکرد . وباصرف چای وقلیان باآنها از نداشتن اولاددردل میکرد . آنهاهم باو تسلی داده‌وامیدوارش میکردند. چندی نگذشت که نشانهٔ حمل درخانمها وحتی خدمتکارها پدیدارگردید . وآقا ازخوشبختی درپوست نمیگنجید وبا اینکه خانمهامایل بحرکت نبودند بآذربایجان برگشت وپس ازهفت ماه دارای هشت اولادشد که همه مال غیرهستند . پس ازچندماه اقامت دردهکده باز خانمها بیاد ایام خوشی مسافرت گذشته افتاده خواستند بادلالان محبت تجدید عهد کنند. این است که دوباره آقارا بشکرانهٔ قبول شدن نذر عازم زیارت کرده‌اند ومن خیال میکنم که ایندفعه

خانمها دوقلو بزایند یعنی هریك بجای یك بچه در آن واحد صاحب دو بچه شوند .
من گفتم توازکجا فهمیدی که این بچه‌ها مال غیرهستند ؟
گفت من بارها باهمین دو چشم خود دیدم که پاره‌ای ازجوانان چادر سر کرده و با دلالها باندرون آقا می آمدند .



مقبرهٔ کوچك در سلطانیه

این داستانی است که علی برای من نقل کرد و نمیدانم راست گفت یادروغ ولی این مسئله مسلم است که پاره‌ای اززنان برای ارضای خاطر شوهران بانواع حیل متوسل میگردند (۱)
باری درهنگامیکه علی برای من داستان سرائی میکرد بدرهٔ بسیار قشنك حاصلخیزی رسیدیم،مزارع همه سبز وخرم و گندم وجو با برکهای سبزتیره رنگی خوشه‌کشیده بودند . از دیدن این منظرهٔ نشاط انگیزمن بیاد سواحل لم یزرع وحزن‌آور رود ارس و فلاتهای خشك سوختهٔ عرض راه افتادم . طرف‌ظهر آفتاب گرم شدآقا که همیشه‌قیافهٔ گرفته‌ای داشت آفتاب گردان چرمی بکلاه خود زد وچترابریشمی قرمزراباز کرده دربالای سرخود نگاهداشت،دیدن رنك قشنگ چتر مرا بی‌اختیار بفکر داستان علی و اطفال که در کجاوه هستند انداخت وپیش خودگفتم اطفال چه تقصیری دارندآنچه تقصیرهست متوجه این موجود است که درزیرچتر قراردارد .

فصل ششم

خانهٔ عظیم آباد - تاثیر سراب - ورود بقزوین - آب انبار های قزوین - شاهزاده حاکم قزوین- اوهام -مسجدجمعهٔ قزوین - تعزیه - امامزاده حسین-عزیمت‌ازقزوین -ورودبتهران.

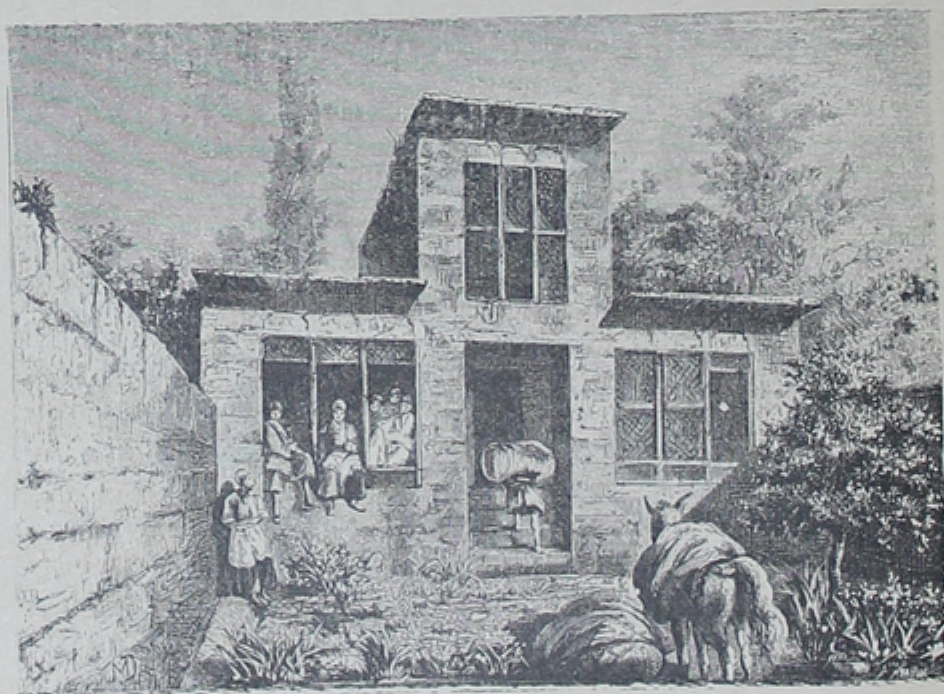
۸مه - مسافت‌منزل خرم دره تاعظیم آباد کمتر بودوپس‌ازهفت ساعت‌دهکدهٔ‌آبادی که درساحل رودخانه واقع بود پدیدارگردید.کاروان ازرودخانه عبورکرد. ماهیان زیادی از زیر دست وپای قاطرها فرار میکردند وبالاخره کاروان داخل کوچهٔ عظیم آباد شد عده‌ای ازدهقانان

---

(۱) نویسنده ای که خودرا متمدن‌ودانشمند میندارد نباید چنین داستان جعلی را بقلم‌آورد گویا سیاحان‌قدیم اروپائی مخصوصاً سعی داشته‌اندکه معایب اخلاقی برای شرقیان بتراشند وآنهارا فاسد الاخلاق قلم‌دهند درصورتیکه اروپا ومخصوصاً فرانسه معدن فساد اخلاق‌است وروزی نیست که درآنجا وقایع تنفرآوری روی ندهد (م)

جلوآمدند ومارا بمنازل خود دعوت کردند یکی ازآنها گفت : «این خانه بشما تعلق دارد ومن نوکر شما هستم» ودرمقابل یك دیوارگلی ایستاد و درکوتاه وباریك آنرا باز کرد.

این خانه ظاهر خوبی داشت . در مرکز آن دالان سرپوشیده‌ای بود که با چند پله باید بآن رسید،البته این پله‌های بلند متناسب باپاهای اروپائیان نیست،صاحب خانه مارا در اولین اطاقجای دادو اطاق دیگر را برای آشپزخانه و سکونت مستخدمین ما معین کرد . البته خود باخانواده‌اش درطویله یادربالاخانه که درفوق دالان واقع شده منزل خواهند کرد . اطاقها دارای پنجره‌های بزرك چوبی است که بآنها کاغذهای روغنی چسبانده‌اند . سقف آنهاباتیر چوبی پوشیده شده‌وهر یك دارای یك بخاری کوچك ودو طاقچه است . اکنون



خانه عظیم آباد

برویم بسراغ اثاثه این اطاقها . صورت برداشتن آنها چندان وقتی لازم‌ندارد . صندوقهائی است که از نوارهای حلبی یامسین زینت یافته وحصیرهای کاهی درکف اطاقها افتاده که جا بجا تکه فرشهای کهنه‌ای روی آنها رامیپوشانند . هرگاه‌این‌فرشهای مستعمل‌قدیمی باشند در فرانسه‌بهای‌زیادی دارند . دوسه قلیان‌ویك قرآن‌وچند کتاب شعرکه جلدهای‌بدترکیب وخشنی دارند درروی طاقچه‌ها قرار گرفته‌اند . در وسط حیاط درختهای میوه دیده میشود که بادیوارهای‌بلند خانه باغچه‌ای تشکیل‌میدهند،این‌است شکل‌یکنواخت منازل‌روستائیان ثروتمند این ناحیه .

۹ مه - درساعت‌سه‌صبح کاروان براه افتاد وامروز بقزوین خواهیم رسید ودرآنجادوروز

توقف واستراحت خواهیم کرد البته پس ازطی ششصد وچهل وسه کیلومتر آنهم در هوای بد وجاده‌های سخت چنین استراحتی لازم است .

ازعظیم آباد به‌بعد دره بسرعت رو به‌پستی میگذارد،مابین ساعات ۸ و۹ هوا بحدی گرم شدکه مابزحمت‌افتادیم ، درعقب پرده‌های مه ازدورگنبدهای آبی‌رنك ومناره‌های بلند شهر بزرگی که درپایهٔ جبال گیلان واقع شده سربر آورده‌اند. درجلوی این گنبدهای‌بلند گنبدهای‌مسطحی هم دیده میشودکه دارای کاشیهای براق مساجد نیستند وعدهٔ آنها زیاداست وبمنظرهٔشهر حالت قدمتی میدهند . باغها مانند کمربند بسیارعریضی شهر قزوین را احاطه کرده‌اند . هرگاه دریاچهٔ وسیعی که ازدور پدیدار است مارا مجبور نکندکه پیچ وخمهائی را طی کنیم زود بشهر میرسیم .

من باتعجب بشوهرم گفتم‌کهاین دریاچهٔ وسیع چیست؟ماکه بغیر ازدریاچهٔ ارومیه ودریاچه‌های فارس درروی نقشهٔایران آنهم نزدیك قزوین دریاچه‌ای ندیده‌ایم . بنابراین نقشهٔ ایرانرا که دردسترس داشتیم باز کردیم وباکمال تعجب نشانی از دریاچه در حوالی قزوین ندیدیم . معهذا هرچه پیشتر میرویم چنین بنظرمیآیدکه بروسعت دریاچه اضافه میشود ودرپشت این تودهٔ‌آب جنگلی هم نمایان میگردد . من باسب نهیب زدم وتاخت‌کردم‌تازودتر بکناردریاچه برسم‌امابر عکس دریاچه پیوسته ازمقابل من‌دور ترمیشدو شکل‌اشجارجنگل هم تغییر میکرد. مدت یکربع ساعت‌مانند اشخاص مریض‌ومالیخولیائی که‌اشکال‌عجیب وغریبی بنظرشان‌میآید مبهوت باین منظره‌نگاه میکردم . انعکاس اشعه‌آفتاب درروی آب‌صاف چشمان‌راخیره‌میکرد غفلتاً مثل اینکه عمل سحر و جادوئی بمیان آمده باشد هم دریا وهم جنگل یکدفعه ناپدید گردیدند وگویا جادوگری باشارهٔ عصایکای تغییر شکل بآن‌داد . بعدفهمیدم‌که این‌منظرهٔ سرآب بوده و ما بخطا آنرا دریاچه تصورمیکردیم .

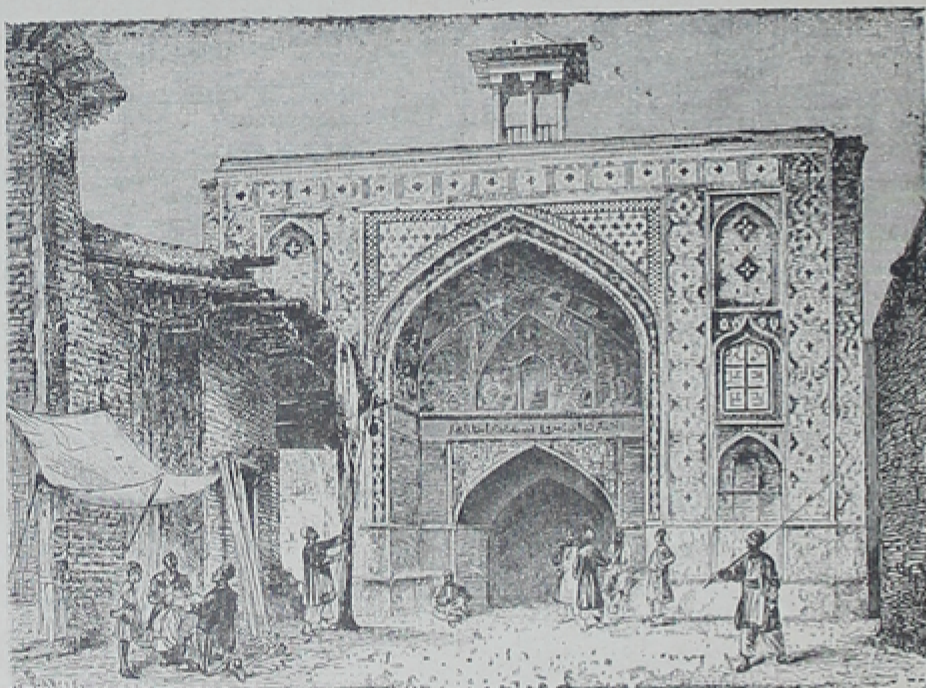
خلاصه بجای یك‌سطح مایع صاف وسایه‌های خنك جنگل جادهٔ پرخاکی درمقابل ماباز شد وطولی نکشیدکه داخل تاکستانهاو باغهای پسته‌شدیم .

این باغها ازقنوات عدیده مشروب میگردند ولی درتابستان آب آنهاکم میشودو بهمین جهة اهالی آب انبارهای مسقفی ساخته‌اند ودرزمستان که آب‌زیاد است آنها را پر کرده وبرای تابستان ذخیره میکنند .

در طول راه بچند آب‌انباری برخوردیم و در مقابل هریك مختصر توقفی کردیم تاپیاله‌های قاطرچیان درمیان مسافرین دست بدست بگردند وعطشی که بواسطهٔ‌آفتاب‌گرم بهاری‌بآنها دست داده تخفیف یابد .

این‌آب‌انبارهاوسیع‌وعمیق‌هستندوممکن‌است‌هریك گنجایش‌شش‌هزارمترمکعب آب‌داشته‌باشد بنابشکل مربع و سقف‌آن مانند نیمکره است . همین گنبدهای کروی شکلی بودکه ازدور منظرهٔ عجیبی بشهرمیداد .آب ذخیره شده زمستانی درتابستان بسیار خنك ومطبوع است . سردراین بناها ازموزائیك های قشنك‌کاشی زینت یافته وپله های عریض زیادی داردکه‌در

طول پانزده الی بیست متر قرار دارند . درزیر سردرآب انبار نخته سنگهای تراشیده‌ای
وجود دارد تامسافرین خسته بتوانند ساعتی درسایه استراحت کنند وکوزه های سنگین گلی



یکی از آب انبارهای قزوین

که پراز آب وبازحمت بالا آمده خالی کنند . دربالای سردر غالباً کتیبه ای دیده میشود که
دارای نام بانی بلند همت آنست وتاریخ ساختمان آنرا نشان میدهد .

شهرقزوین بسیار باوسعت است ودربدو ورود نمیتوان باهمیت اوضاع آن پی برد، ارتفاع خانه‌ها
تقریباً درهمه‌جا یکسان است . در نزدیکی شهر جمعیت زیادی دیده میشود که براسب یاالاغ
سوار ودر رفت وآمد هستند، این ازدحام جمعیت بزرگی شهررا نشان میدهد . گاهی درمیان
کاروانهای الاغ واسب وقاطر وشتر شکار چیانی هم دیده میشوند که براسبان قشنگ ترکمنی
سوارانده ولباس شکاری آراسته‌ای دارند . اسبان آنها هم گردن بندهای زرین وسیمین دارند
که‌دانه های فیروزه ویاقوت درآنها میدرخشند .

شکارچیان مانند دلیران سلحشور تفنگ های انگلیسی را بروی شانه انداخته وقنداق طپانچه‌ها
درکمربند آنها پیداست ودر پهلوی آنها هم قمه‌ای آویزان است که طول آن به ۶۰ سانتیمتر
میرسد ودرغلافی ازفلز یامخمل جای دارد .

اینها اولاد همان مردان دلیر قبایل کرد وترک هستند که درسال ۱۷۲۳ قشون افغانرا که مدت
هفت سال برایران استیلا یافته بود ازکشور خود بیرون راندند وبواسطهٔ ابراز رشادت و
شجاعت روح ملی ایرانی را بیدار کردند وبغاصبین فهماندند که ایران بیشهٔ شیران وجایگاه
اعقاب داریوش ونوشیروان است .

بطوریکه میگویند شهرقزوین باسکنهٔ اطراف خود قسمت عمدهٔ قشون ایران را فراهم مینماید ایرانیان بدلاوری آنها اعتماد دارند معهذا گاهی باشوخی آنهارا استهزا میکنند وداستانهای آمیخته باکنایه‌ای برای آنها میسازند.
مصاحب همیشگی من حاجی نقل کرد که درزمان سلطنت محمدشاه شورش بزرگی درخراسان بروز نمود شاه حکم کرد که فوراً فوج اصفهان برای تقویت گارد شاهنشاهی بتهران حرکت کند، چون مدتی گذشت و از ورود آن خبری نشد شاه مضطرب گردید وعلت تأخیر را جویاشد. افسران پاسخ دادند که فوج هنوز حرکت نکرده است زیراکه راه قم مغشوش وراهزنان مانع عبورهستند بهتر آن است که اعلیحضرت امر فرمایندیکعده سربازان قزوین بحوالی قم آمده راه راامن کنند تافوج بتواند عبور نماید بنابراین اعتماد شاه ازسربازان عراقی سلب شد وباخراج آنها فرمان داد وتامدتی حتی یکنفر عراقی هم در قشون دولتی دیده نشد.
باری در دنبال این شکارچیان قوشچیان سواری هم بودندکه دستکش چرمی دردست و روی آن یکمرغ شکاری قرار داشت وسر آن باکلاه مخصوصی پوشیده بود بعلاوه یك‌عده تازیان وسگان شکاری نیز باافسار دردنبال این قوشچیان درجست وخیز بودند.
درمیان این جمع زنانی هم‌دیده میشدندکه برالاغ سوار بودند. روی پالان این الاغها روپوشی کشیده شده که پارچهٔ آن سفید وحاشیهٔ آن بامفتولهای نقره زینت یافته بود این زنان باوجود چادر وچاقچورکه آنهارا درزحمت داشت بتاخت وتاز پرداخته وباترکه های بلند حیوانات یاآدمهای عقب مانده رابجلو میراندند ودرجاهای پرتگاه هاهو و جنجالی فراهم ساخته بودند. این زنان الاغ سواربا آن کفشهای بی‌پاشنه به‌بهترین سواران ماهر هم بانظرحقارت نگاه میکردند. آیا زنهاهم عازم زیارت هستند؛ نمیدانیم ولی ازظاهرشان میتوان چنین حدس زد.
دراین اثنا ملای چاوش کاروان ماکه ازحرکات این زنان متغیرشده بود روی بآقای زائر کرده وگفت: به‌بینید این زنان چقدر بیحیا هستند وچه رسوائی راه انداخته اند ومارا در مقابل این فرنگیان پدرسك بکلی مفتضح کرده‌اند.
آقاکه چتر قرمزی برسرداشت باطمأنینه ووقاری گفت باکی نیست درعوض زنان‌مراهم‌می بینندکه تاچه اندازه حیا وعفت دارندورفتاراین شیطانهای افسارگسیخته راجبران‌میکنند.
خلاصه ماوارد محلات قزوین شدیم قسمت عمدهٔ آبادی و ترقی این شهر مدیون اوضاع جغرافیائی است زیرا درمحلی واقع شده است که کاروانهای عدیده غربی وشمالی دراین‌جا تلاقی میکنند اروپائیان ازراه شمال زودتر به‌تهران میرسند زیراکه کوتاه‌تر ودرهرفصل از راه گرجستان‌وارمنستان بهتراست. سفرای خارجه وکارمندان آنهاهمیشه ازاین راه بتهران آمد ورفت میکنند. چند سالی است که بخیال افتاده اند خط آهنی بکشند تا بتوان این هشت منزل را تا شهر رشت زودتر وراحت ترطی‌کرد.

یك کمپانی انگلیسی بامساعدت بانك های آلمان باین فکرافتاد وساختن راه را بشاه‌ایران پیشنهادکرد باین شرط که امتیاز جنگل‌ها واستخراج کلیه معادن ایران باستثنای طلا ونقره وفیروزه مجاناً بآن واگذار شود ودر عوض از منافع این راه صدی بیست بخزانهٔ دولت بدهد وپس ازهفتاد سال کلیه مؤسسات کمپانی بدولت ایران تعلق گیرد.

نظر باینکه دومیلیون پول باکمال مهارت درمیان وزرا ودرباریان وحتی زنان حرم‌شاهی تقسیم شده بود کمپانی بگرفتن این امتیازموفق گردید وشروع بکار کرد و ۲۰ کیلومترهم نقشه برداری شد .کمی بعد ناصرالدین باساس این امتیاز پی‌برد وملتفت شدکه دراین بازی پاك باخته وکمپانی معادن مس ومانگانزوزغال‌سنك وغیره را برایگان برده است .

بنابراین بفکر برهم‌زدن این‌قرارداد افتاد وبمحض اینکه تأخیری درشروع بکاردید همانرا دست‌آویزقرارداده وقول خودرا پس‌گرفت ودرلغو امتیاز کوشید وحکم‌کردکارخانه هائی‌هم که برای شروع بکارساخته شده ویانیمه تمام بود تعطیل نمایند . مدیر کمپانی بارون‌روتر (Baron Reuter)شکایت آغاز کردوخواست ازراه‌دیپلوماسی باشاه بازی‌کند وچون انگلیسی بود نمی‌توانست دست دولت آلمانرا درکارآورد واز طرفی‌هم ملکهٔ انگلیس و وزرای او موقع را مناسب ندیدند درکاریکه باسرمایهٔ آلمانی شروع شده دخالت‌کنند وبنابراین‌کشیدن خط‌آهن‌متروك ماند . وچندین‌میلیون برباد رفت.اما گاهی پیش‌آمدهای بدخیری‌هم دردنبال دارد زیراکه اگر راه‌آهن درایران ایجاد نشد اقلادر این واقعه وزارت راه آهنی دراین کشور بوجودآمد .

در موقع شروع بکار عدهٔ زیادی از اروپائیان بایران‌آمده ودرقزوین توقف نمودند‌هنوز هم چندنفری در قزوین هستند واهالی هم‌نظر به‌نفعی که ازآنها عاید شان میگردد با آنها خوش سلوکی میکنند . باری برای اینکه‌سفرای خارجه قبل از ورود به تهران‌محل‌استراحتی‌داشته باشند شاه مهمانخانه‌ای درقزوین‌ساخته ودونفر ازنوکران‌خودرا پرستاری ونگاهبانی آن‌مامورکرده‌است.



میدان‌خوار بارفروشی قزوین

مأمورین بامسافرین مؤدبانه رفتار میکنند ومهمانخانه‌رابدون امتیازدراختیار آنهامیگذارند. ساختمان این مهمانخانه چندان قابل توجه نیست،دارای‌دوطبقه است واطراف آن‌راایوانی

احاطه کرده که جابجا ستونهای آجری دارد .

دریکطرف آن باغچه‌ایست که دارای حوض بزرگی است واردك‌ها درآن شناورند وسقاها میآیند ومشکهای چرمی خودرا از آن آب پر کرده وبخانه‌ها میبرند . در طرف دیگر آن میدانی است که چند دکان بدنمائی دراطراف آن هست وچنار صدساله‌ای آنها را از اشعهٔ آفتاب درپناه نگاه میدارد .

این دکانها ازحیث ساختمان بسیار بدنما هستند وسقف آنها باحصیر وپارچه‌های مندرسی پوشیده شده‌وبساط کاسب دراطراف تیر بزرك مرکزی‌چیده شده‌است وکالای آن‌عبارت‌است از میوه‌های خشك وپیازوکاهو وانار ومرکبات که‌ازرشت میاورند؛ظروف کاشی لاجوردی هم هست که درآنها ماست وشیره ویا بادام وپسته ریخته است . کارگران ومزدوران وقت ظهر باین‌جا میآیند وماست‌وشیره رامخلوط کرده بانان میخورند .

۱۰مه - مابسی اشتیاق داریم که مسجد شاه‌را تماشا کنیم ولی کوشش مابی‌نتیجه‌مانده‌است زیراکه ملاها مانع ورود بیگانگان هستند . مارسل رئیس تلگرافخانه راواسطه‌قرارداد تا ماازحاکم که برادرشاه‌است ملاقاتی کرده واجازهٔ دخول بمسجدرابگیریم. رئیس‌هم‌این‌توسط را پذیرفت وازحاکم وقت ملاقات خواست . طولی نکشید که نوکران متعددی‌به‌تلگرافخانه آمده وگفتند حاکم انتظار ورود شمارادارد ودرضمن چند صندلی هم ازتلگرافخانه‌عاریه کرده وبردند . البته این صندلیها را برای تشریفات پذیرائی مامیبردند بنابراین ماصبر کردیم تاصندلیها بمقصد برسند .

کمی بعد بدارالحکومه رفتیم ازدالان طویل مسقفی گذشته وارد حیاط وسیعی شدیم که درختان‌چنار زیادی داشت اما شاخه های‌آنها را بریده بودند یکعده نوکران وفراشان را دیدیم که در خیابانها درسایهٔ درختان‌والمیده یاخوابیده بودند. ماکوشش داشتیم‌که باعث‌ناراحتی این‌مستخدمین‌شجاع نشویم درانتهای این‌حیاط دالان‌طویل‌دیگری تاریك‌تر از اول بود ازآنهم عبور کردیم و بحیاط دومی واردشدیم . درمقابل‌ماعمارت ایوان‌داری پدیدار گردید، ازمعبر تنگی بتالارپذیرائی وارد شدیم .
این‌تالاربشکل‌مربع‌مستطیل‌ودرب‌شیشه‌ای بزرگی هم داشت که بطرف باغ بازمیشد و تانیمه بالا کشیده بودند تاهوا و روشنائی بداخل نفوذ کند . ازمیان ایندر باغ بزرگی دیده میشد که‌در مرکز آن حوضی بود و از هرطرف آجرهای کاشی



حاکم قزوین

فیروزه ای داشت وبجریان آب جلوهٔ خاصی میداد، با اینکه باغ بی نظم و در آن

سلیقه‌ای بکار نرفته از شکوه بهاری بی‌بهره نبود ، گلهای زنبق و یاس و لاله و مخصوصاً گلهای سرخ فضای باغ را معطر کرده و بوی خوش آن‌ها در تالار استشمام میشد . پرده بزرگ کرباسی باراههای قرمز و آبی در بالای در تالار آویخته بود و از حرارت آفتاب جلوگیری میکرد. سایهٔ تیره رنگ آن بهم آهنگی باغ مساعدت کرده و تابلوی نشاط انگیزی را تشکیل میداد .
این تالار تزیینات مهمی نداشت، دیوارها سفید و دارای گچ بریهای رنگینی بودند در بدنهٔ دیوار چند طبقه طاقچه و در روی طاقچه‌ها ظروف قدیمی چینی و ژاپنی قرار داشت . در انتهای تالار بخاری بیضی شکل بزرگی بود که اطراف آن گچ بری شده و شاخ و برگ و گلها و مرغان را نمایش میداد . فرشهای عالی فراهانی در روی حصیر افتاده و در اطراف تالار پارچه‌های طویل ابریشمی زرد و آبی آسمانی گسترده بودند که جابجا باقطعات سنگ نگاهداری میشد .
برادر شاه در بالای تالار چهار زانو نشسته بود، اینمرد مسن چشمان سیاه و بینی منقاری داشت و گوشه های دهانش پائین افتاده و بااین حال قیافهٔ ملایم و مهربانی داشت که در تیپ قاجار کمتر دیده میشود . این شاهزاده مدتی طرف بی‌مهری شاه واقع شده بود و تقریباً شش ماه است که دوباره مشمول مرحمت شده و بحکومت قزوین منصوب گردیده است .
علت بی‌مهری هم این بود که شاه در موقع اولین مسافرت خود باروپا مقبرهٔ خدا بنده را دید و از خرابی این بنای زیبا متأثر گردید و باین برادر دستور داد که در تعمیر آن اقدام نماید و مبلغ عمده‌ای هم برای این کار در اختیار او گذارد .
شاهزاده پول را گرفت و ابداً اقدامی برای تعمیر نکرد حتی یکنفر کارگر هم بآنجا نفرستاد شاه پس از مراجعت از سفر از قضیه آگاه گردید و به برادر خود نوشت که بتهران بیاید و اقدامات خودرا گزارش دهد . مقصر از خشم شاه ترسید و باعجله خودرا برشت رسانید وقبل از اینکه مأمورین برای دستگیری او برسند بکشتی سوار شده و بدولت روس پناهنده گردید .
چون خبر بشاه رسید فوق‌العاده غضبناك شد و از دولت مسکو درخواست کرد که بمحض ورود بروسیه اورا دستگیر کنند، دولت روس شاهزاده را محبوس نگاهداشت و پس از چندی توسط کرد و وسایل آشتی دو برادررا فراهم ساخت و بشرطی او را تسلیم کرد که قلم عفو بر تمام خطاهای او کشیده شود ،
شاهزاده افسرده به تهران آمد و اجازه گرفت که باسلامبول برود ولی پس از خروج از ایران در بغداد اقامت کرد و چندی بعد مورد مرحمت شاه واقع گردید .
باری حاکم بمحض ورود ما از جای خود بلند شد و بمارسل دست داد و بما اشاره کرد که در روی صندلی های تلگرافخانه به نشینیم، بلافاصله در فنجانهای قشنگ که پایه نقره داشت قهوه آوردند قهوه بسیار خوب طبخ شده و مطبوع بود . شاهزاده بزبان فرانسه با ما صحبت کرد و ابتدا عذرخواست که مدتی است باین زبان مکالمه نکرده و غالب لغات را فراموش کرده است . پس از تبادل فرمول‌های ادب و احترام علت مسافرت مارا جویا شد و گفت در مدت اقامت قزوین هرگونه مساعدتی از من بخواهید مضایقه نخواهم کرد مارسل گفت قصد ما دیدن آثار

وابنیهٔ تاریخی ایران است ولی از قراریکه شنیدم ملاها برای دیدن مساجد اشکال تراشی کرده وبما اجازه دخول نمیدهند وچون من مخصوصاً برای مطالعهٔ آثار تاریخی تحمل مشقات این مسافرت طولانی راکرده‌ام ازحضرت والاخواهشمندم اجازه دهند درموقعیکه مساجدخالی باشندمابمطالعهٔ بنای آنها بپردازیم .

شاهزاده گفت : متأسفانه نمیتوانم دراین باب جواب مساعدی بشما بدهم . اینکار از قدرت واختیار من خارج است . من شخصاً آدم متعصبی نیستم وخیال میکنم تربیت یافته وبتمدن آشنا باشم. نمازراهم ترک کرده‌اموودراین مدت سه‌ماه که بقزوین آمده‌ام تاکنون پابمسجد نگذارده‌ام ممکن‌است من بشما اجازه بدهم ولی میترسم امام‌جمعه که ملای متعصبی است درصدد جلوگیری برآید ودرهر حال چنین صلاح میدانم که شما ازدیدن مساجد صرفنظر کنید .

بعدصحبت ازنهیلیسم وفراموش خانه‌ومیزهای متحرك بمیان آورد ومدتی مارا سرگرم داشت وبالاخره بدهان‌دره افتاد و خمیازه ای کشید (این کار را ایرانیان برخلاف نزاکت وادب نمیدانند) وما ناچار بدون اینکه ازاین ملاقات نتیجه‌ای بگیریم بلند شدیم وباکمال کسالت بیرون آمدیم .

خلاصه شاهزاده بلامذهبی خود افتخار میکرد وبااینکه خودرا متمدن وبا معلومات معرفی مینمودبسحرو جادو و چشم‌بد وغیب گوئی وغیره‌هم اعتقاد تامی داشت وبسیار وهم پرست بود وچیز هائی راکه نمیدانست واز رموز علمی آنها آگاهی نداشت همه را نتیجهٔ سحرو جادو میدانست .

ستاره شناسی وطالع بینی وعقیده بتأثیر کواکب مدتی است ازدنیای غربی رخت بربسته و بممالك شرقی پناهنده شده است . در شروع هرکاری حتماً باید بمطالعهٔ آثار کواکب پرداخت وساعات سعد ونحس را دانست . هرگاه بخواهند ازانجام کاری سرپیچی کنندبه نحوست ساعت متوسل شده وازاقدام بآن عذر میخواهند . آلات مخصوصی هم برای ستاره شناسی دارند که بااستادی ومهارت تامی ساخته شده و لطف هنر وذوق صنعتی سازنده را خوب نشان میدهد . (۱)

شاه هم منجمین مخصوصی داردکه دراقدام بکارها باآنها مشورت میکند ودر هنگام تولد نوزادان باید حضور داشته باشندومانند منجمی که دراطاق ملکه آن(۲) درموقع تولدلوئی چهاردهم مخفی شده‌بود طالع بینی کنند .

ایرانیان همیشه‌کتابچه تقویم راباخود دارند وقبل ازشروع بهرکاری باآن مشورت میکنند. دراین کشور بعقایدروستائیان خودمان‌هم برمیخوریم . هیچکس درروزجمعه وسیزده‌مسافرت نمیکند در چنین روزی تعطیل عمومی است و مردم غالباً برای پرهیز ازکارکردن خانه‌را

---

(۱) مقصود انواع اسطرلاب است(م)

(۲) Anne d'autriche دختر فیلیپ سوم‌اسپانیولی‌وزن‌لوئی سیزدهم‌است ودرهنگام‌طفولیت پسرش لوئی چهاردهم نیابت‌سلطنت فرانسه را داشت(م)

ترک کرده وبگردش میروند . درپاره‌ای از ایالات از تلفظاین‌رقم نحس‌هم اجتناب میکنند وبجای سیزده میگویند (دوازده ویک) .

سال گذشته خبری‌درایران انتشاریافت که مرغ سفیدی تخم میگذارد که‌ازآن مرض‌طاعون بروز میکند وموجب اتلاف نفوس‌میشود بنابراین درمدت هشت‌روز آنچه مرغ سفیدبود همه راکشتند وحتی جوجه‌های سفید تازه ازتخم درآمده رانیز خفه ونابود کردند .

روستائیان به‌تنگی نظرفرنگیان وآثار بدآن عقیده دارند وچون عبورفرنگی دردهکده بندرت اتفاق میافتد یادگارهائی ازخود درآنجاباقی‌میگذارد . مثلامیگویند پس از عبورفلان فرنگی‌گاورضامرد وزن علی طفل مرده‌ای زائید حتی در میان خودشان هم اشخاصی‌را به بدچشمی نسبت میدهند .

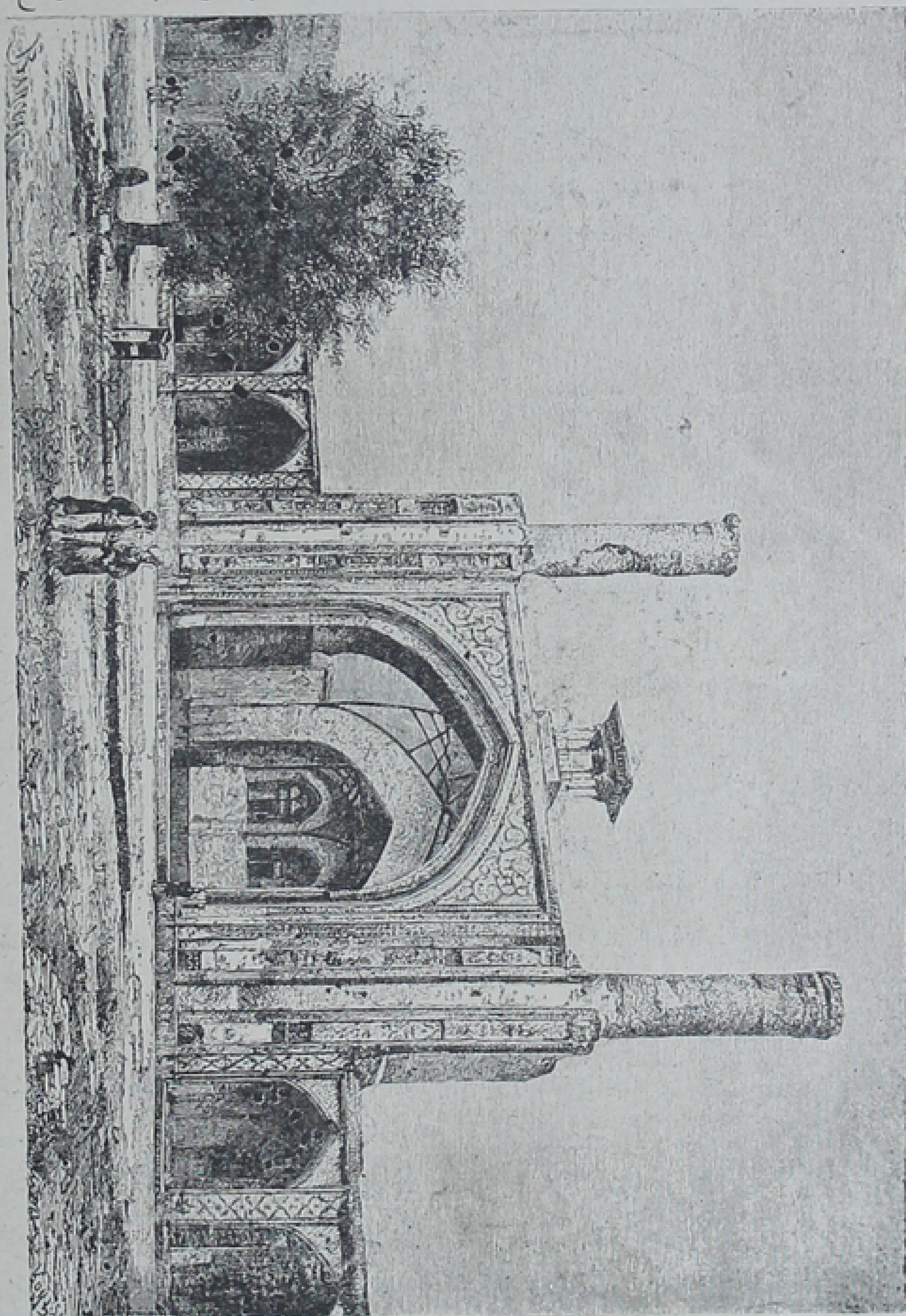
بجن وپری‌هم‌اعتقاد دارند درپاره‌ای‌ازدهکده‌ها درموقع وضع حمل زنی باتفنگ‌شلیک میکنند تا اجنه دورشوند . وبرای محافظت‌مادرونوزاد ازحملات ارواح موذی شمشیریااسلحهٔ برنده دیگری تاچندی درپهلوی اومیگذارند . وگاهی هم‌یک‌ردیف سربازمقوائی درروی بام‌قرار داده وبانخی آنها راحرکت درمیآورند وبالاخره اگر وضع حمل سخت وطولانی باشد بوسایل مهم‌تری دست میزنند مثلا شوهرزن اسب سفیدی را میآورد ومقداری جو درروی سینه‌برهنهٔ زن‌میریزدتااسب بخورد .

۱۱مه - شب‌گذشته مدیر مهمانخانه باوضع مغرورانه‌ای‌گفت : از قرار معلوم حکومت بشما اجازه نداد که‌بمسجدشاه‌بروید . این حاکم بسیار ضعیف‌النفس است‌وازترس‌ملاها ازاین‌نوع اقدامات دوری میجوید . اگر از ابتدا بمن مراجعه میکردید بشما میفهماندم که نوکری از نوکران اعلیحضرت کاری‌ترازحکام وشاهزادگان است وبهترازآن‌هامیتواند فرنگیان را از خود ممنون سازد . . . در بین نمازهای صبح وظهر مسجد بکلی خالی است ملاها در این موقع مشغول خوردن ناهار وکسبه وتجار هم در بازار سرگرم کارهای خود هستند.هرگاه حاضر باشید من میتوانم بدون اینکه خطری متوجه شما باشد در موقعی که مناسب میدانم شما را بآنجا ببرم .

امروز صبح درموقعیکه مسجد خالی بود مدیر مهمانخانه جلوافتاد وماهم ازدور بدنبال او رفتیم چهارنفرازدوستانش هم محض احتیاط همراه بودند .

ابتدادرهشتی مسقف‌تاریکی واردشدیم‌وبعداز دالان‌سربازی عبورکردیم که‌دارای ایوانهائی بود وچندنفر گدادرآن‌هانشسته‌ساکت بآیندگان وروندگان‌نگاه میکردند . دالان دیگری که بادالان‌اول زاویه قائمه تشکیل میدهد منتهی بمحوطهٔ مسقفی میگردد،ازاین محوطه هم‌خارج شدیم‌وازپیچی‌عبور کردیم‌وواردحیاط مرکزی‌شدیم . گویا این‌دالانها وپیچ‌وخمها باین‌منظور ساخته شده که مسجد ازانظار کفار ونا پاکان محفوظ باشد . حیاط وسیع است وبا آجر فرش شده اما بواسطه بی‌مواظبتی آجرها شکسته شده و از درزهای‌آنها علف های هرزه وچمن روئیده است . درمرکزآن هم حوضی است که برای وضو و شست وشوی دست و

صورت ساخته شده . وچند درخت کهن بی‌نظمی بر آن سایه انداخته است . درچهار طرف حیاط رواقی وجود دارد که دروسط آن دربزرگ ورودی بمحوطهٔ عبادتگاه واقع شده‌است.


مسجدشاه قزوین

مدخل‌های دیگری‌هم‌هست که بیکدیگر شباهتی ندارند ولی بامحور بزرك بنا متقارن‌میباشند. ازوقتیکه اروپائیان درقزوین زیاد رفت وآمد پیدا کرده اند دربزرك رابسته واز درهای کوچك دیگر بمحوطهٔ عبادتگاه وارد میشوند . این محوطه دارای گنبدی است ودرجنبین آن دو منار بلند قراردارد که ازدور بنارا نشان میدهند .

صورتی از موقوفات مسجد درکتیبه های آجری نوشته شده است.عبادتگاه دارای محراب مربعی است وباگنبد سنگین خود ساختمان های زمان هارون‌الرشید را بخاطر میاورد. گیلوئی‌ها وگچ بری‌هاکه یادگاری ازهنرهای‌قدیمی ایران قرن دوازدهم هستند دراینجا دیده‌میشوندکه‌باشاخ‌وبرگهای ظریف وگل های لطیف خطوط کتیبه‌ها رااحاطه کرده اند ومعلوم است‌که این تزئینات پس‌از زلزله های شدیدکه درقرون یازدهم و دوازدهم اتفاق افتادوشهر قزوین‌را بکلی ویران‌ساخت در دوران سلطنت سلجوقیان‌در موقع‌تعمیر خرابی مسجد بوجود آمده است.

مدت یکساعت‌ونیم‌مامشغول تماشای قسمت های مختلف بودیم وهمینکه‌آفتاب عموداً بربالای سرتابید راهنماگفت موقع بیرون رفتن است زیراکه اکنون مؤذن ببالای مناره‌ها میرود ومردم را بنماز ظهردعوت میکند. بمحض اینکه‌ازمسجد بیرون‌آمدیم صدای مؤذن درفضا طنین اندازشد ومؤمنین ازهرطرف باشتاب بطرف مسجد میدویدند.

۱۲مه- امروزجمعه وروز تعطیل‌عمومی است وما برای‌سیاحت محلات اطراف شهر بیرون رفتیم ناگاه صدای طبلی بلندشد ومارا متوجه خود ساخت. دروسط میدانی دور از جاده جمعیت زیادی ازمرد وزن را دیدیم که برای تماشای تعزیه درآنجا جمع‌شده بودند. تعزیه مجلسی است بسیار حزن‌آور که درآن شهادت امیرالمؤمنین‌علی‌ع وفرزندان او که بامرخلفا شهید شده‌اند نمایش داده میشود ومخصوص شیعیان است.

درروزهای حزن انگیز محرم مردم سرگذشت اندوهناك شهدا را میشنوند ونسبت بسنی‌ها که مرتکب قتل‌اولاد پیغمبرشده‌اند اظهار تنفرمیکنند وبآن‌ها لعنت میفرستند.

درقزوین مانند تهران‌محل‌مخصوصی برای نمایش نیست. تماشا چیان روی پاشنهٔ پادایره وار برزمین می‌نشینند،زنان باروهای پوشیده دریکطرف جای گرفته ومردان‌درطرف‌دیگر. در وسط دایره هم فضائی برای نمایش دهندگان موجود است از ضمائم این نمایش قطعه فرشی است که بزمین افتاده و در روی آن شمشیر و سپر قرار دارد. پردهٔ سقف تماشاخانه منحصربرنگ کبودآسمان‌است وبجای چراغ‌های پردود ورنگ پریدهٔ‌تآترهای ما آفتاب‌فضارا‌از‌پرتوخودروشن‌میکند‌پسربچه‌ای‌عمامهٔ سبزی برسردارد ودرمقدمه مانند کسانی که سرودهای مقدس نمایشات حزن‌آور یونان قدیم را میخواندند باآهنك موزونی بنوحه سرائی میپردازدوتماشاچیانرا بگریه درمیاورد. خود نمایش‌دهندگان‌هم دراینموقع باجمعیت گریه میکنند. حتی کسانی هم‌که نقش قاتلین را بازی میکنند میگریند. زنان مخصوصاً بیشتر از مردان باصدای بلندگریه میکنند وآه وناله سرمیدهند ولی اگر نمایش طولانی باشدآرام شده وبااطرافیان بصحبت های‌بشاشت‌آور میپردازند. آدم چاقی‌هم روی‌صندلی نشسته‌ونوبت خواندن هریك‌را بااشاره معین‌میکندودرموقع جنك‌هم طبل وشیپور میزنند.

پس از تماشای تعزیه رفتیم بطرف یك‌گنبد مینائی رنك‌که میگفتند قبرطفل دوسالهٔ امام حسین‌است. قبل ازورود باامامزاده از قبرستان بزرگی عبور کردیم. زنانی را دیدیم‌که در

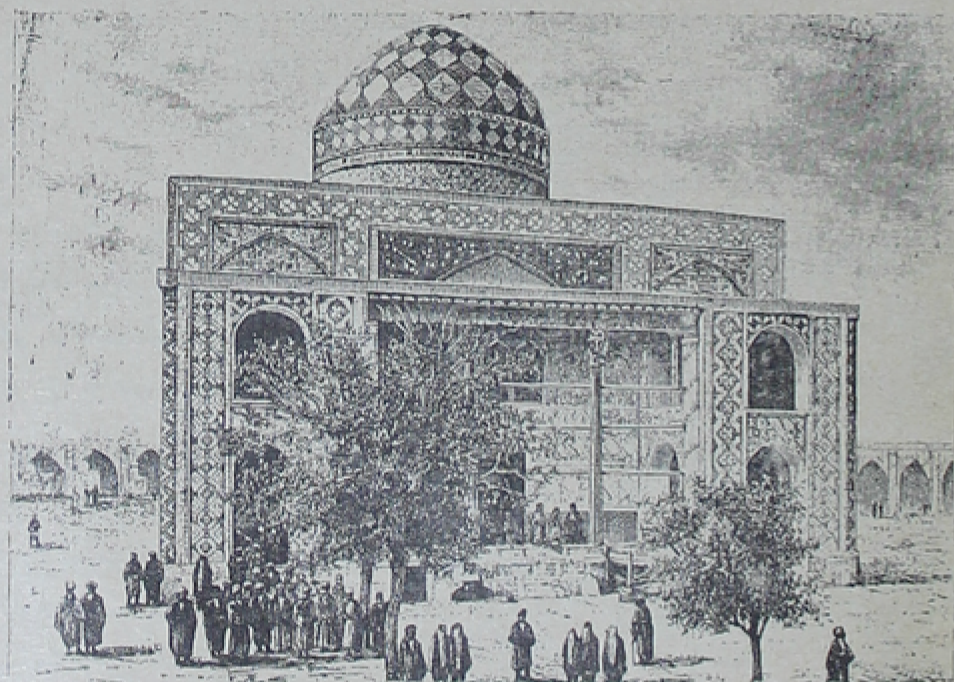


مجلس تعزیه

پهلوی قبرها نشسته بارفقای خود مشغول صحبت وخوردن شیرینی بودند . درپاره‌ای ازجاها که قبر تازه‌ای بود مادران یازنان بیوه در کنارآن نشسته باناله‌های موزون گریه میکردند وزنانی که در اطراف آنها بودند حس ترحمی نسبت بآنها بروز میدادند . تمام این زنان بالباس متحدالشکلی بیرون آمده بودند فقیر یاغنی همه دارای یك نوع شلواری هستند که در بالا گشاد ودرپائین پا باریك میشود وانتهای آن درروی پا چین خورده است این نوع

شلوار موسوم است بهچاقچور وچادر سیاهی هم برسردارندکه پارچهٔ سفید بلندی درجلوی آن آویخته ودر مقابل صورت مشبك است این پارچهٔ سفید روبند نامدارد وتازانو پائین میآید. وقتیکه زنی اینطور خود را درلفاف بپیچد ؛ جوان باشد یاپیرچاق یالاغر شناختن آن مشکل است.

نزدیك در امامزاده پلهای بود ومابرای اینکه مناظراطراف را خوب ببینیم از این پله ببالای بام رفتیم وبتماشای اطراف پرداختیم مردم همه مشغول زیارت بودند و کسی بمانگاه نمیکرد اما همینکه زیارت تمام شد ملای پیری باقیافهٔ گرفتهای بحیاط امامزاده آمد وباشارهٔ دیگران بطرف بالا نگاه کرده ومارا دید وفوراً باسرعت ازپلهها بالا آمد. من بخیال افتادم که میآید تامارا ازبام بزیر آورد اما تعجب کردم که بجای تهدیدباخوشروئی مارا دعوت کرد که بتماشای امامزاده که تازه تعمیر شده برویم . ماهم بانهایت خوشوقتی دعوت اوراپذیرفته باالو بدرون امامزاده رفتیم.



امامزاده قزوین

این بنا بشکل مکعب وسردر اصلی آن ازکاشی پوشیده شده استابتدا داخل اطاق کوچکی شدیم که چند ستون داشت وستونها را باشیشههای لوزی شکل تزیین کرده بودند از آنجا هم گذشته وارد مقبره شدیم . دراین تالار آئینه زیادی درروی دیوارهای سفیدنصب کردهاند قبربلندی هم دروسط آن است و ضریح مشبك نقرهای اطراف قبررا احاطه کرده ودرچهار گوشهٔ آن از بالا گلولههای درشت نقره قرار دارند تزیین امامزاده بسیار خوش نماست فرشهائی در روی زمین گسترده و چراغهای مسین ازسقف آن آویخته است در اطراف

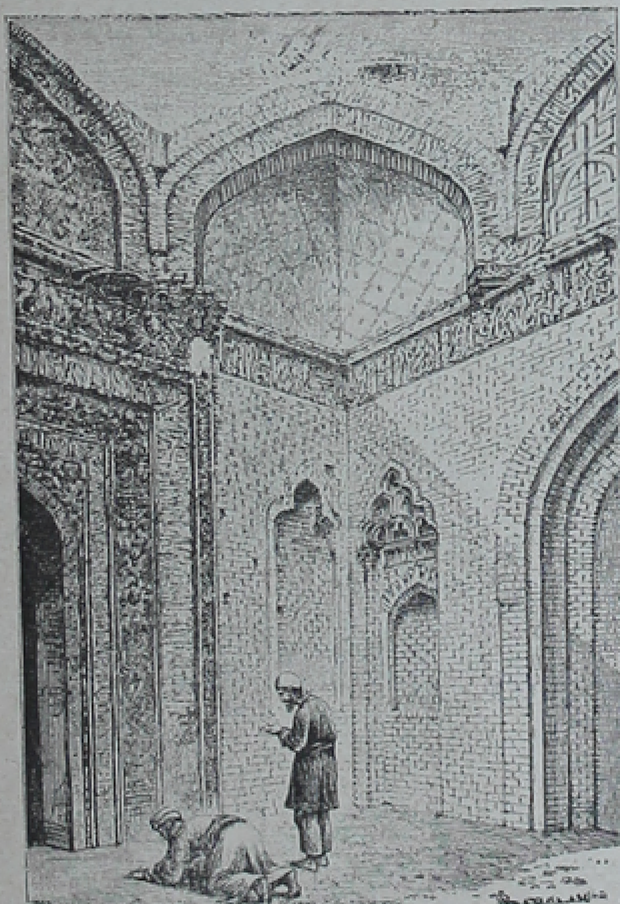
ضریح هم چندآیه قرآن باخط خوش نوشته شده است . مؤمنین کفشهای خودرادرآستانه در ازپا درآورده وباپای برهنه داخل مقبره میشوند وتعظیم میکنند و دست بضریح نقره گذارده وسه بار دورقبر میگردند ودرزوایای آن گلوله‌های درشت نقره رامیبوسند وپیشانی خود را بآن‌ها میمالند ودرزیر لب جملات عربی هم میخوانند که مسلماً اغلب معنی آنها رانمی‌فهمند بعد پشت بدر عقب‌رفته وپس‌ازتکرار تعظیم ازدرخارج میشوند . در بالا کتیبه‌ایست باخطوط طلائی که درروی زمینهٔ فلزی برجستگی دارد ودراطراف آن شاخ‌وبرك درهم ریخته‌ای بسبك بناهای عربی باالوان قرمز وآبی وسبز دیده میشوند وروشنائی ازیك درشیشه دار داخل محوطه میشود وباین‌مجموع هم‌آهنگی مخصوصی میدهد. محراب درامتدادا کعبه واقع وپردهٔ نقاشی هم داشت که‌باپارچه روی‌آنرا پوشانیده بودند . بنا برخواهش من‌پرده رابلندکردند تابلوئی دیدم که چندان‌ارزش صنعتی‌نداشت . شخصی رانمایش میدادکه باسیمای گشاده‌عقالی برسرداشت ورشمهٔ ازپشم‌شتر بدورآن پیچیده بودولباس‌پشمی بلند گندم‌گونی‌هم‌برتن داشت ومن بسی تعجب کردم که برخلاف دستورات اسلامی درامامزاده تصویر انسانی پیدا میشود درجنبین‌امامزاده دو اطاق برای مستخدمین بود ملای راهنما مارا باطاق خود دعوت کرد واصرار داشت که مابمانیم تاقهوه‌ای که دستورداده است حاضرشود .

بنابدعوت‌اووارداطاق‌شدیم‌وهمینکه نشستیم‌شوهرم بملاگفت‌امروز بخت باماساعد بود که بزیارت شما نائل شدیم خواهشمندم اگرزحمت نباشد مختصری از حقایق مذهب اسلام و دستورات آن‌رابرای‌مابیان‌فرمائید.

ملاگفت : من باکمال‌امتنان درخواست شما را اجابت میکنم . این مباحث موضوع تحصیلات ومطالعات دائمی ماميباشد . من حقایقی رابرای شما میگویم نه‌بقصد اینکه‌یکنفرعیسوی راازراه غلط برگردانم‌وبراه راست هدایت کنم بلکه برحسب وظیفه‌ای که دارم مطالبی را برای‌شما بیان‌میکنم یکی‌ازشعرای ما گفته‌است :

«چومی‌بینی که نابیناوچاه است
اگرخاموش‌بنشینی گناه‌است .»

وشروع بصحبت‌کرد وازتوحیدواصول



مسجد خرابه قزوین

وفروع دین وقیامت وحشر اموات وملائکه و وظایف آنها سخن راند وازآداب نماز وروزه وحج و بهشت ودوزخ و پیغمبران سلف و کتب آسمانی وغیره به تفصیل سخنرانی کرد (۱) درضمن صحبت سایر ملاها هم ازعبادت فارغ شده وبتدریج آمدند و پشت بدیوار نشستند ، قهوه‌ای صرف شد وقلیان دست بدست گشت پاره‌ای کتابی ازطاقچه برداشته بمطالعه پرداختند وبعضی هم قلمدانهای دراز را بالوله کاغذ که درقطعه چرمی پیچیده بود از جیب درآورده سرگرم نوشتن شدند وماهم برای رفتن بلند شدیم یکی از ملاها بما پیشنهاد کرد که خرابه های مدرسهٔ قدیمی هم که نزدیك است به‌بینیم این مدرسه بوسعت مسجد شاه نیست ولی ازتزییناتی که باقی مانده است میتوان حدس زد که درزمان آبادی مانند مسجد شاه جالب توجه بوده‌است.

۱۳ مه ـ امروز صبح بنابود از قزوین بطرف تهران برویم ولی مارسل شب گذشته مبتلا به‌تب شدیدی شد وازدردسر مینالید واستفراغ میکرد . من ازرئیس تلگرافخانه پرسیدم که‌آیا دکتر اروپائی خوبی دراین شهرهست ؟گفت : نظر باینکه ایرانیان پیرو دستورات ابن‌سینا دانشمند مشهورهستند که درقرن دهم درسلك حیات بوده بدکترهای‌اروپائی مراجعه نمیکنند وبنابراین دکتراروپائی دراین‌جا نمیماند . بدبختانه جعبهٔ دوارا هم‌روز پیش باکاروان‌فرستاده بودیم وچون‌از ناخوشی او بیمناك بودم باین‌فکر افتادم‌که هرچه زودتر اورا به‌تهران برسانم ازقزوین به‌تهران می توان بادرشگه مسافرت کرد ولی درشکه پیدا نمیشود. درانبار های دولتی چند درشکه بودکه برای مسافرت اعلیحضرت محفوظ نگاه داشته وبکسی نمیدادند بالاخره پس ازیکروز سرگردانی چهار چرخه‌ای پیداکردیم‌که سرپوش بدی داشت‌لحافی در آن انداختم وشوهرم را روی‌آن خواباندم ودر ساعت۳ بعد از نصف شب حرکت کردیم . درپنج‌کیلو متری شهرراه بواسطه بارندگی زیاد پرازآب وگل شده وحیوانات بسختی راه می‌پیمودند ناگهان درشکه درگل ماند.درشکه‌چی پیاده‌شد من‌عنان اسبازاگرفتم واوپی درپی شلاق‌زد ولی‌نتیجه‌ای حاصل‌نشد بنابراین مجبورشدیم صبرکنیم تاآفتاب طلوع کندوبا مساعدت عابرین کاری صورت دهیم چون صبح شدچند نفردهقان که باگاوان خود بمزرعه میرفتند رسیدند وباکمك‌آنها ونیروی‌گاوان توانستیم ارابه را ازگل ولای بیرون‌آوریم بطوریکه آنها نقل میکردند راه تاتهران بهمین حال است ومابایدیکصدوبیست کیلومتر را بازحمت طی‌کنیم .

مهندسی که این راه راساخته و ایرانیان را باین شاهراه سلطنتی مفتخر نموده قابل ملامت نیست زیراکه امین‌السلطان‌مباشرساختمان این‌راه بوده‌وبرای هر کیلومترمتجاوزازده هزار فرانك ازخزانهٔ دولت‌گرفته واین جاده را ساخته است‌که درتابستان از زیادتی خاك ودر زمستان بواسطهٔ‌آب وگل قابل عبور نیست .

امین‌السلطان سابقاًآبدارمخصوص شاه بوده و بواسطه همین شغل شریف باین مقام رفیع

---

(۱) شرح این مجلس را نویسنده درچند صفحه مینویسد وچون مامسلمانان بیشتر وبهتر از او باین مسائل آشنا هستیم ازترجمهٔ‌آن صرفنظر میکنیم (م)

رسیده است . امروزهم صدر اعظم کشور است بعلاوه ریاست گمرك وخزانه راهم دارد وعایدات ومخارج کشور کاملا دراختیار اوست . اکنون هم مضایقه ندارد که درموقع شکار پیش بندی به‌بندد وآستین را بالازند وبرای شاه کباب لذیذی فراهم سازد . البته بواسطهٔ همین کباب مطبوع بوده که توانسته است ساختن راه تهران بقزوین را مقاطعه نماید پس از آنکه بگرفتن امتیاز نائل گردید دهقانان را باضرب شلاق وبدون اجرت بکار واداشت واز مالکین مزارع هم رفع خسارت نکرد والبته چنین راهی که یکوجب سنك فرش ندارد بهتر از این نخواهد شد .

باری بازحمت زیادی بچاپارخانه چهارم رسیدیم دراین‌جا نایب چاپارخانه مانع ازحرکت ماشد به‌بهانهٔ اینکه راه امن نیست وشب نمیتوان حرکت کرد. چنان حالت یأسی بمن دست‌داد که از توصیف خارج است ولی نظر باینکه مجبور بودم مریض را زودتر بتهران برسانم براصرار والتماس افزودم و گفتم مگراین رشته جبال البرز نیست که قلل پربرف آن‌نمایان



منظرهٔ کوه دماوند

است ؟ ما بیست کیلومتر از پای‌تخت فاصله داریم‌چگونه ممکن‌است این فاصلهٔ کم ونزدیك پای تخت ناامن باشد ؟ وبالاخره‌بواسطهٔ پافشاری موفق شدم که اسبانی بگیرم‌وحرکت‌کنیم. درساعت ده‌بعدازظهر ازخندق عریض پای تخت عبور کردیم اما سورچی تاکنون بتهران نیامده وراهرا نمیداند او یکنفر دهقانی است که بالهجهٔ کردی حرف میزند ومن هیچ نمی فهمم‌چه‌میگوید .بالاخره ارابه درکوچه های‌تاریك پرپیچ‌وخم وخالی ازسکنه داخل‌شد. درب تمام خانه ها بسته شده و بقدری کوچه ها پرگل وآب است‌که بازحمت ازآنها عبورمیکنیم

وکمترین روشنائی‌هم وجود ندارد که بتوان راهرا ازچاه بازشناخت.
پس از عبور از بازارکه تاریکتر از کوچه‌ها بود ناگهان دیدم‌که دری نیم‌باز است ومختصر روشنائی درآن پیداست. بنابراین باآنجاداخل شدم ودیدم یك‌عده سرباز سرگرم نوشیدن چای وکشیدن قلیان هستند. ازآنها پرسیدم ازکدام طرف باید بمحلهٔ عیسویان رفت؟یکی ازآنها بلند شد وباسورچی گفتگوئی کرد ودانست که او راه‌را نمیداند. بنابراین برسر لطف‌آمد وپهلوی سورچی نشست و مارا برگرداند. مدتی راه رفته را دوباره پیمودیم وبالاخره بمیدان بزرگی‌رسیدیم که روشنائی ضعیفی داشت. این میدان دارای چهاردروازه بزرگ بود. (۱) سرباز راهنما ازیکی ازآنها عبورکرد وگفت این‌جا محلهٔ فرنگیهاست وپیاده شدکه برود پرسیدم مهمانخانه کجاست؟ گفت من‌نمیدانم. خوشبختانه قهوه خانه‌ای در آن نزدیکی بود من‌به‌قهوه‌چی مراجعه کرده وراهنمای جدیدی‌پیداکردم. ده‌دقیقه بعدبخانه‌ای رسیدیم که دیوارهایش سفید وبحسب ظاهر تمیزبنظر میآمد.
این‌جا هتل‌فرانسه است یعنی کافهٔ کوچکی که یکی از هموطنان مادایرکرده است وبطوریکه بعد فهمیدم این شخص سابقاً شیرینی پزمخصوص‌شاه بوده است. نظر باعتراض‌علما که شاه نباید شیرینی که بادست ناپاك فرنگی فراهم‌شده صرف نماید از شغل خود منفصل گردیده وبرای امرارمعاش این‌کافه را دایرکرده است.
دراین‌کافه‌فقط دواطاق‌است که‌صاحب‌مهمانخانه موسیوپروو(M. Prévot) بمسافرین تازه وارد اجاره میدهد خوشبختانه دراین موقع این‌دواطاق خالی بود وماتوانستیم درکافه منزل کنیم. اما مارسل درچه‌حالی است؟ خدامیداند. متصل‌هذیان میگوید وقادرنیست که خود را باطاق رسانده روی تخت خواب بیافتد.

فصل هفتم

دکتر تولوزان - خواهران تارك دنیا - قصر نگارستان - اندرون‌شاهی- تصویرفتحعلی‌شاه باپسران - شرفیابی بحضورشاه - ناصرالدین شاه.

اول ژوئن - اکنون سه‌هفته میگذردکه من‌درتهران هستم ولی هنوز نتوانسته‌ام از منزل بیرون بروم حتی بباغی‌هم که درزیر پنجرهٔ اطاق واقع است قدم نگذارده‌ام. حال مریض رو به‌بهبودی است ولی بسیار ضعیف وناتوان شده‌است دکتر تولوزان بدادمارسید واگر او نبود خدا میداندکه اکنون مادرچه حال بودیم.
این دکتر دانشمند سابقاً درقشون فرانسه خدمت میکرده واکنون ۲۰سال است که درایران بشاه واطرافیانش خدمت‌میکند. برخلاف سایراروپائیان که چون چندی درخاوراقامت‌کنند سست و تنبل میشوند ودست ازکار ومطالعه میکشند دکترتولوزان اتصالا مشغول‌کار است.

---

(۱)مقصودش میدان توپخانه است(م)

امراض محلی را بدقت مطالعه کرده و کتب مفیدی راجع به تولید و بادرهندوستان ومنشاء طاعون خیارکی که در بین النهرین وقفقاز وارمنستان بروز میکند نوشته است. تحقیقات او راجع بمرض دیفتری که درخاورزمین زیاد است خالی از استفاده نیست .

دکتر تولوزان علاوه براینکه دکتر ومعالج شاه است سمت مشاوری ومصاحبت اورا هم دارد نظر به بی غرضی ومعلومات زیاد طرف توجه شاه واقع گردیده ودر نزد او احترامی دارد سیاست خوبی هم بازی کرده است یعنی با اطبای بومی طرح الفت ریخته ودر کارها با آنها هم مشورت میکند زیرا که این اطباء طرف توجه درباریان وعلماء روحانی واندرون شاهی هستند واگر اشکالاتی درامر طبابت پیش آید بواسطهٔ اخلاق ملایم دکتر زود برطرف میشود .

طبیب ایرانی خون گرفتن را درهر موقع تجویز میکند ومسهل هم زیاد میدهد نه فقط درهنگام مرض بلکه درموقع تندرستی هم برای جلوگیری از بروز امراض دربکاربردن این دستورات اصرار دارد حتی تجویز میکند که از نوزادان هم پس ازسه روز خون بگیرند تا خون فاسد رحم مادر از وجودش خارج شود . هر ایرانی مجبور است که درهرماه دوبار بدلاك مراجعه کند وتحمل رنج نیشتر اورا بنماید تا ازاختلال مزاج احتمالی مصون باشد .

چندین سال میگذشت که شاه خون نگرفته بود زیرا که دکتر تولوزان چنین عملی را تجویز نمیکرد ولی در این اواخر بنا به تجویز اطبای ایرانی واصرار زنان حرم بدون مراجعهٔ بدکتر رگ خود را گشود وپس از خروج مقداری خون بحمام رفت . واز شدت ضعف غش کرد البته معلوم است که تاچه اندازه حواس حکیم باشی ها پریشان میشود وباضطراب ووحشت میافتند . بنابراین فوراً بهمقطار فرانسوی خود مراجعه کرده وازاو مدد خواستند .

دکتر تولوزان بازحمت زیادی شاه را بهوش آورد وهمینکه رمقی گرفت حکم کرد که اطبای ایرانی را چوب بزنند اما بنابرخواهش واصرار دکتر تولوزان شاه آنها را بخشید وازاین تاریخ به بعد دیگر شاه بآنها اعتنائی ندارد وحتی نهی اکید کرده است که ازولیعهد هم که ماهی دومرتبه عادت بخون گرفتن دارد دیگر خون نگیرند .

۲ ژوئن — درمدت بیماری مارسل خواهران سن ونسان دوپل (۱) مساعدت زیادی بمن کردند سرپرست ورئیس آنها خواهر کارولین (Caroline) بمحض اطلاع ازورود ما آمد وازما دیدن کرد . وخواست شوهرم را بکلیسا ببرد که درآنجا خواهران مسیحیان بی کس ومریض را پرستاری ومعالجه می کنند دکتر تولوزان بانتقال مریض رضایت نداد ولی آنها میآمدند ومرا درپرستاری مساعدت میکردند .

بمحض اینکه حال مارسل بهترشد ومن توانستم از منزل قدمی بیرون گذارم بکلیسا رفتم واز مساعدت ومهربانی خواهران تشکر کردم وعجب این است که درآنجا کوری راهنمای من شد یعنی بمحض اینکه درزدم کوری آمد ودررا بروی من باز کرد وپس ازسؤال وجواب

---

(۱) جمعیت مذهبی که (Saint Vincent de Paul) در ۱۶۰۷ تأسیس کرده است ودختران اعضاء این جمعیت خودرا وقف دستگیری فقرا وپرستاری مرضی میکنند (م)

مختصری گفت : شما همان خانمی هستید که تازه از تبریز به تهران آمده اید ؟ گفتم بلی وازهوش او تعجب کردم این شخص نابینا درحالیکه از کنار حوضهای پر از آب و باغچه‌ها بخوبی میگذشت مرا راهنمائی کرد و برد نزد خواهر کارولین که دردوا خانه مشغول فراهم کردن دوابرای فقرا بود . اتفاقاً دراین روزخواهران مریضهای بی بضاعت ایرانی را میپذیرفتند و جمعیت زیادی بآنها مراجعه کرده بود . درمیان این جمعیت زن جوان مسلمانیرا دیدم که بسیار اندوهناك بود . بطوریکه شنیدم این زن بیچاره طفل خودرا که مبتلا بمرض دیفتری شده آورده بود که تحت توجه خواهران قراردهد ودرگوشه حیاط تنها نشسته و مبهوت مانده بود . چشمانش ازشدت گریستن ورم کرده ودهانش بازمانده بود و بقدری رنج میکشید که هیچ ملتفت اطراف خود نبود. چندسالیست که این خواهران درتهران کلیسا و مدرسه ای دایر کرده و بتربیت کودکان چندخانوادهٔ اروپائی که درتهران اقامت دارند پرداخته‌اند. عدهٔ زیادی از دختران ارمنی هم بمدرسهٔ آنها میروند وعدهٔ بسیار قلیلی ازمسلمانان هم اطفال خود



زن گدای ایرانی

رادرتحت پرستاری خواهران قرارداده اند باین شرط که درعقیده ومذهب آنها دخالت نکنند. دختران دراین مدرسه خواندن و نوشتن وخیاطی واتو کشی وخانه داری یادمیگیرند یعنی تعلیماتی که ایرانیان با آنها آشنائی ندارند. زبان فرانسه ومختصری تاریخ وجغرافیا هم بآنها تدریس میشود. زنان اندرون شاهی هم گاهی این خواهران را میپذیرند ومساعدتی بآنها میکنند شاه‌هم سالیانه هزاروپانصد فرانك بآنها اعانه میدهد وروی‌همرفته اوضاع مالی میسیون بدنیست. بدبختانه مشقت مسافرت بایران وتغییر آب وهوا نیروی این خواهران شجاع را تحلیل میبرد وغالباً بواسطه ابتلای بامراض بومی تلف میشوند. مخصوصاً درارومیه که دکتر اروپائی ندارند تلفات آنها زیادتر است . سال گذشته نه نفر ازاین خواهران بایران آمدند ولی شش نفر از آنها ازمرض تیفوئید تلف شدند دو نفر ازآنها ، لازاریست هم دراین میسیون مشغول خدمت هستند اینها علاوه بر خدمت بفقرا مقصود دیگری هم دارند وآن اینست که اقتدار و نفوذ دولت فرانسه را در خاور روبتوسعه وافزایش برند (۱)

---

(۱) معلوم میشود که تنها دول هم جوار یعنی انگلیس وروس درفکر استعمارما نبوده ودولت فرانسه هم‌چشم طمع بایران دوخته بوده‌است (م)

۳ژوئن -حال شوهرم رو به بهبودی است ومیتواند مختصر حرکتی بکند فردا باید بدیدن دکتر تولوزان برویم وچون فاصله کم است میتوانیم آنرا پیاده طی کنیم وپس فرداهم بنابر تقاضای دکتر باید حضور شاه شرفیاب شویم.

ناصرالدین شاه از طایفهٔ قاجار است این طایفه را تیمورلنگ از شام بایران آورد وچون بشجاعت وجنك آوری افراد آن اطمینان داشت آنها راسه قسمت کرده مأمور حفظ سرحدات ممالك پهناور خود کرد. یك قسمت را برای جلوگیری از طغیان طوائف لزگی بگرجستان فرستاد وقسمت دوم را در خراسان در مرو سکونت داد تا در مقابل طوائف ازبك بدفاع پردازند. وقسمت سوم راکه سلسلهٔ شاهان حالیه بآن تعلق دارد در سواحل بحر خزر جای داد تا از شرارت ترکمانها جلوگیری کند.

قبیلهٔ قاجار استراباد از مراتع کوهستانی استفاده کرده وبزندگانی خود ادامه میداد تاروزیکه فتحعلی خان یکی از رؤسای عمدهٔ این قبیله درقشون طهماسب دوم وارد گردید وبمقام بلندی رسید وافراد نامی این طایفه هریك دراین قشون پستی را اشغال کرد ودر اواخر قرن اخیر موفق شدند یکی ازرؤسای خود موسوم به آقا محمد خانرا که مؤسس سلسلهٔ شاهان حالیه است به تخت سلطنت بنشانند (۱)

آقامحمدخان سر گذشت عجیبی دارد. درهنگامیکه طفل شیرخواره‌ای بود پدرش بحکم نادرشاه بقتل رسید وخود او نیز تاچندی در دربار عادلشاه جانشین نادر بعنوان گرو بسر میبرد. عادلشاه بااو وحشیانه رفتار کرده واو را مقطوع النسل ساخت تاشجاعت ونیروی مردانه را ازاو بگیرد اما آقامحمد که دارای هوش سرشاری بود آرام ننشست و فکر دست اندازی به تاج وتخت سلطنت را درمغز خود پرورش میداد وپیوسته باطناً در پیشرفت منظور خود کارمیکرد. چندی‌هم

---

(۱) قاجاریه ازحیث نژاد مغول ودر زمان چنگیز واولاد او از مغولستان هجرت کرده درشام و ایران مخصوصاً درارمنستان ساکن گردیدند. قسمتی که درارمنستان بوددر دوران سلطنت صفویه نظر بکمکهائی که افراد آن بشاهان این سلسله کرده بودند گاهی رؤسای آنها بحکومت میرسیدند. شاه عباس کبیر ایل قاجار راازمحل اصلی خودحرکت داده دسته ایرا درمقابل طوائف لزگی سکونت داد وعده‌ایرا هم برای جلوگیری ترکمانان بگرگان واستراباد فرستاد وقسمتی راهم برای جلوگیری ازطوائف اوزبك بمرو روانه کرد.

قسمت‌هائی که درگرگان واسترآباد سکونت داشتند دراواخر سلطنت صفویه اهمیتی پیداکردند وبدودسته تقسیم شدند آنهائیکه درساحل راست گرگان مسکون بودند معروف شدند به یوخاری باش (یعنی سکنه آن سررودخانه) وکسانیکه درساحل چپ بودند اشاقه باش (یعنی سکنهٔ این سر رودخانه) نامیده شدند آقا محمدخان ازهمین طایفه اخیراست که پس از کشمکش‌ها ومغلوب کردن مدعیان سلطنت درتهران درسال ۱۲۰۰ هجری تاجگذاری کرد. (م)

دردربار کریم خان زند تحت نظر بود و بطوری طرف اعتماد واقع شده بود که کریم خان درمعضلات امور با او مشورت مینمود و ازفکر او استفاده میکرد.

بمحض اینکه کریمخان بدرود حیات گفت آقامحمد ازشیراز فرار کرده خودرا باسترابادرسانید وبجمع آوری قشون پرداخت تاقصد دیرین خودرا عملی سازد(۱) . و کسانیرا که سابقاً باو بدرفتاری کرده بودند بحسب ظاهر بخشید وباچندنفر ازرؤسای توانای کردستان وآذربایجان وعراق پیمان دوستی بست وآنها را بدورخود جمع کرد وتوانست درموقع شوریدگی کشور تاج سلطنت ایران را بدست آورد. آقامحمد درضمن کوشش وکار زیاد نیروی روحی وجسمی خوبی پیداکرد ونظر باینکه میخواست بقبیلهٔ خود نزدیك باشد تهران راکه سیاحان قدیمی قصبه‌ای نمایش داده وگفته‌اند که سکنهٔ آن درلانه های زیرزمینی منزل دارند پایتخت خود قراردادودرآبادی واستحکام آن کوشید . طرح اولیهٔ نقشهٔ آقامحمد تجهیز قشون نیرومندی بود وپس ازآنکه بمقصود رسید بشورش ایالات خاتمه داد وبفتح کرمان وگرجستان نائل گردید. وشهر تفلیس پای تخت گرجستان را درمعرض قتل وغارت هولناکی قرار داد بطوریکه بغیرازنان جوان وزیبا کسی‌را زنده نگذارد واین باقیمانده را هم باسارت همراه آورد بطوریکه گفته ونوشته اندپس ازفتح گرجستان شانزده‌هزار نفراسیر در دنبال قشون فاتح پیاده راه می پیمودند .

پس ازاین فتح نمایان بودکه آقامحمد برحسب ظاهر بطور بی‌میلی قبول سلطنت کرد وتاج شاهی ایران را پذیرفت (۱۷۹۶) ودرحالیکه آنرا برسرمیگذارد روبسپاهیان وسران قشون کرده گفت : شمامرا بزحمت و مرارت محکوم میکنید من وقتی بقبول این تاج راضی میشوم که اقتدارم بدرجهٔ تواناترین شاهان پیشین ایران برسد .

پس‌از مراسم تاجگذاری آقامحمد شاه بلافاصله عازم فتح خراسان شد وهمینکه میخواست بشهر بخارا داخل شود شنید که قشون کاترین امپراتریس روسیه بطرف گرجستان روی آورده است بنابراین فوراً خودرا بسرحد رسانید وقصدش این بودکه این نواحی‌را خالی از سکنه

---

(۱) کریم خان نسبت به محمد خان بانهایت رأفت ومهربانی رفتار میکرد حتی باو اجازه رفتن بشکار راهم داده بود ولی آقامحمدخان نظر باینکه مقطوع النسل واز داشتن زن وفرزند محروم شده بود تمام افکارش دراطراف بدست آوردن سلطنت دورمیزد وچون کریم خان مریض وبستری گردید غالباً بعزم شکار ازشهر بیرون میرفت وبایکی ازمحارم شاه زند بندوبستی کرده بود که هر وقت پادشاه زند بدرود حیات گوید او در سر برجی بیاید و باعلامت معهود آقا محمد خان را آگاه سازد بنابراین خان قاجارهمه روزه بنابرقرارداد بطرف برج میآمد واگرعلامت را نمیدید بشیراز برمیگشت تاروزی که علامت را دید وازمرك کریمخان اطمینان حاصل کرد بنابراین با شتاب تمام فرار اختیار کرد وراه تهران را درپیش گرفت (م).

وتبدیل به بیابان لم‌یزرعی نماید ولی مرگ امپراتریس واحضار قشون روس از این نواحی بجنك وقتل وغارت خاتمه داد .

پس از این واقعه طولی نکشید که شاه ایرانهم از زندگانی محروم گردید و بدشمن خود پیوست توضیح آنکه سه روز بعداز ورود او بقلعهٔ شوشی درمیان یکی از مستخدمین مقربش وغلامی گرجستانی نزاعی تولید شدو آغا محمد که از هیاهوی آنها بستوه آمده وعصبانی شده بود حکم کرد که سرهردو نفر را فوراً از بدن جدا سازند ، چندنفراز رؤسای توانای قشون بشفاعت پرداختند شاه قبول نکردوفقط حاضر شد که اعدام آنها به‌بامداد روز بعدموکول شود و شب جمعه مرتکب قتلی نشود . اماعجب این است که بعلت تهور بیمورد ویا عارضهٔ جنون شاه امشب هم این دومستخدم راازخود دورنکرد ازطرفی هم چون این دونفرمیدانستند که حتماً فردا باید دست ازحیات بکشند یکنفردیگر از نوکران ناراضی را هم باخود همدست کرده و شبانه بسرا پرده شاه وارد شدند ورشتهٔ حیاتش را درسن شصت‌وسه سالگی با کارد قطع کردند[۱] .

ابتدا قصدآقا محمدخان این بودکه تاج وتخت‌سلطنت را تصاحب نماید اما همینکه بمقصود رسید باین خیال افتاد که سلطنت رادرخانوادهٔ خودموروثی کند بنابراین فتحعلی‌خان برادر زادهٔ خودرا که معمولا باباخان میگفتند بولیعهدی نامزد کرد .

آقامحمد این برادرزاده رابسیاردوست میداشت ومانند پدری نسبت باومحبت میکردوبرای اینکه ازتصاحب تخت و تاج محروم نگردد تمام اشخاص نیرومند طائفه را کشت. سه‌نفر از برادرانش فرارکردند ویکی از آنها را کور کردوجعفرقلیخان‌راکه نسبت باو خدمات زیادی کرده وبرای رساندن او بسلطنت فداکاری‌ها بروز داده بود قربانی فتحعلی‌خان کرد. وقتیکه جسد برادر مقتولش را دید اظهار پشیمانی نمود وروی بفتحعلی‌خان کرده پس از فحش وناسزای زیاد جسدخون آلودبرادر خودرا باونشان دادو گفت : باباخان آنروح عالی همت که این بدنرا بحرکت درمیآورد هرگز حاضر نبودکه تووارث تاج شاهی‌شوی

---

[۱] راجع بکشتن او روایات مختلفی نقل کرده‌اند که یکی از آن‌ها هم‌روایت زیراست : گویند در ایام محاصرهٔ شوشی چندعدد خربوزه تقدیم شاه کرده‌بودند که تحویل آبدارخود داده وامرکرده بودکه هروعده‌نصف خربوزه‌درسفرهٔاو بگذارندخربوزه ها زودتراز حسابی که‌شاه‌داشته تمام‌میشود.شاه تاریخ‌ورودآنهارا واینکه چندعدد بمصرف رسیده‌وچندعدد بایدباقی باشد بدقت معین میکند وازآبدار باقی مانده رامؤاخذه می‌نماید آبدارهم نجات خود را درواقع گوئی میپندارد واعتراف میکند که بادونفرازپیشخدمتها آنهارا خورده‌اند شاه‌برای همین قضیه کوچك امربکشتن هرسه نفرمیدهد وآنها هم‌چون‌میدانستند که‌حکم اوقطعی است شبانه وارد اطاقش شده واورا میکشند .

آقا محمد خان درقساوت قلب وبیرحمی بی‌نظیربود. شکنجه و آزاری که قبل‌ازکشتن به‌

تومیدانی که ایران هرج‌ومرج شده بود وهر قطعه رایکی از گردنکشان درتصرف داشت ومن چقدرزحمت کشیدم تااین قطعات رابهم‌متصل کردم وبشورشها وملوك الطوایفی خاتمه‌دادم اکنون هم برای اینکه توبلامانع بسلطنت‌برسی مرتکب این‌قتل‌های فجیع خانوادگی‌میشوم و بجای پاداش دادن باین مرد دلیر که نسبت بمن جان فشانی کرده بود حق ناشناسی کرده ورشته حیاتش را بریدم . .

غالباً باطرافیان خود میگفت: باباخان جانشین من‌است.چقدرخونها بزمین ریختم تااو بتواند بعداز من باآرامش خاطر سلطنت کند .

آقا محمد علاوه برلئامت جبلی حرص زیادی هم بجمع‌آوری سیم وزر وجواهرات داشت. آنچه جواهر درنزد اولاد وبستگان‌نادر سراغ‌داشت همه‌را بایك‌نوع بیرحمی وقساوت‌قلب بی‌نظیری ازآنها گرفت .

گویند روزی حکم کرد که هردوگوش دهقانی را ببرند درحینیکه میرغضب میخواست مشغول قصابی شود دهقان التماس کرد که اگر ببریدن یك‌گوش اکتفاکنی پول زیادی بتومیدهم و مبلغ آنرا معین کرد آقا محمد چون این مطلب را شنید دهقان را احضار کرد وگفت اگر این مبلغ را مضاعف کنی ازقطع هردو گوش معاف خواهی شد . دهقان برای تشکر از این مرحمت خودرا بپای اوانداخت‌وتصور کرد که شاه برای‌مزاح‌مطالبه پول کرده است‌غافل از اینکه اشتباه کرده بود و باید آن مبلغ را بشاه بپردازد (۱)

ونیز گویند روزی آقا محمد بادرویشی خلوت کرد وباو دستورهائی داد تابتواند مبلغ زیادی ازاطرافیان خود بگیرد وباو گفت درفلان روز بدربار بیا وطلب‌احسانی‌کن‌وچون شب‌شدآنچه‌گرفته‌ای بیاور تاباهم تقسیم‌کنیم در روز موعودکه شاه تمام درباریان خودرا احضارکرده‌بوددرویش‌پیش آمدو پس‌از تعظیم بنا بردستوری که‌داشت باحالت‌محزونی درخواست

⊛لطفعلی‌خان زند رواداشت ودرآوردن چندمن چشم ازمردم کرمان نمونه‌ایست ازشقاوت و بیرحمی‌او. یکی ازاعمال‌آمیخته بجنون‌اوهم‌چنانکه معروف‌است این بودکه‌امرداداستخوانهای پوسیدهٔ‌کریم خان‌را ازشیراز به‌تهران بیاورند ودرپای تختی‌که جلوس میکرد دفن نمایند تا درموقع سلام پایمال خود ومستخدمینش شود (م)

(۱) آقا محمد خان‌بسیارممسك وباریك بین‌بود وچون حرم سرا وسرگرمی نداشت‌شخصاً بتمام اموررسیدگی میکرد گویند درسفرهای جنگی جزنان وکوفته چیزی درآبداری‌خود نداشت وبسا میشدکه بانان وماست یاپنیر قناعت میکرد ونیز گفته‌اند که روزی بابرادر زاده وولیعهد عزیزخود یعنی باباخان غذامیخورد باباخان قدری خورش برداشته در روی پلاو ریخت که بخورد خان‌عمو متوجه شده باشقاب برپشت دست‌اوزد وچند فحش رکیك هم باوداد وگفت: خورش‌رابرای‌چلودرسفره گذارده‌اندروغن وگوشت وادویه که در پلاو⊛

احسان کرد شاه نسبت باوحس ترحمی بروزداده ومبلغی هم ازجیب خود باوداد وبسایرین هم گفت هر کس مرا دوست دارد نیازی مطابق شأن خود باین درویش بدهد درباریان محض خاطر شاه کیسهٔ خودرا باشتاب دردامن درویش خالی کردند درویش تعظیمی کرد و از حضور دورشد.

شاه روز را بااضطراب بشب رساند تابرحسب دستور وقرار داد درویش بیاید وپولها را بشاه تقدیم نمایدولی هرچه انتظار کشیداز آمدن درویش مأیوس تر گردیدعاقبت ناظرخودرا خواسته و گفت اگر درویشی آمده است اورا بحضور آورید ناظر گفت درویشی نیامده است شاه عصبانی شده بی اختیار گفت: «من عجب گولی خوردم این حرامزاده نه فقط پولهای درباریانرا برد بلکه بر آنچه هم که ازمن گرفت چشم طمع دوخت» وفوراً کسانی را مأمور دستگیری او کرد ولی درویش باتدبیرتر ازهمدست خود بود وبجائی رفت که هیچکس نتوانست باو دست یابد وبقیه عمررا بااین گنج بادآورده بخوشی وخوبی بسر برد(۱).

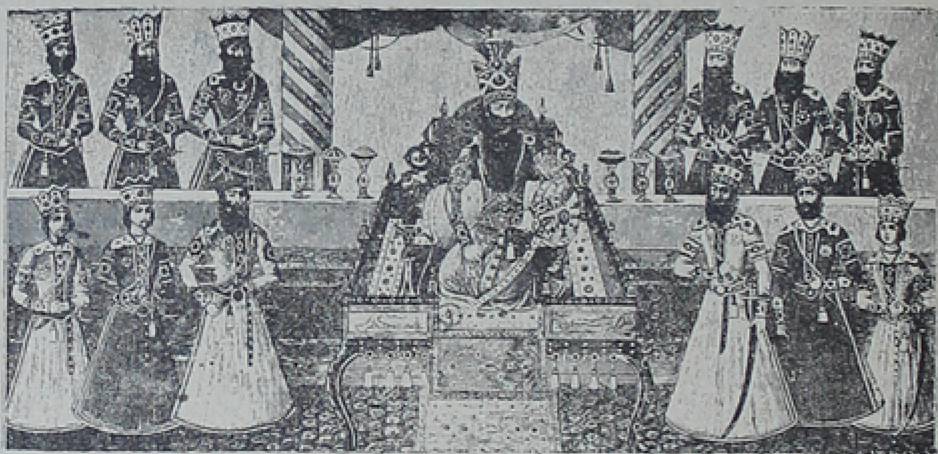
باوجود لئامت وحرص بجمع آوری ثروت وقساوت قلب نمیتوان منکر لیاقت ودرایت آقامحمد شد او مرد باعزمی بود بشورشها خاتمه داد و ایرانرا بصورت مملکت مستقلی درآورد ودر ترقی آن کوشید. درنگاهداری نظم قشون وفنون جنك مهارت شایان تمجیدی داشت.

پس ازمرگ اوباباخان بدون دردسر به تخت سلطنت جلوس کرد. اودرجوانی باهوش بودوچون ازکوچکی درامور سلطنتی دخالت داشت کار آزموده شده بود. درآغاز سلطنت بخراسان لشکر کشیدوشهرهرات را هم گرفت ولی درعوض درگرجستان وارمنستان ازقشون روس شکست خورد و در نتیجه این کشور ها ضمیمه روسیه گردید.

⊛هست خورش آن است تو که این خورش امیخوری چلورا بی خورش خواهی گذارد بااین اصراف وتبذیری که تودرپیش گرفته‌ای نمیدانم کاراین مملکت بکجا خواهد کشید [م]

[۱] گویند آقا محمدخان برای دفع شاهزادهٔ نادری که کریمخان زند نظر برعایت حق نمك نادرشاه اورا درخراسان باقی گذاشته بود بمشهد رفت مأمورین اوشاهزادهٔ نابینارا برای گرفتن نقدینه وجواهر نادری شکنجه کردند اقوام شاهزاده یکی ازعلمای بانفوذ شهررا بشفاعت نزد شاه فرستاده پیغام دادند که این پیرمرد عاجز چیزی ندارد اگرازجواهر ونقدینه چیزی موجود داشت ونمیخواست تقدیم کند ما برای استخلاص خود دفینه های اورا نشان میدادیم. شخص روحانی خود نقل میکند: اول شب بود که من نزدآقا محمدخان رفتم چون پرده بلندشد ووارد اطاق شدم دیدم سفره‌ای در وسط اطاق افتاده ومقداری زیادجواهر سواره وپیاده دروسط آن تل کرده‌اند که درخشندگی آن باآتش بخاری مسابقه میداد شاه در کنارسفره نشسته ومشغول تماشای چند دانه یاقوت درشت بود با اشاره مرا بپهلوی خود نشاند انگشتر یاقوت کوچك خوش آب ورنگی درانگشت من بود آقا محمدخان باوجود روشنائی کم اطاق متوجه آن گردید وپرسید نگین انگشترشماچیست گفتم یاقوت کوچك کم بهائی است واز انگشت⊛

فتحعلی شاه درابتدای این‌قرن درتاریخ ملی ماهم بطورغیر مستقیم داخل میشود .



فتحعلی‌شاه وپسرانش

توضیح آنکه ناپلئون همیشه دراین خیال بودکه اشکالاتی برای دولت انگلیس فراهم نماید و بهمین نیت خواست دولت ایرانرا وادارکند که قشونی بسبك اروپا مرتب ومجهز کرده بطرف هندوستان بفرستد بنابراین‌هیئتی‌را باژنرال گاردان [Gardan]مأمور ایران کرد تامعاهده‌ای منعقد نمایند ولی‌دولت انگلیس چون‌ازاین عمل آگاهی یافت ژنرال‌مالکم رابدربار ایران فرستاد تاقراردادی‌بادولت ایران به‌بندد.بموجب این قرارداد دولت انگلیس

※ بیرون‌آورده برای تماشا باودادم‌اومانند یك‌جواهرفروش زبردست‌انگشتر مرا بایاقوتهای خود بنوبت سنجید وگفت : « انگشترشما برای محك وسنجش سایر یاقوتهای همرنگ خود خوب‌است» شاید مقصود اوازاین جمله این‌بودکه‌انگشتررا باوتقدیم کنم ولی من‌متوجه‌مقصود نشده پیغام اقوام شاهرخ را باو رسانیدم شاه گفت : « شما چه عقیده دارید ؟ آیا راست میگویند ؟ » گفتم دلیلی برخلاف گفته آنها ندارم خندید وبخرمن جواهرات اشاره‌کرد وگفت : « کدام دلیل از این محکمتراست امروز اینهارا بروزداده وامشب مابقی را بروز خواهد داد» من‌ازاینکه پیغام‌برخلاف واقعی برای اوآورده وشفاعت بیموردی کرده‌بودم بسیارملول شدم وساکت نشستم وانگشترهم‌ازیادم رفت ولی شاه بتصوراینکه من‌برای انگشترپافشاری کرده‌ام‌سیخی ازجلوی بخاری برداشت وباکمال‌مهارت نگین یاقوت را ازآن بیرون‌آورد وروی تل‌جواهرات انداخت‌وحلقهٔ آنرا بمن‌پس‌داد و گفت : « یك عقیق‌خوشرنگ پیدا کنید وباین حلقه‌نصب کنید البته برای‌دست شماعقیق مناسبتراست » واین جمله بمنزله اجازه‌مرخصی من‌بود.فردای انروز شنیدم که شاهرخ میرزا بقیه جواهر را تا دانهٔ آخر بروز وتحویل داده است .

[نقل‌ازتاریخ اجتماعی عبدالله مستوفی] (م)

متعهد شد که روزی معادل بیست و پنجهزار فرانك بدولت ایران بپردازد. بنابراین شاه ایران بستن پیمانرا بادولت فرانسه بتأخیر انداخت وهیئت دیپلوماتیك فرانسه هم چون دید ازاقامت چند ماهه درایران نتیجه ای حاصل نشده تصمیم گرفت که ازایران خارج شود.

پس از سقوط ناپلئون چون انگلیسها اطمینان یافتند که ازطرف ایران خطری متوجه آنها نیست از پرداخت مبلغ قراردادی خود داری کردند فتحعلی شاه که عادت باین وجه استمراری کرده بود بشکایت پرداخت. ابتدا دولت انگلیس چنین تعهدی را انکار کرد وکابینهٔ سنت جمس مدعی شد که این بخشش موقتی بوده است وچون درباریان عهدنامه را بسفیر انگلیس نشان دادند آنرا گرفت وفوراً امضای آنرا پاره کرد و بلعید.

فتحعلی شاه ازاین تاریخ بعد چندان بامور سلطنت نمیپرداخت وغالب اوقات را در اندرون بسر میبرد این شاه دارای هفتصد زن وششصد نفر اولاد بود و بطوریکه میگویند امروزه شمارهٔ اولاد ونواده های او به پنجهزار نفر میرسد که غالب آنها بضاعتی ندارند ومجبورند درخانهٔ اعیان وبزرگان مملکت نوکری کنند.

فتحعلی شاه که جانشین یك پادشاه ضعیف و مقطوع النسل شده بود بجثه ونیروی خود میبالید ریش سیاه بلندی داشت که درروی سینه تا کمر ریخته بود وچون هیکل خود را دوست میداشت حجاران و نقاشان را وامیداشت که شمایل اورا با پسرانش در کوههای مجاور پای تخت ودرهریك ازبناهای سلطنتی حجاری و نقاشی کنند(۱) یکی ازعمارات او معروف بنگارستان وبسیار تماشائی است. این بنا سردر بزرگی دارد که درجبین آن دو قراولخانه واقع شده وسربازان مستحفظ درآن منزل کرده اند. درعقب این درپارك بسیار بزرك وعالی قرار دارد که پر است ازچنار های بلند که ازمختصات پارکهای ایران است وچون اززمین ارتفاع زیادی دارند مانع آن نیستند که شب هوادراین محوطه دور زند وطراوتی بآن دهد ولی روز بواسطه شاخ وبرگهای زیاد درختان وسایه آنها محوطه باغ



دکتر تولوزان

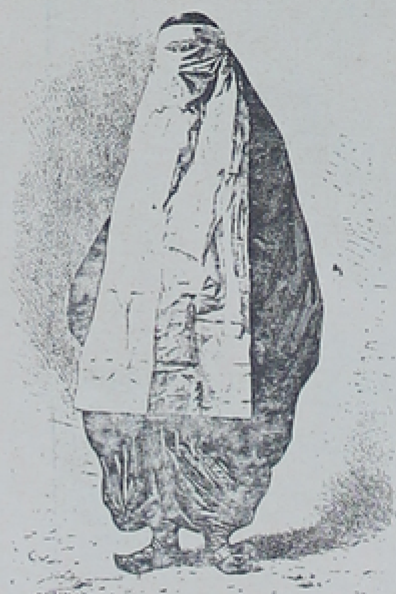
---

(۱) یکی ازکارهای بد وناپسند او این است که بناهای تاریخی طاق بستان واصفهان وغیره را حك کرده وبجای آنها تصویر خود وپسرانش را ترسیم نموده است(م)

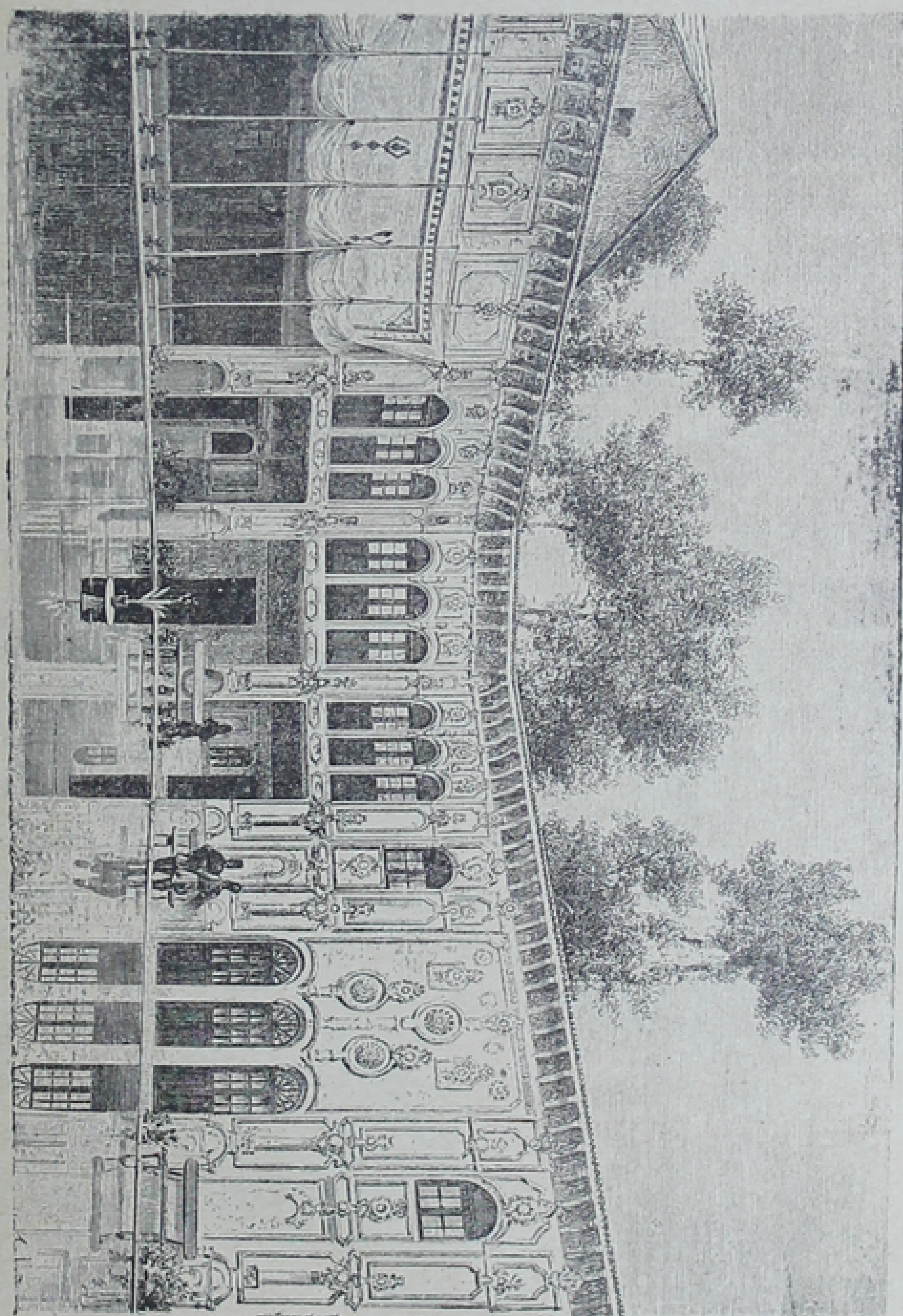
تاریك وخفه است. ابتدا باید از خیابانی عبور کرد که پنج خیابان فرعی درموازات آن واقع شده وهمه دارای نهری هستند که اتصالا آب در آن جاری است . درانتهای این خیابان عمارت مفصلی است بشکل صلیب یونانی که درانتهای هریك ازشعب آن درهای بزرگی باشیشه های الوان برای دخول روشنائی قرار دارد.درمیان بازو های صلیب دواطاق باایوانی دیده میشود که برای استراحت شاه اختصاص دارد. سالون مرکزی دارای گنبدی است که باچهار طاق متقارن ساخته شده است گچ بریهای سقف آن ظریف نیست ولی باطلاورنگهای مختلف نقاشی وتزیین شده است .

درعقب این بناباغهای اندرون واقع شده اندو پردهٔ بزرگی آنهارا از بیرونی جدا میسازدتابانوان حرم درموقع گردش ازانظار محفوظ باشند .

کاخی که مخصوص تعیش وزندگانی پنهانی شاه است دراین محوطهٔ دوم قراردارد شکل آن مربع مستطیل ودردیوارهای خارجی آن هیچگونه پنجره یاروزنه‌ای دیده نمیشود . تمام اطاقها ازحیاط روشنائی میگیرند .


زن ایرانی

برای دخول باین کاخ بایدازدرپست تنگی وارد دالانی شد وبحیاط رسید این حیاط محل زندگانی زنان اندرون شاهی است حوض بزرگی ازمرمر سفید در مرکز آن واقع و دراطراف آن معابر سنك فرشی است که هر یك منتهی میشود بمنازل سوگلیهای حرم وآپارتمان هریك ازآنها مرکب است از دو اطاق که درب آنها شیشه ندارد و همیشه باید باز باشد تاروشنائی وهوا درآنها داخل گردد . آیا این زندان بزرك صحنه های رشك ورقابت وفساد اخلاق را دیده که درب آن همیشه باید بروی این جمعیت زنان بدبخت که بخصوص برای ارضای شهوت شاه درآنجا درهم ریخته اندبسته باشد ؟ یعنی همان شاهی که بایدازعدم اعتنای او باوضاع کشوربیشتر از سبعیتش ترسید. درمرکز این بناسالون مخصوصی است که درداخل آن تصویر بزرگی ازفتحعلی شاه بادوازده پسرارشدش ترسیم شده است . شاه برتخت طلای جواهرنشانی جلوس کرده که دربالای آن عرشه‌ای برروی چندستون قراردارد. درفاصله ستونها گلدانهای کوچکی است که درآنها اززمرد وفیروزه وسایر جواهرات شاخ وبرك و گل درست کرده‌اند . شاه کلیجه‌ای پوشیده که دامن آن ساق پایش رامیپوشاند وتاجی هم که از الماس ویاقوت زینت یافته برسردارد وتکیه داده است بمتکای بزرگی که بامرواریدهای درشت زردوزی وآرایش یافته است در



عمارت نگارستان با اندرون فتحعلیشاه

دستهای اوشمشیری جواهرنشان وتسبیحی ازمروارید دیده میشود .
دوازده پسرارشد اودر دوصف ایستاده ودارای لباسهائی هستند که مانندقیف از بالابپائین گشاد میشود وحواشی آن‌ها مروارید دوزی شده‌است . تاجهای شاهزادگان به‌بزرگی تاج شاه نیست ولی‌همه جواهرنشان هستند.وضع این‌هیاکل باچنین‌لباس مانند شکل شاهانی‌است که.درروی ورقهای بازی مادیده میشوند .
تصاویر دیگری هم درین‌سالون‌هست که سفرای انگلیس وفرانسه وژنرال گاردان وسرجان مالکم را باآن جورابهای بلندقرمز که ازتشریفات سابق شرفیابی بحضور شاه است نمایش میدهند . دردنبال آنها وزراء ومستوفیان صف کشیده‌اند این‌دسته جبه‌های زردوزی‌پوشیده وعمامهٔ بلندی هم ازشال ترمه برسردارند که در بالای آن چند دانه الماس‌درخشان نصب شده‌است .
هرگاه بخواهند اززندگانی پنهانی شاهان شرقی آگاه شوند باید زحمت بخود راه داده وارد زیرزمینی شوند که محل استراحت تابستانی فتحعلی شاه بوده است.ازپله‌ها باید پائین رفت‌ووارد دهلیزی شد وازآنجابایوان وبالاخره بیك‌سالون هشت‌ضلعی‌رسید که از گنبدی پوشیده شده‌است. درقسمت فوقانی این‌گنبد شیشه‌هائی قرار دارد که قوس وقزح را نمایش میدهندوبوسیله آنها روشنائی کم رنگی بدرون سالون میتابد . دیوارهای آن هم از سنگ مرمر ساخته شده ودر یکی‌از سطوح آن سرسرهٔ سراشیبی‌است که دارای صفحات‌باریك‌عقیق مانند است . شاه دراین سالون به‌تعیش و تفریحات عجب وغریبی می‌پرداخته‌است ازجمله زنان لخت اندرون بنوبت در بالای این سطح‌متمایل رفته ودر انتهای فوقانی سرسره نشسته خودرا رها میکردند تا لغزش کنان در وسط حوضی پراز آب‌افتاده وشاه را سرگرم کنند (۱)
فتحعلی‌شاه دراواخرعمر اوقات تابستان‌رادراین زیرزمین بسر میبرد و بااین بازیهای‌آکرباتی زنان سرگرم بود (۲)

(۱) گویند یکی‌ازسرگرمیهای‌اواین‌بوده که پارچهٔ مشمعی پهن‌میکرده وروی آن‌مقداری نخ ابریشم‌خردکرده‌میریخته وبزنهای‌متعدد خودامرمینموده‌است‌که باپای برهنه‌روی‌آن‌راه‌بروند وبااین وسیله درنرمی و زبری پامسابقه دهند وبآنها که خرده ابریشم بپایشان نمی چسبیده جایزه میداده است (م)

[۲] بطوریکه نقل کرده‌اند درموقع جنك دوم‌روس وایران صحنه نمایش خنده‌آوری‌ترتیب داده بوده است :
وقتیکه قشون روس به‌تبریز وارد شد ومصمم بود که بسمت میانه حرکت کند فتحعلی شاه خودرا درمقابل عمل انجام یافته‌ای دید وناچارشد شرایط صلح پیشنهادی دولت روسیه را بپذیرد بنابراین مجلس سلامی درد‌ربار منعقدکرد وقبلا بدرباریان دستوراتی داد که در مقابل هرجمله که خودبیان‌میکند چگونه پاسخ‌دهند.

بقیه پاورقی درصفحه بعد

باری چون پسر بزرك فتحعلی شاه قبل از پدر درگذشت شاه پسر کوچك اومحمد را ولیعهد خود قرارداد که پس ازمرك او بنام محمدشاه بر تخت سلطنت جلوس کرد . محمد شاه ضعیف

شاه بر تخت جلوس کرد و درباریان سرفرود آوردند شاه بمخاطبین سلام خطاب کردو گفت اگر ماامر دهیم که ایلات جنوب باایلات شمال همدست شده ویکمرتبه برروس منحوس بتازند ودمار ازروزگار این قوم بی‌ایمان برآورند چه خواهد شد ؟

مخاطبین هم که خوب میدانستند دراین نمایش‌مضحك چگونه باید بازی کنند تعظیم غرائی کرده گفتند : بدا بحال روس . . بدابحال روس... شاه جهان‌پناه مجدداً گفت : اگر فرمان قضاجریان ، شرف صدور یابدکه قشون خراسان باقشون‌آذربایجان یکی‌شود وهردویکمرتبه بر کفارحمله‌کنند چه‌پیش خواهدآمد ؟

مخاطبین درپاسخ عرض‌کردند : بدابحال روس... بدابحال‌روس.. بازاعلیحضرت گفت : اگر توپچیهای‌خمسه‌رابکمك توپچیهای‌مراغه بفرستیم وامردهیم‌که باتوپهای خود تمام دارودیار کفاررا باخاك یکسان کنند چه‌خواهد شد ؟

مخاطبین باز تعظیم کرده‌گفتند : بدابحال روس ... بدابحال روس ... دراینوقت شاه‌جمجاه که برروی تخت بدو متکای مروارید دوزتکیه کرده بود نیم‌خیز شده شمشیرخود را باندازهٔ یکوجب ازغلاف‌بیرون کشیدو بطورحماسه ایندوشعررا که زادهٔ افکار خودش بود خواند :

کشم شمشیر مینائی — که شیراز بیشه بگریزد
زنم بر فرق پسکیویچ — که دود از پطر برخیزد

مخاطبین سلام خودرا بپایهٔ عرش سایهٔ تخت قبلهٔ عالم رسانده وبخاك افتادند وبا التماس وتضرع عرض‌کردند : «قربان . . . مکش مکش . . . که عالم زیروزبر خواهدشد.»

اعلیحضرت قدر قدرت پس‌ازلمحه‌ای‌سکوت‌گفت : «حالا که اینطور صلاح میدانید ماهم دستور میدهیم‌که بااین‌قوم بیدین کاررا بمسالمت خاتمه دهند .

باز این چند نفر بخاك افتاده وتشکرات خود را از طرف تمام بنی‌نوع بشرکه اعلیحضرت برآنها ترحم‌کرده وشمشیررا تمام ازغلاف بیرون نکشیده تقدیم پیشگاهش‌کردند .

شاه باکمال تغیرازجای برخاست وازتخت‌بزیرآمد ورفت باندرون تادستور صلح‌رابفرزند خودنایب‌السلطنه عباس میرزا رئیس قشون ظفرنمون ایران بدهد .

ونیزگویند روزی چندشعری‌بهم بافته وبرای یکی‌ازپیشخدمتها خوانده ومنتظر شنیدن تمجید وتحسین‌زیادی بوده‌است وچون‌تحسینی نشنیده میرآخوررا احضار وامرکرده‌که پیشخدمت را بطویله ببرد وسرآخور ببندد میرآخورهم بدستور شاه رفتار کرده بود پس از نیم ساعت‌شاه امرباحضار پیشخدمت کرده ودوباره اشعار خودرا میخواند وازاو میپرسد حالا چطوراست؟ پیشخدمت بدون اینکه پاسخی بدهد راه خودرا در پیش میگیردکه ازاطاق بیرون‌برود شاه میپرسد مردکه کجا میروی ؟ پیشخدمت‌جواب میدهد : «قربان همانجاکه چندقیقهٔ پیش بودم.»

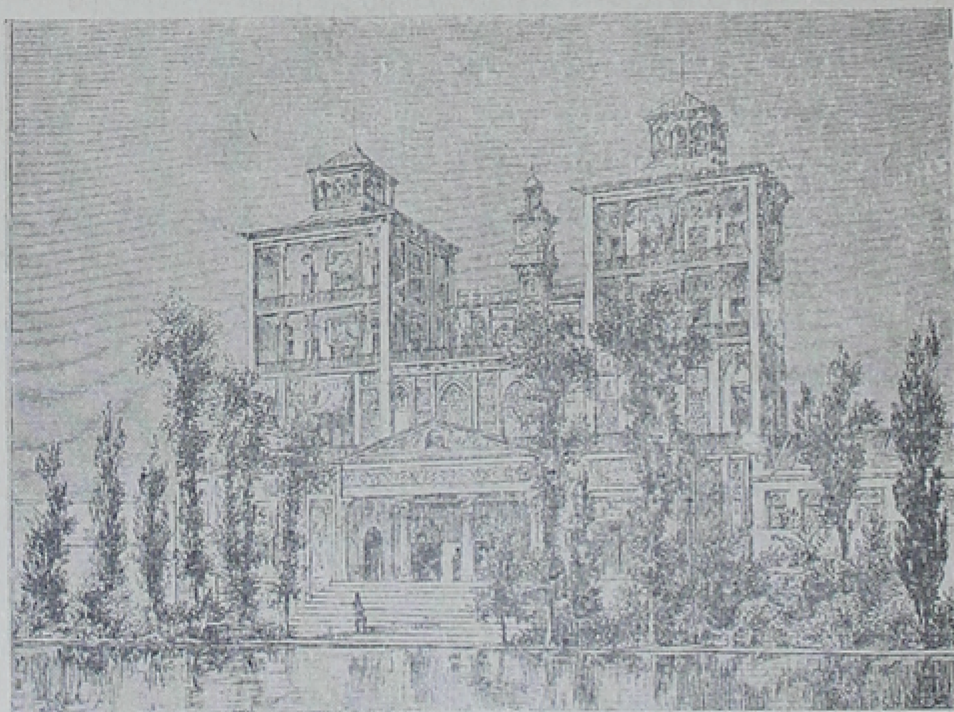
(نقل ازتاریخ‌اجتماعی‌عبدالله مستوفی«م»)

النفس و بی‌قید بود و در دوران شاهی خود کار قابل ذکری صورت نداد . پسر او ناصرالدین که شاه حالیهٔ ایرانست درسال ۱۸۴۸ بسلطنت رسید و باوجود تکانهای شدیدسیاسی که در آغاز جلوسش درایران بروز کرد توانست بشورشها خاتمه دهد و براحتی سلطنت کند .

اکنون در ایران مختصر جنبشی بروز کرده و مردم مایلند که درشاهراه ترقی وارد شوند نفوذ طبقهٔ روحانی تعدیل شده و دو یا سه مدرسهٔ جدید درشهرهای بزرك افتتاح شده‌است ومیتوان از نتایج حاصلهٔ از آنها آیندهٔ درخشانی را برای این کشور پیش بینی کرد . دربار ایران آنقدر خرج نمیکند که مانند دربار ترکیه محتاج بقرض باشد. بی نظمی ورشوه خواری هم اگرچه زیاداست ولی کمتر از ترکیه رواج دارد.

۵ ژوئن - دکتر تولوزان امروز نامه‌ای بمارسل نوشته ومژده داده است که شاه دوساعت بغروب مانده مارا خواهد پذیرفت.

قبل از ساعت معهود صدر اعظم درشکهٔ خودرا برای رفتن ما فرستاد وما باآن بدربار رفتیم وپس از عبور ازچندین دسته گارد مسلح بکاخ سلطنتی که در مرکز شهر واقع است وارد شدیم .



کاخ سلطنتی یاشمس العماره

این کاخ دارای بنامائی است که چندان شکوه و ابهتی ندارند. درداخل محوطه دیوارها از آجرهای کاشی پوشیده شده که در روی آنها سربازان راتفنگ بدوش نقاشی کرده‌اند. صورت این سربازان قرمز است وچشمانشان از دایرهٔ سیاهی احاطه شده و ابروهای درشت بهم پیوسته‌ای دارند.

یك نیم تنهٔ گلی رنك ویك شلوار زرد تنگی باین جنگ آوران منظرهٔ خوش نمائی میدهد. در وسط باغ حوضهای متعددی ساخته شده که اطراف آنها را کاشیهای فیروزه ای احاطه کرده است اشجار گوناگون بلند و کوتاه طراوت و صفای خاصی باین محوطه میدهند. ابتدا مار بردند بعمارتی که پسرفتحعلی شاه ساخته بود. وارد تالاری شدیم که پارچه های ابریشمی زردوزی شدهٔ سبزوزردو آبی باوضع نامطبوعی بهم مخلوط گردیده وقسمت فوقانی دیوار را پوشیده داشتند وهزاره‌ها دارای کاغذ های سفید وطلائی بود که جابجا تابلوهای دورنمای نامطبوعی درمیان آنها قرارداشت. این کاغذ هارا سابقا دراروپا به‌تجیرهای جلوی بخاری میچسباندند. چندعکس هم ازسلاطین اروپائی هست که دور آنهارابانقاشیهای ایرانی تزیین کرده‌اند. تصویر بزرگی هم هست که ناصرالدین را سوار براسب نمایش میدهد. درزیر این یادگاریهای دیپلوماتیك چند پیانو هم قرار داردکه تماشاکنندگان میتوانند فضای اطاق را با آهنگهائی که موافقت بااحساسات صاحبان این تصاویر ندارد پرکنند. ماسرگرم تماشا بودیم که ناگهان چندنفر پیشخدمت باشتاب بدرون سالون وارد شده وبما خبردادندکه شاه اکنون وارد باغ میشود. معلوم شدکه شاه نمیخواهد باین ملاقات جنبهٔ رسمی بدهد بنابراین ما شاپوها را بسرفرو بردیم تاما دادرحضور شاه بوزیدن بادی ازسرما بیافتد ودرحضور شاه خارج ازنزاکت رفتار کرده باشیم وازسالون بباغ آمدیم. اعلیحضرت درانتهای خیابانی دیده شدکه قدم زنان میآمد ومترجم اولش باصدای بلند برای اوروزنامهٔ فرانسه میخواند دردنبال او هم یکدسته پیشخدمتان بدون لباس یراق دار رسمی میآمدند. پادشاه اکنون ۵۲ سال دارد ولی سیمایش چنین سنی رانشان نمیدهد وبنظرمیآید که سنین عمرش هنوز به پنجاه نرسیده باشد. موی سرش سیاه ودراطراف گوشها ریخته است چشمانش درشت وگیرنده وبینی اش منقاری است گونه‌ها کمی فرو رفته ورنك صورتش تیره است. سبیل درشت سیاهی دارد ولی ریش او که خوب تراشیده نشده برنك خاکستری است چون مرسوم نیست که شاه باتیغ صورت بتراشد وسلمانی باید باقیچی آن راازته بزند ریشش ترکیب خوبی ندارد. لباسش ساده است ردنگتی ازشال کرمانی برتن داردکه بامفتولهای طلا شمشه دوزی شده است وتازانویش میرسد. شلوار کتان سفیدی هم دارد که تا روی پامیآید. یك شنل نظامی ازماهوت آبی تیره باحاشیهٔ قرمز روی شانه‌هایش افتاده ولی دست از آستین آن بیرون نکرده است. کلاه ساده‌ای هم از ماهوت سیاه بر سردارد وکراوات نازکی ازاطلس آبی آسمانی یقهٔ پیراهن رابشکل اروپائی نگاهداشته است. کفشهای روبازاوجوراب ساقه کوتاه سفیدش رانشان میدهد. دستهایش کوچك وبادستکش نخی سفیدی پوشیده است.

ماهم به‌تقلید ازدکتر تولوزان درکنار خیابان دریك صف بحال خبردار ایستادیم چون شاه نزدیك شد همه تعظیم کردیم وهمینکه درمقابل مارسید بازهمین نوع سلامرا تکرار نمودیم.

فصل هشتم

درحضور شاه - خواهرزاده‌های شاه - مسافرت ورامین - مسجد جمعهٔ ورامین- قلعهٔساسانی. ارك ورامین - قضاوت کدخدا - امامزاده یحیی - انعکاسات فلزی - تزیینات کاشی - تفریح شاه - برج ومحراب منول - امامزاده جعفر - مراجعت به تهران - چنارتجریش- میرزا نظام غفاری .

۷ژوئن - همینکه شاه درمقابل مابایستاد دکتر تولوزان گفت : « چون اعلیحضرت اجازه شرفیابی مرحمت فرمودند مادام و موسیودیولافوارا به پیشگاه همایونی معرفی‌میکنم اینها هموطنان من هستندکه تازه به‌تهران وارد شده‌اند . »

شاه باتعجب پرسید : چطور این‌جوان زن‌است ؟

دکتر - بلی‌اعلیحضرتا مادام وموسیودیولافواحامل توصیه‌ای‌ازوزارت خارجهٔ فرانسه برای سفیر فرانسه تهران‌هستند وازطرف دوستان صمیمی من‌هم توصیه‌هائی آورده‌اند .

شاه - روی بمن‌کرده وگفت : مادام چرا لباس بلند اروپائی را ترك کرده‌اید؟ من‌جواب دادم‌که برای سهولت مسافرت ومخصوصاً برای اینکه کمتر جلب‌نظر کنم این‌لباسرااختیار کردم البته اعلیحضرت میدانندکه چقدر مشکل است‌که زنان درممالك اسلامی باروی باز درانظارعمومی حرکت کنند وتصورمیکنم که‌عادات ورسوم وقوانین مذهبی درایران‌بیشتر ازسایرممالك مراعات میشود .

شاه - درست است . ازکدام راه‌به‌تهران آمدید ؟

- ازراه تبریز .

شاه - تمام این‌راهرا بااسب طی‌کردید ؟

- بلی اعلیحضرتا من‌نمیتوانستم ساعات طولانی درکجاوه نشسته وتحمل رنج نمایم .

شاه - کجا میخواهید بروید ؟

- باصفهان وشیراز وفیروزآباد وازآنجا به‌بغداد وبابل وشوش .

شاه - شما باید سالها وقت صرف کنید آیاطاقت چنین مسافرتی را دارید ؟ تصور نمیکنم بتوانید متحمل مشقت این‌سفرطولانی بشوید. آیاقبل ازآمدن بایران مسافرت دیگری‌هم‌در مشرق زمین کرده‌اید؟

- بلی الجزیره ومصر ومراکش راهم دیده‌ام

شاه - همه‌جا باهمین لباس مسافرت کرده‌اید ؟

- بلی‌غالباً بااین‌لباس‌بودم ولی‌درموقع مسافرت بایران‌تصمیم کرفتم‌که همیشه بااین‌لباس‌باشم

شاه - کاربسیارخوبی کرده‌اید، درممالك مازنها نمی توانند باروی باز بیرون‌آیند مردم تحریك میشوند و شاید آشوب هم‌بکنند . ممکن است شما از این اوضاع تعجب کنید ولی

بتصور آورید که اگر اتفاقاً یکزن ایرانی بالباس ملی خود وروی پوشیده درخیابانهای پاریس حرکت کند مردم چگونه در معبر او برای تماشا ازدحام خواهند کرد البته رعایای من هم مانند رعایای فرانسه بمحظوراتی گرفتار هستند و بسا میشود که بسیاری ازمردان ایرانی در تمام عمر بغیر از زن خود و اقوام نزدیك روی زن دیگری را نمی بینند و بعد باحرارتی ازمن پرسید: «آیا نقاشی هم میدانید؟»

- نه اعلیحضرتا .

شاه - حیف من میل داشتم که شمایل خودم سوار براسب کشیده شود . تصاویری که از من کشیده اند هیچیك پسند خاطر من واقع نشده است. مجسمهٔ نیم تنه‌ای هم در پاریس برای من درست کردند ولی شاهزادگان آنرا نمی پسندند . بعد



عکس ناصرالدین شاه

روی بشوهر من کرده گفت : شغل شمادر فرانسه چیست ؟ آیا شما هم درجنك ۱۸۷۰ درقشون خدمت میکردید ؟

مارسل - بلی اعلیحضرتا درقشون سوار لوار (Loir) بودم .

شاه مثل اینکه جزئیات جنك فرانسه را در خاطر دارد گفت : فرمانده شما ژنرال دورل دوپالادین D'aurelle de Paladine بود ؟ وبلافاصله پرسید برای چه بایران آمده اید ؟

مارسل - من مأمور مطالعه خرابه های تاریخی کیخسرو وداراب وشاهپور هستم

شاه - کتاب فردوسی رابخوانید. شمادر شاهنامه اطلاعات گرانبهائی خواهیدیافت امابگوئید ببینم مطالعهٔ این ابنیهٔ خرابه برای دولت فرانسه چه فایده‌ای دارد ؟ بعدناگهان از شنیدن جواب منصرف شده و گفت : شما موسیوگروی (Grevy) را میشناسید ؟ باگامبتا (Gambatta) آشنائی دارید ؟ موسیوگروی چطور است ؟ من اورا خیلی دوست دارم میل دارم بداند احوال اورا پرسیده‌ام .

بعد ازمارسل پرسید . سن شما چقدر است ؟

مارسل- سی وهفت سال.

شاه باسادگی وبدون تزویر گفت: شمابنظر من مسن تر هستید .

دکتر تولوزان گفت : اعلیحضرتا دوست من مارسل مدتی مریض بود واین دفعه دوم است که ازمنزل بیرون میآید .

شاه - دراینصورت حکیم باید مواظب دوست خود باشی واورا خوب معالجه کنی بعدبطرف مابرگشت وگفت فراموش نکنید بموسیو گروی بگوئید که من اورا دوست دارم واشاره‌ای بادست کرد که علامت خاتمه شرفیابی بود. مابعقب رفتیم و تنظیم خود را تکرار کردیم و ناصرالدین درخیابان دیگری بقدم زدن پرداخت .

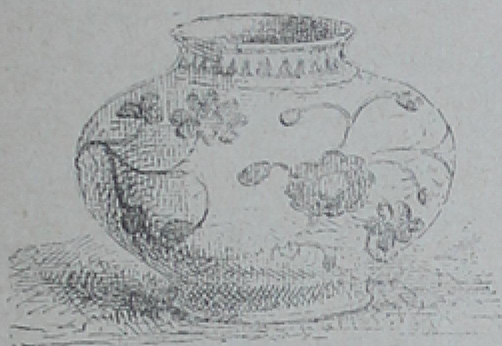
شاه نسبت باطرافیان روی خوش نشان میداد وبا آنها بامهر و ملاطفت صحبت میداشت و آزادانه نگاه میکرد ودرهنگام تبسم دندانهای قشنگ سفیدش دیده میشد . زبان فرانسه را میدانست ودرمدت ملاقات نه بمترجم خود صنیع الدوله مراجعه کرد ونه بدکتر تولوزان . فقط گاهی که ترکیب جملاتش بی ترتیب بودومافوراً قصداو را نمی‌فهمیدیم ودر جواب تأمل میکردیم منخرینش تیر میکشید وعضلات چهره‌اش انقباضی پیدا میکرد ومنظرهٔ کریهی نشان میداد .

۸ ژوئن - چون شاه ازمن خواسته بودکه عکس بچه‌های خواهرش را بردارم برای انجام این‌خواهش رفتم . این دوشاهزادهٔ کوچك قشنك دو نمونهٔ خوبی ازقبیلهٔ قاجار هستند . شاه هم بسیار آنها را دوست میدارد و بااینکه سنین آنها ازپنج وهفت تجاوز نمیکند تکبر و خودفروشی شاهزادگی را دارند و مانند اشخاص بزرك رفتارشان موقرانه است وتشخصی نشان میدهند. دخترك موسوم است بمعصومه وردنگت مخملی پوشیده که بازنجیره‌های طلازردوزی شده‌وچارقدی ازابریشم سبز بسردارد و مقدارزیادی ازالماسهای درشت دراطراف صورتش میدرخشند وصورت بیضی شکلش رامانند قاب عکس احاطه کرده‌اند وسه سنجاق الماس درشت درخشان درسر اوتاجی تشکیل میدهند. چشمانش سیاه و درشت است و ابروانش بهم پیوسته وتازیر چارقد امتداد دارند . درمچ دستش دست‌بندی است مرکب ازمروارید های درشت و شفاف وچندین انگشتری پربها نیزدر انگشتان کوچك وباریك خود دارد . برادرش موسوم است به‌حسین ومانند شاه کلیجه شال کشمیری ملیله دوزی و شلوار کتان پوشیده است .



خواهرزاده های شاه

درایران اطفال مانند کودکان اروپائی دارای لباس مخصوصی نیستند پسران و دختران کوچك هم مانند مردان وزنان لباس میپوشند و فقط کلاه پسران با مردان تفاوت دارد .



ظرف آنتیك

درایالات غالب اشخاص مسن عمامه رابکلاه ترجیح میدهند وریش وسبیل خود را باحنا قرمز میکنند و منظرهٔ مخصوصی دارند .

۱۴ ژوئن - ماازرفتن بدامغان ودیدن ابنیهٔ غزنویان صرفنظر کردیم زیرا که کاروانها اخبار موحشی از آنطرف آورده بودند و میگفتند طاعون خیاری درطرف مشهد بروز کرده ودرقصبات ودهکده‌ها جمعیت زیادی را تلف کرده است بنابراین بطرف ورامین که ۱۲ فرسخ ازتهران فاصله دارد رفتیم .

پس ازخروج ازپای تخت ازدیوارهای خرابه شهر ری قدیم که درپایهٔ جبال البرز واقعشده عبور کردیم وبرج سلجوقی را تماشا نمودیم بعد بتماشای قلعه ای رفتیم که دخمهٔ گبران میگفتند ودرآنجا پیروان مذهب زردشت اجساد خودرا تقدیم طیور شکاری میکنند تابرحسب دستورات مقدس کتاب اوستا باعث آلودگی عناصر چهارگانه نشوند . زیرا که بنابر آئین زردشت این عناصر همیشه باید از آلایش هرگونه کثافتی محفوظ باشند. پس از تماشای این قلعه ببرج دیگری رفتیم که دارای کتیبه ای بخط



مرده گبر درقلعه

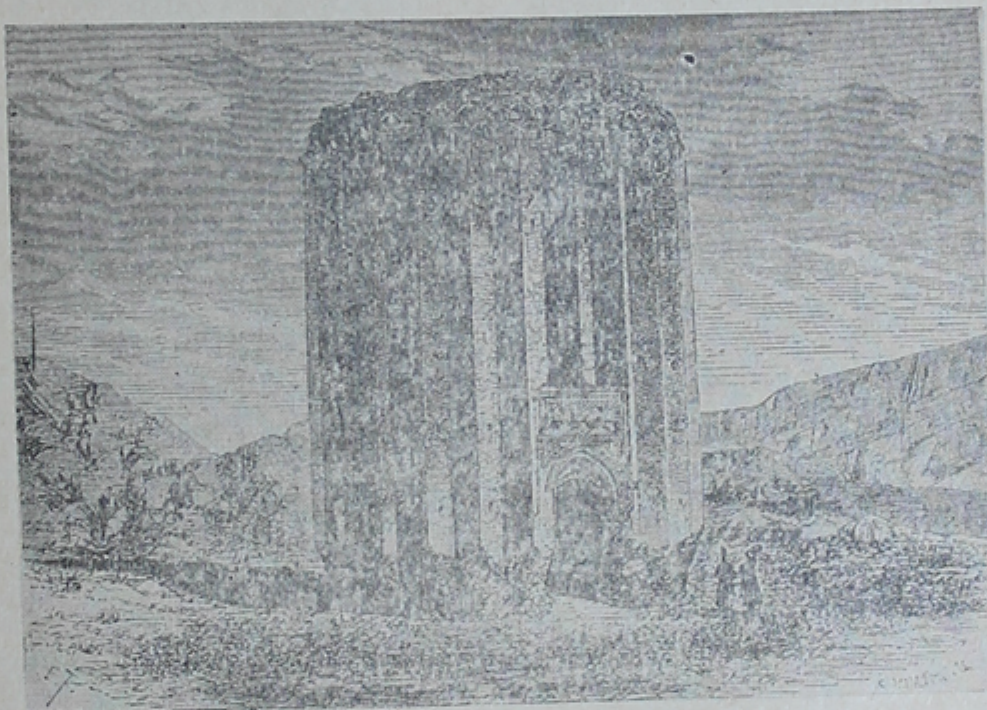
کوفی بود . در شمال شهرری باغهای زیادی بادیوار های گلی دیده میشود . در تابستان اندرون اشخاص بزرك واعیان دراین باغها منزل میکنند . ونظر باینکه این باغها درنزدیك مقبرهٔ شاه عبدالعظیم واقعشده‌اند برای زنان مطلوب هستند . گنبد طلائی این مقبره ازدور درخشندگی خاصی دارد ودرختان کهن چنارو نارون دراطراف آن سربآسمان کشیده‌اند .



قلعه بادخمهٔ گبران

قاطرچیان باهم صحبت میکردندومیگفتند سابقاً این مقبره احترام فوق‌العاده‌ای داشت اشخاص جنایت کار میتوانستند بآن پناهنده شده وعمری را بآرامش خاطر بگذرانند . مخارج آنها

هم ازخزانهٔ مقبره پرداخت میشد . ولی‌ازوقتیکه پای‌فرنگیان‌دراین مملکت رسیداز احترام آن کاسته شده‌است واگر کسی بآنجاپناهنده شود بنابرحکم شاه‌متولیان ازتغذیه ونگاهداری اوممنوعندو بایداز گرسنگی بمیرد ویااگر بتواند فرار کند . هنگامیکه آنهاصحبت میکردند ونسبت بمجرمین وقاتلین‌حس‌ترحمی بروز میدادندمابکوه نزدیك شدیم این کوه اولین دنبالهٔ رشته جبال دماوندداست که قلهٔ‌پربرف آن ازتابش اشعهٔ‌آفتاب مغربی رنك ارغوانی بخود گرفته است واز آسمان نارنجی شکل وجرم عظیم خاکستری کوههای اطراف جدا شده ومنظرهٔ دلربائی اختیار کرده است .



برج طغرل

درسه فرسخی تهران یکدفعه منظره تغییر پیدا میکند . قنوات زیادی باچاههای مخروطی شکل از دشتی که پراز گندمهای رسیدهٔ طلائی رنك قشنك‌است‌عبورمیکنند. باوجود اینکه شب‌است ماهتاب بقدری نورافشانی‌میکند که دهکده ها ودرختان‌اطراف آنهارابخوبی‌میتوان ازدور دید . دهقانان سر گرم درویدن گندم هستند . مردان مسلح باداس‌گندمها را از ساقه بریده وروی زمین‌میریزند . وزنان و اطفال آنها را جمع و دسته میکنند . صحرانشینان درآواخر بهارمیآیند ودرمقابل اجرتی بزارعین کومك میکنند . درروزهای تابستان بقدری گرما شدیداست که نمیتوان‌درمزارع کار کرد . بنابراین کارگران سایبانی ازچوب‌وحصیر وشاخ وبرك وعلف‌درست کرده درسایهٔ آن‌استراحت میکنند. وهمینکه آفتاب رو بزوال رفت وهوا قدری ملایم شدشروع بکارمیکنند وتابامداد بدرو کردن یا کوبیدن خرمن‌مشغول

میشوند . من تاکنون ماه را باین اندازه روشنی بخش ندیده بودم زیراکه دراروپا غالباً هوا مرطوب ومه آلوده ومانع نورافشانی ماه است واروپائیان که مانندما کافر وپلیدهستندشبها ازنعمت این انوار شفاف ولطیف محروم میباشند .

خلاصه شبها بواسطهٔ تابش اشعهٔ ماه وطراوت هواحیاتی درمزارع ایجادشده وهزاران صدای مختلف ودرهم ازدورشنیده میشود . آواز کارگران وصدای سگان وطنین زنك كاروان وشیههٔ اسبان ونغمه‌های یکنواخت زنجره برعکس شهرهاکه دراین ساعات شب غرق درسکوت وخاموشی هستند هیاهوئی برپاساخته ودرصحرا هیجانی تولید نموده‌اند .

قاطرچیان نظر بخنکی شب و خستگی درحین راه پیمائی چرت میزدند و چون یکساعت ازنصف شب گذشت تعجبی بآنها دست داد که چرابمنزل نرسیده‌اند . منهم علت تاخیر ورود راپرسیدم یکی ازآنها درپاسخ گفت ماراه نزدیکتری را اختیار کردیم وازشاهراه خارج شدیم. باصطلاح چارواداران اختیار کردن راه نزدیك گم کردن آن است . کمی بعد بمیان رشته قناتهای متعدد افتادیم . سرچاهها هم باز بود وباید بااحتیاط قدم برداشت زیراکه این رشته قناتها مانند نخهای کلاف بهم خورده‌ای باهم تلاقی میکنند . حیوانات هم خسته شده وخوب حس کرده‌اند که بغلط راه می پیمایند. ناگاه صدای سگانی ازدورشنیده شد وقاطرچیان بانطرف روی آوردند وبالاخره بازحمت زیاد بدهکده‌ای رسیدیم .

چون قدری درکوچه‌ها راه پیمودیم اشخاصی را دیدیم که باشب کلاههای پنبه‌ای از بامها بااحتیاط سرمیکشند وبالاخره یکی ازآنها بقاطرچیان گفت کجا میروید ودراین وقت شب چرا اینجا آمده‌اید؟ قاطرچی جواب داد که عموجان ماراهرا گم کرده‌ایم و برای اینکه مالهای ما ازدست برد محفوظ باشند بشما پناه آورده‌ایم .

دهقانان ازاین پاسخ آرامش یافته وگفتند درخانه های ماجائی نیست که شما بتوانید منزل



دورنمای شهر ورامین

کنید بهتر آن است که بخانهٔ کدخدا بروید که درهمین نزدیکی است قاطرچیان درب خانهٔ کدخدا راکوبیدند درباز شد وپس ازگفتگوی زیاد واردخانه شدیم حیاط مانند باغ ودروسط آن

سکوی وسیعی است که باآجر ساخته شده ومحل خواب تابستانی است کسانیکه در روی آن خوابیده بودند بااین هیاهوبلند نشدند . ماهتاب هم بقدری روشن بود که صورت آنها بخوبی دیده میشد .

کدخدا بهترین محل رادرباغ بمانشان داد وچون مارا درتردید دید درتالاررا برای ماباز کرد وشب را درآنجا بسر بردیم .

۱۵ژوئن - درسپیده دم مارسل فرمان حرکت داد وما ازساعات خنك استفاده کرده از قنوات متعددی گذشتیم یعنی همان قنوات که شب گذشته درمیان آنها سرگردان شده‌بودیم وبعد بطرف بیابان رانده براه داخل‌شدیم . مزارع پرحاصل دراین فصل منظرهٔ نشاط‌انگیزی دارند . همه‌جا دراطراف دهکده‌ها اشجاری مانند یك‌دسته گل پیداست وتاچشم دید دارد مزارع طلائی گندم وخشخاش باگلهای الوان خود نمائی میکنند .

اکنون‌موقع بدست‌آوردن اولین محصول‌تریاك‌است . دهقانان گرزخشخاش را باآلت دندانه داری‌که مانند شانه است خراش میدهند تاشیره ای ازآن تراوش نماید و روزبعد باکاردی این‌شیره‌راگرفته‌ودرظرفی‌که درمیان‌شال خودگذارده‌اند میریزند . این خراش سه‌بارتکرار میشود تاتمام شیره گرفته شود .

باری پس از چهار ساعت راه پیمائی و پایمال کردن محصول مزارع وشنیدن ناملایمات از زارعین بام مخروطی شکل وگنبد مینائی مسجدی که درمیان مزارع سربرآورده بود از دور پدیدار گردید . این‌جا دهکدهٔ ورامین است کمی بعد بآنجا رسیده ودر میان باغهاکه دیوارهای گلی داشتند داخلشدیم .

دراین باغهادرختان میوه ازقبیل‌گیلاس وزردآلو وگوجه و هلو جنگل انبوهی تشکیل‌میدادند میوه های‌فراوان رنگارنك شاخ وبرك درختان‌رامستور کرده وجلوه خاصی داشتند .پسران کوچکی بربالای درختان توت‌کهن سال رفته وتوتهای سفید وسیاه که بدرشتی تخم کبوتربود بادست چیده ومیخوردند . درپهلوی این درختان کهن درختان‌جوان انارهم بودکه باگلهای سرخ خود نمائی میکردند .

دهکده ورامین دردشت پرحاصلی واقعشده اما کاروانسرائی ندارد که بتوان درآن منزل کرد . خوشبختانه نظر بتوصیه‌ای‌که دکترتولوزان بکدخدا نوشته بود ما توانستیم درخانهٔ اوفرودآئیم کدخدا یك‌قسمت ازخانه وباغ خودرا دراختیار ماگذاشت .

درموقع ورودهوافوق‌العاده گرم شده بود. پس ازتعارفات معموله وکمی استراحت‌بتماشای مسجد جامع رفتیم این‌بنا درقدیم بسیارعالی و باشکوه بوده ولی اکنون ویرانه‌ای بیش نیست ومؤمنین هم ازترس فرودآمدن طاق برای عبادت بآنجا نمیروند وبنابر این سیاحت آن مانعی ندارد و هرکس میتواند آزادانه وبدون اشکال بتماشای این خرابه بپردازد . زمین های اطراف آن‌خارستانی شده‌که عبورازآن‌ها خالی‌ازاشکال نیست .

سردرآن ازموزائیك های‌کاشی‌تزیین یافته وبسی‌جالب توجه است. یك‌قسمت ازبدنهٔ خراب آن

شباهت کاملی بمسجد شاه قزوین دارد ودارای محراب وگچ بریهای بسیار ممتازی است ومعلوم است که با دست استاد هنرمندی ساخته وپرداخته شده است. بقدری شاخ وبرگ وگلهای آن باظرافت ساخته شده که انسان از تماشای آن سیر نمیشود. دراین جاهم مانند مسجد قزوین پیچ وخمهای مسقفی هست که باید از آنها عبور کرد وداخل محوطهٔ گنبددار گردید.



مسجد جامع ورامین

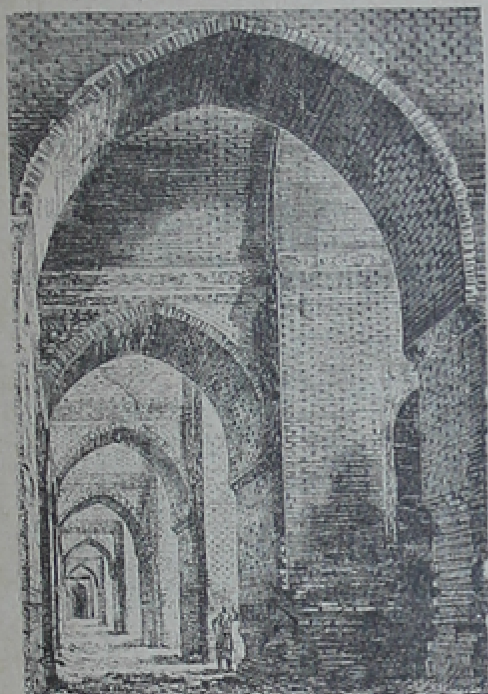
روی آجرهای ساختمانی ساروج سفید کشیده وفواصل قائمی بعرض ٤ سانتیمتر درمیان دیوار قرارگرفته که در آنها نقش ونگاری بسبك ساختمانهای عرب بانوك ماله کنده کاری شده است شاخ وبرك وگلهافوق العاده ظریف وجالب توجه است رویهمرفته تمام بنا بادقت وسلیقهٔ بسیار عالی طراحی شده وفوق العاده باشکوه وشایسته احترام است.

ازروی مصالح خراب شده بالا رفتیم و به نقبی برخوردیم که در اطراف گنبد دور میزند از بالای بام دشت بسیار وسیع بیکرانه‌ای دیده میشود. درسمت جنوب این دشت اراضی لم یزرع پهناوری دیده میشود که مانند اشعهٔ آفتاب مغربی قرمز رنك وجلوهٔ مخصوصی دارد. درطرف شمال بین این مسجد و کوهی که ازدور نمایان است دیوارهای خشت وگلی قلعه‌ای بنظرمیآید وچنین مینماید که در اطراف آن بشعاع هفت یاهشت کیلو متر بطور کمربند برج وبارو ودیوارهائی وجود دارد ومانند سنگرهائی است که لشکریان مادر میدان جنك درست میکنند درخود دهکده نیزارك خرابی هست که تااندازه‌ای محفوظ مانده ومسلماً درطرز دفاعی قدیم مفید بوده است.

مامیل داریم که بسیاحت این خرابه‌ها پردازیم ولی نزدیك شدن شب مانع است وباید بمنزل مراجعت کرده وزندگانی را باروستائیان هم آهنك سازیم.

روستائیان عموماً پس از زوال آفتاب میخوابند ودرموقع طلوع آن بیدارمیشوند. هنگام غروب گلیم ولحاف ومتکا را روی بام میبرند واگر منزل وسیع یاباغی داشته باشند جائی را

برای خواب تخصیص میدهند وچون هوا روشن شدمگسها نمیگذارند که اشخاص تنبل بخواب ادامه دهند وناچار باید خواب شیرین بامدادی راترك کنند .



داخله مسجد ورامین

ازساعت چهارصبح تاساعت هشت روستائیان بکار مشغول میشوند ولی از ساعت هشت به بعد شدت حرارت آنها رااز کاربازمیدارد وناچاربمنازل پناه میبرند وپس‌از خوردن غذابخواب میروند . خواب روز را واجب میشمارند و حتی نوکران را هم آزادگذارده و کاری بآنها رجوع نمیکنند ولی همینکه غروب نزدیك شدوهوا قدری اعتدال پیدا کرد حیات جریان عادی را ازسر میگیرد .

۱۶ ژوئن — قبل ازطلوع آفتاب بنابردستور ما اسبان‌زین‌شده حاضر بودند ومابسیاحت قلعهٔ قدیمی رفتیم این‌بنا بسیار وسیع و بشکل مربع مستطیل است وباخشت وگل‌ساخته شده و دارای برجهای دفاعی است که‌ازیکدیگر سی‌متر فاصله دارند. در خرابه‌های باقیمانده خشت خامی‌دیده نمیشودگویا این بنا را مانند دیوارهای قطور خرساباد (۱) وقیونجیق (۲) ساخته‌اند یعنی خشت های خام را که هنوز رطوبتی داشته باگل‌روی هم‌گذارده واز اختلاط آنها جرم متحدالشکلی تشکیل داده اند .

این طرز ساختمان شباهت بابنیهٔ اسلامی ندارد ومسلماً مادرحضور یك‌بنای ساسانی هستیم که بسی‌قدیم‌تر ازبرج وباروی شهرری میباشد بنابر داستانهای محلی این قلعه‌را فریدون که‌ممدوح شعرای قدیمی ومورخین ایرانی بوده بناکرده است مخصوصاً فردوسی‌هم نام این پهلوان دلیررا زیاد تکرار میکند . البته‌این معلومات محلی اشکال ماراکاملا رفع نمیکندودر داخل این قلعه هم تپه خرابه‌ای نیست که بتوان درآن کاوش نمود ومدارکی بدست آورد وتاریخ بنارا به‌تقریب معین کرد .

مارسل عقیده دارد که این قلعه یکی‌از اردوگاههای قدیمی خندق داری بوده است زیراکه قنوات متعددی‌آب صاف و گوارائی را ازمحوطه داخلی این قلعه عبور میدهند . دراطراف این قلعه دیوارهای منفردی مانند سنگروجود دارد که دیروز آنها را ازبالای بام مسجد میدیدیم وچون این بنا درتپه های مرتفعی ساخته شده و دارای چهار برج عظیم است که

---

(۱) و (۲) دهکده‌های کردستان‌هستند که‌پادشاهان‌قدیم آشوردرآنجاهاقصوری ساخته‌بودند واکنون خرابه‌های آنهاباقی است (م)

دیوارهای آن ضخامت زیادی دارند چنین بنظر میآید که برای تکمیل یك سیستم دفاعی مستحکمی بنا شده تا از شورشهائی که از طرف خراسان بوقوع میپیوسته جلوگیری کنند.

یکی از این وسایل دفاعی که بهتر از همه محفوظ مانده درمیان دهکده وجود دارد این بنا بشکل مربع و از مصالح خاکی ساخته شده است تمایل قابل ملاحظه ای که در نمای خارجی برج و



ارك خرابهٔ ورامین

باروی آن دیده میشود چنین بخاطر میآورد که این بنا هم مانند معابد مصری که باسنك میساختند و از خاك ریز دامنه مصالح را بالا میبردند ساخته شده باشد یعنی ابتدا جرزهای قنوری با خشت

خام ساخته وهر قدر ارتفاع آن زیاد میشده ازدامنه خاك ریز مصالح را بالامیبرده‌اند وبعد بنارا اززیر خاك درمیاورده‌اند .

ارك ورامین دارای خندق عمیقی بوده وراه زیرزمینی سرپوشیده ای هم داشته‌که درسایر بناها دیده نمیشود وچنین بنظر میآیدکه این‌ارك خیلی بعد از قلعه بناشده و باستحکامات دفاعی‌ضمیمه‌گردیده است وشایدهم اولین‌شاهان سلجوقی آنرا بناکرده باشند تاکسی‌نتواند بمقرحکومتی‌این ناحیه داخل گردد. اهالی این بنارا قصر مینامند وهمین نام تااندازه ای فرض اخیرمارا ثابت میکند.

۱۷ ژوئن ـ امروز مابه تفریح پرداختیم و همینکه آفتاب درافق نمایانشد برای شکار بلدرچین وکاکلی رفتیم که درمزارع گندم زیاد دیده میشوندولی‌درموقع مراجعت‌هوابسیار گرم بودوفبوس پیر(۱)باندازه‌ای بماآذیت کردکه تصمیم گرفتیم دیگر درچنین مواقع‌ازمنزل بیرون نرویم .

بمحض ورود بمنزل هیاهوئی بلندشد ومنزل ماکه دراین مدت اقامت بی‌سروصدا وآرامش داشت یکدفعه ازجمعیت پرشدچون علت راپرسیدیم معلوم‌شدکه امروز کدخدا بمسندقضاوت جلوس میکند وبرسیدگی عرایض ودعاوی ساکنین دهکده میپردازد روستائیان دادوفریادی راه انداخته وفحش هائی بهم‌رد وبدل میکردند

اصولا درایران اجرای قوانین عرفی بشاه اختصاص دارد ولی اوبه نواب وحکام ایالات وتحصیلداران و کدخدایان‌هم اختیار داده‌است که مانند رؤسای پلیس بعرایض مردم‌رسیدگی کرده احقاق حق نمایند. کدخدا اجازه چوب زدن و گرفتن جریمه‌هم دارد واگر خطا و جنایت‌مهم باشدمقصرراتحت‌الحفظ‌نزدحاکم‌ایالت که‌اقتدارش‌مانندخودش‌محدودنیست‌میفرستد حکام هم نمی‌توانند حکم قتل‌مقصری را بدهند وباید ازشاه اجازه بگیرند.قضاوت درامور جزئی‌بسیارساده‌است وزودخاتمه پیدامیکند ولی‌مخارج مرافعه که برحسب‌ظاهرچیزی نیست غالباً زیاد میشود و طرفین دعوا باید هریك چیزی بعنوان رشوه بقاضی بدهند والبته‌هرکدام زیادتر داد از محاکمه فاتح برمیگردد .

محکمهٔ کدخدا عبارت ازسکوی بزرك مربعی است که چندین نفر میتوانند روی آن بنشینند ودرطرفین آن دوباغچه‌واقع شده‌است که یکی پرازگلهای خطمی ودیگری دارای درختان انار پرگل است. نوکران درساعت ۵عصر مجرای آب را بطرف باغچه باز میکنند وبالاوك چوبی سکو و اطراف آنرا آب‌میپاشند تاخنك شود وهمینکه آب‌بزمین فرورفت روی‌سکو را جاروب زده فرش نمدی میاندازند وبسته‌لحافی که مانند عدل‌پنبه درچادرشبی پیچیده در روی‌آن میگذارند تاکدخدا بآن‌تکیه دهد .

پس‌ازانجام‌یافتن‌این‌تشریفات کدخدا ازتالاربیرون آمد ورفت‌روی‌سکو نشست وپشت‌به بستهٔ لحاف‌داد ومیرزای‌خودرا صدا کرده پهلوی‌خودنشاند. دونفرمشاورهم درمقابل‌او نشستند. نوکرها

---

(۱) Phébus بعقیدهٔ یونانیان قدیم رب‌النوع آفتاب بوده‌است (م)

لاله‌ای روشن کرده آورده‌اند و روی آن سردنگی گذارده‌اند تا از باد محفوظ باشد ولی این روشنائی بیفایده است زیرا که روشنائی ماه بقدری زیاد است که برای خواندن و نوشتن احتیاجی به لاله نیست. کدخدا دو نفر را بحضور طلبید ابتدا مدعی بشکایت پرداخت وادعای خود را تشریح کرد کدخدا ومشاورین وحتی طرف دعوا هم ساکت بحرفهای او گوش میدادند همینکه صحبت او تمام شد مدعی علیه بخطابه سرائی پرداخت و برای بطلان ادعا دلایلی اقامه کرد. پس از تمام شدن صحبت‌های طرفین کدخدا بامشاورین مختصر مشاوره‌ای کرد و برای ترك دعوا باشرایطی حکم داد وطرفین ازحضور مرخص شدند ولی در زیر لب نسبت بیکدیگر ناسزا میگفتند ومسلم است که پس از خروج از محکمه مشت ولگدی هم در میان آنها رد و بدل خواهد شد.

دعاوی جزئی که ما در آن حضور داشتیم چندان مهم نبود غالباً نزاع برسر مرغ سرقت‌شده یا عدم اجرای قراردادی مابین ارباب ونوکر وغیره بود. نوکران برطمع زمستان را بخرج ارباب بسر میبرند و همینکه هوا خوب ومساعد برای کار کردن شد میخواهند از ارباب قدیمی دست کشیده ونزد دیگری بروند که منافع زیادتری داشته باشند.

احکام کدخدا تقریباً منصفانه بود مثلا بسارق مرغ حکم کرد که باید درعوض یکمرغ دو مرغ بطرف بدهی ویاچهارده شاهی بهای آن را بپردازی « البته ازاین بهای کمی که کدخدا برای دومرغ معین کرد من نسبت بآشپز خود ظنین شدم »

نوکری که برخلاف قرارداد ازخدمت امتناع کرده بود مجبور شد که بخدمت ادامه دهد ودر غیر اینصورت باید مزهٔ چوب وفلك را بچشد. اکنون جلسهٔ فوق‌العاده‌ای تشکیل شد. واقعهٔ مهمی رویداده بود که در جلسهٔ قبل خاتمه نیافته و دنباله‌اش باین جلسه کشیده شده بود. موضوع این بود که یکنفر زارع قلی نام هفته گذشته مقداری خیار و کدو وغیره بشهر برده وفروخته بود درمراجعت باچند نفر دهقان که اهل همان ده بودند بورامین باز میگشته است در راه کلیجه‌اش مفقود میشود بنابراین نزد کدخدا آمده وشکایت کرده بود: که من بارضا وعلی وحسین واسماعیل ویحیی بده برمیگشتم در موقعیکه الاغها بچرا مشغول شدند من بخواب رفتم وچون بیدار شدم کلیجهٔ خود را نیافتم ومسلم است که آنرا همراهان من دزدیده‌اند.

کدخدا چون پس از احضار و استنطاق متهمین نتیجه‌ای نگرفته بود تدبیری اندیشیده وبمیرزای خود گفته بود که پنج ترکه ازدرخت اناری که غالبا آثار سحری از آن دیده میشود بچیند وبیاورد همینکه ترکه‌ها حاضر شده بود کدخدا باچاقوی خود همه را بیك اندازه بریده و بهر کدام یکدانه داده وگفته بود فردا باید همه بااین ترکه ها حاضر شوید تا ببینم طول کدام یك زیادتر شده است ودزد معلوم شود امشب تمام حضار بااشتیاق تمام منتظر حل مسئله مشکل وپایان محاکمه هستند. پنج نفر متهم وارد شدند وبنوبت ترکه های خود را بقاضی دادند او بادقت بآزمایش پرداخته وبعد چنین گفت: « یحیی توحرامزاده کلیجه را دزدیده ای »

یحیی باضطراب افتاده ودلایلی بر بیگناهی خود ذکر میکرد . کدخدا گفت دروغ نگو به بین تو برای اینکه ترکهات بلندتر ازدیگران نشود مقداری ازسر آنرا بریده‌ای وروی بیکی‌از نوکران کرده گفت باقی بخانهٔ یحیی‌بروید و کلیجه را بگیرید وخود اورا دوباره بیاورید تابرای سرقت و دروغ گفتن چوب بخورد وپس از این قضاوت عادلانه جلسهٔ محاکمه پایان یافت و کدخدا برای تجدید قوا امر باوردن شام کرد .

اکنون تمیس(۱) نفوذ واقتدار خودرا کنارگذارده‌ودارای آن ابهت وجلال نیست وباانگشتان صرف غذا میکند .

نوکران مجموعه بزرك مسینی‌راکه منظرهٔ خوش‌نمائی داشت درمقابل اوروی زمین‌گذاردند درمرکز این‌مجموعه کوه‌عظیم‌الجثه‌ای از پلاو مخلوط باسبزی و کدوی‌خرد شده سر بر آورده بود، ظرف بزرگی‌ازدوغ هم‌همراه داشت وظرفی‌هم بودکه در آن‌گوشت گوسفند ومرغ در روغن شنام‌کرد درظرفی‌هم خیارهای روی هم‌چیده ستونی تشکیل میداد. نانهای نازکی هم‌مانند پارچهٔ حریر سفید به‌تعداد بیست الی سی دانه روی هم چیده شده بود ولی ازگیلاس‌وتنگ و کارد و چنگال وقاشق وبشقاب خالی ابداً اثری دیده نمیشد . درخود تهران هم بجزپنج یاشش خانواده بااین‌آلات وادوات‌آشنائی وسروکاری ندارند .

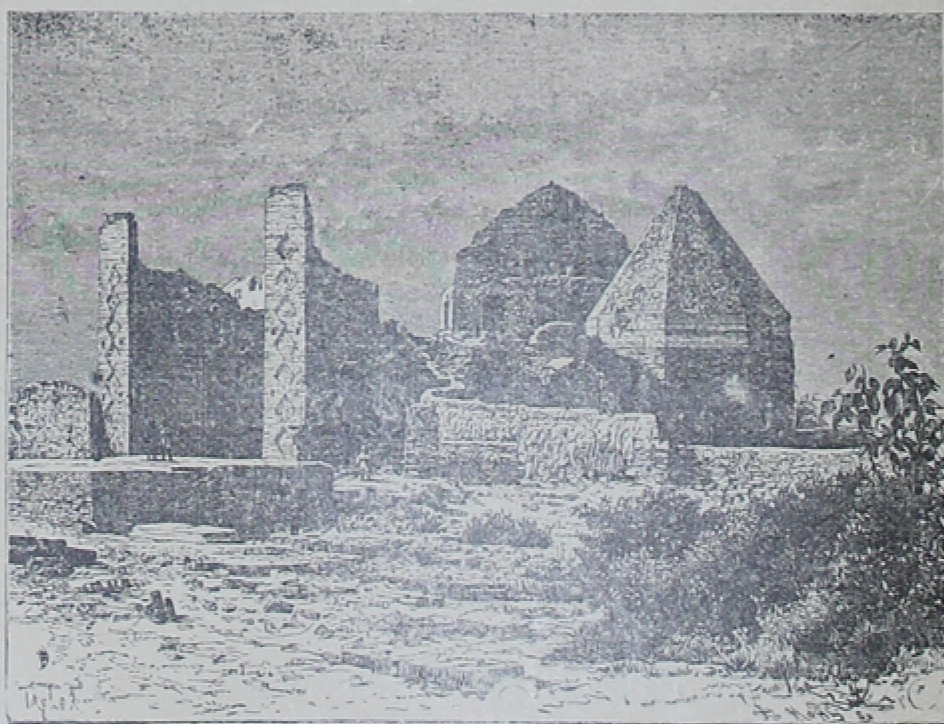
راجع باین موضوع یعنی‌کارد وچنگال داستانی‌هم دارم‌که برای رفع خستگی خواننده نقل میکنم : شنیدم که‌ناصرالدینشاه سه‌ماه قبل ازمسافرت اولش باروپا معلمینی‌را استخدام‌کرد که غذا خوردن سرمیز را باو یاد بدهند اگرچه فراگرفتن این تعلیمات برای اوخالی از زحمت نبود ولی چون مجبور بود بیاد گرفتن‌آن همت گماشت وهمینکه دراین فن بدرجهٔ استادی رسید خواست تفریحی کرده وبرای زنان سوگلی حرم نیز تماشائی فراهم‌آورد .
بنابراین وزرا واعیان مقرب را با رقعه در روز معینی برای ناهار بدربار دعوت‌کرد وقبلا دستور دادکه میزی بطرز اروپائی باکارد وچنگال وسایر لوازم فراهم سازند . مدعوین با نشاط تمام باصطلاح ایرانیان شکم راصابون زدند و اشتهارا صاف کردندکه ازغذاهای لذیذآشپزخانهٔ شاهی‌متنعم خواهند بودبالاخره روز موعود رسید ومدعوین بانشاط بدربار آمدند وچون بسالون غذا خوری وارد شدند مانند لکلك‌که میهمان گرگ شده بود شادی آنان مبدل بیأس‌گردید والبته درجهٔ یأس واندوه این‌جنابان اجل‌ازدیدن این بساط بسی بیشتر از حاج لکلك شده بود [۲] زیراکه بجای سفره‌که درروی‌زمین گسترده باشدمیزی رادیدند که پراز ظروف خالی وکارد وچنگال وسایر آلات وادوات‌است.
شاه هم بنابر رسوم ایرانی البته دراین بزم حاضر نمیشد زیراکه اوهمیشه تنهاغذا میخورد .

---

(۱)Thémis رب‌النوع عدالت‌است که یونانیان مجسمه اوراترازوبدست ساخته بودند[م]

(۲) اشاره‌بیکی‌ازفابل‌های لافنتن است که روباهی لکلك‌رابناهار دعوت‌کرد وبرای پذیرائی فرنی پخته دربشقابی ریخت وخودش باکمال سهولت‌آنرا بلعید ولکلك بیچاره باآن‌گردن دراز ومنقار درشت نتوانست ازاین غذا بهره‌مندگردد (م)

بهرحال بنابر اصرار ناظر همه روی صندلیهای نمره دارسر میز نشستند ولی مبهوت بیکدیگر نگاه میکردند که آیا این چه بساطی است وچه باید کرد ؟
شاه هم بازنان حرم در پشت پاراوانی قرارگرفته بتماشای آنها مشغول بود وازوضع مجلس مهمانی کیف ولذتی میبرد .
پیشخدمتان بطرز اروپائی خوراك آوردند ومهمانان ناچار مقداری باهزاران ترس ولرز برداشته در بشقاب خود گذاردند ونه تنها سفره بلکه آستین های لباس خودراهم آلوده کردند.
بعضی که مختصر آشنائی باین طرزغذا خوردن داشتند کارد برداشته قطعات گوشت رابریدند وبا چنگال بدهان بردند ودیگران را هم تشجیع بخوردن کردند آنها هم به تقلید شروع بکار کردند وگاهی هم چنگال لب وزبان آنها را مجروح میکرد . دراین هنگام زنان حرم شاهی برای تماشا درپشت پاراوان بیکدیگر سبقت میجستند و جای یکدیگر را میگرفتند ناگهان یکی اززنان برای اینکه دیگری راعقب براند به پاراوان تکیه داد ویکدفعه پاروان بزمین افتاد وهمهمه ای برپاشد . حضار بصدای افتادن آن متوجه آن طرف شدند . اما زنان مثل اینکه فرمان عقب نشینی بقشون داده شود باشتاب فرار اختیار کردند وپاره ای هم که از اینواقعه ناگهانی مبهوت برجای خود ایستاده بودند برای اینکه روی خودرا ازنامحرمان بپوشانند بدون اینکه ملتفت عاقبت وخیم عمل خود باشند دامن تنبان رابروی صورت خود کشیدند[۱]



امامزاده یحیی درورامین

(۱) قبل ازرفتن ناصرالدینشاه باروپا زنان چند تنبان روی هم میپوشیدند و اگر احیاناً دراین موقع دامن یکی از آنهارا بروی صورت میکشیدند بقیه تنبانها بجای خود بود بنابراین ایرادنویسنده ⊛

میزنشینان هم برای نشان دادن پاکی چشم وقلب هردودست را در مقابل چشم قرار دادند وبااین حال ازصندلی پائین آمده درزیرمیز پنهان گردیدند تانظرشان بنامحرمان آنهم زنان محترم اعلیحضرت نیافتد.

باری ماغذا خوردن ایرانیان را درورامین بدقت مطالعه کردیم.

قبل ازشروع بغذا نوکران باآفتابه لگن درمقابل مهمانان زانو بزمین میزنند ومهمان دست راست خودرا دربالای لگن نگاه میدارد ونوکر باآفتابه آب میریزد تادست شسته شود.بعد تمام مهمانان باصاحب خانه بسفرهٔ غذا نزدیك شده آستین دست راست را بالامیزنند ودست چپ را برای نگاهداری لباس روی سینه قرارمیدهند وبادست راست مقداری پلاو که درمشت بگنجد برداشته باگوشت مخلوط میکنند وفشار میدهند تامانند گلوله‌ای بشود وبعدآن را تقریباً بدون جاویدن بلع می‌کنند وبسا میشودکه گلوله درگلو گیرمیکند و مجبور میشوند گردن بکشند و بمری فشار آورند تامنبسط و منقبض شود وگلوله بمعده برسد.

درموقع غذا خوردن صحبت کردن وآب خوردن ممنوع است زیراکه دراین صورت اشخاص پرچانه از نصیب خود محروم میشوند.

خوردن ناهارتقریباً ده دقیقه طول میکشد. درآخر کارقاشق بزرك پرعمق چوبی را که درساختن آن استادی بکاررفته برمیدارند وازسکنجبین یاشربت ویادوغ پر کرده سرمیکشند بعددوباره دست راباآفتابه ولگن میشویندو بلافاصله مشغول کشیدن قلیان میشوند وبعدنمازمیخوانند ودررخت خوابی که روی زمین افتاده بخواب میروند. امیدوارم یك خواب شیرین بادیدن صورتهای نمکین ودل نشین نصیب قضاة ورامین بشود.

۱۸ژوئن - امروز بدیدن امامزاده یحیی که یکی از بناهای خوب این ناحیه است رفتیم این امامزاده تنها بنائی است که محفوظ مانده ودرب آن باستثنای مواقع مخصوص زیارت بسته است.درداخل آن کاشیهای بسیارعالی که دارای انعکاس فلزی هستند بکاررفته است. قسمتی ازاین کاشیهاراکنده ودرتهران به‌بهای گرافی فروخته‌اند(۱) وبهمین جهت پس ازاین سرقت اشخاص بیگانه وغیرمسلمان ازدخول دراین مکان مقدس ممنوع شده‌اند بعلاوه این ممنوعیت جنبهٔ دیگری هم دارد وآن این است که مقبره امامان وامام زادگان درنظر مسلمانان محترم تر ازمساجداست.خوشبختانه مارا ازدخول منع نکردند زیراکه شاه امر کرده‌است که مارسل درهمه جابرای مطالعات بایدآزاد وبلامانع باشد وحکام و مأمورین و کدخدایان باید باأو

۞ موردندارد. شلیته وشلوار راناصرالدین شاه ازاروپاباایران ارمغان آورد وزنان حرمرا وادارکردکه لباس بازیکنان سیرکهای اروپا را اختیار کنند ویکی ازکار های بسیار ناپسند اوهمین است (م).

(۱) یکی ازسیاحان دیگر اروپائی نقل میکندکه درموقع مسافرت شاه باروپا یکی ازوزرای ایران چند صندوق از همین کاشیها برای فروش باروپاآورده بود(م)

مساعدت کنند . نظر باین حکم شاه کدخدا برادر خودرا همراه ماکرد وحضور اوهم برای ما بیفایده نبود زیراکه درموقع ورود بامامزاده دهقانانی را دیدیم که باچوب مسلح شده ودر اطراف متولی ایستاده بودند .



متولی وروستائیان ورامین

بنای امامزاده یحیی قدیمی و چندین بار تعمیر یافته است این بنا در قرن دوازدهم میلادی در دوران سلطنت سلجوقیان برپا شده در داخل آن بنای مضلع نوک تیزی هم هست که ازحیث شکل مانند گنبد اتابك نخجوان است ودر دورهٔ غز نویان ساخته شده وخوب معلوم است که بنای تازه رابااین بنای قدیمی هم آهنگ کرده و ساختمانهای قدیم و جدید را بهم متصل ساخته‌اند . کاشیهای محراب که رنك فلزی صیقلی دارند پس ازتعمیر ثانوی برای تزیین در آنجا بکاربرده شده وبرای بکار بردن آنها مجبورشده اندکه یك قسمت از تزیینات قدیمی را خراب کنند . دراین‌جا مابیك نکته‌اساسی تاریخی برمیخوریم که زمان ایجاد این کاشیهای فلزی رابطور دقیق معین میکنند .

هرگاه من اطلاعاتی که درتهران حاصل کردم بااین دریافت شخصی خود ضمیمه کنم میتوانم بگویم که‌درهیچ‌جا کاشیهائی صاف‌تر ودرخشنده‌تر ازکاشیهای امامزاده یحیی پیدا نخواهدشد. این کاشیهای فلزی رنك سه‌دسته‌اند : دسته اول کمی‌زرد رنگ‌است ودسته دوم رنگ‌فلزی برنج مانندی دارد و دسته سوم تیره تر ومانند مس قرمز است .

کاشی قشنگ وممتاز آن‌است که رنك‌آن یکنواخت وکاملاصیقلی وبدون لکه باشد .وقتیکه طبخ آن کامل‌نشده باشد اکسید (oxide) آنطورکه باید جابجا نمیشودوبکاشی جان نمیدهدو بشکل آجرهای رنگ پریده‌میشود.ازطرف دیگر اگرحرارت زیاد به‌بینند مینای آن میسوزد وبنابراین کبود وتیره میشود کاشی خوب‌آن است‌که رنك آن درهمه جا یکسان وصورت فلزی خود را یکنواخت‌حفظ کرده باشد اما درنزد ایرانیان کاشیهائی که رنك روشن تری داشته باشند مطلوب تر هستند .

کاشیهای ستاره‌ای وصلیبی که‌قبرومحراب‌ودیوارها را تزیین کرده‌اند دارای یك‌نوع‌اهمیت هنری و صنعتی هستند و بواسطه صفات و خصائص ممتازی که دارند بمراتب برکاشیهای بناهای اسپانی و ایتالیا وحتی نقاشیهای روی کاغذ برتری دارند. پوشش دیوار های سالون مقبره پس از سقوط سلجوقیان انجام یافته وبنابر این بااتابکان‌آذربایجان و مغول که در اواسط قرن سیزدهم درایران اقتدار داشته‌اند هم‌عصراست .

۱۹ ژوئن - در اطراف دهکده ورامین نمونه های قابل تحقیق و جالب توجه جمع است در این جا میتوان تاریخ و صنایع و ابنیهٔ قرون وسطی را از موقع ورود سلسلهٔ سلجوقی تا سقوط مغول در تمام مظاهر مختلف تحت مطالعه قرار داد .

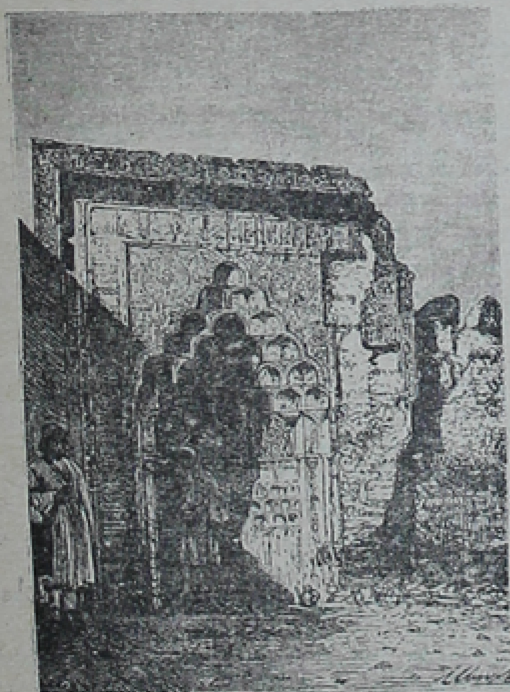
در این ناحیه در همه جا حتی در یك برج خرابه هم میتوان نمونهٔ قشنگی از کتیبهٔ خطی یافت که با کاشی آبی فیروزه‌ای برروی زمینهٔ آجر پخته بطور برجسته نمایان باشد. این نمونه های ظریف و زیبا استحاله و تغییراتی را که بالطبع در میان ابنیهٔ مغول و ساختمان‌هائی که بعد در دورهٔ استیلای سلسله های آق قوینلو و قره قوینلو بوجود آمده مانند مسجد کبود تبریز بطور وضوح نشان میدهند .



برج خرابهٔ ورامین

اکنون مدتی است مارسل تغییر عقیده داده است. سابقاً خیال میکرد که تزیین کاشی کاری با اسلوب خوب و بهترین سبك ، بکار بردن کاشیهای مربع است که روی بنا را میپوشانده است ولی حالا معتقد شده که این نوع کاشی در نتیجهٔ انحطاط و تنزل صنعت کاشی کاری بوجود آمده است .

قدیمترین بنائی که ما در ورامین دیدیم همان باقی ماندهٔ بنای مخروطی شکل دورهٔ غزنویان است که با امامزاده یحیی اتصال پیدا کرده است این بنای کهنه اثری از تزیینات مینائی نشان نمیدهد . موزائیك آن با آجرهای تراشیده و نازك درست شده است .



محراب امامزاده یحیی

در دورهٔ سلجوقیان هم طرز ساختمان کمی تغییر کرده است و در پوشش دیوارها میتوان برجستگی کاشی فیروزه‌ای را دید که در کنار بیرونی آجرها نمایان و با کمال صرفه جوئی بکار رفته است .

در تاریخ ۱۳۵۰ مسیحی نقشه ها اختلاط پیدا کرده و الوان هم زیادتر شده‌اند چنانچه در برج ورامین کتیبه‌ها با آجرهای مربعی تزیین یافته که در روی آنها خطوط برجستهٔ مینائی دیده میشود و این عمل از این نظر صورت گرفته است که با مخارج کمی همان عمل ظریف موزائیك را که قبلاً شیوع داشته نمایش دهند.

مسجد کبود تبریز تاریخ جدیدی برای تزیینات بازمیکند، ترکیبات هندسی آن ارزش هنری وصنعتی را حتی در اختلاط ترسیمات نیزاز دست داده‌است. معماران برای ابتکار طرح نوین بجای آجرهائی که باخطوط مستقیم بکار میرفته وتشکیل موزائیك میداده یکنوع تزیین آزادتری اختیار کرده‌اند که شکل ابتدائی ومنشاء آنرا از سلسلهٔ نباتی استخراج نموده‌اند ولی دراین ابتکار بخود سیستم قدیمی دست نزده و تغییری درسبك واسلوب آن نداده‌اند. دراین طرح نوین برگ سبزیا برگ گل را ازآجرهای ضخیم بهمانشکل بریده وبهمدیگر متصل کرده‌اند ومانند صنایع خاتم سازی خواسته‌اند یکنوع موزائیك جدیدی اختراع نمایند.

انحطاط وتنزل واقعی دردوران سلطنت صفویه شروع میشود.

درهنگام سلطنت شاه طهماسب برای تعمیر مقبرهٔ شاه خدا بنده ومسجد قزوین آجرهای بدون مینارا برای روپوش شایسته ندیده وفقط برای مصالح بنایا حواشی درگاهها بکارمیبرده‌اند بعدها بتدریج باهمیت طرز قدیم پی برده وبجای آجرهای موزائیك که درسطوح پروسعت متضمن مخارج زیادی بوده آجرهای مربعی بکار بردند که روی آنها باقلم مو همان نقاشیهای کاشی معرق را نمایش میدادند ودر تبریز هم استادان موزائیك کار برنگهای آبی روشن وآبی تیره و سفید رنگهای زرد و سبز نیز اضافه کرده اند و بالاخره در زمان شاه عباس یعنی در همان زمان که استعمال کاشیهای مربع تعمیم پیدا میکند تخته رنك نقاشی نیز تکمیل میشود. نقاشیهای بدنهٔ ابنیه کم کم وضع نقشه های برجسته را از دست میدهد و سبك و اسلوب تاریخی قدیمی فراموش میشود. این نوع صنعت موزائیك بقدری تحول وتنزل پیدا میکند که نقاشان برای تزیین بدنهٔ عمارات زمینه های سفید با گلهای قرمز درست میکردند وتابلوهای جنگی میساختند که رستم نامدار را با تیر و کمان یا شمشیر وگرزگران درحال جنك باشیاطین ودیوان نمایش میدادند وبالاخره کار بجائی رسید که درکاخهای سلطنتی قاجاریه سربازان غیرطبیعی دیده میشوند که نقاشی ورنگ آمیزی آنها بسیارخراب وبی تناسب است وصنعتی که سابقاً آنهمه ارزش وقدر داشت و عالمی را خیره میکرد بکلی رو بانحطاط وزوال رفته است.

خلاصه گمان میکنم مذاکره کافی باشد واکنون باید اخذ رای بعمل آید ومیدانم که درنتیجه باکثریت آراء تصویب خواهد شد که این کاشیهای مربع که بعقیدهٔ بسیاری از هنرمندان آخرین نمونهٔ تزیینات ایرانی است محصول تنزل وانحطاط صنعت موزائیك است وبرای اثبات این قضیه کافی است شاهکارهای صنعتی قرون وسطی رادرایران بدقت تحت مطالعه وآزمایش قرارداد تابکلی ابهام وتردید برطرف گردد.

اکنون باز برگردیم بشرح مسافرت. یکروز درهنگام مراجعت ازگردش ازمیدان عمومی دهکده عبور کردیم. دراین‌جا هیاهو وجنجالی برپاست زیرا که روز بازارعمومی روستائیان است دهقانان اطراف آمده اند ومیخواهند گندمی راکه در جوالهای موئی برپشت قاطر و الاغ



چوبانان استر آبادی

آورده اند بفروشند و درعوض مایحتاج خودرا بخرند. مرغان و خروسان را سرنگون بپالان الاغ آویخته اند. زنان قبایل که تقریباً بی‌حجاب ونیم وحشی هستند تخم مرغ وخیار ومیوه بمعرض فروش گذارده‌اند. قدری دورتر بازار مهم فروش مواشی است. در آنجا انواع گوسفندانرا از بز ومیش پیر یا جوان برای فروش آورده‌اند چوپانهائی که ازجبال سواحل بحر خزر پائین آمده‌اند درسایهٔ دیوارها لمیده‌اند، قیافهٔ خشن وپوست سیاه آنان قبایل ترکمان استر آبادی را

بخاطر میآورد . کلیجه های پنبه‌ای پوشیده‌اند که رنگ آن‌ها مانند سیب سبز است و کلاهی از پشم گندم گون برسر دارند وباچوب های چوپانی بلند وقطور مسلح هستند .
من تعجب میکنم که همه روزه بعادات و رسومی برمیخورم که شباهت تامی بعادات و رسوم روستائیان جنوب فرانسه‌دارد .قبل ازانجام معامله همان فریادها وهمان چانه زدن‌ها درکار است وبهمان طریق خریدار آستین‌را بالازده وهر گوسفندی را یکی بعد ازدیگری بلندمیکند تاوزن آنرا بطور تقریب بدست آورد. فروشنده نیز مانند همان روستائیان‌ما بهای هرگوسفندی را سه برابر ارزش آن‌معین‌میکند وخریدار ربع آن بهارا بزبان‌میآورد درصورتیکه هردو میدانند که بهای واقعی آن چقدراست وبالاخره پس از صحبتهای زیاد وچانه زدن دست بیکدیگر داد ه معامله را باچند شاهی بیش یاکم انجام میدهند وقول شناهی ردو بدل میشود در ورامین وسایل زندگانی فراوان و ارزان بدست میآید آشپز باشی ماهمه چیزرا بابهای کمی فراهم میکند .
درموقع مراجعت ازسیاحت وگردشهای طولانی بمنزل تمیز وخنکی وارد میشدیم ودرروی میز ظروفی پراز زردآلو وگوجه وگیلاسهای عالی میدیدیم . همه‌روزه درهنگام گردش بشکار میپرداختیم ودرمراجعت چنتهٔ شکاری ماپراز بلدرچین وطیور دیگری بود که درباغها ومزارع شکار میکردیم وآشپز باشی‌کباب بسیار مطبوع و لذیذی ازآنها برای مافراهم میکرد وبا آبغوره چاشنی میزد وبنا بدستور ونصایح اوتصمیم گرفته ایم که ماست و دوغ زیاد صرف نمائیم. قبل‌ازاین ماآب زیاد میخوردیم که مسلماً درهوای‌گرم زیان‌آوراست. مارسل ماست را در تحت تمام اشکالش پسندیده است. این مائدهٔ بهشتی همیشه درسرمیز بماچشمك میزند . درسوپ ماست ، درگیلاس ماست ودرکاسه ماست است خلاصه ازهر طرف‌که نگاه کنیم همیشه باین مائدهٔ لذیذ ومطبوع برمیخوریم ودرصرف آن افراط میکنیم .
یکروز درهنگامیکه‌آفتاب روبه نشیب‌میرفت پردهٔ سیاهی‌راکه در جلوی دراطاق کشیده بودم باز کردم وبرای‌قدم زدن بباغ رفتم . ناگهان برخلاف روزهای دیگرنسیم‌آتش باری‌وزیدن گرفت . آسمان رنگ ارغوانی پیدا کرد وباد برشدت افزود من‌ببالای بام منزل رفتم و بتماشای بیابانهای‌اطراف پرداختم. منظرهٔ عجیب وخطرناکی رامشاهده کردم طوفان‌هولناکی درشرف بروز بود . برج مخروطی نوك تیزسلجوقی‌که بردهکده تسلط دارد وشبیه است بیرجهائی‌که من‌درنخجوان دیده‌ام هنوزدیده میشد. کم کم رنك تیرهٔ برك درختان‌تغییر یافت وبامهای‌خانه‌ها باآن گنبدهای‌خاکی، رنگ قرمزمس‌مانندی بخودگرفتند هوا بتدریج‌سنگین واستنشاق آن مشکل شدبطوریکه من‌ازشدت خفگی بسرفه افتادم . ازهرطرف‌گله های‌گاو وگوسفند باغریزهٔ ذاتی‌احساس خطر کرده وبطرف دهکده میدویدند چوپانها باخشم وغضب حیوانات عقب افتاده را باچوب میراندند . سگان‌گله هارا ترك کرده و باشتاب بطرف دهکده میآمدند .
آسمان‌پیوسته تغییررنگ میداد ورنگ‌حزن‌آورقرمزش تبدیل برنگ بنفش گردید. ابرضخیم

سیاه ، مانند دودزیادی که ازحریق ایجادشود روی آسمانرا پوشانید .

جلگهٔ ورامین دربیابان واقع است وبرای اینکه جریان شدید هوا بآنجا برسد چند دقیقه کافی است. من‌زود ازبام پائین آمدم مبادا بواسطهٔ طوفان ازبام بزیرافتم . نوکران فریاد زدندکه بروید باطاق‌ودرهارا به‌بندید. من نصایح‌آنهارا بکاربستم بمحض‌اینکه منافذرامسدود کردم بام بلرزه درآمد وچنین میشودکه بواسطه شدت طوفان درشرف سرنگون شدنست خوشبختانه این اوضاع چندان دوامی پیدا نکرد وطوفان زود برطرف شد. من‌دراطاق را نیمه باز کردم دیدم هوا تقریباً مانند شب تاریك شده وشن های ریزی مانند باران از آسمان‌میبارد. کم کم هواروشن‌شداماباغ خسارت زیادی دیده بود ، درختان انارکه باطوفان مقاومت‌نشان‌داده بودندهمه‌برنك خاکستری‌درآمده وگلهای آنهاپژمرده شده‌بود. میوه‌ها بزمین ریخته وطبقه ای ازگرد وخاك روی‌آنها را پوشانده بود . بته‌های‌گل خطمی ازریشه درآمده وشاخه هاشکسته بودوبرگ‌زیادی روی‌زمین‌دیده میشد. لحاف وگلیم‌وسا رچیزها که درروی‌بام بودند درصحن‌حیاط پراکنده شده‌بودند درختان‌زردآلو که‌یکساعت‌قبل‌غرق درمیوه بودنداکنون بکلی برهنه وعاری ازبرك ومیوه‌هستند. پاره ای‌از روستائیان‌ازخانه بیرون‌آمده ومتوجه خسارت طوفان‌شده‌اند وازدیدن این اوضاع مینالند وحالت‌گریه‌بآنها دست داده‌است بعضی‌خدارا شکرمیکنندکه ازدرویدن محصول خلاص شده‌اند زیراکه‌طوفان گندمهای سرپارا درمزرعه بشدت بهم میزند وتمام خوشه‌ها را بزمین میریزد ودانه های گندم بهدر میرود .

این طوفان مصیبت آور است زیراکه خوراك تهران را دشت ورامین فراهم میکند والبته پس ازاین طوفان‌پای تخت بقحطی مبتلاخواهد شد . غالباً درایران این حوادث بروزمیکند وبواسطه کم‌آبی وطوفان محصولی بدست نمیآید وکشوری‌که ازرودخانه وراه‌آهن وطرق شوسه بی‌نصیب است دچار قحطی شدیدی میشود .

باری کدخدا دیروز بشهر رفته است ونوکر مقرب‌اوامشب‌قائمقام اوشده وبه‌بستهٔ رخت‌خواب تکیه داده ومشغول قضاوت است . نانوائی واردشد وبشکایت پرداخت که یکی از مشتریانم مدتی است نان نسیه برده و وجه آنرا نپرداخته است و چون امروز از او مطالبه‌کردم میخواست نانهای دکان را بزمین بریزد . هرروزمیآید وبا خشونت نان‌میبرد. اگراورا وادار نکنیدکه قرض‌خودرا اداکند من بیچاره شده ومجبورمیشوم‌دکان‌خودرا به‌بندم . رفتار این مرد فتنه انگیزاست وسرمشق بدی بدیگران میدهد.

قاضی طرفرا احضارکرده ازاوپرسید : روزی چنددانه نان میبری ؟

ـ شش دانه .

قاضی ـ آنها را چه‌میکنی ؟

ـ یکی را نگاه میدارم ودوتارا پس میدهم ودوتای دیگررا بقرض میدهم ویکی راهم در واقع بدور میاندازم .

قاضی - درست حرف بزن ومسخره بازی نکن که بدخواهی دید .

- همینطوراست که گفتم : یکی‌رانگاه میدارم (یعنی خودم میخورم) دوتارا پس‌میدهم(یعنی پدرومادرم میدهم) دوتارا قرض میدهم (یعنی باطفال خود میدهم) ویکی را همدورمیاندازم (یعنی بمادر زنم میدهم) .

قاضی خندید و مثل اینکه میخواست از او حمایتی کـرده باشد بنانوا گفت فکری برای توخواهم کرد .

محاکمه دیگری هم پیش آمد وتعجب کردم که‌چاروادارماهم‌بمحکمه‌حاضرشده وبقاضی شکایت میکرد . گمان میکنم این مرد ابله ترین اشخاصی باشدکه درایران تولد شده اند . نوکران کدخدا هرروز اورا بنوعی مسخره میکنند وبکار وامیدارند . روزها درموقع خواب اورا بیدار کرده‌میفرستندآب بیاورد وچون یکی‌ازقاطرهایش میلنگد باودستور داده‌اندکه‌ببازار رفته دردکان عطاری چربی‌زانوی حاجی لکلك را بخرد وپای قاطر بمالد تافوراً معالجه شود وبهرحال اسباب مسخره وخندهٔ آنها شده است .

ازقراری‌که شنیدم دیروز بایکی از دهقانان نزاعی‌کرده‌است نوکران کدخدا او را وادار کرده‌اندکه بیاید بقاضی شکایت‌کند .

موضوع شکایت اوهم این بود : دیروزحسین طنابی‌راکه من‌تازه خریده‌بودم بامانت گرفت که عصرپس‌بدهد امروزصبح که مطالبه کردم بمن‌جواب دادکه دوست‌عزیزم من‌نمیتوانم طناب تورا باین‌زودی پس‌بدهم زیراکه درانبار پهن کرده وروی آن جو ریخته‌ام تاخشك شود .

چون‌شکایت‌او‌تمام شد جلسه باشلیك خنده پایان یافت .

ایرانیـان برعکس اعراب عموماً تفریح طلبند. بزرگان واعیان واشراف یك یادونفر ندیم دارندکه درمواقع مخصوص بەلودگی ومسخرگی میپردازند وآنهـا را سرگرم میکنند و میخندانند . شاه وزنـان حرمش نیرازاین سرگرمیها دارند وگـاهی برای دیدن حرکات خنده‌آور و شنیدن مطایبات ندیمها حاضر میشوند .

ناصرالدین شاه درهمین زمستان‌گذشته برای تفریح امرکرد یکی‌ازندمای خودراکه مانند ترکان بسیار فربـه بود درحوض یخ بسته ای انداختند و از تماشای شنـاوری او میخندید وتفریح میکرد .

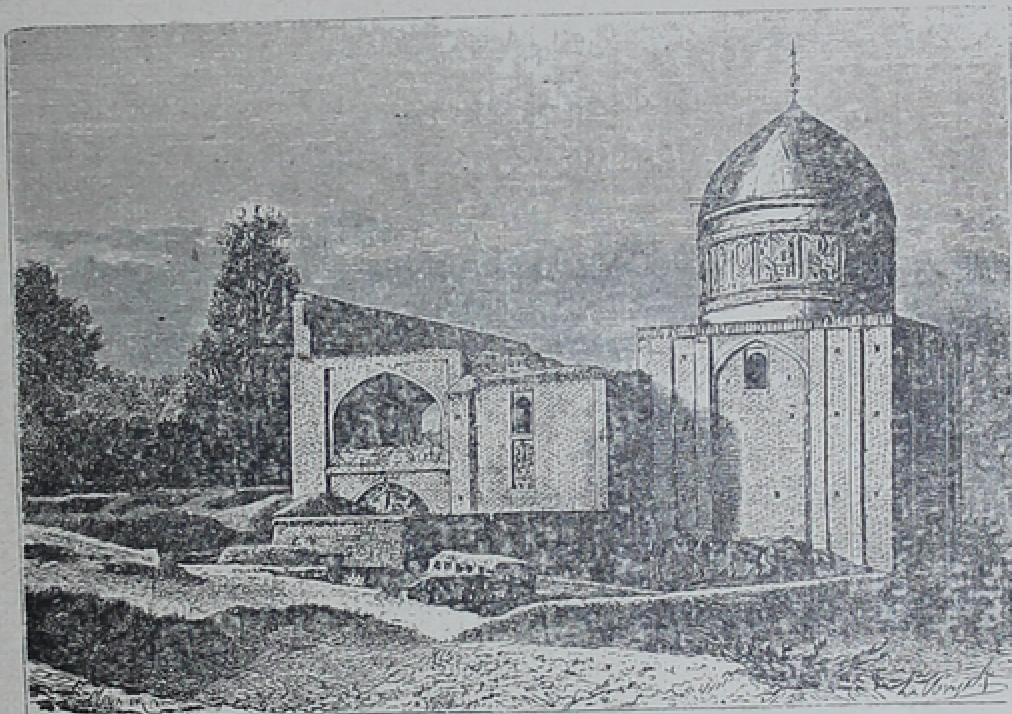
اخیراً شاه عده‌ای ازافسران اروپائی را استخدام کرده بودتاقشونی بطرزاروپا تربیت‌کنند. چندنفر ازدرباریان‌که‌ازاین عمل ناراضی بودند متوسل بیکی‌اززنان اندرون شدند.شاهزاده خانم یکعده سرباز مقوائی بشکل سربازان جدید بلبـاس خود دوخته وچون بحضور شاه رسید خودرا بزمین انداخت وبگریه وزاری مصنوعی پرداخت وروی فرش غلطید .

شاه باتعجب پرسید چراگریه میکنی ؟ چه کسی بتواذیت کرده است ؟

شاهزاده خانم یکدفعه تغییرحال داده وباخنده اشاره بسربازان مقوائی کرده وگفت : ای

قطب عالم امکان وای جانشین اسکندر یونان وای شاهنشاه عظیم الشأن ایران ببین قشون فرنگی توجه بروز من آورده‌اند .

گویند روزی ناصرالدین ازدرباریان خود پرسیدکه آیا شاه عباس مقتدرترازمن بوده‌است ؟ یکی ازآنها پاسخ داد :قربان شاه عباس فاتح بزرك بااقتداری بود ولی اعلیحضرت‌علاوه براقتدار بخشش‌فوق‌العاده‌ای نیزدارند وعلوهمت وسخاوتشان ازداریوش واسکندر کبیرهم گذشته است .



امامزاده جعفر ورامین

شاه گفت : این طور نیست شاه عباس خیلی ازمن ماهرتربود زیراکه توانست خودرا از احمقان ودزدانی مانند شما حفظ کند .

۲۰ ژوئن ـ اکنون یك هفته میگذردکه مادر ورامین مشغول سیاحت هستیم ولی هنوز امامزاده جعفررا که درنزد اهالی اهمیت واحترامی دارد ودرسه فرسخی دهکده واقع است ندیده ایم .

امروز درساعت ۲ بامداد بقصد دیدن این امامزاده حرکت کردیم . چون‌هوا روشن وصاف بود ازدور نقطهٔ‌آبی رنگی در روی تپه‌ای پدیدارشد ویقین کردیم‌که این نقطه همان گنبد امامزاده است بنابراین ازچاروادار باشی باهوش جدا شده بتاخت وتاز پرداختیم وداخل دهکده‌ای شدیم‌که دروسط‌آن مسجدی بود ودرختان سروبلند بالائی هم‌آن را احاطه کرده بودند این‌درختان هم‌مانند همان سروهای‌قبرستان ایوب اسلامبول شکوهی داشتند. شالودهٔ

این بنا درزمان شاه عباس ریخته شده ودرمحل نشاط انگیزی واقع گردیده است ولی ازنقطه نظرهنرمندی وفنون معماری جالب توجه نیست .
درموقع برگشتن تصمیم گرفتیم که طرف عصر به پای تخت برگردیم بنابراین مقدمات حرکت فراهم شد وطرف عصر بانهایت تأسف خانه مهمان نواز کدخدا را ترک کردیم .
۲۱ژوئن ـ دوساعت از نصف شب گذشته بود که کاروان کوچك ما بخرابه‌های شهرری رسید وچون میدانستیم که دروازه های تهران شبها بسته است درباغ باصفائی که درآنحوالی بود توقف کردیم . دراینجا قهوه خانه‌ای هم بود قهوه‌چی لامپی روشن کرد ومرا بدرون باغ برد وجای مسطحی رابمن نشان داد که درآنجا استراحت کنیم . من گفتم اطاقی دراختیارمابگذارید که بتوانیم بافراغت خاطر درآنجا بخوابیم. قهوه‌چی دوباره چراغرا برداشت ومرا بانتهای باغ برد ویك مهتابی بمن نشان داد که ازدرخت احاطه شده ودرپای آنهم نهری جاری بود که آب زمزمه کنان ازآن عبور میکرد. من بسی خوشوقت شدم که دریك آپارتمان باشکوه وسایه‌داری منزل کرده‌ام نوکران مفرشها راآوردند ولحافها را بزمین انداختند چون ده ساعت درراه بودیم خستگی وخواب برمن غلبه کرده بود. ازطرفی هم ملاحظه کردم که اگرآفتاب طلوع کند سایهٔ درختان مرا ازاشعه آن محفوظ خواهد داشت بنابراین درروی مهتابی دراز کشیده بخواب رفتم. همینکه آفتاب طلوع کرد حرارت ملایم و مطبوعی احساس کردم اما کمی بعد آفتاب ازافق بالا آمد واشعه آن از خلال شاخه های درختان بصورتم تابید وخواب شیرین مراقطع کرد . بعلاوه صدای قهقههٔ خندهٔ چنددخترهم بلندشد معلوم بودکه اینها ازتهران آمده‌اند تاروزی را دراین باغ به‌تفریح وتعیش بسر برند .
من بفراست دریافتم که این مکان طرب انگیز واین باغ باصفای نشاط آور میعادگاه اهل‌راز باپریوشان طنازاست ورب‌النوع عشق یعنی ستاره زهره درایران باآفتاب طلوع میکند.
درساعت هفت تصمیم گرفتم که این باغ دلگشا ومهمان نوازرا بعشاق دلباخته ومعشوقه های دلربا واگذارم تا باآرامش خاطر ودور ازانظار اغیار بوجد وحال وراز ونیاز بپردازند .
فوراً فرمان حرکت دادم وکمی بعد بدروازهٔ تهران رسیدیم که دربالای آن کاشیهای نقاشی شده بارنك های جلف وزننده جنگهای رستم زال را بادیوان شاخ ودم‌دار نمایش میدادند.
راستی چنین دروازه‌ای برای پایتختی مانند تهران که چند سالی است جمعیت آن روبافزایش گذارده واهمیتی پیدا کرده است شایسته نیست .
بهرحال داخل دروازه شده ازمقابل کمرکچیان عبور کردیم و راه محلهٔ اروپائیان راپیش گرفتیم. اکنون ناچاریم که ازبازارهای طولانی عبور کنیم که عرض آنها بیش ازچهارمتر نیست ودرمیان آنها هم جابجا چاله‌هائی است که بقنات های آب مشروب اتصال دارند. گداها واطفال درروی خرمنهای زباله و کثافات هیاهوئی راه انداخته‌اند والاغها بابارهای علف سبز راه رفت و آمد عابرین را مسدود کرده‌اند و بااسبان وچرخهای درشکه‌ها تماس پیدا کرده وبیکدیگر تنه‌میزنندو گاهی هم الاغها بابار بزمین میخورندوصاحبان آنها کلمات ناشایستی برزبان میآورند

سگها در زیر پای حیوانات پایمال میشوند و صدای گوش خراش آنها بلند میشود. صاحبان چهار پایان تنه زننده و تنه خورده با هم گلاویز شده دشنامهای رکیکی رد و بدل میکنند و با مشت بسر و کله هم میکوبند. خلاصه هنگامه غریبی برپا شده بودکه بوصف در نمیآید.

وقتیکه درشکه های اعیان یا نمایندگان دیپلوماسی از بازار تنگ میخواهند عبور کنند راه برای سواران و پیادگان خطرناك میشود. درشکه چی بواسطه چاه و چاله نمی تواند بخط مستقیم برود بعلاوه مرسوم است که درشکه همیشه باید چهار نعل حرکت کند و اگر آهسته برود و بمانعی برخورد موجب سرافکندگی درشکه نشین است. اگر احیاناً اشخاص بیدست و پائی پایمال وزخمی شوند باید فقط خودرا بخدا سپارند. در این جا پلیسی برای برقراری نظم پیدا نمیشود. شاگردان داروغه و فراشان کلانتر کارهای واجب تری دارند و باید در فکر عایدات روزانه باشند.

برای نشاندادن نمونه‌ای از کارهای آنها بشرح مختصر زیر میپردازم.

چند روز قبل در یکی از سفارتخانه‌ها سرقتی واقع شد و مبلغ ششصد فرانك از کشوی میزدفتر برده بودند غلام سیاهی که مورد سوء ظن واقع شده بود به نظمیه تحویل داده‌شد پس از چندروز استنطاق و محاکمه تبرئه و آزاد گردید و چون به‌سفارتخانه بازگشت رئیس دفتر ازاو استنطاقی بعمل آورد. غلام اقرار کرد که وجه دزدیده را کارمندان نظمیه ازاو گرفته و آزادش کرده‌اند.

دستگیری دزدان برای کارکنان نظمیه باندازه‌ای پرسود است که آنها را از پاسبانی وحفظ امنیت عمومی بازمیدارد بنابراین اگر سرقتی بشود صاحب مال باید دو کار بکند یکی آنکه باید عمل سرقت‌را پنهان کند تا نظمیه از واقعه آگاه نشود زیرا که درصورت آگاهی و گرفتاری سارق اطمینان دارد که چیزی بدست او نخواهد رسید. ثانیاً خود درپنهانی درصدد بدست آوردن مال ازدست رفته برمیآید وچند نفری را وامیدارد که در بازار و حمام ومخصوصاً درقهوه‌خانه‌ها وعرق فروشیها بگردند ودزد راپیدا کنند. این جاسوسان گاهی هم بامساعدت بخت موفق بدستگیری سارق میشوند یعنی اورا مست کرده باعتراف میآورند و چون هرکس دربکاربردن اقتدارشخصی آزاد است آنچه باقی مانده باشد باشکنجه ازاو میگیرند.

۲۳ ژوئن - درتهران هوا فوق العاده گرم است میزان‌الحراره درباغ خواهران تارك دنیا ٤٠ درجه سانتیگراد را نشان میدهد، سفارتها شهررا ترك کرده وبدهکده های قشنك وخنك که دردره های مشجر جبال البرز واقع شده پناه برده‌اند. انگلیسها درقلهك بسرمیبرند وتمام این دهکده را ملك طلق خود محسوب میدارند وروسها درزرگنده وفرانسه‌ها و ترکها وسایرین درتجریش بسرمیبرند. این نمایندگان سیاسی که بخون یکدیگر تشنه هستند ومیخواهند یکدیگررا قطعه قطعه کنند درموقع تابستان مانند یك خانواده درشمیران زندگانی میکنند.

کاردار سفارت فرانسه کنت وی یی کاستل Vieil castel که نمایندهٔ بالیاقتی است قبل ازمسافرت بورامین ازما دعوت کرده بودکه پس از مراجعت چند روزی درمحل ییلاقی او باهم باشیم



چنار بزرك تجریش

ماهم باکمال‌میل دعوت اورا پذیرفته بودیم وبنابراین بشمیران رفتیم .
چادرهای سفارت فرانسه‌واقع است‌در بالای درهٔ کوچکی‌که دارای صفا وطراوت مطبوعی است. درتالاری که‌مامنزل کرده‌ایم ازهرطرف هوا داخل میشود وتقریباً شب‌ها سرداست.

نهر آبی هم که از کوه سرازیر میشود ازوسط این تالار عبور میکند. درساعات گرم روز میزان الحراره بیش از ۲۵ درجه سانتیگراد نشان نمیدهد .

دراطراف تجریش باغها وعمارات زیادی وجود دارد. یکی از آنها باغ فردوس است که بدامادشاه تعلق دارد . دروسط این باغ بزرك که پر از چنارهای قطور و بلند است قصر ناتمامی دیده میشود که درشرف خراب شدن است . یك نقاش مبتدی ایتالیائی دیوارهای آنرا بعوض نقاشی کثیف کرده است . در بدنهٔ دیوارها مجالس رقص اروپائی واشکال مضحکی کشیده است . دریك زاویهٔ عقب که گویا خوابگاه باشد تصویر یك مرد اروپائی را کشیده که شلواری از پارچه نخودی رنك ونیم تنهٔ خاکستری پوشیده وشاپوی مدوری برسردارد که روی گوشها افتاده وسواره درجلوی دختری که وضع بدی دارد ایستاده وبا او راز ونیازی دارد. البته این نقاش خواسته است نمونه ای ازاخلاق اروپائیان را بایرانیان نشان بدهد .

دراین کاخ که جلالت و مسکنت باهم آمیخته شده میتوان بزندگانی اعیان ایرانی پی برد . هزاره‌های تالار بشکل نوارهای عقیق مانند رنگ شده ودرها از چوب سدر و باعاج خاتم کاری شده است اما کف اطاقها را باخاك پر کرده و کوبیده‌اند . و حتی با آجرهای معمولی هم فرش نکرده اند .

این بنا بواسطهٔ بی‌مواظبتی درشرف انهدام است . ده سال دیگر بامها خراب وبیست سال دیگر قصر مبدل بتپه خاکی خواهد شد .

چنارهای باغ فردوس به بلندی وقطوری چنارهای باغهای دولتی که درشهر دیدیم نیستند ولی درمسجد تجریش (۱) چنار عجیب وغریبی است که کمتر نظیر آن دردنیا پیدا میشود. قطر فوق العاده آنرا نمیتوان دقیقاً بارقم معین کرد تقریباً محیط آن بپانزده متر میرسد هریك از شاخه های آن مانند تنهٔ درخت کهن سالی در بالای بنای مسجد و سایر اطراف سر بآسمان کشیده است . این درخت عده کثیری را درسایهٔ خود پناه میدهد. مؤمنین درزیر آن نماز میخوانند . مکتب دار اطفال رادر آنجا جمع کرده ودرس میدهد. قهوه‌چی سماور و استکان و لوازم خود را در درون آن قرار داده است ستاهم کوزه های پر آب خودرا در گوشه‌ای از تنهٔ آن گذارده است .



میرزا نظام الدین غفاری

درموقع گردش شمیران رفیق وراهنمای مامیرزا نظام غفاری بودکه از اعقاب خانواده های قدیمی ایران وشاگرد قدیمی مدرسه پلی تك نیك فرانسه و مدرسه معادن بوده و یادگار های درخشانی در

(۱) مقصود چنار امامزاده صالح است (م)

آنمدارس باقی گذارده است .

این همان میرزا نظام‌الدین (۱) مربی ولیعهد است که شاه بنابخواهش علمای تبریز او را بکاشان تبعید کرد . اکنون باا و برسر مهر آمده واز کاشان به‌تهران احضارش کرده وساختمان راه مازندران را باوسپرده است ولی چون درتابستان کار کردن درمازندران مشکل است عملیات خودرا تعطیل کرده و برای استراحت بشمیران آمده است ودرمنزل قشنگی که‌درچهار کیلومتری سفارت است زندگانی میکند .

میرزا نظام یکی از نمایندگان واقعی ایران نوین است. علاوه برهوش واستعداد ذاتی ایرانی تحصیلاتی هم درفرانسه کرده ودارای معلومات زیادی است . البته سرعت انتقال وجدیت درکار اورابمقام بلندتری که شایسته لیاقت او باشد خواهد رسانید. مسلم است که اگرروزی ولیعهد بسلطنت برسد وامورمملکت را خوب اداره کند ودرفکر ترقی ایران باشدولیاقتی بروز دهد قسمت عمدهٔ عملیات او نتیجهٔ تعلیماتی است که این معلم قدیمی در جوانی باو آموخته است .

۱۳ ژوئیه - امروزصبح نامه‌ای برای ما آوردند که باتمام مهرهای نایب‌السلطنه آخرین پسر شاه مزین شده بود. مارسل آنرا زیرورو کرد و بمطالعه پرداخت ولی چیزی از آن نفهمید بنابراین تصمیم گرفت که آنرابرای میرزای ایرانی سفارت بفرستد تادرموقع فراغت مطالعه کرده ونتیجه را بمااطلاع دهد .

این نامه نمونه ایست ازشاهکارهای خوشنویسی وتحریرات زیبا وخوشنما، یعنی خط شکستهٔ ایرانی که تجزیهٔ آن برای ماامکان پذیر نیست. بازحمت باید حروف را تشخیص داد زیرا که همه بهم متصل ودرهم رفته‌اند بعلاوه چون ایرانیهاخطوط را اعراب نمیگذارند خواندن مراسلات آنها بسیار مشکل است .

دراین باب داستانی دارم که برای سرگرمی خواننده بنقل آن میپردازم :

گویند روزی نویسنده‌ای بملاقات رفیق وهمکارخود رفت که دربازار دکانی داشت وبرای بازاریان مراسلاتی مینوشت وازحال وکار اوجویاشد . رفیق‌همکارجواب دادکارم بدنیست شماخوب میدانید که‌هیچکس درنوشتن‌خط‌شکسته‌بپایهٔ من‌نمیرسد. من برای نوشتن‌هر مراسله‌ای دودفعه اجرت میگیرم . دفعهٔ اول ازکسیکه نوشتن مراسله رابمن رجوع میکند ودفعهٔ دوم ازطرف‌او . زیرا که چون طرف نمیتواند خط‌مرا بخواندناچار بخودم رجوع کرده وپولی میدهد تا دوباره مراسله را برای او بخوانم واین خود هنربزرگی است ومشتریان‌هم‌همه ازمن اظهار رضایت وامتنان میکنند .

همکارش گفت توازمن خوشبخت ترهستی زیرا که منهم بااینکه خط‌شکسته راخوب مینویسم متاسفانه وقتیکه طرف میآورد که برای او بخوانم وتوضیح بدهم ازخواندن خط خود عاجزم وبنابراین بیش‌ازیکدفعه اجرت نمیگیرم .

---

(۱) گویا مهندس‌الممالك قدیم باشد .

باری میرزای سفارتخانه‌دراین‌فن نمونهٔ بارزی است ومانند شامپولیون(۱) برموزخط‌شکسته آگاه‌است وزودآنرا تجزیه میکند وپس‌ازیکساعت‌مطالعه‌توانست بدون مساعدت دیگری مفهوم نامه را بمابگوید.

این نامهٔ گرانبهاآمیخته است بگلهای لطیف‌معانی بیان عرب‌وفورمولهای بسیارعالی‌ادب و احترام شرقی‌که درعروق واعصاب جمل‌باهم اختلاط پیداکرده ومدتی خواننده را دربحر فصاحت وبلاغت شناور میسازد. پس‌ازیك مقدمهٔ خطابه مانندکه منشی درنوشتن آن‌مهارتی بکاربرده وباانواع کنایات و استعارات عربی واشعار آبدار فارسی آرایش داده درپایان بطور اختصار میرساند که نایب‌السلطنه مایل است شمارا ملاقات‌کند وراجع بساختن سد ساوه‌با شما مشورت نماید.

برای شرفیابی بحضور نایب‌السلطنه ماازدکتر تولوزان تقاضای مساعدت کردیم اوهم‌قول داد که قبل ازحرکت شاه برای شکارتابستانی وسایل این ملاقات رافراهم سازد.

۱۵ ژویه - چون روز شرفیابی معین‌شد درساعت شش از تجریش حرکت کردیم ورفتیم بطرف تهران. جاده پرازاعیان‌واشراف وبزرگان بودکه همه بسلطنت‌آبادمیرفتند تاقبل ازرفتن شاه بااوملاقات کنند. هریك ازآنها دزدرشکه‌ای‌نشسته وعده سواری‌همراه‌داشت. قاطرهای زیادی‌اثاثهٔ اشخاصی راکه باید ملتزم رکاب باشند حمل میکردند. اشخاص درباری وصاحب منصبان وسایرین که افتخار التزام رکاب شاهی را دارند باید چادر و لوازم سفر وآذوقه همراه داشته باشند.

این افتخارغالباً کسالت‌آور وخسته‌کننده‌است. شاه بوالهوس زودتغییررأی میدهد وبافی‌الجمله پیش‌آمدی تغیر وتشددمیکند واشخاص‌طرف‌بی‌مهری اوواقع میگردند. شب احکام ودستوراتی میدهد اماهمینکه صبح‌شد تغییررأی پیدا میکند. مثلا میگوید که فردا بفلان محل خواهم رفت کسانی ازجلو بروند ومنزل فراهم نمایند اماصبح بطرف دیگری روی میآورد و اشخاصی که‌شب رفته‌اند دردهکده‌ها وبیابانها سرگردان میمانند وبعدخبردار میشوند که شاه‌بمحل‌دیگر رفته است. مخصوصاً درماه رمضان که‌شاه غالباً بعزم شکارازشهر بیرون میرود این‌خستگیها وکسالتها زیادتر میشود وهمراهانش ازگرسنگی وتشنگی رنج‌میبرند. خود شاه ازگرفتن‌روزه معاف است‌ودیگری بایدبجای اوروزه بگیرد وچون شب‌خوب خوابیده وروزهم غذامیخورد راه زیاد میپیمایدواشخاص زیادی راتشنه‌وگرسنه دردنبال‌خود میکشد واز رنج دادن بآنها لذت‌میبرد. بسامیشودکه میگویددوساعت بغروب مانده باردو مراجعت خواهم‌کرد اما بقول خود وفا نکرده وتایکی‌دوساعت ازشب رفته مشغول‌گردش وتفریح است واشخاص روزه‌دار باید همراه او باشند وچند ساعتی ازشب رفته بناظر وآشپزخود برسند وغذائی بخورند.

---

(۱) Champollion دانشمند مشهورفرانسوی است‌که توانست بازحمت زیاد خطوط مصری قدیم راکه بااشکال مختلف نقاشی میکردند بخواند.

اول شب میگوید که فردا قبل از طلوع آفتاب حرکت خواهم کرد ولی صبح بلند نمیشود وممکن است خواب او تا عصر طول بکشد اما همراهان در نیمه شب مهیای حرکت میشوند و بانتظار سوارشدن او تا عصر روی زین میمانند وزنان حرم هم در کجاوه نشسته ومنتظر بیرون آمدن شاه وحرکت میشوند (۱)

---

(۱) ناصرالدین شاه همیشه درفکر گردش وتفریح وشکار وتعیش بود و ابداً خیال بهبود احوال مردم واوضاع خراب مملکت از خاطرش عبور نمیکرد. درمسافرتی که درسال ۱۲۸٤ هجری قمری بخراسان کرد تنها شصت کالسکه شش اسبه زنان حرمش را میبرد تا در سفر زیارت هم با این لعبتان قشنگ ولولیان شوخ وشنگ سرگرم ووسایل تفریحش بنحو کمال فراهم باشد. مرحوم عبدالله مستوفی مینویسد یکی از تفریحات مخصوصش هم این بود که هرساله درموقع معین آش نذری میپخت طرز فکر وروبه استبدادی او در این آش هم دخالت داشت وآنرا وسیلهٔ تفریح قرارداده بود .

آشپزان همه‌ساله درماه میزان (مهر) پس از برگشتن شاه از ییلاق درسرخه حصار که درسر راه تهران بدماوند واقع است اردو میزدند وچند روزی شاه را باتشریفات آش نذری سرگرم میکردند . چندچادر بزرك متصل بهم میزدند ودامن تجیرهای آنهارا بهم اتصال داده محوطهٔ بزرگی ترتیب میدادند .

دراین محوطه سفره های چرمی بزرگی گسترده میشد ودرمیان آنها مجموعه‌های برنج ونخود و لوبیا وماش وعدس وگندم وجو پوست کنده وذرت ومغز گردو وبادام وپسته وهمچنین مغز تخمه هندوانه وکدو وخربوزه وگرمك وآفتاب گردان دیده میشد .

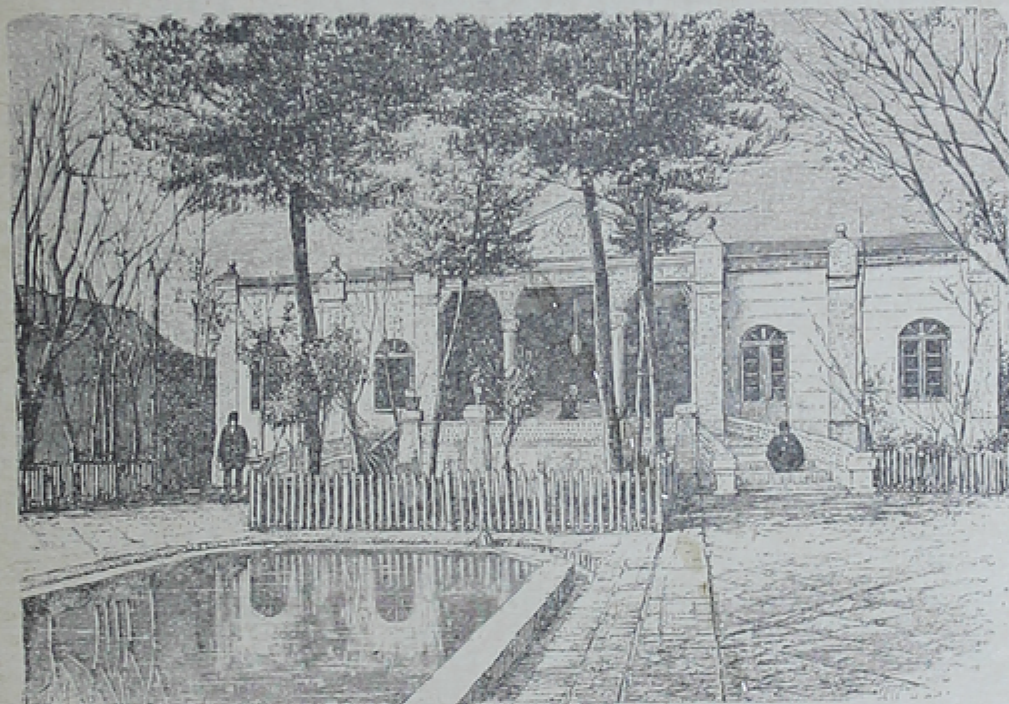
خرمنهائی ازاسفناج وبرك چغندر وکاهو وکرفس وپیاز وسیر وکلم وترب وتره وجعفری و گشنیز ونعناع وترخون ومرزه وریحان وشنبلیله وکاکوتی وبولاغ اوتی وبادنجان وکدو و هویج وچغندر وخیار وخربوزه و هندوانه وسیب وگلابی وهلو وزردآلو وآلوبخارا وبرگهٔ خشك قیسی ترتیب میدادند ودرچند سینی هم فلفل وزردچوبه وزعفران وزنیان وزرشك وبادیان و دارچین ومیخك وزیره وریشه جوز وهل میریختند .

ظروفی هم ازعسل وقند وآب لیمو وآب غوره وسرکه فراهم میکردند .

چندگوسفند سربریده یاشکار وعدهٔ زیادی مرغ وکبك وغیره هم حاضر بود ومطربان هم درآنجا آماده ومشغول زدن ساز وخواندن آواز میشدند. شاه باوزرا و رجال و درباریان باین چادرها میآمد و تدارکات از نظر ملوکانه میگذشت وبخوانسالار او امر ودستورات تازه‌ای میداد تاچیزهای دیگری هم باین آش درهم جوش اضافه کند بعددر روی صندلی جلوس میکرد وعملیات پختن آش بانوای موسیقی شروع میشد .

پس ازچندی شاه میرفت ووزرا ورجال مشغول پاك کردن سبزیها میشدند وبالاخره آش پخته میشد وآنرا ازدیکهای بزرك باآبگردان درقدحهای چینی میریختند وهرقدحی رابرای

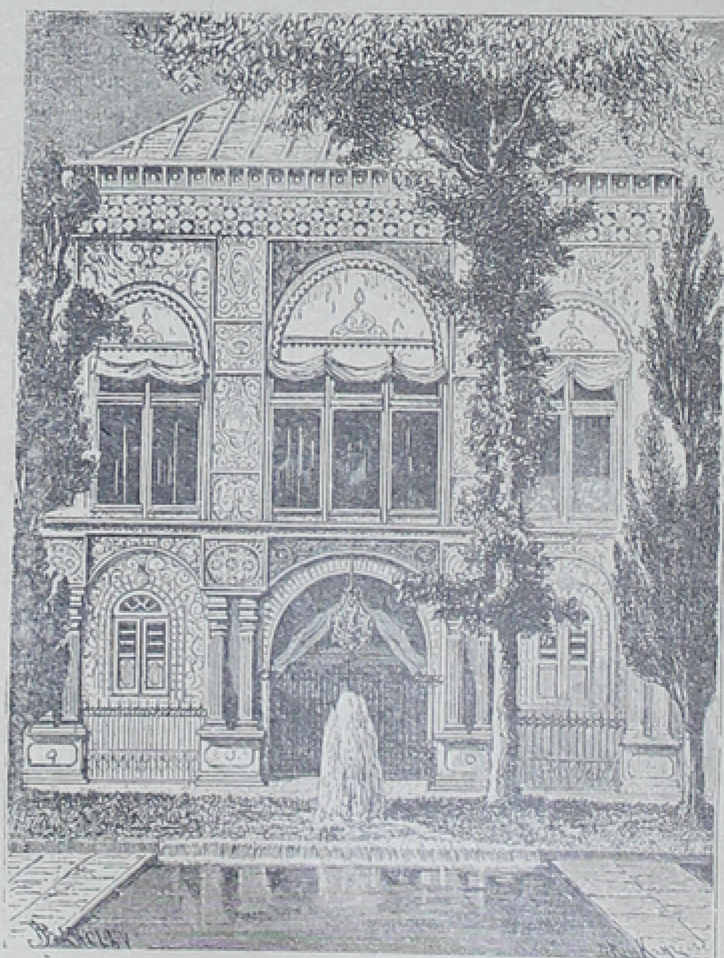
باوجود این همه‌خستگی ورنج اعیان واشراف برخود میبالند و افتخار دارند که ملتزم رکاب اعلیحضرت‌هستند. حضور درسفر هم گاهی برای آنها مفید واقع میشود زیراکه درشهر از ترس وزرا ومتنفذین‌دربار نمیتوانند مقاصد خود را بعرض شاه برسانند اما در شکارگاه عرایضی بشاه میدهند وبسا میشود که بگرفتن مواجب ومنصبی‌هم‌موفق میگردند.
خلاصه قبل‌از دخول بدروازهٔ شهر، درشکهٔ ماباسکورت مجلل امام جمعه برخورد که یکی



خانهٔ دکترتولوزان

۞ یکی ازهشتاد زن شاه میبردند وپس‌ازآن باقیمانده را بوزراودرباریان تقسیم‌میکردند. دیگری ازتفریحات اونمایش تعزیه درتکیه دولت بودکه درجای‌خود شرح داده خواهدشد. خلاصه‌آنکه ناصرالدین‌شاه همیشه درفکر فراهم کردن تجملات بیمعنی بود ، ازقبیل آشپزخانه وآبدارخانه وقهوه خانه وفراشخانه و سرایدار خانه وبناخانه وفخار خانه و صندوقخانه و رخت دارخانه واشیک خانه و کشیک خانه واسلحه خانه وزنبورکخانه وتفنگدارخانه وشاطر خانه وجارچی خانه وزیندار خانه وکالسکه خانه واصطبل توپخانه و قاطرخانه وشترخانه و نقاره خانه.هی‌خانه . . . وبازهم خانه . . . و ابداً درفکر تأسیس یك بنای عام‌المنفعه نبود واگر احیاناً کسی صحبت ازقانون‌واصلاحات میکرد فوراً کله اورا باتخماق میکوفت. در استبداد تالی نداشت‌مرحوم علیخان ناظم‌العلوم کتاب تلماك تألیف‌فنلون فرانسوی‌راکه‌افسانه‌ای بیش نبود ترجمه وطبع کرده بود نظربا ینکه راجع بدادگری ومملکت داری در آن‌اشاراتی شده بود بامرشاه توقیف شد ومترجم آن هم مورد سرزنش وتوبیخ قرارگرفت(م)

ازعلمای متنفذ تهران است بعلاوه دخترشاه راهم گرفته و بدامادی او مفتخر میباشد. او باچهار نفر دیگر ازعلما در کالسکهٔ بزرگی نشسته بود که شش اسب دردوردیف آنرا میکشیدند. سه نفر عمامه بسرهم روی اسبان سوار شده وهریك مواظب دواسب بود وشلاق زنان اسبان را چهارنعل میبردند. گویا اوهم ازکشیش بزرك پاریس که کشیش های کلیسای نوتردام (۱) رابسورچی گری واداشته بود تقلید میکرد.



کاخ نایب السلطنه

پس از ورود بخانه دکتر تولوزان که نیمه اروپائی و نیمه ایرانی بود یك کالسکه بایك عده سوار رسید ومابااین اسکورت باشکوه ومجلل بکاخ نایب السلطنه رفتیم. کاخ این شاهزاده نیز در ارك سلطنتی واقع بود.

ابتدا ازچندین تالارعبور کردیم که پر از نوکران و پیشخدمتان بودند و بالاخره واردسالونی شدیم که بطرزاروپائی آراسته شده بود. پیشخدمتان شربت خنکی آوردند و پس ازچند دقیقه نایب-السلطنه رادیدیم که بایك عدهٔ چهل نفری ازمردمان چاق و شکم پیش افتاده میآیدشاه باین پسر آخری خود تعلق خاطری دارد. او تاچند سال پیش دارای هیکل زیبائی بود ولی اکنون بیك سمن فوق العاده ای مبتلا شده و در حالیکه ۲۶ سال دارد بنظر چهل ساله میآید پاره‌ای ازاطرافیانش میگفتند که زشت روئی زنش باعث این پیری قبل‌ازوقت شده‌است. نشان ایران‌درقابی ازالماس درخشان‌درسینه‌اش میدرخشید وبجای سردوشی جرم‌خمیرمانندی برشانه داشت که‌آنهم الماس نشان وریشه های ابریشمین دراطرافش آویخته بود پس‌از مبادلهٔ فرمولهای معمولی و مراسم ادب، شاهزاده بمارسل گفت چون شنیدم شما میخواهید

[۱] یکی‌ازکلیساهای قدیمی وباشکوه پاریس است

باصفهان بروید خواستم تقاضا کنم که ازراه ساوه بروید وسدی‌را که شاه عباس ساخته‌و اکنون خراب شده به‌بینید و نقشهٔ تعمیر و برآورد مخارج آنرا برای من بفرستید .
مارسل برای اینکه تقاضای اورا ردنکرده باشد قول داد که‌ازراه ساوه برود و نتیجهٔ مطالعات خودرا برای او بفرستد .

فصل نهم

عزیمت‌ازتهران - تفاوت فاحش درجه‌هوادرشب وروز - مأمونیه - خانهٔ حاکم - ورودبساوه - مسجد - منارهٔ غزنوی - املاک موقوفه .

۲۰ ژویه - دراین مسافرت راهنمای ماسرتیپ عباسقلیخان آجودان نایب السلطنه است. دیروزعصرازتهران حرکت‌کرده‌ایم. روز، میزان‌الحراره درجه چهل‌رانشان میدهد ولی‌درشب بتدریج تنزل کرده وبدرجهٔ دوازده میرسد. البته این نوع تغییرفوق‌العادهٔ هوا تحمل‌ناپذیر وزیان‌آور است .

یکنفرماژور اتریشی پیرهم باپسر خود از همسفران ماست. این ماژور برای تربیت قشون بایران آمده ودرمدرسه دولتی‌هم (۱) درس حشره شناسی بزبان فرانسه‌میدهد. اما زبان مارا بسیاربد تلفظ میکند وچون شاگردانش مطالب او را نمی‌فهمند، معلم و شاگرد باهم ساخته‌اند اونیز میخواهد بساوه رفته ازدوست خود بارون اتریشی که فعلاحاکم ساوه است ملاقاتی کرده‌وراجع بتجارت اتریش مطالعاتی بکند .

درموقع ظهر کاروان درزیر اشعهٔ آتشبارآفتاب بقلعه پیک‌رسید [۲] سرتیپ امر کرد که مارا بخانه سلطان فوج ببرند .

سلطان خانهٔ خوبی داشت تالاری که مادرآن وارد شدیم‌دو بادگیر داشت وجریان هوائی اتصالا. ازتالار عبورمیکرد . بادگیرها بطورقرینه درتالار ساخته شده وهوا را فوق‌العاده خنک‌میکردند ومثل این بود که مادرآب سرد فرورفته باشیم. نوکران بلافاصله چای‌آوردند وسلطان ازما پذیرائی خوبی‌کرد .

۲۱ ژویه - پس ازیکروز استراحت کاروان شبانه براه افتاد ودربیابان خشک ولم یزرعی راه‌می پیمودیم. کم کم منظره تغییریافت وشکافهای عمیقی درزمین پیداشدکه بازحمت ازآنها عبور کردیم. نصف‌شب بکاروانسرای خرابه‌ای رسیدیم که میگفتند مأمن دزدان است ومکرر کاروانیانرا لخت کرده‌اند. اخیراً پانزده‌نفر راهزن را قشون دولتی دراین‌جا محاصره کرد و آنهاشجاعانه ازخود دفاع‌کردند وچندین نفرازسربازان دولتی راکشتند. سرتیپ‌عباسقلیخان بااینکه صاحب منصب شجاعی است محض احتیاط باین خرابه نزدیک نشد .

---

[۱] مقصود نویسنده مدرسه دارالفنون است (م)
[۲] گویا مقصود مأمونیه باشد زیراکه درخلاصه این‌فصل نام‌آنرا ذکرمیکند(م)

چون کمی از کاروانسرا فاصله گرفتیم ناگهان دیدیم که سرتیپ شجاع بتاخت پرداخت. منهم در دنبال اورفتم، ازدور دو نفر دهقان دیده شدند که چندقاطر درجلو داشتند سرتیپ تیری بطرف آنها خالی کرد، دهقانان بیچاره متوحش شده باتمام نیروئی که داشتند باسرعت فرار کردند وقاطرها هم ایستاده مشغول خوردن علفهای خشك بیابان شدند وچون معلوم شد که اینها راهگذرند ودزد نیستند صدا کردیم وبآنها اطمینان دادیم ولی آنها بخیال اینکه ماراهزن هستیم بفرار خود ادامه میدادند وبا اینکه فاصلهٔ زیادی گرفتیم بازهم جرئت برگشتن وبردن قاطرهای خود را نداشتند. البته سرتیپ ازاین حرکت بخود میبالید وتصور میکرد که بااین عمل مارا ازشر دزدان خلاص کرده است.

باری پس ازمدتی سفیدهٔ بامدادی طلوع کرد. وحشت تاریکی وچرت زدن برطرف گردید وسرتیپ یکی ازسواران جلودار را فرستاد تابتاخت رفته وحاکم ساوه را ازورود ما آگاه کند.

تقریباً سه ساعت بعد گرد وغباری ازدور مشاهده کردیم ومعلوم بود که اردوئی باستقبال ما میآید. اسبان برسرعت افزوده واتصالا شیهه میکشیدند وبالاخره دواردو بهم رسیدند. مدت شش ماه است که نایب السلطنه یکنفر اتریشی را بحکومت ساوه منصوب کرده است این بارون اتریشی ملبس بلباس اروپائی است ولی شکوه وجلال حکام ایرانی را کاملا تقلید کرده است.

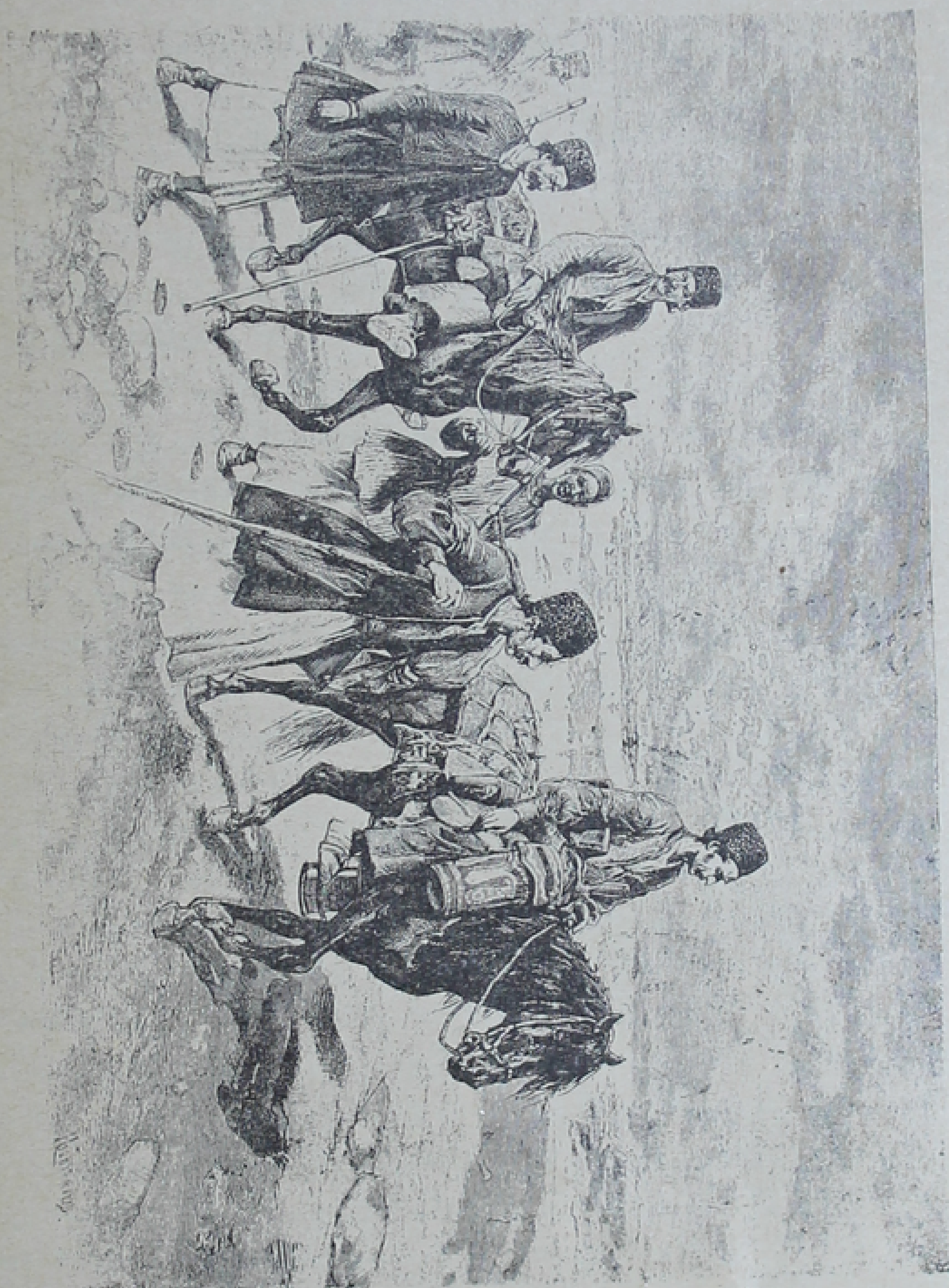
بی مناسبت نیست که دراینجا خواننده را بطور اختصار بازندگانی وتجمل حکام واشخاص متنفذ ایرانی آشنا کنم.

هریك از وزرا وحکام یکعده فراش در اطراف خود دارند که باید درمسافرت چادر بزنند وداخل آنرا مفروش سازند و بنگاهداری آن بپردازند. اشخاص دیگری هم هستند که باید کارهای مخصوصی انجام دهند.

درردیف اول باید منشی ها ومیرزاها را قرار داد که شغلشان خواندن ونوشتن مراسلات رسمی است. این دسته مردمان آرام وساکتی هستند هیچوقت مسلح نمیشوند وبجای شمشیر قلمدان دراز ولوله کاغذی درلای شال خود قرار داده اند.

در ردیف دوم ناظر و کارکنان او هستند که باید خوراك برای آقا و همراهان او فراهم نمایند. ناظر اشخاص متعددی را تحت فرمان دارد ازقبیل آشپز وآبدار وقلیانچی آبدار موظف است که درمسافرت آب خنك ومشروبات همراه داشته باشد وقلیان دار که معمولا مرد سبیل کلفتی است بایستی منقل آتش وچنتهٔ قلیان را بزین اسب بیاویزد ودر موقع لزوم درسر سواری قلیان برای ارباب درست کند.

یکنفرهم کبابچی نام دارد که گوشت راخرد کرده ودرماست وپیاز وادویه نگاه میدارد وهر وقت ارباب مایل بخوردن کباب باشد فوراً برای او حاضر میکند. این شخص را نباید درردیف آشپزان قرار داد زیراکه درنزد ارباب مقام خاصی دارد وبسا میشود که مانند امین السلطان بوزارت هم برسد ولی آشپز هیچوقت ترفیع مقام پیدا نمیکند وهمیشه باید مواظب دیگ پلاو وخورش باشد.



آبدار و فراشان

درهنگام مسافرت ارباب یاگردش او هریك از این مستخدمین خورجینی بترك اسب می بندد ولوازم کارخودرا درآن جای میدهد تابتواند درموقع لزوم بادای وظیفه پردازد. تشکیلات آنها بسیارمنظم است. آبدارجعبهٔ مخصوصی برای سماور واستکان نعلبکی وقوری داردکه آنرا هزارپیشه میگویند وقلیانچی همیشه چلیك پرازآبی درپهلوی اسب آویخته دارد. کبابچی

هم گوشت وسیخ ولوازم کباب را در ترک اسب می بندد . فراشان هم در موقع حرکت چادرها
را جمع کرده بار قاطر میکنند وخودشان هم در بالای بار می نشینند .
باری پس از آنکه دو اردو بهم رسیدند مراسم معرفی بعمل آمد وتعارفات لازمه مبادله شد.
هر دو اردو یکی شده براه افتاد و پس از طی مسافتی منظرهٔ قلعهٔ مستحکم ساوه پدیدار گردید.
شهر در جلگهٔ پستی واقع شده وبطوریکه اهالی نقل میکردند این جا درقدیم دریاچه ای بوده
که درموقع تولد پیغمبر اکرم (ص) خشك شده است وچنانکه میگفتند طاق کسری هم در همان
زمان بشدت تکان خورده ورو بخرابی گذارده است .
بهرحال چون بدروازه نزدیك شدیم فراشان زیادی را ازدور دیدیم که روی زمین نشسته
و تکیه بدیوار داده بودند. بمحض ورودما بلند شده ودوقطار تشکیل دادند وپیاده درجلو
براه افتادند وچماقهای خودرا حرکت میدادند تاجمعیت تماشاچی عقب بروند وپیوسته فریاد
میکشیدند: برو . . . سرپا . . . خبردار . . . دورشو . . . ماهم بااین ترتیب مجلل آهسته
راه میپیمودیم وجمعیت را میدیدیم که ازجلوی چماق فراشان فرارمیکنند ولی ازچهرهٔ آنها
پیدا بودکه نسبت باروپائیان نظرخوبی ندارند ومهر وملاطفتی بآنها نشان نمیدهند .
یك علت دیگر هم در کار هست که ازما خوب پذیرائی نمیکنند وآن این است که میدانند
سرتیپ عباسقلیخان برای جمع آوری مالیات آمده است .
درایران گرفتن مالیات مطابق اصول منظمی نیست . دفاتر رسمی که طرز ادای مالیات را
معین کند وجودندارد . حکومت محل بدلخواه خود ازمردم مالیات میگیرد واگرازدادن مبلغ
تقاضا شده سرپیچی کنند مبتلا بانواع شکنجه وآزار میشوند. حاکم واطرافیان او همیشه
باتدابیر مخصوص وقوه قهریه مشغول پر کردن کیسه های خود هستند .
حاکم علاوه براینکه از دولت حقوق نمیگیرد درموقع رفتن بمأموریت هم مبلغ گزافی باید
بشاه و وزرا بعنوان پیشکش تقدیم نماید وهر کس بیشتر پول داد بحکومت منصوب میگردد .
بنا براین حاکم مجبوراست علاوه برمبلغ تقدیمی مبالغ زیادی ازاهالی بگیرد وباصندوقهای
پرازپول مراجعت کند .
البته درنتیجهٔ این فشار تحمل ناپذیر اهالی پریشان وبی سروسامان میشوند واگر احیاناً
کسی پولی داشته باشد مجبوراست آنرا درزیرخاك پنهان کند ونمیتواند آنرا بمصرف تجارت یا
اصلاح وتعمیر ملك خود برساند وبا اینکه نرخ مرابحه به بیست وپنج درصد میرسد ازاین منافع
سرشار چشم میپوشد .
باری هنگامیکه اردو بدارالحکومه رسید قصابی باعجله گوسفند سیاهی را جلو آورد وفوراً
سرآنرا بریده بیکطرف راه انداخت وتنه را بطرف دیگر تااردو ازمیان آنها عبور کند.
عمل قربانی کردن درحین ورود شخص محترمی در ایران سابقهٔ تاریخی دارد . سرتیپ با
تکان دادن سر بقصاب اظهار امتنان کرد وازاسب پیاده شد واز پله هائی که دم درب عمارت بود
بالا رفت . مانیز برحسب دعوت بارون حاکم بالا رفتیم وروی صندلی نشسته بتماشای

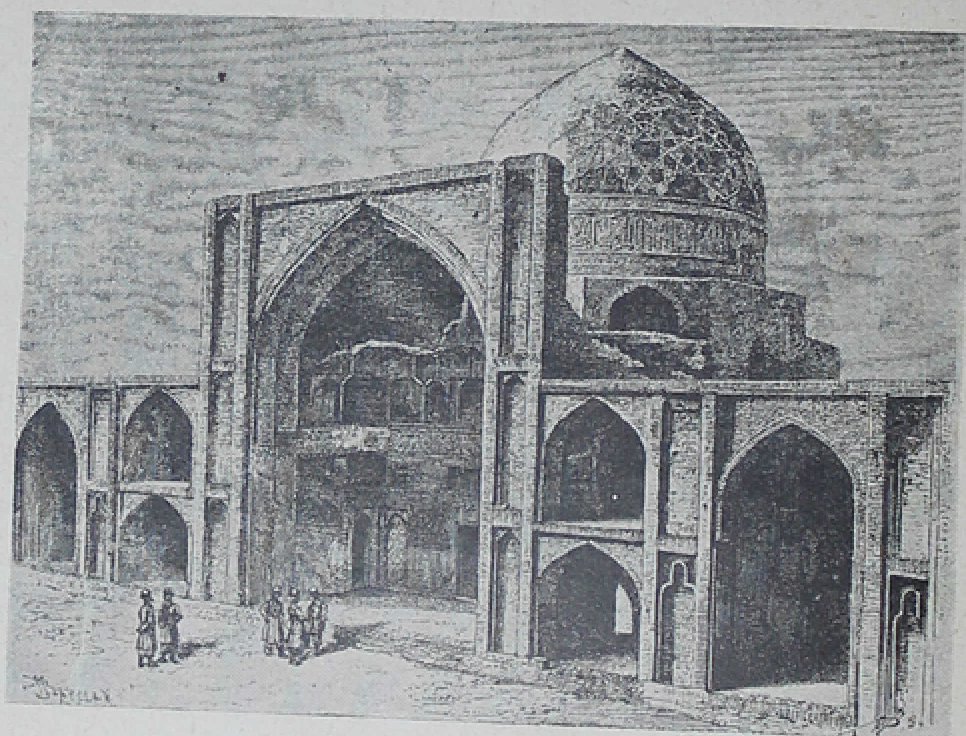
جمعیت پرداختیم که آنها هم برای تماشای ما ازدحامی داشتند.

سرتیپ پس از آنکه بیش از یکساعت در اینجا نشست و تشریفات احترام آمیز را دید بلند شد واسب خود را طلبید و گفت ما نمیتوانیم در اینجا منزل کنیم زیرا که عمارت دارالحکومه کوچك است و گنجایش مارا ندارد ولی معلوم بود که قصدش این است که در محل آزادتری منزل کند تا بتواند بافراغت خاطر نایب الحکومهٔ محلی واشخاص ناراضی ومفتشینی را که مأمور رفتار حاکم یعنی بارون اتریشی هستند ملاقات کند. ماهم در دنبال فراشان براه افتاده از قبرستانی عبور کردیم و بخانهٔ ویرانی وارد شدیم که فراشان سکنهٔ آنرا بضرب چماق از آنجا بیرون کرده بودند.

دراینجا من درانتخاب اطاق سرگردان شدم زیرا که بعضی درسمت جنوب واقع شده و ممکن بود بابستن در کاملا تاریك شوند و پاره‌ای هم که درمقابل آفتاب بودند بندوبستی نداشتند و روشنائی آفتاب خیره کننده و گرما هم تحمل ناپذیر بود. بعلاوه مگس‌ها هم باندازهٔ شماره شن‌های پراکندهٔ درحیاط، دراطاقها جمع شده بودند. بالاخره از ناچاری اطاقی را که یك در داشت اختیار کردم و بنوکران گفتم که گلیم ولحاف را بزمین اندازند و پس از آنکه پردهٔ پشمی سیاهی را که در تهران تهیه کرده بودم درمقابل درآویختم درازکشیدم تا استراحتی بکنم.

طولی نکشید که احساس کردم گرفتار کابوسی شده‌ام زیرا که حشرات زیادی را دیدم که در کف اطاق در گردش هستند وپاره‌ای از آنها هم ازروی صورت من عبور میکنند. دراین فکر بودم که این سیل حشره از کجا باطاق راه یافته است. عنکبوتهائی که بدنشان بدرشتی یکدانه باقلا بود باچنگالهای دراز فوج مانند از دیوارها سرازیر شده وروی زمین میدویدند. ناگهان بدنم سخت بخارش افتاد ازوحشت بلندشده نشستم ودیدم تمام بدنم ازساس‌های متعفن پوشیده شده است فوراً ازجای برخاسته و بطرف دردویدم وپرده ای را که باامیدواری درمقابل آن آویخته بودم برداشتم. همینکه روشنائی در اطاق تابید عنکبوتهای زشت بدترکیب و ساسهای متعفن فراراختیار کردند ودرسوراخهای دیوار گلی پنهان شدند. کمی بعد دوباره درازکشیدم ولی بازروی آسایش واستراحتی ندیدم زیراکه افواج زنبور ومگس سنگرهای دشمنان پیشین را اشغال کردند ومن ازعقب نشینی مهاجمین اولیه متأسف شدم زیرا که آزار رسانیدن اینان بیش ازآنان شد. علاوه براین هواهم بشدت برگرمی افزود. نظری بمیزان الحراره انداختم دیدم درجهٔ چهل وچهار را نشان میدهد. خلاصه دراین منزل ویران بشکنجه وعذابی مبتلاشدم که ازتشریح وتوصیف کامل آن عاجزم.

۲۳ ژویه - امروز سرتیپ مارا بدیدن شهر سرافراز فرمود. شهرساوه کرسی ولایتی بوده که بچهار ناحیه تقسیم میشده ودارای یکصدوبیست وهشت قصبه وقریه بوده است ولی امروز اغلب آنها خراب وخالی ازسکنه مانده است، درقسمت هائی که بوسیلهٔ قنات یارودخانهٔ مزدغان مشروب میشوند و زمین هم حاصلخیز است پنبه و برنج وگندمهای بسیار عالی بعمل میآید که بتهران میبرند.



مسجد جامع ساوه

باوجود گرمای شدید اهالی این خوشبختی را دارند که بامراض مسری مبتلا نمیشوند.
تنها بنائی که آبادی قدیمی شهررا بخاطر میآورد مسجدجمعه است. این مسجد چون ازمرکز شهردورمانده متروک شده وحتی روزجمعه هم درآن نماز خوانده نمیشود واکنون پناهگاه گدایان و درویشانی است که از شهرهای دیگر بساوه میآیند ودر سایهٔ دیوار های ضخیم آن بسر میبرند.
یکی ازاین دراویش هیکل عجیبی داشت ونمونه‌ای خاص بود. پوست بدنش مانند هندیها زرد وموهای بلندسرش مجعد وپریشان وسینهٔ عریانش اززیر شنل پارهٔ پشمی بلندبیرون افتاده بود. چماق کلفت پرگرهی دردست داشت واثاثهٔ زندگانیش منحصر بودبه یك کشکول(کشکول پوست یکنوع میوهٔ هندی است که گاهی باهنرمندی ودرنهایت ظرافت حکاکی شده است.)
درخارج ازدیوار محوطهٔ مسجد درطرف راست منار قدیمی خرابی دیده میشودکه باآجر بنا شده است ودر بدنه آن موزائیك بسیار قشنگ وجالب توجهی نمایان است که از آجرهای نازك یکرنگ ترکیب یافته وباساختمان قدیمی که برنگ مس است هم آهنگی دارد. حضور این مناره دلیل است که این مسجد سلجوقی درروی خرابهٔ بنائی از آثار غزنویان ساخته شده و شاه طهماسب هم آنرا تعمیر کرده است.
۲۴ ژوئیه. ازوقتیکه ماوارد ساوه شده‌ایم عباسقلیخان کاملا سرگرم کارشده و تفتیشاتی میکند. ازعملیات او من بفکر دورهٔ شاهان هخامنشی افتادم که با مسافرت من برای تحقیق ابنیه



درویش

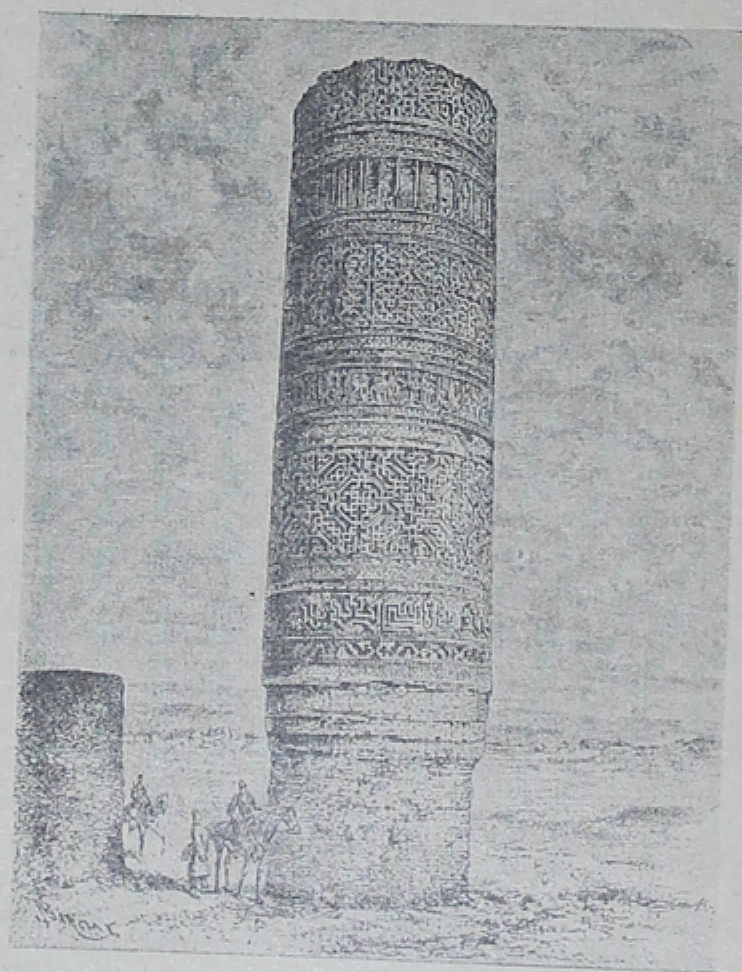
وآثار تاریخی آنها مناسبتی دارد .
اگرقرون عدیده‌ای گذشته واگردوران عظمت واقتدار ایران باستانی کاملارو بانحطاط گذارده وصورت افسانه مانندی بخود گرفته است هنوز ترتیب اداری کشورایران شباهتی بزمان قدیم دارد. سرتیپ را میتوان بامفتشینی مقایسه نمودکه ازطرف شاه بساتراپیهای کشور پهناور داریوش میرفتند تااعمال ورفتار فرمانروایان رااز نزدیک دیده و بشاهنشاه گزارش دهند . در آن زمان بازرسانی بنام چشم و گوش شاه همه ساله بممالك تابعه میرفتند وبعرایض مردم وشکایاتی که نسبت بساتراب داشتند بادقت رسیدگی میکردندواز دبیرانی که بامرشاه مأمور نظارت امور جاریه بودند تحقیقاتی بعمل میآوردند واز اوضاع کشور کاملا آگاهی حاصل میکردند ونتیجه رابدربار شاهنشاهان گزارش میدادند .

وضع ساترابی ساوه بنظرمن چندان رضایت بخش نیست وچنین بنظرمیآیدکه بارون اتریشی برحسب ضرورت یاجاه طلبی خودرا بزحمت انداخته است.ایجاد رفرم مالیاتی درکشوری مانندایران که درآن دسیسه وتزویر بحد وفوروجود دارد کاریست بس مشکل . مخصوصاًبرای کسیکه بااخلاق وعادات اهالی آشنائی ندارد وبعلاوه کافرهم هست.مسلماً بارون را باید آدم مجنونی بنظرآوردکه بااین همه اشکالات چنین مأموریتی را قبول کرده است زیراکه هرقدرهم تخصص و مهارت داشته باشد نمی تواند درمقابل موانع زیاد شخصیت ولیاقتی بروز دهد وبطورکلی ایجاد رفرم مالی ازعهدهٔ اوخارج است .

ازطرفی هم دخالت روحانیان در امور مالی انجام وظیفهٔ یك حاکم عیسوی را بااشکالات مواجه میکند. ازبدو ورود بارون بساوه ملاها ازتماس بااو پرهیز کرده اند زیراکه اورا نجس وکافر میدانند وبرای اینکه از شراو خلاص شوند دسته‌دسته بملاقات سرتیپ میشتابند وساعات طولانی بااو خلوت میکنند وبشکایت میپردازند . بااین حال معلوم است که هرگز بارون بانجام مقاصد خود نائل نخواهد شد .

مسلمانان خیراندیش قبل‌ازمرگ غالباً یك ثلث ازاملاك ودارائی خودرا وقف مسجدومدرسه

ویا اعمال خیریه دیگر از قبیل روضه خوانی واطعام مساکین و غیره میکنند. واقف حق دارد که تولیت املاک موقوفه را باولاد ویااقوام نزدیک خود بدهد وتولیت را نسل اندر نسل دراعقاب خود باقی گذارد. یک قسمت ازعایدات موقوفه اختصاص بمتولی دارد که بعنوان حق نظارت و تولیت برمیدارد و آزاد است که صرف احتیاجات خود کند یا بمصرف اعمال خیریه برساند. با این ترتیب هرکس میتوانید تمام دارائی خود یا قسمتی از آنرا برای همیشه دراختیار اولاد واعقاب خود بگذارد زیرا که شاه وحکام نمی-توانند درملک وقف دخالت



منارهٔ دوره غزنوی درساوه

کنند و اموال و املاک موقوفه درتحت نظارت روحانیان قرارمیگیرد وازدستبرد محفوظ میشود.

بموجب قوانین اسلامی ادارهٔ املاک موقوفه باید کاملا منظم باشد ومتولیان هم باید مطابق وصیت نامه واقف عمل کنند وعایدات وقف راباسایرعایدات مخلوط ننمایند دروقف نامه هم نمی توانند تغییری داده وعایدات رابمصرف دیگری غیرازآنچه واقف معین کرده برسانند. هرگاه متولی برخلاف وقف نامه عمل کندودرمال وقف تصرفات غیرمشروعی بنمایدازتولیت معزول میشود وبرحسب وصیت واقف دیگری بجای او منصوب میگردد.

املاک موقوفه قابل انتقال نیست وفقط اشخاص معین از عایدات آن حق تمتع دارند. ملک وقف را نمیتوان تبدیل بملک دیگری کرد مگر باشرایط خاصی. بطوریکه من استنباط کردم دوثلث عایدات موقوفه صرف اعمال خیریه وثلث دیگر صرف معاش طلاب علوم مذهبی میشود وباید دراختیار علماء باشد وهرگاه عایدات زیادتر ازمخارج معین باشد متولی مجاز است که

ازاین‌مازاد ملك یگری‌خریده و بموجب وصیت واقف وقف کند و ممکن است این املاك فرعی بااجازهٔ مجتهدین قابل انتقال باشد .

هرگاه ملك موقوفه ای مجهول التولیه باشد بایددراختیار روحانیان وقت قرار گیرد . غالباً برای تصرف‌این املاك‌درمیان‌ملاها کشمکش ونزاع تولید میگردد وبالاخره‌حکم‌مجتهدین وحکم‌شاه تکلیف آنرا معین‌میکند وبنزاع خاتمه میدهد .

درچنین مواقع است که‌ملاها برای تصرف موقوفه‌ای بحکام واشخاص متنفذ متوسل‌میگردند ودرغیر این موقع همیشه ازحکام دوری میجویند .

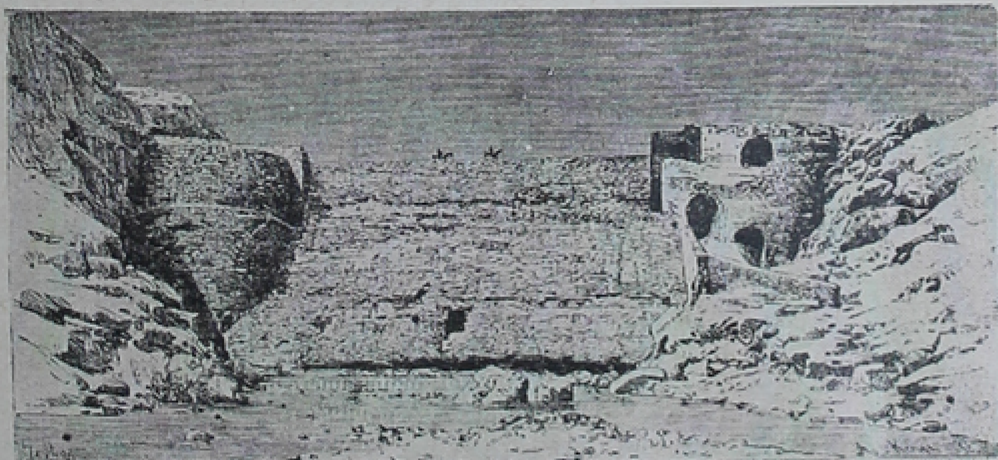
اکنون ملاهای ساوه‌وملاهای اصفهان راجع بملك وقفی که عایدات سرشاری دارد کشمکش دارند . اگرچه من‌نمیتوانم درمحاکمات‌حضوری‌سرتیپ حاضرشوم ولی‌ازدور ناظروقایع‌هستم زیراکه پاره‌ای‌از آنهاچون دانسته‌اندکه مادرنزد سرتیپ احترامی داریم ازملاقات‌ماچندان پرهیزی ندارند ومارا واسطهٔ کارخود قرار میدهند .

فصل دهم

سد ساوه ـ رتیل‌ها ـ مباشرین ایرانی ـ ورودبه‌آوه ـ ملاقات من بایك خانم ـ مسافرت دربیابان ـ ورود بقم ـ دورنمای شهرقم ـ نقشهٔ اندرون حکومتی ـ حاکم شهرقم ـ مقبرهٔ حضرت فاطمه ـ مقبرهٔ شیوخ ـ نغمهٔ بلبل ها .

۲۶ ژوئیه ـ توقف مادرساوه دو روز طول‌کشید . مارسل برای اینکه وقت تلف نشود بدهکدهٔ سبز آباد رفت که‌یك‌فرسخ ازسد ساوه فاصله دارد وامر کردکه مستخدمین اردوی مارا درکلبه های‌گلی چندنفر دهقان‌که پرستار انارستانی هستند بزنند .

این انارستان تازه ایجاد شده ودرپهلوی یکی‌ازشعب‌رودخانه واقع است‌ودرختان جوان‌آن



سد ساوه

هنوز آن اندازه سایه ندارند که مارا از اشعهٔ آفتاب محفوظ نگاهدارند . قبل از طلوع آفتاب ماميرويم در كنار سد ومشغول مطالعه ونقشه برداری میشویم .

این سددردره‌ای واقع‌شده که‌درطرفین آن دو کوه بلند وجود دارد پایه‌های‌این‌دو کوه درقعر دره بهم‌متصل است . این شکاف طبیعی‌را درزمان قدیم ازسنگ وساروج پرکرده وسدی ساخته‌بودندتا از آب رودخانه برای کشت وزرع‌استفاده کنند امااز ابتدادقت نکرده‌وشالودهٔ آنرا درروی پایهٔ کوه قرار نداده‌اند بلکه درروی شن‌های ته‌دره قرارداده اند . پس‌از مدتی‌آب فشارآورده وازز‌یر شن‌ها رخنه پیدا کرده‌و کم کم سدرا اززیر سوراخ نموده‌است بطوریکه دیگرآب درجلوی آن جمع نمیشود .

سالهاست که‌حکام بفکرتعمیر آن افتاده‌اند ومکررقطعات سنگ را باساروج درداخل‌شکاف فروبرده‌اند ولی درموقع طغیان رود فشارآب سنگ وساروج را جاروب کرده ومانند کاه باخود برده است .



معمارباشی و بطری عرق

درپائین‌سددرطرف چپ‌ساختمان‌آجری گنبد مانندی‌وجودداردکه‌یك قسمت‌آن خراب شده است . بطوریکه میگویند اینجا قبرمعمارتعمیر کنندهٔ سد است .

چنانکه اهالی نقل‌میکنند معماری سدرا تعمیر کرده وبرای‌اطمینان از استحکام آن دردهکدهٔ نزدیك توقف‌داشته‌است همینکه رودخانه طغیان کرده وفشارآب رشته‌اورا‌پنبه‌نموده باوخبرداده‌اند فوراً سواربراسب شده بتاخت آمده ومشاهده کرده که ساختهٔ اوبکلی‌ویران شده‌است از شدت‌یأس حال سکته باودست داده ودر گذشته‌است. بنا براین کار گران‌جسد اورا درهمانجا دفن‌کرده‌اند .

۲۷ ژویه - دراینجاحرارت هوا تحمل ناپذیراست و مادر زندگانی باشکالاتی برخورده‌ایم . رتیل‌های درشت از هر طرف درجست وخیز هستند. آذوقه ما هم نزدیك باتمام است ، بطری عرقی داشتیم که‌گاهی چند قطره ازآن برای بهداشت درآب آشامیدنی‌میریختیم متأسفانه استادمعمار به بهانهٔ اینکه گناه‌آشامیدن‌یك گیلاس بایك‌بطری‌یکسان‌است تمام‌آنرا درمعدهٔ خودسرازیر کرده است .

۲۸ ژوئیه . شب گذشته من خوب خوابیدم اماصبح احساس کردم که حشره‌ای پایم‌را گزیده است وچون دردی نداشت بورم‌آن اعتنائی نکردم .

شب رابوسیله نردبان ببالای بام‌رفتیم ومستخدمین راوادار کردم که روی‌بام راخوب‌جاروب بکشند تا اگر عقرب ورتیلی باشد بپائین ریخته شود.بعد بستهٔ لحاف‌را آوردند وآنهاراهم بنوبه بازرسی کردند ولی بدبختانه بااین همه احتیاط نمیدانم بانیش چه‌نوع حشره‌ای‌پایم ورم کرده است . ابتدا موضع نیش خورده چندان دردی نداشت که بفکر داغ کردن آن باشم ولی کم کم درد شدت کرد وبرالتهاب افزود بطوریکه بزحمت میتوانستم راه بروم از طرفی‌هم نمیخواستم‌مانند سنت سیمئون‌استیلیت(۱) که گمان میکنم مدت بیست ودوسال در روی‌ستونی زندگانی کرد ، درروی‌این‌بام باپایم عمرخود خاتمه دهم‌بعلاوه ناچارهم بودم که بچادرسرتیپ بروم وبطوریکه‌قبلااستنباط کرده بودم‌در نمایش‌مضحکی‌هم باید حضور پیدا کنم .

باری مارسل نقشهٔ سد راکشیده ودریافته که بنای‌آن بغیرازپایهٔ‌خراب شده در کمال‌استحکام است وباشاقول دره راطراز کرده وبامحاسبه مقدارآبی‌راکه ممکن است درجلوی‌سدذخیره شود معین نموده است وامروز میخواهد ازاستاد معمار قیمت چوب ومصالح لازم ودست‌مزد کارگر رابرای انجام نقشه تحقیق کند . سرتیپ واستادبنا بابی صبری منتظر نتیجه هستند. خلاصه استاد معمار مخارج لازم راطوری بحساب‌آورد که قبول آن ممکن نبود . هرگاه‌در فرانسه یا انگلستان که مصالح بینهایت گران است بخواهندچنین عملی‌راانجام دهند بانصف مبلغی که این استاد ماهر تعیین نموده عمل خاتمه پیدا خواهدکرد . گذشته ازاینکه دراینجا اجرت کارگر روزی یك فرانك ونیم بیشتر نیست وعمدهٔ مصالح سنك وآهك است که در پای سدآماده میباشد .

مارسل‌ازاین‌حساب‌تعجب کردوچون بمقصودسرتیپ‌ومعمار پی برد بصحبت‌خاتمه دادوبهردو نفرکه‌طرف‌اعتماد نایب‌السلطنه بودند گفت:من نمیتوانم بااین‌مخارج‌موافقت کنم.میروم‌باصفهان وهمینکه فراغتی‌حاصل شد نقشه راباصورت مخارجی‌که درفرانسه برای چنین کاری لازم‌است برای نایب‌السلطنه خواهم فرستاد تاهرطور صلاح میداند دستورساختن‌سدرابدهد. البته‌این جواب مطابق میل سرتیپ ومعمارباشی نبود.سرتیپ سلحشور باحالت مأیوسانه ای بسکوت پرداخت وازجلسه خارج شد وبه‌بهانهٔ‌درد شدید امعاء سرسفره هم حاضر نشد وبرای‌ماپیغام فرستاد که بواسطهٔ شدت درد مجبور است فوراً بتهران برود و بمعالجه بپردازد و از این به‌بعد نمیتواند مارا درتحت حمایت خود بکاشان یا اصفهان برساند .

---

(۱)Saint. Siméon stylite نام‌سه‌نفر ازمقدسین‌است که‌زندگانی‌خودرا درریاضت‌کشی ونشاندادن زهد وتقوی درروی ستونهائی بسر برند یکی درنزدیکی انتاکیه درسال۵۹٦ بدرودحیات‌گفت‌ودیگری درنزدیك همان شهر درسال ٤٦٠ درگذشت وسومی درسیلیسی Cilicie درقرن‌ششم دراثرصاعقه درگذشت. (م)

بنابراین ماتصمیم گرفتیم که شب حرکت کنیم ومن دستور دادم که قاطرهارا حاضر کنند. اما متأسفانه جواب دادند که سرتیپ قاطرها را بتهران فرستاده است که بیکار نمانند و کرایه‌ای بیاورند وممکن است ازساوه قاطر تهیه کرد ولی پس‌فردا ماه‌رمضان شروع میشود وقاطرچیان در سه روز اول ماه مبارك مسافرت نمیکنند. بالاخره ازعباسقلیخان کسب تکلیف کردیم گفت : مفرشها واسبابهای عکاسی رابرشتری که دراینجا هست بار کنید وبقیه را به بسته‌های چهل کیلو گرمی تقسیم کرده‌بار الاغ کنید و بروید . شتری که حاضر بودخیلی پیر بودو بیش‌ازسه‌فرسخ نمیتوانست درروز راه برود . الاغها هم خیلی کوچك و باندازه سگهای درشتی بودند اما یك خوشبختی داشتیم وآن این بود که‌دواسب راکه باآنها بسد میرفتیم نبرده بودند . ناچار الاغهائی کرایه کرده وسوار براسبان‌شدیم وبا انارستان خدا حافظی کردیم وبطرف‌قم روی‌آوردیم سرتیپ مرحمت کرده یك سرباز سوار هم ملتزم رکاب مانمود .

۲۱ ژوئیه . امشب بمن بسیار بدگذشت هیچ در خاطر ندارم که در مسافرتها باین اندازه متحمل رنج‌وخستگی شده باشم . الاغهانمی‌توانستند باقدم اسبان حرکت کنند وماناچار بودیم پیوسته توقف کنیم تابرسند. اسبان چهار روز استراحت کرده ودارای نیروئی شده بودندو نگاهداشتن آنها زحمت‌داشت . طرف نصف‌شب بواسطه خستگی زیاد خواب برماغلبه کرد بنابر این سینه‌ها رابزین تکیه‌دادیم‌ویال اسبان رادست‌آویز قرار داده بخواب رفتیم وچون بیدار شدیم بغیرازحسین سرباز کسی راندیدیم واوهم‌مانندماروی اسب خواب‌رفته بود . ازاو پرسیدم‌که آیا میتواند مارا بمنزل راهنمائی کند گفت این اولین دفعه‌ایست‌که من قدم دراین بیابان گذارده‌ام ولی مضطرب نباشید نظر باینکه حیواناترا آزاد گذاوده بودیم البته‌راهرا گم نکرده‌اند ویکساعت دیگرالاغ دارها بماخواهند رسید. بنابر این ازشدت خستگی‌پیاده شده ودر کنارجاده‌سرهاراروی کلاه گذارده بخواب رفتیم . وقتیکه چشم‌بازکردم هواروشن شده بود وتعجب کردم که چگونه دراین زمین سنگلاخ افتاده بودم. البته مارسل هم بدردمن گرفتارشده بودومدت دوساعت درروی این تخت‌خواب فنری که مجاناً دربیابان‌بماتقدیم شده‌بود استراحت کرده بودیم .

ناگهان صدای زنگوله الاغها بگوش رسید . الاغداران رسیدند و گفتندزودتر سوار شوید نباید تامنزل‌مسافت زیادی داشته باشیم. من‌گفتم دیروز شنیدم که‌ازسدتا آوه هشت‌ساعت راه بیشتر فاصله نیست. ماتمام شب را راه پیموده‌ایم ومعلوم نیست چه وقت بمنزل خواهیم‌رسید. یکی از الاغداران گفت مامدتی شب‌در دنبال‌شما آمدیم‌وبجستجوی‌شما پرداختیم‌وراهرا گم‌کردیم بهرحال‌باید رفت البته بجائی خواهیم رسید .

مارسل بقطب نما نگاه کرده و بفراست دریافت که ما باید بطرف جنوب شرقی برویم بنا براین بچاروادادان امر کرد که درهمان امتداد بروند . پس از یك ساعت راه پیمائی دیوارهای خراب‌دهکده ای‌از دور نمایان شد چاروادارها ازدیدن‌آن خوشحال شده و اطمینان پیدا کردند که بمنزل رسیده‌اند .

من نیز ازدیدن این‌خرابه‌هاشاد شدم زیرا که‌از کشمکش بااسب وخوابیدن‌روی قلوه‌سنگها احساس میکردم که ستون فقراتم‌شکسته شده وپاهایم خردشده‌اند. جراحت پاهم وسعت‌یافته ودرد شدت کرده است وخلاصه آنکه قوای خودرا بکلی ازدست داده‌ام :

بالاخره پس‌ازسیزده ساعت راه‌پیمائی الاغداران مجوطهٔ آوه رابما نشان دادند . من‌بخیال افتادم که زودتر بمنزل رسیده درگوشه‌ای بیافتم بنابر این آخرین توانائی خود را بکار انداختم وباسب رکاب زدم وبامارسل وحسین‌سرباز باول‌قصبه‌آوه رسیدیم . درمدخل‌قصبه،پیر مردان ریش قرمز روی‌سکوی‌گلی نشسته‌وکنفرانسی داشتند وبرای منزل‌جائی رادرخارج ازآبادی بما نشان دادند . این‌جا باغ تازه‌ای بود و درختان‌آن قابل سایه اندازی نبودند خیال‌منزل‌کردن دراین‌مکان‌آنهم دروسط‌آفتاب سوزان ، حزن ویأس فوق العاده‌ای درمن ایجادکرد . خوشبختانه حسین سرباز باین پیر مردان گفته بود که اینها مهندسین فرنگی هستندکه بامرشاه برای تعمیر سدساوه آمده‌اند . از شنیدن این خبر پیر مردان بلند شده وباهیجان وحرارتی ازماپرسشهائی میکردند . مارسل گفت : فقط ارادهٔ شاه کافیست تااین دشت وسیع مشروب‌گردد .

این‌مردم که‌تالحظهٔ‌قبل‌باقیافهٔ عبوسی بمانگاه‌میکردندا کنون خوشروئی ومحبت فوق‌العاده‌ای نسبت بما بروز میدهند وبرای تندرستی مادعا میکنند وحتی لباس ماراگرفته ومیبوسند و میگویندخداوند شمارابرای نجات مافرستاده‌است. البته ما درهر پنج نوبت نماز دعاخواهیم کردکه خداوندبلاراازجان شمادورکند. بسیار خوش آمدید قدم شماروی چشم همهٔ‌ماهاباشد خواهشمندیم برما منت گذارده وبکلبه‌های مافرودآئید ومارا سرافراز فرمائید. یکی ازآنها که بنظر میآمد محترم‌تر ازدیگران است جلو افتاد ودرخانه‌ای راباز کرد. دیگران هم‌عنان اسبانراگرفتند وما پیاده شدیم وببالا خانهٔ قشنگی رفتیم من احساس کردم‌که دیگرنمیتوانم قدم بردارم وبدون اینکه‌منتظر فرش‌شوم‌درپهلوی تکه چوب قطوری‌افتادم بخیال آنکه آنرا بالش خود قراردهم وازفرط خستگی و کوفتگی بیهوش افتادم . هنوزهم وقتیکه بفکرمسافرت آنشب وصدماتی‌که کشیدیم میافتم لرز مختصری در اعضایم پیدا مشود .

پس ازسه ساعت سرازخواب برداشتم واحساس کردم‌که گرسنگی بمن آزار میدهد . آشپزحاضر بودگفتم زود چیزی بیاورکه ماسد جوع کنیم اوهم فوراً ظرف بزرگی‌که پراز میوه بود در مقابل من‌گذارد وگفت اینها را اهالی دهکده بشما تقدیم‌کرده‌اند . من مشغول‌خوردن شدم. در این ضمن صاحب منزل هم ببالاخانه آمد وپس ازاحوالپرسی‌گفت خواهش میکنم ناهار را درحیاط میل کنید تاتمام جمعیتی‌که در اطراف خ نه ما روی بام آمده اند بتوانند از دیدار شما بهره‌ورشوند. حس کنجکاوی و تفتش زنان هم بشدت تحریك شده بود زیراکه سرباز بآنها گفته بود یکی از این دو نفر فرنگی زن است . مخصوصاً زنان خانه میل وافری بدیدن خانم فرنگی‌داشتند. پس از صرف مختصر میوه ، خدمتکار منزل آمد ومرا دعوت

باندرون کرد . با کمال بی‌میلی دردنبال اورفتم . زنان باستقبال من آمدند وانتهای انگشتان رابطرف من دراز کرده ودستم راگرفته بلب خود چسبانیدندوبا بوسه‌های گرمی نوازش دادند وبانهایت مهر وملاطفت خوش آمد گفتند وبالای اطاقرا برای نشستن من نشان دادندهمینکه نشستم تمام چشمان بطرف من دوخته شد. من نیز این افواج کنجکاو رابدقت سان دیدم .

زن صاحب خانه که فاطمه نام داردبنظر بیست و پنج ساله میآید . چهارقد ابریشمی سفیدی بر سردارد که باسنجاق سرفیروزه‌ای درزیر گلویش بسته شده است . مقداری ازگیسوانش مانند منگولهٔ ابریشمی در روی پیشانی ریخته وبقیه که با رشته‌های باریکی بافته شده در پشت سرافتاده است . پیراهن گاز نازکی پوشیده که درجلوچاك دارد وسینه و پستانش را نمایان میسازد . تنبانش ازپارچهٔ ابریشمی بنارسی است و تا زانو میرسدسایرزنان هم بهمین طریق لباس پوشیده اند تنها زنان مسن تنبانهائی ازمتقال وچلوار سفیددارندکه دامن آنها تا روی پامیافتد .

دو طفل هشت الی نه ساله هم بخدمتکار کومك کرده وچای و شیرینی میاوردند . من متوجه اطفال شدم، فاطمه گفت این مریم کوچکترین فرزند من است ، علی هم پسریکی ازدوستان آقامیباشد که دختر من نامزد اوست

من گفتم چگونه شمااین بچه‌هارا دراین سن کم بازدواج وامیدارید؟

فاطمه ـ حالا که نه ...سال آینده آنهارا ازهم جدامیکنیم ومدتی باید همدیگر رانبینند وبعداگر والدین رضایت بدهند عروسی خواهندکرد

ـ آیا لذتی که اینها در بازی کردن باهم دارند باعث آن خواهد شدکه بعد ها هم یکدیگررا دوست بدارند ؟

فاطمه ـ مگرزنان عاقلهٔ خانواده آنهارا اززیر نظردور میکنند ؟ البته مواظب آنها هستند و آنها رابدوست داشتن یکدیگر تشویق وترغیب میکنند.

ـ اگر اینها پس‌ازعروسی همدیگررا نخواهند تکلیف چیست ؟

فاطمه ـ اهمیتی ندارد مردزن راطلاق میدهد و بادیگری ازدواج میکند وزن هم بامرددیگری پیوند زناشوئی می بندد. بعد روی به‌پسر کرده گفت علی بیا اینجاخانم خیال میکندکه توسواد نداری . آن تقویم راازروی طاقچه بردار وبمابگوکه امروز برای چه کاری خوب است .

علی نظری بتقویم انداخته وگفت : امروز پذیرائی دوستان خوب وحضور مهمانان موجب تندرستی وسعادت است .

البته فاطمه این پیشگوئی تقویم را از صبح میدانسته وبرای خاطر من علی‌را بخواندن آن وادارکرد . بهر حال این دقت و باریك بینی فاطمه راکه یکی ازخصائص خوب ایرانی است من تمجید میکنم .

من گفتم : آیا ابتداخواندن تقویم رابااطفال یاد میدهند ؟

فاطمه ـ نه... اول قران خواندن را بآنها یاد میدهند و در ضمن خواندن تقویم راهم بآنها میآموزند تا ساعات خوب و بد را برای اهل خانه معین کنند .

ـ بعضی از قسمتهای این تقویم چیزهائی دارد که خوب نیست بچهها از حالا بدانند . دانستن این گونه مطالب با سن آنها تناسبی ندارد .

از شنیدن این کلام تمام زنها با نظر تعجب بمن نگریستند و با صدای بلند خندیدند .

یکی از آنها گفت : شما چه میگوئید ؟ عاقبت پسر زن خواهد گرفت و دختر هم در خانه مجبوس خواهد شد. چه لازم است که ما آنها را از خواندن تقویم باز داریم. اقلا ساعت خوب را برای شروع بهر کاری برای ما معین میکنند .

فاطمه ـ خانم شما البته از زنان اندرون شاه دیدن کردهاید. از طرز لباس آنها برای ما صحبت کنید . میگویند شاه پس از برگشتن از فرنگستان حکم کرده است که زنها تنبان کوتاه بپوشند که درازای آن ثلث یکذرع باشد و شاهزاده خانمها هم گلهائی که در فرنگستان ساخته شده بدور صورت خود روی چهارقد میزنند. من خیلی دلم میخواهد که شما از این گلها بمن بدهید در عوض منهم بازوبند های قشنگ نقرهٔ خودم را که از فیروزه و مرجان و مروارید زینت یافتهاند بشما پیشکش خواهم کرد .

ـ خیلی متأسفم که نمیتوانم خواهش شما را انجام دهم. من مثل درویشها مسافرت میکنم و بغیر از اسباب کار خودم و شوهرم و چند دست لباس چیز دیگری همراه نیاوردهام .

فاطمه ـ چرا شما کار میکنید مگر فقیر هستید ؟

ـ نه فقیر نیستیم .

فاطمه ـ پس چرا مسافرت میکنید ؟ برای چه بایران آمدهاید ؟ خوشی هر زنی در این است که خوب غذا بخورد و خوب لباس بپوشد و خوب بزک کند و خوب استراحت و گردش کند .

ـ پس معلوم است که شما تمام روز را در فکر بزك هستید ؟

فاطمه ـ البته ، ولی نه تمام روز. آرایش من چند ساعت بیشتر طول نمیکشد بهبینید به چه قشنگی باحنا سر انگشتی گذاردهام و چطور ابروها را باوسمه رنگین کردهام و چگونه سرمه بچشمان کشیدهام ؛ آیا خیال میکنید که این کارها آسان است ؟

ـ بعد از آرایش مشغولیت شما چیست ؟

فاطمه ـ قلیان میکشم چای میخورم. بدیدن اقوام و دوستان میروم آنها هم از هم نشینی و صحبت های من لذت میبرند.

خلاصه صحبت طول کشید و من نمیتوانستم زنان را وادار کنم که بنوبت حرف بزنند . بعلاوه چون پرسشهای آنها را درست نمی فهمیدم مجبور میشدم که آنها را وادارم سؤال خود را تکرار کنند و آنها هم دقت داشتند که جملات مرا خوب بفهمند و چون میفهمیدند جملهٔ مرا دوباره با بیان خود تکرار میکردند یعنی حرف زدن مرا اصلاح کرده و افعال را با زمان شایسته

تلفظ مینمودند و کلماتی‌را که پس‌وپیش گفته بودم درست میکردند ودرهمین حال ازبکار بردن فرمولهای ادب واحترام مضایقه نداشتند .



فاطمه

من‌اسم وفعل و مصدر را خوب استعمال میکردم ولی دراستعمال فاعل ومفعول ومضاف‌الیه وغیره اشتباه مینمودم‌ودرست بموقع نمیآوردم‌ودرزمانهای حال وگذشته و آینده هم اشتباهاتی داشتم و البته‌آن فصاحت‌بیان معلمین تازهٔ خودرا نداشتم و خلاصه‌آنکه زبان فارسی‌رابا‌آن شیرینی که دارد نمی‌توانستم‌درست تلفظ کنم .

اکنون ساعت پنج است. آفتاب روبزوال میرود . موقعی است‌که باید ازپذیرائی‌فاطمه تشکر کرده ودردسرراکم کنم. بنابراین برخاستم وازاواظهار امتنان کردم . اودرپاسخ گفت : من کنیزشما هستم وخانهٔ مابشما‌تعلق‌دارد.

باری چون شب‌شد مارسل امر کرد که اسبانرا زین کنند ولی الاغداران متعذر شدندکه چون قبایل چادرنشین برای چراندن گوسفندان باین نواحی آمده و بچند کاروان کوچك دستبرد زده‌اند بهترآنست‌که روزحرکت کنیم. مارسل گفت‌ممکن‌نیست باید شب‌که‌هواخنك است راه بپیمود. روز نمیشوددراین‌بیابان ام‌بزرع درآفتاب سوزان طی‌راه کرد وبالاخره براه افتادیم و تجربیات دیروز مارا ازجلو افتادن مانع گردید بعلاوه الاغداران هم وحشت داشتند وبا فی‌الجمله پیش‌آمدی‌خودرا‌ازین اسبان ماعقب‌بماندند .

ناگهان چاروادار باشی گفت من‌راه‌را‌گم کرده‌ام ومانند وکلای پارلمان‌که به موکلین‌خود دروغ میگویند گفت‌مابیخود زحمت میکشیم بهترآن است‌که بدهکدهٔ نزدیك‌که صدای‌سگان درآن بلنداست برویم وراهرا بپرسیم .

چون شب‌بود وماهم راهرا نمیدانستیم ،پیشنهاد اورا‌پذیرفتیم وطولی نکشیدکه بقلعه ای رسیدیم . چاروادار باشی درقلعه را محکم کوبید وباصدای آمرانه ای گفت بازکنید. ولی کسی بفرمانش اطاعت نکرد . بعدباملایمت گفت: دوستان‌عزیز، ماراهراگم کرده‌ایم بماترحم کنیدازتشنگی‌درشرف‌هلاکت‌هستیم .

ایرانیان‌نسبت‌برنج وخستگی‌چندان حس‌نشان بروز نمیدهند ولی نسبت‌به‌تشنگی که شاید غالباً مزهٔ آنرا چشیده ورنج آنرا دیده‌اند بیشترتوجه میکنند . بنابراین یکنفرمرد پیرمردی ازدیوار سر بلند کرد و گفت: «درعقب شمانهری هست بروید آب بخورید.» چاروادار برعجز و الحاح افزوده گفت این‌آب‌شیرین نیست‌خواهش میکنم بمارحم کنید ودردا بروی‌ما بگشائید آخرماهم مثل شما مسلمان هستیم. «رحم خوب است اگر در دل‌کافرباشد» ولی الناس‌ ی

تضرع او بی نتیجه ماند و دیگر پاسخی نشنید. یکی از بزرگترین معایب شرقیان عدم اعتماد است. پس‌از آنکه قلعه نشینان کاملا برقص وساز وآواز چارواداز گوش دادند یکی از آنها گفت: دست از سر مابکشید و بیهوده بخود وما زحمت ندهید بروید در جلوی درقلعه بیافتید.

الاغداران ازاین جواب مأیوس گردیدند وحالت رقتی بآنها دست‌داد. منهم برای اینکه‌آنها را ازدروغ گفتن تنبیه کرده باشم بنوکران خود امر کردم که‌مفرشهارا پائین‌آورده درنزدیکی درقلعه‌باز کنندو گلیم ولحافرا بزمین‌بیاندازند ومثل اینکه‌بیك‌مهمانخانهٔ عالی واردشده‌باشم روی لحاف دراز کشیدم وچقدر خوشوقت‌شدم که اثاثیهٔ سفری خوبی متناسب بااین زندگی بیابان گردی همراه دارم. چون سه ساعت ازنصف شب‌گذشت الاغداران از ترس حرارت آفتاب روز بما گفتند بهتر آن است که زودتر حرکت کنیم.

اشخاص کم جرئت بدیدن روشنائی شجاعتی پیدا کردند و باو ملامت نمودند که تواز ترس راه خود راکج کردی وهمه را بزحمت انداختی.

آشپزما باو گفت: چه‌عیب داشت‌که ماشب باروشنائی مهتاب مسافرت میکردیم وامروزاز آفتاب رنج نمیبردیم؟

چارواداز باشی عصبانی شده وباتغیر گفت: «اگر دراین ساعت سرت ازتن جدا شده بود بااین شجاعت حرف‌نمیزدی.»

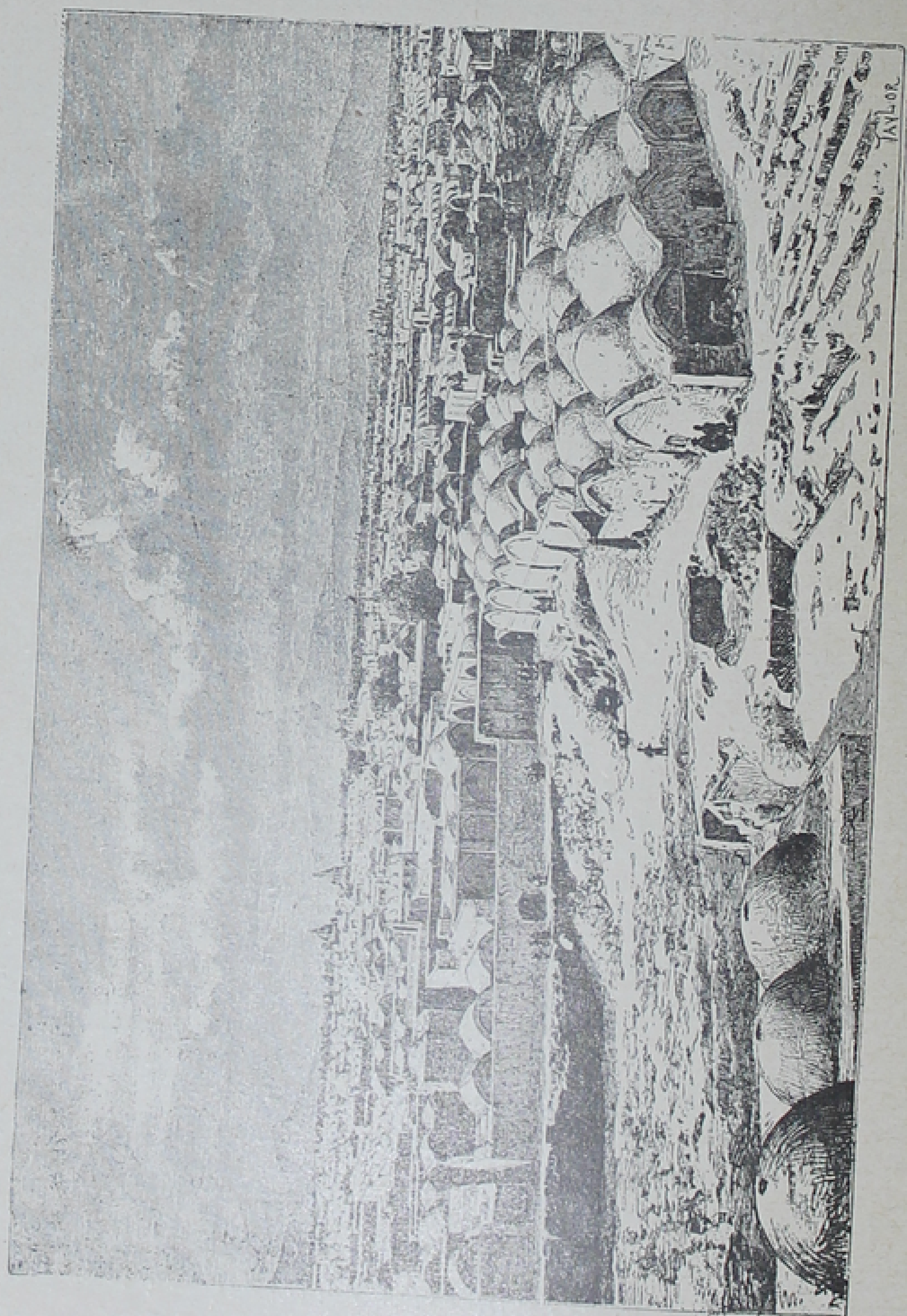
خلاصه مسافرت کردن درماه ژوییه آنهم دردنبال کاروان الاغ ودر بیابان لم‌یزرع قم کار دیوانگان است. برای‌اینکه تااندازه‌ای ازصدمه‌آفتاب برکنار باشیم تصمیم‌گرفتیم که‌اثاثیه وتفنگ‌ها وسه هزار فرانك پول نقره را بدیانت چارواداران ونوکران سپرده و جلوتر برویم واگر اسبان نایب‌السلطنه هم درتاخت وتازتلف شوند باکی نیست باید کاری کرد که قبل‌ازساعت هشت بقم برسیم بنابراین باحسین سرباز حرکت کردیم.

اول اوت- مارسل درهنگام جداشدن ازقلعه؛ برنامه را اینطورمعین کردکه‌یکربع ساعت بتاخت وتاز پردازیم وپنجدقیقه باقدم راه‌طی کنیم.

بهرحال ابتدا ازدرهٔ سنگلاخی عبورکردیم‌که مابین دوتپه بزرك واقع بود وهیچگونه‌گیاهی درآن‌دیده‌نمیشد. ازجانداران هم‌بغیرازعقرب زیادکه درکنارسنگها پناهنده شده وبصدای سم اسبان دم زهر آگین زرد خودرا بلندکرده وباشتاب بزیر سنگها فرار میکردند چیزی نمیدیدیم. درساعت پنج ازمقابل کاروانسرای خراب بی‌آبی گذشتیم. بطوریکه‌حسین‌میگفت ازقلعه‌تاقم نصف راهراطی کرده‌بودیم.

اسبان با نیرومندی راه می‌پیمودند وهنوزعرق نکرده وبه نفس زدن نیافتاده بودند ولی معلوم نبودکه بقیه راهرا هم‌بتوانند بااین سرعت طی کنند.

اسبان ایرانی برای راه پیمائی نظیرندارند بسیار بردبارهستند ومشقت راهرا تحمل میکنند ومانند اسبان اروپائی سست و بی طاقت نیستند. اسبان ما اکنون خیلی ضعیف شده‌اند



دورنمای شهر قم

زیراکه مدت هشت روز است مسهل خورده اند یعنی دراین مدت ازآب شور این ناحیه سیراب شده اند .

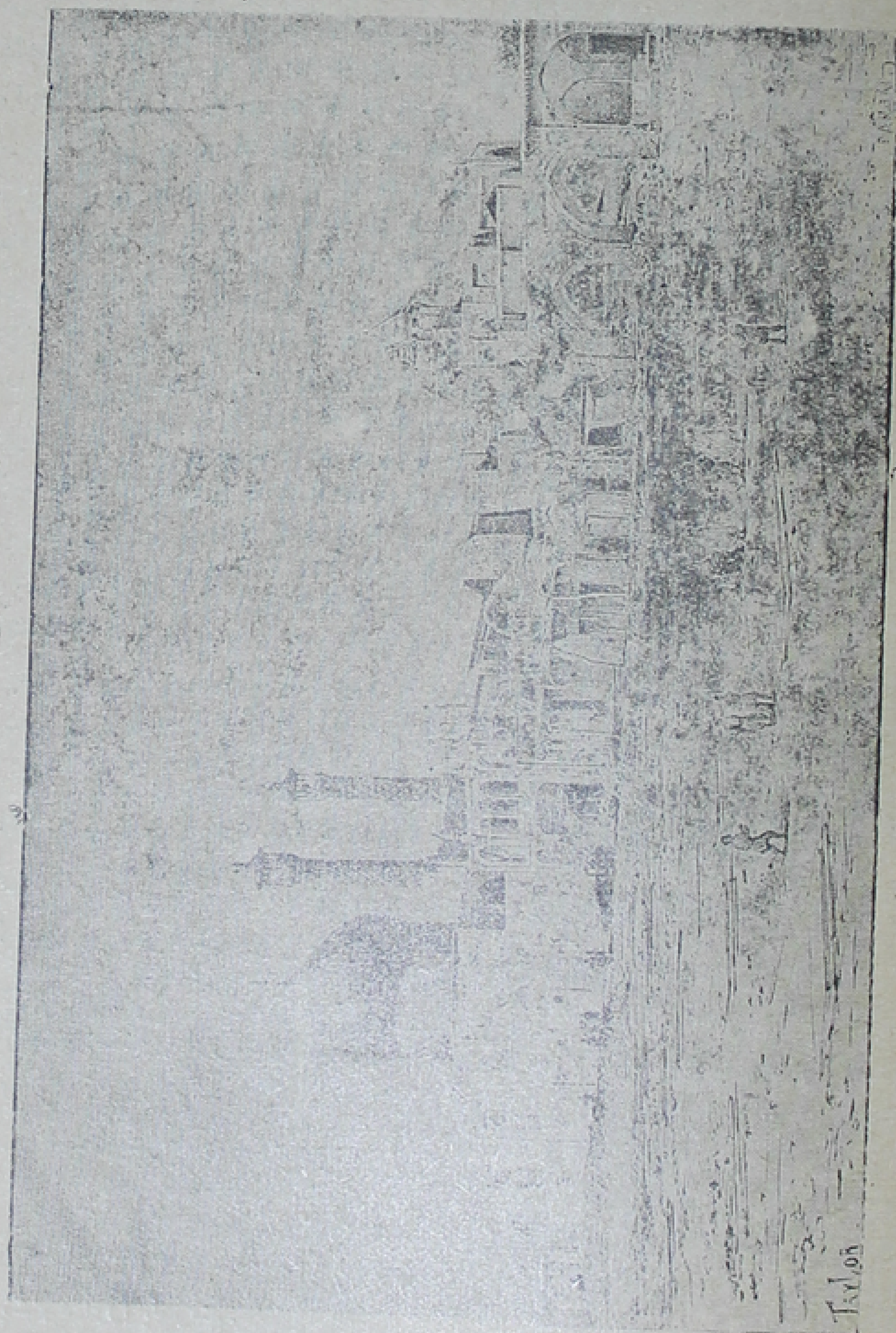
درساعت شش حرارت هوا زیادشد و پیوسته برشدت میافزود بطوریکه چرم بدنهٔ زین مانند کاغذی که درمقابل آتش باشدلوله شده ویك بندرکاب پاره وبند دیگرهم درتمام طول

شکاف برداشته بود. از تمام بدن‌ما وحیوانات عرق مانند قطرات باران بزمین‌میریخت. عنان‌اسب دردست های من‌ترشده ومیلغزید. چشمانم خیره شده ومژگانهایم از تشعشع آفتاب التهابی‌پیدا کرده و باز نمیشدند. درشقیقه‌هایم‌ضربان‌سختی تولیدشده وسرم‌بحدی‌درد‌گرفته‌بود که گوئی‌میخواهد بترکد. حیوانات هم‌بیطاقت شده و بزحمت راه میرفتندواتصالا سکندری میخوردندوناچار‌شدیم باقدم‌آنهارا‌راه‌ببریم‌زیراکه دیگر‌قادر‌به‌تاخت وتاز‌نبودند. خوشبختانه ساعت‌هفت‌گنبد طلای‌قم‌پدیدار‌گردید‌که در‌پرتواشعهٔ‌آفتاب مانند ستارگان نیزه باری‌میکرد. بالاخره‌نزدیك ساعت هشت بقم رسیدیم ودرکاروانسرای معموری‌داخل شدیم‌که عدهٔ زیادی ازتجار یهودی در‌آن‌جا منزل داشتند. دربان نگاهی باسبان ماانداخته وچون دم‌آنها را رنگین دید دریافت‌که‌آنها متعلق‌باصطبل شاهی هستندوالبته سواران هم‌باید اشخاص بزرگی باشندوچون‌سرباز‌باتبختری باو گفت‌که از‌آوه تااین‌جاچاپاری‌آمده‌ایم‌واینراه‌را‌در‌مدت سه ساعت طی کرده‌ایم نسبت بمااحترامی بروز داد، بما نزدیك شد ورکاب‌راگرفت تادر‌پیاده شدن بماکمك نماید و فوراً بنوکران امر کرد‌که زود آب خنك بیاورند. کوزه های بزرك پراز‌آب رابرسرماریخت. ابتداحالت تشنجی بمن‌دست داد ولی بلافاصله این عارضه رفع‌شد وحالم‌رو به بهبودی گذاشت. قدری بعد متوجه شدم‌که در‌بالاخانه هیاهو ونزاعی‌رویداده و کاروانسرادار‌بادونفر‌نوکران خود اسرائیلیان را مجبور کرده‌است که آنجارا تخلیه نموده وبه‌غاصبین اسبان سلطنتی واگذارند. آنهاهم داد وفریادی راه انداخته ومیگفتند مااول‌وارد شده‌ایم وباید همین‌جا باشیم اماکاروانسرادار باعتراضات آنها گوش نداده مفرش و دیگ وآفتابه وسماور وسایر اثاثیه‌آنها را از بالاخانه درحیاط ریخت.

معلوم است‌که کاروانسرادار باین عمل پرداخته بود تایهودیان را اجباراً از‌آنجا بیرون‌کند. البته این رفتار چندان تعجبی نداشت زیراکه یهودیان دراین مملکت باید باکمال حقارت و پستی زندگانی کنند و چون اتصالا گرفتار ظلم وتعدی هستند به تحمل سختی و شداید عادت کرده اند.

بالاخره بالاخانه وسیع وهواگیر در اختیار ماگذارده شد. پس ازمختصر استراحتی از روزنه‌های این‌بالاخانه بتماشای‌منظرهٔ شهر‌پرداختم. خانه‌ها همه‌مانند مأمونیه وساوه‌دارای نیم‌گنبدهای خشت وگلی هستند‌که شکل‌آنها ازخارج دیده‌میشود وبقدری زیادهستند‌که از دور هم مانند لکه های درخشنده ای در پرتو آفتاب خود نمائی میکنند و بافق مه آلوده‌ای که در پایهٔ کوهستان بنظر میاید منتهی میگردند. از طرفی هم در دور دست بامهای‌مخروطی‌شکل‌مقابر‌شیوخ‌نمایان‌است‌ودرطرف چپ‌باغهای قشنگی‌مقبرهٔ حضرت‌فاطمه را احاطه کرده‌اند.

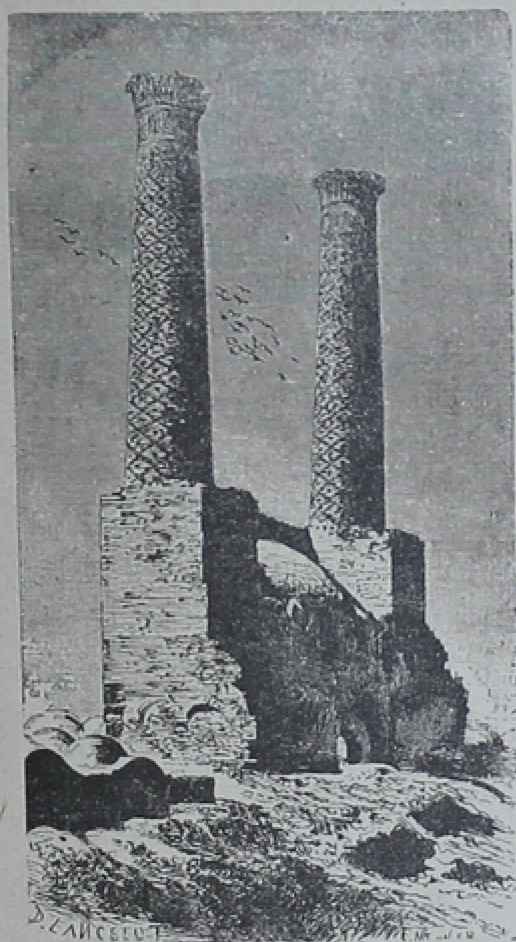
۱۲اوت ــ منزل ماخوب بود. غذائی‌خوردیم واستراحت کردیم. بمحض‌اینکه ازخواب بیدار شدیم نوکران مابیالاخانه‌آمدند ویکی‌از‌آنهانفس‌زنان گفت: «صاحب، حاکم قم‌سی نفر



مقبرهٔ حضرت معصومه (ع)

فراش فرستاده است که بشما تبریك ورود بگویند و شما را به دارالحکومه ببرند و میگویند کاروانسرا شایستهٔ اشخاص بزرگی مانند شما نیست.»

ماهم ازلطف حاکم ممنون شده براه افتادیم. فراشان و نوکران بطور دسته جمع جلوافتاده ومارا باتجلیل از پل رودخانه عبوردادند. از خرابه‌های مسجدی که دو منار آن هنوز بر


مناره های مسجد خراب قم

سرپا هستند گذشتیم واز آنجا ببازار داخل شده ازقبرستانی عبور کردیم و وارد کوچه های پرپیچ وخم شدیم . مردم عابرهم ازدیدن این جمعیت همه جادرعرض راه توقف کرده وبتماشای مامیپرداختند . بالاخره درمقابل سر در بزرگی رسیدیم که با گچ بری تزیین یافته بود .

ازاین سر درگذشته وارد حیاط اول دارالحکومه شدیم . در آنجا جمعیتی ازسربازان وملاها را دیدیم که در زیر طاقها نشسته بودند . یکدسته از دزدان‌هم که‌زنجیرهای آهنین بر گردن داشتند و بهم بسته شده بودند باسر برهنه درآفتاب ، در وسط حیاط دیده میشدند .

حاکم قم‌شوهریکی ازدختران‌شاه‌است. شاهزاده خانم ، زن‌اودرتابستان شهر گرم قم را ترك کرده و با اطفال و اطرافیان خودبکوهستان رفته‌است بنابراین اندرون حکومتی خالی بودوبدستورحاکم‌این قسمت عمارت‌را دراختیارما گذاردند .

چون‌حس کنجکاوی اروپائیان‌بشنیدن کلمه اندرون وحرم‌تحریك میشود ومیخواهندوضع‌این بنائی را که غالباً وصف شکوه وجلال آنرا در کتاب الف‌لیل خوانده‌اند ، بدانند ناچار بطور اختصاربشرح آن میپردازم :

ماا کنون درقصر یکی ازدختران عزیزپادشاه ایران‌هستیم ، مارسل بااینکه میداند ترسیم نقشهٔ عمارتی مطالعات زیادلازم دارد بمن‌تکلیف کرد که نقشهٔ‌این‌اندرونرا ترسیم نمایم‌ومن هم پیشنهاد اورا پذیرفتم .

ارتباط عمارت بیرونی با اندرونی بوسیله دهلیز طویلی است که در آن چندین در قرار داردآخرین آنها بطرف‌باغی بازمیشودکه درانتهای آن دوعمارت مقابل‌یکدیگرواقع‌شده‌اند . یکی روبطرف شمال ومحل سکنای تابستانی ودیگری روبجنوب ومخصوص زمستان است در زیراین‌عمارات بناهای‌آجری است که آنها را زیرزمین میگویندودر هنگام گرمابآنجا

پناهنده میشوند . عمارت تابستانی دارای سه سالون بزرك است که از پنجره‌های متعدد روشنائی میگیرند .

درعقب این سالونها اطاقهای دیگری وجوددارند که درهای آنها بسالونهای اولی باز میشوند وداخل آنها کمی تاریك ولی دارای هوای خنکی هستند .

درهنگام تابستان سکنهٔ خانه شب را در بالای بام بسرمیبرند که اطراف آن از دیوار احاطه شده است. طرف صبح باطاقهای اولیه میآیند وهمینکه هوا قدری گرم شد باطاقهای عقب میروند وبالاخره دروسط روز بزیرزمین‌ها پناه میبرند که هوای خنك ومطبوعی دارند .

تمام اطاقها با گچ سفید شده وبخاریها مختصر گچ بری و تزییناتی دارند . درها خیلی پست و کوتاه وابدارنگ وروغن نخورده‌اند وبوسیله یك قطعه زنجیر آهنی باز و بسته‌میشوند که آنرا چفت میگویند .

اثاثه و مبلهای جالب توجه در این اطاقها دیده نمیشود . کف اطاق از قالیهای فراهانی مفروش وچند مخته در کنار دیوار قرارداد که درموقع نشستن بآن‌ها تکیه میدهند. پرده‌های ابریشمی یزدی بامیخ های سربرگشته آهنی درمقابل درها آویخته ودرطاقچه‌ها ظروف بلور وچینی ولاله ولامپ قرار دارند .

عمارت زمستانی هم باستثنای اطاقهای تاریك وزیرزمین شبیه بهمان عمارت تابستانی است که شرح آن گذشت .البته‌چنین عمارتی باین تفصیل برای یك شاهزادهٔ توانا وحرم ومنزل فقیرانه ایست ولی برای مسافرینی مانند ما بمنزلهٔ بهشت برین است.



میرزا مهدیخان حاکم قم

۴ اوت ـ شهرقم باندازه‌ای بزرك است که ما مجبور شدیم سواره بسیاحت آن پردازیم . این شهر سابقاً دارای دویست مقبره عالی بوده که اکنون سه ربع آنها خراب شده‌است .

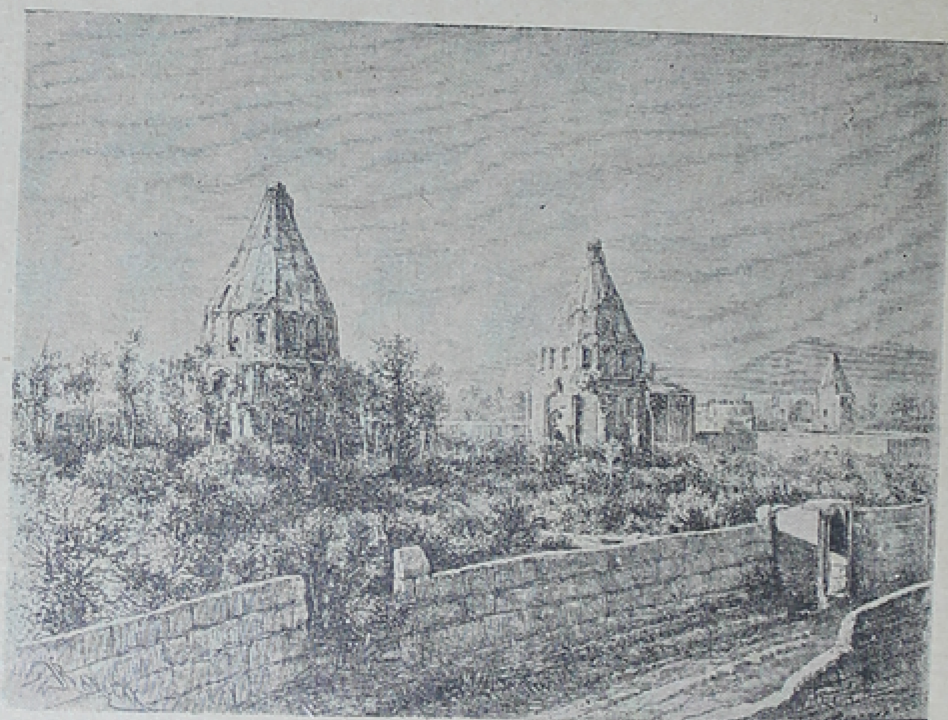
مورخین نوشته‌اند که این شهر از بناهای بسیار قدیمی ایران است وپاره‌ای بنای آنرا بسال ۲۰۳ مسیحی میدانند . میگویند مذهب تشیع راپسر عبدالله ابن سعدشاگرد قدیمی مؤسسهٔ مذهبی کوفه باین جا آورده است. مقبرهٔ حضرت فاطمه دختر امام موسی کاظم علیه‌السلام موجب افزایش زهد وتقوای سکنه و مخصوصاً روحانیان شده است . علاقه شدیدی که اهالی بمذهب خود دارند درسایر ایالات کمتر دیده میشود . این امامزادهٔ مشهور در عقب قبرستان وسیعی قرار دارد که مانند کوچهٔ سنگ فرشی از سنگهای بزرگ که روی قبرها انداخته‌اند پوشیده

شده‌است . درجنب امامزاده بناهای دیگری‌هم هست که فتحعلیشاه وپدرومادر ناصرالدین درآنجا دفن شده‌اند گنبد امامزاده راهم ناصرالدین مطلا کرده است .

پس‌ازغروب آفتاب حاکم ازما وقت خواسته بود که بدیدن بیاید اما مارسل جواب‌داد که ما باید شرفیاب شویم‌وازپذیرائی اواظهار تشکرکنیم . بنابراین ده‌نفر فراش فانوس کش آمدند ومارا به‌بیرونی راهنمائی کردند.میرزا مهدی‌خان حاکم درزیرسرپوشیده‌ای نشسته وجمعی ازملاها وصاحب‌منصبان دراطراف او بودند . ملاها بمحض ورودما خدا حافظی کرده ورفتند وحاکم باکمال خوشروئی وملاطفت ازما پذیرائی کرد وازمقصود مسافرت پرسیدو بعدروی بمن کرده گفت آیا در اندرون راحت هستید ؟ و وعده داد که شرابی‌هم برای مابفرستد. من‌دراین فکر بودم که اقلاچندروزی ازنوشیدن دوغ ترش خلاص خواهم‌شد اما مارسل گفت مامشروبات الکلی‌صرف نمیکنیم بخصوص حالا که تابستان وهواگرم است.ازاین جواب‌بشاشتی درچهرهٔ حاکم نمودار شدزیرااززحمتی خلاص گردید.البته برای کسیکه صرف مشروبات الکلی را دراین‌شهر باحترام‌امامزاده ممنوع کرده‌وهرکس‌را که مرتکب شود بچوب می‌بندد بیرون‌آوردن‌بطری شراب ازیرزمین خودش‌خالی ازاشکال نیست .

۵ اوت ـ باوجود گرمای طاقت فرسا من‌بسی خوشوقتم که درشهری هستیم که نعمت‌بحد وفور وجود دارد وزندگانی چند روزقبل را بخاطر میاورم که چگونه‌گرفتار رنج ومرارت بودیم و حالت غم انگیزی بمن دست داده بود . چقدر وضع زندگانی در این کشور تغییر پیدامیکند! گاهی انسان دروفور نعمت وراحتی است وزمانی بمنتها درجه مصیبت ومشقت‌مبتلا میگردد.اکنون من‌راحت شده‌ام وتوانسته‌ام دودفعه پایم را بادوا داغ کنم. زخم تاحدی رو به بهبودی‌گذارده ومیتوانم چندین ساعت پیاده راه‌بروم وبتماشای مقابر شیوخ‌وسایرابنیه‌پردازم. مقابر شیوخ‌عبارت ازسه برج بزرك است‌که درباغ مشجری واقع ودر دورهٔ مغول ساخته شده‌است . سنگ فرش ودروپنجرهٔ آنها ازمیان رفته ولی زینت های گچ بری ظریف‌که در اطراف درگاههای بیضی‌شکل انجام یافته هنوز بحالت خود باقی است .

زیارت‌مقابرشیوخ، بگردشها وسیاحت‌خارج شهرما خاتمه داد وچون دیگردرقم کاری نداشتیم تصمیم‌گرفتیم که بااولین‌کاروان بطرف‌کاشان حرکت کنیم حاکم شب‌نشینی مجللی بافتخارما فراهم ساخت . درمیان باغی بودیم که بواسطهٔ زیادتی‌چراغ مانند روز روشن‌بود. گله‌های غزال‌مأنوس‌هم درروشنائی،دراطراف ماميخراميدند.قفس‌بلبلی‌هم باپارچهٔ سیاه پوشیده‌وبشاخهٔ درخت آویخته بود .بامر حاکم پیشخدمت پارچه را ازروی قفس برداشت.بلبل بیدارشد و نظربروشنائی زیاد تصورکرد که‌آفتاب طلوع کرده است و به نغمه سرائی پرداخت ومدتی مارا بانغمه های طرب انگیز خود سرگرم کرد اماقدری بعدباشتباه خود آگاه شد ویکدفعه سکوت‌اختیار کرد. بنابراین قفس دیگری راآوردند ودرموقعیکه اولی آخرین نغمهٔ خود را تمام کرد پرده‌ازروی‌آن برگرفتند این بلبل نیز تامدتی باسرودن‌آهنگ های دلپذیربرمسرت وشادمانی حضار افزود .



مقابر شیوخ در قم

چون امشب میبایستی نصف شب حرکت کنیم بنابراین باحکومت قم تودیع بعمل آورده و پس از استراحت مختصری منزل مهمان نواز حاکم را که چندروز باآرامش خاطر وخوشی در آن بسر برده بودیم ترک کردیم .

فصل یازدهم

آثار الکتریکی در بیابان - ورود به نصر آباد - کاروانسرا - کاشان - کاروانسرای نو - بازار - منار خمیده - منظرهٔ شهر کاشان - ورود بمسجد جامع - ملاقات حاکم - ازدواجهای موقتی - مسجد میدان - محراب صیقلی - خانمهای ایرانی - قصر باغ فین - میرزا تقی خان - قتل او - عزیمت از کاشان - جبال قهرود .

۶ اوت - پس ازخروج ازقم راه دردنبال صبب شرقی سلسله جبالی است که ازشمال ایران بطرف جنوب امتداد یافته ومانع عبور بادهای سوزان بیابان های وسیع است و مسافرین را ازسرمای سخت زمستان حفظ میکند، اکنون آخرماه رمضان است وماه دربالای افق دیده نمیشود وشب هم باوجود صافی هوا وچشمك زدن ستارگان تاریك است. نصف شب بود که من اسب خود را درعقب کاروان نگاهداشته وبوسیله چراغ جیبی چیزهائی را که بخاطرم آمد یادداشت کردم و بعد تاخت کردم که از کاروان عقب نمانم. چون نزدیك شدم چنین بنظرم آمد که حیوانات

درمیان جرقه های آتش راه‌میروند. ازاین منظره متعجب شدم وخیال کردم خواب می بینم پس بادقت بمطالعه پرداختم ویقین حاصل کردم که آنچه می بینم واقعیت دارد بنابراین تاخت کرده بمارسل رسیدم واورا ازقضیه تعجب‌آور آگاه ساختم ودرخواست کردم که اوهم توقف کند واین اثرعجیب را تماشا کند ماهردو پیاده شدیم ودردنبال حیوانات بمشاهده پرداختیم و بزودی قضیه راکشف کردیم .

حیوانات برای دور کردن مگسان که شب تاریك هم‌ازآنها دست نمیکشند اتصالادم خود را بطرفین تنه میزنند تاآنها را ازخود دور کنند وبنابراین درهوای مخصوص خشك فلاتهای ایران‌ازتماس موها باهواشراره‌های الکتریکی تولید میگردد وروشنائی فسفرمانندی زمین راآن بآن روشن میسازد .

چاروادار بـاشی چون دیدکه ماپیاده شده ودر دنبال کاروان بدقت بمشاهده پرداخته ایم ایستاد وعلت پرسید.چون جرقه هارا بـاونشان‌دادم گفت اینکه چیزی نیست یکورق کاغذ بمن‌بدهید وتماشاکنید . چون کاغذ راگرفت چنددانه تخمه هندوانه که درجیب داشت‌بزمین انداخت وگفت‌آنها راپیداکنید.من‌هرچه جستجوکردم نیافتم بالاخره بزمین نشست ومارا‌هم دعوت به‌نشستن کرد وکاغذ راآهسته از طول پاره کرد . کاغذ درحین پاره شدن صدای مخصوصی کرد وزمین بطوری روشن‌شدکه ماتوانستیم تخمه‌ها را به‌بینیم واز درسی‌که این پرفسور عالیمقام فیزیك بماداد بهره‌مند شویم . من گفتم عجب مملکت خوشبختی است‌ایران که درآن ممکن‌است‌پوست گربه وکاغذ پاره قائمقام شمع‌گچی وحتی‌لامپهای ادیسن(۱).بشود البته این‌آثار برقی ازخشکی فوق‌العادهٔ هوا تولید میگردد.بیابانی که درمیان قم وکاشان واقع شده ازبادهای گرم کویرمرکزی‌سوخته شده‌است. دراینجا درجهٔ حرارت کمترازفارس است ولی ازرطوبت‌مختصری‌که‌آن نواحی ازدریا میگیرد بی‌نصیب است وبااین حال هوای بسیار سالمی دارد وسکنهٔ‌آن قوی البنیه وتندرست هستند.درهوای این ناحیه‌گوشت بدون فاسد شدن خشك میشود وجراحات التیام پیداکرده ودر روی پوست بدن لکه میاندازند. فولاد نیزدراین هوا سالم مانده واز صیقل آن کاسته نمیشود وساکنین مانند مازندران و گیلان وفارس هرگز مبتلابه‌تب های موذی نمیشوند .

باری چون هوا روشن‌شد وجاده‌هم درامتداد تیرهای تلگراف انگلیس بود من بمارسل‌گفتم بهترآن است جلوبیافتیم وزودتر بمنزل پاسنگان برسیم‌وتاآمدن‌کاروان استراحتی بکنیم. پس از مدتی تاخت وتاز از مقابل کاروانسرای معموری گذشتیم وچون بمنازل طولانی و فرسخ های تمام‌نشدنی نواحی ساوه‌عادت کرده بودیم‌نفهمیدیم که این‌جا منزل است وباوجود

---

(۱) Edison دانشمندامریکائی بودکه اختراعات زیادی کردولامپ برق اومشهوراست علاوه براختراعات الکتریکی گرامافون و چیزهای دیگری راهم اختراع کرده ودردنیا به‌پدر اختراع مشهور شده است (م)

اینکه حیوانات از رفتن امتناع میکردند با آنها فشار آورده و پس از دو ساعت دیگر بکاروانسرای ویرانی رسیدیم و خیال کردیم اینجا منزل است. این کاروانسرای خرابه درمیان بیابان لم یزرعی واقع شده و خانه های اطراف آن ویران شده بود. پیرمردی دم در نشسته و مشغول کشیدن قلیان بود. من از او پرسیدم که آیا اینجا پاسنگان است؟ گفت بیچاره‌ها اشتباه کرده‌اید اکنون شما سه فرسخ و نیم از پاسنگان گذشته‌اید کدام یك از ارواح موذی یا شیطان شمارا باین جا که نفس عزرائیل همه چیزرا سوزانده است؟ راهنمائی کرد

دراینجا قناتها خراب شده و سکنه مهاجرت کرده‌اند و غیر از کمی آب شور و گل آلود چیزی دراین مکان پیدا نمیشود.

من پرسیدم: خوراکی چه داری؟ با کمال اندوه جواب داد هیچ. نه نان دارم و نه چای و نه دوغ ترش. غذای خودم هم منحصر است بهندوانه که از چاروادارن میخرم.

مارسل باخنده گفت: رنگ رخساره خبر میدهد از سر ضمیر. از چهره فرورفته و حالت غم انگیز شما پیداست زیرا که هندوانه برای رفع تشنگی خوب است و غذائی نیست که بدن را تقویت کند. من بسی افسوس خوردم که درخورجین آشپز یك مرغ پخته و دو بطری شربت آلبالو دارم که بنابر توصیهٔ حاکم درقم تهیه کرده‌ام والساعه ازهمه چیز محروم هستیم بعد با حالت سرسام مانندی به تجسس منزلی پرداختم که اقلا چند دقیقه استراحت کنیم ولی افسوس که از کوشش خود نتیجه‌ای نگرفتم، همه جا باستثنای سردر که با سنگ ساخته شده، خراب بود. کاروانسرادار کلبهٔ کوچکی را که درروی زمین بنا شده بود بمن نشان داد و گفت بهتر از این جائی نیست. فرشی درآن انداخت و من مانند مجسمه هائی که روی قبرهای طوائف گت (۱) دیده بودم دراز کشیدم. بطوریکه دربان گفته بود این اطاق بهترین محل کاروانسرا بود. جریان هوائی درآن وجود داشت باخود گفتم چقدر خوب میشد که فرشته‌ای از آسمان فرود میآمد و مائدهٔ بهشتی هم برای ما میآورد. خوشبختانه دعای من مستجاب شد اما بجای فرشته صدای زنگ کاروانرا شنیدم.

چون چاروادارها بکاروانسرای پاسنگان رسیده و مارا درآنجا نیافته بودند تهیهٔ آذوقه‌ای دیده و در دنبال ما حرکت کرده بودند.

باید اعتراف کرد که اگر ایرانیان معایبی دارند درعوض محسناتی هم دارند. در توکل و قناعت و حوصله بی نظیر هستند و نظر بهمین صفات پسندیده بود که قاطرچیان چون مارا در کاروانسرا نیافتند و دانستند که ما گیج شده و اشتباه کرده‌ایم بلافاصله در دنبال ما حرکت کردند و مجبور شدند درجای بی آب و آبادانی بسر برند. بعلاوه علوهمتی هم بخرج داده از ما شکایتی نکردند.

مسافرین هم آرام بودند و اعتراضی بما نکردند. شاید باطناً نسبت برفتار ما عصبانی بودند

---

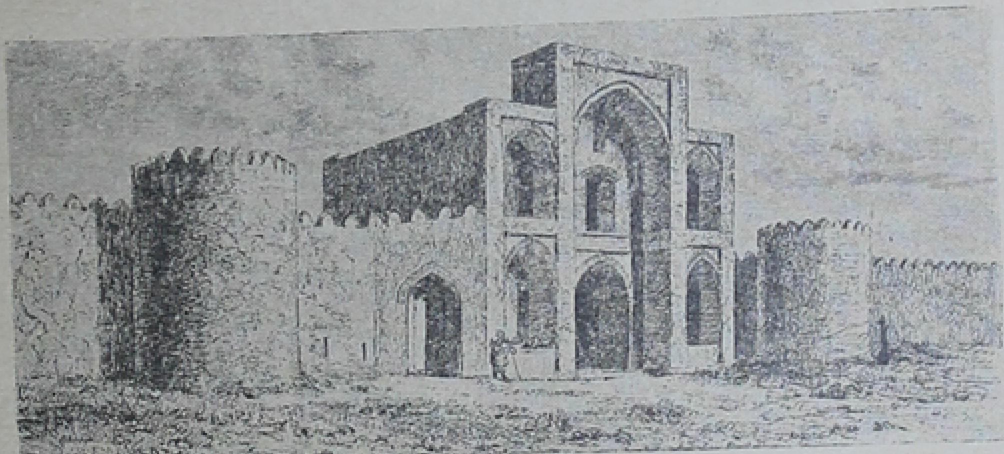
(۱) Goths سکنهٔ قدیمی اروپا که از نژاد ژرمن بودند (م)

ودردل خود میگفتند که نتیجهٔ مسافرت کردن بااین فرنگیهای پدرسوخته همین است واز سگهای متعفن نباید منتظربوی خوشی بود .

۷ اوت ـ نصف شب کاروان براه افتاد وپس ازطی مسافتی بدهکده سن‌سن رسیدیم که دور ازجاده واقع شده وکاروانسرای آن‌متروك بود . نه‌در داشت ونه دربان .خوشبختانه چاپارخانه درکنارراه بود درب آنرا زدیم نایب چاپارخانه مدتی طول داد و بالاخره دررا باز کرد وپس ازگفتگوی زیاد معلوم‌شدکه آذوقهٔ فروشی ندارد وفقط میتواند دوعدد تخم مرغ پخته ودوقرص نان برای مافراهم سازد .

ازدیروز تاکنون‌کاروان باهندوانه های فاسد ومیوه های کرم زده امرار حیات کرده است وماهم بااینکه یك مرغ خورده بودیم ازگرسنگی بی‌تاب شده وباکمال سرافکندگی ازگرفتن دودانه تخم مرغ اظهار امتنان‌کردیم .

پس‌ازاستراحت مختصری دوباره براه‌افتادیم . اگرچه ازصبروحوصله‌قاطرچیان تمجیدکردم



کاروانسرای پاسنگان

ولی از قاطرخودشاکی هستم این حیوان ازهوا وهوس فرنگیان خشمناك گردیده وبا من لجاجت میکند وگاهی روی زمین میخوابد وهمینکه‌من پیاده شدم بلند میشود ومنهم مانند مصاحب مهربانی مدتی پیاده‌همراه اوراه میپیمایم وبمحض اینکه‌سوارشدم دوباره میخوابد خلاصه آنکه تاصبح هشت‌یانه مرتبه درراه خوابید ومدتی‌مراپیاده راه برد.گویا میخواست بمن بفهماندکه اینست سزای‌کسیکه منزل راگذاشته وازآن دور میشود .

خوشبختانه پس ازمدتی دهکدهٔ نصرآباد پدیدارگردید وما بآنجارسیدیم. بواسطهٔ گیجی وبی احتیاطی‌ما ،کاروان ۳۰ ساعت درراه بود ودراین مدت ۲۲ساعت راه‌میپیمود. البته باید اعتراف کنم که تقصیر بامن بود ومن مرتکب خطای بزرگی‌شده‌بودم اماخوشوقتم که‌ازنصرآباد تاکاشان سه‌فرسخ‌بیشتر فاصله نیست .

جاده تهران بکاشان یکی از شاهراههای عمدهٔ ایران است ومتصل کاروان در آن

رفت و آمد میکند و در تمام مسیر خود از دهکده‌های کوچك فقیرانه‌ای میگذرد ولی مسافرین مانند ایالت آذربایجان نمی‌توانند درمنزل دهقانان فرود آیند و مجبورند در کاروانسرائی منزل کنند .

اززمانهای بسیار قدیم تاریخی این نوع کاروانسراها درطول راهها وجود داشته است . هرودوت مینویسد ازشوش تا سارد توقف گاههائی برای مسافرین درراه ساخته‌شده است ولی من تصور میکنم که این منازل درتمام شاهراههای ایران وجود داشته‌است تامسافرین و سپاهیان بتوانند مسافرت کنند البته تقسیم راه بمنازل برحسب اوضاع جغرافیائی بعمل آمده وبدی راه و گردنه‌ها رانیز درنظر داشته‌اند ونبایستی تغییری در آن راه یافته باشد . بناهای مناسب درتمام قرون همیشه دربین راهها بوده است .

کاروانسرای نصرآباد ازبناهای بسیار خوب ومحوطهٔ آن وسیع و بشکل چهارضلعی منظم است . در اطراف حیاط اطاقهائی وجود دارد و در عقب آنهـا طویله های متعدد ساخته شده است .

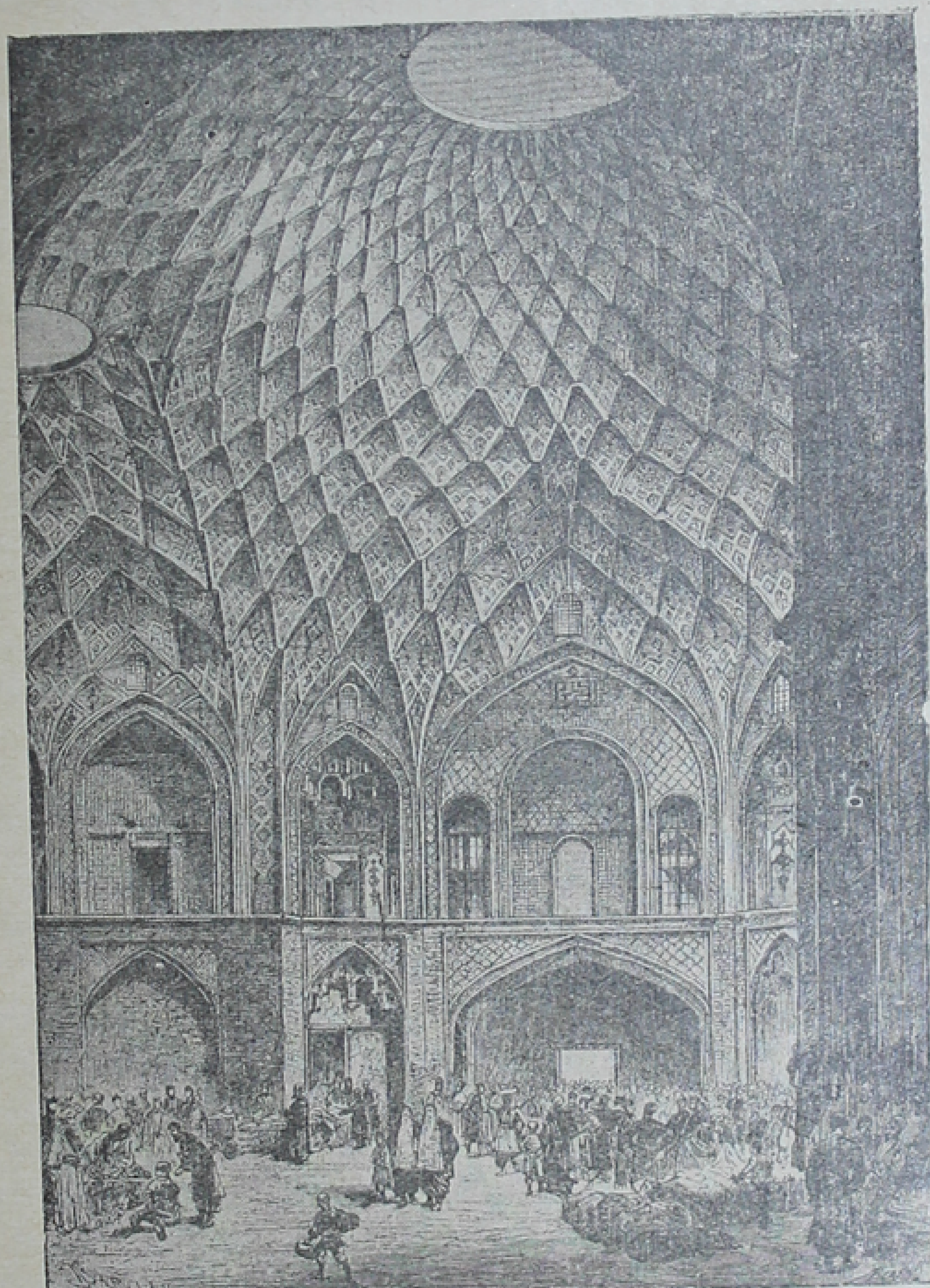
درزیر اطاقها زیر زمینهائی است که مسافرین میتوانند در روزهای گرم تابستان درآنها بسر برند ودروسط حیاط سکوی وسیعی است که آنرا تخت میگویند ودومتر اززمین ارتفاع دارد واطراف آن خندقی است پرازآب تاحشرات نتوانند از آن عبور کرده ببالای تخت بیایند. مسافرین بانردبانی بالای تخت میروند ونردبان رابالا میکشند وشب رادر آنجا بسرمیبرند. این احتیاطات برای این است که درنواحی کاشان ودرخود شهر عقرب فراوان میباشد وزهرش کشنده است .

۸ اوت ـ پس ازنصرآباد از بیابان لم‌یزرع وجادهٔ پرخاکی باید عبور کرد اما طولی نمیکشد که تپه‌های مخروطی قنوات پدیدار میگردد ومزارع آبادی پیدا میشود . در پایهٔ کوهستان دهکده‌های خرم وسبزی هستند که ازدرختان احاطه شده‌اند ازهرطرف که نگاه کنیم مزارع هندوانه وخربوزه وخیار وپنبه وتنباکو دیده میشود .

بالاخره بشهر نزدیك شدیم دربیرون شهر کاروانسرای وسیعی بود. قاطرها دران داخل شدند بمحض ورود دو نفر مستخدم نزدما آمده و گفتند رئیس تلگرافخانه مارا فرستاده‌است که شما را بمنزل او ببریم . معلوم شد که کلنل اسمیت (Smith) رئیس نظارت خط تلگراف قبلا ورود مارا خبر داده وبرئیس تلگرافخانه توصیه کرده است که ازما پذیرائی کند .

بنا برعقیدهٔ بعضی ازمورخین شرقی شهر کاشان را زبیده زن خلیفه هارون‌الرشید بنا کرده است ولی من تصور میکنم که این مورخین اشتباه کرده ویا خواسته‌اند آبادی آنرا بمسلمانان نسبت دهند زیرا که ابن الاثیر مورخ معروف مینویسد که کاشان وقم در زمان قدیم بیست هزار سرباز برای آخرین پادشاه ساسانی تهیه کردند .

تاریخ کاشان باصفهان که همسایهٔ آن است بستگی دارد. افغانها در قرن هیجدهم بغارت و ویرانی این دوشهر پرداختند ولی حاج حسین‌خان دوباره این دوشهر را تعمیر کرد وقصور وابنیهٔ مذهبی پای تخت صفویه رامرمت نمود .



کاروانسرای تازهٔ کاشان

امروزه نیز شهر کاشان یکی ازشهرهای آباد وپرثروت ایران است . مردمانش همه‌هنرمند وصنعتگر هستند . خانه‌ها باخشت وگل‌ساخته شده ولی‌تمیزاند . دیوارهابلندهستندو کوچه‌ها را ازریزش خاک کثیف نمیکنند. تقریباً تمام کوچه‌ها سنگ فرش شده و دارای مجاری هستند

که آب باران را منتقل میکنند. برسر چاهها تخته سنگهای بزرک گذارده‌اند تاعابرین بدون خطر بگذرند و هرروز کوچه‌ها راجاروب میکنند وآب میپاشند. اگرچه شاید مسافرین اروپائی که شهرهای کثیف شرقی را دیده‌اند گفتهٔ مراحمل بر اغراق گوئی کنند ولی من اطمینان میدهم که آنچه نوشته‌ام واقعیت دارد.

بازار این شهر وسیع است وسقف آن دارای گنبدهای کوچکی است که بهم پیوسته وجابجا کاروانسرائی هست که مخزن مال‌التجاره است. این کاروانسراها تاجرنشین وغیراز آنهائی هستند که مسافرین در آنها منزل میکنند. اینها دارای بناهای مجلل ومزینی هستند.

یکی از بهترین نمونه‌های آنها کاروانسرای تازه است که تجار ساخته‌اند. شکل آن مانند منشور مربع القاعده است و در دو طرف آن درب ورودی دارد. تمام بنا با آجر ساخته شده ودرسقف ودیوارهای آن آجرهائی بکاررفته که کنارآنها مانند کاشی لعاب‌داربرجسته است ونمایش قشنگی دارد. درسقف آنهم سه‌روزنه بزرگ است که بقدرکافی محوطه راروشن میکنند. این بنای مهم که پر از مال‌التجاره های گرانبهاست بهتر از هرگونه احصائیه و محاسبه‌ای اهمیت تجارتی وآبادی وترقی شهررا نشان میدهد.

در این کاروانسرای نو پارچه های ابریشمی ومخمل های عالی دست باف که محصول همین شهر است بفروش میرسد. مخمل کاشان بواسطهٔ خوبی جنس ورعونت ولطافت مشهوراست. کارخانه‌های دستباف قابل ملاحظه است. چون هوا فوق‌العاده خشك وممکن است نخ ابریشم را بشکند نساجان مجبورندکه درمنازل زیر زمینی باروشنائی بکار پردازند درتمام کارخانه ها حوض پرآبی هم هست تاازتبخیر آب مختصر رطوبتی درهوا تولید شود.

درمقابل هردستگاهی یکنفر کارگر نشسته که تاکمرعریان میباشدو مشغول بافتن پارچه است بغیراز پارچه های ابریشمی دوقسم پارچهٔ دیگر هم میبافند: یك قسم سبك ونازك که برای آستر لباس مصرف میشود وقسم دیگرسنگین وضخیم که برای مخده وروفرشی بکارمیرود پارچه های ابریشمی در روی زمینهٔ قرمز باشاخ وبرگ وگلهای رنگا رنگ نمایش وجلوهٔ مخصوصی دارند اما هیچوقت نمی‌توان دوپارچه یافت که شبیه بهم باشند زیراکه کارگران درتناسب وجور کردن رنگها مهارتی ندارند ومقدار ترکیبی آنها را بطوردقیق نمیدانند.

بهرحال کاروانسرای نو مرکزمهم تجارت پارچه های کاشان است ومعاملات عمده‌ای درآن انجام میگیرد وتجار آنهم عموماً ثروتمند هستند.

یکی ازبازارهای قابل ملاحظه بازار مسگران است که درآن چهارصد نفر صنعتگردریك نقب طولانی، متصل مشغول ساختن ظروف مس هستند. دراین بازارهمیشه جمعیت زیادی دررفت وآمد است وکاروانهای شترهم برای آوردن ورقه های مس و بردن مس مصنوع درآن آمد وشد میکنند.

صدای چکش که اتصالا روی سندان میخورد هیاهوی غریبی راه میاندازد. نه‌فقط اروپائیان بلکه خود ایرانیان هم ازشنیدن این صدای گوش خراش درزحمت هستند. بطوریکه مشتریان وصاحبان دکان هم برای انجام معاملات ناچار باید بجای خلوتی بروند تاازسروصدا و

جنجال‌وهیاهو درپناه باشند . غالباً فروشندگان مشتریان عمده را بخانه میبرند تاباآسایش خاطر معامله‌ای انجام‌دهند. این هیاهوی‌زحمت آوررامیتوان ازداستان اغراق آمیز زیر بتصور آورد . گویند موقعیکه ابن‌سینا دانشمند مشهور در اصفهان توقف داشت روزی بشاه شکایت‌کرد که مسگران کاشان بقدری سروصدا راه انداخته اند که مرا ازمطالعه وتحریر بازداشته‌اند . شاه تبسمی کرده ودرپاسخ گفت : حکم میکنم که مدت یکهفته مسگران کاشان تعطیل کنند تاشما بتوانید باآسایش خاطر بکارپردازید .

فردای آنروزابن‌سینا ازشاه تشکر کرد که توانسته است بی‌سروصدا یك فصل تمام ازکتاب بزرك طبی خودرا بنویسد .

مسگران پس ازچهارروز تعطیل بحاکم کاشان‌شکایت کردند که چرابایدبرای‌هوس یاجنون مردی‌که سه‌منزل ازکاشان دوراست ما ازکار کردن ونان خوردن بازمانیم .

حاکم گفت : پادشاه بطبیب خود وعده داده است که یکهفته بازارکاشان تعطیل باشدولی من‌تصور میکنم که این سروصدا از بازار اصفهان بوده وطبیب اشتباه کرده است بروید مشغول کارشوید من بشاه گزارش میدهم وابن سینارا هم‌ازاشتباه درمیاورم .

بنابراین مسگران دوباره شروع بکار کردند و با نیروئی که ازچهار روز استراحت بدست آورده بودند چکش‌هارا محکم‌بروی سندان هافرودآوردند.

عصر همانروز ابن سینا باز درکاخ شاهی حضور یافته وشکایت کرد که اهالی کاشان بحکم اعلیحضرت اعتنائی نکرده ودوباره بمسگری مشغول شده‌اند .

۱۹اوت- برای اینکه ازنقشهٔ شهرواوضاع آن آگاه شویم بهتر آن است که ببالای منارخمیده‌ای که درقرن سیزدهم ساخته شده استبرویم .

این بنای آراسته باآجر های نازکی ساخته شده که بیش‌ازسه سانتیمتر ضخامت ندارند و بلندی آن ازسطح کوچه بچهل وهفت مترمیرسد. ازپلکان دورزننده‌ای باید بالارفت که‌خوب محفوظ مانده است اما دربالای آن دیوار تکیه گاهی وجود ندارد (۱) .

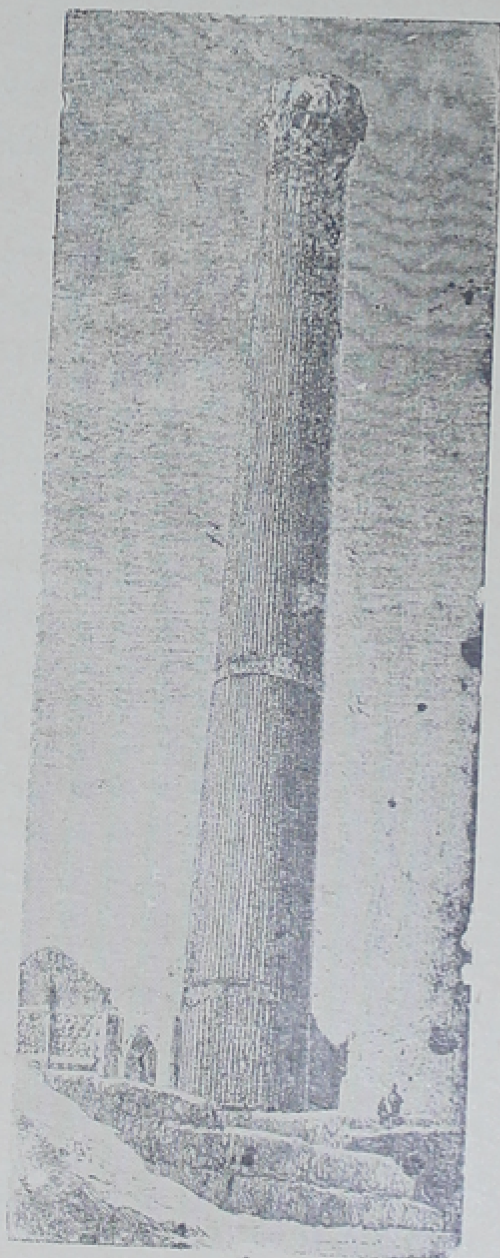
چون ازبالای منارنگاه کنیم برج وباروی‌شهررا میبینیم که مانند دایره تمامی است ودرمیان آن مجموعه‌ای ازاشجار وبامها وگنبدهای مینائی‌که مانند فیروزه های درشتی جلوه گری دارند بهم فشرده شده‌اند.شهردارای حیات است ودر تمام وسعت خود جنب‌وجوشی دارد و مانند تبریز وقم محلات مخروبه‌ای درآن دیده نمیشود .

دربالای منار دواری درسرمن عارض‌شد وبه زحمت افتادم وچون تکیه گاهی نبود باآخرین پله آن محکم چسبیدم و بدرون آن‌نگریستم تاخیرگی وسیاهی چشمانم برطرف شود بعلاوه باید بگویم که من‌اولین‌کسی نیستم‌که چنین‌حالت نامطبوعی را احساس کرده باشم. بطوریکه شنیدم تاچند سال قبل زنان بدعمل را ببالای این منار برده و بزمین پرت میکرده اند .

---

(۱) درکاشان‌آنرا منار زین‌الدین میگویند.

شوهرزن تبه کاربکمك اقوام خود وحتی اقوام خودآن زن اورا ازاین پله‌ها بالابرده وچون بانتهای آن میرسیدند زنرا بافشار بپائین پرت کرده وبعالم دیگر میفرستادند .



منار خمیده کاشان

قصهٔ عجیبی هم باین شرح برای من نقل کردند که تاجر متمولی کنیزی داشته که باتهام مسموم کردن ارباب خودمحکوم باعدام شده بود. بیچاره کنیزهرچه دلایل بربیگناهی خود اقامه کردکسی بحرف او گوش ندادوعاقبت اوراهم مانندهمان زنان سیه کار از بالای منار بزمین انداختند . تماشاچیان باکمال تعجب دیدندکه کنیز اززمین برخاست ودست بطرف آسمان درازکردوخدارا بربیگناهی خودبشهادت گرفت . جمعیت ازدیدن این معجزه بطرف اوهجوم آورد ولباس او راپاره کردند وهرتکه‌ای‌راکسی برای تبرك برداشت و کنیزرا مظفرانه برروی‌دست نزدحاکم بردند وتقاضاکردند که چون بیگناه و معصوم است مادام‌العمر باید آزاد باشد.

باری در مراجعت از مقابل مسجد جمعه گذشتیم و درراه بیك منار قدیمی هم برخوردیم که موزائیك‌قسمت زیرین آن باآجرهای صیقلی یکرنگ هنوزمحفوظ مانده و جلوه خوبی داشت . من از راهنمای خود پرسیدم‌که آیا ممکن است در این مسجد وارد شد ؟ تصور میکنم چون قسمتی ازآن‌خراب شده ورودبآن مانعی نداشته باشد وماهم مرتکب عمل خلافی نشده باشیم .

درپاسخ گفت:علماواهالی کاشان‌مردمان صبوروتحملی‌هستندوتاکنون دیده‌نشده است‌که‌بیك‌نفرعیسوی آزاری‌کرده باشندولی‌صواب‌آن است‌که ازامام جمعه‌اجازه بگیریدتاکسی مزاحم شما نشود. البته من‌اطمینان دارم‌که این عالم عالیمقام ازدادن اجازه مضایقه‌نخواهد کرد . ماهم‌نصایح‌عاقلانهٔ راهنما را پذیرفتیم ونظربآنکه هواهم زیادگرم‌بودبطرف‌منزل‌رفتیم.

۱۰ اوت - چون‌رئیس تلگرافخانه ورود مارا بحاکم خبرداده بودواوقبل‌ازاینکه بدیدن‌ما بیاید

چهار بار میوه ازقبیل هندوانه وخربوزه وهلو وزردآلو بادو برهٔ کوچك قشنك بعنوان هدیه برای مافرستاده بود. من ازدیدن این برههای کوچك قشنك بسیارخوشوقت شدم. یکی از آنها سفید وتنها پوزه وشاخهایش سیاه بودودیگری مانند برفهای قلهٔ کوه آرارات تمام بدنش از سفیدی خیره کنندهای درخشان بود. حاکم درمقابل این هدایا ازماتقاضا کرده بود که عکس اورا سواره بگیریم. میل عکس برداری که مخصوص تمام اشخاص متنفذ این کشور است متصل مارا درزحمت میداشت. ایندفعه هم نظر بملاطفتی که حاکم نسبت بما بروز داده بود ناچار بخواهش کودکانهٔ او تن درداديم. نظر باینکه ماهم بایستی ازاو تقاضا بکنیم که اجازهٔ ورودمارا بمکانهای مقدس از امام جمعه بگیرد دوساعت قبل از غروب آفتاب برای او وقت ملاقات معین کردیم.

طرف عصر حاکم باعدهٔ زیادی ازفراشان ویساولان ازطرف بازارمسگران بتلگرافخانه آمد ودرطرفین اسب قشنگ سیاهش یك نفر میرزا وچند نفرصاحب منصب پیاده راه میپیمودند. فراشان زیادی هم چماق بدست درجلو بودند. یکی از آنها هم موقرانه غاشیهدار بود. غاشیه همان پارچهٔ قشنگ ماهوت گلدوزی شده است که تنها حکام واشخاص عالیمقام حق استفادهٔ از آنرا دارند وبمحض اینکه پیاده شدند بایدغاشیهدار آنرا روی اسب سواری آنها بیاندازد.

حاکم تقریباً چهل سال دارد. رنك گندم گون وقیافهٔ معمولی وچهارشانه بودن اودرنظر اول میرساند که نباید ازخانوادههای اصیل وباصطلاح ایرانیان صاحب استخوان باشد. بطوریکه بعد فهمیدم حدس من صائب بودهواو یك پینهدوز تهرانی است که بوسیلهٔ خواهر خودانیس الدوله یکی اززنان سوگلی ناصرالدین باین مقام رسیده است،

تصادف غریبی باعث خوشبختی خواهر اوشده است. بطوریکه نقل کردند روزی که شاه بشکار میرفته درطول راه بدختر جوان روستائی برخورده که کوزه آبی برسر داشته است. چشمان جذاب وچهرهٔ دلربای اودرشاه تأثیر عمیقی نموده وامر کرده است که اورا باندرون ببرند وبعدهم اوراصیغهٔ نودونهساله کرده است. این دختر بواسطهٔ هوش سرشاری که داشت شاه رامفتون ودلباختهٔ خودنمود ودراندرون سلطنتی بمقام بسیاربلندی رسید.

دراینجا لازم است تذکار دهم که بموجب دستورات مذهبی، مرد مسلمان میتواند هروقت بخواهد زن خود را طلاق دهد وتجدید فراش کند امازنان عقدی نمیتوانند شوهراختیار کنند مگر آنکه مدت سهماه ازموقع طلاق گذشته باشد. بعلاوه صیغه کردن زن هم معمول است یعنی مرد میتواند زنی را درمقابل وجهی تامدت معینی بازدواج خود در آورد والبته اینکارهم باید درنزد ملاوبطور شرعی ورسمی صورت بگیرد. واطفالی هم که ازاین ازدواج موقتی بوجود میآیند ازارث پدری محروم نمیشوند.

این ازدواجهای موقتی بیشتر دردهکدهها واقع میشود واشخاص ثروتمند میتوانند درآنجا زن یادختری راصیغه کنند وبسا میشودکه این زن صیغه در نزد شوهر بمقامی میرسد وباقوام و نزدیکان خودخدماتی میکند. البته حاکم کاشان هم بهمین طریق بحکومت رسیده است.

بطوریکه در بالا ذکر شد خواهر این مرد که بعدها شاه باو لقب انیس الدوله داد بواسطهٔ وجاهت و هوش فوق العاده توانست در مدت کمی شاه را فریفتهٔ خود ساز دو در اندرون همردیف زنان عقدی شاه واقع گردد و در حالیکه سادگی روستائی شاه پسندانه را از دست نمیداد آداب و رسوم درباری وطرز معاشرت را هم بطوریکه باید وشاید یاد گرفت وصاحب لقب ومقام شد . وچون حس میکرد که شاه از اقوام پست و بی تربیت او متنفر است افراد خانوادهٔ خودرا با تردستی از خود دور کرد وهریك را با مقامی بجائی فرستاد واز آنجمله است برادر او که فعلا حاکم کاشان است وسابقهٔ خانوادگی خودرا زود فراموش کرده است .

گویند روزی یك پینه‌دوز تهرانی که از کاشان عبور میکرد باین فکر افتاد که از رفیق قدیمی خود که اکنون حاکم این شهر شده است ملاقاتی بکند و در حالیکه لباسش مانند خودش ساده بود بطرف دارالحکومه رفت اتفاقاً حاکم میخواست سوار شود وبگردش برود چون چشم پینه دوز بحاکم افتاد باکمال شتاب جلو رفت تا اورا در آغوش گرفته برسم معمول صورتش را ببوسد . حاکم با تکبر ونخوت باو نگریسته گفت : جلو نیا تو کیستی و چکاره‌ای. همانجا بایست ومطلب خودت را بگو .

پینه دوز ابتدا ازاین رفتار غیر منتظره وپذیرائی رفیق دیرین با تأثر ودلتنگی بعقب رفت ولی بعد بخود جرئتی داد و گفت من همکار وهمسایهٔ قدیمی شما هستم مگر فراموش کرده‌اید که در بازار کفش دوزان درپهلوی هم کار میکردیم. من توقعی از شما ندارم . چون در تهران شنیدم که بواسطهٔ کثرت مشغله واداره امور حکومتی خسته و ناخوش شده‌اید وظیفهٔ دوستی خود دانستم که تحمل مشقت مسافرت راکرده بیایم واز رفیق قدیمی خود احوالی بپرسم ولی متاسفانه می بینم که حال شما بدتر از آن است که من شنیده بودم زیرا که بعلاوهٔ کسالت مزاج می بینم که شما قوهٔ باصرهٔ خودرا هم ازشدت کار ازدست داده اید ورفقای قدیمی را نمیشناسید .

باری برادرزن شاه بمحض ورود روی صندلی نشست ودرحال بلعیدن چای به ارك کوچکی که درکنار اطاق بود بدقت نگاه کرد و بالاخره پرسید که این چیست و چون باو گفتیم که این یکی از آلات موسیقی است با حرارت زیادی گفت من خیلی میل دارم که صدای آنرا بشنوم .

رئیس تلگرافخانه معذرت خواست که مبتدی است و نزد استاد مشق نکرده است و نمی تواند آهنگی که قابل شنیدن باشد بنوازد ولی حاکم گفت نمیشود حتما باید من صدای آنرا بشنوم خلاصه بنا بر خواهش میزبان مهربان ما یعنی رئیس تلگرافخانه من در مقابل ارك نشستم ودراین فکر بودم که چه آهنگی را شروع کنم زیراکه اولا مستمعین من باآهنگ‌های اروپائی آشنا نبودند وثانیا من ازسرودها وآوازهای ایرانی اطلاع نداشتم پس ازمدتی فکر وسرگردانی بالاخره دل بدریا زده ویك آهنك اروپائی را شروع کردم. حاکم برای اینکه بیشتر متوجه شود وبهتر لذت برد کم کم از صندلی پائین لغزید و چمباتمه روی زمین نشست و پس از



حاکم کاشان

آنکه کمی گوش داد گفت : این آهنك بسیار خوب است ولی شما تند میزنید خواهش میکنم
قدری آرامتر بزنید . بنابراین من از قاعده خارج شده و آهسته تر آهنگهای بی ربطی میزدم
ولی برعکس دیدم نشاطی دراو پیدا شد و مانند اطفال مکتبی اتصالا سررا بالا و پائین میانداخت

که علامت تحسین وتمجید بود. میرزا وپیشخدمتان هم بتقلید اوسر تکان میدادند ولی من فکر میکردم که اینها همه‌جنون دارندکه باین صدای بی‌ربط وناموزون شیفته ومسحورشده‌اند پس‌ازچند دقیقه ازجلوی ارك برخواستم وحاکم‌رادعوت کردم که بنوبهٔ خود ماراسر گرم‌کند. درپاسخ گفت : من‌خیلی مایلم که مثل‌شما بزنم وساز وآواز راهم بی‌اندازه دوست دارم اما می‌بینم که شما درآن واحد دست‌ها وپاها راباهم حرکت میدهید ودرعین حال‌تمام بدن‌شما هم درحرکت است واین‌کار برای من‌اشکال دارد . من‌قدری خندیدم و گفتم کاری‌ندارد از زیرپاهاراحرکت دهید وازبالا انگشتان را روی‌زبانه‌ها بگذارید.



میرزا و صاحب منصبان

جناب اجل‌از تعلیمات‌من‌چنین نتیجه گرفت‌که آرتیست هنرمندباید فقطبا دست‌روی‌زبانه‌های‌ارك بزندوپاهارا درزیرحرکت دهد ولی‌حرکت‌دادن پا بنظراوکارپستی‌آمدکه‌فقطشایسته شئون فرنگیان است . بنا بر این درمقابل‌ارك نشست‌وبدونفرپیشخدمت امر کردکه‌درپهلوی‌پای‌اودراز کشیده بجای پابا دست انبانه های ارك را بالاوپائین ببرند و خودش روی زبانه‌ها مشت میزد وصداهای گوش خراش‌ازارك بیرون میآمد . اماشاگرد من‌ازخوشحالی درپوست‌نمی‌گنجیدوبجای خنده‌فریادمیکشیدودرروی صندلی حرکت میکرد وپیوسته‌بامشت بسر وکله پیشخدمتان میکوبیدکه چرا درست بادبانبان نمیدهید . نوکرها هم برفعالیت‌خود افزوده وپایه‌ها را تندوبشدت بالاوپائین بردند وصداهای عجیب‌وغریبی از ارك بلند شد. رئیس تلگرافخانه ازترس اینکه مبادا ارك بکلی خراب شودگفت:آفتاب‌درشرف‌زوال‌است وموقع عکس برداری میگذرد .

بشنیدن این‌حرف حاکم ازصندلی برخاست وفوراًباسب شوارشد وبانوکران درمقابل‌دوربین قرارگرفت . امامیرزا وصاحب‌منصبان نخواستند بانوکران مخلوط شوند واز من تقاضای عکس جداگانه‌ای کردند. غلام‌سیاه کوچکی‌هم‌دختربکی‌از آنها رادربغل‌خودآورد وبه‌پدرش داد وخود عقب‌رفت اما هنگامیکه میخواستم در دوربین را بردارم این کاکاسیاه کوچك هم باعجله جلوآمد ودرردیف دیگران ایستاد تاعکس اوهم باآن صورت سیاه وموهای مجعد درمیان جمع باشد .

پس‌از عکس برداری در عوض زحمات خودم وبیادگار امواج آهنگها ونغمه‌پاشیهای لطیف

واستادانه‌ای که بیکدیگر نثار کردیم من از حاکم درخواست کردم که اجازهٔ ورود بمسجد را از امام جمعه برای ما بگیرد.

۱۱ اوت - حاکم بوعده وفا کرد. امروز صبح ناظر او آمد وبما مژده داد که از امام جمعه تحصیل اجازه کردیم وشما میتوانید بمسجد بروید. بنابراین ما عازم دیدن مسجد شدیم. این مسجد در مرکز شهر ودر محلهٔ پرجمعیت بازار واقع وساختمان آن درقرن چهاردهم شروع شده‌است وبرای اینکه بنادرجهة کعبه واقع باشدمعمارمجبور شده‌است که‌درورودی بزرك را نسبت بمحور کوچه منحرف قرار دهد وبرای پنهان داشتن این‌عیب سردر قرینه‌ای هم برای ورود بمدرسه‌ای ساخته ودرروی زاویه‌ای که از این دو جلو خان تشکیل میبابد طاقی زده است.

این مسجدوسیع وبااسلوب‌خوبی ساخته‌شده‌است اماچیزیکه ازحیث هنرمندی‌قابل توجه‌میباشد محراب عالی این‌بناست که‌از کاشیهای‌خوب ونفیسی‌که انعکاس فلزی دارند پوشیده شده‌است.

این کاشیهای مینائی ازحیث مرغوبی جنس مانند کاشیهای معروف امامزاده یحیی ورامین هستندکه شرح آن قبلا گذشت.

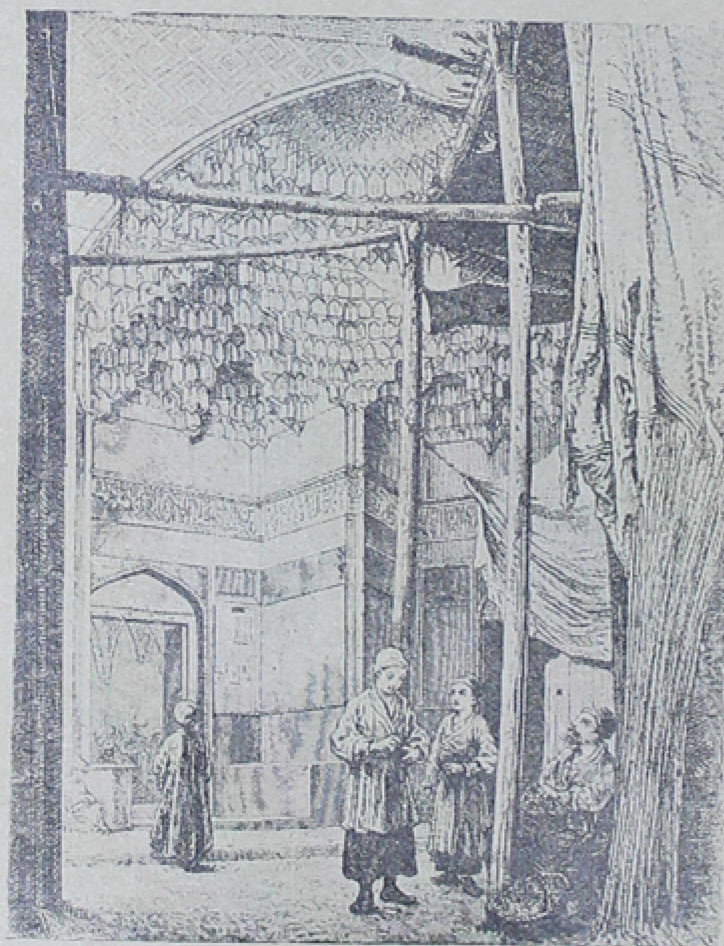


کوچه کاشان ومسجد جمعه

دیدن یك چنین محراب زیبای عالی در کاشان تعجبی ندارد زیرا که‌این‌شهر منشاء اولیه کاشیهای صیقلی فلزی‌است وبمناسبت اینکه اولین آجرهای‌لعاب‌دار ابتدا در این شهر ساخته شده است همهٔ آنهارا مطلقا کاشی میگویند.

باری مارسل را گذاردم که با فراغت خاطر جزئیات این بنای عالی‌را خوب‌مطالعه نمایدوخودم دستگاه عکاسی رادر بازارقرار دادم که‌عکسی ازآن بر دارم. دراین بازار رفت و آمد زیاد است مردم برای خرید آذوقه ازدحامی کرده و کسبه‌دوره گرد کالای خود راباصدای‌بلند عرضه میدارند. طبق‌هاپراز هلو های بسیار درشت وخیار سبز و غیره است. قطار های

طولانی شتر وقاطر بارهای مال‌التجاره‌را بکاروانسراها میبرند یا میآورند وخلاصه آنکه‌در این بازار تنك پرجمعیت عکس برداری مشکل است . خوشبختانه جمعی که مایل بودند عکس آنها در دوربین بیافتد عابرین را باملاطفت متوقف ساختند ومن دوربین را میزان کردم اما همینکه خواستم جلوی عدسی را باز کنم هیاهوئی برپا شد وکسانیکه در مقابل دوربین قرار گرفته بودند همه‌فرار کردند .



مدخل مسجد میدان کاشان

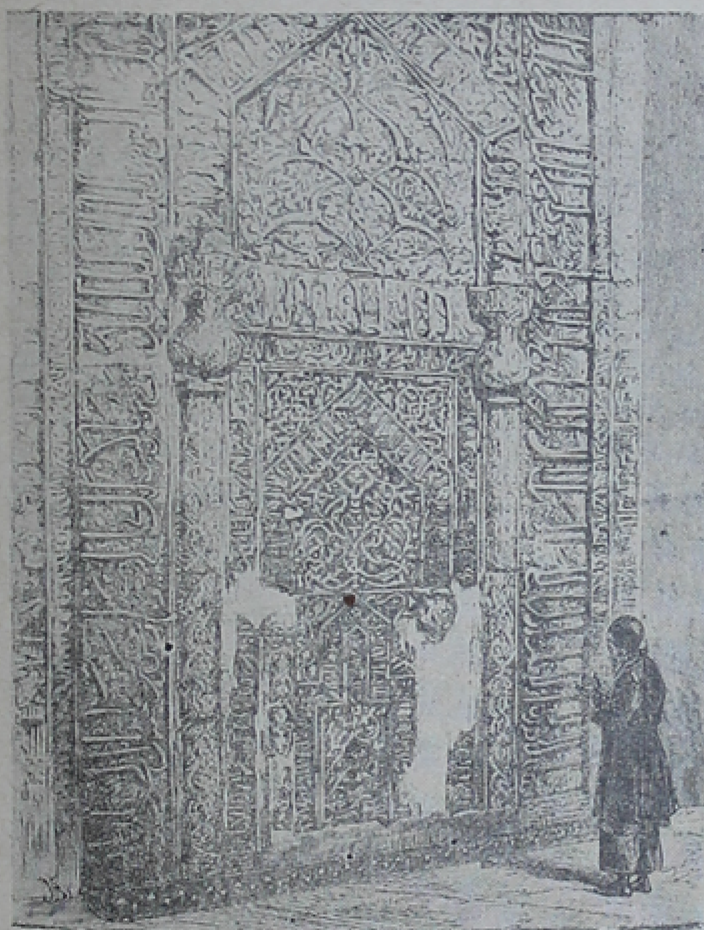
یکدسته‌فراش‌درجلو وکاروانی اززنان الاغ سوار بسرعت در دنبال آنها درحرکت بود. الاغها همه‌شکیل ونیرومند و دارای روپوشهای گرانبهائی بودند .

فراشان باشتاب بطرف من آمده وفرمان دورباش‌دادند‌ولی‌من نظر باینکه کارم‌نزدیك‌باتمام‌بود بابی‌اعتنائی‌گفتم‌خانمها میتوانند ازکنار بروند دوربین آنها را نخواهد خورد .

فراشان ازپاسخ من برآشفتند ودست بی‌احترامی بطرف‌دور بین‌دراز کردند ومرا باما‌رسل که‌دراثر‌دیدن‌این کشمکش بیاری من‌شتافته بود با فحش بدکانی رانده ورفتند .

با اینکه اخلاق ایرانیان‌ملایم‌تر ازترکان عثمانی است‌اعتنائی بعیسویان ندارند وآنهارا کافر ونجس میدانند وازآزار رساندن بآنها باکی ندارند . این اهانت‌تحمل‌ناپذیر‌موجب سرافکندگی ماشد وناچار‌شدیم بسختی‌اعتراض کنیم بعلاوه اگر سکوت‌میکردیم‌دیگر نمی‌توانستیم آزادانه‌در کاشان بسیاحت‌پردازیم بنابراین مارسل باصدای آمرانه‌ای‌بنوکران‌ما گفت زود بروید بدارالحکومه‌وازاین‌رفتار‌بی‌ادبانه‌بحاکم‌شکایت کنید وبعدمانند‌اشخاصی که‌کاملا اطمینان‌بجبران‌اهانت دارند از بازار بیرون آمدیم . مردم از اطراف مامتفرق شدند ولی‌یکدسته از پسران ولگرد دردنبال‌ماافتاده ومدتی باجست وخیز کلمات رکیکی ازقبیل پدرسك وکافر ونجس وغیره نثار ما کردند .

بمحض اینکه به‌تلگرافخانه وارد شدیم منشی حکومت نفس زنان آمد وگفت : حاکم قبل



محراب مسجد میدان کاشان

از ورود نوکران شما از واقعهٔ بازار آگاه شده بود و مرا با عجله فرستاد تا پس از سلام و عذر خواهی بشما بگویم کاروانی که سبب اینواقعهٔ اسف آور شده حرم او بوده است که پس از غیبت چندروزه بشهر برمیگشته و خانم او هم مانند ملتزمین رکاب خود از ورود فرنگیان آگاهی نداشته است. جناب اجل میخواهد فراشان را در عوض این بی تربیتی چوب ببندد واز شما خواهش کرده که در هنگام مجازات آنها حضور داشته باشید. البته با این عذرخواهی کدام اصل زاده است که قلم عفو برجرائم مقصرین نکشد. ما پاسخ دادیم که چوب زدن لازم نیست و چون نفهمیده مرتکب این عمل خلاف ادب شده‌اند آنهارا بخشیدیم.

طرف عصر بمن خبر دادند که زن خدمتکار مسلمانی میخواهد شما را ملاقات کند ومطالب محرمانه‌ای دارد. اجازه ورود دادم ، خدمتکار آمد وپس از سلام گفت خانم حاکم بمحض ورود بدارالحکومه فهمید که شما فرنگی هستید. اولا از بدرفتاری فراشان از شما عذرخواهی میکند ثانیاً چون میداند که شما خانم عکاس باشی هستید بسی مایل است که عکسی از او بگیرید و چون حاکم با بهانه‌های مختلف میخواهد او را از این خیال منصرف سازد مرا محرمانه نزد شما فرستاده و گفته است که فردا بدون همراه با لباس مندرسی بخانهٔ امام جمعه میرود. لباسهای خود راهم قبلا نزد خانم امام فرستاده است ودر آنجا منتظر شماست که بروید وعکسی از او بگیرید اما سفارش زیاد کرده است که کسی از اینکار آگاه نشود .

من با مارسل مشورت کردم گفت چون امام جمعه اجازه داد که ما بمسجد برویم لازم است از او تشکری کرده باشیم فردا باهم میرویم. من بخدمتکار گفتم که فردا سه ساعت پس از بر آمدن آفتاب ما بخانهٔ امام خواهیم آمد .

باری روز بعد در ساعت معهود با مارسل بمنزل امام جمعه رفتیم خدمتکار دیروزی در



هلو فروش کاشانی

دالان تاریکی منتظر ورود ما بود. مارسل رفت به بیرونی و من باخدمتکار باندرون رفتم.

۱۲ اوت - برنامه بادقت اجرا شده بود. در آن دالان تاریك دونفر زن دست مرا گرفته باندرون بردند. ابتد ازحیاطی عبور کردیم و بعددر باغی داخل شدیم که در آنجا دوخانم بااضطراب خاطر انتظار ورود مرا داشتند.

خانم حاکم ابتدا از بدرفتاری نوکران خودمعذرت خواست وازاینکه من آنها را بخشیدم تشکر کرد . این‌خانم نمونهٔ کامل عیاری است از زنان زیبای ایرانی واز جمله لعبتان طناز وپریوشان‌دلربائی‌است‌که شعرای‌ایران‌هرچه‌دروصفش‌بگویندکم گفته‌اند.میتوانندصورتش‌را بماه پاره وبدنش را به‌پرنیان تشبیه نمایند وچشمان سیاه وجذابش را بستایند وبتوصیف لبان نازك شنجرفی وگونه‌های‌گلی رنك ودهان تنگش بپردازند،بخصوص در این موقع که از اطاعت‌شوهر سر پیچیده ومحرمانه‌میخواهد کاری صورت دهد، گونه‌هایش برافروخته است والتهابی‌دارد وهمین تغییرقیافه هم برزیبائی اوافزوده است .

زن امام‌جمعه زشت‌رو وروستائی منش‌بودوچنین‌بنظرمیآمدکه ازهرگونه‌خود نمائی‌وجاه طلبی وبلند پروازی بر کنار باشد .

پس ازتعارفات معمولی زن‌حاکم ازمن پرسید : شما میتوانید عکس بردارید ؟ البته شما عکاسباشی‌دولت فرانسه هستید . چنین نیست ؟

من بدون تأمل گفتم آری زیرا که در این جا نباید قیافهٔ یك عکاس بی‌مشتری مفلوکی را نشان داد .

بعدگفت: بااین مقام‌ومرتبهٔ عالی سالی چقدر مداخل دارید ؟ « مداخل یعنی دزدی‌و تقلب که مباشرین ایرانی دارند و ازخزانهٔ دولتی‌و مالیات اختلاس میکنند واز مردم هم آنچه بتوانند میگیرند »

درپاسخ این پرسش‌که دانستم مقصود اوچیست بوجدان خود مراجعه‌کرده و گفتم هیچ . خانم‌تعجبی کردوگفت پس لابد شوهرشما برای بدست‌آوردن مال ودولت کارمیکند. چون میدانستم‌که این خانم ازروی سادگی وبدون فکرقبلی‌چیزهائی‌میپرسد وازمطالعات علمی وکشفیات تاریخی ابداً بوئی نبرده‌است بسکوت پرداختم .

درستی وبی غرضی درایران مسئله‌ایست‌مجهول. اغلب کارمندان دولتی برای بدست‌آوردن دارائی ازبکاربردن انواع تقلبات باکی ندارند بنا بر این لیاقت هرکسی را درترازوی زرنگی‌وتردستی‌ودزدی میسنجندو کارمندان درست‌وبا شرافت را ازجمله اشخاص‌بی کفایت وبی‌عرضه بشمارمیآورند. البته زن‌حاکم‌هم‌میخواهدبا این‌پرسش باندازهٔ لیاقتم بمن احترام بگذارد . پس دستگاه عکاسی‌راحاضر کردم وپارچهٔ‌سیاه را برسر کشیدم تا صورت اورا میزان کنم.زنان ازموقع استفاده کرده وآهسته با هم‌شروع بصحبت کردند .

زن حاکم میخواست در معقولات تصرف کرده و معلومات خود را برخ زن امام جمعه بکشد آهسته بطوریکه من‌نشنوم باومیگفت : درفرنگستان زنان مانند ما خوشبخت نیستند. مردان آنها را بکارکردن وا میدارند مثل اینکه می بینید این زن عکاس‌باشی‌است. بعضی‌زنان هم میرزا یا معلم هستند پاره‌ای‌هم مانند دخترشاه اروس بدرجهٔ سرتیپی‌رسیده ودر قشون خدمت میکنند .

زن امام جمعه با حال تعجب و تردیدگفت راستی اینها که شما میگوئید حقیقت دارد ؟ زن

حاکم جواب داد : الحمدلله که من هیچوقت دروغ نمیگویم . نه تنها در فرنگستان زنان سرتیپ وفرمانده قشون هستند بلکه بعضی هم بدرجه شاهی میرسند و برمملکت سلطنت میکنند اگر باور نمیکنید ازاین خانم عکاس بپرسید اوبشما خواهد گفت که آنچه من گفتم درست است حتی یکی ازشاه خانم ها سفیری هم درتهران دارد وبازبرای نشان دادن زیادت معلومات خود گفت: اگردختر شاه اروس سردوشی و نشان داردوکلاه خودبرسر میگذارددرعوض شاه خانم هم سبیل‌های بلند و کلفتی دارد .



خانم حاکم کاشان

زن امام با دقت بحرفهای او گوش میداد و چون اشتیاق داشت بیش از این از حال و کارفرنگیان اطلاع حاصل نماید پس از لحظه‌ای تفکر گفت :آیا شاه خانم هم چندین شوهر دراندرون خود دارد ؟ من در زیر پارچهٔ سیاه بادقت بصحبت های ایشان گوش میدادم وهمه را میفهمیدم و چون صحبت آنها باینجا رسید دیگر نتوانستم صبر کنم و بی اختیار سرم را بیرون آوده وگفتم: خانم اشتباه نکنید. درست است که اکنون زنی برمملکت انگلیس فرمانروائی میکند ولی این ملکه ریش وسبیل ندارد و شوهرش هم منحصر بفرد است .

خلاصه عکس برداری تمام شد وشاسیهارا درپارچه سیاه گذاردم و میخواستم بصحبت ادامه دهم وخانم حاکم را ازاشتباه درآورم که ناگاه پیرزنی که در دالان قراول بود رسید وبمن خبرداد که شوهر شما بیرون آمد. پس با شتاب تعارفات معمولی رابجاآوردم و خدا حافظی کردم و براه افتادم

۱۳ اوت - سکنه کاشان درهنگام تابستان بیشتر به ییلاق میروند ویااقلاچندروزی را در دهکدهٔ فین که دریک فرسخی شهر واقع است بسر میبرند. دراین دهکده باغ نشاط انگیزی است که ما امروز بتماشای آن پرداختیم . دراین باغ نهر بزرك آبی جریان دارد که میگویند چهل آسیا را میگرداند جانشینان شاه عباس دراین جا قصر باشکوهی ساخته اندکه هنوزمعمور واشجار بلندی آنرا احاطه کرده است ومحل گردشگاه اعیان واشراف کاشان است .

درهمین باغ بود که ناصرالدین شوهرخواهرخود میرزا تقی خان امیر کبیررا بی سروصدا بقتل رسانید .

ناصرالدین دراوان طفولیت با پسریکی ازمستخدمین درباری همبازی بود واورا بسیاردوست میداشت وچون بزرك شدواقتداری حاصل کرددر ترفیع مقام ودرجهٔ رفیق همبازی خود فرو گذاری نکرد وهمینکه به تخت شاهی جلوس کرد اورا صدراعظم خود قرار داد ودرتمام کارها

بااومشورت میکردو برای تکمیل افتخاراتش خواهرخودرانیز بازدواج اودرآورد .
البته امیرنظام هم شایستهٔ این افتخارات بود زیرا که این مرد دارای صفات نیکی بود که کمتر درمشرق زمین دیده میشود . درامانت و دیانت بی نظیر بود. بعلاوه فکر سیاسی بزرگی هم داشت و با هوش سرشارو افکار عاقلانهٔ خود توانست بزودی بهرج ومرجها وملوك الطوایفی ایران خاتمه دهد. گردنکشان را مطیع کردو نفوذو اقتدار سلطنتی را بر پایهٔ محکمی استوارساخت واز اقتدارو نفوذروحانیان درمحاکمات وصدوراحکام ناسخ ومنسوخ کاست وازدزدی وتقلبات درباریان وحکام جلوگیری کردو بامور کشورسروسامانی داد .
طولی نکشید که بواسطه این اعمال محسود درباریان گردیدوروحانیان هم با نظر بغض وعداوت باونگاه میکردند بااین حال اگر بمادرزن خودسخت نمیگرفت وازمستمری او نمیکاست واز تعیشات وفسق وفجورمحرمانهٔ اوجلوگیری نمیکرد شاید میتوانست برتمام این اشکالات فایق آید وموانع را ازمیان بردارد .
درباریان ازموقع استفاده کرده وبدستیاری این زن با نفوذ بسعایت او پرداختند واز رفتار صدر اعظم درپنهان بشاه شکایت ها کردند وگفتند که این مرد در فکر تصاحب تخت وتاج است وباندازه‌ای ذهن شاه را نسبت باومشوب کردند که تصمیم بقتل اوگرفت .
صدر اعظم هم چون ازتوطئه آگاه شد مرتکب خطای بخشش ناپذیری گردید یعنی برای حفظ جان خود متوسل بسفیر روس شدومستحفظینی ازاو خواست .
درباریان این عمل را حمل برتوهین بمقام سلطنت کردند وبشاه چنین فهماندند که او میخواهد باکمك دولت روس سربطغیان بردارد
ناصرالدین بشدت خشمناك شده بسفیر روس رسماً اعتراض کردو پیام داد که اگرفوراً مستحفظین را ازخانهٔ صدراعظم احضار نکند باقوهٔ قهریه آنهارا ازآنجاخواهد راند وبلافاصله حکم تبعیداو را بکاشان صادرکرد .
امیرنظام بعاقبت کارخود اندیشه‌ای نکردوهمینکه حکم تبعیدرا بدست اودادند درپاسخ گفت من نوکر شاه هستم وازفرمان اوسرپیچی ندارم والساعه با اینکه میدانم قصدجان مرادارد وعاقبت مرا خواهدکشت حرکت میکنم ولی اطمینان دارم که پس ازقتل من پشیمانی بزرگی باو دست خواهد داد .
پیش بینی اودرست بود . چون دشمنان ازسستی اراده شاه تشویش داشتند که مبادا تغییررأی دهد از موقع استفاده کرده وحکم قتل اورا از شاه گرفتند ومیرغضب مأمور قتل را بکاشان فرستادند . بطوریکه میگویند دوساعت بعدناصرالدین بخودآمدوازدادن حکم قتل پشیمان شد وفوراً ناسخ حکم قبلی راصادر کرد که چاپاری بکاشان بفرستند اما معلوم نشد کدام صاحب نفوذی تهوربخرج داد ورفتن چاپار را بتعویق انداخت وحکم دوم وقتی رسید که امیرنظام درحمام باغ فین در خون خود میغلطید . میرغضب شاهرگ‌های او را شکافته بود وچند دقیقه بعدکه چاپار بکاشان رسید امیرنظام درگذشته بود .

چون خبرقتل او بشاه رسید بقدری ازعمل خود پشیمان شدکه مدت زمانی خواب وآرامش خاطر ازاو سلب گردید وفهمید که خبط بزرگی کرده وبزرگترین هواخواه وپشتیبان خود را ازدست داده است ازآن تاریخ ببعد قیافهٔ او عبوس ومنقبض گردید که هنوزهم اثر آن در صورت او دیده میشود(۱)

۱۴اوت - مسافرناچاراست که ازتوقف دریك شهر هرقدر هم تمیز ومطبوع خاطر باشد صرفنظر نماید وبمسافرت خود ادامه دهد تازودتر بمقصد برسد.

کاشان ازدوراه باصفهان که حاکم نشین عراق است اتصال پیدا میکند یکی راه زمستانی است که از قصبهٔ نطنز عبور میکند ودرآنجا مسجدی است که کاشیهای صیقلی قابل تمجید وتوجهی داردودیگری راه تابستانی است که درزمستان متروك است وازدامنهٔ جبال مرتفعی بطورمارپیچ بالامیرودوماهمین راهرا اختیار کردیم.

دراین راه مناظرزیباوآراستهٔ طبیعت خستکی وسختی را ازیادمیبرد.همه جا کوهستان سبزوخرم وازانواع گلهای قشنك وجالب توجه مستور است.

---

(۱) میرزا تقی خان امیرنظام پسرمشهدی قربان فراهانی آشپز قائم مقام بود. در کوچکی هوش واستعداد فوق العاده ای بروز میداد بنابراین بامر قائم مقام با پسران او همدرس شد وطولی نکشید که درخواندن ونوشتن توانا گردید وچون بسن رشد رسید وارد خدمات دولتی شد وبواسطهٔ بروز لیاقت و کفایت پیوسته دردربار ترقی کرد وبالاخره اتابك وصدراعظم ایران شد ودست باصلاحات عمده ای زد.

از کارهای نمایان اوفرونشاندن فتنهٔ سالاردرخراسان وتنظیم امورمالی خزانهٔ دولت و اصلاح آرتش ایران واقدامات فرهنگی وتأسیس مدرسهٔ دارالفنون و وصول بقایای مالیاتی دوره های قبلی وامنیت طرق وشوارع ومنع استعمال مسکرات وتأسیس پست وچاپارخانه ها و ساختن ابنیهٔ جدید وغیره است.

ناصرالدین شاه بنابرسعایت درباریان امربکشتن این سیاستمداربزرك داد واوپس ازتبعیدشدن بکاشان در حمام باغ فین بقتل رسید.

حاج علیخان مقدم (اعتمادالسلطنهٔ بعدی) فراشباشی مأمور کشتن اوشد گویندوقتیکه حاج علیخان درحمام باغشاه فین کاشان مأموریت خودرا بامیر نظام ابلاغ کرد امیرنظام لنك تررا تاب داده اورا سخت کتك زد و گفت: «برفرض اینکه من مستحق این پاداش باشم تونباید این مأموریت راقبول کرده باشی»

بعد امر کرد که مقدارزیادی تریاك درجامی حل کنند وهمینکه این عمل انجام یافت جام را سر کشید و بدلاك امر کرد که شریانش را بانشتر باز کند وتا حالی داشت با انگشت وخون خود شرحی بدیوارحمام نسبت بشاه ودشمنان خود ناسزانوشت وسپس لنگی بسر کشیده آرام خوابید وجان بجان آفرین تسلیم کرد (م)

شب از گردنه‌ای عبور کردیم که کاملا تاریك بود ولی در بالای سرما قلل آسمان‌خراش جبال در پرتو ماه نمایان ومثل این بود که با نور الکتریکی روشن شده وتاج درخشانی بر سر دارند تفاوت واقعی نور وظلمت در دامنهٔ این کوهستان خوب آشکار ومحسوس بود .

دروسط این گردنه کاروانسرای خرابه‌ای واقع است، چاروادارها گفتند که این جا کمینگاه دزدان است . اکنون مدت چهار ماه است که من در ایران مسافرت میکنم ویکشب نشد که از راهزنان سخنی نشنوم اما هنوز براهزنی برنخورده‌ام بلکه دزدان را در شهرها وآبادیها دیده‌ام مانند حکام وکارمندان دولتی ونوکران . بنابراین شجاعتی بخرج داده وترس زنانه‌را کنار گذاردم وباقدم محکم ازمقابل کاروانسرا عبور کردم وبسکنهٔ آرام آن اعتنائی ننمودم .

پس ازعبور ازاین محل بساحل دریاچهٔ مصنوعی بزرگی رسیدیم که بواسطه سدی مابین دو کوه ایجاد شده بود . گمان میکنم که این سدهم مانند سدساوه درزمان شاه‌عباس کبیر ساخته شده باشد تادرزمستان آب ذخیره شود ودرتابستان بمصرف مشروب کردن اراضی حاصلخیز کاشان رسد . همینکه ازدریاچه گذشتیم راه باریك وعبور ازآن مشکل گردیدهواهم بی اندازه خنك شد وبلندترین قلهٔ این رشته جبال پدیدار گردید . هرگاه بمحاسبهٔ مهندسین خط تلگراف اطمینان داشته باشیم ارتفاع این قله بسه‌هزار وپانصدو نودوپنج متر میرسد !

پس ازهشت ساعت راه‌پیمائی که همیشه ازدامنهٔ کوه رو ببالا میرفتیم کاروان از اولین گردنه عبور کرددراین جا گله‌های گوسفند درچین‌خوردگی کوه‌درتحت محافظت چوپانها قرار گرفته



چوپانان و گوسفندان قهرود

بودند مختصر توقفی کردیم وچوپانها پنیر و دوغ ترشی بما تقدیم کردند و پس از آنکه حیوانات نفسی گرفتند دو باره براه افتادیم و یکساعت بعد بقصبهٔ قهرود (کهرود) رسیدیم این قصبه در کوهستان در میان اشجار مستور گردیده ومانند امکنهٔ عبادتگاه جبال آلپ(۱) وپیرنه(۲) بنظر میآید واگر مناره‌ها و باغها را نمیدیدم تصور میکردم درکوهستان های ییلاقی کشور سوئیس هستم .

[۱] Alpes رشته جبال عظیمی است درجنوب غربی اروپا (م)

(۲) Pyrénées رشته جبالی است مابین فرانسه واسپانی (م)

اهالی قهرود بواسطهٔ ارتفاع جبال که در تمام زمستان از برف مستور میشود و آنها تقریباً شش ماه از سال باسکنهٔ دشتها قطع ارتباط میکنند، با اعراب ومغولها چندان تماسی حاصل نکرده‌اند و نژاد وخون وزبان خود را از اختلاط محفوظ داشته‌اند. درزبان معمولی آنها کمتر بریشه های زبانهای بیگانه برمیخوریم وچنین بنظر میآیدکه مردم آن شباهتی بمردمان دورهٔ باستانی پهلوی داشته باشند. نظر باینکه در کوهستان گوسفند وسایل معاش روستائیان رافراهم میسازد بیشتر به پرورش آن توجه دارند. دراین جا گوسفندان ازحیث بلندی قد وچاقی وخوش طعمی گوشت ولطافت پشم بی‌نظیرهستند. دنبهٔ آنها بقدری پرحجم است که روی رانشان میافتد این دنبه گاهی بقدری بزرك میشود که حیوانرا از راه رفتن باز میدارد و ناچار باید چرخی درزیر آن بگذارند تاحیوان بتواند ازسنگینی آن رهائی یافته وقدمی بردارد. ایرانیان کمتر دنبه میخورند بنابراین پس از کشتن گوسفند دنبهٔ آنرا دردیکی انداخته وروی آتش میگذارند تاذوب شود وغالباً چربی ذوب شده را باروغن مخلوط کرده ودرطبخ غذا بکار میبرند.

۱۵ اوت - امروز چنین مینماید که یك‌دفعه تابستان تبدیل بزمستان شده باشد دیروز در کاشان میزان‌الحراره درسایه، درجهٔ چهل وشش را نشان میداد و امروز درساعت یازده بعدازظهر شش درجه ونیم را نشان میدهد. البته این تفاوت فاحش از پستی وبلندی زمین حاصل میشود. دراین منزل اخیر ،ما تقریباً بارتفاع هزاروهفتصد متری رسیده‌ایم. نوکران ما نظر باینکه لباسهای سبك دربردارند ازشدت سرما میلرزند و دندانهایشان بهم میخورد وازما لباس میخواهند وبااینکه مسلمانان متعصبی هستند ازپوشیدن لباس نجس عیسوی پرهیز ندارند. دراین‌جا ماهمه پیاده شدیم و کاروان بازحمت زیادی توانست بقلهٔ کوه صعود کند. ارتفاع این قله ازسطح دریا بدوهزارونهصد مترمیرسد. چون ازقله عبور کردیم راه کم کم وسعتی پیدا کرد و بدره هائی رسیدیم که زراعتی درآنها دیده میشد. از فلاتهای کوچکی عبور کردیم و بالاخره بدهکدهٔ سو رسیدیم که درمدخل دشت وسیعی که تا اصفهان امتداد دارد واقع است دراین‌جا گنبد کوچکی را دیدم که درپایهٔ صخرهٔ سراشیبی باآجر بناشده و بسیار ساده و ناتمام بود. من‌از تلف‌کردن وقت خود برای دیدن آن پشیمان شدم بطوریکه میگفتند این‌جا قبر سرتیپ ایرانی است. بنام حاجی یحیی که یکی از سربازانش باو خیانت کرد و او راکشت وآن سربازراهم بعدبواسطهٔ این جنایت بوضع فجیعی کشتند یعنی در حالیکه زنده بود پوست بدنش را کندند.

دروسط حیاط کاروانسرا حوض وسیعی است که آب جاری ازآن عبورمیکند. ماهیان زیادی را دیدم که درهم فشرده ولکهٔ بزرگ سیاهی تشکیل داده بودند. تکه نانی درآب انداختم بلافاصله این لکه متفرق شد و ماهیان برای بلعیدن نان بطرف آن هجوم آوردند. این ماهیان که پشتشان سیاه است وزیرشکم آنها رنگ نقرهٔ آسمانی دارد مورداحترام هستند بحدیکه نباید نان خشك برای آن‌ها انداخت وبتماشای آنها که برای بلع نان خشك طول میکشد نباید پرداخت. هیچکس

حق ندارد که آنها را بگیرد تاچه رسد باینکه از آنها غذائی ترتیب دهد . مرد پیری .
شبیه بجادوگران که پرستاراین مکتب مقدس پرورش ماهی بود بمن گفت : این حیوانات
مقدسند واحترامی دارند اگر کسی آنها رابگیرد بلافاصله نابود خواهدشد واین مطلب را
بایك عقیده وایمانی راسخ نقل میکرد ومیگفت که فقط ظل‌السلطان مرتکب این گناه شد
وچون مردی شکاك وسوفسطائی مذهب بود ازاین ماهیان گرفت و کبابی درست کردنمیدانم
چه رمزی درکار بود که او سالم ماند ولی یکی از نوکرانش که باقیماندهٔ کباب را خورد از
مرگ نجات نیافت وسرش باگلوله ازهم پاشیده شد . باری درحوالی غروب آفتاب ماازاین
منزل سووماهیان محترمش خداحافظی کرده براه افتادیم وکمی بعدبدشت شن‌زاری رسیدیم
چون شب خنك ومهتاب هم بود کم کم خواب برمن غلبه کرد ودرروی اسب وارونه خوابیدم .
سرم گاهی بطرف راست وگاهی بطرف چپ میافتاد. گاهی بیدارمیشدم و بهرطرف نگاه میکردم
آثار آبادی نمیدیدم بالاخره موقعی که سفیدهٔ بامدادی طلوع کرد باحال خسته و فرسوده
بچاپارخانهٔ گز رسیدیم . قبل ازاینکه پیاده شویم مارسل امر کرد که اسبان چاپاری برای ما
تهیه کنند وگفت ازاین جا تاشهراصفهان هفت فرسخ بیش نیست ومامیتوانیم اثاثیهٔ خودرا
بنوکران سپرده ومانند اعیان متشخص وارد اصفهان شویم .

فصل دوازدهم

ورود باصفهان - چهار باغ - جلفا - مؤسسات مذهبی ارمنی‌ها - پرپاسکال آراکلیان -
تاریخ کلنی ارمنی جلفا - انهدام جلفای ارس - برقراری ارمنی‌ها درعراق - روز یکشنبه
درجلفا - کشیش وشاگردان او - خواهران سنت کاترین - تهیه تریاك - یك عروسی ارمنی
۱۶ اوت - ازگز بآنطرف ازراههای متعدد میتوان باصفهان رفت هشت رشته راه باریك
دیده میشود که ازهرطرف بتوسط قنوات وجویبارها قطع میشوند. اماراهی که ماچهار نعل
بااسبان چاپاری ازآن میگذریم دردره‌ای مابین دو کوه واقع شده ودرانتهای آن کوه خوش
نمای دیگر دیده میشود که سر بآسمان کشیده ودره را مسدود نموده است .
شهراصفهان یاحاکم نشین ایالت عراق درپایهٔ این کوه سراشیب واقع شده ودربخار لاجوردی
رنگ غرق گردیده است. محصول زیاد واشجار بسیارمانند شنل سبزی آنرا احاطه کرده است.
کاشیهای فیروزه‌ای رنگ مساجد درپرتو آفتاب مغرب درخشندگی وجلوه خاصی دارند .
منارهای بلند وزیبامانند تیر کمان درزمینهٔ آبی رنگ آسمان خود نمائی میکنند برجهای
بزرگ که باکنگره‌ها وآجرهای موزائیك زینت یافته ازهرطرف درمزارع پراکنده هستند
وکبوتران زیادی باسرعت دسته دسته بطرف آنها میروند وبقدری زیاد هستند که آسمان را
پوشیده وابری ایجادکرده‌اند .
اکنون بشهر باصفای اصفهان نزدیك شدیم یعنی همان اصفهانی که نصف جهان وزیباترین زیبائی

های روی زمین است ودردنیا بدرخت پر گل بهشتی معروف وممدوح شعرای ایران است که همه آنرا مانندصنمی میپرستند . دراطراف جاده محصول فراوان فرش زمردینی بروی زمین گسترانیده و مانند بهار دائمی چنان این ناحیه را زینت داده که گوئی رشك بهشت برین است هوا از بوی گلهای زیاد کاملا معطر شده ومایهٔ سرور ووجد ونشاط است . نهرهای آب صاف مانند چشمه های حیات بخش درجریان هستند . باد درشاخهٔ درختان و بیشه های خندان نغمات جان پرور کبوتر وبلبل را تقلیدمیکند . میگویند همدان شهری است باصفاو هرکس آرزو دارد که در آن زندگانی کند ولی اصفهان تصویریست ازبهشت برین . ای اصفهان زیبا وای ناحیهٔ باصفای دنیا من از آفریدگار درخواست میکنم که همیشه برتو بیش ازهمه شهرهای جهان باران ببارد وشبنم جان فزای آسمان پیوسته تورا خرم وشاداب نگاهدارد .

باری ازچنددهکدهٔ ویران گذشتیم ودرمیان مزارعی افتادیم که خربوزه وهندوانه زیادروی آنها راپوشیده بودند . زمین سیاه و مرطوب بود وهنوز آثاری ازآبیاری داشت آب در جویبارها زمزمه کنان ازمیان مزارع ذرت های خوشه دارمیگذشت وسواحل سرسبز رودنیل و باغهای قشنگ مصرعلیا را بخاطرمیآورد .

بالاخره بدیوارهای شهر نزدیك شدیم وازدروازه وخندق عبور کردیم. من ناگهان مانند اشخاص حیرت زده بی اختیار توقف کردم ونظری بخرابه های اطراف آن انداختم وبغفلت خود پی بردم وآن وجدوسروری که درمن ایجاد شده بود تبدیل بیأس واندوه گردید زیرا مشاهده کردم که درویرانهٔ غارت دیده ای وارد شده ام . کوچه ها همه تنگ وپراز کثافات است درطرف راست وچپ بازارهای ویرانه ایست که همه خالی ازسکنه مانده و دیوارها درشرف خرابی هستند ومیخواهند عابرین رادرزیرخود مدفون سازند . دراین کوچه ها هیچ ذیروحی دیده نمیشود مگر گاهی عقرب یاماری از مقابل انسان عبورمیکند هیچگونه آثار آبادی ودرو پنجره ای نیست. بامها رابرای بردن تیرها سرنگون کرده اند . پوششهای کاشی گرانبها همه جا شکسته وریخته است وفقط دیوارهائی که باران آنها را شسته است برپاهستند .

ازاین جا گذشته بمحلهٔ دیگری وارد شدیم که درویرانی نظیرمحلهٔ اول بود . دهقانان خاك این خانه های خراب راکه کمی شوره دارد برالاغها بار کرده وبرای قوت دادن بمزارع میبردند. و خلاصه آنکه نصف جهان ودرخت پرگل بهشتی وپای تخت شاهان عظیم الشأن صفوی ویران شده وجای قصور وعمارات عالیه را مزارع گرمك وخیار اشغال کرده است .

من حیران ومبهوت درفکرمقدرات عجیب وغریب وتصادفات روزگار بودم وباخیالات فلسفی راه میپیمودم که یکدفعه چشمم روشن شد ومنظرهٔ دلگشای خیابان چهارباغ درنظرم پدیدار گردید . گفتم الحمدلله که جای آبادی رامی بینم . این خیابان گردشگاه باشاطی است که درختان چنار برومند آن درزمان شاه عباس کبیر کاشته شده است . چهار باغ راشاه عباس درروی املاك موقوفه ساخته ومال الاجاره آنها را همه ساله میپرداخته است .

دراین جا پنج خیابان عریض امتداد دارد که چنار های سیصد ساله برآنها سایه انداخته اند

اما قرون گذشته باین درختان پیرحس ترحمی نشان نداده‌اند عده زیادی از آنها خشکیده وحفره های حزن آوری درآنها تولید شده است .

خیابان چهار باغ درطول سه کیلومتر امتداد دارد . خیابان مرکزی محل عبور پیادگان است وسطح آن سنگ فرش ودارای مجرای آبی است که بیك رشته حوضهای بزرك وکوچك ، آب میرساند . دوخیابان طرفین آن مخصوص عبور سواران وکاروانیان است درطرف راست وچپ خرابه های قصوری دیده میشود که سابقاً مسکن اعیان و اشراف بوده است . درحین عبور سردر زیبای مدرسه مادرشاه را تماشا کردیم وکمی بعد به پل محکم و طولانی که اللهوردیخان یکی از صاحب منصبان مقتدر شاه عباس برروی زاینده رود ساخته است رسیدیم طول آن دویست ونود وپنج متر ودرروی سی وچهار ستون سنگی محکم که فاصلهٔ همه یکسان است قرار دارد . مرکز آن مانند خیابان وسیع و محل عبور چهار پایان است ودرطرفین آن دو گالری طولانی ساخته شده که مخصوص پیادگان میباشد قسمت زیرین بنا باسنگهای تراشیده بزرك ساخته شده و درقسمت بالاآجر بکار رفته است رویهم رفته بنای بسیار زیبا و محکمی است . پس از آنکه ازپل گذشتیم راه کمی سراشیب شد . من درکنار رودخانه ایستاده مدتی بتماشای منظرهٔ قشنگ آن پرداختم . این رود باسخاوت ازافتخار بدریا ریختن صرفنظرکرده و تمام آب خود را صرف مشروب کردن اراضی معبرخود میکند .



خیابان چهار باغ اصفهان

ازاینجا راه پیچ وخم داری بجلفا میرودکه مسکن ارمنیان است . ایشان بنابررسم قدیمی از منزل کردن درشهر ممنوعند . ازتفاوت شهر بزرك اصفهان ومحلهٔ جلفا تعجبی بمن دست داد . اگرچه

درجلفا خانه‌ها همه‌باخشت وگل بنا شده ودرپشت دیوارهای خاکستری رنگ پنهان هستند ولی نظم ونظافت همه‌جا برقرار است . نهر بزرگی ازمیان کوچه عبور میکند ودرختار بلندی ازدوطرف آن سر بر آورده وعابرین وحتی دکانها را درسایهٔ خود ازحرارت آفتاب محفوظ نگاه میدارند . در کوچه‌ها چندان ازدحامی نیست . آهنگهای بشاشت آوری درزیر درختان شنیده میشود . این آواز اطفال ارمنی است که کلاههای پشمی قرمزی برسردارند وازمدرسه برمیگردند وچون مارا می بینند باکمال ادب بزبان فرانسه وانگلیسی سلام میدهند . زنان ارمنی باچادرهای سفید درکنار دیوارراه میروند .

هرمحله از دیگری بوسیلهٔ دروازه‌ای جداشده که شب‌ها بسته میشود . از کوچهٔ باریکی رفتیم بمؤسسه ارمنیها که در آنجا کشیش پاسکال آرا کلیان مدت ۲۲ سال است درجلفا به سرپرستی عده‌ای ازارمنیها اشتغال دارد . تمام اروپائیانی که ازاصفهان عبور میکنند بدیدن این مرد محترم میروند وچون اطمینان دارند که خوب پذیرائی میشوند چندروزی نزداو میمانند وازمهمان نوازی او بهره مند میشوند.



کشیش پاسکال

کشیش انتظار مارا داشت بمحض اینکه درزدیم جوانی آمد ودررا باز کرد وبا مهربانی بماخوش آمد گفت. بعدها دانستم که نام او خاچیك است وبرای کشیش کار های زیادی انجام میدهد . هم دربان است و هم مهتر و هم پیشخدمت . پس از آنکه مارسل را برسم قدیم ارمنیها در بغل کشید مارا راهنمائی کرد . ازمحوطه ای که سنگ قبر داشت عبور کرده وارد تالار وسیعی شدیم که مانند آپارتمانهای اروپائی مبله وتمیز بود .

کشیش آمد وباصدائی که آهنگ خواندن سرود های مقدس راداشت بماگفت خوش آمدید اما منتظر نباشید که کشیشان زیردست من بیایند وبشماتبریك ورود گویند .

اقامت چندین ساله وکسالت ویأس تمام برادران مرا ازمن گرفته است وهمه درزیر این سنگها بخواب ابدی فرورفته‌اند . تنها من توانسته‌ام تاکنون درمقابل آب وهوا وناملایمات مقاومت کنم آنهم باین علت است که نژاد من شرقی است وقوی البنیه هستم . من قصد دارم تاموقعیکه خدا مرا احضار کند درجلفا بمانم وبانتظار موقع معهود روزهای باقی ماندهٔ عمررا میگذرانم. خدا را شکر میکنم که شمارا باصفهان فرستاده است . لذتی که ازدیدار شما برای من حاصل میشود بوصف درنمیآید . من بدیدن شما دوباره جوان میشوم وتغییر حال میدهم و افکار حزن آور خودرا فراموش میکنم . بسیار خوش آمدید . تمام مؤسسات من بشما تعلق دارد

ورئیس آن بسی خوشوقت است که بانجام خدمات شما کمر بندد ودرخواستهای شمارا اجابت کند وهر کجا خواسته باشید بروید شما راهمراهی نماید واطلاعاتی که لازم دارید بشما بدهد. اطاقهای شما روزها خنك است وراحت هستید ولی شب هوای آن‌ها خوب نیست ، بنابراین قسمت بلند بام کلیسا راکه من عادتاً شبهای تابستان درانجا بسر میبرم برای شما معین کرده‌ام.

چون شب شد کشیش مارا دعوت کرد که سر میز رفته غذائی بخوریم . غذای بسیار خوبی فراهم ساخته بود که ما با کمال لذت صرف کردیم بعد با نتظار رسیدن کاروان مارا به‌تاکستان جنب کلیسا برد . اطراف این باغ را درختان تبریزی بلندی احاطه کرده بودند وغزالی وحشی هم در آن میچرید وازدیدن ما بجست وخیز پرداخت وخسارتی به‌تاکستان وارد ساخت .

من از کشیش پرسیدم ازچه تاریخ و بچه علت این کلنی ارمنی درقلب یك مملکت مسلمان افتاده است ؟ وچه وقت شهر جلفا بنا شده است ؟

کشیش گفت موضوع بسیار خوبی پیش آوردید من میتوانم مدتی شمارا سرگرم سازم و شروع بصحبت کرده و گفت : ارمنیها درزمانهای بسیار قدیم درپایهٔ جبال آرارات مسکن گزیدند . کلمهٔ ارمنی از نام آرام مشتق میشود که در تاریخ ۱۸۰۰ قبل ازمیلاد دولت ارمنستان را تشکیل داد .

درقرن چهارم بعد ازمیلاد هموطنان من بمذهب مسیح گرویدند ودر همان تاریخ بفکر ترقی افتادند وبه تحصیل معلومات لازمه پرداختند، نویسندگان معروفی کتب عبری وسریانی و کلدانی را برای آنها ترجمه کردند ونوشته های همر(۱) را بشعر درآوردند وادبیات مارا باوج ترقی رساندند واین کارها در زمانی انجام یافت که مجامع عمومی برای انتظام اصول مذهبی در کالسدوان(۲) منعقد میگردید .

درهمین موقع بود که ارمنی‌ها درمذهب پیرو اصول جدیدی گردیده واز یونانیان جدا شدند . رساله های رسوم وآداب مذهبی که در آن زمان نوشته شده بسیار عالی است ولی بزبان ارمنی قدیم نوشته شده که بازبان حالیه تفاوت بسیاری دارد واکنون آن دعاها و سرودها با لغات بیگانهٔ زیادی مخلوط شده‌اند .

دولت ارمنستان تازمان سلطنت لیون(Livon)ششم توانا بود . دردوران سلطنت اوقبایل وحشی صحرا گردشورش کردند وبارمنستان حمله بردند . پادشاه بپاریس فرار کرد ومملکت خودرا بغاصبین واگذارد ودرسال ۱۳۹۳ درپاریس درگذشت .

ارمنی‌ها ذاتاً آرام وصلح طلب بودند وچون ازاملاك واموال خود محروم ماندند بفکر افتادند

---

(۱)Homère یکی ازشعرای معروف قدیم یونان میباشد وتألیفاتی هم ازاو مانده است .(م)

(۲)Chalcédoine شهر قدیمی آسیای صغیر که واقع است در تراس در مدخل بسفر ومجامع علمی درآنجا انعقاد مییافت. مخصوصاً در ٤٥١ مجمع بزرگی درآنجا تشکیل یافت وکشیشان به‌بطلان مسلك‌های مخالف عقیدهٔ خود پرداختند(م)

که از راه صرافی و تجارت وسائل معیشت خودرا فراهم سازند . بنابراین در تمام ممالک شرقی با اسرائیلیان بشدت رقابت کردند .
خلاصه وقتیکه شاه عباس کبیر بسلطنت رسید در تاریخ ۱۰۸۵ تصمیم گرفت که پای تخت را از قزوین باصفهان انتقال دهد . این پادشاه تنها بآرایش و تزیین پای تخت جدید قناعت نکرد بلکه میخواست این شهر را از طریق تجارت ثروتمند و از حیث صنعت آبرومند سازد .
این پادشاه بزرگ بااین قصد امتیازات زیادی برای ارمنی‌ها قائل شد و اجازه داد که آزادانه بدستورات و اصول مذهبی خود عمل کنند و باصفهان بیایند حتی سرمایه های عمده‌ای هم برای تجارت و صنعت در اختیار آنها گذارد . اما چون دید که آنها بدعوت او روی خوشی نشان ندادند حکم کرد که باید تمام ارمنی‌ها از جلفا که در سرحد حالیه روس و ایران واقع است بلافاصله باصفهان منتقل کردند . چون این اخراج بلد که بقوۀ قهریه صورت گرفته بود و مطابق میل ارمنی‌ها نبود در مهاجرت تأمل نمودند ولی عاقبت وخیم آنرا پیش بینی نکردند .
شاه عباس برای آنکه آنها را مجبور بمهاجرت نماید امر کرد تمام چشمه‌های اطراف جلفا وقنوات آنرا خشک کردند و پل هارا خراب نمودند . بنابراین اهالی جلفا مجبور به‌تحمل قحطی شدیدی شدند و ناچار آن ناحیهٔ لم‌یزرع را ترک نمودند و خانواده‌ها باگله های اغنام واحشام بطرف اصفهان روی آوردند .
عده‌زیادی از آنها درراه تلف شدند و بعضی‌ها هم که توانستند در دهکده های آذربایجان متوقف شدند و بالاخره یکصدوشصت هزار نفر از آنها بپای تخت عراق وارد گردیدند .
شاه عباس بوعده های خود وفا کرده اراضی ساحل چپ زاینده رود را در اختیار آنها گذارد و بآنها اجازه داد که وطن جدید خودرا بجلفا موسوم کنند حتی کلیساهای متعدد هم برای آنها ساخت تا بعبادت پردازند و پل‌هائی روی رودخانه انداخت تا ارمنی‌ها بتوانند باصفهان آمد وشد کنند و در کاروانسراهای مسلمان نشین مشغول تجارت و کسب و کار شوند.
طولی نکشید که اصفهان رونقی گرفت و تجارت و صنعت ترقی کرد . تجارتخانه های زیادی دراین شهر بوجود آمد و مال‌التجاره های چین و هندوستان در آنجا انبار شد .
اما ترقی و آبادی جلفا بارفتن مؤسس خود رو بانحطاط گذارد . مردمان فرومایه وطماع که جانشین این پادشاه بزرگ خیرخواه شدند بفکر دست اندازی بدارائی ارمنیها افتادند و نفهمیدند که چون سرمایهٔ کلنی را ازدست آن بگیرند تمام قدرت و نفوذ تجارتی را ازدست داده و بالاخره این مرغ تخم طلائی راخواهند کشت . ابتدا مالیات زیادی از آنها مطالبه کردند و چندی بعد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین بانهایت بیرحمی وقساوت قلب بآزار آنها پرداختند . کشیش بزرگ نسبت باین اعمال وحشیانه اعتراض کرد . بنابر حکم شاه او را چوب مفصلی زده و زنده درآب جوش انداختند . چندنفر از تجار معتبر اجازه خواستند که حضوراً شکایات خود را بعرض شاه برسانند . آنها نیز به بدبختی کشیش مبتلا شدند وبمحض ورود هفت نفر را بستونهائی بستند ودر زیر آنها خرمن هیزمی آتش زدند .

بالاخره درزمان نادرشاه کلنی غارت زده محکوم شد که هر روز مرتباً پولی معادل سه هزار فرانك مالیات بدهد وچون دیگر توانائی پرداخت این مبلغ را نداشت بیست نفر از رؤسای آن را کشتند و بعد هم حکم کردند که کلیسارا ببندند ومذهب اسلام قبول کنند.

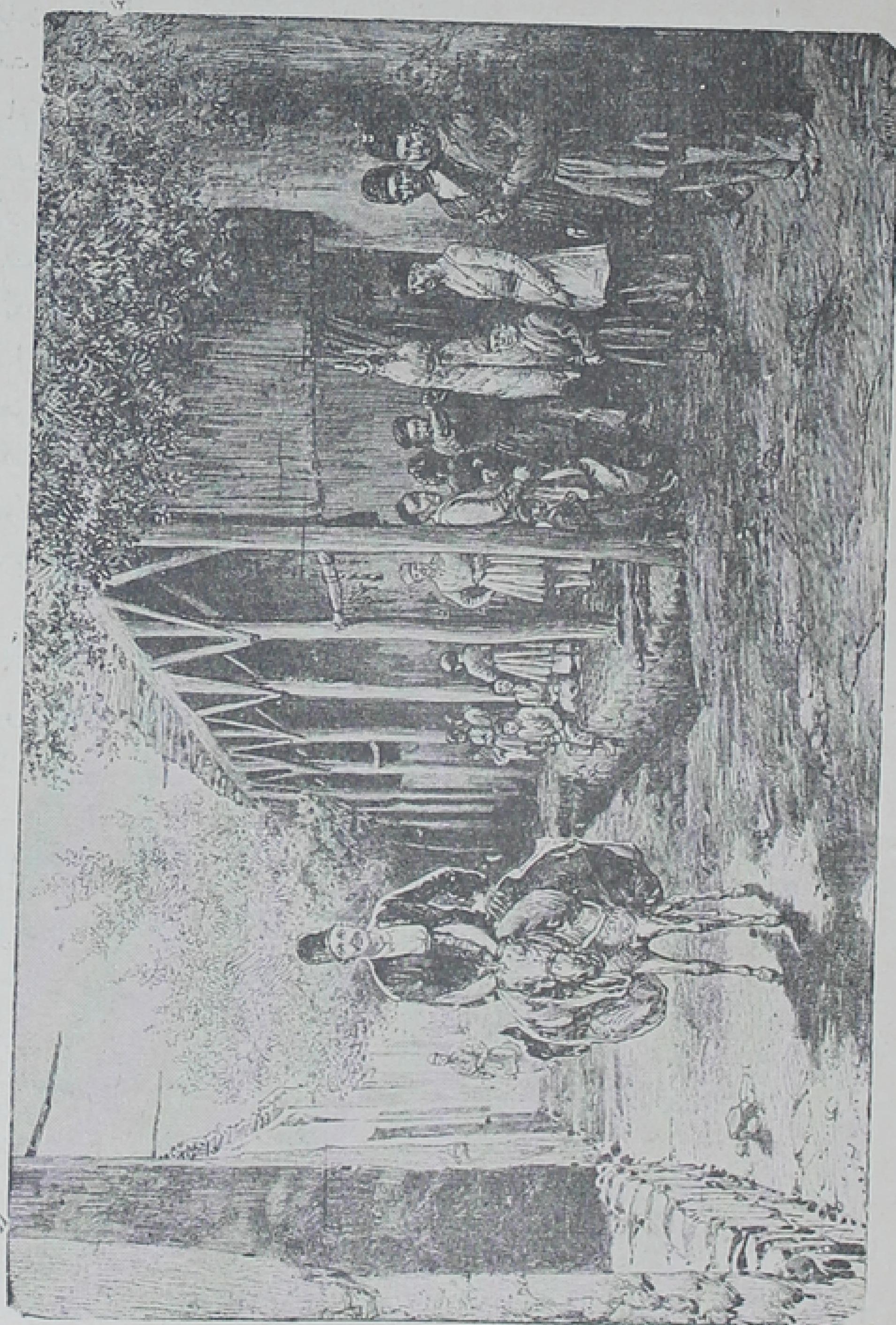
بنابراین کسانیکه توانستند دسته دسته مهاجرت اختیار کردند وسکنهٔ جلفا منحصر شد بیك عده اشخاص بی بضاعت که توانائی رفتن نداشتند واجباراً هرگونه سختی را تحمل کردند.

خلاصه کار بجائی رسید که ارمنی نتوانست سواره بشهر وارد شود ومیبایستی بمحض ورود به پلها پیاده شده وعنان اسب را دنبال خود بکشد. روزهای بارانی نیز از ورود ببازار ممنوع گردید تامبادا مسلمانان از تماس با او نجس شوند. از طرفی هم لوطی ها در زیر پل ها کمین کرده بقتل وغارت آنها میپرداختند واین حال تاسی سال قبل دوام داشت خوشبختانه درحکومت ظل السلطان که فکر وروح آزادی دارد آن رفتار بد برطرف شده است وارمنیها مجاز شده اند که کلیساهای خودرا باز کرده بعبادت پردازند اما چنانکه می بینید دیگر جلفا رونق سابق را ندارد واز آن جمعیت کثیر فقط سه هزار نفر بیشتر باقی نمانده است که دراین جا مانده واز مسلمانان فاصله گرفته اند.

این رفتار ناهنجار حس تنفری درارمنیها ایجاد کرد بحدیکه ارمنی ها از یاد گرفتن زبان فارسی هم خودداری میکنند فقط عدهٔ قلیلی از مردان میتوانند بفارسی تکلم نمایند وزنان از ندانستن این زبان افتخاری دارند. شاید درمیان آنها بیش از ده نفر زن پیدا نشود که شهر اصفهان را دیده باشد واگر احیاناً برای امر واجبی مجبور برفتن بشوند باید بلباس زنان مسلمان درآیند وچادر بسر اندازند تا از آزار واذیت مصون باشند.

اگر اشخاص توانا بهندوستان مهاجرت نکرده بودند وپولی برای فقرای باقی مانده نمیفرستادند دیگر ارمنی درجلفا باقی نمی ماند. این مهاجرین بانهایت افسوس مدفن نیاکان عزیز خودرا ترك کرده بممالك دیگر رفتند ودرآنجا آزادانه بکار پرداختند واز حاصل دسترنج خود وجهی برای خانواده واقوام خود بجلفا فرستادند. عده ای هم پس از بدست آوردن ثروتی خانواده خودرا ازجلفا بردند ودرخارج ایران توطن گزیدند. تجار معتبر ارمنی که اکنون دربنارس و بمبئی وسایر شهرهای هندوستان هستند همه ازجلفا بآن مملکت مهاجرت کرده اند اما اکنون پاره ای از آنها همینکه ثروتی بدست میآورند بجلفا مراجعت میکنند وبقیه عمر را دراین جا بسر میبرند.

بدتر ازهمه آنکه مصیبت دیگری هم سربار انواع مصائب شد وبدبختانی که درجلفا مانده بودند بآن مبتلا شدند توضیح آنکه پاره ای ازارمنی های بی ایمان بواسطه دیدن سختی وفشار باین فکر افتادند که دست ازمذهب خود کشیده مسلمان شوند وبنا براین بحکم روحانیان اسلام وارث منحصر بفرد خانواده خود شدند وبرادران وخواهران خود را ازارث پدری محروم کردند وعجب تر آنکه پاره ای ازمسلمانان هم بامید غارت کردن ارمنیها مدعی قرابت باآنها شده بودند.



یکی از کوچه های جلفا

هریك از ارمنیها که مسلمانی اختیار کند برای اوجشن میگیرند و اورا مظفرانه در بازارها میگردانند ، لباس تازه‌ای باو میپوشانند وهدایای زیادی‌هم باو میدهند .

پس باید این عدهٔ قلیل ارمنی راکه درجلفا مانده اند تمجید کرد زیراکه باوجود این همه

مزایاکه بکسان خارج‌شده ازمذهب تعلق‌میگیرد بازهم بعقاید پدران خود پایدارمانده‌اند.
پس ازاین سخنرانـی منصل کشیش‌پاسکال بلندشد وگفت نصف‌شب نزدیك است ، وسایل استراحت شمارا درروی بام فراهم کرده‌اند بروید بخوابید فردا یکشنبه است وشمادرنماز خانه تمام‌کاتولیك‌های جلفارا خواهید دید . راحت بخوابید ودراین فکرنباشیدکه چه‌وقت باید برخیزید . درساعت معین زنگی‌که دربالای سرشما آویخته است بصدا درمیآید وشما را بیدار میکند .

۱۷ اوت - منزل‌شبانه‌ما بسیار خوب است چهار طاقی محکمی دربالای بام‌کلیسا ساخته شده‌وزنگ بزرگی بسقف‌آن‌آویخته‌است . توشکهای‌نازکی هم‌درزیر لحاف‌ماانداخته‌اند ومتکای ایرانی‌هم در زیر بالش گذارده‌اند تاسرمان بلند باشد . شب را خوب خوابیدیم همینکه هوا روشن شد بلبلان دربالای سرمن برشاخه هـای درختان بنغمه سرائی پرداختند وباآهنگ های روح بخش مرانوازش‌داده بیدارم کردند . چون دربالای بام وبنوك‌درختان نزدیك بودم میتوانستم این مرغان کوچك ظریف را بادست بگیرم ولی ازترس قطع کردن کنسرت بامدادی‌آنها متعرض‌شان‌نشدم .

درموقع طلوع آفتاب تابلوی بی‌نظیری درمقابل‌چشمان من گسترده‌شد ویکنـوع هم‌آهنگی نشاط انگیزی از درختان باغ و بسترآبی رنگ زاینده رود وگنبد های مینائی مساجد اصفهان وچنارهای بلندتیره رنگ ایجادگردید . راستی چه‌صحنهٔ پرنشاط وطرب انگیزی است‌که‌گمان میکنم‌کمتر کسانی ازلذت تماشای‌آن‌بهره ورشده باشند . ازدیدن این منظره احساسات دیگری درمن تولیدشد ودرعالمی فرورفتم که نه‌تنها قلم‌من بلکه خامهٔ‌تواناترین نویسندگان هم ازوصف‌کامل‌آن‌عاجزاست . من‌دراین عالم‌سحرانگیز غوطه‌وربودم‌که بدبختانه صدای گوش خراش ناقوس مرابخودآورد وباکمال افسوس مرا بزندگانی عادی واردکرد ناچار باملالت خاطر بام کلیسارا ترك کرده پائین‌آمدم وپس‌ازشست وشوی‌دست وصورت و پوشیدن‌لباس به نمازخانه واردشدم . دو ساعت از شروع‌مراسم مقدماتی میگذشت نظری بکلیسا انداختم محوطهٔ‌آن وسیع ودیوارها سفید وسقف آن مطابق سلیقهٔ ایتالیائی قرن هیجدهم با نقاشیهائی تزیین یافته بود .

چند تابلو از تصویر مقدسین که بدست‌کشیشان قدیمی کلیسا نقاشی شده بود مناظر معابد ایتالیائی را بخاطر میآورد اما فرشهای قشنك که در روی‌زمین افتاده‌بودمنظره مساجد اسلامی‌رانشان میدادواین‌فرشهابرای‌این‌بودکه‌صدای پای واردین محسوس‌نگردد · بعلاوه واردین هم کفش های خودرا دم درکنده وبا پای برهنه داخل محوطه میشدند .

ارمنی های تابع این کلیسا تقریباً سیصد نفر میشوند وبقیه اهالی که از فرق دیگر هستند ازاین‌هامجزامیباشندومعابدجداگانه‌ای‌دارند . آنهادرتحت‌اوامرکشیشی‌هستندکه‌ازاوج کلیسا مأمور سرپرستی‌آنها میشود وسه نفر کشیش هم درزیر دست دارد که باکومك آنها امور مذهبی را اداره میکند .

مردان در بالای صحن کلیسا درروی مخته‌های نازکی بزانودر آمده‌اند لباس آنها ردنگتی است که درروی سینه شکل صلیبی دارد وازمیان آن پیراهن بدون یقه‌ای دیده میشود که با ابریشم سفید حاشیه دوزی شده است . کلاه سیاهی برسر وشلوار نیلگون گشادی برپا دارند رویهمرفته این لباس شکل وترکیب خوبی ندارد وخوش نما نیست .

زنان درعقب صحن درپهلوی یکدیگر نشسته وسررا بادستمال ابریشمی بزرگی بطور مخصوصی بسته اند . لباسهای ابریشمی برتن دارند که بشکل ردنگت بلندی است . دارای کمر بند نقره ای هستند که با هنرمندی زرگری شده و تقریباً بر روی ران آنها افتاده است . این لباس نسبة آراسته است وترکیب خوبی دارد اما یك چیز از آراستگی وقشنگی آنها میکاهد وآن این است که قسمت زیرین صورت را با پارچهٔ سفید ضخیمی میپوشانند و بواسطه فشار دائم آن صورت بدترکیب میشود

این روبند رازنان ارمنی در موقع بیرون رفتن از خانه هم بقسمت زیرین صورت میبندند وهمینکه شوهر اختیار کردند درخانه هم بایدآنرا دائماً بصورت داشته باشند . روپوشی هم ازململ یاچلوارسفید برروی لباس دارند که درموقع رفتن بکوچه وکلیسا میپوشند واگر بخواهند هیکل بلند بالای خود راخوب جلوه دهند چین هائی هم باین روپوش میافزایند .

مراسم عبادت شروع شد . بچه کشیشان باصدائی که باصطلاح معمول (تودماغی) باید گفت بخواندن سرود پرداختند خاچیك نیز که همه کاره است یعنی شغل دربانی ومهتری وپیشخدمتی کشیش رادارد این پسران را اداره میکرد وبا آنها هم آواز شده بود اودرفریاد کشیدن بی نظیر بود وصدای او باندازه صدای چهار نفرهیاهو داشت .

سرودها بزبان ارمنی قدیم نوشته شده والبته مستمعین هم مانند مؤمنین ما که زبان لاتین را نمیفهمند ازدانستن معنی آنها محروم هستند .

در مواقع رسمی دو بچه باهم بطرف عبادتگاه میآیند و نیزه‌های بلندی در دست دارند . این نیزه درپارچه‌ای ارغوانی پیچیده شده ودر بالای آن صفحهٔ مسینی قراردارد که ازحلقه‌های فلزی احاطه شده است وبچه‌ها باتکان دادن نیزه حلقه هارا بصدا درمیآورند.

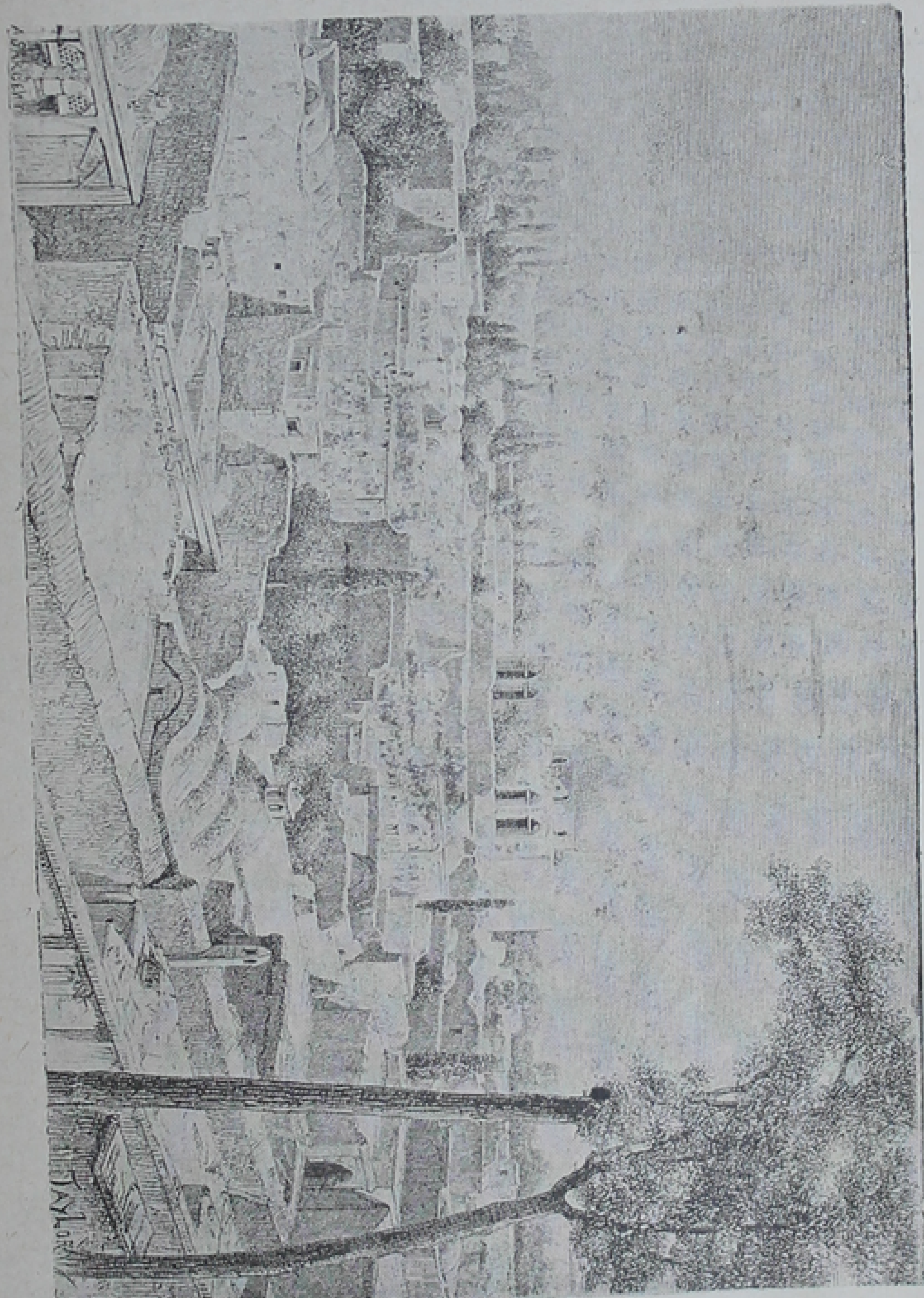
پس از نمازمردان کاسب بازنان خوداز کلیسا خارج میشوند واشخاص بانفوذ وآبرومند بسالون پذیرائی رفته بکشیش سلام میدهند وبایك فنجان چای پذیرائی میشوند .

امروز اجتماع زیاد بود زیرا که برحسب معمول همینکه یکنفرعیسوی بجلفا وارد میشود تمام ارمنی‌ها ازاو دیدن میکنند وخوش آمد میگویند بنابراین ماامروز توانستیم نمایندگان فرق مختلف را به بینیم . همه درمقابل مادفیله دادند ولی به‌نماز خانه وارد نشدند زیراکه اغلب تابع اصول مذهبی فرقه انگلیکان (۱) یالوتر(۲) هستند وفقط برای دیدن مهمانان تازه وارد باین کلیسا آمده بودند واداى وظیفه میکردند .

---

(۱) Anglican کسانی هستند که ازاصول مذهب دولتی انگلستان پیروی میکنند.

(۲) Luther کشیش آلمانی بوده که درمذهب مسیحی رفرمی کرده وپیروان زیادی دارد .



کلیسای جلفا

ابتدا کشیش فرقهٔ معتزله باتابعین خود واردشد . پس از آن دو نفر نمایندهٔ یك تجارتخانه مهم هلندی آمدند . اینهازبان فرانسه راخوب میدانستد وازما دعوت کردند که بکارخانهٔ تریاك سازی آنها رفته طرزتهیه تریاك تجارتی را تماشاکنیم .

بعد خواجه یوسف که یکی از تجار معتبر بغدادی است باخانم زیبای خودآمد . پس از آنهم مدیر تلگرافخانه هند واروپا بایك نفر از جلفائیان ثروتمندواردشد . این ارمنی اخیرمیخواست برای پسرش عروسی کند وازماهم دعوت کرد که درمجلس جشن وسور حضور داشته باشیم خلاصه تمام واردین بالطف ومهربانی خاصی ازما دیدن کردند .

۱۸ اوت - ضرب المثل فرانسه میگوید هرشخصیتی دارای شرافت خاصی است . پس معلوم است که برحسب وظیفه ما باید ابتدا بازدید کشیش بزرگ برویم . بنابراین حرکت کردیم واز کوچه‌ای که درختان باشاخ وبرگ انبوه خود برآن سایه انداخته بودند عبورکرده بکاخ کشیش رفتیم . ابتدابحیاط وسیعی وارد شدیم که مدخل کلیسا در مقابل ما دیده میشد . درب این کلیسا بغیرازروزهای یکشنبه همیشه بسته است . در طرف چپ دربزرك کلیسا یك دهلیزطولانی است که درآن قبرهای سنگی وجوددارد و کشیش های ارمنی درآنجامدفون شده‌اند یعنی همان کشیشانی که درحال دفاع ازارمنی‌ها بدست مسلمانان بقتل رسیده بودند . در انتهای این قبرستان حیاطی واقع است که بعمارات روشنائی میدهد .



کشیش ارمنی جلفا

اگر چه این کشیش جوان است ولی امور کلیسا را خوب اداره میکند . هیکل برازنده ومتشخصی دارد . لباس لاکی کشمیری ، بالای بلند اورا آرایش میدهد وبا شلقی از پارچهٔ ابریشمی سیاه قیافهٔ پرمهراورا برجسته میسازد ولی باید اعتراف کنم که از کشیش‌های معمولی است ومعلومات زیادی ندارد که بتواند مقام عالی‌تری رااشغال نماید زیرا کسانی میتوانند بمقامات عالی روحانی دست اندازی کنند که مدت‌ها بازهدوتقوی در کلیسازندگانی کرده وبعبادت پرداخته باشند ودرضمن دراصول مذهب خود تحصیلات عمیقی کرده باشند . کشیش های معمولی در تمام عمرفقط یکدفعه حق زن گرفتن دارند ونمی توانند در سلسلهٔ روحانیان که بدرجات ومقاماتی تقسیم شده‌اند پیشرفتی حاصل نمایندوتنها باید عهده دارامور کلیسا باشند .

کشیش همه روزه مشغول نماز وعبادت است ولی سایر عیسویان فقط در روز های یکشنبه وجشن های بزرگ درعبادت شرکت میکنند . بعقیدهٔ کشیشان اگر پیروان همه روزه بعبادت پردازند نسبت بخدا مرتکب بی احترامی میشوند .

خلیفهٔ بزرك ارمنی‌ها رارئیس بزرك روحانی اوج کلیسا معین کرده وبجاهای لازم میفرستد.

بعقیده کشیشان اوج کلیسا اولین کشیش پاپ است وحق آنرا دارد که بریاست مجامع مذهبی منصوب گردد ولی ازحیث مرتبه عالیمقام تر از آنها نیست وفرمان اورا واجب الاطاعه نمیدانند.

بهر حال اختلافی که کاتولیك ها را از فرقهٔ معتزله جدا میسازد چندان مهم نیست وغسل تعمید ارمنی ها درموقع تغیر مسلك همیشه ارزش خود را داراست وبهمین دلیل کشیشانی که میخواهند درجرگهٔ معتقدین بکلیسای روم داخل شوند دستورات واحکام جدیدی لازم ندارند ومثل کشیشان منتظر خدمتی هستند که ممکن است دو باره باداره کردن امور روحانی منصوب شوند.

باری پس از صرف صبحانه که بافتخار مافراهم شده بود با کشیش بکلیسا رفتیم زیرا که او میل داشت بشخصه عظمت وابهت کلیسا را بمانشان دهد

این عبادتگاه بشکل صلیب یونانی ساخته شده ودارای گنبد بلندی است که درقاعده از هشت پنجره روشنائی میگیرد. مجردیهائی که درمیان این پنجره ها واقع شده است همه نقاشی شده و با مدالهای کوچکی که درزمینه آبی رنگ باشاخ وبرگهای طلائی برجستگی ودرخشندگی دارند مزین است.

دیوارها از تابلو های عهدعتیق توراتی و کار کشیشان ایتالیائی پوشیده شده اند. تزیینات این معبدبارنگ آبی سقف ورنگ طلائی گنبد وکاشیهای مینائی زمینه زرد که صحن آنرا مفروش کرده اند هم آهنگی کامل دارند ورنگ گرم وگیرندهٔ این مجموع در تازه وارد بی تأثیر نیست.

درعقب صحنهٔ کلیسا سه تابلوی جالب توجه به کاشی های سفید شیر مانند تکیه دارند و فرشتگانی را بابالهای بنفش رنگ نمایش میدهند که شاخه های نخلی را دردست دارند و اطراف آنها را زنبق های مارپیچی قشنگی احاطه کرده است.

درداخل بنا هیچگونه آثار شکستگی وخرابی دیده نمیشود. گوئی مرورزمان یعنی دشمن هولناك ابنیه وقصور عالیه نتوانسته است درحال عبور اثری دراینجا بیادگار بگذارد. تنها چیزیکه دیده میشود زنگ زدگی خوش نمائی است که تمام این آثار هنری ظریف را طلائی رنگ نمایش میدهد.

کشیش گفت: ملت من بشکوه وزیبائی وهنرمندی وظرافت کلیسای خود افتخاردارد والبته حفظ این بنا مدیون احساسات پاك ارمنیهاست که باین قسمت ازخاك ایران علاقه ودلبستگی خاصی دارند ومن نیز از پاسبانی این معبد که نمایندهٔ احساسات کلنی توانای سابق است بسیار خوشوقتم.

بعد مارا بموزهٔ کلیسا برد که بسیاری از اشیاء نفیس آن از میان رفته است وپس از آن مارا بزیر دستان خودسپرد که باآنها ببالای بام کلیسا رفتیم ودراطراف گنبد کشتیم وباهمیت جلفای سابق پی بردیم. متجاوزاز ۲۰ کلیسادیدیم که تمام یاقسمتی ازآنها خراب شده بود بغیر

ازاین کلیسای کشیش نشین و کلیسای کاتولیك‌ها که‌مادر آن منزل داریم در دو کلیسای دیگر هم نماز خوانده میشود . در طرف چپ گنبد کلیسای بزرگی دیده میشود و قدری دورتر کلیسای دیگری است که در اطراف محوطهٔ آن اطاقهائی ساخته شده‌است و پیرزنان در آنها منزل دارند .

در ضمن تماشا صدای مخصوصی شنیدم که مانند صدای طبل بود از راهنما پرسیدم که این صدا چیست ؟

گفت این زنك نمازخانهٔ خواهران سنت کاترین است. خواهران تابعین خودرا بنماز میخوانند من گفتم عجب زنك مخصوصی است من تاکنون چنین صدائی را نشنیده‌ام . گفت نمازخانه نزدیك است آیا میل دارید آنرا هم ببینید ؟ من دعوت اورا پذیرفتم ، ازبام بزیر آمدیم ودر کوچه‌ای داخل شدیم ودر دنبال چند زن که برای نماز میرفتند وارد محوطهٔ وسیعی



خواهران تارك دنیا

شدیم که دراطراف آن کلبه‌های محقری ساخته شده بود دروسط حیاط چوب بست بلندی بود که دربالای آن تختهٔ الوار مانندی افتاده وجعبه‌ای چوبی بوسیلهٔ طناب بآن آویخته بود دو نفراز خواهران باچکش آهنی آنرا میکوبیدند وچون ناقوس ندارند با این صدا ارمنی‌ها را برای نماز احضار میکنند .

چون درنمازخانه نیمه باز بود من توانستم زنانی راکه درداخل آن بودند ببینم ، بعضی روی نیمکت‌های چوبی نشسته وپاره‌ای بنوبت درمقابل میزی ایستاده وباآواز مراسم عبادت را بجامیآوردند . تمام این زنان دارای لباس پنبه‌ای خشن آبی رنگی بودند که مانند

لباسهای قدیم ارمنیها دوخته شده بود. پارچه‌ای هم بدور سر پیچیده وپارچهٔ دیگری هم برنگ همان لباس درروی دهان‌بسته بودند. قبل‌ازرفتن‌بطرف میزهریك ازآنها برنوسی (روپوش عبا مانند) از پشم سیاه روی شانه میانداخت که دارای باشلق نوك تیزی بود وسر وصورت اوراتاروی‌چشمان میپوشاند. البته شیطان هم برای خواندن‌نمازشب لباسی جلف‌تر وبدتر کیب‌تر ازاین نمیپوشد وبهتر ازاین خودرا آرایش نمیدهد. این خواهران تارك دنیا مجاز هستند که درجشن ها نماز بخوانند واعمال کشیشان راتقلید کنند.

این مؤسسه نظم وترتیب خوبی ندارد. خواهران تارك دنیا مطابق میل خود زندگانی میکنند هروقت بخواهند ازمؤسسه بیرون میروند واقوام ودوستان رادر کلبه‌های محقر و تنك‌خود میپذیرند. بنابراین‌مؤسسهٔ آنها بکلیسا شباهت ندارد بلکه مانند یك‌کاروانسرای عمومی بی‌نظمی است.

ازخصائص ممتاز آنها دوچیز است یکی‌تقسیم منصفانهٔ غذا و دیگری اختیار نکردن شوهر. هر خواهری مجبور است که در کلبهٔ خود بتنهائی غذا بخورد وبرای اجتناب از منازعات که ممکن است در تقسیم گوشت تولید شود هر خواهری در موقع تقسیم آن باید حضور داشته باشد.

همه روزه گوشت خام را بقطعات مساوی میبرند و هرکسی بر حسب قرعه قطعهٔ خود را برمیدارد ومیخ یاپرمرغی‌درآن فرومیبرد ویانخی بآن‌می‌بندد، پس ازآن همه رادردیگی ریخته میپزند ودرموقع خوردن هرکس قطعه‌گوشت خودرا برمیدارد وبانان وآب گوشت بکلبهٔ خود میرود.

یکی‌ازوظائف عمدهٔ آنها نگاهداری شرافت مؤسسه‌است. هرگاه‌دختری مرتکب تقصیری شدکه بد نامی در دنبال داشته باشد بسخت ترین وضعی اورا مجازات میکنند زیرا دیده شده است (و اهالی جلفا هم نباید خجالت بکشند) که مردان جسوری مکرر با کومك شیطان دامی برای این دوشیزگان محترمه‌گسترده وآنها رااز راه دربرده‌اند.

چند سال پیش والدین یکی از این دختران باکره بکشیش بزرك شکایت کردند که مدت چند هفته است نتوانسته‌اند دختر خودرا به‌بینندو گفتند هردفعه که بآنجا رفته‌ایم به‌بهانه‌ای مارارا‌ه‌نداده‌اند. یکدفعه گفتند مریض است ونباید کسی نزد او برود. هفته دیگر گفتند که در این جا نیست واز مؤسسه بیرون رفته است وبالاخره پس ازچندی هم‌باتغیر وتشدد مارا ازورود بمؤسسه ممنوع کردند.

کشیش راهبهٔ پیررا خواسته وباستنطاق او پرداخت ومطالب ضد و نقیضی شنید که حس کنجکاوی‌اورابرانگیخت. بنابراین کسانی رامأمور کرد که بمؤسسه رفته‌بتفتیش‌بپردازند. مأمورین تمام کلبه ها را بازرسی کردند و اثری از دوشیزه مفقود پیدا نکردند. درحین مراجعت یکی‌ازآنها نظرش‌بکلبه‌ای‌افتادکه‌درب‌آن باخشت وگل‌مسدود شده بود. بخواهران امر کردکه آنجا را خراب کنند ولی خواهران به بهانه‌های مختلف از خراب کردن آن

خودداری نمودند عاقبت خود مأمورین آنجارا خراب کردندو صحنهٔ وحشت آوری دیدند . جسد زنی را مشاهده کردند که روی زمین افتاده ودر پهلوی او هم جسد طفل نوزادی را دیدند که نیمی از بدنش نابود گردیده بود، مادر بدبخت تبه کار از شدت گرسنگی از گوشت نوزاد خود تغذیه کرده بود . قضیه اینطور کشف شد که چون آن دختر مرتکب خطای بزرگی شده وشرافت خود را از دست داده بوده است خواهران برای مجازات ، اورابا طفلش باکمال قساوت قلب زنده بگور کرده اند .

پس ازکشف قضیه ابتدا کشیش امر کرد که این مؤسسه را منحل کنند ودر آنرا ببندند ولی بعد بامشورت دیگران چنین صلاح دیدند که بهتر آن است سکوت اختیار کنند تاصدای این واقعهٔ ننگین بلندنشود . ازآن ببعدنفوذ واحترام این خواهران عفیفه ازمیان رفت واکنون عایدات آنها منحصرشده است بمبلغ جزئی که ماهیانه از اطفال مدرسه میگیرند . این یکی ازداستان های واقعی خواهران تارك دنیای جلفا است.

برای اینکه باعدالت قضاوت کرده باشم باید اعتراف کنم که خواهران نسبت بمن مهربی بروز دادند وباگرمی ازمن پذیرائی کردند وشراب بسیار مطبوعی که محصول دست خودشان بود برای من آوردند وبااینکه درواقعه فوق باشلق عفت از سرآنها بر داشته شده است باز هم دختران خوبی بنظر میرسیدند .

رئیسه محترمه باکمرخمیده ومتکی بعصائی که نشانهٔ اقتدار اوبود سقایت نمود وبدست خود شرابی بماتقدیم کرد . رئیسه دیگر که جوان ترازاو وهنوز صاحب دو دندان کرم خورده بود نیزمرحمت خود را ازما دریغ نکرد ومهر و محبت خود را باتقدیم یك کلوچه قندی که روی آن خاویار کشیده بودنسبت بما تکمیل کرد .

خلاصه پس ازپذیرائی ازخواهران تودیع بعمل آورده وبکشیش پاسکال که باکشیش اولی مشغول مباحثهٔ مذهبی بود ملحق شدیم وباتفاق اواز کنار رودخانه بمنزل برگشتیم .

چنانکه درپیش ذکر شد در زمان شاه عباس شهرجلفا رونقی داشته وارمنی های ثروتمند در کنار زاینده رود خانه های عالی ساخته بوده اند اماپس ازشاه عباس متمولین چون آزار دیدند مهاجرت کردند ومنازل عالی آنها متروك ماند و کم کم معمور ترین محلات جلفا رو به ویرانی گذارد .

ارمنیهای بی بضاعت که استطاعت مهاجرت نداشتنداین حیاطهای ویران را شخم زدند و باراضی زراعتی تبدیل کردند وفقط دیوار های محوطه را محفوظ نگاهداشتند تا محصول ومواشی آنها از دستبرد محفوظ باشد . هنوز هم چنین بنظر میآید که داخل این دیوار ها مسکون باشدوتشخیص محلات مسکون ازمحلات خالی ازسکنه مشکل است . یکی ازکوچه های جلفا معروفست بکوچه چهل هزار تومان . بطوریکه نقل میکنند در زمان سلطنت شاه عباس کبیر تنها متمولین جلفا مالیات میپرداختند و صنعتگران و کسبه از دادن مالیات

معاف بودند ، بعلاوه شاه هم بعنوان مساعده باشخاص کار آمد سرمایه ای میداد که به تجارت بپردازند

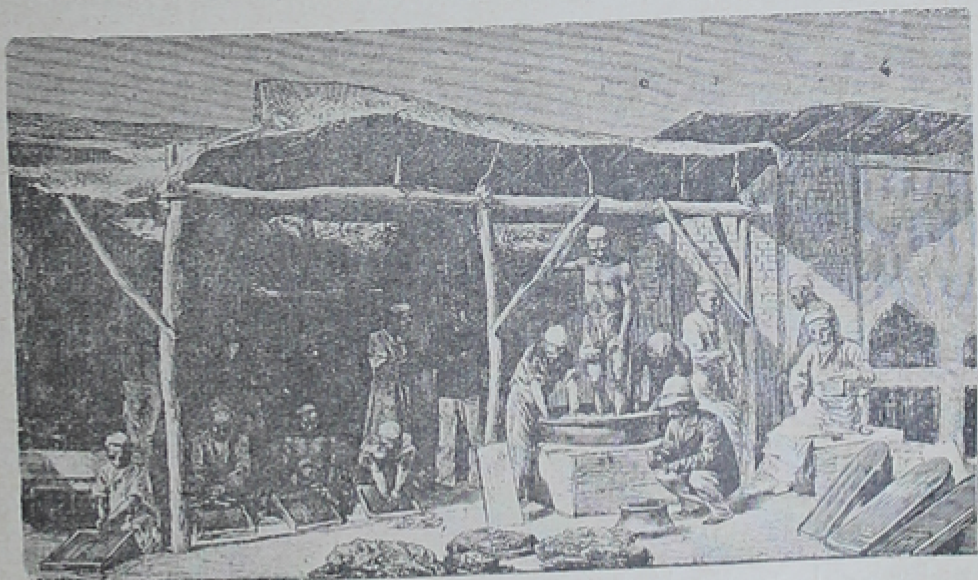
روزی یکنفر ارمنی که ازتجارت ثروتی بدست آورده بود و وجدانیهم داشت رفت نزد تحصیلدار و گفت : « البته شما فراموش کرده‌اید که نام مرا درصورت مؤدیان مالیات ثبت کنید زیراکه تاکنون کسی از من مطالبه مالیات نکرده است » .

سرتحصیلدار پرسید مگر ثروت شما چقدر است ؟

ارمنی جوابداد چهل‌هزار تومان .

تحصیلدار گفت : شما آدم بی بضاعتی هستید پادشاه ازامثال شما مالیات نمیخواهد ، بروید دنبال کارتان . بطوریکه کشیش میگفت پهلوان این داستان در کوچهٔ ثروتمندان منزل داشته‌است و اضافه کرد که ببینید تفاوت تاچه اندازه است آنوقت چهل‌هزار تومان ثروت محسوب نمیشد درصورتیکه امروز ازتمام جلفا چهل‌هزار قران هم نمی‌توان جمع کرد .

۱۹ اوت - دیروز ما کارخانهٔ تریاك سازی را تماشا کردیم . شیرهٔ خشخاش را درظروف

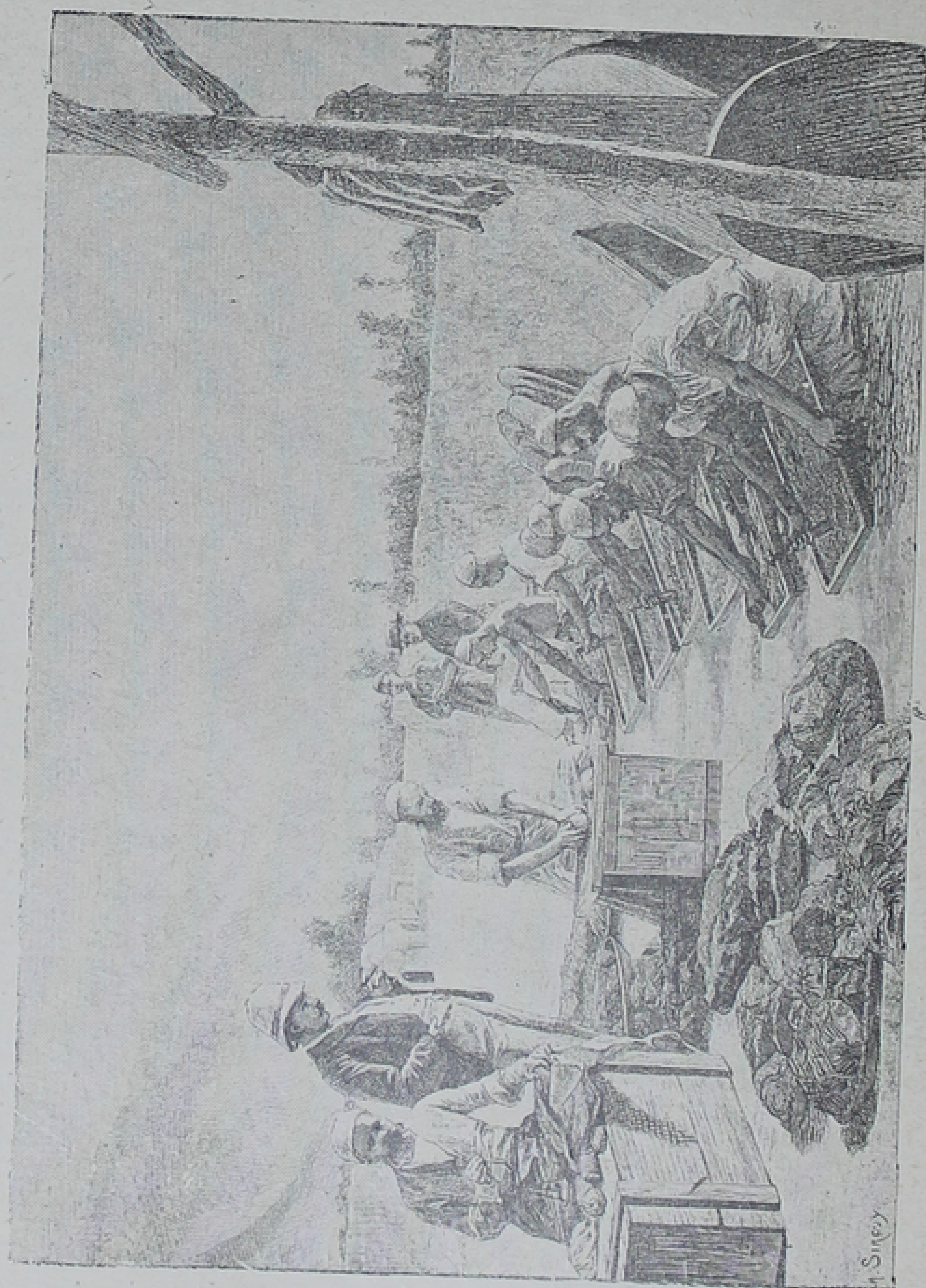


تهیه تریاك کشیدنی

مسی باینجا میآورند و آنرا بدوقسم برای فروش حاضر میکنند . قسم اول برای مصرف دواخانه‌ها وقسم‌دوم برای کشیدن است .

درصورت اول پس‌ازآنکه آب آنرا تبخیر کردند باتیغه های پهن کارد ، خمیررا روی تخته های صاف میکشند تا ازمواد خارجی جدا گردد و بعدازآن خمیر گلوله‌های هم‌حجمی درست کرده روی حصیر میگذارند تاخشك شود وپس ازخشکیدن بانگلستان وهلند میفرستند .

درصورت دوم کارگران آنرا ازمواد خارجی پاك کرده ومقداری هم روغن بخمیر مخلوط میکنند تابسهولت بسوزد وپس‌ازآنکه این ماده را مانند انگور درچرخشت پایمال کردند



تهیه تریاک برای داروخانه

دوباره آنرا باکارد روی تخته پهن میکنند تازیادی روغن از میان برود و بعدآنرا لوله کرده بچین وهندوستان میفرستند و یا محرمانه بتریاکیان ایرانی میفروشند .

زراعت تریاک برای دهقانان حوالی اصفهان منبع عایدات خوبی است وشیرهٔ آنهم ازحیث جنس مرغوب و مطلوب تریاکیان است .

تریاك محصول گرانبهائی است وهریك از گلوله های آن یك لیره انگلیسی قیمت دارد و بهای یك بار قاطر به پنج الی شش هزار فرانك میرسد ،

۲۰ اوت - امروز صبح کشیش پاسکال بما گفت فراموش نکنید که امشب به عروسی دعوت دارید .

تشریفات عروسی ، هم در خانهٔ داماد و هم درخانهٔ عروس بعمل میآید و ما درخانهٔ داماد دعوت داریم . درحوالی غروب داماد آمد تا ما را بمنزل پدر خود راهنمائی کند. پس از آنکه مدتی اورا در انتظار گذاردیم (زیراکه خوب نیست کسی باعجله بمهمانی برود .) بالاخره حرکت کردیم . در بیرون خانه هیچگونه علامتی نبود که عروسی رانشان دهد فقط بر خلاف عادت همیشگی شرقیان در خانه تمام باز بود . چون نوکران ورود مارا اطلاع دادند صاحب خانه باستقبال ما آمد وما را راهنمائی کرد . از



زنان ارمنی جلفا

ایوان پیچ داری گذشته وارد حیاط وسیعی شدیم که پرازدرخت بود و باغچه های آن هم گل کاری شده بود . درجلوی تالار ایوان عریضی بود که مردان در آن جمع بودند و زنان درداخل تالار جای داشتند .

ابتدا مرا نزد مادر داماد بردند که قیافهٔ محترمانه ای داشت. این خانم بلباس قدیم ارمنی ملبس بود که پارچهٔ آن تافته و کمربند نقره ای هم روی آن بسته بود و پارچهٔ نازك بزرك گازی هم بدورسر پیچیده بود که از زیرگلو دور زده به پشت سرافتاده بود . مدتی طول کشید تامترجم سلام وتعارفات مارا بفارسی وارمنی نقل نماید . پس ازبرگزاری این مراسم خانم صاحبخانه دست مرا گرفت وبردبطرف تالار، بمحض ورودبتالار صحنه‌ای بسیار تماشائی در

مقابل من پدیدار گردید که بی اختیار مدتی دم‌در ایستاده بتماشای آن پرداختم .
هیچ نقاش زبر دستی نمیتواند این‌صحنهٔ قشنگ‌را بطور کمال مجسم سازد . تقریباً سی نفرزن جوان خود را بالباسهای حریر ومخمل بارنگهای گوناگون آراسته بودند وباچهره های گندم‌گون‌جلوه‌گری میکردند . رنگ صورت آنهادرروشنائی فانوسها وچراغهاکه در شیشه های الوان بسقف آویخته بودندپیوسته‌تغییر میکرد وجلوهٔ خاصی بآنها میداد . اغلب مدعوین سرپوشی ازدیبای بنارسی داشتندکه‌درحاشیهٔ آن ریشه های ابریشمی قشنگ‌آویخته بود . لباسها ازحریر دمشقی بودکه از بالاچاك خورده‌بودو پیراهن کرپ دوشین که ازطلا بامهارت وهنرمندی ملیله دوزی شده‌بودازمیان آن پیدا بود . کمرآنهاکه از کرست های مصنوعی‌ماخراب‌نشده بودهمان‌زیبائی وقشنگی طبیعی را داشت . پارچهٔ ابریشمی‌که بدور گلو پیچیده‌بودندفشاری بر‌آن‌واردنیاورده‌واطراف آنرا بدترکیب ننموده بود . کمربند نقره که کمی پائین شکم و تقریباًروی ران افتاده‌بود ملکه‌های قرون‌وسطی را بخاطر میآوردکه سنگهای قبرشان مجسمهٔ آنانرا باوضع لباس نشان میدهند .
چنین بنظرم‌آمدکه‌ارواح نیکوکار بخود زحمت داده وآن ملکه هارا دوباره جان بخشیده ودرتحت نظرمن قرار داده‌اند .
لباس‌آنهاهم ازهمان‌پارچه‌های دیبای حلبی است که‌باطلاهای قدیمی‌مزین‌شده‌است‌ودارای‌همان پیراهنهای چسبان و همان آستین ها که تا روی انگشتان میافتد هستند . من تصویر این زنان عفیفه راکه ملاحت طبیعی بی پیرایشی دارند چندین بار در شاهکار های رافائل تماشا کرده ام .
زن جوانی‌هم‌تکیه‌بدرگاه داده وبا پای خود گهواره‌ایرا که طفل‌شیرخواره‌اش‌در‌آن‌خوابیده است تکان میدهد . این زن یکی از اقوام داماد است که ازفریدن‌که درحوالی اصفهان‌است آمده تادراین جشن شرکت کند . این زن همان لباس معمولی روستائی را پوشیده‌ومانند تمام زنان شوهردار قسمت پائین صورترا باپارچهٔ نازکی پوشانده است ولی این پوشش نازك مانع‌آن نیست که اوباتاج سرومدالهای نقره که بآن آویخته است قشنك وزیبا بنظر آید . لباسش‌ازتافتهٔ سبزایتالیائی است وچندین‌ردیف سینه‌ریز دارد که‌با کهربا ومسکوکات طلامخلوط شده وتمام سینهٔ اورا مانند سینهٔ ماری ترز(۱) پوشانده‌است.
هرگاه بخواهم در زمینهٔ تاریك این تابلو بیشتر کنجکاوی بکنیم‌چندپیرزن زشت ومنحنی نیزجابجا پیدامیکنیم‌که درخاور زمین‌درزیادتی عمرباخانمهای‌توانگرومحترم‌رم قدیم برابری کرده وسینهٔ‌آنها را طبقاتی ازسیم وزرپوشیده‌است‌که ماباصطلاح خودمان‌آنها را سینه‌های پرثروت‌میگوئیم . شکرخداراکه‌بواسطهٔ فرسودگی‌ساق‌پا یاشاید بواسطهٔ حس عفت‌وعصمت مجبور شده اندکه درکنار دیوارها سرنگون افتاده وخود را درپشت زنان جوان وبانوان

---

(۱) Marie Thérèse امپراتریس‌آلمان وملکه هنگری‌وبوهم بوده‌است .

زیبا و رعنا پنهان نمایند . بسی خوشوقتم که این گلهای پژمرده از دسته گلهای شاداب که در بامدادان فراهم شده و دارای طراوت مطبوعی هستند جدا شده‌اند . نمیدانم که آیا نظیر این کف نفس واز خود گذشتگی درممالك متمدن ماهم یافت میشود ؟



زن ارمنی فریدنی

درحالیکه کاملاآزاد هستم‌وخوب میتوانم فرم لباس ووجاهت‌صورت‌مدعوین راتماشا کنم بسی افسوس میخورم که نمیتوانم کمترین‌اطلاعی‌ازهوش وفضائل اخلاقی و خانه داری زنان ارمنی جلفائی بدست آورم ، نه‌باین‌علت که صحبت آنها قطع نمیشود و حرارت و شوری دارند بلکه علت اصلی ندانستن زبان‌است که من‌از گفتگوهای آنان‌چیزی نمیفهمم. همین‌قدرمی بینم که این زنان ارمنی‌هم‌مانندد‌ختران حواکه درهمه جادیده میشوند بخود مغرورهستند وخوشوقتی آنهادراین‌است که کسی‌بتماشای‌رفتار وعشوه ونازآنها بپردازد . ازبدوورود من‌هریك سعی وافی دارد که خود نمائی کرده وچین‌های لباس را بموج اندازد ومانندطاوس جلوه گری کند وقشنگی لباس خود را نشان دهد واگر نیم رخش جلوه بهتری‌داشته باشدبانیم رخ متوجه من گردد واگردندانهایش‌سفید وقشنك باشد آنهارابا‌خندیدن بمن نشان دهد و اگر انگشتانش باریك باشد با بازی کردن باجواهرات سروسینه آنها را نمایش دهد واگر خوش محضر باشد لطائف و ظرائفی بگوید و دیگران رابخنده درآورد ولی بدبختی من دراین‌است که بواسطه ندانستن زبان نمی توانم باتبسم وگشاده روئی به‌تعریف وتمجید هریك ازآنان بپردازم . ساکت وصامت نشسته وفقط حرکات ورفتارآنها را تماشا میکنم . تنها کلماتی که دراین چند روزه از زبان ارمنی یادگرفته‌ام منحصراست به سلام وخدا حافظ .

بهرحال مراسم مذهبی شروع شد . تمام مهمانان دراین مراسم شرکت‌کردند ومراهم‌بردند درایوانی که کشیش بایدلباسهای داماد راتبرك نماید . لباس داماد درسینی بزرگی گذاشته شده وروی آنرااز پارچهٔ گاز طلائی رنك پوشانده‌بودند دراطراف آنهم دسته‌گلها و شمعهای روشن‌قرارداشت . کشیش آراکلیان‌جبهٔ رسمی خود را پوشیده ودرعقب اطفال سرودخوان که شمعهای مومی دردست داشتندباهیمنهٔ مخصوصی وارد شد ودر ایوان باآن صدای خوش آهنك شروع بخواندن دعائی کرد که حضار وتابعینش با همان آهنك جملات آنرا تکرار کردند . خواندن سرودهای‌مذهبی سه‌ربع ساعت طول کشید پس ازآن مادر داماد بکشیش

نزدیک شد و بایک نوع هیجان و اضطرابی نوار پهن قرمزی را باو تقدیم کرد . این نوار زردوزی شده را باید داماد فردا بسر مشق نیاکان خود برسینه به بندد . بنا بریک رسم قدیمی این نوار مقدس باید در نزد مادر خانواده بامانت بماند . اکنون مادر داماد این یادگار مقدس و باشرافت خانوادگی را به پسر بزرگتر خود میسپارد واوهم موظف است که درحفظ این امانت گرانبها کوشیده وآنرا بنوبهٔ خود به پسری که ازاو بوجود میآید بدهد و نسل اندر نسل درخانواده بماند وفقط درموقع عروسیها ازمحفظه بیرون آید .

قسمت اول برنامه جشن بپایان رسید و قسمت دوم شروع شد . ایوان را باقالیهای بلند و باریک که آنها راکناره قالی میگویند فرش کردند ودرروی آن‌ها سفره های قلمکار انداختند. تمام مدعوین در اطراف سفره روی زمین نشستند. کشیش در صدر سفره که جای بزرگان است نشست ودرطرفین اومن ومارسل دومهمان عزیز ومحترم جای گرفتیم . درسردیگرسفره داماد درمقابل کشیش نشست . پدرومادر سرسفره حاضر نشده وهردو ایستاده مشغول پذیرائی واداره کردن سفره بودندو باکمال دقت مواظبت میکردند که فکین مدعوین ازحرکت باز نایستد . هریک ازحضار بنوبه جیره خود راکه عبارت است ازآب ونان وشراب ودوغ میگیرد. یکدسته علف معطر هم بهریک میدهند . ارمنی‌ها مانند گرجیها در موقع صرف غذا از این علف زیاد میخورند .



یك خانوادهٔ ارمنی

نظر باینکه ماخارجی هستیم بشقاب وقاشق وکارد وچنگال یعنی تمام این آلات وادوات راکه در نظر شرقیان بی‌فایده ومردود و موجب زحمت واذیت است درجلو داریم .

تنظیم چنین جشنی که برای مسابقه وهنرمندی در خوردن فراهم‌شده بالطبع فکر مهماندار را دچار اختلال میکند. خوشبختانه در این جشن نظم برقرار بود و من حرکات غیر عاقلانه و ناپسندی مشاهده نکردم .

ابتدا مستخدمین متعددی سینی بردست آمدند در این سینیها گیلاسهای پرازعرق بود که عطر بادیان ازآنها استشمام میشد . گیلاسها را باکمال ادب بمهمانان تقدیم کردند ومستخدمین دیگری هم در دنبال آنها کلوچه های قندی تقسیم میکردند . ولی درآخرغذا این مشروبات راکمتر میآوردند وبجای آنها هندوانه وخربوزه ومیوه های آبدار بمهمانان تقدیم میکردند. ارمنی‌ها شیرینی را ازگرد نباتی درست میکنندکه اززمان های بسیار قدیم معمول بوده و آن را گز انگبین

میگویند . این همان مائده ایست که یهودیان چهل روز دربیابان باآن تغذیه کردند(۱) .
همانطور که عسل ازز نبور بعمل‌میآید این ماده شیرین‌هم محصول کار یکنوع کرم است .
این حیوان از درخت کوچك مخصوصی تغذیه میکند که در جبال ارمنستان وبیابانهای ایران زیاداست ، درروی برگها ترشحی ازاین کرم باقی میماند که‌خشك‌شده‌ودهقانان باتکان‌دادن‌درخت آنرادرروی‌حصیری جمع‌میکنند. گاهی‌هم‌باداین‌ماده‌حیوانیرا که‌مانند برف‌سفیداست به‌بیابانهای لم‌یزرع وجاهای بسیار دورمیبرد وکسانی میروند وآنها را جمع‌میکنند . این‌ماده درحالت خام با گردو خاك و مواد دیگری مخلوط است وطعم نامطبوعی دارد . بنابراین آنراروی آتش ذوب وتصفیه میکنند و با مقداری‌آردگندم مخلوط کرده خمیری درست میکنند که‌درمیان آن مغز بادام و پسته هم میگذارند و بعدآنرا میبزند . این شیرینی‌طبیعی‌چون آزت زیاد دارد اگر بهای آن متناسب باکیسه های کم پول باشد میتوان مانند یهودیان مدتی باآن تغذیه کرد (۲) .
پس از این مقدمه سوپی‌آوردند که باآبگوشت مرغ وبرنج تهیه شده بود وبعدازآن‌کباب مرغ وگوشت گوسفند وانواع پلاوآوردند که باسبزی وعدس ولوبیا مخلوط بود .
مستخدمین پاها رابرهنه‌کرده وبانزاکت ازمیان سفره غذاها را دورمیگرداندند. پس‌ازصرف غذا آفتابه و لگـن آوردند و مهمانان دست را شسته و ازسر سفره بلند شدند . بعد ازبرچیدن سفره مجموعه هائی‌آوردند که پراز هلوهای درشت و انگور وشلیل و خربوزه وهندوانه بود .
جشن‌های بزرك همیشه‌آتشبازی هم همراه دارند . زنان‌معمولا بعدازمردان شام میخورند .
همینکه‌آنها هم ازخوردن شام فارغ شدندآتشبازی شروع شد وفشفشه‌ها وموشك‌هابارنگهای گوناگون زمین وآسمانرا پراز آتش کردند . مدعوین که تا این‌ساعت آرام بودند یکدفعه خود را از ایوان بصحن حیاط پرت کرده مجنون واربحرکت آمدند وازجیب وبغل خود فشفشه وموشك وترقه بیرون آورده بآتشبازی پرداختند . بچه‌هامشعلها را روشن کرده و بجست و خیز افتادند . اگر دیوارها و بامهای خاکی مانع نبود تمام جلفا آتش میگرفت و بشادمانی وسرور خاتمه میداد .
درحالیکه من بتماشای این رفتار مجنونانه مشغول بودم ناگهان درتالار هیاهو وغوغائی برپا شد و زنان بحالت اجتماع جیغ کشیدند . موشکی که باعدم مهارت رهاشده بود ازبالای سرما گذشت‌وداخل تالارشد وپس ازآنکه بدیوار برخورد درمیان زنان افتاد وبلباسهای‌حریر ومخمل آنها زیانی واردکرد .
جمعی دویدند وباخالی کردن کوزه های آب آتش را خاموش‌کردند . زنـانی که لباس و

---

(۱) مقصود یهودیانی هستند که ازمصرمهاجرت کردند .
(۲) تهیه‌گز اختصاص بارمنی‌ها ندارد بلکه شیرینی خاصی است که دراصفهان تهیه میشود ودرجاهای دیگرنظیر آن دیده نشده است (م).

گیسوانشان‌سوخته شده بود باحالت اندوهناك كلمات زشتی برزبان میآوردند پس‌ازاینواقعه آتش بازان ازابراز حرارت وشجاعت دست کشیدند ونوبت برامشگران رسید.
یکنفر آمد وجعبه‌ای‌چوبی که‌آنرا سنتورمیگویند درجلوی‌خود گذارد وبا مضرابهای چوبی شروع‌بزدن‌آن کرد. این‌هنرمند ماهر برای نشان دادن استادی خود باکمال تندی‌مضراب را روی سیم فرود میآورد. من‌مدتی تماشا کردم ولی نتوانستم‌آنرا باپیانو یاسازدیگری که‌نغمات خوش‌آهنگی ازآن‌شنیده‌میشودتشبیه کنم. البته معلومات دقیقی‌لازم است‌تابتوان ارزش واقعی این موسیقی سحرانگیزرا درك کرد وازاستماع آن لذت برد ولی من‌باکمال خجلت اعتراف میکنم که ازآن چیزی نفهمیدم واز لذت این نغمات دلکش محروم ماندم.
یکساعت از نصف شب گذشت و هنوز هنرمند مشغول پیش درآمد بود. البته این کنسرت بایدطولانی باشد، مابلند شدیم ولی سایرین‌میبایستی‌تاصبح بمانند ودر موقع طلوع‌آفتاب عروس و داماد را بکلیسا برند.

۲۱اوت - درساعت شش‌بعدازنصف شب زنگهای کلیسا بصدا درآمد ومراسم شروع‌شد.
هیئت مدعوین قبل‌ازدمیدن سفیده بامدادی درکلیسا حضور یافتند، منهم برای تماشا بکلیسا رفتم. عروس درمیان زنان نشسته وبا پارچهٔ شنجرفی که سراو را پوشانده بودازدیگران تشخیص داده میشد.
عروس لباس قشنك ملی راترك کرده وپیراهنی بمد فرنگیان‌پوشیده است‌وتنها نشانهٔ ملی‌او همان پارچه است که‌روی‌سرش‌انداخته[۳] است.

داماد هم درمیان رفقای جوان خود ایستاده‌ولباس اروپائی که دربغداد تهیه شده‌است برتن دارد. نوارمتبرك هم برروی سینهٔ او دیده میشود.
پس از آنکه دعا خاتمه یافت‌کشیش ازصحنهٔ کلیسا پائین‌آمده نطقی‌طولانی کرد وباشاره عروس را نزد خود خواند. مادرش در این موقع برحسب تشریفات معمولی زیر بازوی دختررا گرفت واو را بطرف کشیش برد. داماد هم درنزدکشیش ایستاد و انتظار ورود عروس را داشت.
کشیش‌هردورا درمقابل‌یکدیگر قرارداد وبدستوراوعروس و دامادپیشانی‌هارا بهم‌چسباندند واوصلیبی درروی سرشان قرارداد بطوریکه شاخهٔ عمودی آن بطرف عروس بود وشروع کردبخواندن سرود ازدواج. حضار و شاگردانش‌هم‌درخواندن بااوشرکت کردند.
پس ازتمام‌شدن سرود یك سینی آوردند، که گیلاسی پرازشراب بادوصلیب کوچك درآن‌بود ابتدا بامر کشیش داماد مقداری‌ازشراب آشامید و گیلاسرا بمادر زن‌خود داد. مادرعروس بازحمت زیادگیلاسرا بلبان دخترش که درزیر لفاف شنجرفی پنهان شده بود نزدیك کرد و دختر با اصرار مادرجرعه‌ای ازآن نوشید و بقیه شراب تبرك شده را بخواهش شاگرد کشیش‌دادکه باولع شدیدی تمام‌آنرا بلعید.
پس ازآن دوباره سرود دسته جمعی شروع شد، ومدعوین مخلوطه را از آوازهای زیروبم

خود پر کردند و بعد از پایان یافتن سرود کشیش دو صلیب که بنوار آویخته بود بگردن داماد و عروس بست و پس از چند لحظه آنها را باز کرده بادستمال گازی بداماد داد که در شکاف ردنگت خود گذاشت وزیر بازوی عروس را گرفت و باتفاق از کلیسا خارج شدند ودم درب ایستادند تا جمعیت درمقابل آنها دفیله دهد . تشریفات پس از چهار ساعت خاتمه یافت وزن وشوهر با جمعیت بخانه داماد رفتند .

مقارن غروب آفتاب کشیش باز بخانه داماد میرود ومراسم تازه ایرا بجامیآورد وصلیبهائی که بعروس وداماد داده بود پس میگیرد واز آن ببعد چهارروز تمام عروس وداماد تنها میمانند وهیچکس حتی اقوام نزدیك آنها حق ندارند که بملاقات آنها بروند .

پس از چهارروز مدعوین برای تشریفات دیگری مجدداً بخانه داماد میآیند ، کشیش هم حاضر شده و بمحض ورود در کنار صندوقی که درمیان اطاق گذارده اند میایستد ودعائی میخواند وآنرا تبرك میکند بعد درصندوق را باز میکنند که علاوه بر کیف زفاف هدایائی هم در آن است که باید به کشیش واقوام داماد داده شود .

هدیه ای که بکشیش تقدیم میشود عبارت است ازیك کله قند وچهار گیروانکه شمع گچی که بشاگرد او میدهند . البته کشیش حق دارد که این حق الزحمه را بگیرد زیرا که دراین جشن متحمل خسارتی شده وروشنائی ودسته گل ومخصوصاً سرودها را مجاناً نثار عروس وداماد کرده است .

فصل سیزدهم

بنای شهر اصفهان - تاریخ شهر - کاخ چهل ستون - سرتیپ دکتر میرزا تقی خان - عمارت هشت بهشت - ملاقات نایب الحکومه - ایام پیری شاه عباس - تالار سرپوشیده - شاهزاده ظل السلطان - کاشیهای ایرانی - مدرسهٔ مادرشاه - یك کاروانسرا .

۲۵ اوت - ماه رمضان سه روز دیگر تمام میشود ومامیتوانیم اجازه گرفته بتماشای مساجد برویم ولی نظر باینکه ظل السلطان بمسافرت رفته اشکالاتی درپیش است زیرا که او تنها کسی است که می تواند ازروحانیان چنین اجازه ای رابرای ما بگیرد . شاهزاده قبل از مسافرت نایب الحکومه ای معین کرده ولی ادارهٔ امور حکومتی بیشتر بعهده حکیم باشی او سرتیپ دکتر میرزاتقی خان است .

میرزا تقی خان دربدو ورود ازما دیدن کرد . بنابر توصیهٔ استاد خود دکتر تولوزان روی خوشی بما نشان داد و گفت درانجام تقاضاهای شما حاضر هستم ولی باید بگویم که دراین شهر که حاکم نشین عراق است ملانمایان زیادی هستند که درفتنه جوئی ودسیسه کاری شهرتی دارند وباید بااحتیاط رفتار کنید .



نمونه ای از کاشی کاریهای اصفهان

اصفهان گردشگاه خوبی است بشرط اینکه اصفهانی در آن نباشد تا بانسان خوش بگذرد(۱) بطوریکه شنیدم سادات و ملاهای آشوب طلب در این شهر زیاد هستند و ممکن است غیبت ظل السلطانرا غنیمت شمرده و بتلافی سخت گیریها که شاهزاده نسبت بآنها بعمل آورده از آزار رساندن بما فروگذاری نکنند مخصوصاً نظر باینکه شاهزاده نسبت بعیسویان مهربانی میکند و احترامی برای آنها قائل میشود بیشتر کینهٔ اورا در دل گرفته‌اند . باری میرزا تقی‌خان گفت دیدن ابنیهٔ دولتی مانعی ندارد واما راجع بمساجد باید صبر کنید تاحکم ظل السلطان بامام جمعه برسد واواجازه ورود شمارا بمساجد وامامزاده‌ها بدهد . من امروز شرحی مینویسم و چاپاری ببروجرد نزد شاهزاده میفرستم ولی تا آمدن چاپار میتوانید ابنیهٔ دولتی را به‌بینید .

دراصفهان هیچ نوع آثار باستانی وجود ندارد که بتوان درتأسیس وتاریخ بنای آن بحث کرد . ازداستانها وافسانه ها هم نمیتوان حقیقتی راجع بآن کشف کرد .

ایرانیان بنای آنرا بجمشید که یکی ازشاهان سلسلهٔ پیشدادی است نسبت میدهند . فردوسی شاعرمعروف قرن یازدهم نیز درشاهنامه میگوید که کاوهٔ آهنگر دراصفهان قیام کرد وضحاك ظالم راازتخت سلطنت بزیر آورد .

گویند ضحاك ستم پیشه علاوه بر آنکه مردم را از شدت ظلم بستوه آورده بود قرحه‌ای در شانه‌های خود داشت که برای تسکین درد آن میبایستی هرروز آدمی را کشته ومغزسراورا روی آنقرحه‌ها بگذارند . کاوهٔ آهنگر چون فهمید که نوبت بدختر اورسیده است وباید درزیر دست میرغضبان بیرحم افتد پیش بند چرمی خودرا برسر چوبی کرده پرچم قرار داد ومردم

(۱) شاید این شعر شاه طهماسب صفوی راهم برای آنها خوانده باشند .

بهشت روی زمین است شهر اصفهان — بشرط آنکه تکانش دهند در دوزخ (م)

را بشورش دعوت کرد و اشخاص ناراضی بدور اوجمع شدند وبالاخره باکومك آنها این
دیو مهیب رااز تخت سرنگون کرد وفریدون را که ازنژاد شاهان قدیم بود برتخت شاهی
نشانید. پرچم کاوه بیادگار این شورش اهمیت وارزش قابل ملاحظه‌ای پیدا کرد وآنرا
بفوج اصفهان یعنی همان فوجی که در قدیم بشجاعت وشهامت شهرتی داشت تسلیم کردند
که در جنگها همراه داشته باشد.
فریدون وجانشینان اواین پرچم‌رابا جواهرات زینت دادند وبقدری اززیادتی احجار گرانبها
سنگین شده بود که درموقع جنك بااعراب شش نفر بازحمت آنرا درپیشاپیش قشون میکشیدند.
بدبختانه اعراب فاتح شدندواین پرچم گرانبها بدست آنها افتاد و جواهر آن بتاراج رفت
واعراب که فردوسی آنهارا سوسمار خوارمیخواندچون ازشناسائی این گوهرهای گرانبهای
نایاب آگاهی نداشتند آنچه را که نپسندیدند بدور انداختند.
بنا بر عقیدهٔ یاقوت مورخ عرب، اصفهان سابقاً بنام جی معروف ودر محل خراب شهرستان
حالیه واقع بوده‌است. بخت‌النصر یانبوکدونوزر (Nabuchodonosor) پس از فتح بیت
المقدس یهودیان رابایران تبعید کردو آنهاپس‌ازسرگردانی زیادمحلی راکه به جیرا موسوم
بود برای سکونت اختیار کردند زیراکه درآنجا زمین وآب را شبیه بآب و خاك موطن
خود دیدند وشهری بنام یهودیه دراین محل بنا کردند ودر ترقی و آبادانی آن کوشیدند
بنابراین شهر اصفهان از بناهای یهود است.
سیلوستردوساسی(Silvestre de sacy)این‌خبر را معتبر نمیداند وآنرا افسانه میشمارد و
بتاریخ ارمنی ها اتکاء دارد که برقراری یهودیان را در اصفهان در زمانی که بسی بعداز
فتح ارمنستان بدست شاپور ساسانی بوده است‌میداند
آنچه مسلم است این است که هیچیك ازپادشاهان مدی یاسلسلهٔ‌هخامنشی وپارت و ساسانی
اصفهان راپای تخت خود قرار نداده‌اند.
در زمان خلیفهٔ عمر قبایل اعراب صحراگرد باصفهان حمله کردند وچون اهالی بدادن مالیات
وگرویدن بمذهب اسلام راضی‌شدند خسارتی ندیدند وکسانی هم که نخواستند مذهب اسلامرا
قبول کنند بخروج ازآن ناحیه مجاز گردیدند.
ایالت عراق عجم تاقرن دهم درتحت سلطهٔ اعراب ماند پس از آن بنوبت درتحت تصرف
غزنویان وسلجوقیان وطوایف آق قوئینلو وقره قوئینلو واتابکان فارس درآمد و بالاخره
بدست تیمورلنك افتاد که مورخین غربی اورا تامرلان‌نامیده‌اند.
اصفهان‌ابتدا درمقابل‌تیمورفاتح ایران‌مقاومت شدیدی بروزنداد والبته اگرعده‌ای بشورش
نپرداخته بودند ازتسلیم شدن‌پشیمانی نمیبرد ولی‌متاسفانه درنتیجهٔ این شورش تیمور حکم
قتل‌عام داد وسپاهیان‌بیدادگر اودر مدت‌یکروز یکصدهزارازسکنه‌شهررا کشتند (۱۳۸۵)
درهنگامیکه تیمور درحوالی شهر اردو زده بود برای تفریح وسرگرمی شعرا ودرویشانرا
درچادر خود میپذیرفت.

گویند روزی درویشی بچادر او آمد وقطعه‌ای ازشاهنامه رابا آهنگ خوشی برای او خواند تیمور پرسید درویش نامت چیست ؟

درویش پاسخ داد نام من دولت است .

تیمور گفت دولت واقبال که چشم ندارد وهمیشه کور است .

درویش بلاتامل گفت : آری چنین است اگر کور نبود آدم لنگی رامانند تو مساعدت نمیکرد تیمور برخلاف عادت ازاین جواب مناسب درویش خرسند گردیده خندید و حکم کرد انعام خوبی باو بدهند .

پس ازشورش مغول ایران دریکدورهٔ انقلابات وجنگها داخل میشود ودرآن هنگام اصفهان مقام مهمی رادر تاریخ اشغال نمیکند .

درسال (۱۵۸۵) شاه عباس پای تخت خودرا درکنار زاینده رود قرار داد وشهر اصفهان رااز هر حیث آباد و ثروتمند کرد . قصور عالیه ومساجد بزرك و بازارهای زیادی درآن ساخت وبرای افزایش اهمیت آن امر کرد که ارمنی‌ها از جلفای کنار رود ارس کوچ کرده بپای تخت بیایند وتجارت آنرا رونق دهند. جمعیت شهر روبافزایش گذاشت وطولی نکشید که این شهر دارای ششصد هزار سکنه گردید و با جمعیت پاریس در عهد لوئی چهار دهم برقابت پرداخت وخلاصه آنکه درطول مدت کمی ازحیث تجمل وشکوه وثروتمندی وابنیه وقصور عالی برتمام شهرهای بزرك آسیا واروپا برتری پیدا کرد .

سلاطین بعدی‌هم بناهائی برآن اضافه کردند ازجمله شاه سلیمان درگردنه‌ای که‌از آنجادورنمای اصفهان خوب دیده میشود کاخ مجللی ساخت بنام تخت سلیمان وشاه سلطان‌حسین هم‌قصر باشکوه فرح آباد را دربالای جلفا بنا کرد .

اما جانشینان شاه عباس مانند خود اوسیاستمدار نبودند وبه امورمملکت داری اعتنائی نداشتند و بقتل و غارت درباریان متنفذ و بازرگانان و ارمنیان پرداختند . مخصوصاً در زمان‌شاه سلطان حسین دربار اصفهان بمنتها درجه ضعف رسید . ادارهٔ امورمملکت بدست خواجه سرایان وملانمایان افتاد وشاه بکلی‌ازاوضاع واحوال کشور بیخبرمانده بود غافل ازاینکه مصیبتی سخت‌ترازحملهٔ مغول‌درکمین‌پای تخت‌است .

سالها میگذشت‌که ایران برافغانستان‌حکمرانی میکرد ولی در اواخرحکام بی لیاقتی براین ناحیهٔ دوردست‌حکومت میکردندوبتعدی وآزار سکنه‌آن میپرداختند .هرقدرافغانها بدربار اصفهان شکایت کردند کسی بآنها اعتنائی نکرد عاقبت ازستمکاری حکام بستوه‌آمده بشورش وطغیان پرداختند ودربار صفوی بازحمت زیاد توانست باین غائله خاتمه دهد.

رئیس شورشیان شخصی بودمیرویس نام که اورا پس‌ازخاتمه دادن بشورش ، دستگیرکرده باصفهان‌آوردند ودرنزدیکی دربار بزندان‌انداختند . میرویس درهنگام حبس ضعف‌نفس وسستی شاه را خوب ازنزدیك مشاهده کرد و دانست که شاه بازیچه دست‌خواجه‌ها وملاها و اشخاص مفسد شده است و بحدی مملکت روبانحطاط‌رفته که هر آدم متهوری میتواند

بزودی آنرا بلع کند. بنابراین تدابیری بکار برد و بالاخره خودرا مستخلص نموده بقندهار رفت و بمحض ورود بیاغیگری پرداخت، قشونی تجهیز کرد و مهیای حرکت بایران بودکه اجل مهلتش نداد وفتح ایران نصیب پسرش محمود گردید.

محمود مقاصد پدررا تعقیب کرده درصدد لشگر کشی برآمد. از بیابان سیستان عبور کرده شهرهای کرمان و یزد را محاصره کرد (۱۷۲۱) وچندین بار متهورانه باین دوشهر یورش برد ولی نتیجه‌ای نگرفت بنابراین ازمحاصرهٔ آنها دست کشیده بطرف پای‌تخت روی‌آورد ودردهکدهٔ گلناباد درنزدیکی شهراردوزد.

دراینموقع محمود بیش ازبیست هزار سپاهی نداشت زیراکه عدهٔ زیادی درجنگهای کرمان ویزدوطی کردن اینراه طولانی تلف‌شده‌بودند. توپخانه اومنحصر بود به‌یکصدعدد زنبورك که برپشت‌شتران قرار داشت وتوانائی آنرا نداشت که بدیوارها خرابی زیادی‌واردآورد. شهراصفهان بادومحلهٔ بزرك‌عباس‌آباد وجلفا بوسیله دوپل محکم‌ارتباط‌داشت. قشون زیاددر شهرموجودبودوتوپخانهٔ بسیارخوبی‌مرکب ازچهارصدتوپ‌دراختیار قشون دولتی‌بود. محمود نمیتوانست ازطرف رودخانه بشهرحمله ورشود زیراکه وسایل دفاع ازهرحیث فراهم بود همه‌تصورمیکردندکه دشمن‌بااین‌عدهٔ‌قلیل که ارتباطش بایزد و کرمان هم قطع شده‌نمیتواند ازکوشش خود نتیجه‌ای بگیرد وسپاهیانش بایك حمله دلیرانه اصفهانیان شکست خورده و فرار اختیار خواهند کرد.

شاه سلطان حسین امورلشگری را بدونفر سپرده بودکه باهم نفاق داشتند وبرضدیکدیگر کارمیکردند وهریك دراین فکر بودکه دیگری را ازمیان بردارد یکی ازآنها محمدقلیخان بودکه سمت صدراعظم هم‌داشت ودیگری والی عربستان ورئیس قبایل عرب بود وهریك برای جنك عقیده‌ای اظهارمیکردکه دیگری باآن موافقت نداشت.

صدراعظم عقیده داشت‌که نباید جنك کرد زیراکه دشمن‌نمی‌تواند بااین عده کم بشهردست اندازی‌کند. این‌همان‌قشون ناتوانی است‌که درمقابل شهرهای بی‌دفاع مانندکرمان‌ویزد نتوانسته است کاری انجام دهد. ازطرفی‌هم افراد قشون تازه ماشخاص جنك ندیده وبی تجربه هستند ونباید آنها را درمقابل افغانهای ورزیده درمعرض مخاطره قرار داد واگر چندی دشمن را بحال‌خودگذاریم عاقبت خسته شده وعقب نشینی اختیار میکند.

اما والی عربستان پیشنهاد جنك کرد وباکمال حرارت نسبت بضعف نفس وعدم شجاعت صدراعظم اعتراض نمود وبشاه گفت: «اگر دزدی مانند محمود باچند نفرسپاهیان مفلوك پای تخت را محاصره کند بتاج وتخت باعظمت ایران وهن بزرگی وارد میشود، هرگاه قصد دارید که ما در پشت برج و باروی شهر مانند اشخاص بی‌حس بدفاع پردازیم بهتر آن است‌که پای تخت یعنی قلب مملکت را دودستی بدشمن تقدیم کنیم. بعقیده من‌باید زودتر آهن وآتش‌را باردوی دشمن‌برد وازشرافت خود دفاع کرد واین یك مشت‌مردمان پست و حقیر را پراکنده ساخت. صبر واحتیاط شرم‌آورما، باعث جسارت دزدان پست

فطرت شده است» . این انزجار غرور وتکبر که بافکر شاهان صفوی موافقت داشت باعث گردید که شاه رأی والی را بپذیرد وبا اینکه قبلا نصایح عاقلانهٔ صدراعظم را پذیرفته بود تغییر رأی داد وبلاتأمل عقیدهٔ والی را قبول کرد وفرمان لشگر کشی داد غافل ازاینکه قشون درتحت ارادهٔ دو نفر که باهم رقابت دارند ودشمن یکدیگر هستند از این جنگ نتیجه ای نخواهد گرفت .

بنابراین قشون ایران مرکب ازشصت هزار نفر بالباسهای باشکوه واسبان خوب که زین ویراق وعنان ورکاب آنها از زیادتی طلاو نقره درخشندگی خاصی داشت ازشهر بیرون رفت در صورتیکه در اردوی افغانهای سوخته شده از آفتاب جز برق شمشیر ونیزه درخشندگی دیگری مشاهده نمیشد .

جناح راست سپاه برستم خان سرتیپ قراولان خاصهٔ سلطنتی سپرده شد ، والی عربستان هم متعهد شد درموقع لزوم اورا تقویت کند وجناح چپ را صدراعظم دردست گرفت وبناشد والی عربستان که پنجهزار سوار درزیر فرمان داشت باو کومك برساند ودرجبههٔ مرکزی هم پیاده نظام وتوپخانه قرار بگیرد .

محمود افغان چون خبر حرکت قشون را از پای تخت شنید عدهٔ قلیل خود را چهار قسمت کرد . جناح راست را بامان‌الله خان یکی‌ازسرداران خود سپرد وجناح چپ را که مرکب بود از گبران یاغی بیکی ازرؤسای مذهبی آنها واگذار کرد ، توپخانه را هم بقسمت چهارم سپرد وتوصیه کرد که درعقب جناح راست پنهان بماند ودر انتظار فرمان آتش باشد وخود هم باسپاهیان آزموده و دلیر فرماندهی قسمت مرکزی را اختیار کرد وقبل از جنگ سوار برفیلی شد و ازقشون خود سان دید وبا عبارات مهیج آنها را ترغیب وتشجیع کرد وبآنها وعده داد که پس ازفتح شما را در غارت اصفهان آزاد خواهم گذاشت . ثروت بی‌پایان پای تخت ایران بشما تعلق دارد وباید بدانید که اگر دراین جنك سستی بروزدهید جزاینکه دربیابانهای لم‌یزرع ازگرسنگی تلف‌شوید بهره‌ونصیبی نخواهید داشت وبگبران‌هم‌گفت اگرایرانیان فاتح شوند یکنفرازشما زنده نمیماند وهمه ازدم شمشیرخواهید گذشت خلاصه بمحض اینکه قشون ایران بافغانها رسید ازجناح راست بشدت بآنها حمله کرد واختلالی در صفوف دشمن انداخت . صدراعظم هم‌ازجناح چپ بافغانها فشارآورد اما سپاهیان والی عرب چون باردوی دشمن رسیدند ازجنگ دست کشیده ومشغول غارت شدند بطوریکه دیگرممکن نشدآنها را درتحت فرمان‌آورد وبجنك وا داشت .

دراین ضمن امان‌الله خان فرمان عقب‌نشینی داد وافغانها روبفرار گذاردند وایرانیان بخیال اینکه آنها شکست خورده‌اند بلافاصله با شتاب آنهارا تعقیب‌کردند و پس از تاخت وتاز مختصری با آتش توپخانه مواجه گردیدند یعنی یکصد زنبورك که در عقب جبههٔ دشمن در روی‌شتران خوابیده قرار داشتند وایرانیان‌از آنها آگاه‌نبودند یکدفعه شروع بآتش‌فشانی کردند وباولین ستون قشون اصفهان شکست سختی‌واردآورند . قشون آسیب‌دیده کشتگانی

در میدان گذارده بعقب برگشت و چنان وحشتی در قشون بی تجربه راه یافت که دیگر اعتنائی بفرماندهان نکرده همه فرار اختیار کردند ، افغانها موقع را مغتنم شمرده بتعقیب پرداختندو توپچیان‌را ازدم‌شمشیر گذراندندو همان‌توپهارا بطرف پیاده‌نظام‌ایران‌برگرداندندو آتش‌دادند وعدهٔ زیادی ازآنانرا بهلاکت رساندند ، سرداران ایرانی هم از این شکست غیر منتظره و نافرمانی سپاهیان بکلی خودرا باخته وازمیدان جنگ روی برتافتند و سلامتی خود را درپناه دیوارهای اصفهان یافتند وسربازان هم دسته دسته راه دهکده های خودرا در پیش گرفتند .

محمود احتیاط را از دست نداد و بتعقیب قشون شکست خورده نپرداخت وباردوگاه خود بازگشت تا وقتیکه جاسوسان باوخبردادند که قصر فرح‌آباد تخلیه‌شده ودرشهرهم‌اختلال و بی‌نظمی غریبی رویداده است . بنابراین بفرح‌آباد آمد و قصرسلطنتی را اردوگاه خود قراردادو بمحلهٔ جلفاحمله کرد . جلفائیان‌مدت دوروزمقاومت نمودند وچون از کمك دولتیان مأیوس شدند بمحمود پیشنهاد صلح کردند

محمود بشرط دادن هفتاد هزار تومان نقد و تقدیم کردن پنجاه دوشیزهٔ زیبا پیشنهاد آنان را قبول کرد ومرکز عملیات خودرا درساحل راست زاینده‌رود درانتهای چهارباغ قرار داد و بمحاصرهٔ شهر اصفهان پرداخت .

محاصره ازماه مارس شروع شد ودر ماه اوت قحطی شدیدی درشهر رویداد که اهالی مجبور بخوردن‌گوشت قاطر واسب وشترشدند ودرماه سپتامبر چون دیگر حیوانی نمانده بود ازگوشت سگ و گربه و پوست درختان امرار حیات کردند حتی میگویند بخوردن گوشت انسان هم مبادرت نمودند .

در تمام مدت جنگ شاه سلطانحسین که درتحت حراست قراولان خاصهٔ خود بود برؤسای هردسته‌میگفت : شما در فکردفاع‌خود باشید اگر قصر فرح‌آباد برای من‌باقی بماندبهمان قناعت خواهم کرد .

کشیش لهستانی کروزینسکی (Krusinski) که دراین موقع دراصفهان اقامت داشته شرح واقعی این محاصرهٔ وحشت‌آور قحطی‌شدید را نوشته وبرای ما باقی گذارده است .

این‌کشیش مینویسد : سختی ورنج این محاصره باندازه‌ای تحمل ناپذیربود که نمیتوان‌بطور کامل بوصف‌آن پرداخت .

زاینده‌رودپرازاجساد کشتگان‌شده وآب‌آن‌کاملا فاسدومتعفن گشته بود . قحطی‌مردم زادرو کردوبالاخره بدربارهم‌سرایت نمودوکارتمام شدوصحبت‌ازتسلیم‌وصلح بمیان‌آمد . شاه‌سلطان حسین راضی‌شدکه ازسلطنت استعفا داده تاج شاهی را تقدیم محمود افغان نماید تاشهراز محاصره بیرون‌آید .

درروز۲۳ اکتبرلباس سیاه پوشید وبراسب‌سوارشد و با حالت اندوهناکی بطرف فرح‌آباد رفت« یعنی همان قصری که خود درآن مشغول عیش ونوش وسحر وجادو بود وهمه چیزرا

قربانی آن کرد». پاسبانان قصرمدتی اورا بعذر اینکه فاتح درخواب است منتظر نگاهداشتند. پس از آنکه اجازهٔ ورود یافت بقصروارد شد ومحمود را در تالاری یافت که بر تخت سلطنتی جلوس نموده وابداً اعتنائی باو نکرد.

شاه سلطان حسین با نهایت خضوع باو گفت: «فرزند چون پادشاه مطلق وصاحب اختیار عالم چنین مقدر کرده است که من دست ازسلطنت بکشم وتو بر تخت شاهی ایران جلوس کنی ازاین ساعت تاج وتخت را بتووا میگذارم وامید وارم که درسلطنت خوش بخت باشی»

محمود گفت: آری ناپایداری اقتدار وعظمت انسان اینطوراست که می بینی. این سنت قدیمی است. خداوند بمیل خود تاج بخشی میکند. پیوسته ازیکی میگیرد وبدیگری میدهد»

سلطان حسین احترامات لازمه را بجا آورده جقهٔ الماس را که نشان پادشاهی بود بر کلاه محمود نصب کرد وبا اجازهٔ اودر حیاط کوچکی منزوی گردید ومدت هفت سال دراسارت وحبس ملایمی امرارحیات کرد. پس ازآنکه شورشهائی درایالات بدیدار گردید ومحمود ستارهٔ اقبال خود را درشرف زوال دید بزندگانی این مرد ضعیف النفس خاتمه داد.

درمدت محاصره بقدری باهالی اصفهان سخت گذشت که نظیر آن درتاریخ دیده نشده است. نه تنها قسمت عمدهٔ سکنهٔ این شهر بواسطهٔ قحط وغلا تلف گردید بلکه شهر هم رو بخرابی گذارد. دهکده های اطراف آن ویران ودرمعرض غارت قرار گرفت. قنا تها خراب شد و دیگر محصولی اززمین نروئید وازآن به بعد اصفهان روی خوشی ندید. کریم خان زندهم اصفهانرا رها کرده پای تخت خود را درشیراز قرارداد وشاهان قاجارهم درقسمت شمالی کشور سکونت کردند و شهر تهرانرا پایتخت قرار دادند و بمرور ایام موجبات خرابی اصفهان ازهرحیث فراهم شد. قسمت عمدهٔ سکنه مهاجرت کرد وکاخهای عظیم وابنیهٔ عالیه متروك ماند.

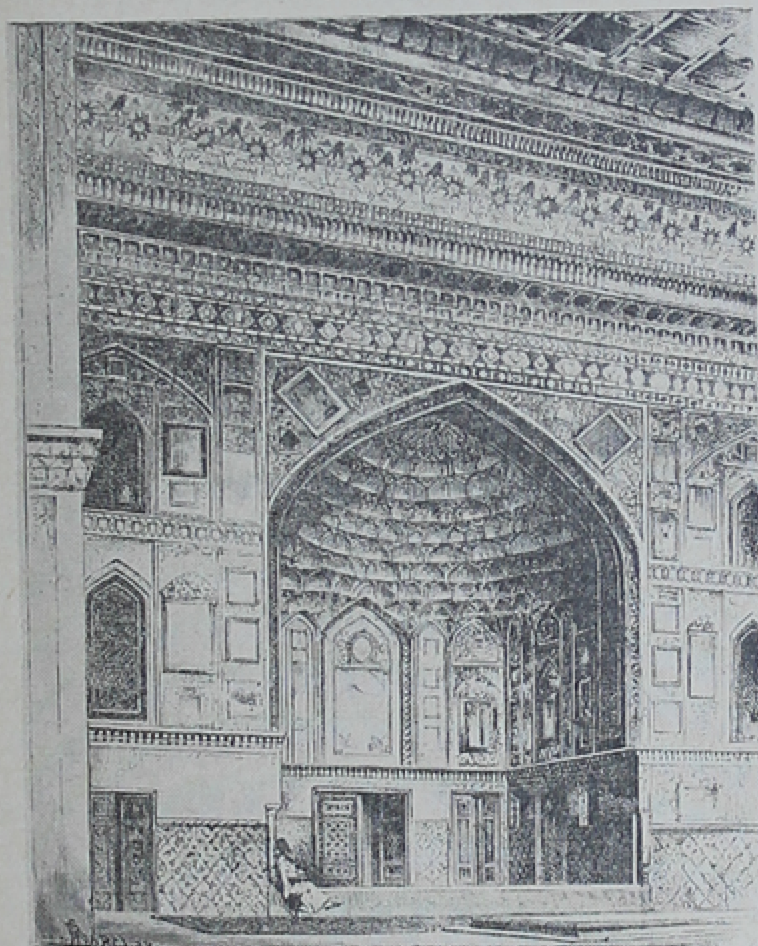
بااین حال هنوزهم ابنیهٔ سلاطین صفوی زینت بخش شهر اصفهان هستند ودر محوطهٔ قصور شاه عباس وجانشینان اوساختمانهای جالب توجه وقابل مطالعه موجود است.

باری میرزا تقی خان ابتدا مارابکاخ چهل ستون راه نمائی کرد. این کاخ درمیان باغ بسیار وسیعی واقع است که دیوارکم ارتفاعی دارد. درختهای کهن سال وبته های گل سرخ زیادی درآن دیده میشود درطرف شمال باغ حوض بسیار طویلی است پرازآب که به پله هائی ازسنك مرمر سفید منتهی میگردد. این پله ها پایه وقاعدهٔ یك مهتابی سرپوشیده ای هستند که بمنزلهٔ جلوخان کاخ است.

این کاخ چهل ستون که ازجمله بناهای شاه عباس کبیر است وسلطانحسین هم آنرا تعمیر کرده چنین بنظر میآید که درروی یکی ازابنیهٔ قدیمی عهد ساسانی ساخته شده باشد زیرا که در دیوارهای اطراف آن قطعات سنك تراشیده ای بکار رفته که شبیه است بحجاریهای زمان ساسانیان. این بنای قدیمی در زمان سلطنت سلطانحسین در موقع جشنی طعمهٔ حریق گردید. بطوریکه مورخین نوشته اند وسیلهٔ خاموش کردن آتش فراهم بوده ولی شاه ازترس اینکه

مبادا در مقابل ارادهٔ خداوندی مرتکب معصیتی شده باشد امر کرد که دست باتش نزنند و وعده داد که درجای آن کاخ عالی تری بنا خواهد کرد .

جلوخان کاخ دارای هیجده ستون چوبی است که بدنهٔ آنها با آئینه های تراش لوزی شکل پوشیده شده است وستونهای مرکزی در روی مجسمهٔ شیران سنگی قرار دارند که اتصالا آب ازدهان آنها فوران میکنند ودرحوضی که در مقابل تخت سلطنتی است میریزد . یك گلوئی موزائیك چوبی آمیخته بستاره های شعاع انداز سقف را نگاهداری میکنند.



تالار جلوخان کاخ چهل ستون

خود سقف هم بمربعاتی تقسیم شده و با آئینه های تراش دار و بلورهای منشورمانند تزیین یافته است .

درپشت این جلوخان تالاری است که از گنبد کم ارتفاعی پوشیده شده ودر زیر آن تجاویف کندومانندی است که باقطعات بلور درقابهای فلزی ترصیع یافته است .دراین تالار تخت سلطنتی قرارداشته که درموقع شورش افغانها ازمیان رفته است .

درجنبین این تالار دو آپارتمان واقع است که سابقاً یکی مخصوص جلوس شاه و دیگری جایگاه وزرا ودرباریان بوده است تمام دیوارهای این تالار از آئینه‌های بزرك و کوچك که درقابهای طلائی قرار دارند زینت یافته‌است

تشخیص هنرمندی وشایستگی استادان ایرانی که این تزیینات درخشان رابکار برده ومهارت ولیاقت خود را در این عمل که ازمختصات ذوق وسلیقهٔ ایرانی است نشان داده‌اند بسیار مشکل است زیرا که قلع آئینه‌ها تیره شده وروی آنهاراهم طبقهٔ ضخیمی ازگردوخاك مستور کرده است واکنون مانند پلاکهای کهنهٔ نقره‌ای هستند که اکسیدشده باشند ونمی‌توان نسبت بآنها قضاوت درستی کرد . انواع گوناگون آئینه‌ها وقابها به ترکیب کلی این مجموعه‌خللی

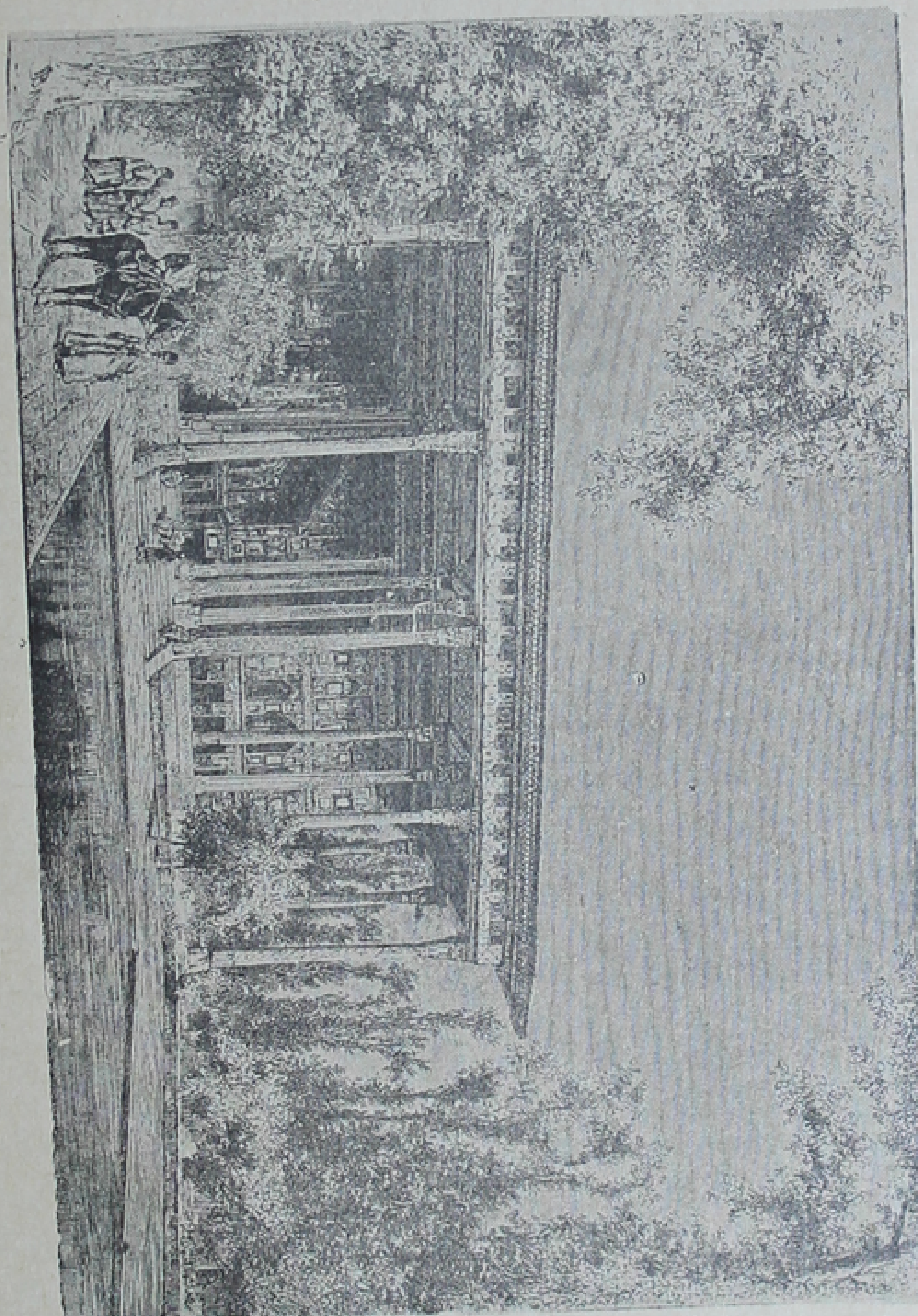
واردنمیسازند . نقاشیهاوتزیینات کوچك ایتالیائی هم درمجاورت این طلاکاریهای قدیمی که بواسطهٔ دیدن هوای زیاد قرمز رنك شده‌اند عدم تناسبی نشان نمیدهند و خلاصه آنکه از اختلاط وترکیب این اسلوبهای مختلف مجموعه‌ای تشکیل یافته که اجزاء آن کاملا هم آهنگی دارند . این اثر هم آهنگی خارق‌العاده راهرکس بنوعی تعبیر وتفسیر میکند . اما من عقیده دارم که این اثر از اتمسفر نورانی این کشورآفتاب‌دار تولیدشده‌است که بایك روشنائی متناسب ومطلوبی طلاهائی راکه بحدوفور دردیوارها بکار رفته احاطه کرده است در انتهای تالار سه در چوبی با منبت کاری قشنك وخوش‌نما بسالون بزرگی باز میشوند این سالون طویل ودارای سه گنبد است . زمینهٔ گنبد مرکزی ازداخل بارنك قرمز نقاشی شده و زمینهٔ دوگنبد دیگر آبی رنك است . قسمت های بین گنبد ها باشکال لوزی تقسیم شده وباطلای خفیفی باسلوب عربی تزیین یافته‌اند

در بدنهٔ دیوارهای سالون تصاویری دیده میشود که مجالس پذیرائی سلطنتی و جنگهائی رانمایش میدهند این تابلوها بااینکه معرف استادی وهنرمندی نقاش هستند معایبی‌هم دارند توانین دورنما ورنك‌آمیزی صحیح ودقت درضمائم وتناسب درجزئیات کمتر درآنها مراعات شده است یکی از این تابلو های جنگی سپاهانی را نمایش میدهد که با رنگ آبنوسی سوار بر فیلهای سفیدی‌هستند ، در پهلوی درب شرقی تصویر شاه عباس کبیر است که الله وردیخان سردار قشون و بـانی پل مشهور زاینده رود هم در پهلوی او دیده میشود و ازسفرای‌هندی‌پذیرائی میکنند

تیپ‌های مختلف باالباسهای‌گوناگون بامطالعه ودقت ترسیم شده وجای بسی افسوس است که استادهنرمند ، بااین فکر که‌درخشندگی پارچه‌های باشکوه طلائی وجلوه جواهر گرانبها را خوب تجسم دهد ،بدسته زنان رقاص آنطور که باید وشاید اعتنائی‌نکرده است . درمیان این‌تابلوهای بزرك وهزارهٔ دیوارها کتیبه‌ایست مرکب ازتابلوهای کوچك که طرز زندگانی خصوصی شاهزادگان وبزرگانرا نشان میدهد این تابلوها باظرافت خاصی ساخته شده و مدارك تاریخی خوبی هستند زیراکه طرز لباس ووضع زندگی درباری دوران صفویه را خوب مجسم میسازند

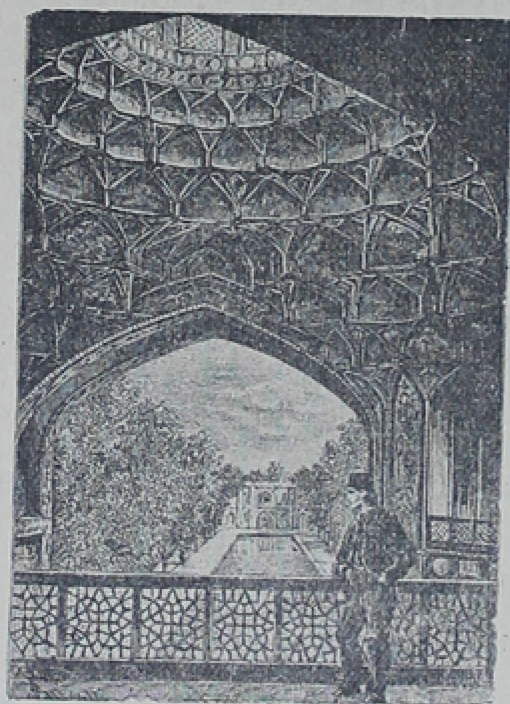
اکنون دراین کاخ باشکوه کسی منزل ندارد فقط درصحن تالار بزرك کارگرانی هستند که برای ظل‌السلطان چادرهای بزرك سفری ابریشمی قرمز وزردو سبزمیدوزند ، کارگران همه ساکت ومشغول کار هستند وبغیراز مواقع بجا آوردن نماز و آشامیدن چای دست از کار نمیکشند .

درتمام مدت اقامت مادر این کاخ میرزا تقی‌خان مشغول سخنرانی است وتوضیحاتی میدهد وبامید اینکه عکس‌سواره‌ای ازاو برداریم اونیفرم نظامی‌مجللی پوشیده است وازشمشیری هم که به‌پهلو آویخته گاهی بزحمت میافتد و باکمترین غفلتی بپای همراهانش آزارمیرساند



منظرهٔ عمارت چهل ستون

ولی چون براسب جنگی خود سوار شود ابهت و شجاعتی نشان میدهد
لباس سرتیپی او با مفتولهای طلا زردوزی شده‌است ولی نباید تصور کرد که دوست ما مردی
سلحشور و مایل بجنگ است بلکه برعکس اخلاق ملایمی دارد و درجهٔ سرتیپی راهم افتخاراً



منظرهٔ تالار کاخ هشت بهشت

باو مرحمت کرده‌اند . در ایران هم مانند روسیه درجات نظامی افتخاری باشخاص غیر نظامی داده میشود .

دکتر سرتیپ علاوه برمشاغل زیادمدیریت روزنامهٔ اصفهان راهم دارد وباید بسی افتخارداشته باشد که تا این اندازه طرف اعتماد ظل‌السلطان واقع گردیده است زیراکه خود شاه هم روزنامه راکه مظهر افکار عمومی است بعهده شخص مخصوص حتی بصدر اعظم هم محول نمیکند و باید بادست خود بنویسد.

میرزا تقی خان در صدد است که ریاست دانشکده های اصفهان را نیز بوظایف مهم خود ضمیمه کند. راجع بدانشگاه اصفهان مانمیتوانیم اظهار نظری بکنیم زیراکه این مؤسسه تعطیل است و آزمایش شاگردان برای ماامکان پذیر نیست .

شاهزاده هم بتقلید پدر خود مدرسه ای باز کرده و قصدش این است که در مقابل نفوذ و اقتدار مدرسین علوم مذهبی عرض اندامی کند واز اقتدار ونفوذ آنها بکاهد . چه خوب است که عدهٔ شاگردان این‌مدرسه زیاد ومانند شمارهٔ استادان خودکم نباشد . تدریس علوم فیزیك و ریاضی وتاریخ وزبانهای‌خارج هم بجوانی سپرده شده که تمام اوقات دراثر کشیدن تریاك چرت میزند وبسی‌جای تأسف است که این‌جوان بااینکه تحصیلات خودرا درپاریس ولندن کرده معتاد بافیون شده و بجای اینکه درار وپابه تحصیل بپردازد و هوش و مغزخود را درمجاورت ملل غربی پرورش دهد مانند سایر جوانان ایرانی که باروپا آمده اند معایب اخلاقی تنفرآورمارا باخودبرده وبامعایب اخلاقی‌آسیائی‌پیوند زده است .

معلم و شاگردان دانشگاه اصفهان درکاخ وسیع نشاط انگیزی منزل دارند که بباغ چهل ستون اتصال دارد. بطوریکه میگویند این‌کاخ تابستانی را فتحعلی شاه ساخته وچون علاوه برعمارات دولتی چهارآپارتمان‌دوطبقه هم‌درآنجا هست که سابقاًبه‌هشت‌زن سوگلی‌فتحعلی شاه اختصاص داشته معروف بهشت بهشت شده‌است .

موقع رفتن ازچهل ستون بکاخ هشت بهشت بایدازکنار حوضی عبور کردکه درمیان دوباغ واقع‌است . این باغها سلیقه و ذوق ایرانی را بخوبی نشان میدهند .نه پارکهای‌انگلیسی که‌از باغچه های‌چمنزار وتپه های‌گل‌ودرختان نشاط‌آور‌آراسته شده‌شباهتی‌دارندو نه باغهای فرانسه قرن هجدهم که کاملا بی‌نظم وتأثرآوربودند .

این باغها دارای درختان چنار بسیار بلندی هستند که شاخه های آنها را تارأس تراشیده اند وزمین هم بمنزلهٔ مزرعهٔ وسیعی است که در آن گلهای فشرده ودرهم بطور بی نظمی کاشته‌اند وابداً نظم وترتیب ومرغوبی جنس و رنگ در آنها مراعات نشده‌است . اگرچه از نزدیك منظرهٔ عجیب و بد نمائی دارند ولی باید اعتراف کنم که از دور مخصوصاً در آفتاب بسیار خوش نما وجالب توجه هستند وهرگلی بیشتر از پروانه های قشنگ که آنرا بابالهای ظریف خود نوازش میدهند جلوه گری میکند .

درآنطرف حوض کاخ هشت‌ضلعی هشت بهشت واقع شده که مرکب ازیك سالون بزرك‌مرکزی وچهار رواق وچهار دستگاه عمارت است و بوسیله پله‌ها و گالریهائی که در روی رواقها ساخته شده‌بهم ارتباط دارند .

در روی دیواری که درنزدیکی رواق است دوتابلوی بزرگ دیده میشودکه دریکی از آنها هیکل فتحعلی شاه با پسرانش ترسیم شده و دیگری اورا در حالیکه مشغول شکار حیوانات وحشی‌است نشان میدهد . شاه درروی‌اسب خم شده ونیزه‌ای دردهان حیوان سبع ومهیبی فروبرده است که معلوم نیست شیراست یاپلنگ ، گویا نقاش بیشتر دراین فکربوده که هیکل سلحشور شاه را خوب نمایش دهد و از ترسیم شکل دقیق حیوان صرفنظر کرده است. عمارت هشت بهشت هم مانند چهل‌ستون خالی ازسکنه است و فرش و مبلی در آن دیده نمیشودواز هشت نفرحوری یعنی زنان سوگلی فتحعلی شاه هم که سابقاً زینت‌افزای هشت بهشت بوده‌اند ابداً نام ونشان واثری نمانده است که بتوان بتوصیف آنها پرداخت همین‌قدر معلوم است که هشت ملکهٔ زیبا درشصت سال قبل دراین کندوی سلطنتی بسر میبرده‌اند آیا آنهازیبا وظریف بوده‌اند ؟ گندم گون بوده‌اندیا بلوطی‌رنك ؟ بشاش بوده اند یا عبوس ؟ البته معلوم نیست و نمیتوان بکشف این اسرارمرموز موفق گردید فقط‌میتوان فرض کرد که پدر فرزندانی‌که شمارهٔ آنهاازرقم ششصد تجاوز میکند ناچار درمیان خیل زنان خود نمونه های مختلفی از زیبائی و وجاهت داشته است .

چون سرتیپ دکتربمن اطلاع داد که اینجامدرسه است‌من‌از اوتشکر کردم زیراکه‌بدون‌این اطلاع هرگز خیال نمیکردم که در مدرسه‌ای‌هستم . نیمکت ومیزوتخته‌سیاه وتریبون‌پرفسور وکتابخانه در این‌جا از جمله چیزهای بیفایده محسوب شده‌است ایرانیان بزرك و کوچك خوشنویس یابد نویس شاگرد یا معلم همه کاغذ را بکف دست قرار داده و پا روی زانو گذارده ومینویسند . هرگاه‌فرشی روی زمین افتاده باشد وچوب وفلکی‌هم در کناری دیده شود میتوان فهمید که این‌جا دیوانخانه یا مکتب است .

راستی شاگردان هم نباید از ضربات ترکه ای‌که بپای آنها میخورد شاکی باشند زیراکه اولا کف پای آنها سخت میشود وثانیاً برای تحمل مشقات ورزیده وآماده میشوند . مگر ورود بزندگانی ابتدای دیدن بدبختیها و تحمل کردن انواع سختیها نیست ؟

ازطرفی هم باید درنظرداشت‌که اگر پرفسورها تعلیمات سودمند و نصایح عاقلانه کمتربآنها

میدهند و بیشتر اوقات خودرا صرف چوب زدن بآنها میکنند درعوض مانند همقطاران خود یعنی شاگردان مدرسهٔ دولتی پای تخت ماهیانه‌ای مختصر میگیرند ودرهرسالی هم ازمدرسه یکدست لباس تازه بآنها داده میشود . بنابراین باید گفت که ایرانیها درتربیت اطفال از مللی که افتخار اجباری کردن ومجانی نمودن تعلیمات عمومی را دارند بسی پیش افتاده‌اند !

۱ سپتامبر - دیروز پس از مراجعت بکلیسا بمااطلاع دادند که پس‌فردا نایب‌الحکومه مارا خواهد پذیرفت . درروزموعود همینکه سپیده دمید وپردهٔ ارغوانی رنگ روی زمین گسترده شد ، صدای طنین‌انداز کشیش پاسکال را شنیدیم که از بالای بام بنوکران دستور میداد اسبانرا خوب قشو بکشند و بازین و برگ آبرومندی آماده سازند تابا وضع مجللی بملاقات نایب‌الحکومه برویم .

این مقدمات کمی حرکت مارا بتعویق انداخت . بنابراین پس ازسوارشدن چهارنعل از کوچه های جلفا عبور کردیم وبرای آنکه راه کوتاه تری‌رااختیار کرده‌باشیم تصمیم گرفتیم که ازرودخانه عبور کنیم .

رودخانه تقریباً یك متر آب داشت وجریان‌آب گاهی مسیراسبان را تغییرمیداد دراین هنگام دواری درسرمن عارض شدکه تسلط یافتن بر آن مشکل بود من نظرخود را از آب برگرفته وبطرف ساحل نگاه‌کردم و بالاخره هرطور بود بساحل دیگررسیدم .کشیش بخیابانی وارد شدکه ازخرابه های عمارات وقصورعالیه میگذشت ازباغهای چهل ستون وغیره عبورکرده ودرمقابل درکوتاهی پیاده شدیم وپس‌ازگذشتن‌ازیك دهلیز پیچ وخمداری داخل‌حیاطی‌شدیم که پرازدرختان میوه وگل سرخ وتاکهائی بودکه بدار بست کشیده بودند.

نایب‌الحکومه درتالار ساده‌ای ازما پذیرائی کرد . لباس‌آراسته این شخص عالیمقام عبارت بود ازیك کلیجهٔ اطلس بنفش وعبائی که‌حاشیهٔ‌آن بامفتولهای طلازر دوزی شده بود و کلاه حاجی ترخانی هم مطابق مدقدیم برسرداشت .

این‌شخص یکی ازاعیان نیك محضر وخوش‌صحبت بود . زبان‌شیرازی وطنی خودرا بسیار خوب وفصیح تکلم میکرد وبقدری واضح وشمرده ادای مطلب مینمودکه من‌تمام‌گفتار او را میفهمیدم . این‌مرد ادیب وفاضل (۱) چون‌استنباط کردکه مابا تاریخ ایران آشنائی داریم شروع بصحبت کرد ورشتهٔ سخن راکشید بکارهای بزرك شاه عباس کبیر و گفت :

همه‌کس ازکارهای مهم این پادشاه صفوی مسبوق است ومیداندکه چگونه او ازکشتاری که نسبت بخانوادهٔ او بعمل‌آمد مصون ماند . شاه اسمعیل عموی اوتمام افراد خانواده راکشت تارقیبی نداشته‌باشد . میرغضب چون‌مرد مقدسی بودکشتن این جوانرا بتأخیر انداخت تاماه رمضان بگذرد وهمین‌عمل‌باعث نجات اوشد. مدت جوانی اوکه درخراسان گذشت ورسیدن به‌تخت وتاج را در(۱۰۸۵) شرح داد پس ازآن ازجنگهای او باازبکها وترکها ووسعت

---

(۱) نایب‌الحکومه رکن‌الملك شیرازی بوده است (م)

دادن بایران تا حدود شط فرات و روابط دوستانه‌اش با اروپائیان که در دربار او بودند وآبادی وترقی اصفهان که آنرا بصورت بهترین شهرهای دنیا درآورد وخاتمه دادن بشورشها وازمیان بردن یاغیان و گردنکشان وفتوحات عمدهٔ اومفصل صحبت کرد وافسوس داشت از اینکه آخرین روزهای زندگانی خودرا دراندرون بسر برد وپردهٔ ضخیمی براعمال اوکشیده شدکه کمتراشخاصی توانستندآنرا پاره کنند ودرنتیجه این نوع زندگانی یك ترس آمیخته بجنونی درمغز او تولید گردید یعنی همان حالتی باو دست داد که بتمام شاهان شرقی در آخرعمردست میدهد . تصور کردکه جانشینان اوصبر وتحمل را ازدست داده ومنتظرمرگ اوهستند وبقدری جنونش شدت کردکه بهترین خدام وفداکاران خود را بقتل رسانیدوکار بجائی رسیدکه افراد خانوادهٔ اوهم ازسوء ظن وعدم اعتماد اودرزحمت افتادند .

شاه عباس چهارپسرداشت که درطفولیت درنزد اوعزیز بودند اما روزی که بنظرجانشین خود بآنها نگریست ازآنها مشکوك وبیمناك گردید وآنانرا دشمن خود پنداشت و گمان کرد که همه درانتظار مرگ او هستند وشاید هم در صدد باشند که او را از سلطنت خلع کنند خلاصه پس ازآنکه ازکشتن درباریان که بفرزندانش مهر وعلاقه ای نشان میدادند فراغت حاصل کرد نوبت بپسرانش رسید . پسر بزرگترش صفی میرزا بودکه سمت ولیعهدی هم داشت نظربآینکه زیاد مورد احترام درباریان بود نسبت باوظنین شد وتصمیم بقتل او گرفت وبرحسب دستور اویکی ازمستخدمینش شاهزاده را درموقع بیرون آمدن ازقصر کشت .

پشیمانی که ازاین عمل وحشیانه باو دست داد بجای اینکه موجب آرامش و سکون او گردد برعکس باعث افزایش جنونش گردید وپسردوم خود خدابنده راهم که مانندصفی میرزا دارای لیاقت واستعداد خوبی بود نابینا کرد . توضیح آنکه خدا بنده چون فهمیدکه پدرش یکی از صاحب منصبان راکه موردعلاقهٔ او بوده به بهانهٔ همدستی باسرکشان دستگیر کرده و کشته است نتوانست خود داری کند ورفت نزد پدر وپس ازآنکه او را ازاین عمل وحشیانه ملامت نمود حزم واحتیاط را فراموش کرده ودست بقبضهٔ شمشیربرد . شاه فوراً امر کردکه اوراخلع سلاح نموده سرش را ازبدن جدا سازند . اطفال کوچك بشفاعت اوپرداختند شاه از کشتن او درگذشت وفرمان‌داد که چشمان اورا ازحدقه درآورند .

شاهزادهٔ کور درصدد تلافی بود وچون دستش بپدر نمیرسیددختر کوچك خود راکه‌درنزد شاه‌عزیز بود ازحیات محروم کرد. این شاهزاده دوفرزند داشت یکی پسرودیگری دختر که نام اوفاطمه بود . فاطمه را شاه عباس بحد پرستش دوست میداشت ونمیخواست آنی از اوجدا باشد . این طفل کوچك هم علاقهٔ زیادی بپدربزرك نشان میداد وهمیشه درآغوش او بسرمیبرد ومانند داودکه تسلی بخش شاءول بود موجبات آرامش خاطر پدر بزرگ پیر را فراهم میساخت .

خدا بندهٔ کور بفکرمجنونانه‌ای افتاد وتصمیم گرفت طفل‌خود راکه درنزد پدرش بسیارعزیز بودبکشد وداغ اورا بردل شاه بگذارد. یکروز صبح که این طفل معصوم یعنی فاطمه نزدپدر

آمدتاچشمان اورا ببوسد ، شاهزادهٔ کور بلافاصله اورا درزیرچنگال بیرحمانه خود گرفته وگلوی اورا درحضور مادرش بقدری فشرد که پس ازچند دقیقه بدرود حیات گفت . مادر پریشان حال فریاد کشید و استمداد طلبید . ازشنیدن صدای او پسر آمد که ببیند چه خبراست شاهزاده بدنبال اودوید تااو را گرفته از حیات عاری سازد ولی خدمتکاران رسیدند و اورا ازچنگال پدررهائی دادند .

چون خبراینواقعه بشاه عباس رسیدازشدت تأثربگریه افتاد وصدای آه وناله او بلندشد . خدا بنده چون خبرتأثر فوق‌العاده پدررا شنید قاه‌قاه خندید وازانتقامی که از پدرگرفته بوداظهار خوشوقتی کرد وپس ازچند لحظه سم‌مهلکی خورد وبحیات خود خاتمه داد .

اگرمن شجاعتی داشته باشم میتوانم خدابنده را درردیف قهرمانانی قراردهم که نویسندگان نامی قدیم یعنی اشیل(۱) یااوری‌پید(۲) راجع بآنها داستانها نوشته ونوحه سرائی کرده‌اند . بهرحال من درمقابل یکداستان جعلی وافسانه‌ای نیستم وبه‌نقل داستان مده (۳) نمیپردازم که برای تقاص وانتقام ، فرزندان خودرا بادست خود خفه کرد ، بلکه این نمایش حزن‌انگیز که نمیتوان نظیری برای آن پیدا کرد عملی است واقعی وتاریخی که تقریباً سه‌قرن پیش در کاخی که‌السـاعه مادرمجاورت آن نشسته‌ایم بوقوع پیوسته‌وشرحی نیست که شعرا وپیس‌نویسان بقلم آورده باشند .

من‌ازشنیدن این‌شرح بسیارمتأثر شدم بطوریکه نایب‌الحکومه هم افسردگی مرا احساس کردوتعجب نمود زیراکه بعقیدهٔ اواین اعمال تأثرآور نیست . پادشاه صاحب اختیار جان و مال رعایای خودمیباشدوحق‌کشتن فرزندان خودرا هم دارد وبااین حال بازهم حس ترحمی بروزداده وازکشتن پسرخود درگذشته وفقط بکورکردن او اکتفا کرده است .

چون تأثرمرا مشاهده‌نمود بصحبت خاتمه داد و پیشنهاد کردکه بتماشای عمارت سرپوشیده که محل‌سکونت‌واستراحت‌ظل‌السلطان‌است برویم .

این تالار کوچك ولـی روشن و مسرت آور است . تمـاشـای آن ممکن است تـأثری‌را که از شنیدن این فجایع بمن رویداده تا اندازه‌ای زایل نماید .

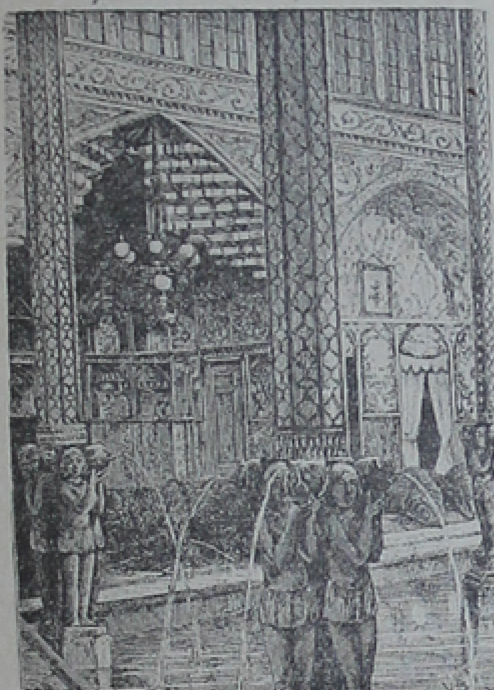
در تمام این عمارت آئینه های سنگی تراش دار باستادی ومهارت بکار رفته وشباهتی بکاخ چهل ستون دارد . چهار ستونی که سقف‌را نگاه میدارند بشکل منشور هشت ضلعی هستند وتکیه‌دارند بیکدسته‌دوشیزگان چهارنفری که لباس کوتاه پوشیده وبهیئت‌اجتماع مجسمهٔ‌شیری رابدوش کشیده‌اندکه ازدهان‌آن‌آب فوران‌میکند ودرحوض وسیعی که درمرکز محوطه قرار

---

(۱) Eschyle یکی ازداستان سرایان قدیمی یونان است که نوشته‌های او پرارزش‌است وبنام‌پدر نمایشات‌حزن‌انگیزمعروف‌شده‌است (م).

(۲) Euripide یکی ازفاجعه نویسان ومرثیه سرایان قدیم یونان بوده است (م)

(۳) Medée یکی ازنمایش نامه های حزن انگیز اوریپید است . (م)



عمارت سرپوشیده

داردمیریزد . از آزمایش این حجاریها معلوم میشود که هنرمندان ایرانی چندان مقید نیستند که صورت انسانرا خوب طراحی و حجاری کنند من تاکنون درایران بغیر از این مجسمه ها مجسمه دیگری ندیده‌ام . رویهم رفته بدنمانیستند ولطفی دارند. دراطراف حوض معبری‌است که بوسیلهٔ آن میتوان بعمارتهای اطراف حوضخانه رفت . اطاقی که از همه وسیعتراست بشکل اروپائی مبله شده ودارای آئینهٔ سرتاپا نمای بلندی است که درروی پایه‌ای قرار گرفته وشاهزاده همه روزه درموقع بیرون آمدن درجلوی آن میایستد تا حرکات خود را در آن آزمایش کند وقیافه‌ای بخود بگیردکه شایسته ابهت وعظمت اعقاب قاجار باشد .

اگر خداوند هوش سرشاری بشاهزاده عطا کرده در عوض بـه هیکل او آراستکی کاملی نداده است . بنا برعکسهای متعددی که ازاودیدم میتوانم حدس بزنم که پسرشاه چاق و قدکوتاه است وبواسطه‌صدمه ای که‌درطفولیت‌یکی ازچشمانش‌رسیده همیشه پلك آن پائین افتاده‌است وشاید محزون هم باشد که نمی تواند خود را باآراستگی شایسته‌ای جلوه دهد . امابایدداُنست که یك شاهزاده شرقی از نارسائی اندام خود محزون نیست وهمیشه برای هیکل خود قدر وارزشی قائل است . بعلاوه اگر بخیال‌افتادکه حقیقت را عریان به‌بیند متملقینش همیشه‌در کمین هستند که معایب او را بپوشانند. بنا بر این ظل‌السلطان خود را از اقوام نزدیك رب النوع آفتاب میداند وهمیشه یکی ازمشاغل مطلوب اوتوجه بآرایش سروصورت ولباس است . درصندوقخانه خود اونیفرم تمام سلاطین اروپا راآماده دارد و بنوبت آنها را می پوشد .

دراین اواخریکی از نمایندگان تجارتخانه های مهم اروپا عکس دو کی‌را بالباس سرتیپی انگلیسی باونشان داد . شاهزاده گفت من‌بسی مایل هستم‌که چنین لباسی داشته باشم .
نماینده کمپانی بحضرت والا گفته بود چون رنگ قرمز معایب را زودنشان میدهد بهترآن است اجازه‌دهید که‌اندازه‌ای‌ازشما بگیرم تاخیاط لباس‌بی‌عیبی بدوزد ونمایشی داشته باشد.
شاهزاده به‌تقلید پدرکه نمیخواست هیچوقت دست یکی از افراد زیردست به‌تن اوبرسد و هتك احترامش‌بشودباتغیر گفته بود ، لازم نیست همین قدربخیاط توصیه کن که اونیفرم برای جوان خوش‌هیکلی‌است که‌بسی‌اندامش‌بهتروموزون تر ازسرتیپ انگلیسی است .
نماینده هم بطرف های خود نوشت‌که لباسی‌چنین وچنان بدوزید ودرضمن هم وعده داد که



ظل السلطان حاکم اصفهان

اگر لباس خوشدوخت و بتن شاهزاده برازنده باشد علاوه براجرت خوب یك چلیك آبجو هم بعنوان انعام دریافت خواهند کرد بنابر این قیچی در پارچه بحرکت در آمد و خیاط هم حتی المقدور دردوخت و آرایش آن سلیقه بکار بردولی متأسفانه این لباس پس از ورود بایران بواسطهٔ تنگی مورد پسند شاهزاده واقع نشد .

خلاصه در منزل شاهزاده موجبات سرگرمی و تعیش و تفریح از هرحیث فراهم است و راجع بصفات و مشخصات او نمیتوان بغیر از انحراف طبیعی ومعایب اخلاقی بچیز دیگری اشارت کرد. البته خصائص و قدرت مطلق و سنن محلی باعث شده است که شاهزاده دارای چنین معایب اخلاقی تنفر آوری باشد .

باری درعقب عمارت سر پوشیده ، اندرون واقع شده که فقط بزنان صیغه شاهزاده اختصاص دارد زیرا که شاهزاده پس ازمرگ نخستین زن خود که دختر امیر نظام بود دیگر زن عقدی اختیار نکرده و یك اردو اززنان صیغه را دراندرون خود جمع کرده است . چون شاهزاده درمسافرت بود من نتوانستم بدیدن اندرون او موفق گردم ولی درعوض این زنان صیغه که حکم مال التجاره را دارند افراد جالب توجه دیگری راهم در آنجا زیارت کردم یعنی چهار خوك چاق را دیدم که پشم براق آنها برسلامتی مزاجشان دلالت داشت

این شاگردان شاهزاده افراد منحصر بفردی هستند که ازممالك خارجه بایران آمده اند زیرا که وارد کردن خوك زنده یامرده بکلی دراین کشور ممنوع است و هرگز گوشت این حیوان دارای آن افتخار نبوده که مانند معمول اسلامبول بشکل ژامبون (۱) وسوسیس (۲) درپیش تختهٔ قصاب یادرمغازه های اغذیه فروشی جلوه و نمایشی داشته باشد .

شاهزاده این حیوانات را بقصد بومی کردن درکاخ خود راه نداده است بلکه مقصودش این بوده که بدستورات اسلامی بی اعتنائی نشان دهد . بطوریکه شنیدم دریکی ازجشن های بزرك نوروز که علما بدیدن شاهزاده رفته بودند برای هتك احترام وتوهین امر کرده بود که آنهارا ازحیاط ملتزمین رکاب خود یعنی همان خوکها ، وارد نمایند تاچشمشان باین موجودات نحس بیافتد . البته ملاها ازاین عمل عمدی شاهزاده باطناً مکدر وبشدت متنفرشدند ولی ازترس

---

[۱] Jambon ران خوك نمك سود یادودزده است .

[۲] Saucisse گوشت قیمه شده خوك است که درروده پر کرده باشند .

جرئت نکردند سخنی برزبان بیاورند زیرا که شاهزاده دراوج اقتدار و فرمانفرمای تمام ایالات جنوبی ایران بود . بعلاوه این فکر راهم درسر داشت که پس از مرگ پدر مملکت مستقلی درجنوب تأسیس کند وشمال را موقتاً به برادر خود ولیعهد واگذارد واگر روسها مانع نشوند آن قسمت راهم بعدها تصرف نماید از طرفی ولیعهد هم در این فکر است که پس از جلوس به تخت شاهی خودرا از این دشمن هولناك خلاص کند بنا براین اشخاص دوربین بدون اینکه جرئت گفتن آنرا داشته باشند چنین حدس میزنند که پس ازمرك شاه مملکت بیکی از این دو که موفق بکشتن دیگری شود تعلق خواهد گرفت .

شاه هم ازمقاصد باطنی دوپسر خود آگاه است ومیداند که این دو برادر دراوان طفولیت باهم عداوت داشتند وظل السلطان درسن دوازده سالگی این جمله رادرروی شمشیر خود حك کرده بود : « بااین شمشیر باید من برادر خود ولیعهد رابکشم »

ظل السلطان که شاهزادهٔ باهوشی است ، در اداره کردن امور کشوری بربرادر خود برتری دارد وعلاوه براینکه هیچوقت دست تمنا بطرف شاه دراز نکرده است سالیانه وجوه زیادی هم برای او میفرستد . اودر اوائل جوانی درنزد شاه قرب و منزلتی نداشت وچون شاه بمقاصد باطنی او پی برد حکم کرد که اورا نابینا کنند ، درباریان حرکات شاهزاده راحمل برطفولیت ونادانی کرده و بشفاعتش پرداختند ، ازآن تاریخ ببعد شاهزاده خیالات باطنی خودرا پنهان کرد ورفتار خودرا نسبت به برادر تغییر داد و شاه بکلی مطمئن شد که اوازخیالات شرارت آمیز خود صرفنظر کرده است .

نظر بهمین تغییر حالت بود که شاه نسبت باو بر سرمهر آمد وبتدریج دست برادران خود رااز حکومت ایالات جنوبی کوتاه کرد واداره آنهارا به ظل السلطان سپرد ومعلوم نیست که آیا سود پرستی ویا واقعاً مهرومحبت پدری دراین کار دخالت داشته است . بغیراز خدا کسی ازقلب ناصرالدین شاه آگاه نیست .

باری مادر موقع مراجعت ازخیابان بزرگ چهار باغ عبور کردیم . بااینکه این خیابان حزن آور ومتروك است . طرف عصر که کاروانها بسمت جنوب حرکت میکنند مختصر جنب و جوشی درآن پیدا میشود . امااین رفت وآمد چند نفر قاطرچی ومردمان فقیر را چگونه میتوان با آن جلال و شکوه وازدحام گردش کنندگان دویست سال قبل مقایسه کرد . از نقاشیهای مخصوص چهل ستون میتوان استنباط کرد که در آن تاریخ اعیان و اشراف و ثروتمندان بالباسهای زردوزی ارغوانی وکشمیری درروی سنك فرشهای این خیابان مرکزی قدم زنان تفرج میکرده‌اند ودرخیابانهای طرفین چابك سواران آراسته درسرعت بریکدیگر سبقت میگرفته‌اند ودرروی زین ویراق طلا ونقره درمقابل بانوان زیبا که دربالاخانه‌های کاخ‌ها نشسته بودند دفیله میداده‌اند .

دراین هنگام من بالای بام یکی ازاین کاخهای ویران رفتم تااطراف راتماشا کنم ، متاسفانه هرچه نگاه کردم اثری ازآن سواران اشراف زاده نیافتم . تنها پیادگان فقیر وحمالانی

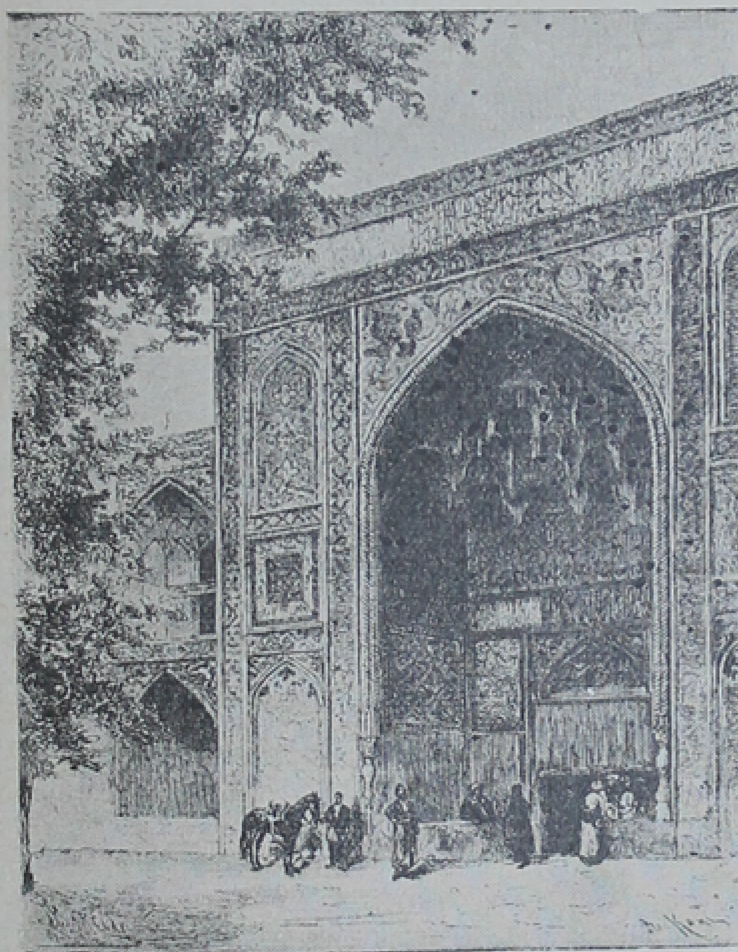
که کمرشان درزیر بار های سنگین خم‌شده است‌دررفت وآمدمیباشند . چنارهای عظیم‌الجثه هم ازشاخ وبرك عاری ودارای آن سرسبزی نیستندکه بدرختان وعدهٔ‌عمرطولانی دهند . سنك فرشهای پیاده رو از جای در آمده‌اند ، مجاری‌آب‌خشك‌شده ودرته حوضها مقداری آب متعفن دیده میشود که خزه‌ها و کثافات روی‌آنهاراپوشانده‌اند . درباغچه‌های طرفین خیابان هیچ آثاری ازگل سرخ دیده‌نمیشودحتی‌ازدرخت‌های‌یاسمن‌صحرائی‌هم که زینت‌افزای باغهای وحشی هستند اثری پدیدار نیست .

ازاین‌منظره حزن‌آور ووحشت انگیز روی برتافته ونظری بداخل عمارات ویران انداختم وباکمال تعجب مشاهده کردم‌که‌هنوزهم دراین اطاقهای بی‌سقف پرازخاك کاشیهای‌زیبائی جلوه‌گری‌میکنند . دردیوارها ، جابجاتابلوهای نقاشی که‌روی‌آنها راخاك‌پوشانده‌اوضاع اندرونهای اشراف توانای قدیمی را نمایش میدهند و معلوم است‌که بادست استادان و هنرمندان بامهارتی ترسیم شده‌اند .

دراین تابلوها زنان زیبا وآراسته ای دیده میشوندکه لباسهای حریر دربر وعمامه یاتاج جواهر نشانی برسر دارند ودر باغهای باصفا ، بانشاط وسرورسرگرم عیش ونوش وباده گساری وخوردن شیرینی ومیوه میباشند . لباسهای آنها باآب ورنگ گیرنده‌ای نقاشی شده ولی صورتهای آنها رنگین تراززمینهٔ سفید شیرمانند تابلو نیست .

چون‌انسان بدقت‌بمطالعهٔ این‌صورتهاپردازد شکل‌وسیمای قشنگ‌ایرانی‌را در آنها نمی بیند و میتوان فرض کرد که درآن‌هنگام نقاشان ایرانی بسبك واسلوب چینی کار میکرده اند . این فرض قابل قبول است زیراکه درزمان شاه عباس‌کبیر ایران درساختن ظروف چینی دستی داشته‌وهنرمندان‌بتقلیداستادان مملکت‌آسمانی‌چین ، صورتهای آبی‌رنگ‌در روی زمینهٔ سفید نقاشی‌میکرده‌اند .

جای بسی افسوس است‌که تصاویر بدنهٔ دیوارهای‌خیابان‌چهار باغ بکلی خراب شده ومثل این است که‌عمداً‌بانهدام‌آنها‌پرداخته‌باشند . تصورمیکنم که این‌عمل وحشیانه‌درزمان سلطنت شاه عباس دوم صورت گرفته باشد زیراکه این شاه درآغاز سلطنت باندازه‌ای در نشاندادن زهد وتقوی افراط کردکه بجزصدای عبادت صدای دیگری درشهراصفهان شنیده نمیشد . اما دراواخرعمر بجبران‌مافات پرداخته وکاملا درشرابخواری وعیاشی غوطه ور گردید. گویند شبی درحال مستی فرمان‌قتل یکی ازنان سوگلی خودرا داد ، اما پس‌ازآنکه‌بهوش آمد ازعمل وحشیانهٔ خود اظهار ندامت کرد و فرمان دادکه برای روانشادی آن مرحومه آنچه خم و قرابه درمملکت‌هست ، خالی یا پر همه را بشکنند . البته این پشیمانی قابل ستایش بود ولی افسوس که دوامی نداشت وچندی‌بعدشاه‌عباس شراب رادرکوزه های کاشی وصراحیهای چینی که گنجایش‌آنها دویاسه برابر قرابه‌ها بود ریخته وبحد افراط میآشامید. باری پس ازتماشای‌بقایای این کاخهای ویران ازپله‌هائی که هریك ۳۰ سانتیمتر ارتفاع‌داشت پائین‌آمدم . پرپاسکال‌که ازمصاحبت چند روزهٔ‌ما وجد ونشاطی پیدا کرده بود روی بمن کرد



جلوخان مدرسه چهارباغ

و گفت : تنها نایب ـ الحکومه نیست که اسرار زندگانی شاه عباس کبیر رامیداند . کسان دیگری هم هستند که چیزهائی میدانند .

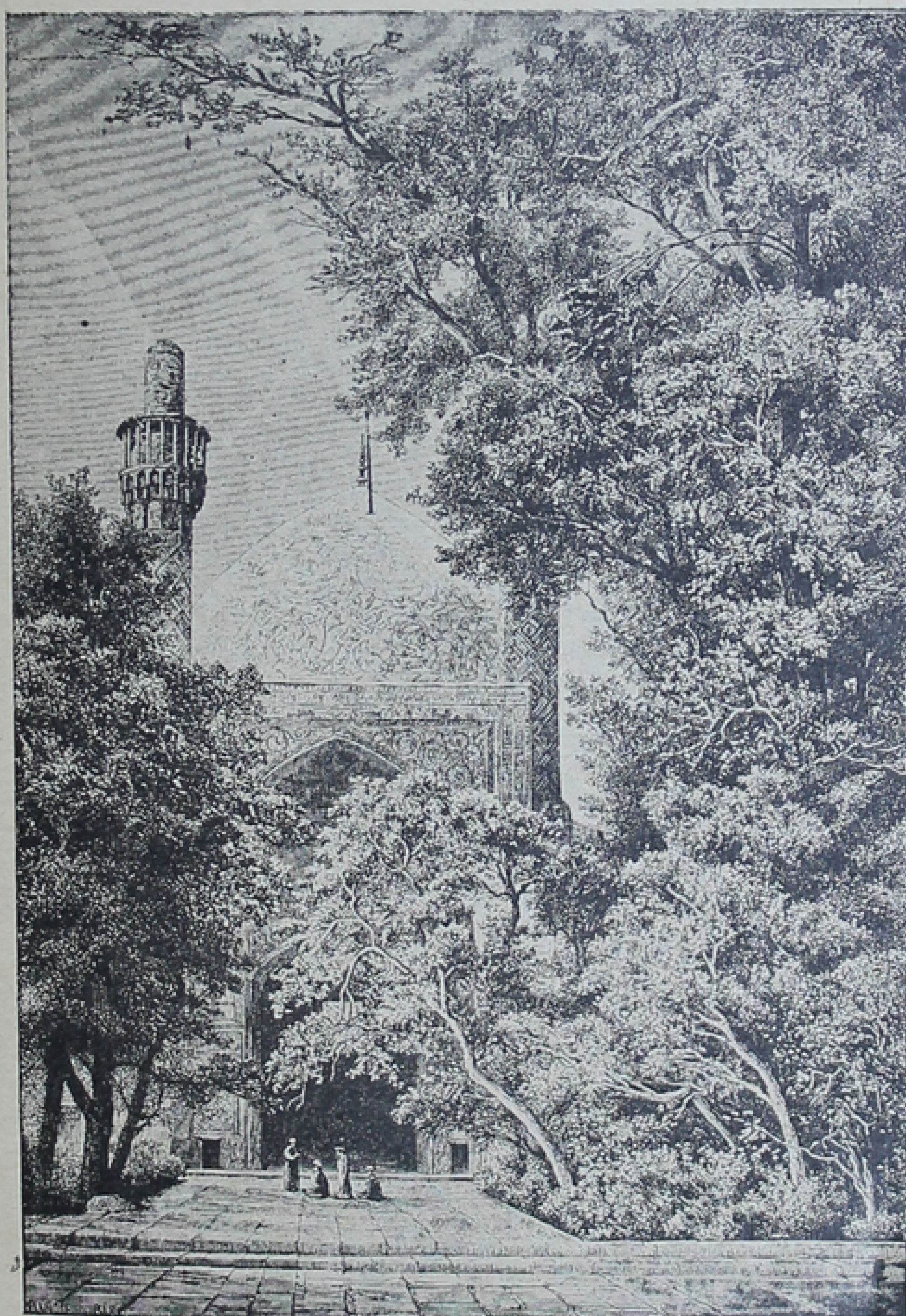
گویند در اوقاتی که این شاه با نشاط و سرخوش بود پرسشهای عجیبی ازاطرافیان وندمای خرد میکرد ، روزی از ندیم شوخ خودحل این مسئله را خواست : « شخصی بواسطهٔ ارتکاب خطائی دستگیر شده ، آیا ممکن است عذر بدتر ازگناهی بیاورد که موجب استخلاص او گردد ؟ » ندیم گفت شاید حل آن آسان باشد . روز بعد موقعیکه شاه بقصد رفتن بحرمسرا پای خود را روی پله گذارد ندیم مذکور ساق پای اورا بشدت نشگون (نشکنج) گرفت . شاه غضبناك برگشته و با تغیر گفت احمق این چه حرکتی است ؟

ندیم مقصر گفت :«اعلیحضرتا عذر میخواهم تصور کردم که ساق پای یکی ازسوگلی هاست»

ما هم نظیر این داستان را داریم : گویند وقتیکه شارل دهم از مراسم تدفین برادر خود لوئی هیجدهم بر میگشت روی برئیس تشریفات کرده با تغیر گفت تشریفات دفن بسیار بی نظم بود . رئیس تشریفات مضطرب شد ودر حالیکه ازترس میلرزید گفت : اعلیحضرتا معذرت میخواهم البته دفعه آینده بهترازاین رفتار خواهم کرد .

۳ سپتامبر ـ غالباً درهنگام عبور از خیابان چهارباغ من‌از مقابل سردر مدرسهٔ مادر شاه عبورمیکردم وهمیشه دراین خیال بودم‌که بتوانم این بنای عالیرا ازنزدیك به‌بینم . ازدیدن تزیینات‌این‌سردر ورودی وجلوه گری کاشیهای‌زمینه‌آبی گنبد ومناره هاکه قسمتی ازآنها را شاخ وبرگ‌درختان‌چنارمستور کرده بودند ، تصویری ازدرون‌این بنا درمغزخود ترسیم میکردم که البته بسیار ناقص بودو بحقیقت نزدیك نبود . امروز تصمیم گرفتم که‌قسمتی ازوقت‌خودرا صرف

تماشای این مدرسه کنم بنابراین با پر پاسکال ومارسل حرکت کرده بآنجا رفتیم.
سردر بیضی شکل آن درمرکز یك بنای عالی دوطبقه قرار گرفته است. طول این بنای دوطبقه تقریباً بیکصد متر میرسد. حاشیه‌ای عریض ومارپیچی از کاشی فیروزه ای رنك قشنك، مانند کنگره ای اطراف در ورودیرا احاطه کرده‌است، دوانتهای آن درقاعده برروی تخته سنگهای بزرك مرمر قراردارد. دربزرگ آن از چوب سرو ساخته شده وبا ورقه‌های نقره‌ای که با هنرمندی آنرا قیچی کرده وبشکل خطوطی درآورده‌اند مستور گردیده است.
ازاین دربزرگ داخل هشتی وسیعی شدیم که بشکل هشت ضلعی منظم ودارای گنبدی بود. درطرف راست وچپ، کسبه تخت های چوبی گذارده ودر روی آنها هلوهای درشت وانگور های بسیار عالی که‌اصل آنها سابقاً در ناحیهٔ کنعان بوده است و قدح های دوغ ترش وخیار وگوشت بسیخ کشیده برای کباب وسایر خوردنیها حاضر کرده بودند. درواقع اینجا رستورانی‌است که مشتریان رابخوبی جلب میکند.
این هشتی که استاد وشاگرد در آن صرف ناهار میکنند دارای درگاههای عریض آراسته ایست که یکی با درب خارجی ارتباط دارد و دو تای دیگر بطرف دهلیز های فرعی باز میشوند وچهارمی بطرف حیاط مدرسه است. چنار های عظیم الجثه‌ای برصحن حیاط سایه انداخته‌اند، شاخ وبرك این چنارها بیشتر از چنار های چهار باغ است ولی سنین عمرشان کمتر از آنهامیباشد زیراکه این مدرسه را مادرشاه درسال ۱۷۱۰ یعنی تقریباً یکصد سال پس از کاشتن چنارهای خیابان در زمان سلطنت شاه سلطانحسین بنا کرده است.
چشم ازدیدن کاشیهای مینائی که اشعه آفتابرا منعکس میکنند خیره میشود ودرنخستین وهله بغیرازقسمت‌های بزرك وجسیم این تابلوچیزدیگری را نمیتوان تشخیص داد. درصحن حیاط نهر بزرگی درحوض طویلی که ازسنك مرمر ساخته شده‌است عبور میکندوعکس درختان در سطح بلورین آب دیده میشود. شاخ و برك این درختان تابلوی تاریکی را تشکیل میدهد که درمیان آن گنبد و مناره های مستور از موزائیك مینائی نمایش مخصوصی دارند.
درزمینهٔ آبی فیروزه ای گنبد تصاویر سفیدی دیده میشود که بشکل مارپیچ ترسیم شده و لطف مخصوصی دارد و تصاویر زرد رنگی هم وجود داردکه باسلوب عربی جابجا با رشته های آبی وسیاه تزیین شده است.
قسمتهای تحتانی بنا از کاشیهای مربع پوشیده شده که زمینهٔ آنها مانند شیر سفیداست ودرآنها گل وبته‌های آبی رنگ ترسیم شده وبامجموعه بنا هم آهنگی کاملی دارند.
استادان چیره دست وصنعتگران هنرمندی که این آثاررا ازخود بیادگار گذاشته‌اند شایسته احترام زیادی هستند. بنظر من هیچ ممکن نیست بنائی را از این بهتر و قشنك تر زینت وآرایش داد.
اگر بخواهیم درست قضاوت کنیم، بایدبگوئیم وسایلی راکه طبیعت درمشرق در دسترس این هنرمندان گذارده‌است بامنتهای ذوق وسلیقه بکار برده و صورت زنده‌ای بآنها داده‌اند.



داخل مدرسه چهار باغ

بعقیدهٔ من در اروپا هیچ بنائی وجود ندارد که عظمت و ابهت آن بتواند مانند مدرسه مادرشاه درانسان تأثیر کند .

چون فصل تابستان است طلاب بدهکده‌ها رفته‌اندوبغیراز کسانیکه درمدخل مدرسه مشغول

کسب هستند وچند نفرملاکه باابهت روحانی مشغول کشیدن قلیان میباشند کسی درآنجا نیست و اگر اینها نبودند مدرسهٔ مادر شاه هم مانند کاروانسرا و بازارکه در جنبین آن واقع شده‌اندخالی‌ازسکنه بود . بهرحال‌امروزکسی مزاحم مانیست ومیتوانیم بافراغت خاطر ازجاهای مختلف این بنای باشکوه عکس برداری و نقشه‌کشی کنیم .

در موقعیکه من‌ومارسل مشغول تماشا و عملیات خود شدیم کشیش‌پاسکال‌هم بملاقات‌مدرس مدرسه رفت وچون درمیان‌اشخاص تحصیل کرده ، حکمت‌الهی موضوع بحث دائمی است طولی نکشید که در میان ملا ها کار بمشاجره کشید و طوری مباحثه بالا گرفت که کسبهٔ میوه فروش هم بساط خود را ترک‌کرده ودر اطراف کشیش عیسوی و ملاها جمع شدند وگفتگوهای آنهارا گوش میدادند .

باید ازروی انصاف اعتراف کنم که ایرانیان عموماً بدون ترش روئی در موضوعات علمی مطرح‌شده بمباحثه میپردازند ، یعنی همان‌موضوعاتی‌که بحث درآنها دراجتماعات متمدن‌ما بکشمکش و منازعه منتهی میگردد . تاکنون من چندین دفعه تصادفاً مباحثات ملاهای شیعه رادیده‌ام که همه باملایمت وخوشروئی خاتمه پیداکرده است . البته این ملایمت وحسن خلق قابل‌تمجید است . درمواردیکه تعصب‌مذهبی‌هم دخالت دارد وکار بمجادله ومنازعه میکشد ایرانیان سلامت نفس وحسن خلق ورفتار معتدلانه راازدست نمیدهند . دراین جاهرکس بنوبهٔ خود حرف میزند وبادلایل ومدارك معتبر بامخاطب خودگفتگو میکند ودرهر حال در نهایت آرامی و بدون حرکت دادن دست وسر بصحبت میپردازد واز نزاکت خارج نمیشود . (۱)

موقعیکه کار ما تمام شد و آمدیم که باکشیش برویم ، نوبت صحبت بدرویش نجیب و وارسته‌ای‌رسیدکه باگیسوان پریشان‌درروی‌خمرهٔ بزرگی نشسته‌بود . این‌شاگردحافظ‌ازتخت سفالین خود بزیر آمد تادر مباحث اخلاقی وعرفانی‌شرکت نماید . طلبهٔ جوانی آهسته بمن گفت . « این درویش‌هم‌مانندنظایر خودکمی‌جنون دارد » معهذا بر حسب عادات شرقی که دیوانگانرامحترم‌میشمارند نسبت‌باواحترامی داشت‌ودرحینیکه درویش‌صحبت‌میکرد ، طلبه آهسته برای من چنین نقل‌کرد : موقعیکه این درویش باین مدرسه آمد دارائی اومنحصر بود بیك کلاه‌درویشی که‌اورا ازسرما وگرما حفظ میکرد ولباس مندرسی هم برتن‌داشت ، روزی درکنارخیابان بخواب رفته بود ، لوطیهادرحال عبورکلاه اورا ازسرش ربودند . درویش بیچاره چون ازخواب بیدار شد هرچه جستجوکردکلاه خودرا نیافت . بنا بر این باحال یأس و اندوه رفت بقبرستان و مدت زیادی در روی قبری منزل کرد یعنی از سفیدهٔ بامداد بآنجا میرفت و در روی قبر می نشست و پس از غروب آفتاب مراجعت میکرد . اتفاقاً روزی یکی ازرفقایش‌از قبرستان گذشت واورا درآنجادید ، ازاو

---

(۱) البته درآنموقع مدرسه خلوت بوده ونویسنده مجالس مباحثهٔ طلابرا ندیده است (م)

پرسید برای چه در قبرستان منزل کرده‌ای ؟ درویش در پاسخ گفت : من در انتظار آمدن سارق کلاه خود هستم و چون میدانم که بالاخره تمام مردم باید باینجا بیایند البته او هم خواهد آمد و در آنروز من کلاهم را از او خواهم گرفت . »



درویش وطلبه

کشیش پاسکال سر گرم مباحثه بود و میل داشت بیش از این بصحبت ادامه دهد ولی چون باو گفتیم که هوا گرم وموقع ظهر است ازصحبت دست کشید وبلند شد . نظر باینکه راه زیادی رفته وخسته شده بودیم کشیش گفت بهتر آن است که نزدخواجه یوسف برویم وناهاررا در بازارصرف کنیم. حجرهٔ خواجه یوسف درقسمتی از بازار واقع شده که محل پرجمعیت کسبه وتجار است .

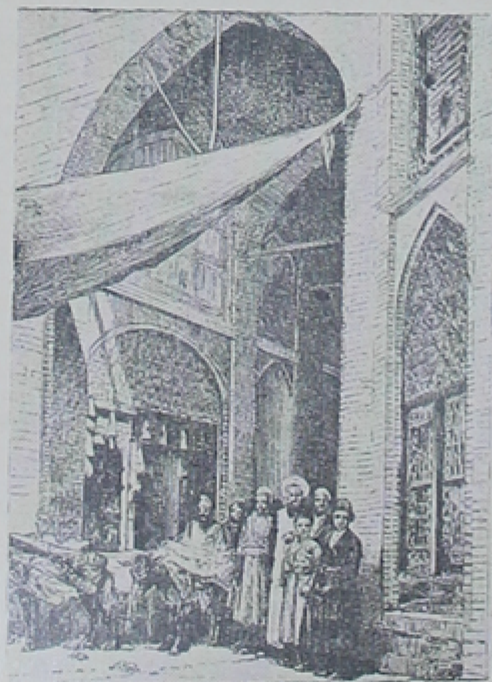
من در شهر های بزرك اسلامبول و تهران و کاشان یا جای دیگر چنین جمعیتی ندیده بودم . بازار اصفهان قشنگترین بازار های شرقی است . اشیاء آنتیك در آن زیاد دیده میشود . ظروف قدیمی ساخت چین وژاپن وظروف مسی منبت کاری زمان شاه عباس واشیاء نقره که بافیروزه ومروارید ترصیع یافته وبسقف میاویخته اند ازقبیل چراغ وغیره درسینی ها وسبدها جای گرفته است وخلاصه آنکه این قسمت ازبازار موزهٔ بسیار خوبی است که همه نوع اشیاء ظریف ونفیس قدیمی را درآن میتوان دید . اما نباید بخیال خرید آن ها افتاد زیرا که تجار ارزش واقعی این اشیاء نفیس را که محصول ذوق وهنر گذشتگانست خوب میدانند و بداشتن آنها افتخار دارند وممکن نیست که درمقابل طلاو نقره به تسلیم آنها رضایت دهند.

این اشیاء علاوه بر آرایش حجره بجای گلدان هم بکارمیروند . دسته گلهای بزرك الوان ازسنبل ونرگس و یاسمن ومینا وغیره درآنها جای گرفته است وعطر نافذ آنها بوی مکروهی را که ازجمعیت تولید میشود مرتفع میسازد.

بازار دراین فصل منظرهٔ نشاط آوری دارد . هلوهای درشت پرآب مانند کوهی رویهم چیده شده ولیمو های شیرین هرمی تشکیل داده‌اند . خربوزه وخیار وهندوانه راه عبور را مسدود کرده اند مخصوصاً هندوانه های شکافته عقیق رنگ وپر آب وخوش‌طعم که‌عابرین گرما دیده وتشنه را بطرف خود دعوت میکنند . بادنجان‌فراوان درروی زمین ریخته ودر بالای آنها سبد های انگور میدرخشند . دکانهای بقالی و عطاری با دکانهای میوه فروشی رقابت میکنند . شیشه های بزرك پراز املاح آهن ومس ومانگانز درپرتو اشعهٔ آفتاب که ازدریچه سقف بازاربآنها تابیده جلوهٔ خاصی نشان میدهند . ظروف شیشه‌ای درازی هم پراز فلفل‌و زعفران وسایرادویه هستند که حتماً باید دراغذیهٔ ایرانی داخل شوند .

کاروانسرای ارمنی‌ها که خواجه یوسف‌درآن منزل‌دارد ازیکرشته حجره‌های طولانی احاطه شده که‌درب آنها بوسیله‌پنجره های‌موزائیك چوبی بازوبسته میشودامادروسط‌روزدرب‌هیچیك ازاین‌حجره‌ها بازنیست زیرا که‌تجارمتمول چندساعتی‌استراحت‌میکنند ودررابروی خودمی بندند ولی دکانهای بازارهمیشه بازاست .

کشیش پاسکال درحجره را زد ونوکران مارا دراطاقی بردند که هوای آن خنك ومطبوع بود . مستخدمین ماازدکان کباب پزی بازار کباب معطر ولیدی درلای نان‌آوردند . ترشی هم مرکب از بادنجانهای ریزه و آلوچه و گردوی نارس و غیره در پهلوی آن بود . ایرانیهاازاین نوع ترشی درموقع صرف‌غذا زیاد میخورند ، بخصوص درفصل تابستان که مهیج اشتها ومطبوع است .


کاروانسرای ارمنی‌ها

بعد از صرف ناهار خواجه یوسف از حضور ما استفاده‌کرده وعدهٔ زیادی‌ازصنعتگران‌وآهنگران رادرمقابل مادفیله داد ، اینها اشیاء تجملی‌زیادی برای فروش‌آورده بودند ازقبیل‌اردك‌وشتروالاغ وآفتابه وسپر که همه را ازفولاد و باچکش ساخته بودند ودرمیان‌آنها رشته های‌نازك طلاونقره یا طلای سفید برجستگی داشت .

چندنفرتاجر فرش فروش عمده را هم دیدیم . یکی ازآنها دعوت‌کرد که بخانه اورفته باصرف چای ، فرشهای مرغوب را تماشا کنیم زیرا که میگفت فرشهاسنگین هستند و حمل ونقل آنها خالی از اشکال‌نیست . من‌دعوت اورا باکمال‌امتنان‌پذیرفتم مخصوصاً چون از زن خواجه یوسف شنیده بودم که حاجی زن تازه ای گرفته که در زیبائی شهرهٔ اصفهان است ، بسی میل داشتم که

باندرون اورفته وزنش را به‌بینم . اما تصور میکردم که ورود باندرون او برای من مشکل باشد زیرا که این مرد ساده لوح ازطرز لباس وصورت پوست انداختهٔ من تصور کرد که من مرد جوانی هستم و بتصور اینکه مارسل از تعریف و توصیف او راجع بمن خوشوقت خواهد شد باعبارات تملق آمیز وخوش آیند که مخصوص ایرانیان است باو گفت : « چاکر در نظر اول خوب استنباط کردم که این جوان پسر حلال زادهٔ جنابعالی است . خداوند باو قیافه وسیمائی بخشیده است که کاملا بشما شباهت دارد . » مارسل هم از بیانات او اظهار تشکر کرد . بعضی از مردان بدون آنکه جرئت اعتراف آنرا داشته باشند نسبت بزنان خودسوء ظن دارند واین تبریک شباهت را باکمال میل میپذیرند .

فصل چهاردهم

باغ کشیش بزرگ ـ روحانیان گریکور ـ اندرون حاج حسین ـ یادگاریهای مسافرت یك زن ایرانی درمسکو ـ منارهٔ دیده بانی ـ نامهٔ شاهزاده ظل‌السلطان .

۴ سپتامبر ـ امروز فریاد و آه وناله خاچیك درحیاط بلند شد. من بیرون رفتم که به‌بینم چه خبراست . دیدم پرپاسکال او را بچوب بسته و ترکه های محکمی بکف پایش میزنند . آی آی خاچیك فضارا پر کرده بود و میگفت پدرتوبه کردم مرا ببخش غلط کردم ، دیگر ازاین کارها نخواهم کرد . معلوم شد که این پسرك متقلب به هدیه‌ای که کشیش بزرگ گریگوریان برای مافرستاده دستبرد زده است ، من از وشفاعت کردم وباستخلاصش پرداختم . هدیه کشیش عبارت بوداز شش دانه هلوی پرآب بسیاردرشت که سبدیرا پر کرده بود . بهترین میوه‌های اروپا ممکن نیست ازحیث طعم وعطر وگوشت ضخیم وپرآب باهلوهای اصفهان برابری کند. البته خاچیك شکم پرست هم نتوانسته بود از خوردن یکدانهٔ آنها صرفنظر کند وفکر نکرده بودکه بعدازخوردن بایدازچوبهای پدر روحانی هم نوش جان نماید . همینکه من شفاعت کردم و خلاص شد پابفرار گذارد . کمی بعد اورا صدا کرده گفتم مسلماً کف پایت زیاد دردمیکند. گفت ابداً . من برای این فریاد میکشیدم که پدر زود تر مرا رها کند . کف پای من مانند تخت کفش سخت است وازاین چوبها متأثر نمیشود .

باغ خلیفه در کنار زاینده رودواقع است . ماسه ساعت بغروب مانده حرکت کردیم و بمحوطه‌ای که دیوار گلی داشت وارد شدیم . طولی نکشید که عالیجناب هم سوار بر اسب شکیل سیاهی بانوکرانش که دردنبال اوروی اسبان بازی میکردند باجلال وشکوه تمام عیار وارد شد . البته درفرانسه هم سابقاً کشیشان بزرك همین طور باشکوه وتجمل حرکت میکرده‌اند. درنزدیکی درورودی باغ آلاچیقی است که ازگنبد سبزی پوشیده شده ودر زیر آن مخزن آبی است که اززاینده رود بآنجا میرسد . چرخ یا ماشین آبکش ناله کنان برروی محور

خود میگردید و آب را در دلو هـای چوبی بالا آورده بمجرا میریخت . چهار گاو نیرومند باین چرخ بدوی بسته شده و آنرا بگردش درمیآوردند . این شاگردان خلیفه یعنی



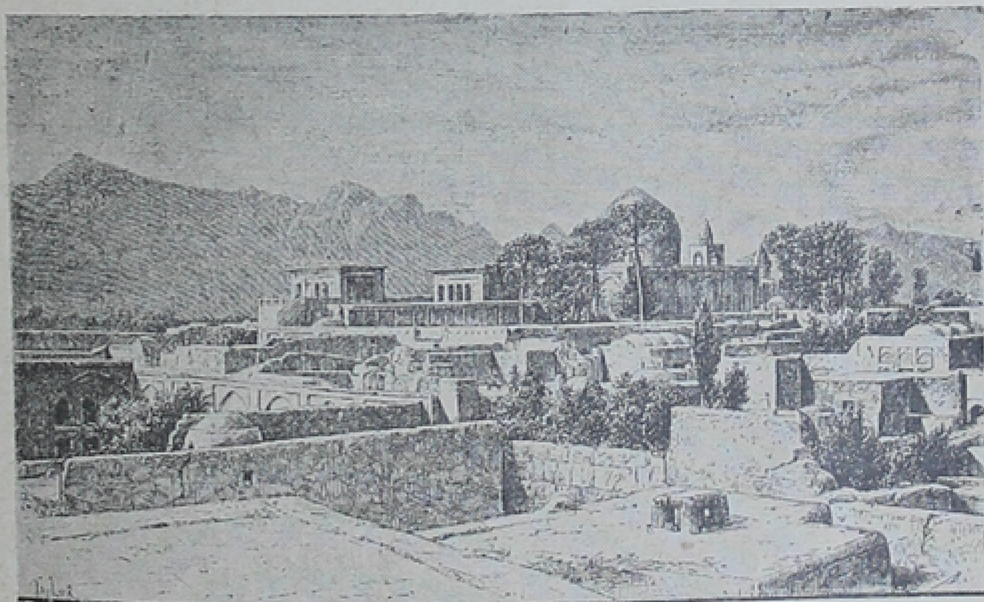
گاوی که در کلیسا آب میکشد

گاوها چاق ودارای قد بلند وشکل خوش نمائی بودند. البته دراثر پرستاری وغذای خوب اینطور فربه شده‌اند وبا گاوهای کوچك ولاغر وبدترکیب روستائیان که برای شخم کردن زمین بکار میروند تفاوت فاحشی دارند .

پرستار گاوان از نیرومندی وملایمت واطاعت آنها تعریف میکرد وموهای براق آنها را بمن نشان میداد، مسلماً این بدبخت از غریزهٔ گوشت خواری وافکار جنایت کارانهٔ من آگاه نبود . من باید با کمال خجلت اعتراف کنم که فکر خوردن گوشت آنها در من ایجاد شد زیرا متجاوز ازشش ماه است که من ازخوردن گوشت گاو محروم شده ام وکوچکترین لقمه ای از کباب ران این حیوان نخورده ام . گوشت گاوهای روستائیان مانند چرم ضخیم است وقابل خوردن نیست . خلاصه برای انصراف فکر بگردش باغ پرداختم زمین پراز محصول وازسه طبقه سبزه پوشیده شده است : طبقهٔ اول عبارت است ازاشجار چنار وتبریزی که برتمام طبقات تسلط دارد . طبقهٔ دوم را درختان انجیر وهلو وانار وبه تشکیل میدهند . به اصفهان بنوبه خود قابل توصیف جداگانه است ، بقدری معطر و لطیف و پر آب وخوش طعم است که میتوان آنرا مانندسیب خورد ، شاخه‌های این درختان درزیر بار سنگین میوهٔ زیاد خم شده و بزمین رسیده وبر سبزه هائی که طبقه سوم را تشکیل میدهند سایه انداخته اند. باخود گفتم واقعاً جلفا بهشت‌روی زمین است .

دراین موقع خلیفه مارا نزد خود خواند وهمه رفتیم بالای بام عمارتی که درمدخل خیابان بزرك واقع بود . ازروی‌بام مناظرودورنماهای خوبی‌دیده میشد . ازطرف شمال شرقی شهر اصفهان باگنبدهای فیروزه‌ای دیده میشد. درطرف مشرق ، رودخانه زاینده رود از زیر

طاقهای متعدد پلهای اللهوردیخان ومارنون میگذشت، درطرف جنوب شرقی بامهای مخروطی شکل خانقاه‌های دراویش ومنارهٔ شهرستان که درمحلهٔ قدیمی شهرجی سر بآسمان برافراشته نمایان بود ودرطرف جنوب قصبه جلفارا میدیدیم که عمارات آن جابجا بتوسط گنبدهای بلند کلیساها و باغهای وسیع قطع میگردید ودرانتهای آن کوه صفا که معمولا آنرا کوه صفه میگویند نمایان بودو بالاخره درسمت مغرب وشمال غربی دشت حاصلخیز کلادان درفاصلهٔ بسیاردوری مانندلکهٔ سبزی نمایش داشت. چون هوا تاریك شد مدعوین دسته دسته وارد شدند. اینها زهاد وعباد و مشاورین وهوا خواهان خلیفه بودند. غالب افراد این گله ازمعلومات مذهبی هم بی بهره نبودند ولی درنزد «چوپان» بزرك» ومحبوب خود» مراسم» احترام وادب رارعایت میکردند.



دور نمای قصبه جلفا

قبل ازغذا چای آوردند که بقول آنها مشروب اشتها آوریست ودرساعت ۹ همه رفتیم سرمیز شام. چون چشم مهمانان بکارد وچنگال وقاشق افتاد حالت یأسی بآنها دست داد وبا قیافه های عبوس باین آلات شکنجه نگاه میکردند. من بسی افسوس داشتم که چرا بترك عادت نپرداخته وانگشتان خودرا درظروف غذا فرونبرده ام تا این اشخاص بدبخت وفقیر محکوم بآزارو شکنجه نشوند.

برنامه شباهت زیادی بجشن عروسی ارمنیها داشت که دربیش ذکرآن رفت، تنها تفاوت این است که چون مهمانان کمترهستند ظروف تمیزی درسرسفره گذارده‌اند وغذا هم تنوع بیشتری دارد. مخصوصاً شرابی که باکشمش بعمل آورده‌اند بسیارمطبوع ولذیذ ومحصول تاکستانی است که درانتهای باغ واقع شده است.

ارمنیها در تربیت تاك و ساختن شراب مهارتی دارند، شاخه های تاك را بدار بست مشبکی

میکشند تاخوشه‌ها آویخته شده وآزادانه نشوونما کنند. خوشه‌های انگور بواسطهٔ شاخ وبرگی که ازبالا آنها راپوشانده ازاشعهٔ آفتاب محفوظ هستندوفاصلهٔ آنها هم اززمین زیاد است وچون آزاد هستند طول آنها به‌چهل سانتیمتر میرسد. دانه‌های درشت و پوست بسیار لطیف و نازکی دارند .هنگامیکه این انگوررا بدهان بردم چنین احساس کردم که درمیان تاکستانهای مملکت اسپانی هستم . ارمنیها انگوررا وقتی میچینند که کاملا رسیده وشیرین شده باشد . پس ازچیدن آن را دانه کرده و در چرخشت پایمال میکنند و در خمره میریزند تا تخمیر شود بعد از تصفیه بآن حرارت میدهند تادر هنگام تابستان از فساد محفوظ بماند وموادی هم برای گیرندگی درآن مخلوط میکنند . بهترین شراب بعقیده آنها آن است که زود مستی و بیهوشی بیاورد .

درآخرغذا خلیفه نطقی بزبان ارمنی ایراد نمود ویکی ازمدعوین آنرا بفارسی برای ماترجمه کرد . خلاصهٔ نطقش این بود : من بسی خوشوقتم که رؤسای بزرك خانواده های جلفارادراینجا جمع کرده‌ام تانسبت بمهمانانی که خدا برای من فرستاده است یعنی فرزندان ملت سربلندفرانسه که سالهاست مانند فرشتگان از عیسویان شرقی نگاهبانی میکنند. مهروعلاقه خود رابروز دهند. البته مملکت فرانسه روایات تاریخی خودرا بیاد داردکه همیشه مستمندان درمواقع سختی باوروی آورده واستمدادمیطلبیدند. مسلماًشنیدن نام وطن برای ماکه اکنون دروسط آسیا ناپدید شده واز آن دورافتاده‌ایم خالی ازتأثر نیست . این خلیفه که اجباراً درجلفااقامت کرده ومارا بامهر و ملاطفت پذیرفته است ازحیث مقام اهمیتی دارد وامور روحانی ارمنی های هندوستان راهم اداره میکند . عایدات کلیسای اوهم قسمت عمده‌اش ازوجوهی است که ارمنی‌های مقیم بمبئی وبنارس بجلفا میفرستند زیراکه درجلفا بغیر از چند قطعه باغ وزمین مزروع چیز دیگری وجودندارد وافراد گلهٔ گوسفندان اوهم بقدری بی بضاعت هستند که نمی‌توانند عایداتی برای چوپان خود فراهم سازند واگر چیزی هم تقدیم کلیسا میکنند محصول زراعتی است که بهائی ندارد .

سرمایه‌ایکه ازهندوستان برای کلیسای جلفا میرسد قابل ملاحظه است. طریقه جمع آوری آن هم طرز خاصی دارد . خلیفهٔ جلفا مأموریتی را بانتخاب خود بهندوستان میفرستد و بهترین محل های پر عایدات را بکشیشانی میدهد که تعهد نامه و وجه ضمانتی بپردازند و متعهد شوندکه سالیانه مبلغ معینی راجمع کرده وبرای خلیفه بفرستند. بنابراین کشیشانی که بخواهند بمأموریتهای بزرك بروند بایددرفکر جمع آوری مبلغ لازم برای پیش پرداخت باشند بنابراین محرمانه بمعاملات وخرید وفروش وتجارت میپردازند تابتوانند مبلغی برای بدست آوردن شغل مناسب ومقام عالی فراهم نمایند . این رفتار نامناسب که منافی مقام روحانیت است باعث تنفراهالی وموجب فراهم‌شدن جاروجنجال میگردد . اما اگربحالت روحی این گله گوسفند آشنائی پیدا کنیم باید از روی انصاف قضاوت نمائیم و بانظرعفو واغماض بکارهای خلیفه نگاه کنیم . هرگاه خلیفه این احتیاط رانکند ، نظر باینکه کشیشان تابع اوازطبقات پست اجتماع بیرون

میآیند وتحصیلات عالی هم ندارند ممکن است بوعده وفا نکرده وعایدات را بنفع خود تصاحب نمایند . پس چنانچه دیده میشود درمجمع روحانی هم دخل ورشوه دخالت دارد .
این تعهدات وقرار دادها که وظائف وامور روحانی را درمعرض خرید وفروش قرار میدهد ، جامعهٔ کلیسا را الکه دار میکند ، با این حال کشیشان گریگوری اینکارها را غیر مشروع نمیپندارند وسلسلهٔ روحانی ازصدر تا ذیل مشروع بودن آنرا امضا میکند .



خادم کلیسا

خلیفهٔ بزرگ اوچ کلیسا که بزرگترین رئیس روحانی است نخستین فردی است که از نصب کشیشان بمأموریت وارتقاء آنان بمقامات عالی مطالبهٔ پول میکند ومبلغی که متناسب با مأموریت باشد از آنها میگیرد . بنابر این مأمورین هم چون نمی توانند مانند سایر مردم آزادانه به تجارت وکسب وکار پردازند ناچار باید مبلغی را که بخلیفه بزرگ داده اند از کشیشان زیردست خود بگیرند .
کشیش باید زندگانی آبرو مندی داشته باشد . بعلاوه اداره کردن کلیسا وامور مذهبی وتأسیس مدرسه وامور خیریه هم خرج دارد ودرهر حال بدون داشتن پول کارها پیشرفت نخواهد کرد چانه زدن در معاملات مذهبی موجب کاهش احترام گوسفندان نسبت بچوپان نمیشود وازمطالبه پول ومساعدهٔ قبلی که امری است آشکار وعامه از آن آگاه هستند کمتر شکایتی شنیده میشود من خود شاهد اینواقعه بودم که یکی از کشیشان زیردست کلیسای جلفا که مایل مأموریت هندوستان بود نزد پر پاسکال آمده ، از او میخواست که نزد خلیفه رفته از او ضمانت کند البته فکر بکری کرده بود ولی پر پاسکال از پذیرفتن درخواست او خودداری کرد و باو پاسخ داد که دخالت درامور کلیسای گریگورها از وظیفهٔ من خارج است ومن نمیخواهم که درمیان گریگورها وکاتولیکها کدورت ونفاقی بروز کند .
پر پاسکال مرد عاقل ومآل اندیشی بود . قبل از ورود او وخلیفهٔ گریگورها بجلفا ، درمیان طائفه گریگور وکاتولیک کشمکش ومنازعه‌ای رویداده بود واکثریت گریگور نسبت باقلیت کاتولیکها بیرحمانه رفتار کرده وصدمه وآزار زیادی بآنها رسانده بودند بطوریکه کشیشان کاتولیک ازترس جان درخانهٔ مسلمانان پناه برده بودند . حتی در موقع ورود این دونفر روحانی هم هنوز کشمکش وخصومت در کار بود ولی نظر باحساسات پاك پر پاسکال و رفتار ملایم او امروز مختصر دوستی وآمیزشی درمیان آنها پیدا شده است .
شش سال قبل نظر باینکه خلیفه گریگور نسبت بکاتولیکها رفتار عادلانه ای پیش گرفته بود

مورد حمله و اعتراض واقع گردید که چرا باکاتولیکها خوشرفتاری میکند، بالاخره خلیفه مأیوسانه جلفا را تـرک کرده وراه هندوستان‌راپیش گرفت. درموقع خروج هم‌کسی ازاو مشایعت نکرد والبته برای کسیکه عادت کرده بود همیشه باطنطنه وشکوه حرکت‌کند وعدهٔ زیادی دردنبال اوباشند، این پیش آمدموجب سرافکندگی اوشد وبالاخره درحالیکه‌ازشدت یأس واندوه‌میگریست‌راه‌شیرازرا درپیش گرفت.تنها کسیکه‌دردنبال اورفت واوراتااندازه‌ای تسکین داد همین پرپاسکال بود. بمحض اینکه شنید خلیفه بااین‌وضع ازجلفا بیرون رفته است فوراً سوار براسب شده وباوملحق گردید وبامهر وملاطفت باوتسلی داد.خلیفه‌ازاین اظهار ملاطفت متأثرشد وهردو کشیش تاعصرصحبت کنان‌بطرف شیراز رفتند. بامدادروز دیگر مراسم تودیع بعمل‌آمد ویکی‌بطرف شیرازرفت ودیگری بجلفا بازگشت. درموقع جدا شدن باهم پیمان بستندکه اگر تصادفاً چنین‌پیش‌آیدکه هردودرجلفا یاجای دیگر باهم باشند مراتب دوستی را محکم‌تر کرده وباخلوص نیت باهم آمیزش کنند.

طولی‌نکشیدکه گریگوریهاازرفتارخود پشیمان‌شدند، فقراوضعفادرزمستان دچارسختی‌زندگانی گردیدند وکسی هم ازآنها دستگیری نمیکرد و بالاخره جمعیت بدون مدافع گرفتارآزار وتعدی متنفذین‌محلی گردید وفهمیدکه نه‌تنها نسبت بخلیفه رفتار ناشایسته‌ای بروزداده‌بلکه ازداشتن‌رئیس مقتدری هم‌که پشتیبان و مدافع‌آن بوده محروم مانده‌است. بنابراین پس‌از یکسال کسانی‌ازجلفا بهندوستان رفتند وباعجز والحاح ازخلیفه تمنا کردندکه بجلفا بازگردد. خلیفه هم بااینکه درهندوستان زندگانی آبرومند وخوشی داشت وازفوائد تمدن واحترام بهره‌مند بود، علوهمتی بخرج‌داده تقاضای‌آنها را پذیرفت وبجلفابازگشت. مراجعت اودر نظرارمنی‌ها فتح بزرگی محسوب شد.

ازآن تاریخ به‌بعد هیچگونه ابرنقاری مابین گله وچوپان‌دیده‌نشد بعلاوه خلیفه دوست‌صدیق وباوفای پرپاسکال شده و بواسطه سازش آنهـا کدورت گریگور وکاتولیك هم روبه تخفیف گذارده است.

باری‌درساعت یازده پرپاسکال بلند شد و ازطرف مااز خلیفه تشکرکرد وبنوبهٔ خود او را برای صرف شام بکلیسای کاتولیك دعوت نمود وگفت: میخواهم‌بافتخـار مهمانان خود، اروپائیهای‌مقیم‌جلفاونمایندگان‌کاتولیك راهم دعوت کنم، دعوت‌اوپذیرفته شد ومادرروشنائی فانوسها بطرف منزل حرکت کردیم.

درمراجعت بمنزل‌من به پرپاسکال ملامت کردم وگفتم: درصورتیکه شما بودجه‌ای دراختیار خود ندارید ومأمورهندوستان هم‌نیستید چرا میخواهید باخلیفه رقابت کنید.

درپاسخ گفت: دراین باب‌فکری نکنید وخودرا بزحمت‌نیاندازید، اولاغزال را خواهم‌کشت زیراکه گلهای‌باغرا ازمیان میبرد وبتاکستان هم خسارت وارد میسازد واعتنائی بتوجهات من ندارد. بنابراین درمحاکمه‌محکوم‌بقتل‌شده‌است‌ثانیاً میوه وخربوزه‌وسبزی‌هم‌بقدر کفایت داریم زیرا زمین محصوری‌که سابقاً در اختیار ژزوئیت‌ها بود پس از رفتن آنها بکلیسای

ماتعلق گرفت وما اکنون ازحاصل آن بهره‌مندهستیم . پیروان‌من‌هم بادادن گوسفند وچند مرغ در این مهمانی بمن کومك خواهند کرد بعلاوه امروزهم يك قسمت ازدوهزاروپانصد فرانك را که سالیانه ظل‌السلطان بعنوان‌اعانه بمؤسسهٔ من‌میدهد خواهم گرفت . بااین حال میبینید که اوضاع اقتصادی من‌بدنیست ومیتوانم بافتخارشماجشنی‌بگیرم وخوشوقتی‌راکه از مصاحبت شما دارم به تابعین خود نشان دهم . شما فردا تنها باصفهان بروید تامن مقدمات جشن را فراهم نمایم .

۵سپتامبر - مارسل‌درمنزل‌ماند تانقشهٔ تعمیرسد ساوه‌را تکمیل کرده بتوسط دکترتولوزان برای شاه بفرستد . انجام این مأموریت موجب خستگی‌اوشده است ، نه‌فقط مامجبورشدیم که درمسافرت راهراکج کنیم و بزحمت بیافتیم بلکه باید نقشه راهم کشیده وبا حساب‌دقیق به تهران بفرستیم .



مادام یوسف

چون‌من درجلفا کاری‌نداشتم رفتم نزد زن‌خواجه‌یوسف و ازاو خواهش کردم که‌بوعده وفا کرده‌مرابدوست‌خودزیبا خانم زن‌حاج‌حسین‌تاجرفرش فروش معرفی کند .

مادام یوسف که در وجاهت صورت و آراستگی‌اندام و قشنگی‌لباس درجلفا بی‌نظیر است ، خواهش مرا پذیرفت ومن بسی مایل بودم که از ملتزمین رکاب او باشم ولی موانعی‌درکاربودزیراکه‌اولا یکزن ارمنی نمیتواند بدون چادر وچاقچور و روبند به اصفهان برود ثانیاً همراه بودن زنی‌که لباس مسلمانی دارد بايك فرنگی خطرناك است . اوخود رابلباس زنان مسلمان درآورد ومدتی مرا بتماشای این مقدمات مشغول‌کرد وچون کارش‌تمام شدسوار براسب‌سیاه قشنگی شدکه ظل‌السلطان بعنوان هدیه باوداده بود وبا دونفر خدمتکار چهارنعل ازکوچه های تنگ وپرپیچ وخم جلفابراه افتادو بزودی‌درابری‌ازگردوخاك‌پنهان گردید . من‌دراین‌فکر بودم که این لباس ایرانی که با تنفر بآن مینگریستم چقدر برای مسافرت مناسب وبیالای



زیبا خانم و مادام یوسف

بلند یکزن زیبا میبرازد بعلاوه فایدهٔ آن هم اینستکه انسانرا از گرد و خاک محفوظ نگاه‌میدارد . باری منهم نیم‌ساعت پس از عزیمت او با نوکری حرکت کردم و بمنزل معهود رسیدم ، حاج‌حسین درتالار بیرونی بانتظار ورود من نشسته و محض احتیاط مشتریهای فرش را هم جواب داده بود.

بمحض اینکه وارد شدم با کمال مهر وملاطفت وبدون اینکه از شباهت من با مارسل حرفی بزند مرا باندرون برد.

انصافاً باید اعتراف کنم که براستی زیبا خانم زیباست و بیجهت در اصفهان بوجاهت مشهور نشده است. از آرایش مختصر او پیداست که مدتی در دربار سلطنتی زندگانی کرده است.

من بسی مایل بودم که خوشبختی وافتخار وهنر نقاش ماهر و یا حجار هنرمندی را داشته باشم تا بتوانم چنین نمونه‌ای را مدت مدیدی درمقابل نظر قرار دهم وازتماشای اولذت ببرم.

نه تنها محو زیبائی زیبا خانم شده بودم بلکه هوش فوق‌العاده وصفات ممتاز وجمله های شیرین وعبارات دلنشینی که درصحبت بکارمیبرد واشارات مخصوص وحرکات سرودست او نیز برشیفتگی من میافزود.

باری زیبا خانم بصحبت پرداخت و ازخوشبختی زمان گذشته که در نزدشاه بوده داستانهائی گفت. ازمسافرتهای شاه باروپا خاطراتی داشت زیراکه اوهم بادونفرزنان سوگلی شاه تامسکو همراه شاه بوده‌است وبسی اظهار تأسف میکرد که بامرشاه مجبور شده ازمسکو بایران باز گردد. میگفت وقتیکه شاه بکشتی نشست وازبندر انزلی جداشد بسیار اندوهناك گردید.

تمام اهل اندرون تابندرانزلی همراه بودند. تنها ماسه‌نفر بااو بکشتی وارد شدیم. همینکه ناخدا فرمان کشیدن لنگرراداد زنانی که‌درساحل مانده بودند بطوری گریه وزاری‌وشیون کردند که‌ساحل بلرزه درآمد، ازدیدن این‌منظره شاه متأثر گردید وبفکرفسخ عزیمت‌افتاد وامر کرد که اورادوباره بساحل برگردانند اما دکتر تولوزان وچند نفر که درنزد اوتقرب داشتند به‌نصیحت پرداخته وباو فهماندند که بازگشت او در ایران ومخصوصاً در اروپا تأثیر بدی خواهدداشت. زیرا که دولتهای مقتدر دنیا زحمت‌ها کشیده وجشن‌ها فراهم کرده‌اند وانتظار مقدم اعلیحضرت شاهنشاه را دارند. اگر بفهمند که اعلیحضرت نظربگریه وزاری زنان فسخ‌عزیمت کرده‌است میخندند وبمقام بزرك سلطنت توهین‌واردمیشود بنابراین شاه ازمراجعت منصرف گردید.

من از زیبا خانم پرسیدم مملکت روسیه را چگونه دیدید آیا از اوضاع آنجا خوشتان آمد درپاسخ گفت: من ابداً این مملکت را ندیدم زیرا بمحض ورود بکشتی من ودونفرهمراهم‌را دریکی ازاطاقهای کشتی محبوس کردند ودرمحل تنگ وبدون هوائی بسر بردیم وچون کشتی بباد کوبه واردشد مارا فوراًداخل قطار راه‌آهن کردند ودرآنجا زندانی شدیم حتی پنجره های‌واگون‌را هم بستند و ممکن نشد که نظری به‌بیرون اندازیم. بمحض ورود بمسکوهم مارا دراطاقی حبس کردند وخواجه‌هامواظب مابودند که ازاطاق خارج نشویم. شاه‌هم نظر بجشن‌ها وپذیرائی‌های باشکوهی که بافتخاراوفراهم‌ساخته بودند نمیتوانست برحسب‌معمول تهران ازاول شب درنزد زنان حرم خود باشد وماهم ازتنها ماندن ومحبوس بودن محزون واندوهناك بودیم.

همینکه شاه فهمید مارا باتحمل‌چه‌زحمتی بالباس‌ایرانی تامسکو آورده‌اند واحساس کردکه بااین

وضع مسافرت برای او مشکل است و محفوظ ماندن زنان از آلایش‌ها امکان پذیر نیست، تصمیم گرفت که ما را بایران برگرداند، ما هم از جدا شدن او اظهار تأسف کردیم ولی نظر بسختی‌هائی که در این مسافرت کشیده بودیم باطناً مایل بمراجعت بودیم. درست دو ماه میگذشت که ما رنگ آفتاب و یا گوشه‌ای از آسمان کبود را ندیده بودیم. بعلاوه ناصرالدین شاه هم از مسافرت خود خوشوقت و شادمان بود، همه‌جا محترمانه از او پذیرائی میکردند و جشن های بسیار باشکوهی بافتخار ورود او فراهم میساختند و در شهرهای بزرگ قشون را بالباسهای آراسته و قشنگ در مقابل او دفیله میدادند. چون در اولین مانور نظامی که در روسیه بافتخار او تشکیل داده بودند حضور پیدا کرد. وضع قشون و لباسهای قشنگ سربازان در او تأثیری کرد و در موقع مراجعت در نهایت خشم و غضب بسپهسالار گفت: «اینهمه پولی که برای لباس قشون از من میگیری بچه مصرف میرسانی؟ قیصر روس چه نوکران درستکار و بی طمعی دارد، برعکس شما نوکران نالایق من که همه باید در زیر چوب و شکنجه بمیرید.»

ما از اطاق مجاور تغیرات شاه را شنیدیم و برخود لرزیدیم و برقتل سپهسالار یقین حاصل کردیم اما این مرد بزرگ که هیچکس نمیتوانست نسبت اختلاس باو بدهد ابداً خودرا نباخت و چنان باحضور قلب بشاه جواب داد که خشم شاه مانند ژالهٔ زمستانی که از اولین اشعهٔ خورشید برطرف میگردد زایل شد.

او گفت: «مگر اعلیحضرت نمیدانند که قیصر روس بافتخار عبور جانشین جمشید و کیخسرو مجبور شده است یک قسمت از قشون خود لباس نو بپوشاند؟»

من باز از زیبا خانم پرسیدم که شاه از مسافرت بممالک مختلف اروپا چه ارمغان منیدی آورد و این مسافرت چه تأثیری در او داشت؟

در پاسخ گفت: ناصرالدین شاه فرنگستان را زیاد دوست میدارد او بزرگترین سلاطین و تواناترین ملکه های روی زمین را در مقابل خود دیده و هنرمندی و حرکات حیرت‌آور رقاصه‌ها را میستاید و از آراستگی و زیبائی خانمهای اروپائی زیاد تعریف میکند، باوجود این در تمام آن ممالک چیزی که شایان مقایسه با اوضاع ایران باشد ندیده است. دلیل آنهم این است که در مراجعت از اروپا پس از پیاده شدن از کشتی شب را در قصر سلطنتی انزلی که در ساحل دریا واقع است بسر برد و بمحض ورود روی بهمراهان کرده و آنها را بشهادت طلبید و گفت: «این منظره و این آب و آفتاب را نگاه کنید، آیا در تمام این ممالک که مسافرت کردید جائی بقشنگی ایران دیده‌اید؟» همراهان همه گفتند خیر قربان، باوجود این شاه از مسافرت خود بفرنگستان و اوضاع شهرهای بزرگ آنجا با میل و رغبت صحبت میکرد و برای اینکه یادگاری از این مسافرت طولانی خود باقی بگذارد امر کرد که گوی بزرگی از طلا بسازند و از تاج کیانی و تاجهای شاهان پیش جواهری از قبیل یاقوت و زمرد و لعل وغیره بردارند و از دریاها و جبال و دره‌ها و شهرهای بزرگ که در مسیر او واقع بوده‌اند نقشه‌ای در روی آن ترسیم کنند و برای نشاندادن قشنگترین پای تخت‌ها بهترین الماسها را در آن نصب نمایند.

من باو گفتم : خانم آیا شما هم این کره را دیده‌اید ؟

- بلی این کره چند روزی در نزد انیس‌الدوله بود و ما آنرا تماشا میکردیم . انیس‌الدوله شاه را ملامت میکرد که چرا این همه جواهر گرانبها را باین مصرف رسانده است .

- راستی جای بسی تأسف است که اعلیحضرت این گوهرهای تاریخی را باین کره نصب کرده است .

- آری انیس‌الدوله از این عمل شاه غصه‌دار شده و بسی مایل بود که شاه آنها را باو مرحمت کند تا بمصرف زیبائی سر و سینه و زینت لباس خود برساند .

- انیس‌الدوله میدانست که این جواهرات از کجا آمده است ؟

- آری او میگفت که اغلب آنها بتوسط نادرشاه از هندوستان بخزانهٔ ایران منتقل شده است و پس از مرگ نادر بدست آقا محمدخان مؤسس سلسلهٔ قاجاریه افتاده است . تنها شاهرخ که از تخت سلطنت محروم شده بود میخواست اولاد خود را بجای تخت شاهی وارث قسمتی از این جواهرات نماید و باوجود نابینائی در پنهان داشتن آنها مهارتی بخرج داده بود و چون آقا محمدخان از او مطالبه کرد قسمها یاد کرد که از وجود چنین جواهراتی خبر ندارد و نمیدانست که پنهان داشتن آنها از آقا محمدخان چه عواقب وخیم و چه شکنجه های سختی در دنبال دارد

باری شاهرخ بدبخت باشجاعت بی‌نظیری متحمل انواع زجر و شکنجه گردید و چیزی بروز نداد ولی آقا محمد بر شدت رنج میافزود تا بالاخره در زیر این شکنجه‌های طاقت فرسا تاب نیاورد وجای چند دانهٔ الماس گرانبها را نشان داد که از چاه یا از زیر پی عمارتش بیرون آوردند و چون فتح باب شد بدستور آقا محمد باز او را زیر شکنجه قرار دادند و این پیرمرد لجوج از نشان دادن آنها خود داری میکرد . عاقبت آقا محمد سخت ترین شکنجه را برای او معین کرد و دستور داد سرب را آب کرده و قطره قطره بر سر او بریزند. شاهرخ دیگر نتوانست این شکنجه مهلك را تحمل کند و تمام جواهراتی را که سابقاً زینت تاج سلطنتی نژاد تیمور بود (اورنگ‌زیب) باقا محمد تقدیم کرد.

آقامحمد پس از آنکه یقین حاصل کرد که چیزی در نزد او نمانده است امر کرد دست از شکنجه‌اش بکشند و شاهرخ که قربانی خست و طمع خود شده بود بواسطهٔ تحمل این سختی‌ها پس از چند روز درگذشت .

بهرحال این جواهر که نمی‌توان برای آنها بهائی معین کرد اکنون در روی کرهٔ ناصرالدین شاه قرار دارد . یاقوت بزرك شاهرخ نشان میدهد که کوه دماوند بلند ترین کوههای دنیا میباشد ، یکدانه الماس بسیار باشکوه هم در روی این گوی ، تهران پایتخت ایران را که قشنگ ترین پایتخت های عالم است نشان میدهد و معروف است بالماس اشرف .

اشرف آخرین شاه افغان است که پس از شکست قطعی بطرف بلوچستان فرار کرد ولی رئیس قبیله بلوچستان او را دستگیر کرده کشت و سر او را با این الماس که در بغل پنهان کرده بود برای شاه طهماسب فرستاد .

باری اصلاح کردن معلومات جغرافیائی یك زن بی سواد سخت‌تر از آموختن علم هندسه بقاطر است. خلاصه از زیبا خانم پرسش دیگری هم کردم و گفتم با اینهمه زیبائی چرا شما از دربار سلطنتی تهران کناره جوئی کردید ؟

گفت : نظر باینکه حاجی حسین خدمات زیادی بناصر الدین شاه کرده و کارهای مهمی برای او انجام داده بود شاه هم در پاداش مرا بازدواج او در آورد و منهم از بخت خود شکایتی ندارم نصیب وقسمت اینطور بوده است بعلاوه حاجی آقا هم مرد خوبی است و بی اندازه مرا دوست میدارد و یکی از خوشبختی های من هم این است که حاجی بغیر از من زن عقدی دیگری ندارد. بااین حال افسوس میخورم از اینکه نمیتوانم باندرون شاهی مسافرت کنم و در تابستان در اردوی سلطنتی به ییلاقات وجاهای خوش آب وهوا نقل مکان نمایم و در عید نوروز از دست اعلیحضرت عیدی دریافت نمایم ، مخصوصاً از اینکه از تعزیه‌های ایام محرم در تکیه دولت محروم شده‌ام بیشتر متأسف هستم (۱)

---

(۱) یکی از تفریحات ناصر الدین شاه تعزیه خوانی در تکیهٔ دولت بود که در آنجا علاوه بر تفریح ، تجمل وشکوه سلطنت خود را نمایش میداد .

در تکیهٔ دولت اغلب زنهای خوشگل را راه میدادند واز ورود زنهای پیر وزشت رو جلوگیری میکردند وعجب‌تر آنکه دراین تعزیه بیشتر نمایشاتی داده میشد که ابداً مربوط بعزا داری نبود مانند نمایش درة الصدف وتعزیهٔ امیر تیمور وتعزیهٔ یوسف وزلیخا وعروسی دختر قریش وغیره .

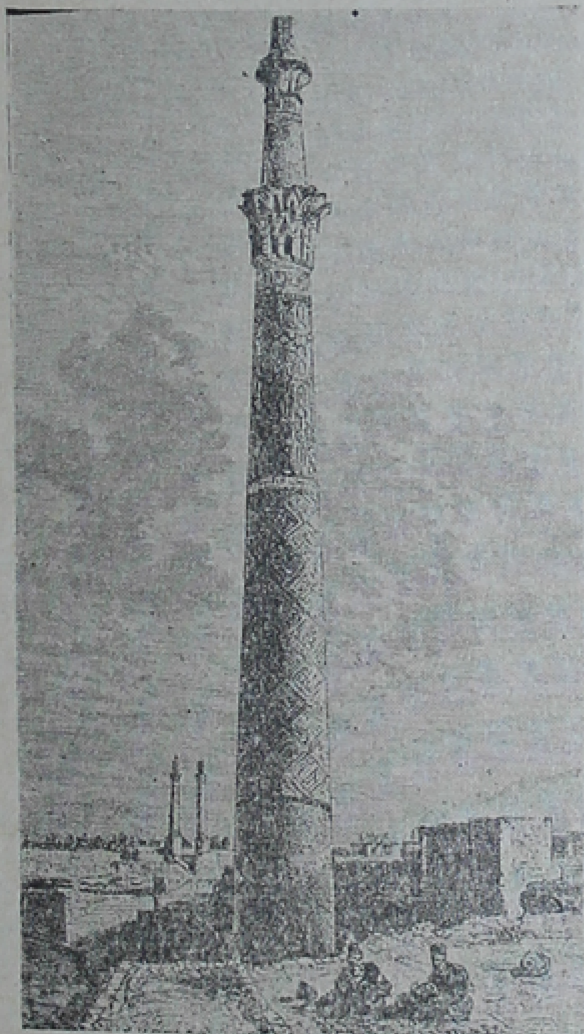
بازیگرها میبایستی نقش خود را از روی نسخه‌ای که بشعر نوشته شده باآواز مخصوص بازی کنند مثل اینکه حضرت عباس حتماً باید چهارگاه بخواند وحر، نوای عراق و دیگران راك وشور وغیره .

طاقهای تکیه را باید وزراء وحکام بانهایت شکوه وتجمل زینت نمایند. در شبانه روز دو نوبت نمایش داده میشد اولی از سه ساعت بغروب مانده تا غروب ودیگری از دو ساعت از شب گذشته تا شش ساعت ادامه داشت .

اطاق شاه در یکی از غرفه های فوقانی بود که باندرون شاهی راه داشت ودر مقابل آن پارچه‌ای از کازمشگی آویخته بودند وشب هم چراغی در آن روشن نمیکردند تاشاه بتواند آزادانه بتماشای تعزیه وزنها بپردازد .

تکیه دارای چندین مدخل بود ابتدا دسته موزیك نظامی وارد میشد وبانواختن آهنگ مارش تکیه را دور میزد ودر محل مخصوص خود توقف میکرد وبنواختن ادامه میداد ، بعد نقاره‌چی‌ها باکره نای ودهل وطبل درحالیکه سوار شتر بودند میآمدند وپس از آنها هزار نفر فراشان شاهی باچماقهای نقره وارد میشدند ودور میزدند واز در دیگر بیرون میرفتند ، در پشت سر آنها زنبورکچیان سوار برشترها بازنبورکها میآمدند ومیگذشتند در عقب آنها قاطرچیان شاهی میآمدند که برقاطرها چادر وتجیر ویخدان ومفرش وفرش بار کرده بودند وپس از آنها آبدار ها بـا خورجین های مخمل زر دوزی شده وقبل ومنقل آمده و میرفتند وبعد سوارانی میآمدند که اسبان بازین وبرگ مرصع و زین پوشهای گلدوزی شده را یدك

پس ازاین صحبتهای طولانی زیباخانم بلندشدومرا بتماشای خانهٔ خود دعوت کرد ، حیاط پرازدرخت های قشنگ بود وفواره‌های متعدد درحوض بزرگی فوران داشتند وباترشحاتی که باطراف پراکنده میکردند طراوت مطبوعی درفضای خانه ایجاد مینمودند . درخت‌های گل‌سرخ ویاسمن‌سفید وزردعطرخود راباعطریکه درروی فرشهاریخته بودندمخلوط ساخته و فضای خانه راکاملا معطر کرده بودند . ازپله‌ها ببالای بام‌خانه‌بر آمدیم این بام‌ازهر طرف بادیوارهای آجری محفوظ‌شده‌است وازدرز آجرها میتوان بیرون را تماشا کرد ولی‌ازبیرون ممکن نیست کسی بتواند درون‌محوطهٔ‌بام رابه‌بیند . ازوسط سوراخهای منظم این قفس‌آجری منارمرتفعی دیده‌میشود که‌ازساختمان های‌دورهٔ مغول است . این مناراز موزائیک‌های آجری پوشیده‌شده‌و دارای کتیبه‌های‌عریضی است . پلکان گردنده ای‌دارد که‌میتوان تاقلهٔ‌آن صعود کردولی ازبالادرب آنرامسدود کرده‌اندتاکسی نتواندباندرون‌خانه‌ها که‌زنها آزادانه و بی‌حجاب در رفت وآمد هستندنظری بیاندازد .



مناری که در دورهٔ مغول ساخته‌شده است

قبل از مراجعت بجلفا مادام یوسف مرا بانبار فرش حاجی حسین برد . فرشهائی که‌درفراهان برای‌صدور بافته میشوددارای رنگهای زرد وآبی و قرمز تندی است .

من‌درحال‌تماشای‌این‌محصول صنعتی ایران بسی افسوس‌خوردم که‌چرارنگهای جوهری بکاربرده‌وما نندقدیم رنگهای طبیعی بکارنمیبرند و از ارزش این محصول کاسته‌اند . قالی وقالیچه ای که بدست‌زنان‌ودختران قبایل بافته‌میشود دارای‌رنگ‌طبیعی‌است‌ومشتری فراوانی

❀میکشیدندومخصوصااسب‌سواری شاه‌موسوم بجهان پیمارابادم ارغوانی‌رنگ‌نمایش‌میدادند زین ویراق این اسب ازطلاساخته شده بود وبالاخره کالسکه لاکی مطلای شاه که هشت اسب سفیدآنرا میکشیدند وارد میشد وسواران زرین کمر درجلو وعقب‌آن بودند وپس از نمایش دادن این تجملات معین‌البکا به‌تعزیه گردانی مشغول میشد و ببازیگران دستوراتی میداد وتعزیه شروع میشد (نقل‌ازتاریخ مرحوم مستوفی)

داردولی این فرشهای جوهر یرانظر باینکه رنگشان زود زایل میشود اروپائیان نمی پسندند و چندی است که ازخرید آنهاصرفنظر کرده‌اند و بیشتر سفارشات خود را بفارس میدهندزیراکه درآنجا رنگهای طبیعی منسوخ نشده است .

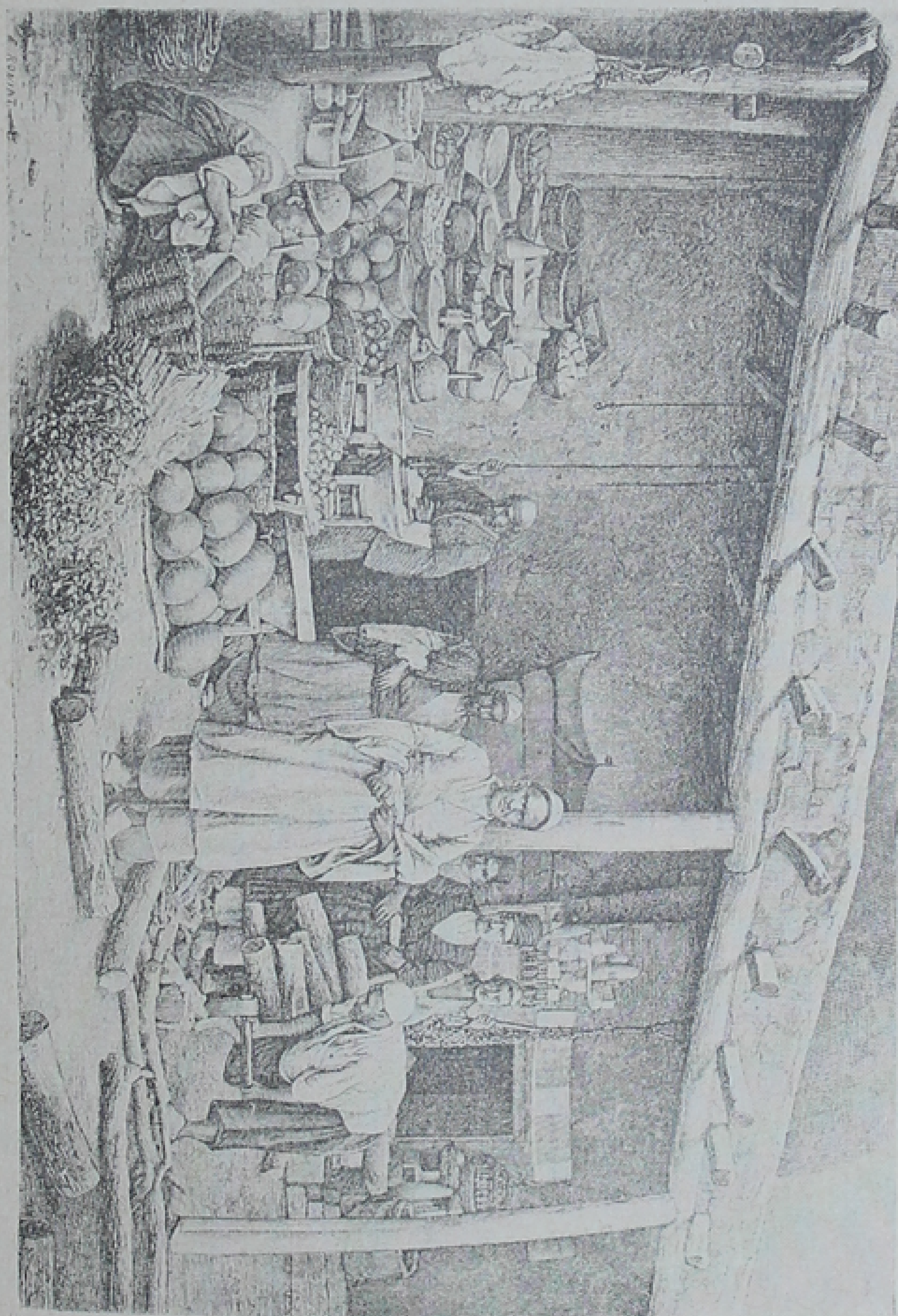
درمراجعت بجلفا دیدم که مارسل وپرپاسکال ودکترتقی خان دراطاقی نشسته وانجمنی تشکیل داده‌اند . دکتر آمده بود مارا آگاه نماید که نامه‌ای ازظل السلطان رسیده‌است ودو نفرمأمور آنرا چاپاری آورده‌اند. شاهزاده اظهار ملاطفت کرده وباصل زادگان فرانسوی که‌شهرت ورودشان بگوش او رسیده بود تبریك ورود گفته و تکلیف کرده بودکه ببروجرد برویم ودر اردو انتظار پذیرائی مارا دارد ونیز به نایب الحکومه دستخطی فرستاده‌بودکه ازاحترام مافروگذاری نکند وباامام‌جمعه‌مراجعه‌نماید تا ما بتوانیم بدون مزاحمت بناهای مذهبی را به‌بینیم و نوشته‌بود که اگر خواستند بجنوب مسافرت کنند توصیه های لازم بحکام و نواب ولایات جنوبی بنویسد که درمحافظت ماکوتاهی نکنند وهمه‌جا باما بااحترام رفتارکرده وسایل تسهیل مسافرت ما را اعم‌ازاینکه‌ازشیراز به‌بوشهر یابه فیروزآباد برویم‌فراهم سازند واگرموانعی پیش آید فوراً برطرف نمایندو بالاخره نوشته بودکه اگر کسی بآنها صدمه ای بزند بسخت ترین وضع بمجازات خواهدرسید.

من ازاین توصیه واحتیاطات چنین استنباط کردم که مسافرت درجنوب‌خالی ازاشکال نیست. برای نایب الحکومه‌وامام‌جمعه نیز مستقیماًتوصیه‌فرستاده بود. امام‌جمعه که یکی از مجتهدین معروف اصفهان‌است از این توصیه که‌مارا بمسجد راه دهند ناراضی است‌ولی جرئت‌اعتراض هم نکرده است و چون باید بدستورات‌مذهبی‌هم‌رفتار کند چند نفرملارامأمور کرده‌است کراه‌حلی‌برای ورودمابمساجد پیدا کنند .



یکی از کوچه های اصفهان

میرزا تقی‌خان بما تکلیف کرد که تا رسیدن جواب امام جمعه خوب است بقریهٔ کلادان که جای باصفا ونشاط آوریست برویم ومنار جنبان را تماشا کنیم دکتر مایل است که مارا باشکوه و جلال بآنجا ببرد وامر کرده است که کالسکه های ارباب یعنی شاهزاده رابرای افتخارما



بازار جلفا

آماده سازند. این کالسکه‌ها را معمولا مانند توپ بشش اسب می‌بندند ولی نظر باینکه کوچه‌ها تنگ وراهها خراب ومخصوصاً مدخل پلها خوب نیست قرار شد که بااسب برویم و کالسکه‌ها تا جائی که راه خوب است بیایند ودرآنجا توقف نمایند وطرف عصر مارا بگردش ببرند.

فصل پانزدهم

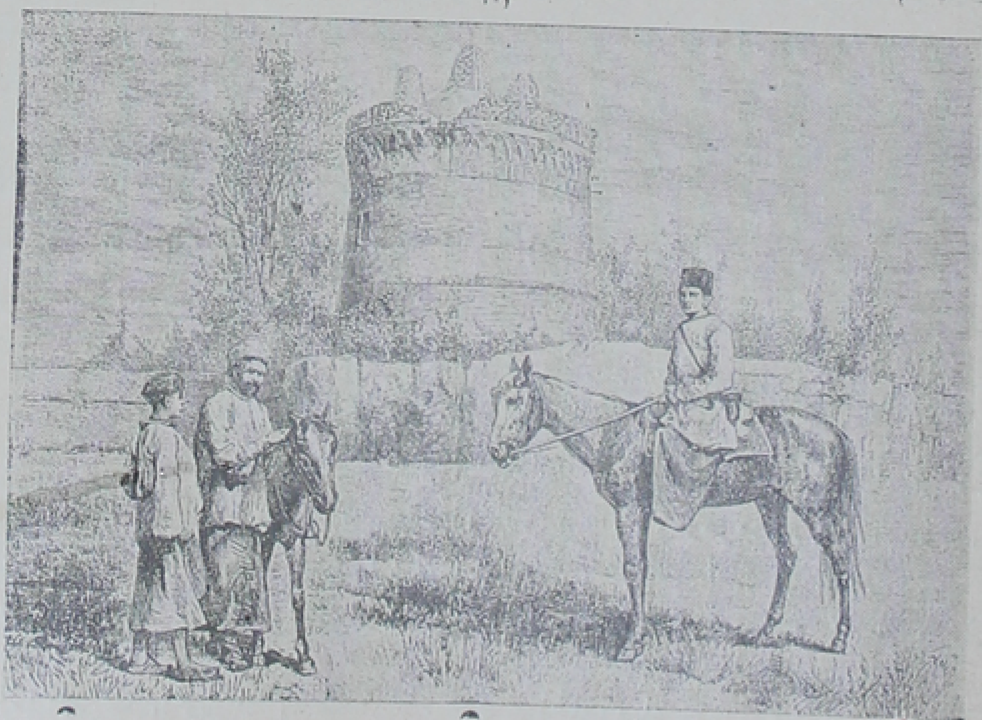
گردش در کلادان - منارجنبان - چاه آب - زراعت اطراف شهر - تنباکو و پنبه - کود - وسایل نقلیه.

۶ سپتامبر - درموقع بیرون رفتن از جلفا باید از بازاری عبور کنیم که جمعیتی دارد. اما دکانهایش مانند دکانهای بازار اصفهان پرثروت نیستند، بیشتر چیزهائی که در آنها دیده میشود خربوزه وهندوانه ومیوه های خشك وهیزم وشمع گچی وغیره است.

محلهٔ تجار درسنگین چوبی دارد که روی آنرا باآهن پوشانیده‌اند وشبها باقفل های بزرك بسته میشود.

این در بزرك ورود افغانها رابجلفا درموقع محاصرهٔ اصفهان دیده است. دو کتیبه که در دیوار حك شده است شاهد آنوقایع حزن انگیز هستند، یکی بزبان ارمنی ودیگری بزبان لاتن نوشته شده است. کتیبه اخیر را کروزینسکی Krusinsky بیادگار خدماتیکه کشیشان عیسوی درموقع محاصره بااهالی جلفا کرده‌اند در دیوار حك کرده است.

چون ازمحوطهٔ جلفا خارج شدیم بمزارع نشاطانگیزی رسیدیم که کرانهٔ آنها ناپدید بود. دهکده های قشنك در زیر درختان که تشکیل جنگلی داده است پنهان بودند. باغها پر از درختان میوه بودند



برج کبوتران

وپیچکهای گلدار ودرختان یاسمن از کنار دیوارهاسر برآورده بودند. جابجا درمزارع سبزو

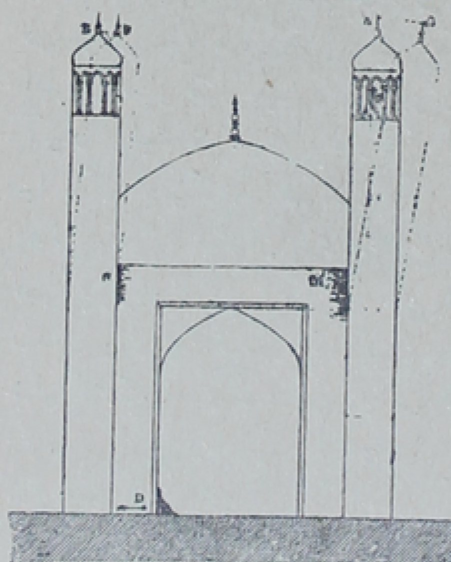
خرم خرابه‌های مساجد کوچکی دیده میشد که هنوز موزائیکهای قشنگ کاشی در دیوارهای آنها درخشندگی داشت . سقف این مساجد در موقع اقامت افغانها در اصفهان خراب شده و بعدها هم دهقانان بی‌بضاعت نتوانسته بودند دو باره آنها را بسازند و شاید امروز هم افسوس میخوردند که دو نفر کافر بدرون این خرابه‌ها که هنوز هم در آنجا نماز خوانده میشود نظری اندازند .
باری در حال عبور از این مزارع پر محصول و باصفا بالاخره بقریهٔ کلادان وارد شدیم . در میدانی امامزاده ایرا دیدیم که بنای آن بسیار ساده و در طرفین آن دو منار واقع شده بود که در موقع حرکت دادن یکی دیگری هم حرکت میکرد . کسی در ایران پیدا نمیشود که از منار جنبان اصفهان و شهرت اعجاز آن آگاه نباشد .
ما بدون اشکال وارد حیاط شدیم و اهالی هم مفتخر بودند که اروپائیان بدیدن این منارها رغبتی دارند .
بنای محقری است باسر در بیضی شکل و در مرکز آن قبری است که از کهنه های چرکین که بطریق نذر روی آن گذارده‌اند پوشیده شده است .
در طرفین این بنا دو مناره است . مردی ببالای یکی از آنها صعود کرد و با قوت منار را بحرکت درآورد . منار حرکات نوسانی داشت و این نوسانها بمنار دیگر هم سرایت کرده و آنهم جنبشی میکرد ولی نه باندازهٔ منار اول ، اهالی این حرکت را حمل بر اعجاز کرده و معتقدند که شخص بزرگواری که در زیر بنا مدفون است این منارها را بجنبش درمیآورد (۱) اشخاص بی اعتقادی هم قبر را شکافته و یقین حاصل کرده‌اند که مرده حرکتی نمیکند و بالاخره چون مسئله مهم بوده اروپائیان را هم در حل آن دخالت داده‌اند و آنها هم دلایل درستی اقامه نکرده‌اند بعضی گفته‌اند که این دو مناره در دو انتهای تیر افقی ساخته شده که در زیر سقف بکار رفته است و چون یکی را حرکت دهند دیگری هم بالطبع حرکت میکند ولی این برهان برای حل مسئله کافی و قانع کننده نیست زیرا که اگر چنین باشد منارها در آن واحد باید دارای دو حرکت باشند یکی نوسانی که بطور افقی است و دیگری قائم که انتقال آن از بالا بپائین است و این دو حرکت باید باهم مخلوط باشند . بعلاوه چنین قطعه چوبی هم یافت نمیشود که تا این اندازه محکم و بادوام باشد تا بتواند چنین بارهای سنگینی را بدون شکسته شدن تحمل نماید و مرور زمان هم آنرا فاسد نکند واز میان نبرد .
مارسل چون بمجرد دیدن مسجد یا بنائی سالهای عمر آنرا معین میکند در ایران شهرتی حاصل کرده است بطوریکه او را در فن خود رب النوع میدانند و در هر مجلس پذیرائی راجع بمنار جنبان از او توضیحاتی میخواهند ولی او همیشه در پاسخ گفته است من بدون دیدن این بنا نمیتوانم اظهار نظری بکنم اما امروز که بدیدن آن موفق شده آزادانه نتیجهٔ فکر و مشاهدات

---

(۱) از یکنفر اصفهانی شنیدم که رضا شاه فقید بتماشای منار جنبان رفته بود پس از آنکه منارها را بجنبش درآوردند متولی گفت قربان جنبش منار بواسطهٔ اعجاز پیری است که در زیر آن مدفون است شاه باو گفته بود معلوم میشود که این پیر بغیر از جنبا ندن منار معجزهٔ دیگری ندارد (م)

خودرا بیان‌میکند زیراکه اگرطبقهٔ عوام وزنان ایرانی این حرکت راحمل براعجازمیکنند مردمی هم‌درایران‌هستند که معلوماتی‌دارند وصرفنظر ازاعتقاد باحکام نجومی هرحرکتی را معجزه نمی پندارند .

مار-ل پس ازآنکه بادقت بمشاهدهٔ حرکات ومطالعهٔ بناپرداخت چنین‌اظهارعقیده کرد: این‌دومناره‌سبك وزن دراطراف‌قطعه‌چوبی که درمیان‌پله‌هاراست‌ومستقیم‌فرورفته ساخته‌شده است‌وهریك ازمناره‌ها دریکنوع‌حفرهٔ‌آهنی فرورفته ومیتواندبدور محورقائم خودنوسانات کم‌وسعتی رسم‌نماید واین نوسانات که فقط دررأس‌منارهامشاهده میشود یك سلسله‌تصادمات وضرباتی بخمیدگی طاق MNوارد میآورد وهمین تصادم وضربه بمنار دیگر سرایت کرده ودرنتیجه منار B هم حرکت خفیفی میکند واین حرکت مبتنی بریکی از قضایای ابتدائی مکانیك است . بعلاوه باید دانست که وسعت‌نوسانات تکرار شدهٔ درمنارهٔ B خیلی کمتراز منارهٔA میباشدکه باقوت دست‌آنرا تکان‌میدهند ، دلیل دیگریهم برصحت این‌قضیه هست وآن این است‌که اگرشخصی درنقطه D در قاعدهٔ جرز B پشت بدیواربدهد درتمام مدت آزمایش ضرباتی احساس‌میکند که شبیه است بضربهٔ سختی که به بدنه خارجی‌دیواروارد‌آمده وآنرا‌بلرزه درآورد والبته اگرمناره ها بجای نوسان افقی بدورمحور خودحرکات انتقالی قائمی‌داشته باشند این‌اثربروز نخواهدکرد ودرصورت اخیر نه فقط درز وشکافی درنقاط MوN تولید میشود بلکه شکافهای افقی هم ستون‌مجوف مناره هارابدوقطعه تقسیم خواهد کردوتحقیق‌اینکه مصالح منارهادرهیچ نقطه قطع وفصلی پیدا نمیکندآسان است .



مناره جنبان

خلاصه پس ازآزمایشهای‌لازم سوارشده با پرپاسکال ودکتر بفاصلهٔ یکربع ساعت رسیدیم بقصر کلادان‌که درموضع نشاط انگیزی دردشت خرم‌وسبزاصفهان واقع شده است .

بهترین مناظردرنظرشرقیان جائی‌است‌که درروی‌آن سبزه فرش زمردین بگسترانند وپراز آب واشجار باشد و چون مالك اولیهٔ این قصرخواسته است بتصورات خود صورت حقیقت بدهد بساختن چنین‌باغ وکاخی مبادرت کرده است . متأسفانه‌مدت دو سال است که بحکم ظل‌السلطان‌بزیارت مکه رفته وازاین قصروباغ بهشت‌آسای خود دورشده است .

شاه وپسرانش چون خواسته باشند شخصی راازخود دور کنند اورا بزیارت مکه میفرستند . این هم یکنوع تبعید است ودرموقعی صورت میگیرد که آنشخص نفوذی پیدا کرده وموجب زحمت شده باشد ویااینکه شخص ثروتمندی باشد که برای تصاحب ثروتش اورا بدینطریق نفی بلد میکنند و پر آشکار است کسانیکه بحکم شاه برای انجام چنین وظیفهٔ مقدسی از

مملکت خارج میشوند ازمراجعت بوطن ممنوع میگردند وغالباً ازتحمل مشقات این سفر طولانی اجباری که ازروی ایمان وعقیده نیست رخت بسرای دیگر میکشند.
مالك قریهٔ کلادان نیز از این قسمت بی نصیب نمانده بود وشش ماه پس از حرکت خبر مرگش با صفهان رسیده بود. خدا یش بیامرزد. اما باید دید که وراث اصلی اویعنی زنان و فرزندانش چه شده‌اند؟
پرسیدن علت این واقعه از دکتر تقی خان خارج از نزاکت است زیرا که چون مستخدم با وفائی است باید بتمام اعمال ارباب خود با نظر ستایش نگاه کند. چیزیکه مسلم است این است که این ملك قشنك وآباد امروز بالتمام بظل السلطان تعلق دارد.
از پنجرهٔ تالار فوقانی عمارت دشت پهناور حاصل خیزی دیده میشود که در کرانهٔ افق بجبال بختیاری متصل میگردد. درمیان مزارع تنباکو وذرتهای خوشه دار نهرهای پرآبی جاری هستند که لاك پشتهای بزرگی درآنهاشناورانند.
در مرکز باغ مخزن بزرك پراز آبی است که آب آن برای مشروب ساختن باغچه های اطراف قصر بکار میرود ولی مزارع تنباکو وذرت مانند اراضی سواحل رود نیل باماشین آبیاری میشوند. بااین تفاوت که درسواحل نیل ماشین بادست انسان بکار میافتد ودراین جا باگاو بحرکت درمیآید.
اهالی باهوش اصفهان ماشین خوبی اختراع کرده‌اند که بوسیلهٔ آن آب رااز چاههای کم عمق بیرون‌میاورند، اگر چه این‌چاهها عموماً درزیر شاخ وبرك درختان مخفی هستند ولی صدای یکنواخت ماشین آب کش حضور آنها را اعلام میکند. در طرفین چاه دو دیوار تکیه گاه کوتاه‌ساخته‌شده‌ومیله آهنی کهاستوانه‌ای چوبی آنرا احاطه کرده‌است بطور افقی در روی دیوارها قرار دارد. درروی استوانه طناب محکمی افتاده که یك سرآن بگردن بند گاو بسته شده ودر سر دیگر آن دلوچرمی بزرگی است که درچاه رفت وآمد میکند. در جلو چاه زمین را بطور سراشیب حفر کرده‌اند تاگاو بتواند درآن بطرف بالا یا پائین برود. وقتیکه حیوان ازاین حفره بالا میآید دلو درچاه فرو میرود وپراز آب میشود و همینکه گاو با اشاره وفرمان پرستار بطرف پائین رفت دلو از چاه بیرون میاید وهمان پرستار که سرچاه نشسته آنرا بطرف خود میکشد وآبرا درمجرا میریزد.
حیوانات مطیع پرستارهستند وازاین رفت وآمد درحفره، آب زیادی ازچاه بیرون‌میاورند که مانند نهری جاری است ومزرعه رادر فاصلهٔ کمی مشروب میکند.
در قریهٔ کلادان چاهها کم‌عمق وآب بسطح زمین‌نزدیك است. دهقان از این آب استفاده کرده ودریك سال سه محصول اززمین برمیدارد.
پنبه وتنباکو و خشخاش که در اطراف اصفهان بعمل میآید محصول پربهائی است، تنباکو ابتدا آبیاری دقیقی لازم دارد واگر چنین دقتی بعمل نیاید دانهٔ آن اززمین نمیروید ولی پس از روئیدن دیگرچندان زحمتی‌ندارد، ساقهٔ این گیاه بارتفاع هشتاد سانتیمتر میرسد و چون رشد ونمو آن بسر رسید وگیاه خشك شد برگها راچیده وبرحسب خوبی یابدی جنس طبقه بندی میکنند که ممکن است شمارهٔ آنها بده الی دوازده طبقه برسد حتی ساقه چوبی آنرا هم میکوبند تابمصرف کیسه‌های کم‌پول برسد.



طرز کشیدن آب با گاو

تنباکوی اصفهان شهرتی دارد وعطر آن ازتنباکوی شیراز زیادتر است این تنباکو را اهالی اسلامبول وشام می پسندند ومانند ایرانیان درقلیان میکشند .

پنبه از تریاك کمتر حرارت لازم دارد و بهمین جهته وسعت زیادی رادر ایالات شمالی و مرکزی ایران اشغال میکند .

تهٔ پنبه که مانند درخت کوچکی است در موقع گل دادن سطح مزرعه را از گلهای الوان و

قشنك خودمیپوشاند و منظرهٔ بسیار زیبائی تشکیل میدهد ، چندی‌بعد برك گلها ریخته و کپسولهای قرمزی بدرشتی گردوی کوچك درشاخه‌های آن پیدا میشود که بتدریج درشت شده و بعد میشکافد وخشك میشود وپنبهٔ سفید مانند برف ازشکافها بیرون میآید وباید در موقع معین‌چیده‌شود زیرا که‌ممکن‌است‌باد آن را بجاهای دوردست پراکنده کند .

پس از چیدن و انبار کردن بتصفیه آن پرداخته مواد خارجی را از آن جدا میکنند ودر پارچه‌های کرباس عدل بندی کرده بممالك خارجه مخصوصاً بانگلستان وفرانسه‌میفرستند .

هر گاه این گیاه صنعتی درخودمحل‌بیش ازاحتیاج دهقان‌مصرف شود مانند تریاك و تنباکو جریمه ای بمصرف کننده تعلق میگیرد . بدبختانه تجار بومی نمی توانند از این محصول قیمتی خود بطوریکه باید بهره‌ور شوند بلکه اینها مانند دلالان واسطه هستند که پنبه را برای تجارتخانه های عمدهٔ اروپائی‌تهیه میکنند . نمایندگان این تجارتخانه ها درهمه جای ایران هستند وبااستقلال تامی بمعاملات میپردازند ونمیگذارند که این محصول صرف توسعهٔ صنایع محلی شود .

درمیان هزاران علت که تاجر ایرانی را مجبور بدلالی کرده است یك علت رابرای نمونه نقل میکنم و آن این است که اگر تاجر ایرانی بخواهد مستقیماً مال التجاره ای بخارج حمل کند دردروازهٔ هرشهر داخلی مال التجاره‌اش توقیف میشود و برای آزاد کردن آن مجبور است مبالغی بعنوان پیشکش بحکام وکارمندان گمرك وحتی‌بنوکران آنها که حریص تراز اربابان خود هستند وکمتر از آنها اغفال میشوند بدهد و چون آن را از تمام این بندها که درطی راه کاروانی واقع است عبور دهدسه یاچهار برابر قیمت آنرا بعنوان رشوه پرداخته است .

اما وضعیت تجار اروپائی غیراز این است . آنها دراین مملکت با پشتیبانی قونسول خود در نهایت استقلال بکار میپردازند وبرای تمام مال التجاره‌های صادر ووارد فقط یکدفعه گمرك میدهند که گمان میکنم نرخ آن نسبت به بهای اصلی مال التجاره صد پنج باشد و بدون برخورد بهیچگونه مانعی اجناس خودرا بمقصد میرسانند وچون دارای چنین امتیازی هستند البته جنس خود رامیتوانند ارزانتر ازجنس تاجر بومی بمعرض فروش درآورند .

خلاصه آنکه این اوضاع از نقطهٔ نظر اخلاقی وعلمی و صنعتی بی نهایت اسف آور است وهمین امتیازات بیگانگان موجبات فقر وپریشانی اهالی بدبخت این مملکت رافراهم کرده است وروز بروز بدبختی وفقر آنها روبافزایش میرود (۱)

راستی من نمیدانم که دولت ایران باچه نیت ومقصودی تااین اندازه برعایای خود جورو ستم روا میدارد و فوائد محصول مملکت ودست رنج اهالی بدبخت خود را مانند سیل در کیسه‌های بیگانگان میریزد (۲)

---

(۱) در این جا نویسنده منصفانه حرف‌زده وعلت اصلی بدبختی و پریشانی اهالی ایران را خوب تشریح کرده است(م)

(۲)مقصود ونیت اصلی گرفتن مختصری پول ودادن امتیاز بوده است (م)

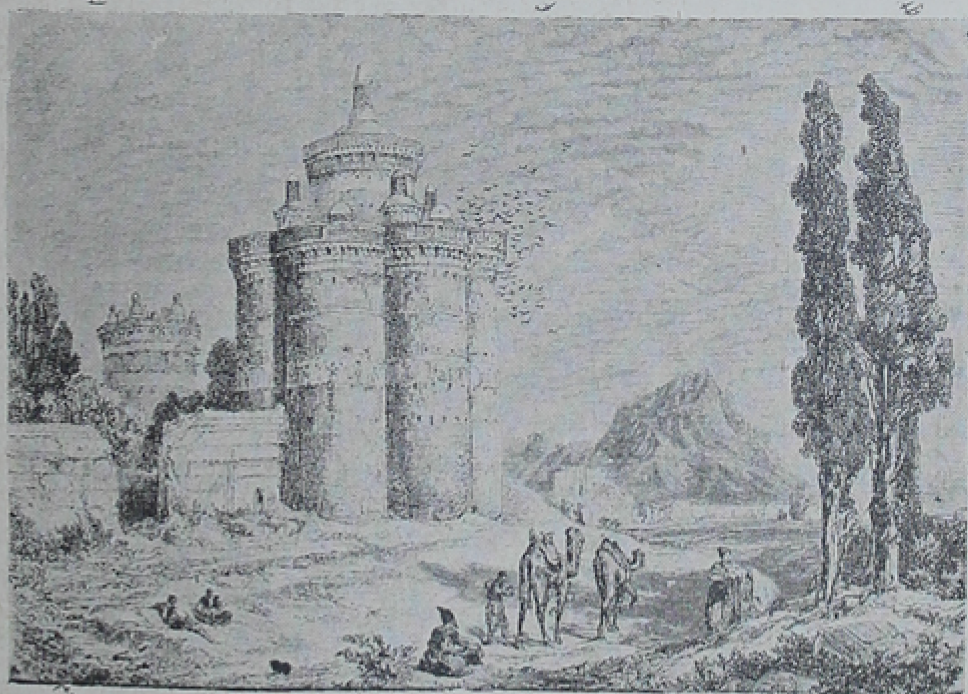
تصور میکنم شاید طریقه گرفتن حقوق گمرکی و بی‌نظمی آنرا از شاه پنهان کرده باشند
و این بی‌انصافیها و بی‌عدالتی‌ها مربوط به بی‌قیدی و عدم توجه او نباشد بلکه بیشتر مربوط
بحکام ظالم و حریص و پول پرست باشد ولی مدرك قاطعی برای آنچه ذکر شد ندارم .
شاید خود شاه هم در این ستمکاری و رشوه خواری از روی نفهمی دخالت داشته باشد . (۱)
در هرحال تجارت ایران بویژه اصفهان که در دوران شاه عباس کبیر بمنتها اوج ترقی و رونق
رسیده بود امروز بکلی مرده است . اشخاصی که در بازارهای ایران بنام تاجر خوانده میشوند
همه دلالان بیگانگان هستند و تجارت بمعنی واقعی در این کشور وجود ندارد .
بازاریان ایران فایدهٔ خودرا در این دیده‌اند که بشغل دلالی پردازند و بدست مزد کمی قناعت
کنند زیرا که تجار اروپائی بغیر از نفع بردن کار دیگری با آنها ندارند و برای زیادتی
نفع با آنها خوشرفتاری میکنند .
از طرفی هم انحطاط صنعتی و تجارتی و علمی بقدری ایرانیان را بدبخت و پریشان کرده است که
گوئی در مقابل تجارت و ثروت و معلومات اروپائیان محکوم بزوال شده‌اند . از شدت فقر و
پریشانی افکار آنها رو به پستی گذارده و ذوق سرودن اشعار و بروز لطائف ادبی هم که
فطری آنها بوده از میان رفته است .
یکی از نویسندگان قدیمی نقل میکند که حرص سود پرستی اصفهانیان از تأثیر آب و هوای
این ناحیه تولید شده است و مینویسد من از درك رابطهٔ میان آب و هوا و سود پرستی عاجزم
ولی همینقدر احساس کرده‌ام و یقین دارم که اروپائی هم پس از اقامت کمی در این شهر
برای بدست آوردن سود حرص و ولع شدیدی پیدا میکند . اروپائیانی که در این شهر
مقیم هستند همه سود پرست و لئیم شده‌اند . باستثنای عدهٔ بسیار قلیلی هریك از اروپائیان
مقیم این شهر در هر مقامی که باشند آشکار یا پنهان بفکر جمع‌آوری ثروت میافتند . اگر
بتوانند دکانی باز میکنند و آشکارا بمعاملات میپردازند و اگر مقام و رتبه اجازه ندهد
محرمانه و مخفیانه به تجارت مشغول میشوند . بنا بر این مقدمات من مجبورم بدون مدرك
قطعی قبول کنم که آب و هوای اصفهان در لئامت و سود پرستی دخالت دارد . »
بی‌مناسبت نمیدانم که چند کلمه‌ای هم راجع به طرز عمل دهقان اصفهانی ذکر کنم . این مسئله
مسلم است که زمین هرقدر هم حاصلخیز باشد بدون آب گیاهی در آن نمیروید اما آب
هم به تنهائی حاصل خیزی زمین را ضمانت نمیکند بلکه برای بدست آوردن محصول خوب
باید از راه دیگری هم زمین را تقویت کرد و بوسیلهٔ کود دادن مواد لازم را برای آن فراهم ساخت .
دهقان اصفهانی بدون اینکه از روی قواعد علمی خواص و کیفیات کود را بداند برای تهیه
پنبه و تریاك با طرق عدیده برای زمین کود فراهم میکند . از خرابه های عمارات قدیمی خاك
برداشته و در روی زمین زراعتی میپاشد ، از مستراحهای بدوی شهر که چاه آنها در کوچه‌ها
در پهلوی دیوار واقع شده فضولات و کثافات را بر الاغ بار کرده و بمزرعه میرساند . چون

(۱) البته قسمت اخیر مقرون بصحت بوده است (م)

سراین چاهها بازاست کوچه ها مخصوصاً درتابستان بقدری متعفن میشوند که عبور ازآنها مشکل است ودرزمستان هم این حفره‌های کم عمق پراز آب شده و کثافات درکوچه‌ها جریان پیدا میکند وناچار باید درمقابل آنها سدی بسازند تامردم بتوانند عبور ومرور کنند .

«ای‌زمین‌که درروی‌شالوده‌های محکم قدیمی واقع شده‌ای ، ای مادر واقعی‌که تمام موجودات رابنظر فرزندی نگاه میکنی وهمه رادر دامان پرمهر خود میپرورانی وبامحصول‌خود بآنها غذا میدهی مرا ازشرح دادن این مطالب واقعی به بخش»

ریختن نضولات انسانی درروی مزارع رسم تازه‌ای نیست یکی ازجغرافیا نویسان ایرانی باکمال سادگی نقل میکند که یکی از هموطنان ثروتمندش‌دراصفهان مزارع زیادی داشت وپیوسته دوستان رابرای صرف غذا بمنزل خود دعوت میکرد بااین شرط که درموقع رفتن در فضای باغ پراکنده شده وآنچه خورده‌اند پس‌دهند . اتفاقاً روزی یکی از مهمانان بااین شرط عمل نکرد وازباغ اوبیرون رفت ، صاحبخانه سخت برآشفت واورا مورد ملامت قرار داد .



برج کبوتردرهزار جریب

طریقهٔ دیگری هم برای‌فراهم کردن کود هست . مالکین دراطراف شهر اصفهان دردهکده‌ها برجهای بزرك ومتعددی برای کبوتران صحرائی ساخته‌اند . کبوتر بقدری دراصفهان زیاد است که شخص تازه وارد تصور میکند که تمام اهالی ازگوشت کبوتر تغذیه میکنند ولی اینطور نیست . این حیوان دعوت شده است که اجتماعی تشکیل دهد وبیشتر دربرج بماند

و فضولاتی درآن بریزد . فضلهٔ کبوتر چون با خاك خرابه‌ها مخلوط شود برای پرورش خربوزه‌وهندوانه معروف‌اصفهان کودبسیار مهمی‌است .
یکی ازنویسندگان قدیمی که مدتی در اصفهان اقامت داشته وگویا در آنجا بدرد امعاء مبتلا شده مینویسد : « اهالی اصفهان همه باکثافات وفضولات انسان وحیوان تغذیه میکنند» اما باید دانست که بهترین خربوزه‌های اصفهان باکود بدست نمیآید . مطلوب‌ترین وشیرین ترین آنها دربیابان وزمین شوره زار بعمل میآید . مرغوبی جنس وعطر آنها مربوط بزمین است نه بفضلهٔ کبوتر و کثافات انسان .



مشروب کردن زمین با آب‌چاه

بعقیدهٔ اشخاص با اطلاع اگر بخواهند خربوزهٔ خوب بعمل آورندباید زمینی‌را انتخاب کنند که‌سی‌سال‌خالی‌از کشت مانده باشد وخربوزه‌هائی که برای شاه و اعیان واشراف بتهران‌میفرستندبااین‌شرایط بعمل مبآید
باری‌هبینکه‌از باغهای کلادان خارج‌شدیم‌میرزاتقی خان‌بما تکلیف‌کردکه برویم ویك ساختمان‌قدیمی‌را کەدربالای‌تپه‌ای‌واقع‌است‌ببینیم . بااینکه‌هواگرم بودبطرف تپه‌روی‌آوردیم . این‌تپه دروسط درهٔ‌زاینده‌رود واقع‌است . چنین بنظرمیآید که در رأس آن عمارت استوانه‌ای شکلی واقع بوده وگنبدی هم داشته است . درمحیط آن هشت سوراخ است که بقرینهٔ یکدیگر قرارگرفته اند از وضع طاقها چنین استنباط میشود که‌این عمارت درزمانی‌که خیلی دور نیست تعمیر یافته باشد.ولی درداخل بنا هیچگونه آثاری از تزیینات دیده نمیشود که بتوان آنرا‌بزمان معینی مربوط کرد وسن تقریبی آنرا بدست آورد . درپائین این بنای مرکزی‌آثار خانه‌های خراب دیده میشود . دراطراف این بناها دیواری بوده‌که خرابه‌های آن باقی است وبا خشت‌های مربعی که طول ضلع آنها چهل سانتیمتر وضخامتشان دوازده سانتیمتر است بنا شده است . درمیان مصالح طبقات نی‌دیده میشود وشبیه است با بنیهٔ بابل قدیم
چگونگی این بنا وتاریخ آنرا اصفهانیان نمیدانند وفقط بنام آتشگاه معروف شده است . ممکن است یکی ازمعابدگبران باشدکه معمولا درروی تپه‌ها وکوهها میساخته‌اند . اما ساختمان‌معابد بادیوارهای ضخیم خشت وگلی‌دیده نشده است‌بنابگفتهٔ هرودوت « پرستندگان آفتاب هرگز معابدی نساخته‌اند وآتش مقدس رادر هوای آزاد نگاهداری میکرده‌اند»

از مطالعهٔ دقیق آن چنین استنباط میشود که این بناهای خراب باید آثار یک قلعهٔ دورهٔ ساسانی باشد که پناهگاهی بوده است برای حکومت جی قدیم و اهالی درموقع جنگها در پشت دیوارهای ضخیم آن پناهنده میشده‌اند .
درموقع غروب مارسل تصمیم گرفت که بطرف وسایل نقلیهٔ شاهزاده برویم که بامرمیرزا تقی خان دردهکدهٔ مجاور در انتظار ما بودند . من بامیرزا تقی‌خان در کالسکه‌ای نشستیم . مارسل هم با پرپاسکال وهمراهان درکالسکهٔ دیگری جایگرفت . سورچی شلاق کشید واسبان چهار نعل بتاخت وتاز پرداختند . همه جا دهقانان برحسب معمول باین دستگاههای مجلل باکمال احترام تعظیم میکردند وبتماشای شکوه وجلال شاهزاده میپرداختند .
طولی نکشید که بازدر مزارع براههای باریکی افتادیم که ازمیان دودیوار یادوچاه سرباز عبور میکردند ومن فکرمیکردم که اگر کالسکه درمیان این چاههای دهان گشاد بیافتد اسبان ومسافرین چنان خرد وتکه پاره میشوند که همه باهم مخلوط شده ویکنوع سالاد بسیار بد طعمی فراهم خواهندکرد . برای تکمیل افتخار سی نفر سوار هم چهار نعل در جلوی ماحرکت میکردند و چنان بخاک پاشی مشغول بودند کهما از بیم خفه شدن ونابیناگردیدن نمیتوانستیم دهان وچشم راباز کنیم. پستی وبلندیهای جاده ودست اندازها هم مارابورزشهای ژیمناستیك واداشته بود .
کالسکه مانند توپ بازی درجست وخیز بود وچرخهای آن بدیوارهای گلی خسارت وارد میآورد و ازحفره ها وقناتها ومجاری بدون پل عبور میکرد وما محکم بادودست درکالسکه راگرفته‌بودیم که مبادا سقف آن از برخوردبا سرمان شکسته وخردشود . میرزا تقی‌خان درمقابل این بدبختی جرئتی بروز میداد گویا میخواست بمن ثابت کندکه کلمهٔ اضطراب در لغت فارسی وجود ندارد . البته این صورت ظاهر حال او بود ولی باطناً اضطرابی داشت زیراکه دیروز شاهزاده به طبیب محرم خود نامه‌ای نوشته واز زشتی وبد ترکیبی زنان بروجرد شکایت نموده وباو سفارش کرده بودکه هرچه زودتر چند نفراز صیغه‌های اندرون را برای اوبفرستد .
برای اینکه لعبتان ظریف دراین مسافرت طولانی آب ورنك خودرا ازدست ندهند نباید آنها راسوار براسب فرستاد بلکه باید آنها را بدقت عدل بندی کرده با همین دو کالسکه که امروزمارا از مجاری آب وپست وبلندیها وحفره ها عبور میدهند فرستاد . البته این کالسکه‌ها ازگردنه ها وکوهستانها وجاده های باریك نمی‌توانند عبورکنند وناچار فوجی ازسربازان پیاده نظام برای عبور این صیغه های ممتاز وپریرویان طناز درطول راه هستند که درموقع لزوم کالسکه‌ها رابرروی دست بلندکرده وازجاهای خطرناك عبور دهند .
بالاخره معلوم شدکه حکیم باشی شاهزاده باطناً درچه حال است. اوفکر میکردکه اگر امروز این کالسکه ها خسارتی بیبنند ناچار گل سر سبد شاهزادگان ایران یعنی ارباب محترمش ظل‌السلطان باید بازنان زشت بروجرد بسر برد .

خداراشکر که مابشهر رسیدیم ، چرخهای کالسکه‌هم سالم مانده‌است وفنرومحور آنها درمقابل موانع مقاومت کرده‌است .
خلاصه ما باخرسندی نفسی کشیدیم وقدم بروی زمین گذاردیم واز اضطراب وواهمه رهائی یافتیم ولی درشناختن یکدیگر تأمل داشتیم . موهای سرما و ریش کشیش و لباس وسرو صورتمان بقدری خاک آلود شده بود که دراویش خاک نشین آسیاهم بما رشك میبردند .
درهنگام طی کردن منازل کاروانی که من ازروی ناچاری شبها درروی زین اسب میخوابیدم همیشه آرزو میکردم که کاش یك ارابهٔ چوبی فرسوده‌ای داشتم ولی خدارا شکر که امروز در مدت یکساعت لذت وطعم ارابه‌سواریرا چشیدم ، آنهم دریك کالسکه هشت فنره که باشش اسب براق طلاحرکت میکرد . همین آزمایش برای من کافی است که دیگر آرزوی ارابه سواری نکنم .درکشوریکه راه شوسه وقابل عبور نداشته باشد همان سیستم نقلیه بدوی بهتروراحت تراست زیرامسافر بیمی ندارد که در راه بماند واگرمحکوم است که شبها وروز های طولانی تحمل مشقت مسافرت رابکند اقلادرعوض هوای خوبی استنشاق میکند وازحرکات گیج کننده وسرسام آور وهول وهراس برکنار است .
خلاصه شب مطابق معمول درزیر زنگ کلیسا دراز کشیدم اما امشب برعکس شبهای دیگر بتماشای آسمان نپرداختم و از ستاره شناسی چیزی بر معلومات خود اضافه نکردم بلکه از شدت خستگی خود را کاملا تسلیم رب النوع خواب کردم تا مالك قصر کلادان را درراه مکه بمن بنمایاند وقشون ایران راکه سوگلی‌های شاهزاده را در گردنه های صعب العبور برسردست میبرند درمقابل من دفیله دهد .

فصل شانزدهم

تفسیر کتب مقدس - میدان شاه - مقایسه این میدان بامیدان سنت مارك ونیز - عمارت عالی ومرتفع عالی قاپو - مسجدشاه - نمونه های مختلف مساجد - وضو - نماز - لزوم قراردادن محراب بطرف کعبه - مسجدجمعه - محراب مسجدالمنصور - ملاقات یك سید - داستان یك میسیونر لائیك درجلفا - اولاد پیغمبر - خمس وز کوة .
اصفهان ۸ سپتامبر - ملاهائی که مأمور پیدا کردن راه‌حل مسئله بودند بامراجعهٔ بکتب ، تفسیر کش‌داری پیدا کردند وما برای تماشای مسجد شاه حرکت کردیم . نظر باینکه مسجددارای چهارقسمت عمارت است که بوسیلهٔ رواقهای دوطبقه بهم اتصال دارند و حیاط مرکزی هم وسیع است . بعقیدهٔ ملاها همه کس حتی کفارهم میتوانند دراین قسمت آزاد وارد شوند . مجتهد بما اجازه داده است که حجرات تحتانی وفوقانی مسجدرا ببینیم وروی بام هم برویم وباستثنای محوطهٔ محراب دار که مخصوص ادای نماز است درجاهای دیگرورود ما مانعی ندارد.
ماهیچ منتظر چنین اجازهٔ سخاوتمندانه‌ای نبودیم . لازم است رونوشت این دستوررا داشته باشیم

تا بوسیلهٔ آن بتوانیم درامکنهٔ مقدس ایالات جنوبی هم وارد شویم .

۹ سپتامبر - قبل از طلوع آفتاب قافلهٔ کوچك ما وارد میدان شاه شد. این میدان وسیع که بامر شاه عباس کبیر در سال ۱۵۸۰ ترسیم یافته بشکل مربع مستطیل است و تقریباً مساحت آن د، هکتار میشود و از بازارهای مجلل و باشکوهی احاطه شده است . مخصوصاً بازار خیاطان آراسته ترین بازار های ایران است . یك درهم که موسوم است به در نقاره خانه این بازار را بامیدان ارتباط داده است . درطرف چپ و راست نقاره خانه دو عمارت نیمه خراب دیده میشود که میگویند درزمان شاه عباس رامشگران ترك وفارس درآنها به نغمه سرائی میپرداخته اند .

چون از بالا خانه ها یعنی محل ارکستر سلطنتی نگاه کنیم تمام میدان دیده میشود. دراطراف آن مجرای آبی با سنگ مرمر دورمیزند و مانند کمربندی آنرا احاطه میکند. این میدان از بالای عمارات منظرهٔ بسیار باشکوهی دارد . وسعت زیاد آن وقرینه بودن ساختمانها بی اندازه جالب توجه وقابل ملاحظه است این امتیازات وخصائص که نتیجه ذوق وسلیقهٔ معماران ایرانی میباشد نه تنها این میدان را بر تمام عمارات شرقی برتری داده بلکه درموقعیکه ساخته شده دراروپا هم نظیری نداشته است .

آثار وعلامات برجستهٔ آن سلیقهٔ عالی شاه عباس کبیر را بخوبی نشان میدهند و میرساند که این مرد بزرك دارای هوش فوق العاده وفکر بلند بینظیری بوده است . بلندی فکر او از ترسیم خیابان زیبای چهار باغ و بیست کاخ رفیع که درحاشیهٔ آن خیابان واقع بوده است کاملا مشهود میگردد. آیا حیرت آور نیست که دراواخر قرن شانزدهم درمملکتی که درآن صنعت و هنر چندان رونقی نداشته است ابنیه ای بوجود آید که از حیث نظم وترتیب دارای خصائص معماری قرن هفدهم فرانسه باشد وتا کنون درمقابل پادشاه ستمکارگان که پیوسته مایل بویران کردن آثار تاریخی است مقاومت بخرج داده واز جلوه گری خود نکاسته باشد ؟ درمقابل این شکوه وجلال بالضروره انسان از خود میپرسد که آیا روح معماران امپراطوری رم قبل از دخول در وجود غربیان در وجود معماران چهار باغ و ابنیهٔ میدان شاه حلول نکرده است؟ (۱)

من احتیاجی ندارم که مانند فیثاغورث یونانی درحل مسئله مهمی تلاش کنم (۲) بلکه کاملا برای من مکشوف است ومیتوانم با نهایت اطمینان بگویم که دردنیای متمدن امروز هیچگونه بنائی وجود ندارد که بتواند ازحیث وسعت و زیبائی و تقارن عمارات شایستهٔ مقایسه بااین میدان باشد. این عقیدهٔ شخص من نیست سایر اروپائیان هم که درفن معماری ومهندسی تخصص دارند باعقیدهٔ من همراهند. سیاحانی که از قرن هیجدهم به بعد بایران آمده اند واین ابنیه رادیده اند همه متفق القول هستند که درهیچیك ازشهرهای مهم اروپا مجموعهٔ ساختمانی نیست که قابل مقایسه بامیدان شاه اصفهان باشد .

---

(۱) بیشتر ابنیه صفوی اصفهان را ظل السلطان خراب کرده ومصالح آنرا فروخته است (م)

(۲) فیثاغورث ازحکمای یونان است . اختراع جدول ضرب را باو نسبت میدهند (م)

اولین دفعه‌که ازمیدان‌شاه عبور کردم چنین بخاطرم آمدکه ازمیدان سنت‌مارك (۱) ونیزعبور میکنم زیراکه‌آن میدان‌هم مانند این‌میدان‌دارای‌عماراتی است که درجلوآنهاطاق نماهائی ساخته شده ودردوانتها متصل بمعابدی میشوند.

مسجدشیخ لطف‌الله درطرف چپ‌مسجد شاه واقع ووضع آن محل ساعت بزرك ونیزرا بخاطر میاورد ودرطرف راست‌آن بجای مناره ناقوس کلیساکاخ رفیع عالی قاپو واقع شده است. بعقیدهٔ‌من نبایدباین‌مقایسه پرداخت‌زیراکه‌بزیان‌ایتالیا تمام‌خواهد شد. کجا درایتالیا میتوان بتماشای‌آسمان صافی پرداخت‌که اشعهٔ زرین آفتاب برروی کاشیهای قشنگ فیروزه‌ای بااشکال زنبق های مارپیچی سفید وزرد مرتعش باشد. آفتاب پردهٔ زرین طلائی برروی تمام این بناها انداخته است شتران زیادی‌دراین‌میدان هستندکه باآن قدبلند دراین‌محوطه گم‌شده‌اند نقاره چیان باآن‌کره‌ناهای بلندقبل ازطلوع آفتاب وبعدازغروب آن دربالای‌عمارت نقاره‌خانه

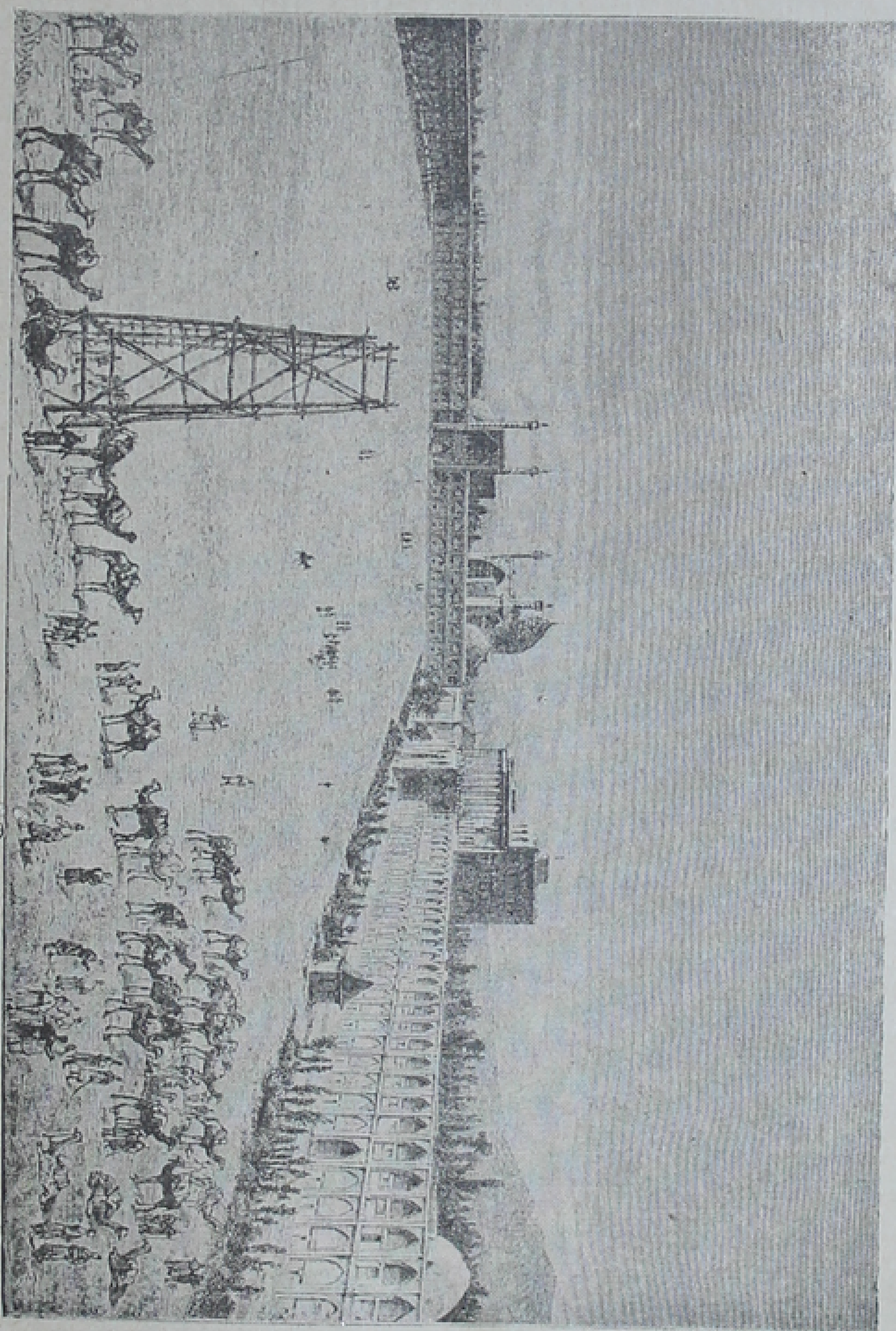


نقاره‌خانهٔ اصفهان

برسم نیاکان باستانی خودبآفتاب‌که‌بزرگترین نمایندهٔ قوای‌زندهٔ طبیعت است سلام میدهند. کره‌ناهای بلندمسین‌ونقاره آلات وادوات‌این‌ارکستر‌عجیب وغریب وپرهیاهوهستند. شاهان صفوی درهمین‌تالار باشکوه عالی قاپو که سقفش بوسیله دوازده ستون ازچوب سدرنگاهداشته شده می نشستند ودر حالیکه درباریان دست بسینه در مقابل یاپشت سرآنها ایستاده بودند

---

(۱) Saint Marc یکی‌ازچهارنفرروحانی انجیل‌است‌که اهالی ونیزایتالیااورا بریاست‌انتخاب کردند ومیدانی‌بیادگار اوساختند.



میدان شاه اصفهان

بشکایات رعایای خود رسیدگی میکردند ویا بمشاهدهٔ مجازات قطاع‌الطریق میپرداختند و درجشنهای عمومی که درمیدان برپامیشد حضورمییافتند .

ازاین نقطه شاه میتوانست مسجد شاه را باتمام منظرهٔ باشکوهش به‌بیند چون ازاین نقطه نگاه کنند تااندازه‌ای ازبی‌نظمی وانحنای وضع بناکه تنهادرب ورودی آن درمحورمیدان واقع شده‌است کاسته‌میشود . ایجاداین انحنابرای این بوده‌است که محورصحن شبستان بطرف مکه قرار

گیرد. وضع منحرف مسجد نسبت بمیدان نشان میدهد که قبل از سلطنت شاه عباس درقلب بازار محوطهٔ آزاد بدون ساختمانی وجودداشته است که شاه آنرا تبدیل بمیدان کرده و نخواسته است ببازار که محل تجارت عمده بوده است دست بزند اما مسجد درمحل بوستانی بناشده که میگویند متعلق بزن پیری بوده است که از فروش آن امتناع داشته وعاقبت بواسطهٔ نصایح علما بتسلیم آن رضایت داده است .

پس ازحل این مشکل شاه عباس خواست فوراً بساختمان مسجد بپردازد وچون سنگهای مرمر دیر میرسید ، حکم کرد مسجد جمعه راخراب کنند ومصالح آنرا بکار برند تا وقفه‌ای درساختمان مسجد روی ندهد . چون علما ازحکم شاه آگاه شدند بطوراجتماع آمدند وخود را بزانوهای شاه انداختند وتمنا کردند که چون این مسجد بواسطهٔ قدمت و طرز معماری قابل توجه و احترام است ازخرابی آن صرفنظر شود . خوشبختانه درهمین موقع خبررسید که سنگهای مرمر درشرف ورود هستند بنابراین شاه از خیال اولیه منصرف گردید واین بنای قدیمی یعنی مسجدجمعه ازانهدام محفوظ ماند .

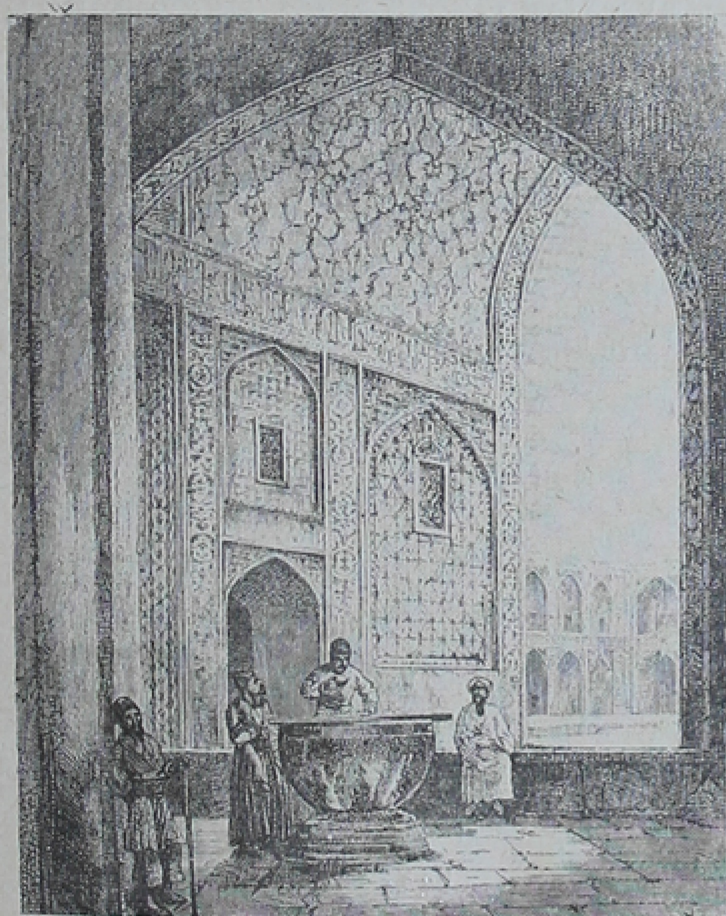
اولین سنگ بنای مسجد شاه درتاریخ ۱۰۸۰ گذارده شد وبلافاصله باسرعت عجیبی ساختمان آن شروع گردید .

دربزرگ جلوخان که بطرف میدان باز میشود دارای حاشیه های ظریفی است . سه ردیف ستونهای باریك مارپیچی از کاشی مینائی آبی رنگ اطراف در را احاطه کرده‌اند و انتهای آنها در روی سنگهای مرمر قرار دارد که‌مانند گلدان حجاری‌شده‌اند . جلوخان ازطاق خمیده‌ای پوشیده شده‌است ودارای اشکال منشوری قشنگی است که بیکدیگر متصل وروی هم واقع شده‌اند. تمام سقف ودیوارها وسردرومناره‌ها ازقطعات کاشی مینائی پوشیده شده‌است که باسلوب عربی دارای نقش ونگاری گیرنده هستند کتیبه هائی از آیات قرآن درآنها دیده میشود که باگل وبته های قشنگ تزیین یافته‌اند .

کاشیهای مربع که درپوشش ساختمانهای سلاطین صفوی بکار رفته کم خرج‌تر و طرز تهیهٔ آنها هم آسان تربوده است ولی ازکاشیهای دورهٔ سلجوقیان کم دوام تراند وآن هنرمندی صنعتی دورهٔ منول هم درآنها دیده نمیشود زیرا که کاشیهای دورهٔ منولی معرق یعنی مرکب است از قطعاتی که هریك جداگانه بشکل گل وبته بریده شده وبعد باهم ترکیب واتصال یافته ودرپوشش دیوارها بکاررفته است .

خوش نمائی وجلوهٔ کاشی معرق مربوط بطرز ساختمان وانتخاب وجور کردن مصالح آن‌است. ابتدا تمام قطعات همرنگ را بریده و بعد هرقسمت را در کوره با حرارتی که متناسب با آن باشد میپزند ولی کاشیهای مربع که با رنگهای مختلف نقاشی شده است با حرارت متوسطی درکوره پخته میشود زیرا که درحرارت زیاد یاکم نقاشی آنهـا خراب میشود. اما راجع بعدم استحکام و بی دوامی این کاشیهای مربع بهترین دلیل چوب بستی است که در مقابل سردراصلی قرار دارد و بازوهای لاغر و عریان خود را درطرفین گسترده

است وچنین بنظر میآید که آنرا برای تعویض کاشیهائی که از رطوبت زمستانی فاسدشده وازمیان رفته‌اند قرارداده‌اند امابطوریکه عموم مردم میگویند این چوب بست برای این مقصوددرآنجا بکار نرفته است زیرا بخاطر ندارند که تاکنون مسجد را تعمیر کرده باشند. حضورآن درانظار مسافرین که‌بندرت باصفهان‌میآیند ثابت میکند که اولیای دولت درفکر تعمیرمسجد هستند ولی‌پولیکه سالیانه برای تعمیر آن معین‌شده‌است بجیب متولیان ومعماران فرومیرود بنابراین اگربگوئیم که دراین‌جا هم‌بوی دخل میآید گویا سخن بگزاف نگفته باشیم.
باری درعقب این‌جلوخان هشتی‌وسیعی است که از آنجا حیاط بزرك مسجد بادوطبقه‌عمارات وگالریهادیده میشود، درمرکزهشتی‌سنك‌آبی قرار داردکه ازسنك سماق تراشیده شده و همیشه پرازآب است تامؤمنین درموقع ضرورت رفع تشنگی نمایند.



هشتی مسجدشاه

مجتهد بزرك تقریباً بیست‌نفر سیدوملابعنوان راهنماومحافظ ما فرستاده است که با وقار مخصوصی‌روی سکوهای‌سنك مرمرجلوخان مسجد نشسته‌و انتظار ورودمارادارند، بعضی دارای‌عمامهٔ پرحجمی‌ازململ سفید هستندکه بروقرطبیعی آنها میافزاید پاره ای هم عمامه های بزرك‌آبی‌رنك بر سردارندکه علامت مخصوص اعقاب پیغمبر(ص)است. یکنفر هم‌قدری دورتر ازاین دستهٔ معمم ایستاده و دارای کلیجهٔ ماهوت‌خاکستری‌رنك‌وکلاه حاجی‌طرخانی است اوهم با تملق بمانزدیك شد و اظهار کردکه من ازطرف شاهزادهٔ ظل‌السلطان مأمور محافظت مسافرین‌خارجی‌هستم‌وبایدآنها را ازهرگونه‌پیش‌آمدبدی‌نگاهدارم واکنون حاضرشده‌ام که بادل وجان‌دراطراف شما پاسبانی‌کنم ودرتمام مدت اقامت شمادراصفهان‌همراه شماباشم.
مارسل از چاپلوسی این مرد محتال تشکر کرد واز اینکه تاکنون ندانسته است که چنین مستحفظی‌هم برای حمایت خارجیان وجود دارد ازاومعذرت خواست، این مرد حیله گرگفت

صاحب چه وقت میخواهید مسجد را تماشا کنید ، من میل دارم بشما خدمت کرده ورضایت خاطرتانرا ازهرحیث فراهم نمایم امیدوارم که جنابان اجل از خدمتگذاری وفداکاری من طوری خوشنود شوید که نزد شاه و ظل‌السلطان ازخدمات من‌اظهارامتنان کنید .

مارسل گفت : الساعه مابسیاحت مسجد میرویم . اینها هم‌فرستادگان‌مجتهد هستندکه برای راهنمائی ما آمده‌اند .

- عجب حالا شما میخواهید داخل مسجد شوید ؟ الله‌اکبر خواست خدا را به بینید که درچه موقعی من‌باید حضورشما شرفیاب شوم وشما را ازاین خیال منصرف کنم .

مارسل مگرچه مانعی درپیش است ؟آیا شما بقول خودتان مأمور حفظ مانیستید ؟

- داخل‌شدن بمسجد؟ خدانکند ! اگر بشماصدمه‌ای برسد من‌چه میتوانم بکنم ، من‌فقط میتوانم شمارا ازخبط وخطا حفظ کنم زیراکه روح من‌قوی‌است امابازوهای‌من‌ناتوان است واگر مردم بشورش برداز ند من‌نمیتوانم ازشما دفاع کنم بنابراین بهترآن است‌که ازرفتن بمسجد صرفنظرکنید تامن‌موقع مساعدی برای‌شما پیدا کنم . خدا بانسان عقل‌داده وامر کرده‌است که‌نباید بادست خود خطری درپیش پای خود ایجادکند وخود را بمهلکه اندازد .

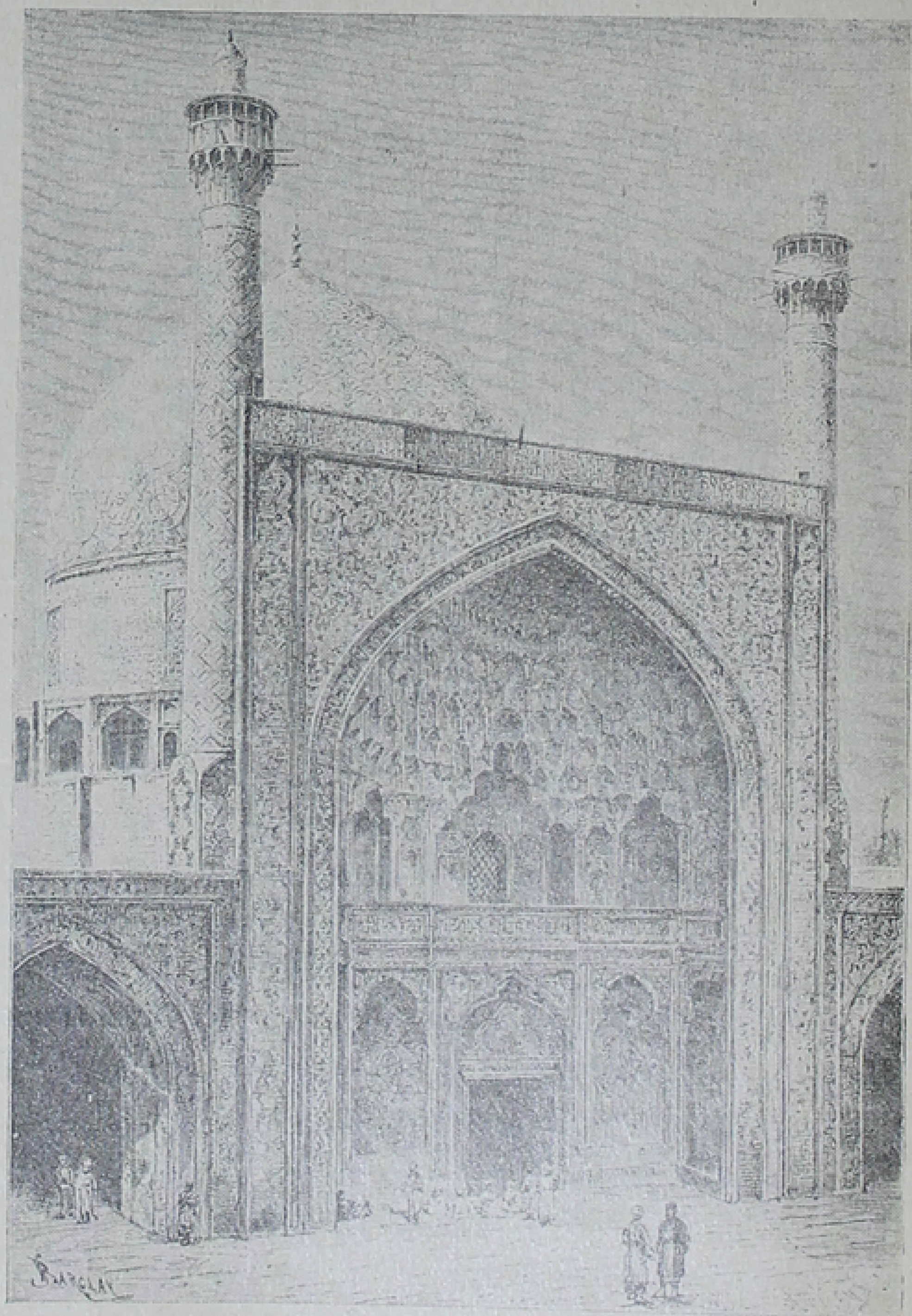
مارسل - دیگر مطلبی ندارید ؟ ازنصایح شما متشکرم اما اگربیش ازاین وقت مارا تلف نکنید بیشترمتشکرخواهم بود .



کسانیکه مجتهد برای راهنمائی فرستاده‌است

خلاصه‌ما (حامی خارجیان) رارها کردیم وبطرف ملاها رفتیم وبآنها سلام کردیم نظر باینکه

من وجه معتنابهی نداشتم که بآنها انعامی بدهم تقاضا کردم که بطور اجتماع درمقابل دوربین من صف ببندند تاعکسی ازآنها بگیرم .
ابتدا باهم بمذاکره پرداختند که آیا گرفتن عکس مشروع است یانه و عاقبت باخوشنودی درمقابل دوربین قرار گرفتند. من دوربین رااروی سه پایه قرارداده وسررابزیر پارچه سیاه کشیدم وباحوصله‌ای که تاآنوقت درخود ندیده بودم مدتی بآنها دستور دادم که جابجا شوند وسر ودست را چنین وچنان نگاهدارند وطوری بایستند که عکس همه بیافتد وتکان نخورند وبا خونسردی به پرسشهای عجیب وغریب آنها پاسخ میدادم و بالاخره بازحمت زیاد عکسی از آنها گرفتم وتصور کردم که اکنون حق ورود بمسجد را داریم . یکنفرملا ویك سید جلو افتادند ومارا بدرون مسجد بردند وبرطبق دستوراتی که داشتند مارا راهنمائی کردند وپس ازآن مارا ازروی بامهای بازار وخانه‌ها یعنی ازراه هوائی روی بام مسجد بردند. ازاین نقطه‌ما توانستیم مساحت بنارا اندازه بگیریم وبمطالعهٔ شاهکار بزرك شاه عباس بپردازیم. درمقابل مارواقی است که درجنبین آن دومنار قرار دارد وهردو باکاشیهای مربع پوشیده شده‌اند. این رواق دهلیز محوطهٔ نمازخانه‌است. ارتفاع گنبد را اندازه گرفتیم ومعلوم شدکه ازسطح زمین ۵۵ متربلندتراست. درجنبین این تالاربزرك دوتالارمستطیل دیگری واقع است. دراین بناهای مختلف هیچگونه تزیینی دیده نمیشود فقط کتیبه‌ای باخط درشت سفید دربالای آنها درروی کاشیهای آبی رنك نمایان است .
درطرفین بنای مرکزی دوحیاط مستطیل واقع شده که روزهای جمعه واعیاد درآنها بازمیشود وحوضی هم درمرکزآنها واقع است تامردم بتوانند وضو بگیرند و برای ادای نماز حاضر شوند ولی درسایر روزهادراین حیاطها بسته میشود وهمان حوض بزرك مرکزی برای وضو گرفتن مؤمنین که هر روزه برای ادای نماز بمسجد میآیند کافی است. نقشهٔ مسجد شاه کاملا متناسب و مطابق بادستورات اسلامی است . مسجد بامعابد مشرکین بکلی متفاوت است . دراین جابت یامعبود مخفی وجود نداردکه مؤمن توسط یك مرد روحانی بااو ارتباط پیدا کند دراین جا هیچگونه مجسمه یاتصویری از انسان دیده نمیشود که بتواند مردمان ساده لوح را بطرف بت پرستی سوق دهد . پیشوای بزرگ اسلام خواسته است که مسلمین یك بنای مذهبی ساده‌ای داشته باشند ودرآنجا جمع شده بنماز جماعت پردازند و بملاقات یکدیگر موفق گردند ودر کارهای مهم باهم مشورت نمایند وجز بخداوند یگانه بهیچ چیزدیگر توجهی نداشته باشند .
ساختن مسجد ساده هم برای اعراب دربدو امرمشکل بوده است زیراکه آنها قبل از طلوع پیغمبراکرم (ص) فقط بخانهٔ کعبه توجه داشتند وچادر نشینان بت پرست و بیابان گردان مشرك درآن آمدورفت میکردند. پیغمبراسلام (ص) هم آنجارامعبد مقدس وزیارتگاه قرارداد . وقتیکه مسلمانان بادای نماز که یکی ازوظایف بزرگ آنها بود موظف شدند بفکرساختن عبادتگاه بزرگی افتادند تابتوانند همه درآنجا جمع شوند بنابراین باراهنمائی بعضی از



جلوخان شبستان مسجدشاه

معماران خارجی که شاید ازاهالی بیزانس قدیم بودند بساختن مساجد پرداختند واز بتخانه هائی که خراب کرده بودند ستونهائی آوردند ودر اطراف محوطهٔ مستطیلی قراردادند وروی آنها چوب انداختند وبدین طریق موفق شدند که محوطهٔ بزرك سرپوشیده ای فراهم نمایند .

درمحوطه‌ای که مخصوص خواندن نماز بود ستونهای متوازی بافاصله‌های معین قرارداده بودند وجائی راهم باکاشی یامرمر زینت کرده بودند که بجای محراب بود و نمازگزارانرا متوجه خانه ابراهیم میکرد.

درنزدیکی این محراب منبرواقع شده بودکه دربالای آن سرپوشی برای انتشارصدا وجود داشت. درصحن حیاط هم ایوانهائی متصل بمسجد ساخته بودند تامؤمنین بتوانند درآنها استراحت کنند. سکوهای بلندی هم مجاور مدخل بودکه مؤذن دربالای آنها ایستاده ودر پنج نوبت مؤمنین را بنماز دعوت میکرد.

البته عبادتگاه یك جمعیت چادرنشین ابتدا همین شکل ساده را داشت وجایگاه مهمان نوازی بودکه درب آن بروی تمام مؤمنین باز بود و مسلمانان درآنجا بسایه پناه میبردند و آب برای آشامیدن ووضوگرفتن هم بقدرکافی درآنجا یافت میشد.

شرحی که ذکرشد مطابق نقشهٔ مسجدی است که عمروعاص یکی ازسرداران بزرك لشگراسلام درسال ۲۱ هجری درمصر بنا کرده‌است، همین‌اوضاع وتقسیمات درمساجد قدیمی اسپانی‌هم دیده میشود اما بعدها مسلمین دریافتند که چنین بناهائی متناسب باعظمت اسلام نیست واین ستونهای نازك وبی‌دوام ممکن‌نیست تحمل‌ساختمانهای مرتفعی را بنمایند. بعلاوه‌محوطه هم بواسطه این‌ستونها گنجایش‌جمعیت زیاد را نداردپس‌ناچار بفکرتغییر وضع مساجد افتادند.

درساحل دجله کاخ‌عالی باشکوهی بودکه درتمام ممالك اسلامی شهرتی داشت وبنابر روایات محلی خسرو بزرك پادشاه ایران آنرا ساخته بود واین همان‌کاخ باعظمت‌تیسفون‌بود که بنا بر روایتی درروزتولد پیغمبرشکاف برداشت.

سلطان حسن درقرن چهاردهم بخیال افتاد مسجدی بسازد که شبیه باین کاخ بلند ساسانی باشد وبااین‌نیت‌یکی ازمعماران خود را به‌بین‌النهرین فرستاد واورا مأمورمطالعهٔ آن بنای عالی کرد، این معماردرموقع مسافرت بایران ابنیهٔ باعظمت‌سلطنتی ومذهبی را دید ونقشهٔ ساختمان‌آنهارا بخاطرسپرد وپس ازمراجعت‌بقاهره بامعلوماتی که تحصیل کرده بودشالودهٔ مسجد حسن (۱) را ریخت که بعدها نمونهٔ ثانوی مساجد جدید گردید وپوشش های چوبی بدوی به‌تقلیدازتالارخسرو تبدیل بطاقهای‌استوانه‌ای شکل‌گردید وبجای‌آن عمارات بی‌دوام که بوسیلهٔ ستونهای نازك نگاهداری میشدند عمارات مرتفعی ساخته شدکه از دیوارهای ضخیمی احاطه شده‌بود ومعماران‌بامعلومات‌جدیدوعمیقی که‌بدست‌آورده‌بودندتوانستندآنها را باگنبد های‌آراسته‌ای‌بپوشانند.

پس‌از صدسال‌سلطان‌محمددوم بعدازفتح اسلامبول‌سواره بمعبدسنت صوفی Saint - Sophie (ایا صوفی) واردگردید ودر حالیکه اجساد مقتولین را پایمال میکرد بمشاهدهٔ این بنای قدیمی‌پرداخت. تماشای این کلیسای بیزانتین دراو باندازه‌ای‌تأثیر کردکه فرمان دادآنرا تبدیل بمسجدکنند وبعدها چون خواستند درممالك عثمانی مسجد جدیدی بسازند ازنقشهٔ

---

(۱) مسجدحسن درسال ۷۰۷ هجری مطابق ۱۳۰۶ میلادی بناشده است [م]

این بنای عالی تقلید کردند وملتفت این نکتهٔ دقیق نشدندکه دراین بناصلیب یونانی که رقیب هلال است ، شاخه های خود را روی زمین گسترانیده است وبهمین جهت است که دربهترین وقشنگترین مساجد اسلامبول وقاهره شکل صلیب یونانی دیده میشود .

صحن حیاط این مساجد نسخهٔ ثانی حیاط ایوان دار کلیسا های قدیمی است وتنها مناره های بلند وحوض مرکزی نشان میدهد که اینجا مسجداست وبالاخره آخرین نمونهٔ مساجدسنیان که دربلاد ترک وعرب بناشده تقلیدی است ازطرز کلیسا های قبل از اسلام وبطوری این نقشه تقلید شده است که اگرروزی عیسویان موفق شوند عثمانیان راازاروپاخارج کنند ، کشیشان اشکالی نخواهند دید که مراسم مذهبی رادرهمین مساجد که پس ازفتح اسلامبول بناشده است وحتی درخود سنت صفی بجای آورند .

اکنون باید این مسئله را تحت آزمایش و مطالعه قرار داد که آیا استادان و صنعتگران ماهرایرانی پس از گرویدن باسلام ازروی چه نقشه‌ای به بنای مساجد پرداختند .

اگرقول هردوت وسایرمورخین قدیمی راقبول نمائیم ایرانیان قبل از گرویدن باسلام دارای معبدی نبودند ومراسم آئین مزدیسنارا درهوای آزاد انجام میدادند (۱)

ایرانیان تازه مسلمان بنائی نداشتند که آنرا تغییرداده ومطابق دستورات اسلامی تبدیل بمسجد کنند وهمان نقشهٔ اولیه فاتحین عرب را پذیرفتند یعنی نمونهٔ مسجد قاهره راکه عمروعاص بناکرده بود سرمشق قراردادند وتنهاکاری که کردند این بودکه عبادتگاه مخصوص را که دارای محراب بودباگنبد هائی که قرنها طریقهٔ ساختن آنرا میدانستند پوشاندند وبجای بکاربردن چوب بامها را باسقفهای کوچك بهم متصل ساختندومناره هائی برپا کردند که از خارج مسجد را نشان دهند .

ازمقایسه نقشه‌های مساجدمصرواسلامبول میتوان به تسلسل فکری واوضاع اجتماعی مسلمانان سنی پی بردکه درنتیجه آن وضع بناهای مذهبی خودراتغییردادند . اعراب وترکها برای اینکه مساجد خودرا باعظمت وجلال نمایش دهند ساختمان گنبدرا هم درترکیب آنها دخالت دادند ولی شکل باعث از میان رفتن روح گردید و البته چنین عارضه ای در نزد دو ملتی که هیچوقت افتخاراینرا نداشته‌اند که درصنایع خود متکی بعقل باشند ، طبیعی است .

هرگاه بمقایسهٔ مسجد قدیمی مصرکه عمروعاص ساخته و مساجد قدیمی قزوین واصفهان وورامین پردازیم باین دو نکتهٔ مهم پی میبریم که اولا ایرانیان در اصول معماری خود ثبات قدم نشان داده‌اند وثانیاً نقشه‌های اولیهٔ مساجد اسلامیرا باکمال احترام محفوظ نگاهداشته‌اند وبالاخره مساجد ایرانی بسیارقدیم یاجدید همه بطرزمساجد صدراسلام ساخته‌شده‌اند وفقط ذوق وسلیقه ومهارت صنعتگران واستادان درآن دخالت داشته وآرایش وجلوهٔ جالب توجهی بآنها داده است .

---

(۱) این عقیده گویاصحیح نباشد زیراکه ایرانیان زردشتی دردورهٔ ساسانیان معابدبزرگی داشتند مانندآتشکده‌های بلخ ونوبهار وشیزوغیره وهرودوت ازدورهٔ هخامنشی سخن گفته‌است [م]

چنانکه درمسجدعمروعاص ومسجدشاه دیده‌میشود محوطهٔ‌محراب‌دارکه‌جایگاه‌مخصوص‌نمازاست در زیرگنبدواقع‌شده‌ودرطرفین آنهم فواصل‌فرعی وجوددارد وطاق‌نماهائی‌هم‌دراطراف حیاط برای نشستن طلاب و مؤمنین ومسافرین هست وحوض وضو هم درمرکزصحن قرارگرفته ومنزل پرستاران‌هم درهردوبنا یکسان است .
باری درموقع صبح کـه ماوارد مسجد شدیم جمعیت زیادی درآن نبود و توانستیم بافراغت خاطر بمطالعه پردازیم اما همینکه من‌دستگاه عکاسی رابرپاکردم که عکسی ازمناظرمختلفهٔ آن بگیرم چندنفری که‌دراطراف حوض‌نشسته‌بودندوسر وصورت را درآن‌می‌شستند متوجه من‌شده وحالت اضطرابی نشان دادندودست هارا بطرف آسمان بلندکـرده وشروع بناسزا گفتن کردند .
سیدی که عمامهٔ بزرگی برسرداشت باهیجان شدیدی فریادهاکشید ومردم را دراطراف خود جمع کرد وباجوش‌وخروش بی نظیری به‌تحریك آنهاپرداخت وبقصدآزارما جلوافتادوجمعیت را دردنبال خود بطرف بام کشید وباداد وفریاد بطرف ماهجوم‌آورد .
پرپاسکال‌که نمیخواست مارا درمعرض خطرقراردهد یعنی خطری که شاید کمترما بآن‌توجه داشتیم‌بصدا درآمد وفرستادگان‌مجتهد راتهدید کرد که‌چراایستاده‌اندوجلوجمعیت رانمیگیرند وگفت شمامیبایستی‌قبلاباین‌مردم خاطرنشان کرده باشیدکه‌ما بااجازهٔ مجتهد باین‌جا آمده‌ایم. ولی‌آنها حرکتی نکردندوحرفی‌نزدند . سید بهمراه‌جمعیت باحرارت‌بینظیری نفس‌زنان و ناسزاگویان ببالای بام طبقهٔ تحتانی‌آمد اما در این‌جا عدهٔ تابعین او روبتقلیل رفت وفقط چندنفری همراه اوبودند شاید دیگران ازعاقبت اینکار ترسیده وبهمین علت ازمتابعت سید خود داری کرده و فهمیده بودندکه اذیت‌کردن فرنگیان عاقبت خوشی نـدارد، در این ضمن واقعهٔ مضحکی‌هم روی داد .
درموقعیکه سیدمیخواست باآن حالت عصبانی بطبقهٔ فوقانی بیاید سرش بطاق پله‌برخورد و عمامه ازسرش افتاد وغلطزنان بطرف حیاطرفت وخود اوهم چون ببالای‌بام رسیدپاهایش درلباس بلندش گیر کرد وبسختی بزمین خورد وپاهای‌عریانش نمایان‌شد ونزدیك بودبعقب بغلطد ودرپله‌ها برسرتابعین خود خراب شود. خوشبختانه جثهٔ ضعیفی داشت واگر میافتاد چندان صدمه‌ای بدیگران نمی‌زد
ازمشاهدهٔ این وضع جمعیت شلیك‌خنده راسردادوماهم بی‌اختیارخندیدیم‌همراهانش اورابلند کردند اما دیگرنتوانست بجوش وخروش خود ادامه دهد واز شدت خجلت سرتراشیدهٔ بی عمامه را بزیرافکند وقیافهٔ مضحکی پیداکرد .
پرپاسکال دراین موقع حیلهٔ‌جنگی ماهرانه‌ای بکاربرد وروی بفرستادگان مجتهد کرده بعتاب وخطاب پرداخت وآنها را بعواقب وخیم این‌کار ومجازات شاهزاده تهدیدکرد وگفت اگر کوچکترین‌آزاری باین فرنگیان برسد شماها تمام بقهروغضب شاهزاده ظل‌السلطان گرفتار خواهید شد ودراین ضمن‌حیلهٔ دیگری هم بکار برد یعنی روبسید شجاع کرده گفت چراشما

درموقع عکس برداری درمیان جمعیت نایستادید .
دشمن که تاج بزرگی ازسرش افتاده واقتدارش برباد رفته بود ازتندی وتشدد خودکاسته و
مانندکسیکه اسلحه را بزمین انداخته وتسلیم میشود باحالی‌که خالی از اضطراب نبود به‌پر
پاسکال گفت :
آیا ممکن است عکس مرا جداگانه بگیرید ؟
پرپاسکال گفت بسته‌است به‌تغییر رفتارشما.
دراین موقع سیدرو بهمراهان خودکرده گفت :«زودبرویدپائین‌این‌فرنگیان درتحت حمایت
مجتهد هستند . اگربآنها اذیت کنیم مثل این است که بمجتهد توهین‌کرده باشیم .»
پرپاسکال پس ازآنکه کاملا ازعقب نشینی وشکست دشمن اطمینان یافت نزد ماآمد وبزبان
فرانسه گفت خوشبختانه ازخطر رهائی یافتیم‌ولی باید عاقلانه وبا احتیاط رفتارکنیم دیگر
جای درنگ نیست . زودتر باید پائین رفت مبادا خطر دیگری درکمین باشد . بهترآن است
که باپای خود پائین رویم وآنقدرنایستیم‌که ماراازبام بزیراندازند .
نظر باینکه نصایح کشیش عاقلانه بود بعلاوه‌بام‌هم دیوارتکیه‌گاهی نداشت‌که مابتوانیم‌بوسیلهٔ
آن‌مقاومت بخرج‌دهیم‌مارسل گفت‌مطالعات من‌تمام‌شده‌است وهمه بگالریهای طبقهٔ‌اول‌رفتیم.
فرستادگان مجتهد هم‌که ظاهراً حامی‌ما وباطناً باعقیدهٔ حمله کنندگان همراه‌بودند ازاین
حرکت مااظهارخوشوقتی‌کردند .
گالریهای‌تحتانی وحجرات آن به‌طلاب که‌شب وروزدرآن‌جابسرمیبرنداختصاص دارد .
درضمن‌گردش‌بیکی‌از طلاب محترم‌بر خوردیم‌اومارا بحجرهٔ‌خود دعوت‌کردو بـاادب‌واحترام
جائی درپهلوی خود برای نشستن مانشان داده‌مادرروی فرش‌نشستیم وفوراًدستور داد که
چای وقلیان‌بیاورند صورت برنزی این‌پیرمرد محترم درزیر عمامهٔ بزرگ سفید‌برجستگی
خاصی داشت وبما وعده دادکه پس از اتمام نماز جماعت میتوانیم تمام حجرات واقع در
گالری رابراهنمائی‌اوببینم .
ازداخل حجره من‌توانستم تشریفات نماز جماعت رابه بینم . مردم دسته دسته داخل‌مسجد
میشدند وبمحض ورود کفش یاگیوه را ازپای درآورده زیربغل میگذاشتندوبطرف‌حوض
بزرگ میرفتند وعمامه یاکلاه را ازسربرداشته‌ومشغول وضوگرفتن میشدند .آنهائی‌که‌عمامه
داشتند تمام‌سررا تراشیده بودند وکسانیکه کلاه‌داشتندقسمت بالای سررا ازپشت‌تاپیشانی
مانند نوارپهنی تراشیده ومقداری ازموهای خود را درپشت‌گوشها باقی گذارده‌بودند .
البته وضو یکی از دستورات بسیار عالی اسلامی است‌که میبایستی درموقع عبادت و توجه
بطرف خدا خود را ازهرگونه‌آلایشی پاک کنند واگر مریض یامسافر باشند بجای‌آب از
خاک استفاده‌کرده وتیمم نمایند ودرهرحال درموقع نمازباید پاک وتمیز باشند .

سنیان در موقع نماز دست هارا درجلوی سینه قرار میدهند ولی شیعیان دستها را آزاد میگذارند (۱) .

پس از نماز ملای محترم بوعده وفا کرد وحجرات را بمانشان داد و بمارسل گفت آیا از دیدن مسجد شاه خوشوقت شدید ؟ آیا مسجد بزرك ایاصوفی اسلامبول ازحیث شکوه و عظمت میتواند بااین گوهر گرانبهای اصفهان برابری کند ؟



آخوندملاحسین

مارسل باکمال ادب گفت مقایسه این دو بنا بسیار مشکل است زیراکه هریك بطرزخاصی ساخته شده است بهرحال این مسجد بسیارعالی وازحیث زیبائی بی نظیراست ولی بعقیدهٔ من اگردرمحور میدان واقع شده بود ابهت و عظمت دیگری داشت . ملای محترم پس از قرائت چند آیهٔ عربی قرآن و ترجمه کردن آن بفارسی گفت این آیات لزوم قبله را میرسانند بعلاوه اگربنا باشد ما باین دستورات رفتار نکنیم باعیسویان که بطرف قبرعیسی میایستند چه تفاوتی خواهیم داشت ؟ مارسل گفت بااین دلایل متقن حق با شماست و نمیتوان اصلاحی در بنا بعمل آورد .

من گفتم پس چرا سنی ها درمسجد ایاصوفی که در امتداد قبرعیسی واقع است نماز میخوانند و فقط سجادهٔ خود را بطرف کعبه میاندازند ؟

درپاسخ گفت : شما چگونه آن ملعونها راکه قاتل اولاد پیغمبرصلی الله علیه وآله بودند باشیعیان مقایسه میکنید ! اگر معبد ایاصوفی بدست ما افتاده بود مسلماً آنرا خراب میکردیم وبجای آن بنای دیگری میساختیم . بعقیدهٔ من که نامم ملاحسین است اگرروزی ثابت شود که این مسجدشاه که سالهای زیادی من عمر خود را در آن بسر برده ام خدای ناکرده برخلاف دستورات اسلامی بناشده است اول کسیکه برای انهدام آن کلنك بدست میگیرد من خواهم بود.

۱۰ سپتامبر - امروزما بااجازهٔ امام جمعه بزیارت مسجدجمعه رفتیم جمعی ازملاها همراهنمای مابودند . پس از ورود بمسجد وتماشای دیوارها وحجرات ومحوطه های دیدنی پرباسکال مستخدمی را صدازده گفت نردبانی بیاور . مستخدم نردبان راآورد وبدیوار تکیه داد .

---

(۱) نویسنده آداب نماز را مفصل تر مینویسد وچون ماهمه آنرا میدانیم از ترجمه این قسمت صرفنظر شد (م)

پر پاسکال به پرسش پرداخت وگفت آیا محکم گذارده ای ؛ ، نه . قدری راست ایستاده است پایه آنرا عقب تر بکش - پله های آن محکم است : چوبها پوسیده نشده اند ؛ بام در شرف خرابی نیست ؛ و پس از این پرسشها بما تکلیف کرد که بالا برویم .

این همان مسجدجمعه است که شاه عباس قصد انهدام آنرا داشت ومیخواست مصالح آنرا در ساختمان مسجد شاه بکار برد . مستخدم گفت خلیفه نترسید . دستتان را بمن بدهید انشاءالله سلامت ببالای بام خواهید رسید . عجب اینکه همان شخص که بقول خودمأمور حمایت خارجیان است دراین جاهم حاضر شده بود ودر کنار دیواری نشسته وانتظار ورود مارا داشت وهمینکه مارا دید بلندشد وبدنبال ما افتاد .

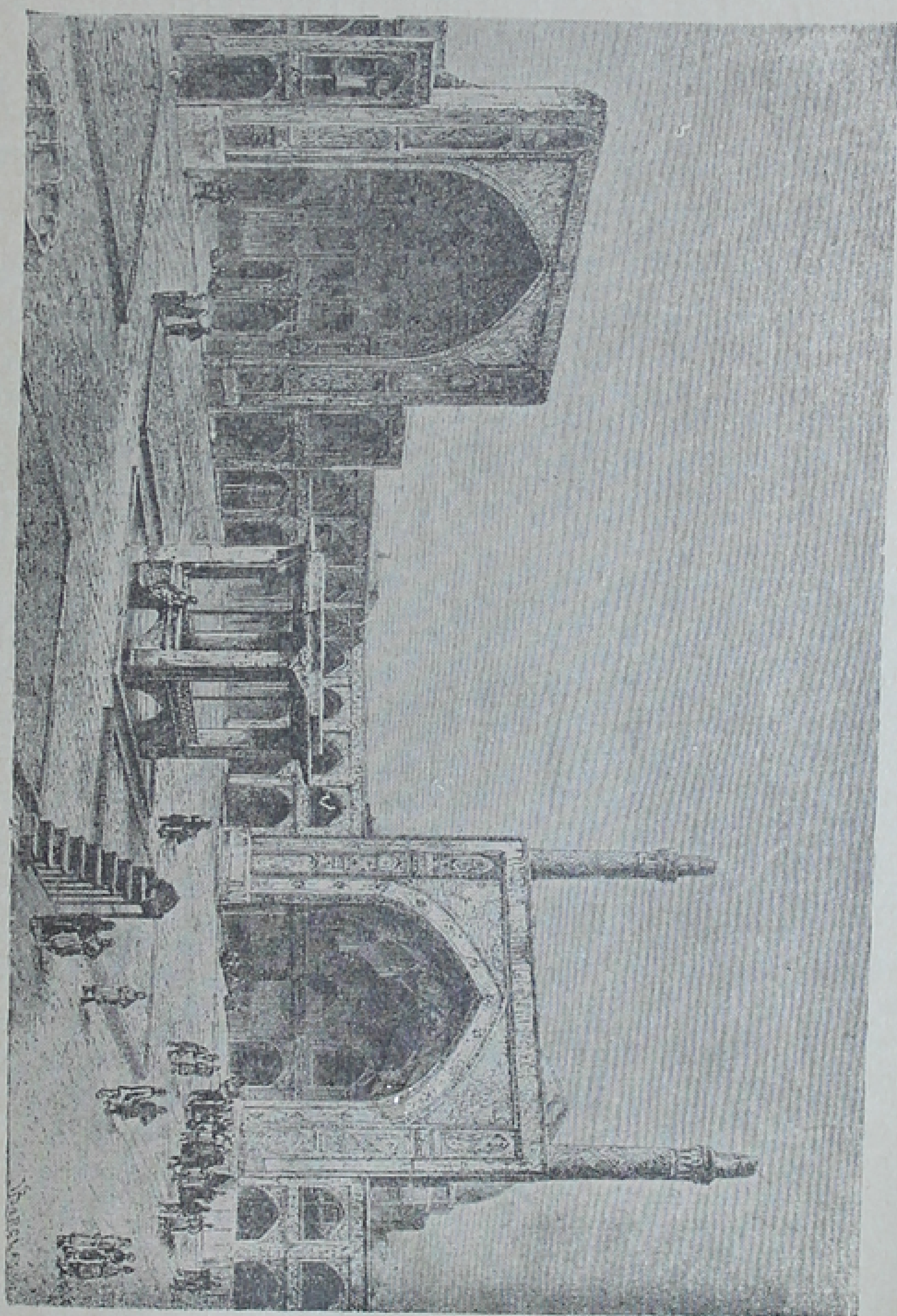
بهرحال من وپر پاسکال بازحمت از پله های نردبان که ازیکدیگر پنجاه سانتیمتر فاصله داشتند بالا رفتیم درصورتیکه اسکورت ما یعنی فرستادگان امامجمعه چالاکانه مانند بز ازاین بام بآن بام میپریدند . دربالای بام میبایستی ازمیان الوارهائی که در بالای گنبد های کوچك خراب قرارگرفته بودند عبور کنیم .



گچ بری محراب مسجدجامع

ازمیان شکافها توانستیم قسمت های بسیارقدیمی این مسجدرا که میگفتند درسال ۷۵۵ بتوسط خلیفة المنصور عباسی بناشده است به بینیم در کتیبه ها خطوط کوفی بسیار زیبائی باقی بود .

محراب آنراکه باگچ بریهای بسیار عالی واستادانه زینت یافته بود تماشا کردیم و بر صنعتگرماهر آن آفرین گفتیم. تعمیرات متوالی که در زمان ملکشاه سلجوقی ومخصوصا دردوران شاه طهماسب وشاه عباس دوم صورت گرفته است همه جای این بنای قدیمی را ازجلوه وشکوه اصلی انداخته وارزش صنعتی آنرا بکلی از میان برده اند بااینکه این مسجد پس ازساختمان مسجدشاه متروك مانده است هنوزهم دراصفهان شهرتی دارد وامتیاز مخصوص اولویت خودرا حفظ کرده است .



منظره مسجد جمعه اصفهان

بنابردستورات اسلامی شاه باید ایام‌جمعه را بمسجدآمده و با صدای بلند بادای نماز بردازد
اما شاه‌که خواسته است امتیازات خود را حفظ‌کند باین وظیفهٔ مقدس عمل نکرده و کسی‌را
بالقب امام جمعه قائم مقام خود قرارداده است‌که بنام اواین وظیفهٔ مذهبی را انجام میدهد
و بنابراین درهرشهر بزرگی یکنفرامام جماعت معین شده است . در روز جمعه ملاها علاوه
بر نماز بخواندن قرآن هم مبادرت‌میکنند ولی سایرافراد مسلمان اجباری دراین کارندارند.

خلاصه ما بکار پرزحمتی اقدام کرده‌ایم ودرهرمسجدی که وارد میشویم ناچار باید ناملایماتی راهم تحمل کنیم . چون خسته شده بودیم وحرارت آفتاب هم طاقت فرسا بود باکمال احتیاط ازپله های نردبان بدون حادثه بزمین رسیدیم ولی پرپاسکال که دردنبال ما میآمد خواست دراین بازی ژیمناستیک چالاکی ومهارتی بروز دهد وبا وجود نصایح ما بی باکانه از پله‌ها سرازیرشد ومابااضطراب متوجه او بودیم ناگاه صدائی بلندشد ویکی ازپله‌ها درزیر پای اوشکست ومدتی او درهوا معلق‌ماند اما بادست پرقوت خود بنردبان چسبید وبازحمت زیاد خودرا بزمین رسانید.ملاها شادی باطنی خود را پنهان کرده‌وبرای تسلی خاطر خلیفه بدور او جمع شدند وشکر خدا را بجای میاوردندکه باو صدمه‌ای نرسیده است .

اماکشیش بااینکه‌رنگ وروی‌خودرا باخته‌بود خواست تشخصی بروزدهد وباصدای آمرانه‌ای گفت این مستخدم کجاست؟اورا بیاورید تاانعامش‌رابدهم . البته او هم دراین موقع فرار کرده‌بود وماهم فوراً ازمسجد بیرون آمده روی زین‌نشستیم وراه جلفارا درپیش گرفتیم.

پرپاسکال درحال پائین‌آمدن از نردبان ساق پایش خراشیده شده بود ومختصر رنجی باو میداد بنابر این‌گفت بهتراین است که بمنزل یکی از دوستانش که نزدیک است برویم وبه شستشو و بستن زخم پردازیم .

خانه ایکه درآن وارد شدیم دارای حیاط بزرگی بود وازهر طرف عماراتی داشت تالاری درمقابل مادیده میشد . ایوانی‌داشت که‌آنرابا گچ سفید کرده‌بودند . ماباآنجاواردشدیم‌سقف این اطاق گنبدی است که تزیینات و گچ بری ظریفی دارد . یك درب شیشه ای موزائیك هم‌دارد که‌بطرف‌حیاط‌بازمیشودوبوسیلهٔ آن روشنائی‌مختصری‌درتالاروارد‌میگردد .


آقاسید محمدحسین

شخص موقری باقیافه روشنی که‌مهر وملاطفت از آن پیدا بود در روی مخده نشسته بود و کتب زیادی در اطراف خودداشت . همینکه ماوارد تالارشدیم عمامه‌آبی رنك خود را بسر گذاشت وباخوشروئی‌بماخوش آمدگفت .

پس‌ازآنکه پرپاسکال اورا از زخم پای خودآگاه کرد فوراً بلند شد و دستور داد که مستخدم آفتابه ولگن ومقداری‌نباتات‌طبی بیاورد وبادست خود مشغول شست وشو وزخم‌بندی شدوبرگ‌نباتات‌راروی زخم‌گذارد تازودتر خشك‌شود ودراین ضمن‌به

بچه‌های کوچك خود امر کرد که مرا باندرون نزد مادرشان ببرند .
درمقابل درهریك ازاطاق های اندرون پردهٔ ابریشمی آویخته شده بود تا کسی نتواند درون آنرا به بیند . همینکه وارد شدیم شیرین خانم پس ازتعارفات معمولی قلیانرا ازلب خود دور کرد ومؤدبانه بمن خوش آمد گفت وفوراً قلیانرا بمن تقدیم کرد .
من با کمال ادب ازاو تشکر کردم واز کشیدن قلیان معذرت خواستم . همانطور که ماازکشیدن قلیانی که دهان بدهان میگردد وبالاخره ازدست شاه یا اشخاص بزرك کم کم بدست گدای بی دندان کثیفی که بطلب لقمه نانی آمده میرسد احتراز میکنیم ، مسلمانان هم از چیزی که دست عیسویان بآن رسیده باشد پرهیزدارند .
خانم باهوش باین قضیه پی برد که شاید من برای اینکه بادست خود قلیانرا آلوده نکنم معذرت خواستم بنابراین گفت: «شما این جادرخانه دوست خود هستید پرهیز نکنید» وبیش ازاین اصرار نکرد چندلحظه‌ای بااو بودم وازشهر وسیاحت مساجد بااو صحبت کردم . دراین ضمن زنانی هم بملاقات او آمدند ومن موقع راغنیمت شمرده بلندشدم وخدا حافظی کرده آمدم وبلافاصله بارفقا سوارشدیم وبراه افتادیم
همینکه از این خانه فاصله گرفتیم من به کشیش گفتم . عجب است که شما درمیان سادات برای خود دوستی انتخاب کرده‌اید !

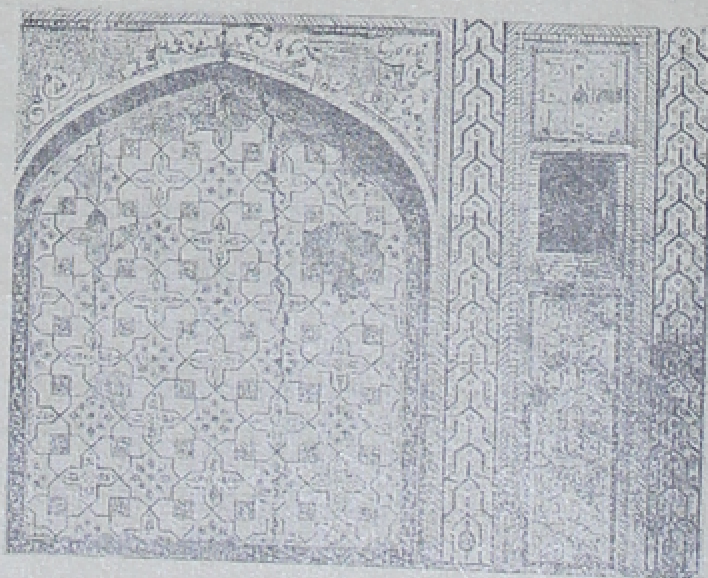

شیرین خانم

پدر پاسکال گفت : من از صمیم قلب آقا سید محمد حسین را دوست دارم زیرا که او مرد نیکو کاری است و چندی قبل یکی ازعیسویان راازمرك حتمی نجات داد . قضیه این است که چندسال پیش یکنفر فرانسوی بجلفا آمد . این هموطن شما مأموریت مذهبی نداشت بلکه بخیال خود نظر بایمانی که داشت آمده بود تامسلمانان را بآئین انجیل دعوت کند. طولی نکشید که دانست کوششهای او بی نتیجه است و نمیتواند درعقیدهٔ مسلمانان رخنه‌ای واردسازد. بنابراین از آنها دست کشید وباین فکرافتاد که ارمنی های جلفا را بآئین کاتولیك دعوت نماید .خلیفه

آنزمان که‌روحیه‌اش باخلیفه حالیه تفاوت زیادداشت بقصد اوبی برد ودانست که این شخص یعنی اوژن‌بوره(Eugéne Bourré)بفعالیت‌پرداخته است وایمان پیروانش راست‌میکند پس‌درصدد برآمد که‌او را ازجلفادور کند وبه پیروان‌خود دستور دادکه از آزار رساندن باوخود داری‌نکنند . بنابراین کشمکش تولید شد وچند نفرارمنی متعصب بامرخلیفه مأمور شدندکه او راگرفته وسنگسار کنند . هموطن شما چون ازقضیه‌آگاه‌شد درخانه‌ای پنهان گردید ولی ارمنی‌ها بمحل‌مخفی اوبی برده ودر اطراف خانه انتظار بیرون آمدن اورا داشتند تاکارش را بسازند وقضیه بحدی اهمیت پیدا کردکه‌هم مذهبان اوهم‌ازترس‌نتوانستند ازاوشفاعت‌باحمایتی بکنند‌تامبادامنازلشان بغارت وخونشان بهدر برود . تنهاکاری‌که‌توانستند بکنند این بودکه این‌آقا را ازواقعه‌آگاه ساختند وبفکرچارهٔ خلاصی اوبرآمدند .

آقاسیدمحمدحسین‌هم‌جمعی ازمریدان‌خودرابرداشته بجلفاآمد واوژن بوره‌راکه‌بلباس‌مسلمانی درآمده بود درمیان اسکورت خودانداخته بشهراصفهان برد .

ارمنیها چون دیدند شکار ازدستشان رفت وجرئت حملهٔ بمسلمانها را هم نداشتند بخصوص که‌سیدی‌دررأس‌آنها قرارداشت ، عده‌ای‌را مأمور کردندکه مسلحانه‌درکمین باشندوبالاخره زنده یامردهٔ اورا بجلفا بیاورند . اماسید این مرد فرانسوی را متجاوز ازیکماه‌درتحت حمایت خودنگاهداشت وهمینکه‌فهمید ارمنی‌ها خسته ومأیوس شده واز کمین دست‌کشیده‌اند



پوشش خارجی یکی ازمساجد دورهٔ مغول

خودش تاکاشان‌همراه‌اورفت وازآنجا اورا بطرف‌تهران فرستاد که دریکی از بنادر شمالی ایران بکشتی نشست ورفت .

من ازپرپاسکال پرسیدم آیا تمام‌اصفهانیان سید هستند ؟ زیرا من‌امروز بغیرازعمامهٔ سیاه‌چیزی ندیدم . کشیش‌گفت همه‌نیستندولی عدهٔ آنهادرایالت عراق زیاد است و قدرت و نفوذی هم دارند وبا اینکه پیغمبر اسلام (ص) پس از رحلت فقط یکدختر باقی گذارد که نام او فاطمه و زوجه پسرعم خود علی‌ابن‌ابیطالب ع بود ، اعقاب اوبسرعت عجیبی زوبافزایش گذاردند . بعلاوه برحسب دستور پیغمبر(ص) متمولین باید وجهی بعنوان خمس بآنها بدهند ودرتولیت املاک وقف‌هم اولویت دارند وبنابراین اغلب باراحتی زندگانی میکنند .

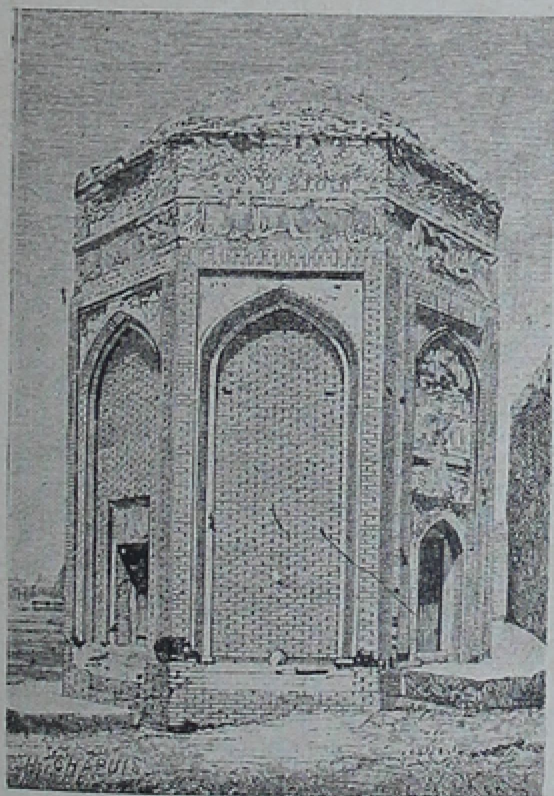
کشیش گفت مابايد ازمجتهد وامام جمعه تشکر کنیم که‌عده‌ایرا راهنما وحامی‌ماقراردادند و

البته اگر اینها همراه ما نبودند ممکن نبود که ما بسهولت بدیدن مساجد موفق گردیم و بالای بامها برویم ومن بهتر آن می بینم که ازاین ببعد ازرفتن ببام صرفنظر کنید ودرصحن حیاط بسیاحت پردازید زیرا بطوریکه دیدید اولا این بامها استحکامی ندارند وثانیاً ازآزار واذیت بیشتر محفوظ خواهید ماند .

فصل هفدهم

امامزاده جعفر- منارهٔ مغول - حامی خارجیان - قصرفرح آباد - تخت سلیمان - میدان‌جنگ گلناباد - قبرستان ارمنی‌ها - لباس پاریسی درطبقهٔ اشراف جلفا - باغ هزارجریب - قصر آئینه‌خانه - پل‌حسن‌بك - مناره‌وامامزادهٔ‌شهرستان - پل‌شهرستان - قرارداد باچاروادار- شام در کلیسا - عزیمت بشیراز.

۱۳ سپتامبر - مااز زیارت مساجد و گنبدها ومناره‌ها وابنیهٔ دولتی تقریباً خلاص شده‌ایم وازاین ببعدجز امامزاده جعفرجای‌دیدنی نمانده‌است. اصفهانیان برای این امامزاده‌احترامی قائلند بنا براین پر پاسکال مارا مجبور کردکه قبل‌از طلوع‌آفتاب ازجلفا حرکت کنیم وتا بازار باز نشده امامزاده‌را به‌بینیم .



امامزاده جعفراصفهان

حیاط امامزاده شکل‌هندسی منظمی ندارد ودراطراف آن بناهای‌خشت‌و گلی واقع‌شده‌که یاخراب‌شده ویا در شرف خرابی هستند . خـود بنای امامزاده درروی نقشهٔ هشت ضلعی ساخته شده وبسیار قشنگ ودیدنی است و گنبدی هرم‌مانندشبیه بگنبد مقابرشیوخ قم‌دارد . در گیلوئی‌های طاق آن کتیبه هائی‌است باخط عربی که باحاشیه‌ای از سبزه و گل تزیین یافته‌اند وچون‌این‌بنادردورهٔ مغول ساخته شده‌کاشیهای ممتازفیروزه ای آن‌درخشندگی‌خاصی‌دارند . قسمت های‌تحتانی‌بنا باآجرهای قشنك‌سفید ساخته شده‌که در میان‌آنها فواصل مجوفی شبیه باابنیهٔ قرون وسطای فرانسه دیده میشود .

معلوم است که گنبد هرمی‌شکل‌خراب شده وبعدهاآنرا تعمیر کرده‌اند واکنون شکل‌اولیه

را ازدست داده است . صرفنظر ازخرابی‌های جزئی فوقانی ، امامزاده خوب محفوظ مانده است . آراستگی بنا ورعایت تناسبات وظرافت تزییناتش بسیارجالب توجه است.

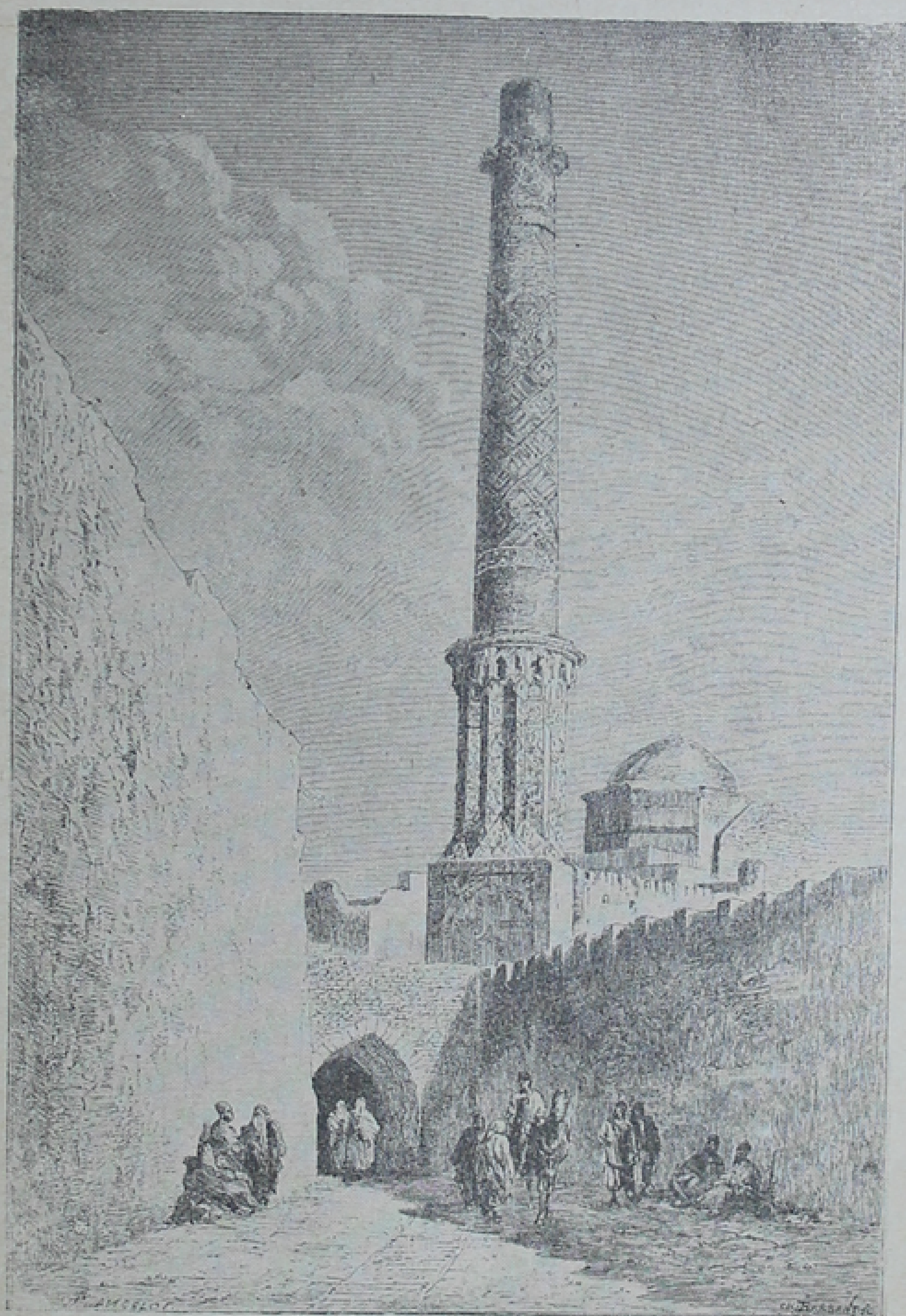
بمحض‌ورود بآنجا اولین کارمن این بودکه زودتر ازجاهای لازم عکس برداری کنم ودرحالیکه از ترس رسیدن جمعیت برخود میلرزیدم کارعکاسی را تمام کردم وشاسیها وعدسی دوربین را درکیف گذارده و فوراً بجلفا فرستادم وبعد بافراغت خاطر بمطالعهٔ بنا پرداختم ومشغول اندازه گیری قبرشدم اما ناگهان بخود لرزیدم زیراکه از انتهای کوچه سید قوی هیکلی باعمامهٔ بزرك نمایان شد وچون مارا درامامزاده دید برسرعت افزود ودرحیاط غوغائی راه انداخت وبا حال غضب دست هارا بطرف آسمان درازکرد . گویا مبتلا به نفس تنگی بود و نمیتوانست زیاد داد وفریاد کند ولی پیوسته فحش‌های آبداری ازقبیل پدر سوخته‌ها . . . حرامزاده‌ها... پدرسگها... وغیره نثارمامیکرد ، مابااین کلمات آشنا بودیم زیراکه دربازار کاشان هم این‌فحش‌ها گوشهای مارا نوازش کرده بود . اوچون نزدیك شد با تهدید گفت زودتر بیرون بروید وبیش‌ازاین امامزاده رانجس نکنید اما ماخندیدیم وبحرکات اواعتنائی نکردیم . ازخندیدن مابشدت عصبانی شد وفحش ولعنت زیادی نثارماکرد وبسرعت بطرف بازاررفت . طولی نکشیدکه اردوئی از بازاریان به‌تحریك او بامامزاده هجوم آورد وباداد وفریاد دست مارا گرفته وبامشت ولگد ازامامزاده بیرون کردند .

ماسکوت اختیارکرده وسرها را درمیان شانه‌ها فرو برده بودیم زیرا دست و بازوی ما ضعیف‌تر ازآن بودکه بااین جمعیت حمله ورشویم ویا بدفاع پردازیم . همینکه قدری‌ازجمعیت فاصله گرفتیم وبه پرپاسکال که درکناری ایستاده بود ملحق‌شدیم‌مارسل مانند سیسرون(۱) بخطبه خوانی پرداخت‌وباآهنك تهدیدآمیزی گفت: تاکی شماازصبروحوصلهٔ‌ما سوءاستفاده میکنید ؟ شمامغرورید‌که باعدهٔ صدوپنجاه نفری‌بدونفر فرنگی حمله‌کرده وبا جسارت بآنها توهین میکنید ، البته اگراسکورتی همراه مامیآمد جرئت نفس کشیدن نداشتید واز ترس چماق‌فراشان برخود میلرزیدید ولی قدری‌حوصله داشته باشید ،آن چوبی‌که باید بکف‌پای شما بخورد چندان دورنیست . شماهم بنوبهٔ خود طعم خشم وغضب فرنگیهاراخواهیدچشید ووقتیکه باپاهای مجروح بطرف خانه رفتید خواهید فهمیدکه فرنگی چگونه انتقام میکشد لازم نیست‌که من‌بحکومت شکایت کنم . الساعه میروم نزد مجتهد واز او تقاضا میکنم‌که در مقابل‌این بی‌ادبی وتوهین‌که بما وارد کرده‌اید شمارا مجازات نماید وخواهم دیدکه چگونه برای عذرخواهی دامان لباس مرا خواهید بوسید .

من‌از سخنرانی‌مارسل‌خوشم آمد وباپرپاسکال‌آهسته باو آفرین گفتیم . جمعیت قدری‌ساکت‌شد وماسوارشده براه افتادیم‌وبطرف خانهٔ مجتهد رفتیم . پرپاسکال قضایارا بعرض او رساند اوهم فوراً اسکورتی‌مرکب ازسی نفرسید وملاهمراه ماکرد ودوباره مظفرانه واردامامزاده

---

(۱) Cicéron یکی ازخطبای‌مشهور رم‌است که‌دارای فصاحت وبلاغت وملقب به‌پدر وطن بوده است [م]



منار دورهٔ مغول در اصفهان

شدیم . در بسته شده بود و سید اولی کلید را باخود برده بود اما کسان مجتهد در را از پاشنه درآوردند وما بااین جمعیت داخل صحن شدیم . بازاریان دوباره برای تماشا جمع شدند ومن میدیدم که بهمدیگر ملامت میکنند وتقصیرات خودرا بگردن دیگران میاندازند زیرا

که تنها ازچوب خوردن نمیترسیدند بلکه از پرداخت جریمهٔ نقدی بیشتر وحشت داشتندودیگر کسی جرئت نکرد بما نزدیك شودوفقط هانسید که گمان میکرد بواسطهٔ شرافت نژادی ازمجازات معاف باشد بفرستادگان مجتهدچنین گفت: من بس ازدیدن نصارا درامامزاده بیهوده زنده مانده‌ام بدانید که اگر اینطور باشد طولی نمیکشد که درحوضهای مساجد هم خود را شست وشو میدهند وباآبی که از بدنشان سرازیر میشود سنك فرش صحن وفرشهای درون مساجدراهم نجس میکنند. اگرمسلمانان بنوکری فرنگیان راضی شوند این سگها برجسارت خودافزوده ودرمقابر متبرکهٔ امامان هم داخل میشوند و سنك فرش خانهٔ خدا وصحن کعبه را هم درزیر پای نحس ونجس خود پایمال میکنند. من که دیگر نمیتوانم دراینجا بایستم وبچشم خود این وقایع را به‌بینم. اینرا گفت وازدرخارج شد.

مارسل هم گفت بیش از این ماندن ما دراینجالزومی ندارد همین‌قدر که جمعیت بشکست خود پی‌بردکافی است وامر کرد درامامزاده رابستند وما سوارشدیم وراه جلفارا درپیش گرفتیم. برطبق برنامه مامیبایستی امروز مسجد خرابه‌ای راهم که دردورهٔ سلطنت مغول ساخته شده است به‌بینیم ولی‌چنان از مردم وپشت بامها وحامی خارجیان رنجیده بودیم که دیگر میل رفتن بجای دیگر را نداشتیم وفقط بتماشای منظرهٔ خارجی مناری که مانند امامزاده جعفر دردورهٔ مغول بناشده‌بود قناعت‌کردیم. کاشیهای‌قشنك برجسته وترکیب موزائیك‌آن بسیار جالب توجه بود.

باری مساجد اصفهان بسیار عالی ومسلماً درقشنگی وزیبائی نظیر ندارند ولی ورود بآنها مشکل‌است. اگرقدرت‌ونفوذشاهزاده واستقامت پرپاسکال واصرارخودمان‌نبودنمیتوانستیم بر موانع فایق‌آمده وبسیاحت ومطالعهٔ این‌ساختمانها بپردازیم.

۱۴سپتامبر - امروزخاچیك درحالیکه دهانش میجنبید وخربوزه ایرا دربغل گرفته ومتصل بآن گاز میزد داخل اطاق ناهار خوری شد و گفت: پدراین مرد متقلب جرئت کرده است که‌پای کثیف‌خود را درآستانهٔ کلیسا بگذاردوتقاضا دارد که بشماسلامی بدهد.

پرپاسکال - نسبت بچه‌کسی اینطور جسارت میکنی؟ مگرمن همیشه بتو سفارش نکرده‌ام که‌با اشخاص مؤدبانه رفتار کنی؟

خاچیك - این همان شخص‌متقلبی است‌که خودرا حامی‌خارجیان معرفی‌میکند، همین‌آدمی که دیروز درموقعیکه نزدیك بود شما از نردبان بیفتید خنده میکرد. همان مرد حیله گری که دیروز درامام زاده جعفرباسید رفت وبازاریان را بسرشما ریخت.

پرپاسکال - تواز کجا او را میشناسی؟

خاچیك - من‌امروزصبح دربازار بودم وازصحبت سلمانی‌ها وقهوه چی‌ها دانستم‌که این‌مرد چه‌کرده است.

پرپاسکال - خاچیك زبانت را نگاهدار و هرزه درائی نکن اگر قیمت یك کلمه‌حرف یك قران باشد قیمت سکوت ده برابرآن است. برو بگو بیاید به بینم مقصودش چیست.

حامی خارجیان وارد شد وپس ازسلام گفت امیدوارم درمحافظت شما کوتاهی نکرده باشم

آیا احوال شماخوب است ؟ انشاءالله احوال مهمانان عزیز شماهم خوب است ! من همیشه در این آرزو بودم که در راه محافظت شما قربانی شوم . انشاءالله حال شما خوب است وانشاءالله احوال جنابان اجل مهمانان شما هم خیلی خوب است !

برپاسکال در حالیکه با خشگی بچاپلوسی های اوجواب دادگفت : مقصود شما از آمدن بجلفا چیست ؟

حامی خارجیان - چاکر شما بی نهایت خوشوقت وشرافتمند است که خدمت شما شرفیاب شود وسلامی عرض کند . مقصود دیگری در کار نیست . خدا شاهداست که بهمین علت من قدم بآستانهٔ مبارك شما گذارده‌ام . فوق العاده مشتاق زیارت شما ومهمانان عزیزتان بودم وتنها فکر وآرزوی من این بودکه بتوانم بشما خدمتی کرده وذره‌ای از اخلاص و فداکاری نسبت بشما فروگذاری نکنم وبسی خوشوقتم که باین سعادت نائل شدم وبوظیفهٔ خود عمل کردم.

برپاسکال- اگرمقصود شما همین بود ممنونم وراضی نبودم که بخودتان واسبتان زحمت بدهید ودوفرسخ راه طی کنید وازشهر بجلفا بیائید . مهمانان عزیزمن هم قدرفداکاریها وخدمات شمارا میدانند ویقین دارندکه اگر خطری متوجه آنها میشد شما آنهارا محافظت میکردید . شکرخداراکه بزحمت شما احتیاجی پیدانشد .

حامی خارجیان - البته لازم بودکه من بوظیفهٔ قلبی ووجدانی خود عمل کنم ، تنها خواهشی که دارم این است که جنابان اجل مرحمتی درحق من فرموده ودرپاداش این همه خدمات اگرروح حق شناسی دارند اقلامرا بداشتن نشان دولت فرانسه مفتخرفرمایند من جاه طلب نیستم و به نشان درجهٔ دوم هم قناعت میکنم .

مارسل که تااینوقت ساکت بود وگوش میداد یکدفعه برآشفت وباحال عصبانی گفت شماتصور میکنید که نشان لژیون دونر (Légion d' honneur) فقط برای امثال شمامتقلب‌ها وترسوها ایجاد شده است ؟

برپاسکال چون دیدکه بااین عتاب رنك ازروی حامی خارجیان پرید بمارسل گفت خواهش میکنم عصبانی نشوید و آرام باشید و بحامی خارجیان هم گفت : سرکارخان بهتراین است که در پاداش خدمات صادقانهٔ خود ازاعلیحضرت شاه تقاضای نشان کنید هرگاه موفق باخذ چنین نشانی شدید ممکن است از دولت فرانسه هم برای شما تقاضای نشان کرد .

من که درتمام این مدت ساکت بودم وبگفتگوها گوش میدادم ابتداتقاضای اورا حمل برجنون کردم ولی بعد فهمیدم که خواهش اومنطقی است زیراکه درایران باکمال سهولت میتوان بگرفتن نشانی مفتخرگردید که از حیث درجه بسی بالاتر ازنشانهای دولت فرانسه باشد و البته کسیکه بعنوان ولقب خانی مفتخراست تصور نمیکندکه برای تقاضای چنین خواهش جزئی دست رد برسینهٔ اوگذارند . زیرا که می بیند اشخاصی بدون استحقاق بأخذ نشانهای عالی نائل میگردند . مثل اینکه کباب پزشاه هم بانواع نشانها سرافراز است وآنها را بدون داشتن لیاقت بانوارهای ابریشمی پهن بسینهٔ خودآویخته است .

۱۵سپتامبر- امروز ما باید بسیاحت قصور تابستانی که همه در کنار زاینده‌رود واقع شده‌اند برویم . جانشینان شاه عباس کبیر نظر باینکه میل داشته‌اند بارمنی‌ها نزدیك باشند واعتماد خود را بآنها نشان بدهند و یا برای اینکه آنها را درحمایت خود نگاهدارند و بالاخره شاید برای اینکه بهتر بغارت آنها بپردازند کاخهای تابستانی خود را در این طرف رودخانه بنا کرده‌اند. وسیع ترین ومهم‌ترین این کاخها کاخ فرح آباد است که سلطانحسین یعنی همین شاه که برعکس شاه عباس کبیر بارمنیها با کمال خشونت وسختی رفتار کرد وسرچشمهٔ پرسود جلفارا خشکانید آنرا در پای کوه صفا بنا کرده‌است . درزمان این شاه اگر کسی میخواست از شهر اصفهان بقصر فرح آباد برود میبایستی چندین کیلومتر درخیابان وسیعی راه طی کند . دراین خیابان جابجا قراولخانه هائی بود که سربازان برای محافظت شاه درآن‌ها منزل داشتند . درطرفین آن هم درباریان واشخاص با نفوذ کاخهای رفیع وعمارات عالی ساخته بودند . این خیابان طویل بالاخره بفضای وسیعی منتهی میگردیده است که در اطراف آن عماراتی برای عیاشی وخوش گذرانی شاه ساخته شده بود . آب فراوان درمجاری سنك مرمر غلطیده ودرحوض بزرگی ازسنك سماق که درمرکز این فضا واقع شده بود وارد میگردیده است . این فضای وسیع ازباغهای بسیار عالی زینت یافته بوده که سیاحان قرن هفدهم درزیبائی ونشاط انگیزی آنها بخوبی قلمفرسائی کرده وبرای ما یادگار گذارده‌اند .

ممکن است کسانی شاه سلطانحسین را ملامت کنند که خواسته است به‌تقلید از سمیرامیس Sémiramis ملکهٔ افسانه‌ای بابل وآشور کاخهای باوسعتی بسازد اما نمی‌توانند اورا مانند آنملکه ستم پیشه که ملت خود را برای فراهم کردن سنگهای تراش وچوبهای لازم بخاك سیاه نشانید ملامت کنند زیرا که او این کاخ بزرك را باخشت وگل بنا کرده و برای ساختن آن چندان باهالی اصفهان فشاری وارد نیاورده است زیرا هیچگونه آثار حجاری و نقاشی در دیوار ها دیده نمیشود . کف اطاقها بنابر عادت قدیمی شرقیان دارای تجملات و تزییناتی نبوده‌است بلکه همیشه حصیری بزمین انداخته وروی آنرا بافرشهای گرانبها میپوشانیده‌اند این تالارها درنداشته وپرده های ضخیم وبلندی هم درجاوی درها بوده که آنها را ازتابش آفتاب محفوظ میداشته است وروبهمرفته این بناها استحکام خوبی نداشته‌اند .

صرفنظر ازمرورزمان افغانها هم درمدت اقامت خود از زیان رساندن باین عمارات فروگذار نکرده‌اند . مخصوصاً موقعیکه سردار رشید ودلیرقشون شاه طهماسب یعنی نادرافشار افغانها راشکست داد ومجبور به‌تخلیهٔ اصفهان شدند در ۱۵ نوامبر ۱۷۲۹ قصر فرح آباد یعنی همان تالارهای قشنك را که چندین سال درآنها منزل داشتند آتش زدند وآنرا بکلی ویران ساخته ورفتند. پس ازشکست افغانها وخروج آنها ازاصفهان شاه طهماسب باصفهان مراجعت کرد وازمشاهدهٔ این قصور ویران بشدت گریست زیرا علاوه براینکه بجای قصر تپه خاکی باقیمانده بود پدر وبرادران وخواهران وتمام اعضای خانواده‌اش راهم افغانها بقتل رسانیده بودند وعده‌ای ازشاهزاده خانمهای وجیه راهم اشرف افغان باسارت برده بود. درهمین موقع بودکه زنی

با لباس مندرس مانند کنیزان بطرف او دوید واورا تنگ درآغوش گرفت وبشدت اشك ریخت ، این‌زن‌مادر او بود که برای محفوظ‌ماندن‌ازشر افغانها لباس کنیزان راپوشیده ودراین مدت خود را پنهان کرده بود وچنین زندگانی را برتسلیم شدن بفاتحین‌ترجیح داده‌بود .
باری امروز بطوریکه گفتم بجای قصر با شکوه فرح آباد وباغهای باصفای آن جزتپه های خاك چیزی دیده نمیشود . مجاری آب خراب و سنگهای مرمر آن هم ازمیان رفته و اگر بنائی هم مانده بدون سقف است وبجای باغهای نشاط انگیززمین لم یزرع حزن‌انگیزی دیده میشود . ازآنهمه سبزه و گل وچنارهای آراسته وزیبا ودرختان میوه‌ابداً اثری پیدا نیست وبااین‌حال خراب نمیتوان ازچگونگی آن‌درزمان آبادی بدرستی‌قضاوت کرد . بهرحال گمان میکنم که این‌قصرمانند قصرهائی که درشهر اصفهان باقی مانده عظمت وابهتی نداشته است . گنبدهائی که‌هنوزسرنگون نشده‌اندخیلی‌سنگین هستند وتزیینات‌جالب‌توجهی ندارند . چنین بنظر میآید که صفای این کاخ فقط بواسطه‌آب فراوان وطراوت باغهای پرازسبزه و گل وقشنگی مناظر واجتماع درباریان وخواجه‌ها بوده است .
۱۶ سپتامبر - پرپاسکال ازمن پرسید امروزقصد کجا را دارید ؟ من‌صبح زود مراسم‌عبادت را بجاآورده وسرودهای لازم را خوانده‌ام وممکن است مدت سه ساعت ازکارهای کلیسا دست کشیده وباشما همراهی کنم .
- شمابمن گفتید که درمجاورت‌فرح آباددرزوایای کوه صفا قصرخرابه ایست‌که قابل‌دیدن‌است.
- بلی‌تخت سلیمان آنجاست . ماوقت داریم وممکن است‌فردا بآنجا برویم.
مارسل - پدرشما وسایل راحتی مارا ازهرحیث درجلفا فراهم کرده‌اید ودر این مدت بما بسیار خوش گذشته است اما لازم است‌که زود تر بمسافرت خود ادامه دهیم . اکنون‌قریب یکماه است‌که ما دراصفهان هستیم وبیش ازاین نمیتوانیم دراین‌جا بمانیم .
پرپاسکال - من‌میل ندارم که‌شما باین‌زودی جلفارا ترك کنید ، شما باید‌اقلا پانزده‌روزصرف تماشای ساحل راست زاینده رود بکنیدوابنیه‌وعمارات‌رادرست به ببینید . ازوقتیکه بجلفاوارد شده‌اید خیلی کار کرده‌ایدوخسته شده‌اید . لازم است قبل‌ازحرکت چندروزی باستراحت‌بپردازید . ازاین‌جا تاشیراز چهارده منزل راه‌بد وناهموار درپیش دارید . بعقیدهٔ من بهتر آن است که شما زمستانرا درجلفا بمانید ودر اوایل بهار آینده بمسافرت خود ادامه دهیدالبته من کوشش خواهم کرد که دراین مدت بشما خوش بگذرد .
مارسل - پدر وقت مامحدود است والبته شما میدانید‌که مابرای چه مقصودی این مسافرت پرمشقت را تحمل کرده‌ایم ، ما باید سرزمین های شوش وبابل راهم‌به‌بینیم واگر بنا‌باشد زمستانرا دراین جا بمانیم ناچار باید درقلب تابستان بآن نواحی سوزان و خطرناك قدم بگذاریم . بعلاوه بنابراخباری که آخرین مسافرین ازشیراز بماداده‌اند ، تب‌های مسری‌درآنجا روبه تخفیف گذارده ومیتوان بآن‌نواحی رفت . مابانهایت تأسف کلیسای مهمان نواز شمارا ترك میکنیم ، باور کنید که‌آنچه‌میگویم‌طبیعی‌وبدون تصنع است‌من‌همه روزه بلکه درهرساعت

خدارا شکر میکنم که شخص عالیمقامی مانند شمارا راهنما ومیزبان مهربان ماقرارداده است .
پر پاسکال - من همیشه بخواست خداوند تسلیم هستم . چندنفر از ارمنیها هم عازم شیراز هستند
وقصد رفتن بهندوستان رادارند ، من از دوستانم خواهش کرده بودم که راجع بمسافرت آنها
با شما صحبتی نکنند مبادا شما هم بخیال افتید که با این کاروان حرکت کنید ولی نظر باینکه
تصمیم بحرکت گرفته‌اید میتوانم از چاروادار باشی خواهش کنم که شتابی درحرکت دادن
ارمنی‌ها نداشته باشد تاشما بکارهای خود خاتمه دهید وبافراغت خاطر مقدمات مسافرت را
فراهم سازید . امروزهم وقت خودمانرا صرف سیاحت کوه‌صفا وتخت سلیمان میکنیم .
ماپیشنهاد او را پذیرفتیم وهمه سوار شدیم وبا سرعت ازخیابانی که بطرف قصرمیرفت عبور
کردیم واز دامنهٔ سراشیب کوه بالا رفتیم وازراه باریکی بمحل مسطحی رسیدیم که خرابهٔ
قصری درآن دیده میشد .
داستان این قصرطرزکار و عملیات اداری شاهان ایران را بدقت نشان میدهد . گویندشاه
سلیمان روزی ازشکارگاه مراجعت کرد ودرسایهٔ چند درختی که ازچشمهٔ آب اینکوه مشروب
میشد استراحت کرد و بوزیر خود گفت نگاه کن چه منظرهٔ قشنگی است . تمام شهر و
نواحی اطراف اصفهان ازاینجا دیده میشود . میل دارم روزی مادرم را باین‌جا بیاورم ودورنمای
قشنگ اصفهانرا باونشان دهم .
وزیرسکوت اختیار کرد اماروز بعد چهار هزارعمله بکوه فرستاد تاآن محل را مسطح کنند
وراه باریکی دردامنهٔ کوه بسازند تاکارگران بتوانند مصالح لازم را بآنجا برسانند .
طولی نکشیدکه اهالی اصفهان قصد وزیر بی برده ودسته دسته برای دیدن این مکان وتماشای
کارگران آمدند . ازهجوم تماشا چیان فکری درمغز وزیر ایجاد شد وحکم کرد که هر کس
مایل بتماشای این محل باشد باید یك بارمصالح باینجا بیاورد واعلان کردکه چون اعلیحضرت
میل کرده است دراین‌جا قصری ساخته شود عموم مردم باید مثل من دراین کار شرکت کنند
تازودتر ساختمان آن بپایان رسد وهمه مشمول مراحم اعلیحضرت بشوند . البته این اعلان
اهالی اصفهان را بوحشت انداخت ولی چاره‌ای جزاطاعت نبود . بنابراین مرد یازن ، پسر
یادختر شروع بکار کردند وهمه بادست یاروی الاغ مصالحی بدامنهٔ کوه رساندند وچون وزیر
بعضی ازآنهارا بانعامات جزئی سرافراز کرده بود همه خیال میکردند که سرانجام بپاداشی
هم مفتخر خواهندگردید وزیرهم باتهدید یاوعده ونوید که درهر مملکت بهترین وسیلهٔ پیشرفت
کاراست همه‌را امیدوارساخت .
پرپاسکال گفت از دیدن این محل داستانی بخاطرم آمدکه مربوط بزندگانی خارق العادهٔ
شاه سلیمان مؤسس این قصراست . گوش دهید تابرای شما نقل کنم .
گویند این شاه بهمان اندازه که هوسها وافکار کودکانه داشت بموهومات هم پای بند بود
وعقیده تامی بسحروجادو وتأثیر ستارگان داشت وتصور بلکه یقین کرده بود که تاج گذاری
اودرساعت نحسی انجام یافته وبهمین جهت است که باامراض وپیش آمدهای بد مواجه میگردد

وچون نمیتواند بر آثار سعد ونحس کواکب غلبه کند بهتر آن است که نام صفی را تبدیل بسلیمان نموده دوباره تاجگذاری کند تا نحوست اثر کواکب برطرف گردد.

من گفتم راستی چقدر مایهٔ تأسف است که همه مردم از این فکر بلند شاه پیروی نکرده و باصلاح اوضاع واحوال خود نپرداخته اند .

خلاصه کاخ شاه سلیمان که با آجر و گچ ساخته شده خرابی آن کمتر از کاخ فرح آباد است خوشبختانه این قصر که دورنمای زیبا و باشکوه اصفهان از آنجا نمایان است از آسیب افغانها مصون مانده است . چون در انتهای مصطبه‌ای در پهلوی یکی از برجهای آن ایستادم دشت اصفهان بالتمام در زیر نظرم واقع شد و تابلوی دورنمای بسیار عالی نمایان گردید . از طرفی هم درمیان افق مه آلوده جادهٔ شیراز ودرهٔ گلناباد که درموقع ورود افغانها ومحاصرهٔ اصفهان بمصائب اندوه آوری مبتلا گردیده بود دیده میشد. افغانها در مدت اقامت کوتاه خود در اصفهان چنان وحشیگری وبیرحمی نسبت بمغلوبین نشان دادند که پس از گذشتن یکقرن هنوز هم خاطره های غم انگیزی از رفتار وحشیانه آنها در اهالی اصفهان باقی مانده است حتی اطفال هم میتوانند به نقل انواع وحشیگری وغارتگری آنها پردازند وواقعهٔ گلناباد ومحاصرهٔ اصفهان را خوب تشریح کنند .

درموقع فرودآمدن از کوه لکهٔ گندم گونی درمیان تخته سنگهای قرمز رنك که از کوه جدا شده وبطرف پائین غلطیده اند جلب نظرم راکرد . این جا قبرستان ارمنی هاست که از سنگهای یکپارچه بزرك وسیاه پوشیده شده است .

این میدان استراحت ابدی ارمنیها ازدرخت وحتی از گیاهان وحشی صحرائی هم عاری وبسی حزن انگیز است .

درموقع عبور از این قبرستان چنان اندوهی بمن دست دادکه از توصیف آن عاجزم . درموقعیکه ارمنی‌ها درمعرض شکنجه وغارت شاهان صفوی واقع شده بودند مسلمانان به بهانهٔ اینکه ارمنی‌ها را پس ازمرگ باید ختنه کرد چهارگوشه سنگهای قدیمی را باچکش شکسته بودند . سالهای زیادی گذشت که ارمنی‌ها نتوانستند ازاین عمل جلوگیری کنند واین رفتار راکه بمنزلهٔ قتل اقوام خود میدانستند باسرافکندگی تحمل میکردند ولی اکنون که مختصر تأمینی یافته‌اند شجاعتی بروز میدهند ومیتوانند احترام آخرین منزل خود را نگاهدارند واشرار هم ازترس اینکه مبادا گرفتار کینه دیرینهٔ ارمنی‌ها بشوند جرئت ندارند درقبرستان آنها قدم بگذارند .

۱۷ سپتامبر- پرپاسکال امروز بدردل پرداخت واسراردرونی خود را برای ما فاش کرد وگفت من درجای عجیبی زندگانی میکنم که تصور نمیکنم نظیر آن دردنیا یافت شود .میدانید که من قصد دارم شامی بافتخارشما بدهم ولی میترسم که این مهمانی بخوبی برگزار نشود . طبقهٔ اشراف جلفا باستثنای خلیفه مرکب است از شش خانواده که البته شما تاکنون آنها را شناخته اید وجمع کردن آنها دریك جا بسیار مشکل است زیراکه این شش خانواده مانند شش دسته دشمن همیشه در زدو خورد و کشمکش هستند . اوقات آنها ببدگوئی وغیبت وآزار

رساندن بیکدیگر میگذرد. ابداً نسبت بیکدیگر رحم ومروتی بروز نمیدهند تاچه رسد بمهرو محبت. برسرچیزهای جزئی بجان‌هم میافتند. مثلا اگر نوکری برای کمی اجرومزد ازیکی دست کشیده ونزد دیگری برود صدا بلندمیشود که فلانی نوکرمرا گول‌زده وازراه‌بدربرده است و یا اینکه مریم دخترفلان ارمنی بغذای دخترمن دست زده ومقداری ازمربای اورا درمدرسه خورده است وبالاخره اگرگربه یاسگ خانواده‌ای بخانوادهٔ دیگر برود نقاروکشمکش سختی درمیان آنها تولید میگردد. بنابراین حاضر کردن این اشخاص که بشدت ازهم‌متنفر هستند درسریك میز کاربسیار مشکل وپرزحمتی است. یکی بخیال اینکه دیگری هم باین مهمانی دعوت شده ممکن است ازآمدن عذر بخواهد. انتخاب وجور کردن آنها هم ممکن نیست مبادا بگویند کشیش فلانی را برفلانی ترجیح داد. بنابر این من به بن‌بستی افتاده‌ام ودرفکر پیدا کردن راه خروج هستم.

یك‌مصیبت دیگرهم سربار همهٔ اینها شده وآن این‌است که ازموقع ورود مادام یوسف بجلفا حس‌حسادت زنانه‌بشدت تحریك‌شده است، زنان اصفهان‌بوجاهت صوری وآراستگی‌لباس مادام یوسف رشك برده وازاو بدگوئی میکنند ودرجلفاکه سابقاً آرامشی برقراربود اکنون غوغائی برپا شده‌است.

من گفتم پدرشما ازاین داستان باماصحبتی نکرده بودید.

کشیش بصحبت‌ادامه‌داده وگفت آری کسالت‌روحی‌من‌زیاداست، اکنون گوش بدهیدتابرازهای درونی من‌پی ببرید. زمستان‌گذشته مادام یوسف از پاریس یکدست‌لباس بمدخانمهای فرانسوی خواست. پس ازچندی این لباس واردشد واوهم موقع رامغتنم شمرده دریکی‌از عروسی های خانوادگی این لباس را پوشید وباآراستگی خاصی درجشن حضورپیدا کرد و بجلوه‌گری پرداخت.

دراینموقع پرپاسکال‌آهنگ صدا راتخفیف داد واز هرطرف نگاه کرد تااطمینان حاصل کند که‌تمام‌درها بسته‌است یانه وآهسته بدنبالهٔ داستان پرداخت وگفت: «شاید من‌مرتکب‌خطائی میشوم که‌شماراازجریان واقعه‌ای آگاه مینمایم واسراری‌را فاش‌میکنم ولی نظر باینکه‌اطمینان دارم‌که شما درهیچ‌جا ودر نزد هیچکس اسرار درونی مرا بروز نخواهیدداد محرمانه این داستانرا برای شما نقل‌میکنم.»

من گفتم پدرنگران نباشید وابداًفکری‌ازاین بابت بخاطرراه ندهید ومطمئن باشید که‌اسرار درونی شمامحفوظ‌خواهدماند بعلاوه عزیمت نزدیك‌ماهم موجب این پرده پوشی است.

کشیش‌گفت: درست است ولی بازهم ازشما خواهش میکنم که این حادثهٔ حزن‌آوررا جائی بروزندهید، من‌میل ندارم که احدی ازاین داستان آگاه شود.

نظر باین مقدمه مااشتیاق زیادی بشنیدن این داستان پیدا کرده به کشیش نزدیکترشدیم تاصحبت‌های آهستهٔ اورا بهتر بفهمیم.

کشیش دنبالهٔ سخن راگرفته گفت: باری مادام یوسف باآن قشنگی وزیبائی طبیعی توالت

بسیار مفصلی هم کرده و این پیراهن نازک سیاه را پوشیده بود . تمام بدن سیمین او از زیر آن دیده میشد و سینه‌اش در زیر سینه ریزهای جواهر گرانبها مانند بلور میدرخشید و خلاصه آنکه طوری خودرا آراسته بود که حوران بهشتی هم براو رشك میبردند .

بر واضح است که زنان ارمنی تاچه اندازه براو حسد بردند و شوهران خودرا برضد او تحریك کردند . بنا براین ، این شش خانواده با اینکه نهایت کدورت و نفاق درمیان آنها حکمفرما بود قبل از اینکه قضیه را روشن کنند و بعلت مرموز این تغییر وضع مادام یوسف پی برند باهم آشتی کردند و باغضب وخشم فوق العاده‌ای بمادام یوسف حمله نمودند و بیدگوئی پرداختند و بالاخره نزد من آمده شکایت کردند که توالت این زن ناشایسته و برخلاف دستورات مذهبی است و اگر باینکار ادامه دهد باعث فساد اخلاق زنان ودختران ما خواهد شد . خلاصه بقدری شکایت وسعایت کردند که حرفهای آنها درمن تأثیر کرد و بدون تعقل مرتکب خطائی شدم یعنی نزد شوهرش خواجه یوسف رفتم وپس از ملامت باو نصیحت کردم که زن خود را از این رفتار ناشایستهٔ شیطانی بازدارد ودرمجالسی که مراسم مذهبی هم انجام میشود اینطور حضور پیدا نکند. متأسفانه خواجه یوسف بگفتار من اعتنائی نکرد و با کمال خونسردی گفت : لباس خوب پوشیدن چه اهمیتی دارد ؟ همه کس مایل است که خودرا آراسته جلوه دهد ، شما هم نباید بحرفهای غرض آمیز این و آن گوش دهید .

اتفاقاً درهمین اوقات شاهزادهٔ ظل السلطان برای اینکه خواجه یوسف لوازم سربازان را خوب فراهم کرده بود محض تشویق لقب تاجرباشی باو داد و برای زن او هم اسب سیاه بسیار قشنگی بعنوان هدیه فرستاد و یکنفر نجار ارمنی موسوم بخاچیك راهم که سالها است درنزد شاهزاده مقرب است ودرمهارت وزبردستی شهرتی دارد بخانهٔ خواجه یوسف فرستاد که مدتی درآنجا مشغول نجاری باشد و چیزهائی برای او بسازد . البته معلوم است که شاهزاده بچه نیت این ارمنی را بخانهٔ خواجه یوسف فرستاد ...

این قضیه هم سرباری شد وچون ارمنی‌ها از ترس شاهزاده جرئت آزار خواجه یوسف را نداشتند اعلان کردند که خاچیك پس از تمام کردن کارهای شاهزاده باید ازجلفا برود و دیگر حق ندارد که قدم بخانه های ارمنیان بگذارد .

خاچیك هم ازاین اعلان مضطرب شد ومرتکب خطای بزرگتری گردید و برای رهائی خود محرمانه بآنها گفت که علت کار کردنش دراین خانه چه بوده است ... بازهم کشیش صحبت خودرا قطع کرده وتأکید کرد که مبادا ما اسرار اورا فاش کنیم وگفت اگر این اسرار افشا شود آبروی کلیسا و تابعین من خواهد رفت وچون بجائی رسیده بود که نمی توانست از نقل بقیه داستان خود داری کند باحال پریشان گفت:مادام یوسف قبل از پوشیدن این لباس تازه چندروزی کمر خودرا درمنگنه گذارد. وخدمتکار محرم اومدت دوالی سه ساعت چرمهائی راکه باین ماشین اتصال داشت بسختی میکشید تا کمر مادام تنك شده و برزیبائی او افزوده شود. خلاصه زنان ارمنی بطوری این قضایارا منتشر کردند که بادهم نمیتواند باین سرعت کرك

های پنبه‌را بدور ببرد . همینکه این خبر باصفهان رسید نقل مجلس تمام اندرونها شد ودوباره از هرطرف باسرعت بجلفا منعکس گردید . مادام یوسف که بزیبائی خود مغرور بود خوب میدانست که بغیر از خاچیك کسی از اعمال محرمانهٔ او خبر نداشته والبته او این اسراررا فاش کرده است بنابراین درصدد قتل او بر آمد زیرا اگرچه زنان عیسوی خودرا بدون حجاب نمایش میدهند درعوض پردهٔ ضخیمی براعمال خصوصی و محرمانهٔ خود میکشند . من اعتراف میکنم که خاچیك مرتکب خطای بزرگی شده بود ولی نسبت بزن وپنج طفل بیچارهٔ اوچه فکری باید کرد ؟ آنهاکه تقصیری نداشتند وپس از قتل خاچیك ویلان وسرگردان وبدون معاش میماندند .

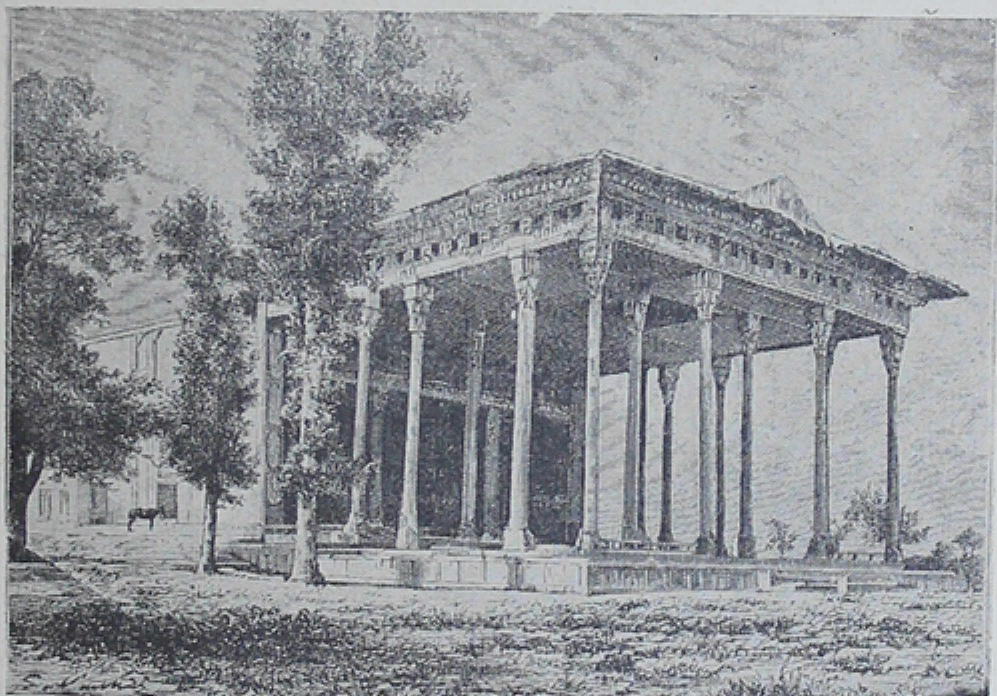
بنابراین من درصدد بر آمدم که برای اوشفاعتی کنم تاشاید از کشته‌شدن نجات یابد ولی کوشش من بی‌نتیجه‌ماند وناچاراورا مدتی مخفی کردم . مادام یوسف هرچه تلاش کرد نتوانست باو دست یابد وبمرورزمان خشم وغضبش فرونشست وپس از مدتها که خاچیك از محل مخفی خود بیرون آمد دستگیرش کرد وپس از زدن صدضربه چوب اورارها نمود . پس شما می بینید که‌چگونه باقدامات من کاراصلاح‌شد والبته برای استرضای خاطرخواجه یوسف وزنش من‌مجبورم که از آنها هم دعوت کنم ومادام یوسف را درپهلوی کشیش درسرمیز جای دهم ومیدانم که مادام‌یوسف بافتخارحضورشماهمان لباس پاریسی راخواهد پوشید وشما میتوانید حدس بزنیدکه درآنصورت چه‌تأثیری درحضارخواهدکرد . خلاصه من‌ازاین اوضاع وازاین شهربکلی بیزارشده‌ام .

من گفتم پدر ازاصفهان بدنگوئید ونگرانی نداشته‌باشید همه‌جا این بازیهاهست . خیال نکنید که اروپا بهتر از این جا باشد بلکه اخلاق مردم آنجا بدرجات از اینجا فاسد تراست ، همینقدر کافی است که شماچندروزی درفرانسه باشید ودریکی از ایالات آن توقف کنید تاصدق گفتارمن برشما معلوم شود وبدانیدکه این اوضاع درهمه‌جا برقرار است وتنها زنان‌جلفا مبتکراین نوع فساد اخلاق نیستند . اگرمن‌بجای شمابودم اینقدر بخودزحمت نمیدادم وازچنین مهمانی صرفنظر میکردم واز دادن شامی که خالی ازفایده وموجب ایجاد کسالت است بکلی‌دست میکشیدم .

کشیش گفت: نه ، غیرممکن‌است که من‌از خیال خود صرفنظر کنم ، شما تاکنون چندین دفعه بمن‌نصیحت کرده‌اید که‌چنین‌جشنی را فراهم نکنم ولی‌من‌ناچارهستم زیرا که از کشیش‌دعوت کرده‌ام ونمیتوانم بوعدهٔ خود وفانکنم‌واحترام وادبی راکه نسبت بشمابروزداده‌تلافی ننمایم . وازطرفی هم‌فکرمیکنم که دراین پذیرائی ارمنیها مجبورند درحضورشماوکشیش بانزاکت رفتار کرده وسکوت اختیار کنند وشاید همین‌کارموجب رفع کدورتها گردد ومقدمهٔ یك‌صلح عمومی باشد . هرچه باداباد من‌ازاین‌شش‌خانواده دعوت خواهم‌کرد وفرداشمارا بستارهٔ‌سعد خودتان‌تسلیم میکنم وخودم‌درجلفا بدعوت میپردازم ووسایل را فراهم میکنم .

۱۷ سپتامبر - برحسب قرار داد قبلی ما امروز پرپاسکال را بحال خود گذارده از منزل

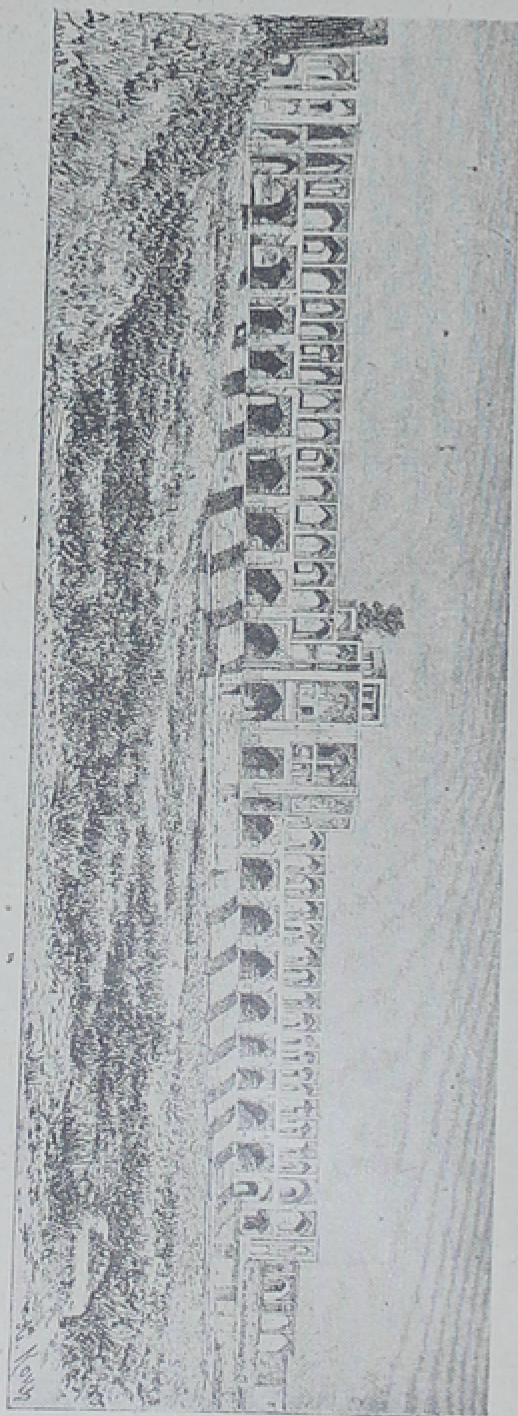
بیرون آمدیم و در ساحل رود خانه بطرف پل الله وردیخان رفتیم و بخیابان چهار باغ رسیدیم . این خیابان سابقاً از طرف جنوب به پارك بسیار بزرگی منتهی میشده که موسوم بوده است بهزارجریب . ازاین باغ بزرگ وقصورعالی آن جزچند تپه‌خاك که دراثر باران شسته شده ویك برج کبوترخان چیزی برجای نمانده است .



قصرآئینه خانه

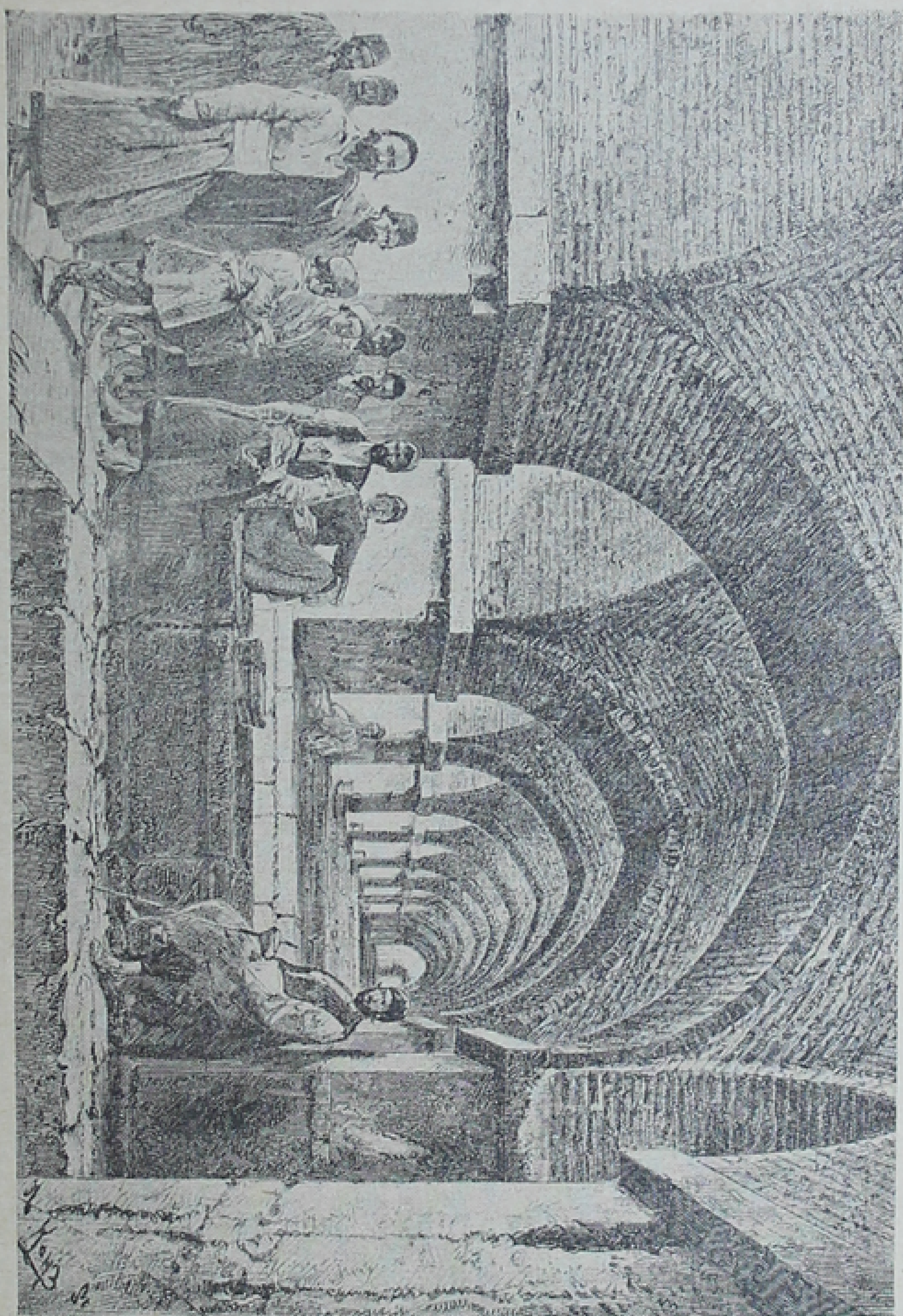
پس‌ازعبورازاین خیابان بیکدسته درختان چناررسیدیم که قصرقشنگی رااحاطه‌کرده بودند. این قصرموسوم است بآئینه خانه ورواق آن بطرف زاینده روداست . این رواق‌هم‌مانند چهل‌ستون درآستانهٔ عمارت قصرساخته شده ودارای۱۲ستون است که سابقاً ازآئینه‌های تراش‌دار پوشیده بوده‌است . درسقف آن‌قابهائی ازچوب‌سدر وچنار دیده‌میشودکه بانقاشیهای طلائی زینت یافته‌اند . هزارهٔ دیوارها هم باکاشیهای رنگین پوشیده شده ودرهای یك‌لنگهٔ خمیده ای دارد که مانند مشربیهای (۱) قاهره ترکیب خوبی دارند و رویهمرفته مجموعهٔ این‌بنا بسیارخوش نماودلربا میباشد . شاهان‌قاجار درموقع ورود باصفهان‌عموماً درهمین کاخ که‌درمقابل رودخانه بین‌پلهای الله وردیخان وحسن‌بك واقع است بارعام میدادند و بانتظام امورکشوری‌میپرداختند . مخصوصاًدرسال ۱۸۴۰ محمد شاه دراینجا جلسه‌ای درتحت ریاست خود تشکیل داد وبدادگستری پرداخت وعدهٔ زیادی از جنایت کاران و راهزنان را بسختی

(۱) نوعی از طارمی چوبی است که درمقابل پنجره روبکوچه قرار گرفته ومیتوان ازمنافذ آن بیرون را دید .


منظرهٔ پل حسن بك یا پل خواجو

مجازات کرد و مختصر امنیتی دراین ایالت عراق عجم فراهم ساخت(۲) .
پس از آنکه این کاخ را به تفصیل دیدیم برای تماشای پل حسن بك(۳) که از این کاخ کمی فاصله داشت حرکت کردیم .
طول این پل کمتر از پل اللهوردیخان است امابطرز جالب توجهی ساخته شده است . این پل بطوری بنا شده که بجای سدهم از آن استفاده میشود . جرزهای این پل در روی پایه‌های سنگی قرار گرفته اند که طول آنها تا پله‌هائی که آب از آنها ریزش میکند به بیست و شش متر میرسد و ممکن است در جلوی آنها آب تا دومتر از سطح رود بالاتر بایستد (٤) .
هریك از طاقهای پل بتوسط چهار جرز محکم نگاهداشته شده است . اگر شخصی در زیر پلها ودر مرکز آنها قرارگیرد در تمام طول پل یك سلسله تالار های وسیعی می بیند که همه دارای گنبد هستند . قسمتهای تحتانی بنا یعنی پایه‌ها و ستونها با سنگهای بزرك بادوام ساخته شده ولی طاقها را با آجر ساخته و با کاشیهای الوان زینت کرده‌اند . خیابان وسیع روی این پل که بمنزله راه شوسه است درمیان دو رشته گالری واقع شده که

(۲) این کاخ باشکوه موسوم بآئینه خانه‌راهم ظل السلطان ازمیان برد بعلاوه عمارت هفت‌دست راهم که ازشاهکارهای خوب صفویه بود خراب کرد . ازقطعات مصالح نقاشی شدهٔ آنها کاکنون در موزهٔ کلیسای جلفا محفوظ است میتوان بخوبی به زیبائی وعظمت این کاخهای باشکوه پی برد (م) .
(۳) نظر باینکه این پل درقرب محلهٔ خاجوی قدیم واقع گردیده دراصفهان به پل خاجو مشهور شده است.
(٤) ظل السلطان درجلو این پل سدی می بسته تا آب بالا آید و باقایق درروی آن تفریح نماید



منظرهٔ زیر پل حسن بك

مخصوص پیاده روها ساخته شده اند در مرکز این گالریها عمارات هشت ضلعی برجسته و قشنگی ساخته شده وهریك دارای چندین طبقه و دارای اطاقهای مجللی است که مسافرین میتوانند مجاناً در آنها منزل کنند . کتیبه‌هائی از کاشی در بالای دیوارها باخط خوب ترسیم شده‌است ، یکی از آنها افکار عالی فیلسوفانه‌ای بعابرین الهام میکند که‌من به نقل آن‌میپردازم :
«دنیا بمنزلهٔ یك پل واقعی‌است که بایدازآن‌بگذری و آنچه راکه‌درراه‌خود میبینی بدقت بسنجی.
بدی همه‌جا نیکی‌را احاطه کرده‌وبر آن فزونی دارد» . طرفین این‌پل دراین‌فصل که بستر

رودخانه خشك است ومختصر آبی جابجا درآن دیده میشود باپارچه های قلمکارمفروش‌شده است . قلمکار نمونهٔ اولیهٔ پارچه های پنبه ایست که در زمان قدیم هم باروپا میرفته ودر فرانسه بنام پرس(Perse) یعنی ایران معروف شده است . صنعتگران که آنها راچیت‌ساز میگویندباطرزماهرانه‌ای این پارچه هارا بارنگهای الوان‌نقاشی میکنند وچندین بار بفاصله روی‌آنها آب میپاشند تارنگ‌آنها ثابت بماند ودوام واستحکامی پیدا کنند .

قلمکاراصفهان ازحیث‌قشنگی شهرتی دارد مخصوصاً وقتی‌که بسبك عربی باطلاتزیین یافته‌باشد ومعمولاً برای پرده وسفره غذاخوری بکار میرود .

پارچهٔ قلمکار بقدری‌مطلوب است که درهمه‌جا بازاری برای فروش دارد و برای اینکه بیشتر دردسترس مشتریان‌قرارگیردچندسالی‌است که‌صنعتگران اختراع‌تازه‌ای کرده‌اند وباسهولت بیشتری آنها رابعمل میآورند یعنی‌قالب‌های چوبی درست‌کرده اند وبتوسط‌آنها باالوان گوناگون نقش ونگاری روی پارچه میاندازند اما قلمکارهای عالی گرانبهاآنهائی‌هستند که باقلم رنگ‌آمیزی شده وهنرمندی زیادی درآنها بکاررفته است .

۱۸سپتامبر - آخرین گردش وسیاحت‌ما درشهرستان صورت گرفت . شهرستان قدیم‌ترین



یکی از کوچه های عباس آباد

محلات اصفهان است که درمحل جی قدیم واقع شده و امروز ازشهر اصفهان باندازه دو فرسنگ فاصله دارد .

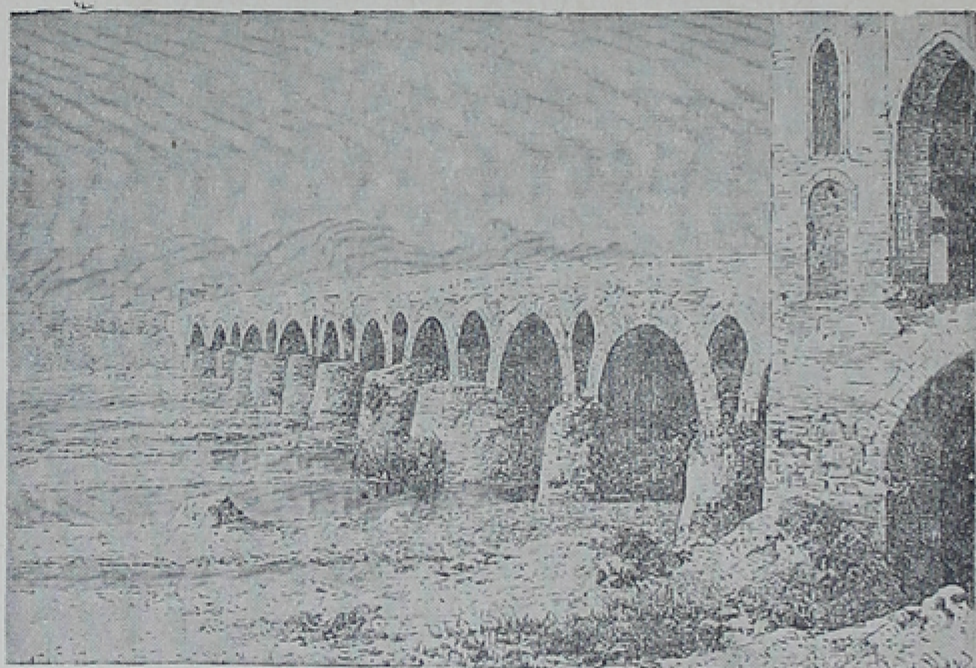
برای رفتن بشهرستان باید درساحل زاینده‌رود راه پیمود وازمحلهٔ موسوم بعباس‌آبادعبور

نمود ، این محله هم مانند جلفا از محلات خارج شهر اصفهان محسوب میشود و پر آب و اشجار است .
باری ما پس از عبور از این محله و یکساعت راه پیمائی بمقابل منار با شکوهی رسیدیم که متجاوز از سی و نه متر ارتفاع داشت و از کتیبهٔ موزائیك یکرنگ زینت یافته بود . این منار آراسته و قابل تماشا را یکی از سلاطین مغول معروف برستم شاه که درقرن پانزدهم در ایران سلطنت داشته بنا کرده است .
امامزاده‌ای هم در آنجا هست که درمقابل مرور زمان و زیان دست انسان مقاومت کرده و کمتر خرابی در آن راه یافته است مخصوصاً طرز بنای سقف آن قابل توجه است و چون از تزیینات خارجی عاری است خمیدگی طاق آن که ایرانیان و عربها درمعماری آن هنر خاصی بروز داده‌اند بخوبی دیده میشود .



مسجدعباس آباد

درفاصلهٔ کمی از امامزاده ، طاقهای چهارمین پل که دو ساحل رودخانه را بهم اتصال میدهد مشاهده میشوند . ستونهای این پل بامصالح سنگی خشتی بنا شده و قسمت های فوقانی و طاق آن مدتی بعد از شالودهٔ اولیهٔ پایه‌ها با آجر ساخته شده است .
نظر باینکه حالیه بیشتر عبور و مرور از روی پلهای حسن بك و الله وردیخان صورت میگیرد این پل متروك مانده است . بعلاوه خود محلهٔ شهرستان هم خالی از سکنه شده است بطوریکه درموقع ورود ما بآنجا بیش از بیست نفر تماشاچی در اطراف ما دیده نشد . تنها چند خانه بامنار و امامزاده و یك مسجد خرابه و پل مذکور محلجی قدیم را نشان میدهند .
۱۹ سپتامبر - امروز چاروادار باشی آمد ، قرار دادی در حضور پر پاسکال در دو نسخه تنظیم و مبادله شد . ما متشخص ترین مسافرین این کاروان هستیم . پانزده قاطر برای حمل اثاثیه و نوکران و دو اسب ممتاز و نیرومند که میتوانند سواران خود را با اطمینان درمیان قافله‌ای مرکب از سیصد حیوان حرکت دهند دراختیار داریم . درقرارداد قید شد که قافله باید بیست و چهار ساعت در آباده توقف کند تا مسافرین و مالها استراحتی بکنند و یکروز هم درمشهدمرغاب توقف نماید و پس از رسیدن بمحل معروف بمادر سلیمان ما مختاریم در آنجا بمانیم و قافله میتواند بشیراز که سه منزل از خرابه های معروف هخامنشیان فاصله دارد برود .
دراین قسمت اخیر مسافرت ، چاروادار باشی ملزم است که اسبابهای ما را باخود بشیراز ببرد



پل شهرستان

ودرعوض چهاراسب بعنوان ضمانت اسباب دراختیارما بگذارد بااین شرط که اگراسبان درگردنهٔ کوههای این نواحی نصیب قطاع الطریق شوند بمحض ورود بشیرازازعهدهٔ خسارت وارده برآئیم وبهای آنهارا بچارواداد باشی بپردازیم .
پس ازاینکه طرفین تعهدات را پذیرفتیم ، چارواداد باشی باحضور معاون خود نصف کرایهٔ مالهارا نقداً گرفت وبادقت مخصوصی قرانها راآزمایش کرد وسکه‌هائی راکه درزمانهای مختلف زده‌شده بود جداکرد وعاقبت یکصد عدد را قبول نکرد ومامجبور شدیم عوض آنها راباو بپردازیم . مدتی گذشت تا این تشریفات ملالت‌آور بپایان رسید وقرارشدفردا بیایدوبارهای مارا قپان کند و بطوری ببندد که هرعدلی ازهفتاد وپنج کیلوتجاوزنکند وبارهرقاطربطور کلی یکصد وپنجاه کیلوباشد ومیگفت چون راه‌اصفهان بشیراز ناهموار وسخت است اگر بارمالها ازاین حدتجاوزکند خالی ازخطرنخواهد بود .
من ازچارواداد باشی پرسیدم که چه‌روزی حرکت خواهیم کرد ؟
گفت : باخداست انشاالله تاسه یاچهارروزدیگرقافله حرکت میکند .
بنابراین ماهنوز وقت‌کافی درپیش داریم که بسیاحت خود دراطراف اصفهان ادامه دهیم وبافراغت خاطر مقدمات مسافرت را فراهم سازیم .
۲۰سپتامبر - امروزماهمه شاد وخوشوقتیم زیراکه مهمانی پرپاسکال شب گذشته بدون حادثهٔ ناگواری برگزارشد . رفتار مهمانان شایستهٔ تمجید بود وحرکت خلاف قاعده‌ای ازآنها سرنزد . گوشت غزال بسیارلذیذ بود و پلاوهم خوب طبخ شده‌بود ومهمانی هیچگونه‌نقصی



کشیدن بارها با قپان

نداشت حتی آثار کمر بند ماشینی مادام یوسف زیبا هم کدورت خاطر وملالتی فراهم نکرد ، لباس شیطانی پاریسی که بالای بلندوخوش نمای اوراآرایش میداد مرکب بودازیك پیراهن اطلس سیاه ویك نیم تنه ازهمان پارچه که خیاط در دروخت آن استادی ومهارتی بکاربرده بود ولی بر واضح است لباسیکه ازچهارهزارفرسخ راه آنهم باسفارش وبدون اندازه گیری درستی رسیده باشد ، چندان متناسب با بالای رسای او نبود . معهذاقشنگی وزیبائی آن بمراتب از

کیسه های گشادی که زنان ارمنی جلفا برتن داشتند بهتر بود و شایستگی آن را داشت که آرامش خانواده های جلفارا برهم زند.

در آخر غذا خلیفه جام خودرا بسلامتی ما نوشید و برای سعادت و خوشی مسافرت ما دعا کرد. پس از پرشدن معده‌ها، مهمانان نظر بکدورتی که ازیکدیگر داشتند زودتر فرار اختیار کردند.

باری اکنون مدت سه روز است که ما مشغول تدارك مقدمات مسافرت هستیم، صندوقها را می بندیم و دوباره بازمیکنیم و اثاثیه رانقل وانتقال میدهیم تا عدلها بوزن قانونی درآیند. وقتیکه جعبه‌های کلیشه و اشیائی که در بازار اصفهان خریده بودیم همه‌را بدقت بستیم وکلکسیون کاشیهارا که ازهرجا بدست آورده وجمع کرده بودیم بدقت درپنبه پیچیدیم ودرته صندوقها جای دادیم چاروادار باهمراهان خود سه پایه و قپان را آورد ومشغول وزن کردن بارها شد. بعضی خیلی سنگین بودند وناچار برای سبك کردن آنها دوباره بسته‌ها را باز کردیم واشیاء درهم ریخته شد ومدتی وقت لازم بود تادوباره آنهارا مرتب کنیم. چاروادارباشی بازچند قرانی آورد و بعذر اینکه سبك‌وزن هستند آنها را عوض کرد وقاطرچیان بارها را بستند وبا طنابهای نازك که ازپشم‌بز ومحکم بود همه‌را عدل بندی کردند و گرد وخاکی راه انداختند که‌مارسل از استنشاق آن بعطسه درآمد، ناگهان با کمال تعجب مشاهده کردم که تمام قاطرچیان دست از کار کشیدند ومبهوت بیکدیگر نگاه کردند. دکتر تقی‌خان که حضورداشت بمارسل گفت شمارا بخدا یکدفعه دیگرعطسه کنید. شوهر من اطاعت کرد وعطسه دیگری نمود و قاطرچیان با خوشوقتی دوباره مشغول کارشدند، از دکتر تقی خان علت این واقعه را پرسیدم او گفت دراینگونه مواقع یك عطسه علامت بروز بدبختی است وهر کس درمقابل این پیش آمد دست از کارمیکشد وتغییر تصمیم میدهد واگرتکرارشود نشانهٔ خوشبختی است وبنا براین، اقدام بکار بفال نیك گرفته میشود. من فهمیدم که اگر شوهرم بدستور دکتر عمل نکرده بود امروز بارها بسته نمیشد وچون فرداهم ساعت برای بستن بار مناسب نبود ما مجبور میشدیم که بازهم چند روزی در اصفهان توقف کنیم تاتقویم ساعت نیك را معین کند. من گفتم خدا کند که‌درمیان همسفران ما کسی مبتلا بزکام نباشد.



دو دختر ارمنی

۲۱ سپتامبر - طرف صبح ما بادوستان جلفائی وآشنایان تازهٔ اصفهانی مراسم تودیع را انجام دادیم. همه نسبت بما مهربانی زیادی نشان دادند وهر کس چیزی بعنوان هدیه برای

ما آورده بود . یکبار میوه ، شربت ، مربا و سایر چیزها آورده بودند و اصراری داشتند که آنها را با خود ببریم . دو دختر ارمنی هم یك خربوزه و یك هندوانه بمن تقدیم کردند که من با میل پذیرفتم و از این محبت بی آلایش آنها که از روی قلب بروز داده بودند تشکر کردم . این دو دختر از من خواهش کردند که عکسی از آنها بگیرم و در موقع ورود بهندوستان بپدرشان بدهم .
در کوچه صدای شیههٔ اسبان بلند شد ، اینها سواران ارمنی هستند که میخواهند بهمراهی پرپاسکال از ما مشایعت کنند . من مشغول نوشتن یادداشتهای مسافرت هستم و بی نهایت افسوس دارم که شهر قشنگ اصفهان و قصبهٔ جلفا و کلیسای مهمان نواز پرپاسکال را ترك میکنم.

فصل هیجدهم

خروج از اصفهان - کاروان بزرگ - کاروانسرای قلعه شور - قمشه - یزد خواست .

۲۱ سپتامبر - در حوالی غروب ، از دوستان جلفائی که با ابراز لطف از ما مشایعت کرده بودند خدا حافظی کرده و خواهش کردیم که مراجعت نمایند تا قبل از بسته شدن دروازه‌ها بمنازل خود برسند . آنها برگشتند و ما با کمال اندوه براه ادامه دادیم . یك نفر نوکر ارمنی هم در جلفا استخدام کرده بودیم که نامش آرابت بود ، این مرد بیچاره با گریه و زاری زیاد از زن و فرزندان خود جدا شد بامید اینکه بهندوستان برود و در تلاش معاش برآید . قرارداد ما با او این است که تا بوشهر بسمت ناظر همراه ما باشد و از آنجا با کشتی بهندوستان برود.



ارمنیهائی که از اصفهان بهندوستان مهاجرت میکنند

آفتاب در زیر افق پنهان گردید و آخرین اشعه خود را از ما باز گرفت و شب پردهٔ ظلمانی

خود را بروی ما کشید. شفق وفلق درمشرق کم است ،آسمان خاوری مابین نورکه ممد حیات و ظلمت که وسیلهٔ استراحت طبیعت است برزخ ممتدی ندارد. طبیعت بسکوت فرو رفته بود وفقط صدای یکنواخت مرغان وزمزمهٔ قاطر چیان وصدائی که از برخورد نعل اسبان بریگهای بیابان تولید میشد گاهی این آرامش وسکوت رابرهم میزد. قاطرچیان شاهراه راترک کرده ودرجادهٔ باریکی داخل شدند وطولی نکشید که دردشت لم یزرعی افتادیم.

من از چاروادار پرسیدم برای چه ازشاهراه خارج شدید؟

- برای اینکه راه کوتاه تری را اختیار کنیم.

- گمان نمیکنم این راهی که تواختیارکرده‌ای نیمه‌شب هم مارا بکاروانسرای علی‌خان برساند.

- ماشمارا بکاروانسرا نمیبریم قافلهٔ ما که جلورفته درفاصله کمی ازاین‌جا توقف کرده‌است وشاید بهتر آن باشد که امشب دربیابان بمانیم تاصبح که هوا روشن شد بآن ملحق شویم.

- پس معلوم میشود که ماجلفا وجای راحت خودرا باین نیت ترک کردیم که شب دربیابان بسر بریم؟ من ابداً حاضر نیستم قبل ازرسیدن بکاروانسرا یامنزل خوب در بیابان توقف کنم.

چاروادار بحرفهای من اعتنائی نکرد ومانند اشخاص مالیخولیائی براندن حیوانات مشغول شدوماهم درعقب قافله حرکت کردیم تامواظب اثاثیه خود باشیم.

طولی نکشیدکه درتاریکی لکه های سیاه وسفیدی را تشخیص دادیم وچون نزدیکتر شدیم جنب وجوشی پدیدارشد. اینهااسبان وقاطران‌هستند که افسار آنان‌رابکمند بسته‌اند. چاروادارها درروی صندوقها و بارها در زیرشنل های نمدی خوابیده اند و هشت یاده نفرمردان مسلح برای پاسبانی کاروان بیدارهستند.

چاروادار گفت: من‌الساعه مفرشهای شمارا میآورم وعنان‌اسبان راگرفت تازین وبرگ را ازپشت آنها بردارد.

مارسل گفت: دست نگاهدار، من‌نمیتوانم‌شب‌را درهوای‌آزاد ودر میان بیابان بسر برم. قبل ازوقت هم‌این مسئله را خاطرنشان توکرده‌ام. زودترمارا بمنزل یاکاروانسرائی برسان که درآنجا پناهگاه وهیزمی یافت شود.

- صاحب دردوفرسخی اطراف مانه‌کاروانسرائی هست ونه خانه‌ای. مدت یکهفته است که بارهای تجارتی‌را باین‌جا آورده‌اند. درچنین مواقع نباید احتیاط را ازدست دادودرکنار شاهراه پرعبورومرورمنزل‌کرد تامبادا عابرین وراهزنان دستبردی بمال مردم بزنند.

- پس همسفرهای ماکجاهستند؟

- درروی‌بارها خوابیده‌اند شماهم ممکن‌است درپهلوی آنها استراحت کنید امازنان‌ارمنی درتخت پولاد مانده‌اند وچند نفرمسافرهم داریم که هنوزازاصفهان بیرون نیامده اند.

هوا درآغاز ماه سپتامبرطراوتی پیدا کرده بود وممکن‌نبود شب را دربیابان بسربرد، مارسل بچاروادارها تغیر کرد وگفت جزاینکه‌مارا بمنزلی برسانیدچاره‌ای ندارید. آنهاهم بااوقات تلخ و کدورت خاطر دوباره قاطرها را بار کردند وماهم دردنبال آنها رفتیم. خوشبختانه

پس‌ازیکربع ساعت بدهکدهٔ بزرگی رسیدیم که چندان از توقفگاه کاروان‌فاصله‌ای نداشت . چاروادار درخانه‌هارا زد ولی ساکنین بخیال اینکه شاید راهزنان بآنها حمله ور شده اند جوابی ندادند . بالاخره ازیك خانه صدائی بر آمد ومنزل‌کدخدارا بمانشان دادند .

مارسل بشدت دررا کوبید وباآن صدای ناهنجار بالهجهٔ اصفهانی آمرانه فریادکشید بحکم شاهزاده ظل‌السلطان دررا باز کنید . من‌فکر میکردم که بااین عزم وهمت شوهرم اگر خدا خواسته‌باشد شب‌را درزیر سقفی طلائی ویااقلاخشت‌وگلی بسرخواهیم برد . ازاین فریادآمرانهٔ مارسل وشنیدن نام ظل‌السلطان دهقانی که قیافهٔ نجیبی داشت با حال اضطراب در رانیمه باز کرد وچون چشمش بکلاههای فرنگی سفید ماافتادباحالت غم‌انگیزی به‌پرسش پرداخت که‌کیستید وچه میخواهید ؟

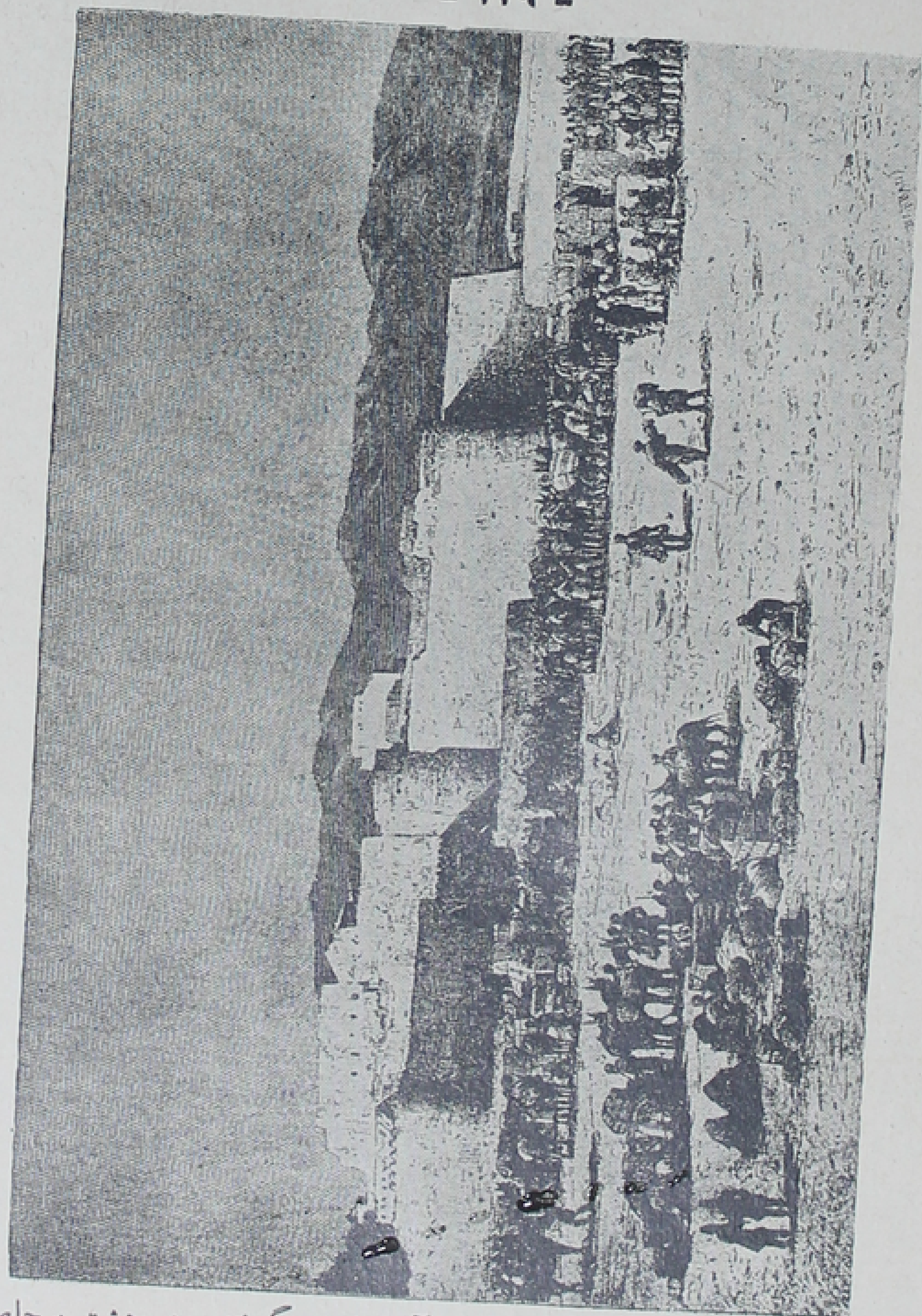
آشپزما جلودوید وگفت نترسید این فرنگیان مردمان شرافتمندوبا سخاوتی هستند.من‌از هرحیث ضامن آنها میشوم‌که زیانی بشما وارد نسازند وهرچه هم از شما بگیرند باکمال میل وجه‌آنرا مطابق دلخواه شما خواهند پرداخت .

کدخداتأملی کردوگفت : من هیچوقت از مسافرین مسلمان کرایه منزل‌یابهای آذوقه‌مطالبه نکرده‌ام وهمه‌چیزرا مجاناً دراختیارآنها گذارده ام . همیشه‌مسافرین‌مهمان‌من‌بوده‌اند ولی ازترس زنها جرئت ندارم‌که فرنگیان‌کافررا درمنزل‌خود راه دهم . قدری صبر کنید تامن باآنها مشورت‌کنم شاید بتوانم رضایت‌آنهارا جلب نمایم .

کدخدا نوکران خود راگذاشت تامواظب درباشند و خود بداخل رفت ، بلا فاصله صدای داد و فریاد زنان از اندرون بلندشد و کنسرت ناموافقی بگوش ‌مارسید وفهمیدیم‌که بجای رضایت‌خاطر خشم وغضب خودرا تحویل‌کدخدا داده‌اند . بیچاره باانفعال وسر افکندگی برگشت و گفت ورود فرنگیان‌بمنزل من‌امکان پذیر نیست . درآخرآبادی مسجد خرابه‌ایست که‌گاهی کاروانیان درآنجا منزل میکنند . من قول میدهم‌که درآن مکان بشما بدنخواهد گذشت ومن بدون اینکه زنهاآگاه شوند محرمانه هیزم وزغال برای شما خواهم فرستاد.

ناچار ماراه‌خانهٔ خدارا درپیش گرفتیم وبمسجدخرابه‌ای رسیدیم . دریك زاویهٔ آن سه گنبد کوچك بودکه می‌توانستیم بزیرآنها پناه‌بریم. نوکران بنابدستور من یکی‌ازآن اطاقهارا تمیز کردند ومفرشهارا بآنجا بردند. کدخدا هم‌بوعدهٔ خود وفاکرده وفوراً یکبارسرشاخهٔ خشك ومقداری زغال برای مافرستاد. درساعت یازده‌آتشی روشن شد و دود وبوی‌کباب اطاقرا پر کرد . بااین حال من خوشوقت شدم‌که به‌پناهگاهی که یکساعت قبل انتظار آنرا نداشتیم رسیده ایم و میتوانیم چند ساعتی استراحت کنیم . ضرب المثلی داریم‌که میگوید استراحت شما منوط بخوبی‌خوابگاه‌شما است . بنابراین‌پس‌ازصرف‌شام‌من‌یك بغل‌شاخه روی آتش ریختم وخودرا درلحاف پیچیده روی زمین افتادم .

۲۱سپتامبر ـ ساعت هفت‌بیدار شدم وآفتابرا درنهایت شکوه خود دیدم ، فقط مگس‌ها و زنبورها سرو صدائی راه انداخته ومختصری بمن اذیت میکردند . منظرهٔ مسجد که درشب



توقفگاه کاروان

تاریك حزن انگیز بود اکنون صورت نشاط آوری بخود گرفته بود . دشت پرحاصل خرم
وشادابی ازشکاف دیوار های خراب مسجد خود نمائی میکرد . مارسل مدتی قبل ازمن از
خواب بیدار شده بود ، من نیز بلند شدم ومشاهده کردم که در کرانهٔ دهکده آباد وخندانی
هستیم . عمارات ومزارع دربرتو اشعهٔ آفتاب منظرهٔ بسیار مطبوع وجالب توجهی نشان
میدهند . توقف گاه کاروان هم ازدور در بیابان دیده میشود .
ازبدو ورود بخاك ایران تاکنون من یك چنین کاروان بزرگی راندیده بودم. عدلهای مال التجاره

مانند کوه روی هم چیده شده وجمعیت زیادی درجنب وجوش است . من خیال میکردم که بزرگترین قافله همان بودکه ما از تبریز تا تهران همراه آن مسافرت کردیم ولی ابداً آن کاروان قابل مقایسه با این کاروان نیست . صندوقهای تریاك وتنباکو وعدلهای مال‌التجاره گلیم پیچ شده وفرش وپارچه ودیرك چادرها یك کیلومتر مربع را دربیابان اشغال کرده‌اند . مدت چهار ماه است که اتصالا مسافر ومال‌التجاره دراین‌جا جمع میشود . زنان درسایهٔ این عدلها که کوههائی تشکیل داده‌اند نشسته یاخوابیده‌اند وخود را باچادر یالحاف ازانظار نامحرمان محفوظ داشته‌اند . مردان ازآنهـا فاصله گرفته ومشغول طبخ غذای روزانه هستند . تقریباً سی نفر چاروادار مشغول تیمار کردن حیوانات هستند وبااسباب آهنی که موسوم است به‌قشو وصدای نامطبوع آن گوش خراش است پشت وپهلوی حیوانات راتمیز میکنند . بعضی هم افسار حیوانات راگرفته وبرای سیراب کردن آنها رابطرف نهرمیبرند .

علت تشکیل این کاروان بزرك این بوده است که چون شاهزاده در مسافرت بوده از اول تابستان تاکنون آنچه یابو و قاطر بوده برای حمل ونقل بار وبنهٔ شاهزاده بکارافتاده ودر این مدت ممکن نشده بودکه کاروانی درراه شیراز مسافرت کند . من درتماشای این صحنهٔ عجیب غرق شده بودم که ناگاه مارسل باچاروادار باشی رسید وبمن گفت :آیا میدانید که مادر کجا هستیم ؟

- نمیدانم شما بگوئید .

- درهمین دهکدهٔ اصفهانك هستیم که آنرا پرپاسکال ازبالای تخت سلیمان بمانشان داد. ماشب گذشته پس ازپنج ساعت راه پیمائی باین جارسیده ودراین مهمانخانهٔ عالی منزل کرده ایم واگر بنا باشد بهمین طریق طی مراحل کنیم باید همانقدر وقت که بنی‌اسرائیل برای رسیدن بارض موعود صرف کردند ، صرف کنیم تابشیراز برسیم .

من ازگفتار مارسل بشدت متغیرشدم وبچاروادار باشی گفتم : اگرنیت شما این است که مارا چندروز دراین جانگاهداریدووقت مارابیهوده تلف کنید، شمارا آگاه میسازم که‌ما بلافاصله بجلفا مراجعت خواهیم کرد وبا صورت برافروخته سخت اورا تهدید کردم . اوبمن گفت : جنابعالی بیجهت بمن تغیر میکنید ، انصاف هم خوب چیزی است ، بیشترهمسفران شما مدت سه‌روزاست که دراین‌جا معطل هستند وبااین حال شکایتی ندارند ، من نمیتوانم کاروانی راکه مرکب از دویست نفرمسافر وچهارصد اسب وقاطر است درفاصله ۲٤ ساعت جمع آوری کرده براه بیافتم . ماقرارداد کرده‌ایم که میعاد این‌جا باشد وتمام مسافرین بامال‌التجاره باید ازاین‌جا حرکت داده شوند . بـااین ترتیب غیرممکن بودکه مابتوانیم درکاروانسرائی منزل کنیم . کدام کاروانسرا گنجایش چنین‌بارها وجمعیتی‌را دارد؟ هنوزهم تمام مسافرین‌وبارها نرسیده‌اند معهذا بشما قول صریح میدهم که امشب حرکت کنم . اکنون همهٔ مسافرین درجادهٔ اصفهان پراکنده هستند . یکی برای اینکه قلیانش را فراموش کرده است ودیگری برای اینکه یکبار دیگرهم زن وبچه خود را درآغوش گرفته خدا حافظی کند . پاره‌ای هم برای خرید

یك شاهی نمك یاصد دینار فلفل رفته اند ولی محض خاطر شما از دیر آمدگان چشم خواهم پوشید واگرهم شماناراحت هستید ممکن است بروید بکاروانسرای علی‌خان که درشاهراه واقع است . من یکساعت قبل ازرسیدن کاروان آدم میفرستم تاشما حاضربحرکت باشید ودر آنجا بماملحق گردید .

از این رفتار و گفتار چاروادار باشی حالت عصبانی من کمی تخفیف یافت و بامیدانیکه اگر امشب نتواند حرکت کندمادر کاروانسرای علیخان منزل راحتی خواهیم داشت دستور دادم که بلافاصله اسبان را زین کنند وهمینکه اسبان حاضرشدند سوارشدیم واز کناراین کاروان پرازدحام عبور کردیم . وسعت وجمعیت آن خیلی بیش از آن بودکه من ازدور دیده بودم . پس ازطی دوساعت راه رسیدیم بکاروانسرای قشنگ قلعه‌شور که صاحب قصر کلادان آنرا بنا کرده بودوشاهزاده او را بسکه فرستاده بودتاقصر بهشت آسای اورا تصاحب کند .

۲۲ سپتامبر - در نیمه‌شب بنا بوعدهٔ چاروادار باشی یك جلودار آمد وبما خبرداد که حاضربحرکت باشیم ، مافوراً بلندشده مهیای رفتن شدیم ودربیرون کاروانسرا درانتظار ورود کاروان درروی سکوهای سنگی نشستیم . طولی نکشیدکه صدای زنگ قافله که هنگام مسافرت تبریز به تهران با آن آشنا شده بودم بگوش رسید . صدای این زنگها با آهنگ های زیر و بم در فضا طنین انداز بود . نمیدانم آیا این صدای باد های پائیزی یا صدای ناقوسهای کلیساست ؟ نه هیچیك از آنها نیست ، این موسیقی قافلهٔ ما است و شبیه بهیاهوئی است که ازریزش آبشار بزرگی تولید میشود و یا از غلطیدن قطعات عظیم الجثهٔ یخ موقع فرو ریختن و غلطیدن دردامنه کوه ایجاد میگردد.زنگهای بزرك که مانند دیگهای مس در روی قاطرها آویخته اندگاهی بهم میخورند وصدای مخصوصی میدهند . چوبهای چادرها بهم گیر کرده و از تنه زدن قاطرها بیکدیگر شکسته و خرد میشوند ، بچه ها گریه میکنند ، چاروادارها بافریاد های خشن حیوانات را میرانند وآنها راکه عقب مانده‌اند بازنجیرهای حلقه درشت می‌زنند وبجلو میاندازند ومتصل یا برشیطان لعنت میفرستند ویا ازخداوند و ائمه اطهار طلب یاری میکنند . خلاصه آنکه خبردار کردن مالازم نبود وهمان هیاهوی قافله کافی بود که مارابیدار ومهیای حرکت کند .

بمحض رسیدن یابوهای پیش‌آهنگ ماهم روی زین قرار گرفته ودرپیشاپیش قافله براه افتادیم و بنوکران دستوردادیم که ازعقب قافله بیایند وازاثاثه مواظبت کنند.

اکنون مامسافرین باتجربه‌ای‌هستیم ومیدانیم که اگرمسافرمانندمرغ دربالای بارهای پرحجم ننشیند ومانند فرنگیان‌خوش‌سلیقه پاهارا ازطرفین اسب بیاویزد ، درمیان قافله ازتنه زدن حیوانات ویابرخورد بصندوقهای آهنی وغیره پاهایش آسیب می بیند واعضایش مانندگوشت کوبیده درهم میریزد.حیوانات فعالیتی بخرج میدهند وچون مدتی است استراحت کرده‌اند واول مسافرت است میخواهند بریکدیگر سبقت گیرند و پیوسته بچپ وراست میروند ویکدیگر راگاز میگیرند ، البته تماس گرفتن باآنها کارآسانی نیست وباید ازآنها پرهیز کرد مبادا اگر

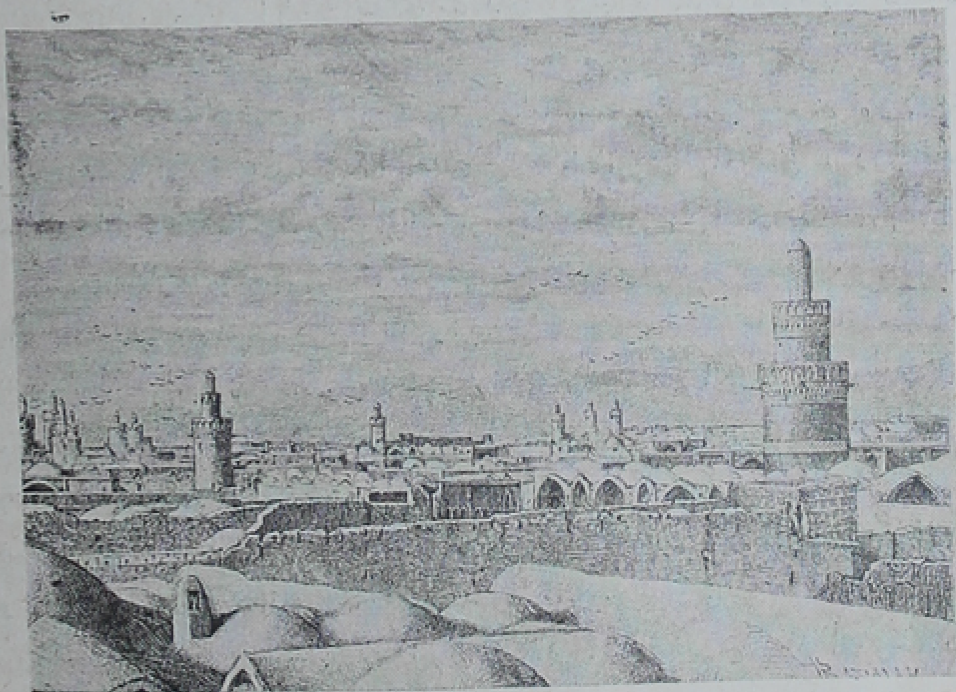
یاساق پاشکسته شود . خلاصه تجربه بر عقل انسان میافزاید و بهمین دلیل است که مادر پیشاپیش قافله حرکت میکنیم.

ای قافله مغرور باش ، ای مسافرین شاد باشید زیرا که گلهای لطیف ناز پرورده یعنی عکاس باشی ومهندس فرنگی مانند دو پهلوان دلیر، تفنگ بدوش در پیشاپیش شما حرکت میکنند.

باری طولی نکشید که قافله به مهیار رسید ومادر کاروانسرای قشنگ شاه عباسی لانه ای برای خود اختیار کردیم . این بنای عالی اکنون روبخرابی گذارده ولی بامخارج کمی میتوان دوباره آنرا بصورت آبرومندی درآورد . افسوس که درایران کسی باین فکرها نیست .

امشب برای اولین بارمن بزیارت زنان ارمنی که باما همسفرهستند نائل شدم ، اینان بستگان دو نفر جلفائی هستند که چندسالی است به بمبئی مهاجرت کرده واکنون تجارتخانه های خوبی در آنجا دائر کرده اند وچون تجارتشان رونقی گرفته اقوام وبستگان خودراهم بنزد خود خوانده اند .

یکی از این دو شریك بجلفا آمده وپس از فروختن خانه واملاك موروثی زن وبچه وتمام اقوام را جمع کرده وهمراه خود بهندوستان میبرد تادر آنجا آزادانه زندگی کنند واز ظلم وستم مأمورین ایرانی که هرساعت به بهانه ای مزاحم آنها هستند رهائی یابند .



منظرهٔ قمشه (شهرضا)

قمشه(۱) - چاروادارها بهمان طریقهٔ معمولی درساعت ده بایاالله ویاعلی مسافرین را ازخواب بیدار

(۱) درزمان رضا شاه نام قمشه بشهرضا تبدیل گردید (م)



مسجد قمشه (شهرضا)

میکنند اما بالاخره نصف شب براه میافتند و مدت هشت الی نه ساعت مشغول راه پیمائی هستند . ما فقط
پس از غروب آفتاب چند لحظه استراحت میکنیم . شب هوا چنان سرد میشود که میزان الحراره بدرجهٔ
یخ بندان میرسد و در وسط روز چنان گرم میشود که ما باید اوقات استراحت را صرف باد
زدن خود یا مگس پرانی کنیم و عجب این است که نیش این مگس ها سخت زحمت میدهد و بقدری
درفرار چالاک هستند که انتقام کشیدن از آنها مشکل است. ما در حالیکه در منطقه معتدله مسافرت

میکنیم در تمام مدت ۲۴ ساعت شبانه‌روز بدون عبور از برزخی یا در قطبین کرهٔ زمین هستیم یا درخط استوا . دشت‌قمشه در نظر مسافری که از اصفهان بآن وارد میشود منظره بسیار عجیبی دارد . درهٔ وسیعی است سبزوخرم که در آن جابجا دهکده هائی پراکنده شده است. دارای باغهای زیاد و برج های کبوترخانه ایست که ارتفاع آنها از برجهای اصفهان زیادتر ولی ساختمان آنها به‌قشنگی برجهای اصفهان نیست .برج‌ها و باغها درطرف چپ‌جاده واقع‌شده‌اند ودرطرف راست گنبد مینائی مسجدی جلب نظر میکند که نظیر مساجد شاه عباس است درخود شهرقمشه‌بنای جالب توجهی نیست . ورودکاروان در بازار آنجا فعالیتی ایجاد کرده است ، همه‌چیزمخصوصاً آذوقه ومیوه بحدوفوردر آن یافت میشود .

۲۳ سپتامبر- پس ازخروج ازقمشه من بکسالت مبتلاشدم . درعین اینکه احساس خستگی فوق العاده ای در خود میکردم پیوسته‌بدنم میلرزید ، از اسب پیاده شدم تاقدری‌راه بروم بلکه گرم شوم اماچون ساق پایم طاقت تحمل‌بدن را نداشت ناچار دوباره سوارشدم .این کسالت عجیب که من موجبات آنرا ازسرمای شبانه میدانستم بابالا آمدن آفتاب بتدریج برطرف شد ولی بدنم چنان بیحس شده‌بودکه درموقع ورود بکاروانسرای مقصود بیك ابداً توانائی راه رفتن نداشتم .

۲۴ سپتامبر - امشب من‌تدابیری برای راحتی خود اتخاذ کردم. بالشی را بقاچ زین تکیه داده باطناب محکم‌بستم ولحاف راهم بانخ های محکم برسروگردن خود پیچیدم و بدینطریق از سرما محفوظ ماندم . فقط بینی وگوشهایم یخ کرده بود .

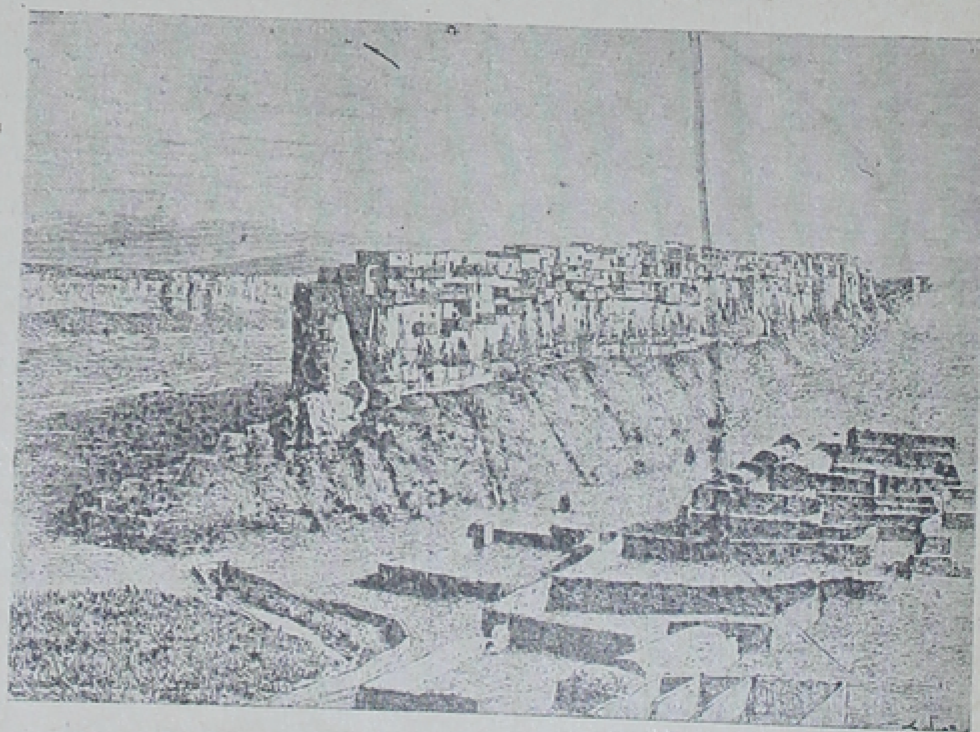
ما ازاین‌آراستگی و وضع قشنگی‌که پیدا کرده‌بودیم برخود میبالیدیم زیراکه هردو درلحافهای پرنقش ونگار مانند نوزادان قنداق شده بودیم وفقط دربالای این قنداق‌کاسکهای نمدی سفید ولولهٔ‌تفنگ های ماخودنمائی میکردند. بعلاوه دراین چندروزه ازفکروزحمت‌آرایش سروصورت راحت‌هستیم .آراستگی وقشنگی آنهم دربیابان مطلوب نیست.

طرف صبح‌همینکه هوا روشن‌شد بدشت حاصل خیزی رسیدیم ، دهکده های‌زیادجابجادیده میشد ،کاروانهای کوچك‌روستائی دررفت وآمد بودند . درخود شاهراه هم سواروپیاده و حیوانات بارکش جلب نظر میکرد ومانند یکی‌ازراههای بزرك فرانسه جمعیتی درآن دیده میشد. موقع ظهررسیدیم بقصبهٔ ایزد خواست .

من به زبان حال بلحاف خود میگفتم : من‌ازتو باید زیاد تشکر کنم ، توامروزسعادتی نصیب‌من کردی واعضایم‌را مانند بازیگران‌ژیمناستیك نرم نگاهداشتی. باری پس‌ازپیاده شدن‌بطرف قصبه رفتیم . این قصبه در روی صخرهٔ عظیمی که تقریباً پانصد مترطول ویکصد وهفتاد متر عرض دارد درمیان دشت پرحاصل وباغهای سرسبزسر برآورده است ومنظره قشنك وجالب توجهی دارد . دیوارهای خانه‌ها درسراشیبی این‌صخره بطور قائم دربالای یکدیگر قرار گرفته‌اند . این‌قلعهٔ طبیعی بتوسط پلی بادشت ارتباط دارد ودرطول‌آن کوچه های‌متوازی امتداد یافته است‌واز تمام خانه‌ها منظرهٔ دشت وبیابان دیده میشود .

باز شدن در ها بسوی دشت و دور بودن از خندق وطرز تهویه این منازل بهم فشرده بکلی برخلاف اصول معمولی کشور ایران است . جمعیت یزد خواست که نسبت بوسعت قصبه زیاد بنظر میآید از زندگانی متوسط وقانعانه‌ای که شعرای ایران به تعریف و توصیف آن پرداخته‌اند بهره‌مند میباشند واین راحتی از حاصل خیزی زمین و آبهای فراوان است که درهنگام بهار از هرطرف این صخره مانند سیل جاری میشود و زراعت حبوبات را سهل میکند اما عیب بزرگی هم در کار هست که ذکر آن شاید حمل برغرض شود .

سکنهٔ این دهکده نمیدانند و یا نمی توانند حفره و مجرائی برای مستراح ها حفر کنند وهمهٔ کثافاترا در کوچه میریزند . آنچه مایع است با آب سیل مخلوط شده واز کوه سرازیر میشود و قسمت جامد را روی هم جمع میکنند واز آن تپهٔ نوك تیزی تشکیل میدهند وچون سرآن بیام خانه ها رسید با کلنگ بآن حمله ورشده وبرای حاصل خیزی زمین آنرا بارالاغ کرده بمزارع میبرند . نمیدانم ازخاصیت این آب کثیف کوچه ها یا جنس گندم و یا اثر خاك نباتی سیاه رنك زمین است که نان ایزد خواست درخوبی شهرتی پیدا کرده است . بهرحال



منظرهٔ ایزدخواست

من در تبریز تعریف نان این قصبه را شنیده بودم . در ایران سه چیز در خوبی ضرب المثل است که عبارتند از : شراب خلرشیراز و نان ایزد خواست وزن کرمان .

اهالی این دهکده اغلب نانوا یا خمیر گیر هستند ومال التجارهٔ خود را مانند شیرینی های

مونتلیمار(۱) درمعرض فروش قرارمیدهند . مسافرین ازاین‌نان‌زیاد میخرند وبعنوان ارمغان باخودمیبرند ویابرای‌روزهای دیگرآنراذخیره میکنندامابس‌ازیکهفته چنان خشك وسخت میشودکه بایدآنرادرآب خیساند وخورد. اماچه‌اهمیتی‌داردمگردرهرحال نان‌ایزدخواست‌نیست؟ صرفنظرازشهرت‌نان ، تجارت وکسب دراین‌جا منصفانه است ومسافرین را مانند سایرجاها لخت نمیکنند . آذوقه ومیوه بابهای کم وبا وزن بفروش میرسد وتا از ترازو عبور نکند خریداریافروشنده‌ازمعامله راضی نمیشود . ترازوهای آنها مرکب‌است ازدوسبدکه‌بطرفین چوبی آویخته و در وسط آن ریسمانی است‌که برای بلند کردن بدست میگیرند . سنگ پاره‌ها بانوع وحجم‌مختلف بجای وزنه های قانونی بکارمیرود .

امروزصبح قبل‌از ورودنوکران من‌خواستم خربوزه ای بخرم ، چون وزن‌آن ازیکمن بیشتر بود جالیزبان‌خودرا به‌زحمت نیانداخت‌ولنگهٔ گیوهٔ خودرا درترازو انداخت تاآنرامیزان‌کند. یکی‌ازحضار ازاوپرسید : وزن گیوه‌ات چقدراست ؟

ـ عشریکمن .

ـ باخاك یابی خاك ؟

ـ البته بی‌خاك .

ـ پس‌چرا ازتکان دادن آن غفلت کردی ؟

ـ راست است (گیوه را برانهای خود زد تاگرد وخاك‌آن برود ودو باره آنرا درترازو گذارد). بهرحال ازمن سه‌شاهی بهای‌آنراگرفت وروی سنگی انداخت تاآنها راآزمایش کند و درخواست کرد که من دوتای آنها را عوض کنم ، البته خواننده تعجب خواهدکردکه خربوزه‌ای‌بوزن‌شش کیلو ویك لنگه گیوه بدون‌خاك چگونه باسه شاهی خریداری‌شده‌است؟ زندگانی در ایزد خواست بسیار سهل است و بسی طول میکشد تا پر خور ترین مردم هم کیسه‌های‌خود را خالی کنند . آشپزما یك گوسفند بمبلغ‌چهارقران‌ویکمرغ به‌دوازده‌شاهی ویك دو جین تخم‌مرغ بیکصد دینار خرید والبته دخلی‌هم‌دراین معامله بجیب‌زده بود ، اتفاقاً کدخدا دفترمخارج یومیهٔ اورا دید وباوملامت زیادی کرد .

این کدخدای محترم‌میل‌داشت‌که‌تاریخ بنای قصبهٔ خودرا بزمان‌جنگهای رستم پهلوان‌معروف افسانه‌ای‌شاهنامه‌برساندامابهترآن‌بوددرمملکتی‌که‌تاریخ آن‌دارای‌مدرکی‌نیست‌بنای‌آنرابزمان طوفان نوح نسبت میداد .

این مردکه شجاعت نیاکان خودرا بیشترازهوش‌آنها میستود داستانی راجع باین قصبه‌برای من‌شرح دادکه برای تفریح خواننده دراین‌جا نقل‌میکنم .

اومیگفت : «درزمانهای بسیار قدیم قلعه‌ای دراین کوه‌که شهرما روی‌آن بناشده وجودداشت ، رستم زال مدتی‌آنرا محاصره کرد وبالاخره باوجود شجاعت ودلاوری که داشت به‌تسخیر

---

(۱)Montélimart یکی ازشهرهای‌ناحیه والانس‌اسپانی‌است که شراب وشیرینی وروغن آن معروف است .

آن موفق نگردید . بنابراین عقب‌نشینی اختیار کرد و با قشون خود ناپدید گردید . پس ازچندی چون فهمید که پناهندگان قلعه نمك ندارند بتدبیری متوسل گردید . لباس تجارت پوشیدوجوالهائی برشتران بار کرد و بعنوان آوردن نمك مقابل قلعه آمد. مدافعین قلعه بکاروان نمك راه دادند اما چون شب شد سپاهیان که در جوالها مخفی شده بودند از محبس خود بیرون آمده ودروازهٔ قلعه‌را گشودند و با این نیرنك رستم دستان بفتح قلعهٔ ماموفق گردید»
این داستان شباهت زیادی بداستان جنك تروا (Troie) دارد (۱) پس از این داستان به نقل داستان دیگری پرداخت و گفت : «اگر شما بچاکر ناقابل خود اجازه دهید که تا دروازهٔ شهر همراه شما باشم جائی را بشما نشان خواهم داد که در آن واقعهٔ بسیار حزن انگیزی درزمان قدیم رویداده وشهر محبوب مارا گرفتار مصیبتی کرده است .
شرح واقعه ازاینقرار است : آقا محمدخان سر سلسلهٔ سلاطین قاجار در نزد کریم خان در شیراز حبس بود ولی پادشاه عادل زند که هیچوقت عنوان پادشاهی اختیار نکرده وفقط بعنوان وکیل الرعایا قناعت نموده بود با او برأفت و مهربانی رفتار میکرد و آزاری باو نمیرسانید حتی اورا مشاورخود قرارداده ودرامور مهم کشوری ازافکار اواستمداد میکرد .
بمحض اینکه کریم خان در گذشت آقامحمدخان از شیراز فرار کرد و باسرعت عجیبی مسافت طولانی میان شیراز ومازندران را طی کرد و باطوایف تاتار همدست شد و بطغیان پرداخت و قشون زیادی بدورخود جمع کرد و بطرف اصفهان آمد .
برادران و فرزندان وبستگان کریم خان امور کشوررا بدست صدراعظم سپردند . این صدر اعظم چون از حرکت متهورانه ولشگرکشی آقا محمدخان آگاه شد یکعده سرباز فراهم نمود وباشتاب برای جلوگیری اوازشیراز بطرف اصفهان حرکت کرد همینکه به ایزدخواست رسید توقف نمود ومبلغ هفت هزارریال ازسکنه مطالبه کرد ، اهالی گفتند که مابدهکار نیستیم ومالیات خود را پرداخته‌ایم .
صدراعظم در آن بالاخانه که در قلهٔ صخره دیده میشودنشسته بود وچون فهمید که اهالی ازدادن پول استنکاف میکنندسرجنبانان و بزرگان شهررا احضار وحکم کرد که بترتیب آنهـا را یکی بعداز دیگری ازقلهٔ صخره بطرف پائین پرت کنند و بدینطریق هیجده نفرسکنهٔ این شهررا بقتل رسانید وبازهم مطالبهٔ پول کرد . چون اهالی نتوانستند خواستهٔ اورا فراهم کنند

---

(۱) شرح واقعه ازاینقراراست : اولیس پادشاه وپهلوان افسانه ای یونان مأمور تسخیر شهر «تروا» گردید. وچون نتوانست بقوهٔ قهریه بتسخیر شهر موفق گردد تدبیری بکاربرد و سرانجام آنرا فتح کرد یعنی چندین اسب چوبی ساخت ودردرون آنها سپاهیان را جای داد وشبانه بلشکریان خودفرمان دادکه عقب نشینی اختیار کنند ، چون صبح شد اهالی شهردیدند که ازقشون دشمن اثری نیست وفقط چنداسب چوبی درمیدان مانده است بنابراین بعزم تصرف آنها ازشهر بیرون آمدند وهمینکه نزدیك شدند سپاهیان ازاسبان چوبی بیرون آمده بآنها حمله کردند وباین ترتیب شهر تروا تسخیر گردید .



قمه و خنجر

حکم کرد سید محترمی را که مرجع تقلید اهالی بود آوردند و به بهانهٔ اینکه او مانع پرداخت پول است چندین ضربهٔ کارد به بدنش زد و عاقبت حکم کرد که اورا هم در دنبال دیگران از قله بپائین انداختند. پس از آنهم زن و فرزندان این سید بدبخت را احضار کرده و آنهارا بسپاهیان خود تسلیم کرد. سربازان او با اینکه وحشی بودند ازاین حرکت ظالمانهٔ او متنفر شدند و با اغوا و تحریك اهالی بحیات سردار خود خاتمه دادند یعنی در موقعی که از بالاخانه سر را خم کرده بود که اجساد مقتولین را تماشا کند همان سربازان سرش را از تن جدا کردند.

فصل نوزدهم

کاروان گربه - و عدهٔ چاروادار - مسجد مشهور اقلید - چشمه‌ها - شکار های بهرام گور - زنان قبیلهٔ بختیاری - سورمق - ده بید - مراسم دفن مسافر.

۲۵ سپتامبر - ازاین ببعد ماهم مانند سلاطین دارای موزیکی خواهیم بود. دراین کاروان بزرك هر نوع تاجر و کاسب و صنعتگر یافت میشود. درمیان مسافرین یکنفرهم هست که شغلش تجارت گربه است ولحاف دوزی هم هست که عاشق موسیقی است و همینکه بمنزل رسید بکار مشغول میشود و با کمان حلاجی آهنگهای گوناگون موسیقی مینوازد. این دو نفر دراصفهان باهم پیمان دوستی برقرار کرده و هر دو یك قاطر گرفته بودند که بالمناصفه کرایهٔ آنرا بپردازند و بنوبه درراه برآن سوار شوند. اما برخلاف انتظار طولی نکشید که درراه میانهٔ آن‌ها بهم خورد و بنزاع و کشمکش پرداختند. حلاج شکایت داشت که صدای گربه‌ها موجب اختلال حواسش شده واورا از کار باز میدارد و گربه فروش مدعی بود که گربه‌هایش از صدای ناهنجار کمان حلاجی که صبح و شب بگوششان میرسد متنفر هستند و روز بروز ضعیف ولاغر میشوند.

در نتیجه تحت الحمایهٔ مرکور(۱) بر فرزند آپولون(۲) فایق آمد و بارئیس کاروان ساخت و قاطر



حلاج

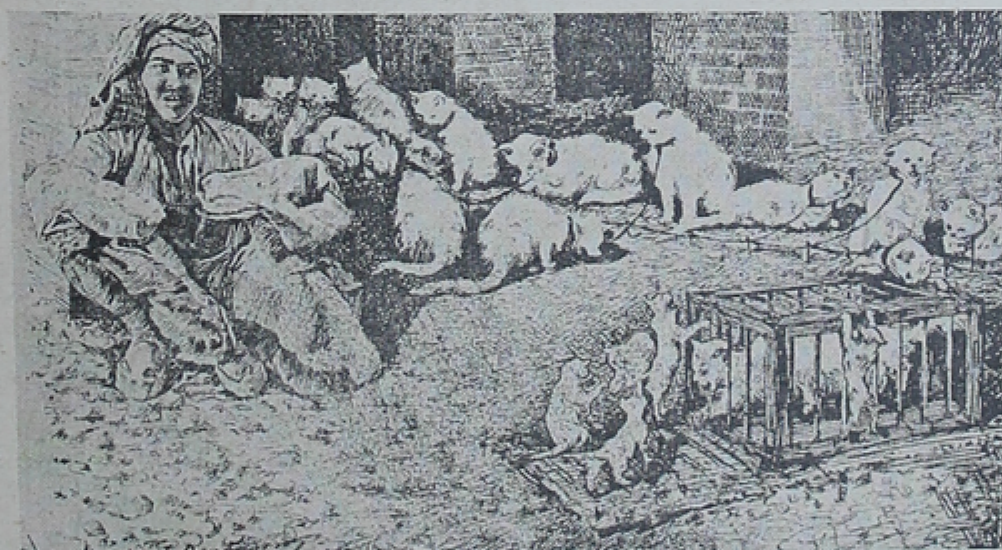
(۱) Mercure نام ستارهٔ تیر است که بعربی آنرا عطارد میگویند. یونانیان قدیم مرکوررا پسر مشتری و رب النوع فصاحت و تجارت میدانستند و علاوه بر این سمت ها قاصد سایر ارباب انواع هم بوده است (م).

(۲) Apollon را یونانیان و رومیهای قدیم رب النوع طب و شعر و صنایع مستظرفه و گله ها و روز و آفتاب میدانستند [م].

را تنها بخود اختصاص داد ، بنابراین استاد موسیقی بدبخت چون ازوسیلهٔ حمل و نقل محروم ماند از بیم آنکه مبادا درراه بماند نزد ما آمده التماس کرد که اورا بنوکری بپذیریم تادر موقع شام و ناهار مارا باآهنگهای دلنشین محظوظ نماید ودر عوض باآلت موسیقی خود در روی باریکی از قاطرها بنشیند .

اسباب کار او عبارت از کمان درازی بود که فقط یك تارضخیم بدوانتهای آن متصل شده بود . دست چپ را در بازوبند پارچه‌ای که بوسط کمان بسته شده بود فرومیبرد تابتواند آنرا بلند نگاهدارد ودستش هم خسته نشود وبا دست راست بامضراب یعنی چکش چوبی بزرك باسرعت ضرباتی بتار میزد .

رفیق قدیمی او که اکنون دشمن این استادموسیقی شده اصلا اهل یزد است ودر کرمان سکونت دارد وبرای تجارت مسافرتی به تبریز کرده وبیست گربه ازآنجا بدست آورده وبرای فروش به بمبئی میبرد . مدت چندسال است که باین تجارت مشغول است وسود فراوانی عایدش گردیده است. اگر گربه‌های شرقی مانند برادران وخواهران اروپائی خود قدرموسیقی کلاسیك رانمیدانند نبایستی آنها را مسئول دانست زیراکه بحقوق آنان تعدی شده وآنها را مجبور کرده‌اند که تحمل این مسافرت پرمشقت رابکنند والبته برای گربه که اخلاق مخصوصی دارد شصت روز مسافرت باقافله وسیزده روزمسافرت باکشتی بسیار تحمل ناپذیراست وحق دارد که عصبانی



تاجر گربه فروش

ویاغی شود واگر گربه فروش آنها را باوسایل لازم تحت نظم واطاعت درنیاورد ممکن نیست این حیوانات را که عادت بآزادی داشته اند برقاطر بارکرده ودرهندوستان بمعرض فروش گذارد .

بمحض ورود بمنزل تاجر یزدی اطاقی راانتخاب میکند که تنها باو اختصاص داشته باشدوحتی الامکان

باید ازمنزل استاد موسیقی دورباشد . بعد دومیخ آهنی بلند درزمین فرومیبرد ودوانتهای طنابی را بآنها می‌بندد و باینطریق کمندی ترتیب میدهد وگربه هارا بنوبه ازتوبره های پشمی بیرون‌آورده افسارآنهارا باین‌کمند میبندند . تمام‌آنهاگردن بندی دارندکه ریسمان محکمی بآن آویخته است . گربه ها باید بترتیب کوچکی وبزرگی درکمند ردیف هم قرار گیرند بطوریکه بزرگترین‌آنها دررأس‌صف واقع شود واز یکدیگر پنجاه سانتیمتر فاصله داشته‌باشند. این‌حیوانات‌چون‌خسته‌شده‌اند درپهلوی کمند روی‌زمین میافتند . بچه‌گربه‌های نوزاد بامادرشان درقفس چوبی منزل دارندکه وسعتی دارد و میتوانند درآن حرکت کنند گربه‌های بزرك بیحس روی زمین افتاده وچشم برهم میگذارند اماچون موقع خوراك‌رسید جوش و خروشی درآنها پیدا میشود وباصداهای ناهنجارقسمت خودرامیطلبند . غذای‌آنها منحصراست بگوشت خام ، وقتیکه ارباب‌آنهاگوشت را میاورد نشاطی پیداکرده وجست وخیزی میکنند و مانند حیوانات وحشی فریادمیکشند وهمینکه غذای خود راگرفته وبلعیدند ازسروصدا افتاده دوباره باحالت بیحسی روی زمین درازمیکشند .

بچه‌ها بیشترازبزرگها خستگی را تحمل میکنند . درقفس باهم مشغول بازی هستند وهیچ بفکرفرار نمیافتند درصورتیکه گربه های بزرگ بدون مأیوس شدن پیوسته‌بادندان وچنگال مشغول پاره کردن ریسمان‌خود میگردند . درموقع حرکت‌کاروان هرگربه درتوبرهٔ مخصوص خودمحبوس‌میشود وتوبره‌هادوبدوبهم بسته‌شده وروی قاطرمیافتند وگربه‌ها شب‌را باکنسرت ناموافق زنگهای قافله بسرمیبرند .

این گربه‌هاکه بهندوستان مسافرت میکنند همه براق وسفید هستند وبمحض رسیدن بمقصد هریك پنجاه الی شصت‌فرانك بفروش میرسد .

۲۶ سپتامبر – درطی منزل اخیر از روشنائی ماه محروم هستیم و باید بنور ضعیف رنگ پریدهٔ ستارگان قناعت کنیم . بیابان لم یزرع وکوهستان هم عاری از هرگونه گیاه است همینکه هوا روشن شد بآباده رسیدیم وچشمانمان بآبادی افتاد . آباده محل بزرگی است تلگرافخانه وحکومت هم دارد .

ماازوجود حاکم استفاده کردیم زیرا چاروادارباشی میخواست مطابق قرارداد رفتار نکند و درآباده نماند درصورتیکه کتبا متعهد شده بودکه یکروز دراینجا توقف کند تاما بتوانیم باقلید رفته مسجدی را که تعریف آنرا درتهران شنیده بودیم ببینیم وضمناً اطلاعاتی هم‌از قبیلهٔ بختیاری بدست آوریم‌که‌آیا ممکن است بدون زحمت درمیان فارس وخوزستان از گردنه‌ها عبور کنیم یانه زیراکه ایل بختیاری دراین موقع درآن نواحی پراکنده میباشد ونفوذ و اقتداری دارد .

مارسل ازبدقولی‌چاروادار متأسف بود ونمیخواست ازقصد خود صرفنظر کند بنابراین‌ناچار بحکومت عارض شد . حاکم هم‌برای اینکه اقتدار و اهمیت خود را بسکنه نشان دهد قبلا هدیه‌ای برای‌مافرستاد واظهار محبت کرد . بمحض اینکه مارسل بدارالحکومه‌رفت‌وشکایت

کرد حاکم بلافاصله باحضار چاروادار امر کرد وفراشان اورا بحضور آوردند .

حاکم باتغیر باوگفت : « خوب ، کرم خاکی کثیف بگو به بینم برای چه تومیخواهی زیر قرارداد خود بزنی . تو برطبق قرارداد ملتزم شده‌ای که یکروز درآباده توقف کنی تاصاحب بتواند بسیاحت اقلید برود . باید بدانی که اگر این جنابان اجل بدون قرار داد هم بخواهند ده روزدرآباده توقف کنند هیچ‌مانعی نخواهد داشت ، تاچه رسد بقرارداد کتبی . من میدانم که چگونه باید تورا ادب کرد . »

چاروادار گفت: « حضرت‌اجل‌من‌نمیتوانم دراین‌جا توقف کنم ، مالهای من‌قوی‌هستند وازرفتن عاجز نیستند . چهارصد مال دریکروز کاه وجومیخواهندوضرربزرگی بمن‌وارد میشود . من ازروی نفهمیدگی این‌قرارداد را امضا کردم . خطای مرا ببخشید واجازه دهیدکه‌حرکت‌کنم. »

حاکم گفت شنا بلدی ؟ و اشاره بفراشان کرد . بمحض اشارهٔ اوچهارنفر فراش قوی‌هیکل دست وپای‌چاروادار را چسبیده وا ورا بلندکردند وبطرف حوض بردند . من‌دلم بحال او سوخت ، دویدم وجلوی فراشهارا گرفتم وبشفاعتش پرداختم اما حضارمجلس ازاین شفاعت من‌ناراضی شدند ومیل داشتند شنا کردن اورا درحوض تماشا کنند .

همینکه اورا رهاکردندروی بمن کرده‌گفت : خانم چگونه ازشما تشکر کنم . شما باعث‌نجات من‌شدید . من‌اکنون‌شصت‌سال دارم . ازفرمان حاکم برخودلرزیدم و بدنم ازعرق خیس‌شد. اگرشما شفاعت نمیکردید ممکن‌نبود من‌ازحوض زنده بیرون‌آیم . ازاین ببعد اختیار توقف وحرکت قافله باشماست . اماخواهش میکنم‌که دراقلید کمتر بمانید زیرا مقصود من‌این نبود کزیرقرار داد بزنم بلکه‌چون میدانستم‌که مملکت مغشوش است ومبادا شماگرفتارراهزنان بشوید خواستم شمارا زودتر ازاین حوالی دور کنم .

حاکم‌ازاین گفتار اوبرآشفت وگفت : « پدرسگ‌میخواهی بچوبت ببندم و ناخنهایت رابگیرم؟ کی جرئت داردکه درمملکت‌من نفس‌بکشد. بروگم‌شو . فرداصبح‌اسبان جنابان اجل‌ونوکرانشان قبل‌ازآفتاب بایداین‌جا حاضرباشد تاصاحب‌ها با راهنمائی پسر من حرکت کنند . بروو بیش ازاین فضولی نکن. »

پس از پایان محاکمه برای دیدن اوضاع تجارتی ومحصولات وصنایع محلی ببازار رفتیم . آباده‌درصنعت نجاری مشهوراست . اشیاء نفیسی‌ازچوب گلابی میسازند وآنها را باهنرمندی منبت‌کاری میکنند . قاشق های بزرك ظریفی برای سرسفره میسازندکه بجای لیوان‌شربت خوری بکارمیرود .قاب‌آئینه وتخته نرد وقلمدان وجعبه‌های ظریف که‌بطور برجسته یاکنده کاری منبت شده و علامت شیر وخورشید هم دارد درآنجا ساخته میشود و مشهوراست .

۲۷ سپتامبر - اقلید - بنابحکم‌حاکم قبل‌ازطلوع آفتاب‌چاروادارمالهارا آورد ومفرشهارا بار کردند ولی حرکت ما قدری بتعویق افتاد زیرا دهقانـان چون دیدندکه مـا تفنگ داریم خواهش کردندکبك‌هائی راکه بمحصول آنهاحمله ورشده‌اند شکارکنیم . ماهم بشکارپرداخته

و در مدت دو ساعت بقدری از آنها شکار کردیم که دهقانان از شمردن و جمع کردن آنها بزحمت افتادند .



پسر حاکم آباده

ساعت هفت با پسر حاکم براه افتادیم ، او میگفت: «مملکت اقلید از پشت این کوه شروع میشود اما نمیدانم اشخاصی که در قلهٔ کوه دیده میشوند با چه دشمنی سر و کار دارند .» بمحض اینکه کلام او تمام شد فوراً صدای شلیك تفنگ بلند شد و گلوله ها بفاصلهٔ زیادی از ما بزمین افتاد . من بحاکم زاده گفتم آیا این ها بما شلیك کردند و آیا لازم است بآنها پاسخ دهیم ؟ او گفت بلی اما بهوا شلیك کنید تا این پدر سگ ها بدانند که ماهم مسلح هستیم . من خودم جلو میروم تا علت شلیك را بفهمم . خدا مارا حفظ کند ، ملتفت باشید که هیچیك از این مردان دلیر را نباید کشت زیرا که اگر خونی ریخته شود آنها از کشتن ما دست بر نمیدارند . توقف کنید و با کمال احتیاط رفتار نمائید تا من بر گردم .

پس از گفتن این جملات بلافاصله بااسب تاخت کرد و پیوسته دست خودرا تکان میداد . در این ضمن من دیدم که آشپز ما از ترس سرقاطر را برگردانید و بآن نهیب زد و چهار نعل بطرف آباده فرار کرد .

کسانیکه بالای کوه بودند اشارات پسر حاکم را دیده و برای استقبال او بطرف دره سرازیر شدند و بزودی یك عدهٔ ده نفری بدور او جمع شد . طولی نکشید که پسر حاکم با دست بما اشاره کرد که جلو برویم . اینان راهزن نبودند بلکه میخواستند از ورود اشخاص ناشناس جلوگیری کنند. اقلید بطوریکه ما خیال میکردیم دهکدهٔ خوبی نیست . این دهکده در فلاتی واقع شده که طول وعرض آن به سی کیلومتر میرسد ، کوههای کم ارتفاعی از هر طرف آنرا احاطه کرده است . چشمه‌های زیادی از دامنهٔ کوه بیرون آمده و این فلاترا مشروب میکنند .

ارتفاع فلات برای پرورش درختان میوه بسیار مساعد است . گردو وسیب و بادام در آنجا خوب بعمل میآید و محصول عمدهٔ آنها غله است . گندم وجو بقدری در آنجا زیاد است که سکنه

هیچوقت روی قحطی‌های سخت‌را که بکثرت درایران روی میدهد ندیده اند.
بطوریکه نقل میکردند درموقع قحطی اقلید توانست کومکی بنواحی مجاورخود بکند ومازاد غلهٔخود رابآبادیهای نزدیك حمل نماید ولی راهزنان مانع حمل و نقل آن شدند وبلای قحطی دراطراف افزایش یافت درصورتیکه ممکن بود اقلیدآنها را ازقحطی نجات دهد.
درهنگام قحطی که سه‌سال‌قبل اتفاق افتاد ، اهالی اقلیددرصدد برآمدندکه گندمی بآباده برسانند ولی چون دزدان مشغول قتل وغارت بودند ازحمل و نقل آن خود داری نمودند ، بااینکه‌فاصلهٔ میان اقلید وآباده بیش ازچهل کیلو متر نیست درآن هنگام قیمت یك خروار گندم دراقلید پانزده ریال بود ودرآباده باشصت ریال هم‌بدست نمیآمد.
دهقانان اطراف درمیان راه‌کمین‌کرده وقافله را غارت میکردند واگر کسانی مقاومت کرده بدفاع میپرداختند آنها را میکشتند. پس ازآنکه قحطی برطرف شد بازهم دزدان‌بنابر عادت ازدستبرد خود داری نمیکردند. درراه‌کمین کرده و گوسفند هارا ازچوپانان میگرفتند وقافله را لخت میکردند. سکنهٔ اقلید باهزار زحمت بپای تخت رفته وبشاه شکایت کردند امانتیجه ای اززحمت خود نگرفتند. ناصرالدین شاه هم نظر باینکه قحطی ودزدی درهمه جای ایران حکمفرما بودتوجهی بعرایض آنها نکرد. بنابراین سکنهٔ اقلید درصدد برآمدند که‌ازخوددفاع کنند ویکدسته تفنگچی محلی تشکیل دادندوآنها را مامورکردندکه درقلهٔ کوهها مواظب‌باشندونگذارند سواری ازآباده بطرف اقلید بیاید.
من‌ازناطق‌پرسیدم :آیا شما ازهرطرف مستحفظ دارید؟
- نه ، فقط پست‌های مادرطرف راههای اصفهان وشیراز برقرار است. کوههای آنطرف اقلید را ایل بختیاری درتصرف دارد و نمیگذارد شخص بیگانه ای بآنطرف وارد شود. بختیاریهادرزمستان دردره‌ها چادرمیزنند ولی دراین فصل‌دربالای کوهستان منزل دارند.
- این بختیاریها کیستند وچه‌کاره‌اند؟
- اینها افراد ایل مقتدری هستندکه اغلب درکوهستان بسرمیبرند. رئیس آنها ایلخانی نام دارد ، قدرت ونفوذ او بقدری‌است که بشاه واوامر اوهم اعتنائی ندارد.
-آیا وسیله‌ای هست‌که بتوان باایلخانی ملاقات کرد و از لرستان بطرف خوزستان رفت؟
- دراین موقع هیچ وسیله ای نیست زیراکه ایلخانی‌درطرف شمال است و بدون اجازهٔ او نمیتوان در خاك بختیاری مسافرت کرد. اگرمسافر خوشبخت باشد وازلرها آزاری نبیند ناچاراست ازهمان راهی که آمده است برگرددوحق دخول بخاك‌بختیاری‌را ندارد.
- آیا بالرها هم‌زدوخوردی کرده‌اید؟
- مانمیتوانیم‌باآنها دست وپنجه نرم‌کنیم ، اسلحهٔ آنهاخوب است تفنگهای مافقط دوثلث‌مسافتی که‌جنابان عالی را ازما جدا میکرد ممکن‌است بزنند.
- پس اگرمن باتفنگ‌خودم‌که یك‌فرسخ مسافت را میزند ، بشلیك سلام شما جواب میدادم‌چه میکردید؟ (البته من‌اغراق میگفتم ومحض مصلحت این‌حرف را زدم زیراکه‌تفنگ‌من‌باتمام

مزایائی که داشت ممکن نبود مسافت یکفرسخی را بزنند).

- صاحب مامطیع هستیم وچون پسرحاکم آباده هم همراه شماهست دیگر ورود شما باقلید مانعی ندارد.

- بسیار خوب اما شلیك شماآشپزما را بوحشت انداخت ویوسف بدبخت ازترس جان خود مانند شغال بطرف آباده فرارکرد وتخت خواب سفری ولوازم طبخ وآذوقهٔ مارا همراه برد، بعدرو بدونفرجوان نیرومند کرده گفتم: ممکن است شمابر اسبهای ماسوارشوید وبتاخت او را برگردانید، بشما اجازه میدهم که اورا بترسانید امامبادا باواذیت کنید، برویدودرعوض این خدمت دوقران از من انعام بگیرید. آن دونفرفوراً سوارشده بتاخت ازدره سراز یرشدند ویابوهای خسته مارا بچهار نعل انداختند وبزودی بآشپز رسیدند. من از دور رفتارآنها را میدیدم.

همینکه آشپز این دوسوار را دید که بتاخت بطرف اومیروند وبریابوهای ماسوار هستند یقین حاصل کردکه اربابانش کشته شده‌اند ویا اقلادستگیر ومحبوس گردیده‌اند. بنابراین شلاق کش قاطر خود را بجولان انداخت ولی فرستادگان مادو تیر بهوا شلیك کردند. یوسف بیچاره وحشت زده حیله‌ای بکاربرد وخود را ازقاطرپائین انداخته روی زمین دراز کشید وخود را بمردن زد، قاطرهم درچند قدمی او ایستاد. فرستادگان او را از زمین بلند کردند وبرقاطر نشاندند ومحکم طناب پیچ کردند وچند مشتی هم بسرو کلهٔ او زدند و مظفرانه او را آوردند. البته اگر امشب پلاو بسوزد یوسف اضطراب و وحشت خود را بهانه خواهد کرد.

خلاصه پس از پایان این صحنهٔ مضحك ماسوارشدیم وبزودی بدهکدهٔ اقلید رسیدیم.

بااینکه وسعت این فلات زیاداست بقشنگی فلات قهرود نیست. جاده های باریك وجویبارهای زیادی درمیان باغهای قشنگ وجود دارند. زمین هم کاملا مسطح است ونمی توان وسعت تقریبی آنرا بانظر معین کرد اما قهرود مانند آمفی تآتری است که درنظر اول شکوه و زیبائی منظرهٔ طبیعی خود را نمایش میدهد.

باری درمنزل یکی ازمالکین متمول اقلید که دراین موقع حضورنداشت فرودآمدیم واثاثیه واسلحهٔ خودرا بزمین گذاشته درخواست کردیم که مسجد آنجا را بمانشان بدهند. تفنگچی‌ها مارا ازمیان دهکده که قسمت های زیادآن خراب شده بود راهنمائی کردند وبطرف جنگلی ازدرختان گردو که منظرهٔ آن بسی زیباتر ازباغها بود بردند وبدون مانع واعتراض بمسجد داخل کردند.

خوشبختانه دراین جا ملائی وجود نداشت که ناپاکی مارا دست آویز قرار داده ومانع ورود مابشود. دیوارهای این مسجد کوچك باخشت وگل ساخته شده است و گنبدی هم داردکه مانندیگهای قدیمی است امادرعوض بسیارتمیزاست. آیات قرآن باخط سبزدرروی دیوارهای سفید آن دیده میشود.

من در این جا مبهوت و عصبانی شدم وافسوس خوردم که برای دیدن این بنای خشت و گلی

میخواستیم رئیس قافله را در حوض غرق کنیم و آشپز بیچاره را از وحشت بکشیم و بعلاوه هفتاد کیلومتر براه اصفهان تاشیراز اضافه کردیم . بمارسل گفتم که منبعد نباید بحرف این و آن گوش داد ووقت را بیهوده تلف کرد .

بهرحال از مسجد بیرون آمده ورفتیم بتماشای چشمه های معروف اقلید که از چندین دهانه بیرون آمده ودر حوضهای طبیعی عمیقی واردمیگردند . پس از آن خرابه های خشت و گلی یك کاخ کوچك صفوی راهم دیدیم وچون از ندیدن جائی که قابل توجه باشد خسته و کسل بودیم بمنزل مراجعت کردیم .

خانه‌ای که دراختیار ما گذارده‌اند تمیز وقشنگ است . درنظر اول استنباط میشود که چوب دراقلید زیاد است . اطاقها را باتیر پوشانده وآنهارا رنگ‌زده‌اند . تمام درهارا بارنگ و روغن نقاشی کرده‌اندو گویاموضوع این تابلوهای نقاشی را ازشاهنامه اقتباس کرده‌باشند . یکی از این تابلوها شکارگاه بهرام گور معروف را نمایش میدهد . اهالی اقلید اززندگانی وسرگذشت بهرام گور خوب آگاه هستند وعقیده دارند که این پادشاه درهمین نواحی بباتلاق فرو رفته است وبنابراین صحنه‌های زندگانی اورا دربدنهٔ درها مجسم ساخته‌اند .

«بهرام گور که نمرود ایران شناخته شده درتیراندازی بسیار ماهر بوده ومیل داشته است که هنرخود را برعایایش نشان دهد . گویند روزی معشوقهٔ خود راکه باو تعلق خاطری داشت بشکارگاه برد . دربین راه غزالی را دیدکه درجای دوری خوابیده است بلافاصله دست به‌تیر وکمان برد وچنان تیررا رها کرد که گوش حیوان خراشی برداشت و غزال بتصور آنکه زنبوری گوش اورا نیش زده است خواست باپای عقب آنرا ازخودبراند . شاه بلافاصله تیر دیگری رها کرد که پای غزال را بگوشش دوخت وبانهایت غرور بطرف معشوقه برگشته وبامید اینکه بوسه‌ای ازلبان گلگونش برگیرد باو گفت : هنرمندی مرا پسندیدی ؟ اما محبوبهٔ زیبا چندان شگفتی بروز نداد وبابی اعتنائی گفت :«کار نیکو کردن ازپر کردن است»

بهرام ازشنیدن این سخن بغضب آمدوبوزیرخودگفت :«من بیش ازاندازه بااین زن بدخوی بی‌شعور بسر برده‌ام» وباوفرمان داد که زن‌را بکوهستان برده بقتل رساند .

وزیر آدم محتاطی بود وبتصوراینکه ممکن است شاه ازکرده پشیمان شود وبعدها ازنابود شدن معشوقه اندوهناك گردد اورا نکشت ودردهکده‌ای که دردامنهٔ کوهستان اقلید بودجایداد باین شرط که خود را بکسی نشناساند .

محبوبهٔ شاه جواهرخود را فروخته وباپول آن خانهٔ قشنگی دردامنهٔ کوه ساخت وماده گاوی هم خرید که باشیر آن امرارمعاش نماید . پس ازچندماه ماده گاو زائید ، محبوبه بگوسالهٔ نوزاد تعلق خاطری پیدا کرد . همه‌روزه گاورا بچرا سرمیداد ونوزاد را روی شانه‌انداخته واز دامنهٔ کوه بخانه میبرد ومدت چهارسال باین ورزش ادامه داد وبابزرگ شدن گوساله نیروی اوروبافزایش گذاشت .

قضاراروزی بهرام برای شکار باین حوالی آمد ودرحالیکه معشوقهٔ خود را بکلی فراموش

کرده بود چشمش بزنی افتاد که گاومیشی را در روی شانه گرفته و با وجود سنگینی آن از دامنهٔ کوه بالا میرود . ازمشاهدهٔاین عمل تعجب کرده مبهوت ایستاد و کس فرستاد تابفهمد که این زن زیبا باآن جثهٔضعیف چگونه میتواند چنین نیروئی دروجود خود پنهان داشته باشد. فرستاده نزد زن رفت وبه پرسش پرداخت ، زن گفت : «این سری است که من نمیتوانم بکسی بروزدهم جزبخود شاهنشاه ، برویدوبیهوده اصرار نکنید».

فرستاده برگشت وگفتهٔ زنرا بشاه گزارش داد . اشتیاق شاه بدیدن زن زیادتر شد وبلافاصله نزد اورفت وباو تبریك گفت وازهنرمندی اوتمجید کرد . زن گفت :«شاهنشاها من شایستهٔ این همه تمجید وتحسین نیستم و فوراً نقاب ازصورت برگرفت وباز این جمله را تکرار کرد «کار نیکو کردن ازپر کردن است»



ملاقات بهرام گور با معشوقهٔ قدیمی

پادشاه معشوقهٔ قدیمی را شناخت واز اینکه او را وادار کرده بود مدت چهارسال وقت خودرا صرف این ورزش پر مشقت کند تا گفتهٔ خود را بثبوت رساند بشدت متأثر گردید و او را نوازش کرد وهمراه خود برد وحکم کرد که درجای آن خانه قصرباشکوهی بنا کنند . دراین افسانه راجع بگاو صحبتی نمیشود ومعلوم نیست که آیا گاوهم مشمول مراحم شاه شد وبا معشوقه مسافرت کرد یانه و آیامحبوبه برای اینکه به بخشش قطعی شاه نائل گردد به تقلید میلن دوکروتن (۱) مجبور شد که بایك ضربت گاونیرومندرا بکشدوگوشت آنرا دریکروز بخورد ؟ خلاصه تعلق خاطر بهرام بمعشوقه قدیمی زیادتر گردید وبااو ازدواج قانونی کرد وجشن باشکوهی باتشریفات وتجملات زیادی برپا ساخت وشاه وملکه پس ازاین ازدواج فرزندان زیادی پیدا کردند ووزیرهم بپاداش نافرمانیش بخلعت گرانبهائی سرافراز گردید.

۲۸سپتامبر - اقلید هوای صاف وآب گوارائی دارد. درختان قشنگ باین گوشهٔ دورافتاده

---

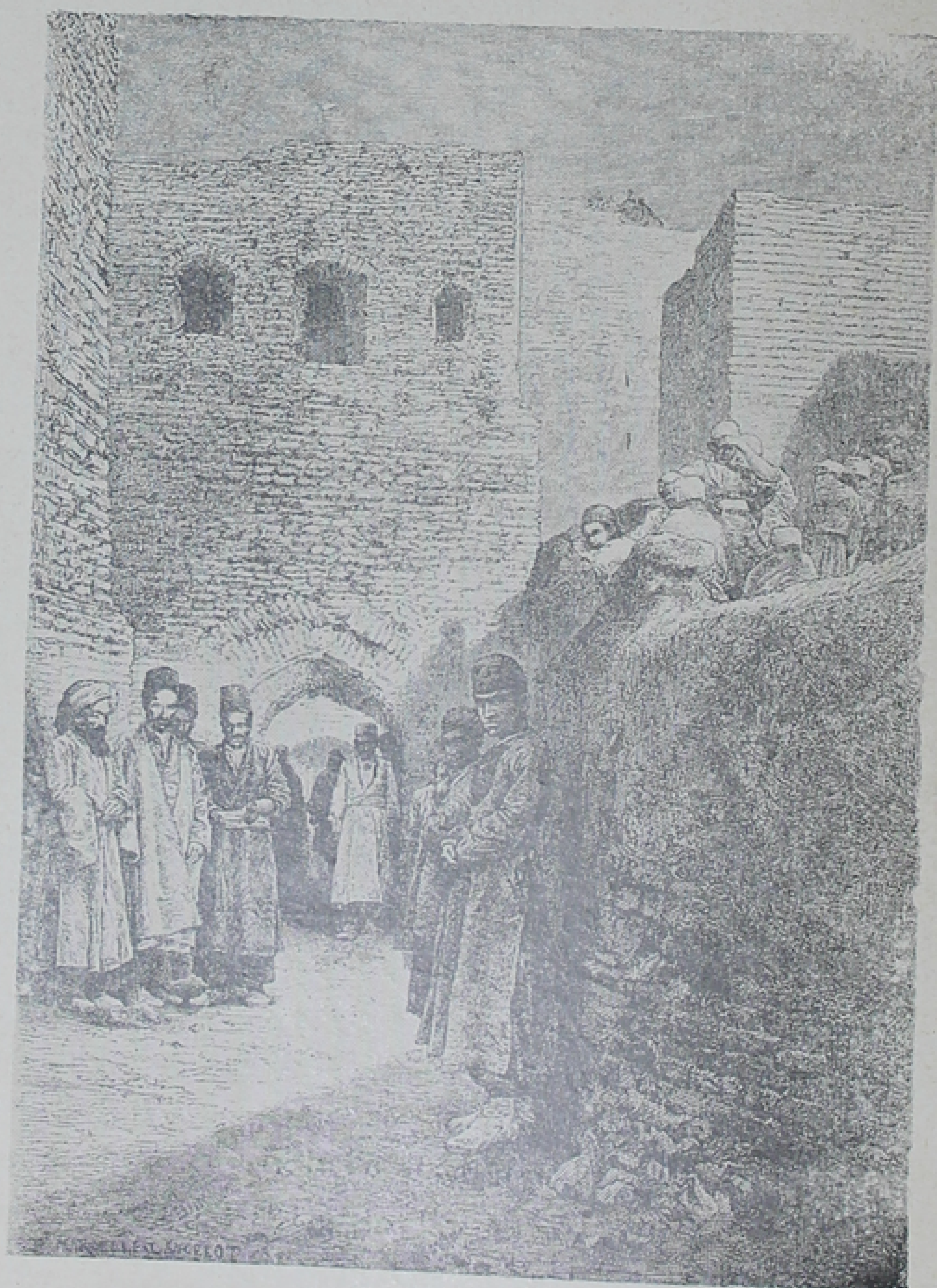
(۱)Milon de croton یکی ازپهلوانان افسانه‌ای قرن‌ششم قبل ازمیلاد است که‌چندین بار دربازیهای المپیك فاتح گردید وداراینیرو واشتهای‌خارق‌العاده‌ای بود . روزی گاوی‌را برسردست بلند کرده بیکصدوبیست قدمی برد وبایك ضربت کاردآنرا کشت وتمام گوشتش را خورد . چون پیرشد خواست نیروی خود راآزمایش کند وبادست تنهٔ درختی‌راکه‌شکاف خورده بود دوپاره کند ولی ناگهان درمیان شکاف گیر کرد وطعمهٔ گرگان بیابان شد و بعضی نیزبرآنند که‌شیری اورا بلعید. مجسمهٔ اودرموزهٔ‌لوورپاریس‌است . این‌مجسمه‌بقدری جاندار ساخته شده که ماری ترز چون چشمش بآن افتاد و دید شیری پهلوانرا میدرد بی‌اختیارگفت :« بدبخت چقدررنج میکشد»(م)

امتیاز و جلوهٔ خاصی داده‌اند . بدبختانه این مردم تندرست و نیرومند بپوشیدن لباسهای کهنهٔ انگلیسی که تجار اصفهان بآباده فرستاده اند عادت کرده‌اند و بواسطه این بی احتیاطی غالباً مرض مسری و مهلك سل را از انگلیسها بارمغان گرفته اند و چون مجبورند که باپای برهنه درمجاری آب کار کنند آنهائی هم که ازاین مرض مصون مانده‌اند مبتلا بمرض نقرس شده‌اند.
هنوز آفتاب طلوع نکرده بودکه درمنزل را کوبیدند و ایوان منزل از ناخوشهائی که اقوامشان از اطراف دهکده آورده بودند پر شد .



زنان بختیاری

درمیان مشتریها دوزن بسیار قشنگ بختیاری هم دیده میشد . یکی از آنها بوسیلهٔ نوکرش که دیروز از اقلید رفته بود از ورود ما آگاه شده و باخواهرش تمام شب را راه پیموده و بچهٔ ضعیف پنج ساله ایرا آورده بودند که استخوانهایش هنوز استحکامی پیدا نکرده بود . راستی این دوزن قیافهٔ مغرور و شجاعانه‌ای دارند و در وجاهت اندام و ملاحت صورت بی نظیر هستند. پارچهٔ نازك پشمی خشن و آبی رنگی بدور سر پیچیده اندکه دنبالهٔ آن با چین های زیادی درروی پیراهن افتاده و برزیبائی طبیعی آنها میافزاید شلواری هم دارند که درمچ پا چین خورده است . البته این شیرزنان اعقاب کوهستانی های دلیر لرستان هستند که درشجاعت و دلیری شهرهٔ آفاق شده‌اند . میگویند داریوش هم وقتیکه میخواست از شوش به تخت جمشید برود باین طایفهٔ شجاع انعامی میداد . اسکندر هم درموقع فتح ایران نتوانست افراد این ایل را مطیع سازد . آنها حالا هم استقلالی دارند و چندان بشاه وقدرت او اعتنائی نمیکنند .
باری وقتیکه پسر حاکم بتالار وارد شد طبابت خاتمه یافت . او گفت : چون منزل طولانی است باید زود تر حرکت کرد تا قبل از غروب بسورمق برسیم و بکاروان ملحق گردیم . نصیحت او بسیار عاقلانه بود اما پیروی از آن مشکل بود . چون از درمنزل خارج شدیم جمعیت



دروازهٔ سورمق

زیادی از مریضها بحمله ورشدند وهمه حرف‌میزدند ، یکی چشمش را و دیگری سینه و بازویش‌رانشان میداد وبایکدیگرنزاع و کشمکش میکردند تابتوانند زودترخود رابمابرسانند ودرد خودرا بگویند . نوکران باچوب آنهارا تهدید کردند وبالاخره بازحمت زیادسوار شدیم . ناگاه راهنمایان خودشان از مارسل درخواست کردندکه توقف کند زیراکه دیدند

پسری پدرکور خودرا درپشت گرفته ومیدود والتماس میکند .
البته این جوان ازحیث شرافتمندی وفداکاری نسبت بپدرپیرخود بر «انه» (۱) هم برتری داشت.
مارسل ایستاد وچشمان پیرمرد رابدقت آزمایش کرد وگفت : چشمش آب آورده ، لازم است اورا بشیراز ببرید تاحکیم انگلیسی پردهٔ جلوی چشم اورا ببرد واورا ازنابینائی رهائی دهد.
جوان - درصورتیکه مرض را میدانی چرا خودت اینکاررا نمیکنی ؟
مارسل - برای این عمل چاقوی برنده وجای تمیز لازم است .
پیرمرد فوراً ازجیب خود چاقوئی بیرون آورد که توسط بندی ببازویش آویخته بود وبمارسل گفت بگیر این چاقو برنده است ، چشم مرا ببر تاخوب شود .
مارسل - نمیشود ، این عمل احتیاط ودقت لازم دارد ، توبشیراز بیا من سفارش میکنم که چشمت را معالجه کنند .
اشك درچشمان کور پیرمرد حلقه زد وگفت .«تورا بخدا وبجان پدر ومادرت بمن رحم کن.» درجهٔ یأس و ناامیدی پیرمرد فوق العاده زیادشد ، پسرش نیز باغیض وغضب بحرفهای مارسل گوش میداد وتصور میکرد که اوعمداً ازمعالجهٔ پدرش طفره میزند وعذرمیتراشد .
اکنون صلاح دراین بود که مابسرعت ازاین درهٔ خرم ودلربا که سکنهٔ آن بدبخت ومفلوك و مریض هستند دور شویم .
پس ازشش ساعت راه پیمائی ودیدن مزارع وگله‌ها وچوپانانی که بادوك مشغول رشتن پشم بودند بسورمق رسیدیم . سورمق قلعه‌ایست که زدیوارهای گلی احاطه شده است . سابقاً دارای اهمیتی بوده زیراکه درمیان باغهای آن هنوزهم شالودهٔ یك بنای عالی ساسانی باقی مانده است واهالی بنای آنرا به بهرام گور نسبت میدهند . این ساختمان دارای دوازده برج دفاعی بوده وهنوز هم ازسطح زمین باندازهٔ بیست متر بلندتر است وبا اینکه سالهاست اهالی آنجا مانند دهقانان اصفهان خاك آنرا برای زراعت خربوزه های مشهور سورمق میبرند هنوز قسمت زیادی از بنا بحال خراب باقی است . درفاصله کمی قلعه‌های دیگری نیز وجود دارد که درقرن اول میلادی بنا شده‌اند ولی این یکی بهتر محفوظ مانده است .
۲۰ سپتامبر - ده بید - اکنون مادرده بید ، درارتفاع ۲۴۰۰ متری ازسطح دریا هستیم و به بلندترین محل راه شیراز باصفهان رسیده‌ایم. این دهکده خیلی کوچك است واهالی آن بی اندازه فقیر و بی بضاعت هستند . این جا هم یکی ازقلعه های قدیم ساسانی است که بیش ازقلعهٔ سورمق آسیب دیده است . چندخانهٔ گلی ویك ادارهٔ تلگراف هم درآنجا هست که فقروفلاکت از درودیوار آنها میبارد .

---

(۱) Enée شاهزادهٔ جوانی است ازاهل «تروا» که پس ازآنکه دشمن آنهارا شکست داد و شهررا آتش زد ، پدرپیرخودرا بپشت گرفته وازخرابه های پردود فرار کرد وازآن تاریخ درفداکاری ضرب المثل شده است (م) .

دراطراف ده بیدفلاتهای حاصلخیزی وجود دارد که اهالی نتوانسته‌اند ازآنها استفاده کنند .
دومنزل اخیر ماطولانی وزحمت آوربود . راه سراشیب وپر ازسنگ بود وعبور از آن اشکال داشت . قاطرها متصل درزیر باربزمین میخوردند وقاطرچیان مجبورمیشدندکه بار آنها را بازکنند تابتوانند اززمین بلند شوند . زنان ارمنی ازخستگی بیچاره شده بودند وبچه‌ها اتصالا گریه میکردند .

چاروادار باشی حاضر شده است یك روز لنگ کندتاحیوانات رمقی گرفته بتوانند ازین منزل خطرناك که ده‌فرسخ طول آنست عبور کرده وبمادر سلیمان برسند . اما بدبختانه چون کاه‌وجو



درویشی‌که پوست ببر پوشیده‌است

دراینجا پیدا نمیشود باید رفت .
خلاصه قافله حرکت کرد ولی نصف‌شب مجبوربه توقف شدیم زیرا مریضی که در قافله داشتیم در گذشته بود ولازم بود قبل ازطلوع آفتاب اورا بخاك سپارند . همه‌از این پیش آمد شوم وتلف کردن وقت ناراضی بودند ولی چاره ای نبود .
مشعلی روشن شد و قاطرچیان باکارد و چوب و چاقو حفره ای درکنار راه کندند بعد مرده را آورده لباس ازتنش درآوردند و درحالیکه هنوز حرارتی دربدنش بود اورا درحفره‌ای که آخرین منزلش بود انداختند ودرویشی‌راکه در روی قاطر خوابیده و پوست ببری بجای شنل بر پشت داشت آوردند تامیت را بطرف قبله قرار دهد و آداب معمولیرا بجای آورد وبعد خاك هارا بادست وپا درحفره‌ریختندوچند سنك‌هم‌درروی قبر گذاردند ومراسم دفن پایان یافت وقافله براه افتاد .
اکنون برمن‌معلوم‌شد که‌این تپه‌های کنار جاده‌که روی آنها را سنك چین کرده‌اند همه قبور مسافرینی هستند که درراه تلف شده‌اند .

فصل بیستم

تنگهٔ مادرسلیمان - ده‌نو - تخت مادرسلیمان - مقبرهٔ کامبیز اول - قصر سیروس - شمایل حجاری شدهٔ سیروس - اسکندر - نقشهٔ پلوار - قبر مادر سلیمان - شرح مقبرهٔ سیروس توسط اریستوبول یونانی - تنگه پلوار - مقابر سنگی وقبورموقتی نقش رستم - حجاریهای ساسانی - آتشکده‌های نقش‌رستم .

۳۰ سپتامبر - کاروان بساحل رودخانه‌ای رسید که بنام پلوار معروف است و پس از عبور از آن بجای اینکه پیچ وخم آنرا دنبال کند بدامنهٔ کوه سراشیبی رفت که جادهٔ باریك مارپیچی ازسم اسبان در آن ایجاد شده بود .
درموقعیکه آفتاب درمنتهای اوج خود بود بگردنه رسیدیم وبعد به تنگه‌ای وارد شدیم که درختان کوچك وحشی داشت . ناگاه فریاد قاطرچیان بلند شد که توقف کنید ومعلوم شد که دوقاطر ناپدیدشده‌اند . شش نفرقاطرچی بار یابوها را بزمین ریخته برآنها سوار شدند وبطرف دشت برگشتند ، ماهم ناچارتوقف کردیم تاآنها برگردند .
من بمارسل گفتم بجای اینکه درروی زین ودرآفتاب توقف کنیم بهتر آنست برویم ودرسایه یکی ازاین درختان استراحت کنیم وغذائی بخوریم. مارسل پیشنهاد مراپذیرفت ، آشپزرا صدا کردیم وبطرف دره سرازیر شدیم اماگاهی هم بزحمت میافتادیم زیراسنگهای بزرگی که ازکوه غلطیده ودر جاده افتاده بودند مانع عبور میشدند . بالاخره پس از یکساعت بدرخت خارداری رسیدیم که ماراکم وبیش ازاشعهٔ آفتاب محفوظ نگاه میداشت .
مارسل نگاهی باطراف انداخته وفوراً گفت : « تفنگ رابدست بگیر ، ممکن است بماحمله‌ور شوند » من نگاهی بعقب سر کردم ودیدم درپشت کوه کلاههای نمدی ولولهٔ تفنگ دیده میشود وطولی نکشید که چهار نفرتفنگچی با قیافه‌های خشن بطرف ماآمدند .
من بمارسل گفتم : اکنون باید مانند موقع رفتن باقلید نشانه بگیریم .
مارسل تفنگ را دربغل کشیده وفریاد کرد جلوتر نیائید که شمارا خواهم کشت ومنهم حاضر بنشانه گرفتن شدم .
یکی ازآنها گفت : «صاحب دست نگاهدارید . ماشاالله شما میخواهید پاسبانان خود رابکشید؟ مگر شما آن فرنگیانی نیستید که مدتی است حکومت شیرازانتظار تشریف فرمائی شمارا دارد ؟ چند لحظه بیش نیست که ما باین جارسیده ایم . از دورکه شمارا دیدیم تصور کردیم که درویش هستید .
مارسل - البته سفارش مارا بارباب شما کرده‌اند .
- آری ماماًمور پاسبانی وراهنمائی شما هستیم .
- این کاربیفایده است ، در وسط روز که ماگم نخواهیم شد .
- مأموریت مارسمی است ، مدت چند سال است که جنایات مهمی دراین کوهستان رویداده وکاروانهارالخت کرده‌اند . البته اگرحاکم مارا برای پاسبانی شما نفرستاده بود شماهم بخطر میافتادید .
- پس همانجا بنشینید تاقافله برسد وبراه افتیم .
این چهارنفر ژاندارم عجیب ازمافاصله گرفته وروی زمین نشستند وبادقت به تهیهٔ غذای ما نگاه میکردند .
من بمارسل گفتم مبادا احتیاط را ازدست بدهی وحرف آنها راباور کنی ، من ازاینهااطمینان

ندارم وممکن است بجای پاسبان بادزدان سروکار داشته باشیم . اگرخواستند تفنگ‌را برای تماشا ازتو بگیرند بآنها نده . گفت مطمئن باش و تفنگ ها را با رولورها در پهلوی خود گذاشتیم .

یکی از این ژاندارمها بلند شد و بتنهائی نزد من آمد ودستش را دراز کرد و گفت من ناخوشی سختی دارم . امروز حالم بهتراست اما دیروز تب‌داشتم وفردا بازتب خواهدآمد ومراضعیف‌تر ازیك سگ مردنی‌خواهد کرد ، خواهش میکنم مرا معالجه کنید .

من گفتم آیا این ناخوشی دراین نواحی زیاد است ؟

ـ آری تمام مردم کم وبیش بآن مبتلا هستند .

ـ اطبای بومی چه دواهائی بشما میدهند ؟

ـ آنها سفارش میکنند که سررا با برگ بید بپوشانید اما یکنفر فرنگی که دوسال قبل‌از این‌ناحیه‌عبورمیکرد گرد سفیدی بچند نفرداد که خوردند وحالشان‌خوب شد اگرشماهم از آن دارید خواهش میکنم بمن بدهید .

ـ نه‌من ازاین گردندارم .

صحبت باو را قطع کردم زیرا که هنوز تردید من برطرف نشده بود وبیشترمواظب حرکات ورفتارآنها بودم وکمتر بپرسش‌های آنها پاسخ میدادم .

خوشبختانه صدای زنگ کاروان شنیده شد ومن فوق العاده خوشوقت شدم ، چار وادارها رسیدند وخوشحال‌بودند زیراکه‌قاطرهای خود را درساحل رود پلوار یافته وهمراه آورده بودند و ازشدت شادی آواز میخواندند و چون رسیدند مثل اینکه بآشنایان قدیمی خود رسیده باشد باکمال گرمی‌بااین پاسبانان‌بصحبت وتعارفات پرداختند وروی بمن کرده گفتند اینها مردمان دلیرشیرازهستند ، قدرآنهارابدانید .

من‌آهسته بچارووادار باشی گفتم : «حرکات و رفتار و وضع ایندوستان شما بیشتر بدزدان شباهت دارد .

ـ اختیاردارید‌مگرلباس‌نظامی آنها‌بشما اطمینان‌نداد که‌اینهاسربازان‌ونوکران‌دولت‌هستند؟

ـ کدام لباس نظام ؟ این کلاههای نمدی و کلیجه های ناهمرنگ لباس نظام هستند ؟ من که دراین لباس هیچگونه علامت نظامی نمی‌بینم .

ـ مگرشما صفحهٔ فلزی راکه برروی‌کمربندآنها است ندیدید ؟

ـ صفحهٔ فلزی‌کمربندآنها شاعری را نشان میدهد نه‌نظامی .

خلاصه بعد از ظهر بدهکده مرغاب رسیدیم که درآنجا فرشهای زمینه آبی بطرح شالهای کشمیری بافته میشود وپس از مختصر توقفی دوباره براه افتادیم وبعد از یکساعت رسیدیم بدهکده‌ای که مرکب ازخانه های مختصر گلی بود ودرحوالی‌آن خرمنهائی از پهن‌وکثافات وجود داشت. بساعت نگاه کردم معلوم شدکه ماهنده ساعت متوالی درراه بوده‌ایم .

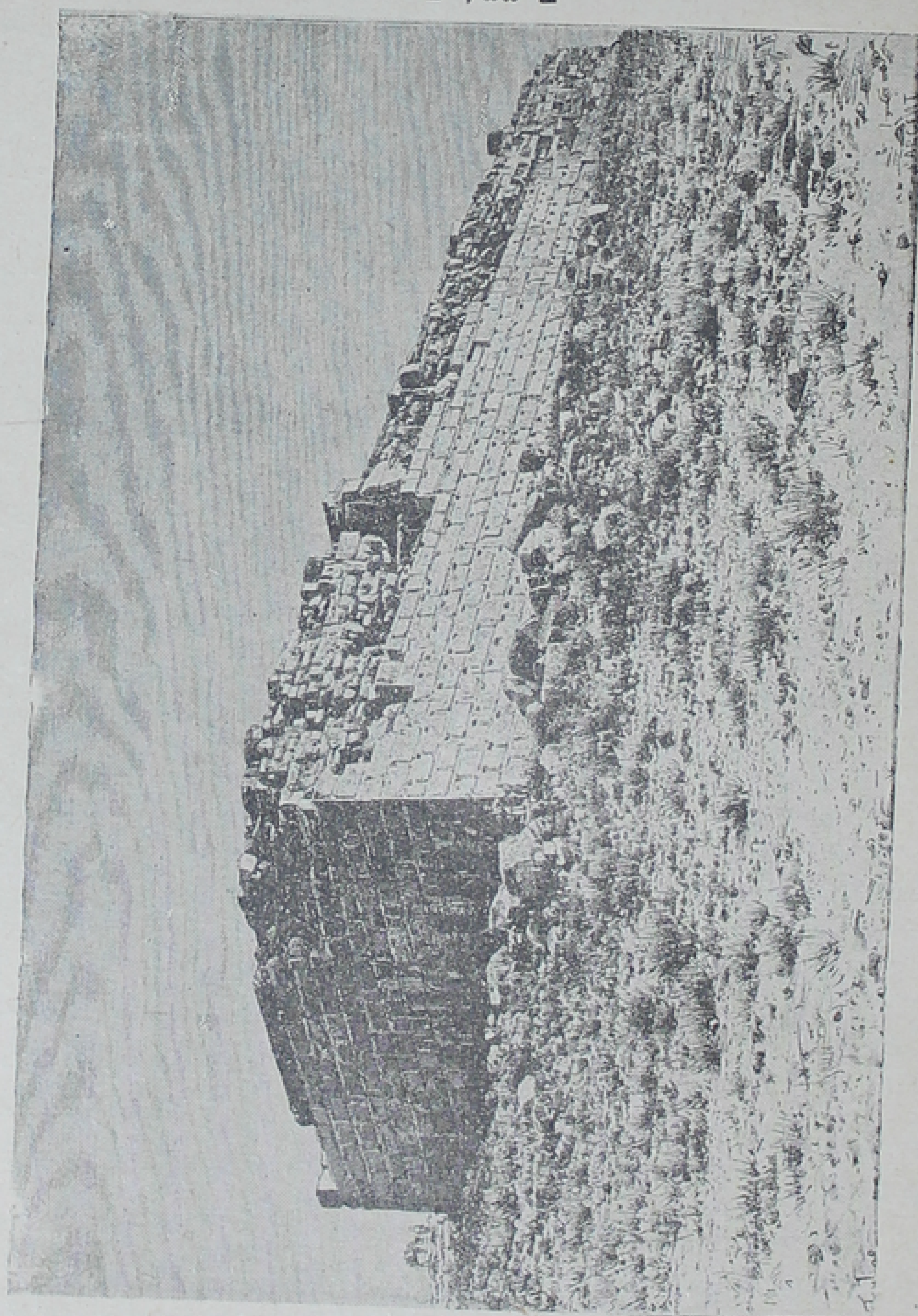
در این جا کاروانسرائی دیده نمیشد دهقانان این دهکده که موسوم است بده‌نو نظربا ینکه

فقیر هستند برای بدست آوردن چندشاهی منازل خود را بدون ملاحظه دراختیار مسافرین میگذارند واز مسیحیان هم پرهیزی ندارند. من دراین فکر بودم که زودتر منزلی پیدا کرده وروی زمین بیافتم اما مارسل که درروی اسب چرت میزد بیدارشد ونگاهی باطراف انداخت وباآنکه خسته بود پیاده نشد ودر آفتاب سوزان بطرف ساختمان سفید رنگی که درسمت چپ دهکده در رأس تپه ای واقع بود رفت و باعتراض چارواداركه میگفت مالها خسته اند اعتنائی نکرد. اگر حس خود خواهی و کنجکاوی مختصر نیروئی درمن ایجاد نکرده بود من از تعقیب او دست میکشیدم. اسبان باقدم حرکت میکردند وازشدت خستگی نمی توانستند تند بروند. پس از نیم ساعت به‌تپه‌ای رسیدیم که در روی آن شالوده وقاعدهٔ بنای عریض وطویلی وجودداشت که باسنگهای آهکی ساخته‌شده بود. ازاسب‌پیاده‌شدیم‌واگرخجالت نکشم و بخواهم راست بگویم باید اعتراف کنم که در حین پیاده شدن بخاك غلطیدیم. وبقدری پاهای ما بیحس شده بود که نمیتوانستندبدن‌ماراتحمل نمایند. بالاخره پس‌از مدتی مارسل‌توانست‌بلند شود ولی‌من‌همینطور روی زمین افتاده بودم. پس ازیکساعت‌استراحت توانستم بلند شوم وبالای ساختمان بروم.

این ساختمان که اهالی ده‌نوآنرا تخت مادرسلیمان میگویند شبیه‌بهمان مصطبه‌های بزرگ و وسیعی است که سلاطین بابل درروی زمین بناکرده‌ودربالای‌آن قصور خود را میساختند اما بخوبی معلوم است که در روی این شالوده بنائی ساخته نشده‌است. چنین می‌نماید که ساختمان خرد تخت هم ناقص و ناتمام مانده باشد، نه اینست که ازبی ترتیبی دیوارهای خارجی‌تخت‌چنین فکری‌درخاطر بیننده تولیدمیشودزیراکه‌چنین بی‌ترتیبی‌ها درقشنگترین ابنیهٔ قدیمی یونان‌هم‌مشاهده میشودبلکه‌این ناتمامی‌ازسطح فوقانی تخت بخوبی مشهود است. در پهلوی سنگهائی که تمام سطوح آنهاتراشیده شده‌سنگهائی‌هم دیده‌میشودکه فقط طراحی‌شده‌و تراش آنها شروع نشده است.

درروی سنگهای تحتانی تخت علاماتی درسنگ‌حك شده است که من نمی فهمم برای چیست. نه بخطوط هیروگلیف مصریان‌شبیه‌است ونه بخطوط میخی بابلیها یاایرانیهای قدیم و در این فکر هستم که‌شایدباخطوط‌مجهولی برخورده‌ام که تاکنون کشف نشده است.

مارسل گفت: بیهوده بخود زحمت نده، این‌علامات‌بهیچ الفبائی مربوط نیست‌فقط‌نشانه‌ایست که‌کارگران برای نشاندادن‌کارخود باقی گذارده اند وبعد گفت: اگر اوقاتت تلخ نشده باشد که تورا باحال خستگی باین‌جا کشانده‌ام اعتراف خواهی کردکه هرگز نمیتوان محل ساختمانی باین خوبی و تناسب انتخاب کرد. درست دقت کن و ببین که از هرطرف چه مناظر بسیار عالی و قشنگی در مقابل نظر دیده میشود. البته من در آن موقع بواسطهٔ خستگی مهیای وجد ونشاط نبودم‌وبابی اعتنائی نظری باطراف انداختم. دشت پلواربقدری خوش منظره بودکه از تماشای آن سیر نمیشدم و بیشترمیل داشتم که این محوطهٔ بزرك و پهناور بنفش‌رنگ را ببینم وباآن‌حالت خستگی زبان به‌تمجید گشودم. این دشت درست



تخت مادر سلیمان

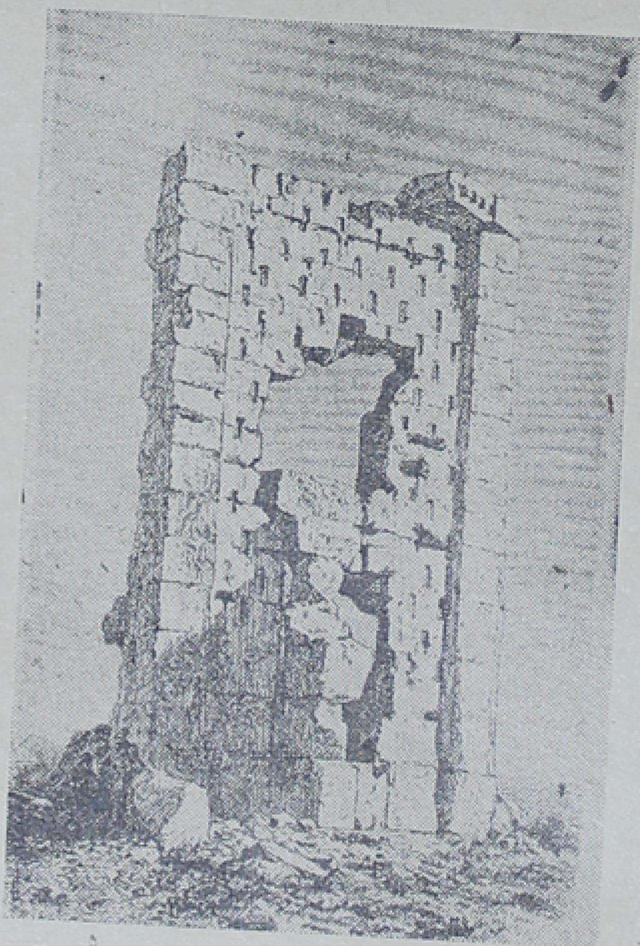
مغرب بیك سلسله کوههای مرتفعی که دنبالهٔ جبال بختیاری است محدود میشود و درسمت جنوب ، یکی ازشعب این سلسله مدخل ایالت فارس را مسدود میسازد ودرسمت مشرق قسمت زیادی از بیابان کویر وخالی ازسکنه کرمان دیده میشود ودرطرف شمال فلاتهائی هستندکه بسورمق و آباده منتهی میگردند . رودخانه ای هم بطور ماربیچ از دشت عبورمیکند ودر سواحل آن ساختمانهای سفید رنگی دیده میشودکه آخرین آثار ابنیهٔ قدیمه هستند .

دراین موقع که ازتماشای این مناظر زیبا جائی گرفته بودم بخیال شیطنت افتادم وخواستم انتقام خود را از مارسل بگیرم وچون میدانستم که اوهم مانند من خسته وفرسوده است بطور جدی گفتم : باید بتماشای آن دیوار هم که درسیصد متری تخت واقع است برویم .
مارسل گفت : غیرممکن است ، من دیگر نمیتوانم راست بایستم .
البته من باکمال بی‌صبری انتظارچنین اعترافی را ازاوداشتم .
بهرحال خواستیم برگردیم ولی اسبان خوابیده بودند ومیبایستی آنها را باچوب اززمین بلند کرد . هرچه کوشش کردیم نتوانستیم سوار شویم ، بنابراین تدبیری کردیم وچندین سنگ روی هم قراردادیم واسبان را پای آن کشیده ازسنگ بالارفتیم وبزحمت سوارشدیم وبده نو بازگشتیم . درهنگام غیبت ما نوکران اطاق خوبی گرفته وآنراتمیز کرده بودند. از کباب وپلاوهم بوی خوشی متصاعد بود ولی نه من ونه مارسل هیچیك توانائی دست زدن بغذا را نداشتیم و روی زمین دراز کشیدیم .
۳۰ سپتامبر - اگر بخواهم جثهٔ کوچك خود را باآنته (۱) مقایسه کنم شاید غرور بیجائی بخرج داده باشم ولی میتوانم ادعاکنم که مانند همان غول از رسیدن بدامان مادر بنی نوع بشر یعنی زمین ، نیروی تازه‌ای بدست آورده‌ام . پس ازچهارده شب مسافرت باکاروان وتحمل مشقات سواری اکنون که شب پانزدهم است ازدراز کشیدن روی زمین ناهموار وماندن در اطاق محقر گلی ودربسته لذت میبرم .
امروز صبح بدخلقی من بکلی زایل گردیده ومی توانم بامیل شروع بکار نمایم وبخرابه‌ها مراجعت کنم . بامارسل سوارشدیم وبطرف پائین تخت مادرسلیمان رفتیم وبه بنای کوچکی که دیروز باخیال آمیخته بشیطنت میخواستم شوهرم را بطرف آن بکشانم رسیدیم .
این بنای قدیمی بشکل برج مربع القاعده ایست که دیوارهای آن باسنگ آهکی وبدون ساروج بناشده است اما مانندسنگهای تخت بوسیله گیره‌های آهنی بهم متصل شده‌اند . یك پلکان سنگی هم داشته که بوسیلهٔ آن میتوانسته اند ببالای بنا بروند و محسوس است که آنها را از جای کنده‌اند. ما ازاین پلکان خراب بالارفتیم وبدرگاهی که دروسط جلوخان آن قرارداشت رسیدیم. ستونهای بلند ومحکمی در زوایای این ساختمان بوده که درنگاهداری و تقویت بنا کومك میکرده اند . رواقی داشته که تاج کنگره مانندی سردرآن را زینت میداده است . بااینکه دربدو امرچنین بنظر میآید که این برج را یونانیان ساخته باشند ، باستثنای کنگرهٔ تزیینی هیچ شباهتی با اسلوب معماری یونانی ندارد ،بلکه برعکس بمقابرلیسی (۲) شباهت دارد که خودآنها هم از مقابر چوبی قدیمی تقلید شده اند .

---

(۱) Antée یکی ازغولهای افسانه‌ای یونان است که پهلوان معروف هرکول ، اورا درآغوش خود خفه کرد وملاحظه نمود که هردفعه که این غول بزمین میافتد نیروی تازه‌ای پیدامیکند این افسانه برای کسانیکه نیروی تازه‌ای بدست میآورند ضرب المثل شده است . (م)
(۲) یکی از نواحی قدیمی آسیای صغیر بوده است (م)

تردیدی نیست که این بنای خرابه مقبرهٔ شاه یاشخص بزرگی بوده است ، از آنجا پائین آمده



سردر مقبرهٔ کامبیز

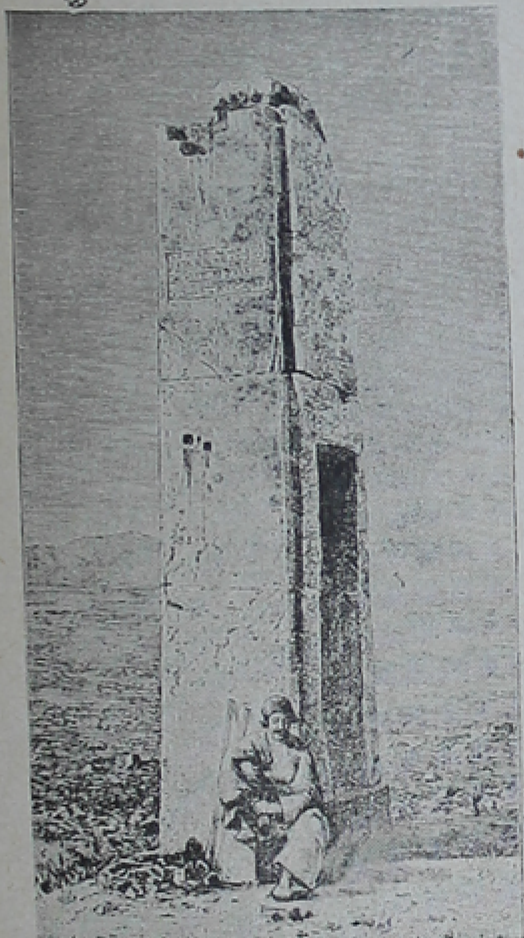
بطرف ستونی رفتیم که هنوز برپا میباشد وسنگهای زیادی دراطراف آن ریخته شده است . ستونی که در میان سنگها قرار دارد از سنگ آهکی ساخته شده وارتفاع آن متجاوز از یازده متر است وقطر آن بیك متر و پنج سانتیمتر میرسد و مانند چلیك صیقلی درروی یکپارچه سنگ سیاه استوانه ای شکل قرار دارد . سر این ستون ناپیداست . و قطعات آن با مصالحیکه در پای ستون ریخته شده مخلوط میباشد . چندپارچه سنگ سیاه هم در مجاورت آن موجود است که بطور قرینه قرار گرفته اند و معلوم است که این ستونها هم برای نگاهداری بنائی شبیه بهمین بنای موجود برپا شده بوده اند .

در فاصلهٔ کمی سه جرز دیده میشود که آنها هم ازسنگ آهکی ساخته شده و هر یک هشت متر ارتفاع دارد و مرکب است از سه پارچه سنگ که رویهم قرار گرفته اند و یك بدنهٔ آنها مانند درگاهی خالی شده است ودر قسمت فوقانی آنها کتیبه‌ای باسه زبان فارسی ومدی و آشوری بخط میخی دیده میشودکه دانشمندان متفق القول آنرا اینطور ترجمه کرده اند: «من سیروس پادشاه هخامنشی هستم» .

مارسل توانست نام مؤسس سلسلهٔ هخامنشی و کلمه (خشایاثیا) راکه بمعنی شاه است پیدا کند این کلمه بعدها تخفیف یافته وتبدیل بکلمهٔ شاه شده که هنوز درایران معمول است . چهار صفحه سنگ سیاه هم درآنجا بودکه خردشده ودرسطح داخلی آنها حجاری ظریفی بودکه پاهای آدمی را درمقابل چنگال یك پرندهٔ عظیم الجثه نمایش میداد . گویا این حجاریهای برجسته نمایشی ازجنگ فاتحانهٔ مؤسس قصر بایك حیوان افسانه‌ای باشد واین نمونه ایست که بکثرت درروی ستونهای بابلی دیده میشود .

گذشته ازاین مصالح که روی زمین ریخته وقسمت زیادبنادرزیر آنها پنهان مانده‌است دیگر

هیچگونه آثاری در آنجا دیده نمیشود . از روی این ستون و تهستونهای سنگ سیاه و سه جرزی که باقی مانده است میتوان این بنارا دوباره ساخت و مجسم نمود . بخوبی استنباط میشود که این بنا شبیه بوده است بتالار بزرگی که سقف آن مانند شبستانی از چوب پوشیده بوده و در جلوی آن هم رواقی قرارداشته است که درسمت راست وچپ آن اطاقهای کوچکی بطور قرینه وجود داشته است وتوسط درگاه عریضی بارواق ارتباط پیدامیکرده اند . دراین روز من قسمت زیادی از وقت خود را صرف نقشه برداری این بنا کردم ودرحال اشتغال ازمارسل پرسیدم که آیا ما در روی خرابه های معبدی هستیم یامقبره‌ای را درزیر پا داریم ؟



یکی ازستونهای کاخ سیروس

مارسل گفت : چنین پرسشی از توکه مغزخود را باتاریخ هرودوت پر کرده‌ای بعیداست . مگر درخاطر نداری که ایرانیهای قدیم برای آفتاب وماه وآتش وآب وباد درقله کوهها قربانی میکردند وهرگز معبدی نداشتند و بعلاوه این بقایا ممکن نیست آخرین آثار یك مقبره باشد زیرا که ما اثری از اطاق مقبره که مخصوص باین نوع ابنیه است نمی بینیم بلکه بعقیدهٔ من اینجا خرابهٔ یکی از کاخ های سیروس است .

درفاصله کمی ازاین بنا، من درطرف مشرق سنگ بزرك سفیدی را مشاهده کردم و بآن نزدیك شدم ، مسلم است که این سنك از اجزاء این کاخ سلطنتی بوده است . در روی یکی ازسطوح آن کتیبه‌ای بود که مانندکتیبهٔ فوق الذکر باسه زبان بخط میخی حجاری شده بود ودر زیر کتیبه صورت بسیار ظریف آدمی دیده میشد که علفهای هرزه جابجا آنرا لکه دار کرده بودند . اینصورت که دراین سنك مجسم شده نمونه ایست ازقیافهٔ طایفهٔ آرین . قسمت بالای سرش تراشیده است وموهای باقی مانده درعقب سروشقیقه‌ها مانند حصیر بافته شده‌ای روی گردن افتاده است ، ریش کوتاه ومجعدی دارد . لباسش مانند لبادهٔ آستر داری است که درپهلو تکمه‌های متعدد دارد . ایرانیان هنوزهم درموقع زمستان این نوع لباسهای پنبه‌دار را می پوشند واگر گفتهٔ اریستفان‌را (۱) قبول کنیم یونانیان هم پس ازجنگهای مدی‌ازاین

---

(۱) Aristophane یکی ازشعرا ونویسندگان مشهور یونان است که درقرن پنجم قبل ازمیلاد در سلك حیات بوده است (م) .

لباس ایرانیان تقلید کردند . کلاه تاج مانندی برسر دارد که شبیه است بتاج پاره‌ای از رب‌النوعهای مصری و بالهای بزرگی بشانه هایش چسبیده که مانند فرشتگان آشوریها و خروبن های (۱) توراتی بازشده است .

بعقیدهٔ مارسل این نقش که دارای خصوصیات خدایان ملل مجاور ایران است فرشتهٔ نگاهبان سیروس نیست بلکه صورت خود سیروس است ومیگوید نظر باینکه سیروس صاحب کشور پهناوری بود که ازمصر تاسواحل بحرخزر امتداد داشت بخیال افتاد که شمایل نیمرخ خودرا باتصاویر خیالی یونانیان ومصریان وغیره جاویدان سازد ونژاد ومنشاء سلاطین سلسلهٔ خود را بخداوندان منتهی نماید وبرای افزایش اقتدار ، پیکرخودرا به تصاویر تمام ارباب انواع ملل تابعهٔ ایران آراسته کرده است .



عکس سیروس

این حجاری برجسته یکی از مدارك بسیارجالب توجه ایران قدیم است و اطلاعات گرانبهائی راجع بمنشاء حجاری درایران باستان بدست میدهد ودرعین حال فکرسیاسی سیروس را نسبت بمذهب نشان میدهد و ثابت میکند که این پادشاه بزرك نسبت بخدایان ملی خودو خدایان مللی که ضمیمهٔ ایران شده بودند امتیازی قائل نشده وهمه رایکسان میدانسته است .

کزنفن (۲) مورخ یونانی بخیال اینکه قهرمان داستان سیاسی خودیعنی سیروس راباغی قلم ندهد او را وارث آستیاژ پادشاه مد معرفی نموده است ولی این روایت چندان اعتباری نداردو بدون تردید سیروس با شمشیروقوهٔ قهریه مملکت مد

(۱) Khéroubins نام فرشتگان توراتی است .

(۲) Xénophon مورخ یونانی است که تاریخ زندگانی سیروس وشرح جهانگشائی اورادر کتابی بتفصیل برای ما بیادگار گذارده است [م] .

رافتح وتصاحب کرد و بنابرعقیدهٔ هرودوت بیرحمی و بیدادگری آستیاژهم اسباب سهولت فتح این شاهزادهٔ جوانرا فراهم ساخته بود زیرا ملت ستمدیدهٔ مد ازخدا میخواست که ازظلم و جور وقساوت قلب استیاژرهائی یابد.

هرودوت مینویسد: آستیاژ بوزیرخود هارپاژفرمان‌داده بودکه کودك نوزاددخترخودماندان‌را (که‌همین سیروس باشد) بقتل رساند وچون بعدها فهمیدکه سیروس زنده است کینهٔ باطنی خودرا نسبت بوزیرپنهان‌کرد وسیروس کوچك را نزد خودآورد وبوزیرهم امرکردکه پسر کوچك خود را بکاخ شاهی فرستد تاباشاهزادهٔ کوچك همبازی شود و وزیر را هم دعوت کرد که شب شام را با اوصرف کند. هارپاژ وزیر تعظیمی کرد و بمنزل برگشت وبسی خوشوقت بودکه خطابش موجب سرافرازیش گردیده و بخوشبختی بزرگی نائل شده‌که شاه اورا برای مزید افتخارات بشام دعوت کرده است، بنابر این باشتاب پسر کوچك منحصر بفرد خودرا که‌سیزده سال داشت بکاخ شاهی فرستاد وتعلیماتی باوداد که چنین وچنان‌کند ومطیع اوامرشاهانه باشد. بعدوقایع روزانه را باشادی برای زن خود نقل کرد اما چون پسرش بکاخ شاهی رسیدآستیاژ نظربقساوت قلب فطری امرکرد که طفل وزیر را درپنهانی سربریده واعضایش راقطعه قطعه‌کنند ویك قسمت ازگوشت اوراکباب کنند وقسمتی راهم در دیگی طبخ نمایندودر موقع شام سرسفره بیاورند.

چون شب‌شد هارپاژ وسایر مهمانان بحضورشاه‌آمدند. آستیاژامرکردکه درمقابل خودش و مهمانان میزهای جداگانه‌ای قراردادند وغذای هرکس را درپیشش‌نهادند وبناظرقبلادستور داده بودکه درروی میزوزیر همان‌کباب وخوراکی راکه ازگوشت طفلش فراهم شده بود بگذارند. مهمانان‌مشغول صرف شام شدند وپس ازآنکه ازخوردن فارغ شدندآستیاژروی به‌هارپاژ وزیرخود کرده گفت: «آیا خوراك امشب توطعم مخصوصی نداشت؟»

هارپاژگفت: بسیارلذیذ وعالی‌بود. بلافاصله باشارهٔشاه زنبیلی راکه روی‌آن باپارچه‌ای پوشیده شده بود وسرودست وپای پسرهارپاژ درآن بودآوردند ونزد وزیر گذاردند. شاه گفت: هارپاژ. باقیماندهٔ گوشت لذیذی‌که خوردی دراین زنبیل است. هرقدرمیخواهی بردار وهمراه ببر.

هارپاژ اطاعت کرده‌پرده ازروی زنبیل برداشت ونظرش بسرودست وپای طفل خودش‌افتاد وبا اینکه وحشت وتأثرفوق‌العاده‌ای باودست دادخم‌بابرو نیاورد ومثل اینکه هیچ‌واقعه‌ای روی نداده است اظهار تأثری نکرد.

آستیاژباو گفت: هارپاژآیاگوشت حیوانی راکه‌خوردی وازلذت‌آن تعریف کردی‌شناختی؟ هارپاژ تعظیمی کرد وپاسخ داد هرکاری‌که پادشاه بکند مطبوع وپسندیده است ودر موقع رفتن زنبیل را برداشت وبرد تاباقی ماندهٔ اعضای‌کودك خود را دفن‌کند.

آستیاژ پس‌ازمجازات‌کردن وزیرمغان را احضارکرد وباآنها بمشورت پرداخت‌که بازنده ماندن کودك ماندان تکلیف چیست؟ مغان پس‌از مشورت رأی دادندکه بهتر است پادشاه

خواست خداوندان موافقت نماید وسیروس رابفارس بفرستد تادرنزد پدر ومادر بزندگانی ادامه دهد .

هارپاژ که قلباً ازاین عمل شاه متنفرشده بود کینهٔ اورا در دل گرفت و باطناً درخیال انتقام بود . بنابراین درپنهان باسیروس شاهزادهٔ جوان پیمان دوستی برقرار کرد واهالی مد راهم حاضر کرد که شاه بیرحم را ازتخت بزیر آورند .

همینکه سیروس بمرحله‌ای رسید که توانست شجاعتی بروز دهد. هارپاژ درپنهانی اورادعوت بطغیان کرد وباو نوشت : «ای پسر کامبیز موقع آن رسیده است که از آستیاژ بیرحم که میخواست ترا نابود کند انتقام بگیری ، بنابرارادهٔ او تومیبایستی اکنون در دیار عدم باشی اما بالطف خدایان و رحم وپشتیبانی من زنده ماندی ، پارسیانرا بشورش دعوت کن وباسپاه آزموده‌ای بطرف مد رهسپار شو . هرگاه آستیاژ من یا یکی دیگر از بزرگان مدرا سردار لشکر قرار دهد کار بکام توخواهد بود . من وسران لشکر مد هم عهد شده‌ایم وسوگند یاد کرده‌ایم که این شاه سفاك را از تخت بزیر آوریم . ما همه باتو همراه و مساعدیم ، هیچ فکری بخاطر راه مده وبا شتاب حرکت کن» .

سیروس موقع رامغتنم شمرده سران قبایل پارسی راجمع کرد وهمه رابزیر پرچم خود آورد وبقصد گرفتن مملکت مد حرکت کرد . آستیاژ ازلشکر کشی او آگاه شد وباوفرمان داد که باکبانان بیاید ، سیروس ازاطاعت پدر بزرگ خود سرپیچی کرد وپاسخ داد باسرعتی که شاه انتظار آنرا ندارد بپای تخت خواهم آمد . آستیاژ قضیهٔ قتل پسرهارپاژ را بکلی فراموش کرده بود بنابراین فرماندهی لشکر مد را بهارپاژ وزیر خود سپرد وفرمان حرکت داد ، بمحض اینکه دوسپاه مد وپارس روبرو شدند چند نفراز لشکریان که از این توطئه آگاه نبودند بجنگ پرداختند اماسایرین بدشمن تسلیم شدندوعده‌ای هم که قوت قلب نداشتند فرار اختیار کردند و سیروس دراین جنگ فاتح گردید .

آستیاژ چون ازپراکندگی وشکست شرم آور قشون خود آگاه شد به تهدید سیروس پرداخت و فریاد کشید و گفت : «شادی سیروس عمری کوتاه خواهد داشت» وابتدا مغهای مشاور خود را که رأی بآزادی سیروس داده وباو نصیحت کرده بودند که اورا بپارس بفرستد همه را بچهار میخ کشید وبعد اهالی مدرا از پیروجوان مسلح کرده بمقابلهٔ باپارسیان پرداخت .

وقتی کسی درآسیا زندگانی کرده باشد وباخلاق وعادات وتاریخ پادشاهان مستبد ترك و ایران آشنا باشد ازشرحی که هرودوت میدهد بشدت متأثر مگردد ومیداند که مجازات بیرحمانه‌ای که آستیاژ نسبت بوزیر خود بعمل آورد وبجای گوشت گوسفند ، گوشت پسر عزیز ومنحصر بفردش را باوخوراند ومغان رابعادت آشوریان بچهارمیخ کشید ، چنین انتقامی راهم در دنبال دارد .

هرودوت تنها مورخی است که سیروس راپارسی معرفی میکند وروایت اوهم قابل اعتماد است وبامتن کتیبهٔ مشروح بیستون هم موافقت دارد اما ازاینکه سیروس را پسر یك نفر پارسی میداند که ازحیث نسب پست تر از خانواده های بزرك مد بوده تااندازه ای قابل ملامت است زیرا

اگرچنین بود چگونه سیروس میتوانست پس ازرهائی از دربارمد تمام قبایل بزرك و نجیب پارس‌را بدور خود جمع کند وتحت‌فرمان آورد . خود این مورخ هم در جای دیگر میگوید که‌قهرمان جوان او از اعقاب‌هخامنش جدمشهور سلاطین پارس‌وازجملهٔ روٌسای‌قبیلهٔ پازارگاد یعنی نجیب‌ترین وشریف‌ترین قبایل‌پارس بوده‌است . فقط میتوان احتمال داد که‌درباریان خود خواه مد برای پدر او کامبیز که پادشاه کشور کوچك‌دور افتاده ای بود چندان‌اهمیتی قائل نبوده‌اند .

هرگاه وضع پادشاه ناوار را (۱) در موقعیکه بپاریس‌آمد باشاهزاده پارسی مقایسه‌کنیم وضع کامبیزدر دربارآستیاژ تااندازه‌ای درنظرما مجسم میشود .

بالاخره اگر ازتصویر سیروس پرسشی کنیم وازاو بخواهیم که درمیان هرودوت و کزنفون حکم واقع شود وبه‌منازعهٔ آنها پایان دهد مسلماً باکتیبه ای که دربالای سرخود دارد پاسخ قطعی بماخواهدداد وخواهدگفت که«من سیروس پادشاه سلسلهٔ هخامنشی هستم »پس باید قبول کردکه‌قطعاً خون‌پادشاهی درعروق سیروس جاری بوده‌ومانند داریوش ازاعقاب‌هخامنش بزرك بوده است .

باری پس از مراجعت بدهکده چار واداد باشی نزد ما آمد و گفت : من امشب با کاروان حرکت میکنم و دونفر از قاطرچیانرا برای پرستاری اسبان وقاطران باری دراختیار شما میگذارم اگرچه تاکنون امکان نداشته است که من‌از مالهای خود جدا شوم ولی نظربا‌ینکه تفنگچیان حکومت فارس همراه شما هستند بدون اضطراب خاطر میروم وشما را بامالها بخدامیسپارم . معهذابشما سفارش میکنم که درهنگام‌عبور ازتنگهٔ پلوار سربازان را ازخود دورنسازید ودراین راه‌ناامن ازمالها مواظبت‌نمائید . من باوگفتم آسوده باش‌که ماحیوانها را مانند خودمان مواظبت خواهیم کرد . مارسل از او پرسیدآیا راه دیگری بغیرازتنگهٔ مادرسلیمان نیست‌که بتوان ازآن عبور کرد ؟

- نه صاحب . باور کنیدکه اگر چار واداران می‌توانستند ازاین راه اجتناب کنند و راه زیادتر و پرپیچ و خم تری را طی‌کنند مسلماً باکمال خوشوقتی ازاین تنگهٔ لعنتی صرفنظر میکردند و مالهای خود را در این راه سخت‌و ناهموار بخطرنمیانداختند . فقط وقتیکه‌آب رود خانه‌کم شود قافله میتواند ازساحل رود عبور کند واز این تنگه نرود اما اکنون‌آب زیاد است وباید ازراه باریك زمستانی که بقلهٔ‌کوه میرود عبور کرد . این راه درزمانهای بسیارقدیم در کوه تراشیده شده وهیچکس نمیداندکه‌کدام یك ازدیوهاآنرا تراشیده‌است .

- اگر کسی بخواهدبطرف‌مشرق‌وسمت کرمان‌برود آیا بازهم مجبوراست که ازاین‌تنگه‌ها عبور کند ؟آیا نمیتوان بسمت چپ‌رفت ؟

---

(۱) مقصودهانری چهارم‌پادشاه فرانسه است‌که نظر بازدواج جدید ،کاتولیك‌ها بااوضدیت کرده واورا برسمیت نشناختند ومجبوربفرارشد امابعدها بواسطه قابلیت وحوصله وشجاعت وثبات قدم دوباره‌تخت وتاج را تصاحب کرد [م]

- البته ممکن نیست زیرا که بیابان مشهد مرغاب خشك ترین وحزن آورترین بیابانهای ایران است وخاك آنهم بسیار بد وصعب العبور است . هیچ کاروانی جرئت نمیکند درچنین بیابان بی آب وعلفی خود را بخطر اندازد .

- پس شما مطمئن هستید که بدون عبور از داراب وتخت جمشید نمی توان از کرمان بمادر سلیمان رفت ؟

- آری من اطمینان دارم بعلاوه می توانید از چاروادارها هم بپرسید . کسیکه مدت شصت سال گیوه های خود را روی جاده های کاروان رو کشیده از این موضوع آگـاه است وبشما دروغ نمیگوید .

من ازمارسل پرسیدم : بچه خیال با این اصرار ازراههای شرقی پرسش میکنی ؟ ما که قصد سیاحت کرمانرا نداریم .

مارسل گفت : برای این است که ما در نزدیکی معبری هستیم که اسکندر پس ازمراجعت از هندوستان از آن عبور کرد وتحقیق این مسئله برای من سودمند است که چرا پادشاه مقدونیه نتوانست ازبیابان کرمان ومادرسلیمان و گردنه های پلوار به پرسپلیس بیاید ومجبور شد که از راه کاروانی داراب وگردنه های سروستان بفارس وارد شود .

اول اکتبرــ نصف شب درخواب شیرینی غرق شده بودم که ناگاه هیاهو وجنجالی مرا ازخواب بیدار کرد . معلوم شد که کاروان پس از دو روز استراحت میخواهد براه ادامه دهد . اما من بسیارخوشوقتم که درروی توشك کاهی که تازه درست کرده ام استراحت نموده ومجبور برفتن نیستم . بنابراین باحالت خوشی شروع بخواندن این اشعار لاتینی کردم :

«وقتیکه دریای بیکران طوفانی میشود و انسان درساحل ایستاده و برنج و مصیبت کشتی نشستگان مینگرد بی اختیار حس شادی وحالت خوشی باو دست میدهد . علت بروز چنین حسی آن نیست که ازرنج بردن دیگران شاد شده باشد بلکه متوجه خود میشود ومی بیند که از آن سختی ورنج درامان است» .

من درروی توشك دراز کشیده وزمزمه کنان رفقای همسفرخود را مینگرم که مجنون وار خود را بروی حیوانات میاندازند ودر کنج کجاوه قرار میگیرند و شاید این شعر مشهور حافظ راهم بخاطرمیاورند .

شب تاریك و بیم موج و گردابی چنین هایل
کجا دانند حال ما سبکباران ساحل ها

باری مسافرین رفتند و هیاهو تمام شد ومن دوباره بخواب رفتم واستراحت کاملی کردم . همینکه سپیدهٔ بامدادی طلوع کرد من ومارسل براسب نشستیم وخرابه های مادرسلیمان وقصور قدیمه را درست چپ گذاردیم و بطرف دهکدهٔ فقیرانه ای که چندان ازدرهٔ رود پلوار فاصله نداشت رفتیم . خانه های گلی اینجا برشالودهٔ سنگهای سفید یك بنای قدیمی قرار دارند . مارسل بفکر آزمایش این سنگها افتاد ولی ازترس اینکه آرامش سکنه را برهم زند آنرا

بوقت دیگرمو کول کرد . در آنطرف دهکده بنای کوچکی بود که رنك طلائی آن مانند رنك مرمر های زیبا جلوه گری میکرد . این بنا از دهکده دور افتاده بود و وصول بآنهم اشکالی نداشت . بنابراین بطرف آن روی آوردیم ، ازقبرستانی عبور کردیم و در پایهٔ یك بنای سنگی که انگلیس ها آنرا مقبرهٔ سیروس دانسته اند و ایرانیان آنرا قبرمادرسلیمان مینامند توقف کردیم .

این بنا ازتمام ساختمانهای قدیمی دشت پلوار بهترمحفوظ مانده و بیشتر جالب توجه است. وضع معماری قدیمی یونانی و سردر آن بدواً توجه مارا جلب کرد زیرا تنها بنائی است که باین سبك در ایران دیده میشود .

مقبره واقع است در بالای شش ردیف صفه های عریض وطویلی که ابعاد آنها از پائین ببالا بتدریج کم میگردد. این صفه ها هم من حیث المجموع درروی مصطبهٔ برجستهٔ عریض وطویل سنگی که در زیر آخرین صفه واقع است قرار گرفته اند . پلکانی که یك قسمت آن خراب شده برای رفتن بداخل این بنا وجود داشته است . تمام این بنا وضمائم آن باسنگهای آهکی سفید رنگ عظیم الجثه ای ساخته شده و بادقت ومهارت خاصی بهم اتصال یافته است . بام آنهم مانند خود بنا باسنگهای بزرگ وقطور پوشیده شده است . معلوم است که این بنا رواقی هم داشته زیراکه من ازسه طرف قاعده وتنهٔ ستونهای آنرا پیدا کردم ولی درطرف چهارم اثری ازساختمان نیافتم .



قبر مادرسلیمان

دخول بحیاط مرکزی بوسیله سه در پست وتنگ بوده است که جرز های سنگی آنها هنوز هم باقی است . من از مشاهدهٔ دو درگاه که درمقابل هم قرار گرفته ولی در امتداد محور بنا نبودند تعجب کردم بعلاوه خود مقبره هم درمرکز فضائی که بواسطه ستونها محدود شده قرار نگرفته است .

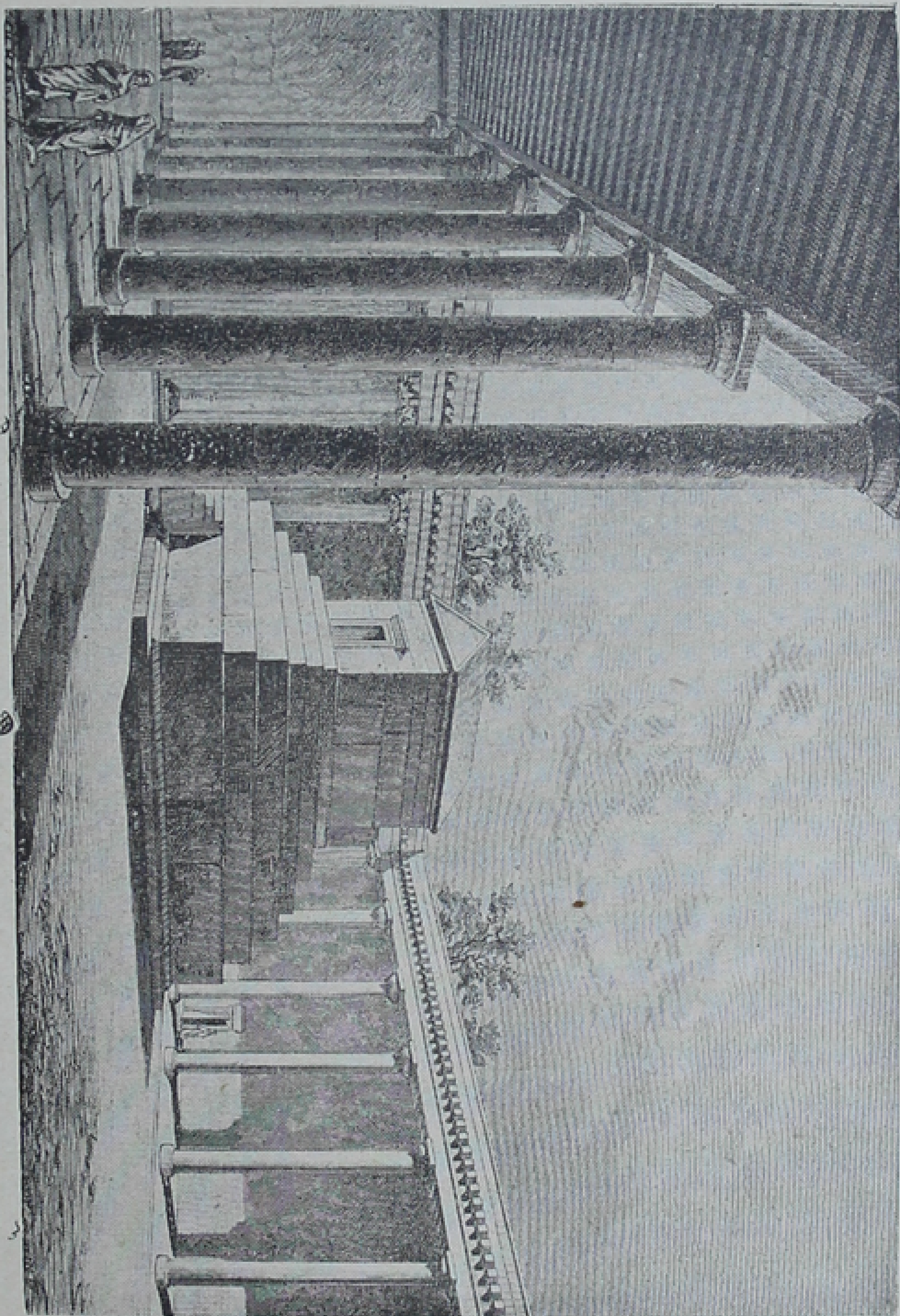
من از پله‌ها بالارفتم ویك درچوبی راکه سکنهٔ دهکده درمدخل قبرقرار داده‌اند باز کردم و داخل اطاق بسیار کوچکی شدم . یکی ازسطوح داخلی این اطاق دارای محرابی است که بنظر میاید بعدها درزمانی که نباید چندان دور باشد آنرا حجاری کرده‌اندولی سایر سطوح داخلی صاف هستندو بزرگی سنگها را بخوبی نشان میدهند . دهقانان در درزهای سقف سنگی میخهای چوبی فرو برده و چراغهای فلزی بآنها آویخته اند ولباسهای کهنهٔ الوان هم بطریق نذر ونیاز در آنجا گذارده‌اند .

۱۲ اکتبر - نمیدانم تحمل نه‌ماه زحمت ورسیدن باین ابنیهٔ تاریخی فقط برای این بودکه من مریض شوم ؟ دیروز من بمارسل کومك کردم تاتمام ابعاد مقبره را بدقت اندازه بگیرد و پس از یاد داشتهای لازم دستگاه عکاسی را درروی زمین قراردادم تاعکسی از این بنا بردارم اما درهمین لحظه بلرزشدیدی مبتلا شدم وبا وجودآفتاب سوزان نتوانستم در دوربین را باز کنم . چهاربار دست بردم که دردوربین را بردارم اما ازشدت لرز وتکان خوردن دست دوربین حرکت کرد ومن نتوانستم بکارخود خاتمه‌دهم وبالاخره مارسل بمن کمك کردوعمل عکاسی پایان یافت . پس ازپایان کارمن روی سنگهای خنك کف اطاق افتادم وتب‌شدیدی عارض من‌شد ودرخاطرم هست‌که زنان دهقان کوشش میکردندکه مرا ازآنجا بیرون کنند زیراکه لباس من مردانه بود ومردها نبایستی باحترام مادر سلیمان درمقبره داخل شوند . آنها خوب میتوانستنددست وپای مرا چسبیده وازآنجا بیرون اندازند ومن‌هم باآنحال تاب مقاومت باآنها را نداشتم ولی ناگهان برخلاف انتظارمن عقب نشینی اختیار کرده وجیغ کشیدند ومانند غازهای وحشی فرار اختیار کردند . طرف عصرکه قدری حالم بهترشد مرا سوار کردند وبازحمت بده نو بردند .

حملهٔ‌تب‌دیروزی‌بسیارطولانی ورنج آوربود . خستگی بی‌اندازه‌مرافرسوده کرده‌وحالت کابوسی که شبانه عارضم شده بود مرا بوحشت انداخت که مبادا در این جا بدرود حیات گویم . خوشبختانه امروزحالم بهتراست وآرامش‌خاطری پیدا کرده‌ام ویقین دارم‌که بمرض نوبه‌مبتلا شده‌ام ودرد مفاصل ولرز وهذیان گفتن ازعوارض آن است . بهرحال دشمن خود را خوب شناختم ومهیای دفاع شدم .

البته باید از این ببعد در خوردن گنین که مارسل همه‌هفته بعداز ناخوشی تهران میخورد بااوشرکت نمایم . او تندرستی خودرا درموقع عبور ازحوالی رود پلوار بواسطهٔ خوردن گنین حفظ کرده است .

امروز من‌تب‌ندارم وبایستی ازفرصت استفاده کرده نقشهٔ‌مقبره‌راتکمیل کنم . بنابراین بطرف همان تنگه که دیروز رفته بودیم‌رهسپارشدیم . همینکه بمقبره‌رسیدیم ومن توانستم بتحقیقات خود ادامه دهم ازمارسل پرسیدم‌که عقیدهٔ توراجع باین قبرچیست ؟ وخواستم نتایج بررسی های اورا بدانم . او درپاسخ من گفت : من یقین دارم که این بنای کوچك مقبرهٔ سیروس



وضع اولیۀ قبر مادر سلیمان نقاشی دیولافوا

نیست . هیچگونه شباهتی میان این بنا ومقبرۀ سیروس که آرین (۱) واسترابون [۲] ازگزارش آریستوبول [۳] نقل کرده‌اند موجود نیست .

(۱) Arrien مورخ یونانی قرن دوم ومؤلف تاریخ اسکندر مقدونی است .

(۲) Strabon جغرافیا نویس مشهور یونانی است .

(۳) Aristobule پادشاه فلسطین است که در سال ۱۰٦ قبل ازمیلاد بامر اسکندر مأمور تعمیر مقبرۀ سیروس گردید (م) .

آریستوبول از طرف اسکندر مأمور تعمیرقبر سیروس شد وشرح مقبره را چنین مینویسد :
«مقبرهٔ مؤسس سلسلهٔ شاهان پارس دروسط یکی از باغهای شاهی واقع است که آب زیادی درآن جاری است ودرختان زیاد وسبزه وچمن آنرا احاطه کرده است . این مقبره بشکل برج مربع کم ارتفاعی است که درختان کهن برآن سایه انداخته‌اند . درقسمت فوقانی بنا اطاقی است که تابوت سیروس درآن جای دارد وسقف آن باسنگ پوشیده شده است وبوسیلهٔ در تنگی درآن داخل میشوند . یك تخت ویك میز باجامهائی که درآنها باید بافتخار خدایان باده گساری کرد وهمه ازطلای ناب ساخته شده درآنجا قراردارند . بعلاوه طشت بزرگ زرینی برای شست وشوی بدن وآب تنی کردن ومقدار زیادی لباسهای گرانبهای سیروس وجواهر نیزدرآنجا هست وبوسیلهٔ یك پلکان داخلی بااطاقی که روحانیان حافظ بنا درآن منزل دارند مربوط میگردد .

در بالای سردر مقبره بخط وزبان فارسی چنین نوشته شده است :«ای انسان ، من سیروس پسر کامبیز هستم . من دولت پارس راتأسیس کردم وبرتمام ممالك آسیافرمانروائی نمودم. این مقبره را ازمن دریغ مدار» .

شوهرم بازبصحبت ادامه داده وگفت : یکنفر یونانی ممکن نیست که قبرمادر سلیمانرا بایك برج مربع فرق ندهد و نیز از شرح دادن شش صفه یاپلهٔ بزرگ خود داری نخواهد کرد و فقط باین اشارهٔ مختصر اکتفانمیکند که پایهٔ برج محکم است . بعلاوه غیرممکن است که تابوت این شاه بزرك را دراطاقی بگذارند که فقط شش مترمربع وسعت داشته باشد وتخت ومیز وطشت زرین تغسیل راهم بامقدار زیادی لباس وجواهر درآن جای دهند . ازهمهٔ اینها گذشته آن کتیبه‌ای که یونانیان بزبان خود ترجمه کرده‌اند کجاست ؟

بعقیدهٔ من قبر مادرسلیمان مقبرهٔ زنی است و اگراین فرض را قبول کنیم وضع بنا روشن میشود . دربخارجی جزء یك محوطهٔ وسیعی بوده که مجموعهٔ ساختمان رااحاطه میکرده‌است فضای آزادی که درمیان دیوار اولیه و دیوار رواق است مخصوص مستخدمین بوده است یعنی مستخدمین نگهابانی که نبایستی بحیاط داخلی وارد شوند و حتی وقتیکه درهای ارتباطی نیمه بازمیشده آنها نمی توانسته‌اند بنا را مشاهده کنند و اگر میخواسته‌اند داخل بنا شوند باشکالات برمیخورده‌اند . تودرگاه‌را دیدی که بوسیلهٔ دو در بسته میشده است وبرای ورود ناچار بوده‌اند که بدواً درخارجی را بطرف داخل باز کرده وباطاق کوچکی که میان ایندو دربوده داخل شوند وبعد در اول راکه مانع باز کردن در دوم بوده ببندند تا بتوانند دردوم را بطرف خود بکشند وباز کنند . من باوضاع ومحل دشت مشهد مرغاب وکوههائی که دراطراف مانندسد غیر قابل عبوری آنرا احاطه کرده‌اندوهمچنین به تنهامدخلی که برای ورود بفارس در اینجا موجود است زیاد فکر کرده‌ام و بالاخره باین نتیجه رسیده‌ام که خرابه های مادرسلیمان بقایای شهری هستندکه سیروس درسرحد پارس ومد درموقعی که بر آستیاژغلبه نموده وپادشاهی مد وپارس هردو باو تعلق داشته ، بنا نموده‌است . دشت مشهد

مرغاب پیش از گردنه های تنگ و پرپیچ وخم که مسلط برمدخل ایالت فارس هستند واقع شده وکسانیکه ازاکباتان باین ناحیه میآیند مجبورند ازآن عبور کنند. بنابراین وجود این دشت برای پارسیان میدان ومحل جنگ بسیارمساعد ومهمی بوده است ولشکریان سیروس در نگاهداری آن کوشش زیادی کردند تابدست دشمن که ازطرف اکباتان میآمد نیافتد. باری ازآنجا حرکت کرده بمدخل گردنه رسیدیم وراه زمستانی راکه درکوه تراشیده شده است درپیش گرفتیم وبارنج وزحمت زیاد رسیدیم بفلاتی که قلهٔ جبال مرتفعی برآن تسلط داشت مارسل با تئودولیت Théodolite بآزمایش واندازه گیری پرداخت تابفهمد نقشهٔ انگلیسی که تازه برداشته شده بانقشهٔ قدیمی که دردست است تطابق دارد یانه. هرگاه انسان ازاینجا نظری بدشت مشهد مرغاب وگردنه های پلوار بیاندازد میدان جنگ راکه درآنجا پارسیان برمدها برتری یافتند بخوبی می‌بینند. مارسل گفت: هرودوت ازوقایع قبل ازشورش سیروس شرح مفصلی میدهد امامن اکنون مطابق عقیدهٔ نیکلای دمشقی شرح این جنگ را برای تونقل میکنم.

«پس ازآنکه سیروس پرچم شورش برافراشت، بدربار اکباتان احضارشد ولی او بامرشاه اعتنائی نکرد وبا سوارانی که مأموردستگیر کردن اوبودند جنگید وآنها را شکست داد وچون آگاه شد که عنقریب سپاه مد خواهد رسید به تجهیزات پرداخت وبکومك پدر خود وشخصی موسوم به ابار (Ebar) که مردی محتاط وعاقل وکاملا طرف اعتماد او بود بتشکیل و تنظیم سپاه مشغول گردید وشهرهائی راکه قشون مدمیبایستی ازآن‌هاعبورکندهمه راآتش زد ومنهدم کرد وسکنهٔ آنها را بطرف پارس کوچ داد واردوی خود را درمحلی که خندق وسنگر محکمی داشت جایداد. تنگه های جبال راکه ممکن بود سپاهیان مدی ازآنها عبور کنند وقللی که برمدخل مسلط بودند همه را تصرف و مستحکم کرد. دراولین برخورد مدها بعقب رانده شدند. آستیاژ برتخت مرتفعی که مشرف برمیدان جنگ بود جلوس کرده فریاد برآورد «آیا ممکن است کسانیکه خوراکشان پستهٔ کوهی است تااین‌درجه جسارت وتهور بروزدهند؟ وای بحال سرداران من اگر برشورشیان غلبه نکنند»

بنابراین جنگ سختی شروع شد وچون عدهٔ لشکریان مدزیاد بود پارسیان مجبور شدندکه درحال عقب نشینی جنگ و گریز کنند و در اردوگاه مستحکم خود بدفاع پردازند. سیروس بارفقای مسلح خود باین محوطهٔ مستحکم وارد شد و فوراً سپاهیان خودرا جمع کرد وبآنها چنین گفت:

«ای پارسیان اگرمغلوب شوید تمام کشته خواهید شد واگر کوشش کنید وفاتح گردید از بردگی مدها رهائی خواهید یافت وبسعادت آزادی نائل خواهید شد» وبرای تشجیع آنها گفت شما بقدری ازلشکریان مدکشته اید که همه‌ازشما وحشت دارند وامر کرد که شبانه زنها وبچه‌هارا بکوههای بلند پازارگاد بفرستند.

بامداد روز دیگر سردار جوان ازسنگرگاه بیرون آمد ومحافظت آنرا بعهدهٔ پدر خود و

سربازان پیر گذارد و با «ابار» بقلب لشکریان مدحمله ورشد دراین روزهم پارسیان از کوشش خود نتیجه ای نگرفتند. یك قسمت از لشکریان مدکه درجناح چپ شورشیان بود بطرف سنگرگاه رفت و آنرا پس ازجنگ سختی تصرف کرد و پدرسیروس را هم دستگیر کرده باجراحات زیاد نزد پادشاه اکباتان آورد.
اسیر روی بپادشاه مد کرد و گفت: «آزار کردن من لازم نیست، عنقریب روحم از بدن مفارقت خواهد کرد».
آستیاژ پاسخ داد: «من میدانم که سیروس برخلاف رأی وعقیدهٔ تو بشورش پرداخته است و نمیخواهم خطاهای پسرت را بتو نسبت دهم، برو و باآرامش خاطر بمیر و بدان که پس از مردن بطوریکه شایستهٔ شأن تو باشد تشریفاتی برای تشییع جنازه ودفن تو فراهم خواهم کرد»
دراین هنگام محاصره کنندگان که دشت را تصرف کرده بودند در صدد برآمدند که از راههای باریك بقلهٔ کوه پازارگاد صعود کنند، «ابار» بخطری که هموطنانش را تهدید میکرد پی برد وچون تنها کسی بود که گردنه‌ها را میشناخت باهزار نفر سپاهی درمقابل دشمن آمد. آستیاژ ازعملیات سردار پارسی آگاه شد وفرمان داد که بیست هزار جنگی کوه رامحاصره نمایند اما بمحض اینکه محاصره کنندگان بتنگه‌ها وارد میشدند باقطعات بزرك سنگ که مانند بهمن ازکوه غلطان بودند استقبال میشدند. این سنگهارا سپاهیان مستحفظ فلاتی که درزیر کوه پازارگاد واقع شده بود ازقله بدامنه سرازیر میکردند. سپاهیان مد پس ازدو روز استراحت در دامنهٔ کوه که قبلا آنرا تصرف کرده بودند بحملهٔ سختی دست زدند وبطرف دشمن هجوم آوردند. پارسیان از این حمله متعجب شده باشجاعت بی‌نظیری بدفاع پرداختند ولی درهمه‌جا باشکست مواجه گردیدند ودرحال جنگ و گریز ازدامنهٔ کوه بقله رفتند که ناگاه زنان و مادرانشان بجلو دویده و باداد وفریاد و عبارات وهن آمیز آنها را طوری ملامت کردند که بازبان لاتین نمیتوان بیانات آنهارا شرح داد ودوباره آنها را بجلوی دشمن فرستادند. پارسیان که از بیانات زنان شرمنده شده بودند باخشم وغضب هولناکی برگشته ودر میان دشمن افتادند وعدهٔ کثیری ازآنها را کشتند وچنان شجاعت ومقاومت بروزدادند که پس از مدتی زد و خورد خونین مدها پشت بدشمن کرده و فرار اختیار کردند و قشون اکباتان باشکست قطعی برخورد کرد.
سیروس فاتحانه بچادر پادشاه مد داخل شد وبرتخت آستیاژ جلوس کرد. سپاه مد بکلی مغلوب شده بود ومخصوصاً چهار نفر ازسرداران لشکر مد باین شکست کومك کردند. شخص اول آرتازیراس Artasyras ساتراپ هیرکانی (مازندران) بود که باپنجاه هزار لشکریان خود درمقابل سیروس سرتسلیم فرود آورد ودردنبال او بترتیب سه سردار بزرك دیگر باسپاهیان خود تسلیم اوشدند.
آستیاژ چون تسلیم آنها را دید وتنها ماند بنوبهٔ خود نزد سیروس آمد وشاهزادهٔ جوان و فاتح بااحترام ازاو پذیرائی کرد وبعد فرمان داد که اورا نگاهدارند و نسبت باو بی احترامی نکنند.»

پس شهری که خرابه های آن در زیر پا ماست همان «پازاگارد» (محل مستحکم) است(۱) که سیروس بعدها درمحل غلبهٔ بردشمن ساخت ، یعنی شهریکه نباید آنرا باپازارگاد پایتخت قدیم پادشاهان هخامنشی که اسکندرقبل ازرسیدن به پرسپلیس آنرا دید اشتباه کرد. این شهر اخیرکه مقبرهٔ سیروس معرف آنست در مجاورت داراب یافسا بوده است و میتوان تصور کردکه بواسطهٔ شبیه بودن نام ، مورخین قدیم راباشتباه انداخته است دراینصورت میتوان یقین کردکه برج مدفن که نزدیك تخت سلیمان است استخوانهای کامبیز اول را دربرداشته باشد که درهمان محل بامرك شرافتمندانه‌ای در گذشته است .

قبرمادر سلیمان باید قبرمادر سیروس یا زن او باشدکه هر دو درزمان سلطنت این پادشاه درگذشته‌اند . فکر دیگری هم ازخاطر من عبورمیکند و آن این است که سیروس پس ازمرك ماندان مادر خود ، مقبره‌ای برای او درمجاورت قبرشوهرش بنا کرده باشد و بنابر روایت هرودوت سیروس جسدزنش کاساندان را (که ازمرگش بشدت متأثر وعزادارشد) به پازارگاد قدیم منتقل کرد یعنی جائی که خود اوهم میبایستی نزدیك مدفن نیاکان خود دفن شودوشاید بهمین جهت باشدکه ایرانیان بدشت پلوار نام مادرسلیمانرا داده‌اند ونام سیروس راکه امروزه برای تمام ایرانیان مجهول است بنام سلیمان که بکثرت درقرآن ذکرشده تبدیل کرده باشند. روایتی که میرساند این مقبره متعلق بملکه ایست ، بطوری دراین نواحی شایع و مخصوصاً دراین دهکده پذیرفته شده که دیروز زنان دهقانی بتصوراینکه تو پسرجوانی هستی میخواستند با بی‌رحمی از بالای مقبره بزیرت اندازند وعلت آنهم این بوده که مردان نباید درمقبرهٔ زنی وارد شوند ومن مجبور شدم که باسنگ ولنگه‌گیوه بآنها حمله ورشوم .

من گفتم توعجب بی‌احتیاطی کرده‌ای ، اگرشوهران نیرومند آنها خبردار میشدند وبتوحمله میکردند چه‌میکردی ؟

- شوهرها ! من خیال میکنم که اگرازآنها خواهش میکردم درزدن زنها بمن کومك میکردند. آنها ابداً مایل نیستندکه کسی بااین میمونهای مادهٔ زشت خوشرفتاری کند . شاید هم ازمن تشکرمیکردندکه اززحمت روزانهٔ آنها کاسته‌ام .

خلاصه خرابه هائی که مادر دشت پلوار دیدیم ازقبیل تخت وجلوخان برج مربع وقصور و مقابر همه آثار ابنیه‌ای هستندکه سیروس کبیر درقرن ششم قبل از میلاد بنا کرده است . سنین عمرآنهارامیتوان ازسنگها وتزیینات ومطالعهٔ عمیق درمعماری آنها استنباط کرد واطمینان حاصل کردکه‌این ابنیه قرابت نزدیکی بابناهای ایونی‌ها Ioniens یایونان ولیسی Gréco-Lycien دارند. ازطرفی هم میتوان خیال کردکه اینها هم نمونه‌ای ازبناهائی باشندکه کلنی‌های یونانی درآسیای صغیر ساخته بودند ولی این فرض بنظرمن درست نمی‌آید زیراکه قبل‌ازفتح‌مملکت لیدی Lydie سکنهٔ پارس روابط مستقیمی بایونانیان‌نداشتند . حتی وقتی هم که سیروس

---

[۱] دیولافوا پازاگارد را محل مستحکم معنی کرده است (م)

قبایل پارس را بر مدها مسلط کرد باز هم بحال چادر نشینی زندگانی میکردند و درفکر ساختن بنائی نبودند.

این فرض را میتوان قبول کرد که چون سیروس پس از فتح سارد با کرزوس پادشاه آن سر زمین طرح دوستی ریخت و او را مشاور خود قرار داد معمـاران لیدی بساختن این ابنیـه پرداخته باشند.

۱۵ اکتبر - پس از طی دومنزل ما بچاپارخانهٔ کناره رسیدیم که چند کیلومتری از بنای مشهور تخت جمشید فاصله داشت.

پس ازجداشدن ازمادرسلیمان ، ما از تنگه‌ها و گردنه های پلوار عبور کرده و در ساحل رود بطی مسافت پرداختیم و به نیزار های انبوه و گیاهان باتلاقی که در کنار رود جنگلی تشکیل داده بودند برخوردیم و بچاروادار باشی که این راه را بمو کلین جهنم اختصاص میداد حق دادیم ولی او فراموش کرده بود که ما را از منظره های عجیب وسخت گردنه‌ها و تنگه‌ها آگاه سازد.

پس از آنکه ازقسمت بسیار سخت کوه بازحمت عبور کردیم درمقابل صورتی رسیدیم که از آثار دورهٔ ساسانی ودردیوار صخره حجاری شده بود اما دارای لطافت وظرافتی نبود و چون از کوه بدشت وارد شدیم گله‌ای از گرازهای وحشی را دیدیم که برای رفع تشنگی بطرف رود میرفتند. قدری پائین‌تر تفنگچیان چادر های سیاهی را نشان دادند و گفتند رفقای ما که مأمور حفظ گردنه‌ها هستند در آنجا منزل دارند.

این سربازان شجاع هم مانند همراهان ما بیشتر براهزنان شبیه هستند. کلاه نمدی تاج مانند گندم گونی برسر دارند و تفنگ های درازی بروی شانه انداخته اند. شلوار آنها بقدری گشاد است که درموقع راه رفتن مجبورند پاچهٔ آنرا بکمر بزنند و باقلاب فلزی درخشندهٔ کمربند خود که بمنزلهٔ اونیفرم آنهاست غرور و تکبری بخرج میدهند و بطوائف چادر نشین تعدی میکنند من از سربازی که عنان اسبم را گرفته بود پرسیدم: «آیا از وضع زندگانی خود راضی هستی؟»

- بیش ازاین چه توقع باید ازخدا داشته باشم. الحمدلله تنم سالم است و تا کنون هم چوبی نخورده ام.

- مواجبت چقدراست؟

- سالی هفتاد قران مواجب دارم (این جمله را باغروری بیان کرد).

- پس تو بایستی درطلا بغلطی؟

- تاچند سال پیش همینطور بودو من خیلی راحت بودم اما همینکه زن گرفتم دارای هشت فرزند شدم واز آن تاریخ ببعد بازحمت سال را بآخر میرسانم. اگر شما درحق من مرحمتی بفرمائید واز حاکم فارس تقاضا کنید که ده قران برمواجب سالیانهٔ من بیفزاید من خوشبخت‌ترین تفنگچیان اعلیحضرت خواهم شد.

- من درفکر تو خواهم بود بشرط اینکه امروز منزل خوبی برای ما فراهم کنی.

بناهای تخت جمشید دودسته است: یکدسته به نقش رستم ودستهٔ دیگر به تخت جمشید موسوم

است . مسافت میان این دودسته هشت تاده کیلومتر میشود .

درمیان ایندو دسته یك بنای خرابه‌ای هم‌هست که آنرا چاپارخانه‌میگویند . این همان‌منزل تنفرآوری است که اسکورت ماانتخاب کرده است . مسافرین درتخت جمشید توقف نمیکنند زیراکه‌هوای این ناحیه خوب‌نیست . این‌مهمانخانه‌ما بالاخانه‌ای دارد که بام‌آن‌خراب‌است‌و قابل سکونت نیست . فقط یك اطاق مسقف کثیف داردکه لوازم‌کهنه وازکارافتادهٔ اسبان وگیوه‌های پاره وآذوقهٔ نامطلوب نایب چاپارخانه درآن ریخته‌شده است . نایب‌چاپارخانه از بی‌نظمی سرویس پست شکایت دارد و قیافهٔ غم انگیزش بدی‌آب وهوای این ناحیه را بخوبی نشان میدهد . بنابر اصرار مااطاق مذکور تمیزشد ومادرآن داخل شدیم . پس از صرف شام حس ترحمی درمن بروزکرد و بمستخدمین اجازه دادم که‌آنها هم شب را دراین اطاق بسربرند .

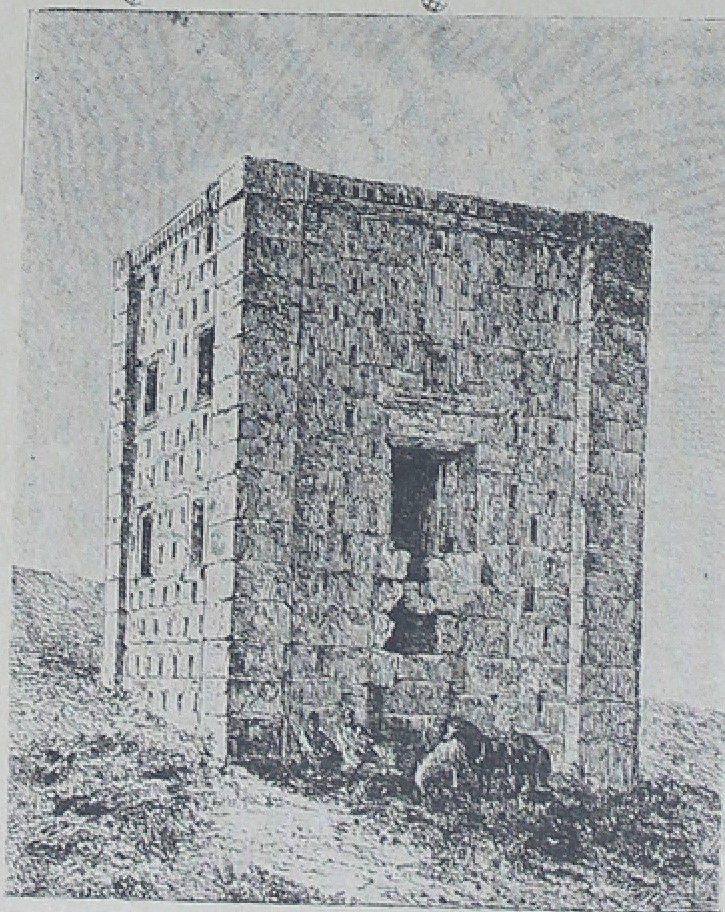
آشپزگفت : ممکن نیست ما در زیرسقف بخوابیم ، همینکه چراغ خاموش شد پشه‌ها وسایر حشرات شمارا خواهند بلعید . اگرآدم بخواهد تاصبح زنده بماند صلاح دراین است‌که‌شب را درهوای‌آزاد بسربرد .

آشپز درست‌گفته بود زیرا بمحض‌اینکه روشنائی را خاموش‌کرده ودرازکشیدیم احساس کردیم‌که ازهرطرف میخ های‌ریزهٔ زهرآلود بتن مافرومیرود .

مارسل باین خیال افتادکه پاچهٔ شلوار خود را نخ پیچ‌کند تااز آزارآنهارهائی یابد . کفش ضخیم چرمی‌هم بپاکرد ودستهای خود را باحوله قنداق نمود اما تمام این‌کارها بی‌نتیجه‌ماند ومیرغضبان بسروصورت ومخصوصاً لبهای ماحمله کردند .

تحمل این همه مشقت وخوابیدن دراطاق فقط برای این بودکه ازابتلای به‌تب محفوظ‌بمانیم بهرحال شب‌را بانهایت سختی بسربردیم وهمینکه‌آفتاب طلوع کرد بلند شدیم . مامیبایستی تاهوا خنك است بسیاحت صخرهٔ بزرگی‌که قلهٔ‌آن تراشیده‌است بپردازیم . درموقع ورود مابمرودشت این صخرهٔ بزرك در طرف راست واقع شده‌بود . سوار شدیم و بطرف این کوه راندیم . ابتدا بجلوخان چهار مقبرهٔ زیرزمینی رسیدیم وبعد یك بنای چهار ضلعی رادیدیم‌که‌درمقابل دیوارهای‌صخره‌واقع بود . هریك‌ازسطوح آن‌مانند سطوح بنای‌خرابی بود که در دشت پلوار دیده بودیم ومارسل تصور میکردکه قبرکامبیز پدرسیروس باشد . دربنای مادرسلیمان فقط یك بدنه هنوز باقی است امادراین‌جا بنای مقبره سالم است وحتی یکی ازسنگهای‌آنهم نیافتاده است . شکل کلی بنا مانند برج مربعی است‌که قاعدهٔ‌آن راپرکرده باشند . درقسمت فوقانی‌آن فقط یك اطاق دیده میشودکه شکل ساده‌ای دارد ولی سقف‌آن باسنگهای تراشیدهٔ قشنگی باکمال مهارت پوشیده شده و این سنگها بااستادی بهم اتصال یافته‌اند . دیوارهابرهنه‌وزوایای‌آنها مدوراست وتنها یك‌درگاه باابعاد محدودی این‌اطاق کوچك را با خارج مربوط میسازد . پلکانی هم داشته‌که بوسیلهٔ‌آن بالا میرفته‌اند ، شالودهٔ آن برجا است ولی سنگهای آن کنده شده‌است . دوشکاف متوازی هم درمحور درگاه آن

حفرشده تابتوان بسهولت تابوتی را درموقع ورود وخروج درروی آنهالغزاند . این بناهم



مقبرهٔ موقتی درنقش رستم

مانند بنای مشهدمرغاب کنگره ای در بالای خود دارد و صفحات بزرگ سنگ سخت سیاه درسه بدنهٔ آن قرار گرفته که شبیه به پنجره هستند امادر واقع بیش از یك مدخل ندارد نظر به شکافی که دراین جا بطور استشناد بده میشود، شوهرم تصور میکند که این بنا مانند برجهای گبران دخمه‌ای بوده است برای سپردن جنازهٔ شاهان وهمینکه جنازه پوسیده وتجزیه میشده آنرا بمقابر زیرزمینی منتقل میکرده اند زیرا که بنابر آئین مزدیسنا بایستی تشریفات دفن شاهان بدینطریق صورت گیرد یعنی پس از پوسیدن و متلاشی شدن جسد آنرا بآرامگاه ابدی منتقل نمایند . در هر حال دو برج مربع دشت پلوارومرودشت بدون تردید نمونهٔ مقابرسلطنتی بوده اندکه سیروس پس ازمراجعت ازایونی به تقلیداز آنها دراین جاها بنا کرده است ولی مقابری که به تقلیدمصریان دربدنهٔ کوههای نقش رستم حفرشده اند مقابر سلاطین اولیهٔ سلسلهٔ دوم هخامنشی هستند . سردرمقابردار یوش وجانشینان او بطور برجسته درديوار قائم صخره درروی ستونهائی قرار گرفته است .

قسمت بالای ستون‌ها که بشکل ستونهای بدوی ایونی هامیباشد شبیه بستونهائی است که رواق های معابدقدیم یونان رانگاهداری میکرده‌اند . این ستونهاصیقلی ودرراس هریك مجسمهٔ دو کاومیش است که ازنصف تنه بهم اتصال یافته‌اند وبالاخره قسمت بالای سردر باسلوب عمارات مصری ازچندین قطعه سنگ تشکیل شده است .

شاه دربالای تختی مشغول ستایش اهورا مزداست که بالهای خودرا گشوده ودرهوا پرواز میکند (۱) .

(۱) نویسنده اشتباه کرده است . این شکل آهورامزداخدای یگانه نیست بلکه شکل فروهر است (م)

صفه‌های جلوی مقابر بسیار بلندمیباشند ودردسترس نیستندودیوارهای صخره هم طوری صعب العبور هستندکه نمیتوان از آنها بالا رفت و بمقبره رسید . وقتیکه بخواهند این مقابررا تماشا کنند باید طناب محکمی بدور کمر بپیچند ودرحالیکه مردان نیرومندی آنرا به بالای قله میکشند ازدیوار کوه بالا بروند تا بصفهٔ مقابل مقبره برسند .

مارسل بهمین طریق بالارفت ومن بااضطراب ووحشت باو که بطناب نازکی آویخته ودر هوا معلق بودمینگریستم . خوشبختانه صعود ونزول او بدون حادثه‌ای صورت گرفت . پس ازمراجعت اومن نیزخواستم باین مسافرت هوائی مبادرت کنم .

شوهرم گفت : « چه میخواهی بکنی ؟ لازم نیست اینجارا ببینی . من وضع آنرا برای توتشریح میکنم : دیوارهای اطاق درصخره تراشیده شده وحجاری آنهم ظریف نیست بعلاوه زینت و نقش ونگاری هم نداردکه قابل تماشا باشدوسقف آن هم بشکل گنبداست وقبرهای تابوت مانند درسنگ حفرشده وازهرحیث شبیه بقبرهای مصریان قدیم هستند .

من گفتم : « میخواهم قیافهٔ داریوش راازنزدیك به‌بینم وازآن بالاهم منظرهٔ قشنگ جلگهٔ مرو دشت را تماشا کنم .

- اصرار نداشته باش من هرگز نخواهم گذاشت که تو باین عمل مجنونانه مبادرت نمائی بعلاوه درپانزده متری بالای زمین انسان درحالیکه بطناب آویخته است احساس حالت نامطبوعی میکند ومن اطمینان ندارم که بتوانی پای خودرا روی صفه بگذاری بعلاوه قبل ازپائین آمدن چگونه میتوانی به‌تنهائی خودرا محکم بطناب به‌بندی . تو نباید بمقبره بروی وآمرانه بکسانیکه دربالای قله بودند فرمانداد پائین بیایند .

این رأی مخالف مرا عصبانی کردواولین دفعهٔ بودکه برخلاف سوگندیکه یاد کرده بودم . از ارادهٔ آقای خودم سرپیچی میکردم ومیگفتم آیا برای تحمل این شرمساری وسر افکندگی بودکه من متحمل این مسافرت دورودرازشدم ؟

اگرمن باین مقبره میرفتم و بحادثه‌ای که در دوهزار وچهارصد سال قبل در این جا برای پدر ومادر داریوش درموقع صعود باین مقبره اتفاق افتاد مبتلامیشدم مسلماً مردم مثل آنزمان متأثر نمیگردیدند .

گویند داریوش پس از اتمام این مقبره خواست پدر ومادر خودراهم باین‌جا بیاورد تامقبرهٔ اورا تماشا کنند بنابر این آنها را درسبدی نشاند وبمغان فرمانداد که از بالای قله سبدرا بطرف بالا بکشند .چهل نفر مغ بفرمان او بالای قلهٔ کوه‌رفته‌وسبدراکه‌پدر ومادر پادشاهشان درآن نشسته بودند بطرف بالا کشیدند.امادرموقعیکه این پیران محترم درهوا تاب میخوردند ناگهان ماربسیار درشتی ازشکاف کوه بیرون آمد.مغان فوق العاده متوحش شدند ودیوانه‌وار طنابرا رها کرده ورو بفرار گذاردند وسبد بامحتویات گرانبهای خود دردامنهٔ صخره افتاد ، داریوش ازاین عمل بشدت غضبناك گردید و فرمان‌داد که تمام مغهای مقصررا گرفته ودرپیش چشم اوبچهارمیخ بکشند .



منظرهٔ مقابر نقش رستم

باری درزیر مقابر هخامنشی حجاریهای مشهورعهد ساسانی قراردارد وایرانیان باین مجموعه که درمدخل جلگهٔ مرودشت واقع شده‌است نام نقش رستم داده‌اند .

یکی ازاین حجاریهای برجسته یازده مترطول دارد وفتح وغلبهٔ شاپوررا بروالرین امپراتور رم نمایش میدهد . پادشاه ایران سوار براسب شکیل قوی هیکلی است وامپراتور رم که ملبس بیك نیم تنه‌است ودرزیرآن قبای چین‌داری است درجلواسب شاپور بزانو درآمده

ودرحال تضرع از شاهنشاه فاتح استرحام میکند . گویند این امپرانور اسیر مدت شش سال بمنزلهٔ پله‌ای بود برای سوارشدن پادشاه. یعنی هرموقع که شاپورمیخواست سوار براسب شود والرین باید خم‌شود تاشاپور پای خودرا برپشت او گذارده وسوار شود وسرانجام‌هم فرمان داد تااورا کشته وپوستش را پرازکاه کنند وبرای نشانهٔ فتح وظفردرپیشاپیش قشون فاتح همه‌جا گردش دهند (۱) .

درزمینهٔ این حجاری برجسته کتیبه‌ایست بزبان پهلوی که پیروزی شاپوررا بررومیهادربین‌النهرین شرح میدهد .



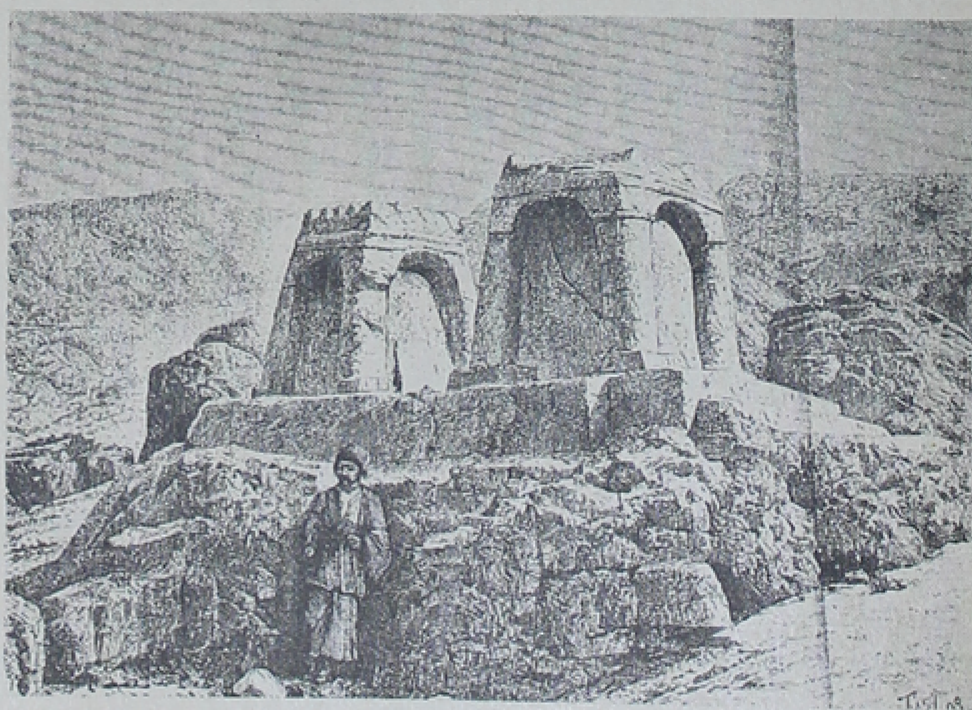
شاپور فاتح وامپراطور رم

فهم موضوع تابلوی دوم مشکل است ، دوپادشاه سوار علامت اتحادیرا دردست گرفته‌اند .
برعکس درتابلوی سوم چنین بنظرمیآید که همین دونفر مانند قهرمانان قرون وسطی بانیزه بشدت بیکدیگرحمله ورشده‌اند .
آخرین تابلوی برجسته درنزدیکی زمین‌حجاری شده وچون دردسترس عابرین بوده‌متأسفانه بکلی خراب شده‌است .
حجاری عهد ساسانی شباهتی به صنعت حجاری یونانی ندارد وبیشتر از حجاریهای رومی تقلید شده است وازتاریخی‌که ایرانیان بآئین‌اسلام گرویدند نسبت باین‌آثارتوجهی نکرده‌اند

(۱)این داستان ساختگی بنظرمیآید زیرا که پادشاهان ساسانی عموماً بدادگری ومخصوصاً خوشرفتاری نسبت بمغلوبین معروف میباشند.(م)

وطوری شکسته وریخته وآسیب دیده‌اند که نمی‌توان از روی واقع کمال صنعت را دراین تصاویر بدقت تشخیص داد. فقط دستها کمتر آسیب دیده‌اند اما فرش وپرده بکلی خراب‌شده وممکن نیست وضع آنهارا بدرستی معین کرد. تنها نتیجهٔ درستی که میتوان ازمجموعهٔ این آثار بدست آورد این است که وضع لباس وآرایش شاهان ساده ونجیبانه بوده است .

تصویر حیوانات بامهارت خاصی حجاری‌شده واستادی و هنرمندی صنعتگران را خوب‌نمایش میدهد وتزیینات این قسمت ازقسمت های برجستهٔ فوقانی چهار مقبرهٔ هخامنشی خیلی بهتر است . آخرین آثار مجموعهٔ نقش رستم که بیشترازهمه جلب توجه میکنند دوبنای سنگی‌است که درجنوب مقابر واقع شده‌اند وآن‌ها عبارتند از دو آتشگاه که درصخره تراشیده شده و رئوس آنها مانند میزمربعی است که چهارطاق کوچك قوس مانند آنرانگاهداری میکنند و خود این‌طاقها هم درروی جرزهائی قرار گرفته‌اند که درزوایای قاعدهٔ این بنای مربع دیده میشوند. دراطراف بام‌هم یك رشته کنگره‌های مثلث مانندی بشکل تاج ازسنگهای‌تراشیده قرار گرفته‌است. دراین تزیینات‌چندان ظرافتی دیده نمیشود وازحیث صنعت ازابنیه‌ایکه در دوران‌سلطنت سیروس بناشده بمراتب پست تراست .



دو آتشگاه نقش رستم

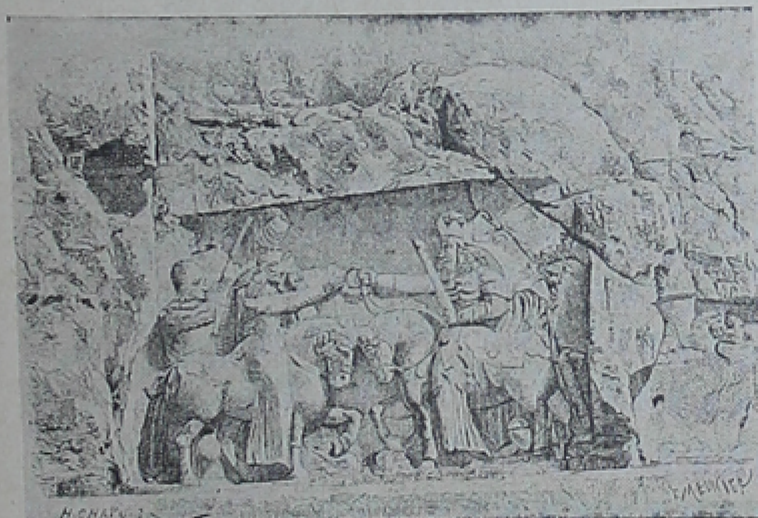
هرگاه‌مجموع این کنگره‌ها وستونها وطاقهای قوسی راکه بسبك حجاری‌آشوری است باسایر ابنیه مقایسه کنیم‌باین نتیجه میرسیم که ایندو آتشگاه نقش رستم قدیمی ترین‌آثاردشت‌های پلوار ومرو دشت هستند وبازمنهٔ قبل ازسیروس منتهی میشوند .

شاید ایندو آتشگاه قدیمی وروایات مربوط بآنها داریوش کبیررا باین فکرانداخته که مقابر سلطنتی رادرروی این صخره ودرمجاورت این بناهای قدیمی مقدس قرار دهد وساسانیان هم نظر بقدمت وشهرت این کوه بخیال افتاده اندکه فتوحات خودرا دردامنهٔ این کوه مقدس بیادگار باقی بگذارند.

پیروان زرتشت یازردشت اززمانهای بسیارقدیم بزیارت این آتشکده های نقش رستم میآمده اند ودرهمین ایام هم که زردشتیان تقریباً ازمنهٔ پرافتخار نیاکان خودرا فراموش کرده اندگاهی پارسیان هندی بزیارت این آتشکده هاومقبرهٔ موقتی که معروف بکعبهٔ زردشت است میآیند(۱)

فصل بیست ویکم

دهکدهٔ کناره ـ راهزنان کج گرفته ـ تخت جمشید ـ گاومیشهای مخصوص ـ آپادانای کزرس (خشیارشا) ـ کاخ داریوش ـ حجاران تخت جمشید ـ وضع لباس مدیها و پارسیها ـ خرابه های آپادانای صدستون ـ ورودمالیاتها ـ مقابر هخامنشیان ـ آتش زدن تخت جمشید ـ خرابهٔ استخر ـ یك خانوادهٔ زوار زردشتی ـ مذهب پارسیان در زمان زرتشت ـ زنداوستا ـ عزیمت از کناره بقصد رفتن بشیراز.



پادشاهان ساسانی.

۱۶ کتبر ـ لزوم تجدید آذوقه وعدم امکان تحمل نیش پشه ها که چندشب رنج فراوانی بمادادند مارا وادار کرد که مدت دوروز ازچاپارخانهٔ مجاور تخت جمشیدفرار کرده بدهکدهٔ کوچك کناره که ازتخت جمشید دوفرسخ فاصله داشت پناه بریم. اگرچه رفت وآمد بااسب برای مازحمت داشت ولی درعوض ازهرجانگداز پشه ها وبیخوابی درامان بودیم.

بالا خانهٔ ساده ای درمنزل دهقانی پیداکردیم که زمین وسقف آن باگل اندودشده بود. تجملات این اطاق عبارت ازیك قطعه حصیراست ویك کوزه آب گلی که دارای دودسته میباشد ولی منزل ما ازنظر بهداشتی بسیارخوب است زیراکه بواسطهٔ مرتفع بودن ازعفونت کوچه ها

---

(۱) کتیبه های این ابنیه بعدها بتوسط دانشمندان غربی ترجمه شده ومرحوم پیرنیادرکتاب ایران باستان نقل نموده است [م].

درپناه هستیم ومیتوانیم ازهوای خالص کوهستانی که نسیم شرقی بماتقدیم میکند کاملا برخوردار باشیم. بااین مزایا بازناچاریم تحمل ناملایماتی رابکنیم یعنی شام را درروی مهتابی بالاخانه صرف نمائیم وکلیشه هارا ظاهر کنیم وشاسیها را درروشنائی ماهتاب آماده سازیم.
دراین جاهم مانند ساوه هدف انظار زنان پیروجوان هستیم که دسته دسته درروی بامها بتماشای مامیپردازند.
سکنهٔ اینجا باسکنهٔ مادر سلیمان ازحیث نژاد فرق دارند. دختران جوان آراسته وبلند بالائی را می بینم که چشمان آبی رنگ وگیسوان خرمائی نرمی دارند. اینها اولین نمونهٔ دختران قشنگ وزیبائی هستند که من درایران دیده ام. چاروادارما هم که اهل اینجاست دارای موی عاریهٔ نارنجی رنگ است ومردمك چشمش بقدری مایل بسبزی است که شباهت تامی بعروسك های چینی دارد. این تغییرشکل مرا به تعجب انداخت وبکنجکاوی پرداختم ومعلوم شدکه هرقدر بطرف جنوب برویم زردی مو وسبزی چشمان زیاد ترمیشود و رویهمرفته این تیپ خوشگل تر وزیباتر ازاهالی شمالی ایران است ومن باید مانند یك مسافر بیغرضی اعتراف کنم که بااین وصف زنان پیر کناره هم مانند تمام زنان شرقی بسیارفرسوده هستند ومنظرهٔ کریهی دارند. علاوه برضعف وفرسودگی که میوهٔ تلخ پیری است کثیف هم هستند. گیسوان آنها باشانه آشنائی ندارد واندامشان کمتر باآب تماس پیدا میکند وبالاخره مقید بعوض کردن لباس هم نیستند مگر آنکه بکلی پاره شود واز حیز انتفاع بیافتد تااز روی ناچاری آنرا عوض کنند.
تنبان چیتی در زیرشکم بسته اندکه تازانو میرسد وپیراهنی هم دارندکه شکاف بزرگی درسینه دارد وبلندی آن ازکمر تجاوز نمیکند.
بدن آنها همیشه بواسطهٔ تغییر فصل درمعرض حرارت و برودت واقع است ولی سرهایشان پیوسته ازحرارت آفتاب تابستانی وبرودت زمستانی محفوظ است زیراکه درتمام اوقات از یك پارچهٔ چرب وکثیفی مانند عمامه پوشیده شده است.
زنان روستائی این ناحیه مانند سایرجاهای ایران طلاو نقرهٔ خانوادگی را احتکار نمیکنند. بعقیدهٔ این مادران شستن کودکان قبل ازرسیدن بسن سه سالگی مضراست. اطفال درتمام فصول سال برهنه زندگانی میکنند. فقط سر آنها مانند زنان ازمقداری پارچهٔ کهنه پوشیده شده وچند دانه شیشه شبیه بمروارید بادعاها بآن آویخته است. قویترین آنان درزیر این سرپوش پرحجم که متناسب بابدن آنها نیست لاغر وضعیف بنظرمیآیند. نداشتن لباس وعادت خون گرفتن ازنوزادان درسه روزاول تولد برای دفع خون ناپاك مادری وغذا دادن بامیوه یاسایرچیزها درسنین طفولیت وماندن کثافات دربدن که باید مانند فلس ماهی بریزد وهجوم مگسها درپلك ومژه برای خوردن چرك که دراطراف چشمان جمع میشود بخوبی علت تلفات زیاد ومرگ وحشت آور اطفال را بیان میکنند وعجب ترآنکه زنان ایران پس ازآوردن یکدوجین طفل اگرفقط دارای سه یاچهار فرزند باشند خود را خوشبخت میپندارند وازاین

عجب‌تر آنکه دستورمفیدمذهبی راکه هرروز باید پنج نوبت برای ادای نماز خودرا تمیز کنند بکارنمی بندند.

سکنهٔ این نواحی نمیتوانند فقروبیچارگی خود را مانند سایرجاهای ایران بنقصان آب نسبت دهند زیراکه دراطراف پرسپلیس رودخانه وقنوات زیادی همیشه درجریان است . واگر تنبلی را کنار بگذارند ممکن است حاصل زیادی اززمین بردارند وازفقررهائی یابند. دسته های جو که تازه درو کرده‌اند وروی زمین افتاده با آن دانه های درشت حاصل خیزی اراضی را نشان میدهند ومسلم است که علت اصلی فقر آنها فقط سستی درکار وعدم کوشش است. البته مناطقی هم در آنجا دیده میشود که از آب محروم و لم یزرع مانده‌است. امروز صبح من از این اراضی لم‌یزرع عبورمیکردم تا با همراهی تفنگچیان بخرابه‌های تخت جمشید بروم . باتعجب مشاهده کردم که چند محل‌را تازه کنده وازخاك آن تپه هائی تشکیل داده اند . خیال کردم که دهقانان این‌جا هارا برای کشت شخم زده‌اند .

ازهمراهان پرسیدم: « برای‌چه‌این زمین‌را که‌از آب دورافتاده‌است شخم‌زده‌اند؟» آنهادرپاسخ گفتند این‌جا هارا برای زراعت شخم نزده اند بلکه اشخاصیرا دراین‌جا دفن کرده وروی آنها خاك ریخته‌اند . اینها شش نفرازدزدان مشهوربودندکه درماه گذشته دستگیر شدند و چند روزی است که دراینجا آنهارا گچ گرفته‌اند . مدت چندسال بودکه ایالت فارس بتوسط یکی ازبرادران شاه اداره میشد . شاهزادهٔ حاکم آدم بسیار مقدسی بود واخلاق ملایمی داشت وچون درمجازات کردن دزدان وآدم کشان سهل انگاری میکرد عدهٔ آنها روبافزایش گذارد ودرراهها ودهکده‌ها بقتل وغارت مشغول شدند بطوریکه امنیت بکلی ازاین ایالت رخت بربست بنابراین اعلیحضرت برادر خودرا بتهران احضار کرد وحکومت ایالت فارس‌را به نوهٔ کوچك خود جلال‌الدوله که دوازده ساله است سپرد ونایب‌الحکومه‌ای برای اومعین کرد که درمجازات کردن راهزنان شهرت دارد .

پرسیدم : طریقهٔ گچ گرفتن چگونه است ؟

- شاید شما تصور کنید که دراین نوع مجازات مقصرین بیشتر باید تحمل درد ورنج کنندولی اینطورنیست . ابتدا زیردستان میرغضب یك حفره‌ای مانند چاه درزمین درست میکنند بعد چوبی درروی حفره میاندازند وپاهای مقصررا درحالیکه سرنگون شده باین چوب میبندند بطوریکه سرش درته حفره قرار گیرد پس ازآن دوغاب گچ درست کرده و انقدر درروی او میریزند تاحفره پرشود وبعد خاکهای بیرون آمده را برروی آن میریزند و بدینطریق تپهٔ کوچکی تشکیل میشود .

بااینکه معروف است که درموقع مسافرت احساسات انسان کم میشود من‌از شنیدن این نوع مجازات بشدت‌متأثرشدم وازروی تنفرحرکتی بخوددادم . تفنگچی گفت : بنظرم شمااین‌نوع مجازات را نپسندیدید ؟

-آری خیلی تنفرآوراست .

- شما حق دارید حیف است که دراین نوع مجازات مقدارزیادی گچ بهدر برود درصورتیکه ممکن است مقصر را درزیر چماق کشت ولی اگر شما بدانید که سختی این نوع مجازات باندازهٔ سایر انواع مجازاتها نیست و بسهولت بحیات انسان خاتمه میدهد چندان متأثر نخواهیدشد.
باری درحالیکه به بیانات عاقلانهٔ تفنگچی گوش میدادم رسیدیم به‌پایهٔ مصطبه بسیار وسیعی که باندازهٔ ده متر ازسطح زمین بلند تراست و باسنگهای تراشیده بزرگی با نهایت دقت واستادی ساخته شده است. این مصطبهٔ باوسعت که درایران به‌تخت جمشید معروف شده بیك رشته جبال پر آب و گیاه تکیه دارد ودرواقع نسخهٔ ثانی تخت مادر سلیمان است. ارتفاع آن درهمه جا یکسان نیست. ساختمانها بترتیب درروی سه طبقهٔ مختلف قرار گرفته‌اند. پلکان بسیار زیبائی که دارای یکصد و شصت پله است بطبقهٔ وسط منتهی میگردد. پله‌ها بطوری بامهارت واستادی ساخته شده است که اسب هم میتواند باراحتی از آنها بالا برود وطول آنها باندازه ایست که یك صف ده نفری میتواند درروی آنها حرکت کند. من ازاین پله‌ها بالارفته ووارد تخت جمشید شدم.
ماقبلا قلعه های قدیمی راجس (ری) وورامین وسورمق ومیدان جنگی که پارسیان پس از شکست دادن لشگر آستیاژ بافتخار پادشاهی سیروس در آن جشن گرفتندومقابر هخامنشی را دیده‌بودیم ولی ازروی انصاف اعتراف میکنم که ازتمام یادگاریهای باعظمت وپرافتخار دوره های باستانی ایران هیچیك بیشتر ازاسکلت درهم ریختهٔ قصور پرسپلیس یاتخت جمشید درما تأثیر نکرد. روایات تاریخی که ازشعرای حماسه سرای ایرانی بما رسیده نمی توانند بطور کامل درتحقیق منشاء وچگونگی پیدایش این کاخهای رفیع بما کومك نمایند واگر خواندن متون خطوط میخی که تازه رمزآن کشف شده ودرروی سنگها باقی است درمقابل افسانه‌ها بااصول علمی بما اطمینان نمیداد وثابت نمیکرد که تخت جمشید از بناهای داریوش کبیر پسر هیشتاسب وجانشینان اولیهٔ اوست ناچار میشدیم که دست طلب بطرف مورخین یونانی دراز کنیم ودرمطالعه‌وتحقیق این بناها از آنها استمداد بطلبیم.
من نمیدانم چگونه وبچه علت روایات ایرانی جمشید راغاصب افتخارات داریوش و خشیارشا قرارداده‌اند؟ این مسئله‌ایست که حل آن بسیارمشکل است.
مطابق داستانها وروایات افسانه مانند قدیمی که شاعر بزرك حماسه سرای ایران فردوسی بنظم آورده است جمشید بزرگترین ونخستین قانون گذار ایران بوده وملت رابچهارطبقه تقسیم نموده که عبارت ازروحانیان ودبیران وجنگجویان وصنعتگران بوده‌اند ومحاسبهٔ زمان هم برحسب سالهای شمسی ازابتکارات اومیباشد این پادشاه آغاز سال را اول فروردین قرار داد یعنی روزی که آفتاب درصورت فلکی موسوم بحمل داخل میشود وحکم کرد که اینروزرا همه‌ساله جشن بگیرند وجشن بزرك نوروز ازهمان زمان جمشید مرسوم گردید که هنوزهم درمیان ایرانیان باتشریفات مفصلی ادامه دارد.
سلاطین افسانه‌ای ایرانی هم مانند سایر مردمان بدرجهٔ کمال انسانیت نرسیده بودند. روایت

چنین میرساندکه جمشیدهم پس از آنکه اختراعات زیاد کرد وملت خود را باوج خوشبختی رسانید بکشف شرابموفق گردید واز آن تاریخ ببعد بباده گساری وعیش ونوش پرداخت شرح این قسمت اخیر زندگانی جمشیدرا بعهدهٔ ملااکبر وامیگذارم که چنین میگوید .

«جمشید باندازه‌ای انگور دوست میداشت که حاضربود تمام میوه های باغ خود را درمقابل یك خوشهٔ انگور واگذار کند وچون میخواست برای زمستان هم این‌میوهٔ مطلوب خود را ذخیره کند مقدار زیادی انگوردرخمرهٔ بزرگی ریخت وخمره رادرزیرزمین عمیقی جایداد. همینکه زمستان رسید وانگور نایاب گردید بسراغ خمره رفت وباکمال تعجب مشاهده کرد که انگور های اوتبدیل بشیرهٔ قرمزرنگی شده است . مقدارکمی از آن چشید واحساس طعم وبوی زننده‌ای کرد . بنابراین بانظر تحقیربآن نگریسته وفرمان دادکه شیره را درچند کوزه ریخته وسرآنها را محکم به‌بندند وروی آن بنویسند (زهر) .

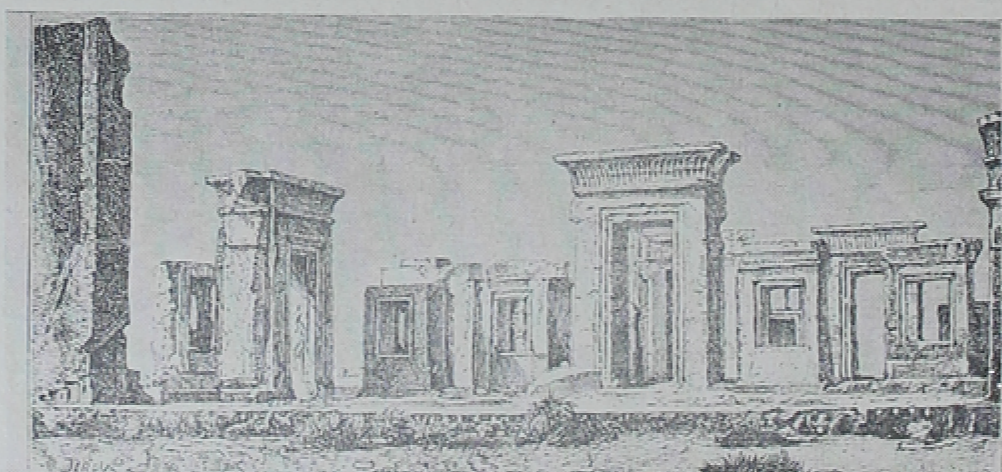
اگریکی اززنان‌اندرون شاهی بدردسر شدیدی مبتلانمیگردید وازانواع معالجات مأیوس نمیشد واز شدت درد ورنج بخیال خودکشی نمیافتاد خواص شراب تاابد مجهول میماند .

توضیح آنکه چون این بانوی حرم شاهی‌ازانواع معالجات مأیوس‌شد بخیال افتادکه ازاین زهرکشنده بیاشامد وبزندگانی خود خاتمه دهد . بنابراین یکی از این کوزه هارا برداشت ومحتوی‌آنرا سرکشید وچون‌عادت بنوشیدن مشروب الکلی نداشت بیهوش شدوروی‌زمین افتاد پس از مدتی‌بهوش‌آمد وباتعجب ملاحظه کرد که دردسرش‌ناپدیدگردیده وراحت شده است وخوشوقت گردید که داروی مؤثری برای‌بیماری بی‌علاج خود یافته است وغالباً برای اینکه مرض عودنکند درپنهانی بسراغ کوزه‌ها میرفت وجامی ازشراب مینوشید تابالاخره کوزه‌های زهرپادشاه بکلی خالی شد.

روزی شاه بزیرزمین رفت وکوزه های زهرخود راخالی دید. درصدد برآمدکه علت‌آنرا بداند. بانوی‌سوگلی شاه بخطای خود اعتراف کرد وگفت‌همین زهرکشنده داروی‌بیماری من‌شد وبنابراین همه‌را بتدریج آشامیدم وبقدری ازاثرمعجزه‌آسای آن توصیف کردکه‌شاه هم میل کرد بنوبهٔ خودشیرهٔ انگور راآزمایش کند . بنابراین سال بعدکه انگوربدست‌آمد دستورداد مقدار زیادی شراب فراهم کردند . ابتدا خود جمشید وبعددرباریانش بآزمایش پرداخته مقداری ازآن آشامیدند وبلذت وکیفیت‌آن پی‌بردند وازآن ببعد کلمهٔ لذیذ راهم بآن‌علاوه کرده وآنرا [زهرلذیذ] نامیدند .

طولی نکشیدکه جمشید درشرب این زهرلذیذ افراط نمود وچون مست‌شد دعوی خدائی‌نمود وبرعایای‌خودفرماندادکه مجسمه‌ای برای او بسازند وبستایشش بپردازند ولی رعایا عاقبت ازاطاعت اوامرسخت اوروگردان‌شدند وبخیانت پرداختند ومطیع‌ضحاك پادشاه‌شام‌شدند. چون ضحاك تخت سلطنت را تصاحب کرد جمشید بدبخت فرار اختیار نمود وبه سیستان و هندوستان وچین گریخت اماسرانجام مأمورین و جاسوسان اورا دستگیر کرده نزد ضحاك آوردند . ضحاك سفاك امرکردکه او را درمیان دوتخته محکم بستند وبا استخوان گردهٔ

ماهی که مانند اره‌دندانه های برنده‌ای دارد اورا بقطعاتی بریدند وبحیاتش پایان‌دادند[۱]
خلاصه بنابرروایت فردوسی جمشید هفتصد سال زندگانی کرد ورستم زال پهلوان‌معروف ایرانی ازاعقاب این پادشاه است . شاید بواسطهٔ همین‌روایات افسانه مانند بوده‌که‌جمشید درنزد ایرانیان شهرتی‌پیدا کرده وافتخارتمام عملیات و کوشش‌ها وفتوحات سلسلهٔهخامنشی را باونسبت داده‌اند واین کاخ باعظمت راهم تخت‌جمشید نام نهاده‌اند .
مورخین عرب قرون وسطی مینویسند که جمشید قصر بسیارمحکم و باشکوهی درپایهٔ کوهی که درشمال غربی جلگهٔ مرودشت واقع است بنا کرد . قسمتی که این بنادرروی آن ساخته شده ازسه طرف بسوی دشتهای پهناوری متوجه است واز طرف چهارم بکوه اتصال دارد .
سنگهای این بنای عظیم ازجنس سنگ سماق سیاه رنگ وبسیار سخت است وارتفاع کاخ اززمین به‌نود پامیرسد وهرسنگی که‌دراین‌بنا بکاررفته نه الی دوازده‌پاطول دارد وعرض وضخامت آن هم باطول متناسب است .



تخت جمشید یا قصرداریوش

برای رسیدن بقصرمیتوان ازدو ردیف پله‌های پروسعت متصل‌بهم بالا رفت وصعود ازآنها بقدری آسان است که بااسب هم میتوان درقصرداخل شد این‌قصر درروی صخرهٔ مسطحی بناشده که هنوزهم یك قسمت‌آن بحالت اولیه باقی است اماقسمت زیادبنا بکلی خراب و ویران شده است .قصریکه‌جمشید بنا کرد همان است‌که اکنون بچهل‌منار یاچهل ستون‌معروف است . هریك از این ستونها ازسنك تراشیده شده و شصت‌پا ارتفاع دارد و بقدری این سنگهای سخت‌ باهنرمندی حجاری شده‌اندکه درروی چوب هم‌که نرم‌ترازسنگ است‌نمیتوان چنین تزییناتی رانمایش داد . در تمام ایران سنگی نظیرسنگ این‌ستونها پیدا نمیشود و

(۱) این داستان ازکتاب نفایس الفنون با تحریفاتی نقل شده است در انجا مینویسدکه عضدالدوله ازصاحب‌بن عبادآغاز پیدایش شراب را پرسید وصاحب چنین جوابداد

معلوم نیست که آنهارا ازکجا آورده‌اند . صورتهای بسیار قشنگ وخارق العاده‌ای این قصر را زینت داده اند . هریك ازاین ستونها که سابقاً سقف‌را نگاه میداشته واکنون اغلب بزمین افتاده مرکب‌ازسه قطعه‌است وباندازه‌ای‌بادقت بهم‌اتصال یافته‌اندکه شخص ناظردربدو امر تصورمیکندکه یکپارچه است . درروی‌این‌سنگهاچندین صورت‌برجسته ازجشید دیده‌میشود. دریکی ازاین تصاویر جمشید مجمری در دست گرفته‌که در آن گیاه معطرحسن لب‌میسوزد و بپرستش آفتاب پرداخته است ودرجای دیگر تصویر اورا طوری نمایش داده‌اند که باخنجر شکم‌شیرقوی هیکلی را پاره‌میکند .

صرفنظر ازمختصرعدم دقت واغراقاتی که ازخصایص شرقیان است شرح مورخ قدیمی عرب باآنچه که تاکنون درتخت جمشید باقی مانده‌موافقت‌دارد،باری‌همینکه ازآخرین‌پله‌بالارفتیم برواقی وارد شدیم‌که چهار گاومیش بزرك سنگی درجلوآن دیده میشوندکه صورت وپای آنهابشکل صورت انسان تراشیده شده‌است .این‌حیوانات‌خیالی‌عظیم‌الجثه بشکل گاومیشهای نینوائی‌هستند ولی ازحیث عظمت وزیبائی برگاومیشان نگاهبان قصور سارگن (۱)وسنا خریب (۲)بسی برتری دارند .

این گاو میشهای خیالی هیکل چاق ودرشتی دارند ولی ساق پای‌آنها بامطالعه حجاری‌شده ودرست مانند پای گاو است و دارای بالهائی هستندکه درکمال ظرافت حجاری شده ودر انتهای‌بالها انحنای قشنگی دارند وبطورکلی ازحیث زیبائی بمراتب بهتراز غولهای خشن وبد ترکیب آشوری‌میباشند. بعلاوه این حیوانات پاسبان قصور سلطنتی پارس دارای پای پنجم نیستند که حجاران از روی سخاوت بگاو میشان وشیران پاسبان کاخهای آشورعطا کرده اند اینها هم مانند همان غولهای آشور باموهای مجعد حامل تاج سلاطین قدیم کلده هستند این تاج مانند کلاه بدون لبه‌چین داری است که باپرزینت یافته وگلهای کوچکی‌هم دارد شبیه بگلهائی‌که غالباً یونانیان قدیم درجواهر وزینت های طلا ترسیم میکرده اند و مخصوصاًدرجنگ تروابکارمیبرده‌اند . مقام رب‌النوعی‌ازپرهائی‌که دراطراف تاج قرارگرفته نمایان است .

این‌غولهای سنگی‌مطابق تصویریك‌حیوان خیالی وافسانه‌ای ساخته شده (۳) واززمانهای بسیارقدیم نگاهبان کاخهای سلطنتی‌شرقی بوده‌اند. یکی ازپادشاهان آشور موسوم بآسور

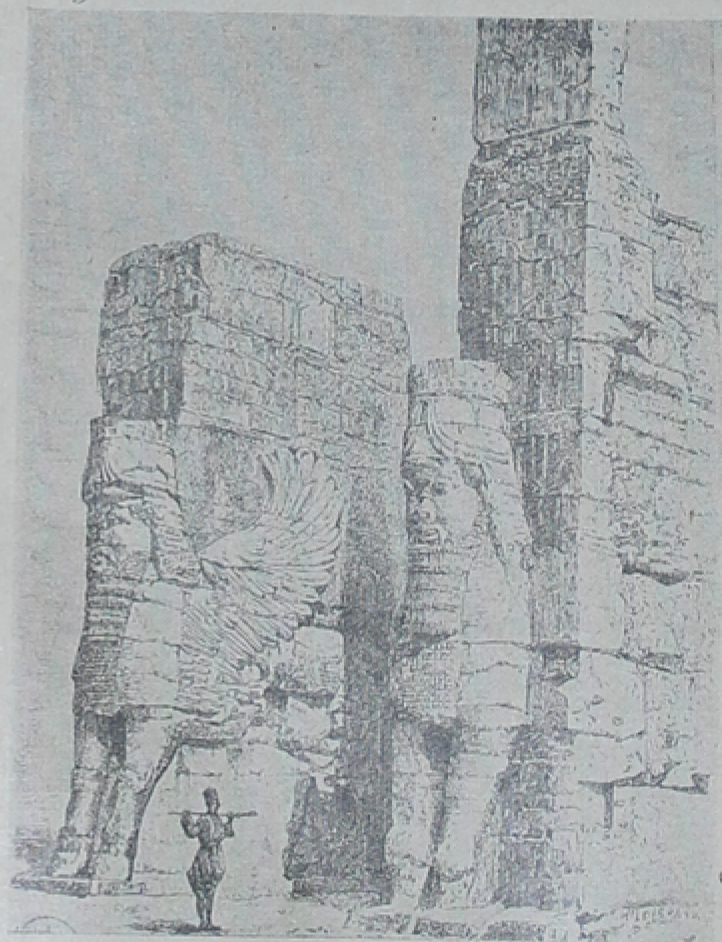
---

(۱) Sargon پادشاه‌آشورکه مملکت اسرائیل‌رامنهدم کرد وبادولت‌مصرجنگید وتاارمنستان وکلده نیزپیش‌رفت (۷۰۵قبل ازمیلاد) (م) .

(۲) Sennachribe پادشاه‌آشوروجانشین‌سارگن بود او نیز بممالك کلده ویهود وارمنستان ومدوعربستان لشکر کشید وباوجود جنگها مملکت‌راهم خوب اداره میکرد وعاقبت بدست همراهان خود بقتل رسید (م) .

(۳) افسانه میگوید که ایسدو بار بکومك نوکر خود نوبن‌آنها را در شکارگاه اسیرکرد . Isdoubar یکی‌ازپهلوانان افسانه‌ای قدیمی‌است .

بانی پال [۱] درحینی که شرح فتوحات خود را میدهد افتخار میکند که گاومیشان بالدار قصر عیلام را که تاآنزمان کسی جرئت دست زدن بآنها را نداشته درقرن نهم قبل از میلاد سرنگون کرده است.



گاومیشان بالدار

دربالای بال این حیوانات سه کتیبه باسه زبان بخط میخی وجود دارد و میرساند که اینرواق ومدخل باعظمت ازساخته‌های خشیارشا میباشند.

مضمون کتیبه ها این است: «آهورا مزدا خدای بزرگ است اوزمین را خلق کرد و آسمان را خلق کرد وانسانرا خلق کرد و بانسان سعادت عطا کرد. او خشیارشا را تنها پادشاه هزارها آدمیان کرد و تنها اورا صاحب اختیار هزارها آدمیان کرده است. من خشیارشا پادشاه بزرك شاه شاهان شاه ممالك بسیار آباد شاه این سرزمین وسیع هستم که فرمانروائی میکنم بدور و نزدیك. من پسر دارایا او (دارایاووش) پادشاه هخامنشی هستم.»

خشیارشا پادشاه بزرك اعلان میکند: «این رواق را که موسوم است به ویسادهیو Viçadahyu (که ازآنجا تمام ممالك رامیتوان کشف کرد) من ساخته‌ام وهمچنین بناهای دیگری را که من زینت افزای پارسا Parça کرده‌ام همهٔ آنها را همانطورکه پدرم ساخته بود ساختم وتمام این بناهای باشکوه وزیبارا، بمرحمت آهورامزدا برپا کردیم.»

خشیارشا پادشاه اعلان میکند: «امیدوارم اهورا مزدا مرا حمایت کند، من ومملکت مرا وبناهای مرا وبناهای پدرم را. امیدوارم آهورا مزدا آنهارا حمایت وحفظ کند.»

درآنطرف جرزها بقایای پنج ستون دیده میشود که سقف رواقرا نگاهداری میکرده اند.

---

(۱) Assourbanipal یا Assourbanhabal پادشاه آشور بود که درقرن هفتم قبل ازمیلاد سلطنت داشته است (م).



رواق جنوبی آپادانای خشیارشا

درعقب آنها نیز دو گاومیش شبیه باولیها وجود دارد که بسمت کوه توجه کرده‌اند .
چون ازاین ایوان که غولها آنرا پاسبانی میکنند وشاهد بلاحرف شکوه قدیم وخرابی حالیه این کاخ سلطنتی هستند بگذریم وازچند پله بالا رویم وارد قصر آپادانای خشیارشا میشویم .

آپادانا یاتالار تخت سلطنتی شبیه بهمین تالارهائی بوده که هنوزهم پادشاهان ایران در آنها بسلام می نشینند و بارعام میدهند وسفرای خارجه را میپذیرند وبمدح وتمجید شعرا ودرباریان خود گوش میدهند ودرجشن های بزرگ مانند جشن نوروز پیشکشی هارا قبول میکنند.

کاخ خشیارشا عبارت ازتالار مسقفی بوده که سی وشش ستون داشته وازسه طرف هم دارای رواقهائی بوده است . سقف این رواقها را دوردیف ستون نگاه میداشته‌اند وسرهر ستون هم بادو نیم تنهٔ گاو متصل بهم که بزانودر آمده‌اند زینت یافته بوده است . درروی این ستونهایك چوب بست افقی قرار داشته است و پارسیان که از زمان سلطنت سیروس ببعد ظرافت و زیبائی را در بنای عمارات بدقت مراعات میکرده اند نخواسته اند به تقلید مصریان این چوب بست را با سنگهای حجاری شده و گچ بریهائی بپوشانند . متناسب ستونها و قطرکم وارتفاع زیاد آنها وشکافهائی که درسنگها برای قرار دادن تیرهای چوبی باقی مانده برای ثبوت گفتهٔ ما کافی است . بعلاوه مصالح چوبی که تبدیل بزغال شده و اخیراً درحال کاوش بدست آمده‌اند گواه صادق این مدعا میباشند

تمام تیرهای این چوب بست از درخت های سدر لبنان بریده شده وبرای حمل ونقل آنها بفارس مجبور بودند که آنهارا درروی شانه وبازوی مردمان ازتنگه های صعب‌العبور فارس وگردنه های سخت جبال زاگرس که ارتفاع آنها گاهی ازدوهزار وهشتصد مترتجاوزمیکند عبور دهند . بام تالارهم ازطبقهٔ گل ضخیمی پوشیده بوده تا ساکنین از حرارت تابستانی محفوظ باشند .

مارسل بمحاسبهٔ دقیق ابعاد تیرها و مقاومت آنها پرداخت و ثابت کرد که ارتفاع وقطر این تیرهای چوبی طوری بوده است که بتوانند بافشاروسنگینی مصالح بامها مقاومت نمایند . در فواصل هر سه تیر کنگره‌ای بوده که ازخارج با کاشیهای آبی رنگ پوشیده شده ودربالای گیلوئی مینائی برجستگی داشته‌است . بعضی‌ها چهل‌ستون معروف اصفهان را باکاخ خشیارشا مقایسه کرده و نتیجه گرفته‌اند که بامهای ساختمان تخت جمشید هم مانندکاخ اصفهان ازگل پوشیده نبوده‌است ولی اشتباه کرده‌اندزیراکه هوای اصفهان در کنار زاینده رود بمراتب خنك تر ازهوای پرسپلیس است وچنین پوشش خفیفی که درچهل ستون بکاررفته برای مرودشت کافی نبوده و نمیتوانسته است عمارت رادر روز های گرم تابستان قابل سکونت نماید .

قطع نظرازشکل بام عظمت وابهت وشکوه این کاخ آپادانا ومنظرهٔ زیبای آن کمتر ازکاخ چهل ستون نبوده است . وقتیکه من رواقهای این کاخ را باستونهای مرمرپاسنك سماق وسر ستونهای تشکیل یافته ازدو گاومیش که یحتمل شاخها وچشمان وگردن بندآنها ازطلا بوده وسقف‌ها وچوب بست سدروموزائیك‌های آجری مخلوط بکاشیهای الوان که بدنهٔ دیوارها را مانند تورقشنگی پوشانیده‌بوده‌اند و گیلوئی های مزین بمینای آبی فیروزه ای که درحواشی آنها طلا و نقره بطور برجسته درخشندگی داشته وپرده های گرانبهای بی نظیرکه بدرها آویخته بوده و قالیهای نرم ولطیف بیمانندکه زمین را مفروش ساخته بودند بخاطر عبور

میدهم بی اختیار ازخود میپرسم که آیا ممکن است ابنیهٔ عالی مذهبی مصریان ویونانیان چنین تأثیر حیرت آوری در بیننده ایجاد کنند ؟ یعنی تأثیری که خیره کننده تر وجالب تر و بهت آورتر از تأثیر این کاخ باعظمت شاهنشاه بزرك ایران باشد .

پس از آزمایش ومطالعهٔ این بنای اولیه دراطراف بنای دوم گشتم تاپله هائی یافته بتوانم ببالای آن بروم . بالاخره دو پلکان یافتم که بموازات سردر واقع شده وبیك رواق هشت ستونی منتهی میگردید . چنین بنظر میآید که این رواق درجلو کاخ خلوتگاه پادشاه بوده است. درگاه وسیعی در میان چهار پنجره بطرف ایوانی باز میشود که بوسیلهٔ آن میتوان وارد تالاری شد که دارای شانزده ستون است . دراطراف این تالار پنج درگاه شبیه بدرگاه ورودی قرار دارند که فضای مرکزیرا بااطاقهائی که دراطراف آن است مربوط میسازند . این درگاهها بطور قرینه واقع نشده ودر بین آنها چهار پنجره است که ازایوان روشنائی میگیرند وطاقچه های مستطیلی هم هست که نظیر آنها هنوزهم دردیوار اطاقهای منازل ایران دیده میشود . آستانهٔ درها وجرزها و بالای درگاهها وپنجره ها ازقطعات سنك سماق برنگ خاکستری تیره پوشیده شده واستادی و مهارت خاصی درحجاری واتصال آنها بیکدیگر بکاررفته است .

دراطراف طاقچه ها وپنجره ها وداخل درگاهها وبدنهٔ دیوارها که پله ها بآنها تکیه دارد بجای تزیینات کتیبه هائی است بخط میخی که درنهایت ظرافت وزیبائی حك شده ودارای مطالب تاریخی قابل توجهی هستند ومیرسانند که این کاخ بتوسط داریوش بناشده و پسرش خشیارشا ساختمان آنرا بپایان رسانیده است.

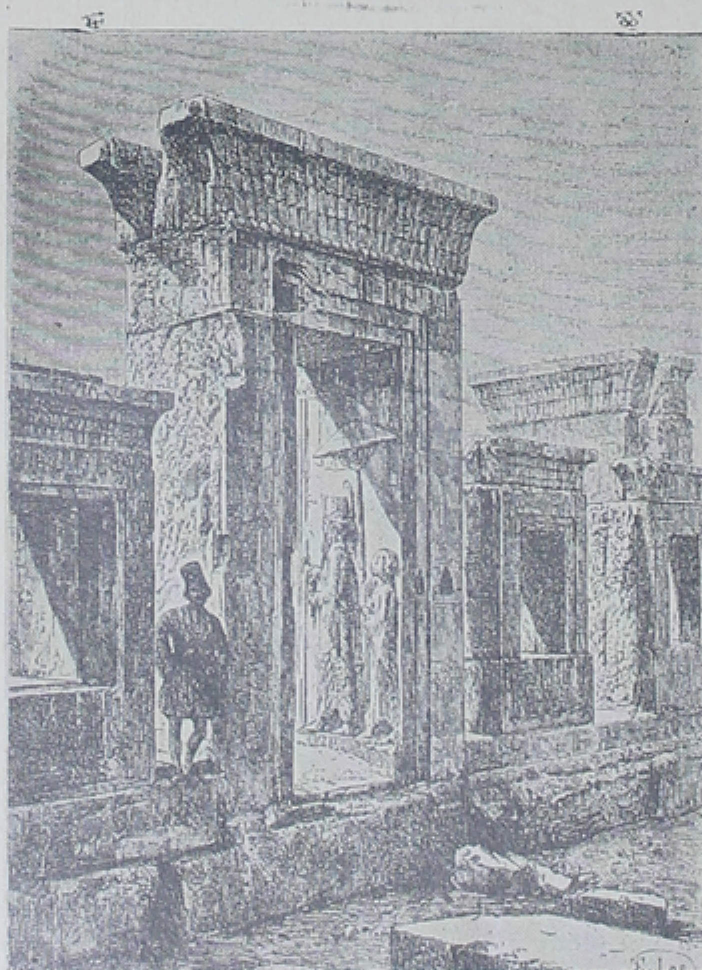
ازتمام محاسن وشکوه وتجملات این ابنیهٔ باستانی آنچه بیشتر ازهمه جلب توجه میکند حجاریهای برجسته ایست که آنها را زینت داده است . این تصاویر زیبای برجسته درگاهها وبدنهٔ دیوارها که به پله ها تکیه دارند علاوه برآنکه استادی وذوق وسلیقهٔ صنعتی را نشان میدهند اطلاعات گرانبهائی هم راجع بوضع لباس و اثاثیه منزل شاهان قدیمی پارسی در دسترس ما میگذارند وبانوشته های مورخین قدیمی کاملا مطابقت دارند . تازمان سیروس پارسیان لباسهائی میپوشیده اند که آستر آنها ازپوست حیوانات بوده است ویونانیان مخصوصاً آریستفان (Aristophane) معروف آنها راپرسید (Perside) یعنی لباس پارسی نامیده اند ونمونهٔ آن درتصویر برجستهٔ سیروس که درمادرسلیمان است دیده میشود . هرودوت هم میگوید که فاتحین پارسی بعدها لباسهای بلند وگرم ونرم آرین های شمالی را اختیار کردند وبه تقلید اشراف اکباتان آنها را زردوزی میکردند وپادشاهان هخامنشی پس ازفتح مد لباس زنان مدی رااختیار کردند که عبارت بوداز دامنهاوسه شلواردورو پوش ویك شنل. روپوش اول سفید وساده ودومی بلند ودارای گلدوزی بوده وروی پا می افتاده است . درزمستان شنل ارغوانی رنگ ودرتابستان شنل زردوزی شده میپوشیده اند . شاهزادگان و درباریان تاجی برسر داشتند شبیه بکلاههای نمدی که روستائیان ایالت فارس هنوز برسر میگذارند ولی طبقات پائین عموماً کلاه بلند نرم و نوك

تیزی داشتند که درزیر چانه بسته میشده است .

هرودوت درمشاهدهٔ آثار طبیعی فراستی بکار میبرده ولی در تاریخ طبیعی انسان چندان دستی نداشته است وبهمین جهت سستی جمجمهٔ پارسیان رااز استعمال این کلاه دانسته است، بنظرمن این کلاه بباشلق‌های قفقازیان بی شباهت نبوده است

تغییر وضع لباس که هرودت واسترابون بآن اشاره کرده‌اند از ملاحظهٔ تصاویر برجستهٔ حجاریهای مادرسلیمان وتخت جمشید ثابت میشود . لباس داریوش وجانشینان او ازهرحیث بالباس سیروس تفاوت دارد وباشرحی که مورخین قدیمی داده‌اند مطابق است .

ازمطالعهٔ این تغییر لباس که درروی تخته سنگهای سماق ، مانندمجلهٔ مد (journal de mode) صفحات مختلفی بما نشان میدهد ، باین نتیجهٔ قابل توجه میرسیم که ساختمانهای پرسپلیس خیلی بعد از بناهای دشت پلوار بوجود آمده است وتصویر برجستهٔ مادرسلیمان هم سیروس کبیر رانشان میدهد نه سیروس اصغر راکه محققین تاچند سال قبل بآن عقیده داشتند .



سر درکاخ داریوش

اولین تصویر برجسته‌ای که در این جا نظر مرا جلب کرد تصویر شکارگاه شاه بود که درآن شاه دامن لباس دوم را بکمرزده‌است . وشایدهمیشه درموقع لزوم برای آزادی عمل اینکار رامیکرده‌است

این تصویر علاوه براینکه در پرسپلیس موجوداست درروی مسکوکات موسوم به دریك (Darique) نیزدیده میشود .

درجائی یك شیر یاحیوان هولناك افسانه‌ای درروی پاهای عقب بلندشده وبشاه حمله میکند ولی شاه باآرامش خاطر وخونسردی باآن مواجه گردیده ومانند دلیران شرقی که نباید ازچنین برخوردی رویگردان شوند شجاعانه بادست راست خنجری درسینهٔ حیوان فروبرده و میخواهد شکم آنرا پاره کند . این نقش و نمونهٔ برجسته غالباً

روی استوانه‌هائی که در کلده پیدا شد نیز دیده میشود و همه جا حجاری آن با منتها درجه دقت و ظرافت انجام یافته است. هیکل حیوان و شکل شاه و لباسهای او همه با اصول علمی و با مهارت حجاری شده است. نکتهٔ دیگر این است که این حجاریها مانند حجاریهای برجستهٔ مادر سلیمان و حجاریهای مصری و آشوری با حاشیهٔ نمایش داده نشده‌اند بلکه در روی سنگ صاف و بدون حاشیه نمایان هستند. در تابلوی دیگر شاه در حالیکه عصای بلندی مانند عصای علمای روحانی شیعه در دست دارد و بآن تکیه کرده است گردش میکند و دو صاحب منصب در دنبال او هستند که



جنك داریوش با حیوان افسانه‌ای

که یکی چتر زرینی بر سر او گسترده و دیگری با بادزنی از پر طاوس اورا باد میزند. البته در ناحیهٔ گرمی مانند پرسپلیس چتر و باد بزن برای شاه از اشیاء گرانبهای ضروری است. در حین گردش دامن لباس بلند شاه روی زمین کشیده میشود و پاسبانان هم لباس بلند برتن دارند اما سربازان و مستخدمین که باید متصل در داخل و خارج کاخ در رفت و آمد باشند نیم تنه‌ای پوشیده‌اند که به بدن چسبیده و شلواری هم دارند شبیه بشلوار سپاهیان جنگی پارت که در حجاری های رومی دیده میشوند. کتیبه دیگری هم با این مضمون دیده میشود: «داریوش پادشاه بزرك شاهشاهان، شاه ایالات پسر هیشتاسپ هخمنشی این کاخ را بنا کرده است.» حجاریهای برجستهٔ روی درها و درگاهها زندگانی اوقات مختلف شاه را نشان میدهد اما حجاریهای دیوار دست انداز پله‌ها اوضاع دیگری را مجسم میسازند. در این جا مستخدمین بطرف کاخ بالا میروند بعضی بره و بزغاله‌ای در بغل گرفته و پاره‌ای ظرفهای پر از میوه یا مشکهای پر از شراب و یا کیسه‌ای از حبوبات برای تقدیم بشاه با خود میبرند.

درخاطر دارم که پله‌های معبد فو[۱] که از حیاط بیام منتهی میگردد دارای نقوش برجسته ایست وهیئتی از کهنه را نشان میدهد که در جشن‌ها قایق ها یا شعارهای مقدس را حمل میکنند. پس فکر این نوع تزیین اساساً مصری است ولی این صحنه‌های نمایش با آن نقوش مصری بکلی متفاوت است. در اینجا اشخاصی در موقع سال نو از پله‌ها بالا میروند تا پیشکش‌های خود را بشاهنشاه تقدیم کنند.

---

(۱) Edfou شهری است در مصر علیا در ساحل چپ رود نیل که دارای یك معبد قدیمی است (م)

اکنون از تاریخی که این تصاویر در سنگ تراشیده شده بیست و پنج قرن میگذرد و هنوز مرور زمن این جشن بزرك را که این تصاویر اساس آنرا نشان میدهند از خاطرها محو نکرده است . جشن نوروز همه ساله در پیشگاه شاهنشاه منعقد میگردد و ایرانیان عموماً این رسم باستانی را حفظ کرده‌اند و مدت سیزده روز آغاز فروردین را جشن میگیرند و بشادی وعیش و نوش و دید و بازدید میپردازند .



پلکان کاخ داریوش

در پائین این اشخاص حجاران هنرمند برای پر کردن زاویه‌ای که از آخرین پله‌ها پیدا شده تابلوی بسیار جالب توجهی ترسیم کرده‌اند .

در اینجا شیر قوی هیکلی با گاومیش در جنك است . حیوان وحشی ران حریف زورمند خود را بسختی گاز گرفته است و با پنجهٔ توانای خود ضربتی بگاومیش زده و کمر آنرا شکسته است . این تابلو باندازه‌ای جاندار مجسم شده که انسان بدیدن آن خیال میکند که راستی در مقابل شیر و گاومیش ایستاده است . تمام اعضای آنها درست مانند اعضای حیوایات زنده است وعجب تر آنکه این تصاویر در روی سنگ سماق سخت با مهارت محیر العقولی حجاری شده‌اند .

بنا بر عقیدهٔ بعضی از نویسندگان این صحنه جنك هورمزد را با اهریمن نمایش میدهد یعنی جنك میان نیکی و بدی که از اصول مذهبی زردشت است . میگویند حیوان خیالی که مانند اسب شاخ دار میباشد مظهر آهورامزدا خالق ومنعم وشیر مظهر اهریمن بدکار ومعدوم کننده است . اما قبول این عقیده برای من اشکال دارد زیرا که این موضوع در ازمنهٔ بسیار قدیم هم نمایش داشته و از بابلیها گرفته تا یونانیها [دارای هر مذهب که باشند] ملتی نیست که چنین صحنه‌ای را در روی سنگ نمایش نداده باشد و این مقصود را نرسانند که عاقبت فتح با پادشاه حیوانات است .

در فاصلهٔ هفتاد و پنج متر از کاخ داریوش بقایای دو کاخ دیگر دیده میشود که بتوسط خشیارشا وجانشینان او انجام یافته‌اند . اینها هم از روی همان کاخی که مؤسس پرسپلیس بنا کرده است ساخته شده‌اند

بالاخره چون بطرف شمال‌غربی برگشته واز کنار کوه عبور کنیم به بنای وسیع وباعظمت



جنگ شیرو گاومیش

تخت جمشید میرسیم که موسوم است به آپادانای صدستون. این تالار بزرگ بی نظیر پنج هزارمترمربع زمین‌را درزیر سقف خود پوشانیده بوده است درگاه ها و جرزها و تخته سنگهای جسیم که در بالای آنها قراردارد وپنجره‌هائی که در چهارطرف آن است هنوز مانندزمان قدیم برجای خود باقی هستند ولی گذشته ازاین تخته سنگهای وزین در کف تالارجزته ستونها چیزی دیده نمیشود .

چندتصویر برجسته که دردیوار درگاهها تراشیده شده شبیه است بتابلوهای قصرداریوش ولی پاره‌ای ازآنها کیفیت جداگانه‌ای دارند یکی ازآنهابدون تردیدورود مالیات‌راپای تخت نشان میدهد . شاه برتختی نشسته که بصندلی شباهت دارد سرپادشاه درزیر سایبان زرینی ازآفتاب محفوظ است وپاهایش بچهارپایه مربعی تکیه دارد وصاحب منصبی اورا باد میزند وپاسبانان مخصوص ازهر طرف‌اورا احاطه کرده‌اند . یك نفرصاحب منصب که شمشیری برکمر دارد کیسه سنگینی راآورده است که یحتمل مالیات‌مسکوك ساترابی باشد درپائین صحنه پاسبانانی قرار گرفته‌اند که ازطرز لباس بلندو کلاه آنهامیتوان حدس زدکه گاردمخصوص سلطنتی باشندودرقدیم آنهارا جاویدانهای ترس آورمیگفتند و پاره‌ای از آنهامانندتصاویر سربازان که در پله‌های قصرداریوش دیده میشوند دارای نیزه و ترکش هستند وبعضی هم باتیرو کمان‌مسلح‌میباشند یعنی همان تیرو کمانهائی که پارتهاداشتند وبوسیله آنهابلشگریان رومی تلفات زیادی واردآورند .

تخت شاهنشاه بشکل تخت‌های سلطنتی آشوراست بااین تفاوت‌که پایه‌های آن بجای اینکه صاف ومربع باشد برگشته است . سایبان‌هم که البته‌ازپارچه زراندودی بوده نقش‌ونگارقابل تماشائی داردکه باطلا وجواهرات زیادی تزیین یافته است . این سایبان زرین مرگب‌است ازدو پارچه نوار مانند و در زیر آن نواری است‌که یکدسته ازگاومیشان در آن دیده میشوند ودرمرکز آن تصویربالدار اهورا مزدا قرار دارد ودر زیرهمه آنهانوار دیگری است‌که یراقهای طلا وریشه‌های ضخیمی منتهی میگردد . شکل‌های بالدار متعدد منظره یك چادر مصریرا نمایش میدهند . یحتمل شاهان‌ایران نمونه‌هائیرا درخارج‌از مملکت‌خود دیده وبکارگران‌میداده‌اندکه مطابق‌ذوق وسلیقه ایرانی آنهارا بعمل‌آورندشایدهم‌داریوش

خواسته است صنایع وهنرهای [زیبای] ممالك آسیائی [و] افریقائی [را] در کاخ خود [ ] جمع کند وآنرا باصنایع وتجملات ملل باج گذار ایران مزین نماید .



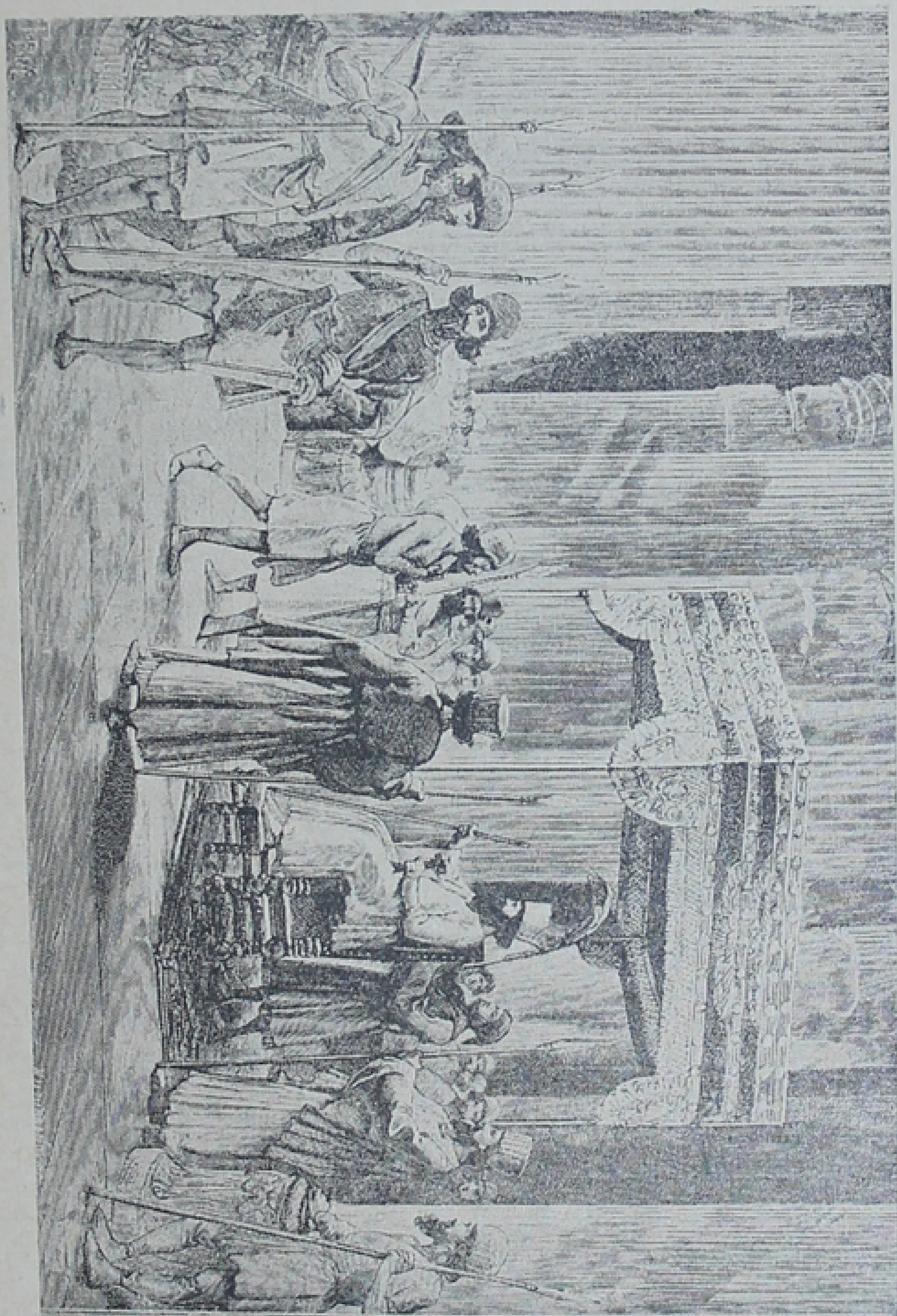
چنین بنظر میآید که نقشه بناو شکل درها وحجاریهای تزیینی را ازایونی و چوب بندی و پوشش بامهارا ازمملکت لیسی وستونها وسرستونها وقاعده آنهارا باتاج سردرها ازمصر ومجسمه سازیرا ازمملکت آشور بعاریت گرفته باشدوهمه اینها را برای ایرانیان از خارج بارمغان آورده تاموافق ذوق وسلیقه خود این نمونه های مختلف راهم آهنگ کرده ودر تزیین بنا بکاربرند .

مطالعه نقوش بر جسته تخت جمشید میرساند که صنعت حجاری آن برحجاریهای مادر سیلمان یسی برتری دارد کارهای صنعتگران هم عصر داریوش و جانشینان او مزایای قابل

مستخدم وسر بازگارد شاهی وسوار پارسی

توجهی دارند که درمادر سلیمان وجاهای دیگر دیده نمیشود وبا اینکه معایبی هم دارند، مناسبت وهم آهنگی خوبی نشان میدهند . طراحی نقشه‌ها با اسلوب و سبك کاملی صورت گرفته و برجستگی تصاویرهم باحجاریهای کلده ونینوا عدم توافقی ظاهر نمیسازند تنها ، زبردستی ایرانیان قابل تمجید نیست بلکه آنها ازمزایای طبیعی دیگری هم بهره مند میباشندودارای هوش وذوق وسلیقه خاصی هستند که کمتر درملل دیگر دیده میشود وبواسطه همین مزایا بوده که تناسب واقعی تصاویر برجسته رامراعات کرده واولین هنرمندانی هستند که ازدورنما‌ها صرفنظر کرده وتوانسته‌اند باهنرمندی تمام اشخاص یك صحنه رادریکجا جمع کرده ونمایش دهند .

متاسفانه این ذوق هنری درقرون بعد روبه تحلیل گذارده وآن صنایع ظریف و استادیها که درزمان سیروس وداریوش وجانشینان آنها انجام یافته است باآخرین نمایندهٔ دودمان هخامنشی از میان رفته است والبته در مملکتی کم‌از چوبهای نفیس محروم بوده وفقط موادخاکی بکار



ورود ممالک تابعه بدربار داریوش (نقاشی دیولافوا)

میبرده‌اند نباید غیر ازاین انتظار داشت . وبهمین دلیل است که پس ازسقوط داریوش کدمان دیگر نسخه ثانی کاخهای تخت جمشید درایران وجود پیدانکرده است وشاهان پارت وساسانی بساختن ابنیه آجری گنبد دار که ازخصائص معماری ملی ایران است اکتفا کرده‌اند .

باری دودخمه‌ای که درکوه حفر گردیده ودرپایه آنها شاهان هخامنشی شالوده تخت جمشید را ریخته‌اند ، اشخاصی را از روی خطا بخیال انداخته است کـه بناهای واقع در زیر آنها ، معابد ومقابری بوده‌اند شبیه به بناهائی که سلاطین مصری برای جاویدان ساختن

خوددر «تبس» ساخته بوده‌اند . البته چنین فرضی بنظرمن بسی دور ازحقیقت است زیراکه مقابر داریوش و اولین جانشینان او صخرهٔ نقش رستم حفر شده اند و از کاخهای پرسپلیس که اقامت گاه شاهان بوده ده کیلومتر فاصله‌دارند واین دو دخمهٔ مجاور تخت خیلی بعد ازبنای کاخها حفرشده‌اند ونمی توانند کاخهای سلطنتی را معبد یامقبره معرفی کنند ، ازهمهٔ اینها گذشته گواه صادق ماهمان کتیبه های خط میخی هستندکه صریحاً اعتراف دارندکه اینجا اقامتگاه شاهان هخامنشی بوده است .

گمان میکنم که مسائل مربوط بآغازوپیدایش پرسپلیس کاملاحل شده‌باشند . اکنون بایدبحل این مسئله پرداخت وفهمیدکه درچه زمانی این کاخهای باعظمت روبویرانی گذارده‌اند .

تقریباً تمام مورخین قدیمی بالاتفاق مینویسند واطمینان می دهندکه اسکندر مقدونی شبی درحال مستی کاخهای بی نظیرتخت جشید راآتش زد وانهدام آن ازهمان تاریخ شروع‌شد.

پلوتارک مینویسدکه تعیشات اسکندر درپایتخت هخامنشیان برای او نتیجهٔ شومی داشت بعقیدهٔ اوپادشاه مغرور مقدونی پس ازفتح این پایتخت میل مفرطی بشرابخوری پیداکرد و کاملا تسلیم عیش ونوش گردید وعادت ایرانیان راکه جشن میگرفتند ویکهفتهٔ تمام بتعیش میپرداختند پذیرفت . شبها به تقلید شاهنشاهان ایرانی لباس سفید میپوشید و سر خود را باتاج آنان زینت میداد حتی بزبان مغلوبین هم سخن میگفت ودر تحت مواظبت وپاسبانی جوانانی که‌از خانواده های بزرك این مملکت انتخاب کرده بود بسرمیبرد وازیکمده درباریان متملقی احاطه شده بودکه همیشه فاتحین بزرگ را بدنبال خود کشیده‌اند .

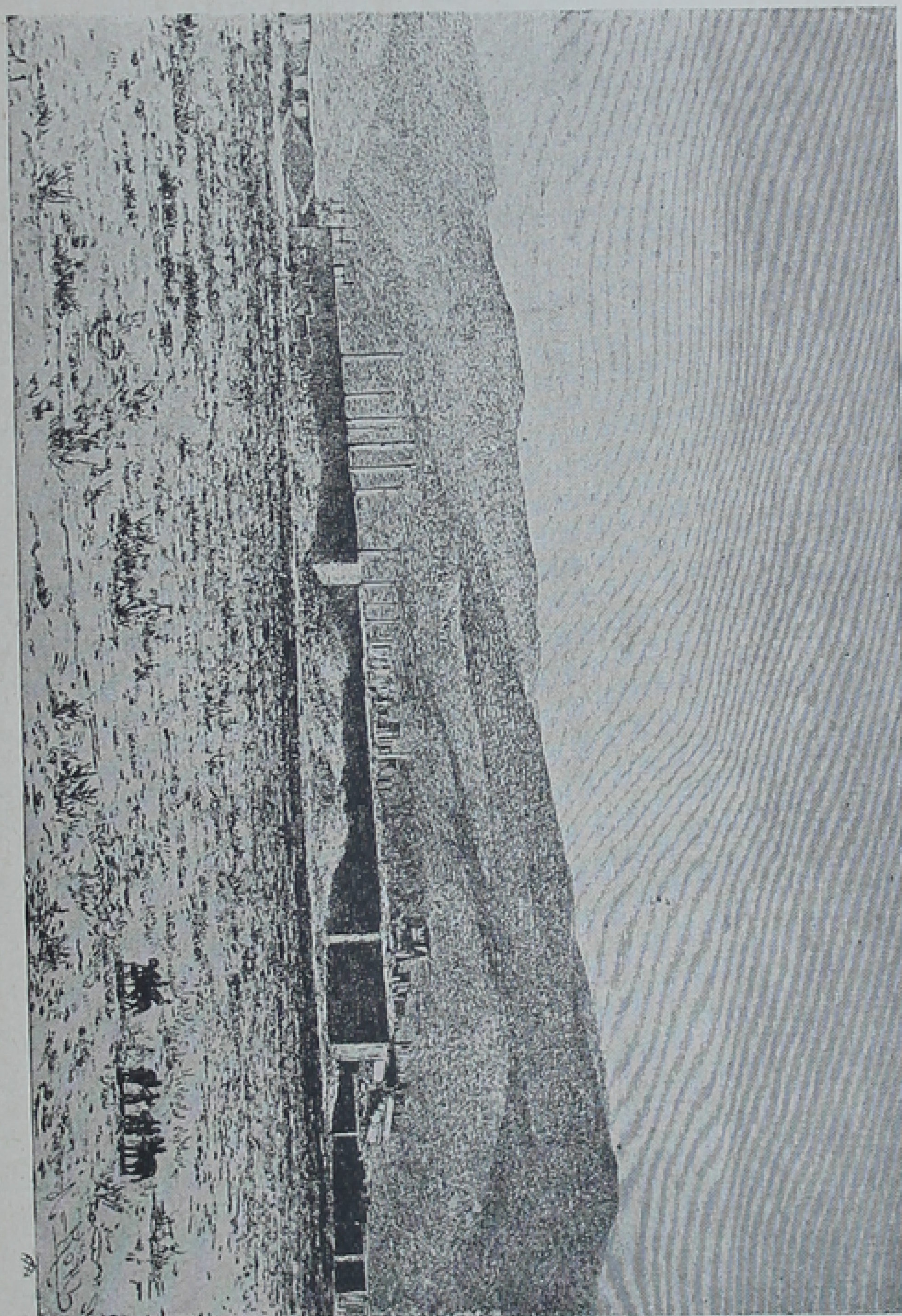
اکنون من درسایهٔ یکی ازدرگاههای آپادانای خشیارشا نشسته ومشغول مطالعهٔ احوال اسکندر هستم که بتوسط آمیوت (۱) ترجمه شده است وهنگام آتش زدن پرسپلیس را کاملا درتحت نظر آورده‌ام وهرقدرهم برای من گران تمام شود ناچارم که چنین‌جنایت بزرگیرا بپادشاه مقدونی نسبت دهم وبطور یقین درحضور این‌سنگهای مکلس وستونهائی که‌آتش بآنهازیان رسانده وبقایای تیرها که تبدیل بزغال گردیده‌اند اعتراف کنم که مسلماً اسکندرمرتکب‌چنین جنایتی شده ونوشته های مورخ یونانی کاملا مقرون بصحت است .

«هنگامیکه اسکندر آمادهٔ تعقیب داریوش‌آخرین نماینده سلسلهٔ سلاطین هخامنشی بود باین فکر افتادکه قبل ازحرکت چندروزی بتعیش وتفریح پردازد بنابراین بادلبران‌سیمین‌تن و لعبتان‌شوخ وقشنگ یعنی معشوقه های خود درجشنی که سران سپاه برای‌اوفراهم‌نموده‌بودند حاضرشد وچون این‌جشن خصوصی وغیررسمی بود اجازه دادکه دوستانش‌هم بامعشوقه‌های خود درآن‌حضوریابند . زیباترین ومشهورترین این دلبران که هرآن باین یاآن تعلق‌خاطر پیدا میکند تائیس Thaïs آتیکی (۲) معشوقهٔ بطلمیوس بود یعنی همان سرداریکه پس از مرگ اسکندر پادشاهی مصررا تصاحب کرد . این زن بدکار بامهارتی که داشت بعشوه‌گری

---

(۱) Attique ناحیه‌ای ازیونان قدیم بوده که‌آتن پایتخت یونان درآن‌واقع بوده‌است.

(۲) Amyot نویسنده فرانسوی ومترجم نوشته‌های پلوتارک است(۱۵۱۲-۱۵۸۳) .



منظرهٔ کلی عمارات ویران تخت جمشید

طنازی پرداخت واسکندر را درسرمیز سرگرم ساخت وبالاخره باو نزدیک شدو با یک حالت
تصنع شبیه بواقع که ازخصائص وطنی او بود باسکندر گفت : چقدر من خوشوقت وشادم که پس از
تحمل مشقتهای مسافرت در آسیا وسرگردانیها وسختی ها که در دنبال لشکریان تو کشیدم
امروز بپاداش خود رسیدم ومشمول مراحم تو گردیدم واکنون دراین قصر عالی شاهنشاهان بزرگ
ایران بتفریح میپردازم. راستی دراین ساعت بقدری خوشوقتم که همین یک لحظه شادی وتعیش

برای تمام عمرم کافی است وهیچوقت ازخاطرم محو نخواهدشد . اماخوشوقتی وشادی من بمراتب زیادترمیشد اگراجازه میدادی که خانهٔ خشیارشا را بتلافی آتش زدن آتن پایتخت یونان ، درحضورشاهی چون تو آتش بزنم وباآتش بازی وسایل تفریح را فراهم آورم تا درآتیه یونانیان بتوانند بگویند زنانی که در دنبال اردوی اسکندر بودند توانستند طوری خسارات وارده بیونان راجبران کنند که ازدست هیچیك ازسرداران بری وبحری یونان ساخته نبوده است بمحض اینکه حرف او تمام شد معشوقه های اسکندر وسایر زنان همه ازشادی فریادبر آوردند وبشدت کف زدند واسکندررا درحال مستی تحریك کردند .

فاتح مقدونی چنان تحت تأثیراین زنان تبه کارواقع شدکه فوراً ازسرمیز برخاست وتاج گلی برسر گذارد ومشعلی بدست گرفته بجلوافتاد ودرحالیکه معشوقه‌ها دردنبال او برقص وشادی پرداخته بودند مشعل رابسقف تالار نزدیك کرد .

سایرمقدونیان بمشاهدهٔ این عمل بکمك او پرداخته ومشعل بدست درصف مستان واردشدند و بخیال اینکه این عمل اسکندر نشانهٔ برگشت او بیونان است ونمیخواهد دیگردرمیان وحشیان بماند وبهمین جهت بسوزاندن قصر سلطنتی آنان مبادرت کرده است باتمام قوا بانهدام قصور همت گماشتند» این است تفصیل آغاز انهدام این کاخهای باعظمت که نظیر آنها را دنیا دیگر بخود ندیده است .

ذکراین نکته هم لازم است که پاره‌ای ازمورخین عقیده دارند که اسکندر مجلس مشورتی از سران سپاه فراهم کرد وبامشورت آنان باین عمل ننگین که تاابد یونانیانرا لکه دار ساخت مبادرت کرد .

بهرتقدیرتمام مورخین اعتراف کرده‌اند که اسکندر پس ازآنکه بهوش آمد ازاین عمل زشت خود پشیمان گردید وبلافاصله فرمان داد آتش راخاموش کنند .

بعقیده کنت کورس (۱) این کاخ باعظمت شرقی که ملکهٔ زیبای تمام ابنیهٔ دنیا ومهد سلاطین عظیم الشأنی بودکه آنهمه قوانین سودمند برای ملل تابعهٔ خود وضع وتدوین کردند وبدنیا سرمشق تمدن دادند ، یعنی پایتخت بزرگی که هزاران کشتی لازم بود تالشگریان آنرا انتقال دهد وسطح اروپارا ازکثرت جمعیت بپوشاند بدینطریق روبانهدام گذارد .

خلاصه یونانیان ایرانیانرا برای انهدام معبدپارتنن وحشی خوانده‌اند ولی خودآنها درموقع آتش زدن پرسپلیس وحشیگری را بمنتها درجه زیادتر بروز دادند .آتش زدن سارد موجب انهدام آتن شد اماآتش زدن پرسپلیس را پس ازگذشتن دوقرن نمی توان جبران خرابی پارتنن محسوب داشت .

شهرمخصوصی که مورخین عرب آنرا استخر نامیده‌اند ودرفاصلهٔ کمی ازاین کاخها وجود داشت ابتدا به‌مصیبت حزن آورکاخهای پرسپلیس گرفتار نگردید وبنا برعقیدهٔ پاره‌ای ازمورخین

---

(۱) Quinte Curce - مورخ لاتینی قرن اول میلادی و مؤلف تاریخ اسکندر است ، کتاب خود راخوب تألیف کرده‌ولی جنبهٔ افسانهٔ آن برجنبهٔ حقیقت غلبه دارد (م)

ایرانی مدت زمانی بحال خود باقی بود زیراکه پس از خراب شدن تخت جمشید و مردن فاتح مقدونی یکی ازحکام یونانی موسوم به پانسست Penceste برای روان شادی فیلیپ پدر اسکندر وخود اسکندر دراین شهر مراسم قربانی انجام داد واردشیر بابکان هم درموقعیکه مهیای جنگ باپارتها شد درهمین شهر منزل داشت وشاپوردوم برای آبادی شهر نصیبین که بدست خود ویران کرده بود از همین شهر ششهزار نفررا بـآنجا کوچ داد. درتاریخ ۶۳۲ میلادی شهراستخر هنوز مقرآخرین پادشاه ساسانی بود ولی عمر درقرن اول هجرت این شهر بدبخت رامحاصره کرد وآنرا بکلی ویران ساخت وتقریباً تمام سکنهٔ آنرا بشیراز کوچاندو ازآن تاریخ ببعداین پایتخت قدیمی بکلی متروك ماند.

آخرین ضربت را یکی ازحکام شیراز برسراین شهرفرودآورد. توضیح آنکه چون این خرابه‌ها مأمن راهزنان شده بود وپیوسته بقتل وغارت مسافرین میپرداختند حاکم امرکرد که آنچه از این بناهای باستانی مانده خراب کنند وبکلی باخاك یکسان نمایند. سنگهای عظیم الجثهٔ کاخهای داریوش وخشیارشا که درطول بیست ودو قرن در برابر قوای منهدم کننده طبیعت مقاومت کرده بودند مدت مدیدی کارگران حاکم را بزحمت ومشقت مبتلا کردند. شکر خدارا که تهران زود وبموقع ازاین عمل علم وصنعت کشی آگاه گردید وازانهدام این ابنیهٔ باستانی جلوگیری کرد وازآن تاریخ ببعداین آثار تااندازه‌ای مورد احترام واقع شد وفقط دودفعه درزمین کاخ حفریات وکاوشهائی کرده وصدماتی واردآورده‌اند.

هرگاه دراین خرابه‌ها باکتشاف پردازند ممکن است آثار نفیس واطلاعات تاریخی گرانبهائی بدست آورند ولی هوای این ناحیه بقدری گرم وتحمل ناپذیر ونیش پشه‌ها بقدری زهرآلوداست که سیاحان فقط بتماشای این خرابه‌ها قناعت کرده وهرچه زودتر ازآنجا فرارمیکنند.

۱۷ اکتبر - دیروزعصر درموقع مراجعت بکناره کاروان کوچکی ازگبران را دیدم که بقصد زیارت ابنیهٔ نقش رستم آمده ودر بیرون دهکده منزل کرده بودند. آخرین باقیمانده های پیروان مذهب قدیمی زردشتی رادرایران گبرودرهندوستان پارسی میگویند. سکنهٔ ایران قبل ازطلوع پیغمبر اسلام ص همه تابع آئین زردشت بودند.

امروزصبح من از این اشخاص تازه‌وارد تقاضای ملاقات کردم. رئیس خانواده ملبس بلباس معمولی ایرانی است با این تفاوت که لباسی از ماهوت خوب برتن دارد ودر نهایت تمیزی است وبااینکه این لباس تازه دوخته شده وصلهٔ ناهمرنگی برروی شانه آن دوخته شده‌است. مسلمانان بااین وصلهٔ ناجور گبران را تشخیص میدهند، زن اوهم بااینکه جوان است ضعیف ومسن بنظرمیآید امابالای رسا وسیمای آراسته‌ای دارد. این زن وشوهرازحیث نمونه‌نژاد وقیافه بامسلمانان ساکن فارس تفاوتی ندارند. لباس این زن مانند همان لباسی است که شاپور پوشیده ودرنقش رستم نمایان است. من همان نیم تنهٔ آستین دارقدیمی وهمان سه شلواررا برتن اوی بینم ومانند طبقهٔ متوسط مادها کلاهی ازپارچه برسردارد وپارچه‌ای ابریشمی مانندعمامه

کوچکی بدور آن پیچیده است واین‌همان سرپوشی است که ایرانیان درزمانهای بسیارقدیم بسرخود می‌بسته‌اند .

این اشخاص نجیب ازمن تقاضا کردند که باهم بخرابه های تخت‌جمشید برویم ومنهم باکمال میل تقاضای آنهارا پذیرفتم وباهم بطرف تخت‌رفتیم . بی‌نهایت‌افسوس میخوردم که لهجهٔ محلی یزدی آنها را خوب نمی‌فهمیدم و بتوسط یکی ازتفنگچیان باآنها گفتگو میکردم اماتفنگچیان‌هم روی‌خوشی بآنها نشان نمیدادند وبانظرحقارت بآنها مینگریستند .

درهرحال‌دانستم‌که‌تقریباهشت‌هزارنفرگبردرشهر یزد که‌معروف است به« شهرروشنائی » وحومهٔ آن پراکنده‌هستندو برطبق آداب‌ورسوم آئین‌قدیمی زردشت‌عمل‌میکنندوهم‌مذهبان‌هندوستانی‌هم بآنها درتأسیس مدارس کومك میکنند ونظر بنامه ای‌که علی (ع) داماد پیغمبرنوشته وتوصیه کرده‌است که‌مسلمانان باید آنها را در تحت حمایت خود محفوظ نگاه دارند تا اندازه ای‌از اذیت وآزار آنها بر کنار هستند و اجازه دارند که اموات خود راتسلیم‌طیور شکاری نمایند ولی نمی‌توانند مانند زمان قدیم در هوای‌آزادبعبادت پردازند ونبایدسواره‌داخل‌شهر شوند وچون‌بمسلمانی برسند پیاده‌میشوند و پس ازعبور او دوباره سوارمیشوندوازپوشیدن لباس‌بدون‌وصله ممنوع هستند.



خانوادهٔ زردشتی

گبران مردمان فعال وکارآمد ودارای اخلاق پاکی هستند و یکزن بیشتر نمیگیرند.هرگاه دستورات مذهبی ایران اجازه‌دهد زنان ودوشیزگان این طایفه میتوانند بی‌حجاب بیرون آیند زیراکه‌مستوری‌زنان درآئین‌زردشت پسندیده نیست . بواسطه‌امانت ودیانت وصداقت

در کسب و تجارت در نزد هموطنان خود احترامی دارند امانت‌داری ودرستی آنها ضرب المثل است و بواسطهٔ همین صفات نیك و پسندیده که درمشرق زمین کمیاب است توانسته‌اند در ایالت جنوب شرقی ایران تجارت را بخود انحصار دهند .

من بسی مایل هستم که از آداب ورسوم این آئین باستانی ایران آگاهی بیشتری بدست آورم ولی اینها اطلاعات عمیق و کافی ازمذهب خود ندارند وفقط گفتند که زردشتیان پاره‌ای از ابنیهٔ تخت جشیدرا متبرك ومقدس میدانند ودرهر جای عالم سکونت داشته باشند درموقع امکان بزیارت آتشکده‌ها ومقابرهخامنشی وبرج مربع نقش رستم میآیند .

بطوریکه از کتب مقدس هندی استنباط میشود مذهبی که اکنون گبران بآن عمل میکنند ترکیبی است از مذاهب بسیار قدیمی که از اصول معتقدات طوایف قدیمی آرین مأخوذ شده است طوایف مدی مخصوصاً به ثنویت قائل بوده اند ولی پارسیان چنانکه معلوم است در دوران شاهان اولیه قائل بوحدت مبداء ویکتا پرستی بوده وعقیده داشتند که اصل بدی همیشه مغلوب اصل نیکی است. آنها به یگانگی خدا ولایزالی اوقائل بوده‌اند وعقیده داشتند که این خدای یگانه دارای صفات خاصه‌ایست که ممکن است حیات مخصوص ومستقلی اختیار کنند. از افسانه‌ها و داستانها چنین برمیآید که زردشت توانست اهالی مد را تابع مذهب مزدیسنا بنماید ولی معلوم نیست که این قانون گذار درچه زمانی در سلك حیات بوده‌است ؟ این مسئله برای من مجهول مانده ولی خاطرم آرام است که من به‌تنهائی این مسئله‌را بلاجواب نگذارده ام بلکه هیچیك ازدانشمندان نتوانسته‌اند تاکنون باین مسئله پاسخ قاطع وقانع کننده ای بدهند . مورخین و محققین همه بالاتفاق بقدمت منشاء آن اعتراف دارند ولی هیچیك نتوانسته اند تاریخ حیات زردشت وظهور اورا معین وروشن سازند .

پاره‌ای ازمورخین یونان که از آنجمله‌است اودکس (۱) زمان حیات زردشت رابشش الی هفت هزار سال قبل ازمرك اسکندر میرسانند وپلین (۲) ظهور اورابه‌هزارسال قبل ازموسی میرساند واکزانت Xanthe که ازاهالی لیدی است عقیده دارد که اودرحدود ششصد سال قبل ازداریوش اول ظهور کرده است و مورخین جدید اورا هم عصرداریوش بزرك پادشاه هخامنشی میدانند اما عقیدهٔ اخیرهم بنظرمن درست نمیآید زیراکه داریوش افتخار میکند که دوباره معابد منهدم شدهٔ بتوسط مغهارا احیاکرده است واگر بخواهیم واقع گوئی کنیم باید بگوئیم که تاکنون هیچگونه مدرکی پیدا نشده است که شخصی‌را بنام زردشت درزمان معینی معرفی کند .

بنابر روایات ایرانیان، زردشت درشهرارومیه ازتوابع آذربایجان که درآنزمان جزء مملکت مدی بوده‌است تولد یافته . دورهٔ طفولیت وجوانی اودرجنك و کشمکش بادیوان وشیاطین گذشته است ودرسن سی سالگی فرشتهٔ عالی رتبه‌ای بنام وهومنه براو ظاهرشد واو را نزد

---

(۱) Eudoxe منجم یونانی است که ساعت شمسی افقی رااختراع کرد[۲۰۶ قبل ازمیلاد] (م)

(۲) Pline یکی ازادبای رم است که کتابی راجع باخلاق مردم قدیمی نوشته است(۱۲۰ بعدازمیلاد)(م)

اهورامزدا خدای یگانه برد . زردشت مانند پیغمبری که بمأموریت خود آگاه باشد ازخدای متعال خواست که تعلیماتی راجع باخلاق ودرجات پستی و برتری فرشتگان آسمانی ودستورات مذهبی وسرانجام انسان وانقلابات جوی وتأثیر کواکب باوبدهد و بالاخره این پرسش‌را از اهورا مزدا کرد :

« بهترین مخلوق زمین کدام نوع است ؟» واینطور پاسخ شنید: « بهترین مخلوق، انسانی است که قلب پاك وبی آلایشی داشته باشد .»

زردشت از این پاسخ عالی خوشوقت ومجذوب گردیده خواست وظایف واعمال فرشتگان را بداند و ارواح نیك وبدرا بشناسد . قبل از آنکه اهورا مزدا بخواسته های او پاسخ دهد امرکرد تااز کوه مشتعل وفروزانی عبور نماید وسینه و شکم خود را بازکند ووا داشت که فلزات گداخته را دربدن اوبریزند . زردشت بدون واهمه و دردو رنج این عمل را تحمل کرد وپس ازآنکه ازبوتهٔ آزمایش باکمال خلوص بدرآمد اهورامزدا اوستا یعنی کتاب قوانین را باودادودوباره اورابزمین فرستاد. نخستین کارزردشت این بود که بدربارشاه گشتاسب پادشاه ممالك باختررفت وعقلا وعلمای دربار را که قصد هلاك او را داشتندبوسیلهٔ معجزات مغلوبو مجاب کردو بالاخره شاه وخانوادهٔ شاهی‌را بآئین‌خود دعوت‌نمود وشاه هم آئین‌اورا پذیرفت .

زنداوستا بمنزلهٔ دائرة‌المعارفی است مرکب ازشرعیات وفقه واصول‌مذهب زردشت وهم‌کتاب دعا وآداب‌ومناسکی‌است که‌هرروزه بایدآنراخواندوبدستورات آن‌عمل کرد . این کتاب‌مدت زمانی درنزد ملل‌غربی مجهول بود و هرکس بنوعی‌نام آنرا به‌پستی‌یادمیکرد . خوشبختانه اندکی‌بیشتراز یك قرن‌میشود که‌دانشمند معروف آنکتیل‌دوپرون (Anquétile - Duperron) آنرا بفرانسه‌آورد وروایاتی میرساندکه درزمان اسکندر شمارهٔ مجموع کتب زردشت به‌بیست ویك جلدمیرسیده وهمه‌درآنزمان موجود بوده است ولی امروزدومجموعه بیشترموجود نیست که‌حاوی‌مطالب‌مختلفی‌است . مجموعهٔ‌اول‌مرکب است ازوندیداد ساده‌که برضدشیاطین‌واهریمنان سخن میراند ویسنا یعنی‌کتاب قربانی وویسپرد یعنی کتاب‌آداب ورسوم‌مذهبی، تمام‌این‌کتب بزبان زندیامدی نوشته شده‌است .

آئین مزدیسنا تاکید میکند که قبل‌از هرعمل باید به‌پرستش اهورا مزدا پرداخت که جوهری است عاقل و نورانی ومشعشع وبسیار عالی وبزرگ وبسیار خوب وبسیارکامل وبسیار فعال و بسیار باهوش وبسیارزیبا و این همان خدای بالداری است که داریوش در حجاریهای مقابر هخامنشی درمقابل‌آن ایستاده است (۱).

---

(۱) فروهر خدای بال دارنیست بلکـه زردشتیان معتقد بودند که فروهریا فروشی یکی از نیروهای باطنی است که پس‌ازدرگذشت آدمی ازتن جداگشته وبسوی جهان‌مینوی‌میگراید امادرآغاز هرسال یعنی درهنگام نوروز برای سرکشی خان ومان دیرین خود بزمین فرود میاید ودر مدت ده شبانه روز روی زمین‌بسرمیبردو بمناسبت فرودآمدن فروهرهای نیاکان هنگام نوروز را فروردین خوانده‌اند وپس‌ازگذشتن ده‌روز دوباره بطرف آسمان میرود (م)

اهورامزدا برای عمل نیك خلقت‌خود شش‌فرشتهٔ مقرب را معاون قرارداده است که موسومند بامشاسپندان ویك عده فرشتگان راهم مأمورحفظ عالم کرده است که موسومند بایزدان واین ایزدان فرشتگان دیگریرا در تحت اوامر خود داشته اند که هریك مراقب‌مخلوقات‌مخصوصی بوده‌اند.این موجودات مجرد فروشیان یافروهران نام داشته‌اند وبهراندازه که وظائف خود را در روی زمین بهترانجام میداده اند درآسمان مقرب ترمیشده اند وچنین بنظرمیآید که فرشتگان نگاهبان مذهب عیسوی هم به‌تقلید ازهمین فرشتگان بوجودآمده باشند .

اهورامزداکه بمعنی «صاحب اقتدار مطلق» است نام دیگری هم دارد وآن سپنتامینو میباشد یعنی «جوهریکه پیوسته روبتوسعه وانبساط است» سپنتامینو یااهورا مزدا عالم را خلق‌میکند وقوائی‌هم بوجود میآورد که عالم خلقت‌رااداره‌میکنند(۱) .

درمقابل سپنتامینواصل دیگری‌هم هست که کارش خرابی وفسادوانهدام است وآنراانگره‌مینو « جوهر وحشت و اضطراب » مینامند وبنام اهریمن هم خوانده شده است . انگره مینو موجودات زیان رسان راازعدم بوجود میآورد ولی اهورامزدا برعکس موجودات سودمند ونیکی وزیبائی ونوررا ایجاد میکند .

انگره‌مینو همچون درعمل انهدام معاون‌لازم‌داشت دیوان راتحت‌فرمان‌خودآورد ، این‌دیوان مأموریت داشتند که پیوسته بذرفساد واندوه و گناه‌رادرروی زمین‌بیافشانند وشش‌نفرازآنها که ازهمه توانا تربودند درمقابل‌شش‌امشاسپند عرض اندام میکردند .

باری‌دستورات عملی‌اوستا بسیار عاقلانه وپسندیده است ومقصود قانون‌گذار بوجودآوردن یك‌اجتماع آرام وثروتمند وخوشبخت بوده است .

زراعت که‌شالوده واساس سیستم اقتصادی‌است باطرزقابل تمجیدی دراوستا توصیه‌وتأکید شده است و فورمولهای مذهبی زردشتی هم بسیار ساده است وانجام‌آنها زحمت‌آورنیست زردشت قبل ازهرچیز از انسان میخواهد که بعبادت خدای یگانه بپردازد و برای او قربانی کندوپیوسته قلب خودرا پاك‌وبی‌آلایش نگاه دارد ودرهرحال ازراستگوئی انحراف‌حاصل نکند واعمال ورفتارمنصفانه وعادلانه‌ای داشته باشد(۲) .

اهورا مزدا مجسمه و معبد مخصوصی نداشته است . فقط در قلهٔ کوهها محل هائی بوده است که‌روحانیان زردشتی آتش‌مقدس را درآنجاهمیشه‌روشن‌نگاه میداشته‌اند وایرانیان برای‌خدا گاوواسب وگوسفند قربانی میکرده‌اند . گوشت قربانی را درمجاورت‌آتش میگذاردند نه‌در

---

(۱) اهورامزداخدای یگانه است‌ودوقوهٔفاعله‌که‌یکی به سپنتامینو ودیگری به‌انگره‌مینوموسوم میباشد هردو مخلوق اهورامزدا میباشند وپیوسته بایکدیگر جنك میکنندودر واقع ایندوقوه همان قوائی هستند که ازآنهاخیروشر بوجودمیآید ودائماًدر کشمکش هستندو بالاخره‌خیر برشر غلبه خواهد کرد [م] .

[۲] دراوستا زردشت پیروی سه‌اصل راپیوسته بمردم تأکید میکند که‌عبارت‌است‌ازگفتار و رفتار واندیشهٔ‌نیك (م) .

روی شعله فروزان آن تا آتش از ترشحات آن آلوده نشود و برای احتراز از آلایش آب وخاک و آتش اموات را نمیسوزاندند وبخاک نمی سپردند و در رودخانه نمی انداختند بلکه آنهارا درمیان برجهای بی سقف موسوم بدخمه (برج سکوت) قرار میدادند وتسلیم طیور گوشتخوار مینمودندوعقیده داشتند که پس ازمرگ انسان روح اوسه یاچهارروز درپهلوی جسد خاکی میماند وبعد درمحکمه‌ای احضارمیشود وفرشتهٔ راشنو اعمال خوب وبد اورا میسنجد و بعداورا بطرف پلی که دربالای جهنم قرار دارد راهنمائی میکند . هرگاه اعمال بد براعمال خوب زیادتی داشته باشند فوراً درپرتگاه عمیقی میافتد وطعمهٔ اهریمن میشود وبرعکس اگر اعمال خوب براعمال بد فزونی داشته باشد سالم ازپل میگذرد ونزد وهومنه میرود تاتوسط اوباهورا مزدا معرفی شود .

رؤسای مذهب که عموماً بنام ماژ «مغ» خوانده میشده‌اند ملقب به آتراوان هم بوده‌اند . شاید کلمه ماژ درمدماننذ کلمه لوی (Lévi) درنزد یهودنام قبیله‌ای بوده که ازمیان آن روحانیان بیرون میآمده‌اند تامستقیماً وارث ریاست مذهبی اسلاف خود بشوند این رسم هنوزهم درمیان زردشتیان هندی معمول است .

همانطورکه روحانیان ماکلماتی برای تخفیف روحانیان غیرکاتولیك بکارمیبرند، کلمهٔ ماژ [مغ] هم که نویسندگان قدیم آنرا ازایرانیها بعاریت گرفته‌اند کلمه‌ای بوده است که مخالفین برای خفت روحانیان مدی استعمال می کرده اند وبهر حال این مسئله مسلم است که مغها کاملا برمملکت مد مسلط بوده‌اند ودرصدد برآمده‌اندکه پارس راهم فتح کنند وبهمین جهة بوده‌است که باحیله گوماتای مغ را برتخت کامبیز نشاندند ولی داریوش ازمقاصد آنها جلوگیری کرد ودراعدام آنها کوشید .

داریوش درتمام مدت پادشاهیش نسبت بمغها بدبین بود و رؤسای آنها را بعناوین مختلف بسختی مجازات میکرد . پس از داریوش مخصوصاً در زمان اردشیر سوم ناهید و مهر هم درآئین قدیمی ایران دخالت پیدا کرد ودرزمان اشکانیان خدایان ملی قدیم ایران وارباب انواع بیگانگان حقارت وتخفیف زیادتری دیدند .

پس ازآنکه ساسانیان براوضاع مسلط شدند باحیاء آئین قدیم پرداختند وآتشکده‌هارا دوباره رونق دادند وآئین زردشت در دورهٔ سلطنت آنها از نو احترامی پیدا کرد واین حال دوام داشت تازمانی که اعراب برایران تسلط یافتند ومذهب اسلام‌را جانشین مذهب قدیمی طایفهٔ آرین کردند (۱).

۱۸ اکتبر - اکنون یکهفته است که ماهمه روزه بستایش اهورامزدا اشتغال داریم وبامداد وپسین

---

(۱) نوشته های مؤلف اقتباسی است ازاوستاشناسان باختری قدیم وباآنچه امروز محققین راجع بآئین زردشت نوشته‌اند تفاوت زیادی دارد . کسانیکه بخواهند بمطالعهٔ آئین ایرانیان باستانی بپردازند میتوانند بنوشته های خاورشناسان جدید مخصوصاً بکتب دانشمند محترم آقای پور داود مراجعه نمایند .

باو درود میفرستیم و بامجسمه های قشنگ شاهان هخامنشی معاشرت میکنیم . مارسل یکدفتر دویست صفحه‌ایرا پر از یادداشت و نقشه کرده است . منهم کلیشه های بسیار بادقت تهیه کرده وآنها را با آب صاف شسته و پرداخته ام و دیگر کاری نداریم مگر اینکه با بقایای قصور سلاطین بزرگ ایران مراسم تودیع بعمل آورده واز دربار پرسپلیس اجازهٔ مرخصی بگیریم.(۱) مفرشها بسته شد واسبانرا زین کردند و بطرف شیراز که حاکم نشین ایالت فارس است و بعقیدهٔ حافظ قاهره و دمشق و کلبه بروبحر درجنب آن هیچ است روآوردیم

فصل بیست ودوم

عزیمت ازکناره ـ تنگهٔ الله اکبر ـ مدخل بازار ـ ورود بتلگرافخانه ـ زندگانی زنان اروپائی درشیراز ـ پایتخت کریمخان ـ حامی خارجیان .

۱۹ اکتبر ـ بااینکه نوکران و چاروادارها عجله داشتند که زودتر لانهٔ کناره را ترک کنند درحوالی مغرب آمادهٔ حرکت شدند و بما گفتند : « دنبال تیرهای تلگراف بروید واطمینان داشته باشید که راهرا گم نخواهید کرد. »

من گفتم بسیار خوب وسوار شدیم واز قافله جلو افتادیم . درحوالی ساعت ده تفنگها و پیشتابها را پر کردیم وخوشوقت شدیم که ازهم صحبتی باتفنگچیان آسوده شده ایم ومیتوانیم نفسی براحت بکشیم. بدبختانه پس از یکربع ساعت درتاریکی شب فرورفتیم و راهرا گم کردیم وهرچه جستجو کردیم دیگر نه شاهراه پیداشد ونه تیرتلگراف . ناچار بعقب برگشتیم و بکناره آمدیم. دهقانی که درمنزل او فرود آمده بودیم مارا راهنمائی کرد و بشاهراه انداخت وگفت : در دنبال ردپای قافله حرکت کنید انشاالله بزودی بآن ملحق خواهید شد. ماهم بنصایح او عمل کرده و مدتی بهمان طریق طی مسافت نمودیم اما بزودی بصخره ای رسیدیم که ممکن نبود اثری ازپای حیوانات دیده شود. مدتی بطرف چپ وراست درجستجوی جاده گشتیم ولی هم ماوهم اسبان سرگردان ماندیم زیرا که ازراه خارج شده بودیم وجرئت جلورفتن نداشتیم ، فقط یك روزنهٔ امید برای ما مانده بود که شاید بتوانیم به پیدا کردن تیرهای

---

(۱) پس از دیولافواهم دانشمندان ومحققین دیگری ازاروپا وآمریکا بایران آمده ودر این آثار باستانی مطالعات وتحقیقاتی کرده‌اند . مخصوصاً پرفسور هرتسفلد ازطرف دولت ایران مأمور تحقیقات شدو گزارش جامعی تهیه کرد که مرحوم پیرنیا آنرا در کتاب ایران باستان طبع ومنتشر نمود.

بعلاوه چندسالی است که ازطرف دولت ایران هیئتی درخرابه های کاخهای سلطنتی هخامنشیان مشغول خاک برداری شده ودرضمن عمل بکشف اشیاء نفیسی موفق گردیده است وشرح آنها را به تفصیل درکتبی تحت عنوان گزارشهای باستان شناسی که اخیراً بطبع رسیده است دردسترس عامه گذاشته‌اند وطالبین میتوانند بآنها مراجعه نمایند (م)

تلگراف موفق شویم ولی اینکار هم درشب تاریک مشکل بود. دراین‌موقع باریک صلاح چنین‌دیدیم‌که پیاده شده وبامشورت ومعاونت یکدیگرراهی‌پیدا کنیم. ضرب‌المثل‌میگوید: «انسان دراثربحث ومشورت عاقبت بروشنائی خواهد رسید.»

پس از مشورت قرار براین شدکه من‌بیحرکت درجای خود بااسبان بمانم ومارسل بجستجو پردازد، شاید راه نجاتی پیدا شود. امامارسل نزدیک بین بود ونمی توانست بخوبی از عهدهٔ انجام این وظیفه برآید.

تقریباً باندازهٔ نیمساعت شوهرم‌برای انجام‌وظیفه زمین رالگدمیزد ولاینقطع مراصدامیکرد تاارتباطمان قطع نگردد و بالاخره هم بنتیجه‌ای نرسید. بنابر این بنزد من آمد و گفت بهتر این است‌که عنان اسبانرا دردست‌گرفته وروی زمین دراز کشیم تا روشنائی بامدادی نمایان گردد.

پس ازلحظه‌ای ازشادی فریادکشید وبه تقلید ارشمیدس مهندس چندبار این‌لفظ یونانی‌را تکرار کرد«اورکا ... اورکا» [۱] توضیح آنکه بادی بشدت وزید وسیم تلگراف راکه‌در بالای سراوقرار داشت وچندین دفعه اززیرآن عبورکرده وآنرا ندیده بود بصدا درآورد وبدینطریق توانست خط تلگراف را پیداکند ودرنتیجه خط سیرما معلوم گردید. اماپیدا کردن تیر تلگراف هم کمک مهمی بمانکرد زیراکه ماجبور شدیم در جستجوی‌آن ازقلهٔ تپه‌ها بطرف دره ها سرازیر شویم واز سنگلاخها وصخره های‌صعب‌العبور خطرناک یعنی از جاهائی‌که شاید روز جرئت عبور از آنهـا را نداشتیم بگذریم و بالاخره با زحمت زیاد بشاهراه افتادیم.

هنگامیکه سفیدهٔ صبح دمیدمن‌توانستم ازدورکاروان وتفنگچیان‌را تشخیص‌دهم ودراین خیال بودم‌که درموقع رسیدن بنوکران نگویم که راهرا گم کردیم وبصدماتی گرفتار شدیم اما چون بآنها ملحق شدیم ابداً ازاین تأخیرما اضطرابی نشان ندادند وهمین باعث شدکه من بشدت بملامت‌آنها پرداختم‌که چرا تمام شب‌بدون اینکه درفکر اربابان خود باشند براه ادامه داده اند.

---

(۱) Euréka یعنی‌یافتم. اشاره باین داستان است‌که روزی پادشاه سیراکوز در جزیرهٔ سیسیل، ارشمیدس‌دانشمندراخواسته، تاجی باو نشان داد وگفت: زرگرمقداری طلاونقره برای ساختن این تاج ازمن گرفته است. میخواهم‌بدون‌اینکه تاجرا برهم زنی مقدارطلا و نقره‌ای که درآن بکاررفته معین کنی، ارشمیدس‌چندروز درفکر پیدا کردن راه حل مسئله بودتاروزی درحمام طریقهٔ حل‌مسئله را پیدا کرد. توضیح آنکه چون درآب خزانه فرورفت مشاهده کردکه مقداری‌ازآب‌درخزانه‌بالا آمد وفهمیدکه هرجسمی که درآب‌فرورود‌باندازهٔ حجم خودآبرا بالا میآورد وراه حل‌مسئله درنظرش روشن شد. گویند ازفرط شادی ازحمام بیرون‌آمد وبابدن‌عریان درکوچه بطرف خانه میدوید وپیوسته تکرارمیکرد یافتم...یافتم

یکی از آنها گفت : «جنابعالی بیجهت بغلامان خود پرخاش میکنید چون شب تاریك بود و مابخیال اینکه شما جلورفته‌اید، کاری نکردیم اماهمینکه سفیدهٔ صبح دمید از کاروانهائی که میآمدند اتصالا جویای شماشدیم وبعلاوه از اوضاع صحی ایالت فارس هم تحقیقاتی کردیم. چطور ممکن است که مادرفکر شما نباشیم. سلامتی شما منتها آمال و آرزوی ماست.»

من پرسیدم که از اوضاع ایالت فارس چه شنیدید ؟

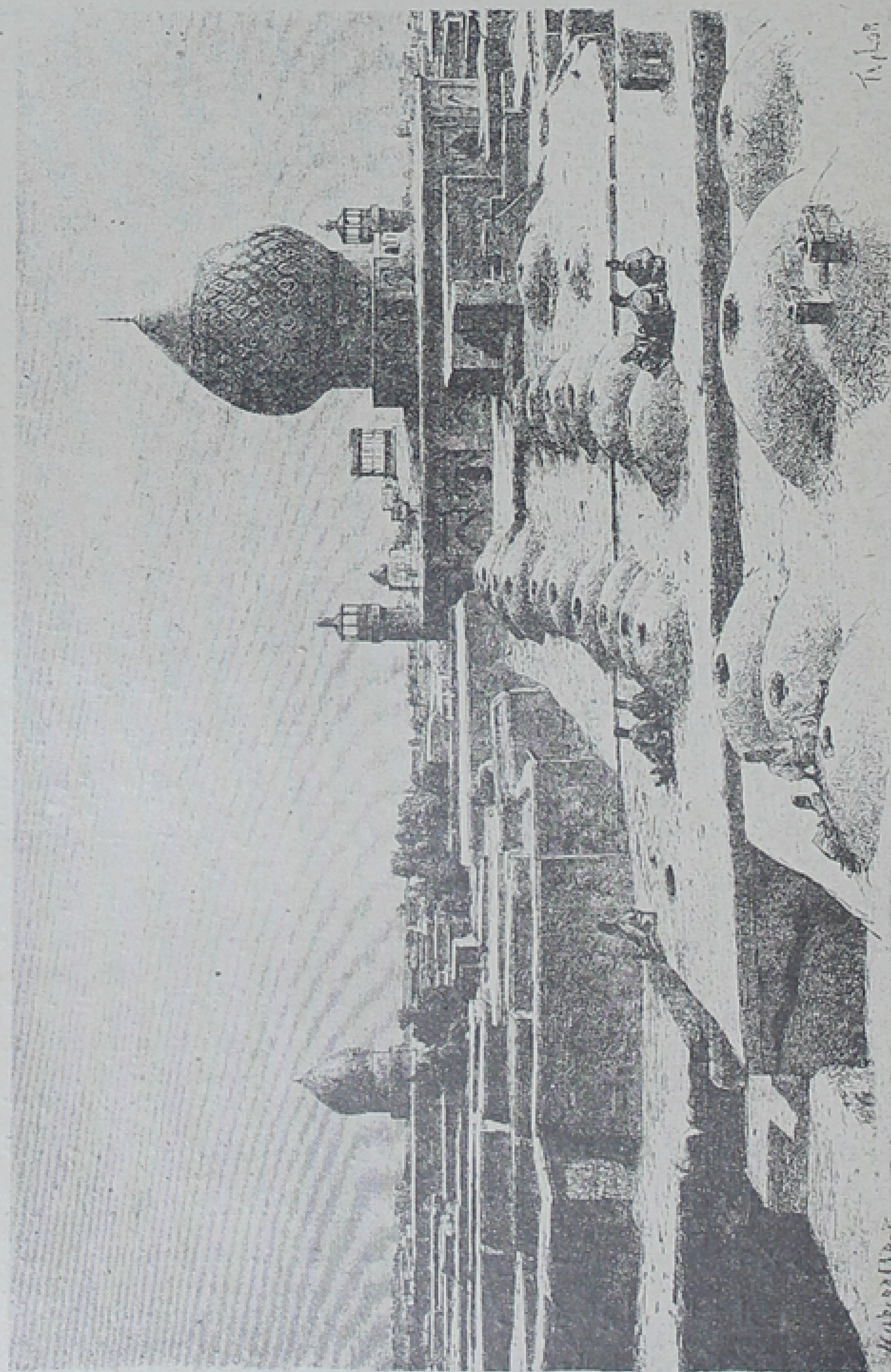
گفت : اوضاع بسیار بداست . تب و نوبه دراین فصل پائیز کشتارزیادی کرده بخصوص که از کودکان دیگراثری درزرغون باقی نمانده‌است واشخاص بزرگ همچون تلفات زیادی دیده‌اند همه دهکده‌ها را ترك کرده و بکوهستان پناهنده شده‌اند، بنابر این لازم است هرچه زودتر این دوازده فرسخ فاصله راطی کرد وبشیرازرسید .

من گفتم البته باید زودتر فرار کرد زیرا درسه ماه قبل قاطر چیانی که از شیراز باصفهان آمدند نقل کردند که زارعین محصول خود را رها کرده ورفته‌اند ودرنواحی زرغون که برای حیوانات وخوراك برای مسافرین پیدا نمیشود .

چاروادارن بشدت ناراحت شدند که چگونه باید این فاصله را بدون توقف طی کنند در صورتیکه درمدت اقامت مادر پرسپلیس مانند بچه‌هاکه مادرشان بآنها وعدهٔ گردش داده‌است ودرهر پنجدقیقه میگویند مامان برویم ، این قاطرچیان هم پیوسته بمامیگفتند برویم، اقامت دراین خرابه ها بس است اما اکنون کلمه برویم را فراموش کرده بودند .

یابوهای مانظر باینکه یکهفته تمام استراحت کرده بودند توانائی آنرا داشتند که اززرغون بگذرند وبسیاحان ابنیهٔ هخامنشی ناسپاسی نشان ندهند . بهرحال چاره جزرفتن نبود . یك نواختی بیابان واشعهٔ سوزان آفتاب نیمروز وآهسته راه رفتن حیوانات موجب آن شدکه من درروی زین چرت بزنم وهمین طور خواب وبیدار طی‌مسافت میکردیم که ناگهان ازشکاف کوهی دشت قرمزرنگی را دیدم که درمیان آن گنبد های پوشیده ازکاشیهای رنگین نمایان بود وطولی نکشیدکه حصار وبرج وباروی شهر پیدا شد وباغهای اطراف شهرکه درختان سروزیبا درآنها خودنمائی میکرد نمایان گردیدومرا بیاد سروهای قبرستان ایوب اسلامبول انداخت . ایرانیان که شیفتهٔ مظاهر طبیعت هستند دورنمای شیرازرا بهترین مناظر مملکت خود میدانند واوضاع آنرا بنظم ونثر توصیف کرده‌اند.کمی بعد به تنگه‌ای رسیدیم که موسوم است به‌تنگهٔ الله اکبر. میگویند علت اینکه این‌تنگه باین‌نام معروف شده این‌است که چون‌مسافر پس ازتحمل مشقات این راه طولانی باین تنگه میرسد ومنظرهٔ زیبا ودلربای شیراز را می‌بیندتعجب کرده وبی‌اختیار ازساخته‌های دست پروردگار زبان به‌تحسین وآفرین میگشاید وازشدت تعجب میگوید الله اکبر. البته طبیعی است‌که مسافر پس از تحمل سختی‌ها وراه پیمائی دربیابانهای لم‌یزرع ویکنواخت ، ازدیدن این‌منظرهٔ شگفت آورحاکم نشین ایالت‌فارس شادی آمیخته بجنونی پیدا میکند .

این معبرتنگ تنهاراهی است که میتوان بوسیلهٔ آن بدشت شیراز رسید وتاشهر یك کیلومتر



منظرهٔ شهر شیراز

فاصله‌دارد. یکعده ازسپاهیان نیزدرآنجاپاسبانی میکنند. در بالاخانهٔ سردر این تنگه نسخهٔ گرانبهائی ازقرآن مجید محفوظ است‌که میگویند بادست سلطان ابراهیم پسر شاهرخ شاه بانیکوترین خط نوشته شده است .

درویشی که نگاهبان این گنج گرانبها بود چون دیدکه مامتوجه خزانهٔ او نشدیم و بواسطهٔ خستگی وناتوانی دررفتن شتاب داریم باقیافهٔ عبوسی بمانگریست ولی ماهم بی‌تقصیر بودیم زیراکه پس ازطی هفتاد ودو کیلومتر باآنهمه مشقت درزیرآفتاب سوزان نه‌حس کنجکاوی درمامانده بودونه ذوق سیاحت آثار گرانبها . درضمن نقش برجسته‌ای‌راهم درديوار صخره‌ای دیدیم‌که به‌تقلید حجاربهای‌ساسانی، فتحعلی شاه را بافرزندانش‌نمایش میداد. این‌صخره‌رادر طرف دست راست گذارده وارد دره‌ای شدیم‌که مورخین یونانی آنرا حفرهٔ فارس وخود ایرانیان بطور شایسته‌تری نام گرمسیر بآن داده‌اند وبا اینکه ارتفاع شهر شیراز ازسطح دریا بهزاروپانصد وپنجاه متر‌میرسد هوای‌اطراف آن گرم است .

خیابان‌عریض ومنظمی‌که شایسته ورود باین شهرحاکم نشین است از میان باغهای قشنگ وباصفاعبور میکند وباستحکامات شهرمنتهی‌میشود . دراطراف‌شهرحصار و خندقی است‌که دارای برج وباروی خراب وپر از کثافات است . درآنطرف دروازه دکانهائی دیده میشد که درختان برآنها سایه انداخته بودند ولی ازبازار تجارتی اثری ندیدیم . عدهٔ زیادی از مردم درکناردیوار افتاده وعبای‌آستر داری بسرکشیده بودند وباوجودآفتاب سوزان‌بشدت میلرزیدند . چون قدری پیشتررفتیم ازسه دکان دوتای‌آنها رابسته دیدیم وآن‌هم‌که‌نیمه‌باز بود صاحبش مانند مرده‌ای درمیان اجناس روی زمین افتاده بود .کاروان بازحمت ازکوچه های‌تنگ‌وکثیف عبور کرد . بالاخره بمیدان بزرگی‌رسیدیم‌که‌دریکطرف‌آن ادارهٔ‌تلگراف خانه واقع بود . همینکه بآن نزدیك شدیم مستخدمین‌جلوآمده‌و گفتندکه مدیر تلگرافخانه به‌ییلاق رفته وسفارش کرده است‌که ماشما را بآنجا ببریم تاازخطرناخوشی محفوظ بمانید . اگرچه ماپس از سیزده ساعت متوالی روی زین ماندن بکلی خسته و وامانده شده ومحتاج باستراحت بودیم ولی ازترس ابتلای به‌تب راضی شدیم‌که سه کیلومتر دیگرهم برویم شاید ازتب ولرز بر کنار باشیم .

باری دوباره ازمیدان برگشته ، ازکوچه‌ها گذشتیم‌ودر دشت‌پرخاکی طی مسافت کردیم و بالاخره درخیابان‌مشجرعریضی افتادیم وبباغ قشنگی واردشدیم‌که پرازگلهای ممالك غربی بود ودربعضی ازباغچه‌ها هم کلم و کنگر وبادنجان‌کاشته بودندکه درختان پربارسیب وگلابی برآنهاسایه‌انداخته بودند . دروسط باغ هم‌عمارتی نیمه‌ایرانی‌ونیمه اروپائی‌دیده‌میشد. خلاصه ازدیدن این باغ مختصرنشاطی بمن دست داد ومثل این بودکه درمملکت متمدنی وارد شده‌ایم . معاون‌تلگرافخانه‌مستر بلاکمر (Blackmore) باستقبال ماآمد ودر حالیکه میلرزید دواطاق مبله‌دراختیار ماگذارد وچون دربحران‌تب‌مالاریا بود ونمی‌توانست بروی‌پابایستد اجازهٔ مرخصی گرفت ورفت‌که درمنزل خود بیافتد .

مستخدم بما گفت فرنگی دیگری هم‌درشیراز هست که نام او دکتر ادلینگ (Odling) وطبیب مخصوص کارمندان خط تلگراف انگلیس است و اگر مانند روزهای پیش‌تب نداشته باشد امروزبعدازظهر بدیدن شماخواهدآمد.

خدایا من‌درچه مملکتی‌هستم ! ازبدو ورود تاکنون پیوسته مریض می‌بینم.

۱۰ اکتبر- امروزمن مشغول بازکردن وسایل‌عکاسی شدم تا ببینم چه‌سالم مانده وچه‌شکسته است که ناگهان صدای داد وفریادی شنیدم وپشت سرآن یوسف آشپزرا دیدم که باسر بی کلاه ولباسهای پاره بطرف من‌میدود.

بمحض رسیدن اشك ریزان گفت : خانم بمن‌رحم کنید... بدادم برسید.. این چاروادار پدرسگ میخواهد مرا بکشد، جسارت‌راجحدی رسانده که بغلام جنابعالی دست درازی میکند این سگ‌لامذهب‌انعام مرانداد وچون مطالبه کردم بامشت ولگد بمن‌جواب دادوبشما هم‌فحش میدهد. اورا تنبیه کنید. اوقسم خورده‌بودکه پس‌ازگرفتن باقی ماندهٔ کرایه انعامی بمن بدهد ولی امروزبجای انعام مراکتك زده‌است.

بطوریکه فهمیدم بازمسئلهٔ مداخل درکار بوده وازقرار معلوم پس ازآنکه چاروادار باشی اثاثیه‌ماراتحویل داد وبس ماندهٔ کرایه راگرفت ورفت یوسف آشپزدردنبال اورفته ومطالبهٔ انعام کرده است وکشاکش درمیان آندو روی داده وچاروادار بجای انعام مقداری مشت و لگد باوتحویل داده است وچون‌آشپزتوانائی مقاومت نداشته بشکایت نزد من‌آمده است وباگریه وزاری استمداد میطلبد.

من‌چون بقضیه پی بردم خندیدم. معهذامحض‌تسکین خاطر اوبجستجوی چاروادار پرداختم واورا درآشپزخانه‌وطویله‌وسایرجاها نیافتم. اتفاقاً درموقع‌مراجعت‌اورادر پشت‌تپه گلی‌دیدم که بامشت‌به‌بینی خود میکوبد تاباسر و صورت خون‌آلود نزدمن‌بشکایت آیدوازترس‌اینکه مبادا تعقیب‌شود مشغول طرح این‌نقشه شده‌است.

بمحض اینکه مرا دید باحالت تضرعی‌که خالی ازاضطراب نبودگفت : خانم به‌بینید نوکرشما چه‌بروز من‌آورده است. دراصفهان‌شش تومان بعنوان انعام ازمن‌گرفت وامروزهم‌باندازهٔ همان مبلغ مطالبه میکند. اگربنا باشد من‌هرچه بگیرم‌باوتحویل دهم پس‌خودم بازن‌وبچه چه باید بکنم !

من نتوانستم از خنده خود داری کنم. بعدآشپزرا صداکرده‌بملامتش پرداختم واوراتهدید کردم که اگربازهم چنین‌کاری را تکرارکنی بحاکم خواهم گفت که تورا بزندان اندازد. درپاسخ من گفت من بشما وحاکم هردوخواهم‌خندید. شیرازشهر مقدسی‌است، میروم در مسجد بست می‌نشینم تا ببینم چگونه شما یا حاکم جرئت دارید که در مسجد قدم بگذارید ومرا دستگیر کنید.

چون کار باین‌زمینه رسید ومن دیدم که مشاجرهٔ باوبنفع من‌تمام نخواهد شدآنچه طلب‌داشت

باو دادم و گفتم که تورا از خدمت معزول کردم ، برو و دردسر را کم کن .

آشپز حیله گر گفت : پس برای لباسهای پاره شده ام چه میدهید ؟

- من دیگر یکشاهی بتو نخواهم داد ، برو به مجتهد عارض شو اگر دلش بحال تو بسوزد ناچار لباس بتو خواهد داد .

۱۱ اکتبر - دیروز با معاون تلگرافخانه و دکتر آدلینگ کاملا آشنا شدیم . هر دو نفر زنهای خود را از دست داده اند . مالاریا و گرمای شدید و کسالت حاصلهٔ از اقامت چندین ساله در شیراز بحیات آنها خاتمه داده بود . و بطوریکه نقل میکردند این دو زن که شجاعت بخرج داده و همراه شوهران خود بشیراز آمده بودند باین فکر افتادند که با ورزش خود را نیرومند کرده و در مقابل بدی آب و هوا و نا ملایمات استقامت کنند بنابر این روز های اول با سب سواری و گردش پرداختند اما از بیرون آمدن آنها بدون حجاب انقلاب و شورشی در شهر تولید گردید و مردم بدیدن آنها هتاکی و فحاشی میکردند و کار بجائی رسید که از حرف تجاوز کرده میخواستند بعمل پردازند و آنها را اذیت کنند ناچار شوهرانشان بحاکم شکایت کردند حاکم هم گفته بود من نمیتوانم از شورش عمومی جلوگیری کنم . چارهٔ منحصر بفرد این است که از خانه بیرون نیایند و اگر خواستند بیرون آیند باچادر و چاقچور و روبند حرکت کنند . شاید این دو زن بپوشیدن چنین لباسی تن در میدادند اما اشکال دیگری در کار بود که نمی توانستند با این لباس با شوهران فرنگی خود بیرون بروند و از روی ناچاری بمحبوس شدن در خانه راضی شدند . در تابستان گذشته خانم بلاکمر مریض شد و در گذشت و خانم دکتر ادلینگ هم مالاریا گرفت و اکنون سه هفته میگذرد که او هم با زندگانی بدرود گفته است . از نقل این داستانهای حزن انگیز من بشدت مغموم شدم و فهمیدم کـه در شهر پر اندوهی وارد شده ام .

در این سال ، تنها اروپائیان در پرداخت مالیات بمرض مالاریا پیشقدم نبودند بلکه عدهٔ کثیری از اهالی هم نسبت بآن ادای وظیفه کردند بخصوص کودکان خرد سال که بندرت از این بلا در پناه ماندند . هیچیك از اهالی شیراز بافتخار معاف شدن از این بلای عمومی سرافراز نشده بود همه طعم این ناخوشی خطرناك را چشیده بودند اما عجب است که با این حال صبح و شام در خوردن خربوزه و هندوانه و خیار افراط میکنند . مقدار گنینی که در دواخانه ها بود تمام شده و دیگر بهیچ قیمتی پیدا نمیشود .

اهالی شیراز این مرض را بطوفانهای هوائی نسبت میدهند که بکثرت در فصل بهار در این نواحی بروز میکند ولی علت اصلی این است که در سراشیبی دامنهٔ کوهها و تپه ها حفره زیاد است و آب باران بمقدار زیادی در حفره ها میماند و از تابش آفتاب متعفن میگردد و پشه مالاریا تولید میکند و اهالی از نیش آن مسموم میشوند .

۱۲ اکتبر - امروز طرف صبح ، وقت من تمام صرف پذیرائی واردین گردید . ابتدا یك دکتر بوی آمد که از شاگردان دکتر تولوزان بود و نظر به توصیهٔ استاد خود بملاقات ما آمده بود

بعداز او هم یکنفر که مانند مستان نگاه میکرد آمد نام او میرزا صالح خان وشغلش حامی خارجیان است . وقتیکه خودرا معرفی کرد من بیاد حامی خارجیان اصفهان افتادم که چگونه اسباب دردسر وزحمت ماشده بود . اما برعکس دیدم که زبان فرانسه راخوب حرف میزند وبعد معلوم شد که مدتها درلندن منشی سفارت بوده است امادر تمام مدت اقامت درلندن یك کلمه انگلیسی هم یاد نگرفته است و بنا برخصائص ذوقی ایرانیان که عاشق زبان فرانسه هستند ، بفرا گرفتن این زبان همت گماشته است وخیال میکنم که چندین دفعه از تنگهٔ مانش عبور کرده وبپاریس آمده است تایادگاریهای سواحل مه آلود رودخانه تایمزرا با گردش درخیابانهای پاریس از خاطر محو نماید وتعجب من زیاد ترشد ازاینکه فهمیدم این مرد حوصله بخرج داده وآشپزی راهمراه خود بارو پا برده ویکسال تمام درزیردست آشپزان ما شاگردی گذارده است تاطرز تهیهٔ خوراك های اروپائی راکاملا یاد بگیرد . من پیش خود فکر میکردم که اگراین مرد نتواند مانند همکار اصفهانی خود بما مساعدتی بکند اقلا آشپز او که رقیب کارم (۱) است نمونه‌ای ازمعلومات خود بما ارائه خواهد داد . حدس من صائب بود زیراکه میرزا صالح خان درموقع رفتن ازما دعوت کرد که پس فردا ناهاررا درمنزل او صرف کنیم وتعهد کرد که خبرورودمارا بنایب الحکومه بدهد. پس ازپذیرائی ازواردین ورفتن آنها برای گردش وسیاحت شهرشیرازازمنزل بیرون رفتیم. درضمن گردش باطنا شهررا مخاطب قرارداده ومیگفتم : ای شیرازجنت طراز . . ای مهد فصحای سخن پرداز.. ای موطن شعرای بزرك وای شهرطرب خیزونشاط انگیز . . ای شهرمشهور گل و بلبل، تو راچه میشود وچرا باین حال افتاده‌ای؛ درحال عبوراز کوچه های تومن جز کثافت چیزی ندیدم . عمارات وابنیه ات همه ازآسیب زلزله شکافته ودرشرف انهدام است. چرا شاعران عالیمقام توسر به تیره مغاك فروبرده‌اند ، کوآن عندلیبان نغمه‌پرداز تو ، وکجا رفتند آن گل سرخ های معطر تو؟

باری چنین بنظر میآید که این شهر قدمت زیادی نداشته باشد. مورخین عرب بنای آنرا درسال ۶۹۵ میلادی ذکر کرده‌اند وبنوبت بتصرف سلاطین مختلف ایران درآمده است ودر زمان کریمخان زند بمنتهای اوج ترقی رسیده است . کریمخان که دراواسط قرن اخیر درسلك حیات بود عنوان پادشاهی اختیار نکرد وبلقب وکیل الرعایا قانع شد وبرای اینکه بقبا یلی نزدیك باشد که درتصاحب تخت وتاج باو مساعدت کردند پایتخت خود را درشیراز قرار داد ودورا دور شهرخندق وحصار کشید وابنیهٔ عالی درآن بنا کرد ودر بیرون محوطهٔ شهرباغهای سرو ومرکبات زیاد ایجاد نمود ودرمحله ای که هنوزهم بنام او افتخار دارد قصرو بازاری ساخت که بهترین بازارهای ایران است ومسجد ومدرسهٔ بسیار با ابهتی هم باین ساختمانها ضمیمه کرد . همانطورکه شاه عباس دراصفهان به نیکو کاری معروف است کریم خان نیزدر شیراز شهرتی دارد. همینکه نزدیك ابنیه اورسیدیم احتیاجی پیدا نکردیم که از همراهان نام بانی آنها را

---

[۱] Carème نام آشپز مشهور فرانسوی است که چند جلد کتاب درفن خوراك پزی انتشار داده است .



مدخل بازار شیراز

پرسیم زیرا که میدانستیم همه خواهند گفت وکیل و جز وکیل کسی را نام نخواهند برد .

باری با اینکه ابنیهٔ مذهبی شیراز ازروی نقشه ابنیهٔ اصفهان ساخته شده است از جهت تزیینات وضع جداگانه‌ای دارد . چنین بنظر میآید که هنرمندان شیرازی تخته رنگ پیشینیان خود را بدور انداخته واصول جدیدی از باغهای باصفای شیراز بعاریت گرفته‌اند . بته‌های گل سرخ در روی کاشیهای زمینه سفید خود نمائی دارد و بمجموعهٔ نقاشیهای بدنهٔ دیوارها منظره روشنی میدهد که در آن ، رنگ لاکی شبیه برنگ قرمزدانه تسلط دارد .

از تمام ابنیهٔ وکیل مدرسه از نقطه نظر تزیین جالب توجه تر است . این مدرسه در نزدیکی مسجد واقع شده و دیوارهای آن از کاشیهای مربع مینائی مستور گردیده است . هریك از این کاشیها اگر از بنا برداشته شود به تنهائی یك تابلوی قشنگ جداگانه ایست وشایستگی آنرا دارد که در پهلوی شاهکارهای نقاشی غربی جای بگیرد . متاسفانه در نتیجهٔ زلزله تمام این ابنیه تکان خورده وآسیب زیاد دیده است . البته ارواح حافظ و سعدی هم از این خرابیهای وارده اندوهگین هستند .

تنها کار نیك کریم خان این نبوده است که بتزیینات پای تخت خود بپردازد بلکه همیشه در فکر فراهم کردن وسایل آسایش وخوشبختی رعایای خود هم بوده است وعدل و انصاف ومهرو ملاطفت او نسبت برعایا زبانزد خاص وعام است .



جلوخان مسجد وکیل

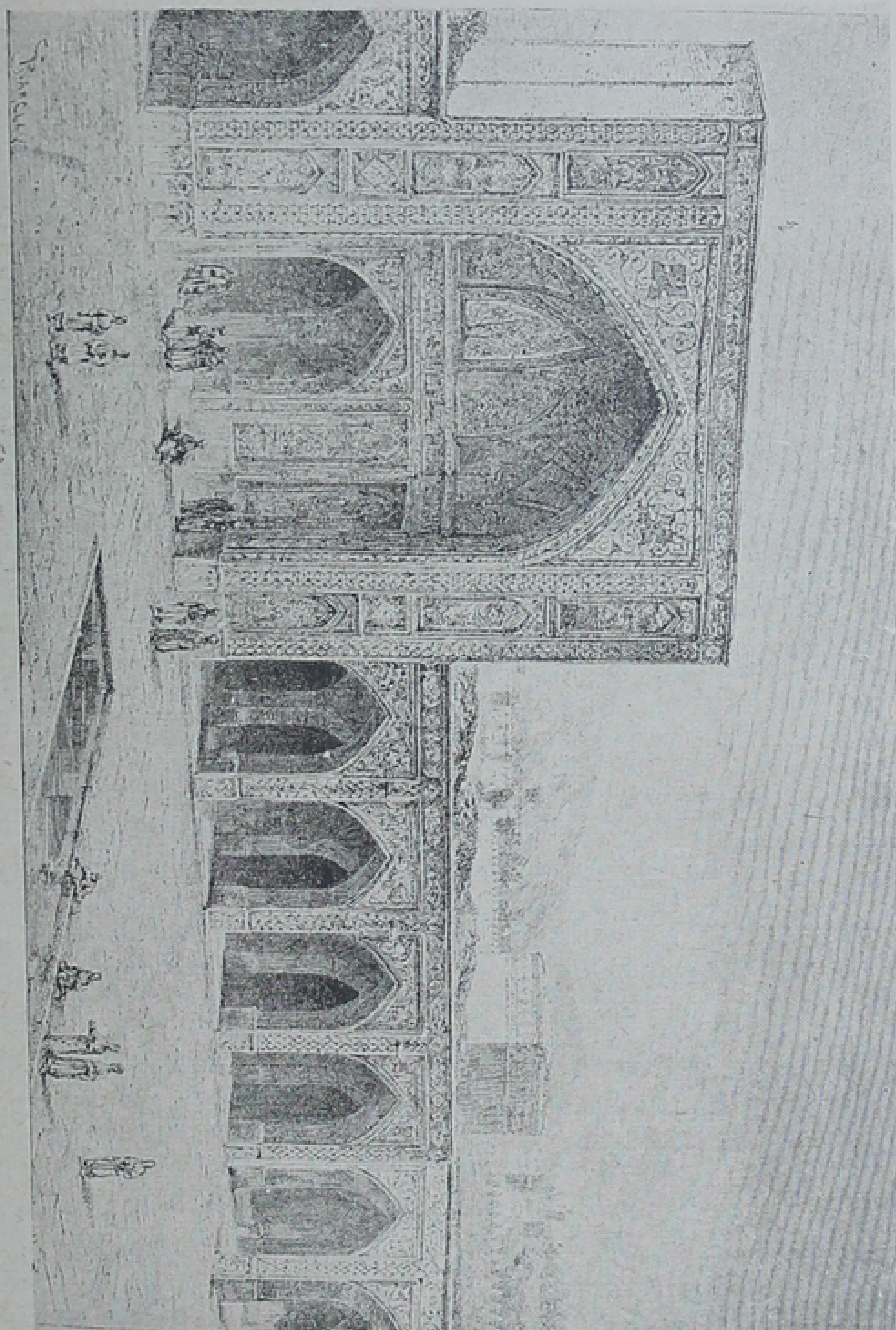
کریمخان صنعت وتجارت راهم تشویق میکرده وبارمنی‌ها آزادی عمل داده بود ومانند شاه عباس ازآنها حمایت میکرد و حقاً شایستگی لقب (پدرملت) راهم داشته است .

علیرضا نویسندهٔ تاریخ اوی‌نویسد ودرست هم نوشته است که : اشعه این آفتاب باشکوه تمام مملکت ایران را درروشنائی خود غرق کرده بوداما اثرحرارت ملایم ومطبوع آن درشیراز بیشتر محسوس میگردید وساکنین این شهر، باآرامش خاطر وخوشبختی بی نظیری زندگانی میکردند. همه باآزادی تام روزهارا باعیش ونوش وتفریحات بسر میبردند. شراب مانند آب سبیل بودودرجشن‌هاومهمانیها وسیلهٔ سرگرمی وخوشی بود. سینه ها بقدری مالامال عشق بودکه جز ترانه‌های عاشقانه صدائی بگوش نمیرسید. عاشق بامعشوق پیوسته درراز ونیاز بود . غزالان رمنده یعنی پریوشان طناز با جوانان نورس مأنوس گشته ودوش بدوش هم درباغهای با صفا بتفرج مشغول بودند .

مورخین دیگری که مانند علیرضا باغراق گوئی نپرداخته‌اند ، همه ازمهر وملاطفت وانصاف وعدالت این پادشاه زند تعریف وتمجید نموده وداستانهای جالب توجهی ازرفتارعادلانهٔ او نقل کرده‌اندکه مابرای نمونه یکی ازآنها راشرح میدهیم .

گویند دریکی ازروزها که کریم خان ازدادگری ورسیدگی بعرایض مردم خسته‌شده بود ، هنگام ظهر برخاست تابااندرون رفته رفع خستگی نماید. ناگاه شخصی رسید وگفت عرض دارم .

کریم خان - توکیستی وچه کاره‌ای ؟



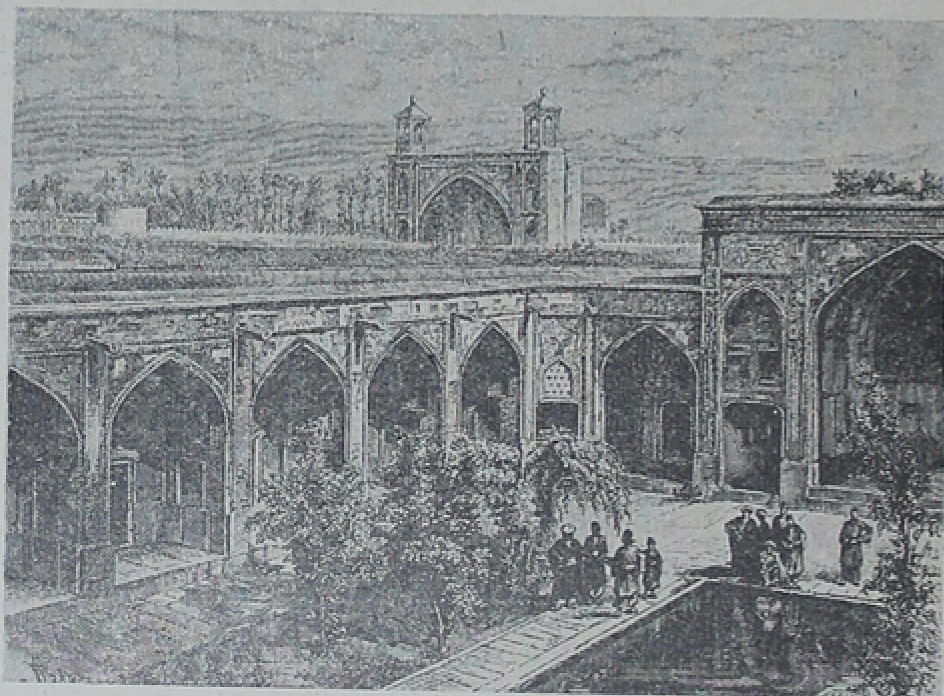
مسجد وکیل

ـ تاجری هستم که دزدان تمام دارائی مرا بسرقت برده‌اند.

ـ موقعیکه آنها بسرقت مشغول بودند توجه میکردی ؟

ـ قربان خواب بودم.

کریم خان با خشم وتغیر ـ چرا درچنین موقعی خواب رفتی ؟



مدرسهٔ وکیل

- تصورمیکردم که شما بیدارهستید .
ازاین پاسخ بجاومناسب خشم کریمخان فرونشست و گفت درست گفتی وبنوکران گفت این مردرانزدخزانه دارمن ببرید تامبلغی که ازاو بسرقت رفته است باومسترد دارد . البته حق با اوست و وظیفهٔ من است که دزدرا بدست آورم و مجازات کنم تامردم بتوانند شب راحت بخوابند .
اززمان کریم خان ببعد اوضاع بکلی تغییریافته وامنیت ازایران رخت بربسته است . دزدان بآزادی بکسب وکارخود مشغولند . حکام هم ابداً بشکایت مردم رسیدگی نمیکنند بلکه بغارت آنها میپردازند و عدل وانصاف درنظر آنها خوار و بیمقدار است واداى دین خود را نسبت بخالق ومخلوق دراین میبینند که ازشرابخواری اظهار تنفر کنند ولی حقیقت امراین است که اگر درانظار عامه از باده گساری پرهیز دارند درعوض درخلوت ودر میان چهار دیوار بخالی کردن بطریها مشغول میشوند .
باری مستربلاکر بما گفت : شمافردا باید برای صرف ناهار بمنزل میرزا صالح خان بروید اماقبل ازهر کارلازم است ازاو بپرسید که آیا ورود شمارا بحاکم خبرداده است ووقت ملاقات گرفته است یانه .
- این پرسش لازم نیست مگر نه این بودکه خوداوداوطلب انجام این امرشد ؟
- آری اما اوبنا بعادتی که بافراط در شراب دارد اگر ممکن باشد هشت روز درهفته مست لایعقل میشود . شما دیدید که بایک حالت تقریباً غیرعادی بملاقات شما آمد . البته مدتی خودرا

از آشامیدن شراب محروم کرده بود تا بتواند باکمی هوشیاری ازشما ملاقات کند ویقین دارم که پس ازملاقات بطوری بجبران مافات پرداخته است که تا سه روز دیگر هم ممکن نیست بهوش آید وگمان نمیکنم که بتواند فردا پذیرائی درستی ازشما بکند اماچون میداند که شما بمنزل او خواهید رفت شاید نگاهداری هوش وحواس را رعایت کرده باشد.

- آیا شیرازیان زیاد به پرستش تاکستان میپردازند ؟

- در مقابل اروپائیها از خود دفاع میکنند ولی در خلوت چندان مقید بمراعات دستورات مذهبی نیستند.

- حق دارند، شراب شیراز باندازه‌ای معطر وخوش طعم است که هر کس را شیفتهٔ خود میسازد

- درست است اما طعم وعطر آن مطلوب پرستندگانش نیست . ایرانیان شرابی را می‌پسندند که زودمستی بیاورد . ایرانی هیچوقت بطور تصادف مست نمیشود بلکه عالماً وعامداً مایل بمستی است تا بعقیده خوددرد و رنج زندگانیرا لحظه ای فراموش کند و من میتوانم برای اثبات گفتهٔ خود قضیه ایرا که تازه اتفاق افتاده است برای شما نقل کنم:

چندماه قبل سرمفتش خط تلگراف انگلیس برای گردش بشیراز آمد ، حاکم پیش که قبل از صاحبدیوان حکومت شیرازرا داشت بدیدن اورفت ودرضمن ملاقات صحبت ازمشروبات الکلی اروپائی بمیان آورد و مخصوصاً راجع بکیفیت آبجو ازسرمفتش پرسش کرد . پس از رفتن جناب اجل سر مفتش پنج بطر آبجو در سبدی گذارده توسط یکی از نوکران تلگرافخانه برای حاکم فرستاد . فردای آنروز پیشخدمت حاکم همان نوکررا در بازار ملاقات کرد و بعدازاحوال پرسی گفت :«این چه‌دوائی بود که ارباب شما برای حاکم فرستاد . آقا تمام این پنج بطررا یکی بعدازدیگری خالی کرد وابداً اثرمستی از آنها ندید وناچار ازما عرق خواست تاسرگرم شود .»

۱۳ اکتبر - امروز برحسب دعوت بمنزل میرزا صالحخان رفتیم . بطوریکه بلاکمر بما گفته بود میزبان محترم دراثر افراط درشراب خواری قادر بربلند شدن و سرپا ایستادن نبود و بیانات بی ربطی کرد که من از آن ها چیزی نفهمیدم . بالاخره باشارهٔ دست اودرروی فرش ترکستانی که نزدیك پنجره اطاق افتاده بود نشستیم واو برای عذر خواهی گفت : من به تب شدیدی مبتلاشده‌ام ودرمیان دوسرفه این جمله‌را مؤدبانه وباملاطفت اداکرد «اگرچه دیر آمدید بسیار خوش آمدید، اززیارت شما خوشوقتم .»

این فرمول‌راتمام ایرانیان درموقع پذیرائی واردین بکارمیبرند ولی ازاینکه گفت دیرآمدید من قدری ملول شدم امابعد فهمیدم که مقصوداواین نبوده است که ماخلف وعده کرده‌ایم بلکه میخواسته است برساندکه کاش زودترمیآمدید تاازحضورشما بیشترمحظوظ شوم.

پس ازنشستن به‌پیرمرد سیدی که عمامهٔ آبی برسر داشت اشاره کرد وگفت : مدتی است که قوهٔ باصرهٔ حاجی آقا ضعیف شده‌است ، من دیروز باوگفتم که یکی ازدکترهای معروف فرنگستان بشیراز آمده وفردا درمنزل من دعوت دارد شماهم بیائید تاچشمتان را معاینه ومعالجه کند.

مارسل گفت : من طبیب نیستم ، شما یك جراح قابل در شهر خودتان دارید و آن دکتر آدلینگ است ، این آقا باید باو مراجعه کند نه بمن .

میزبان گفت : من میدانم که پاسخ شما از روی خلوص نیت است معهذا خواهش میکنم محض خاطر من چشمان او را معاینه کنید و عقیدهٔ خود را بگوئید وبعد بزبان فرانسه گفت : خواهش میکنم اگر قابل معالجه نباشد بفرانسه بمن بگوئید زیرا که اگر از معالجه مأیوس شود از غصه خواهد مرد .

مارسل بآزمایش چشمان سید پرداخت وگفت : آب آورده است .

صالح خان - آیا معالجه پذیر هست وممکن است بینا شود ؟

- شاید ، ولی هنوز موقع عمل آن نرسیده است . بعلاوه پس از چندی چشم چپ او هم نابینا میشود . در آنموقع باید اورا نزد دکتر آدلینگ بفرستید تا پردهٔ کدر را پائین بکشد و بادر آورد ودر هرحال منهم باشما هم عقیده هستم که مأیوس کردن سید خوب نیست .

میزبان محترم بفارسی گفت البته .. البته ومن بخوبی مشاهده کردم که هوش وحواس میزبان ما آن بآن تاریکتر میشود وحال آنرا هم ندارد که درست بفرانسه صحبت کند . بعد ناگهان رو بسید کرد ودو دست خودرا برهم زد وبفارسی گفت : «دوست عزیزم مبارك است. انشاالله مبارك است و مانند بازیگری که درصحنهٔ نمایش لال بازی کند با کلمات شکسته وبریده بسید گفت . من اکنون نتیجهٔ معاینهٔ فرنگی را بتومیگویم ، یکسال دیگر تو از هر دو چشم بکلی محروم خواهی شد . . . . بکلی نابینا میشوی . . . . فهمیدی ؟ ... بعد یکنفر فرنگی میآید... وباچاقوی بزرگی چشمان تورا از حدقه بیرون میآورد ... روی میز میگذارد . . قوه برق تلگراف بآنها میدهد ... بعد دوباره آنهارا بافشار درحدقه فرو میبرد ... از آن ببعد تو بهتر ازهمیشه خواهی دید .. این بینائی تا آخر.. تا آخر عمر برای تو باقی خواهد ماند . . نترس این عمل خیلی دردناك نیست .

سید پیر بااینکه میدانست که دوستش هوش وحواس درستی ندارد وازروی عقل وشعور حرف نمیزند رنگش مانند خیار مایل بسبز شد . مارسل برای تسلی خاطر باو گفت : میرزا صالح خان هذیان میگوید واین سخنان مولود مغز ناخوش اوست . آسوده باش بایك عمل جراحی بی اذیت چشم تو خوب خواهد شد . سید روی بمیزبان کرده وباکمال خشونت زبان بملامت او گشود وبه تقلید او سرفه میکرد و کلمهٔ مبارك است را نیز تکرار مینمود.

خلاصه سید باحالت محزونی رفت و ناهار آوردند . میزبان محترم ابتدا سر میز نشست اما نتوانست چیزی بخورد ومانند آدمهای تب دار از صندلی افتاد وبروی زمین غلطید و صدای نفیرش بلند شد .

همانطور که حدس میزدیم آشپز او خوراکهای بسیار خوبی بطرز اروپائی تهیه کرده بود و مارسل هم بدون اینکه اعتنائی برفتار میزبان بکند مشغول خوردن شد امامن ازاین صحنه بسیار متنفر شدم وبااینکه مدت هشت ماه میشد که نظرم بمیز اروپائی وغذاهای مطلوب نیافتاده

وخوراکم منحصر به برنج پخته بود نتوانستم ازاین ناهار مطلوب بهره مندگردم، حرکات ورفتار تنفرآورمیز بان مرا ازغذا خوردن بازداشت . ازنو کرمیز بان پرسیدم قضیهٔ شرفیابی بحضور صاحبدیوان بکجاانجامید ؟ درجواب گفت من‌از این قضیه اطلاعی ندارم وتاسه روز دیگرهم ممکن نیست ازارباب خودم چیزی بپرسم . بنابراین من بفکر افتادم که‌اگر نخواهیم مدت زیادی درشیراز بمانیم باید دیگری را واسطهٔ ملاقات قراردهیم

فصل بیست وسوم

قصرهخامنشی درنزدیکی شهرشیراز - حجاری برجستهٔ ساسانی - ثبوت قدمت شهرازروی ابنیهٔ مختلف‌قدیمی - دایهٔ مسلمان نزدمسیحی - مقابر سعدی وحافظ - اطبای بومی.

۱۴ کتبر - من باید شکر کنم که درمدت اقامت درشیراز روزهایم یکنواخت نمیگذرد . امروز بهمراهی دکتر آدلینگ ومستر بلاکمر که دوسه روزی است ازتب رهائی یافته سواره بعزم سیاحت ابنیهٔ قدیمه ازشهر بیرون رفتیم ودردشت پهناوری براه پیمائی پرداختم .

درطرف راست وچپ ما اراضی وسیعی دیده میشد که رنگ خاك آنها تیره بود . البته چنین رنگی دلیل برخوبی وحاصل خیزی خاك میباشد .

دهقانان گاو آهنهای چوبی به‌الاغ وقاطرو شتر بسته‌ومشغول‌شیار کردن زمین بودند . کمی بعد،ازدامنهٔ کوهی که‌درطرف شمال دره را مسدود میکند بالا رفتیم وازمحوطهٔ‌وسیعی عبورکردیم که‌پرازآجر های‌شکسته‌وسفالهای خردشده بودو بالاخره ازکنار کوهی که‌مانند



یکی ازاسبهای سواری ما با نوکر تلگرافخانه

صخرهٔ نقش رستم دارای مقابر حفرشدهٔ درسنك بود عبور کرده ورسیدیم بخرابه قصری که شباهت زیادی بخرابه های تخت‌جمشیدداشت . این بناهم در روی صخره ای قرار گرفته و مرکب است ازیك تالار بزرك وجلوخان هائی که از درهای‌آنها روشنائی بدرون قصروارد میگردد . درگاهها را حاشیه‌ای از قطعات سنگ برجسته احاطه کرده است‌ودربالای‌آنها تزییناتی شبیه سردرهای مصری وجود دارد . دربدنهٔ این‌درگاهها تصاویری از شکارگاه

شاهان بطور برجسته حجاری شده است ، متأسفانه این بنا باندازه‌ای آسیب دیده که نزدیك است بکلی ازمیان برود .

چند سال قبل یکی ازحکام شیراز خواست یکی ازاین قطعات بزرك سنك‌را برای پوشش سردرباغ خود ببرد . چون سنگ‌را ازجا درآوردند چندعدد مسکوك دریك [۱] درزیرآن پیداشد وحاکم طماع بخیال بدست‌آوردن گنج حکم کرد که تمام سنگهای درگاههارا ازجا درآوردند ودر زیرآنها بکاوش‌پردازند وچون این سنگهای‌جسیم برداشته شد ، بارانهای زمستانی هم کومك کرد واین درگاهها سرنگون گردید .

درپائین این صخرهٔ طبیعی که قصردرروی‌آن بناشده رودخانه ای جاری است‌که‌آب صاف‌آن از زیرنی زارها ونباتات‌باتلاقی بزحمت عبورمیکند ودرآن خرچنگهائی دیده میشودکه‌برنك آبی فیروزه ای هستند . درساحل چپ‌رودخانه صخرهٔ قائمی است‌که سه‌تصویر برجسته درآن حجاری شده است ولی ازحیث صنعت وهنرازتصاویرصخرهٔ نقش رستم‌پست‌ترند وروبهمرفته این حجاریهاکه بادست صنعتگران ایالتی بوجود آمده ارزش هنری وصنعتی ندارد .

سرآدمها باندازهٔ ربع تنه‌است ودرتزیینات فرش‌وپرده هم‌آثارجالب توجهی دیده نمیشود. درقسمت‌های‌عاری از تصاویرهم اثر قابل ملاحظه‌ای بنظرنمیرسد بلکه باندازهٔ حجاریهای حالیه هم نمیتوان ارزشی برای‌آنها قائل شد.ازاین‌ها گذشته ازبس‌آسیب دیده اند مثل‌این است‌که‌چکش برداشته و عمداً بمحوآنها پرداخته اند. صورتهای حجاری شده را بنیراز شاه‌که تاج‌برسروگیسوان مجعدی دارد نمیتوان بدرستی تشخیص‌داد .

مجموعهٔ این قصور ویران واستحکاماتی‌که درروی‌کوه دیگری بناشده وقلهٔ‌آن برتنگهٔ الله‌اکبر ودرهٔ شیرازمسلط است ودو چاه‌که مقطع مربع مستطیلی دارند وعمق‌آنها بدویست ودوازده مترمیرسد ومقابری‌که درصخره‌ها حفرشده ، مرابااین فکر انداخت‌که نوشته های مورخین عرب نباید مقرون بصحت باشد وشهر شیراز پس ازخرابی شهراستخر بنانشده بلکه‌قبل‌ازآن تاریخ هم وجود داشته‌است .

بهرحال این‌محلی‌که ساسانیان انتخاب‌کرده وتصاویرخود را درآن مجسم‌نموده‌اند موضع‌نشاط آوربست ولیاقت اشعاری‌راکه حافظ راجع بآن سروده‌است دارد .

چون ازبالای صخره نگاه کنیم‌می‌بنیم رشته‌جبالی‌که درهٔ‌شیرازرااحاطه کرده‌است‌توسعه پیدا میکندواگربجریان پرپیچ وخم‌نهررکن‌آباد نظراندازیم‌ازدور دریاچهٔ‌نمکی‌پدیدارمیگردد که ازآبهای سرازیرشدهٔ ازکوه تشکیل یافته است .

باری همینکه ازسیاحت این آثار ویران قدیمی فارغ شدیم از دامنه کوه بزیر آمده و کنار رودخانه رسیدیم دکترآدلینگ گفت : بهترآن است‌که‌ناهاررا درسایهٔ‌درختان ودرکنار این نباتات‌باتلاقی صرف‌کنیم ، ماهم پیشنهاد اورا پذیرفتیم ، نوکرها سفرهٔ سفیدی روی زمین انداختند ودرپیش هریك بشقاب ولیوان بلور و قاشق وچنگال نقرهٔ ظریف‌که کار استادان زرگرشیرازی‌بود گذاردند.ازدیدن این‌تجملات نشاطی درمن ایجاد گردید ودوباره نظری

---

(۱) دریك نام مسکوکات شاهان هخامنشی است .

به تصاویر سنگی شاهان ساسانی انداختم . چنین بنظرم آمد که آنها هم در وجد و نشاط من شرکت دارند اما پندهای حکیمانه‌ای هم بمن میدهند ومیگویند «دنیا گذرگاهی بیش نیست ونباید بآن دلبستگی پیدا کرد ، این مناظر ویران را ببینید ودرس عبرت بگیرید .»

باری ناهار بالذت صرف شد و استراحتی کردیم و طرف عصر راه شیراز را پیش گرفتیم اما بجای اینکه به تلگرافخانه برویم من خواهش کردم که بمنزل دکتر برویم وبچه‌های کوچك او را ببینیم ، دایهٔ مسلمان که زن محتاط و مآل اندیشی است سر و صورت دو کودك دکتر را تمیز کرده



نقوش برجستهٔ ساسانی درشیراز

و با لباس های قشنگی آنها را آراسته بود . خودش نیز لباسهای خوبی پوشیده بود وسر ووضع آبرومندی داشت . این دایه زن مسلمانی است که دکتر آدلینگ پس از مرگ همسرش اورا برای پرستاری اطفال خرد سال خود استخدام کرده است والبته بازحمت زیاد توانسته است اورا بااجازهٔ مجتهدین بخانهٔ خود بیاورد . خدمات زیادی که دکتر باهالی شیراز کرده و ترس اینکه مبادا ازاین شهر برود موجب آن شده است که امام جمعه ومجتهد اجازه دهند که زن مسلمانی درخانهٔ کافری اقامت نماید وپرستاری کودکان مادرمرده بپردازد .

پس ازحصول این اجازه ، دکتر باشکال دیگری برخورد که لازم بود آنرا هم برطرف نماید وآن این بود که دایه ازآمدن بخانهٔ او اکراه داشت وراضی بود که پستان خود را دردهان یك بچه میمون یاتوله سگ بگذارد وازگذاردن آن دردهان یك کودك عیسوی اجتناب نماید . اما دکتر بادادن پول زیاد عاقبت اورا راضی کرد وقرارشد ماهیانه یکصدقران که درفارس ثروتی محسوب میشود باومواجب بدهد ودرهرفصل هم یکدست لباس ابریشمی یا پارچه پشمی گرانبها برای او فراهم کند بعلاوه خدمتکاری را هم درزیر دست او بگذارد تاقلیان برای اودرست کند زیراکه بعقیده دایه کشیدن قلیان شیر پستان رازیاده میکند .

۱۴ اکتبر – چون تب فرصتی به‌مستر بلاکرداده بود ماتوانستیم امروز بگردش پردازیم و درضمن بزیارت مقبره‌های حافظ وسعدی دو شاعر مشهور دنیاکه شیراز به‌پرورش آنها افتخار دارد نیز نائل گردیم .

حافظیه در مدخل درهٔ حاصل خیزی واقع شده است و از قنات بزرگی که تمام دشت شیراز راآبیاری میکند مشروب میشود . سنگ عقیق مانندی که اشعارخوب حافظ درآن حك شده برروی



دایه اطفال دکتر انگلیسی وخدمتکار

قبر افتاده است . مقبره در مرکز قبرستانی واقع است که شیفتگان شاعر بزرگ بامیل ورغبت در جوار او مدفون گردیده اند .

حافظ درقرن چهاردهم درشیراز تولد یافت ودر آغاز زندگانی وضع بسیار ساده ای داشت

و قبل از اینکه اوقات خود را وقف خدمت رب‌النوع شعر نماید در دکان نانوائی بخمیر گیری اشتغال داشت اما طولی نکشید که بواسطهٔ اشعار آبدارش شهرتی حاصل کرد و مصاحب مطلوب سلاطین و شاهزادگان و بزرگان هم‌عصر خود گردید .

اشعار حافظ آنچه دردست مانده مجموعه ایست مرکب از پانصد وشصت و نه غزل‌وچندقصیده. اشعار او با اینکه در تشبیه اغراق آمیز هستند درنزد خاص وعام محبوبیت تامی دارند ومخصوصاً ادبا و دانشمندان ارزش بسیاری برای آنها قائل‌اند .

این شاعر عالیمقام گاهی افکار باطنی خود را طوری بقلم آورده که حالت معما مانندی دارد ومحتاج به تفسیر وتشریح است و ایرانیان با نظر اعجاز بآن مینگرند و غالباً برای حل مشکلات وپیش بینی زندگانی آتیهٔ خود بادیوان حافظ مشورت‌میکنند ، یعنی پس از نیت کتاب را ازجائی که انگشتان باآن تصادف کرده‌اند بازمیکنند وبه‌پندواندرز آن گوش میدهندواگراحیاناً جواب رضایت بخش باشد از غیب گوئی آن وجد ونشاط فوق العاده‌ای پیدا میکنند واین عمل را تفال مینامند .

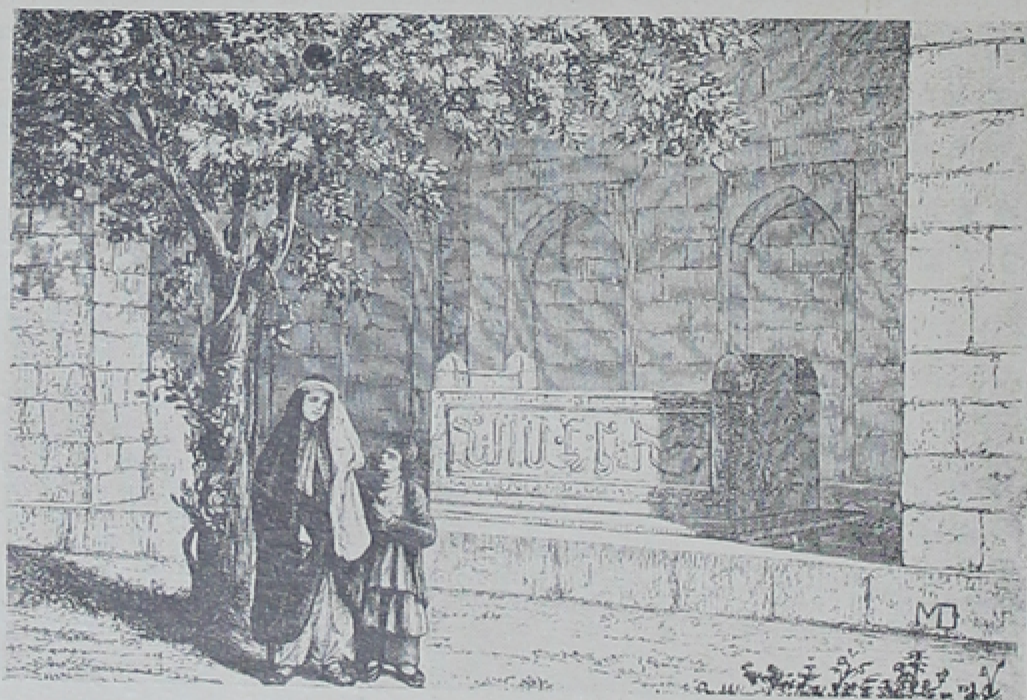
متأسفانه حافظ بااینهمه مزایا پس از مرگ بااعتراضاتی هم مواجه شد وملاها ببهانهٔ اینکه مرد فاسد العقیده ای بوده‌مانع شدند که مریدانش برای دفن او تشریفاتی بعمل آورند . بالاخره مریدانش پیشنهاد کردند که بهتر آن است که راجع بکفروایمان اوازخودش اعتراف بخواهند . بنابر این دودفعه متوالی از کتابش فال گرفتندوخوشبختانه بغزلهائی برخوردندکه در حال اقرار بخطاهای خود اعتقاد داشت که ازبهشت وآلاء ونعم آن بهره‌مندخواهد بود بنابر این زهاد متعصب در مقابل عقیدهٔ او سر تسلیم فرود آوردند و مانع تشریفات دفن او نشدند .

ایرانیان بحافظ لقب لسان‌الغیب داده‌اند واشعار اورا گاهی برای کیف ووجدوحال میخوانند و گاهی برای فهم مراتب تصوف وعرفان وعشق بمبداء وشیفتگی که شاعر نسبت‌بمقام‌الوهیت داشته مطالعه میکنند وهردو طریق در نظرصوفیان مطلوب است زیرا که باعتقاد اغلب از آنها احساسات طبیعی انسان و جاذبهٔ فنا ناپذیری که روح او را بطرف خالق خود میکشد دوجزو لاینفك وتوأم میباشند واین خودیکنوع فلسفهٔ مخصوصی است . ابهام وتاریکی وعدم نظم وحالت معمائی که درپاره‌ای ازاشعارحافظ پیدا میشود مانع‌آن نیست که ایرانیان‌دیوان اورا دررأس عالیترین آثار ادبی کشورخودقراردهند . ادبا ودانشمندان غالب غزلهای او را از حفظ میخوانند وطبقهٔ متوسط هم بمشهور ترین اشعارآن آشنائی دارند وحتی‌طبقهٔ بی سواد عوام هم ازخوان نعمت این شاعر بزرگوار بی‌بهره نیستند وداستانهائی هم از او در خاطر خود ذخیره کرده اندکه برای نمونه یکی ازآنها راکه درویش پیری در موقع رفتن بحافظیه برای‌من حکایت کرد دراین‌جا نقل‌میکنم .

درویش میگفت : وقتیکه امیرتیمور شیراز رافتح کرد بـاحضاراین شاعربزرگوار فرمان داد وبـاتغیر باو گفت : من‌ممالك زیادی را فتح کردم وشهر های زیادی را خالی ازسکنه کردم

تا بتوانم دو شهرعزیز خود را که سمرقند و بخارا باشند از هرحیث آبرومند سازم بطوریکه برتمام شهرهای دنیا برتری داشته باشند. چگونه توشاعر مفلوک، این دو شهر را که در نظر من مانند دوگل سرخ نوشکفته و بمنزلهٔ دوچشم مملکت پهناور من هستند بخال هندوی دلبر شیرازیت بخشیدی وگفتی:

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل ما را　　بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را



مقبره سعدی درشیراز

حافظ بدون تأمل پاسخ داد: فقروفلاکت من نتیجهٔ همین افراط دربذل وبخشش است. تیمور ازاین جواب منطقی ودندان شکن فوق العاده مسرورشد وشاعر بزرگوار شیراز را مشمول الطاف خود قرارداد.

باری پس ازدیدن مقبرهٔ حافظ از کوچهٔ معطری که درمیان باغها بود ودیوارهای آن از شاخه های پرگل نسترن پوشیده شده بود عبور کردیم و بمقبرهٔ سعدی رسیدیم که سرایندهٔ دو کتاب گرانبها و نفیس بوستان وگلستان است. قبراین شاعر شیرین گفتار در مقبره‌ای درعقب یك حیاط مربع قرار دارد ودر روی آن سنگ بزرك مرمری که خوب حجاری شده افتاده است ودر اطراف آن کتیبه‌هائی از اشعار شاعر حك شده است بطوریکه میگویند این بنا درزمان کریمخان زندساخته شده ویا اقلا درآنزمان تعمیر یافته است.

شیخ مصلح الدین سعدی که ایرانیان غالباً او را شیخ خطاب میکنند درسال ۱۱۹۴ تاریخ میلادی درشیراز قدم بعرصهٔ وجود گذارد وچون بسن رشد رسید درغالب ممالك آسیا بسیاحت پرداخت ودر شام درموقع جنگهای صلیبی بااهالی شرکت کرد ومدتی هم درنزد عیسویان محبوس ماند وپس از

رهائی بوطن خود مراجعت نمود ودیوان اشعار خود را مرتب کرد وگلستان را درشهرشیراز نوشت و بواسطهٔ انتشار بوستان وگلستان شهرهٔ افاق گردید . کتاب گلستان مخلوطی از نظم ونثر وحکایات اخلاقی و پند و اندرز های گرانبها میباشد اما بوستان بالتمام منظوم است . اشعار سعدی سهل الفهم تر از اشعار حافظ است واطفال مکتب خانه هم گلستان او را همراه قرآن میخوانند .

حکایات سعدی که با انشاء واسلوب بی نظیری تدوین شده غالباً نتایج اخلاقی بسیار خوبی دارد، غزلها و قصایدش که بهترین نمونه فصاحت وبلاغت بشمار می آید دارای اغراقات وکنایات واستعاراتی است که درادبیات شرقی پسندیده ومطلوب است ودرعین حال اشعار بی اهمیتی هم دارد که درنزد ادبای ایرانی پسندیده نیست . بهرحال شرافت وافتخار واقعی این دوشاعر نامی شیرازی دراین است که ترکیب کلام وسبك تحریر وانشاء حالیه زبان فارسی راپی ریزی کرده اند .

زبان فارسی که امروزه درپایتخت وایالات شمالی وجنوبی معمول است اززبان پهلوی که خود آنهم تغییراتی دیده بود مشتق گردیده است.
با این وصف اگر پس ازاسلام زبان عرب عدهٔ زیادی ازریشه های لغات سامی را دراین زبان قدیمی داخل نکرده بود بدون تردید یکی از بهترین نمونه های زبان های هند وژرمنی محسوب میگردید علاوه براین تغییرات همینکه کسی درست بزبان رعایای شاهنشاه آشنا گردید با کمال تعجب می بیند که لهجهٔ آنها شباهت زیادی بزبانهای یونانی ولاتینی وآلمانی وانگلیسی دارد .
جمله ها بوضع وترکیب لاتینی ادا میشود وافعال غالباً درآخرجمله میآیند وترکیب کلام وقواعد صرف ونحوی آن مانند زبان انگلیسی است . عدهٔ افعال بیقاعده در زبان فارسی کم دیده میشود ولغات آن مانند زبان آلمانی بهم پیوستگی پیدامیکند . بواسطهٔ سهولت ترکیب لغات مرکبه عدهٔ بیشماری لغات معاون میتوان پیدا کرد که چون باسمی اضافه شوند افعال جدیدی بوجود میآورند یکی از این افعال که بکثرت استعمال میشود فعل کردن است وبقدری تعمیم دارد که برحسب موقع ، نسبت باشخاص تبدیل شکل پیدا میکند مانند نمودن وفرمودن. اینهم یکی ازاشکالات بزرك این زبان است وایرانی بسیار مقیداست که درحرف زدن مراعات این تغییرشکل رابکند واگریکنفر بیگانه باآنها حرف بزند درجهٔ احترام اورا نسبت بخود ازبکاربردن همین کلمات استنباط میکنند . مثلا گر بخواهند کسی را دعوت بنظر کردن نمایند بنوکر وفرزندان و اشخاص پست تر ازخود میگویند «نگاه کن» وبهم شأن خود میگویند (نظر نمائید) وبشاه وبزرگان واشخاص مافوق خود میگویند «نظرفرمائید»
من هم نظر باینکه خودرا عکاسباشی دولت فرانسه وشخص شرافتمندی میدانم توقع دارم که مانند اشخاص عالیرتبهٔ ایرانی بامن حرف بزنند واگر کسی بمن بگوید فلان کار را بکن وکلمهٔ نمائیدوفرمائید را بکار نبرد مجبورم که باتغیر واوقات تلخی وباشلاق او را تأدیب وتنبیه کنم .

برعکس برای اینکه در این کلاف شوریدهٔ صرف ونحوی گیر نکنم همیشه سیاستی بخرج داده و یك فرمول بسیار ساده ومفیدی را بکارمیبرم وبمحض اینکه باجا کم یاشخص مهمی روبرومیشوم ابتدا باو میگویم که من از لطافت وفصاحت وبلاغت زبان فارسی اطلاعی ندارم زیراکه معلمین من درطول مسافرت بایران همه چاروادارها بوده اند وبااین مقدمه بدون زحمت فعل کردن را بجای نمودن وفرمودن بکارمیبرم وبجای جناب عالی وحضرت اجل بلفظ شما اکتفامیکنم وبجای تشریف فرمائی برای اقوام نزدیك شاه هم همان فعل آمدن را استعمال میکنم.

بغیر از فعل کردن دو کلمهٔ دیگر فارسی نیزهست که در غالب جاها میتوان بکار برد وشاید در بکاربردن آنها هم اشتباهی روی ندهد. یکی کلمه مال است که اساساً ملکیت وتعلق رامیرساند مثلا وقتیکه لرزی عارض شود میگویند مال تب است واگربخواهند بگویند این بنا قدیمی است میگویند مال قدیم است وکلمهٔ دیگر «تا» میباشد که نظیر آن درزبان فرانسه نیست ودر موقع تعیین کثرت بکارمیبرند مثلا میگویند دوتا یابو وسه تا چراغ وغیره ودرصورتیکه بتوانند این دو کلمه را خوب استعمال کنند درصحبت بازنمی مانند. بومارشه (۱) مدعی بود که بادانستن کلمه (Goddam) (۲) درزبان انگلیسی معطل نمی مانند امافرهنگ زبان فارسی بیشتر از فرهنك انگلیسی درهم ریخته است زیراکه اقلاباید سه کلمه مذکور درفوق رادانست تابتوان گلیم خودرا از آب سالم بیرون آورد.

لغت چهارم که دانستن آن بسیار ضرورت دارد وجمله هارا تقویت میکند وممکن است باایراد آن یکساعت طرف رامجبور کرد که با دقت بحرف شما گوش بدهد و اظهار خستگی نکند پول است که همیشه درگوشها طنین انداز است.

۱۶ اکتبر- تب دوباره حضور خودرا اعلان کرد. میزبان ما باغبان ودو نفر مهتر بآن مبتلاشدند مارسل نیز لرز شدیدی کرده ودرروی یك توشك کاهی افتاده است. نبودن یك تخت خواب اروپائی رنج ودرد تب را سخت ترمیکند، عرق فراوان که درمرحلهٔ دوم ظاهر میگردد لباسها را بدبو ومتعفن مینماید. من درمادرسلیمان آزمایش کاملی ازاین نوع تب بعمل آوردم. بهرحال نظر بخواهش من دکتر آدلینگ آمدوگفت تب شوهر من چندان سخت نیست امابلاکمرحالش بدبود ومستخدمین هم کم وبیش حالشان روبسختی میرفت. شاگرد جوان دکتر تولوزان بعیادت مارسل آمد، این جوان محمد نام دارد وبااینکه بیست وپنج سال دارد بلباس اطبای بومی درآمده است زیراکه درایران هم مانند فرانسهٔ زمان مولیر (۳) آراستگی هیکل طبیب بیشتر از تحصیل وتجارب اوموجب اعتماد مریض میشود. این جوان عمامهٔ پرحجمی از شال کشمیری برسر گذارده که زمینهٔ آن سفیداست ولباس بلندخاکستری رنگ پوشیده وشال قطوری بکمر بسته وعبای ابریشمی حاشیه داربنفشی هم برروی دوش انداخته است وچون ازپشت سرباو نگاه کنیم خیلی محترم بنظرمیآید. پدرمحترم خود رانیزهمراه آورده است که برپاست اطبای

---

(۱) Beaumarchais یکی از نویسندگان معروف فرانسه میباشد که چندین کتاب ازاو باقی مانده است.

(۲) دشنام انگلیسی است

(۳) Molière نویسنده مشهور فرانسه است که نمایش نامه های کمدی بسیارخوبی نوشته است.

قصرحکومتی مفتخراست . البته بایستی روزی هم پسرجانشین پدر گردد زیرا که شغل طبابت دراین‌خانواده نسل اندر نسل موروثی شده‌است ، هردو آمده‌اندکه مارا برای فردا بمنزل‌خود دعوت کنند ، البته قبول‌این‌دعوت برای مامفید است و میتوانیم بزندگانی داخلی شیرازیان آشنا شویم .

اطبای ایرانی تشریح نخوانده‌اند وبا اعضای بدن انسان آشنا نیستند زیرا که تشریح کردن بدن انسان وآلودن دست بخون مرده درایران ممنوع است وبسی تعجب‌آوراست‌که بااین بیدانشی بعملیات جراحی هم میپردازند وغالباًنتیجه‌ای‌هم ازعمل خود میگیرند ، مخصوصاً در اخراج سنك مثانه مهارتی دارند .

اطبای بومی عموماًبناخوشهادستورات زنان‌قدیمی‌را میدهند ونسخه‌هااز پدر به‌پسر منتقل‌میگردد وپاره‌ای‌ازدستورات ابن‌سینارا‌هم‌بکارمیبندند و بعلت نداشتن تحصیلات‌علمی ، معالجات‌دکترهای تلگرافخانه و سفارت را خطا میدانندو بمریضها نصیحت میکنند که بدکترهای‌فرنگی‌رجوع نکنند ودرعملیات دکترهای فرنگی شرکت نمیکنند مبادا مسؤلیت مرگ متوجه آنها گردد.

خود مریضها هم ازمراجعهٔ بدکترهای فرنگی پرهیزدارند واگر بواسطه شدت درد ورنج ویا بامید معالجه پس ازیأس بآنها رجوع کنند افراد خانواده بالاتفاق بصدا درمیآیند وبآنها بد میگویند وبهتر آن میدانند که مریض بمیرد وبدکترهای فرنگی مراجعه نکنند .

مادر دکترمحمد هم‌قربانی‌همین تعصبات شده‌است . یکسال قبل دکتر آدلینگ بنابرخواهش پسرش‌در بالین‌این‌خانم محترم‌حاضرشدوحضوراوضربت‌هولناکی بارکان‌اطباءایرانی‌واردساخت. مریض ابتدااز‌آزمایش‌دکترسرباززد ودکتر ناچارپی کارخود رفت و گفت بدون معاینه‌مریض ممکن نیست‌دستوری بدهد ، بالاخره‌زن‌راضی‌شدکه خودرا بدکتر فرنگی نشان بدهدوچون مریض مبتلابیك‌نوع‌فتق‌بود ، دکتردوائی‌تجویز نکرد وگفت‌عمل‌جراحی لازم است. پس‌ازآنکه باشوهرش مشورت کردند اوجواب دادکه نمی‌تواند چنین‌مسؤلیتی‌رابه‌تنهائی بعهده بگیرد و ابتدا باید تمام افرادخانواده‌راآگاه‌نماید ومخصوصاًرضایت‌زن‌راجلب کندبنابراین باقوام نزدیك اطلاع دادند ، آنها هم جلسه‌ای‌تشکیل داده ومدت سی وچهار ساعت بمشورت پرداختند و بالاخره وقتی بدکتر آدلینگ اجازهٔ عمل داده شد وقت گذشته ومرض غانقرایا بتمام‌بدن زن بدبخت سرایت‌کرده بود و عمل جراحی امکان پذیرنشد ومریض نفس‌آخر راکشید .

اگرازاطبای بومی معلومات زیاد نمیخواهند درعوض حق‌القدم بسیار ناچیزی بآنها میدهند واگر مریض خوشبخت باشد ودرزیر دست آنها شفا یابد طبقهٔ‌متوسط حق‌القدم اورا هردفعه پنجاه سانتیم حساب میکنند وحیله‌گران‌چانه زده وازاین‌مبلغ‌هم پنجاه درصد تخفیف‌میگیرند اما علما چیزی بطبیب نمیدهند و معالجات آنها مجانی صورت میگیرد ، معهذااطبا باکمال رغبت بمعالجهٔ‌آنها میپردازند زیراکه معالجه‌کردن علماباعث شهرت‌آنها میشود وبطور غیرمستقیم بسودخودمیرسند ومابرای‌نمونه‌یکی‌ازاین معالجات سودمند رانقل میکنیم.

دکترتولوزان چندین ماه بمعالجهٔ پسرامام جمعهٔ‌تهران پرداخت وخلع مفصل‌اورا معالجه‌کرد وآقای‌محترم هرگزباین فکر نیفتاده بودکه باید حق‌القدمی بجراح اعلیحضرت بدهد واین‌عمل‌را

بمنزلهٔ کسر شأنی برای خود میدانست . املائی که از اطرافیان امام بود برای خوش‌آمد این رئیس روحانی باچند نفر گواهان نزد دکتر آمد و پنجاه تومان باو برداخت ، پس ازچندی یکی از دوستان امام‌جمعه بازویش شکست بنابر توصیهٔ امام دکتررا برای معالجه اوآوردند . پس ازبهبودی مبلغ‌بیست وپنج تومان‌بدکتر داد . روز بعدامام‌جمعه دکتررا دید وپرسیدمیرزا احمد چه‌مبلغ حق‌المعالجه بشماداد دکترجواب‌داد بیست وپنجتومان

امام گفت‌این‌مرد لئامت بخرج داده‌است من‌باوخواهم گفت که این‌مبلغ‌راسه‌برابر کند وبقولی که داده بود عمل کرد .

۱۷ اکتبر - مارسل امروزصبح حالش خوب بود وازمن تقاضا کرد که همراه او بمنزل‌حکیم باشی برویم . رئیس اطبای‌شهر باپسرش ملاطفت‌زیادی بروزداده وچاشت‌بسیار‌تمیزی بماد‌ادند . پس‌ازصرف چاشت‌حکیم‌باشی امر کرد قلیانی بیاورند ومستخدمین را دور کرد وگفت معذرت میخواهم که بعیادت صاحبدیوان رفته بودم ودیر آمدم وپذیرائی شما بتأخیرافتاد . من نسبت

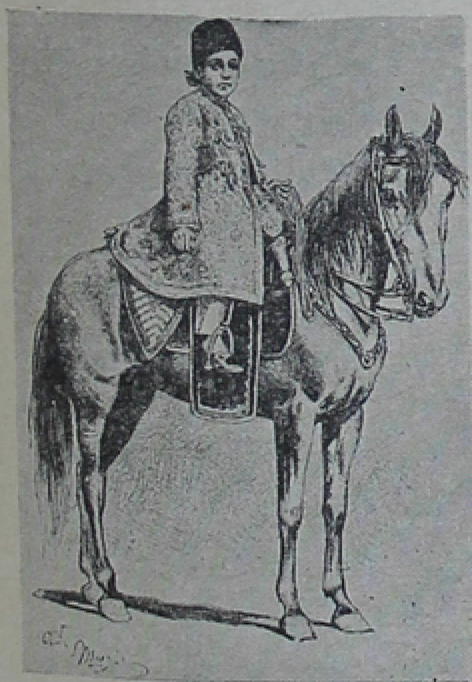


دختر وعروس حکیم‌باشی

باین‌مریض اضطراب دارم چون‌مرد پیری است نمیتواند کنین را درست هضم‌کند ومن‌میترسم که‌نوبه‌ازاودست نکشد ومبتلابحاکم دیگری شویم . اگراین مرد بمیرد تأثر وتأسف من زیاد خواهدشد زیرا که‌او نسبت‌بمن مانند یکدوست واقعی رفتارمیکند. مارسل‌بفرانسه به پسرش گفت - چرا برای اوارسنیك تجویز نمیکنید ؟ بمحض‌شنیدن این جمله‌دکترمانندشاخهٔ علفی که‌ازریشه جداشود پژمرده‌شد . پدرعلت اضطراب‌پسر را پرسید او گفت جناب اجل عقیده‌دارندکه‌حاکم رابایدبامرگ‌موش‌معالجه کرد . پدر بطور نصیحت گفت این کارخوبی نیست وسکوت‌اختیارکرد‌و بفکر فرورفت و جزصدای غلغل‌قلیانش صدائی شنیده نشد، بعدیکدفعه‌سر بر آوردوازمقدار خوراك پرسیدکه تاچه مقدارمیتوان ارسنیك را بدون خطر بمریض داد وبمن‌هم تکلیف‌کردکه باهم‌برویم باندرون وگفت بدنیست ازخانمها ملاقاتی بعمل‌آورید .

باری من باندرون رفتم . زنان پدر وزنان پسر ودختران جوان وبچه های کوچک وبزرک همه باهم بخوبی سازش داشتند ومثل این بود که من درخانوادهٔ یکنفر روحانی وارد شده باشم . خانمهامرا دوباره مجبور بآشامیدن چای وقهوه کردند وبعد بجان من افتادند ودرضمن صحبت یکی کفش های چرمی خشن مرا بازرسی مینمود وبند های آنرا باز میکرد تازبانهٔ چرمی آنرا آزمایش کند . دیگری کلاه کاسك مرا بدست گرفته وتماشا میکرد و ابداً ازدست زدن بآن پرهیز نداشت یکی دیگر جیب های مرا کاوش میکرد واز اشیائی که درآن بود اظهار وجد وشعف میکرد وفایدهٔ آنها رامیپرسید ، مخصوصاً دستمال بزرگ من که تصور میکردند سجاده است جلب توجه آنهارا میکرد ومن ناچار بودم که مانند معلمین اتصالا تعلیماتی بآنها بدهم .

لباس شاگردان من تفاوتی بالباس زنان اصفهانی نداشت فقط تنبان آنها بلندتر است وتامچ پامیرسد زنان شیرازی بسیار باملاحت ودلربا هستند . تعجب من دراین است که زنان پیروفرسوده و زشت هم مایلند که عکسی ازآنها گرفته شود و من با یك حیلهٔ عاقلانه آنها را ازخودراضی ساختم . یك شاسی خالی دردوربین گذاردم وسه پایه راطوری قراردادم که تعادل نداشته باشد وسرانجام گفتم که دوربین تکان خورد وعکس خراب شد وسه دفعه این حیله را بکار بردم وفقط عکس دونفر زن جوان را برداشتم که یکی دختر و دیگری عروس حکیم باشی بود ویك شیشه را هم برای گرفتن عکس جلال الدوله پسر ظل السلطان نگاهداشتم تااوراهم ازخود راضی کرده باشم .


جلال الدوله پسر ظل السلطان

همینکه بتلگرافخانه مراجعت کردم جمعیت زیادی را درباغ دیدم . معلوم شد که اینها تمام ملتزمین رکاب شاهزادهٔ کوچك هستند که بنابر توصیهٔ پدرش باید از شیراز بیرون رفته وبکوهستان پناه برد تاازشر مالاریا محفوظ بماند . این طفل به بهانهٔ گردش از اردوی خود جداشده وآمده بود که درتلگرافخانه استراحتی کند ولی مقصود باطنی اواین بود که از عکاسباشی دولت فرانسه مالیاتی بگیرد و بوسیلهٔ اوعکسی ازخود بدست آورد .

شاهزادهٔ جوان وضع موقری دارد که نظیرش در فرانسه میان هم سالانش دیده نمیشود اگر مایل ببازی وخنده باشد باید برود بخلوت ومحرمانه باین کارها پردازد زیراکه همراهان او و کارمندان تلگرافخانه فوق العاده نسبت باو احترام وارعایت میکنند . او باید بدستور مربیان خودهمیشه در انظار عامه جدی وبا وقارباشد . برای تکمیل تربیتش، اسب سواری وتیر اندازی وبکاربردن اسلحه وشکاروسختی دادن بروح وجسم راهم باومیآموزند.

جلال‌الدوله این‌دروس‌راخوب فراگرفته است . اسب خود را مانند سوارماهری اداره‌میکند وپرندگان سریع‌السیررا باتفنگ ازهوا بزمین‌میاندازد وچنین بنظرمیآیدکه باترس ووحشت ابداًآشنائی ندارد . علاوه‌براین‌معلومات‌وهنرمندیهاشاهزادهٔ‌کوچك‌کتابهای‌کلاسیك‌ایرانی‌را هم‌خوب میخواند وخطش هم‌بدنیست ، چندی است که به‌تحصیل زبان فرانسه هم مشغول شده است . هرگاه‌ازحالا چندین زن‌عقدی وصیغه‌باوتحمیل نکنند ممکن است درآتیه لیاقتی بروز دهد .اطرافیانش همه‌امیدوارندکه‌روزی ظل‌السلطان به‌تخت‌سلطنت جلوس‌کند وجلال‌الدوله راهم بسمت‌ولایتعهدی‌تعیین‌نماید . این‌شاهزاده زبان انگلیسی رادوست ندارد وجداً ازیاد گرفتن‌آن خودداری میکند وازانگلیسی‌ها هم‌بشدت متنفراست .

فصل بیست وچهارم .

مسجد جامع شیراز- تأسیس آن - خداخانه - قدمت شهرشیراز -کر- مسجدنو -مدرسهٔ‌خان بازار وکیل - تب‌درشیراز - مشاورهٔ طبی‌درنزد صاحبدیوان .

۱۷ اکتبر -معلم‌تاریخ درمدرسه بماگفته بودکه بنابرعقیده کزنفون : «ایرانیان‌ازدروغ‌گفتن‌تنفر دارند وخورش‌آنها منحصراست به‌یکنوع سبزی که آنرا بولاق‌اوتی مگویند» این‌جمله‌چنان تأثیر عمیقی درمن کرده بودکه‌هرگزازخاطرم محونمیشد وازبدو ورود بایران پیوسته دراین انتظار بودم‌که‌باایرانیانی مواجه خواهم گردیدکه دروغ نمیگویند ونان وخورش‌آنها بولاق اوتی ومشروبشان منحصر بآب گوارا وصاف است ولی متأسفانه تاکنون بچنین اشخاصی که کزنفون معرفی کرده است برنخورده ام .

اگراستاد تاریخ من‌درسلك حیات بود میتوانستم این افکار خالی ازمعنی را ازسر او بدر کنم ویااقلا باونصیحت کنم‌که دردروس خود جرح وتعدیلی قائل شود وبصرف نوشته های کزنفون‌قناعت نکند وبشاگردانش بگویدکه سیروس‌نامهٔ‌کزنفون رامحترمانه درپهلوی کتاب (سیروس کبیر) که مادموازل اسکودری (۱) بطریق رمان نوشته است جای دهند و بمطالعهٔ‌آن نپردازند .

هرگاه‌کسی مدت‌کمی بافرزندان حالیهٔ ایرانیان قدیم معاشرت نماید یقین‌حاصل میکندکه‌آن صداقت و امانت قدیمی بکلی ازاین کشورکهن سال رخت بربسته ودرعوض دروغ وتقلب درمیان‌آنان رواج کاملی پیداکرده‌است واگرمردمان بی‌بضاعتی مبادرت بخوردن‌علف نمایند ازروی استیصال وناچاری است ومسافر پس‌از اقامت مختصری دراین مملکت نسبت بکلیه ساکنین‌آن ظنین وبدبین میگردد وموارد استثنائی آن بسیارقلیل است.

درموقع‌عزیمت ازاصفهان، ظل‌السلطان توصیه های بسیار مؤکدی بحکام و مامورین کرده ودرنوشته های‌رسمی مارا ازجملهٔ دوستان خود بقلم‌آورده بود وبحکام عرض راه‌وکارمندان

---

(۱) مادموازل‌Scudéry نویسندهٔ فرانسوی است که رمانی‌بنام (سیروس کبیر) نوشته است

دولتی تأکید کرده بود که اگرکسی نسبت بماجسارت کند سخت مجازات خواهدشد وحکم کرده بود که حتماً درب مساجد را که باید بروی بیگانگان بسته باشد برای ورودما باز کنند . با این احکام من فکرمیکردم که البته مستقیماً هم سفارش مارا بحکام کرده ودستور تلگرافی بآنها داده است ولی فکرمن خطا بود و بعدها فهمیدم که این احکام هم دروغ است وصورت ظاهری دارد وخواسته است مارا دلخوش سازد . بهرحال ماتوانستیم باکوشش خود ازروحانیان شیراز تحصیل اجازه نمائیم و بمساجد برویم . امروز صبح ما بسیاحت ابنیهٔ مذهبی پرداختیم .

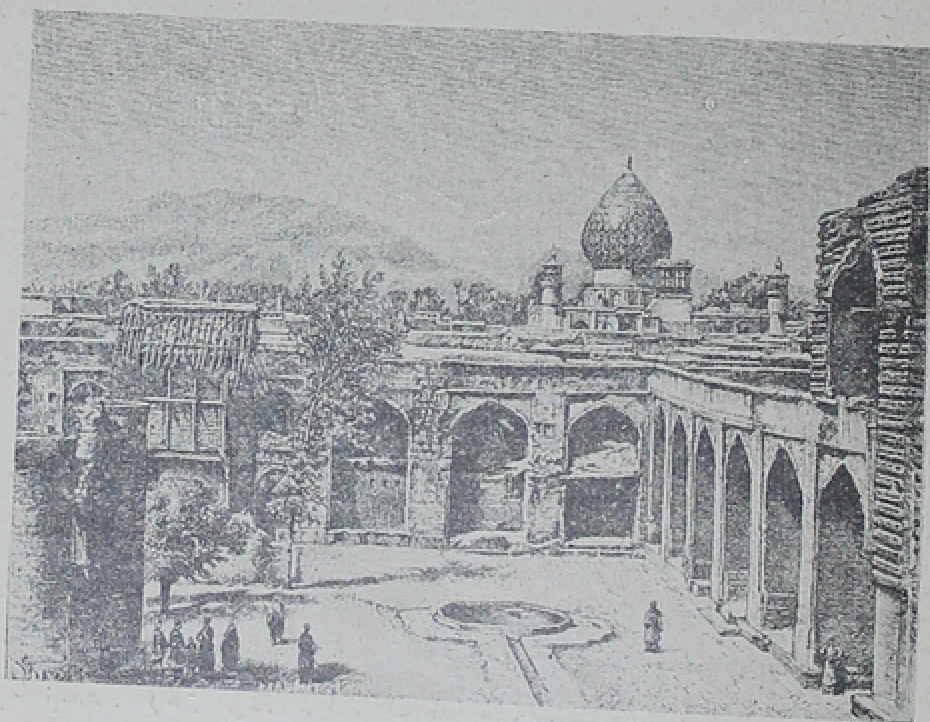
اینکه میگویند شیرازیان بیشتر ازسایر ایالات تعصب مذهبی بروزمیدهند وازورود بیگانگان باماکنهٔ مقدسه مانع میشوند اشتباه است . هرگاه درسنوات اخیر شیرازکانون بابیه نشده بود ومخصوصاً اگرپیروان این مذهب که میخواستند شالودهٔ قوانین اسلامی را ازریشه درآورند باقتدارات روحانیان ومأمورین حمله ور نشده بودند اهالی فارس آنقدرها تعصب مذهبی بروز نمیدادند . بابیها که عدهٔ آنها دراین ایالت زیاد است باندازه ای شجاعت وسرسختی بروز داده اند که بیشتر ازکفروایمانشان باید ازخود آنها بیمناک بود وچون از طرف دیگر حرارت مسلمانان واقعی درتماس باپیروان این مسلك جدید افزایش یافته است عدم تحمل آنها زیادتر شده است .

پس ازآنکه پای تخت فارس مهد بابیه وکانون اجتماع اشخاص ناراضی گردید دولت وروحانیان ازشورش وانقلاب بیمناك شدند . بطوریکه میگویند بیشتر ازنصف سکنهٔ این ایالت بمسلك جدید گرویده اند و مناقشات ومعارضات بین متجددین وشیعیان موجب تحریك احساسات مذهبی شده است وبواسطه بروز همین احساسات اوضاع زندگانی طوایف غیر مسلمان مخصوصاً اسرائیلیان تحمل ناپذیر گردیده است بااینکه اسرائیلیان دراین شهر کلنی بزرگی تشکیل داده اند وضع متزلزل وناپایداری دارند . اینها درشیراز مانند یهودیان ایتالیا درمحلهٔ مخصوصی زندگانی میکنند و شغل آنها تجارت اشیاء آهنی و صرافی است . بانکی دایر کرده اند که باربح صددرصد پول وام میدهند اما وام داران هم بآنها اذیت میکنند اشخاص فقیراین طایفه ازحکومت اجازه گرفته اند که بادادن مبلغ کمی درمنزل مشروب بعمل آورند وبفروشند .

لباس یهودیان فارس همان لباس ایرانی است ولی موهای روی شقیقه را بشکل پریشانی دربناگوش نگاهداشته اند . زنان آنها هم درموقع بیرون آمدن چادر های آبی رنگ بسر میاندازند و اجازه ندارند که مانند زنان مسلمان روبند سفید استعمال نمایند وبهمین جهت درمعابر آزار می بینند وناسزا میشنوند . کلنی یهودی شیرازازحیث نژاد خالص است ولی افراد آن اعم ازمرد وزن از بس آزار دیده اند حس لیاقت وشخصیت انسانی راازدست داده و بانواع اذیتها تن درمیدهند .

پریروز درموقع عبور ازمحلهٔ یهودیان پسرمسلمانی را دیدم که تقریباً ده سال داشت . این پسرروی یابوئی سوار بود ونوکری هم همراه داشت . چون مقابل دکانی رسید که چندنفر یهودی درآن نشسته بودند با شلاقی که دردست داشت بسختی برسر وصورت آنها زد و

یهودیان جرئت نفس کشیدن نداشتند و آن پسر علاوه بر این عمل وحشیانه که متناسب با سن او نبود پس از شلاق زدن کلمات نامناسبی هم نسبت بآنها بزبان آورد ورفت. درمیان راه بسه نفر زن یهودی برخورد وشلاق کشید که آنها راهم بزند ولی زنها فرار اختیار کرده و بطرف خانه های خود دویدند.



مسجد جمعهٔ شیراز

۱۸ اکتبر - بااینکه شیرازیان بحسب ظاهر نسبت بمذهب تعصبی دارند، درنگاهداری و ساختمان وتعمیر ابنیهٔ مذهبی علاقه‌ای نشان نمیدهند وباستثنای مسجد وکیل که درقرن اخیر ساخته شده است سایر ابنیه بوضع رقت آوری در آمده‌اند.

مهم ترین مسجد قدیمی شیراز مسجدی است که در سال ۸۷۵ در دوران اقتدار عمرولیث صفاری ساخته شده است. این مسجد دیدنی و قابل اهمیت است عمرو لیث بواسطهٔ عدل وانصافی که داشته وجنگهائی که باخلفای بغداد میکرده مشهور شده است. اوهم ابتدامانند برادرش یعقوب دست نشاندهٔ خلفا بود وچندین سال در عراق و فارس و خراسان وسیستان حکمرانی کرد وملقب بغلام امیرالمؤمنین شد ولی اطاعتش نسبت بخلفا ظاهری بود. دریك کتاب خطی ایرانی چنین نوشته شده که عمرو پس ازجلوس بتخت فرمان داد کسانیکه دوهزار سوار درتحت فرمان دارند بامقداری طلا بدربار او بیایند. درنتیجهٔ این حکم یکصد نفراز امرای لشکر باسواران خود نزد او آمدند عمرولیث بدیدن این جمعیت آه دردناکی ازسینه برآورد و گفت: «بسی متأسفم که چرا خداوند بمن اجازه نداد که باچنین سپاهی برای نصرت حسین بن علی ع بدشت کربلا بروم.»

نویسنده شیعه میگوید که این آرزوی بسیار شایسته‌ای بود که سعادت ابدی‌را دربهشت برای اوفراهم ساخت.

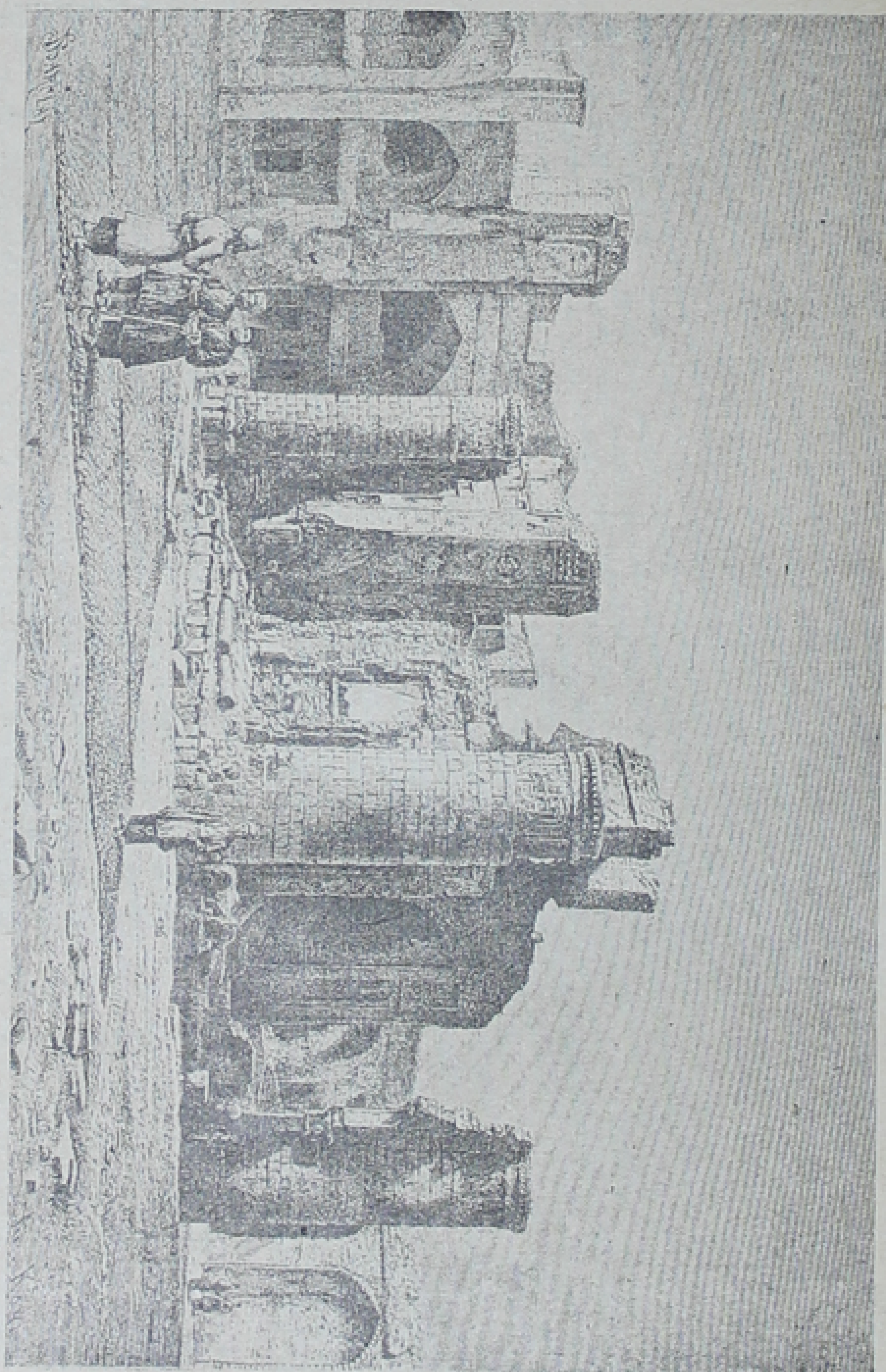
بااینکه عمرومرد سلحشوری بود ازمشرب فلسفی‌ودرویشی‌هم بی‌بهره نبود. گویند درجنگ بایکی ازامرای تاتار(۱) که به‌تحریك خلفا براوشوریده بود شکست خوردودستگیر گردید. سربازی در دیزی دسته داری برای او غذای شبانه فراهم میکرد. موقعیکه سرباز در پی کاری رفته بود سگی بدیزی نزدیك شدوسرخود را درمیان دستهٔ آن فروبرد شایدبتواند چیزی ازآن بیرون‌آورد. دراین اثنا سربازرسید، سگ وحشت زده بادیزی‌که بگردنش آویخته‌بود فرار کرد. پادشاه محبوس که‌روی زمین بی‌فرشی نشسته‌بود ازاین‌پیش‌آمد خنده بلندی کرد و گفت: «عجب، امروزصبح ناظرشکایت داشت‌که سیصد شتر برای‌حمل اثاثیه‌آشپز خانهٔ من‌کافی نیست و اکنون سگی‌آنرا بگردن انداخته‌است ومیبرد.»

باری این‌مسجد قدیمی باوجود خرابی طاقها وشکست دیوارهاکه بواسطهٔ زلزله درآن‌راه یافته هنوزهم منظرهٔ باشکوه خود را حفظ‌کرده‌است. دروسط حیاط‌آن بجای حوض معمولی بنای کوچك‌مربعی وجود داردکه باسنك‌ساخته‌شده‌است‌ودرهریك از زوایا برج کم ارتفاعی تکیه‌دارد. راهنمایان میگویندکه این‌بنا نسخهٔ ثانی‌خانه کعبه است. این‌بنا در شیراز بنام خدا خانه‌معروف است، بام‌آن خراب شده ومنظرهٔ‌حزن‌آوری دارد، کتیبه‌ای‌ازکاشی مینائی فیروزه‌ای دربالای برجها درسنگ دیده میشود ومیرساندکه ساختمان خداخانه درسال ۱۴۵۰ میلادی بپایان رسیده است. البته این تاریخ مربوط بهمین ساختمان است وبه بنای مسجد مربوط نیست. درحین‌گردش دراطراف خدا خانه‌بسنگ بزرك سیاهی برخوردیم‌که‌در کنار این ساختمان درمیان مصالح خراب‌افتاده‌بودوآنرادیگ میگفتند. بنظرمن این‌نام شایستهٔ این سنگ‌نیست وبایستی‌آنرا بمنزلهٔ حجر الاسود کعبه فرض‌کرد وعجب‌ترآنکه جنس‌آن ازسنك سماق‌است وازحیث شکل وتزیین مانند ته‌ستونهای قصورهخامنشی پرسپلیس‌است. هرگاه سیاحان اروپائی دیگری‌هم قبل‌ازما بسیاحت مسجدجمعه رفته بودند این روایت‌که‌شهر شیراز پس ازخرابی استخرایجاد شده است باطل‌میشد زیرا بنظرمن این‌ته ستون‌که اهالی شیرازنسل اندرنسل احترام آنرا نگاهداشته اند ممکن نیست که مخفیانه ازپرسپلیس باین‌جا آمده باشد بعلاوه چنین انتقالی هم کاملامخالف افکار وعادات اعراب است، بنابراین میتوان یقین حاصل کردکه درزمان داریوش وخشیارشا درمحل شیرازکنونی‌شهرآبادی وجودداشته که با بناهای سنگی زینت یافته بوده واین سنگ هم متعلق بآن‌بنا بوده‌است.

شاید هم موقعیکه فاتحین اسلام فارس رافتح کردند اثری از این شهر قدیمی برجای نمانده بوده است و درهرحال نمی‌توان تصورکرد که شاهان هخامنشی قصور سنگی خود را دور ازشهرآباد وپر جمعیتی بنا کرده باشند والبته دراین‌جا شهری بوده است و نمیتوان قبول

---

(۱) مقصود امیراسمعیل سامانی است که عمرو لیث‌را شکست داد واورا ببغداد فرستادکه‌بحکم خلفادرآنجا بقتل‌رسید، سال ۲۸۹ هجری(م).



خداخانه در مسجد جمعه

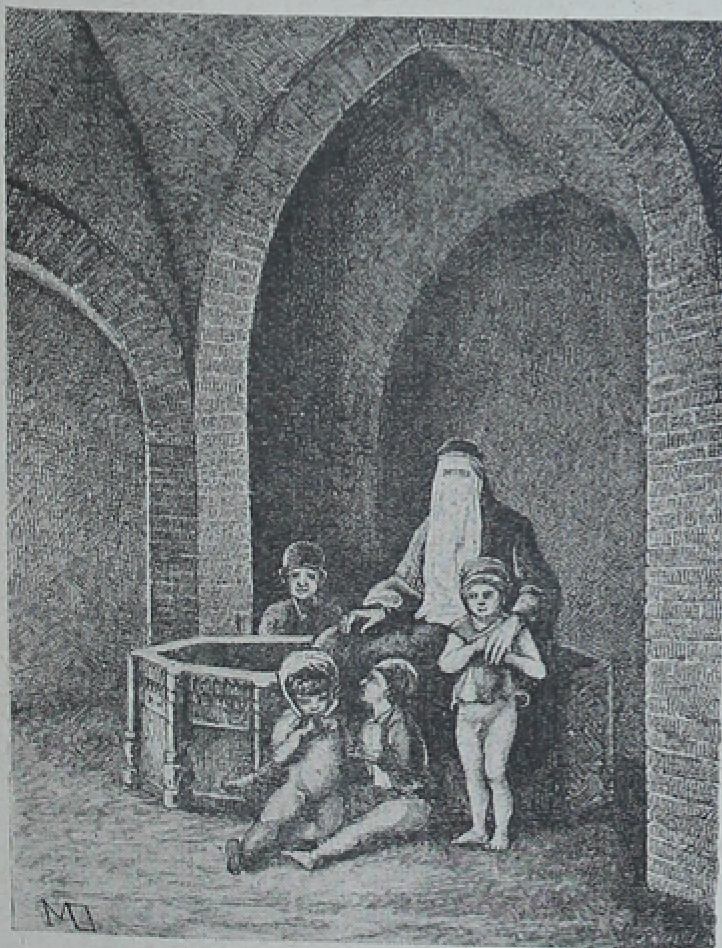
کرد در مملکتی که در آن دشت های حاصلخیز و پر آب کمیاب بوده درهٔ شیراز در دوران ترقی ایران باستان متروك مانده باشد ، آنهم درزمانی که شاهان بزرگ ایران اقامت گاه خود را در وطن اصلی بر سایر جاها ترجیح میدادند .

تنها این سنك این فکر را در خاطر من ایجاد نکرد ، بلکه بنای دیگری هم که در حوالی شهر شیراز باسلوب کاخهای پرسپلیس ساخته شده وقلعه هائی که در مجاورت این بنا بوده اند وچاه

های عمیق تنگهٔ الله اکبر، همه این فرض را تأیید میکنند ومسلماً در زمان قدیم آبادیها وشهرهای بزرگی دراین ناحیه وجود داشته است.

پس ازمطالعهٔ بنای خدا خانه، براهنمائی ملائی که همراه ما بود بطرف قسمت قدیمی مسجد رفتیم. دراین جا تالار طویل و بزرگی است ودرانتهای آن یك محراب سنگی وجود داردکه چندان ظرافت وهنرمندی در آن بکار نرفته است ولی در بالای این محراب سقفی است که بسیار جالب توجه است.

این سقف باعاج وچوب سدر بامنتهای هنرمندی وظرافت خاتم کاری شده وخوب محفوظ مانده وبسی عالیتر ازخاتم سازی امروزی است که در بازار شیراز معمول است. ملای راهنمای ما مرد بسیار خوبی بود، همه جای مسجد حتی زوایای تاریك را هم بما نشان داد. در نزدیکی درب بزرك خارجی اطاق کوچك تاریکی رابمن نشان داد که در آن سنگ آبی ازسنگ سماق وجود داشت این سنگ آب بشکل منشور بسیار قشنگی تراشیده شده ودارای دوازده سطح است وهر سطحی از سطح مجاور خود بوسیله ستون کوچکی جدا میشود وهر ستون هم درروی قاعده‌ای که بشکل گلدان بسیار ظریفی است قرار دارد.



سنگ آب مسجد جمعه شیراز

خلاصه مسجد جامع شیراز با وجود خرابیها و آسیب هائی که دیده و از زیبائی آن کاسته شده است بعقیدهٔ من یکی از ابنیهٔ بسیار جالب توجه ایران است.

وجود بنائی شبیه بکعبه که در مرکز حیاط واقع شده وته ستون هخامنشی که در کنار دیوار آن افتاده ومحراب وسقف قشنگ خاتم کاری وسنگ آب ظریف که از سنگ سماق ساخته شده وشاید آنرا از یك بنای قدیمی باینجا آورده باشند، همه من حیث المجموع دقت علمای باستان شناس را بخود جلب میکنند.

چنین بنظر میآید که تمام مساجد شیراز را از روی نقشهٔ مسجد جمعه ساخته باشند. مخصوصاً مسجد نو که در سال ۱۳۰۰ میلادی بنا شده کاملا شبیه بآن است وهنوز هم بنام مسجد نو معروف است.

این مسجد در زمان سلطنت اتابك ابوبکر سعد بنا شده و مساحت آن بیك هکتار میرسد وزلزله‌هم نتوانسته است بآن آسیبی برساند ، فقط چند شکاف مختصر در طاقهای آن دیده‌میشود وبرخلاف مسجدجمعه بسیار پاك وتمیز است.

ازاین‌جا بقصد دیدن مدرسهٔ باباخان حرکت کردیم و اگرمیخواستیم مانندشهرهای اروپا کوچه‌ها راطی کنیم مجبور بودیم که راه بسیار طویلی بپیمائیم اماخوشبختانه دروطن حافظ وسعدی انسان بال درمیاورد ودرهوا بطی‌مسافت میپردازد . من‌از راهنمای خود پرسیدم که ازچه راهی مارا خواهی برد که درزحمت نباشیم ؟ گفت از کوتاه‌ترین راه‌ومارا ازروی بامها برد . نظر باینکه کوچه‌ها تنگ وجابجاهم‌ازسقفی پوشیده‌شده‌اند میتوان ازروی بامها عبور کرد وکمتر خاك خورد مگر اینکه بخواهند سواره بروند ویا موقع ظهر مجبور



مسجد نو شیراز

بحرکت باشند .

خلاصه مانند طیورازروی بامها بمدرسهٔ خان که دروسط بازار سبزی‌فروشان‌واقع است‌رفتیم این مدرسه‌بشکل مربع مستطیل ودارای وسعت زیادی است . در اطراف حیاط درختهای کهن‌سال‌سر بآسمان کشیده‌اند . حجرات‌طلاب‌بایوان‌عریضی متصل‌است‌ولی‌تمام آنهاخالی‌ازسکنه مانده‌اند . ایوان‌پراززباله‌وخرده مصالح وگچ وخاک‌است . کاشیهائی که درپوشش دیوارها بکاررفته‌بودند همه‌روی زمین‌ریخته ودیوارهاهم‌بواسطهٔ‌زلزله‌خرابی وآسیب زیاددیده‌اند . درگوشه ای مکتب خانه‌ای دایر است وچند پسربچه روی زمین نشسته و بدرس ملاگوش میدهند ولی حواس آنها متوجه واردین است .

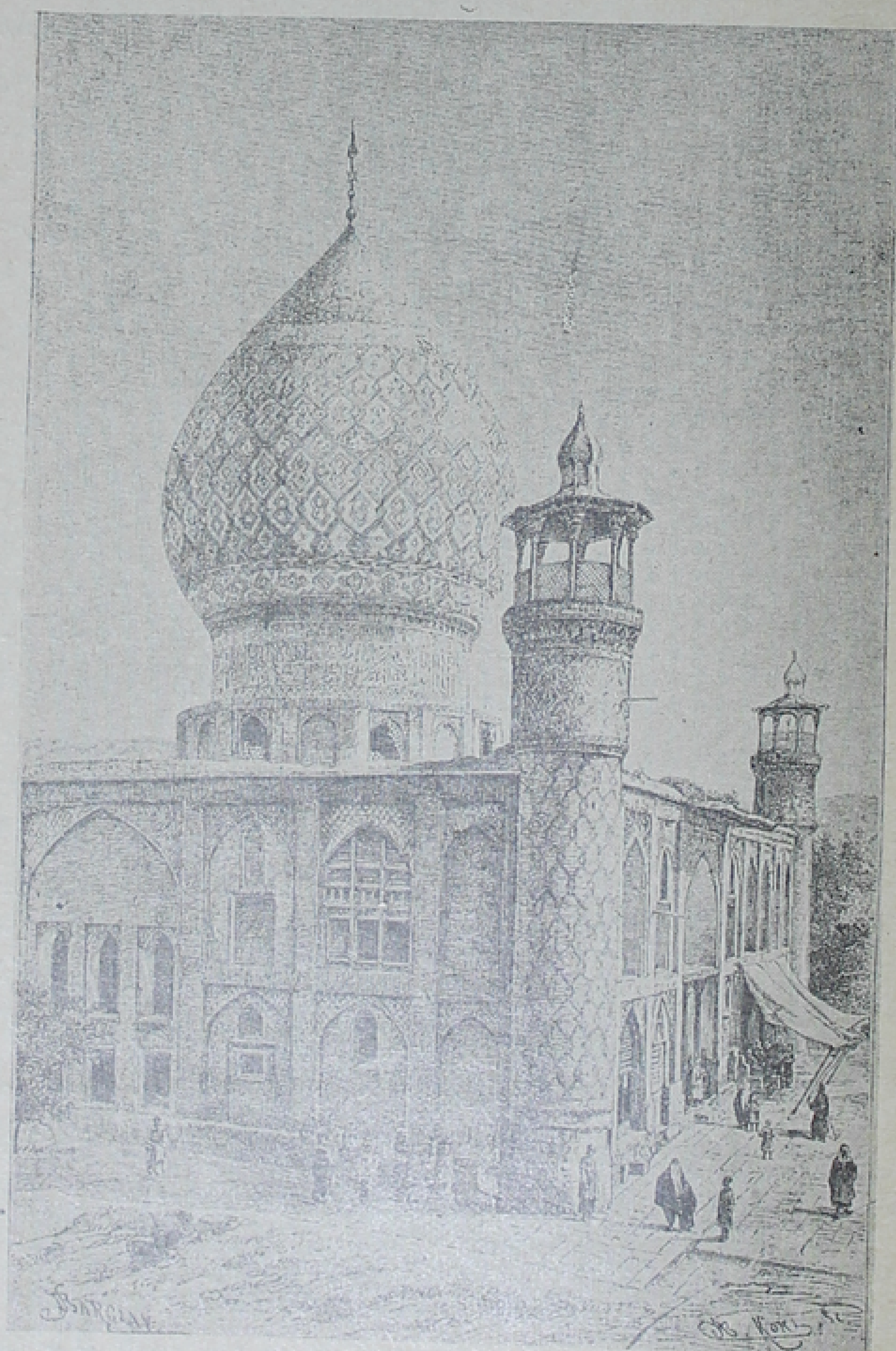
قسمت جالب توجه این مسجدکه بهتر محفوظ مانده دالان ورودی است‌که در زمانی قبل‌از بنای‌اصلی ساخته شده‌است‌وچهارطاق قوس‌مانندآن‌حامل‌سقف‌مسطحی‌هستندکه‌دارای موزائیك کاشی است وزمینهٔ‌آبی رنگ‌آن شبیه‌است بیدنهٔ دیوارمسجدکبود تبریز . کتیبهٔ خطی هم‌در گیلوئی سنگی دورطاق دیده میشود . تمام‌بنا باستثنای دالان ورودی ومناره‌های جنبین آن



بازار وکیل در شیراز

از ساخته های کریم خان وکیل هستند . قبل از مراجعت بمنزل از بازار وکیل عبور کرده و بتماشای مقبرهٔ سید میراحمد که گنبد پیازمانند آن بر تمام بناهای شهر تسلط دارد رفتیم .

۱۹ اکتبر - در این فصل هوای شیراز بسیار بداست . مارسل هنوز مریض ومدت دو روز



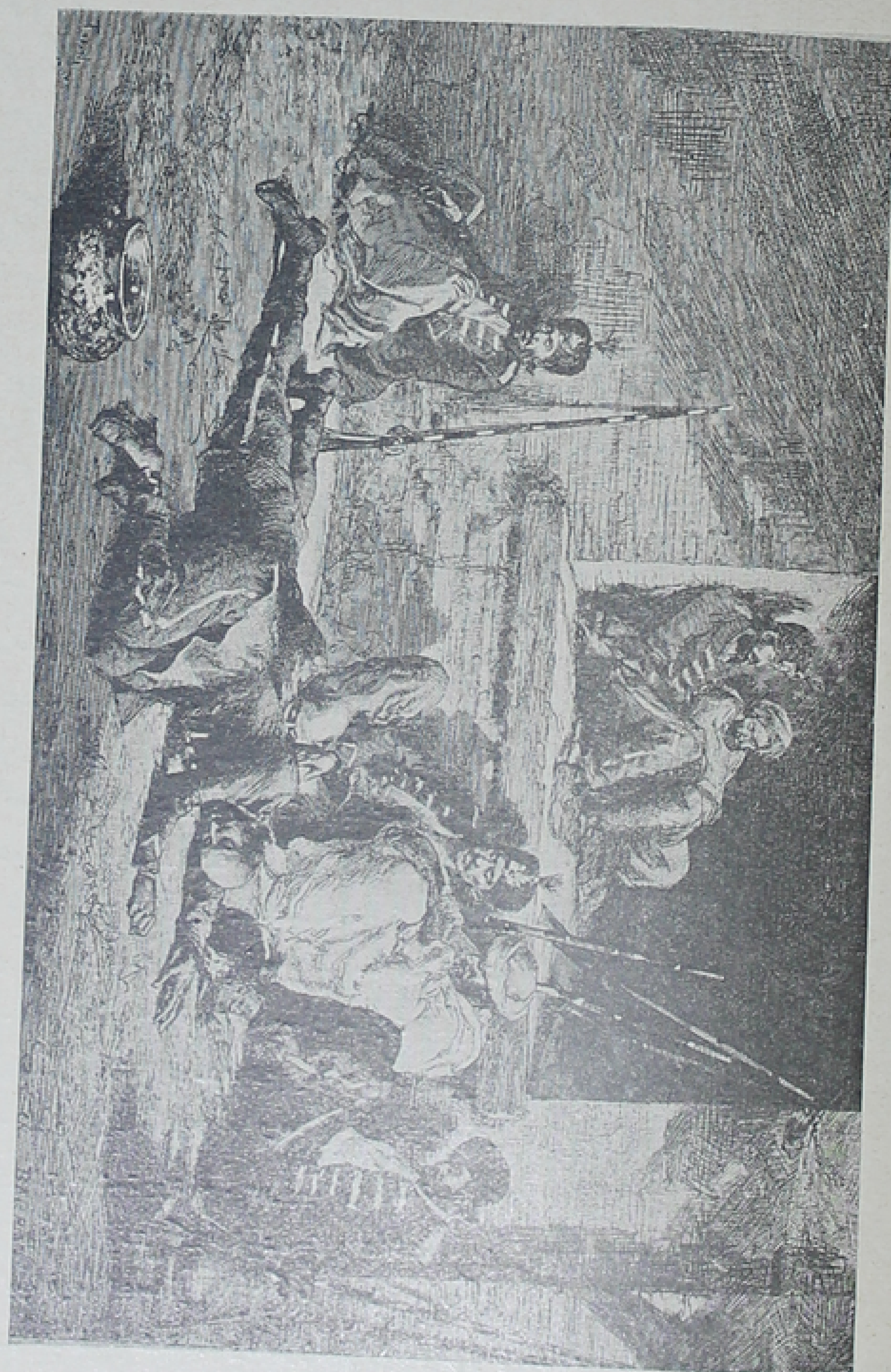
مقبرهٔ سید میراحمد

است که قرعات نبضش از یکصد وبیست پائین نیامده است . مستر بلاکمر میزبان ماهم هنوز دربستر بیماری بسرمیبرد . از پریروز باینطرف من مجبورم که بتنهائی درسرمیز غذا حاضرشده وباکمـال بی میلی وملالت خاطر غذا بخورم . تنها کسی که سر پا مانده آشپز است . بقیه

مستخدمین همه افتاده اند. تلگرافخانه تبدیل بمریضخانه شده است. فضای سنگفرش پائین پلکان عمارت از لحاف ولباس که از عرق خیس شده پر شده است. همینکه کسی از تب رهائی یافت توشك ولحاف ولباس خود را در آنجا در آفتاب میگسترانند.

تب فارس مخلوط باهذیان وخسته کننده وخطرناك است وسرانجام مریض را بضعف رقت آوری مبتلا میسازد. اگر لحاف وتوشك ملافه نداشته باشد زحمت وناراحتی مریض زیادتر است و عجب تر آنکه پارچهٔ سفید هم در بازار یافت نمیشود. افراد طبقهٔ بی بضاعت همیشه یك لباس بر تن دارند و فقط گاهی پیراهن را عوض میکنند وبا پارچه های سفید چندان سرو کاری ندارند و چون پارچه سفید در بازار مصرف زیادی ندارد تجار آنرا کمتر وارد میکنند. مارسل درحال تب ناله نمیکند ووقتیکه هذیان نمیگوید باموشان بازی میکند. موش بزرگی خانوادهٔ خود را درزیر لحافهای گرم او منزل داده است وبچه های آن دراطراف مشغول جست وخیز هستند. اکنون اواخر ماه اکتبر است وشبها هوا کمی سرد شده است. حیوانات کوچك هم مانند موشان که طاقت مقاومت با برودت هوا را ندارند صلاح چنین دیده اند که شبها را درزیر لحاف گرم مریض بسر برند. شب اول یکجفت موش بزیر لحاف مارسل آمده وشب را باکمالی راحتی بسر بردند وشب دیگر خانوادهٔ متعدد خود را نیز همراه آوردند. اکنون پنج یاشش بچه موش چاق وسالم باکمال بشاشت دراطراف لحاف اومشغول بازی وگردش هستند ولی رفت وآمد وجست وخیز آنها مراسرگرم نمیکند. نمیدانم بواسطهٔ خستگی روحی است یاجسمی که من توجهی بآنها ندارم ودرهرحال بی اندازه کسل ومتغیر هستم. پس ازغروب آفتاب بازحمت توانستم تاانتهای باغ رفته وبرگردم وبااین حال مجبور شدم که ازحکیمباشی رئیس اطبای دیوانخانه پذیرائی کنم. او آمده بود که مارسل را برای عیادت حاکم دعوت نماید. صاحبدیوان بقدری حالش بد است که باموافقت حکیمباشی تصمیم گرفته است که ازشیاطین واجنه وحتی از فرنگیان هم استمداد بطلبد. من بحکیمباشی گفتم که مارسل بااین حالت نمی تواند نزد حاکم بیاید بهتر آن است که از بردن اوصرفنظر کنید وبحاکم هم بگوئید که جلسهٔ مشورت را بوقت دیگر موکول نماید.

حکیمباشی اصرار داشت که چون شوهر شما نمیتواند در جلسهٔ مشورت حاضر شود بهتر آن است که خود شما متحمل این زحمت بشوید وبایکنوع ادب وچاپلوسی گفت: همان قدر که از مراتب علمی مارسل اطلاع دارم ازهنرمندی وفضایل شما هم آگاه هستم، ضرر ندارد که شما هم عیادتی از حاکم بکنید ولی من احتیاط را از دست نداده وجداً جواب دادم که معالجه کردن حاکم کارمن نیست ومن هرگز نمیتوانم چنین وظیفهٔ سنگینی را بعهده گیرم. همه جا خواه درخاور ویاباختر، گاهی اختلالی درروح انسان تولیدمیشود وحواسش پریشان میگردد ودرجستجوی نیروهای ماوراء الطبیعه برمیآیدودرپی چیزهای موهوم وضدونقیض میگردد. درشیرازیك دکتر خوب هست وآنهم دکتر آدلینگ است که مدت پنج سال است دراین شهر اقامت دارد ومعالجات سودمندی کرده است وکاملا امراض محلی را میشناسد اما حاکم از



قراولان بیمار در مدخل دیوانخانهٔ شیراز

مراجعهٔ باو خود داری میکنند و اکنون که شنیده است دو نفر ناشناس وارد شده‌اند یعنی کسانیکه نمی‌توانند خود راهم در مقابل امراض بومی حفظ کنند بآنها متوسل گردیده است وچون باو گفته‌اند که ما تصادفاً چند نفر چاروادار را دروای معالجه کرده‌ایم ، این مرد محترم هم خطر مرگ را بخاطر نیاورده ومیخواهد خود را باچشم بسته‌بما تسلیم نماید وفکر نمی کند که ممکن است ما ازعلم طبابت بی خبر بوده وخواسته‌ایم درروی موجودات طبقهٔ پائین آزمایشی بکنیم .

۲۳ اکتبر - سه‌روزاست که دفتر یاد داشت روزانهٔ‌من باز نشده است . مارسل حالش رو به بهبودی است و اکنون نوبت بمن‌رسیده است‌که خانوادهٔ موشانرا گرم کنم . چون ناخوشی مادرسلیمان مرا مدتی بحال تب‌انداخته بود . اکنون استادشده‌ام . امروزصبح چون قدری حالم بهتر بود دکتر بزرگ یعنی شوهرم را مجبور کردم که نزد حاکم برود و بوعده ای که بحکیمباشی داده است وفا کند . مارسل قبول کرد وسواره بدیوانخانه رفت . ومیگفت که هیچیك ازمستخدمین قدرت‌نگاهداری اسب مرا نداشتند . دراین منزل‌که معمولا قیل وقال وهیاهو وجنجال‌دیده میشد برخلاف گذشته سکوت محض برقرار بود وجز نالهٔ مریضها صدای دیگری شنیده نمیشد . بهرحال من‌پیاده شدم وداخل عمارت گردیدم وازایوانی که گاردحکومتی در آن منزل داشت‌عبور کردم ، هریك ازسربازان گارد حکومتی باسرووضع نامرتب وبیحس درگوشه‌ای‌افتاده بودند . دربان‌هم توانائی آنرا نداشت که‌حرکتی بخود داده‌وانعام‌معمولی‌را از اشخاصی که بندرت برای امر فوق العاده ای بدیوانخانه قدم میگذاردند مطالبه کند وخلاصه‌آنکه تب‌درديوانخانه طوفان مهلك وموحشی‌ایجادکرده بود .



صاحبدیوان نایب‌الحکومهٔ شیراز

صاحبدیوان باقبای‌اطلس بنفش‌خوددرتالارحکومتی افتاده بود و در زیر چند لحاف میلرزید . رنگ صورتش مانند رنگ سرب شده بود ، ریشش که مانند تمام پیرمردان آنرا حنا می‌بست‌بکلی سفید شده ونقط درسرموهـا اثر قرمزی دیده میشد و قیافهٔ‌بسیار حزن آوری‌داشت . جمعی‌از بزرگان شهر برحسب مقام دراطراف حاکم ساکت نشسته بودند . تنهاناله های‌حاکم بیمار سکوت مجلس را قطع میکرد . نفراول سید محترمی از بزرگان‌شیراز بود ودرپهلوی اوامام‌جمعه وبعد ازآن دوسه نفر ملای محترم‌نشسته‌بودند . سرتیپ فرمانده‌توپخانه هم با کلاه پوستی کهنهٔ خود حضور داشت . این سرتیپ فرمانده‌سه‌توپ است که‌از شدت‌فرسودگی مانند اشیاءفسیل شده‌اند واکنون‌آنهارا ببوشهر فرستاده است . میرزاصالح خان‌هم افتخار حضوردراین مجلس‌راداشت . درطرف‌دیگرحکیمباشی باپسرخود دکترمحمد وسه الی چهارنفر از شاگردان جوان خود وچند نفراز اطبای پیرو ابن‌سینا باعمامه های ترمه نشسته بودند . دلاك‌مشهور شیرازهم که‌رگ بیمارانرا میزند درگوشه‌ای جای‌داشت . همینکه من وارد شدم بیمارتلاشی کردکه بلندشود امانتوانست ودوباره سرش روی بالش افتاد وبناله کردن ادامه داد . من نظرباینکه باامام جمعه آشنا شده بودم دست اورا فشردم وبه‌بقیهٔ حضار باسرسلامی

دادم . سیدمعمم بمن که یکنفرعیسوی هستم ودرمعالجهٔ حاکم دخالت میکنم بطور غضبناك نگاه میکرد ودلاك هم میترسید که مبادا اعمال اومورد اعتراض واقع گردد .

خلاصه قلیانی آوردند وحضار محترم بدون اینکه بآه وناله بیمار اعتنائی کنند آنرا مؤدبانه دست بدست گرداندند . حکیمباشی محترم دستی بعمامهٔ خود بردتاازاستحکام آن اطمینان حاصل کند وپس از آن هردودست رابرسینه گذاشت وگفت: «حاکم محترم ماکه انشاالله خداوند وجود شریفشانرامدت صد سال برای امنیت قاطبهٔ عباد این بلاد حفظ نماید درآخر زمستان مبتلا بتب شدیدی گردیدند . تمام دواهائی که درچنین موقع باید بکاررود استعمال شد وبکرات دستور دادیم که برگ بید برسر حضرت اجل ببندند، دراین ضمن دلاك هم بصدادرآمده وگفت : کمترین غلام هم بدستور جناب حکیمباشی بیشتر ازسه دفعه درمـاه اخیر از حضرت اجل خون گرفتم .

حکیمباشی بنطق خود ادامه داد وگفت : این آقا سیدمحترم هم که مجلس مشورت مارا مزین فرموده‌اند دعاوطلسم‌هائی دادند که درتحت نظرمن ببازوی حضرت اجل بسته‌شد،گاهی هم بکنه مراجعه کردیم، متأسفانه تمام این معالجات بدون تأثیر ماند .

بنظرمن لازم است که هرچه زودتر حضرت اجل درديوانخانه روی قالیچهٔ خودبنشینند وبعرایض مردم رسیدگی نمایند وبرای امنیت وآسایش کافهٔ عباددستورات لازم صادرفرمایند ، بروا‌ضح است که حکومت جلیله که درعدل و انصاف وفرمانروائی تالی ونظیری ندارند نمیتوانند بااین حـال برمسند حکمرانی بنشینند . پسرمن دکترمحمد که گنجینهٔ علوم را درنزد طبیب مخصوص اعلیحضرت قدرقدرت خلدالله ملکه فراگرفته است بمن خاطرنشان میکندکه‌استعمال این دواها واین دستورات بی‌نتیجه است وباید حضرت اجل را بادوائی معالجه کرد که من میترسم نام آنرا ذکر کنم، امااوعقیده داردکه قطعاً این‌دوا مؤثراست وبیماررا معالجه‌خواهد کرد . نظر باحترامی که نسبت بحضرت اجل وحضار محترم مجلس دارم نام آنرا ذکرنمیکنم همین قدر میگویم که بعقیدهٔ من این دوا نبـاید چندان تأثیری داشته باشد و اگر هم داشته باشد صلاح ندیدم که بدون مشورت باعلمای اعلام وبزرگان مملکت واطبای همقطارخود آنرا تجویز کنم .

سیدگفت : جناب حکیمباشی عقیدهٔ‌خودرا بگوئید ونترسید ماهمه میدانیم که‌شمامسلمان پاك‌ومقدسی هستید ، بگوئید پسرشماچه‌دوائی تجویزکرده است؟

حکیمباشی گفت من‌زیانی نمیبینم که مقدارمختصری ازاین‌دوارا استعمال کنیم ، نام‌این‌دوا بزبان فرنگی ارسنیک است وبزبان‌عربی آنرا سم‌الفارمیگویند.

تمام حضاریکدفعه بصدا درآمدند وگفتند عجب‌مرگ موش ... آنهم برای حاکم؟ خودبیمارهم ازشنیدن‌لفظ مرگ موش تکانی‌خورد .

حکیمباشی ــ من‌دراین باب‌تردیدی نداشتم که‌بامخالفت مواجه خواهم‌شد اما مایل بودم‌بدانم عقیدهٔ آقایان‌مؤمنین که مفسرقرآن‌هستندچیست ؟ وآیادردستورات اسلامی هم‌ذکری ازحرام بودن آن شده است یا نه؟

سید - بعقیدهٔ من چیزی در این باب ذکر نشده است ولی در هر حال احتیاط را نباید از دست داد وحتی الامکان از استعمال آن باید پرهیز کرد.

یکی از پیروان ابن سینا - من کاملا مخالف استعمال مرگ موش هستم زیرا که مرض جناب اجل از غلبهٔ حرارت تولید شده است. قدمای ما گفته اند که امراض بچهار طبقه تقسیم میشوند: بارد وحار وخشك و مرطوب ودستور داده اند که باید برای دفع آنها دواهائی بکار برد که برضد علامات مشخصه باشند مثلا هرگاه بدن مریض گرم باشد معلوم میشود تب دارد و باید از او خون گرفت ومشروبات بارد استعمال کرد نه سموم خشك مانند مرك موش. خیال میکنم جناب حکیمباشی اصول اولیه وطرز معالجات را فراموش کرده باشند. برگ بیدرا هم در چنین موارد بی خطر نمی بینم. گنه گنه را هم هادم ومخرب مزاج میدانم تا چه رسد بمرگ موش که البته دستور شیطان و برخلاف دستورات طبی است. من که ابدا آنرا برای حکومت جلیله تجویز نخواهم کرد.


صادقخان سرتیپ فرمانده توپخانهٔ شیراز

امام جمعه برای اینکه قضاوت خوبی کرده باشد و روح سازشی نشان دهد که باوضع ملاطفت آمیز او هم آهنگی داشته باشد گفت: من حاضرم که باعقیدهٔ حکیمباشی همراهی کنم بشرط اینکه مرك موش بشکل مشروب استعمال نشود. آیا ممکن نیست که آنرا در کیسهٔ کوچکی ریخته وبدور گردن یا بازوی جناب حکمران بست؟ البته دعائی هم باید ببازوی ایشان بست تا اثر زیان آور آنرا ازمیان ببرد.

سرتیپ توپخانه گفت اگر عقیدهٔ بنده را بپذیرید باید این دواها را که مشمع سازان اختراع کرده اند در کوچه ریخت و با اجازهٔ جناب مجتهد وجناب امام جمعه روزی دو پیاسه بطر از شراب خوب کهنهٔ شیراز برای حضرت اجل تجویز کرد. اگرچه من تاکنون برخلاف دستورات اسلامی رفتار نکرده ام ولی شنیده ام که برای تب بهترین دواهمان شراب کهنه است.

میرزا صالحخان بشنیدن نام شراب بصدا در آمده و گفت: آفرین ... احسنت. معالجهٔ عاقلانه همین است وبس. شراب تنها دوائی است که من وسرتیپ را از زیان این آب وهوای ناسالم نجات بخشیده است.

سرتیپ بر آشفت و گفت: پدر سوختهٔ مست ساکت شو. واز اینکه فسق او فاش شد بشدت خشمگین گردید وبازگفت تو...

دراین ضمن حکیمباشی روی بمارسل کرده و گفت : صاحب جنابعالی بارأی جناب امام جمعه چه فکر میکنید ؟

مارسل که خودش ارسنیك تجویز کرده بود ودر تأثیر آن تردیدی نداشت بزودی بجلسهٔ مشورت پایان داد و گفت :

«من در تأثیر دعا تردیدی ندارم بعلاوه موجب تسکین قلب حاکم است ودرهرحال کار بسیار مطلوبی است. همانطورکه آقای امام فرمودند ممکن است ارسنیك را از خارج استعمال کرد. من خیال میکنم که با مالش آن ببدن زیانی تولید نشود و حال مریض رو به بهبودی برود وروی بحکیمباشی کرده گفت چرا معالجه را با فرستادن جناب اجل بکوهستان تکمیل نمیکنید؟ مسلماً در کوهستان هوا سالم تر از شهر است و وقت هم در پیش دارید که اگر حال مریض سنگین شود همانطور که قبلا گفتم رفتار کنید . تمام اعضای مجلس ازرأی مارسل اظهار خوشوقتی کردند و نتیجه این شد که حاکم حتماً بایستی بکوهستان برود واز فردا صبح روزی دودفعه صبح وعصر باارسنیك شکم ومخصوصاً فرو رفتگی معده رامالش دهند و هردفعه سه ربع ساعت طول بکشد و اگر مریض باین رفتار تن دردهد میتوان بالطاف خداوندی امیدوار شد.

فصل بیست و پنجم

ملاقات مادام فاگرگرین- آیا طول دامن زنان باعث پاکی اخلاق است ؟ - عزیمت ازشیراز - دریاچه شور- ورود بسروستان .

شیراز ۲۴ اکتبر- هنگام غروب که آفتاب بطرف افق سرازیر میشد من درمقابل حوض منزل



دریاچهٔ نزدیك شیراز

نشسته مشغول تماشای حرکات ماهیان بودم. ناگاه مشاهده کردم که هر دو لنگهٔ درباغ بازشد وزنی باحجاب سوار بر الاغ سفید قشنگی که روپوش شال کرمانی وزین مخمل آبی زردوزی شده‌ای داشت وچند نفر نوکرهم ملتزم رکابش بودند با ابهت وجلال وارد گردید. من کاملا مبهوت ماندم که چگونه یکزن مسلمان جرئت کرده است که باین لانهٔ عیسویان وارد شود. چشمان خودرا میمالیدم که شاید خواب دیده باشم. خانم آراسته بچالاکی ازروی زین بزمین پرید و بطرف من آمد ومؤدبانه بمن دست داد وبفرانسه گفت: روزبخیر خانم. ازشنیدن این درود آنهم بزبان فرانسه تعجب من بیشترشد زیراکه ازموقع ورود بایران تاکنون من از دهان یك زن ایرانی یك کلمه فرانسه یاانگلیسی نشنیده بودم. خانم نقاب ازصورت برگرفت وگفت:

«من مادام فاگرگرین Fagregrine هستم وبسی افسوس دارم که وقتی شمانامهٔ قونسول تبریز را برای من فرستادید درشیراز نبودم. بمحض اینکه ازییلاق مراجعت کردم تصمیم گرفتم که نزد شما بیایم وازلذت دیدار هموطن عزیزخود بهره‌مند گردم.»

وضع مخاطب من گواه بود که چگونه زنان اروپائی دورافتاده از وطن باید درایران محروم ازآزادی باشند وباچه سختی‌ها باید دراین محیط زندگانی کنند. پدراین خانم یکنفر فرانسوی بوده که مدت پنجاه سال درایران اقامت داشته است ولی پس ازورود بایکی اززنان ارمنی جلفا ازدواج کرده واین خانم قدم بعرصهٔ حیات گذارده است. پدرش اورا ازبدو طفولیت باتربیت اروپائی پرورش داده اما دراین فکر نبوده که اصول مذهبی را هم باو تعلیم دهد. دوشیزهٔ جوان درسن شانزده سالگی بازدواج با یك نفر سوئدی که از انتهای شمالی اروپا بایران آمده بود کراهتی نشان نداده بود. شوهراو بفاصله کمی متمول گردید وسرانجام تصمیم گرفت که مسلمان شود تابتواند لقب وشغل ریاست اطبای قشون دولتی رابدست آورد. بنابر این مادام فاگرگرین یك زن فرانسوی است که مجبور شده است مانند زنان ایرانی باحجاب بسر برد.

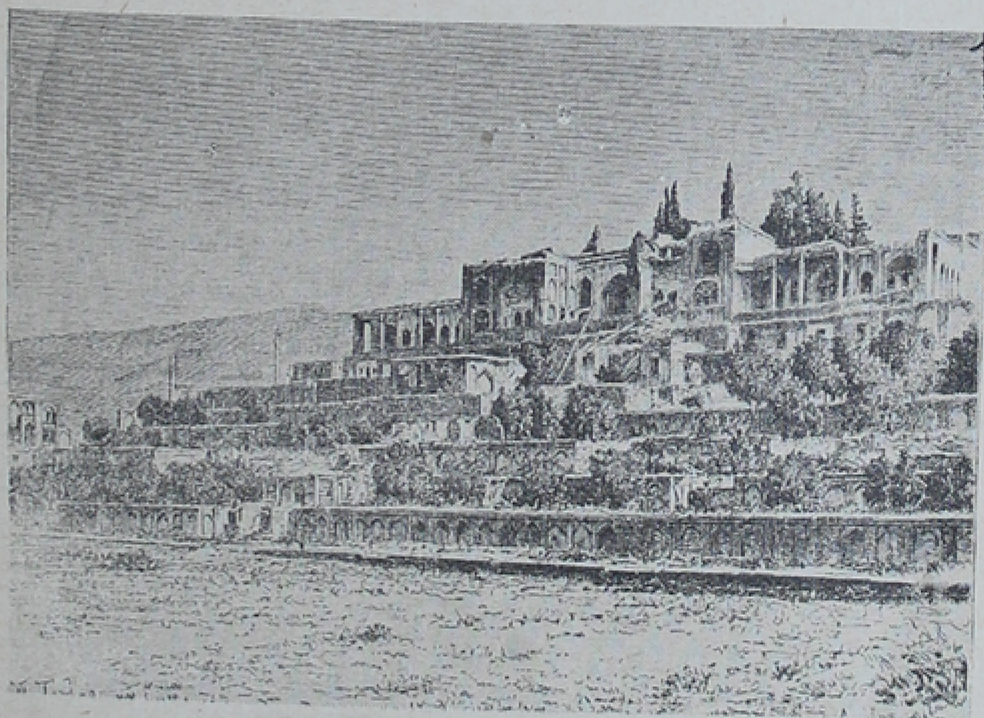
این خانم دارای دودختر قشنگ است که یکی بمذهب پروتستان گرویده وبا این حال اطاعت پدر را همیشه مراعات میکند واین فرانسوی تازه مسلمانرا ازخود نمیرنجاند. دختر دیگر مذهب کاتولیك راپذیرفته ورضایت خاطر مادررا جلب میکند اما چون کشیش درشیراز وجود ندارد این دو دختر هر دو از مذهب خود بی اطلاع هستند و آن قید مذهبی که اطفال آوارهٔ ازوطن رابهم مربوط میسازد درمیان آنها نیست. بعلاوه تربیت علمی ومعنوی این دوشیزگان هم ازسطح معلومات مذهبی آنها تجاوز نکرده است وبااینکه مادر بزبان اصلی خانوادگی یعنی فرانسه حرف میزند وروح بشاش نژادی مارا محفوظ داشته است، برعکس دختران اوباعادات ورسوم خانمهای ایرانی زندگانی میکنند وازحرف زدن بزبان فرانسه محروم مانده‌اند.

مرور زمان درمدت پنجاه سال اصول نژادی اروپائی آنها را بکلی از میان برده است. هرگاه کسی مدت زمانی درمشرق اقامت نماید بخوبی میفهمد که اگر کسی بخواهد برخلاف

اخلاق وعادات وافکارمحیطی که درآن زندگانی میکند رفتار نماید بکلی ناراحت میشود.
من درموقع ورود بایران پاره‌ای ازعادات ورسوم ایرانی مخصوصاً چوب زدن بمقصرین ودشنام دادن رانمی پسندیدم واگرصحبتی از مداخل میشنیدم بی‌اختیار اندوهگین میشدم زیرا خوب حس میکردم که مداخل یعنی دزدی که کم و بیش تغییرشکل پیدا کرده باشد. اگر باکسی وعده میکردم سعی داشتم که درموقع مقرر بوعدهٔ خود وفا کنم وبجائی که قول داده‌ام درسر ساعت حاضر شوم وهرروز به‌تقویم خود مراجعه میکردم تابدانم که امروزچه روزی است و در کدام‌ماه سال‌هستیم.
متأسفانه اکنون باید باکمال شرمساری اعتراف کنم که‌آن احساسات را درمدت اقامت در ایران بکلی ازدست داده‌ام. گاهی هم متغیرشده بنوکران وزیردستان خود چوب وشلاق‌میزنم وازبس اینگونه اعمال رادیده‌ام باآنها مأنوس شده ودیگر اظهار تنفری نمیکنم زیرا که میبینم حکام بخزانهٔ شاه ومالیات دستبردمیزنند وزنان بشوهران خیانت میکنند وتابتوانند از مال شوهر دزدیده برای خود ذخیره میکنند ونوکران نسبت بارباباب حیله ها بکار میبرند تابمداخل برسند.
شنیدم حاکم قبلی شیراز که برادر اعلیحضرت بود ازمداخل جزئی هم صرفنظر نمیکرد حتی ازدربان دیوانخانه هم روزی پنجقران میگرفت و بدینطریق باو اجازه میداد تااشخاصی که باحکومت کاردارند سرکیسه‌را برای او بازکنند. من دیگر بخانمها که‌نسبت بشوهران نادرستی میکنند خیره خیره نگاه نمیکنم زیراکه منطق آنها این است که باید پس از مرگ شوهر ذخیره‌ای برای ایام‌پیری اندوخت. ازاینها گذشته تنبل‌هم شده‌ام ومیل دارم که‌همیشه‌دیگران برای من کار کنند مثلا برای برداشتن چتر یادستمال نوکرها را صدامیکنم وخودم حاضر نیستم که‌آنهارا بادست‌خود بردارم. بوعده خلافی‌هم‌اهمیتی نمیدهم وهمیشه یکساعت دیرتر ازموقع معهودمیروم وبالاخره وقت شناسی و نظرانداختن بتقویم هم‌ازیاد من‌رفته است. دراینروزها دفتریاد داشت خودرا باتقویم تلگرافخانه سنجیدم وفهمیدم که ازتهران تاشیراز سه روزبنفع خوداشتباه کرده‌ام ومسلم است که این‌سه روزرا برمدت جوانی خودافزوده‌ام.
۱۲۵ کتبر- نظر باینکه وعده کرده بودم که قبل ازعزیمت ازشیراز نزد موطن خودمادام فاگرگرین بروم وازاینکه لحظه‌ای‌چندمرا ازملاقات شوهرشاد ودلخوش کرد تشکر کنم امروز بفکر ادای وظیفه افتادم.
منزل‌مادام‌بطرزخانه‌های‌ایرانی است‌ووسعت‌زیادی دارد. اطاقهاهمه روشن‌هستند. چندنفر زن زیبای مسلمان هم درآنجا بانتظار ورودمن نشسته بودند‌اما این پری پیکران هنوز بامدهای زنان‌درباری‌آشنا نشده وملبس بلباس ایرانی خود بودند. هرقدر بطرف جنوب ایران برویم بلندی جامه های زنان زیادترمیشود. دوقران دامن تنبان بوسط ران میرسد ودراصفهان تازانو میآید ودرشیرازکه از گرما خفه میشوند تاقامهیچ‌پا میرسد. ازاینکه آیا بلندی لباس زنان درپاکی اخلاق آنها هم دخالت دارد یانه نمیتوانم قضاوتی بکنم و باید بشنیده های خودقناعت نمایم.

یکنفر پیرمرد شیرازی بمن میگفت : « اززنانی که بلباس قدیمی ایالتی قناعت کرده وبفکر تغییر مد نیافتاده‌اند، بداخلاقی وسوء رفتاری دیده نشده است . » ولی خیال میکنم که این مرد پیر گوشه گیر واز اجتماعات دوراست وچندان اطلاعی ازمهمانیها وجشن‌ها ندارد.

باری پس ازورود باین خانه زنها شروع بصحبت کردند پرسشهای آنها ازاین قبیل بود: چرا شما کارمیکنید ؟ شوهرتان چندزن دارد ؟ چقدر مداخل دارید وغیره . من زودتر ازمعمول ازصاحب خانه خداحافظی بعمل آورده سوارشدم ورفتم بسراغ مارسل که درباغ تخت مشغول گردش بود . این باغ بسیار باصفا ونشاط آوربود . درختان نارنج ولیمو باآن منظرهٔ قشنگ و بته‌های گل سرخ وزرد وسفید طبقه بطبقه‌دربالای یکدیگرقرار گرفته وبطرزجالب توجهی باغ راآرایش داده‌بودند . ازدیدن این منظرهٔ زیباوآراسته من خیال کردم که بحدائق معلقه بابل واردشده‌ام . گلهای سفید وسرخ ازحرارت آفتاب کمی متأثرو پژمرده‌شده بودند امادرختان انار وبه ومرکبات درزیر بارمیوه های معطروآبدار خود بطوری خم شده بودندکه شاعر ازتماشای آنها مبهوت میگردید ونمیتوانست چنین منظره ایراآنطورکه باید و شاید بشعر توصیف کند وحق آنرا ادانماید برخلاف فیلسوف که باینگونه مناظراعتنائی ندارد وبخوردن



باغ تخت شیراز

میوه ها دلخوش است . البته فیلسوف درفکرشکوفه وگل وطراوت بهاری نیست بلکه همیشه درعوالم وآثار ماوراءالطبیعه غرق است .

۱۳۶ کتبر - امروز شنیدم که یکی ازصرافان مشهورشیراز ورشکسته وپانصد هزارقران مال

مردمرا تلف کرده‌است. خدا را شکر کردم که پرداخت حوالهٔ ما بعهدهٔ این صراف نبود، از شنیدن این خبر باین فکر افتادیم که زودتر ببازار رفته وحواله سیصد تومانی‌راکه بعهدهٔ یکی ازهمکاران اوداشتیم دریافت کنیم. شمردن سه‌هزار قران کار آسانی نیست وتشریفات آن امروز باید بعمل آید. مستر بلاکمر یکی از کارمندان تلگرافخانه را دراختیار ماگذارد که پول های خوب وبد را رسیدگی کند. صراف هم نمایندهٔ خودرا معین کرد واین دونفرهم بنوبهٔ خود شخص ثالثی راتعیین کردند که اگر اشکالی پیش آید حل کند ودرمیان آنها حکم باشد.
اسکناس دراین مملکت وجود ندارد. اشرفی طلاهم کمتر درعرض راه پذیرفته میشود. بنابراین ماجبورهستیم که قرانهای نقره رابا کمال زحمت حمل ونقل نمائیم وبدتر ازهمه آنکه ارزش این قرانها برحسب عیار وتاریخ ومحل ضرب سکه تغییرمیکند، بعلاوه اشخاصی هم اطراف این پولهارا تراشیده‌اند وصرافان‌هم آنهارا برای آزمایش باسنگ سائیده ویادرتیزاب انداخته‌اند و بنابراین کسروزنی دارند.
صراف درمیان اطاق نشست ودرحجره راکاملا بست تاازمزاحمت مراجعه کنندگان فارغ باشد وکیسهٔ مسکوکی را درروی فرش خالی کرد وازپولها لوله هائی ترتیب دادکه همه‌یك اندازه باشند وبتواندآنهارا درطول وعرض بشمارد.

پس ازآنکه این‌عمل تمام شد طرف ماآنهارا یکی بعداز دیگری روی سنگی میانداخت تا بوسیلهٔ صداخوبی وبدی‌آنهارا آزمایش‌کند وآنچه راکه درخوبی آنها تردید داشت کنار میگذاشت. بالاخره نمایندگان طرفین بمباحثه پرداختند وکار بکشمکش وداد وفریاد رسید. آنها کلمات‌خشنی باهم ردوبدل‌میکردندو باقلمتراش کنارپولهارا خراش میدادند و بومیکردند بعدقاضی بمیان افتاد تاسازشی میان‌آنها فراهم نماید. پس از نزاعها وقیل وقالها پولهارا درکیسه‌ای ریخته وبماکه مالك‌حقیقی آنهابودیم‌تحویل‌دادند. ماهم بنوبهٔ خودمیبایستی آنهارا بشماریم ودرصندوق محکمی‌قراردهیم تانوکران‌را ازدستبردبخزانه منصرف سازیم. صندوق هم باید کم حجم باشد تا موقع توقف‌کاروان بتوان‌آنرا در زیرسر جایداد وموقع حرکت بدست چاروادار امین‌سپردبشرط‌اینکه راهزنان کاروان‌را لخت وغارت نکنند. تاوقتیکه مسافر در راه است خیالش از بابت صندوق راحت است اما همینکه بمنزل رسید دوباره باید آنرا تحویل بگیرد و خود مواظب آن باشد تاموقع حرکت برسد. البته کشیك کشیدن وباز کردن‌آن درموقع لزوم خالی اززحمت نیست.

پس ازدریافت‌پول ورساندن‌آن بمنزل بفکر پیداکردن چار وادار افتادیم وبه‌تهیهٔ مقدمات مسافرت‌پرداختیم. مارسل‌مشغول‌تحقیق برای یافتن‌راه امن‌تری شدکه بتوانیم بطرف‌خلیج‌فارس برویم. درموقعیکه‌دراقلید باعدم‌موفقیت مواجه شدیم‌تصمیم گرفتیم‌که دیگربحرف‌این وآن گوش ندهیم وبهمین جهة‌بودکه ازرفتن بشوش ازخاك بختیاری صرفنظر کردیم.

اکنون دوراه برای‌رفتن ببوشهردرپیش است، یکی ازکازرون وشاپورعبورمیکند ودیگری طولانی‌تراست وازفیروز آبادمیگذرد. البته راه اخیربرای ما نافع تراست زیراکه میتوانیم

ابنیهٔ قدیمی واقع در نزدیکی فیروزآباد را به‌بینیم و نیز میتوانیم چندروز راه پیمائی را زیادتر کرده وقصر کهنهٔ سروستان را هم تماشا کنیم ودرتمام نواحی فارس قدیم بسیاحت پردازیم. بااینکه راه اخیر طولانی است ومیبایستی مدت سه‌هفته درراه باشیم وتحمل خستگی وزحمت مسافرت رابکنیم صلاح چنین دیدیم که برای سیاحت ابنیهٔ تاریخی این‌راه‌را اختیار نمائیم واز راه معمولی صرفنظر کنیم. البته مقصود من‌از راه معمولی راهی نیست که سنك فرش یاشوسه باشد. زیراکه چنین راهی ابداً درایران وجود ندارد بلکه مقصود راهی است که آبادی زیادتری داشته باشد و بتوان مایحتاج مسافرت را بسهولت بدست‌آورد ومعلوم است که مهندسین تمام‌این‌راه‌ها قاطرها والاغها بوده‌اند.

برای اینکه کمتر درزحمت باشیم مارسل اثاثهٔ زائد را بچاروادار معتبری سپرد که در بوشهر تحویل حاکم بدهد وفقط لوازم مورد احتیاج ازقبیل دستگاه عکاسی ولوازم طبخ ولحاف و لباس را نگاهداشتیم ومن بسیار خوشوقتم که فردا با اسبان نیرومندی ازحاکم نشین ایالت فارس دورخواهم شد زیراکه ازبدو ورود باین شهر من وشوهرم متصل درچنگال تب‌های پررنج ودرد گرفتار بودیم. خوشبختانه موقع آن رسیده است که ازشیراز وپذیرائی شایانی که ازما کرد اظهار امتنان نمائیم وازخداوند برای این‌شهر خیروبرکت بطلبیم.

۲۷ اکتبر- امروز بقدری متغیرهستم که پیوسته برمداخل ونوکروچاروادار لعنت میفرستم. قبل از دمیدن سپیدهٔ بامدادی از بستر خواب بلند شدم تابلوازم مسافرت رسیدگی کنم و اگر نواقصی باشد مرتفع سازم. قرار بود چاروادار قبل ازطلوع آفتاب بیاید ولی اکنون ساعت نه‌است واثری‌ازاونیست، نوکری رابشهر فرستادم‌تازودتر اورابیاورد، موقع ظهر برگشت وگفت مالها درراه هستند والساعه خواهند رسید. سه‌ساعت بعدازظهر صدای زنگ قاطرهادرجلو درباغ‌طنین‌انداز گردید. من‌ازباغ بیرون‌آمدم وخود را درمقابل دو یابوی لاغروضعیف دیدم‌که برای سواری ماآورده بودند اما این حیوانات بقدری ناتوان بودند که تنها برای تشریح کردن مناسبت داشتند. یکی‌ازآنها یك چشمش کور بود ودیگری هم میلنگید وهردو زخم‌های بزرگی‌درپشت داشتند که ازسایش پالان یابار سنگین تولید شده بود. ابداً مودرپشت‌آنهادیده نمیشد، فقط‌پوستی‌درروی‌استخوان‌آنها کشیده‌شده‌بودکه‌رنگ آن هم تشخیص داده‌نمیشد و خلاصه آنکه نسیم ملایمی میتواندآنها را مانند بادبادك‌اطفال به‌هوا بلندکند. معلوم شدکه چاروادار ونوکرها حیله‌ای بکار برده ودر فاصلهٔ یکشب آن اسبهائی‌را که بمانشان دادند تبدیل باین‌اسکلت‌ها کرده‌اند.

من‌حاضر نشدم که‌زین های مارا روی این حیوانات مفلوك بگذارند. شوهرم‌سخت متغیرشد واز چاروادار اسبان ارائه داده‌شده‌راطلبید. قاطرچی بجای‌جواب گریه راسرداد وقسم‌خورد که بغیرازاین حیوانات مال دیگری ندارد وبالاخره معلوم شدکه آرابت ارمنی که‌پرپاسکال دراصفهان اورابعنوان‌نوکری بماتحمیل کرداین‌حقه‌بازی را کرده وجای یوسف‌آشپز اخراج شده راگرفته است. این نوکران صداقت پیشه افکار مختلفی درمغزخود میپرورانند وبرای

موقع لزوم ذخیره میکنند . پرواضح است که آرابت دراین حقه بازی مبلغ معتنابهی از قاطرچی گرفته و باو یاد داده بود که اسبان خوبی بما ارائه دهد وبعد آنها را تبدیل کند . ازطرفی هم ماما یل نبودیم که بیش ازاین درشیرازتوقف کنیم ومیخواستیم هرچه زودترازشر بیماری خلاص شویم و ناچارشدیم سوارشدن برروی جاروب جادوگران را بماندن ترجیح دهیم . بالاخره چه باید کرد ؟ چون بخت با ما مساعد بود و هردوسالم وسرپا بودیم آیا بهتر آن نبود که از قبول این مالها صرفنظر کنیم ومداخل را ازجیب نوکران بیرون بیاوریم ؟ اما عیب کار در جای دیگر بود ، این نوکران حقه باز ممکن بود دیگرچار واداری برای ما پیدا نکنند وحرکت ما به تعویق افتد واینهم بصلاح ما نبود زیرا ممکن بود دوباره ناخوش شویم . قاطرچی هم پی درپی سوگند یاد میکرد ومیگفت بمحض اینکه بقبایل برسیم من مالهارا عوض خواهم کرد . ماهم از ناچاری گفتهٔ اورا قبول کردیم و بامیزبان ودکتر آدلینگ خداحافظی کرده براه افتادیم . صاحبدیوان هم دونفر غلامان حکومتی را مأمور کرده بود که درعرض راه حافظ ما باشند. البته ازلطف اوباید اظهار امتنان کنیم زیراکه بدون آنها ممکن بود باخطراتی مواجه شویم .

باری پس ازآنکه ازکنار دیوارهای پای تخت کریم خان که قسمت زیادآن سرنگون شده بود عبور کردیم وازتاکستانی که شراب مشهور شیرازرا تهیه میکنند گذشتیم و پل فسارا که روی رودخانه افتاده است دیدیم. طرف عصر رسیدیم بباغ باشکوهی که بحکومت فارس تعلق داشت وعمارت باشکوهی هم درمدخل آن واقع بود .

این جا برعکس شهرملالت بارشیراز موضعی است بسیارنشاط انگیز . آسمان صاف وشفاف واطراف هم کاملا سبزوخرم است و بقدری باصفا وفرح آوراست که گوئی ارواح حافظ وسعدی هم بانشاط دربالای سرمن درپرواز هستند . چنان وجد وحالی درمن ایجاد گردیده که بی اختیار بفکر سرودن شعر افتاده ام ولی افسوس که رب النوع شعر بقدری بمن آسیب رسانده ومرا از خود رانده است که هنوز آثار آزار او ازوجود من زایل نشده است . شاید امروز این اسب را هوارکه گوئی بالدارست و شعرا را درفضای آسمان پرواز میدهد این میل را درمن ایجاد کرده باشد !

۲۸ اکتبر - میگویند آقا باید فرمان بدهد تامستخدمین خواستهٔ اورا فراهم سازند . برای اینکه پیش ازگرم شدن هوا بمنزل برسیم من بنوکرها دستوردادم که نصف شب حرکت کنند. غلامان وقاطرچی ها همه گفتند بچشم اطاعت میکنیم ولی چون شب بنیمه رسید آنها تاریکی شب وبرخورد بادزدانرا بهانه کردند وبقدری درفراهم کردن چای و بار کردن مالها سستی بروز دادند که درساعت شش توانستیم براه افتیم . هنوزسیصدقدم ازباغ دورنشده بودم که یابوی من بزمین خورد ومرا چنان روی زمین پرت کرد که نزدیك بود دندههایم خرد و خمیر شود اماخدابزرك وترحم اومافوق تصوراست ، من بلند شدم وبجزپاره شدن لباس وخراش برداشتن لوله تفنگ آسیب دیگری ندیدم . قاطرچی و نوکران بیابوی بیچاره حمله ورشده

وبافحش های رکیك وضربات شلاق دوباره این اسکلت را برروی پای خود قرار دادند ولی من دیگر حاضر نشدم که بر آن سوارشوم وقاطر آرابت را که پاهای محکمی داشت برای سواری ترجیح دادم و به نارضایتی اواعتنائی نکردم . اومیگفت سوارشدن برقاطر مخالف مقام وشأن شماست ، شخص بزرگواری مانند شما نباید برقاطر باری سوار شود. من باو پاسخ دادم که تمام بزرگیها وشئونات خودرا بتوتقدیم میکنم تو برروی یابوی زین دارسوارشو. درمدت کمی کاروان بکوهی رسید که خارستان بود. کبکان قرمزرنگ مانند مرغان خانگی ازهرطرف میدویدند . غلام جوان ما بطرف آنها تیراندازی کرد اماوحشت آنها از نزدیك شدن قافله بیشتر ازصدای تفنگ بود . این غلام جوان ما پسرخوبی است ، اهل لرستان است ، گیسوانش از پشت سربرگشته وحلقه هائی تشکیل داده وازچشمانش پیداست که بی هوش نیست. گلوله های سرب راچهار پاره کرده وبجای ساچمه برای شکار کبکان بکارمیبرد . پس ازدو ساعت راه پیمائی ناگهان باصحنهٔ بسیار غریبی روبروشدیم، دریاچهٔ آبی رنگ تیره ای درمیان محوطه ای که ازکوهها تشکیل یافته بود پدیدار گردید . کمربندی ازبرف سفید خیره کننده ای آنرا احاطه کرده بودوازدور نمایش وجلوه مخصوصی داشت وچنین مینمود که منظرهٔ دورنمای قطبی درآتمسفر درخشان یکی ازاقالیم استوائی پدیدارشده باشد.



غلام حکومتی شیراز

اماچون نزدیك ترشدم بجای برف طبقه ای از نمك سفید دیدم . معلوم شد که درموقع زمستان و بهار آبی که ازدشت شوره زارعبورمیکند باین دریاچه میریزد ودر تابستان تبخیرمیشود وبجای آن طبقهٔ نمك باقی میماند .

سواحل این دریاچه چندان حاصلخیز نیست . بااین حال درآنجا افراد قبیلهٔ کوچکی در زیر چادرها یا کلبه های حصیری بسر میبرند و مقدار زیادی تنباکو در این جا کاشته اند که برگهای مخملی آنها سبزی غیر منتظره ای نمایش میدهند ودر نزدیکی تودهٔ درخشان نمك جلوه خاصی دارند. این دریاچه هم مانند ملل خوشبخت نه تاریخ دارد ونه افسانه ای راجع بآن جعل شده استوبااینکه بسیار عمیق است تاکنون مرتکب جنایتی نشده استزیراکه بواسطهٔ زیادی نمك آب آن بقدری غلیظ است که کسی در آن غرق نمیشود و اگر احیاناً کسی درآن بیفتد روی آب میماند . اگر کسی درآن آب تنی کند پس ازبیرون آمدن شکل متبلوردرخشنده ای پیدامیکندومانند گلولهٔ صمغی میشودکه آنرادر روی شکر غلطانده باشند .

انعکاس آفتاب درروی طبقهٔ نمك چشم را خیره میکرد وبآن زحمت میداد وما مجبور بودیم که چشمان خود را از بیم نابینا شدن بر هم گذاریم . من پیوسته بغلامان وقاطرچی و نوکران ملامت میکردم که چرا شب حرکت نکردند تا ما از حرارت آفتاب محفوظ باشیم . در این اثنا یابوئی که من قبلا برآن سوار بودم بروی زمین درغلطید و هرچه بآن شلاق زدند بلند نشد و معلوم بود که میخواهد نفس آخرین را بکشد . ازیکطرف من ازقیافهٔ حیوان بیزبان متأثر بودم و ازطرفی بحال قاطرچی که بزیانی بر خورده بود رقت میکردم . بالاخره او را گذاردیم تااقلا نعلهای یابوی خود را بکند وبراه افتادیم وقبل ازغروب آفتاب بدهکده‌ای رسیدیم .

بنابگفتهٔ میزبان ، ماهشت فرسنگ راه طی کرده‌ایم . فرسنگ دراین مملکت مفهوم واقعی ندارد ومعلوم نیست شش کیلومتر است یاهشت یاده کیلومتر ، هیچکس نمیتواند بدرستی مقدار آنرا معین کند همینقدر میدانم که درد کمر مرا رنج میدهد زیرا که درمقابل این فرسنگ‌ها مقاومت بخرج داده‌ام . غذائی هم که نیروی مارا تجدید کند نداریم . گوشتی که همراه داشتیم بواسطه شدت حرارت رو بفساد گذارده وقابل استفاده نیست ودراین ساعت هم ممکن نیست گوسفندی کشت وغذائی تهیه کرد . فقط چنددانه خیار پلاسیده ویك تغاردوغ ترش داریم . امشب من ناراحت هستم زیرا که پتو وشمدمن منحصراست به نیم تنه وشلوار پاره‌شده وبجای بالش هم جز کاسك خود چیزی ندارم . زمینی که روی آن دراز کشیده‌ام مانند پشت شتر دارای پستی وبلندی است . دسته چوبی هم درپهلوی من ریخته که درزیر وبالا و اطراف آن موشان میرقصند . عنکبوتهای بسیار درشت در بدنهٔ دیوار گردش میکنند . اگر درآنموقع که دوشیزهٔ کوچکی بودم چنین صحنه‌ای را میدیدم حتماً ازترس برخود میلرزیدم وگریه میکردم .

۲۹ اکتبر سروستان - بدبختی مانند تگرگ که در بیابان برسرعابرین ببارد فشار آورده است . مارسل احساس خستگی زیادی میکند وازحملهٔ تب میترسد . قبل ازحرکت متجاوز ازیك گرم کنین خورده است . زیادتی مقدار کنین باحرکت یابو اورا بکلی خسته کرده و بادرد ورنج روی زمین افتاده وقادر برحرکت نیست . درساعت‌ده هوا فوق‌العاده گرم وتحمل ناپذیر شد. غلامان گفتند توقف دراین بیابان نتیجه‌ای نداردزیرا که نه‌هیزم برای طبخ غذا پیدا میشود و نه آب که حیوانات رفع تشنگی نمایند .

بنابراین مارسل راروی بارقاطر نشاندندو بااین وضع حزن آور براه افتادیم وبقلعه ای که دارای برجهائی بودرسیدیم .

من دراین انتظار بودم که درعقب دیوار قلعه خانهٔ خوبی پیداخواهدشد . متأسفانه بمنزل قابل سکونتی برنخوردیم . زمین قلعه‌دارای لانه‌هائی بود شبیه بسوراخهای موشان که گاه‌بگاه مردان یازنان روستائی ازآنها بیرون میآمدند . ناچار در زیر سردر ورودی قلعه ماندیم تااقلا ازحرارت آفتاب محفوظ باشیم . من بدواخانهٔ خود مراجعه کردم که شاید دوای تسکین دهنده‌ای پیداکنم وبمارسل بدهم . بدبختانه چیزی که دراین ساعت قابل استفاده باشد پیدا نکردم ، پس بهتردانستم که بشقاب ودیگ وکتری راروی آتش گرم کرده وآنهارا بنوبت بروی

معده و کف پای او بگذارم . خوشبختانه معالجهٔ من مفید واقع شد و پس از یکساعت دردهای شدید او تسکین یافت و بخواب عمیقی فرورفت . طرف عصر بیدار شد و برای اینکه شب را در لانهٔ موشان بسر نبرد و ازدوغ ترش وخرمای گرم زده پرهیز نماید درخواست کرد که هرطور هست بقصبهٔ سروستان که بیست کیلو متر از آنجا فاصله داشت برویم .

بنابراین دوباره براه افتادیم . من یکی از غلامانرا جلو فرستادم تامنزلی تهیه کند . مارسل علاوه بر بیماری بیم آنرا داشت که مسافرت بیهوده ای کرده باشیم و مانند اقلید مأیوسانه مراجعت کنیم . این خیال بیشتر بررنج ودرد او میافزود زیرا که مقصود ما ازاین مسافرت پرمشقت دیدن قصور خرابهٔ سروستان وفیروزآباد بود ولی ازهر کس سراغ گرفتیم نشانی از آنها بما ندادند و فقط چند امامزادهٔ خرابه رابما نشان دادند .

درموقع ورود بدهکده خودرا بنایب الحکومه معرفی کردیم . این مرد باقیافهٔ گرفته وعبوسی با انتهای لبان بماخوش آمد گفت وپس از آنکه بادقت بمارسل نگاه کرد دراطاقی را بروی ما باز کرد که کاملا کثیف بود ودیوارهای آن دود زده و اثاثیهٔ آن منحصر بیك تکه فرش پاره بود .

فصل بیست و ششم

اقامت درسروستان - قصرخرابهٔ سروستان - عزیمت بداراب - مراجعت بطرف شیراز - تغییر عادت - قلعهٔ دختر - نقش برجستهٔ ساسانی - قصرخرابهٔ فیروزآباد .

۳۰ اکتبر - دوروز است که مارسل سخت افتاده و باکمترین حرکتی از شدت درد ورنج مینالد . قادر بر نشستن نیست وغذایش منحصرشده است بلعاب برنج و آب انار . من اکنون علت خشونت وبی مهری نایب الحکومه را خوب دریافته‌ام . غلامی که مأمور بود ورود مارا باوخبر دهد در بیماری مسافرفرنگی راه اغراق پیموده وسخن بگزاف گفته بود ونایب هم تصور کرده بود که این فرنگی عاقبت درسروستان مدفون خواهد شد . رنگ و روی زرد وضعف مارسل هم کاملا اورا پریشان کرده ودراین فکراست که اگراین فرنگی درخانهٔ او بمیرد ناچار باید پس از مرگ او مرده کشی کند ومبلغ مختصری هم خرج تمیز کردن اطاق بکند تا نجاست آن برطرف گردد . این خیال باندازه‌ای نایب را کسل و کدر کرده است که حالت سبعیتی درسیمای او دیده میشود . از طرفی هم میداند که بیرون کردن ما خالی ازاشکال نیست وبزیان او تمام میگردد و در نزد صاحبدیوان مسئول میشود . بنابر این در این فکر است که مارا بجای دیگری بفرستد تا اززحمت مرده کشی وتمیز کردن خانهٔ خود رهائی یابد .

امروز نایب نزد من آمد و گفت : سروستان هوای ناسالم وتب خیزی دارد و زمین آن مرطوب وآبش قابل شرب نیست . بهتر آن است که شما دردهکدهٔ مجاور منزل کنید که آب و هوایش خوب است و بیشتر ازدوازده کیلومتر تااین جا فاصله ندارد واین جمله را همه روزه تکرار میکرد ، دفعهٔ چهارم که باز این جمله را ادا کرد من کاملا متغیر شدم و باو گفتم من بسیار مایلم که

بیماررا روی دست چندین منزل دورتر ببرم و ازشر توخلاص شوم ولی اکنون که میبینم اصرارزیاد برفتن‌ما داری بتومیگویم‌که تاصاحب بهبودی‌کامل حاصل نکند ماازسروستان بیرون نخواهیم رفت واز این ببعدهم مایل نیستم که روی تورا ببینم ، برو وبیش از این مزاحم مانباش .

پس ازشنیدن این‌پاسخ‌قطعی ، نایب بحیلهٔ دیگری پرداخت ومارا مبتلا بقحطی کرد وپسری راکه دوازده الی‌چهارده سال داشت تحریك نمود که مارا اذیت کند . این پسر درخانه دارای اقتداری بود وهمهٔ نوکران باو اطاعت‌واحترام‌میکردند . دیروزخواستم غلامان را بقصبه بفرستم تاآذوقه‌ای خریداری کنند ولی آنها از رفتن خود داری کرده وگفتند این کار خوب نیست ومثل این است‌که به‌نایب‌الحکومه توهین کرده باشیم زیراکه مامهمان اوهستیم بعلاوه کسبه‌هم حاضر نیستند که چیزی بمابفروشند ودراین توهین شرکت نمایند .

خوشبختانه حال مارسل روبه بهبودی گذارد . من هم یکی ازسکنهٔ این‌قصبه راکه ازگنبد های‌قدیمی اطلاعی‌داشت‌یافتم‌وبمارسل مژده دادم ، او بسیارشاد وخوشوقت گردیدومیل‌داشت زودترسرپا ایستاده‌وبدیدن‌آنها برود .

۱ نوامبر – من درحدس خود اشتباه نکرده بودم ، بمحض‌اینکه مارسل توانست بلندشود و درخانه‌قدم‌زند این‌اوضاع‌حزن‌آور بکلی‌تغییر یافت ، نایب‌الحکومه‌وغلامان‌به‌تعظیم‌وتکریم‌او پرداختند ومرغ وتخم مرغ‌وگوسفند وسایر چیزها مانند سیل بطرف منزل‌ما سرازیرشد. این مراسم پذیرائی که پس ازچند روز بعمل آمد باعث‌آن نشد‌که من تغییر حالت دهم و از کدورت بیرون‌آیم . ملاحظه راکنار گذارده بنایب گفتم : «انشاالله ناخوش میشوید ودور ازوطن وخانواده بچنین میزبان وچنین مهربانی و پذیرائی‌که ازماکردید گرفتار خواهید شد وبرفتار خود پی‌خواهیدبرد » . ازاین گفتار رنگ نایب‌پرید ومثل این بود‌که واقعاً فشار و سنگینی‌چنین‌وضعی را درخود احساس میکندوبدون اینکه کلمه‌ای درجواب من‌بگوید‌باحالت خجلت‌زده‌ای رفت .

بالاخره موقع‌آن رسید‌که ما عطای نایب را بلقایش به‌بخشیم واز منزل محنت فزای اوبیرون رویم . درخود قصبه‌بغیر ازگنبد خراب شیخ یوسف بن‌یعقوب که درتاریخ ۱۳۴۱ بناشده جای دیدنی دیگرنبود . دراین‌بقعه‌تغییراتی‌حاصل‌شده‌ووسعت‌حیاط آن‌هم‌افزایش‌یافته‌است . یك‌قسمت ازبنا باسنگ‌ساخته شده است ، درتالارمقبره‌هم ستونهای سنگی دیده میشود .هزاره‌هاهم ازکاشیهائی پوشیده شده‌که انعکاس فلزی دارند وازستاره های مینائی فیروزه‌ای صلیب‌مانند تشکیل‌یافته وبهم متصل گردیده‌اند .

رویهمرفته این تزیینات قشنگ وخوشنماهستند ولی‌اگر ستاره های کاشی رابا‌هم مقایسه‌کنیم پیداست‌که مینای فلزی‌رنگ‌آنها گاهی‌زیادو گاهی کمترحرارت‌دیده‌است وکاشی‌های‌خوب‌آنهم بقشنگی‌کاشی های مینائی مسجدکاشان‌یاورامین نیستندوواضح است‌که درموقع انحطاط این صنعت‌ساخته شده‌اند .



مقبره شیخ یوسف بن یعقوب

قبل از حرکت نایب جسارتی کرده وازمن عکس خود راخواست ، منهم بجبران بد رفتاریهائی که نسبت بما کرده بود حیله ای بکار بردم و چندین دفعه اورا درمقابل دور بین خالی از شیشه نگاهداشتم وبالاخره باو گفتم که چون وقت ظاهر کردن شیشه را ندارم بعدها عکس اورا برایش خواهم فرستاد .
این شخص پست فطرت یکی از نوکران خود را مأمور کرده بود که در دنبال ما بیاید و هر وقت عکس حاضر شد بگیرد و برای او ببرد ولی من مشغول کار خود بودم وباو اعتنائی نمیکردم .
باری ما پس از خروج از سروستان راه کوهستانی قدیم را که ببندرعباس میرفت ترك کردیم ومدت سه ساعت دردرهٔ لم یزرعی راه پیمودیم ، در آخر این دره که پر از علف های خشك وخاردار بود خرابه‌های قصر باشکوهی نمایان گردید که منظرهٔ کلی آن مساجد قدیمی مغولی را بخاطر میآورد اما همینکه نزدیك شدیم و بداخل بنا رفتیم این منظره بکلی تغییر شکل داد. آجرهای قطوری که در روی زمین ریخته وطرح بیضی شکل گنبد و تزیینات کمی که در دیوارها باقی مانده است یك اسلوب بسیار قدیمی خاصی را نشان میدهند .
قسمتی که بیشتر جلب توجه میکند تالار بزرك این قصر است . گنبد آن بشکل بیضی است ودر روی چهار طاق منحنی که در چهار گوشهٔ آن زده شده واقع گردیده است . وضع این بنا میرساند که میتوان منشاء ساختن گنبدرا در روی قطعه طاقهای منحنی واقع در چهار زاویهٔ بنا که از ابتکارات معماری بیزانتین محسوب شده اقلا تازمان بنای قصر سروستان پیش برد .
منظرهٔ قصر سروستان بسیار مجلل و با ابهت است . هریك از قسمت های این بنا بطور خاصی نظر انسانرا جلب میکند و دلیل است براینکه ایرانیان قدیم هم برای ساختن گنبد بروابط ساده‌ای قناعت نمیکرده‌اند . گشادگی قوسهای ایجاد کنندهٔ گنبد وطاقهای استوانه ای شکل ثابت میکند که آنها هم مانند یونانیان باین نکته پی برده بودند که نباید طراحی وترسیم قسمت‌های بااهمیت بنارا تسلیم خیال معمار سازنده کرد . آنها هم مانند یونانیان ابعاد بنا رابا محاسبات دقیقی معین میکردند وواحد مقیاسی داشتند . معمار قصر سروستان هم برای هم آهنگی بنا از دستورات وقواعد پیشینیان خود که تا آخر قرن سیزدهم مراعات میشده تبعیت کرده است واگر نواقص جزئی در این بنا دیده میشود بیشتر مربوط است بغفلت کارفرمایان و سازندگان آن وبطور کلی این بنا هم از روی محاسبه ساخته شده است (۱) . در اطراف تالار مرکزی

(۱) طرز ساختن انواع گنبدهای قدیمی ایران درسالنامهٔ باستان شناسی بنام آثار ایران جلد چهارم مشروحاً بزبان فرانسه بیان شده است (م)

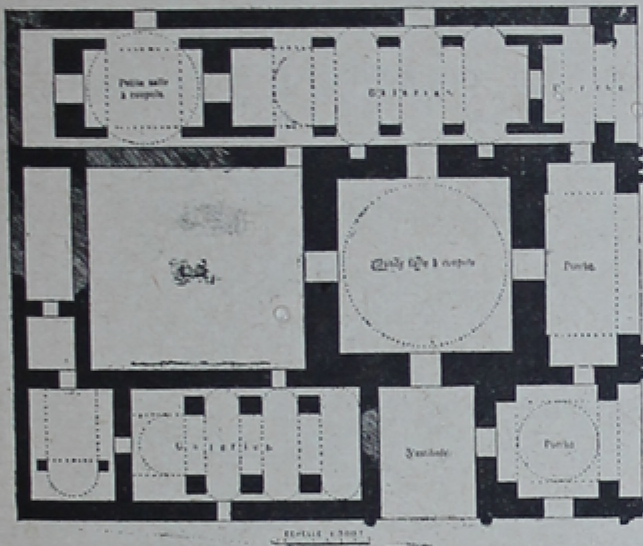


قصر خراب سروستان

کالریهای طویلی است که بفاصله های معین بجرزهائی منتهی میشوند که خود آن جرزها هم برروی ستونهائی که از سنك‌های کوچك خشن ساخته شده‌اند قرار دارند. جرزها هم همه پر و با ضخامت هستند. گیلوئی زیر گنبد هم بطوریکنواخت ازیکرشته برآمدگیهائی که بشکل دندانه های اره میباشد تزیین یافته است ولی اجرای عملیات فنی این قسمت بنا بافکر معمار نقشه کش

و جرئت بنای سازندهٔ گنبد آنطور که باید هم آهنگی ندارد .

مسئله‌دقیقی که حل آن مشکل بنظرمیآید تعیین‌سن این بنای قدیمی است .قدرمسلم‌این‌است که این‌بنای‌باستانی درزمانی‌ساخته شده که بازمان اسلامی فاصلهٔ‌زیادی داشته است



نقشهٔ قصر سروستان

افسانهای محلی که نباید بآنها اهمیتی داد منشاءآبادی و ترقی این قسمت فارس‌را بجمشید‌نسبت‌میدهندو بنابراین میتوان‌فرض کردکه‌این آبادی دردورهٔ هخامنشیان بوده‌است .

از طرف دیگر میدانیم که سلاطین هخامنشی همیشه ایالت فارس را در تصرف داشته‌اند واگر قلاع‌متعددی کـه در کوههای مجاور شیراز بنا شده و چـاههای عمیقی که در شیراز یـا سروستان در صخره ها حفر گردیده ازکار های این‌سلسله باشد میتوان فرض کرد که قصر سروستان هم درزمانی‌که فارس درمنتها اوج ترقی بوده یعنی‌قبل ازطلوع سلسلهٔ ساسانی ساخته شده باشد ومؤید فرض من‌هم این‌است که ساسانیان همیشه درشوشتر ویادرایالات شمال غربی یعنی در مجاورت سرحداتی‌که ازطرف دولت روم یابیزانس‌تهدید میشده اقامت داشته و ازسکونت درفارس دست کشیده بودند و بهمین جهت عـمارات هخامنشی شیراز متروك مانده ورو بخرابی گذارده است .

اطلاعات افسانه مانندی که من‌توانستم از همراهان خود بدست‌آورم این بودکه می‌گفتند در زمانهای پیشین‌غذاهای بسیارلذیذی درزیر گنبدهای سروستان تهیه‌میشد وچاپارها باسرعت بی‌نظیری غذاها را که هنوز بخار از آن‌ها متصاعد بوده برای پادشاه خودکه در قلهٔ‌کوه در قلعه ای منزل داشت میبردند . . . راهنمـای من چنان از آن غذا ها تعریف میکرد وبا خیال از آنها لذت میبردکه‌گاهی بـی اختیار لبهای خود را مانند مردان‌شکم پرست میلیسید ومنهم به‌تقلید اومهیای دیـدن‌چاپارانی‌که حامل ناهارسلطنتی‌بودندشده‌بودم

۲ نوامبر- میان جنگل - دیروز عصرپس ازخروج ازقصر سروستان غلامان مارااز‌راه کوتاه تری بردند بمیان‌جنگل که اولین منزل جادهٔ داراب است وچون وقت نداشتیم‌که‌بخانهٔ کدخدا برویم در امـامزادهٔ خرابی که چند نفردرویش گدا قبل ازمـا درآنجارحل اقامت انداخته بودند منزل کردیم .

بمحض اینکه دراز کشیدم احساس کردم که‌حشراتی‌بسختی مرا میگزند ، فوراً فانوس جیبی‌را



گالریهای قصر سروستان

روشن کردم وازوحشت فریاد زدم . تا کنون من چندین دفعه درطی مسافرت باین حشرات که پاهای زیاد وشکل سفید یا سیاه تنفر آوری دارند . خورده بودم ولی هرگز آنها را باین فراوانی ندیده بودم .

درحالیکه من برای انتقام بشکار آنها مشغول شدم غلام پیری که آنطرف خوابیده بود سر را ازلحاف بیرون آورد و علت وحشت مرا پرسید وچون قضیه را باو گفتم باکمال خونسردی گفت : «حضور این شپش ها علامت خوشبختی است زیرا که آنها ازمکه میآیند» ویکی ازاین حاجیهای کوچك را از ریش حنائی خود گرفت ومدتی بتماشای آن پرداخت ودوباره مانند حلزون سررا بدرون لحاف کشید وخوابید.

۴ نوامبر - نوبندگان - بمحض اینکه سپیده دمید ماسوار شدیم . ابتدا ازتنگهٔ باریکی عبور کردیم که موسوم است به تنگ کریم . بعد وارد دره‌ای شدیم که درمیان دو کوه واقع شده بود و منظرهٔ عجیبی داشت وپس ازآن بدشت حاصل خیزی وارد شدیم که دهکده های زیادی درآن دیده میشد .

عصرهمین روزدست تقدیرازپیشروی ماجلوگیری کرد زیرا که مارسل حالش بدشد وهمان درد و رنجی که درسروستان بآن دچارشده بود دوباره عود کرد وماجبور ببازگشت شدیم زیرا که بااین حال جلو رفتن دلیل برجنون ما بود. غلامان درختانی را ازدورنشان دادند وگفتند قصبهٔ داراب در میان همین درختان واقع شده است . من گفتم داراب که سهل است اگرشخص سیروس هم درزیرآن درختان باشد ما نمی توانیم جلوتر برویم .

مارسل باحال بدی روی زمین افتاده ودرحالیکه دردسختی باوحمله ورشده فقط یك خیال درسردارد ومیگوید باید بطرف شیراز برگشت ودر نزدیکیهای شهر توقف کرد ودکتر آدلینگ را خواست تابیاید ومعالجهٔ قطعی بکند زیرا که بااین حال مسافرت کردن کارآدمهای

مجنون است . منهم تصمیم گرفتم که بمحض تسکین یافتن درد اورا بطرف شیراز حرکت دهم.

۵ نوامبر - پس از آنکه یکروز در این محل استراحت کردیم براه افتادیم وبعد ازطی دومنزل دوباره بسروستان آمدیم ولی بخود قصبه نرفتیم ودردهکدهٔ نزدیك آن موسوم به کوهنجان توقف کردیم، خوشبختانه مارسل حالش رو به بهبودی گذارد وبسی افسوس میخورد که چرا دوباره بعقب برگشتیم وبداراب نرفتیم .

۵ نو- ۶ نوامبر - چون مارسل بهتر شده بود امروز حرکت کردیم وپس از خروج از کوهستانی که مانند تمام کوهستانهای ایران لم یزرع وخالی ازسکنه بود بدشت وسیعی رسیدیم که ازحیث خرمی وشکوه و وسعت بردشت سروستان برتری داشت . گندمهائی که تازه سبز شده بودند منظرهٔ بسیار زیبائی داشتند ومثل این بود که زمین ازریزه های زمرد مستور گردیده است. زنها وبچه ها مشغول تعمیر مجاری آب بودند ، دهقانان زمین راشخم میزدند وبذر افشانان در دنبال آنها با قدمهای منظم حرکت میکردند وبامشت خود ازدامن گندم برداشته ودرشیارها میریختند ، پس از ورامین من چنین منظرهٔ زراعتی ممتاز و خندانی ندیده بودم . خدا را شکر کردم که پس از دیدن آن بیابانهای لم یزرع اکنون چشمم بـآبادی و سبزه وآب افتاده است .

شب را دردهکدهٔ کوار که درراه شیراز بلارستان واقع است توقف نمودیم وصبح زود بطرف فیروز آباد رهسپار شدیم . ابتدا ازصخرهٔ مخروطی شکلی که ازمواد آتش فشانی تشکیل یافته بود بالا رفتیم وبعد داخل تنگهٔ باریکی شدیم ودرسایهٔ قلل مرتفع جبال راه پیمودیم و بعداز چندساعت بقلهٔ گردنه رسیدیم . پس ازسرازیر شدن از گردنه یکی از بهترین تابلو های تماشائی درنظر من پدیدار گردید ، چشمان من که بدیدن دامنه های سراشیب کوهستانهای بی آب وعلف وصخره های صعب العبور عادت کرده بود یکدفعه بجنگل بسیار باصفائی برخورد اشجار این جنگل همه ازجنس درخت کنار است که باید بازحمت ازمیان آنها عبور کرد ودوچیز گرانبها را که یکی گوشهای قاطر و دیگری چشمان سوار است باید در روی خارهای نوك تیز باقی گذارد ، شاخه های درختان مانند آبشاری سرازیر شده و تنهٔ خـود را از انظار مستور داشته اند ولی برگ آنها بسیار لطیف است ، بااینکه خار زیادی درانگشتان من فرو رفت توانستم میوهٔ زیادی چیده وذخیره کنم . میوهٔ آنها بشکل آلوچه است وطعم لذیذ و گوشت نرم وشیرینی دارد .

من ازاین منظره بسیار شادمان گردیده و لذت میبردم اما قاطرچیان برعکس من پریشان و مضطرب بودند که مبادا گرفتار راهزنان شوند ، خوشبختانه یکعده تفنگچی درقلهٔ کوه چادرزده بودند وهمینکه مارا دیدند از کوه پائین آمدند ودرحالیکه درچیدن میوه بمن کومك میکردند میگفتند که این کوهستان وتنگه ها سابقاً مأمن دزدانی بود که تشکیلات منظمی داشتند و کاروانها را میزدند اما صاحبدیوان بمحض اینکه بحکومت ایالت فارس منصوب گردید تصمیم گرفت که آنها را قلع وقمع کند و تجار ومسافرین را از آسیب آنان محفوظ دارد وقشونی را بسر

کوبی ودستگیری آنهامأمور کرد . جنك خونینی بوقوع پیوست وعدهٔ زیادی از دزدان دستگیر شدند وچند نفررا برای عبرت دیگران گچ گرفتندو تشکیلات آنها بهم خورد و امنیتی حاصل گردید .

تفنگچیان تپه‌های ریگ‌را در کنار جاده بمن نشان دادند وگفتنداینها را مخصوصاً درست کرده‌اند تاکاروان راهرا گم نکند زیراکه بواسطهٔ غلطیدن بهمن وقطعات بزرگ سنگ ازدامنه کوه ممکن است راه مسدود شود وکاروان سرگردان بماند بنابراین باید در امتداد این تپه‌ها حرکت کند تاازراه منحرف نگردد .

این کوهستان درهرساعت مناظر عجیبی نشان میدهد ، همینکه ازمیان درختان پرخار و گره‌دار عبور میکنیم جای آنها را درختانی میگیرند که باقد متوسط درقسمتهای برجسته و خشن کوه سر بر آورده‌اند . برگهای آنها بسیارضخیم ورنگشان سبز روشن است . خوشه های شنجرفی رنك بآنها آویخته است که نمیتوان بطور قطع آنهارا میوه یاگل نامید . ازدور مانند اسفنج غیرمنظم بنظرمیآیند وچون بآن‌ها نزدیك شویم میبینیم ازیك عده‌ساقه های کوچك جداگانه ترکیب یافته‌اندکه ازحیث شکل وآب ورنك شاخه‌های مرجان قرمزرا بخاطرمیآورند . قاطرچیان مقدار زیادی ازآنها چیدندو بمن گفتندکه امشب آنهارا خواهند پخت وغذای فوق‌العاده‌لذیذی فراهم خواهند کرد .

من دراین فکرم که آیا ماهنوزهم در کشور ایران که من همیشه آنرا خشك ولم یزرع دیده‌ام هستیم ؟ هرقدر جلوترمیروم منظره زیباتر وباشکوه‌تر میشود وبروی مامیخندد . همه‌جاآب ورودخانه وآبشاراست . درساحل رودنباتات عظیم‌الجثهٔ انبوهی سربرآورده‌اند که‌دخول در آنها امکان پذیرنیست . درختان اقاقیا وبلوطهای سبزرنك وشمشادهاکه گلهای سفیددارند هم‌آغوش گردیده ومنظرهٔ بسیارجالب توجهی راتشکیل میدهند . بته‌های خاردار آلیچ که‌آنرا عوسج هم میگویند میوه های قرمز ومعطری دارندکه مانند گیلاسهای درشت خودنمائی میکنند و درختان انجیر دیمی با برگهای‌شکافته‌پراز میوه هائی هستندکه هریك بدرشتی فندق‌میباشند .

۷ نوامبر - شب‌را دردهکدهٔ فقیرانه‌ای بسر بردیم که درمدخل آن‌مردان وزنان مشغول‌کوبیدن برنج بودند . مارسل از رفتار کدخدا رنجید زیرا که در موقع ورود ما سلامی نداد و احترامی برای ما قائل نشد . غلامان هم برنجش خاطر مارسل پی برده وبیچاره کدخدارا آنقدر باشلاق زدندکه بدست وپای مارسل افتاده وعذر خواهی میکردکه چون مارا باوضع ساده‌ای دیده‌باهمیت مقام‌ما پی نبرده است . دراین‌ضمن نوکر نایب سروستان‌داخل‌منزل‌ماشد وگفت: عکس نایب حاضراست ؟ شاید دفعهٔ سوم بودکه این پرسش رامیکرد .

مارسل باتغیر گفت : بروگم‌شو ، اگر یکدفعهٔ‌دیگر بیائی امرمیکنم‌که صد شلاق بتوبزنند درپاسخ گفت : جناب‌اجل‌اگرمن دست خالی بروم نایب دویست شلاق بمن‌خواهدزد. شوهرم گفت : دراینصورت من تورا بادست پرمیفرستم وباعجله نامه ای نوشت وباو داد و گفت

این‌جواب تقاضای نایب‌است بگیروبرو . غلام رفت‌والبته‌معلوم‌است‌که‌نایب‌ازخواندن چنین نـامه‌ای چه حالی پیدا خواهد کرد .

فیروزآباد - ۸نوامبر - دیروزهنگام‌مغرب‌صدای‌آواز لذت بخشی باآهنگ‌های‌زیرو بم در روی‌بام بلندشد ، این آوازخوش ازملای مؤذنی بودکه دهقانان‌رابرای‌ادای‌نمازاحضارمیکرد. مؤذن این‌وظیفهٔ مقدس راچنان‌ازروی‌ایمان واخلاص‌بجامیآوردکه واقعاً خالی ازتأثیر نبود . وقتیکه فورمول بزرك اسلام یعنی‌الله اکبررا ادا میکـردآهنگ صدایش یك تأثیر فراموش نشدنی درخاطرها ایجاد میکرد .

امروزصبح باصدای‌همان‌مؤذن بیدارشدیم‌وبراه افتادیم ، هوا فوق‌العاده سردبود بطوریکه پس ازنیم ساعت ازروی ناچاری توقف کردیم و اعضای یخ زدهٔ خودمانرا باآتش زیادی که چوپانها افروخته بودندگرم کردیم . هنگامیکه من‌در کنارآتش‌نشسته بودم نظری بدشت انداختم‌ودیدم‌جاده منتهی‌میشودبپایهٔ‌کوه‌مرتفعی‌که قلهٔ آن‌سربآسمان میساید . بهمراهان‌گفتم: آیاما باید ازاین کوه صعب‌الوصول‌عبور کنیم ؟ همراهان گفتند بلی‌اما ازآن‌جاتافیروزآباد راه‌تمام سرازیر است . بالاخره دوباره سوارشدیم وبکوه رسیدیم . درموقعیکه گوش دراز قاطر ها بدیوار کوه برمیخورد غلامی که درسرقافله بود پیچ خورد وازاین نقطه به بعد دره گشادگی پیداکرد و راه دردامنهٔ چپ کوه پیچید ومنتهی‌شد بیك گردنهٔ تماشائی که درزیر آن رودخانه‌ای مانند سیل‌خروشان درمیان‌نباتات باتلاقی ودرختان‌خرزهره عبورمیکرد . دوساعت بعدازظهر درحالیکه‌آهسته راه می‌پیمودیم (زیراکه راه‌سنگلاخ وصعب العبور بود) بکاروانی برخوردیم که باالاغهای‌کوچك‌ازشیرازمیآمد ، هرالاغی دوقرابهٔ بزرك حصیردار پرازگلاب درپشت داشت .

قبل از اینکه باین کاروان برسیم درفضای معطری راه می‌پیمودیم زیراکه بعضی ازحیوانات درسنگلاخ بزمین‌خورده وشیشه های بزرك نازك گلاب شکسته ومحتوی آنها بزمین ریخته بود . موهای الاغهای زمین خورده مانندگیسوان خانم قشنگی‌که تازه ازحمام بیرون آمده باشد برق میزدند ودر مسیر خود عطرفشانی میکردند ومثل این بودکه مادرگلستانی‌که حافظ و سعدی تعریف و توصیف آنراکرده‌اند میخرامیم ویاآنکه ازبازارعطرفروشان‌شهرهای شرقی عبور میکنیم .

خلاصه نزدیك بودکه منهم ماننداشیشه‌های گلاب‌صخره‌هارا ازخون‌خود رنگین کنم‌زیرابمعبر صعب‌العبوری رسیدیم‌که حیوانات میبایستی ازهفت الی هشت پلـه که هریك‌شصت الی هشتاد سانتیمترارتفاع داشتند عبور نمایند ، خوشبختانه‌ازمین خوردن این الاغها من‌درس عبرتی گرفتم ومحض احتیاط پیاده شدم وقاطررا بحال خود گذاردم . حیوان بیچاره دودقیقه‌پس‌از پیاده شدن من یکدفعه در غلطید واز صخره ای بصخره دیگر پرت‌شد وبالاخره درته دره برودخانه‌افتاد وزین وبرك آن بکلی‌خرد و خمیرشد . زن‌تاجر گلابفروش هم‌که در کجاوه نشسته بود ازمشاهدهٔ این‌حادثه پیاده‌شد ومانند من‌ازخطرجست .



زن تاجر گلابفروش

پس ازعبور ازاین معبر سخت و سنگلاخ از تنگهٔ دیگری عبور کردیم که تنگ‌تر از اولی بود و در بالای آن قلعهٔ خرابی بود موسوم بقلعهٔ دختر . من با نظر ، ارتفاع سرسام آور آنرا اندازه

گرفتم . راهنمایان از صبح تاکنون افسانه های تعجب آوری راجع باین لانهٔ عقابان بگوش من خوانده‌اند که خلاصه آنرا در زیر نقل میکنم :

«زال که پدر رستم پهلوان مشهور داستانهای ایران است روزی بعزم تفرج و شکار بکوهستان رفت ، در ضمن شکار نظرش بقلعهٔ بلندی افتاد که در قلهٔ کوه سر بآسمان میسائید . در یکی از برجهای این قلعه دوشیزهٔ آفتاب روئی رادید که پرتو چهرهٔ تابانش بماه آسمان طعنه میزد و حوران بهشتی بزیبائی و طنازی این لعبت بی مثال رشك میبردند . این شاهزاده خانم زیبا و پری پیکر رعنا دختر پادشاه کابل بود که دراین قلعه محبوس گردیده و باسارت زندگی میکرد . چون چشم زال بر رخسار آن ماه تابان افتاد یکدل نه صددل عاشق بیقرار و شیفته ودلباخته او گردید و نتوانست چشم و دلرا ازاو برگیرد . عجب تر آنکه این غزال وحشی هم بدیدن صیاد باو علاقه پیدا کرده و در دام عشق او گرفتار شده بود و خلاصه آنکه این دو عاشق و معشوق مدتها مهر خاموشی برلب زده وازفاصلهٔ زیاد بهم مینگریستند ، بالاخره درجه عشق ودلدادگی بحدی رسید که هیچیك ازاین دو نمیتوانست ازدیگری دل برگیرد. پهلوان سیستانی میخواست قدمی فراتر گذارد و بمعشوقه نزدیکتر گردد ولی هرچه نگاه میکرد راه وصول بمعشوقه را مسدود میدید و آرزو میکرد که مانند طیور پر درآورد و درهوا پرواز نماید ، شاید بدینوسیله بتواند بمقصود نائل گردد.

پهلوان دلیری که همیشه برمشکلات فایق میآمد و موانع راهیچ میشمرد دراین جا پایش سست شد و تیرش بسنك خورد وازکوشش های خود به نتیجه‌ای نرسید. ازشدت یأس بی اختیار اشك مانندسیل از رخسارش جاری گردید و چندان گریست که سیلی ازدامنهٔ کوه جاری شد. معشوقهٔ دلباخته چون عاشق بیقرار را دراین حال دید براو ترحم آورد ودست بکمند گیسوان زد و حلقه های زرتار آنرا گشود و بطرف پائین انداخت و بدلباختهٔ خود اجازه داد که باین نردبان ظریف شاعرانه ازدیوارهای سخت زندان او بالا رود» . ازاین تنگهٔ باریك که در بالای آن قلعه دختر بنا شده درزمانهای پیشین کاروانهای متعددی عبور میکرده‌اند . درمقابل قلعه در



نقش بر جسته نزدیك فیروز آباد

دیوار صخره‌ای درطرف راست راه یکی ازنقوش برجستهٔ جنگی سلاطین ساسانی حجاری شده

بود والبته خواسته‌اند وضع جنگ آوری وفتوحات خودرا درقرنهای بعد درنظر اخلاف خود مجسم سازند وشاید این قلعه‌هم یادگار آمیخته بافتخاری باشد که‌همان سلاطین برای دفاع ازاین معبرخطرناک ساخته بودند. این نقش برجسته جنگ سواران را نمایش میدهد که شاید استادانه حجاری شده بوده است ولی ارزش واقعی آنرا اکنون نمیتوان بطور دقیق تشخیص داد. هرگاه ناظری درفاصلهٔ کمی از آن بایستد ممکن نمیشود مجموع تابلو را که بیشتر از بیست متر طول دارد کاملا تحت نظرگیرد و اگر دور بایستد تا بتواند تمام نقشه را به‌بیند دیدن جزئیات و تفاصیل نقشه‌غیر ممکن میگردد. بعلاوه‌مرورزمان‌هم باین دیوارسنگی آسیب زیاد وارد آورده است.

باری پس‌ازعبورازتنگه ناگهان بادشت خرم و حاصلخیزی مواجه شدیم ودرساحل رودخانه دربالای کوه کم ارتفاعی خرابه های قصرقدیمی فیروزآباد نمایان گردید. منظرهٔ این بنا ازدوربسیار باابهت بود ودربادی نظرعظمت آن بیشترازقصر سروستان جلب توجه میکرد امابمحض‌اینکه داخل‌بنا شدیم ازسادگی نقشه و معماری بی‌نظم وعدم تزیین آن بحیرت‌فرو رفتیم.



قصر خراب فیروزآباد

ابتدا بدهلیز وسیع مسقفی واردشدیم که بوسیلهٔ درگاههائی با چهاراطاق ارتباط‌داشت. سقف این درگاهها قوس مانند است و اطاقها هم نسبت به‌محور دهلیز و خود بنا تقارن دارند درعقب دهلیز تالار وسیعی است که ازگنبد بیضی شکلی پوشیده شده است و بتوسط درگاهی باحیاطی ارتباط دارد که‌ازسنگ وخاک پرشده ودرختان انجیروحشی درآن روئیده است، دراین تالار دودرگاه مسقف دیگرهم هست که با دواطاق دیگرارتباط دارند. این

دو اطاق هم شبیه باطاقهای اولیه هستند . اطاق سمت چپ ، مانند آن قسمت از بنا که مواجه باقصبهٔ فیروز آباد است نیمه‌خراب مانده ولی اطاق سمت راست کاملا سالم است و درگاههای ورودی وطاقچه های آن که بدرگاهها وطاقچه های تخت جمشید شباهت دارند باگچ تزیین شده‌اند . اطاقهای متعددی هم در حیاط بوده که بحرمسرا اختصاص داشته‌اند . در انتهای یکی ازاین اطاقها که ازسقف استوانه‌ای شکلی پوشیده شده پلکانیست که بزیرزمین وسیعی شبیه بزیرزمینهای حالیهٔ عمارات ایران منتهی میگردد . مجموع بنا ونیم ستونهائی که در بدنهٔ خارجی آن بکار رفته اند باسنگهای بزرگی که حجاری بدوی نامطلوبی دارند ساخته شده است . سنگهای سقف بناهم بشکل آجرهای خشنی تراشیده شده‌اند .

دشتی که در وسط آن این قصر بنا شده پراست از تپه های خاکی وبقایای سفال که آخرین آثار خانه های ویران شده رانشان میدهند ودرمقابل دهلیز بزرگ یك دریاچهٔ مصنوعی واقع است که آب رودخانه بوسیلهٔ مجرای زیر زمینی در آن وارد میشود و از میان سنگها وگیاههای باتلاقی عبور میکند . سنگهائی که در دریاچه ریخته متعلق بدیوار دست انداز ایوانی بوده که در جلو دهلیز عمارت واقع بوده است . خلاصه اینکه این بنا اکنون منظرهٔ بسیار حزن - آوری دارد وانسان ازمشاهدهٔ وضع حالیهٔ آن گرفتار یکنوع تأثر مالیخولیامانندی میگردد که بزودی برطرف نمیشود . البته در مقابل این بنا که در طول قرنها بدست انسان ومرور زمان باین حال افتاده ایجاد چنین تأثری طبیعی است .



داخل قصر مرکزی فیروز آباد

تعیین تاریخ این بنا که مانند قصر سروستان عاری ازهرگونه ظرافت صنعتی است بسیار مشکل است ونمیتوان بطور قطع وبا اطمینان چیزی دربارهٔ آن گفت . معماری ناموزون وحجاری بدوی آن نشان میدهد که قدمت آن بسی بیش ازقصر سروستان است .



منظرهٔ قصر فیروز آباد

دونکتهٔ برجسته بطور تقریب بمنشاء این بنا گواهی میدهند : اولا گنبد این بنا بسبک و اسلوب بسیار قدیمی ساخته شده و میتوان بطور قطع و یقین گفت که خیلی قدیمی تر از گنبدهای بیزانتین و سروستان است . ثانیاً تزیین مختصری که آمیخته بسبک یونان و مصری است و در اطراف درگاههای تالار بزرگ باقی مانده بسبک بناهای قدیمی هخامنشی است که درزمان جانشینان داریوش بکلی متروک شده و در کاخهای پرسپلیس بکار رفته است .

هرگاه این نکته راهم در نظر بگیریم که فرمانروایان قدیمی ایران این قصوررا برای دفاع معابر سروستان و فیروزآباد که هر دو مدخل متصرفات هخامنشی بوده اند ساخته باشند میتوان فرض کرد که قصر فیروزآباد درزمان سلاطین بزرک ایران برای اقامتگاه حکام نظامی در مدخل تنگه‌ها ساخته شده است وقصر سروستان نیز برای اجرای مقاصدی عالی‌تر در دوران سلطنت همان سلسله درفاصلهٔ زیادی بعد از قصر فیروزآباد بناشده است.

باری چون هوا روبتاریکی میرفت ماناچار ازخرابه‌ها بیرون آمدیم باین قصد که فردادو باره مراجعت کرده وبه تفصیل بمطالعهٔ این بنا بپردازیم بنابراین از کنار رودخانه که درختهای انجیرخوشنما ونخلهای بلندبالاسواحل آنرا احاطه کرده بودندعبور کردیم وبدهکدهٔ فیروزآباد کهنه که در زمان قدیم موسوم به جور بوده است آمدیم. همانطور که حدس میزدم خانه‌های این دهکده باخشت وگل وبدنماساخته‌شده اندومسکن دهقانان بسیارفقیری میباشند که باحیوانات خود بطور اختلاط زندگانی میکنند واشخاص توانا این محل را ترك کرده و بفیروزآباد نو رفته‌اند که از اینجا هشت الی ده کیلومتر فاصله دارد ودر زیر اشجار عظیم‌الجثه پنهان است.

فصل بیست و هفتم

آتشگاه فیروزآباد - ایلخانی - ده نو - کوچ کردن قبیله - فرش بافی - اخلاق چادرنشینان فراش‌بند - نخلستان - نقالی - بنای گنبددار فراش‌بند - دهکدهٔ اهرم - منظرهٔ خلیج فارس.

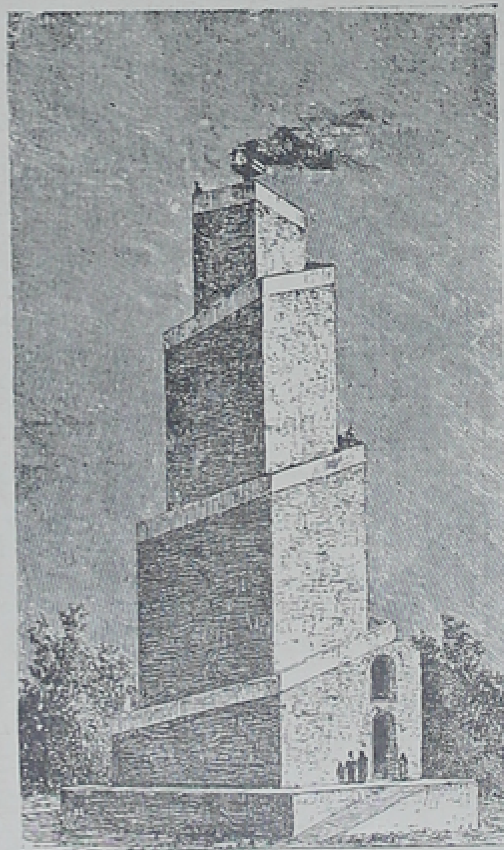
۹ نوامبر - منزل ماما نند تمام خانه‌های فیروزآباد قدیم درروی خرابه های ابنیهٔ باستانی بناشده‌است. برداشتن نقشهٔ این مصطبهٔ بزرگ قدیمی که قسمت عمدهٔ آن درزیر کلبه های دهقانی مستور گردیده بسیارمشکل‌است امابرداشتن نقشهٔ ساختمان قدیمی که درخارج دهکده واقع است اشکالی ندارد. این بنا بهیچوجه شباهتی بابناهای قدیم و جدید ایران ندارد و ترکیب یافته‌است ازمصطبه‌ای که درروی آن برجی ساخته شده. ارتفاع این برج کمی بیشتر از بیست وشش متراست. یك پلکان خارجی که آثارآن هنوز دیده میشود برأس برج منتهی میگردیده. پله ها همه افتاده است و مصطبهٔ وسیع هم در تحت تأثیرات جوی و تکانهای زلزله آسیب زیادی دیده‌است ولی وضع عمومی بنا هنوزازشکل اصلی آن حکایت میکندوبمارسل اجازه‌میدهد که‌دوباره شکل آن‌را که شباهت کاملی بمعابد مطبق بابلی‌دارد مجسم سازد وثابت نماید که طرح اولیهٔ مناره های قدیمی مسجد تولون (۱) از این برج فیروزآباد اقتباس شده است.

هرگاه بروایات‌محلی که استخری مسافرایرانی قرن دهم نقل‌میکند مراجعه کنیم برج فیروز

---

(۱) Touloun نام یکی ازمساجد قدیمی قاهره است (م)

آبادآتشگاهی بوده است که اردشیر بابکان سرسلسلهٔ شاهان ساسانی درجور بنا کرده است





شکل حالیه آتشگاه فیروزآباد　　　　شکل اصلی آتشگاه فیروزآباد نقاشی دیولافوا

دراینصورت قصر هخامنشی که در مخرج تنگهٔ خونی فیغان واقع گردیده بشهری تعلق داشته است که بعقیدهٔ این جغرافیانویس ایرانی قبل ازجوردراین ناحیه ساخته شده بوده‌است. مانمیخواستیم قبل‌ازرفتن بقصبهٔ جدید فیروزآبادرا ترک کنیم. قصبهٔ فیروزآبادنوازدور بوسیلهٔ کمربندی ازسبزه و اشجار خود نمائی میکندومایل بودیم که بآنجا رفته ونسبت بایلخانی که حاکم بانفوذ قبایل است ادای وظیفه کنیم اماکسالت مارسل مانع انجام این کارشده وبکلی افکار مارا پریشان ساخته است. بنابراین محترم ترین غلامان خودرا نزد ایلخانی فرستادیم. سفیرما ماموریت داشت‌که احترامات مسافرین را باو تقدیم کند و باو بگوید که متأسفانه پیش آمدی که برخلاف میل وانتظار ماروی‌داده مارا مجبور کرده است که زودتر خود را ببوشهر برسانیم. سفیرماشب برگشت‌وگفت: «ایلخانی بسیار متأسف است‌که نتوانسته است درخانهٔ خودرا بروی شما باز کند وبسیارخوشوقت میشد که بتواند خانوادهٔ خودرا بشما معرفی نماید

وبیادگار عبور شما از خاك فارس فرشی که بادست زنان قبیله‌اش بافته شده بشما تقدیم کند.»

غلام که خود اهل لرستان بود ونمیخواست از ایل خانی دیگری بغیر از ایلخانی عالیمقام قبیلهٔ بختیاری که خودش هم بآن تعلق دارد تعریف وتمجید کند گفت : این جواب را محض دلخوشی شماداد وبرای اینکه اورا خوب بما بشناساند بنقل داستان زیر پرداخت :

«زمستان گذشته سه نفر تاجر بغدادی برای من نقل کردند که شبی درمنزل خان فیروزآباد وارد شدند وسفارشنامه‌ای هم برای اوداشتند . شب اول پذیرائی بسیار مجللی از آنها بعمل آمد پلاو وچلوو کباب بره ومرغ وهندوانه وخربوزه وسرشیر ومیوه وشیرینیهای شیرین تراز عسل وشربت آمیخته باگلاب وچای وقهوه حاضر بود وهیچگونه نواقصی درسرسفره وجود نداشت . خود ایلخانی هم نزد مهمانان آمده و خوش آمد گفت وآنهارا بمهر وملاطفت خود امیدوار ساخت وگفت :«خانه واسبان وتمام مایملك من بشما تعلق دارد وهرچه بخواهید از شما مضایقه نخواهدشد .»

اتفاقاً همان شب طوفان شدیدی تولیدشد ومسافرین بنا بصحبت های ملاطفت آمیز میزبان ازاین پیش آمد دلخوش شده ومایل بودند که بیشتر درمنزل مهمان نواز او اقامت نمایند و بخود تبریك میگفتند که آسمان هم نسبت بآنها برسرمهر آمده و کاری کرده است که می‌توانند چندروزی رابااین غذاهای فراوان چرب ولذیذ باخوشی بسر برند وبامعدهٔ پراز امیدواری درانتظار ساعت غذا بودند .

ایندفعه نسخهٔ غذاساده‌تر بود وچندان شباهتی بغذای قبلی نداشت . بجای سه نوع پلاو فقط دو نوع درسرسفره بود وچلوها هم تغییر وتخفیفی داشت و بجای سرشیر و کره درسر سفره ماست گذارده بودند . این تغییرات درمهمانانی که باآرامش خاطر ناظر جنك عناصر جوی بودند چندان تأثیری نکرد.

خلاصه طوفان هوائی مدت سه‌روزدوام پیدا کرد وخسارات زیادی وارد ساخت اما هرقدر آسمان کدرتر وطوفان شدیدتر میشد سخاوت آشپز ایلخانی روبضعف میرفت وبحدی رسید که تجار محترم باحیوانات خودگرسنه ماندند وناچار درحینی که هوا هنوز آرام نشده واز ضعف نیمه‌جان‌شده بودند ازفیروزآباد بیرون رفتند . بالاخره غلام از نقل داستان چنین نتیجه گرفت که برای وصول چنین فرشی که اووعده داده است باید صبروحوصلهٔ زیادتری بروزداد درواقع این وعدهٔ سرخرمنی است که هیچوقت وفانخواهدشد . من گفتم : پس معلوم میشود که خان فیروزآباد خیلی فقیراست ونمیتواندبدون تأسف مهمان نوازی کند . غلام گفت : ازوقتیکه ایلخانی مجبورشده است بشاه مالیات بدهد نفوذ او کم شده است معهذا هنوز هم شاهانه زندگانی میکند . فوق العاده ممسك وبااحتیاط است وبااین حال یکی ازخوانین مقتدر رؤسای قبایلی است که اراضی جنوب فارس را درتصرف دارند . بااینکه احشام واغنام و نوکران زیاد دارد امتیازاتش محدود است زیراکه خوانین و رؤسا وکدخدایان فارس و لرستان و خوزستان هرقدر هم بااقتدار باشندهمیشه تابع نفوذ واقتدار شاهند . چیزیکه هست ریاست قبیله‌را

نمیتوان از آنها گرفت وشاه مجبوراست برای کاستن نفوذ آنها منصب خانی رابعضو دیگری ازاین خانواده منتقل نماید و بدینوسیله قدرت خود را درحال اعتدال نگاهدارد . پیوسته خوانین ورؤسای ایل را برضد هم میشوراندو آنهارا بمخالفت وامیدارد وچون خواسته باشد ایلخانی راتنبیه کند احتیاج بقشون کشی ندارد بلکه محرمانه یکی از آنهارا تحریك میکندکه مال واحشام دیگری رابچاپد . خوانین همچنین مأموریتی راباجان ودل میپذیرندوملاحظات خانوادگی راکنار میگذارند وهمین باعث میشودکه اتفاق و اتحاد آنها ازمیان برودو رؤسای ایل نسبت بهم کینه‌ای دردل داشته‌باشند وبحکومت ایالت حق دهندکه درمیان افتاده وجریمه های سنگینی ازهردوطرف بگیرد .
وقتیکه خان یاکدخدائی درپرداخت مالیات تعلل نماید حاکم ایالت محرمانه یکی ازاعضای خانوادهٔ مؤدی راکه برادر یاپسرعموی منفوراو باشد محرمانه احضارمیکند واوهم بحاکم نشین ایالت میرود وباحاکم بند وبستی میکند وبا دادن مبالغ زیادی حقوق وشغل اقوام خود را غصب می نماید .
این معاملات غالباً با مبالغ سنگین و کوششهای پرزحمتی انجام میگیرد واین نقل وانتقال مقام برای قبیله بسیارگران تمام میشود زیراکه خان قبل ازورود بمأموریت بایدمبلغ معتنابهی بعنوان پیشکش بپردازدکه حداقل آن دویست هزارقران است وبایدتاجر یاصرافی که درمرکز ایالت سکونت دارد ازخان جدید ضمانت کند تامبلغ تعهدی را باقساط بپردازد والبته تاجر هم سود زیادی ازاوخواهد گرفت .
پس ازانجام این تعهدات وگرفتن حکم خان جدید بایل واردمیشود وخان قدیمی غالباً محض احتیاط فرار اختیار میکند تاازهرگونه آسیب و مسمومیت رهائی یابد . در اینصورت خان جدید تمام دارائی اورا ازاغنام واحشام ونخلستان واملاك تصرف میکند ودر مأموریت خود باقی است تاروزیکه خان مخلوع یافرد دیگری بتواند بادادن پول گزاف این حقوق ومزایارا خریداری کند .
خلاصه چنین معاملاتی درکشوری‌که نه‌ممیزی اراضی دارد ونه ترتیب اخذ مالیات برقاعدهٔ صحیحی استوار است بسیارگران تمام میشود وجز پریشانی وبی سروسامانی سکنه حاصلی ببار نمیاورد . حکومت باارادهٔ خودبرهردهکده وایلی مالیات تحمیل میکند واساس کارخود را برروی شکایات مدعیان قرار میدهد تابتواند پول زیادی از کدخدایان وخوانین ومتنفذین محلی بگیرد . این طریقهٔ اداری وحکومتی ازاعمال عادیست . گاهی هم حکام رؤسای یاغی راباحیله وتدبیر بمرکز ایالت جلب وحبس میکنند تاوجهی که متناسب باطمع آنها باشد بپردازند واز حبس خلاصی یابند وبهمین جهت‌است که خوانین وکدخدایان ازرفتن بمراکز حکومت نشین بیمناك‌اند واگر ضرورت ایجاب نماید سیصد الی چهارصد سوارهمراه برداشته ودرپنج الی شش کیلومتری شهر اردو میزنندتادرموقع لزوم بااین اسکورت ازخود دفاع نمایند .
۱۰ نوامبر- گذشتن از کوههائی که درهٔ فیروزآباد را درجنوب محدودمیکنند باطی یك منزل

مشکل است . مایکدفعهٔ دیگر بمطالعهٔ خرابه های قصرفیروز آباد پرداختیم‌ودر ساعت چهار بعد ازظهر قافلهٔ کوچك مابطرف ده‌نو رهسپار گردید این دهکده واقع است درپایهٔ جبالی که فردا باید ازدامنهٔ آنها عبورکنیم . پس ازطی مسافت زیادی زنان دهقانی‌که درروی بامها مشغول کوبیدن برنج بودند مارا ازدور دیدند وبلا فاصله بشوهران خود ورود مارا اطلاع دادند مردان باشتاب بطرف درقلعه هجوم آوردند که آنرا بروی مابه‌بندند اماغلامان ماکه ازپیش چهار نعل میتاختند مانع بستن‌درشدند وبالاخره ماوارد قلعه‌شدیم .

بااینکه این منازل قابل سکونت نیست هیچیك ازسکنه نمیخواهد منزل خود را ازوجودما کثیف کند وهریك درلانهٔ خود دودی راه انداخته ویا درآنرا بروی خود بسته است تاما نتوانیم درآن وارد شویم . بنظرمن چنین‌آمدکه باید در روی زمین ودر هوای‌آزاد منزل کنیم ویادربیرون قلعه‌درروی خرمنهای پهن‌گاوان و گوسفندان بیافتیم . اماغلامان‌باجنگ و نزاع کلبهٔ پیرزنی را تصرف کردند . پیرزن متصل جیغ میکشید وگریه وزاری‌میکرد . حس ترحمی نسبت‌باو درمن ایجاد شد جلورفتم وبخیال اینکه پیرزن‌را ساکت کنم چندسکه پول سفید دردست اوگذاردم وبا اینکه این‌پول برای او ثروتی بود بانهایت خشم وغضب آنها را بصورت من‌زد وفرار کرد ومتصل مرابالعنت ونفرین بجهنم میفرستاد .

طرف عصر پیرزن نسبة آرام ترشده وبواسطهٔ برودت هوای خارج‌تصمیم گرفته بود که‌وارد کلبه شود بنابر این بادو یاسه پسربچه‌آمد ودرته یکی ازاین تاپوهای کوتاه گلی که برنج درآن میریزند جای گرفت ومانند ماده‌ببری غضبناك بمن‌نگاه میکرد امابچه های کوچك نگاه غضب‌آلوده‌ای نداشتند وتصور میکنم تاریخ ظهور شیطان راکه درهنگام طفولیت در کانون مادری دیده‌اند درخاطر نگاهدارند .

فراش بند ۱۱ نوامبر - صبح زودحرکت کردیم وتاظهر درمیان تنگه‌ها وگردنه های سخت راه پیمودیم . راه هم سنگلاخ وصعب‌العبور وبا نشانه‌ها تشخیص داده‌میشد ونشانه‌هاهم‌عبارت ازشاخه های‌خرزهره بودند که یك یاچند سنگ درروی‌آنها قرارداشت . دراثنای‌راه‌بایلی برخوردیم که از فلاتهای فوقانی سرد بطرف دشت معتدل سرازیرمیشد .

درراس قافله بزها ومیش‌ها بودند که بچه‌های برهنه وسوخته باموهای ژولیده که‌هیچوقت باشانه‌تماس‌پیدانکرده بودند‌آنهارا میراندند . کره‌اسبهای‌جوان بارکمی‌داشتند وکره‌الاغها که‌هنوز‌بمرحلهٔ بارکشی نرسیده بودند جست‌وخیزی میکردند وآزادانه باینطرف وآنطرف میدویدند وبپرستارخود زحمت میدادند . بعدقسمت سنگین‌قافله میآمدکه عبارت بوداز‌مادیانها واسبان که در زیر جوالهای پشمی مخفی‌شده بودند . دراین جوالها هم بره‌ها وبزغاله‌های نوزادکه نمی توانستند باپای خود راه بروند جای داشتند . چادرهای‌پشمی‌را قاطرها حمل میکردند و دستگاههای فرش بافی هم سربار این چادرها بودند . خروسان ومرغان باپای بسته در کنار بارها سرنگون‌شده وابداً نوك یابال‌آنها تکان نمیخورد ومانند مسافرین‌باتجربه که سفرهای پی‌درپی میکنند باحوصله وبی سروصدا بودند بالاخره ماده گاوان پالان دار

میآمدند که آنهاهم مانند قاطران درزیر بارهای سنگین بزحمت راهمی‌پیمودند . بر پشت آنها سنگ آسیای دستی و هاون برنج کوبی گذارده بودند این اشیاء را باکهنه بسته و برگاو بار کرده ودرروی بارها بچه‌های سه‌الی هفت‌ساله رانشانده وآنها را باطناب محکم بسته بودند بچه‌های نوزاد راهم‌مانند گوشت خام وارونه روی‌بارانداخته وباریسمانی بسته‌بودند .

درمعابر خطرناك که ممکن‌بود ماده‌گاوان درروی صخره بغلطند مادران بچه‌هارا باز کرده وباطناب یاچرمی به‌پشت خود می‌بستند وپسران کوچك راپیاده بجلو میانداختند وبخداکه هم درمشرق وهم درمغرب نگاهدارآنهامیباشدسپردند .

پس ازآنکه ازسختی راه میگذشتند بی‌نظم وترتیب براه ادامه میدادند درجاهای باریك انسان وحیوان باهم‌مخلوط وفشرده راه‌میرفتند بطوریکه‌ممکن‌بود درپرتگاهها باهم‌درغلطند وهمینکه‌جاده وسعتی پیدامیکرد دوباره پراکنده‌میشدند .

زنان ایل روی نمی‌پوشند ومیتوان آزادانه بسیمای قشنگ آنهانظرانداخت . پوست بدن گندم‌گون وچشمان‌نافذ وگیرنده‌ئی‌دارند . گیسوان درپیشانی بشکل ریشه هـای پارچه چیده و کوتاه ودرشقیقه حلقه‌وار درروی سینه ریخته وبرزیبائی آنها افزوده‌است .

ناگاه صدائی ازعقب سرشنیدم که گفت : پدرسگ میخواهی چنان بزنمت‌که درته دره بیفتی بعقب برگشتم و دوشیزهٔ جوانیرا دیدم که با ماده گاو لجوجی درکشمکش است این دوشیزه نمونهٔ بسیارکاملی اززیبائی زنان صحراگرد بود .

مردمك چشمانش سیاه وجذاب‌بود بینی بسیارظریفی داشت که درپره‌های‌آن دانه های‌فیروزه مانندگوشواره برزیبائی‌اومیافزود . گیسوی پریشانش‌دراطراف صورت ریخته، ومانندقاب عکس آبنوسی آنرا احاطه کرده بود امّاسینهٔ برنزمانندآنرا ازتابش آفتاب حفظ نمیکرد گویا نخواسته بودآنرا ازنوازش اشعهٔ‌آفتاب‌محروم‌نماید . تنبان کوتاهی‌ازچیت قرمزپوشیده وگردن بندی ازکهربا بدورگردن داشت ودانه های مرجان درخارستان گیسوانش‌درخشان وآراستگی این دوشیزه‌رعنای‌زیباراتکمیل‌میکرد . فیروزه‌ای‌که دربینی آویخته بامرواریدی که درگوش است تفاوتی ندارد وهردو برزیبائی‌جمال‌میافزایندمن‌خواستم باین‌لعبت دلربای بیابان‌کرد نزدیك شده وازنزدیك ازتماشای اندام‌رسا وچهرهٔ زیبای اوبهره‌مند گردم‌متأسفانه بمحض اینکه دید من‌بطرف او میروم جیغ وحشتناکی کشید وبرادران و ماده گاو که مرکوب آنها بود رهاکرده ومانند طاوس جوان مستی درمیان صخره های کوه بپروازدرآمدواز مقابل من فرارکرد .

من‌بسی افسوس خوردم‌که احتیاط را مراعات نکردم وکنجکاوی وعدم مهارت وتدبیرخود را مورد ملامت قراردادم وبراه افتادم . دراولین‌پیچ‌وخم‌جاده دوباره باین غزال فراری مواجه شدم ولی ایندفعه‌تغییرشکل داده‌بود . شاید بخیال اینکه خودرا قشنگتر جلوه دهد و برطنازی بیافزاید ملاحت وزیبائی خودرا درآبهای باتلاقی سبزرنگ محو کرده بود ودیگر آن گیسوان حلقه داررا نداشت، ونفوذ چشمان را باشست وشوی درآب کثیف ازدست داده

بود درعوض گیسوانش مانند دوشمع طویل سیاهی تانیمه درچهارقد مخفی شده و آن پریشانی که جالب توجه بود درنظم و ترتیب داخل گردیده . وخصائص وامتیازات طبیعی بامدادی را که موجب خط نظر میگردیدند ازدست داده بود . دانه‌های کهربا و مرجان هم از تماس با آبهای باتلاقی آن آب ورنك اولیه را نداشتند .

باری دوساعت وقت لازم بود تا بازحمت زیاد ما ازاین قافله جلوبیافتیم وپس ازآنکه از آن گذشتیم در دشت وسیعی داخل شدیم که درآنجا چادر هـای قبیلهٔ دیگری برپا بود . غلامان درنزد این چادرنشینان دوغ فراوان وماست وپنیر پیدا کرده ومارامجبور نمودندکه پیاده‌شویم وازآنها بهره‌مندگردیم .

چادرقبایل فارس انسانرا ازآفتاب محفوظ میکند ولی ازسرما نگاهداری نمیکند . استحکام و تمیزی ندارد . ازپنج قطعه پارچه که باپشم بز یاشتر بافته شده تشکیل یافته وسقف افقی آن روی دستك هائی قرار داردکه بوسیلهٔ طناب بمیخ هائی که‌درزمین فرورفته‌اند بسته شده‌است . خورجین هائی که پرازاشیاء وبرای بارکردن آماده هستند کنار تحتانی چادر را درطرف جنوبی نگاه میدارند وقسمت دامنهٔ شمالی آن بالارفته ویکنوع رواقی تشکیل میدهد ودر زیر آن افرادخانواده درسایه می‌نشینند . در انتهای چادر دستگاه فرش بافی برای بافتن گلیم وجود داردکه برروی زمین گسترده شده‌است .

وقتیکه ایل کوچ میکند این دستگاهرا لوله کرده وبرقاطر یاالاغ بارمیکنند وهرجاکه دوباره منزل کردند دستگاهرا گسترانیده ومشغول کار میشوند بنابراین اگر بواسطهٔ انتقال دستگاه حاشیه کج شد ورنگها اختلالی پیداکرد زنان ایل را باید معذور داشت .

این زنان بدون نمونه ونقشه کارمیکنند وراهنمای آنها فقط تعلیمات خانوادگی است که‌ازمادر بدختر بارث میرسد ودستوررنگ آمیزی بانباتات راهم باو یادمیدهد . رنگهای نباتی ثابت وبا دوام هستند ودرآفتاب وباران تغییرنمیکنند وبرای دویاسه نسل قابل‌استفاده میباشند . همینکه گلیم کهنه وپاره‌شد مرده‌ها را درآن پیچیده وازایران بکربلا منتقل میکنند وبعداز آن‌هم این فرشها مخصوصاً قالی وقالیچه‌های کهنه باروپا میآیندومورد پسندما واقع میگردند. ماآنها را بانهایت افتخار درعمارات خودمان جزء اثاثیه گرانبها قرار داده ودر فکر اینکه سابقاً برای چه‌مصرفهائی بکارمیرفته‌اند نیستیم ونطفه‌های بیماری‌های زیان‌آوررا که درخلال تاروپودآنهاجای گرفته‌و باعث تولیدامراض میشوند در نظر نمیگیریم .

ایرانیان عموماً فرشهای تازه استعمال میکنند واز فرشهای کهنه‌که ماباشتیاق تمام ازآنها میربائیم تنفردارند وباروپائیان که بحد افراط باین فرشها علاقه بروز میدهند لب‌خندمیزنند . من‌عقیدهٔ آنهارا پسندیده و قابل تمجید میدانم زیراکه انتقال وتغییر آب وهوا نمی‌تواند این فرش‌های کثیف‌را که‌درجلو مغازه های بزرك وپرثروت‌پاریس ولندن‌آویخته شده‌اندپاك کند وبرگرانبهائی آنها بیافزاید . این همان فرش کثیفی است‌که لاشهٔ مرده رااانتقال داده‌است. اکنون اطلاعاتی‌راکه راجع بفرشهادرطی مسافرت‌ایران تحصیل کرده‌ام دردسترس‌اروپائیان



طرز فرشبافی زنان قبایل

میگذارم . ایرانیان فرشها را بچهار دستهٔ مشخص تقسیم میکنند که طبقه بندی آنها بسیار آسان است .

مطلوبترین آنها فرشی است که باکمال ظرافت بافته شده باشد وچون نخهای پشمی آنرا زیاد چیده اند نازک بنظر میآید وابعاد زیادی هم ندارد . این نوع فرشرا قالیچه مینامند مانند قالیچه

های قشنگ زمینه سفید کرمانی وزمینه سیاه یازرد کردستانی وفرشهای کوچك بخارائی یاخراسانی که زمینهٔ قرمز آنها بانقشه های سفید وسیاه ونارنجی وآبی کم رنگ قشنگی و جلوه خاصی دارد ودارای ریشه های سفیدهستند . این قالیچه‌ها مطلوب وگرانبها هستند . من درکاخ ظل السلطان دراصفهان قالیچه هائی دیدم که تقریباً یك متروچهل سانتیم طول ویك مترعرض داشتند وبهای هرقطعه بهزارودویست الی هزاروپانصد فرانك میرسید .

دستهٔ دوم فرشهای عراقی و فراهانی هستندکه نقش آنها در روی زمینهٔ آبی نمایان است . فرشهای مشهد مرغاب مانندشال کشمیری بته‌دار است . این نوع فرش‌هاچندان لطیف وظریف نیستند وبرای مفروش کردن تالار ها یاکسری اطاقها بکار میروند در صورتیکه قالیچه های گرانبهاهمیشه درصدراطاق جای دارندویابرای زینت بدیوار آویخته‌شده‌اند .

دستهٔ سوم گلیم است که دارای تاروپود محکمی است وبرای درست کردن چادر وخورجین وانواع جوال استعمال میشود .

دستهٔ چهارم فرشهای نمدی میباشند که رنگ آنها سفیدیاگندم گون میباشدودرممالك مرطوب پسندیده است . نمدتنهابرای فرش نیست بلکه از آن کلاههای ظریف گردیعنی شب کلاه‌هم‌درست‌میکنند که‌متمولین برسرمیگذارند ومردمان فقیرنوع خشن آنرابرسردارند بعلاوه دهقانان مخصوصاً چوپانان از نمد روپوشهای ضخیمی دارندکه درموقع سرما روی لباس میپوشند ودر موقع لزوم آنهارابجای توشك یالحاف بکارمیبرند .

مردان روستائی پشم میریسند ولی هیچوقت درمقابل‌دستگــاه فرشبافی نمی‌نشینند . این کار مخصوص زنان است . این نکته‌راهم باید ذکرکردکه زنان ایل بسی نیرومند وکار آمدتر اززنان شهرنشین‌هستند . اینها درخانواده‌ای که‌تعددزوجات ناشناس است جای باافتخاری‌را اشغال کرده‌اند وشایستگی آن آزادی‌وبی‌حجابی‌را که بآنهاداده‌شده دارند . اگرچه‌اخلاق آنها بدوی است ولی بسیارپاك است . زنان چادرنشین‌ازدواجهای موقتی راقبول نمیکنند وطلاق هم بندرت درمیان‌آنها واقع میشود وبسهولت ازشوهر اولی دست نمیکشند . قبایل صحراگرد همه مسلمان هستند ولی از تعلیمات اسلامی چندان اطلاعی ندارند وکمتر پیشوای مذهبی را می‌بینندوبندرت دیده شده است که پاره‌ای ازآنها نمازکوتاهی بجـای‌آورند . زندگانی این قبایل تقریباًبشکل زندگانی چوپانی دوران شیوخ کلده‌است.

خلاصه‌پس ازسیاحت‌اوضاع چادرنشینان براه افتادیم . راهنمایان چندین‌بار راهراگم‌کردند ومارامجبورنمودندکه مدت پانزده ساعت روی اسب بمانیم . مارسل چون از یافتن راه و منزل مأیوس گردیده بود میل داشت که شب‌را درپناه خارستانی بسر بریم اماشب در بیابان ماندن کار عاقلانه ای نبود وخارستان‌هم نمیتوانست مارا ازبرودت هوا وشبنم حفظ کند . بااینکه من‌خسته وفرسوده بودم باخیال اومخالفت کردم . خوشبختانه درساعت ۹ بعد ازظهر باوجود تاریکی شب نخلستان فراش بند نمایان گردید و چند لحظه بعدواردمنزل نایب شدیم. اکنون درزیربای هستیم که تنه‌های نخل‌آن‌را نگاه‌داشته‌اند و بسی‌خوشوقتیم که درهوای

آزاد وسرد بیابان نماندیم وشام را باافکارحزن‌آورصرف نکردیم . افکارپریشان واندیشه های ناخوش بزودی برطرف گردید . غلامان ونوکران ماهم ازمساعدت بخت‌شادوخندان هستند . اگرچه آنطرف حیاط منزل کرده‌اند ولی صدای خندهٔ آنها بگوش من‌میرسد.چون خنده وسروصدای آنها طولانی شد من برای کنجکاوی بلند شده وبسراغ آنها رفتم تاعلت هیاهوی آنهارا بفهمم .

بمحض ورود بصحنهٔ قابل تماشائی برخوردم که مدت زیادی مرا مشغول داشت . یکنفر که قیافه‌اش حکایت ازهوش سرشاری میکرددروسط اطاق روی سبدی‌از برك خرما نشسته بود و جمعیت زیادی از دهقانان و چاروادارها و غلامان و نوکران دایره وار او را احاطه کرده بودند . این‌مردمشغول نقل‌داستانهای شیرینی بود که ایرانیان بامیل مفرط بآنهاگوش‌میدهند. همینکه چشم نقال بمن‌افتاد ازمیان جمعیت برخاسته‌وخود را درپشت آنها پنهان‌کرد ، من گفتم



نقال ومستمعین او

چرا قطع سخن کردی ؟ بگومن هم گوش خواهم داد ، حضار هم گفتند حکایت‌را تمام کن.
نقال گفت : من درمقابل صاحب نمیتوانم جسارتی بکنم .
غلامان گفتند : نترس صاحب انعام خوبی بتوخواهدداد .
نقال ـ من دیگر نمیتوانم‌سرگذشت درویش سمرقندی رادنبال کنم .
حضار ـ پس حکایت بازاری را برای مابگو وبازوهای اوراگرفته‌آوردند ودوباره‌روی‌سبد نشاندند و برای اینکه اورا برسرحال‌آورند قلیانی هم باوتقدیم کردند .

نقال شروع بکشیدن قلیان کرد ، گویا داستانهارا درخاطر تکرار میکرد . پس از کشیدن قلیان مقدار زیادی آب خورد و با انگشتان بینی خودرا پاک کرد وشروع بداستان‌سرائی نمود وگفت :

«دزدان‌شبانه دربازارشیراز داخل شده دکان‌تاجر پنبه فروشی را خالی کردند وتمام‌پنبه‌هارا بسرقت‌بردند ، بامداد روز بعدکه تاجردکان خود را خالی دید نزد کریم خان رفت واز او دادگری‌خواست . کریم‌خان که عدالت وانصافش مانند آفتاب روشن بود اورا دلداری داده وگفت خاطر آسوده دار که مالت را پیدا خواهم کرد و دزدان را بسزای خود خواهم رسانید . تاجر زمین ادب بوسیده ورفت . فردای آنروزگماشتگان وکیل بتلاش افتادند که دزدان را دستگیر نمایند ، ازدلاکان وقهوه‌چیان استنطاق کردند وهرچه گشتند اثری ازدزدان نیافتند . چندروز بعد وکیل‌الرعایا ازپیدانشدن دزدان سخت برآشفت وبصدراعظم گفت این دزدانرا باید پیداکرد .

صدراعظم‌پاسخ داد : خاطراعلیحضرت‌آسوده باشد ، من‌سه روزه‌آنهارادستگیر خواهم کرد.

پادشاه‌گفت : من آنهارا ازتومیخواهم واجازه میدهم هرگونه تدبیری که‌لازم بدانی بکاربری و با هرقیمت وزحمتی که باشدآنهارا بدست‌آوری.

صدراعظم تدبیر خوبی بخاطرش رسید . مجلس مهمانی مفصلی فراهم کرد واشخاصی راکه نسبت بآنها ظنین بود همه را بمنزل خود برای صرف ناهار دعوت نمود . مدعوین در ساعت معهود بالباسهای قشنگ وعباهای سنگین قیمت‌دست‌ازآستین درآورده‌وبمنزل صدراعظم‌رفتند وفوق‌العاده شاد وخرم بودندکه امروزناهار خوبی درمنزل صدراعظم خواهند خورد .

چون سفره گسترده شد همه‌ازصدراعظم تشکر کردند وبقابهای‌پلاووخورش‌حمله‌ور گردیدند ، همینکه لحظه‌ای گذشت صدراعظم فریاد برآورده گفت : «عجب مردمان متقلب وجسور وبی شرمی‌هستند با اینکه هنوز کرکهای پنبه‌درلای موهای ریش‌آنها دیده میشود جسارت‌بخرج داده و برای پرکردن شکم بمنزل من آمده‌اند .

از شنیدن این سخن دزدان مضطرب شدند ودست بریش خود بردندوبااین حرکت خود را معرفی کردندودستگیر شدند .»

پس از پایان داستان تمام حضار ازشادی فریاد برآوردند وبه نقال‌احسنت وآفرین‌زیادی نثار کردند .

یکی ازآنهاگفت اگرمرا نزد حاکمی دعوت کنند دستها را در جیبم‌خواهم‌دوخت ، دیگری که پهلوی او نشسته بودگفت : اگرلبهای خودرا بدوزی گمان میکنم بهتر باشد . یکنفر دیگرازپائین‌مجلس‌بصدا درآمد وگفت : ساکت باشیدبگذارید علی‌حرف‌بزند . نقال‌بازشروع بصحبت کرده گفت :

«زنی ازطبقهٔ‌متوسط تنهابحمام میرفت ،دید مردی اورا دنبال کرده وباقدمهای او راه‌میرود وازاودور نمیشود:

زن برگشت و گفت : ایمرد برای چه‌مقصودی دردنبال‌من‌افتاده‌ای ؟ .
مرد - تومانندکبک میخرامی‌ومثل‌طاووس جلوه میکنی ،من‌عاشق‌دلباختهٔ رفتارت‌شده‌ام .
زن - این حرفهارا کنار بگذار وازمن دورشو .
مرد - ممکن نیست ، توباعطر یاس وگل سرخ سرشته شده‌ای ومرا اسیر رفتارخود کرده‌ای این صیدی‌که درکمند عشقت گرفتار کرده‌ای چگونه می‌تواند ازاندام رسایت دل برگیرد واز جمال دلربایت نظر بگرداند . تاب‌وتوانم ازدست رفته ومیخواهم درپیش‌قدمت‌جان بسپارم مگراینکه ترحمی کنی وآبی برشعلهٔ فروزان عشقم بزنی .
زن- چون چنین‌است من‌بتورحم میکنم وخواهرم راکه‌ازعقب میآید وهزاربار ازمن‌خوشگل‌تر و زیباتر است بتومعرفی میکنم . تومیتوانی بسهولت بوصل او کامیاب گردی خواهرم‌همان است‌که درفاصلهٔ کمی دردنبال من‌میآید زودترخودت‌را باو برسان .
مرد محتال ازگفتارزن‌بطمع افتاده و قدم نگاهداشت تا زن دیگر رسید وچون بااشتیاق تمام در سیمای او نگریست کنیز سیاه بسیار کریه المنظری را دید‌که مانند دختر شیطان بود فوراً چشم ازاو برگرفته وبا شتاب خود را بزن اول رسانید و گفت : برای چه دروغ گفتی ومرا فریب‌دادی ؟
زن - چون‌تومیخواستی‌مرافریب‌دهی‌منهم‌تورا فریب‌دادم زیراکه اگرواقعاً شیفته ودلباختهٔ من‌بودی هرگزمرا رها نمیکردی‌که دل بدیگری بندی . برو واین‌ستایش‌های تملق‌آمیز خودرا نثار دیگری کن .
مردکه خودرا ازجملهٔ رندان میدانست بحماقت‌خوداقرار کرد و گفت‌حق باشماست ، وقتیکه کسی مانند من‌تااین اندازه بی‌هوش وابله‌باشد نباید دنبال زنان باهوش افتد بخیال‌اینکه آنهارا ازراه راست بدربرد .»
پس ازپایان این داستان‌نقال باصرار حضار به‌نقل داستان زیرپرداخت :
«زرگری نزد پادشاهی رفت و شکایت کرد که مرد بیگانه‌ای دراندرون من‌داخل میشود و اسباب‌رسوائی مرا فراهم میسازد . من‌شبها وروزها درکمین نشسته وکوشش کرده‌ام‌که اورا دستگیرکنم ولی تاکنون‌نتوانسته‌ام بمقصود خود موفق گردم بنابراین بآستان اعلیحضرت پناه آورده‌ام‌تارفع‌شراورا بکند ومراازرسوائی وسرافکندگی رهائی دهد .
شاه -آیا یقین‌داری‌که چنین‌مرد شریر و پست فطرتی هست‌که چنین‌عمل ننگین وشرم‌آوری‌را مرتکب میشود ؟
زرگر- اعلیحضرتامن ابداً دربدبختی خود تردیدی ندارم .
شاه گفت‌این‌شیشهٔ عطررا بگیروبروبمنزل وبزن خودبده وباوتاکید کن کهمانندگوهرگرانبهائی درحفظ آن بکوشد وفقط برای استعمال‌شخص خودت‌محفوظ‌دارد . بعدبفراولانش فرمان دادکه دراطراف خانه زرگر از دور کشیک بکشند وکسانیکه ازآن منزل بیرون میآیند بو کنند و اگربوی‌عطری ازکسی‌استشمام کردند فوراً اورا دستگیر کرده وبیاورند .

چون شب شد رند دلباخته نزد معشوقه زیبارفت و براز و نیاز و عیش و نوش سرگرم گردید.
معشوقه باو گفت: «شوهر من امروز یك شیشه عطر ممتاز آورده وسفارش کرده است که من آنرا کاملا محفوظ نگاهدارم اما من هیچکس را شایسته‌تر از تو نمی بینم که آنرا بسروصورت خود بزند وشیشه را باز کرد و سر وزو وموی عاشق خودرا کاملا بااین عطر آلوده ساخت.
مرد غافل که آنشب خودرا خوشبختترین رندان عالم میدانست پس از پایان تعیش ازمنزل زرگر بیرون آمد وبسی خوشوقت بود که امشب معشوقه کاملا برسر لطف آمده وبساط عیش او را تکمیل کرده بود اما بمحض بیرون آمدن گرفتار چنگال قراولان گردیدکه او را کشان کشان بدربار بردند، شاه تبسمی کرده زرگررا احضار کرد وباو گفت: این مرد خائن را باختیار تومیگذارم که هرطور بخواهی ازاوانتقام بگیری.»
حضار بشنیدن این داستان هم اکتفا نکرده وازنقال تقاضای داستان دیگری کردندکه باوجد وشورشروع بگفتن داستان زیر کرد.
«درچندسال قبل یك تاجر طماع اصفهانی نزدیکی ازهمکارانش که ازبی پولی درمضیقه افتاده بود رفت و گفت: اسب من هفتهٔ گذشته بواسطهٔ تصادف بدی بزمین خورد وساق پایش شکست و ازکارافتاد. خواهشمندم مادیان خود را بهر قیمت که میخواهید بمن بفروشید زیرا که من نمیتوانم پیاده حرکت کنم. تاجر همکار هم بخیال اینکه پولی بدست آورد واز تنگ دستی رهائی یابد گفت: درفروش مادیان مضایقه‌ای ندارم بشرط اینکه کمتراز پنجاه تومان ندهی.
پس از چانه زدن قرارشد مشتری چهل و پنجتومان فردا بیاورد ومادیانرا ببرد. خریدار در موقع بیرون رفتن گفت: البته معامله درچهل و پنجتومان ختم است.
- آری من بارضایت خاطر قبول کردم.
- من هم موافقت دارم بشرط اینکه بدقولی نکنید زیرا که همین امروز یحیی سراج اسبی برای من آوردکه بسیارشکیل ونیرومندتر ازمادیان شما بود، اگرفرداوعده خلافی کنیدآنهم ازدست من رفته‌است.
- خاطرت آسوده باشد حرف یك کلمه است وبرو وبر گرد ندارد.
- من قول شمارا قبول دارم اما اگراحیاناً بدقولی کدید تکلیف چیست؟
- من بتوقول صریح میدهم که اگر بدقولی کردم تو مختاری دو مثقال گوشت ازهرجای بدن من که خواستی ببری.
- خواهش میکنم که بایاد داشت مختصر کتبی بمن قول دهید.
- بیابگیر اینهم نوشته، دیگرچه میخواهی؟
- هیچ همین دو کلمه نوشته برای من کافی است.
فردای آنروز خریدار برحسب وعده‌ای که داده بود مبلغ قراردادی راآورد ودرحجرهٔ تاجر بزمین گذارد و مطالبهٔ مادیانرا کرد.
طرف پس ازمختصر تأملی گفت: رفیق راستش اینست که من ازیکنفر تاجر شیرازی طلبکار

بودم وهمین دیروز پس از رفتن شما پولی برای من حواله کرد ومرا ازتنگ دستی بیرون آورد وچون درکار من گشایش حاصل شده ازفروختن‌مادیان صرفنظر کردم ، این مادیان اصیل‌خیلی بدردمن‌میخورد ، شماهم‌ممکن است برای خود اسب دیگری فکر کنید .
تاجر اصفهانی متغیرشد وکاربکشمکش ونزاع رسید و عاقبت خریدار بنابر نوشته‌ای که در دست داشت‌مطالبهٔ دومثقال گوشت‌بدن طرف راکرد وگفت مختارهستی که هرجای بدنت را خواستی برهنه کنی تامن گوشت قرار دادی را از آن ببرم ، بگوببینم ازسمت راست‌بدنت ببرم یا از سمت چپ ، من این اختیار راهم بتومیدهم والبته ازاینکار هم چندان صدمه‌ای به بدن تونخواهد رسید .

همکار بر آشفت وگفت : برو پدرسگ . تو مراهم مانند خود حیوان تصور کرده ای ؟ و بالاخره چون سازشی درمیان نیامد تاجر اصفهانی نزد قاضی رفت واز بدقولی همکار خود شکایت کرد . قاضی باحضار طرف فرمان داد ومدتی بتاجر اصفهانی نصیحت‌کرد که این دو مثقال گوشت بچه‌دردتومیخورد ، بهتر آن است که آنرا بیك‌ران درست گوسفند مصالحه کنی وازبریدن‌گوشت طرف خود صرفنظر کنی .
تاجراصفهانی‌گفت : ممکن نیست شماباید ازروی عدل وانصاف حکم کنید وازروی‌سندی که اوبمن سپرده احقاق حق نمائید .

قاضی چون دیدکه طرف اصراری داردکه حرف خود را بکرسی نشاند وباپند واندرزکار اصلاح‌نخواهدشد گفت : بسیارخوب‌من‌مطابق نوشته‌الساعه حکم‌میکنم گماشتگان‌من‌دست‌وپای طرف را به‌بندند اینهم قلمتراش بگیروازهرجای بدن اومیخواهی دومثقال‌گوشت ببر. اما شرطی‌هم درکارهست وآن اینکه اگربقدر خردلی زیاد یاکم بریده باشی حکم میکنم که سرت را ازتن‌جداسازند . تاجراصفهانی از این شرط سرش بسنگ‌خورد واز اصرار خود نتیجه‌ای نگرفت‌واجباراًدست ازیقهٔ حریف کشید.»
چون این داستان تمام شد حضار وعدهٔ پولی به نقال دادند و او را وادار به‌نقل داستان زیر کردند .

«روزی صیادی‌آهوئی را شکار کرده و بدوست خود ملانصرالدین پیشکش‌کرد . ملاهم در عوض شکارچی رابه ناهار دعوت نمود وبساط رنگینی فراهم ساخت وهردو ازگوشت شکار وشیرینی وسایر خوراکیها که‌زن ملافراهم کرده بود بحد افراط خوردند و شکارچی بانشاط وسرور ازملا خدا حافظی کرد ورفت وچون بقهوه خانه‌ای واردشد که مجمع‌رندان وشیادان بود تعریف زیادی‌ازمهمان داری ملاوسفرهٔ پرنعمت او کرد و گفت من‌هرگز درعموم‌غذائی باین‌لذت نخورده بودم .
یکی ازرندان شکم پرست بطمع‌افتاده وروزبعد بمنزل ملارفت وپس ازسلام و تعارف خودرا معرفی کردکه من‌برادر انکسی‌هستم که دیروز شکاری بشما تقدیم نمود .

ملابرای خوش‌آمد برادر او امروزهم این مردرا برای ناهار نگاهداشت و پذیرائی شایانی ازاو بعمل آورد .

روز بعد رند دیگری درزد و بملا گفت من پسرعموی برادرشکارچی هستم که آهوئی بشما پیشکش کرد . ملابااینکه باطناً ملول شده بود ازروی اکراه ازاین مردهم پذیرائی کرد و غذائی برای اوفراهم ساخت .

روز بعد دو نفر آمدند و پس‌ازتعارفات چرب و نرمی بملا گفتند که ماازدوستان پسرعموی برادر آن شکارچی هستیم که غزالی بشما پیشکش کرد . ملاگفت : خوش آمدید بفرمائید دراطاق بنشینید وفقط اجازه دهید که من باندرون رفته سفارش ناهاربکنم . همینکه باندرون داخل شد بزن خودگفت مابیلای غریبی گرفتار شده‌ایم باید تدبیری کرد واز شراین مردم طماع شکم پرست رهائی یافت . میدانی چگونه ناهاری باید فراهم کنی ؟ زن گفت دستور باشماست ملاگفت : قدری پیه گوسفند دردیگ بریز و آنرا پرازآب کن وهمینکه آب جوشید درکاسه‌ها ریخته وبیرون بفرست وخودآمد نزدمهمانان نشست و بصحبت پرداخت .

همینکه موقع ظهرشد سفره‌ای گسترده‌شد وچندکاسه آب داغ که کمی چربی روی آن دیده‌میشد ازاندرون ملابیرون آمد .

وقتیکه‌مهمانان ازآن‌چشیدند باکمال تعجب بملا گفتند : این‌چه معجونی است ؟مگرعزرائیل را برای طباخی استخدام کرده‌ای ؟

ملاگفت : مگراین آبگوشت مطابق سلیقهٔ شمانیست ؟ این آبگوشتی است که دوست‌پسرعموی برادرشکارچی که آهوئی بمن‌پیشکش کرد درست کرده است . »

درپایان این حکایت حضاربه نقال‌آفرین گفتند وتدبیرملارا‌استودند . نقال‌هم گفت‌چون می‌بینم که‌ازداستان‌ملاخوشوقت شدید ناچارم حکایتی هم ازسادگی او برای شمانقل کنم‌وچنین گفت:

« بااین حال ملانصرالدین ازسادگی‌هم بی‌بهره نبودالاغی داشت‌که پیوسته مصاحب مهربان اوبود ومریدانش وقتیکه بجنگل میرفتند این الاغرا هم‌همراه می‌بردند وبابار هیزم بمنزل ملابر میگرداندند .

روزی درمجمعی صحبت ازهوش الاغان بمیان‌آمد وحضار مخصوصاً ازهوش خرملا تعریف و تمجید زیادی کردند . ملاهم ازداشتن چنین خری برخود بالیده و گفت : شما هنوز آنطورکه باید بهوش خرمن پی‌نبرده‌اید . این خری‌است‌که تنهائی بجنگل میرود وخودش هیزم فراهم میکند وبادندان برپشت‌خود بارمیکند وبمنزل برمیگردد . مریدان‌که هرروزخرملارا بجنگل می‌بردند‌حضورداشتند‌واز ناسپاسی ملانسبت‌بخود کدرشده بفکرتدبیری‌افتادند .

روزی برحسب معمول خرملارا بجنگل بردند ودر موقع مراجعت آنرا درجنگل رها کرده و بازگشتند . همینکه‌شب‌شد ملاالاغرا درطویله ندید وباخاطری پریشان‌نزد مریدان رفته‌و گفت عجب است‌که امروزالاغ برنگشت.

یکی ازمریدان گفت : جناب ملاشما نمیدانیدکه این الاغ چقدرباهوش وکارآمداست‌امروز

پیغامی بتوسط مابرای شما فرستاد و گفت : پس از سلام بملا بگوئید که من از شما خیلی ممنونم ، زحمت زیادی در پرستاری من کشیدید ولی اکنون باین خیال افتاده ام که به تهران بروم و درخانهٔ بزرگان پای تخت مشغول نوکری شوم وهمینکه پول زیادی ذخیره کردم برمیگردم.
ملاگفت : عجب ! خرمن اینقدر باهوش است ومن نمیدانستم ؟ چنین خری را نباید ازدست داد .
فردای آنروز محرمانه راه تهران رادرپیش گرفت تاخررا یافته وازفکری که بکله اش افتاده منصرفش نماید ودوباره آنرا نزد خود بیاورد .
همینکه بپای تخت نزدیك شد و چشمش بگنبد طلای شاه عبد العظیم افتاد بیکی از ندمای شوخ اعلیحضرت بر خورد و او را از قصد مسافرت خود کاملا آگـاه کرد و سراغ خر خود را گرفت .
ندیم چون سادگی ملارا دریافت وخواست اورا دست اندازد در پاسخش گفت : من میتوانم خبرخوشی بشما بدهم ، این حیوان بسیار لایق و هنرمند و باهوش است و اکنون باآن کفایت ودرایتی که دارد یکی ازتجار متمول شهرقزوین شده است . اگر میخواهید او را به بینید باید بقزوین بروید وسراغ او را از تجار معتبر بگیرید . البته فوراً منزل اورابشما نشان خواهند داد .
ملاپیش خود فکر کردکه ماندن من در تهران چه نتیجه‌ای دارد ، بهتر آن است که فوراًبقزوین رفته ودرمنزل خرخود وارد شوم .
اتفاقاًدراین موقع چون حاکم قزوین باوزیر خود نزاعی کرده بود،وزیر به تهران رفت و باعلیحضرت ازحاکم شکایت کرد . شاه هم شکایت اورا مقرون بصحت دانست واورا بحکومت رشت منصوب کرد وحاکم قزوین راهم به تهران احضار نمود .
ملاچون این قضیه را شنیده بودگفت بهتر آن است که نزد حاکم معزول بروم وسراغی از خرخود بگیرم . حاکم معزول چون بمنزل آمدملارا منتظردید ، اورا بدرون خانه بردوپس ازتعارفات معمولی ازباریدن باران وهوای خوش صحبت بمیان آورد .
دراین ضمن ملاازحاکم معزول پرسید که آیا ممکن است ازیك خرباهوش وباکفایتی که یکی ازتجارثروتمند قزوین شده است خبری بمن بدهید ؟
حاکم هم نظر باینکه ازوزیر خودکدورتی دردل داشت گفت : عجب !... این خرشماست که باین مقام رسیده است ؟ بلی من آنراخوب میشناسم ، نظرباینکه هوش سرشاری داشت من اورا برای وزارت خود انتخاب کردم ولی بامن نساخت وپس ازچندی ازمن باعلیحضرت شکایت کرد و شاه هم نظربهوش وفراست وکاردانی خرشما اورا بحکومت رشت منصوب کرد و الساعه دررشت درمسند حکومتی جلوس کرده است . اگرمایل بملاقات او باشید بایدبرشت مسافرت کنید وآنرا دردارالحکومه به بینید .
ملاپس ازخدا حافظی ازحاکم معزول یکسره بطرف رشت رفت وپس ازهشت روز زحمت ومشقت مسافرت بشهررشت رسید وبلافاصله بدیوانخانه رفت وباکمال تکبروغرور تقاضای

ملاقات باحاکم را نمود وبدربانان گفت ورود مرا بحاکم اطلاع دهید ، فراشان ودربانان باو گفتند ممکن نیست خان‌حاکم اشخاص کوچکی‌مانند شمارا بپذیرد ، ازاین خیال منصرف شوید . چون ملا ازتکبر خود نتیجه‌ای نگرفت ناچار فروتنی اختیارکرد وبالتماس و گریه وزاری پرداخت . دربانان دلشان بحال‌اوسوخت وباو راه دادند . ملاباوجد وشعفی بتالار حکومتی واردشدکه اعیان واشراف درآن جمع‌بودند وحکومت هم درصدرمجلس ببالشی‌تکیه داده بود . باشتاب بطرف حاکم رفت و دو انگشت خودرا دربالای سر قرار داد . حاکم بمشاهدهٔ این وضع مبهوت مانده وبملاگفت ای مرد مگر دیوانه شده ای ؟ همانجا بایست ومطلب خود رابگو .

ملاخندید و گفت : «نه ، خرعزیزمن ... من‌دیوانه‌نشده‌ام ... میدانم‌که توبسیارباهوش‌وکار آمد هستی وبهمین جهت شاه حکومت رشت رابتوداده وخدمتی باهالی رشت کرده است . اما تعجب‌من از جای دیگر است . . . بگوببینم‌آن‌دو گوش درازی‌که‌دربالای سرداشتی چه شده است ؟»

این داستان هم باخنده و احسنت و بارك الله حضار پایان یافت و نقال هم چون از تحسین مستمعین تحریك شده بود اینده‌فعه بدون‌تقاضای حضار گفت : پس‌باین‌حکایت هم‌گوش بدهید «ملانصرالدین بسی مایل بود که اوقات خود را درفلسفه و عوالم ماوراء الطبیعه بگذراند شبی‌که دراین عوالم غرق شده بود وخوابش نمیبرد ازبسترخواب بلند شد وبعزم قدم زدن بحیاط آمد . دیدآسمان کاملاصاف‌وروشن‌است‌وعکس‌ماه‌هم درآبهای‌آرام حوض‌نمایان‌شده است ، با اضطراب برگشت و بزن خودگفت بلند شوکه نظم‌آسمان بکلی بهم خورده‌وماه در میان حوض خانهٔ‌ماافتاده‌است ، وظیفهٔ من‌که ملاهستم این است‌که هرطورشده‌آنرابجای‌خود برگردانم . چنگکی برداشت وطنابی بانتهای‌آن بست ودروسط حوض انداخت تاماه‌را از آن بیرون آورد پس از کوشش های بیحاصل چنگك بسنگ بزرگی‌گیرکرد وملا بتلاش افتاد وباقوت طناب راکشید . ناگاه طناب پاره شد وملا ازپشت بزمین خورد . چشمش بآسمان افتاد وماه را درجای خود دید . گفت : بخدا سوگندکه من برای برگرداندن ماه بآسمان بقدری تلاش کردم‌که‌کمرم شکست»

باری نظرباینکه‌من‌احساس‌ضعفی درخود کردم‌دانستم‌که قشنگترین داستانهای عالم هم ممکن نیست بیش از این مسافر خسته وفرسوده را بیدار نگاهدارد ، بنابراین پولی به‌نقال داده و آمدم بمنزل وبغلامان سفارش کردم‌که یکساعت قبل‌ازطلوع‌آفتاب مارا بیدار کنند .

۱۲ نوامبر - امروز ماقصد داشتیم بسیاحت بنای کوچکی که دیروز ازدور مشاهده کردیم برویم وبعد برگردیم وبمسافرت ادامه دهیم اما راهنمایان گفتند که منزل بعدی هم‌بقدر منزل دیروزی‌طولانی‌است وماراجبور کردند که‌حرکت‌را بفرداموکول نمائیم . نایب‌میزبان‌ازقصد ماآگاه شد وبهمراهی برادرخود بملاقات ماآمد . این‌دوبرادر هردو وضع موقرانه وقیافهٔ نجیبانه ای‌دارند ، نایب‌عبائی بدوش انداخته وکلاه نمدی بلوطی رنگ بسیار ظریفی برسر

دارد. برادرش بطرز تهرانیها کلیجه ای پوشیده اما شلوارش مانند شلوار اهالی فارس گشاد است.

نایب بمحض ورود گفت: چون جنابان عالی دیروز عصر خیلی خسته بودید بااین جهة مزاحم نشدیم ولی گمان میکنم که شخص پرچانه‌ای که نوکران مارا سرگرم کرده بود شمارا هم خسته کرده باشد وازصدای هیاهوی آنها خواب درستی نکرده باشید. شنیدم که این شخص جسارت کرده ودرحضورشما هم بنقالی پرداخته است.

من گفتم: برعکس داستانهای اوسرگرم کننده بود وخستگی درما ایجاد نکرد وچنانکه شما ملاحظه می‌کنید حال ماامروزصبح بسیارخوب است.

نایب - پس بهترآن است که گردشی بکنید وباغها ونخلستانهای مارا به بینید.

- بسیار خوب از پیشنهاد شما ممنونم.

ماراه افتادیم وپس ازعبوراز دیوارهای بلندقلعه بباغهاو نخلستانها رسیدیم. من ازحاصلخیزی وآبادی این ناحیه تمجیداتی کردم. در فیروزآباد نخلستانهای منفردی را دیده بودم. ولی دراینجا نخلستان جنگل انبوهی تشکیل داده است که کرانهٔ آن پیدانیست. ومثل این است که ازنواحی جنوبی اروپا وارد مصرعلیا شده باشیم، دیروز درارتفاعات زیادی راه طی میکردیم ولی امروز درجائی هستیم که ارتفاع آن از کوهستان دیروزی هشتصد متر کمتر است.

نخل دردشتهای فراشبند وبوشهر خوب بعمل میآید و ثروتی برای اهالی فراهم میسازد وگویا این ناحیه برای زراعت حبوبات چندان مناسب نباشد. سود نخل درهرجا تغییرپذیر است، درفراشبند بواسطهٔ دادن کود وآب زیاد، هرنخلی بیست وپنج فرانك درسال عایدی دارد وخرمای آنهم بسیارخوش طعم است. من تاکنون چنین خرمای خوبی نخورده بودم، درسایر جاها هرنخلی بیش ازسه الی چهارفرانك عایدی ندارد. خلاصه نخلستانی راکه نایب تازه ایجاد کرده بود خوب تماشا کردم وازمرغوبی وحاصل خیزی زمین فراشبند تمجید کردم وبنایب گفتم البته شمازحمت بسیاری برای احداث این نخلستان کشیده‌اید.

نایب گفت مدت ده سال میشودکه دیگرمن بفکر ایجاد نخلستانی نیافتاده‌ام.

- آیا ممکن نیست برای بدست آوردن آب، قنوات دیگری احداث کنید و نخلستانها را توسعه دهید؟

- آب قنوات مازیاد وبرای آبیاری کافی است ومن هم بی میل نیستم که قنات تازه‌ای احداث کنم ولی ازفکر ایجاد نخلستان بکلی منصرفم زیراکه کار پرزحمتی است. نهال جوان تاده سال پرستاری زیادلازم دارد وپس ازاین مدت شروع بباردادن میکند وبایستی پای آنراشخم زدو کود داد وآبیاری کرد. مخصوصاً تاشش سال که تنهٔ نخل روبه بلندی میرود آب زیادی لازم دارد وبایستی درپرورش آن بادقت مواظبت کرد. نخلهائی که پدرمن غرس کرده است پیرشده‌اند اما آنهائیکه من درجوانی کاشته‌ام محصول خوبی میدهند، بعلاوه نخلهای جوان هم

تازه ببار افتاده اند. بنابراین توسعهٔ نخلستان دیگر برای من لازم نیست زیرا نمیدانم که آیا فرزندان من هم پس از مرگم از نتیجهٔ زحمات من بهره‌ور خواهند شد یانه و آیا پس از من حاکمی دارائی مرا بیکی از اقوام دورم خواهد فروخت یانه؟ پس چه ضرورت دارد که بخود زحمت دهم و نخلستان تازه‌ای ایجاد کنم؟

نایب بدون ملاحظه طرز اداری محل را تشریح کرد و گفت: دهقانان بواسطهٔ عدم بضاعت قدرت احداث قنات و پیدا کردن آب کافی را ندارند و پر آشکار است که حاصلخیز کردن دشتهای پهناور فارس را نمیتوان از آنها انتظار داشت. از طرف دیگر کدخدایان و رؤسای قبایل هم چون از حکام جور وظلم زیاد می‌بینند بآنچه دارند قناعت کرده ودراین فکر هستند که درمدت ریاست ثروتی بدست آورده و برای روز مبادا ذخیره کنند و با این ترتیب نه خود درفکر آبادی هستند و نه بدهقان برای آبادی مساعدتی میکنند زیرا بطوریکه قبلا هم گفتم امید ندارند که حاصل دسترنج آنها پس از مرگشان نصیب فرزندانشان بشود بلکه یقین قطعی دارند که بدست بیگانگان خواهد افتاد.

اکنون نوبت بمارسل رسیدو از نایب پرسید: آیادراین نواحی ابنیهٔ کهنه وگنبدهای خرابه‌ای سراغ دارید که مال قدیم وقابل تماشا باشد؟

- درفاصلهٔ کمی ساختمان خرابه ای وجود دارد که دیروز قبل از رسیدن بفراش‌بند از مقابل آن عبور کردید.

- بلی ما آنرا ازدور دیدیم ولی چون شب شدنتوانستیم بتماشای آن برویم.

- آیامیل دارید که با هم برویم و آنرا ببینید؟

- نهایت میل را دارم.

فوراً بمنزل برگشتیم. اسبانرا بامر نایب زین کردند. مارسل اسب ضعیف خودرا سوار شد اما نایب و برادرش سوار بر مادیانهای ممتازی شدند که با عنان و رکاب نقره و گردن بند مخلوط از یاقوت وفیروزه آرایشی داشتند ومنهم قاطر خودرا سوار شدم.

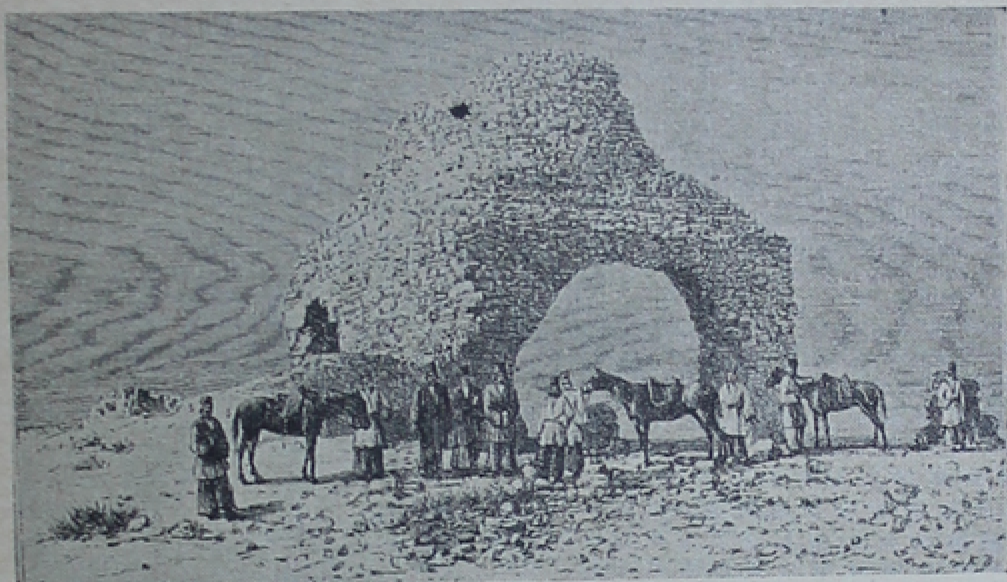
یکی از پسران جوان نایب نزد من آمده و باکمال ادب اسب خودرا بمن تقدیم کرد، من از این ابراز مهر خرسند شده واز او تشکر کردم وقاطر خود رااز دست، ندادم خلاصه بایك اسکورت چهل نفری سوار مسلح براه افتادیم. همانطور که نایب گفته بود این بنای خرابه چندان فاصله ای از دهکده نداشت و توانستیم بدون ناسزا گفتن بحیوانات که عادت ما شده بود بآنجا برسیم.

این بنای باستانی کوچك وازحیث سبك و اسلوب شبیه بقصر سروستان است ولی تناسب بنا درآن کمتر مراعات شده است، یکی از مختصات قابل اشارهٔ آن این است که قسمتهای مدور سقف بجای اینکه بدیوار متصل باشند درروی چهارجرز قرار دارند. این طرز ساختمان دریکی از رواقهای کوچك سروستان هم دیده شد ویکی از صفات ممیزهٔ این بناهای قدیمی میباشد ودلیل است براینکه گنبدهای بیزانتین و گنبد های قدیمی ایران ازحیث زمان هم عصر بوده‌اند.



برادر نایب فراش بند

با اینکه میز بانان ما کمال ادب را در صحبت رعایت میکنند و صحبت‌های آنها هم تا اندازه‌ای ادیبانه
است و بامقام وجلال آنها تناسب دارد متأسفانه ازدنیای متمدن اطلاعات کافی ندارند وازطرز



گنبد خراب فراش بند

اداری ممالك اروپائی بکلی بیخبرند ، علت آنهم این است که منازل آنها ازشاهراه کاروان رو دورافتاده وخودشان هم هرگز ازحدود اراضی خود خارج نشده‌اند وبواسطهٔ نبودن پست ازخواندن روزنامه های عربی وفارسی هم بکلی محروم هستند وفعالیت روحی خودرادردایرهٔ بسیارمحدودی صرف میکنند .

پسران نایب طرز تشکیلات دولت فرانسه را ازمن میپرسیدند ومیل داشتندکه ازترتیب اداری ممالك اروپا اطلاعاتی حاصل کنند .

من بآنها پاسخ دادم که دولت فرانسه بشکل جمهوری اداره میشود امابرای توضیح وتشریح گفتهٔ خود بسی در زحمت بودم زیرا که بیان کردن مکانسیم مؤسسات اداری ما وپارلمان و ترتیب اخذ آراء عمومی ومسؤلیت وزرا درمقابل مجلسین ووضع قانون وغیره برای کسانیکه پیوسته‌درتحت رژیم استبدادی زندگانی کرده‌اند بسیارمشکل وازحوصلهٔ من بیرون است .

بعلاوه هرقدرهم کوشش کنم نمیتوانم یك نظراجمالی بآنها بدهم زیراکه آنها ازاین اوضاع بسیار دورهستند واز پرسش های آنها خوب معلوم میشودکه بکلی از اوضاع دنیا مخصوصاً کشور های غربی آگاهی ندارند .

پس ازآنکه طرزانتخاب رئیس جمهوررا برای آنها شرح دادم یکی ازآنها ازمن پرسید: آیا رئیس جمهورشما پسرناپلئون بزرك است ؟

پرسش دیگری‌هم کردند که من باصداقت بآنها پاسخ دادم وامیدوارم همسایگان ماکه درماوراء دریای مانش سکونت دارند ازپاسخ من کدورتی حاصل نکنند .

مقصودسائل این بود که بداند ، چنانکه شنیده است وشایدهم بیجهت گفته باشند آیاواقعاً شاه انگلستان زن است ؟

البته ملل شرقی نمیتوانند باسهولت قبول کنند که کشوری مانند انگلستان که آنهمه قدرت و نفوذ دارد ودردنیا مشهوراست بدست زنی اداره شود وامپراطوری هندوستانرا هم داشته باشد . انگلیسی هائی که درایران زندگانی میکنند درمراسلات رسمی همیشه ملکهٔ ویکتوریا را پادشاه وامپراتورمعرفی مینمایند وشاید هم مایل نباشند که اسرارآنها درنزد ملل شرقی فاش شود .

۱۳نوامبر- پس ازآنکه دوروز درفراش بند سرگردان بودیم بفکرحرکت افتادیم وشبانه ازقلعه‌ای که بدورکلبه های برگ خرمائی ساخته شده بود بیرون آمدیم . قافلهٔ مامدت چهارده ساعت درراه بود ، این منازل بسیارطولانی هستند وباقوای ماتناسبی ندارند ومارا باندازه‌ای خسته ودر مانده میسازند که نه تنها نشاط مسافرت وحس کنجکاوی وسیاحت را ازماسلب میکنند بلکه مجبوریم تحمل هر نوع محرومیت راهم بکنیم .

اکنون ازنواحی بسیار باشکوهی عبورمیکنیم . کوهها بارنگهای الوان بمنزلهٔ قاب ظریفی هستند که دشتهای سبز وخرم را احاطه کرده اند . درختان کنار جابجا جنگلهائی تشکیل داده اند اما خستگی روزانه بقدری بما فشار آورده که من و مارسل قدرت حرف زدن باهم را نداریم .

پس ازشش یاهفت ساعت یك بیحسی کاملی مارا ازخود بیخبر کرد ، کمرها بشدت دردگرفت ، ساق پاباندازه‌ای بیحس شده بود که قادربرتکان دادن آن نبودیم ، دهان بکلی خشکیده وبلع بزاق ممکن نبود و بالاخره کاربجائی رسید که اراده واختیار ازما سلب گردیده وماشین وار روی اسب نشسته وراه میپیمودیم . خوشبختانه پس ازتحمل سختی ها بمنزل رسیدیم . من امیدوار نبودم که شب آسایشگاهی داشته باشیم اما برعکس کدخدا ازما خوب پذیرائی کرد و دستور داد طویله‌ای را که محل مادیان ممتاز اوبود خالی کردند وزمین آنرا جاروب کشیدند ونمد های ضخیمی درروی آن گستردند وآتش زیادی هم شعله ور گردید . اوضاع کاملا مطلوب بود . تنها نقیصه‌ای که داشتیم شوری آب این محل بود .

درموقع ورود بمنزل همیشه بایکی دوفنجان چای رفع خستگی میکردیم ، متأسفانه دراین جا بواسطهٔ شوری آب چای قابل آشامیدن نبود وناچار شدیم بالیموی شیرین که همراه داشتیم رفع عطش کنیم .

۱۴نوامبر- امروزهم درناحیه‌ای بطی‌راه مشغول هستیم که کوهستان منظرهٔ باشکوهی دارد اما حیوانات چون نتوانسته بودند مانند خودما بالیمو رفع عطش کنند واز شرب آب شور باسهال مبتلاشده بودند بازحمت قدم برمیداشتند ، سه ساعت بعد ازظهر قاطرچیان بدهکده‌ای رسیدند وازمارسل اجازه توقف خواستند ، البته حق هم داشتندزیرا که مادرمدت هشت ساعت باکمال زحمت بیست وپنج کیلومتر راه رفته بودیم وحیوانات دیگر توانائی راه رفتن نداشتند و بالاخره دراین دهکده توقف کردیم .

درفراش بندبامهارا باتنهٔ نخل پوشانده بودندولی دراین جا فقط بشاخ وبرگ نخل اکتفاکرده اند .

لانه‌ای که دراختیار ما گذاردند مخروطی شکل ومرکب ازشاخه هائی بودکه بزمین فرورفته وانتهای آنها بشکل دوك از بالابهم بسته شده بود. کلبهٔ دیگری راهم دیدم‌که باطرز مخصوصی ساخته‌شده‌بود وبنظرمن بهتر آمد، درچهار زاویهٔ‌آن تنه‌های‌نخل‌مانند ستون قرار داشت. ستونها باچوبهائی بهم اتصال یافته واسکلت بنارا نگاهداشته بودند. دیوارهای آن با شاخه های نخل بوسیلهٔ طنابهای حصیری بیکدیگر پیوسته بودند. درموقعیکه‌هوا زیاد گرم‌شود سکنه‌آب زیادی درروی‌بام‌میریزند تاهوای داخل کلبه‌خنك‌شود.

بااینکه این کلبه مدتها متروك مانده و در دیوار های آنهم شکافهائی ایجاد شده بود من آنرا پسندیدم و بلافاصله بدون قرارداد قبلی ومبادلهٔ اجاره‌نامه‌آنرا تصرف‌کردم.

هوا خوب روشن بود وماهم منزل اطمینان بخشی‌داشتیم ومن‌چون بیکار بودم بتماشای‌منازل همسایگان خود پرداختم. مبل واثاثیه این‌کلبه های روستائی عبارت است از گلیم وهاون و خورجین‌وآسیای دستی‌وغیره. آسیای دستی ازدوسنگ تشکیل یافته‌که درهم فرورفته ومانند آسیاهای رم مخروطی شکل‌است. صدای‌گوش خراش این ماشین رازنان روستائی میپسندند.



آسیا کردن گندم

زنان بیکار و دوشیزگان زیبا در اطراف آسیابان قشنگ مانند طاوس بجلوه گری وخود نمائی میپردازند.

طرف عصر کدخدا بملاقات ما آمد. این‌مرد محترم عمامه‌ای برسرداشت‌که مطابق آخرین مد بوشهر بارنگهای‌آبی‌وقرمز زینت یافته بود. چندنفر تفنگچی سیاه‌چهره‌هم اسکورت اوراتشکیل

میدادند . اینها سیاهان افریقائی نبودندبلکه سیاهانی بودندکه‌در کلبه‌های برگ خرماسکونت دارند وبواسطه‌گرمی‌هوای‌این‌ناحیه رنگ‌آنها سیاه شده است .

۱۵نوامبر- خدا را شکر کردیم که دیروز این دهکده را در طول راه‌ما قرارداد . زیراکه باآن وضع رقت‌آور حیوانات ممکن‌نبودکه دراین جاده‌هاکه توسط گوسفندان ترسیم شده‌طی مسافت نمائیم وبتوانیم بدهکدهٔ‌اهرم‌که منزل‌معمولی‌است‌برسیم.

پس از عبور ازتنگهٔ فیروز آباد من تصور میکردم‌که از سخت ترین تنگه های عالم عبور کرده‌ام ولی‌آن تنگه نسبت بااین تنگه صعب‌العبور وسخت‌که ماامروز گرفتارآن شدیم‌ابداً قابل مقایسه نیست .

دامنه‌کوه بی‌نهایت سراشیب وجادهٔ باریك دربالای پرتگاهی واقع شده‌که‌عمق آن‌پیدانیست . همینکه ازاین پرتگاه بسلامت عبور کردیم دربستررود خشکی افتادیم‌که پراز سنگهای بزرگ بود و راه رفتن درمیان‌آن بسی‌سخت ترازطی راه باریك پرتگاه‌دامنه‌کوه بود . من‌بااین فکرافتادم‌که چگونه توپهائی راکه چند ماه قبل ازاصفهان ببوشهر فرستادند ازاین کوهستان عبور دادند .

چقدرخوشوقت میشدم‌که بتوانم ازاین‌آب صاف بلورمانند جویباری‌که ازپهلوی من میگذرد بنوشم . مدت‌دوروزاست‌که‌عطش مرابیطاقت ساخته ولی این جویباربقدری شوراست که از چشمه‌های‌مشهور پولنا(۱)وسایر آبهای‌معدنی اروپا هم‌که برای‌مسهل استعمال‌میشودشور تراست خلاصه‌آنکه من‌امروز توانستم برای اولین دفعه سختی شکنجه های تانتال را (۲) ببینم وطعم‌آنرا بچشم .

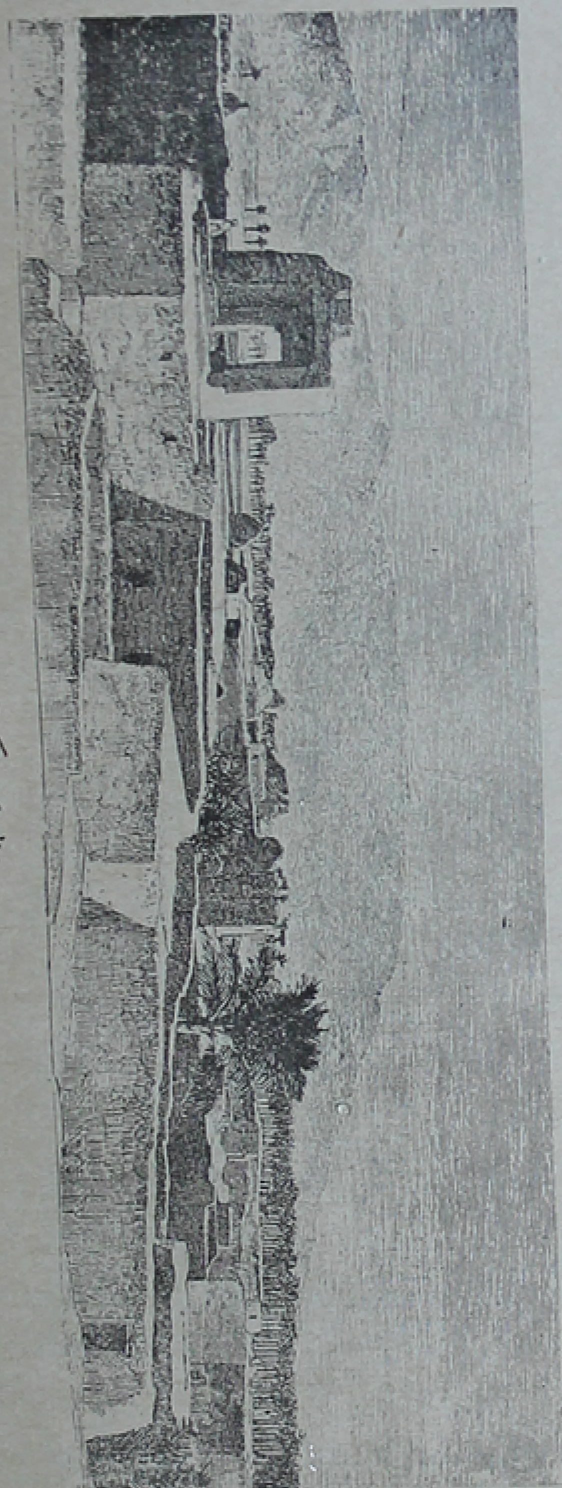
بااین حال متفکرانه بطرف بوشهر میرفتم واز شدت خستگی و بیحسی عنان اسب از دستم افتاده وبدور گردن حیوان تاب میخورد . ناگاه مارسل ازشادی فریاد کشید ، ازمیان تنگهٔ عمیقی‌که دو قلهٔ کوهرا از هم جدا میساخت دشت وسیعی پدیدار گردید و رنگ‌آبی بسیار تیره‌ای آسمانرا ازریگهائی‌که مانند طلادرخشندگی داشتندجدامیکرد . این‌رنگ‌آب‌خلیج‌فارس بودکه بدریا اتصال‌داشت وباید مارا بفرانسه برگرداند .

---

(۱)Pullna یکی ازدهکده‌های کشورچکوسلواکی‌است که دارای‌آب‌شور معدنی‌است وآب آن‌برای مسهل استعمال میشود (م)

(۲)Tantale یکی‌ازپادشاهان افسانه‌ای‌لیدی‌است که‌ازارباب انواع دعوت کردوباغذائی که از اعضای پسرخود فراهم کرده بود ازآنها پذیرائی نمود تادرجهٔ الوهیت‌آنهارا آزمایش کند اما ژوپیتر Jupiter که پدر خدایان بود برسرخشم آمده و او را در پرتگاه جهنم انداخت وبه‌تحمل گرسنگی وتشنگی محکوم کرد . اودر کناررود گوارائی‌جایداشت که چون میخواست‌لب‌خودرا باب‌آشنا سازدآب ازمقابل اوفرارمیکرد واگرمیخواست میوهٔ‌معطر ولذیذی راازشاخهٔ‌درخت که نزدیك ودردسترس اوبود بچیندشاخه فوراً خودرا بالامیکشید وچنین‌شکنجه‌ای دریونان اززمانهای‌بسیار قدیم تاکنون برای‌بدبختی‌های سخت‌ضرب‌المثل شده است (م) .

شکوه مناظر اصفهان و پرتو ماهتاب در شب‌های تابستان و جلوه گری درختان سرو آراستهٔ شیراز و نخلستانهای باشکوه فارس و عظمت و ابهت کاخهای شاهان هخامنشی هیچیک باندازهٔ دیدن این نوار لاجوردی مرا شاد و محظوظ نکرده بود. دیدن خلیج فارس باندازه‌ای مرا شاد و مسرور کرد که از تعریف و توصیف آن عاجزم. بیان و قلم من هرگز آن توانائی را ندارند که این اثر سحرآمیز را بطوری که باید و شاید تشریح و مجسم سازند.



منظرهٔ دهکدهٔ اهرم

از ماه مارس باینطرف من مسافت نود و پنج منزل را که شاید طول آن تقریباً بچهار هزار کیلومتر میرسد در روی اسب طی کرده ام، آنهم در میان کشوری که بدون راه شوسه و فاقد هرگونه وسایل راحتی مسافر است. باستثنای شهرهای بزرگ من همیشه در کاروانسراهای کثیف و یا در کلبه‌ها و لانه هائی که بدتر از آنها بوده است بسر برده‌ام، پس باید خدا را شکر کنم که پس از هشت ماه طی کردن راههای صعب العبور و یخچال های قفقاز و بیابانهای سوزان و دشت های حزن آور و واحات و نخلستان‌ها بالاخره به بندری رسیده‌ایم.

شادی مارسل هم کمتر از من نیست و هردو با این حال خستگی بحیوانات فشار آوردیم و پس از سه ساعت دیگر بدهکدهٔ قشنگ اهرم رسیدیم.

غلامان اثاثیهٔ ما را ببالاخانه‌ای بردند که کدخدای ده در اختیار ما گذارد. این کدخدا پیرمرد بسیار محترمی است که صورت و هیکل او مانند حجاریهای تخت جمشید شمایل و اندام رسای داریوش بزرگ را بخاطر میآورد.

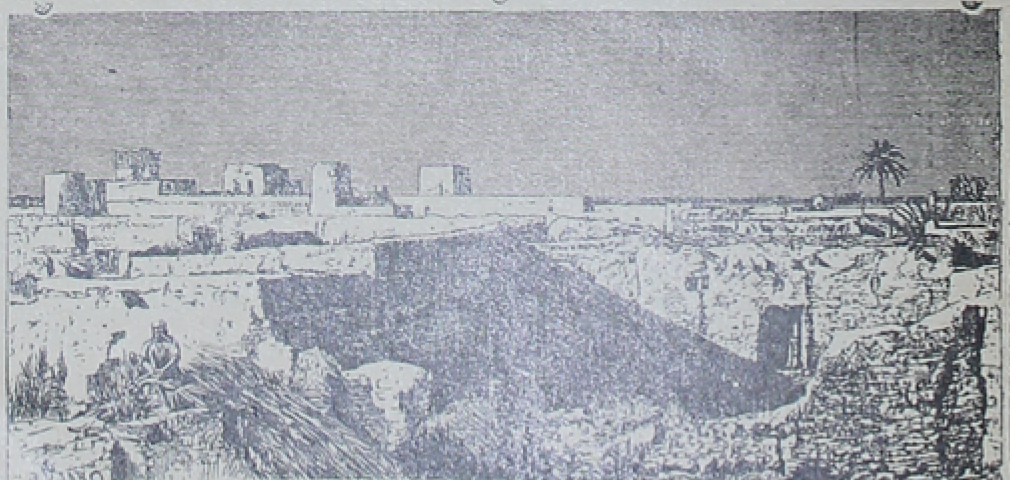


کدخدای اهرم

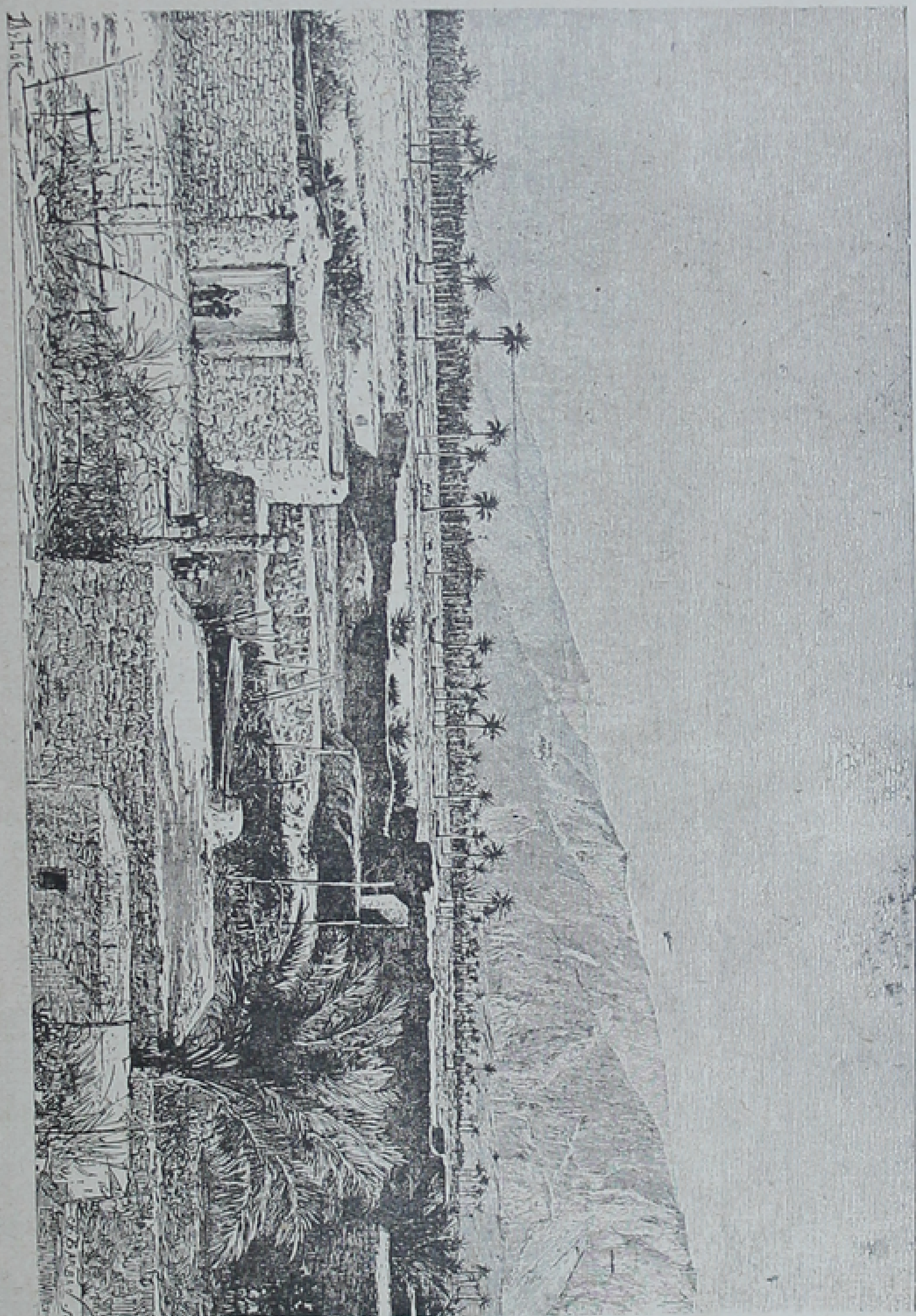
در این بالاخانه من توانستم نظری به پشت سر اندازم و کوههای صعب العبوری را که در عقب گذارده بودیم تماشا کنم. درجوار این دهکده نخلستان ها جنگل بزرگی تشکیل داده اند. در زیر پای من دهکده ای نمایان است که درختانی از خانه های آن سر برآورده و بر بشاشت خاطر میافزایند. سکنه بارنگ گندم گون در کوچه ها درحرکت اند و درخانه ها مردان وزنان سرزنده ای دیده میشوند.

چیزیکه باعث تأسف است همان چشمه های آب شور اهرم است که حتی خود بومیان هم از آشامیدن آن عاجزند و مجبورند آب باران راکه در آب - انبارها ذخیره شده مصرف نمایند. بدبختانه این آب هم ازبس در انبار مانده متعفن شده است وقابل آشامیدن نیست. وقتیکه با آن لب خود را ترکردم چنان پنداشتم که اشتباهی رویداده وبجای آب نفت بمن داده اند امارنگ آن مرا ازاشتباه درآورد زیراکه رنگ نفت سفید است ولی رنگ این آب تیره تر از مطبوخ تنباکو بود.

خلاصه با زحمت زیاد مقدارکمی شیر بدست آوردم و بهمان قناعت کردم زیرا که لیموی شیرین هم که



بالاخانهٔ کدخدای اهرم



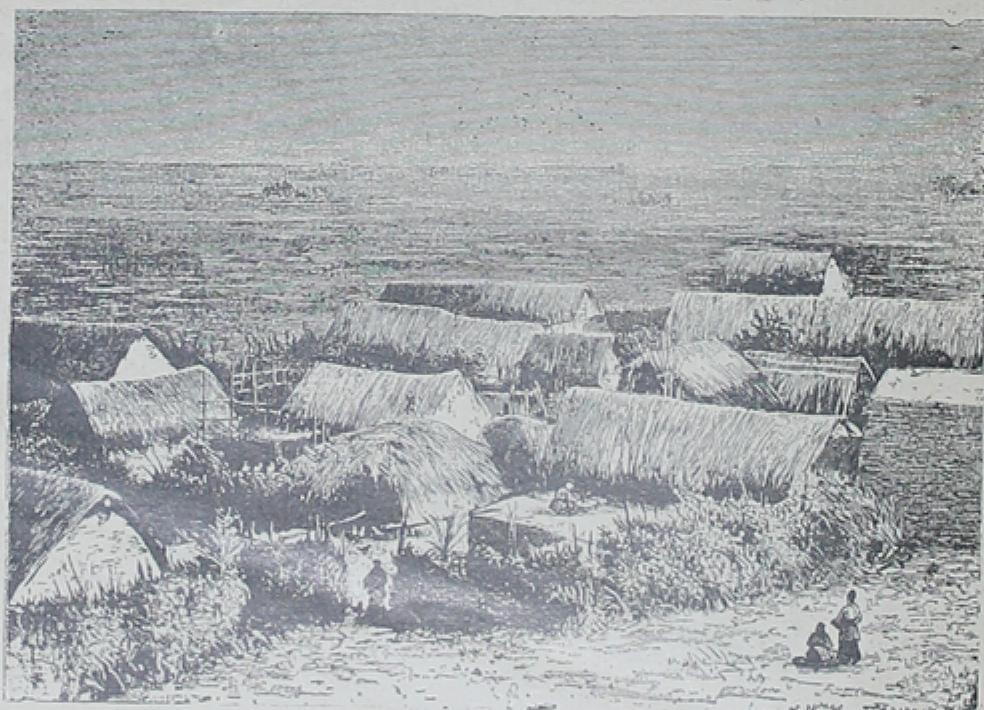
نخلستان اهرم

همراه داشتیم در شرف اتمام بود و ناچار تصمیم گرفتیم که گرسنه بمانیم تا بتوانیم از رنج تحمل ناپذیر تشنگی وزیان این آب کثیف در امان باشیم . پرواضح است که مسافرین بدبخت که از رنج تب وشدت خستگی بیمارشده ودرشرف مردن هستند بااین آب بهبودی نخواهند یافت بلکه زودتر بازندگی بدرود ابدی میگویند .

فصل بیست و هشتم

دهکده گورک - شکار باقوش - ورود ببوشهر - منظرهٔ شهر - بندر - کرم بوشهر - مرگ سپهسالار عزیمت از بوشهر .

۱۶ نوامبر - فاصله دهکدهٔ اهرم ازبوشهر ازهشت فرسخ تجاوز نمیکند ولی مانمیتوانیم آنرا دریك روزطی کنیم زیراکه حیوانات مدت چهارروزاست که همه روزه مسهل خورده وبقدری ضعیف شده اند که توانائی راه رفتن ندارند .



دهکدهٔ گورك

بالاخره بدهکده گورك رسیدیم . پنجدقیقه پس از ورود ، ظرف آبی بمن دادند که اگر آنرا باآب متعفن اهرم مقایسه میکردم بدون تردید میبایستی چنین آبی رامائده بهشتی بخوانم، پس ازنوشیدن این آب توانستیم غذائی خورده وتجدید نیروئی بکنیم.

این دهکده هم مرکب است از کلبه هائی که مانند تمام منازل فارس جنوبی ازتنه و شاخه های نخل برپا شده اند . اطفال وسگهای زرد ومرغان سیاه در کوچه ها باهم راه میروند . دراطراف منازل بیابانی است که ازعلف های هرزهٔ خشك خاردار پوشیده شده ولی ازدور پیداست که مزارعی هم هست که در آنها گندم وجو وحبوبات بعمل میآید . نیرومندی دهقانان ولباسهای تمیز آنان ازآسایش زندگی خبرمیدهد .

شیخ گورك مانند امرای بزرگ زمان ملوك الطوایفی فرانسه زندگانی میکند ، نفوذواقتداری

دارد ومیتواند به‌تفریح وشکار پردازد . شکار یکی ازوسایل سرگرمی وتفریحات لذت‌آور ایرانیان است . امافقط رؤسا وامرای قبایل و اعیان و اشراف میتوانند بـاین سرگرمی بپردازند وعامه ازآن محروم هستند زیرا که اینکار وسایل پرخرجی لازم دارد از قبیل اسب تندرو وتازیها وقوشهاوغیره . نگاهداری قوشها مخصوصاً پرخرج وبسیار مشکل است . باید همه‌روزه گوشت مرغ یا گوسفند بآنهاداد، یکنفرهم پرستارلازم‌دارند که باید به‌تربیت وتعلیم آن‌ها بپردازد . بایداسب سریع‌السیری‌هم‌درزیر پاداشته باشند و روی‌همرفته بطوریکه فهمیدم مخارج نگاهداری قوش و پرستار واسب درسال به‌هشتصد الی‌هزارفرانك میرسدواین کاری‌نیست که هرکس بتواند تحمل مخارج گزاف آنرابکند .


شیخ گورك

قوشی که دارای چنین دستگاه باتجملی باشدباید تربیت‌شود وبمدرسه‌برود . درمدرسه‌بایددرسهای زیررا باویاد دهند ومواظبت نمایند که فراموش نکند . همینکه‌جوجهٔ‌قوش پردرآورددرتحت‌مراقبت پرستارقرار میگیرد ، اورا عادت میدهند که غذای خودرا که عبارت ازگوشت‌خام‌است درحدقهٔ چشم آهو یاهوبره ای جستجو کند یعنی پوست آهو یا حیوان‌دیگری‌را از قبیل کبك وهوبره و غزال ، پر ازکاه کرده و درحدقهٔ چشم آن گوشت خام قرار میدهند وجوجه قوش راعادت میدهندکه غذای‌خود را درچشم این اسکلت‌هابدست‌آورد وهمینکه‌کاملا باین عادت خو گرفت متدرجاً اسکلت ها را در جا های دور تر قرار میدهند . بنا بر ایـن قوش پرواز کرده وبسراغ گوشت میرود و از چشمان آنها غذای خودرا درمیاورد . بتدریج پوست پرکاه را درجای بسیار دوری‌میگذراند تاقوش درهوا پرواز کرده ودر جستجوی طعمهٔ‌خودبرآید ، همینکه‌قوش پوست پرکاه را دید مانند برق فرود میآید وبر کلهٔ‌آن می‌نشیند وغذای‌خودرا از چشم آن میربابد .

چون قوش بدینطریق عادی‌شدآنرا گرسنه نگاهداشته درصحرا وبیابان شکاری رابآن نشان میدهند وبنابرعادت قوش بسرعت خود را بشکار رسانیده بر کلهٔ‌آن می‌نشیند وبامنقار چشم آنراکورمیکند وبدین ترتیب شکاررا تحویل شکارچی میدهد.

معمولاوقتیکه بخواهند باقوش شکار کنند یك‌شبانه روز بـآن غذا نمیدهند و کلاهی برسرش میگذارند که چشمانش‌را بپوشاند، این‌کلاه غالباً بافیروزه ویاقوت زینت یافته‌است.بندچرمی هم بپای‌آن می‌بندند و.برروی‌دوشاخه‌آهنی قرارش میدهند واسفنجی هم برای تمیز کردن آن



قوشچی شیرز گوزك

همراه دارند وطبلکی هم هست که چون بخواهند آنرا احضار کنند بصدا درمیآورند .
درموقع رفتن بشکار قوشچی دستکش چرمی ضخیمی بدست کرده و قوش را در دست خود بردو

شاخه آهنی مینشاندو بندچرمی را که بپایش بسته شده در دست نگاه میدارد وسوار براسب در دنبال آقای خودمیرود . من شیخ گورک را دیدم که باهمین ترتیب بشکار میرفت ویکعده سوار همهراه داشت چیزی که از امرای قدیم فرانسه کمتر داشت خانم قصرنشینی بود که برمادیان قشنگ وممتازی سوار باشد ودوش بدوش او برود وگاه بگاهی گیسوانرا برپشت سراندازد . برعکس خانمهای این امرا درمنزل میمانند ومشغول پختن پلاو میشوند وبجای آنها یکعده دزدان ملتزم رکاب هستند که موسومند بهتفنگچیان .

صحنهٔ نمایش شکار قوش هم خالی ازتماشا نبود،هو بره ای که قوشرا بطرف آن رها کردند باندازهٔ یك مرغ خانگی بسیار درشتی بود . همینکه قوشرا دید بجای اینکه خود را درزیر بتهٔ خاری پنهان کند شجاعانه درهوا بپرواز درآمد وهمینکه قوش باو نزدیك شد دوحریف بهنبرد پرداختند وهریك تلاش میکرد که باضربت نوك طرفرا مغلوب نماید وپیوسته درصدد بود که اوج بگیرد وبردشمن مسلط گردد . خلاصه موقعی رسید که این طیورجنگی درارتفاع مساوی پنجه درپنجهٔ یکدیگر افکندند وبامنقار همدیگررا میزدند وچون چند دقیقهای گذشت هردو بطرف زمین سرازیر گردیدند . چنین بنظرمیآمد که هوبره خسته شده اماقوش درکمال نیرومندی حریف را دنبال میکرد وبآن فشارمیآورد وبامنقار بسروصورت آن میزد .هوبره آخرین کوشش خودرا کرد اما گرفتار چنگال قوش گردید وهردو باهم یکی شده وکلولهٔ پرپری را تشکیل داده برروی زمین افتادند ومعلوم شدکههوبره کوروومغلوب شدهاست.

باری بمحض اینکه قوش برحریف غالب میشود آماده پاره کردن وبلعیدن آن میشود ولی شکارچی بتاخت میرسد وباآن گلاویز میشود وطعمه را ازچنگال او میرباید اما مجبوراست که بقوش فاتح پاداشی بدهد بنابراین جگروکلهٔ شکاررا باوتقدیم میکند واگراین کاررانکند ممکن است قوش بعدها ازشکار کردن خودداری نماید .

خلاصه قوش پرخور وبلعنده است واگر احیاناً بشکاری موفق نگردد ویاشکار ازچنگالش فرار کند عصبانی میشود وهرقدر آنرا تحریص وترغیب نمایند بشکار نمی پردازد اما چون نیرومند وتیزرواست غالباً شکاری بچنك میآورد .

بااین وصف قوش نیرومند وخوب وتربیت شده همیشه فاتح نمیشود وممکن است مغلوب برگردد. هوبره های پیرحیلههای جنگی خوبی بکارمیبرند وغالباً قوشرا میزنند وچون دیدند که بااوج گرفتن برحریف غالب نمیشوند تدبیری کرده خود را خستهنشان میدهند وبسستی پرمیزنند ودرکمین دشمن هستندوقوش چون آنهارا خستهتصورمیکند میرودکهخودرا بروی آنهاانداز دولی آنهاناگهان اوج گرفته وبرسرقوش فضلهمیاندازند کهدیگرچشمش نمی بیندو بطرف زمین میآید. در این حال قوشچی فوراً بتاخت میرسد وآنرامیگیرد وبااسفنج سروصورتشرا تمیزمیکند وبمنزل برمیگرداند زیراکه پس ازچنین تصادفی دیگرمیل بجنگیدن ندارد.

قوش تنهاطیور وخرگوش راشکار نمیکندبلکه برحیوانات بزرگ رهم مانند غزال غالب میگردد همینکه آهوئی دردشت دیده شد شکارچی باتازی های خودآنرا دنبال میکند وچون دید که

تازیها خسته شده‌اند کلاه قوشرا برداشته و آنرا بطرف آهورها میکند قوش پرواز درآمده و مانند برق برسر آهو فرود میآید وچشمانش را از حدقه درمیاورد، آهوی کور گیج میشود و شکارچی بگرفتن آن موفق میگردد.

بوشهر ۱۷ نوامبر - دشت گورك باتپه‌های شن متحرك ازدریا جدا میشود. حیوانات تا قوزك پا درشن فرو میروند وازحرکت میافتند. چون ازشن‌ها گذشتیم بزمین باتلاقی رسیدیم که آب کمی درسطح آن ایستاده بود، البته کشیشان متقدس هم با چنین حیوانات مسهل خورده نمیتوانند ازاین باطلاق نجات یابند. ماهم که مدتی است ذخیره انرژی و بردباریرا ازدست داده‌ایم ودرروی گوش وگردن حیوانات به بند بازی مشغول هستیم. حیوان‌ها اتصالا سکندری میخورند ومامپیوسته بطوریکنواخت بطرف عقب یا جلو میافتیم واگرمشاهدهٔ منظرهٔ بوشهر مارا تحریك نمیکرد بکلی مقاومت را ازدست داده ودر باتلاق فرومیرفتیم.

درمحوطهٔ محصوری که به برجها تکیه دارد خانه های چندطبقه‌ای دیده میشود که در بالای آنها بادگیرهای مرتفع جنگلی تشکیل داده اند ومانند مناره های کلیسا بلند وآراسته هستند و رویهمرفته وضع ساختمان خانه‌ها درسواحل جنوبی فارس باوضع خانه‌های داخل مملکت تفاوت زیادی دارد. رستم غلام پیرمامیگوید که بوشهرچون ازطرفی بدریا وازطرف دیگر به باطلاق اتصال دارد دارای آب وهوای مرطوب وناسالمی است. طبقهٔ زیرین عمارات قابل سکونت نیست و برای انبار بکار میرود. اهالی درطبقهٔ دوم منزل میکنند تا ازرطوبت کمتر آسیب ببینند. اطاقهای این طبقه ازهر طرف دارای درها وپنجره‌های متعدد هستند وبرحسب موقع آنهائی راکه بطرف وزیدن نسیم است بازمیکنند وسایردرهارا می‌بندند تا ازشدت حرارت تحمل ناپذیر هوای سنگین ومرطوب کاسته شود.

قبل ازرسیدن بحصارشهرمدتی باید درطول بندرراه پیمود. آب دربندر کم عمق است و کشتی نمیتواند بساحل نزدیك شود فقط چند قایق کوچك ماهی گیری درآنجا دیده میشود. در فاصلهٔ کمی از دروازه شهر چهار کشتی یا بهتر بگوئیم چهار قایق بزرك که ازبادبان ودگل عاری هستند ازپهلو درکنار دریا افتاده‌اند، بطوریکه میگفتند اینها یك دسته از کشتی های دولتی بوده‌اند وچندین سال است که درروی شن‌های ساحلی درحال پوسیدن هستند. شاید سابق براین ترس ووحشتی ازخشم وغضب رب‌النوع دریانداشته ودرمیان دریا باطوفان میجنگیده‌اند ولی امروزه بکلی ازکارافتاده‌اند.

هرگاه من مشاور شاه بودم باو میگفتم بهتر آن است که اعلیحضرت این دسته کشتی فرسوده‌را بموزهٔ باستان شناسی برده ودریاسالاربزرك راهم مستحفظ آنها قراردهد.

پس ازگذشتن ازمقابل این کشتی‌ها ازدروازه داخل شده ومستقیماً بطرف عمارت حکومتی رفتیم. حاکم این شهرمیرزا محمدمستوفی نظام بودکه دکتر تولوزان توصیه ای باو نوشته بود. درهنگام ملاقات ماباحاکم فراشان بجستجوی خانه‌ای پرداختند واثاثیه مارا بآنجا نقل کردند وماهم باعجله برای تصرف آپارتمان خود رفتیم.



دسته کشتی سلطنتی

دراین جا من تصمیم گرفتم فکری راکه مدتی است در سردارم بعمل نزدیك نمایم یعنی دراطاق دربسته ای مانده وباشست وشوی بدن از آب دریا باحاجیهای کوچك (شپش ها) وداع کنم. بهرحال هرطور بود باجرای خیال خود موفق گردیدم وبرای تماشای شهر واطراف ببالای بام رفتم ومنظرهٔ شهرودشت گورك ودریا ودگل های دو کشتی انگلیسی رادیدم. دربوشهر بندر ولنگر گاهی وجود ندارد و. کشتی های بزرك نمیتوانند بساحل نزدیك شوند ومجبوراً درمیان دریامی مانند. مدت دوساعت طول میکشد تاقایقها بانها برسند واگراحیاناً درموقع بارگیری بادبرشدت بیافزاید مجبورهستند که‌ازبارگیری صرفنظر کرده وبوسط دریا بروند. کشتی های تجارتی که سه الی چهارپا بیشتر در آب فرو نرفته‌اند ممکن است بدون آسیب بخلیج کوچك ساحلی وارد شوند . در اینصورت خطر دیگری متوجه‌آنها میشود یعنی اگر طوفانی درردریا ایجادشد ممکن است آنها را بساحل پرت کنند . سابقاً این ساحل بهترقابل عبور ومرور کشتی بود زیراکه‌درسی سال‌قبل کشتی های‌جنگی انگلیس توانستند بلنگر گاه نزدیك شده وبوشهررا بمباران نمایند .

حاکم بوشهر میگفت که ظل السلطان‌قصد داشت کشتی‌های کوچك‌رادرطول یکدیگرقرارداده و ازآنها پلی تشکیل دهد تاکشتی های بزرك بتوانند در کنارآن پهلو بگیرندولی ازسوء ظن پدرخود ترسید ومنتظر موقع مساعدی است تاخیال خودرا عملی سازد واین بندررا که ارتباط مستقیم بااروپا دارد بشکل آبرومندی تعمیر نماید، ازطرفی هم‌ممکن‌است این قصد شاهزاده هرگزجامهٔ عمل نپوشد .

۱۸ نوامبر - امروز درصدد پیدا کردن صندوقهای خود که میبایستی مدتی قبل باین‌جا رسیده باشند برآمدیم زیراکه کاروان درمدت‌هشت روزازشیرازبیوشهر میآیدومابیست‌روزه باین‌جا آمده‌ایم بااین حال نه‌در گمرك ونه دردیوانخانه هیچکس خبری ازورودآنها ندارد.

فراشها هم باطمینان میگویندکه مدت ۱۵ روزاست که قافله‌ای ازشیراز نیامده‌است . این قضیه‌هم سربار مصیبت‌های من شد زیراکه صرفنظر ازفرشهاواشیاء گرانبهائی که درطول مسافرت خریداری‌کرده بودیم کلیشه‌ها ودفاتر یادداشت ونقشه‌ها هم‌که حاصل این مسافرت پرمشقت وطولانی بود ازمیان‌رفته‌است .

حاکم باضطراب من‌پی‌برد ومحض تسلی‌خاطرمن تلگرافی بشیراز کرد وپرسیدکه آیا کاروان حرکت‌کرده است یانه ، ولی‌تادو روزدیگر مابجوابی نائل نخواهیم‌شد .

ملکم‌خان که تاجری متمول واصلافرانسوی وازاعضای‌کلنی بوشهر است وقرابت نزدیکی باروسوی معروف دارد مراتسلی داد و گفت ممکن نیست اثاثیه شما ازمیان برود .منشی اول قونسولخانه انگلیس‌هم‌که افسرمهربانی است بمن‌اطمینان دادکه اثاثیه شماخواهد رسید این افسرازطرف کلنل‌رس(Ross)آمده بودکه‌مارا به‌ییلاق دعوت نماید . قونسول‌انگلیس اکنون درسبزآباد بسرمیبردکه هوایش‌کمی خنک‌تر ازبوشهراست‌ودوفرسنگ ازشهرفاصله دارد،همه‌بماتوصیه کردندکه ابداً لب‌بآب بوشهر نزنید زیرا علاوه براینکه فاسد ومضراست دارای نطفهٔ کرمی است شبیه بکرمهای گینه و بمحض اینکه نطفهٔ آن درمعده داخل شد شکفته شده وبزودی رشد ونمومیکند ودرطول ماهیچه های بدن براه میافتد وپس‌ازآنکه باعث درد ورنج تحمل ناپذیری میگردد عاقبت از پوست بدن سردر میآورد . معالجهٔ‌آن درنزد بومیان آسان است ولی حوصلهٔ زیادی لازم دارد . همینکه کرم ازبدن سر درآورد جلدراشکافته وسر آن‌را باسنجاق بقرقره‌ای وصل‌میکنند وهمه روزه قرقره راکمی‌میچرخانند تاباآن به‌پیچد وپس ازمدتی باین ترتیب ازبدن خارج شود .هرگاه درطول این‌عمل بی‌صبری نشانداده و کرم‌رازیادترازمعمول ازبدن‌بیرون کشندممکن است‌پاره‌شودوآنوقت‌قسمتی که‌دربدن مانده دوباره زندگانی راازسرمیگیرد وپس ازمدتی ازجای دیگری‌سردرمیآورد .پاره‌ای ازآنها ممکن است درعرض یکهفته ازبدن خارج شوند وبرعکس پاره ای درمدت دوماه هم ازبدن بیرون نمیآیند . بدبختانه‌دراین شهردیده میشوندکه چندین بارگرفتار این‌بلاشده‌اند . عیب دیگراین معالجه این‌است‌که نمی‌توانندبابی احتیاطی عمل کنند وهمیشه بایدمراقب‌قرقره باشندکه تغییر مکان حاصل نکند وکرم پاره نشود زیراکه در اینصورت رنج ودرد زیادتر خواهدشد وآنقدربايد صبر کنندتاکرم ازجای دیگری سردرآورد .

اروپائیان وسکنهٔ متمول بوشهرابداً ازآب بوشهر مصرف‌نمیکنند وازاین بلامحفوظ‌هستند . آنهاآب آشامیدنی را از بصره‌یامحمره توسط‌قایقهای دوطبقه‌میآورندامااشخاص فقیروبیچاره ناچار ازهمین‌آب معمولی مضرمصرف میکنند وتقریباً درتمام طول عمر باین بلاگرفتارهستند. بنابراین من‌نهایت احتیاط رابعمل‌آوردم وقدر دوشنگ آبی‌راکه حاکم برای‌مافرستاده بود بخوبی‌دانستم . علاوه‌براین کرم ، بومیان درتمام‌فصول‌سال مبتلابه‌بیماریهای‌خطرناک‌میشوند مانند وبا ودیفتری وتب های مرذی‌که تلفات زیادی بآنها وارد میآورند . فقرای کارگران بی‌بضاعت غالباً درطبقهٔ زیرین خانه‌ها منزل دارند وازخوردن غذاهای بد وآشامیدن آب

های مضر به‌تب های مسری مبتلامیگردندوفلج میشوند و ازکارمیافتندوطولی نمیکشدکه تلف میشوند . خوشبختانه مادام رس برای این بدبختان یك‌مطب‌مجانی درست کرده وبااین‌عمل خیرخواهانه بسیاری ازاین‌بیچاره‌ها را معالجه‌میکند.

۱۹نوامبر- خدارا شکرکه از اثاثه ماخبری‌رسید . دیشب‌ما درمنزل حاکم دعوت‌داشتیم ، بمحض‌ورود ، حاکم‌بمامژده‌دادکه پاسخ تلگراف رسیده است .

صاحبدیوان توسط حاکم بوشهر تلگرافی ازمارسل تشکرکرده بودکه ازدستورات او بهبودی حاصل کرده است وبنابتوصیهٔ مارسل به ییلاق رفته وهمه روزه باستعمال خارجی ارسنیك پرداخته وازبکاربردن‌این دستورات جانی گرفته است وبعدهم ازتأخیرحرکت کاروان‌معذرت خواسته بودکه آنچه یابو وقاطر درشیراز بود همه‌برای بردن اثاثهٔ او به ییلاق رفته‌بودند بعلاوه خبر هم نداشته است که اثاثهٔ مابکاروان سپرده شده است ودرآخراشاره کرده بود که مدت پنج روز است کاروان ازشیراز بقصد بوشهر حرکت‌کرده وعنقریب اثاثهٔ مارا خواهدآورد .

این تلگراف تااندازه‌ای مارا ازاضطراب خاطرونگرانی رهائی بخشید وتوانستیم بادقت بمطالعهٔ شاهکارهای آشپزحکومتی بپردازیم وبرای آنها قدر وقیمتی قائل‌گردیم و خلاصه آنکه باخـاطری شادشام لذیذی صرف کردیم . شام را بطریق اروپائی دادند ، لیوانها و گیلاسهای بلور ونقره ودستمال‌های سفیدوکارد وچنگال وقاشق‌درروی میز بزرگی‌جای‌معمولی خود را اشغال‌کرده بودند ولی ظرفهای خوراك بنا بفکرتازهٔ ناظر که من‌آنرا بسیارپسندیدم در روی میزدیده نمیشدند وبه ترتیب درروی سفرهٔ تبریزی در روی زمین چیده‌شده‌بودند . سوپهای مختلف ، مرغان پخته ، رانهـای بره وگوسفند ، ماهیهـای برشته ، بادنجان پخته وانواع ترشی و حلوا وشیرینی های رنگارنگ ومیوه مخصوصاً خربوزه و هندوانه بقدری درسفره چیده شده‌بودکه‌برای سیرکردن‌پنجاه نفرایرانی‌یافرنگی بسیار گرسنه‌کافی بود .

حاکم مانند اشراف بزرگ منش نظری بسفره واین بساط رنگین انداخت ونمونه‌های‌طبخ ایرانی را یك‌بیك از نظر ماگذرانید وخواهش‌کردکه آنچه را خواهانیم انتخاب نمائیم . ماهم‌بمیل اورفتار کردیم وپیشخدمت‌ها بامراو قابهای خوراك‌های مختلف را آوردند و دور گردانیدند . غذا بسیارمأکول وتمیز ولذیذ بود، اشخاص شکم پرست تااندازه‌ای خیالشان راحت بودکه ازگرمی‌غذا دهانشان نخواهد سوخت.

نه‌تنها من‌ازاین خوان پرنعمت لذت میبردم بلکه سی‌نفرنوکران پرخورهم دربیرون‌دراطاق دست بسینه ایستاده وناظرسفره‌بودند وازمنظرهٔ‌آن لذت میبردند . این‌مهمانان درجهٔ دوم درکمین بودند وبمحض اینکه‌پیشخدمت ظرف غذائی را بیرون میبرد باعجلهٔ تمام از دست او میربودند وفوراً باحرص وولع شدیدی‌آنرا خالی میکردند واگر احیاناً شخص محجوب یادیررسیده‌ای درمیان‌آنها بود به‌لیسیدن ته‌ظروف قناعت میکرد .

پس از صرف شام بسالون رفتیم . شبهای بوشهر دراین فصل بسیار خنك ومرطوب است

ونمیتوان شب‌نشینی را درروی بام برگزار کرد . صحبت شروع شد ودامنهٔ آن بکشور فرانسه و شهر پاریس کشید که حاکم هنوز بآنجاها نرفته‌است او بسی خوشوقت بود که بحکومت بوشهر منصوب شده‌است.

بطوریکه نقل میکرد در بدو ورود بشیراز خاطرش آشفته بود که چگونه باید پیشکشی‌های زیاد راکه در تهران داده است جبران نماید و آن مبلغی راکه بسی زیادتر از حاکم قبلی بشاه ووزراء تقدیم کرده است بدست آورد و مخصوصاً چگونه باید در تحصیل مداخل وارد شود . ولی اکنون از نگرانی در آمده است و آرامش‌خاطری دارد . آرامش‌خاطرش نه فقط برای اینست که در جریان امور وارد شده و مطالعاتی کرده است بلکه بواسطهٔ کاردانی و تجربهٔ منشیان محلی و کار پردازان قابل و ماهر حکومتی بکشف معادن طلا و نقرهٔ مسکوک موفق گردیده است و احتیاج باستعمال فورمولهای سحرآمیز و بکار بردن ترکه های فندق پیدا نکرده است .

همینکه ما آمادهٔ رفتن شدیم چندنفر پیشخدمت باقبانهٔ گرفته وارد سالون شدند و تلگرامی بحاکم دادند که بواسطهٔ کنجکاوی یا انتشار موضوع ، محتوی آنرا میدانستند . این تلگرام از تهران مخابره شده وفقط حاوی این مختصر بود «سپه سالار برحمت ایزدی پیوست» .

لقب سپه سالاری باعنوان ژنرالیسیم معادل است . این شخص یکی ازمتنفذترین درباریان ناصرالدین شاه بود . مرگ غیرمترقبهٔ او باعث تأثر حضار گردید زیراکه مدت چندین سال اقتداری داشت که مافوق تمام اقتدارات ونفوذ درباریان بود .

سپه‌سالار پسر یکنفر استاد حامی قزوینی بود که ازشغل پدری دست کشید ووارد کاخ سلطنتی گردید ، ابتدا بشغل‌های پست تن در داد و طولی نکشید که بواسطهٔ استعداد و هوش و لیاقت فطری بمقامات عالی رسید واز تاریکی درآمد وچنان نفوذی درخاطر شاه پیدا کرد که بالاخره مقام صدارت مملکت را اشغال نمود . نظر بنظم وترتیبی که دراعمال ورفتارخود نسبت بهیئت دیپلوماتیك بکار میبرد طرف توجه ومهر وملاطفت آنها واقع گردید وچون از انحرافات سیاست شرقی برکنار بود وبا صداقت رفتار میکرد همه نسبت باو اعتمادی پیدا کردند و شاه هم اورا محرم اسرار باطنی خود قرار داد ودرمسافرت باروپا اورا همراه‌خود برد .

درهنگام مسافرت شاه باروپا واقعه ای درایران روی‌داد که نسبت بسیاست درباریان خالی‌از اهمیت نبود یعنی خواهر شاه که سابقاً زن میرزا تقی‌خان امیرنظام بود بهیحیی خان برادر سپه‌سالار شوهر کرد . شاه از این ازدواج راضی نبود وبهمین جهة‌ازاین تاریخ بیعدسعایت درباریان نسبت بسپه سالار در خاطرشاه مؤثر واقع گردید و شاه بیم داشت که مبادا روزی این‌مرد توانا عده‌ای از ناراضیان رابدنبال‌خود اندازد و بفکر توطئه‌ای افتد ، بنابراین اورا از کار برکنار کرد .

درموقعیکه آلکساندر سوم به‌تخت سلطنت روسیه‌جلوس میکرد چنین بنظر آمد که‌شاه کدورت قلبی خود را نسبت باین مرد بزرك فراموش کرده است زیرا که این مستخدم قدیمی را

برای تبریک گفتن بپادشاه جدید روسیه بسفارت برگزید و شمشیر زرنشانی با غلاف مرصع بزمرد های گرانبها برای تزار فرستاد بعلاوه فیروزهٔ درشتی هم که بهای آن به بیست هزار فرانك میرسید بعنوان هدیه برای ملکه روسیه فرستاد .

سپه سالار در این موقع بزرگی بخرج داده از خزانهٔ دولتی درخواست خرج سفر نکرد بلکه با خرج خود عدهٔ زیادی راهمراه برد و بطور شایسته شاه ایران را معرفی کرد وآبرومندانه بایران مراجعت نمود بامید آنکه دوباره مشمول مراحم شاه گردد .

درخاطر دارم که درموقع عبوراز تهران دوست ودشمن از بخت واقبال مساعد این وزیر باتدبیر باهم صحبت میکردند وهمه اظهار امیدواری میکردند که شاه پس ازاین مأموریت بزرك که صدراعظم سابق درنهایت آبرومندی و شایستگی انجام داده دوباره او را برسر کارخواهد آورد . اما برخلاف انتظارعمومی ، سه روزپس ازورودش شاه اورا بحکومت خراسان منصوب کرد و مجبورشد بمشهد برود که فاصلهٔ آن ازتهران بیست وپنج روزراه است . اگرچه این مأموریت یکی ازمشاغل مهم مملکتی است وهمیشه یکی ازاقوام وبستگان نزدیك شاه داده میشود زیرا که این ایالت ثروتمنداست وعایدات مهمی دارد وحاکم هم که بآنجامیرود اقتدار واختیار تامی دارد اماژنرالیسیم بقصد شاه پی برد وفهمید که محکوم به تبعیدشده است ، منتهااین تبعید تغییر شکلی پیدا کرده است . معهذا بامید آنکه مشمول مراحم شاه گردد میگویند یك میلیون بشاه تقدیم کرد تااجازهٔ اقامت اورا در تهران بدهد اما شاه خواهش او را نپذیرفت وگفت تا چهارروزحتماً باید تهران راترک کرده وبخراسان برود .

هیچکس ندانست که آیا مجاورت مقبرهٔ امام بزرگ تسلی بخش خاطرش گردید یانه ؟

سپه سالار خدمات گرانبهائی بملت ودولت ایران کرد و برخلاف گذشته میانهٔ دولت ایران را با سیاست اروپائی سازش داد ودر وحدت ملی کوشش فوق العاده ای کرد . قبایل عربستان و فارس را که کوس استقلال میزدند و همیشه یاغی بودند مطیع و فرمانبردار مرکز نمود . بدبختانه روش اداری او بیشتر از سیاستش موجب بحث شد . برعکس پیشینیان خود نه کار های رسمی را بمعرض فروش درآورد ونه مأموریت های بیمورد باشخاص نالایق داد وبدون ملاحظه واحتیاط امورمملکت رابشخصه اداره میکرد .

بمحض ورود بکارصدارت احساس کرد که باید خودرا ازتحت کنترل وجاسوسی زیر دستان خلاص کندو برای انجام رفرمی که درنظرداشت تمام کارمندان وزارتی را ازشغل خودمنفصل کرد. عایدات رابشخصه بخزانه وارد میکرد ودرخرج هم نظارت کامل داشت وبجاهای لازم قشون اعزام میکرد . هم رئیس دفترسلطنتی وهم رئیس قشون وهم رئیس مجلس شورای وزرابود وبا لیاقت وکفایت ذاتی امورکشور را اداره میکرد ومستقیماً باحکام مکاتبه داشت ، تمام ایرانیان رفتاراورا میپسندیدند . امور اداری واقتصادی را برشالودهٔ محکمی استوار کرد بطوریکه همه او را تمجید میکردند ، اگرمثلا پیش از او لباس سرباز پنجاه فرانك برای دولت تمام میشد بامساعی او به بیست فرانك تخفیف یافت . پیوسته شاه را تشویق میکرد که برمواجب سرباز بیافزاید وازحقوق گزاف درباریان بکاهد .

قبل ازاو سرباز و صاحب منصب شکایتی نداشتند زیرا که همه در خانه های خود راحت بودند وفرماندهان قشون هم بسیار خوشوقت بودند که بافراد قشون لباس ومواجب ندهند وفقط نام آنها را صورت دهند تا باین عنوان حقوق آنها را ازخزانه گرفته بجیب خود بریزند. البته چنین وضعی آنهم درمملکت ایران قابل دوام نبود، وقتیکه درباریان متملق یقین کردند که ناصرالدین درمراجعت ازاروپا نسبت باین وزیر کدورتی حاصل کرده آتش را دامن زدند و ازاوسعایت ها وشکایت ها کردند تاشاه بکلی دست اورا از کار کوتاه کرد.

اماملت ازاین کار ناراضی بود زیرا که میدید این صدراعظم درخیال چاپیدن نیست، زارعین وکسبه وتجاررا لخت وغارت نمیکند، حتی اشخاص بزرك هم دراین احساسات شرکت داشتند وهمه ازعزل اوافسوس میخوردند.

امروز که باید برای رسیدن بحکومت ولایات وایالات ووصول بمقام سرتیپی ورسیدن بحق خود و درخواست عدالت وحتی برای توقیف شدن وچوب خوردن هم باید پول داد، افراد ملت ازفقدان چنین آدم بیغرض وعادل ومنصفی قدردانی میکنند واز مرگ غیرمنتظرهٔ او افسوس میخورند و صفات نیك اورا بیاد میآورند وبرای او از خداوند طلب روان شادی میکنند البته خداوند سپاسگزاری مردم را برای افراد درستکار ذخیره کرده است.

خلاصه حاکم بوشهر باصداقت کاملی بمن گفت: «امروزه پادشاه وحکام ووزرا همه دریك دایرهٔ پرفساد امرار حیات میکنند. شاه هم چون میداند که اقوام وبستگان ومتنفذین دربارش همه درفکر مداخل هستند گاهی بدون ملاحظه کیسه آنهارا خالی میکند وآنها ناچارند درصندوق آهنی خودرا برای پیشکشی بشاه بازکنند. اما از طرفی هم چون آنها آگاهند ومنتظر چنین پیش آمدی هستند باعجله تمام خون ملت را میمکند وخود را متمول میسازند که پس از برآوردن خواهش اربابهم زندگانی راحتی برای خود داشته باشند.

خلاصه وضع بهداشت بوشهر خراب ونفرت آوراست. هرگز من شهری باین کثیفی ندیده ام. میدانها پراز قبرهای کم عمق است وکوچه ها مملو از کثافات حیوانی و نباتی است. چاه مستراح عموماً درکوچه واقع و روی آن بازاست. این وضع ناپسند درتمام شهرهای شرقی دیده میشود ولی در این شهر بمراتب بدتر ازشهرهای دیگراست. نظرباینکه فقط طبقات فوقانی عمارات مسکون میباشدو فاقد لوله است، سکنه مدفوع خودوسایر کثافات را از ناودان در کوچه میریزند وعابرین بایدبازحمت واحتیاط ازمیان آنها عبورنمایند وبسی خوشوقت میشوند که این کثافات برسروصورتشان نریزد. باآنکه درآئین اسلام پاکیزگی تاکیدشده است نمیدانم چرا مسلمانان ازکثافات پرهیز نمیکنند. وخلاصه آنکه ابدا نمی توان در کوچه های بوشهر داخل شد. خوشبختانه ما احتیاجی نداریم که ازآنها عبور کنیم زیرا که این شهرجدید است وبناهای دیدنی قدیمی هم ندارد. دربازارهم ازدحام غریبی است، درآنجا حمالهای عرب دیده میشوند که ازاهالی ضعیف ولاغر بومی نیرومندترهستند.

وضع لباس مردم این شهرهم شبیه بلباس عربی است. نظرباینکه باعربها مجاورهستند مانند

آنها پیراهن پشمی سفیدی میپوشند و کمربند رنگینی بکمرشان بسته شده است ، عبائی هم بردوش دارند وعمامه ای ازپارچهٔ هندی که خطوط قرمزی‌دارد برسرمیگذارند . زنان باچادر بیرون میآیند وبجای روبند خفه کننده نقابی که ازموهای سیاه یال اسب بافته شده است برصورت میزنند وکفش آنها بشکل نیم چکمه‌ایست که دهان قیف مانندی دارد و میتوانند باآن درتپه های کثافات راه بروند وازدورمانند غازهای درشت چاق بنظرمیآیند. دزشکه چی‌های‌ماهر ومحتاط هم دراین کوچه‌ها بزحمت گرفتار میشوند . حتی درراه سبزآباد هم که دربیرون شهراست باموانعی مصادف میگردند . مایك درشکهٔ دوچرخهٔ بدون کروك گرفتیم وازبوشهر بسبزآباد رفتیم تاازکلنل ومادام رس‌که مارا دعوت کرده بودند تشکرکنیم. ابتدا درساحل شن‌زار ازمیان تپه‌های ریگ عبور کردیم . درفاصلهٔ ده کیلومتری شهراعیان وتجار باغهائی دارندکه تابستان را درآنها بسرمیبرند . دراین باغهاصفا وطراوتی دیده نمیشود ، درختهـا پژمرده وکم شاخ وبرگ‌هستند. نمایندگان ملکهٔ انگلیس هم درهمین جا اقامت دارند و خوشوقت هستند کـه منظرهٔ دریا و اسکلت چند درخت مقوا مانند را می بینند .

کلنل‌رس یعنی‌قونسول انگلیس پادشاه خلیج فارس‌است واقتدار ونفوذ کاملی دارد ودولت انگلستان هم ازداشتن چنین نمایندهٔ هنرمندی خوشوقت‌است. کلنل ومادام رس پذیرائی‌گرمی ازماکردند وچندروزی مارا درنزد خود نگاه داشتند . خوشبختانه جلودار کاروان رسید ومژدهٔ رسیدن اثاثیه مارااداد . خوشبختی دیگر مااین است که کشتی کمپانی بریتیش ایندیا (British India) که درمیان‌بصره‌وبمبئی کارمیکند همین دوروزه خواهد رسیدومابایدباآن مسافرت کنیم .

فصل بیست ونهم

درکنار کشتی پنجاب- سواحل ایران - شط‌العرب - ناحیه‌بزرگ‌باطلاقی‌سواحل شط‌العرب - محمره - شیخ فیلیه - ترکان خانم - رقت‌قلب پلنگ - تعزیه.

۳۰ نوامبر- کشتی کوچك بخاری که دراختیار قونسول ژنرال انگلیس بود ما را بکشتی تجارتی موسوم به‌پنجاب برد . این‌کشتی وسیلهٔ‌حمل ونقل مال‌التجاره ومسافرین شرقی‌است وبا اینکه پول زیادی ازمسافرین میگیرد فاقد هرگونه وسایل‌آسایش است . اطاقهای‌آن تخت خواب ندارد و اثاثهٔ آن منحصر است به توشك هائی که ازموی حیوانات پر کرده و روی‌آن پارچه ای کشیده‌اند وبهتر ازلحافهای ایرانی مانیستند . غذای مأکولی هم نداشت ومن افسوس میخوردم که از غذای روزانه هم که نوکران‌ماآرابت ومحمد وعلی‌وغیره درست میکردند محروم شده‌ایم .

۳۱نوامبر- امشب بادشدیدی بلندشد وکشتی پنجاب نتوانست بارگیری خود را تمام کند ودوساعت بعدازنصف‌شب لنگر کشیدوبراه‌افتاد.شب‌را باناراحتی بسر بردیم. طرف صبح من‌از

اطاق بیرون آمده و بعرشهٔ کشتی رفتم و دیدم که هنوز در سواحل ایران هستیم. این سواحل پست و مسطح ، بارنگ زرد یکنواخت عاری از هر نوع گیاه هستند.

در ساعت هشت و نیم کشتی وارد خلیجی شد که مانند دریا باوسعت بود این جا شط العرب است که از اتصال دو رود بزرگ دجله و فرات تشکیل میگردد و سواحل شن زار و یکنواختی دارد. در ساعت هشت سرعت کشتی بحد اعلا رسید و بدون زحمت از ناحیهٔ بزرك لجن زاری گذشت. کشتی های بزرك که باندازهٔ هیجده پا در آب فرو میروند ابدا نمی توانند از چنین باطلاقی عبور کنند . چون از این ناحیه گذشتیم دو ساحل شط بهم نزدیك شدند اما هنوز عرض شط به شش کیلومتر میرسید ۰ ابتدا در سواحل آن نباتات ضعیفی پدیدار گردید و بعد نخلستانهائی دیده شد که در اثر بادهای دریائی پیچ خورده و پژمرده شده بودند . هرقدر جلوتر میرویم اشجار زیادتر میشوند و جنگل انبوهی تشکیل میدهند اما در این جا آثار خانه و آبادی دیده نمیشود. فقط گاهی قایقی را می بینیم که به تندی در مجاری منشعبهٔ از شط العرب داخل شده و ناپدید میگردد . مثل این است که سواحل شط العرب خالی از سکنه باشد . قایقچیان پاروهای کوچکی دارند که بشکل قاشق های بزرك است و عبای خود را بجای بادبان بر سر چوبی کرده اند. تقریباً یکساعت بعد از ظهر بود که در مقابل قصبه ای رسیدیم. این جا محمره است که در مصب رود کارون واقع گردیده وانگلیسها در موقع تصرف بوشهر این قصبه را هم تصاحب کردند و بعدها در موقع تحدید حدود ایران و ترک بایران آنرا مسترد ساختند . هنوز آثار گلوله های انگلیسی ها در دیوارهای خراب حصار قصبه دیده میشود ۰

در فاصلهٔ کمی از محمره کشتی توقف کرد و بنا بخواهش ما و امر کاپیتن قایقی بآب انداختند و ما را در فیلیه پیاده کردند . این دهکده اقامتگاه یکی از رؤسای مقتدر قبایل عرب است و ما هم از طرف صاحبدیوان توصیه ای برای او داریم . پس از پیاده شدن از قایق، ما رسل از عرب راهگذری پرسید که آیا منزل یا کاروانسرائی در این جا برای اقامت پیدا میشود ؟ راهگذر اشاره کرد که در دنبال من بیائید و ما را به جلو خانه ای که سر در بلندی داشت برد ۰

پیرمردی باستقبال آمد و ما را بدرون خانه دعوت کرد ۰ از دالان بزرگی عبور کردیم که عدهٔ زیادی از ملاحان و تفنگچیان در آن جمع بودند. قهوه جوش بزرگی هم در روی خاکستر های گرم خود نمائی داشت و هرکس وارد میشد فنجان قهوهٔ شیرینی باو تقدیم میکردند ۰ معلوم است که این جا منزل مهمان نوازی است . اشخاصی که در این منزل بودند از حیث نژاد، لباس و زبان با ایرانیان تفاوت کلی داشتند. صورتهای سیاه و پوشیدن عبا و چپیه و عقال آنها نشان میداد که نمونهٔ اعراب حجازی هستند .

پس از عبور از این دالان بجمعیت وارد حیاط وسیعی شدیم که در اطراف آن بناهای کم ارتفاعی باخشت و گل ساخته شده بود . در این محوطه سی الی چهل نفر مستخدم مشغول پاك کردن سبزی و برنج و خرد کردن گوشت بودند و هشت دیگ بزرگ هم در روی آتش میجوشیدو



مدخل عمارت شیخ فیلیه

مثل این بود که میخواهند برای سیر کردن شکم گارگانتوا (۱) و مهمانان او غذائی فراهم کنند. من ابتدا خیال کردم که شاید مشغول تدارک جشن عروسی یامهمانی بزرگی باشند اما پس از آنکه جمعیت حاضر را در نظر گرفتم از اشتباه در آمدم زیرا که عدهٔ زیادی از رؤسای قبایل در ایوان دراز کشیده مشغول کشیدن قلیان بودند و چند نفر درویش هم جمعیت تفنگچی و ملاحان و نوکران را سر گرم کرده و مشغول نقالی بودند و رویهمرفته عدهٔ غذا خور بقدری زیاد بود که شاید محتویات این هشت دیگ هم نتواند شکمهای آنانرا سیر نماید.



رؤسای قبایل عرب درخانهٔ شیخ فیلیه

پیرمرد هادی ما ناظر شیخ بود. مارا باطاق مفروش تمیزی برد و گفت: دراینجا استراحت کنید تا شیخ از شکار مراجعت نماید. بمحض ورود باو خبر میدهم که الله مهمانان تازه‌ای برای او فرستاده است.

من گفتم مگر شیخ جابر همان مرد پیری نیست که حاکم فارس مارا باو معرفی کرده است؟ چگونه با ضعف پیری توانسته است بشکار برود؟

ناظر گفت آقای بیچارهٔ من در سلک حیات نیست. پانزده روز میشود که برحمت ایزدی پیوسته است ولی پسرش مزعل با نهایت افتخار بتوصیهٔ حاکم فارس عمل خواهد کرد.

خلاصه مادر این اطاق تا نزدیکی غروب باستراحت پرداختیم. ناگهان مشاهده کردیم که جنب وجوش غریبی دراین منزل پیداشد. نوکران از زیر زمینها و بامها واطاقها باعجله

---

(۱) Gargantua قهرمان افسانه ای پرخوری است که رابله (Rabelais) نویسندهٔ معروف فرانسوی بتوصیف او میپردازد و گویا مقصودش این بوده که بطور کنایه از فرانسوای اول پادشاه فرانسه انتقاد نماید، اکنون قهرمان او ضرب المثل شده و چون بخواهند اشخاص پرخوررا توصیف کنند میگویند که مانند گارگان توا میباشد (م)

بیرون دویدند و بسمت درخانه رفتند . درویشان و تفنگچیان و ملاحان و آشپزها هم بآنها ملحق شدند و دم درب ورودی با نظم صف کشیدند .

ابتدا جوان نیرومند و خوش صورتی وارد شد که قیافهٔ گرفته‌ای داشت و در دنبال او پسری بود بسن هفده یا هیجده سال و سیمای آنها نشان میداد که از نژاد عرب هستند . هر دو نفر لباس بلندی بر تن و عبائی بر دوش و چپیه و عقال سیاهی عاری از هر گونه آرایش و تزیین بر سر داشتند.



شیخ مزعل‌خان

جوان بزرگ مزعل و کوچك خزعل نام داشت . هردو پسران شیخ جابر مرحوم بودند و لباس ماتم پوشیده بودند. جوان خوش صورتی هم که قلیان‌دار آنها بود از عقب میآمد .

شیخ مزعل قبل از رفتن باندرون بدیدن ما آمد و خوش آمد گفت و نامهٔ صاحبدیوان را گرفت و خواند و گفت خوشوقتم که بتوانم وسایل رفتن شما را بخوزستان فراهم نمایم . یك قایق بخاری در اختیار شما خواهم گذارد که بتوانید با آن در رود کارون تا سد اهواز بروید . از آنجا تا دزفول پنج منزل است که باید در راه خشکی طی کنید ، اما میل ندارم که شما را باین زودی بفرستم . باید اقلا مدتی در این جا بمانید . انشاالله بشما بد نخواهد گذشت . بعلاوه قایق هم تعمیر لازم دارد که باید از بصره کسی بیاید و آنرا اصلاح کند و با خوشروئی و مهربانی از ما خدا حافظی کرد و رفت بطرف اندرون .

بمحض ورود باین منزل و دیدن اوضاع آن خوب استنباط کردم که شیخ باید یکی از رؤسای مقتدر و با نفوذ قبایل عرب باشد و درست هم فهمیده بودم زیرا بطوریکه میگفتند او میتواند درمدتی کمتر از پانزده روز ده هزار تفنگچی مسلح را با تفنگهای تازه ساخت امریکائی آماده نبرد سازد .علاوه بر کشتی بخاری کشتی های متعدد تجارتی هم دارد که محصول املاك اورا بهندوستان میبرند . بنابر آداب و رسوم قبایلی او نبایستی وارث ثروت و لقب پدر شود

زیرا که برادری بزرگتر از خود دارد که بر حسب قوانین توارث باید جانشین پدر گردد ولی شاه که در این مملکت دارای قدرت مطلق است این پسر را بجای برادر بزرگتر جانشین پدر نموده و برادر بزرگتر هم از ترس فرار کرده است. این اطلاعات را نایب الحکومهٔ عربستان که فرمان شاه را برای مزعل آورده و منتظر دریافت انعام شایانی بود بمن داد.

شیخ مزعل آدم بسیار باهوش و بااستعدادی است. تمام رؤسای قبایل کوچك از او اطاعت دارند و بدون اکراه از تصمیم شاه و اعطای فرمان شیخی، باو تبریك گفته‌اند.

۲۲ نوامبر - امروز صبح شیخ مزعل نزد ما آمد و مدتی باهم صحبت کردیم. عشق مفرطی باسب اصیل و سلاح جنگی دارد اما از اینکه باید برادر کوچکتر را بپای تخت بفرستاد اندوهناك است زیرا شاه امر کرده است که باید خزعل به تهران برود و در تحت نظر او تربیت شود. این صورت ظاهر قضیه است. ولی باطن آن این است که شاه میخواهد خزعل را مانند گروگانی در تهران نگاهدارد تا مزعل بخیال خودسری نیافتد و شیخ هم از مفارقت برادر راضی نیست.



شیخ خزعل برادر مزعل

از طرفی هم محزون است که با وجود داشتن زنان متعدد هنوز خیر و برکتی ندیده و فرزندی ندارد که وارث او گردد.

در موقعیکه شیخ عازم رفتن بود من از او پرسیدم که چند زن در اندرون دارید؟

- ده نفر.

- این شماره خیلی کم است و باخنده گفتم شما بایدا قلا دو دوجین را تکمیل کنید.

- بلی اگر خودم را باهمسایهٔ خود شیخ قرا صالح که یکصد و چهل زن از هر سن و هر مملکتی در اندرون خود جمع کرده مقایسه کنم از این حیث فقیر هستم اما اگر بخواهم زندگی آرامتر و بی سروصدائی داشته باشم این عده هم زیاد است.

پس از پایان این ملاقات ناظر پیر بمن تکلیف کرد که اگر مایل باشم از اندرون ارباب هم دیدنی بکنم. من با کمال میل قبول کردم و با او براه افتادم. پس از عبور از چند حیاط و اطاقهائی که ارتفاع آنها یکسان نبود بحیاط مستطیلی وارد شدیم که دارای اطاقها و تالارهای متعدد تمیز ولی خالی از سکنه بود. در یکی از آن اطاقها که کاه گلی بود و فرش و اثاثه هم نداشت زن سیاه پوشی در روی تختخوابی که از شاخ و برگ نخل درست کرده بودند دراز کشیده بود. این زن سوگلی شیخ مرحوم بود که برای سوگواری عمارت خود را ترك کرده و در این اطاق حزن آور منزوی شده بود.

چون وارد اطاق شدم ترکان خانم بمن سلام داد و اشاره به بدبختی غیرمنتظرهٔ خود کرد واز

تخت خواب پائین آمد و مرا بطبقهٔ اول آپارتمان خود برد و گفت بسی افسوس دارم که نمیتوانم آنطور که باید وشاید از شما پذیرائی کنم ومجبورم درمحل ماتمکده ای که پراز اندوه است درمصاحبت شما بسر برم. بعد دودست خود راچندبار برهم زد. فوراً چندزن خدمتکار باشتاب آمدند وحاضر فرمان ایستادند. ترکان خانم بآنها گفت : بروید باندرون خبردهید که بیایند واز مهمان تازه وارد محترم دیدن کنند.



قلیان دار شیخ مزعل

این سالون رسمی هم مانند تمام اطاقهای بیرونی مفروش است. تخته هائی در کنار دیوار هست، ساعت دیواری کار میکند وگلهای مصنوعی درزیر حبابهای بلورجای گرفته‌اند. بمحض اینکه نشستیم چندین زن متوالیاً واردشدند ورفتند بطرف ترکان خانم و پیشانی او رابوسیده و از الله برای او سعادت وسلامتی طلب کردندو بعد رفتند در کنار دیوار نشستند و باسر بیکدیگر سلام دادند.

این تشریفات خنک یادگاریهای بسیار دور پانسیون کلیسارا بخاطر من آورد که درانجا هم راهبهٔ پیر بهتر از ترکان خانم احترامات راهبه های زیردست خودرا نمیپذیرفت. او هم مانند ترکان خانم با بی اعتنائی بپرسش های خواهران تارک دنیا جواب میداد. این زنان عقدی وصیغهٔ شیخ مزعل هم مانند همان خواهران تارک دنیاهستند، پیراهنهای پشمی سیاه پوشیده‌اند که دامن آنها بروی پامیافتد و شلوار های گشادی هم دارند که درمچ پاچین خورده است اما خود ترکان خانم پارچهٔ گاز سیاهی بر سرداشت که مانندقاب عکسی صورت قشنگ او را احاطه کرده وبدور گردنش افتاده بود. رفقای اوهم دارای همین سرپوش بودند بااین تفاوت که آخرین گوشهٔ پارچه را بروی دهان آورده وقسمت تحتانی صورترا پوشیده بودند.

خانمهای جوان ازتیپ بسیار آراسته وزیبائی هستند. اینها همه هیکل های درشت وبالای رسائی دارند وازحیث نیرومندی بی نظیر هستند وخوب میدانند که چگونه باید باهنرمندی دراین لباس زشت خود نمائی وطنازی داشته باشند. پاودست وپیشانی آنها پرازخال های آبی رنگ است بشکل دوایری که بوسیله خطوط افقی ازهم جدامیشوند وبالاخره دربینی آنها سه سوراخ است که اکنون دارای حلقه‌های زرین جواهرنشان نیست زیراکه درموقع رحلت شیخ این زینتهارا ازخود دورکرده‌اند.

اما ترکان خانم از حیث آراستگی لباس با آنها فرق دارد و در بینی او هم سوراخی دیده نمیشود. او در نهایت روانی سخنان مرا برای آنها بزبان عربی ترجمه میکرد. در بدو ملاقات اولین پرسش او از من این بود: آیا زبان روسی میدانید؟ با کمال خجلت گفتم نه. - پرسید ترکی اسلامبولی چطور؟ باز گفتم نه. گفت عربی هم که البته نمیدانید، فارسی چطور؟ گفتم بلی میدانم و از آن ببعد با فارسی سلیس با من صحبت میکرد و من غرق در حیرت شدم که یکزن عرب چگونه با این زبانهای خارجی آشنا شده است.

درموقع آمدن بطرف بیرونی من از راهنمای خود از شرح حال ترکان خانم جویا شدم، او گفت: ترکان خانم از نژاد چرکس است و آقای من شیخ جابر مرحوم پانزده سال قبل او را در اسلامبول بعنوان کنیز خریداری کرد اما بواسطهٔ هوش سرشار و هنرمندی و استعداد ذاتی که داشت طولی نکشید که خودرا بمقام سوگلی حرم رسانید و در نزد شیخ قرب و منزلتی پیدا کرد. او دارای معلومات زیادی است. خواندن و نوشتن زبان روسی را در تفلیس فرا گرفته است. زبان عربی و ترکی و فارسی را هم تحصیل کرده و خوب حرف میزند و نفوذ او هم در حرم زیاد است، نه فقط اندرون شیخ را اداره میکند بلکه رتق و فتق امور قبیله هم با اوست. شیخ مرحوم در مدت حیات با مشورت او کار میکرد و اگر می‌بینید که برخلاف سایر اندرونهای بزرگان اندرون شیخ آرام است و جار و جنجالی ندارد بواسطهٔ لیاقت و فرمانروائی این خانم است که زنان متعدد شیخ مرحوم و زنان شیخ مزعل را بطور کامل اداره میکند و هیچکس هم در مقابل اراده و اوامر او جرئت سرپیچی ندارد و نمی تواند در مقابل ترکان خانم اظهار حیات و عرض اندام نماید.

در این جا من بقضیهٔ فوق العاده‌ای هم برخوردم و آن این است که در این جا نوکران مرد هم در اندرون داخل میشوند بدون اینکه رسوائی و بد نامی برای خانمها تولید شود و عجب‌تر اینکه خانمها هم از نوکران روی نمیپوشند در صورتیکه درب اندرونهای اعیان و اشراف ایرانی آریائی نژاد بروی هرکس باستثنای صاحب خانه و زنان و خواجه سرایان بسته است و ابداً مرد بیگانه جرئت نگاه‌کردن بآنطرف را ندارد.

۲۳ نوامبر - ملاقات ثانوی من با ترکان خانم بقدری پرتأثیر بود که هنوز هم آن تأثیرات از خاطر من زایل نشده است و هر وقت آنوقع را بیاد میآورم تمام اعضایم بلرزه درمیآید. در آن روز من نظر بمهر و ملاطفتی که از ترکان خانم دیده بودم با کمال اشتیاق بدیدن او رفتم. لباس قشنگی بمد قدیمی برتن داشت که پرموج و براق بود و من مشغول تماشای آن شدم و با دست پارچهٔ آنرا آزمایش کرده و پرسیدم که در کجا دوخته شده است؟ ترکان خانم گفت: من این لباس را چند سال قبل در بغداد تهیه کرده‌ام. بقدری این لباس قشنگ بود که من کاملا محو تماشای آن شده و چشم از آن برنمیگرفتم. ناگاه از پشت سر صدای غرش سهمناکی شنیدم. بی اختیار سر برگرداندم که ببینم این صدای موحش چیست. بلافاصله صورت خودرا با صورت پلنگ قوی هیکلی مواجه دیدم و از شدت وحشت تمام اندامم بلرزه درآمد

وخواستم فریاد بکشم . ترکان خانم تبسمی کرده وباصدای آمرانه‌ای گفت : وریده بیااینجا «وریده یعنی گل سرخ کوچک .»

پلنگ خمیازه‌ای کشیده وپشت خود را مانند گربه بلند کردوموقرانه بطرف ترکان‌خانم رفت ودرپیش پای اودراز کشید وخیره بمن نگاه میکرد .

ترکان خانم گفت : « نترسید، این یك بره است ،کبوتر است » وآن حیوان مهیب‌را دربغل



ترکان‌خانم باپلنگ خود

گرفت ومانند بچه گربه‌ای بطرف من راند اما این گل سرخ کوچك گویا نسبت بعیسویان مهری نداشت وچون من باترس ولرز دستی به‌پشتش کشیدم ونوازشش کردم باز هم غرش های وحشت‌آوری داشت وپیوسته دهان بازمیکرد ودندانهای سفیدش را بمن نشان‌میداد.

من مانند آدمهای مجنون ، اختلال حواس پیدا کردم ومیل داشتم که هرچه زودتر خود رابه پناهگاهی برسانم و ازشر چنگال و دندان این حیوان مهیب رهائی یابم و باکمال زحمت خود داری‌میکردم . این حیوان دست دادن‌را میداند وپشت خودرا بلندمیکند ودرحالیکه غرش میکند بدورخود چرخ مزند وچنگال های نیرومند ودندانهای براق خود را نشان میدهد ، بعدپنجه‌را مانند گربه فرو برده و دست خانم را میلیسد وپس از آن مانند کسیکه میخواهد درصحبت سهیم وشریك باشد درپهلوی ترکان خانم روی‌تخته می‌نشیند .

وریده فقط بواسطه تیز هوشی و قشنگی هیکل جالب توجه نیست بلکه درزیر لکه های

گندم گون پوست اوقلب حساس وسپاسگزاری هم پیوسته درضربان است .

بطوریکه ترکان خانم نقل میکرد : سه هفته پیش شیخ جابر پیر مریض شد وچون پایان عمر خودرا نزدیك دیدامر کرد که اورا ازچادرهای تابستانی ویلاقی به‌فیلیه منتقل کنند بنابراین درحرکت دادن اوشتاب کردیم وچون امیدوار بودیم که دوباره به‌ییلاق مراجعت خواهیم کرد، من پلنگ را همراه نیاوردم . بطوریکه پرستارآن نقل میکرد پس ازحرکت ماابتدا حیوان بناله درآمد وقطرات اشك درچشمانش پدیدار گردید واز خوردن غذای یومیه خودداری کرد وبعد حالت سبعیتی بروزداد ومیخواست بنوکران حمله کند . پرستار ازروی ناچاری آنرا زنجیر کرد وبفیلیه آورد . بمحض اینکه چشمش بمن افتاد علامات شادی آمیخته بجنونی درآن پدیدار گردید وببازی وجست وخیز پرداخت وکم کم بحالت عادی برگشت . بطوریکه بعدها فهمیدم محبت وریده نسبت به‌ترکان خانم امر فوق‌العاده‌ای نیست . پلنگهای ساحل کارون وشط‌العرب بااینکه سبع وخطرناك هستند اگر از کوچکی تربیت شوند خیلی زود باانسان مأنوس شده ومانند سگها بصاحب خودمطیع ووفادار میشوند .

تماشای وریده و شنیدن صفات نیك آن مختصر آرامشی در وجود من تولید کرد ولی باز ترس ووحشت من زایل نشده بود . میزبان مهربان وزیبای من باآن لطف ذاتی که داشت میل کرد که خود بشخصه مرا ازاندرون به‌بیرونی راهنمائی کندودرضمن باغ بزرگی راکه‌در کنار کارون وعمارات اوواقع بود بمن نشان دهد . ابتدا ازدهکده عبورکردیم . زنان ومردان وحتی اطفال روستائی هم نسبت باواحترامات فوق‌العاده‌ای بروز میدادند . ترکان خانم هم مانند ملکهٔ مقتدری موقرانه راه میرفت . هر کس او را میدید خواه زن یا مرد بجلو دویده و پس از تعظیم ، گوشهٔ دامن یا نگین انگشتری او را میبوسید و مانند زنان حرم ازالله برای اوتندرستی وآسایش خاطر وسعادت طلب میکرد . ترکان خانم هم مانند ملکه های عظیم‌الشأن بابی اعتنائی آمیخته به‌تنفر احترامات بندگان خود را میپذیرفت .

بالاخره وارد باغهائی شدیم که پرازدرختان موز ومرکبات ونخل های بلندبالا بود . این درختان مانند جنگل انبوهی چنان سطح باغ را پوشانیده بودند که ممکن نبود از خلال شاخ وبرك آنها رنگ آبی آسمان دیده شود.درزیر درختان نباتات ضعیفی از زمین سر برآورده بودند وبواسطهٔ محروم بودن ازتابش آفتاب رشد ونمو نداشتند . دراین باغ چمنزاروگلکاری وخیابانی دیده نمیشد ولی دربالای سرما انواع مرکبات ازنارنج ولیمو وپرتقال خودنمائی میکردند که‌بعضی کوچك وسبزوپاره‌ای درشت بودندو پوست زرینی داشتند، نهال بالنگهای درشت را ازهندوستان آورده ودر این باغ تربیت کرده‌اند ولی طعم آنها مانند پرتقال های بوی مطلوب نیست . ترکان خانم میوه های رسیده راچیده ودرجیب های من میریخت . یکی از آن بالنگ ها بقدری بزرگ بود که من مدتی بتماشای آن سرگرم شدم ، میزبان مهربان آنرا هم چیده ودر زیربغل من جایداد وپس ازنشان دادن راه بیرونی ازمن خداحافظی کرد وبطرف اندرون برگشت .

من درحالیکه حامل این غنائم گرانبها بودم بطرف بیرونی رفتم ولی درهرلحظه برمیگشتم ونظری به پشت سر میانداختم تااطمینان حاصل کنم که گل سرخ کوچك مرا دنبال نکند وبا دندان بنوازش پاشنهٔ پای من نپردازد .

همینکه بمنزل رسیدم بالنگ درشت را اندازه گرفتم ، محیط آن پنجاه ودوسانتیمتر بود . پس ازاندازه گیری آنرا باکاردی شکافتم و قاچهای آنرا مانند خربوزه دربشقابی جایدادم . گوشت آن برنگ خون وطعم آن کمی مایل بتلخی بود ولی بامختصر شکری که روی آن ریختم طعم مطلوبی پیدا کرد .

باری پس از صرف ناهار وکمی استراحت ، بعادت هرروز بسراغ قایق رفتیم ومانند روز های قبل آنرا متروك دیدیم . مارسل درموقع مراجعت شیخ مزعل راملاقات کرد وازاو پرسید که آیا در فکراصلاح قایق هست یانه ؟

شیخ باکمال تعجب گفت : مگر میل دارید باین زودی از فیلیه بروید ؟ من امیدواربودم که اقلا چند ماهی از مصاحبت شما مستفیض باشم وبهمین جهت هنوزمکانیسین را از بصره نخواسته ام .

تعجب مزعل امر فوق العاده‌ای نبود زیرا که پاره ای از مهمانان اومدت یکسال است که دراین جا رحل اقامت افکنده وپس از نوشیدن یك فنجان قهوه چنان ازطعم آن لذت برده‌اند که هنوزهم از آشامیدن آن دست نکشیده‌اند .

مارسل گفت : من ازمهمانداری شما فوق العاده متشکرم ولی چون وقت ندارم متأسفانه نمیتوانم بیش از این از مهمان نوازی شما بهره مند باشم . اگر اصلاح قایق بخاری بطول انجامد ناچار هستم که باکاروان باهواز بروم . بسی خوشوقت میشدم که بتوانم مدت زیادی دراین جا بمانم وازمصاحبت شما ودرویش دانشمندی که درزمستان اخیر ازتهران باین جا آمده لذت برم ولی افسوس که مسافرت من زیاد طول کشیده وباید زودتر بفرانسه برگردم .

شیخ گفت : من ابداً برفتن شما باکاروان رضایت نمیدهم زیراکه ممکن است قبایل عرب درراه بشما آسیب برسانند . این قبایل چون درخاك مارتکب سرقتی شدند فوراً فرار کرده واز سرحد ایران میگذرند واگر درترکیه کاروانی را زدند بایران کوچ میکنند وبااین حال کمتر میتوان آنهارادستگیر کرد وبمجازات رسانید . بعلاوه ازاین بابت نگران نباشید من همین امروز شرحی به بصره مینویسم که زودتر مکانیسین را بفرستند وپس ازدوسه روزقایق دراختیار شما خواهد بود .

چون نصیحت میزبان محترم عاقلانه بود ماتصمیم گرفتیم بآن عمل کرده وصبر کنیم تاقایق تعمیر شود .

۲۴ نوامبر - امروزهم بملاقات ترکان خانم رفتم ودراین فکر بودم که اگر زودتر ازفیلیه بروم آیاپلنگ ازرنج مفارقت من لاغر نخواهد شد ؟ درموقع عبور ازحیاطها بازپلنگ رادیدم که روی بام مجاورعمارت ترکان خانم در کنارقطعه گوشتی یعنی غذای روزانهٔ خود ، دراز کشیده



مرشد خانقاه تهران

بود .همینکه چشمش بمن افتاد بلندشد و با قیافهٔ عبوسی بطرف من آمد اما راهنمای پیرمن آنرا باضربت لنگه‌گیوهٔ خود دور کرد . حیوان خمیازه کشان میرفت وپیوسته دم‌خود رابه پهلوها میزد .

ترکان‌خانم درسالون تنها بود . پس از تعارفات معمولی از او پرسیدم که چرا تنهامانده‌اید ؟
گفت : همه‌رفته‌اند بمجلس تعزیه که برای شهادت امامان ما برپا شده است .
- آیا ممکن‌است منهم دراین مراسم حاضرشوم ؟
- تعزیه طول میکشد و کسل خواهیدشد ، معهذا اگرمایل باشید میتوانید بامن بیائید .
درطبقهٔ تحتانی عمارت یك مسجدخانگی بود که روشنائی زیادی در آن نمیتابید . تورهای ضخیمی درمقابل مشربی های درگاهها کشیده شده‌وصحن مسجد کمی تاریك بود . زنها دراطراف صحن تکیه بدیوار داده بودند و دوشیزهٔ جوان قشنگی باآهنگ حزن آوری بیاناتی ایراد میکرد ووضع رقت انگیزشهادت امامان‌را شرح میداد .
ترکان خانم دروسط صحن‌مسجد نشست ومراهم به‌پهلوی خود نشاند . حضار باحال آشفته‌ای بمن‌نگاه میکردند ، البته دراین فکر بودند که چگونه یکنفرفرنگی من‌غیرحق درمجلس‌روضه حاضر شده است ، حتی دوشیزه هم قطع سخن کرد . ترکان خانم با صدای آمرانه ای گفت که بکارخود ادامه دهد ودوشیزه ناطق‌هم اطاعت امراورا کرد وآرامشی برقرارشد.
همینکه چشمان‌من بتاریکی عادت کرد عدهٔ زیادی اززنان‌را مشاهده کردم که تاآنوقت آنها راندیده بودم . تمام عبا های خود را بسر کشیده اما سینه وشانهٔ چپ‌را برهنه کرده وباکف دست با آهنگ صدای روضه خوان بشانه وسینه میزدند وگریه میکردند . همینکه روضه تمام شد قلیانها دست بدست‌گشت وکنیزسیاهی برای حضارقهوه‌آورد . ترکان‌خانم دراین‌مدت‌ساکت و موقرانه نشسته بود درصورتیکه سایر زنان همه‌بسر وسینه میزدند ، البته ابهت مقام او مانع ازاین بودکه مانند سایر زنان رفتار کند .

فصل سی‌ام

عزیمت از فیلیه - محمره - هشت روز در شط کارون - مراجعت بمحمره - قرنطین و گمرك ترکیه - بصره درمواقع جزر ومدشط - هوای ناسالم شهربصره - اجتماع مذاهب‌درملتقای دجله وفرات - یوحنائیان.

۲۵ نوامبر - چون تعمیر قایق بپایان رسید ما بمسافرت ادامه دادیم . این قایق بخاری که شیخ مزعل ازروی مرحمت دراختیار ماگذارده تنهایك اطاق دارد که هم سالون وهم اطاق ناهارخوری وهم خوابگاه مامیباشد .
سرنشینان این قایق عبارتند ازناخدا ومکانیسین وما دونفر وچهارتفنگچی مسلح ویك ناظر که برهمه ریاست دارد .
دوکشتی دیگرراهم درکانال فیلیه دیدیم که برای‌حمل محصول‌املاك شیخ بهندوستان‌اختصاص داشتند . پس ازعبور ازکانال قایق بخاری واردشط‌العرب گردید . جریان‌آب بسیارسریع بود وقایق ماهم بانیرومندی آبرا میشکافت وبقدری تندمیرفت که ما نمیتوانستیم درخشندگی شط بزرگ را درموقع تابش‌آفتاب‌مغرب‌درست تماشا کنیم . آبهادرسمت راست وچپ‌دراثر

حرکت سریع قایق رویهم میریختند وقوس و قزحی تولید مینمودند . جنگلهای انبوه نخل وچمن‌زارها دردوساحل شط دیده‌میشدند و گاومیشان موقرانه‌درچمنزارهامشغول‌چرابودند . آفتاب متدرجاً بطرف افق سرازیر میگردید وقبل از اینکه درشط شناور شود ارتعاشات درخشنده ای درآب ایجاد میکرد که چشم تاب دیدن آنها را نداشت . طولی نکشید که‌فضا در افق غربی مشتعل شد اماشعله های حریق رفته رفته روبه‌تخفیف و تحلیل میرفت.رنگ ارغوانی ابرهای مغربی‌بتدریج محومیگردید . رؤس نخلهای آسمان‌خراش در اعماق آسمان آبی رنگ شامگاهان‌فرومیرفت . هیا کل گاومیشان عظیم‌الجثه مانند اشباح مرموز درجنگل ناپدید میشد . کمی بعد نوبت خود نمائی بستارگان رسید که درآسمان بخود نمائی وطنازی پردازند ، بهراندازه که آسمان رو بتاریکی میرفت اشعهٔ الماسگون آنان بیشترجلوه گری میکرد . بالاخره شب باتمام ابهت وشکوه خودآمد وشنل جواهر نشان خود را برروی تمام موجودات بری وبحری گسترانید .

خلاصه پس ازمدتی به‌محمره رسیدیم این‌بندردرمصب رودکارون‌که شط بزرگی است وازجبال کردستان سرچشمه میگیرد واقع شده است وبوسیلهٔ یك راه ارتباطی که کمتر درآن رفت وآمد میشودخوزستانرا بخلیج فارس متصل‌میکند . سواحل این‌شط راآب بریده وسدهای طبیعی درست کرده است و کشتی‌هائی که‌گندم‌عربستان راحمل ونقل میکنندمیتوانند درمقابل آنها توقف نمایند.

دراین‌جا یك تجارتخانهٔ فرانسوی بمنظورخرید غله وحبوبات خوزستان تأسیس شده است. نمیدانم‌ازروی حق‌است‌یامن غیرحق که هموطنان‌من‌شکایت دارند ازاینکه بومیان‌به‌تحریك انگلیسها پیوسته‌آنها را دچار اشکالات میکنند ومیخواهند این شرکت را ازمیان بردارند زیرا که باشرکت های تجارتی‌انگلیسی‌رقابت میکند . بعقیدهٔ انگلیسهاباید منچسترمنحصر بفرد باشد وهیچ بندری باآن هم چشمی‌نکند .

باری ، مادرانتظارمدوبالاآمدن‌آب‌که اثرآن‌دربالادست‌بندرازسی کیلومتری احساس‌میشود توقف کردیم ودرحوالی نصف‌شب دوباره خود را تسلیم امواج کارون نمودیم . من دراین فکر بودم‌که درموقع طلوع‌آفتاب اقلانصف راهرا تااهوازطی خواهیم کرد ودریکشب‌بدون زحمت وخستگی‌هشت منزل راه‌خواهیم رفت .

درموقع ورود به‌فیلیه من‌تصمیم‌گرفتم که دیگر خودرا بافکار و خیالات شیرین عادت ندهم زیرا که معمولاهمیشه برعکس خیالات خود به مصیبت هائی‌گرفتار شده‌ام ولی امروز بقایق بخاری شیخ‌مزعل اطمینانی حاصل کرده‌ام ویقین دارم‌که‌درایران بر روی قایق بخاری‌سوار هستم . بعلاوه حضور مکانیسین بصره‌ای هم موجب اطمینان من‌است ومانند فیلسوفان بچیز محسوس‌عقیده‌پیدا کرده‌ام.

۲۶نوامبر- آیا من درتعریف ماشین بخار بی‌صبری بخرج نداده ام و بی جهت بکاروان وراه خشکی‌لعنت نفرستاده‌ام ؟

اگرسوارشدن برقاطر و بیابان پیمائی ناملایماتی دارد، متضمن فوایدی هم هست و نباید تقلید خرگوش را کرد بلکه باید مانند لاك پشت بدون توقف براه ادامه داد ورفت تا بمقصد رسید(۱) .

همینکه سپیده دمید من از جعبهٔ خود یعنی اطاق کوچك قایق بیرون آمدم وازمکانیسین راه طی شده راپرسیدم . او بمن جواب داد فقط هشت فرسخ راه طی کرده ایم وقایق را نزدیك ساحل آورد وموتور را خاموش کرد ، تفنگچیان بخشگی پریده وقایق را باطناب محکم بساحل بستند.

من ازمکانیسین پرسیدم چرا توقف کردید ؟

مکانیسین گفت دولولهٔ بخار شبانه سوراخ شده ومقدار زیادی بخار از آنها خارج میشود و نمیتوان فشارماشین را بحال اعتدال نگاهداشت . مجبورم توقف کنم و باصلاح آنها بپردازم .

امروز مادر ساحل لم یزرع وخالی ازسکنهٔ رود کارون درآفتاب مانده و پناهگاهی نداریم . هنوزهم آفتاب ظهر دراین نواحی زحمت میدهد . کشتی نشینان ازاین توقف استفاده کرده و مشغول بختن نان شدند . درست کردن تنور برای آنها اشکالی نداشت . تفنگچیان ازخارستان هیزم جمع کردند وآتشی افروختند و کنده های نیم سوز را آب زدند و بدینطریق زغالی فراهم ساختند و یك صفحهٔ مدور آهنی را روی آتش گذاردند . نانوامقداری از خمیر را با دست روی آن ریخت وهمینکه خمیر برآمدگی پیدا کرد و تغییر رنگ داد باسیخی آنرا برداشته درآفتاب انداخت تاآب زیادی که در آن است برطرف گردد .

۲۷نوامبر - درساعت هشت بعدازظهر مادوباره براه افتادیم و نمیدانم چقدرراه رفته بودیم که نیمه شب تلمبه ازکارافتاد وقایق دوباره مریض شد ونامرتب حرکت میکرد ، هردفعه که آب دردیگ بخار کم میشد ، فشار بخار قطع میگردید بنابراین آب درآن میریختند ودوباره ماشین را آتش میکردند . ما هم مضطربانه در مقابل (فشارسنج) ایستاده و ناظر آن بودیم . پس از یکساعت عقربه بحرکت درمیآمد وفشار زیادمیشد وقایق باسرعت حرکت میکرد اما افسوس که بلافاصله محکوم به توقف میگردیدیم و مجدداً بهمان طریق شروع بکارمیکردند ولی کوشش آنها بی نتیجه میماند .

ما هم دراین فکر بودیم که مبادا ماشین بترکد ومسافرین را بهوا پرت کند وبالاخره تسلیم امواج کارون نماید .

مسافرین تمام نیروی خود را بکار انداخته و بازحمت زیاد قایق را بساحل آوردند وباطناب محکم بستند . از دور دهکدهٔ فقیرانه‌ای بانخلستان پژمرده ای دیده میشد . مکانیسین گفت : ماشین اصلاحات زیادی لازم دارد ، بهتراین است که مدتی دراین جا توقف کنیم وپس ازتعمیر کامل براه افتیم . من گفتم بنابراین باید چندروزی دراین جا توقف کرد .

---

(۱) اشاره بداستان خرگوش ولاك پشت است که برای رسیدن بمقصد معینی شرط بندی کردند. لاك پشت چون بسرعت خوداطمینان نداشت بدون توقف راه پیمود اما خرگوش نظر باطمینانی که به تند روی خود داشت درراه توقف کرد وبخوردن علف وتفریح پرداخت بخیال اینکه بایك جست وخیز ازلاك پشت جلوخواهد افتاد . ناگاه بغفلت خود پی برد ودیدکه لاك پشت بمقصد رسیده وشرط رابرده است.(م)

مسافرین بشدت عصبانی شده‌اند وهریک میخواهد افکارخود را بر دیگری ترجیح دهد یکی میخواهد فوراً بفیلیه برگردد تا بتواند باچوب بنزاع زنان متعدد خودخاتمه دهد ودراین فکر است که مبادا منازعهٔ زنان طول کشد وخانه واثاثه اش را آتش بزنند . دیگری انتظار نداشت که چندروزاز منزل خود دور افتد واز کارهای لازم بازماند . سومی ازتب مینالد و چهارمی از درد معده رنج میبرد . همه بمکانیسین حمله کرده و باو ناسزا میگویند و نمیگذارند از مختصر فکری که برای او مانده استفاده کند . خود اوهم میترسد که اگر بعقب برگردد درمعرض شکنجهٔ شیخ واقع شود . بنا براین بنصایح یا سرزنش هیچکس گوش نمیدهد و میخواهد انتقام ناملایماتی را که ازآنها می‌بیند از ماشین بکشد . پیوسته با چکش بقایق میزند وسوهان کاری میکند و اعضای اصلی آنرا روغن میزند و ماشین هم لجاجت وسرپیچی را بحد اعلا رسانده است و خلاصه آنکه ما تاکنون بچنین وضع ناهنجاری گرفتار نشده بودیم .

۳۰ نوامبر - مدت سه روز است که قایق درمقابل این نخلستان پژمرده وبد منظره توقف کرده است . روزها هم مانند دورنمای بیابان ، حزن انگیز هستند وبطور یکنواخت میگذرند. سواحل کارون هم دربالای شط بطورقائم سربرآورده‌اند وبیابان هم تاآنجا که چشم یارای دیدن دارد مسطح ویکنواخت است . تنها آثاری که دیده میشود مجاری قدیمی آب است . درجائی که درزمانهای قدیم مزارع باشکوه نی شکر وجودداشته امروز جزخارستان وباطلاق چیزی دیده نمیشود وبجای سکنهٔ زیاد ودهکده های آباد فقط اجتماعی ازمرغان سقاواردک های وحشی وسایر طیورآبی منزل گرفته‌اند که روزها درخارستان مخفی شده وطرف صبح و عصر که هواخنک میشود درشط بشناوری وصیادی میپردازند .

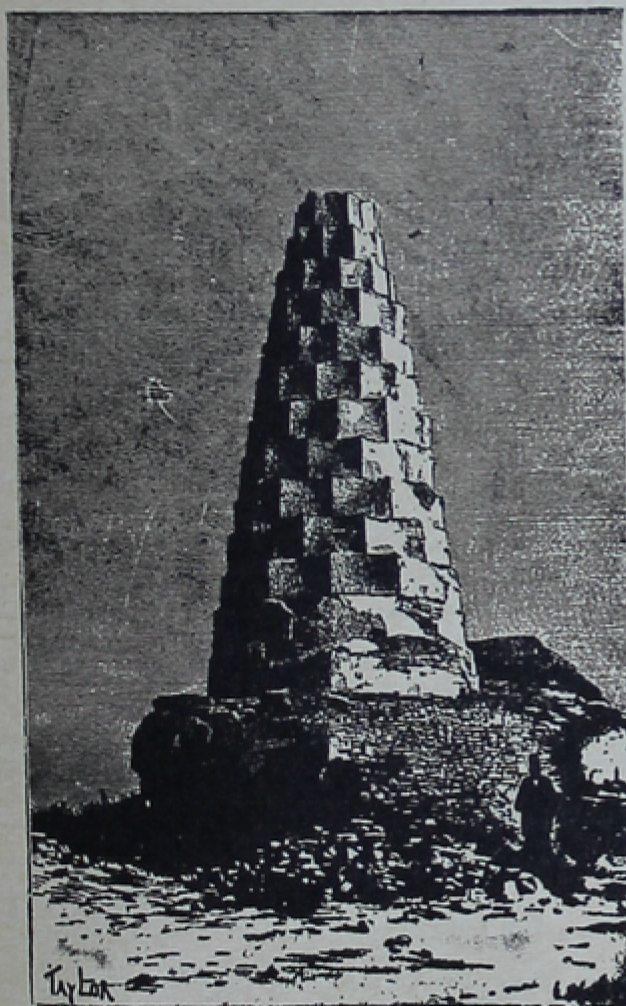
بدتر ازهمه آنکه ماهم ازلذت شکار همسایگان بالدار خود محروم مانده ایم زیرا که شیران و یوز پلنگان مانند مورچه در اینجا فراوان هستند و اعراب بیابان گرد هم که بقول قایق نشینان خطرناکتر ازاین حیوانات وحشی هستند در کمین نشسته‌اند تااشخاص بی احتیاطی را که ازقایق دورمیشوند دستگیر کرده وبقتل وغارت آنان پردازند .

همراهان مافوق العاده دروحشت هستند وچهارنفر تفنگچی مسلح بنوبت درساحل به پاسبانی مشغول اند ومانند طلیعهٔ قشون اکتشافی تاصد قدم دایره وار میگردند که مبادا غافلگیر شویم . شب‌ها را دروسط رودخانه بسرمیبریم تامیان قایق وساحل فاصله‌ای باشدواز دستبرد حیوانات سبع و دزدان محفوظ باشیم . من دراطاق کوچك قایق بسر میبرم ، دیوار نازك چوبی آن فشار زیادی بمن وارد میآورد ومثل این است که میخواهد مرادرقالب انداخته و بصورت شغالی درآورد . آوازه خوانان شرقی یعنی شغالان باصدای رسای شش دانگ حزن آور خود متصل فریاد بر میآورند . غرشهای وحشت آور شیروپلنك وسایر جانوران مهیب هم که درمجاورت کارون زندگانی میکنند درتمام شب بگوش مامیرسد .

مکانیسین شب وروز مشغول کاراست وتفنگچیان هم بسهم خود در کارشرکت دارند بعلاوه پولی هم از همراهان گرفته وباندازهٔ یکقران جمع کردند وبدرویشی که هم عصر ابراهیم است

دادند تا دعا کند که الله رحمتی بفرماید وماشین اصلاح شود اما درویش پیرهم چندان اعتقاد واعتمادی بآسمان ندارد. بالاخره پس اززحمت زیاد همینکه ماشین را بحرکت درآوردند مانند سبدپاره‌ای بود وآب درآن داخل میشد.

مارسل بمشاهدهٔ این اوضاع امر کرد که قایق را بطرف عقب برگردانند تا در امتداد جریان آب برود وموتورلازم نداشته باشد اما پارو وبادبانی لازم است تابتوان آنرا اداره کرد. کشتی دیگری هم وجود ندارد که آنرا باطناب بطرف محمره بکشاند ومعلوم نیست چند روز دیگر باید در این ساحل خطرناك توقف کرد. هیچکس هم نمیداند که درچه مسافتی از محمره مانده‌ایم.



مقبرهٔ واقع در ساحل رودکارون

۱ سپتامبر - امروز باتفنگچیان بسیاحت مقبره‌ای رفتیم که ازدور دیده میشد وبکلی متروك مانده بود. درموقع مراجعت من در اطاق کوچك قایق افتادم وبقدری پریشان‌خاطر وعصبانی بودم که رغبت سیاه کردن دفتر یادداشت را هم نداشتم اما مارسل بیکار نمانده وباحوصلهٔ زیاد بادبانی درست کرده است ولی افسوس که باد ازوزیدن افتاده وآذوقهٔ ماهم بانتها رسیده است.

۲ سپتامبر - اکنون مدت دو شبانه روز است که مانند اشخاص مالیخولیائی از رودکارون پائین میائیم ودرموقع مدراهی را که درموقع جزرطی کرده ایم ازدست میدهیم اما خدای بزرك رحیم است و دعای درویش پیرهم بی اثر نیست زیرا که ازدور یك کشتی درعقب مادیده شد که گندم حمل میکرد.

ما باعلاماتی گرفتاری وعسرت خودرا بآن نشان دادیم. طنابی انداخت که متأسفانه نتوانستند آنرا بگیرند و کشتی باباد بانهای سفید بسرعت رفت وهمه‌را مأیوس کرد. مارسل امر کرد ماشین را روشن کنند ودرروی مخزن بخار سرپوشی بگذارند. آتش برشدت خود افزود

وفشار زیاد شد و قایق باسرعت دردنبال کشتی براه افتاد . خوشبختانه کشتی بواسطهٔ باد مخالف در پیچ وخم شط توقف کرد وماتوانستیم بآن نزدیك شویم . قایق‌را باطناب محکم‌بآن بستند وبالاخره درموقع طلوع آفتاب به‌محمره رسیدیم .

قایق بخاری باید در این‌جا بماند زیرا که قادر نیست ازشط بالارود وبفیلیه برسد . ما هم چون ازدریا نوردی درروی کارون خسته شده بودیم باین‌فکر افتادیم که به‌بصره وبغداد برویم وبعدها از راه دیگری وارد خوزستان بشویم .

رسیدن به بصره کارسهلی است . قایق های پارودار درمدت هشت ساعت‌فاصلهٔ محمره‌تابصره راطی میکنند اماعیب دیگری‌درکار است وآن اینستکه‌مسافرین واشیائی که ازایران به‌بصره وارد میشوند به بهانهٔ طاعون باید اقلا ده‌روزدرساحل ترکیه درقرنطین بمانند .

محل قرنطین‌که واردین هر‌مملکتی‌مخلوطاً‌بایددرآن جای بگیرند‌دارای‌چند کلبهٔ‌حصیری است‌که در روی زمین مرطوب وباطلاقی بناشده‌است وازحیث خوراك وزندگانی بقدری دراین‌محل بمسافرین بدبخت سخت میگذردکه اگربمرض طاعون مبتلانشوند عاقبت باید ازرنج تب و محرومیت ازغذا دراین‌جا جان بسپارند .

این سخت‌گیری بکلی بیمورد است زیرا که مدت چندین سال است‌که درایران طاعونی بروز نکرده وبنابعقیدهٔ اهالی‌بصره قرنطین باین‌نیت برقرار نشده که سلطان عثمانی نسبت‌برعایای خود حس‌رأفتی بروزداده باشد بلکه‌اساس برقراری‌آن بمنظور دیگری است یعنی کارمندان ترك‌آنرا برای مداخل بیشتری تأسیس کرده اند وبدون شرمساری وباکمال وقاحت جیب مسافرین تازه واردرا خالی میکنند وطریق دیگری هم برای سود خود فکر کرده اند وآن این‌است که ارزاق‌فاسدرا که کسی بصرف‌آنها رغبت ندارد بابهای‌کمی خریداری کرده و دراین‌جا باقیمت‌زیادی‌بمسافرین‌میفروشند ومحبوسین هم چون ازاوضاع محلی آگاهی ندارند برای اینکه‌ازگرسنگی تلف‌نشوند مجبوراً آنهارا خریده ومیخورند .ازطرف دیگر کارمندان زیردست هم ازموقع استفاده کرده وباصطلاح خودبخشش زیادی‌ازمسافرین‌پول دارگرفته و کلید حصارقرنطین‌رابآنها‌تسلیم‌میکنند‌اما‌مسافرین‌بیچارهٔ ساده‌لوح‌پس‌ازدادن‌مبالغ زیادبمحض اینکه‌ازحصارخارج شدندو باره گرفتارمیشوندودچارسختی‌میگردندومجبورمیشوندبامبالغ گزافی مدت‌حبسی‌راکه‌برای‌مجازات‌آنها معین‌شده است‌خریداری نمایند .

هرگاه بحرف ترکان‌گوش دهیم میگویند لزوم قرنطین برای این است که ایران کانون انواع امراض مسریه‌است وباید همیشه‌برای جلوگیری ازامراض ، این مؤسسه برقرار باشد درصورتیکه حقیقت غیر از این است ودر ایران هیچوقت این نوع امراض مسری تولید نمیشود بلکه کانون آنها باطلاقهای نجف وکربلامیباشد‌وامراض وبا وطاعون‌ارمغانی‌است که زوارپس ازمراجعت اززیارت بایران میآورند .

خلاصه فکر اینکه مابايد اقلا ده روز درقرنطین و درکلبه های مرطوب و متعفن بگذرانیم بشدت ما را بزحمت انداخته بود بنا بر این مجبور شدیم که هرطور باشد ازمحبس‌قرنطین



کانال العشار در بصره

فرار کنیم و تصمیم گرفتیم که درزیر بارهای بلمی مخفی شویم و بطور قاچاق شبانه از کانالی که دوفرسخ دورتر ازبندر ایستگاه است به‌بصره برویم .

۳ سپتامبر – اگرچه ما در بلم در زیربارها خسته و کوفته شده ایم ولی خوشوقت هستیم

که میتوانیم ازقرانطین فرار کنیم . اکنون به بندررسیده ایم وخودرا بادقت درمیان خورجین‌ها وسبد های خرما مخفی کرده‌ایم ودر ساحل شط راه می‌پیمائیم . درطرف راست ماقفس های مشبکی که ازالیاف نخل درست شده‌اند و بمنزلهٔ انباری هستند برای ذخیرهٔ ماهی از میان آب سر برآورده اند ، گاهی اتفاق میافتدکه‌صیادان ماهی زیادی صید میکنند وچون تمام محصول خود را نمی‌توانند بمصرف فروش برسانند مقداری‌را دراین‌محوطهٔ محصور میریزند تا درموقع لزوم بفروش برسانند .

در بالای فیلیه ودر ساحل شط دورنمای بسیار ممتاز وقشنگی تشکیل یافته است ، نخلهای بلند بالا درآراستگی ونیرومندی باهم مسابقه میدهند ، زمین ازعلف‌ها پوشیده‌شده‌ومجاری آب از میان آنها میگذرد گله های گاومیش در این مجاری آزادانه بشناوری مشغولند وفقط سرخودرا ازآب بیرون نگاهداشته‌اند .

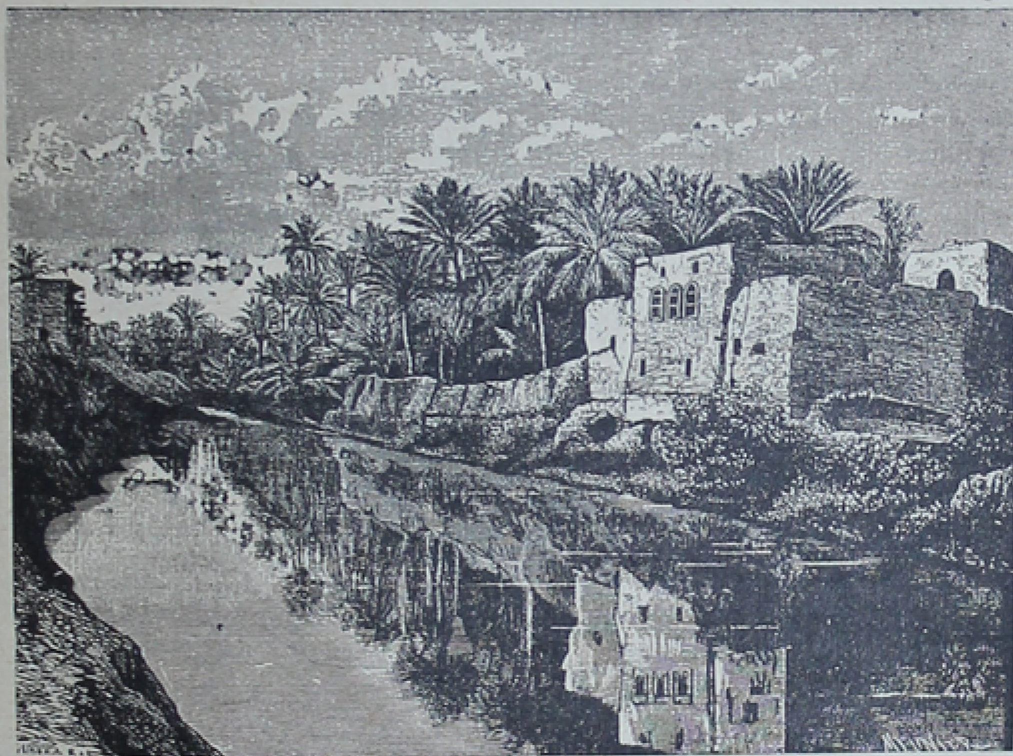
پس ازجدا شدن ازمحمره بفاصلهٔ چهار ساعت بلم‌عرض شط راعبور کرد وبساحل دیگررسید ودرمقابل‌جنگل کوچکی ازدرختان‌موز توقف کرد . ازدوردکلهای‌چندین کشتی که‌در بندر لنگر انداخته‌بودندیده‌میشد . دراین‌ساحل‌چندان‌رفت‌وآمدی نبودوفقط‌دوقایق‌روستائی ازپهلوی بلم ما گذشت . اشخاص کنجکاوی که درمیان آنهابودنداز‌ملاح‌ماپرسیدند کجامیروی‌وچه‌بارداری ؟ جواب شنیدندکه‌برای فروش خرمابه‌بصره میروم‌وبلافاصله قایق‌هادورشدندوکسی نتوانست‌مارا ببیند زیرا که ازترس گرفتارشدن بقرنطین، بیحرکت‌درته‌بلم افتاده بودیم وحتی‌جرئت حرکت دادن دست یاپای خودرا هم نداشتیم .

نصف شب بلم دوباره براه افتاد وبالاخره با احتیاط داخل کانال العشار شد وما خوشوقت بودیم‌که ازتله وبند فرار کرده‌ایم‌که ناگاه واقعهٔ دیگری رویداد . ملاحان گفتند ماشمارا از قرنطین‌گریزاندیم‌ولی‌وجدان‌ماحاضر نیست‌که‌شمارااز گمرك هم معاف داریم‌وبوعده و وعید واعتراضات ماگوش ندادند . یکی ازاین‌عربهای‌سیاه فوراً باجست وخیزی خود را بساحل رسانید وباده نفرمأمور بد قیافه برگشت. آنهاباشتاب خود را به‌بلم انداختند وبه بهانه‌اینکه دراین صندوقها ذخایر جنگی است شروع به‌باز کردن‌صندوقها کردند و چون من نمیدانستم که باچه اشخاصی سروکار دارم باآنها از درمخالفت و اعتراض درآمدم رئیس آنها چون این حال را دیدآمرانه بدیگران گفت : اینهارا ببریدبه قرنطین .

تأثیرشنیدن این‌جمله‌کمتر ازسحر وجادو نبود، زن وشوهر تغییرقیافه داده‌وباخنده وخوشروئی طنابهارا بازکردیم و کلید قفل‌هارا به‌کمر کچیان دادیم .

عجلهٔ ما درباز کردن‌صندوقها ودادن‌مقداری‌پول‌بعنوان بخشش بی‌تأثیر نشد . آنهادوربین‌ها و اسباب مساحی را بدست‌گرفته وگفتند این‌ها شباهتی به‌تفنگهای امریکائی ندارند . یکی‌از آنها شیشهٔ دوای عکاسی را برداشت و بخیال اینکه محتوی‌آن کنین است ازمن خواست‌که آنرا باو ببخشم ، منهم برای اینکه زود تر ازشرآنها خلاص شوم سخاوتی بخرج داده و آنرا باودادم ، دیگری یك‌قالب‌صابون دست شوئی برداشت وبو کرد وبدهان برد وگفت،

من هرگز اینطور شیرینی ندیده‌ام و بااجازهٔ من آنرا درجیب خودفرو برد ، سومی که زرنگ تر ازدیگران بودیکجفت از کفش‌های مرا برداشت وکوشش کرد که پای نخراشیدهٔ خودرادرآن فرو برد و چون موفق نگردید آنرا رها کرد ، نفر چهارم یکدسته مداد رنگی و مقداری رنگ نقاشی ازمن گرفت وبالاخره هرطور بود آنها را راضی کردیم ورفتند .من این زحمتها

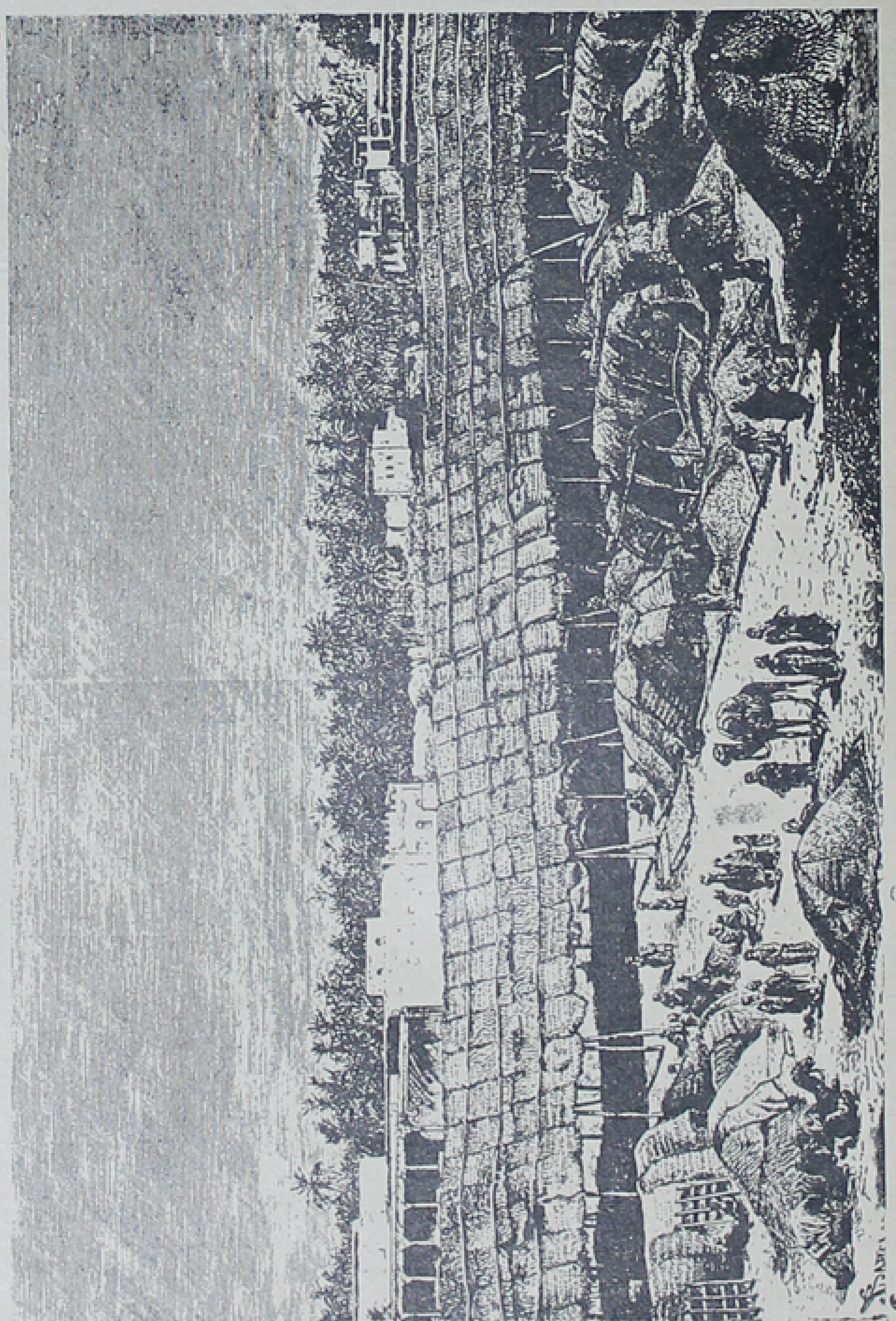


کانال داخلی بصره

را باکمال حوصله تحمل کردم وخوشوقت شدم که ازچنگال این گرگچیان خشن رهائی یافتم و داخل کانال بصره شدیم .

اکنون آزادانه بطرف راست وچپ نگاه میکنیم زیراکه از بندها گریخته ایم وباآرامش خاطر از رنگ سیمگون مهتاب و تماشای صحنهٔ سحرآمیزی که در مقابل نظرما میباشد لذت میبریم .

من تصور میکردم که درشهر ونیز هستم ولی این جا ونیز ایتالیانیست بلکه ونیز اقالیم استوائی است. آسمان کاملا صاف است ولکهٔ ابری درآن دیده نمیشود . خانه‌ها درزیرجنگل نخلهای عظیم الجثه پنهان گردیده‌اند ودرختان نارنج پراز بارهای زرین هستند ، درختان موزهم بابرگهای بسیار پهن خود جلوهٔ مخصوصی دارند ، درختان اقاقیانیز باگلهای معطر عطرفشانی میکنند . خانه‌هاهم ، چنین بنظرمیاید که گاهی درکانال غوطه ورمیگردند و گاهی در کنار سد باریکی خود نمائی میکنند . قایقهای قشنگی درمقابل خانه‌ها بساحل بسته شده‌اندوخلاصه آنکه درزیر



میدان بزرگ فروش گندم در بصره

پای من جز سبزه وگل ومیوه وآبهای آرام چیزی دیده نمیشود ودر بالای سرهم جز آسمان شفاف جواهرنشان چیزی نمی بینم .

بالاخره قایق در ساحل کانال کنار گرفت وما از آن بیرون آمدیم واز میدانی که گندم‌های زیاد در آن ریخته شده بود و پاسبانان فانوس بدست در اطراف آنها کشیک میدادند عبور کردیم. راهنمایان

درقونسولخانه رازدند . در آنجا اطاق خوبی پیدا کردیم و در را بروی خود بستیم تا بتوانیم لباسهای ترشدهٔ ازشبنم را ازتن خود دور کنیم ، بقدری لباسهای ما مرطوب شده بود که گوئی با آنها در کانال شنا کرده‌ایم .

۴ سپتامبر- شهر بصره درمواقع جزر ومد مناظر مخصوصی نشان میدهد . درموقعی که آب ساحل را می‌پوشاند انسان تصور میکندکه در بهشت برین است اما همینکه آب برگشت ، مثل این است که از بهشت بیرون آمده و در منجلابی فرورفته است .

امروز عصر من بعزم گردش ازمنزل بیرون رفتم ، منظرهٔ نشاطانگیز شب گذشته بکلی تغییر کرده بود . کانال درموقع برگشت آب تبدیل بلجن زاری شده بود که با هرقسم کثافات مخلوط بود وعفونت داشت . قایق‌ها و بلمها ازدور شباهت به‌تخته‌پاره‌هائی داشتند که درلجن فرورفته باشند . هوا بکلی متعفن شده ومانع از آن بود که انسان ازمناظر زیبای نخلستانها و نارنجستان‌ها بهره ورگردد .

علاوه برعفونت هوا که ازجزر ومد تولید میشود وحرارت آمیخته با رطوبت که علل اساسی بیماریهای مسری هستند ، علت دیگری هم درکار هست وآن بی قیدی دولت ترک است . سدهائی که درجلو شهر بصره بوده درمدت شصت سال ، پی‌درپی شکسته وخراب شده‌اند و کسی هم درفکر تعمیر آنها نبوده است . بهمین جهة آبها دشت وسیعی را فرا گرفته و باطلاق بی انتهائی تشکیل داده اند که هرسال درموقع طغیان آب بروسعت آن اضافه میشود . این باطلاق کانون مالاریا شده و درهر سال عدهٔ زیادی از سکنه را تلف میکند اما بعقیدهٔ ترکان چیز مهمی نیست ومیگویند الله کریم است .

علمای باستانشناس درکوچه های این شهر جدید البنا حاصلی بدست نمی‌آورند ولی درعوض نقاشان دراین شهر کثیف پرجمعیت انواع لباسهای رنگارنگ مختلف را می‌بینند ومیتوانند باکمال سهولت مدلهای خوبی تهیه کنند .

زنان ترک بجای چادر پارچه‌ای بسرمی‌اندازند که موسوم است به‌ایزا (izza) وازابریشم آبی یا گلی ویاسفید وزرد مخلوط بارشته‌های سیم و زربافته‌شده‌است ودرزیر آن پیراهن گاز کوتاهی دیده میشود که آنهم بامفتولهای طلا ونقره گلدوزی شده است ودر روی این پیراهن نیم‌تنه گردی پوشیده‌اند ، کمربندی‌هم دارند که دارای قلاب طلای کروی شکل جواهر نشان‌است ونیم چکمه‌ای هم بپادارند که نمونهٔ آنرا دربوشهر دیدیم .

زنان ارمنی جامه های بلندی دارند و جاده های پرخاك شهررا باآنها جاروب میکشند . اینان نیزمانند زنان مسلمان هیچوقت باروی باز ازخانه بیرون نمی‌آیند . بعضی پارچهٔ موئی سیاهی بر صورت کشیده وپاره ای بادستمال های ابریشمی رنگین صورت را پوشانده‌اند امادرعوض بانخوت وتکبر جواهر گرانبهای درخشان را که بگیسوان آویخته‌اند ودستبند وسینه ریز را بکنجکاوان نشان میدهند . کفشهای آنها بطوری بدترکیب و زننده است که انسان باید سخاوت زیادی بخرج دهد تا بتواند از زشتی آنها اغماض کند و خانمهای قشنگ

وآراستهٔ بصره را معذوردارد ، اینها پوتین آبی و سبز رنگی که تکمه های مسین و شیشه‌ای دارد ومحصول ممالك متحده است میپوشند .

اگرخانمهای عیسوی ازطرز لباس وآرایش ملی کمی صرفنظر نموده‌اند درعوض مردان آنها بکلی ازلباس شرقی دست کشیده ومدهای فرنگی را اختیار کرده‌اند . شلوار خاکستری مایل بزردی دارند وژاکتی هم می پوشندکه نمی‌توان بدرستی شکل ورنك آنراتعریف کرد . این لباس بدترکیب حیثیت و شخصیت آنهارا ازبین برده‌است . برعکس ، اعراب که همیشه عبای زردوزی‌شده بردوش انداخته‌وچپیه وعقال که نشانهٔ ملی آنهاست برسر دارند نفوذ و شخصیت خودرامحفوظ داشته‌اند .



زن ارمنی در بصره

۷ سپتامبر - دوروزاست که بازتب بسراغ ما آمده است . ما نظر بهمکار بودن یا ابتلای دائمی به بیماری با اغلب پزشکان بومی یا اروپائی تماس حاصل کرده وباآنها آشنا شده‌ایم و بکومك آنها ازبحرانهای پردرد ورنج‌رهائی یافته‌ایم ، مخصوصاً دکتر قونسولخانهٔ بصره استحقاق آنرا دارد که ما همیشه‌ازطرز معالجات‌ومهربانی‌های اوسپاسگزار باشیم . اوهمه روزه‌میاید ومدتی درنزد دوبیمار خود میماند وبا دقت بمعالجهٔ آنها میپردازدو بجای آنکه گنین‌زیاد استعمال کند سعی داردکه‌باتقویت نیروی روحی واخلاقی مارا معالجه نماید .

مدت پانزده روز اتلاف وقت در فیلیه و روی شط کارون ونزدیك‌شدن فصل باران وبیم نرسیدن بباغهای‌هسپرید(۱) کافی بودکه‌اشخاص پرحوصله‌تر ازمارا هم‌مأیوس وبیمار کند اما این‌دکترمهربان برای اینکه مرا از افکار یأس‌آور خلاص و سرگرم نماید داستانهائی برای من نقل میکرد واطلاعات خوبی راجع به‌بصره واهالی‌آن بمن‌میداد .

میگفت : شهربصره درروی اراضی رسوبی جدیدی بناشده وازشهرهای بسیار قدیمی نیست

---

[۱] Hespérides اشاره بسه دختر «اتلاس» است که باغ بهشت آسائی داشتند. میوهٔ درختان این‌باغ سیب های طلا بود و اژدهائی که یکصد سر داشت این محصول گرانبهارا پاسبانی میکرد وهیچکس‌جرئت نزدیك‌شدن بآنها را نداشت اما هرکول‌پهلوان‌افسانه ای‌شجاعتی بروز داد و داخل باغ شد و آن اژدهای مهیب را کشت و سیب های طلا را تصرف کرد و این عمل یازدهمین شاهکار این پهلوان نامی‌بود(م)

زیراکه پس ازرحلت پیغمبر اسلام (ص) بتوسط عمر تأسیس شد ومخزن مال‌التجارهٔ کلده‌وبین النهرین گردید . تاریخ آن پراست ازجنگهای دائمی ترکان وایرانیان‌که بنوبت آنرا تصرف میکردند وبالاخره دراواخر قرن اخیر پس ازسیزده ماه محاصره بتصرف عجم ها درآمد . (عربها ایرانی راعجم میگویند) وتا دوران سلطنت کریم خان زند مالك آن بودند اما جانشینان پادشاه زند نتوانستند این قسمت گرانبهای متصرفات او را نگامدارند و چون برای نگاهداری تخت وتاج ایران بزد وخورد مشغول بودند ازمتصرفات دور دست کشور ایران دست کشیدند وآنها را برایگان تسلیم همسایکان خودکردند وبصره هم بتصرف عثمانیان درآمد . اگرچه از آن تاریخ ببعد متدرجاً سکنهٔ آن روبه تقلیل گذارده ونسبت بسابق تقریباً نصف شده است و حالیه‌بیش ازیازده‌هزار جمعیت ندارد ، بازهم مرکز تجارتی مهمی است وبا هندوستان روابط تجارتی دارد . خرمنهای گندم‌که در میدان دیدید نمونه ایست ازمال‌التجاره‌ای‌که باید بهندوستان فرستاده شود . خرماهم یکی ازمحصولات ممتازآن است‌که بخارج‌میبرند . این‌خرمای گندم‌گون‌بسیارشیرین‌است‌والکل فراوانی داردکه شهرت آن عالمگیر شده است . سبدهای نری‌راکه‌ازبرگ نخل‌درست میکنند ازخرما پرکرده وهمه روزه باکشتی بممالك خارجه‌میفرستند . نخل‌سود زیادی دارد . علاوه برمحصول خرماچوب آنهم برای ساختمان ابنیه مطلوب است واز برگ‌آنهم حصیر وطناب های محکم وزنبیل درست میکنند . خلاصه دکتر بدون اینکه بخواهد مانند یك نقال پیر ایرانی سیصد وشصت فایده برای نخل بیان کند بطور مختصر گفت نخل است و نخل که شرقیان آنرا پرستش میکنند و مسلمانان بداشتن آن افتخار مینمایند و تعجبی هم ندارد زیرا که‌ثمر آن‌هم‌مشروب است وهم مأکول ومایهٔ فخر ومباهات مسلمانان است .

قزوینی مورخ معروف میگوید :«نخل درخت پرخیر وبرکتی است‌که فقط درکشورهای اسلامی میروید . » پیغمبر(ص) هم فرموده است :« نخل راشریف بشمارید زیراکه بمنزلهٔعمهٔ شما میباشد واز باقیماندهٔ گلی‌که آدم را باآن سرشته‌اند بوجودآمده‌است».

بنا بعقیدهٔدکتر، بصره کانون‌اجتماع مذاهب‌است و شمارهٔآنها باندازهٔ انواع نخل‌ومحصولات گوناگون‌آن‌میرسد . نستوری‌ها ، سنی‌ها ، شیعه‌ها ، بابیها ،وهابیان ، یهودان ،ارمنیان ، عیسویان‌رومی وعیسویان کلدانی ،سوباها (Souba) ، یزیدیهاوغیره‌دراین‌شهر شانه‌بشانه راه میروند وکمتر اتفاق میافتدکه در میان آنها نزاع و مخالفتی بروز کند وهر فرقه‌آزادانه بدستورات مذهبی خودعمل میکنند اما طایفهٔ سوبا آداب و رسوم مذهبی عجیب و غریبی دارند .

سوباها که‌آنها را صائبین نیزمیگویند معبدومحرابی‌ندارند ، اینان‌نوعی ازمسیحیان‌هستند که به‌یوحنا اعتقاد دارند وعیسی را جانشین اومیدانند وتمام اعمال مذهبی‌آنان‌که مهم‌ترین آنها غسل تعمید است با آب انجام می‌یابد . اینها هروقت مایل باشند باآب شستشومیکنند اماسالی یکدفعه‌بطوراجباردرروزهای‌قبل‌ازعید بزرگشان بایدغسل کنندتاگناهان‌آنها بخشیده

شود . قبل از بخشایش گناهان باید تقدیمی مختصری بکشیش بدهند ، افراد این طایفه بیش از یک زن نمیگیرند وختنه هم نمی کنند . هرهفته کشیش نان فطیررا تبرک کرده ودر روی آن کنجد میریزد ومختصری از آن میخورد و بقیه را بین کسانی که تازه غسل تعمید کرده اند تقسیم میکند. دقت درطهارت وپرهیز از نجاست درنزد این طایفه بحدجنون رسیده است . کشیشان تأهل اختیار میکنند ولی زنان آنها از دست زدن باشیاء و اثاثه منزل خود ممنوع هستند و خود کشیشان باید بکارهای خانه بپردازند وغذای روزانه را بادست خود فراهم سازند .خوردن گوشت گاووگاومیش وبزوشتر برای آنها ممنوع است زیراکه این حیواناترا بسبب خلقت عجیبی که دارند ناپاک میشمارند وفقط گوشت بره وشیشك نررا مصرف میکنند . بعلاوه ذبح این حیوانات هم باید بدست کشیش انجام یابد ، انواع خوراکیها باید بادقت شسته‌شده ودرظروف چینی یامسین قرار گیرد ، عمل غسل‌هم باید پس ازازدواج وتولد بادقت کامل مراعات شود ولی در موقع مرگ تغسیل درکار نیست زیراکه سوباهاهیچ چیزرا نجس‌تر ازجسد میت نمیدانند وبا کمال‌نفرت ازآن گریزان هستند ونسبت بکسانی که‌درشرف مرگ هستند عمل بسیاروحشیانه‌ای انجام‌میدهند .

وقتیکه یکی ازافراد این فرقه بحال احتضارمیافتد اقوام وبستگانش او را بقبرستان میبرند وگودالی حفرمیکنند واورا زنده درگور میگذارند وبعد دراطراف قبرزانو زده ودر حال گریه وزاری انتظار آخرین نفس او را میکشند وپس ازجاندادن ، مقداری خاك روی او ریخته وبازمیگردندواین عمل برای آن است که پس‌ازمرگ‌او از دست زدن بجسد ناپاکش اجتناب‌کرده باشند .

بنابعقیدۀ آنها روح مرده پس ازچهل روزبعد ازمرگ درپیشگاه خدا حاضر میگردد . دراین مدت چهل روز اقوام ودوستان درمنزل مرده جمع میشوند وصبح وشام از غذائی که کشیش تبرك كرده است میخورند . این‌غذا مرکب است ازگوشت بره وماهی ومیوه وپس ازصرف غذا ،کسان مرده‌ازحضار درخواست‌میکنندکه برای اودعائی خوانده وطلب مغفرت نمایند. بدیهی است که‌این تشریفات چهل‌روزه متضمن مخارج زیادی است وبرای‌جبران آن بایدهریك ازحضار هدیه‌ای بخانوادۀ مرده بدهد .

صرفنظرازاین عمل وحشیانه‌که نسبت باشخاص‌محتضر معمول‌میدارند ، طایفۀ‌سوبا اخلاق‌ملایمی دارند ودرامانت وصداقت ضرب‌المثل هستند . کسب وپیشۀ آنها بیشتر ساختن مصنوعات‌فلزی وقلمزنی درروی نقره است که درآن‌مهارت خاصی دارند وچون فوق‌العاده مقید بمذهب‌خود هستندهرگز درتحت فرمان کشیشان موصل و روحانیان پروتستان‌درنمی‌آیند وابداً بمواعظ وتبلیغات آنها گوش نمیدهند .

از دکتر پرسیدم که محل سکونت آنها کجاست وآیا میتوان نزدآنها رفت واعمال‌آنها را ازنزدیك دید ؟

دکترگفت : شما هنوز ازبستر بیماری‌بلند نشده‌اید وبااین حال میخواهید بملاقات‌عیسویان

یوحنائی بروید ؟ اگر میتوانستید پرواز کنید و با بالهای خود بروید مسافت چندان زیادی نبود اما در این فصل غیر ممکن است که بسهولت بتوان بمحل آنها رفت زیرا دشتی که در مغرب شهر واقع شده است قسمت زیاد آن را آب فرا گرفته و باید در مدت هشت روز با طلاقهار ادورزد تا بمحل سکونت طایفهٔ سوبا رسید و در صورتی هم که مسافت زیاد نباشد من نمی توانم اجازهٔ چنین مسافرتی را بشما بدهم زیرا که هوای بصره تب خیز است و شما دو باره بنوبه های سختی مبتلا خواهید شد .

من بی اختیار گفتم : ای فرقهٔ سوبا خدا حافظ شما باشد ، من از ملاقات باشما بیزارم زیرا که ممکن است مرا هم مانند هم کیشان خود زنده بگور کنید و من ابداً چنین عمل وحشیانه ایرا استقبال نخواهم کرد .

فصل سی و یکم

مسافرت بر روی دجله ـ رفقای راه ـ مقبره اسدراس یهودی ـ جنگل مقدس ـ بگل نشستن کشتی ـ قبایل عرب ـ ورود به تیسفون ـ قصر سلاطین ساسانی ـ سلوسی ـ خرابه های آن ـ وضع حالیهٔ آن ـ شب در سواحل دجله ـ مراجعت بکشتی .

۸ دسامبر ـ بمحض اینکه ما از بستر بیماری بیرون آمدیم و توانستیم قدمی برداریم باین فکر افتادیم که حتی الامکان زودتر از هوای متعفن و مرطوب بصره فرار کنیم . دو دسته کشتی در میان بصره و بغداد سرویس منظمی دارند ، دستهٔ اول توسط کمپانی لنچ لندن اداره میشود که هر هفته یك کشتی از بصره ببغداد یا بالعکس حرکت میدهد ولی این کشتی ها تمیز نیستند زیرا که مسافرین آنها همه در عرشهٔ کشتی بطباخی وشست وشو اشتغال دارند .

دسته کشتی دیگر در تحت ادارهٔ ترکها است و ماهی دو مرتبه در این خط رفت و آمد میکند . یکی از کشتی های این دسته بنام موصل که یکهفته در حرکت تأخیر کرده بود امروز حرکت میکرد و ما در آن جای گرفتیم .

در این کشتی امور بر وفق ارادهٔ شیطان .. یا ترکها انجام میگیرد . نظر باینکه کارکنان آن بطور نامرتب حقوق میگیرند مجبورند برای بدست آوردن عایدات بهر نوع وسیلهٔ ناروائی متوسل گردند و موجبات زحمت مسافرین را فراهم نمایند . در عرشهٔ این کشتی قفس هائی است پر از مرغ که ملاحان آنها را در بصره خریده و به بغداد میبرند تا با چندشاهی سود بفروشند . صاحب منصبان خود خواه ترك انبارها را برای جا یدادن لوازم مسافرت خود اشغال کرده اند و عرشهٔ کشتی بصورت حیاط مرغدانی در آمده است . رفیق راهی هم داریم از اهالی کرس بنام کاپیتن دمینیسی Dominici که مدتی طولانی ناخدای همین کشتی موصل بوده و اکنون از کار خود دست کشیده و در بغداد اقامت دارد . این کاپیتن شجاع سر گذشت ناگوار خود را برای ما چنین حکایت کرد :

تقریباً یکسال پیش ، اولیاء امور ترکیه باین خیال افتادند که با کنتراتچیان هم مانند کارمندان خود رفتار کنند و پول آنها را مرتب نپردازند . یکی از آنها چون فهمید که مقصود آنها وعده دادن بقیامت است عصبانی شد و گفت : من ابداً یك کیسه زغال هم بدون پول نخواهم داد مگر اینکه آنچه طلب دارم بپردازید و بعد از این هم هرچه زغال خواستید بهای آنرا قبلا بدهید . کشتی موصل هم بانتظار وصول زغال حرکت خودرا بتعویق انداخت اما بمن امر شد که فوراً باید لنگر کشیده و براه افتم .

من برئیس کشتی رانی گفتم : انبار زغال خالی است و من نمیتوانم بدون سوخت حرکت کنم ، رئیس گفت : با این پاسخ عجیب ، ما دیگر بخدمت شما احتیاجی نداریم و درصورتیکه غیرممکن است بدون زغال حرکت کنید بهتر آن است که دست از کار بکشید .

من در پاسخ گفتم : کلمهٔ غیرممکن در زبان فرانسه وجود ندارد و دست خودرا در شکاف جلیقه فرو برده و رفتم .

کشتی موصل لنگر کشید و مغرورانه درروی دجله پیش رفت . پس از دو روز انبار زغال بکلی خالی شد و کشتی نتوانست بحرکت خود ادامه دهد اما چون میدانستم که کشتی کنجد زیاد بار دارد بملاحان گفتم : بهپیش ... بعوض زغال کنجد بسوزانید . بنابراین کنجد هارا روی آتش ریختند و ماشین بصدا در آمد و پس از هشت روز کشتی مظفرانه به بغداد وارد شد ولی مقدار کنجدی که بجای زغال بمصرف رسیده بود بهای آن بالغ برسی هزار فرانك میشد . من افتخار داشتم که فرمان امپراتور ترکیه را خوب اطاعت کرده و دراجرای آن ابداً تعلل نورزیده ام و نام فرانسه راهم در دجله از اعتبار نیانداخته ام اما رئیس کمپانی که شرافت و درستکاری را کلمات بی معنی میپنداشت از این عمل سودی هم برد و سرانجام چون یقین حاصل کرد که بدون پرداخت پول نمیتوان تهیهٔ زغال کرد و پولی هم درکار نیست بدولت پیشنهاد کرد که بهتر آن است که بعوض پول نقد هشتصد شتر که از غارت قبیله یاغی بدست آمده است بکنتراتچی داده شود . این پیشنهاد را دولت پذیرفت . کنتراتچی هم چون خوشوقت بود از اینکه باندازهٔ دو برابر طلبش را باو داده اند علوهمتی بخرج داده و بخشش شاهانه ای کرد و دویست الی سیصد شتر مفلوك را برئیس کمپانی بخشید .

کاپیتن چون باینجا رسید گفت : خلاصه قضایا بنحو مطلوبی انجام یافت و فقط من بزحمت افتاده بودم که کنجد بکارم تا شتر ببار آورد .

باری علاوه بر مسیو دمینیسی جوان ابلهی هم همسفر ما بود و بخیال اینکه کشتی های ترك بیش از کشتی های انگلیسی بگل می نشینند و وقت آنرا خواهد داشت که در آن مواقع در سواحل دجله بشکار پردازد با این کشتی مسافرت میکرد .

چون صحبت از شکار و بگل نشستن کشتی بمیان آمد من باین فکر افتادم که مبادا دوباره مانند زمانیکه در رود کارون با قایق بخاری مسافرت میکردیم مجبور بتوقف شویم و باز بمصیبتی گرفتار گردیم .

بنابراین بااضطراب ازدمینبسی که ناخدای سابق کشتی بود پرسیدم که آیا واقعاً مسافرت ماز بصره ببغداد طول خواهد کشید ؟

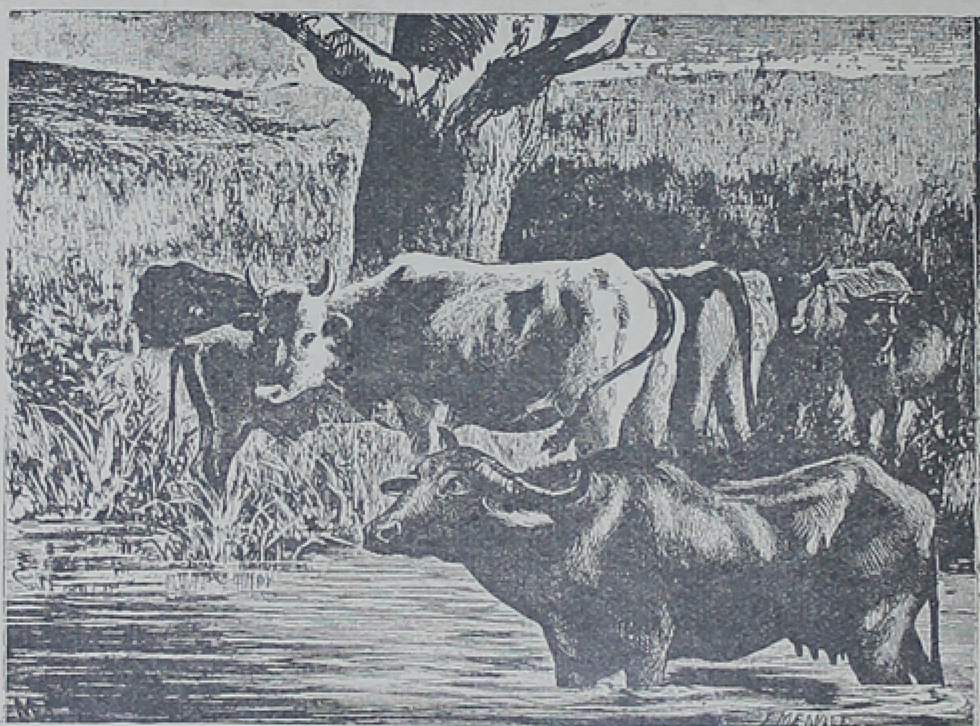
قهرمان کنجد گفت : نظر باینکه آب شط دراین موقع بالا آمده بیم آن نمیرود که کشتی بگل نشیند ، بعلاوه من آنرا طوری تعمیر کرده ام که شایستهٔ شناوری در دجله هست وممکن است در مدت هشت الی ده روز به بغداد برسیم ولی نمیتوانم بشما قول صریح بدهم و سوگند یاد کنم که آنچه میگویم واقعیت پیدا کند . من سالهای زیاد در این شط کشتی رانی کرده‌ام وهیچوقت تصادف نکرده است که دو دفعهٔ متوالی کشتی دریك محل درشن فرو رود زیرا که جریان آب سریع است واتصالا شن‌ها را بجاهای عمیق‌تر میبرد وغالباً فرمانده کشتی مجبور است که شاغول بدست گرفته وعمق آب را آزمایش کند مخصوصاً درفصل تابستان که آب فرو مینشیند کشتی رانی سخت است وروزها میگذرد تابتوان کشتی را ازشن بیرون آورد وبمحض اینکه رهائی حاصل شد ممکن است دوباره بفاصلهٔ کمی درشن فرورود وتولید زحمت نماید . درموقعیکه کشتی به تپهٔ شنی یالجن‌هائی که آب آورده برخورد کند ، مجبورمیشوند که آب دیگ را خالی کنند وبارها ومسافرین را باقایق بساحل برند تا کشتی سبك شود و بتوان آنرا آزاد کرد و چون از تمام این کارها نتیجه‌ای بدست نیاید اجباراً باید صبر کنند تا کشتی های دیگری برسند وآنرا ازگل درآورند . ملاحان ومسافرین همه ازچنین تصادفات واشکالات آگاه هستند ودراین مواقع مرد وزن وبچه همه باندازهٔ امکان وتوانائی خود درخالی کردن کشتی کومك میکنند وچون تخلیهٔ کشتی انجام یافت ودو باره براه افتاد ممکن است درفاصلهٔ ده کیلومتر دوباره درشن فرورود وباز این عملیات تکرار شود .

رفیق شکارچی ما بادقت گوش میداد وچون صحبت بپایان رسید گفت : من بسیار متأسفم که در این فصل بااین کشتی مسافرت میکنم ، هرگاه از این مطالب آگاه بودم صبر میکردم تافصل تابستان برسد ودرآن موقع که کشتی زیاد بگل می‌نشیند مسافرت کنم .

من باو گفتم : منهم متأسفم ازاینکه شما ازاین وقایع بی اطلاعید و در غیرموقع مسافرت میکنید ولی بااجازهٔ شما نسبت بشخص خودم احساس خوشبختی میکنم زیراکه هیچ مایل نیستم که مال‌التجاره را ازانبار بیرون کشیده ودرروی دوش بساحل حمل کنم .

خلاصه پس از چند ساعت کشتی به پیش آمدگی باریکی رسید که موسوم است به قرنه ودر آنجا دجله وفرات برای تشکیل شط‌العرب بیکدیگر ملحق میگردند .

بنابر روایات قدیم این محل باندازه‌ای آباد و باصفا بوده که آنرا بهشت روی زمین میدانسته اند ولی اکنون ساحل پستی است که درموقع طغیان رود درآب غرق میشود وچون آب فرونشست تبدیل به باطلاق بزرگی میگردد که درآنجا گاومیشان درلجن زار فرو رفته وبچرا مشغول میشوند . چند کلبهٔ گلی از دور درمیان نخلستان دیده میشود وگاو میشان درمیان مجاری آب خوابیده اند . تنه درخت کهنی ازدور نمایان است وچنین بنظرمیآید که سیصد سال ازعمر آن گذشته است ودیگرچیزی دراین دورنما دیده نمیشود ومسلم است که اگر نیاکان اولیهٔ ما



منظرهٔ قرنه

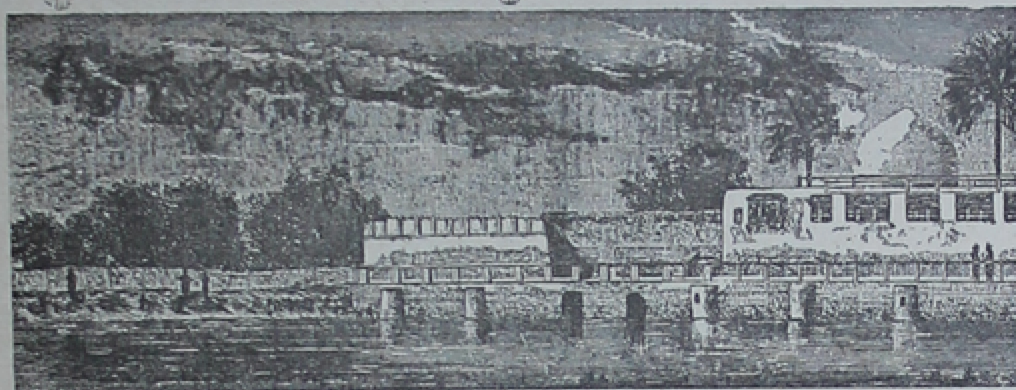
سر از خاك بلند کنند دیگر نظرشان بآن بهشت قدیمی نخواهد افتاد.

۹ دسامبر - اکنون شهر بابل تپهٔ خاکی بیش نیست ولی اسدراس(۱) که در این شهر با قوم یهود در اسارت سهیم بود ودارای آن خوشبختی وافتخار شد که هم وطنان خودرا از این جا به بیت المقدس ببرد در ساحل دجله در خواب ابدی فرو رفته است . کشتی در این جا برای سوار کردن چندنفر اسرائیلی که بزیارت مقبرهٔ او آمده بودند مختصر توقفی کرد ومن توانستم بفوریت عکسی ازمقبرهٔ این پیغمبر بردارم . این بنا دارای گنبدی است از کاشی که بطرز و اسلوب ابنیهٔ ایران زمان شاه عباس کبیر ساخته شده است و شاید قائمقام یك بنای قدیمی باشد زیرا که بنا بر روایات تورات در زمانهای بسیار دور هم یهودیان بزیارت این مکان میآمده‌اند واکنون هم اسرائیلیان درمواقع اعیاد بزرگ خود دسته دسته بزیارت آرامگاه این پیغمبر میآیند .

هرگاه مسافرین تمام مذاهب اززیارت مقابر پیغمبران وامامان خودممنوع شوند ، تمام شرکت

---

(۱) Esdras عزرا یکی از پیغمبران مشهور یهوداست که درقرن پنجم قبل از میلاد درسلك حیات بود و موفق گردید که ۴۷۷۵ نفرازهموطنان خودرا از بابل به بیت المقدس مهاجرت داده وبملیت ومذهب هم کیشان خود استقلال واستحکامی بدهد . چهار کتاب باو نسبت میدهند ولی کلیسای کاتولیك فقط دوجلد آنهارا از آثار او میشناسد(م) .



مقبرهٔ عزرا

های کشتی رانی انگلیس و ترك ور شکست خواهند شد زیرا که سود آنها در حمل ونقل همین زوار است .

درمسافت کمی ازاین مقبره درساحل راست شط درختانی هست که در زمینهٔ زرد رنگ دشت باسبزی تیره رنگی برجستگی دارد ، این جا جنگل مقدسی است که هرگز اره وتیشه بادرختان آن آشنائی پیدا نکرده است و اگر کسی یکشاخه از این درختانرا بشکند مرگ او حتمی است . اعرابی درآنجا چادرزده ومواظب هستند که کسی باین جنگل مقدس نزدیك نشود و در اطراف مقبره‌ای که یکی‌ازفرزندان کاظمین درآن مدفون است به پاسبانی این‌جنگل مشغول هستند . این پاسبانان اجازه دارند که درزمستان شاخه های‌خشکیده وبزمین‌افتاده رابرداشته وبسوزانند اما ازدست زدن‌بشاخه های تر بکلی ممنوع هستند وخودشان هم مردن از سرما را بسوزاندن شاخه های‌تر ترجیح میدهند وحاضر نیستندکه حتی در پنهانی هم در سرماهای شدید بآنها دست بزنند. درمیان اعراب محلی هم‌کسی نیست که‌ازمأخذ ومنشاء این رسم و عادت آگاه باشد ومن تصور میکنم که این رسم از مذهب قدیمی عیلامیها بیادگار مانده باشد زیرا که در قدیم اهالی شوش خدایان متعدد خود را در این جنگلها مخفی نگاه میداشتند .

۱۰ دسامبر ــ معروف‌است که اشخاص متفکرومالیخولیائی را باید بکشتی نشاندتادرشط های بزرك مسافرت‌کرده وازدیدن مناظر ودور نما های مختلف معالجه شوند ولی دجله چنین بیماران را معالجه نخواهد کرد زیرا که شط بطوری در داخل زمین فرو رفته که از کشتی نمیتوان دشتها و مناظر ساحل را تماشا کرد .

امروزصبح ازمصب رود کوچکی که‌درطرف راست بود گذشتیم وچند دقیقه بعد بشهر عماره رسیدیم و درآنجاتوقف کردیم . بنای این‌شهر جدید است ورونق آن بواسطهٔ کاروانهای زیادی است که از کرمانشاهان و شوشتر میآیند وگندم و نیل و سایر محصولاترا به‌بغداد میبرند . دراین‌جا جوجه وخرمائی‌راکه درکشتی بود خالی کرده وباجوجه و خرمای دیگری

مبادله کردند . این مبادله اشیاء همجنس مرا کاملا متعجب کرد وهرقدر توضیح خواستم کسی نتوانست سر آنرا بمن بگوید .

۱۱ دسامبر - رفیق شکارچی ما شکایت داشت که اکنون سه روز است من نتوانسته ام در ساحل بشکار پردازم و از این مسافرت هیچ نتیجه ای برای من حاصل نشده است . کاپیتن هم چون از شکایت متوالی او خسته شده بود گفت : بهتر این است که شما در کوت العماره پیاده شوید زیرا که در آنجا میتوانید آزادانه بگردش وشکار پردازید وسه روز بعد اگر مایل شدید ممکن است با کشتی انگلیسی موسوم بخلیفه دوباره بمسافرت ادامه دهید. در آنجا شکار فراوان است وشما کاملا بآرزوی خود موفق خواهید شد .

رفیق ابله ما از نصایح کاپیتن خوشوقت شده ودر کوت العماره پیاده شد پس از عزیمت او سه دفعه کشتی ما بگل نشست ولی چندان سختی ندیدیم زیرا که فقط مسافرین از کشتی پیاده شدند وچون کشتی سبك شد از گل رهائی یافت وبراه ادامه داد .



دهکده ای در کنار دجله

ماهم از این توقف مختصر استفاده ای کرده بچادرهائی که یك قبیله کوچك عربی در آنها منزل داشت رفتیم . مردان این قبیله قیافه های وحشی وخشنی دارند ، لباس آنها منحصر است به پیراهن بلند پشمی بلوطی رنگ یا آبی و دستمالی برسر دارند که طنابی از پشم شتر بدور آن پیچیده است . نیزه های بلندی هم در دست دارند که مغرورانه بآنها تکیه کرده اند . زنان هم با پوست گندم گون خود دارای صفات مردانه هستند ولباس آنها هم مانند مردان است وفقط با حلقه های

متعدد نقره که به‌بینی آویخته وخلخالهای درشت مسین که درمچ پادارند ازمردان جوان قبیله تشخیص داده میشوند .



شیخ قبیلهٔ شمر

چنین بنظرم آمد که این قبیله هم شعبه‌ایست ازقبیلهٔ بنی لام و شغل آنها تربیت کردن اسبهای ممتاز عربی است . در جنوب عماره هم قبایل دیگری زندگانی میکنند که موسومند به بنی ابومحمد و شغل آنها خرید و فروش و تربیت گاو میش است . درنزدیکی بغداد هم دشتهائی‌است که قبایل شمردرآنها زندگانی‌میکنند ، اینها چادرنشینان نیرومند بابلی‌ودشمنان سرسخت عثمانیان‌هستند . قبایل‌بنی‌لام وبنی‌ابومحمد وشمر غالباً بسرقت‌میپردازند وازچپاول وغارت زندگانی میکنند وازاین کارعار نداشته بلکه افتخار هم دارند که بهترین شغل‌را اختیارکرده اند .

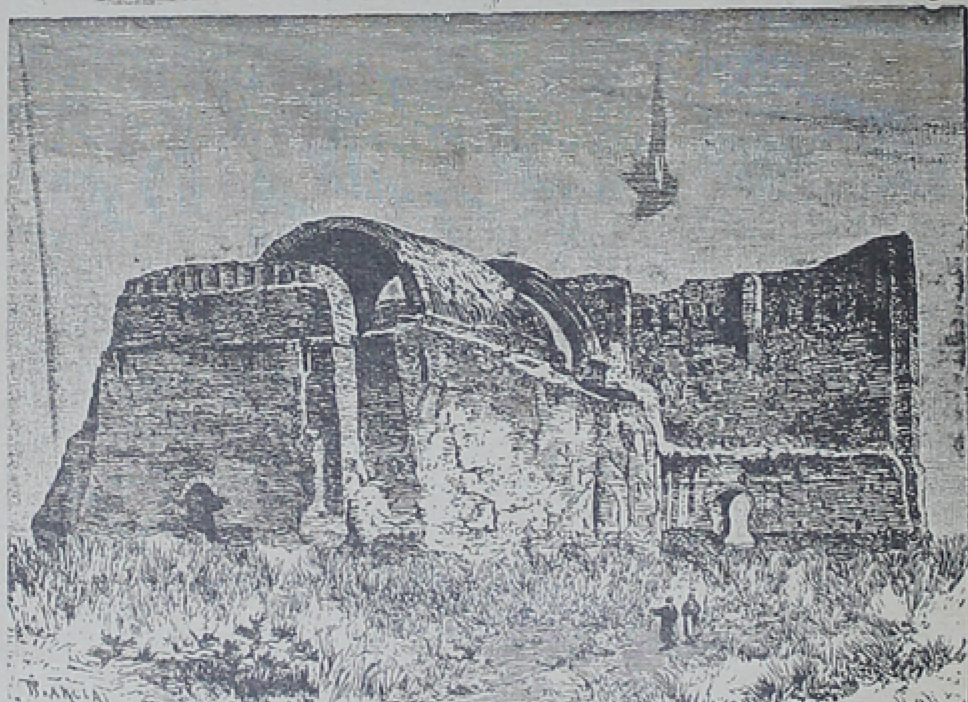
باری زندگانی دارای خوشیها وناخوشیها وبدبختیها است که متوالیاً انسان باآنها مواجه میشود . اکنون رانندهٔ کشتی نمیتواند درست آنرا اداره کند زیرا در دفعهٔ اخیر که بگل نشست شکستی بآن واردآمد . درموقع بروز این حادثه ماچند ساعتی‌مجبور بتوقف شدیم‌و بتماشای‌صحنهٔ مباحثهٔ دو کاپیتن قدیم و جدید پرداختیم .کاپیتن‌دمینیسی شجاع بملامت کردن رقیب خود پرداخت و شرح مفصل و وحشت آوری از غرق شدن کشتی و وسایلی که توانست بکار برد تا از غرق شدن نجات یابد نقل‌کرد و افتخار میکرد که باکشتی شکسته توانسته بود نه‌فقط در روی شطوط بلکه درمیان صخره های دریائی و طوفانهای شدید دریای‌پاتاگنی(۱)هم بدریانوردی پردازد وبقدری گفت که‌رقیب خود راسرافکنده وشرمنده کرد . ولی ماچنین صدماتی‌گرفتارنشده بودیم وطرف عصر کشتی براه افتاد

۱۲ دسامبر -کاپیتن کشتی باطناً کدربود ازاینکه یکی ازمسافرینش‌شکار اردکهای وحشی را به‌ماندن درکشتی ترجیح‌دادو نظر باینکه‌هرزحمت ولیاقتی باید پاداشی داشته باشددیروز بمامژده‌داد که درمقابل وفاداری که مانسبت باو بروز داده ودرکشتی مانده ایم درنزدیکی خرابه‌های‌تیسفون توقف خواهد کردتاما بتوانیم ازتماشای این خرابه های باستانی‌بهره‌مند شویم بنابراین‌امروزدرمدت‌چهارساعت کشتی شبه جزیره‌ای‌را که درروی آن پای‌تخت‌خسرو پرویز قرار دارد دور زد درصورتیکه میتوانست بفاصله بیست دقیقه از برزخ عبور کند و خوشبختانه بمافرصتی‌داد که چند دقیقه بسیاحت این‌کاخ باعظمت باستانی ایران بپردازیم مقارن ظهر بود که کشتی درکنار بنای عظیمی پهلو گرفت که ماآنرا طرف صبح از دور مشاهده میکردیم .

---

(۱)Patagonie ناحیه ایست ازامریکا که درجنوب ممالك شیلی وآرژانتین واقع است (۲)

تیسفون یا طاق کسری (طاق خسرو) بالتمام با آجر ساخته شده و جلوخانی دارد بطول نود و یک متر و ارتفاع سی و پنج متر، درمیان این جلوخان بسیار وسیع تالار بزرگ مسقفی است که سی و پنج متر عرض آن است و حالیه مرتفع ترین قسمت این بنا میباشد. در طرف راست و چپ این تالار



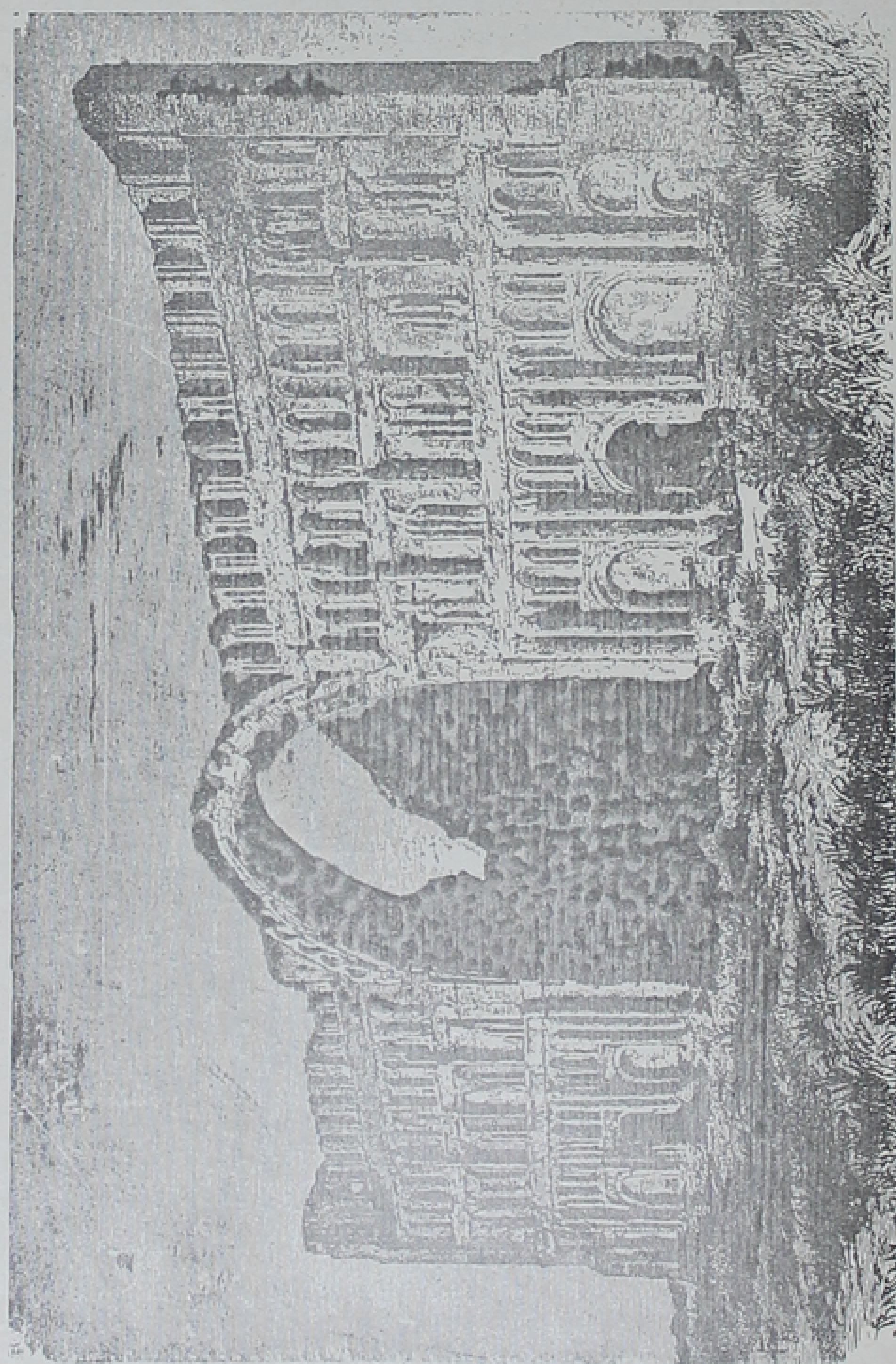
نمای پشت طاق کسری

مرکزی گالریهائی وجود داشته که البته اقامتگاه پاسبانان و مراجعین و دبیران پادشاهی بوده است و معلوم است که اطاقهای این گالریها حرمسرای پادشاهان ساسانی نبوده اند زیرا که آنها حرم خاصی داشته و زنانشان از انظار بیگانه برکنار بوده اند. این رسم قدیمی هنوز هم در ایران معمول است.

کاخ سلطنتی تیسفون از حیث شکل با کاخ پرسپلیس تفاوت زیادی دارد ولی از حیث دربار که در آن شاه بار عام میداده و حرمسرا که محل زندگانی خصوصی شاه بوده یکسان است و گمان میکنم که تشخیص من مقرون بصحت باشد و در طبقه بندی ساختمانهای هخامنشی فارس که یک قسمت را دربار و قسمت دیگر را حرمسرای شاهان تصور کرده ام و کاخهای باوسعت و با اهمیت سروستان و فیروزآباد را که اندرونی و بیرونی آنها در یک محوطه است اقامتگاه حکام ایالات پنداشته ام اشتباهی نکرده باشم، چنانچه قصر تیسفون خراب شده و از میان رفته است و باشکال میتوان شالودهٔ دیوارها و عظمت و وسعت تالارهای جنبین آن را تشخیص داد.

عمارت حرمسرا و قسمت های فرعی آن بطوریکه در پرسپلیس هم مشاهده کردیم همه با خشت و گل بنا شده بودند و اکنون بشکل تپهٔ خاکی در آمده اند و معلوم است که بطور غیر منظم حفریات و

کاوشهائی هم در آنها بعمل آمده است وچیزمفیدی بدست نیاورده‌اند .
چند عدد ازمسکوکات پارتها وتکه های سفال دراین تپه‌ها پیدا شده است ونکته جالب توجه این است که مسکوکات ساسانی دراین ویرانه‌کمتر ازمسکوکات پارتها دیده شده است ومؤید عقیدهٔ مورخین قدیمی است که تأسیس شهری را درشبه‌جزیرهٔ تیسفون به‌واردان (Vardane) نامی‌که معروفیت ندارد نسبت داده‌اندکه شاید ازسلسلهٔ شاهان اشکانی بوده‌است . باستثنای‌دو درب طبقهٔ تحتانی ودرگاه بزرك مرکزی منفذ ومدخل دیگری دراین جلوخان وجودندارد ولی درعوض ازچهار طبقه‌ستون کوچك که دربدنهٔ ساختمان واقع شده‌اند زینت یافته است و این ستونها هم در قسمت فوقانی بوسیلهٔ طاقهای کوچکی بهم اتصال پیدا کرده اند . در نظراول چنین می‌نمایدکه این ستونهای کوچك برای تزیین قصرساخته شده باشند ولی درواقع چنین نیست بلکه بمنظوراستحکام این دیوار قطورمیباشندتابدون تکیه گاه دیگری بتواند درمقابل مرورزمان وتکانهای زلزله مقاومت نماید.
بنابرروایات مورخین تمام این ستونها ازصفحات نقره پوشیده بوده‌اند ولی من‌گمان میکنم که نقره خالص نبوده وشاید صفحاتی ازمس بوده‌که روکشی ازآب نقره داشته اند ومانند گنبد های مطلای قم و شاه عبدالعظیم بوده اند اما مسلم است که این ستونها دارای پوششی بوده اند زیراکه آجر های آنها تراش خوبی ندارند و با تزیینات قابل توجه سردر هم‌آهنگ نیستند .
وقتیکه انسان باین تالار بزرك وارد میشود ازدیدن این شاهکار باعظمت مبهوت میگردد یك قسمت ازبام قطورآن خراب شده است . مسلمانان عقیده دارندکه این‌طاق درروزتولد پیغمبراسلام[ص] ازشدت شادی‌تکان خورده وقسمتی ازآن فروریخته است . قسمت‌های باقی مانده صورت اولیه خودرا حفظ‌کرده اند . لوله های سفالی زیاد درطاق دیده میشوند . اعراب میگویندکه این لوله‌ها برای دودکش چراغهائی بوده‌اند که‌شبها تالاررا مانند روز روشن‌میکرده‌اند . درگاهی که درمنتهی‌الیه تالاردیده‌میشودبرای ورودشاه بوده‌که ازحرمسرا میآمده وبرتخت سلطنتی جلوس میکرده‌است.
درمقابل طاق پردهٔ عریض وطویلی‌آویخته بوده که چون شعاع‌آفتاب ازشکاف آن بدرون میتابیده درباریان میفهمیدند که‌آمدن شاهنشاه برای بار عام دادن به بندگان نزدیك است و مهیای استقبال اومیشدند . فردوسی‌میگوید :«وقتیکه روز قائمقام شب‌گردید پردهٔ‌بزرك مقابل دررا بازکردند ومراجعین بحضورشاه باریافتند . »
پرده های طلائی یاارغوانی ودیوارهای نقره پوش وفرشهای نفیس عریض وطویل گرانبها که در روی حصیرهای ضخیمی گسترده بوده‌اند و پارچه های ابریشمی لطیف‌که برای زینت بدیوارهاآویخته بودندوازهمه بالاترتخت عاجی‌که در صدرتالار جایداشته وشاهنشاه درروی آن‌جلوس مینموده و درباریان متعدد‌که جزء تجملات شاهان آسیائی میباشند و در اطراف تخت دایره‌وارمیایستادند ، چشمان واردین را خیره میساخته‌اند وابهت وجلال این دستگاه



جلوخان طاق کسری

بی نظیر چنان تأثیری داشته که همه در مقابل آن سر تعظیم خم میکرده‌اند . البته هنگام شب هم که روشنائی هزاران چراغ سیمین و زرین آویختهٔ بسقف تالار با اشعهٔ ستارگان رقابت میکردند تأثیر این بساط باعظمت بیشتر بوده است .

افسوس که مرور زمان و دستهای ناپاک مردم غارتگر بچنین دستگاه باعظمتی حمله‌ور شده و

تاآنجا که توانسته‌اند ازویران کردن آن فروگزاری نکرده‌اند .
اما هیکل بنا باندازه‌ای باستحکام بوده که دست رومیان واعراب غارتگر و ترکان حریص نتوانسته است باسکلت محکم آن آسیبی وارد سازد و فقط توانسته‌اند قطعاتی از قسمتهای فرعی آنرا ازجای درآورند .
درمقابل تالار بزرك حیاطی وجود ندارد ودرجنبین آنهم تالار دیگری دیده نمیشود وتنها اسکلت بااهمیت این کاخ غول پیکراست که هنوزهم ازعظمت وتوانائی پادشاهان تیسفون حکایت میکند .
آخرین مهمانان این کاخ باستانی یعنی مرغان شبگرد باآن صداهای حزن‌آور و کلاغانی که ازویرانی‌این کاخ سیاه پوش شده ودرماتم سکنهٔ آن بسوگواری مشغول بودند ، ازصدای پای‌ما که‌درهرآن بواسطهٔ انعکاس درسقف زیادترمیشد وحشت کرده ومانند تیری کهازکمان رهاشود فراراختیار کردند واین‌کاخ غم انگیزرا یکسره تحویل مادادند .
ای شاعر ، چنگ خود بدست گیر وآنرا با اشعار دلپذیرت هم‌آهنك ساز و قبل از آنکه انگشتان خودرا قطع کنی وسازت را بسوزانی برای‌آخرین بار در مقابل این‌کاخ ویران مرثیه سرائی‌کن وناله های جانسوزخودرا بگوش مابرسان(۱)

شیون باربد برخسروازشاهنامه فردوسی

کنون شیون باربد گوشدار	سر مهر مهتر بآغوش دار
چوآگاه شد باربد زانکه شاه	بپرداخت ناکام و بی رای گاه
ز جهرم بیامد سوی تیسفون	پرازآب مژگان و دل پرزخون
بیامد بدان خانه او را بدید	شده لعل رخسار او شنبلید
زمانی همی بود برپیش شاه	خروشان بیامد سوی بارگاه
همی پهلوانی بر او مویه کرد	دو رخسارهٔ زرد و دل پرزدرد
همی گفت الا ای ردا خسروا	بزرگا سترگا دلاور گوا
کجات‌آن بزرگی وآن دستگاه	کجات‌آنهمه فرو بخت وکلاه
کجات‌آنهمه برزوبالای وتاج	کجات‌آنهمه یاره وتخت عاج
کجات‌آن‌شبستان ورامشگران	کجات آن دژوبارگاه سران
کجات افسر و کاویانی درفش	کجات آنهمه تیغهای بنفش
کجات آن سرافرازجانو سپار	که باتخت زربود و باگوشوار
کجات‌آن سر خودو زرین زره	ز گوهر فکنده گره برگره
کجات‌اسب شبدیززرین رکیب	که زیر تواندر بدی ناشکیب

---

(۱) مؤلف دراین‌جا قسمتی ازشاهنامهٔ فردوسی یعنی نوحه سرائی باربدرا برخسرو ترجمه کرده است ولی ما بهترآن دیدیم که عین اشعار شاعر بزرك نامی خودرا زینت افزای کتاب نمائیم .

کجات آن سواران زرین ستام — که دشمن شدی تیغشانرا نیام
همه گشته از جان تو نا امید — کجات آن هیونان وپیل سپید
کجات آنهمه را هوار اشتران — عماری زرین و فرمان بران
کجات آن سخنگوی شیرین زبان — کجات آن دلورای روشن روان
ز هر چیز تنها چرا ماندی — ز دفتر چنین روزکی خواندی
مبادا که گستاخ باشی بدهر — که زهرش فزون آمد از پای زهر
پسر خواستی تابود یار وپشت — کنون از پسر بختت آمد بمشت
ز فرزند شاهان بنیرو شوند — ز رنج زمانه بی آهو شوند
شهنشاهرا فرو نیرو بکاست — چوبالای فرزند او گشت راست
هرانکس که اوکار خسرو شنود — بگیتی نبایدش گستاخ بود
همه بوم ایران تو ویران شمر — کنام پلنگان و شیران شمر
سر تخم ایرانیان بود شاه — که چون او نبیند کسی تاج وگاه
شد این تخمه ویران وایران همان — بر آمد همه کامهٔ بد گمان
فزون زین نباشد کسیرا سپاه — زلشگر که آمدش فریاد خواه
گزند آمد از پاسبان بزرگ — کنون اندرآید سوی رخنه گرگ
بشیر وی گویند بی شرم شاه — نه‌این بد سزاوار این پیشگاه
نباشد سپاه تو هم پایدار — چو برخیزد ازچار سوکار زار
روان تو را دادگر یار باد — سر بدسگالت نگون سار باد
بیزدان و نام تو ای شهریار — بنوروز و مهر و بخرم بهار
اگردست من زین سپس نیزرود — بسازد مبادا بمن بر درود
بسوزم همه آلت خویش را — بدان تانه بینم بداندیش را
ببرید هرچار انگشت خویش — بریده همی داشت درمشت خویش
چو درخانه شد آتشی برفروخت — همه آلت خویش یکسر بسوخت

۱۳ دسامبر - درموقع صعود ازپلکانهای خراب مناره های گوتیك یاسایر منارهای بلند من چیزجالب توجهی مشاهده نمیکردم . درچنین مواقع انسان درحال بالا رفتن گرفتار نفس تنگی و زکام میگردد و پس از آنکه چهار صد یاپانصد پله را طی کرد نفس زنان ببالای بامی میرسد که درمعرض بادهای بسیار سرد واقع شده است وبانهایت ترس و لرز مجموعه ای از بامها ودود کشهای بخاری ولکه های سبز مزارع وبیابانهای خاکستری رنك را می بیند و درمقابل مناظر مختلفی ازدریا و دریاچه ورشته جبال پست وبلند مبهوت میماند و بالاخره با شتاب مایل بنزول میگردد و غلطزنان از پله‌ها سرازیر میشود و سرانجام پس از دیدن صدمات و کشیدن سختی‌ها که در موقع صعود ونزول تحمل نموده احساس خوشوقتی مینماید که میتواند پای خودرا به زمین بگذارد.

این خیالات بسی دیر یعنی درموقعیکه من بکومك پاها وآرنج ها و زانوها خود را بجاهای خشن دیوارهای کاخ تیسفون که ازآسیب مرورزمان ودست انسان خراب شده آویخته بودم و بطرف بالامیرفتم بخاطرمن آمدند .

اکنون من باندازهٔ بیست متر دربالای زمین هستم وخود را برواقی آویخته‌ام که فقط شایستهٔ نگاهداری خفاشان وجغدان یعنی مهمانان عادی این محل تاریك است . بالاخره بازحمت زیاد خودرا ببالای بام رساندم وتوانستم آزادانه این دورنمای تاریخی را که درزیرپای من گسترده است تماشاکنم وازبالای این رصدخانه قرون عدیدهٔ گذشته‌را به بینم .

دراین محل مرتفع دشت وسیعی را می‌بینم که دجله از میان آن عبور میکند و بکومك دوربین سفری کوچك نه‌فقط‌میتوانم محل‌شهر تیسفون‌را که اعراب درروی‌آن چادرهای گندم‌گون خود را برپا داشته اند به بینم بلکه مقبره سلمان فارسی را هم می‌بینم و میدان چشم اندازم از آب های تیره رنگ شط هم تجاوز کرده ودر ساحل راست‌آن چندتپهٔ مرتفع‌را هم می‌بینم که تنها‌آثار باقی ماندهٔ شهر مشهور سلوسی هستند وخوب احساس میکنم که این دوشهر یعنی تیسفون وسلوسی مانند دوخواهر حسود عمرخودرا بپایان‌رسانیده‌اند . اگریکی پیش قراول مغرب بوده دیگری هم افتخار نگاهبانی سرحدات ایرانرا داشته است .

شهر تیسفون‌که شاید توسط پارتها ویا آخرین پادشاهان هخامنشی بنا شده‌است حق‌داردکه بقدمت تاریخی خود افتخار نماید اماشهر سلوسی که درزمان جانشینان اسکندر بوجودآمد درمدت کمی‌رقیب خود را درخسوف قرار داد ودرحینیکه شهرایرانی یعنی‌تیسفون هنوزمحلهٔ حزن‌آوری بودکه قشون‌سیت درآن اردو زده بود ، سلوسی پیوسته باسرعت رو بترقی و توسعه رفت .

بالاخره این شهریونانی ترقی فوق‌العاده‌ای کرد وپیوسته ثروت وجمعیت‌آن زیاد تر شد و شماره سکنهٔ‌آن به‌ششصد هزار نفررسید . درزمان پلین Pline (۱) هم شهرآزادی بودو اخلاق غربی خود را درمیان ممالك وحشی ازدست نداده بود . مجلس سنائی داشت مرکب ازسی‌نفر عضوکه ازمیان اشخاص باهوش و ثروتمند انتخاب شده بودند وخلاصه‌آنکه ملت در تشکیل دولت شرکت داشت وهستهٔ مرکزی پیاده نظام‌که بسی برلشکر شاه تیسفون برتری داشت‌درهمین‌شهر بود . بدبختانه دراین موقع اهالی سلوسی مشغول سیاست بازی شده و دسته های مخالف سخت درکشمکش ونزاع‌افتاده‌بودند . رؤسای دسته های ضعیف هم بجای اینکه بشکست‌خوداعتراف کنندبه‌پارتها متوسل شده‌ودشمنان‌سرسخت‌خودرا بکومك طلبیدند

---

(۱) یکی ازعلمای طبیعی‌قدیم‌است‌که یکدوره تاریخ‌طبیعی در۳۷جلد نوشته ومطالب‌تاریخی وعلمی‌آن قابل‌استفاده‌است . این دانشمند درموقع آتش‌فشانی کوه وزوو Vesuve در ایتالیا که‌درسنه ۷۹ شهرهای هرکولانوم وپمپئی‌را در زیر خاکستر مدفون کرد بقصد نجات سکنهٔ آنجا در حالیکه یك دسته کشتی درزیر فرمان داشت بشهر استابی رفت وچون خواست از نزدیك ناظرآتش‌فشانی‌باشد ازاستنشاق ابخرهٔ موذی آنکوه خفه‌شد ودرگذشت .

تابرای غالب ومغلوب قانون گذاری نمایند ودردعاوی آنها قضاوت کنند وهمین قضاوت موجب آن شد که شهرسلوسی روبانحطاط وسقوط برود . علاوه براین درزمان مارك آنتوان ، [۱] لوسیوس وروس (۲) برخلاف معاهده رفتار کرده شهررا غارت نمود وپس ازغارت آتش زد وبدتر ازهمه اینکه سکنهٔ شهرپس ازدیدن اینهمه مصیبت گرفتار حملهٔ طاعون شدند وچنین شهر پرثروت وباعظمتی چنان بزمین خورد که دیگر نتوانست درروی پای خود بلند شود وبعد هم به تصرف سور(۳) درآمد وبالاخره تابع ساسانیان شد وباز بنوبهٔ خود مانند یکی ازمحلات خارج شهر تیسفون گردید .

امروزه جزیك محوطهٔ پرخاك اثری ازشهر سلوسی باقی نمانده و اراضی حاصلخیز زیادی که این شهرعظیم مانند عقاب درزیر شهپرخود قرارداده بود اکنون پایمال گله داران است.

خلاصه چون آفتاب درشرف زوال بود وبایستی زودتر خود را بساحل رسانده سوار کشتی شویم از سیاحت جزئیات خرابهٔ تیسفون دست کشیده واز میان خارستانها و نباتات باطلاقی عبورکردیم وازراه باریکی که بوسیلهٔ سارقین و گرازان درمعبرما ایجادشده بود بدون زحمت زیاد بساحل رسیدیم .

بمحض اینکه آفتاب باما مراسم تودیع بعمل آورد ومارا ازآخرین اشعهٔ ضعیف خود محروم کرد وجای خود را بتاریکی واگذارد ، درجهٔ هوا یکدفعه باسرعت زیادی روبه تنزل گذارد . من درساحل نشسته ودرصدد دیدن چراغهای کشتی بودم ولی همانطورکه گوشهای خستهٔ من از استماع هرصوتی محروم شده بود چشمان من هم آن توانائی راانداشت که درتاریکی نفوذ کند و مایل بودم که زودتر بکشتی رفته استراحتی بکنم .کاپیتن دمینبسی بابی صبری متصل بطرف چپ وراست نگاه میکرد و گاهی هم میآمد وبآتشی که بزحمت روشن کرده بود مددمیرسانید ، آتش هم یکطرف بدن مارا کباب میکرد درصورتیکه طرف پشت ما ازسرما منجمد میشدناگهان کاپیتن متوحشانه گفت :

« آیااین دود وشعلهٔ آتش را که دراطراف ماروشن شده است می بینید ؟ این آتش هارابیابان گردان وحشی روشن کرده اندواگربفهمند که عدهٔ ماقلیل است مسلماً بقصدغارت بماحمله خواهندکرد. هنوز یکماه نمیگذردکه همین اعراب وحشی قونسول انگلیس را درهمین نواحی بکلی لخت کردند وهرچه داشت بردند وفقط یکمشت روزنامه وکاغذ برای اوباقی گذاردند .خوشبختانه اوتوانست پس از رهائی از دست سارقین بااوراق روزنامه تایمز لباس نازکی برای خود درست کند وباوضع مضحکی خودرا به بغداد رساند . امامن خیال نمیکنم که اگر بماحمله ور شوند پس ازلخت کردن مارا آزاد گذارند . بهتر آن است که زودتر آتش را خاموش کنید

---

(۱) Marc - Antoine یکی از دوستان جنگجوی قیصر روم بود که فتوحات شایانی کرد و سر انجام در شهر اسکندریه محصور گردید و مجبور بخودکشی شد . [۸۳ قبل ازمیلاد]

(۲) Lucius vérus یکی ازقیصرهای انتخابی رم است(۱۳۰-۱۶۹)

(۳) الکساندر سور Sévère امپراتور روم بود(۲۰۸-۲۳۵) (م)

وخاکستر آنرا هم درزیر شن‌ها مدفون سازید واثری ازخود بجا نگذارید وفوراً فرارکنید در طرف راست ما خارستان صعب العبوریست و در سمت چپ هم ساحل شط خراب شده یاآب آنرابرده‌است ونمیتوان درتاریکی شب باجنگ وگریز عقب نشینی کرد مگراینکه‌ماهتاب بتابد ودر روشنائی آن بتوان راه فراری بدست آورد ودرآنصورت‌هم‌البته باید باخطر دیگری مواجه گردید یعنی باید فوراً خودرا بشط انداخت وشنا کنان بکشتی رسیدواینهم کارخطرناکی است .

خلاصه وحشتی که ازاین بادیه نشینان درما تولیدشد وبیم آنکه مبادا غفلتاً دردامی‌گرفتارشویم وفرصت آنرا نداشته باشیم‌که اقلا از اسلحهٔ خود استفاده کنیم وبدترآنکه سرما وگرسنگی هم سربار بزرگی شده بود هرثانیه‌روزی درنظر ماجلوه میکرد . برای گریزازاین اوضاع وحشتناك بمشورت پرداختیم وهریك برای استخلاص راهی‌را میجستیم . خوشبختانه درهمین موقع‌صدای آب سکوت شب‌را برهم زد . کاپتین باعجله بطرف شط دوید ومعلوم شدکه‌قایق بادبان داری از کوت‌العماره سرازیرشده وازاین‌ساحل عبورمیکند . کاپتین ازآنها استمداد طلبید . قایق بکنارآمد ومادرآن داخل شدیم وخودرا بکشتی رساندیم .

پس ازیکساعت راه پیمائی چراغهای کشتی نمایان شد وقایق توانست مارا بکشتی برساند . همینکه کشتی حرکت کرد درفاصلهٔ کمی دوباره بگل نشست وکارگران چندین ساعت بزحمت افتادند و بالاخره آنرا دوباره براه انداختند وخلاصه آنکه نصف‌شب من توانستم بسالون کشتی وارد شوم‌که هم اطاق خواب وهم اطاق کار وهم اطاق غذا خوری وهم منزلگاه تمام‌مسافرین بود . سفره گسترده شد غذائی‌خوردیم وباستراحت‌پرداختیم واز خارستان و بادهای سرددرپناه ماندیم ودیگر حرفی ازبیابان‌گردان ودرست کردن لباس ازروزنامه تایمز درمیان نبود . من چندین بارشکر خدا را بجای‌آوردم‌که از این مصائب رهائی حاصل کرده‌ایم.

کاپتین بناخدای کشتی گفت : من امشب ازشام خوردن درکشتی مأیوس شده بودم مگرچه اتفاقی افتاده‌بودکه بساحل نیامدید ؟

- هیچ .

- چطور هیچ شما میبایستی سه‌ساعت پس ازپیاده کردن مادوباره بساحل بیائید ومارا سوار کنید علت تأخیرشما چه‌بوده‌است؟

- من‌تأخیر کرده‌ام! ابداًچنین چیزی نیست‌واصراری داشت‌که ثابت کندکار بدی‌نکرده‌است.

فصل سی و دوم

ورود به بغداد - منظرهٔ شهر - کشتی وکلك وقفه - قایق های بابلی بنابروایت هرودت - حجاریهای نی‌نوا - قونسولخانهٔ فرانسه - زندگانی درکلده - تأسیس بغداد - دروازه و

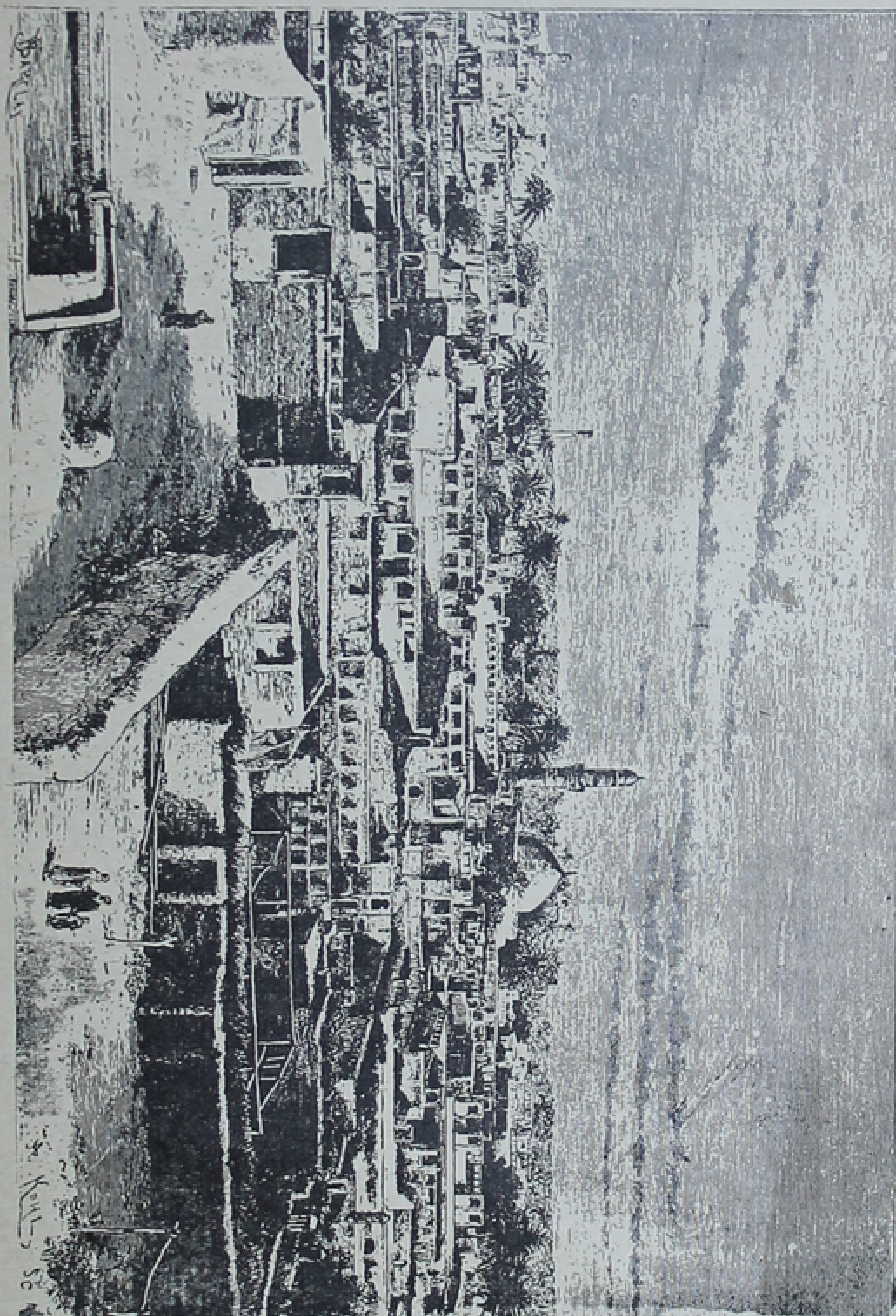
برج طلسم - مقابر شیخ عمر و عبدالقادر - فرق چهار گانهٔ سنی - وهابیها - روز عید در بغداد - جوش بغدادی .

۱۴ دسامبر - ملاحان باشتاب درسالون کشتی میدوند و از جلو یاعقب بطرف دیگر میروند کشتی موصل این مزیت راهم داشت که سالون را از هر دو طرفین کشتی قرار داده بودند و ملاحان متصل در آن آمد و رفت میکردند . بالاخره به بغداد رسیدیم و کشتی در بندر لنگر انداخت . بمحض اینکه سپیده دمید و هوا روشن شد من بلند شدم و از سالون بیرون آمدم و باکمال تعجب مشاهده کردم که در عرشهٔ کشتی و در بالای قفس مرغان بقدری شبنم نشسته که گوئی برف کمی بر آن باریده است . بطوریکه میگفتند این اولین شبنمی است که یخ بندان زمستانی را اعلان میکند و من بسی خوشوقت بودم که در چنین هوائی از منزل کردن شب در میان خارستان تیسفون آنهم بدون شنل یالحافی رهائی یافته‌ام .

آب و هوای شرقی تعجب آور است . در اینجا زمستان هم نمی تواند بزمین لباس ماتم بپوشاند وفقط منظرهٔ آنرا کمی تغییر میدهد و با اینکه هوا سرد است شهر بغداد درمیان درختان سبزی دیده میشود و مانند فصل بهار جلوهٔ خاصی دارد . آسمان بتدریج روشن ترشد و در ساحل راست ابنیه و گنبدهای کاشی نمایان گردیدند : کبوتران دسته دسته میآمدند و در روی گنبد مینشستند تا بالهای شبنم زدهٔ خود را با اولین اشعهٔ آفتاب خشک کنند . نخلها بامنارهای بلند رقابت میکردند . مدارس و ابنیهٔ قشنگ گمرک را دیدم که در مقابل آنها یهودیان و ارمنی‌ها و اعراب با لباسهای رنگارنگ ازدحامی کرده بودند . در پائین اسکله باغهای باشکوه خود نمائی میکردند . عمارت قونسولخانه انگلیس هم درمیان آنها سر بر افراشته بود ولی همهٔ اینها در ابخرهٔ متصاعد از دجله که طبقه‌ای از مه تشکیل داده بود نیمه غرق شده بودند .

منظرهٔ ساحل راست دجله باصفا تر است و چنین بنظر میآید که ساکنین خانه هائی که در زیر نخلستان و درختان کنار پنهان شده‌اند خوشبخت‌ترند و در نهایت راحتی و آسایش روزرا در این منازل بسر میبرند و با ادارات و تجارتخانه‌ها و کاروانسراها و بازارها آشنائی ندارند . ولی اینطور نیست . همینکه هوا کاملا روشن شد در روی پلی که باقایق ساخته شده و عرض آن درهمه جا یکسان نیست و پیچ و خمی هم دارد جمعیت زیادی مشاهده میشود که در رفت و آمد بریکدیگر سبقت میجویند و باعجله بادارات یا بازارها میروند . زنان زیادی هم باچادرهای قرمز و آبی و سبز و بنفش در روی پل درحرکت هستند و با مردان که دارای لباسهای سفید یا زرد هستند مخلوط میباشند . علاوه بر انسان کاروانهای شتر و الاغ و قاطر نیز در روی این پل که بدون دیوار است بهم فشار میدهند و پل را در زیر پای خود خم میکنند . خلاصه آنکه از الوان لباسهای مردان و چادرهای زنان نوار رنگارنگی تشکیل یافته که گوئی درخشندگی خود را از قوس وقزح بعاریت گرفته است .

نمیتوان بغداد را با اسلامبول و دجله را با بسفر مقایسه کرد . من ابداً در روی پلهای اسلامبول



منظرهٔ شهر بغداد

و سر عسکریه یا توپخانه چنین جمعیت رنگا رنگی را ندیدم که از دور چنین منظرهٔ گیرنده و بشاشت آوری تشکیل دهد .

در بندر بغداد وحتی روی شط هم مانند روی پل ازدحامی هست و اتصالا جمعیت درآمد ورفت میباشد ، درسواحل شط قایق‌های زیادی باطناب بخشکی بسته شده‌اند وقایقهای بسیاری هم بانمونه‌های مختلف سطح شط راپوشانیده‌اند .

کشتیهای مخصوصی با بادبانهای کشیده حبوبات را حمل ونقل میکنند . این نوع کشتی را باتنهٔ نخل درست کرده وازخارج وداخل باطبقهٔ ضخیمی ازقیر اندود کرده‌اند . این وسایل نقلیه‌را با مخارج کمی درست میکنند و در صورت لزوم هم تعمیر آنها سهل است زیرا اگر خراب شوندفوراً دوباره باقیر آنهارا اصلاح میکنند. عده‌ای از کارگران در ساحل مشغول درست کردن آنها هستند وکشتی های نیمه‌تمامی‌هم‌دیده میشوندکه‌سر آنهارا درهوا بلند کرده‌وقیر آب شده را گرما گرم‌مانند اسفالت که‌در پیاده روها وخیابانهای پاریس ریخته‌میشود درروی چوب آنهامیریزند این کشتی‌ها مخصوص مسافرتهای طولانی میان بغداد وبصره هستند وهمه درپائین پل بساحل بسته شده اند . در آنطرف پل وسایل نقلیهٔ دیگریست که آنها را کلك میگویند و در بالا دست شهر از آنها استفاده میشود .

وقتی که خواسته باشند از بالای دجله بار به بغداد بیاورند مشکهای زیادی را پرباد کرده و بیکدیگر متصل میکنند وروی آنها تخته‌های چوب انداخته وروی تخته‌ها رابایك طبقه خار میوشانند تابار رطوبت نبیند . پس‌از آن بارهارا در روی این طبقهٔ خار جای میدهند و دستك های چوبی بلند بدست گرفته و در حالیکه ایستاده اند این وسیلهٔ نقلیه را اداره میکنند و بدینطریق بدون زحمت باجریان آب بطرف بغدادمیآیند . ممکن است‌درمسیر خرد پاره‌ای از مشکها را بترکانند ولی غالباً با مهارتی که دارند از آسیب محفوظ‌میمانند . همینکه بمقصد رسیدند تخته‌ها وخارهارا میفروشند وفقط مشکهارا از بادخالی کرده درپشت الاغی دوباره بمحل خود برمیگردانند . بهای کرایه کلك متناسب است باعده مشکهائی که درآن بکار رفته است . گاهی میشودکه متجاوز ازهشتاد مشك‌را ردیف هم می‌بندند ومسافر هم درروی بارهای‌نشینند . در اینصورت چادری‌در بالای آن میزنند تامسافرین از گرما و سرمامحفوظ باشند اما برای حمل مال‌التجاره و گوسفند و مرغ و بوقلمون و میوه و قالب های‌بزرك پنیر وبلغور که با آن پلاو لذیذی طبخ میکنندمعمولا پنجاه‌مشك کافی است وچادرهم‌لازم نیست . این کلك‌ها از نواحی بسیار دور میآیند زیراکه ساختمان آنها محتاج بچوب وتخته‌ایست که‌در



قفهٔ بغدادی

کلده و امکنهٔ نزدیك بغداد کمیاب است . طی کردن راه میان بغداد و دهکده های اطراف

آن بوسیلهٔ قفه انجام می یابد . قفه مانند سبدی است که آنرا از شاخهٔ نخل درست کرده وقیراندود میکنند . قفه دو نفر نگاهبان داردکه آنرا درحال چرخاندن راه میبرند . قفه سرعت زیادی ندارد ولی محکم است و نسبت بوسایل دیگر کم خطر است وکمتر سرنگون میشود و با اینکه بار زیادی در آن میریزند و کنار آن بیشتر از پانزده سانتیمتر از آب بیرون نیست ابداً یکقطره آب هم در آن داخل نمیشود . در فصل تابستان انواع میوه و خربوزه و هندوانه را باقفه به بغداد میآورند .

نمیدانم زورقهائی راکه هردوت بشرح آنها پرداخته است باید در کدام یك از این دسته وسایل نقلیه قرارداد ؟

درطول مدتی که باکشتی در دجله مسافرت میکردم وقت آنرا داشتم که بمطالعات تاریخی بپردازم و باطرز ملاحی بابلی ها آشنا شوم وبسی تعجب میکنم که چگونه پاره ای از نویسندگان باشتباه رفته وسبدی راکه هردوت شرح میدهد باقایق یکی دانسته اند . البته میتوانم باکمال اطمینان خاطر بدون اینکه طرفرا بمحکمه احضار کنم بامدارکی که در زیر نظر دارم این نویسندگان را محکوم سازم واشتباه آنهارا ثابت نمایم زیرا که هردوت چنین میگوید :

«بابلیها درموقع پائین آمدن ازدجله تاشهر زورقهائی دارندکه همه مدور هستند و آنهارا باشاخه های بیدکه در ارمنستان و در بالای آشور زیاد است مانند سبد گردی درست میکنند و سطح خارجی آنرا باپوست حیوانات میپوشانند . این زورق مانند سپر جنگیان گرد است . درته آن نی میریزند وبار خود را درروی نی ها میگذارند وازشط بطرف شهر پائین میآیند . بار این زورقها بیشتر ظروف سفالی پر ازشراب خرماست ودونفر ایستاده آنرا اداره میکنند ودرحالیکه یکی چوب خودرا ازآب بیرون میآورد دیگری چوب خود را بآب فرو میبرد . ازاین نوع زورقها بابعاد مختلف میسازند وبزرگترین آنها گنجایش پنج هزار تالان (۱) بار دارد وچون بشهر رسیدند وبار خودرا فروختند نی ها وچوبهارا حراج میکنند وپوست هارا با الاغ بارمنستان برمیگردانند زیراکه درمراجعت نمی توانند برخلاف جریان سریع آب در دجله شنا کنند و بهمین جهة است که زورقهای خودرا باچرم درست میکنند وچون بارمنستان رسیدند دوباره آنهارا بکارمیاندازند»

پس هردوت زورقی را شرح میدهد که جلو وعقب ندارد ومانند سپر گرد است و برای اینکه تردیدی بخواننده دست ندهد میگوید که اطراف وحاشیهٔ آن ازشاخهٔ بیددرست شده است . یعنی ازشاخه هائی که بسهولت انحنا پذیر هستند ونی هم بجای ترکهٔ تاك برای بافتن سبد بکار رفته است . بنا بر مذکورات فوق معلوم ومسلم شد که هردوت قفه ایرا شرح میدهدکه شبیه است بهمین قفه هاکه درمقابل نظرمن در روی آب میچرخند . علاوه براین حجاری آشوری هشتصد سال قبل ازمیلاد هم شکل آنرا بطور برجسته نمایش داده است .

---

(۱) Talent دریونان قدیم تقریباً بوزن ۲۵ کیلوگرم بوده است ودرمسکوکات هم بکار میرفته . در وزن مساوی بهای یك تالان طلا معادل ده تالان نقره بوده است (م) .



شکل قفهٔ حجاری شده در نینوا

معهذا تفاوتی در قفهٔ هردوت و قفهٔ کنونی دیده میشود وآن این است که قفه های کنونی قیر اندود شده وقفه ای که هردوت نقل کرده سطح خارجی آن باپوست پوشیده شده بوده است ازطرفی هم چون میگوید که پس ازورود بمقصد وفروختن مال‌التجاره پوست هارا باالاغ بمنزل برمیگردانند میتوان احتمال داد که مقصود اوهمین کلکها بوده است ؛ ولی من‌دراین احتمال تردید دارم . زیرا که آخرین ملاحان یونان هم لغت کلك ومشکهای پرباد را ذکر کرده و حرفی ازجلو وعقب آن بقلم نیاورده اند وگمان میکنم که باید شرح هردوت را بدون‌کم وزیاد پذیرفت وزورق بابلیها محققاً قفه‌ای بوده که اسکلت آنرا از پوست های بهم دوخته میپوشانده‌اند وبرداشتن پوستها هم‌آسان بوده است . قفهٔ حجاری برجستهٔ نی‌نواهم که درروی بدنهٔ‌آن مربعاتی نقش‌شده عیناًمطابق این‌شرح است .

باری برگردیم بشرح مسافرت . اولین حرکت من در دجله با قفهٔ بغدادی بسیار نامطبوع بود . همینکه بارهای‌مارا درقفه گذاردند وما هم‌درآن نشستیم بطوری درروی‌آب باسرعت میچرخیدیم که من‌تصور کردم تبدیل بغرفره‌های هلندی شده ایم وبا زحمت بساحل رسیدیم وبرای اولین دفعه قدم درشهرزبیده وهارون الرشید گذاشتیم . خوشبختانه قونسول فرانسه مقیم بغداد هم‌چون ازورودکشتی آگاه شده بود یکی ازمستخدمین‌خود را برای مساعدت و راهنمائی باستقبال مافرستاده بود .

قونسول فرانسه‌مقیم‌بغداد موسیوپرتیه (Péretié) پسرباستان‌شناس معروفی‌است که حفریات

واکتشافات علمی زیادی کرده است . خلاصه پس ازمدتها دوری ازمیهن مادوباره زندگانی خانوادگی فرانسه را دیدیم که اعضاء آن باگرمی و مهربانی ازما پذیرائی کردند . مادام پرتیه اطاق دختران خودرا دراختیار ماگذارد . من بسی خوشوقت گردیدم که امشب درتخت خواب تمیزی استراحت خواهم نمود زیرا که از هنگام بیرون آمدن ازتهران تاکنون چنین خوشبختی برای من فراهم نشده بود جز درجلفا ومنزل دوست خودمان پرپاسکال که اگر بخواهم واقع گوئی کنم در آنجا هم تخت خواب خوبی نداشتیم و تخت هائی که کشیش در اختیار ما گذارد بقدری خشن بودند که برای نشیمن اشخاص مرتاض مناسبت داشتند . البته امشب در روی این تخت خواب عالی و توشک نرم واین پتوهای ظریف و ملافه های سفید و تمیز براحتی میخوابم وکاملا رفع خستگی میکنم .

درانتظار رسیدن شب وخوابیدن دراین تخت گرانبها دخترهای مهربان مادام پرتیه راهنمای من شدند وهمه جای خانه را بمن نشان دادند .

عمارت قونسولخانه بدست بغدادیها و برای سکونت آنها ساخته شده است . اطاقها دارای بالکونهای مشبک وپنجره هائی هستند که ازچوب وشیشه موزائیک شده وپرده های بزرگ سفید وقرمزی دارند که دروسط روز مانع ورود اشعهٔ آفتاب میگردند .

نظر باینکه حرارت شدید تابستان و سرمای سخت زمستان بغدادیهارا مجبور میکند که درهر فصل محل سکونت خود را تغییر دهند ناچار باید عمارت خود را طوری بسازند که بتوانند چهار دفعه درسال در آن ازجائی بجای دیگر نقل مکان نمایند.

اطاقها درروی زیرزمینهای مسقفی قراردارند که عمق آنها بسه الی چهار مترمیرسد وآنهارا سرداب میگویند .

درتابستان روزها را در این سردابها بسر میبرند، تنها مایحتاج روزانه را بآنجا نمیبرند بلکه فرش و تمام اثاثهٔ خانه را بآنجا منتقل میکنند زیراکه اثاثهٔ چوبی اگردرتابستان درطبقهٔ اول عمارت باشد طعمهٔ موریانه شده ومبدل بخاك میگردد.

وقتیکه حرارت روبشدت گذارد میروندبسرداب که دارای بادگیر بلند است و طرف عصراز آنجابیرون آمده ومیروند روی بام ودرآنجا هوای خفه کننده ابرا استنشاق میکنند زیرا که دربغداد برخلاف ایران که شبها همیشه خنك است درجهٔ هوا پس از غروب آفتاب خیلی کم روبه تخفیف میگذارد . درروز مخصوصاً موقع ظهرچنین بنظرمیآیدکه شهرخالی ازسکنه است ولی درحوالی غروب آفتاب جنب وجوشی درآن پیدا میشود . خانمها از روی بامها بدیدن یکدیگر میروند وشب را بکشیدن قلیان و آشامیدن شربت های خنك و صحبت میگذرانند ولی مجبورند که برای اجتناب ازآسیب پشه ها ازروشنائی چراغ محروم باشند و همینکه سپیده بامدادی هوا را روشن ساخت دوباره راه سرداب خود را درپیش میگیرند ودرآنجا درتمام روز دربیحسی وسستی بسرمیبرند . اشخاص قوی البنیه هم دراین زیرزمینها بیحس میشوند وچون فصل زمستان رسید اهالی درعمارات طبقهٔ اول بسرمیبرند وباینکه

بخاری همیشه پر از آتش است بشدت میلرزند وبهمان اندازه‌که در تابستان از شدت گرما رنج میبرند درزمستان هم‌ازشدت سرما سختی میبینند.
خانمها تابستان و زمستان را بزحمت بسر میبرند. کوچه های تنگ شهر که هواکمتر درآنها داخل‌میشود درزمستان تبدیل بمنجلابی میشوند وممکن نیست که زنان‌بادامنهای بلندارو پائی در آنهاآمد و رفت نمایند. هر قسم کثافتی از لوله ها وارد چاههای کم عمق که سر آنها پوشیده نیست‌میشود وگاهی‌هم‌درجلوخانه‌ها در کوچه‌جریان پیدامیکند. درموقع بارندگی‌زیاد این چاهها پراز آب میشوند و کثافت‌ازلوله‌ها مستقیماً بزمین میریزد وکوچه‌ها را پرمیکند. مردان هم مجبورند‌که شب بافانوس دراین کوچه‌های کثیف آمدورفت نمایند. بنابراین تعجبی ندارد‌که طاعون درشهر بروز کند وبکشتار پردازد. طبیعت فقط درفصل پائیز بجبران‌فشار سختی که درمدت‌سه‌ربع سال بساکنین بدبخت‌بغداد واردآورده روی‌موافقی‌بآنها نشان‌میدهد. دراین فصل هوا خوب وباران وطوفانی نیست. خانواده های متمول بغداد واروپائیان از این فصل استفاده میکنند وازشهر بیرون میروند ودر دشت های نیسفون وسلوسی چادر میزنند وبشکارگراز سرگرم میشوند. البته شکار گراز هم خالی از آسیب وخطر نیست. چون بانیزه‌باین حیوان خطرناك حمله‌میکنند وزمین‌هم پرازسوراخهای موشان‌صحرائیست غالباً اروپائیان دچار خطر میگردند. خانمها هرگز بچنین شکار پر خطر نمیپردازند و بشکار کبك ومرغابی که درسواحل دجله زیادهستند سرگرم میشوند.
اکنون‌میتوان باوضاع‌واحوال‌یأس‌آور کارمندان‌بدبختی که‌محکوم‌بزندگانی‌دائمی‌درچنین‌مملکتی شده‌اند بخوبی پی‌برد. این بدبختان بصدمات ومصائب‌سحرآمیزی که کتاب الف لیل شرح میدهد عادت کرده‌اند.

۱۵ دسامبر - با اینکه‌من‌نهایت اشتیاق را داشتم‌که شب زودتر برسد و در تخت خواب بخوابم متأسفانه نمیدانم چه‌شد‌که خوابم نبرد وتمام شب‌را بیدارماندم وباین بالش‌های پروتوشك نرم وپتوی ظریف وملافه سفید کشمکش‌داشتم ودرمیان آنها خفه میشدم‌گویا نرمی و لطافت آنها بابدن رنج دیده ومشقت کشیدهٔ من تناسبی نداشت. خلاصه‌دراین‌شب برخلاف انتظاربسیار بمن‌بدگذشت واگر ازمستخدمین خجالت نمیکشیدم فوراً میرفتم‌بحیاط ولحاف چرکین وکثیف خودرا جستجومیکردم ودرروی زمین میخوابیدم تاازپستی وبلندی وناهمواری‌زمین که‌استخوانهای‌من‌بآن‌عادت کرده بودندبر کنار نباشم. من‌بقدری بااین‌رفیق قدیمی یعنی لحاف خود انس‌گرفته ام که اگر احیاناً بپاریس برسم ودرخانهٔ خود وارد شوم شایدازتمام اثاثه‌حتی‌ازتخت‌خواب وتوشك وکلیهٔ تجملات خانهٔ خود دست بکشم وهمه رافدای این لحاف کهنه بکنم.
خلاصه همینکه هوا روشن شد ازتخت بزیرآمدم وواردحیاط شدم بمحض اینکه مستخدمین قونسولخانه‌مرا دیدند فوراً لباس رسمی خودرا پوشیدند وبرای راهنمائی من‌حاضر شدند. اشتیاق مفرطی داشتم‌که زودتر باکوچه ها و میدانهای این شهرقدیمی آشنا شوم و در

جستجوی آثار زبیده برآیم .۹ اما افسوس که این آثار درنتیجهٔ جنگها و محاصرهٔ بغداد تمام ویران گردیده ودرزیر خاك مدفون شده‌اند .

مورخین غربی وشرقی راجع بمعنی نام این شهر موافقت ندارند بنابر عقیدهٔ غربیان معنی کلمهٔ بغداد این است : «هدیهٔ خدا یابخشش باک» باک نام بت قدیمی کلدانیها بوده است و بعقیدهٔ اعراب این جا باغ (داد) بوده است ومیگویند داد یکی اززهاد دانشمندی بوده که در قرون بسیاردور درمحل شهرخلفا منزل‌داشته ودرآنجا باغی ایجاد کرده بوده‌است .

بهرحال کشف یک بنای آجری که آجر های آن دارای نام بخت‌النصر است ثابت میکنند که سابقاً شهری در ساحل چپ دجله وجود داشته است و شاید این شهر در موقعیکه ابوجعفر عبدالله المنصور خلیفهٔ دوم سلسلهٔ عباسی درتاریخ ۱۴۵ هجری شالودهٔ پای‌تخت خودرا میریخته ازمیان رفته بوده‌است .

بهرحال خلیفهٔ المنصور پس ازآنکه بغدادرا ساخت آمد ودراین شهرتازه اقامت کرد وآنرا دارالسلام نامید . مورخین نقل میکنند که درهمان زمان که این شهر درساحل چپ شط ساخته میشد ساحل راست آباد بوده وخانه‌ها وباغهائی درآن وجود داشتند ودرهمین زمان بود که دوپل بزرگی دوساحل‌را بهم‌متصل ساختندو بغداد یعنی پایتخت اسلام بسرعت روبآبادی رفت ویکی ازشهرهای مهم وپرثروت دنیا گردید ودرزمانیکه اروپا درجهالت وتوحش غرق بود بغداد کانون‌تمدن‌وفضل‌ودانش گردید . مورخین قدیم عرب راجع بترقی وآبادی این شهر مطالب حیرت آوری ذکر کرده ونوشته اندکه قصور عالیه وحمامهای بزرك ومدارس این شهر بشماره در نمی‌آمدند وجمعیت شهر بقدری زیاد شده بود که در موقع تشییع جنازهٔ ابن حمبل مجتهد و وپیشوای یکی ازفرق چهارگانهٔ مسلمانان تقریباً یک میلیون نفرحضوریافته بودند وخلاصه آنکه باندازه‌ای هیاهو وجنجال دراین شهر برپاشده بودکه سه نفرازخلفای عباسی برای فرار ازآن ازدحام مقرخلافت خود را درسامره درفاصلهٔ ده کیلومتری بغداد قراردادند ودر آنجابناهائی برای سکونت خودساختند .

بالاخره جنگهای داخلی علاوه برخراب کردن شهرسلوسی موجبات ضعف دستگاه خلافت را نیز فراهم ساختند . درسال ۹۴۹ سلاطین آل بویه بغداد را محاصره کردند وبعدهم شاهان سلجوقی در ۱۰۵۵ بمحاصرهٔ آن پرداختند وباقوهٔ قهریه در آن وارد شدند اماهیچوقت شهر دارالسلام باندازهٔ سال ۱۲۵۸ گرفتار سختی و بدبختی نشد درهمین تاریخ بود که هلاکو نوادهٔ چنگیز خان مغول بتصرف آن همت گماشت وپس ازتسخیر درمعرض غارت لشگریان تاتار ومغول قرارگرفت وآخرین خلیفه را باهشتاد هزار نفرسکنهٔ خود ازدست داد . بعداز آن هم درسال ۱۳۹۲ گرفتارحملهٔ تیمورلنگ گردید وتمام ابنیهٔ مجلل وباشکوه خلفای عباسی خراب شد وبجای آنها هرم عظیم‌الجثه‌ای باسرهای بریدهٔ بغدادیان برپا گردید . پس ازمرگ این فاتح بغداد درسال ۱۴۰۶ تکانی بخود داد وشروع به‌تعمیر دیوارهای خراب خود کرد اماطولی نکشید که بنوبت بتصرف سلسله‌های قراقوئینلو وآق قوئینلو وشاه اسمعیل‌صفوی

که بقصد بیرون کردن مغولان از ایران رایت برافراشته بود درآمد و بعد هم مکرر بدست ایرانیان و عثمانیان افتاد و بالاخره حاکم نشین یکی از ایالات ترکیه گردید و پاشاها برآن حکمرانی میکردند تاموقعیکه رئیس ینی چریها که پرچم طغیان برافراشته وباغی شده بودآنرا درسال ۱۶۲۴ تسلیم شاه‌عباس کبیر نمود .

وقتیکه خبرازدست رفتن دومین شهر بزرك عثمانی یعنی بغداد به قسطنطنیه رسید هیجانی درآنجا تولیدشد ودولت ترك مکرر برای استردادآن به بین‌النهرین لشکرکشی کرد ولی از کوشش‌خود نتیجه‌ای نگرفت وازاستردادآن صرفنظر کرد .

پس ازچندی به‌تحریک درویشی‌دوباره کشمکش‌میان ایران وترك‌شروع‌شد بطوریکه‌سنیان نقل‌میکنند یکروزجمعه که‌سلطان‌مراد برحسب معمول‌درمسجد نمازمیخوانددرویش‌تازه‌واردی ازاو درخواست ملاقات کرد . این درویش ازبغداد به‌قسطنطنیه آمده بود . همینکه بحضور سلطان رسید ازشدت تعصب میلرزید وبانهایت خشونت بسلطان گفت : «ای جانشین نالایق پیغمبر(ص)توخود را درمیان حرم پنهان کرده وبعیش و نوش سرگرم شده‌ای درصورتیکه مردمان ناپاك درملک موروثی تو بقدری زیاد شده‌اندکه بهم فشار وارد میاورند آیاخبر داری که شیعیان قبرشیخ عبدالقادررا خراب‌کردند!»

امیرالمؤمنین از این عتاب وخطاب درویش بشدت متأثرگردید وباقرآن قسم یاد کرد که درمدت‌کمی دوباره این شهررا ازتصرف ایرانیان بیرون‌آورد وقبراین مردمقدس را نیز تعمیرکند و سرقول خود ایستاد وسال بعد بالشگر بسیاری‌پس ازنوزده روز از قسطنطنیه خود راپپای حصار بغداد رسانید . ابتدا مقبرهٔ عبد القادر را بتصرف درآورد و فردای آنروز حکم کرد که سکنهٔ شهر تاقبل ازظهر باید منازل خود را تخلیه کنند اما سکنه بفرمان اواعتنائی نکردند . بنابراین سلطان مراد ازبیم آنکه مبادا باوخیانتی بشود بلشگریان خودفرمان‌داد که بدارالسلام‌حمله برند وآنرا تصرف نمایند . میگویند دراین‌جنگ سی‌هزارنفرازشیعیان بقتل رسیدند و پس از خونریزی‌زیاد معاهده ای باایران بسته شدکه ایرانیان این شهررا بترکان واگذارندودرعوض ایالت ایروازاز ترکان‌بگیرند وجنگ خاتمه یافت . این است شرحی‌که مورخین متملق‌سلطان مراد بقلم‌آورده‌اند:



دروازهٔ شهر بغداد

دربالای یکی ازدروازه‌های بغداد کتیبه ایست که‌فتح‌سلطان مراد ولشگریان‌عثمانی را بخاطر میاورد . دراین کتیبه‌نوشته شده‌است :

« سلطان مراد در ۲٤ دسامبر ۱۶۳۸ پس از آنکه چهل روز این شهر را در محاصره داشت از این دروازه داخل بغداد شد . »

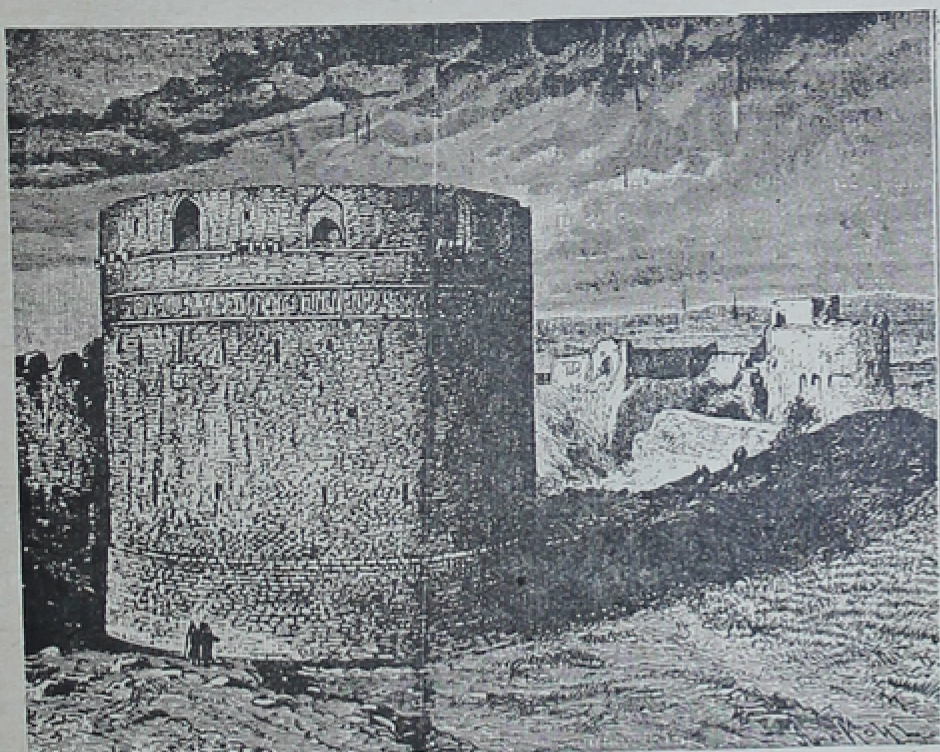
این دروازه که پس از اینواقعه مسدود گردید ودیگر باز نشد ببرج وباروئی تکیه دارد که با آجر ساخته شده است ، کتیبه‌ای در بالای این بنای دفاعی هست که پس از آیه‌ای از قرآن تاریخ بنای آنرا معین میکند وترجمهٔ آن تقریباً باین مضمون است .

« آنوقت شالودهٔ بنای خانه بتوسط ابراهیم واسمعیل شروع گردید .

ایخدائیکه همه چیزرا میشنوی وهمه چیزرا میدانی دعاهای مارا قبول کن .(۱)

این بنا بنام خداوندگار و پیشوای ما امام ابوالعباس احمد و ناصر الدین الله امیر مؤمنان که تمام عالم باید باو اطاعت کنند یعنی بندهٔ خداوند که زینت جهان آفرینش و دلیل بر وجود خداوند است ساخته شد . امیری که عالمیان بالتمام باید اورا پیروی ومساعدت کنند .

درود براو و اجداد پاک وباتقوای او امبداست که او پیوسته مؤمنین را در طریق سلامت و عدالت حامی وراهنما باشد وهمه باید فرمانبردار او باشند واورا در کارها مساعدت نمایند . ساختمان برج درسال ۶۲۸ بپایان رسید (۱۲۳۰ میلادی)



برج طلسم در بغداد

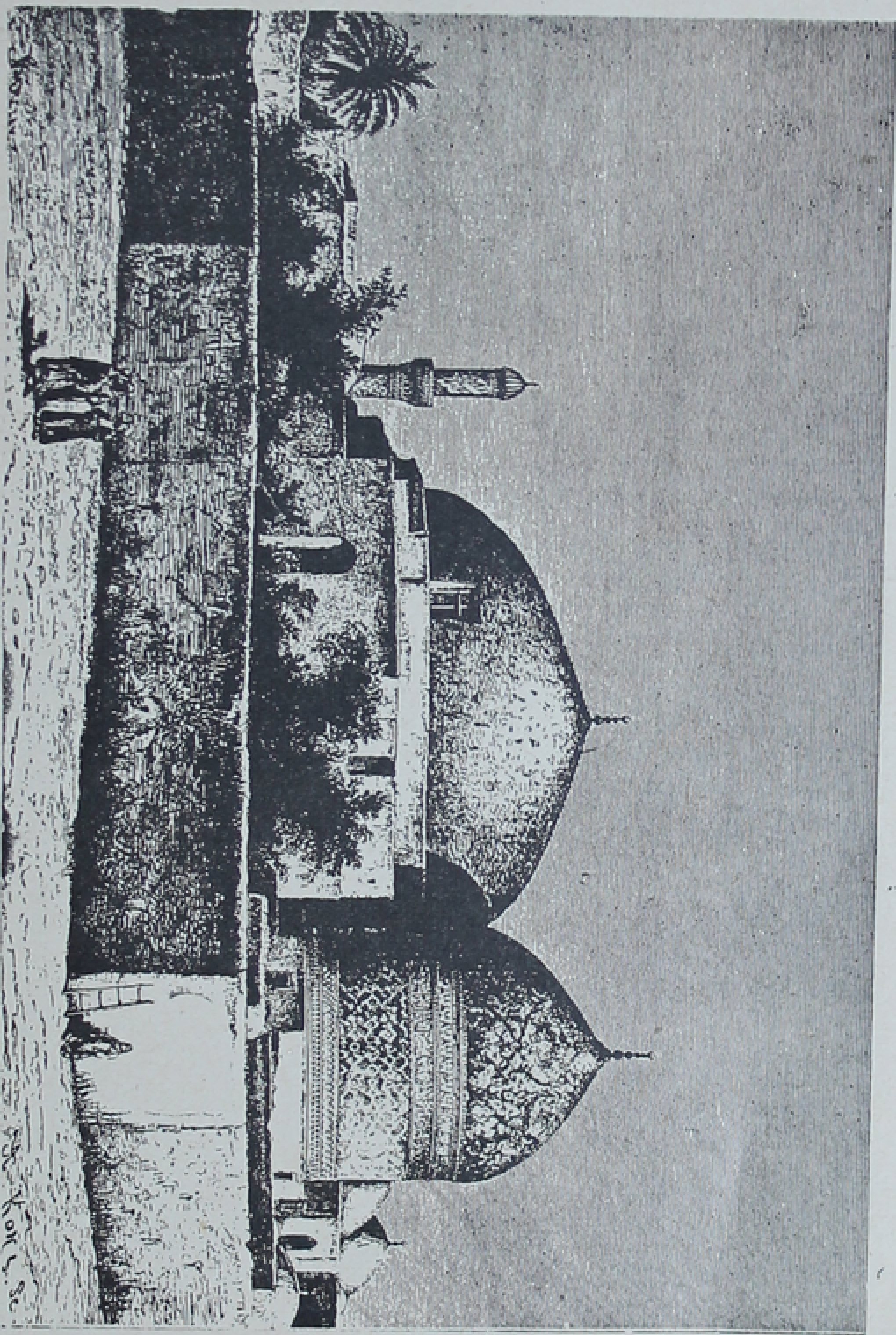
(۱) شاید این آیه در کتیبه بوده است : و اذیرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم

« اللهم صل علی نبینا و رسولنا محمد و آله الطیبین الطاهرین » (۱)
آنچه در اینجا بیشتر ازهمه‌چیزجلب‌توجه میکند شباهت تامی‌است که بین استحکامات اسلامی قرون وسطی و استحکامات فرانسهٔ همان زمان وجوددارد . درمیان‌این برج بزرك وبرج کوسی (۲) نمیتوان ازحیث بناتفاوتی‌قائل‌شد . همان‌سنگهای بزرك که برای تحمل برجها و صفه‌ها بکاررفته‌اند ودرهای خروجی وروزنه های تیر کش ودیوار های‌آجری دورخندق وبارو وخاکریز دفاعی و سقف های پوشیده شده ازطاقهای هلالی عیناً دراین‌جا هم‌موجود است . هرگاه طاقهای بیضی ایرانی قائمتام طاقهای بیضی‌شکل غربی نشده بودند وخصائص که مختص معماری عربی است و معماری گوتی فاقد آنها است در این جا وجود نداشت مسلماً من چنین می پنداشتم که در پای حصار دفاعی یکی از شهر های فرانسهٔ قرون وسطی ایستاده‌ام .
تنها تفاوت مؤثری که درمیان ساختمانهای نظامی اسلامی واستحکامات عیسوی وجود دارد این‌است که‌مرور زمان وحوادث‌جوی‌کمتر باین ابنیهٔ قدیمی‌اسلامی آسیب‌واردساخته اند وشاید این تفاوت بواسطهٔ صافی آسمان شرقی باشدکه با آسمان مه‌آلود ممالک غربی کاملا فرق دارد وهم ممکن است بواسطهٔ خصائص معماری ایرانی باشدکه این‌بنا در طول هشتصد سال بحال خود باقی مانده و چندان تغییری درظاهر آن روی نداده و هنوز هم منظرهٔ جوانی خود را بطوری حفظ کرده که انسان تصور میکند پریروز پایان یافته و دیروز بمباران شده است درصورتیکه برج کوسی وسایرابنیهٔ هم عصرآن که خیلی بعدازاین بنا ساخته شده باوجود تعمیرهم چنین بنظرمیآید که درزمان بسیار دوری بناشده‌باشند .
قبرستانهای وسیعی درداخل‌وخارج این استحکامات دراطراف مقبرهٔ شیخ‌عمر واقع‌شده‌اند مقبرهٔ عمر دارای‌گنبدی است بشکل قیف‌که درخارج برجستگی هـای منظمی دارد وهمین برجستگی‌ها موجب ایجاد قسمت‌های منشور مانند داخل گنبد شده است . چون بطرف‌شهر روی آوریم درکوچه‌ای داخل‌میشویم که‌ظاهر آراسته‌ای داردو بمقبرهٔ‌عبدالقادرمشهور منتهی میگردد یعنی‌همان‌مقبره‌ای که سلطان‌مراددراسلامبول‌تصمیم‌به‌تصرف آن گرفت‌وپس‌از تصرف‌هم آنرا تعمیرکرد . گنبدآن مسطح‌ومنافذزیادی‌دارد ودرپهلوی این بنای عظیم گنبددیگریست که از حیث شکل قشنگ تر و ازکاشیهای الوان زینت یافته وباسلوب ایرانی‌زمان‌صفویه ساخته شده است ودر زیرآن‌تالار مقبره‌قرار دارد . حیاط بزرگ‌آن‌از طاقنماهائی احاطه شده‌که جایگاه مجانی مسافرین وفقرا و دراویش است . قدری دورترهم مدرسه ای برای طلاب ساخته شده است . این ساختمانهای اخیر بادو منارهٔ مرتفع‌که در مدخل حصار واقع شده اند بعدها ضمیمهٔ‌ساختمان گردیده اند . درنزدیکی مقبرهٔ عبدالقادر بناها و مناره های دیگری را هم بمن‌نشان دادند ازقبیل مسجد ومقبرهٔ شیخ یوسف وعبدالرحمن وغیره‌که من‌از

---

[۱] بجای‌ترجمهٔ این جمله عین عبارت اصلی نوشته شده

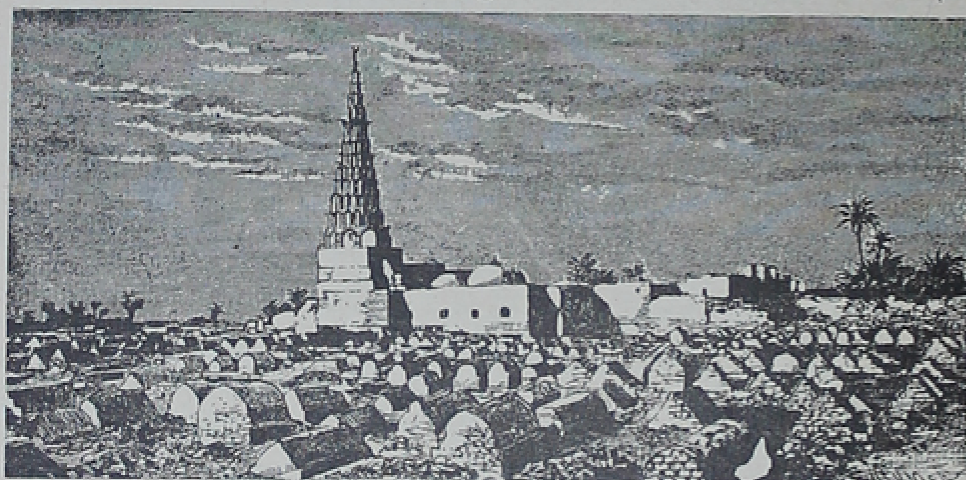
(۲) Coucy خانوادهٔ‌اشرافی قدیمی‌فرانسه که رؤسای‌آن مدعیان سرسخت لوئی ششم‌بودند .



مقبرهٔ عبدالقادر در بغداد

شرح آنها صرفنظر میکنم زیرا که شمارهٔ آنها باندازهٔ کلیساهای رم است .

۱۶ دسامبر – من بسی مایل بودم که مساجد ومقابر را کاملا به بینم ودر آداب ورسوم سنیان مطالعهٔ کاملی بکنم ولی نظر باینکه زبان عربی را نمیدانستم ومترجم من هم یك نفر شیعه بود نتوانستم بمقصود خود موفق گردم .



مقبرهٔ شیخ عمر در بغداد

همینقدر میدانم که مذهب اسلام هم مانند سایر مذاهب در آغاز امر دورهٔ بحرانی طولانی داشته ودر تفسیر متون و روایات درمیان مسلمانان اختلافاتی موجود بوده است . بعدها چهار نفر مجتهد یکی بعداز دیگری پیدا شدند که قرآن‌را برای پیروان خود ترجمه وتفسیر نمودند و ثابت نمودند که «قرآن کلام الهی است وخداوند قوانین خودرا بازبان پاک عربی دراین کتاب بیان نموده است .»

اولین آنها ابوحنیفه بوده که درایران درسال ۷۰۰ تولد یافته وبعدها به‌بغداد آمده ودرآنجا اقامت کرده‌است . پیروان او بلوچها وافغانان وترکان هستند .

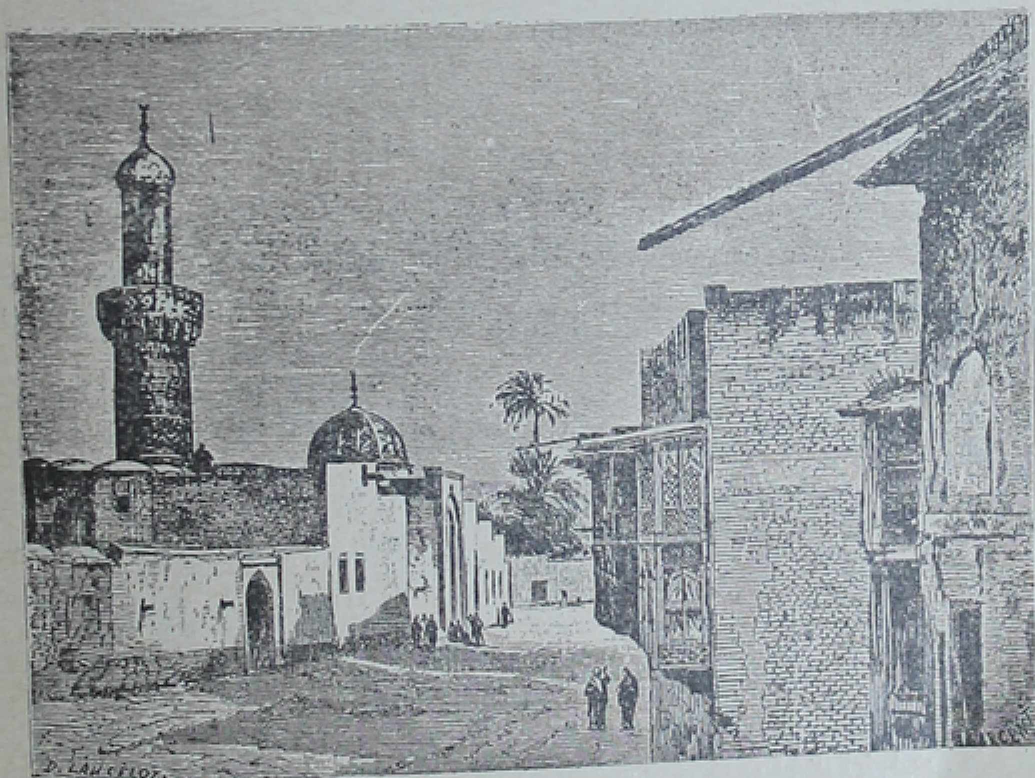
دومین آنها مالك است که درمدینه بوده (۷۹۵) وافریقائیان پیرو مسلك او شدند .

سوم شافعی که از طایفهٔ قریش بوده (۸۲۰) ودر مدینه زندگانی میکرده است .

چهارم ابن حنبل (۸۵۵) که مجتهد بغداد بوده وجمعی ازاعراب پیرو او گردیدند .

پیشوایان این فرق مختلف دراغلب مسائل مذهبی توافق داشته اند وفقط درتفسیر پاره‌ای ازمتون مقدس و قوانین با هم اختلاف عقیده پیدا کرده بودند ولی پیروان آنها دارای احوال روحی متفاوتی هستند که میتوان بخوبی آنها را از یکدیگر تشخیص داد . حنبلی‌ها که آخر ازهمه درعالم اسلامیت وارد شدند بسیار متعصب وقشری میباشند اینها درزمان خلفای عباسی چندین بار دربغداد بنام مذهب بشورش پرداختند . با پیشوایان خود درمنازل مردم وارد میشدند وشیشه‌های شراب را میشکستند . آلات موسیقی راخرد میکردند ونوازندگان وخوانندگان رابسختی میزدند . حتی بهم مذهبان خودهم که چندان حرارتی بروز نمیدادند آزار میرساندند اما حنفی‌ها برعکس آنها مانند پیشوای خود روح آزادیخواهی دارند . مالکیان وشافعیان هم دارای عقاید معتدلی هستند . ابتدا اختلاف عقاید وتشتت آراء و تفرقهٔ سنیان بجائی رسید که منتهی بنزاع و جدال و جنگهای سختی شد بطوریکه یك بازوی ابن

حمبل در این کشمکش‌ها و جنگها شکست. اکنون چنین بنظر میاید که روح آرامش وموافقتی در تمام این فرق بوجود آمده باشد وسنیان همه اعتراف دارند که قرآن بالتمام از طرف خدا نازل شده است. اخیراً نیز فرق جدیدی در اسلام پیدا شده اند که در بعضی از مسائل مذهبی عقاید وآراء خاصی دارند. مشهور ترین این فرق که باعث هیجان عالم اسلامی گردید و مسبب جنگهای داخلی سختی شد فرقهٔ وهابی است. پیشوای این مسلک وهاب نامی بود که از رفرماتورهای بسیار متعصب بشمار میرفت. این شخص در سال ۱۷۴۰ شروع به مواعظ وتبلیغات نمود وطولی نکشید که پیروان زیادی پیدا کرد. پیروان او باکمال تهور شمشیر بدست گرفته وساکنین آرام نجد را مطیع خود نمودند ودر سال ۱۷۸۵ بکاروانهای زوار مکه حمله کردند وبآنها آزار زیاد رساندند. چند سال بعد مکه و مدینه را هم تصرف کردند وکربلا را که زیارتگاه مقدس شیعیان بود غارت نمودند ومدت ده سال به بهانهٔ عدم قابلیت و لیاقت مانع ورود زوار باین امکنهٔ مقدس گردیدند وعموم مسلمانرا ماتم دار کردند.



مسجد و کوچه‌ای از بغداد

بالاخره در سال ۱۸۱۳ سلطان عثمانی جنبشی کرد و وهابیان را توسط لشگریان مصری از حجاز بعقب راند وطولی نکشید که دوباره مکه ومدینه بتصرف دولت ترک در آمد. عدهٔ وهابیان هنوز هم در سرزمین کلده زیاد است اما دولت ترک کاملا مراقب آنها هست نه باین منظور که مسلک آنها سخیف ومردود است بلکه از این نظر مراقبت دارد که مبادا



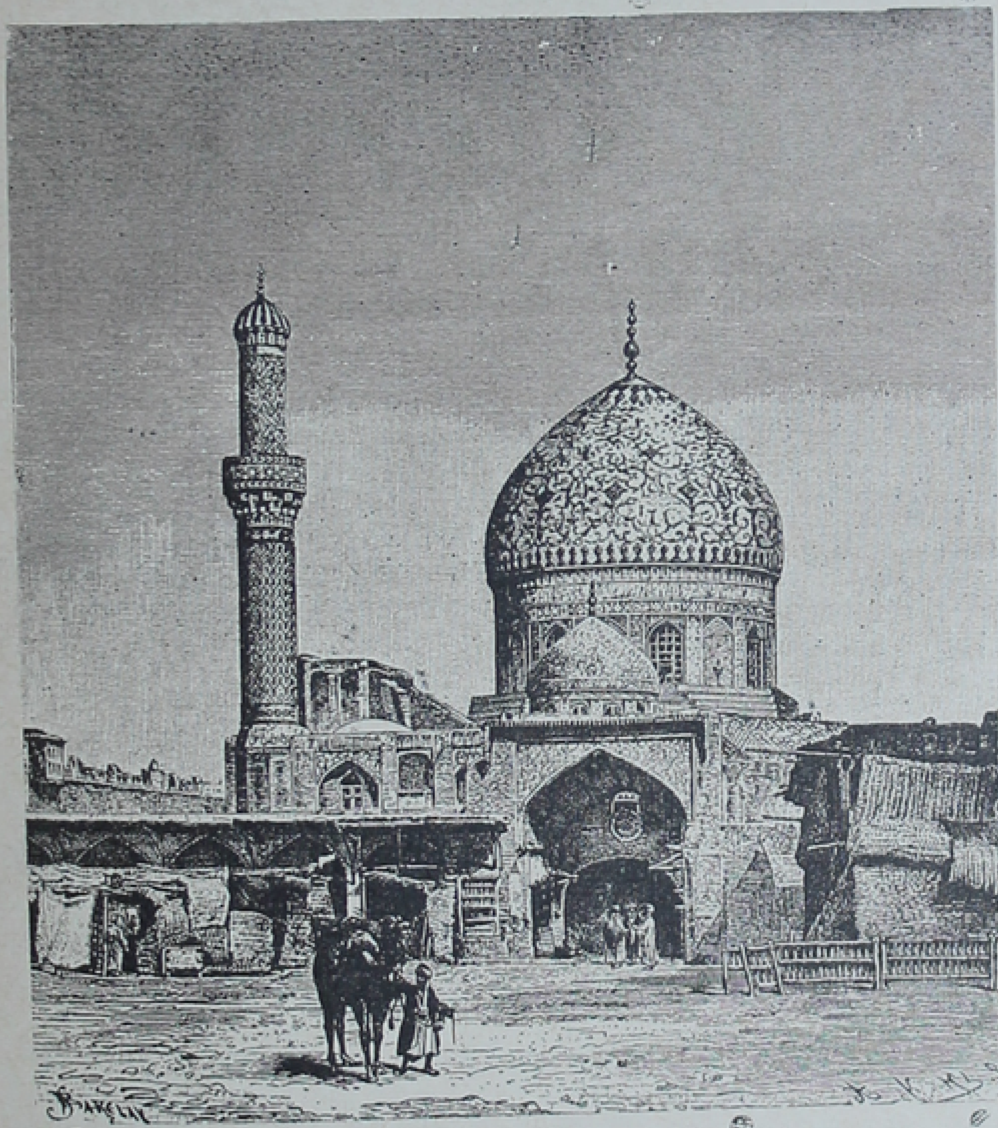
میدان بزرگ بغداد

دوباره شورش کنند ووقایعی نظیر واقعهٔ حزن آور آغاز قرن حاضر رو یدهد و عالم اسلام مجدداً دچار زحمت کند .

ایرانیها هم از این پیش آمد وفتوحات دولت ترک خوشوقت گردیدند زیرا که عدهٔ زیادی

ازآنان درنجف وکربلا در مجاورت قبور امامان که جانشینان حقیقی پیغمبر (ص) هستند زندگانی میکنند .

باری اگرچه محلات بغداد که درساحل چپ شط واقع شده اند باراه ایران ارتباط مستقیم دارند ولی ایرانیان اغلب محل سکونت خودرا درشهر کوچك کاظمین که تقریباً شش کیلومتر ازبغدادقدیم فاصله دارد قرارداده‌اندیعنی دراطراف مقبرهٔ امام‌موسی(ع) که‌درساحل راست



مسجد کنار میدان بغداد

شط واقع شده منزل‌دارند. قبل ازرسیدن بکاظمین که عموماً کاروانها درآنجا توقفی‌میکنند زوارشیعه مجبور هستند که ازمیان یك شهر سنی یعنی بغداد عبور کنند دراین موقع بچه‌های ولگرد سنی ازاذیت کردن مسافرین‌خسته وعقب مانده خودداری نمیکنند .

شدت کینهٔ سنیان نسبت به شیعیان را در میدان پرجمعیت بغداد میتوان‌مشاهده کرد. ونتیکه

کاروان زوار ایرانی از دروازهٔ شرقی بغداد وارد میشود جمع کثیری از بچه های ولگرد سنی بآن نزدیك شده غوغائی برپا میکنند و کلمات زشتی بزبان میآورند و بامهارت وچالاکی لحاف یاآفتابه یاقلیان و یا ظرف روغن که در پهلوی حیوانات آویخته‌است میربایند وبا شتاب بطرف بازار یاسربازخانه که دریکطرف میدان واقع شده فرار میکنند.
هرگاه زوار احتیاطاً چیزی در پهلوی مال سواری خود نیاویخته باشند واین بچه‌های شریر نتوانند بآنها دستبردی بزنند سنگ برداشته ودر میان دست و پای حیوانات میاندازند و حیوانات هم شروع بلگد پرانی میکنند و بسا میشود که‌بار وسوار خودرا بزمین میزنند و اطفال ولگردوحشی باخنده واداى‌کلمات رکیك‌آنهارا مسخره‌میکنند.
البته زوار شیعه هم باید حوصله بخرج داده و این صدماترا تحمل نمایند و هیچوقت دراین فکر نباشند که بمأمورین دولتی ترك شکایت کنند زیراکه مراجعهٔ بآنها جز اتلاف وقت نتیجه‌ای ندارد بلکه درموقع شکایت درمعرض استهزا واقع میگردند و این بلیه‌هم سربار فحش‌ها وسرقت‌های بچه‌های شریر میشود.

۱۷ دسامبر- امروزعید است. صبح باصدای زنگ کلیسا بیدار شدیم وباکارمندان کاتولیك قونسولخانه برای ادای نماز بکلیسا رفتیم این کلیسا بزرك و تمیزاست و بتوسط یك هیئت مذهبی فرانسوی که سالهاست درآنجا اقامت دارد اداره میشود این‌هیئت مدرسهٔ خوبی‌هم دایرکرده است. محصلین این‌مدرسه همه‌بغدادی ودارای مذاهب وعقاید مختلفی‌هستند امانسبت بمربیان خود احترام زیادی دارند. تعلیمات ابتدائی را دراین مدرسه فرامیگیرند واشتیاقی بیادگرفتن وحرف زدن زبان فرانسه دارند. من‌خیلی خوشوقت میشوم که در کوچه و بازار بجای‌جملهٔ انگلیسی‌بزبان‌فرانسه درود میشنوم. تعلیم وتربیت‌این‌هیئت مذهبی‌دربصره‌وبغداد نتایج مطلوبی‌داشته ونفوذ فرانسه‌را درمشرق‌زمین‌زیادکرده است. ومن درجریان‌این‌مسافرت دور ودراز درهمه‌جا تأثیرآنرا دیده‌ام.
کشیشان برای پیشرفت مقاصدخود ازخواهران تارك دنیا هم استمداد کرده‌اند. تعلیماتی که این خواهران بدختران ترك میدهند از تعلیمات پسران کمتر است وبیشتر اوقات‌آنها صرف یاددادن خیاطی واتو کشی وامور خانه داری میشود که برای دختران سودمند است زیرا که درخاور زمین دختران غنی‌یافقیر نمی‌توانند مانند دختران غربی ازانگشتان دست خود استفادهٔ‌کاملی بکنند.
وسایل مالی این مؤسسات خیریه ناکافی‌است وعمارات شایسته ای هم دراختیار ندارند. درموقع بهار وتابستان‌که هوا خوب است اطفال را درحیاط جمع کرده به‌تعلیم وتربیت‌آنها میپردازند اما همینکه زمستان نزدیك شد وفصل باران رسید ناچار خواهران نظر به فقدان محل عدهٔ زیادی ازمحصلین شبانه روزی خود را بمنازلشان میفرستند و چقدر جای افسوس است که مبالغ زیادی بمصرف اموری میرسد که فایدهٔ آن ها مشکوك و مورد بحث است در صورتیکه اگر قسمت کمی از این وجوهرا صرف اعمال خیریه کنند مسلماً ازاین راه

فایدهٔ زیادی خواهند برد. کشیشان و خواهران از هوش و استعداد شاگردان خود تمجید میکنند و بسی تأسف دارند که نمی توانند اطفال کوچك را قبل از تحمل تأثیر تربیت خانوادگی در زیر دست آورده و بمیل خود بآموزش و پرورش آنها بپردازند.

خواهران در این جا وظایف بسیار سخت و ناگواری دارند. رفتار و اخلاق خشن این موشهای خرمائی یعنی دختران بغدادی را که یکفوج سرباز هم نمیتوانند از آنها جلوگیری کند با حوصله تحمل میکنند. این دختران کوچك در بازیهای خود هم بعملیات عجیب و غریبی میپردازند و زندگانیرا باملتزمین رکاب آن که عبارت از لذات و آلام باشند در مراحل مختلفه اش نمایش میدهند.

بطوریکه نقل میکردند هفتهٔ گذشته یکی از خواهران که پرستار دختران کوچك بود یعنی دخترانی که بزرگترین آنها بیش از هفت سال نداشت در موقع تنفس باطاق پذیرائی خوانده شده بود. در موقع بازگشت با کمال حیرت و تعجب مشاهده کرد که تمام بچه ها بدور دخترك کوچك نیم عریانی جمع شده اند که ناله میکند و مانند طاوس جیغ میکشد و اینها با کمال گرمی ومهربانی به پرستاری و مساعدت او مشغول هستند.

خواهر بآنها گفت: «بچها چه میکنید؟ این رفتار ناهنجار چیست و چرا این دخترك را نیم عریان کرده اید؟» یکی از دختران کوچك که بنظر میآمد رل قابله را بازی میکند یك عروسك چینی کوچك قشنگی را که کاملا آرایش کرده بود باو نشان داده و گفت: «خواهر کار تمام شد. خانم زیاد رنج کشید ولی بحمدالله خلاص شد و این پسر قشنگ را زائید که من بشما تقدیم میکنم.»

این است عادات ورفتار فطری آنها. چگونه میشود باین قابلهٔ هفت ساله مثلا باغبانی یا کار دیگری یاد داد. هرقدر از حوصله وفداکاری این خواهران تارك دنیا تمجید کنم باز هم حق آنها را کاملا ادا نکرده ام. اینها دائماً با اینگونه عادات مواجه میشوند و پیوسته بافقر اخلاقی میجنگند:

این خواهران بدبخت از بیروت به بغداد میآیند و مدت ۲۴ روز در بیابان طی مراحل میکنند و با اینکه قوانین کلیسا آنها را مجبور نکرده است که براسب سوار شوند وشبها در زیر سقف های خراب و کاروانسرا های کثیف که باد از هیچ طرف جلو گیر ندارد بسر برند باز بطیب خاطر تمام این مشقات را تحمل میکنند و معلوم است که با این اوضاع واحوال قطعاً سلامتی خود را درچنین زندگانی سخت و بیابان گردی از دست میدهند.

مؤسسه خیریهٔ بغداد دارای پنج نفر از این خواهران است که از بیروت آمده اند. دو نفر آنها در راه باندازه ای آسیب دیدند که درحال احتضار به بغداد وارد شدند وهنوز هم در بستر بیماری افتاده اند و باآب و هوای این ناحیه مأنوس نگردیده اند. اما سه نفر دیگر که حالشان خوب است مشغول تربیت پانصد دختر کوچك هستند وباز هم از آنها متوقعند که بیمارستان مجانی برای فقرا تأسیس نمایند.

پس از برگزاری مراسم یکشنبه مردان عیسوی بالباسهای فاخر بهمراهی زنان که همه آرایش

کاملی داشتند بدید وباز دید مشغول شدند البته قونسول فرانسه‌هم ازاشخاص محترمی بودکه بایذ بدیدن‌اووخانواده‌اش‌رفت . بمحض بازگشت ما از کلیسا پذیرائی‌وآمد و رفت‌شروع شد . مردان بسالون رسمی‌قونسول داخل شدند وزنان باطاق‌خانم اوآمدند . این خانم ها تمام درموقع بیرون‌آمدن ازخانه‌چادری دارند که موسوم است به‌ایزا وازپارچه های ابریشمی‌الوان‌درست‌شده‌و بامفتولهائی‌ازسیم و زرتزیین یافته‌است وآنهارا ازسرتاپامیپوشانند و اگرنخواسته باشند شکوه و تجمل وآرایش خود رابدیگران نمایش‌دهندوضع موقری پیدامیکنند . خانمهای جوان کلاه بدون لبهٔچین داری‌برسردارند‌که زردوزی شده ودارای



زن یهودی بغدادی

شرابه‌هائیست‌وگیسوان‌بلندبافته شده‌درکنارصورت‌آنهانمایان‌است . زنان‌مسن کلاه‌خود را باپارچهٔ ابریشمی پوشانیده که یك‌گوشهٔ‌آن درروی پیشانی افتاده است . مادران‌ودختران همه‌دامنهای ابریشمی بلند ونیم تنه‌مخمل یاتافته برتن دارندکه درسینه شکافی دارد وپیراهن گازکه بامفتولهای طلا حاشیه دوزی شده از میان آن نمایان است و بقدری خود را باجواهر زینت وآرایش داده اندکه بهترین مخزن جواهر کلیساهای بزرك هم برآنها رشك میبرد .

گردن بندهای گرانبها و سنجاقهای طلای جواهر نشان وکمر بندها و پیشانی بندها و گوشوارهای سنگین‌وانگشتری زیادکه تمام انگشتانرا‌تاآخرین بند مستور ساخته موجب شادی‌وافتخار خانمهای‌ثروتمند بغدادی است .

زیبائی صورت‌ورسائی اندام خانمهای‌کلدانی رانمیتوانم آنطورکه باید وشاید تعریف‌وتوصیف کنم اما افسوس که آنهاهم مانند زنان مسلمان و عیسوی ویهود گرفتار دشمن بیرحمی هستند یعنی گرفتار یکنوع مرض جلدی میشوندکه موسوم است به جوش بغدادی وصورت‌آنها را آبله گون‌میکند درمیان تمام این‌زنان امروزیکنفرزن‌را هم ندیدم که ازاین‌آفت معاف‌شده باشد ومثل این است که بصورت تمام‌آنها اسید سولفوریك (جوهر گوگرد) پاشیده باشند . این‌جوش‌ابتدابشکل‌نقطهٔ‌سفیدی بروزمیکندوچون چندی گذشت بدرشتی سرسنجاق‌میشود ومدت سه‌ماه باین شکل‌میماند وپس ازآن قرمز ومتورم میگردد وبچرك میافتد وبعد مانند آبله قشر ضخیمی دوروی‌آن پیدا میشود وهمینکه این‌قشرخشکید وافتاد جای‌آن مانند حفرهٔ کوچکی باقی میماند وازوجاهت صورت میکاهد.خارجیانی هم که به‌بغداد میآیند خیلی‌زود باین مرض گرفتار میشوند وبطور استثنا ممکن است بعضی پس از چند سال اقامت بآن مبتلا گردند و تعجب دراین است که این جوش فقط در صورت بومیان بروز میکند ولی اگر

اروپائیان بآن مبتلا گردند در روی بدنشان تولید میشود و دکترها هم هنوز نتوانسته اند دوائی برای معالجهٔ آن پیدا کنند .



زن کلدانی بغدادی

باری پس از تمام شدن پذیرائی برای صرف ناهار سرمیز رفتیم وصحبت ازموصل وخرابه‌های خرساباد و قوئیون جیق (۱) بمیان آمد . مارسل اشتیاقی داشت که باشور برود وآثار باستانی آنجارا به بیند اما کشیش موصلی که تازه به‌بغداد آمده بود ودر سرمیز قونسول حضور داشت او را ازاین خیال منصرف کرد و گفت : حفریات و کاوشها مدتی است تعطیل شده وابنیه‌ای که اززیر خاك بیرون آمده بودند دوباره درزیر شنهائی که بادآورده مستور شده‌اند و اگر بخواهید بدیدن منازل سارگون وسناخریب موفق گردید باید دوباره آنهارا اززیر شن بیرون آورید. البته‌چنین کاری‌هم از ما ساخته نیست .

فصل سی وسوم

ترکها - موجبات انحطاط اخلاقی وجسمانی - ترتیب اداری مأمورین ترك - تراموای کاظمین - مقبرهٔ امام‌موسی - مسافر بدون لوازم سفر .

۱۸ دسامبر - پریروز مارسل میگفت : هنگام مسافرت درایران من هوش صنعتی وفهم و ادراك و نیروی روحانی ومعنوی ایرانیان را میستودم ولی ازطرز اداری دولت و اخلاق مردم معمولی شکایت داشتم وآنها را مورد ملامت قرار میدادم . اکنون می‌بینم که «خداوند درحین خلق کردن عثمانیها نظرش این بوده است که من ازجدا شدن از ایرانیان بی‌نهایت متأسف شوم» از موقعیکه ایران را ترك کرده وقدم بخاك ترکیه گذارده‌ام مثل این است که‌از بهشت بیرون آمده ودرجهنم وارد شده باشم.

سیاست مداران ماهر اروپائی دراین فکر بوده اند که اگر تأسیسات و تشکیلات اداری خودرا بشرقیان تحمیل کنند بالطبع تمدن خودرا نیزدرعروق وشرائین آنها تزریق خواهند کرد. عجب اشتباه بزرگی ! من بطور یقین میدانم که ماشین های اداری ماکه‌خوب کارمیکنند بقدری با آلات و ادوات مختلف ترکیب یافته‌اند که نمیتوان مثلا یك چرخ کوچك آنها را برداشت و بدست کارگران بی‌تجربه وغیرمتخصص سپرد. ملل شرقی باتقلید ازیك قسمت یاتمام عادات و رسوم اروپائی درشاهراه ترقی نخواهند افتاد بلکه باید باسیاست خاصی باروح آنها آشناشد وبتدریج آنرا پرورش داد . ایران باآن طرز اداری ساتراپهای قدیم و ملوك الطوائفی بسی برمملکت‌رفرمهٔ ترکیه ترجیح دارد که اقتدار پادشاه ناشناس ودرنظرشان

(۱) این امکنه‌درنواحی کردستان وجود دارند .

مسخره آمیز است . در این مملکت که بقول خودشان طرز اداری اروپائی را تقلید کرده‌اند دادستانان و معاونین آنان واداره امنیه و غیره ابداً قادر بر حفظ جان و مال اتباع خارجه نیستند حتی نمیتوانند جان ومال رعایای باوفای خودرا هم حفظ کنند

ایران باآن تأسیسات قدیمی تغییرناپذیر خود بدون محاکم دادگستری و بدون قوای امنیه و بدون پلیس توانسته است بتوسط حکام مقتدر خود امنیتی در کشور برقرار کند واتباع خارجه هم درآنجا باشکالاتی برنمیخورند.

من اعتراف میکنم که عقیدهٔ شوهرم نسبت بترکیه فقط ازروی احساسات نیست ونباید در قاهره واسلامبول یادرشهرهای سواحل مدیترانه ومسافرخانه‌ها که اروپائیان هم مانند شرقیان درآنجا هارفت وآمد دارند مراتب تجدد و تغییرات ترکیه را در تحت تأثیر افکار غربی تحقیق وآزمایش کرد. ترس از دولت های فرانسه و انگلیس ورنگ وروغنی که خاور بسهولت درمجاورت باختر بخود میگیرد باجتماعی که یکقسمت آن ازاولاد ارمنی‌ها ویونانیان وشامیان باسلام گرویده تشکیل یافته یك حالت نرمی خوش ظاهر به صفتی میدهد که اشخاص بسیار ماهر هم ازاین ظاهرفریبنده گول میخورند .

هرگاه خواسته باشند ترتیب اداری ترکیه را درتمام اوضاع و احوالش بررسی و تحقیق کنند بایستی از ممالك مجاور اروپا خیلی دورتر بروند . یعنی درجاهائی که دور از انظار اروپائیان است . مثلا باید به بغداد بروند که پای تخت ثانوی ترکیه محسوب میگردد وبااین اردوی بی‌شمار رشوه خوار ومتعدی بی‌شرم وحیاکه ساختمان اداری ترك را تشکیل میدهد تماس بگیرند وبه تحقیق پردازند .

یکی از بانکهای کلدانی درسال ۱۸۸۰ درموصل ورشکست شد . درضمن رسیدگی به‌طلبکاران بیك کارمند گمرك برخوردند که توانسته بود باآن حقوق کم که بطور بی نظمی دریافت میکرده متجاوز ازششصد هزار فرانك درآن بانك ذخیره کند . البته این رقم درجنب مداخلی که یك مدیر اداره باهمدستی وشرکت رؤسای مافوق خود بدست میآورد چیزی نیست . مثلایکی از رؤسای ادارات یك بنای عمومی‌راکه‌هنوز شالودهٔ آنراهم نکنده بود دودفعه بنا کرد وسوزاند ومخارج موهوم زیادی بحساب دولت آورد تابتواند عایدات سرشاری داشته باشد .

فرماندهان نظامی هم بمسافرتهای جنگی کاذبی افتخار میکنند . اخیراً افسران بزرگ ترك لشگر زیادی را که ابداً از بغداد خارج نشده بود در کمینگاهی بخطر انداختند وآنرا متلاشی کردند. این شکست کاذب درموقعی صورت گرفت که میخواستند بحساب آنها رسیدگی کنند وچون اسلحه وذخایر جنگی زیادی رافروخته بودند وسربازان موهومی را برای گرفتن حقوق صورت داده بودند ونمیخواستند که تقلبات مخفیانهٔ آنها آشکار گردد باین حیله متوسل گردیدند.

حکامی که دراسلامبول بواسطهٔ افکار ترقی خواهانه مورد تمجید وتحسین واقع شده اند و پیشوایان مذهبی که مورد احترام هستند دختران رؤسای قبایل یاغی را بزوجیت میگیرند و چون قشونی برای سرکوبی آنها اعزام شود محرمانه قبل از وقت به‌پدر زن های خود خبر

میدهند تاوسایل دفاع یافرار خودرا فراهم سازند . وچون کاروان بزرگی درشرف حرکت باشد بآنها خبر میدهند تادرمحل مناسب کمین کرده بغارت آن بپردازند و البته پس ازغارت سهمی‌هم برای خبردهنده خواهند فرستاد .

یکی از این قبایل‌که موسوم است به‌خماوند ازهمین راه ثروت زیادی بدست‌آورده است . جمعیت این قبیله بیش ازدویست خانوارنیست ومدت ۰۰ سال است‌که باهمدستی عمال عالیمقام دولتی باقوای سلطان عثمانی پیوسته در جنگ وگریزاست و هنوز نتوانسته اندآنرا تحت اطاعت درآورند .

افسر ترکی‌که ازمدارس مابیرون آمده وسرلوحهٔ پرچم فرانسه را بخاطر سپرده وهمیشه‌احساسات عالی همتانه‌ای بروزمیدهد وبوطن پرستی افتخار میکند قبیلهٔ شمررا بشورش تحریك مینماید تابتواند وسایل مسافرت جنگی‌را برای خود فراهم سازد وصدها سرباز را بکشتن‌دهدوبه ثروت وشرافتی نائل‌گردد.

این است اوضاع واحوال ترکان مکتب جدید اینهاتمام معایب پیشینیان خودرا دارند. نیاکان آنها یك صفت خوب داشتندکه عبارت از صداقت بود ولی فرزندان آنهاکه دراروپا تربیت شده‌اند این یگانه صفت نیك را هم ازدست‌داده‌اند. بمحض اینکه نیم‌تنه و شلوار نظامی را پوشیدند شروع بتذویر و تقلب میکنند . از این مهمانان‌که مهربانی دروغی بروز میدهند ودرصرف بهترین شراب‌شامپانی باما شرکت میکنند وباخوردن گوشت‌خوك وطبخ‌ناپاك کفار قوانین پیغمبراسلام(ص) وقرآن‌را مسخره میکنندباید بشدت پرهیزکرد .همین‌مهمانان مهربان اولین‌کسانی هستندکه اگر از مجازات نترسند اروپائیانرا درمملکت خود خواهند کشت. ترکان کینهٔ شدیدی نسبت‌بعیسویان در دل دارند وباطناً بی نهایت از مامتنفر هستند . ترک ازما بشدت متنفراست برای‌اینکه مانمایندگان کفاری هستیم‌که باید ازآنها ترسید . ازما متنفراست برای اینکه مادوباره اراضی خود راکه اجداد آنها بعنف ازماگرفته بودند پس میگیریم . ازما متنفراست برای اینکه میخواهیم عادات و رسوم خوب و تمدن را براو تحمیل کنیم وخلاصه‌آنکه مربیان ومعلمین خودرا ازسگ هم حقیرتر وپست‌ترمیداند

موجباتی‌که باشتاب متلاشی شدن مملکت عثمانی را فراهم‌میکند زیاداست . ازآنجمله است تعدد زوجات ومعتقد بودن بقضا وقدر .

برعکس‌آنها مسلمان‌شیعهٔ‌ایرانی رفتارمعتدلانه‌ای‌داردوقدرت واختیارواراده انسانرادرکارها دخالت میدهد .

ترکان بواسطهٔ تعدد زوجات بالطبع ازکسب معلومات اخلاقی عمومی محروم مانده اند . بنابرقوانین اسلام مرد میتواند زنان متعدد بگیرد اما شرایطی‌هم لازم دارد . مردباید برای هریك از زنان عقدی خود منزل جداگانه‌ای فراهم سازد وباآنها باکمال عدل ومساوات رفتار نماید ،

این منازل متعدد وخواهش های زنان‌که همه روزه تجدید میشود وحسادت ورقابت وکینه

وزی آنها نسبت بیکدیگر حواس مردرا پریشان ومختل میسازد وناچار است بخواهش‌های آنان تن دردهد وازهر راهی که ممکن است مشروع یاغیر مشروع وسایل آسایش آنانرا فراهم سازد . بنابر این علاوه بر آنکه دارائی خودرا ازدست میدهد مقروض وپریشان هم میشود. وزرا و حکام وپیشوایان مذهبی هم باو سرمشق میدهند زیرا که خودآنها بدون ملاحظه وشرم متصل مردم ثروتمندرا غارت میکنند . رؤسای مالیه وافسران وکسانیکه بردهکده‌ها فرمانروائی میکنند باپول دولت معاملات نامشروعی میکنند . ناظران ونوکران ارباب‌ان خودخیانت مینمایند . تجار وکسبه هم مشتریان خودرا گول میزنند.

بعقیدهٔ شوهرمن که کمی مبالغه‌آمیزاست زنان درحرمهای ترکان حکم اسبان طویله‌را دارند که اعیان واشراف برای خود نمائی وتفاخر نگاه میدارند . تعدادآنها مربوط بدرجهٔ شهوت شوهران نیست بلکه برای تکبر وخود فروشی ونشان دادن مقام وبدست آوردن مقام بالاتری آنها را درحرم خود اسیر نگاه میدارند .

نتیجهٔ ایمان و عقیدهٔ بقضا وقدر هم کمتر ازتعدد زوجات زیان‌آور نیست سنیان فلسفهٔ جبرو تقدیررا بهانهٔ تنبلی خود قرارداده وهمه چیزخودرا درمعرض مخاطره قرارمیدهند ومیگویند بچه‌منظور باَمرض مسری وبلائی که مقدربوده باید جنگید ؟ چرابايد باسختی های زندگانی مبارزه کرد ؟ مگر مقدرات انسان جزء لاینفك وجود او نیست ؟ البته روح انسان بامیل و اراده بچنین عقایدی تسلیم نمیشود . مسلمانهای متعصب وباایمان هم گاهی نسبت باین عقاید زیان آور و خطرناك اعتراض میکنند . ودر قضایای جبریه یک حدودکش داری را قائل میشوند .

همانطور که اگر طول قطعهٔ آهنی را با ضربات چکش امتداد دهند یک قسمت از سختی آن کاسته میشود، اصول وعقاید بقضا وقدرهم درمقابل پیش آمدهای سخت وبدبختی‌های حاصله ازآنها سست شده وشکاف برمیدارد . دراسلامبول تااندازه‌ای این فکردرترکان ایجادشده که درمقابل حوادث باید مقاومت بخرج داد وازپیشرفت آن‌ها جلوگیری کرد وروی همین فکر است که درقسطنطنیه اسباب آتش‌نشانی را بکار انداخته و خاموش شدن حریق را بآسمان واگذار نمی‌کنند . وپیشوایان سنی هم اجازه داده‌اندکه اگر درهنگام بروز امراض مسریه عدهٔ تلفات ازپانصد تجاوز کند اهالی آن شهرمی‌توانند بخارج رفته وازبلاکناره گیری کنند و دراینصورت مرتکب خطائی نخواهند شد . معهذا هنوزهم عقیدهٔ بتقدیر درازمان موجودونتایج وخیم آنهم که عبارت ازبی قیدی وبی اعتنائی به‌پیش آمدها میباشد باقی است . وخلاصه آنکه چون این عقیدهٔ بقضا و قدربا فرائض ذاتی یک نژاد خشن وجنگجو توأم گردیده باین نتیجه رسیده است که سنیان بدترین پیروان اسلام محسوب گردند

بنابرهمین عقاید زیان آور است که چون ملت ترك یاعرب درمملکتی واردشدحاصلخیزی زمین از بین میرود زیرا که عقیده بکار وکوشش ونتایج حاصلهٔ از آنهارا ندارند. و بهمین جهت است که اراضی مسرپرممتاز وزرخیز حوالی شطوط دجله و فرات از زمانیکه

بدست مسلمانان سنی افتاده‌اند تبدیل به‌بیابان لم‌یزرع و باطلاقهای زیان‌آور گردیده‌اند و کانون امراض مسریهٔ مهلکی شدند مانند طاعون و تب‌های موذی که باروپا هم سرایت کردند : سکنهٔ مسلمان این سرزمین هنوز هم دارای خون نیاگان فعال خود هستند ولی در تحت تاثیر عقاید ترکان و تعدد زوجات بـه‌فقر و مسکنت مبتلا شده‌اند و بهمین جهت جمعیت این نواحی روز بروز تقلیل میبابد .

باری امروز من زیاده از حد بفلسفه‌بافی مشغول شدم. البته مشاهدهٔ اوضاع و احوال مردم این سامان مرا باینکار واداشت . از بدو ورود بسرزمین کلده درهر قدم که جلو میروم جراحات را عمیق‌تر می بینم و چون ثروت و عظمت قرون گذشتهٔ بابلیهارا بافقر و انحطاط اخلاقی سکنهٔ حالیه مقایسه میکنم اندوهناك میگردم . چگونه میتوان از مشاهدهٔ اراضی حوالی بغداد که تبدیل به‌بیابان و خارستان شده ساکت ماند ؟ درهمین سرزمین بود که بقول هرودوت درزمان قدیم یکدانه گندم اقلا سیصد دانه حاصل میداد و برك گندم وجو باندازهٔ چهار انگشت عرض داشت . چه‌شد آن مزارع که محصول ذرت و کنجد آنها از فراوانی حیرت‌آور بود وهردوت از ذکر بلندی ساقه‌های آنها ازبیم آنکه مبادا حمل براغراق شود خودداری میکند ؟

آیا تقصیر از من است که چون از قونسولخانه بیرون میایم درهر لحظه اوضاع بی قیدی عمیقی که ترکیهٔ آسیا در آن غرق شده است مشاهده میکنم ؟ .

درموقع عبور از بصره کشتی زره‌پوشی رادیدم که بواسطهٔ خراب‌شدن پروانه‌اش متروك مانده و باآنکه میلیونها فرانك بهای آن است در گل ولای فرورفته و کسی درفکر تعمیر آن نیست ، درصورتیکه با کمترین مخارجی میتوان دوباره آنرابکار انداخت ، همین امروز ما درساحل راست دجله سوار تراموای شدیم که معمولا باید درفاصلهٔ یکربع ساعت وحداکثر بیست دقیقه مارا بکاظمین برساند . امادر نیمه‌راه تراموای توقف کرد و رانندهٔ بلغمی مزاج آمد و از ما خواهش کرد پیاده شویم .

علت توقف هم این بود که دراین نقطه پیچ کوچکی است که فرورفته و اگر تراموای بحرکت خود ادامه دهد بخاك میافتد. مدت هیجده ماه است که این قطعه زمین فرورفته و بوضع ناهنجار خود باقی است . آیا کسی باور میکند که مهندسین بی قید ترك دراین مدت یکسال و نیم که از خرابی آن میگذرد فقط بتماشای آن پرداخته ودرفکر تعمیر آن نبوده‌اند ؟ در این جا چند نفر حمال گذارده‌اند که پس از پیاده شدن مسافرین اطاق تراموای را بازحمت نقل‌مکان داده ودوباره روی رایل میگذارند . نظر باینکه تمام فاصلهٔ بغداد تا کاظمین از یك فرسنگ تجاوز نمیکند و یکربع ساعت باید دراین جا انتظار حرکت تراموای را کشید اغلب مسافرین تراموای راترك کرده و پیاده براه خود ادامه میدهند. درصورتیکه ممکن است درمدت دوساعت باهمین حمالان باصلاح راه پرداخت و رایل رابلند کرد . درجهٔ بی قیدی عمال ترك را از همین جا میتوان استنباط کرد که تاچه اندازه است .

با این حال بغدادیان از برقراری این تراموای بقدری برخود میبالند که فرانسویان ازحفر تنگهٔ

سوئز یا امریکائیها برای کشیدن راه آهن سرتاسری از نیویورك تا سان فرانسیسکو برخود نبالیدند .
این راه آهن شش کیلومتری را مدحت پاشا در زمانی که حکومت بین النهرین راداشت ساخته
است هیچیك ازحکام ترك چنین کار مشعشعی را انجام نداده اند وهیچیك از پاشاهای اسلامبول هم
ازحیث شهرت فعالیت بپایهٔ مدحت پاشا نرسیده اند .
مدحت پاشا باهوش بوده و نظر بلندی داشته ولی در عملی کردن افکار خود مهارتی نداشته
است . راه آهن بغداد به کاظمین را باین نیت ساخت که این پایتخت ثانوی ترك اقلا دارای یك
راه مستقیم باشد .
مهندسی که مامور کشیدن نقشهٔ این راه بود باو فهماند که شط درمیان این دو شهر پیچ وخم
زیادی دارد و ناچار باید راه در دنبال این پیچ ها امتداد پیدا کند و نمی تواند بدون پل از شط
عبور کرده ومستقیم شود واو را متقاعد کرد که پلی در روی دجله بیاندازد . واوهم قبول کرد
اما از ترس آنکه مبادا بکاری دست زند که تمام عایدات ایالت هم برای مخارج آن کافی
نباشد از ساختن پل ومستقیم شدن راه صرفنظر کرد . بالاخره خط از ساحل چپ دجله و درکنار
همین پیچ وخمها کشیده شد یعنی درکنار همان راه باریك و پر گرد و خاکی که معمولا عابرین
پیاده یا سوار بر الاغ در آن رفت و آمد داشتند ومزارع گندم که از نخل ها و درختهای نارنج محصور
نشده بود پایمال میکردند . اکنون این درختان پرشکوفه جلوه و نمایش خاصی دارند. عطر گلها
بقدری هوا را معطر کرده بود که من از استنشاق آن نیمه مست شدم و پشیمان بودم که چرا باو اگون
حرکت کردم وخود را از لذت طراوت وصفای این ساحل محروم نمودم . اما طولی نکشید که این
منظرهٔ خرم وعطرافشان ناپدید گردید و بزمین لم یزرعی برخوردم که فقط مجاری قدیمی آب در آن
مشاهده میشد . منظرهٔ این اراضی بایر ازمنظرهٔ زیبای اراضی آبیاری شده فرسنگها دور و
حزن انگیز است .
در موقع خروج از بغداد ازدور در بالای نخلستان کاظمین رئوس چهار منارهٔ مرتفع ودرخشان
مقبرهٔ امام موسی دیده میشد وچون نزدیك شدم درخلال شاخ وبرك درختان دو گنبد قشنك و
درخشنده ای را مشاهده کردم که ازحیث شکل وروپوش طلا شباهت کاملی بگنبد قم داشتند
ولی حصار شهر مانع دیدن تمام بنای مقبره بود
بالاخره در نزدیکی دروازهٔ کاظمین از تراموای پیاده شدیم مستخدم قونسولخانه که راهنمای ما
بود با صدای بلند بالهجهٔ ترکی که ما خوب نمیفهمیدیم مارا بقهوه خانهٔ نزدیك ایستگاه دعوت
کرد وگفت که باید در اینجا منتظر حرکت تراموای باشیم که دو ساعت دیگر ازبغداد میاید . او
دراین خیال بود که مقصود ما از آمدن باین وسیلهٔ نقلیهٔ خراب فقط گردش بوده است وشاید هم
مهمانان قونسولخانه را آدمهای کم عقلی تصور میکرد که فقط بعنوان گردش زحمت این شش
کیلومتر راه را تحمل نموده اند. من با ایما و اشاره باو فهماندم که ما بقصد دیدن مسجد ومقبره آمده ایم
و باید بانطرف برویم . همینکه بمقصود ما پی برد آثار اضطراب و انقلابی در صورت او ظاهر
گردید و با اصرار من مجبوراً براه افتاد .

کوچه‌های کاظمین نسبت بکوچه های بغداد تمیزتر وسکنهٔ این شهر و کسبهٔ آن اغلب ایرانی هستند. خلاصه راهنما مارا بمیدانی برد که درسه طرف آن خرمنهای سبزی ریخته بودند وفقط طرف چهارم یعنی طرف درب مقبره خالی مانده بود که دسته‌ای از کارگران بآنجا وارد میشدند. من از خرمنهای کلم و ترب وهندوانه که در روی زمین ریخته بودند عبور کرده و باشتاب بطرف مقبره رفتم وخیال میکردم که دراین جا میتوانم با آسایش خاطر داخل شوم و کسی مزاحم ورود من نخواهد شد.

عجب اشتباهی کرده بودم. بمحض اینکه سبزی فروشان قصد مرا فهمیدند همه دست از کسب کشیدند و بهیئت اجتماع آمدند و مانع ورود ماشدند و گفتند: «ورود بمقبرهٔ امام موسی (ع) ممنوع است. شما عیسوی هستید وحق ورود دراین مقبره را ندارید. زودتر بر گردید و دنبال کار خود بروید.» اما ماتوقف کرده ومتحیر مانده بودیم. اگرچه این اشخاص آمرانه حرف میزدند ولی رفتار آنها مؤدبانه بود. طولی نکشید که جمعیت زیادتر شد وبنوکر قونسولخانه که معمولا اورا قواس میگفتند ملامت کردند که چرا مارا باین جا آورده است. اوهم سخنانی گفت که باعث هیجان جمعیت گردید و بافشار و ناسزا گوئی اورا از آنجا راندند. اوهم نظر باینکه اهانت دیده بود میخواست شمشیرخودرا ازغلاف بیرون کشد و درصدد تلافی بر آید. مارسل چون دید کار سخت شده و اگرقطرهٔ خونی ریخته شود ماهر سه نفر کشته خواهیم شد بمیان افتاد و بازوی او را گرفت ودردنبال خود کشید. اما اومقاومت میکرد ولگد میانداخت و تغیر و تشدد میکرد وچند مشتی هم درمیان آنها ردوبدل شد ولی بالاخره مارسل او را از معرکه بیرون کشید. اینواقعه حادثهٔ امامزاده جعفر اصفهانرا بخاطر من آورد.

مارسل گفت چه باید کرد؟ واز من تکلیف خواست. من گفتم بهتر آن است که ماخودرا از حملهٔ ثانوی محفوظ داریم وزودتر مراجعت کنیم. زیرا که مسلماً دراین جا کارمندان ترك باما همراهی نخواهند کرد و اسکورتی بمانخواهند داد که بتوانیم دوباره باین جا برگردیم. باایرانیها هم نمی توان باخشونت رفتار کرد زیرا تنها چیزی که توانسته‌اند دراین مملکت که سابقاً درتحت تصرف آنها بوده حفظ کنند همین امتیاز مذهبی است. اگر ماتنها وبدون مستحفظ آمده بودیم شاید به‌نتیجه‌ای میرسیدیم زیرا ممکن بود که به‌پیشوایان مذهبی شیعه مراجعه کرده وبا ارائه دادن تفسیری که علمای اصفهان کرده بودند موفقیتی بدست آوریم ولی اکنون بازی را باخته‌ایم و هیچگونه امیدواری به‌بردن آن نمانده‌است.

اوضاع اروپائیان مقیم درترکیه و لوآنکه تبعهٔ دول مقتدری هم باشند خوب نیست. اگر یکنفرعیسوی دراین جا آزار به‌بیند حتی اگرهم کشته شود شکایت قونسول واعتراضات اوبی اثر میماند وهرگز مقصررا دستگیر نمیکنند واگر احیاناً اورا دستگیر کرده و بعدلیه ببرند درآنجاقضاة اورا تبرئه خواهند کرد. انگلیسهای مغرور هم که درشرق نفوذ واقتداری دارند از دیدن آزار و شنیدن ناسزاها مصون نیستند ونمی توانند از مراجعهٔ بعمال بی‌قید عثمانی نتیجه‌ای بگیرند. اخیراً یك مکانیسین انگلیسی که از نیوهاون (۱) باینجا وارد شده بود درمنازعه‌ای کشته شد وبدن

---

(۱) New haven یکی از بنادر انگلیس است که درکنار دریای مانش واقع است.

او را با کارد قطعه‌قطعه کردند . قونسول انگلیس نام قاتل را میدانست و گواهان زیادی هم برای اثبات این جنایت داشت لیکن کوششهای او بنتیجه ای نرسید وقاتل که یکنفر ترک بود آزادانه مشغول کار خود بود . وابداً صحبتی از دستگیری او بمیان نیامد .

آدم عاقل باید ازاین نوع حوادث عبرت بگیرد واحتیاط را درهرحال ازدست ندهد . بنابر این ما بدون اینکه شجاعت وتهور بیموردی بروز دهیم براه افتادیم . من درجلو و مارسل درمرکز جمعیت قواس را دردنبال خود میکشید وهرطور بود خودرا بکوچهٔ تنگی رسانیدیم وعقب نشینی اختیار کردیم . فقط گاهی چند دانه ترب یاشلغم که خوشبختانه پوسیده بودند درمیان پاهای ما میانداختند . درا ثنای این‌حادثه من وقت خود را تلف نکردم ودر حالی‌که شوهرم ضربات مشت و فشار جمعیت را تحمل میکرد و بقبول متارکهٔ جنگ تن درمیداد از درنیمه بازمقبره نظری بدرون‌آن انداختم و توانستم سردراصلی مقبره که در انتهای حیاط وسیعی بود ببینم . این سردر ازکاشیهای مینائی رنگ مستور ودر جلوآنهم رواقی بودکه دارای ستونهای باریك و ازآئینه های تراش بلور زینت یافته بود ومن حیث‌الجموع اگر این‌بنادارای دو گنبدطلائی نبود منظرهٔ کاخ‌چهل‌ستون اصفهانرا بخاطر میآورد . درزوایای بناهم چهار گلدستهٔ کاشی که قسمت بالای‌آنها مطلاشده بود سر برافراشته بودندکه مؤذن در بالای‌آنها مؤمنین را برای نماز میخواند ودرجنب گنبدها برجهای‌کوچکی قرار داشت شبیه بقراولخانه‌هائی که دربالای قلعه‌های جنگی میسازند .

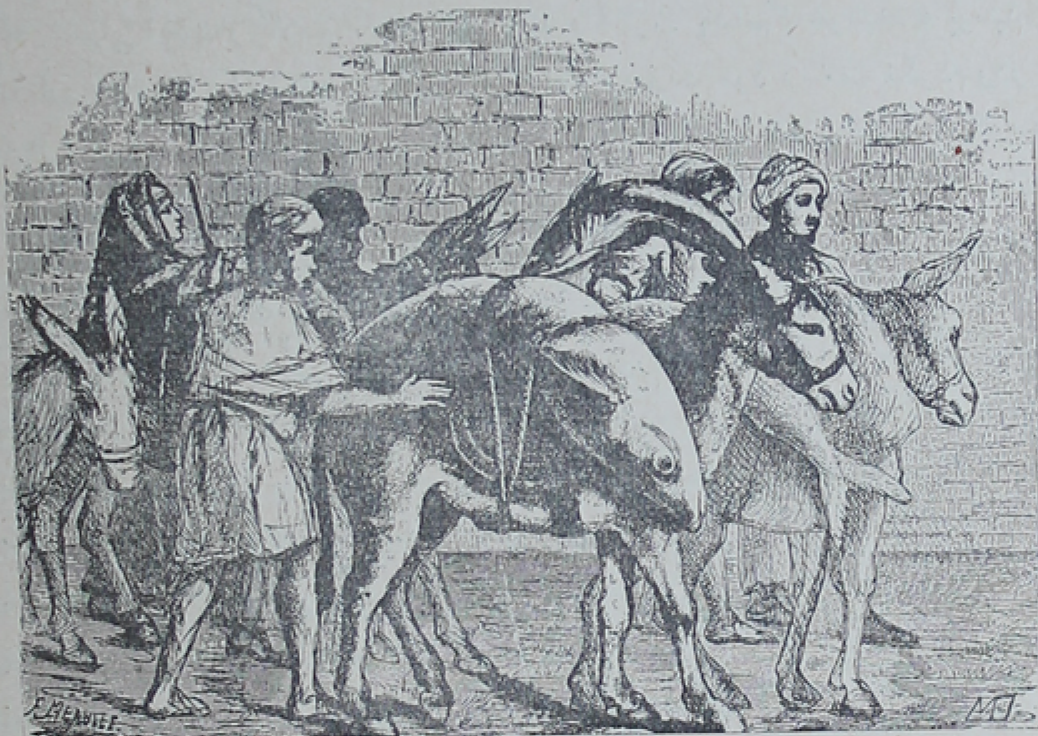
خلاصه‌همینکه ازاین مخمصه‌رهائی یافتیم‌آزادانه دراطراف دیوارهای مقبره ازبیرون بگردش پرداختیم وازمیان‌درزتخته‌های درها مشاهده‌کردیم‌که این بنا بعلاوهٔ مقبره ومسجد یك‌مدرسه وچندکاروانسرا وحمامهائی‌هم ضمیمه‌داردکه برای‌مؤمنین‌وزوارساخته‌اند .

مسجد کاظمین درزمانهای اولیه اسلام بناشده وبسیار ساده بوده است. وآنچه راکه شیعیان بآن ضمیمه کرده اند و دارای مزایای سلیقهٔ معماری ایرانی است تازه باتمام رسیده و هنوزگچهای آن خشك‌نشده است ضمائم دیگری هم‌بآن افزوده‌اندکه هنوز بپایان نرسیده است از کاشیهای فلزی رنگ‌هم‌که‌گنبدهارا زینت کرده اند پاره‌ای افتاده و بجای خود لکه هائی باقی‌گذارده‌اند .

پس ازگردش در اطراف محوطهٔ مقبره ناچار بودیم‌که مدتی درقهوه خانه بانتظار حرکت تراموای بسر بریم وباکمال خونسردی کلمات زننده وناسزای یکدسته بچه‌های‌کوچه گردرا که درمراجعت بدنبال ماافتاده بودند تحمل نمائیم . دوفنجان قهوه وچند لیوان شربت وسه یاچهارقلیان کوفتگی وضرباتی راکه‌مستخدم بواسطهٔ داشتن فینهٔ‌سرخ وسنی بودن وبخصوص همراه بودن بافرنگیان تحمل‌کرده‌بودتااندازه‌ای جبران نمودند .

پس‌ازمدتی انتظار تراموای‌براه افتادوچون‌راننده‌آخرین‌مسافرت روزانهٔ‌خودرا انجام‌میداد بی اندازه در رفتن شتاب داشت تا زودتر بمنزل خود برود وابداً درفکر سنگینی واگون وازرایل خارج شدن آن نبود . شلاق زنان اسبانرا بتاخت میانداخت وبیم شکستن شیشه

های درو پنجره راهم نداشت . زیراکه مدتی است که آنها ازمیان رفته وفقط اثرچسبی که سابقاً آنها را نگاه میداشته درپنجره ها باقی است . مسافرین هم که مرکب بودند از یهودی و عیسوی و مسلمان مانند ماهی تازه که برای برشته کردن درروغن داغ بیاندازند اتصالا بیالا وپائین میپریدند همینکه واگون ازرایل خارج شد مافرصتی بدست آوردیم که نفسی بکشیم .
پس از عبور از مانع حرکت سریع ترشد وزنان ازوحشت جیغ میکشیدند اما راننده بفریادها وتضرع آنها گوش نداده بشدت اسبانرا شلاق میزد وبر سرعت میافزود ومانند گردبادی از



کاروان حمل ماهی

حصار قدیمی بغداد عبورکرد وحتی درکوچه‌ها هم ملاحظهٔ عابرین را نکرده وچهارنعل میرفت. دریکی ازکوچه‌های تنگ بکاروانی از الاغهای کوچك برخوردیم که بارهریك ماهی بسیار بزرگی بود و حیوان با زحمت آنراحمل میکرد.

این ماهیان عظیم الجثهٔ دجله‌رادر بین النهر بن تبی (Tobie) (۱) میگویند امادارای آن امتیاز نیستند که مانند نیاکان زمان توراتی خود کوران را معالجه نمایند . زیراکه نابینایان متعدد بغداد باین عدم امتیازگواهی میدهند . معهذا وسیلهٔ خوبی هستند برای اشخاص فقیر که قادر برخریدن گوشت گوسفند نیستند وی توانند بابهای کمی آنهارا درسفره خود به‌بینند . دراین جا غوغائی برپاشد الاغها ازدیدن ترامو‌ای که بدون ملاحظه باشتاب میرفت وحشت کرده وبفرار

(۱) مقصود لپرتبی است که بنابر روایت تورات پدرپیرخودرا باالهام فرشتگان ازنابینائی نجات داد .



مقبرهٔ امام موسی (ع) (در کاظمین)

گذاردند و ماهیها در گرد وخاك كوچه افتادند والاغداران هم باصدا های خشن به راننده فحش میدادند ونفرین میکردند وراننده هم بآنها جواب میداد. وصحنهٔ نمایش بی‌تماشانبود

وچقدر من متأسفم که نتوانستم بواسطهٔ سرعت حرکت تراموای معنی این شلیك‌های فحش که درمیان جنگجویان ردوبدل میشد بفهمم و آنهارا درخاطرخود ضبط کنم ·

آخرین مسافرت تراموای همه روزه درمیان بغداد و کاظمین بهمین طریق انجام می‌یابد و برای شکسته بندان دست و پا های شکسته را فراهم میسازد وعجب اینکه هیچکس هم ازرانننده شکایت نمیکند و اوهم مسؤل شکستن دست وپا نیست و همه این آسیب ها را بقضا وقدر وخواست خداوندی نسبت میدهند ·

خلاصه ماخوشبخت‌تر از دیگران بمنزل رسیدیم . قواس راهنمای ماجراحات زیادی داشت ویك چشم اوهم معیوب شده بود . تنها آسیبی که بمن رسید این بود که مقدار زیادی ازعسل بلباسم ریخته بود . یعنی یکی ازمسافرین مجاورم کوزه عسلی داشت کـه بواسطهٔ حرکت زیاد تراموای نتوانست درست آنرا بمنزل برساند وتأسف داشت ازاینکه مقداری از آنهم بلباسهای من ریخته‌است . اگرچه‌دراین مسافرت بماسخت گذشت‌ونتیجهٔ خوبی عاید مانگردید اماخوشبختانه موسیو موژل(Maugel)مهندس ولایتی پس ازشنیدن شرح مسافرت‌ما وعده دادکه عکس خوبی ازمقبره بمابدهد . اومیگفت : نظر باینکه من عیسوی بودم نمیتوانستم آزادانه داخل مقبره شده وعکسی ازآن بگیرم اماتصادفاً برای کارگذاردن ساعت بزرگی ازمن استمدادخواستند ومن برای انجام خواهش آنها چندین بار بمقبره رفتم ودرضمن دستگاه عکاسی خودرا هم همراه بردم وبدون اشکال ازروی بام چندنوع عکس ازمناظر مختلف آن برداشتم وبالاخره‌هم بوعده وفاکرد وعکسی بما داد ·

خلاصه ماهمه دراطراف بخاری جمع شدیم وبقیهٔ روزرا باصحبت بسر بردیم · مادام پرتیه زن قونسول تاکنون مسافرین وسیاحان زیادی را دیده و در نقاشی هم مهارتی دارد · هیکل های مضحک وسرگرم کنندهٔ تمام یهودیان سرگردانرا که دیده بود بادست ظریف خودترسیم نموده‌بود وبما ارائه داد و درضمن گفت :

« آیا شما موسیو · .. را دیده‌اید ؟ من نام اورا بشما نخواهم گفت وبسی مایلم که خودتان بافکر حدس بزنیدکه اوباید چه کسی باشد ؟ همین قدر برای شماکافی است که بگویم قهرمان من تمام مملکت حبشه‌را سیاحت کرده وبهندوستان هم رفته‌بود . آیا درست ملتفت‌شدید ؟چه آدم باهوش وچه‌علامهٔ متبحری بود · اودارای هزار وپانصد فرانک عایدات ماهانه بود و » نمیدانست چگونه بایداین عایدات شاهانه راخرج کند.

بمحض ورود به‌بغداد این‌شخص محترم که رفیق نگوس‌تئودورس(۱)بود میل‌کردکه برود خرابه های بابل را‌ببیند. وسایل حرکتش بسرعت فراهم‌شد وبا رفقائی حرکت کرد وپس ازهشت روزاین مسافرین عرق ریزان ونفس زنان بقونسولخانه بازگشتند وچون سواره سه‌منزل راهرادردشت‌های کلده‌طی کرده‌بودندهمه‌خاك‌آلوده‌شده‌بودند. بمحض‌ورودهر کس باشتاب‌بطرف

---

(۱) Négus - Théodoras یکی ازپادشاهان حبشه بوده است .

اطاق خودرفت تاسروصورتخود را بشوید و تغییر لباس دهداما موسیو . . . در سالن نشسته بود وتفصیل گردش خودرا برای من نقل میکرد .
من بخیال اینکه میهمانم محض مراعات مراسم ادب نمیخواهد مراترك کند بکنایه باوفهماندم که اگر مایل بشستشوی سر وصورت باشدآزاد است زیرا چنین مینمودکه درراه بین‌النهرین دو برابردیگران عرق کرده وخاك برسروصورت ولباسش نشسته‌است . پس باو گفتم : من بروم به‌بینم که آیا صابون ولوازم‌صورت تراشی برای شمافراهم کرده‌اند یانه؟
او گفت : فوق‌العاده ازشماتشکرمیکنم ولی مطمئن باشیدکه من‌امروزصورت نخواهم تراشید. من‌مانند مردعاقلی عادت دارم‌که‌همیشه مایحتاج زندگانی راهمراه داشته باشم وازجیب‌خود یك‌چاقوی لب‌پریده ویك‌تکه‌صابون‌بیرون‌آورد وگفت من‌قبل ازآنکه‌درمارسی بکشتی به‌نشینم تمام لوازم سفرراهمراه برداشتم .
- عجب آیا مدت‌زیادی‌است که‌شما ازمارسی جداشده‌اید ؟
- نه‌فقط متجاوز ازسه سال است ولی چون میدانستم‌که صابون زودتمام خواهدشد مدتی‌است که ازتراشیدن یك‌قسمت صورت صرفنظر کرده وریش راآزادگذاردم تابلند شود ودرضمن نیم‌تنه خود را عقب‌زد وریش خود را بمن‌نشان دادکه مانند حصیربافته شده بود وطول‌آن تقریباً به‌سی سانتیمتر میرسید وبرای آنکه زحمت شانه زدن‌را نداشته باشد آنرا درزیر لباس پنهان کرده بود .
- واقعاً چیزعجیبی‌است شمافکرعملی بسیارخوبی دارید .
- آری، آری . من باندازهٔ کافی بمسافرت آشناهستم ولوازم آنراهمیشه‌همراه دارم . باهمین‌وضع کشورحبشه رادرتمام جهات سیاحت کردم وچمدانم منحصر بقوای کلاهم بود .
- پس‌لباس وپیراهن وزیرجامه‌را درکجا میگذارید ؟
- یك‌قسمت را درجیب خود دارم‌که همیشه دردسترسم باشد . درموقع‌جداشدن ازمارسی من پنج پیراهن برروی یکدیگر پوشیدم وهمینکه احساس میکردم که پیراهن روئی کثیف شده است فوراًآنرا ازتن بدرکرده بدور میانداختم‌تاپیراهن زیرین که تمیزتربود پدیدارگردد وهنوزهم دوتای دیگررادرتن دارم که البته مرابفرانسه‌خواهند رسانید .
درهمین موقع که ماگرم صحبت بودیم وهرلحظه تعجبم ازرفتاراو زیادترمیشد خدمتکاروارد اطاق‌شد وازمسافرپرسید که آیا آب‌گرم‌لازم دارید یاسرد ؟
- هیچکدام‌نه‌آب گرم میخواهم ونه‌آب سرد مدتی است که من‌این عادات‌زایدرا ترك‌کرده‌ام ومثل این‌بود که ازاین تکلیف بی‌موقع‌کمی‌هم کدورت‌خاطر پیدا کرد ودوباره دنبالهٔ صحبت راگرفته‌وبآن ادامه‌داد .
مادام پرتیه پس از نقل این داستان باخنده بمن گفت : که آیا باورمیکنید که این‌مهمان محترم پس‌از این‌اعترافات‌خالی از ساختگی مصاحب من‌شد وزیر بازوی مراگرفت که باهم برویم باطاق غذا خوری ومن هم نمی‌توانستم از این تکلیف سرپیچی کنم درصورتیکه درضمن

صحبت دیده بودم که جمعیت زیادی ازاین حیوانات کوچك سورچران درریش بافته شده‌اش باجنب وجوش درحرکت هستند گویا این مرد عالیمقام میخواست آنها را ازحبشه بعنوان ارمغان همراه خود بفرانسه ببرد .

دراین موقع پیشخدمت باطاق داخل شد و بمادام پرتیه گفت: مادام ناهار حاضراست.

مادام پرتیه باتبسمی بمن گفت : اکنون شما مردی هستیدکه باید مصاحب من باشید وزیربازوی مرابگیرید . سعی کنیدکه آراسته وخوش محضر باشید . دراینوقت بودکه من مقصود اورا ازنقل این داستان دریافتم و بسیار شرمنده شدم زیراکه نتوانسته بودم خود را کاملا از حاجیان کوچك «شپش‌ها» که درراه داراب انیس همیشگی من شده بودندرهائی دهم. اگرچه من مانندآنمرد مجهول ازآب گرم یاسردا جتناب نمیکردم وتصورمیکردم که درمدت اقامت بوشهر این دشمنانرا باشست وشوی درآبهای شور خلیج فارس غوطه‌ور ساخته ام اما غافل از اینکه استحمام در دریا برای آنها سود بخش بوده و در بدن من بتولید نسل هم پرداخته‌اند .



خانم ایرانی

ناچار برای اینکه بااین همسایگان کثیف و نامطلوب بکلی قطع رابطه کرده باشم فداکاری عجیبی کردم وموهای سرم را ازبیخ تراشیدم ودارای سری شدم که شبیه بودبسر برهنه و بی موی آن قاتل که تعقیب کنندگان او را مورد ملامت قرار داد . ومیگفتند سربیمو و کچل نشانهٔ آدم جنایتکاراست . اماافسوس که آخرین معالجهٔ من هم بی نتیجه ماند و پیوسته آرزومیکردم که اقلا ظاهرآراسته‌ای داشته باشم.

فصل سی وچهارم

سیاحت قبرستانهای ساحل چپ دجله- مقبرهٔ یکی از پیشوایان یهود- کلنی یهودی بغداد- مقبرهٔ سلطان زبیده - حریق دربازار - خان ارتمه - منارهٔ سوق الغزل - بازاروتجار بغداد

۱۹ دسامبر- امروزمن بسیاحت قبرستانها و مقابرساحل چپ دجله که درزمین متروك بغداد قدیمی واقع شده‌اند پرداختم این شهرخاموش که ساکنین آنرا اموات تشکیل میدهندچیزدیدنی قابل توجهی ندارد در قبرستانهای اروپا ممکن است چیزهای قابل تماشائی پیدا شود ولی

درزیر آسمان کلده نمایش دهندگان ساکت این صحنهٔ حزن انگیز منظرهٔ سحر آمیزی دارند. آفتاب ساحر عجیبی است وبیجهة نبوده که ملل قدیمه شرقی به پرستش آن میرداخته وآنرا خدای حیات و روشنائی میدانسته‌اند.

اقامتگاه ابدی دراین کشور کمتر از اسلامبول حزن آور است و اموات هم تولید وحشت نمی کنند.

وسیعترین این قبرستانها دراطراف مقبرهٔ برادر هارون‌الرشید واقع گردیده است و خیابان پرنخلی بر آن تقدم دارد. ابلقهای سبز این نخلستان میعاد نغمه‌سرایان بال داراست که‌واردین راباترانه های نشاط انگیزخود پذیرائی میکنند. اینها پیوسته ازشاخه‌ای بشاخهٔ دیگرمیپرند وروی سیم تلگراف که‌گوئی مأموریت‌دارد خاطرهٔ این آسمان پرسحروجادورا بجاهای دورمنتقل نماید مینشینند. قبور برحسب جنس مدفون مسطح یامحدب هستند وتمام باگل ومصالح خشتی ساخته شده‌اند.

هنگامیکه من مشغول تماشای برج عظیمی بودم که بارنگ خاکستری مایل بآبی درزمینهٔ زرد رنگ متحدالشکل دشت سر برافراشته بود ومناره های طلائی مقابر کاظمین هم ازدور خود نمائی میکردند ناگهان صدای ضجه و ناله های حزن انگیزی شنیدم ودیدم جمعیتی باشتاب میآید و تابوتی را بر دوش دارد که روی آن باطاقه شال کشمیری پوشیده شده ودرطرف سراوهم یکنوع تاجی نمایان است. معلوم شد که یکی از حوربان بغدادی به بهشت احضار شده است.



قبرستان بغداد

پس ازآنکه مراسم تدفین پایان یافت وجمعیت متفرق گردید. خوانندگان بالدار که‌ازورود این جمعیت بوحشت افتاده وفراراختیار کرده بودند دوباره آمدند و برشاخه‌ها نشستندوکنسرت قطع شدهٔ خودرا دنبال کردند وباین مردهٔ تازه واردخوش آمدگفتند.

مانیز از قبرستان گذشته رفتیم بطرف بنائی که گنبد های آن چندان بلندتر ازدیوار های

محوطهٔ آن نبود . دستی بدر آهنین بزرگ آن زدیم . دریچه‌ای بازشد ودربان ازمیان آن دست خودرا بطرف مادراز کرد و ازهرنفر یکقران بعنوان بخشش طلبید . مارسل فوراً خواهش او را اجابت کرد زیرا که نمیتوان باکمتر ازاین مبلغ افتخار ورود بمقبرهٔ کسیکه آفتاب را متوقف کرده است بدست آورد . فوراً درآهنی بروی پاشنه چرخید وما درحیاطی که مقدم برمقبره بود داخل شدیم .

این مقبرهٔ خالی ازجسدرا بیادگار ژزوئه (۱) برپا کرده‌اند . دراطراف طاق درگاه دخولی مقبره اندرزهای زیادی بخط عبری بارنگهای سبز و آبی نوشته شده بود دراینجا نیزدریچه‌ای بازشد ودست دیگری برای طلب پول بطرف مادرازشد .

نمیدانم آیا اشتباهاً مارا رچیلد (۲) فرض کرده اند که اینقدر بخشش میطلبند ؟ درجهٔ طمع آنها ازخدام ودربانان کلیساهای بزرك اروپاهم گذشته‌است . ناچارباز پولی داده بدرون بنارفتیم وبسی پشیمان شدیم که دراین‌جاچیزقابل توجهی ندیدیم. سالونی است که باگچ سفید شده و بنائی است عاری از ظرافت وابداً ارزش آنرا نداشت که هشت فرانک بدهیم ونیم ساعت هم چانه بزنیم ومثل این بود که اشخاصی برای غارت عابرین دراین‌جا کمین کرده باشند .

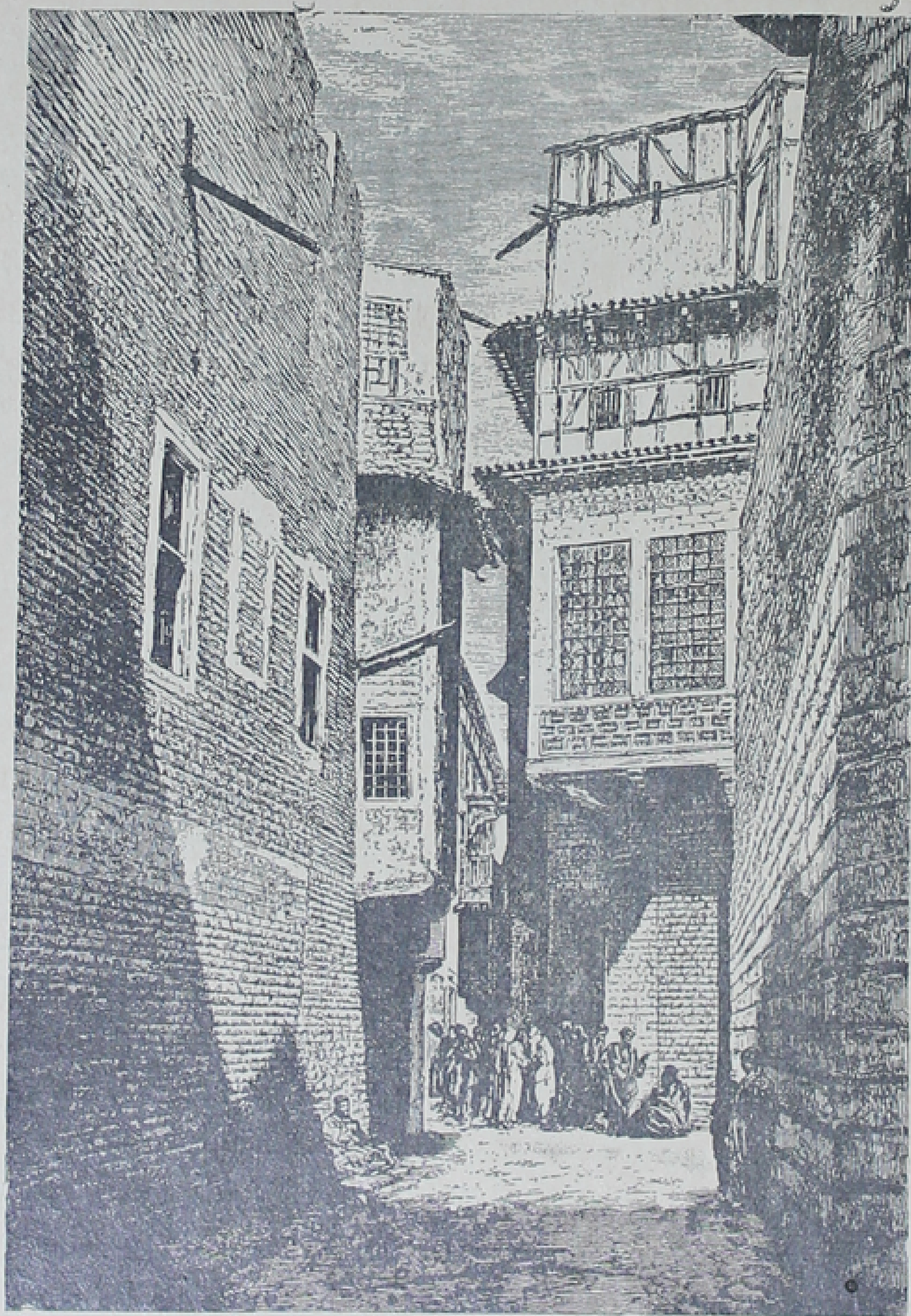
بااینحال این مقبرهٔ ساده درنزد اسرائیلیان احترامی‌دارد . نه‌تنها از بغداد بلکه ازکلده و جاهای بسیار دورهم همه ساله جمعیت زیادی مانند سیل درموقع معینی برای زیارت باینجا میآیند. آزادی ساختن مقبره برای یوشع وعزرا دربغداد دلیل بر کثرت جمعیت وتوانائی یهودیان است ، نمیدانم که آیااین یهودیها اعقاب بابلیها هستند که درسال ۱۰۳۰ بعد ازمیلاد باینجا مهاجرت نموده‌اند ویااینکه درزمان خلفا ازبین النهرین باینجاآمده‌اند تاازکینه ورزی شدید ملل اروپائی درپناه باشند ؟ درهرحال کلنی یهود دراینجا نیرومنداست . تجارت عمدهٔ بغداد وامور اقتصادی این ولایت را کاملا در دست گرفته ودرجمع آوری ثروت هوش و فعالیت فوق العاده‌ای بکار میبرد .

محلهٔ یهودیان بامحلات مسلمانان تفاوت دارد و درنظر اول تشخیص داده میشود . خانه های یهودیان پنجره‌ها و مشربیهائی بطرف کوچه دارد که ازخلال آنها زنان یهودی می‌توانند عابرین را درکوچه ببینندامانخود آنهاازکوچه دیده نمیشوند . زنان یهودی تقریباً تمام‌منزوی وصورت ظاهر ساده‌ای دارند اما اگر موقعی بدست‌آورند مروارید و جواهر زیادی بسر وسینه خود میزنند . یهودیان بجمع آوری جواهر علاقهٔ خاصی دارند زیرا که درموقع لزوم میتوانندآنها راپنهان نمایند ویا باخود ببرند .

---

(۱) Josué کسی است که پس ازموسی مقام پیشوائی عبریان‌را داشت این‌همان شخصی‌است که کنعان را فتح کرد وبنابر روایت تورات باپادشاه بیت المقدس جنگید و بآفتاب امر کرد که توقف نمایدتا او بفتح خود خاتمه دهد . قوم یهود او را یشوع یایوشع ویا یوشوعا می نامند .

[۲] Rothschild صرافی که ازحیث ثروت مشهوربوده است .



یکی از کوچه های بغداد

صرفنظر از بازوبندها و سنجاقهای جواهرنشان وانگشتری و گوشوارهای الماس بریلیان مخلوط باالباسهای گلی رنگ که دختران اسرائیلی دراعیاد ومواقع مخصوص زیب پیکرخود می‌نمایند وهمه درحد خود بسیار نفیس و گرانبهـا هستند تعریف گردن بندهای شش ردیف

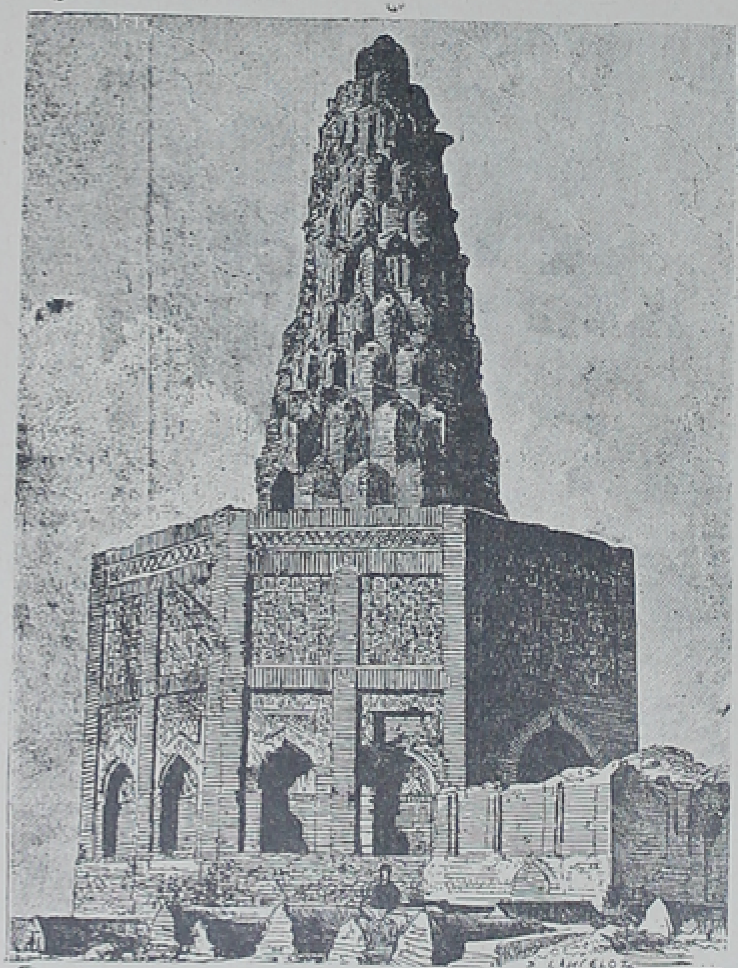
مرواریدکم نظیر براهم که دختران صراف معروفی در اعیاد بگردن میاندازند مکرر شنیده‌ام.
خلاصه باچانه زدن ودادن پول نقره که مفتاح هر در بسته ایست میتوان در مقبرهٔ بی اهمیت ززونه وارد شد ولی دخول درمقبرهٔ محبوبهٔ هارون الرشید (خلیفهٔ مقتدری که هیئتی را باهدایا بدربار شارلمانی فرستاد) امکان پذیر نیست مگراینکه بال درآورده ومانند کبوتران از سوراخهای گنبد مخروطی شکل آن وارد مقبره گردید.



دختران یهودی بغدادی

چنین بنظر میآید که درب این مقبره بدو علت مسدود شده باشد. علت اول رعایت احترام سلطان زبیده زن تواناترین خلیفهٔ شرقی بوده است وعلت دوم مراقبت بامهر ورأفتی بوده که نسبت بسارقین بعمل آمده است. ازقرارمعلوم سابقاً سارقین دراین مقبره مخفی میشده ودرموقع مقتضی مسافرین و زوار را درراه بغداد وحله و کربلا غارت میکرده‌اند وعمال ترك هم که همیشه حامی قطاع الطریق بودند بیرون کردن مهمانان زبیده راخارج از نزاکت میدانسته اند وچون مسافرین از دستبرد دزدان شکایت کردند ضبطیه ها اجباراً یکی دو نفررا در آنجا دستگیر کردند که شاید دزدهم نبودند ونظر باینکه سیاست بدی را اتخاذ کرده بودند رفته رفته عملیات آنها آشکار شد وهمه دانستند که پلیس و ژاندارم بادزدان شریك هستند و کاربید نامی ورسوائی کشید بنابر این دریکروز که دزدان برای سرقت ازآنجا بیرون رفته بودند والی یکعده عمله وبنا فرستاد ودرب مقبره را باآجر و گچ مسدود ساخت وسارقین هم درموقع بازگشت چون آنجا را مسدود دیدند ودانستند که کار همدستان خودشان است احترام آنها را رعایت کرده ومأمن دیگری برای خود انتخاب نمودند.

بعدها بنابر خواهش زهاد بغدادی والی امر کرد که سوراخ مربعی در دیوار تازه قرار دهند تابتوان مانند موشان سر بدرون کرد و بداخل مقبره نظری انداخت. ما هم ازهمین سوراخ سربدر کرده وداخل آنرا تا آنجا که مقدور بود تماشا کردیم. تالار مقبره هشت ضلعی است وگنبد مخروطی شکلی هم دربالای آن است که ازخارج برجستگیها وفرو رفتگیهائی دارد اما دیوار های داخلی آن فقط باگچ سفید شده وعاری ازهرگونه پوشش وزینتی هستند. تنها زبیده دراینجا بخواب ابدی نرفته بلکه زن یکی از رؤسای مقتدر عرب نیز مشمول این مرحمت شده که درجوار سلطان زبیده استراحت نماید. در روی قبرها هم تخته سنگهائی افتاده که درحجاری آنها ظرافت ولطافت رعایت نشده است. خدا این دوزن زیبارا بیامرزد.



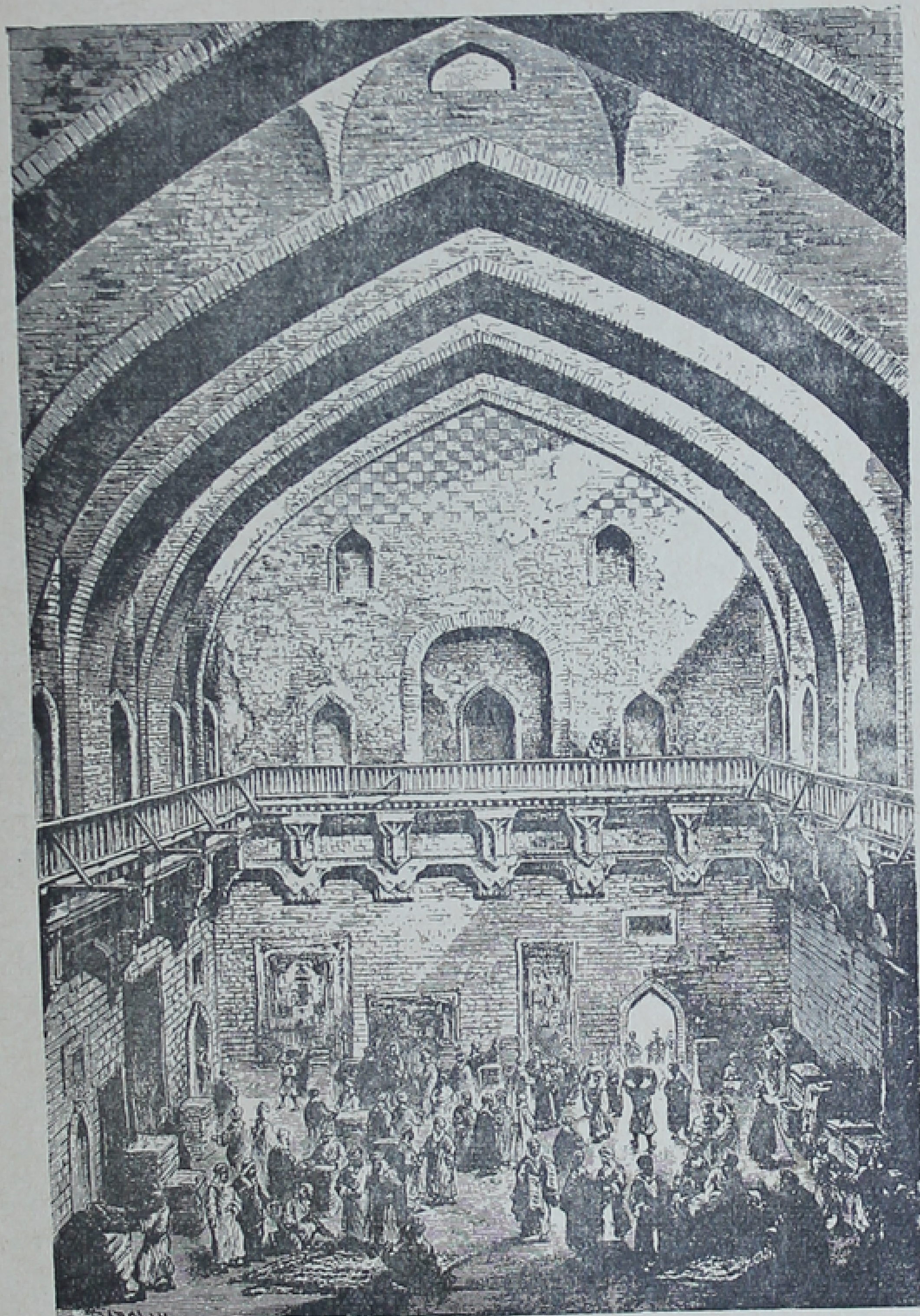
مقبرهٔ زبیده زن هارون‌الرشید

آراستگی خارجی مقبره تااندازه‌ای نقر داخلی آنرا جبران میکند و معلوم است که این بنا خیلی بعد از مرگ سلطان زبیده ساخته شده زیرا که طرز ساختمان و اسلوب تزیینات طوری است که میتوان آنرا در ردیف معماری آغاز قرن سیزدهم قرار داد. موزائیك یکرنگ سردر مقبره و آجرهای باسمه‌ای که در طاقهای بیضی شکل آن بکار رفته طرز ابنیهٔ دورهٔ سلجوقی را نشان میدهند .

۲۰ دسامبر - امروز در بغداد هیاهو و هیجانی دیده میشود شب گذشته در بازار حریقی اتفاق افتاده وتجار و کسبه باتمام قوا باآتش حمله ور شده‌اند . اینها درموقع حریق عمل خوبی را انجام میدهند که از ابتکارات هوش خودشان است و با این عمل دکانهای خود را از دستبرد آتش وعملهٔ اطفائیه ودزدان محفوظ میدارند .

همینکه آتش نزدیك شد فوراً ببالای بام دکانها رفته وتیرهای سقف را باتبر قطع میکنند و بام را بداخل دکان فرو میریزند و بدینطریق ازسرایت آتش جلوگیری میکنند وپس از آنکه آتش خاموش شد منافذرا مسدود میسازند بنابر این بازار منظرهٔ ویرانی پیدا میکنند ولی درفاصلهٔ دو یاسه روز که آتش بکلی خاموش شد واطمینانی حاصل گردید فورا بخاك برداری مشغول میشوند وبدون اینکه اضطراب ووحشتی بروز دهند درمدت کمی دکانهای خود را دایر میکنند ومال‌التجارهٔ دست نخورده‌را تمیز کرده ودرمعرض فروش میگذارند .

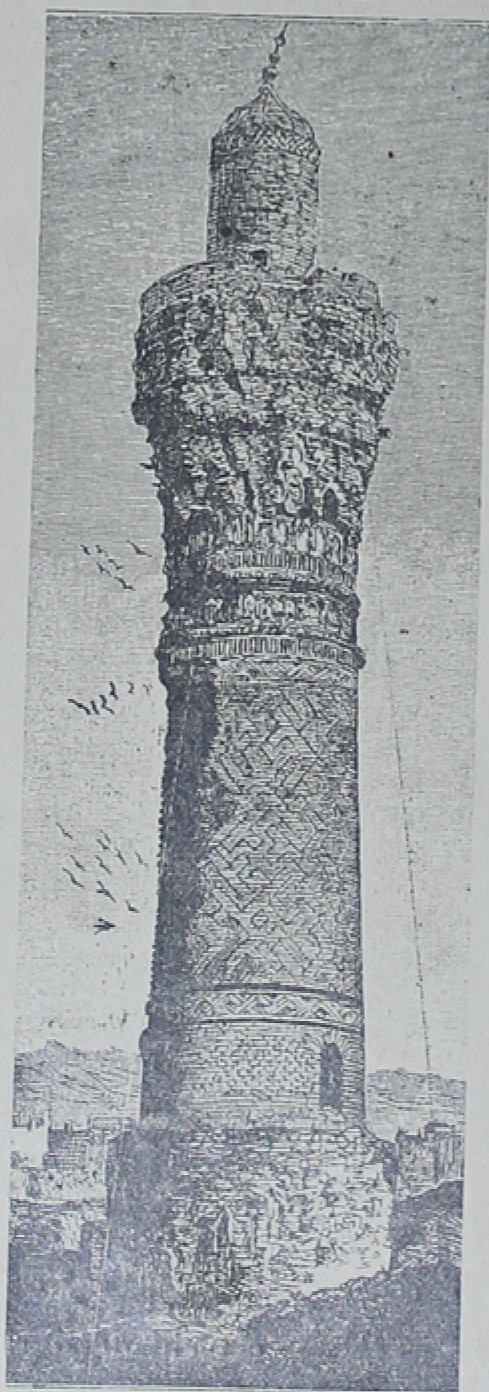
حریق از قدیم ترین قسمت بازار بروز کرده بود و چندان فاصله‌ای هم از بنای باشکوه خان ارتمه (کاروانسرای سرپوشیده) نداشت واگر کانون آنرا خاموش نکرده بودند بدون تردید



خان یاسرای ارتمه

شعلهٔ آتش باین مخزن مهم تجارتی هم سرایت میکرد و بغدادرا از عالیترین و قشنگترین نمونه‌های معماری ایرانی قرن دوازدهم محروم مینمود .

خان یا سرای ارتمه عبارت از محوطهٔ مستطیلی است که با سقفهای بسیار آراسته و جالب توجهی پوشیده شده است . این بنا از خارج دارای جرزهای متعددی است که



منارهٔ سوق الغزل

از یکدیگر تقریباً سه متر فاصله دارند و بمنزلهٔ تکیه گاهی هستند که طاقهای بزرگ و سنگین را نگاهداری مینمایند. طاقهای بزرگ بوسیلهٔ طاقهای کوچکتری بهم اتصال یافته اند . در روی طاقهای کوچك گنبدهای مشبکی قرار دارند که یك قسمت از گیلوئی آنها به تنهٔ طاقهای بزرگ اتصال دارد. دیوار بلندی که در انتهای این محوطه واقع شده دارای دو طبقه پنجره های مشبک است که فضای داخلی بنا را روشن میسازند. در قسمت پائین طاقها نیز منافذی است که اشعهٔ آفتاب از آنها بدرون بنا میتابد و بروشنائی وارد از گنبد ها و پنجره ها مدد میرساند . موزائیک یکرنگ که در تمام این سقفها بکار رفته دارای ظرافت وقشنگی بی نظیری است .

قسمتی از بناکه بیشتر ازهمه جا جلب توجه میکند ایوانی است که در بالای گیلوئی بنا دور میزند و معمار در ساختن آن منتهای استادی و مهارت را بکار برده است . بدیهی است درحالیکه معمار برای زیبائی بنا مصالح کوچك باابعاد کم بکار میبرد نمیتواند قسمتهای برجستهٔ با استحکامی در روی گیلوئی بسازد . ولی معماران هنرمند ایرانی در این نوع صنعت بدرجهٔ کمال استادی رسیده اندو بواسطهٔ مهارت وزبردستی آنها بوده که چنین برجستگیهای آراسته خوش نما شبیه بکندوی زنبوران عسل درداخل ابنیه بوجود آمده است . بعضی تصور کرده اند

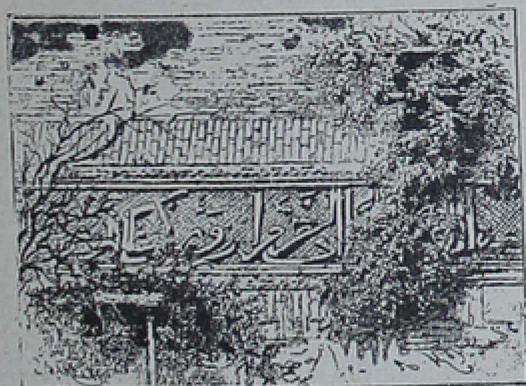
که این برجستگیها فقط بمنظورزینت بنا ایجاد شده واز خصائص معماری عرب است . ولی اشتباه کرده اند زیرا که اینگونه هنرمندی از امتیازات معماری ایرانی است که بمنظور استحکام ساختمان بوجودآمده ودرعین حال برزیبائی بناهم افزوده است.

این کندوهای زنبوران باوضع عمومی بنای خان ارتمه هم‌آهنگی کاملی دارند . معمارهنرمند دراین قسمت بنا بااستادی که داشته این برجستگیهای متوالیه را ایجاد کرده وبوسیلهٔ طاقهای کوچکی آنها را بهم متصل نموده است و بدینطریق ایوانی بعرض یک متر وسی سانتیم در کیلوئی مدور بنا بوجود آورده که در جلو آن طارمی چوبی سبک وزن و ظریفی قرار دارد .

گیلوئی‌ها ونمای سردرها باآجرهای باسمه‌ای شبیه‌بآجرهای مقبرهٔ زبیده پوشیده‌شده‌اند. این نوع آجردرابنیهٔ دوران سلجوقیان زیاد دیده میشود.

یله کان عریضی که در بناهای ممالک اسلامی بندرت یافت میشود بیام آن که از حیث ارتفاع برتمام بناهای فوق‌العادهٔ شهر بغداد برتری دارد منتهی میگردد درشهر بغداد هم منـاره‌ها وگنبد های درخشنده و نخلهای بلند که ازآثار اختصاصی‌دورنمای شهر های شرقی هستند دیده میشوند .

تنها این بنا نیست که هنرمندی معماران ایرانی را دربغداد نشان میدهد بلکه در فاصلهٔ کمی ازاین سرای باشکوه منار عظیم‌الجثه وخوش‌منظرهٔ سوق‌الغزل هم که قسمت بالای آن باآجر تزیین یافته و دارای خصائص و امتیازات‌صنعت معماری ایرانی قرن دوازدهم است سر بآسمان میساید.

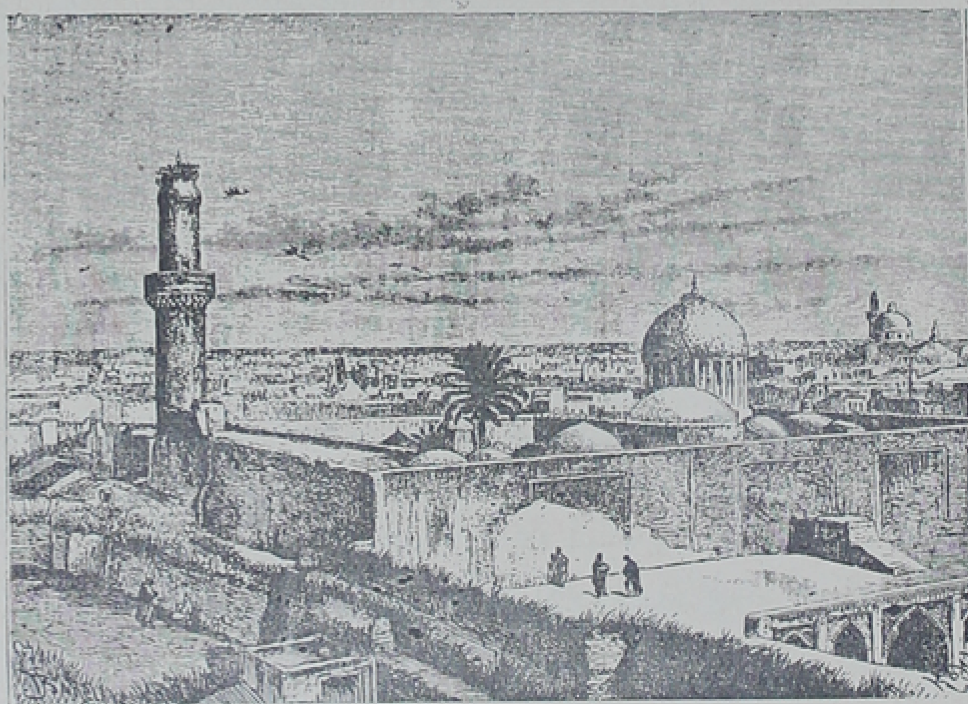


قسمتی از کتیبهٔ سردر مدرسه قدیمی بغداد

قدری دورتر مدرسهٔ قدیمی است که امروزه ترکان آنجا را مخزن گمرک قرارداده‌اند . این بنای عالی ازحیث معماری‌درنهایت زیبائی‌است و کتیبه های خوش خطی دارد که بهترین خوشنویسان هم از دیدن آنها کاملا شیفته ومجذوب میگردند .

نکته دیگری راهم لازم است خاطر نشان نموده وباین جملهٔ معترضهٔ باستان شناسی پایان دهم و آن این‌است که بناهای بغداد علاوه برارزش صنعتی تشکیل یکنوع موزه‌ای رامیدهند که میتوان بهتروآسان‌تر ازداخلهٔ خود ایران صنعت معماری ایرانیان‌را اززمان‌سلجوقیان تاامروز تحت مطالعه قرار داد زیرا که اسلوب معماری هر دوره‌ای نمونهٔ خود را درشهر بغداد باقی گذارده است درصورتیکه درخود ایران که منبع‌اصلی آن بوده نظر باینکه‌دائماً پایتخت‌ها بتوسط سلسله‌های‌مختلف‌شاهان ازجائی‌بجای‌دیگر منتقل گردیده.واز نو بناشده نمی توان

در يك جا سبك و اسلوب اين ابنيهٔ تاريخى را تحت مطالعه قرار داد :
درموقع پائين آمدن از بام خان ارتمه گرفتار تجار فرش فروش ايرانى وترك شدم امادرميان اين همه فرشهاى مختلف نتوانستم فرش خوبى انتخاب كنم. آنچه بمن ارائه دادند همه خشن و بدرنگ وازجنس فرشهاى فراهانى ياقاليچه‌هاى ضخيم ازميرى بودند.
علاوه برفرشها در اينجا توپهاى متعدد پارچه هاى ابريشمى دمشقى و پارچه هاى ململ كه باابريشم حاشيه دوزى شده و عباهاى شانه زرى كه روپوش مردان و ايزاهاى رنگا رنگ مخصوص چادرزنان و پاپوشهاى رنگين زياداست وهمچنين زين و برگهائى بفروش ميرسد كه باچرم ياماهوت گلدوزى شده وتمام آلات وادوات جنگى معمولى شرقى را درروى آنها نمايش داده‌اند.



منظرهٔ بغداد ازبالاى سراى ارتمه

دراينجا اسلحهٔ آنتيك وگرانبها يافت نميشود. اسلحهٔ قديمى وپارچه هاى زربفت باستانى را بايد دركاشان واصفهان واسلامبول جستجو كرد. دربغداد غيرازكالاى معمولى وترشروئى كسبه چيزى ديده نميشود زيرا كه اگر پارچه ايرا باز كردند و مورد پسند مشترى واقع نگرديد اخم وترشروئى زيادى نشان ميدهند.
راجع بمحصول صنعتى بغدادهم مانند ايران بايد سفارش داد وقبلا بيعانه پرداخت . اين طرز معامله زيان آوراست وخارجيانى كه بايد درروز معينى عزيمت نمايند نمى توانند از مصنوعات محلى چيزى بعنوان يادگار باخود ببرند واگركسى مايل باشد بايد قبلا پول بدهد وپس از مدتى انتظار بوصول خواستهٔ خود موفق گردد. مسافرين وحتى سكنهٔ مملكت هم دراين نوع

معاملات گرفتار خشونت و بد رفتاری صنعتگران میشوند.

مادام پرتیه چندعدد پردهٔ زردوزی قشنگی را بمن نشان داد که باسفارش ودادن پول پیش برای او بافته بودند اما رنگ آنها ناجور ودریك قسمت آنها رنگ عقیقی تبدیل برنگ قرمز تمشك مانندی شده بود. از او علت پرسیدم. گفت: من این پرده‌ها را در بدو ورود به بغداد بحاجی بابا نامی که معروفترین نساجان شهر است سفارش دادم ومطابق معمول نصف بهای آنها را قبلا پرداختم و قرار شد نصف دیگر را پس از آنکه کار به نیمه رسید بگیرد. بعداز دوماه حاجی بابا آمد ومرا دعوت کرد که بروم وپرده های نیمه‌تمام خود را ببینم. من رفتم بکارخانه واز دیدن آنها اظهار رضایت کردم وبقیهٔ وجه قرار دادی را پرداختم. پس از شش ماه حاجی بابا باشاگردان خود آمد و پرده های تمام شده را آورد. همینکه این پرده های ابریشمی را درمقابل من باز کردند دیدم که تمام آنها دارای دو رنگ مختلف است. پس از تغیر وملامت‌های من بافنده بابی اعتنائی چنین پاسخ داد.

«شما پول قرار دادی را دودفعه بمن دادید ومن مجبور بودم که ابریشم را دودفعه رنگ کنم اگر رنگها تفاوت دارد تقصیر شماست که پول را یکجا بمن نپرداختید نه‌تقصیر من» وبعداز ادای این جمله پرده‌ها را گذارد ورفت ومنهم جز نگاهداشتن پرده چاره‌ای نداشتم زیرا که وجه قراردادی را بالتمام پرداخته بودم. این است وضع معاملات سفارشی.

علت گرفتن بیعانه را نمیتوان بفقدان سرمایه نسبت داد زیرا که صرافان و سرمایه داران متعددی در بغداد هستند وحاضرند که اعتباری بصنعتگران وبافندگان درست کار وفعال بدهند. بعلاوه صنعتگران دراین شهر دارای امتیازاتی هستند که اسباب سهولت کار آنها میشود یعنی دولت برای اینکه مساعدتی به پیشه وران کرده باشد و معاملات زیاد تری صورت بگیرد مالیات زیادی برآنها تحمیل نکرده‌است وآنها را مجبور بگرفتن تصدیق نامهٔ کار و کسب نمیکند وفقط درموقع صدور مال‌التجاره حق‌العبوری از آنها میگیرد وآنهم چندان سخت نیست و میتوان بسهولت باگمرکچیان بکنار آمد.

پس دریافت پول قبل از اتمام کار باین منظور است که اولا صنعتگران وبافندگان میتوانند هرقدر مایل باشند اتمام کار را بتأخیر اندازند واز پولی که گرفته‌اند سودی ببرند. ثانیاً از ترس اینکه مبادا مشتریان پس از اتمام کار از دریافت آن خودداری کنند وایرادی بآنها وارد آورند اینطور معامله میکنند.

در بازار های پرثروت چندان ازدحامی نمیشود زیرا که اشیاء گرانبها را دلالان یاخود فروشندگان بمنازل مشتریان میبرند ولی در بازار هائی که پارچه های پنبه ای انگلیسی و اجناس‌خرازی روسی بفروش میرسد جمعیت زیادی دیده میشود. زنان قبایل و دهکده‌های اطراف که مرغ وتخم مرغ ولبنیات بشهر میآورند و میفروشند درجلو دکانهای بزازی و خرازی فروشی جمع میشوند وبادقت بزینت‌های زنانه ازقبیل النگوهای شیشه‌ای وغیره بامیل وعلاقهٔ خاصی نگاه‌میکنند. این زنان همه باروی باز در بازار رفت وآمد مینمایند وفقط گوشهٔ

مقنعهٔ پشمی راکه دورسر پیچیده اندکی روی صورت میاندازند تامختصر تقلیدی از زنان شهرنشین بغدادی کرده باشند. صورت و هیکل این زنان عرب را میتوان از نزدیك دید آراستگی اندام وزیبائی اینها مانند زنان عربی که من درقبیلهٔ فیلیه دیدم نیست واگربخواهم دراین قضاوت انصاف و عدالت را مراعات نمایم باید بگویم که این زنان روستائی بسیار فقیرهستند وزندگانی پرمشقتی را تحمل میکنند. کار های پرزحمت وفرسوده کننده ای بآنان محول گردیده وبهمین علت اززیبائی وشادابی آنها کاسته شده است: مردان این قبایل همیشه مشغول شکار یاغارتگری هستند وتمام سختی وسنگینی زندگانی را بردوش زنان نهاده اند.
خلاصه باتماشای میدانهای خوار بار فروشی سیاحت من درپای تخت خلفا یعنی شهر بزرگ بغداد بپایان رسید. بنظرمن منظره ای قشنگتر وباشکوه تر ازمیدانهائی که همه روزه محصول زیادی برای سیر کردن هزاران شکم درآنجا خرمن میشود نیست.
درآنمسفر خاکستری رنگ ممالك شمالی فقط رنگ وروغن سبزیها وپوست حیوانات که تجار سود پرست در بازار های ما بدیوار آویخته اند منظرهٔ نشاط انگیزی دارند ولی اگر کسی ازکارخانه هائی که زندگانی اروپائی در آن جریان دارد خارج شود ومخصوصاً وقتیکه اشعهٔ آفتاب بهرمهای میوه میتابد بنظر اندازد منظرهٔ سحر آمیزی راتماشا خواهد کرد گوئی دراینجا طبیعت سیم وزر و جواهر گرانبهای الوان راجمع کرده تاباآنها ترکیبات تازه ای بوجود آورد. راستی میدانهای مملو ازخوار بار بغداد مخصوصاً درموقع طلوع آفتاب بسیار تماشائی هستند. دراین موقع چنان ازدحامی از خریداران و فروشندگان تشکیل میبابد که انسان گاهی مجبور میشود بچوب وچماق متوسل گردد تاراه عبوری برای خود پیدا کند. کسیکه بغداهای بغداد عادت کند درزندگانی مادی بسختی برنمیخورد. مرغان خانگی وانواع طیور صید شده را میتوان بابهای نازلی بدست آورد. یك گوسفند فربه بیش ازشش فرانك ارزش ندارد ماهی بقدری فراوان است که اشخاص بسیار بی بضاعت هم بآن دسترسی دارند. انواع سبزیها مخصوصاً خربوزه وهندوانه های مطلوب که باقفه از بین النهرین علیا میآورند


قفه های پراز خربوزه وهندوانه در اسکلهٔ بغداد

فراوان وارزان هستند ودراسکله ما بقدری روی هم ریخته که از آنها رشته جبال پست وبلندی تشکیل یافته است و نمی توان بسهولت ازمیان آنها عبور کرد. حجم قایقهائی که آنها را میآورند باگنجایش

معده های اروپائی متناسب وقابل مقایسه نیست . البته بایدباین اشخاصی که تاقبل از غروب آفتاب این کوه‌های خربوزه وهندوانه وخرمنهای سبزی ومیوه را درمعده های خود تحلیل میبرند بانظر احترام نگاه کرد . امامن اگر شخصاً دراین شهر گم شوم و بجائی دسترسی نداشته باشم در این ناحیهٔ پر نعمت زندگی نخواهم کرد . مگر اینکه این سر زمین را از عمال ترک ومرض طاعون و جوشهای مخصوص بغدادی تصفیه نمایند واین نکته را هم تذکار میدهم که تحمل سختی دو بلای اخیر از بلای اول یعنی زحمت رساندن ترکان بمراتب سهل تراست .

فصل سی و پنجم

عزیمت ببابل - عبور ازپل قایقی - اسکورت‌ضبطیه - کاروانسرای میان راه - قافلهٔ‌اموات - اسکندریه خان - ظهور تپه‌های بابل - طوفان در کلده - دشت حله - سواحل شط فرات - برج بابل - قصر بخت‌النصر - حدائق معلقه - مقبرهٔ بل مروداك .

۲۱ دسامبر ۱۸۸۱ - ازقصور سارگن وسناخریب (۱) که بسی دوراز بغداد است صرفنظر کردیم‌ولی نمیتوانیم ازتماشای برج معروف بابل ودیوارهای این شهرقدیمی وحدائق‌معلقه که ازجمله بناهای شگفت انگیز دنیای قدیم بوده وشنیدن شرح آنها ازطفولیت حس کنجکاوی مارا تحریك‌کرده‌است بگذریم .

باوجود تنفری که از مامورین رسمی ترك داشتیم امروزصبح ازروی ناچاری درتحت حمایت چهارنفر ضبطیه‌قرار گرفتیم . این مامورین را والی بغداد دراختیار ماگذارده‌بود . من‌سوار براسب‌لاغر اسکلت مانندی شدم که صاحبش برای محفوظ بودن‌آن ازچشم زخم وآسیب اجنه شانهٔ آنرا بادست حنائی رنگین کرده بود واز پلی که باقایق های کهنه درست کرده بودند عبور نموده وراه بابل‌را درپیش‌گرفتیم .

اگر پسران ولگرد درجلو اسب اصیل‌جنگی من هیاهو وازدحام نمیکردند ودرحال عبور از شهر بانمایشات مضحك مراگیج نمینمودند مسلماً اردوی‌کوچك خودرا باشکوه ترین‌اردوها میپنداشتم وبرخودمیبالیدم . ضبطیه‌ها برخلاف معمول عباهای خوبی پوشیده وکلاههای‌رسمی برسر داشتند وتفنگ های آنهااز نوع‌اسنیدر(Snider)بود که‌گاهی برای تفریح‌بطرزسواران عرب تیراندازی میکردند. سرهنگی هم که در قشون هندخدمت میکرد بنابود باتفاق ما بیاید . مدتی درکنار مقبرهٔ زبیده بانتظار ورود او توقف کردیم وچون ازآمدن او مأیوس شدیم براه افتادیم .

ابتدا ازدشت‌باصفا وخرمی که درآن گندم‌کاشته بودند عبور کردیم وازمجاری متعددآب‌گذشته دوباره‌بکنار دجله رسیدیم وازروی پلی که درروی‌کانالی‌باقایق ساخته بودند ودراستحکام باپل های‌نقاشی شدهٔ صحنهٔ نمایشات رقابت میکرد گذشتیم . درمیان راه بماشینی برخوردیم

---

(۱)سارگن وسناخریب ازپادشاهان قدیم‌آشور بوده‌اند .

که سابقاً دراین جاده رفت و آمد میکرده واکنون از حیز انتفاع افتاده‌است . اینهم نتیجهٔ یکی ازافکار آمیختهٔ بجنون ترکان است که دریك مملکت عاری ازجاده خوب وپل محکم و نبودن‌زغال سنگ میخواستند چنین ماشینی را بکاراندازند . البته این ماشین درجاده های سنگ فرش اروپامیتواندکارکند وفواید زیادی دارد ولی دراین‌مملکت قابل استفاده نیست. مسلماً دولت عثمانی بادادن لیره های زیادی این ماشین‌را درساحل برگل‌ولای کانال‌آورده است اماچون درنظرآوریم که عمال شرافتمند ترك فقط برای دخل وعایدات دولت‌رامجبور بخریدآن کرده‌اند وسالهامیگذردکه بدینوسیله اعاشه میکنندجای تعجبی باقی نمی‌ماند.

باری از اینجا داخل دشت پهناوری شدیم‌که سابقاً بواسطهٔ مجاری متعدد که هنوز آثار آنها باقی است‌مشروب میگردیده وحاصل‌فراوانی‌میاورده‌است امااکنون جز خرابهٔ سدهای بلند چیزی بجای نمانده وآن دشت‌های حاصل‌خیز مبدل به‌بیابان خشکی‌شده‌اند .

خراب شدن سدها ومتروك ماندن این دشت بزمانهای بسیار دور منتهی میگردد زیرا که هردوت این ناحیه را یکی از حاصل خیزترین و ممتاز ترین ایالات ایران بشمار میاورد . جغرافی نویسان قرن دوازدهم نیز بحاصل خیزی این دشت‌گواهی میدهند . ابن‌جبیرمینویسد: «راه حله‌ببابل ازدشتهای حاصل‌خیزوممتازی عبور میکند . دراین‌دشت ابنیه‌ای دیده میشودکه بهم اتصال دارند و شهرهای بزرگ درطرف چپ وراست جاده باندازه ای زیاداست‌که بهم فشاروارد‌میاورند .»

چنین بنظرمیآیدکه سنیها درمدت‌قلیلی ثروتهای تمام نشدنی این ناحیهٔ زرخیزرا بدیار عدم فرستاده اند .

خلاصه‌درحالیکه ازمقدرات‌وسرگذشت ممالك صحبت میکردیم‌وزمان تورات وپیغمبران‌قدیمی‌را بخاطر میاوردیم رسیدیم بکلبه‌های نقیرانه‌ای‌که دراطراف کاروانسرای‌آزاد خان واقع‌بودند چند سبد خرما که درجلوی دکانی‌بودند وقهوه‌خانهٔ‌کوچکی که قهوهٔ جوشیده‌ای داشت توجه فیلسوفان‌هم عصرراجلب میکردند. باآشامیدن یك فنجان قهوه اشتهای ماتحریك شد وچون اجباری به‌تندروی نداشتیم پیاده شده وباگوشت جوجه‌ای‌سدجوع کردیم.

پس ازکمی استراحت کرد وخاکی ازدور نمایان‌گردید وسوارانی رادیدیم که باچند قاطر حامل اثاثیه و چادر بسرعت میآمدند . رفیق سفرما که صبح مدتی انتظار او را داشتیم واردشد. کلنل لباس انگلیسی افسران هندی را پوشیده بود و کلاه نمد قرمزی هم برسر داشت که پارچهٔ آبی رنگی بدور آن پیچیده ویك انتهای آن مانند عمامهٔ هندیها بروی شانه افتاده بود .

کلنل ژرارد (Gérard) از اعقاب فرانسویان پروتستان است که در نتیجهٔ الغای قانون نانت Nantes(۱) ازفرانسه‌تبعید شده بودند و اکنون بقصد سیاحت بین‌النهرین باماهمسفر شده است .

---

(۱) در تاریخ ۱۵۹۸ در زمان سلطنت هانری‌چهارم امتیازاتی به فرقهٔ پروتستان داده

بقراریکه نقل میکرد تأخیر اوعمدی نبوده است · سوار بر کره اسبی بوده که روزقبل درحوالی تیسفون آنرا خریداری کرده بود ودر موقعیکه باد سردی بشدت میوزید به پل قایقی رسیده ونتوانسته بود بـااسب از آن عبور نماید زیرا که اسب نافرمانی میکرده واز عبورازچنین پلی میترسیده است وچون کلنل درمبارزهٔ بااسب شکست خورده بود وازبیم آنکه مبادا بحادثه‌ای گرفتار شود وشاید اسب دیوانه خود را بشط اندازد ناچار بقونسولخانه مراجعه کرده بودتا اسب آرامی را کرایه کند. عبور ازاین پل خالی ازخطر نیست الاغها را هم در این جا قطارمیکنند تا بهم فشار وارد نیاورند . فقط معتقدین‌بقضا وقدر ممکن است بدون ترس ازروی این شاهکارهای صنعتی که ساختهٔ دست آقایان ترکان است عبور نمایند · درحینیکه کلنل مشغول نقل سرگذشت خود بود مجدداً گردو خاکی ازدور بلند شدودوسوار دیگر آمدندکه صورتهایشان‌مجروح بود و لباسهای مندرس وکثیفی داشتندو باندازه ای با آن اسلحهٔ قدیمی متروك بد ترکیب بنظر میآمدند که شیطان هم ازدیدن آنها فرار میکرد .

سواران تازه وارد درمقابل دکان خرما فروش توقف کردندوبا ضبطیه‌های ما شروع بصحبت نمودند · من بفکرافتادم که چگونه باید بااین راهزنان بدترکیب مسافرت کرد · البته ما ثروت زیادی همراه نداریم اما همان چیز کمی هم که داریم اگر بدست آنها افتد بسختی مبتلا خواهیم شد · در این حال رئیس اسکورت ما جلو آمده وگفت : « صاحب اجازه دهید تاضبطیه‌هائی‌که ازاین به بعد باید همراه جنابعالی باشند معرفی کنم · »

من گفتم مگر برای حفاظت ما وجود شما دونفر کافی نیست ؟

. موضوع این است که بنا برخواهش‌قونسول فرانسه ازشهر تا این جا باید ضبطیه‌های خوش نمائی همراه شما باشند تا ازشکوه وجلال شما کاسته نشود وما هم بوظیفهٔ خود رفتار کرده و شما را با تجمل از شهر بیرون آوردیم ولی از این به بعد محافظین شما همین دو نفر تازه وارد خواهند بود ومادیگر وظیفه‌ای نداریم‌مگراینکه بشما سلام‌داده وراه سربازخانه را درپیش گیریم امثال ماضبطیه‌ها که اسبان خوب ولباسهای آراسته‌ای دارند نمی‌توانند در جاده‌های کاروان روطی‌طریق نمایند· البته بخشش ما راهم‌خواهید داد زیرا که باروت دولت را سوزانده و لباسها را هم درگردو خاك کثیف کرده‌ایم · امیدواریم خداوندشما را حفظ کند .

این ضبطیه‌های مجلل‌پس‌ازگرفتن بخششی از بیراهه رفتندتا ازگردو خاك وهجوم مگس‌ها محفوظ باشند ومارا درحمایت این دونفر که مانند دزدان دریائی بودند قرار دادند تادر مدت مسافرت بانها غذا وحقوق بدهیم .

خلاصه ما براه افتادیم وتمام روز دراراضی لم یزرع ومجاری بی‌آب خراب وآجرهائی

(*) شد ولی درسال ۱۶۸۵ این امتیازات یکی بعداز دیگری‌ملغا گردید ودر نتیجه عده‌ای‌از پروتستانها هم ازفرانسه تبعید شدند (م)

که روی‌زمین ریخته‌شده بودند راه میپیمودیم و بقایای شهرهای ویران شده را پایمال میکردیم.
درحوالی غروب آفتاب یك ساختمان بزرگ آجری درافق نمایان گردید. این جا کاروانسرای باوسعت وخوبیست که بدست ایرانیان و باپول آنها ساخته شده واطاقهای زیادی دارد تا شیعیان متعددی که بزیارت میروند بتوانند دراین جا با آسایش منزل نمایند این بنا عیناً مانند کاروانسراهائی است که من درایران دیدم. در اطراف حیاط اطاقهای متعدد ایوان داری موجود است. درموقعیکه هوا خوب باشد مسافرین درایوان منزل میکنند وچون هوا سرد باشد باطاقها پناهنده میشوند و حیوانات را در طویله های مقابل جای میدهند تا در زیر نظر باشند.
نظر باینکه هوا سرد بود ماهم بدرون کاروانسرا رفتیم ویکی ازاین طاق نماها را اختیار کردیم. من‌مشاهده کردم که‌بسته‌های زیادی که هریك دومتر طول داشت درطاق نماهای مجاورماروی هم گذارده شده اند والبته‌این بسته‌ها بزواری تعلق داشتند که قبل ازما باین جا وارد شده بودند. بمحض پیاده شدن‌بوی عفونتی بمشامم برخورد. دستی باین بسته‌ها زدم و فوراً مضطربانه دست خود را عقب کشیدم. تمام این بسته‌ها محتوی اجساد اموات بودندکه بعضی را در میان گلیم گذاشته و طناب پیچ کرده‌اند و پاره‌ای هم در تابوتهای چوبی قرار دارندکه از درزهای آنها گوشت خشکیده وسیاه شده مرده نمایان است. فوراً ازکاروانسرا بیرون آمده ودر فاصلهٔ زیادی منزل کردیم. کلنل هم ازآنجا بیرون آمدو ناچار شب را باسختی درهوای سرد بسر بردیم وبا اینکه خیلی دور از کاروانسرا منزل کرده بودیم‌بازهم درموقع وزیدن‌نسیم از طرف کاروانسرابوی‌عفنی‌مارا ناراحت میکرد.
دفن کردن اموات در مجاورت قبور امامان دراوایل اسلام‌یعنی پس ازآنکه امام‌حسین(ع) فرزند علی(ع)درکربلا بشهادت رسید مرسوم شده است. از تمام ایران وحتی هندوستان هم شیعه‌ها اموات خودرا بکربلا و نجف میآورند ودرجوار قبر امامان دفن میکنند.
بنا بر عقیدهٔ شیعیان پیغمبر اسلام پسر عم وداماد خودعلی‌ابن‌ابوطالب(ع)راکه عزیز ترین و باوفاترین پیروان او بود بجانشینی خود انتخاب کرد امامسلمانان‌پس ازرحلتش‌وصیت او را محترم نشمردند وبآن عمل نکردند و ابوبکر و عثمان متوالیاً مسند خلافت را غصب کردند وبالاخره پس از مرگ عثمان درسال ۶۵۶ علی در هنگام پیری بخلافت رسید و امیرالمؤمنین‌شد. امامدعیان پس‌ازرحلت اوباسلحه‌ای که‌هنوز ازخود دور نکرده بودند بفرزندانش حسن وحسین حمله کرده یکی را درمدینه ودیگری را درکربلا شهید نمودند و زمینهائی که از خون آنها رنگین شده بود متبرك گردید واز همین موقع درمیان شیعه و سنی جدائی قطعی بروز کرد.
درپاسخ این پرسش که حق باکدام دسته است و عقیدهٔ کدام یك مقرون بصحت است سنی درست میگوید. یاشیعه؟ بایدفکربی‌شائبه وتعقل را درکار دخالت‌داد. دراینصورت‌بدون وارد شدن دراصول فلسفی و عوالم‌ماوراءالطبیعه بزودی درك میکنیم که حق با علی و

اولاد اوست و پاسخ این پرسش با خطوط برجسته درقران نوشته شده است . پیغمبر بمنظور آسایش خانوادهٔ خود امر فرموده است که یك قسمت ازاموال مسلمانان وغنائم جنگی باید صرف نگاهداری اعقاب او بشود . بااین حال چگونه ممکن است که غیری را برنزدیکترین محارم خود یعنی علی که هم ابن عم وهم داماد اوست ترجیح دهد ؟ ومسلم است که بغیراز علی کسی نمی تواند وارث مقام خلافت پیغمبر گردد وابداً امکان نداشت که پیغمبر این مقام عالی را بدیگری از پیروان خود واگذار نماید که ازحیث مراتب زهد وتقوی وفداکاری وشجاعت وهوش واستعداد فکری و فضائل بلاحرف با پسر عم خود برابر نباشد و باید این مسئله‌را مسلم وقطعی دانست وابداً تردیدی بخاطر راه نداد . بنابراین من ایرانیانرا تمجید میکنم وآنها رامحترم میشمارم که ازروی حق وحقیقت معتقد بخلافت علی شده‌اند واز او پیروی میکنند وتااین اندازه نسبت باولاد اواحترام میگذارند که پس ازمرگ هم برای آخرین باربکربلامسافرت میکنند وازایران وهندوستان باتحمل مشقات زیادی خودرا باینجا میرسانند .

۲۲ دسامبر - صدای قشوزدن قاطرچیان بقاطرها مرا از خواب بیدار کرد وباین فکر افتادم که زودتر حرکت کنیم تا ازقافلهٔ اموات فاصله داشته باشیم اما ازاین فکر نتیجه‌ای نگرفتم زیراکه در راه نیز بقوافل دیگری برمیخوردیم که بارآنها هم اجساد اموات بود وبالاخره مقارن ظهر رسیدیم بکاروانسرای اسکندریه که از حیث خوبی و استحکام مانند کاروانسرای قبلی نبود اماجمعیت زیادتری درآن رفت وآمد داشت زیراکه درسر دوراهی واقع شده است که یکی بطرف کربلا ودیگری بطرف حله‌میرود . اکنون ما ازپای‌تخت



کاروان اموات

نی‌تکریس (۱) مشهور وسمیرامیس (۲) افسانه‌ای بیش‌ازچهار ساعت فاصله نداریم .

۲۳ دسامبر - اکنون من از شهر بابل که تبدیل به بیابانی شده عبور میکنم و هیچ خانه یابنائی هم دراین سرزمین که آبادی‌آن دردنیا شهرت داشت جلوگیر نظرمن نیست . آفتاب دو ثلث از مسیر خود را طی کرده بود یعنی ساعت دوبعد از ظهر بود که ناگهان آسمان روبتاریکی گذارد وطوفان عظیمی بر پا شد وگرد بادی پر از شن و خاك طوری در هوا بلند شدکـه ما در میان آن گم شده بودیم . رعد بشدت میغریـد و برق صفحهٔ آسمانرا شیار میزد وبرای پای تخت قدیم کلده هیچ احترامی قائل نبود وسرانجام رگبار فشرده‌ای شروع بریزش کرد .

اولین دفعه‌ای بودکه ازماه مارس گذشته باینطرف ماباچنین باران سختی مواجه گردیدیم اما آسمان سخاوت ونجابتی بخرج داد وبدون چون وچرا پای‌تخت‌قدیمی‌را بماتسلیم کرد . درحالیکه از لباسمان هنوز آب باران سرازیر بود درطول تپه ای راه میرفتیم راهنمایان برای اختیار راه‌کوتاه‌تری جادهٔ اصلی را ترك کردند وبدون اینکه بجائی برسند مارا در بیابان سرگردان گذاردند .

خوشبختانه تپه‌ایرا دیدیم که پر از تکه‌های‌سفال‌بود ودر هرطرف آن خندق های عمیقی وجود داشت ، پس‌ازقدری راه پیمائی بجاده رسیدیم وکمی بعد بالباسهـای مرطوب وعرق ریزان درمقابل کلبه‌ای که یکی ازحفاران بومی درآن‌منزل داشت پیاده شدیم

مدت‌چند سال‌است که انگلستان محل قصربخت‌النصررا برای کاوش‌زیرورو کرده‌است . یکی از کارمندان بریتیش موز ئوم [۳] همه ساله برای بررسی حفریات ازلندن باین جا میآید ودرصورت لزوم دستورات تازه‌ای برای ادامه کارمیدهد امانظارت برحفاران بعهدهٔ یکنفر ارمنی است که راهنمایان مارا نزد او بردند و او محصولات کاوش را بما نشان داد . در آنجا الواح آجری زیادی را باخط میخی‌دیدیم . بطوریکه‌ارمنی نقل میکرد مدت شش ماه است که بکشف آنهاموفق گردیده‌اند . علاوه بر این الواح اشیاء سفالی‌هم بود که بشکل حیوانات‌ساخته شده‌بودندوشاید دراعیادبعنوان‌عیدی باطفال‌میداده‌اند . این اشیاء بقدری قدیمی هستند که میتوان آنها را بزمان طوفان نوح نسبت داد . ظروفی هم بود که خطوط پهن نوار مانندی برنك عقیق داشتند ونیز مجسمه های کوچکی از گل پخته بما نشان داد که کاملا مطابق اسلوب یونانی ساخته‌شده بودند . هنگامیکه ما مشغول تماشای این اشیاء جالب توجه بودیم طوفان برطرف شد وهوا کاملا روبه بهبودی گذارد وچون دراین

---

[۱] Nitocris یا Nitakrit ملکه‌ای‌ازسلسلهٔ‌ششم‌پادشاهان قدیم‌مصر بوده‌است [م]

[۲] Sémiramis ملکهٔ افسانه‌ای‌آشور وبابل که بنای شهر بابل وحدائق معلقه را باو نسبت‌داده‌اند. وازحیث شهرت و اعتبار وشجاعت برپادشاه شوهرخود بسی‌برتری‌داشت [م].

(۳) British Museum موزهٔ مشهورلندن که درسنه ۱۷۵۳ تأسیس یافته وامروزه دارای کتابخانهٔ معتبر و مخزن گرانبهائی ازاشیاء عتیقه است (م)

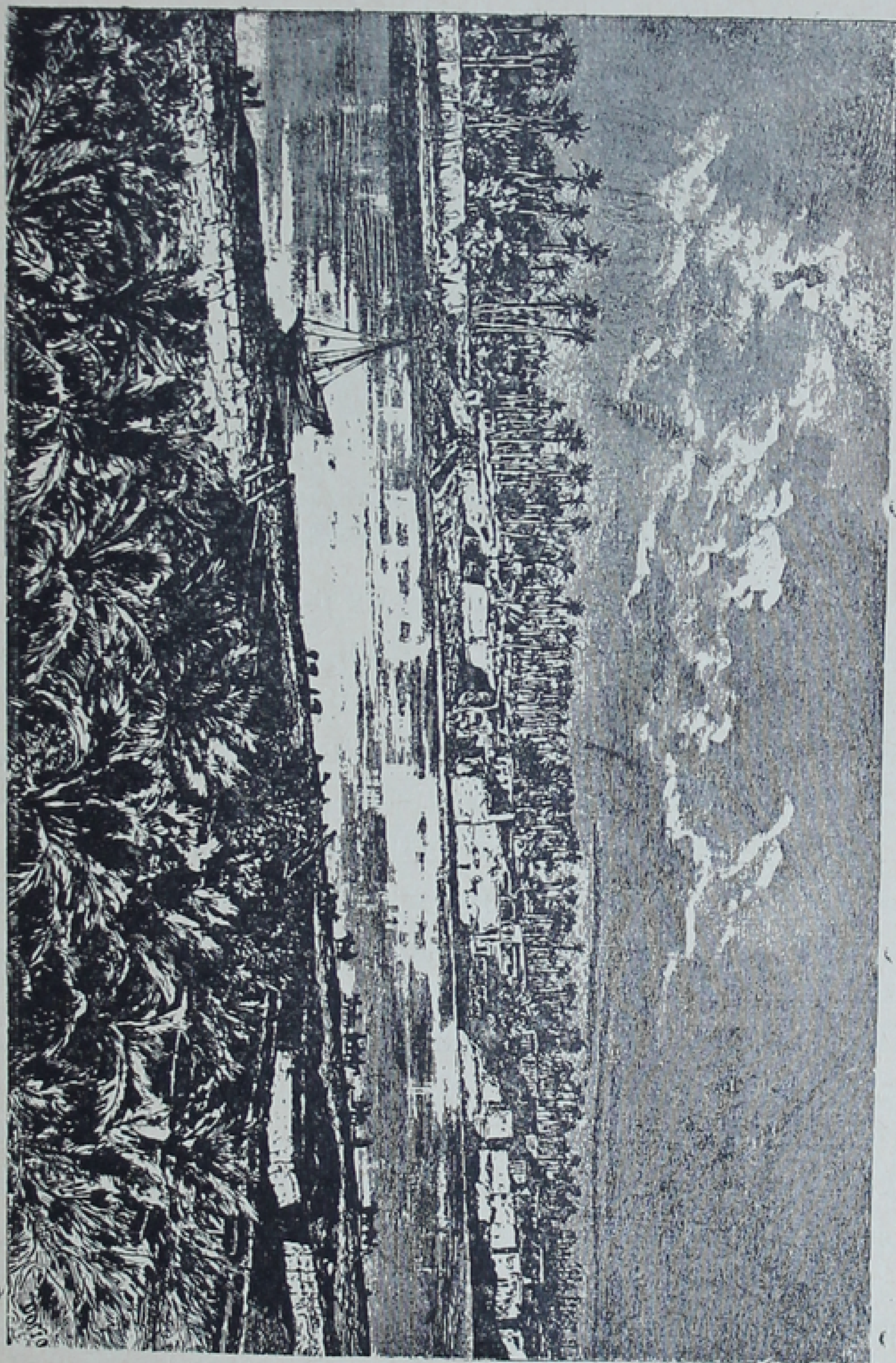
جا آذوقه‌ای یافت نمیشد کاروان راه حله رادرپیش گرفت وپس ازجدا شدن ازاین اتلال کوه مانند در راهی افتادیم که ازمیان نخلستان باطراوتی عبور میکرد
باران حیات تازه‌ای به طبیعت بخشیده وسرو روی شاخ وبرگها راکاملا شسته وبر جلوه و درخشندگی آنها افزوده بود آفتاب که مدتی ناپدید گردیده بود اکنون دوباره ظاهر شده و قطرات باران در انتهای برگها مانند ریزه‌های الماس درخشندگی خاصی داشتند.
کبوتران و قمریان باوجد و نشاط ببازی پرداخته ازشاخه‌ای بشاخهٔ دیگر میپریدند. درطول جاده نیز حفره‌هائی بود که همه پراز آب شده وکلاغهای جسور در اطراف آنها بجست و خیز مشغول بودند و اعتنائی بعابرین نداشتند.
پس از سه ساعت راه پیمائی ازدور منار های سفید رنگی پدیدار گردیدند وکمی بعد باولین محلهٔ حله رسیدیم و ازروی پل قایقی که درروی شط فرات افتاده وحرکت آن کمتر ازپل بغداد بود عبور نموده داخل شهر شدیم.
ضبطیه‌ها که مانند پیش آهنگان جلو تر از ما رفته بودند منزلی انتخاب کرده و در میدانی انتظار ورود مارا داشتند ومارا بردند بخانهٔ خالی یکی ازمتمولین این شهر که بزیارت کعبه رفته بود.
حله یکی ازشهرهائی‌است که تابع‌حکومت بنداداست. بطوریکه‌میگفتند در سال ۱۸۳۱ طاعون موحشی در این‌شهر بروز کرد وبسیاری ازسکنه را بهلاکت رسانید. اکنون این شهر تقریباً پانزده هزار نفرسکنه دارد. جمعیت آن ترکیبی است از عرب وکلدانی و یهودیان صنعتگر ومتمول وایرانیهای شیعه ومأمورین باب عالی، دستهٔ‌اخیر درتمام شهرهای ترکیه پراکنده ومانند مرض شانکر پیوسته بخوردن‌بدن سکنه وازمیان بردن آنها مشغول هستند. علاوه‌براین طوائف‌مختلف، مسافرین وچادر نشینان هم در این شهر رفت وآمد دارند ومخصوصاً درمراکز مجاور زیارتگاه‌ها عدهٔ آنها بیشتر است.
خانه‌های حله همه با مصالح ابنیهٔ قدیمی وازآجرهای ممهور بنام‌نابوکدونسر (بخت النصر) ساخته شده‌اند وبجای‌ساروج درآنها قیر بکاررفته‌است. دراین‌جاهم خانه ها مانند بنداد ارتفاع دارند و دارای همان امتیازات و خصائص شرقی هستند واز بیرون پنجره ومنفذی ندارند. دسته‌های نخل ودرختان موز برباغها تسلط دارند. خوشبختانه نباتات عظیم‌الجثه خشونت و یکنواختی این ساختمانهای بی‌منظره را جبران‌میکنند. مخصوصاًدر بالای بام منزل ما دورنمای بشاشت آوری دیده‌میشود و از آنجا میتوان دو ساحل شط راکه دارای نخلستانهای باشکوهی‌هستند دید. قایق‌های زیادی درروی شط فرات آمد ورفت دارند وسوارانی هم دیده‌میشوند که اسبان خود را درشط شست وشو میدهند. دهقانان تنبل‌که نمیخواهند ازروی پل قایقی عبور کنند خیکی را برباد میکنند ولباسهای خود را از تن در میاورند ودور سر می‌بندند وبا بغل کردن خیك شنا کنان ازشط عبور می نمایند البته این عمل ارثی است که ازنیاکانشان بآنها رسیده است.

در دورهٔ اسلامی بنای جالب توجهی در حله ساخته نشده است. فقط در راه کربلا مسجد



عبور از شط فرات حجاری آشوری

کوچکی است مشهور به مشهد الشمس یا مسجد علی. در آنجا بنا بر روایت مشهور امیرالمؤمنین علی(ع) برای اینکه درجنگی فتح خود را بپایان رساند با اشارهٔ دست آفتاب را متوقف ساخت.
با مراجعهٔ بیک کتاب قدیمی چنین بنظر میآید که این بنا درمحلی واقع شده که بخت‌النصر معبدی برای پرستش آفتاب ساخته بوده است. در آنکتاب روایتی از بخت‌النصر دیده میشود که چنین میگوید: «من در بابل برای آفتاب که صاحب اختیار مطلق است و در قصر من بحکمیت میپردازد و بمنازعات و اختلافات خاتمه میدهد یعنی برای خدای شماس که بزرگترین قاضی و حاکم تمام عالم است معبدی با آجر وقیر برپا نمودم.»
شهر حله که از بناهای دورهٔ اسلامیست در آغاز قرن دوازدهم قائمقام شهر قدیمی کلدانی شده است. درموقعیکه مسلمانان بساختن این شهر پرداختند بازهم آفتاب اقبال بابلیان درسواحل شط فرات پرتو انداز بود ولی اکنون پایتخت بخت‌النصر که در زمان قدیم با شهر بزرك نینوا رقابت میکرد یکی از ایالات تابعهٔ دولت ترکیه شده است. خدای اسرائیل میبایستی بسختی ازاین شهر انتقام بکشد و آنرا بکلی ویران نماید زیراکه ازپیش بوسیلهٔ پیغمبران خود چنین خبر داده بود: «هرگاه عظمت مقام بابل با آسمان برابری کند و قدرتش بمنتهی درجهٔ کمال برسد بامن است که آنرا منهدم ومعدوم نمایم.»
باری اگر بآزمایش اطراف شهر بپردازیم و نظری بدیوارهای سرنگون شدهٔ آن بیاندازیم چنین استنباط میشود که این دیوارها دو تلی راکه در دو انتهای بابل واقع شده اند بهم متصل مینموده‌اند و شهرحلهٔ امروزی میبایستی تقریباً درمرکز محوطهٔ شهر بابل که پانصد وسیزده کیلومتر مربع مساحت داشته ودرمیان یکصد دروازهٔ چدنی واقع بوده بنا شده باشد.
نباید تصور کرد که این وسعت زیاد محصور از استحکامات دفاعی درقدیم تمام آباد و پراز خانه‌های متعدد بوده است زیرا که بنا بروایت کنت کورس ساختمانهای سواحل فرات از



ساحل شط فرات درحله

نود استاد (۱) مربع تجاوز نمیکرده است ودربقیهٔ اراضی اطراف آن کشت وزرع میشده ومحصولی که بدست میآمده برای تغذیهٔ جمعیت شهر درهنگام محاصره وقحطی طولانی کافی

(۱) Stade واحد مقیاس قدیمی است : هر استاد بابلی باندازهٔ یکصد وهشتاد وچهار متر بوده است .

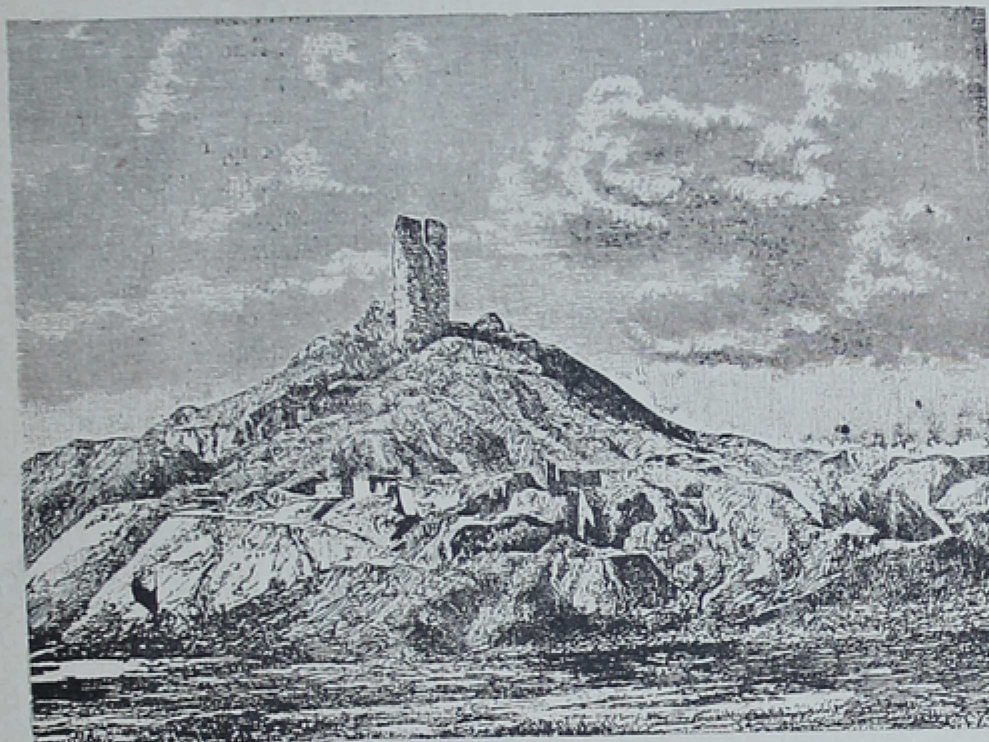
بوده است . از طرفی هم چون جمعیت شهر بابل زیاد بوده واراضی هم بر خلاف معمول سایر شهرهای شرقی بهای زیادی داشته ناچار بوده‌اند که عمارات چندین طبقه بنا کنند .

۲۴ دسامبر - امروز من بسیاحت بیرس (Birs) نمرود یابرج بابل رفته بودم . اگر بروایت تورات که این برج را در تاریخ عبرانیان مشهور کرده است معتقد باشند و قبول نمایند که این برج منشأ اولیه اختلاف وتشتت السنه بوده است من باید بآن لعنت کنم زیرا که این برج باعث ایجاداین‌همه‌اسماء وضمائرجادوئی وصرف افعال جهنمی وتجزیه و ترکیب‌های شیطانی شده است که درهر مملکت باید در یادگرفتن آنها اتلاف وقت نمود و عاقبت هم هیچکس برآنها کاملا احاطه پیدا نمیکند ودر موقع استعمال آنها دچار اضطراب وهراس میگردد وعجب این است که این برج خراب ازآنهمه لغات زیاد و صرف ونحوهای مختلف ترکیب نیافته و مصالح آن آجرهای کوچك وبزرك مختلف الابعادی‌هستندکه بهر دوره‌ای از زمانهای گذشته تعلق دارند

پس از عبور از مشهد علی و وارد شدن در راه حله باید از دشت لم یزرعی گذشت . در میان خرابه هائی که در مدت چندین هزار سال در آنجا جمع شده‌وقرون عدیده به تسطیح آنها پرداخته اند در امتداد جنوب تپهٔ کوه مانندی دیده میشود که با دست انسان ایجاد گردیده و منظرهٔ دشت هم باین عمل گواهی میدهد . هر قدرباین تپه نزدیکتر شوندجرم‌آن عظیم‌تر میگردد وچشم‌ازمطالعهٔ قسمت‌های مختلفهٔ آن خسته میشود . بهر حال‌ما بطرف آن پیش میرویم و اسبان هم که بواسطهٔ طوفان دیروز خسته شده‌اند و امروز هم ما آنها را به تندروی‌مجبور کرده‌ایم بازحمت ازاین تپه‌های ویران‌بالامیروند . بالاخره ازیك تپهٔ مصنوعی عبور کرده به تل ابراهیم رسیدیم ودرمقابل‌بنائی که‌بسبك‌عربی ساخته شده بود توقف کردیم . این بنا مقبرهٔ خیالی و فرضی ابراهیم است وبا اینکه احترام آن‌در کلده‌بیش‌از بناهای عزراوسایر پیشوایان‌یهودمیباشدکه دربین‌النهرین‌واقع‌شده‌اند پناهگاه زارعینی گردیده که دراراضی‌اطراف برج نمرود بکشت وزرع میپردازند . درتمام‌دیوارهای داخلی بنا جای دستی با رنك قرمز دیده میشود .

درهٔ کم عمقی تل ابراهیم را ازبرج نمرود جدامیسازد . بعقیدهٔ مسیو اپرت (Oppert) آشور شناس معروف که درآنجا کاوشها و مطالعات زیادی کرده این برج نمرود همان معبدی است که‌هرودت‌ذکر کرده است . در بالای برج قطعه دیوار پرمصالحی‌است که ارتفاع آن به یازده متر میرسد و شکلا به برج مربع القاعده ای میماند که از رأس شکست خورده و فرو ریخته باشد و فقط یك بدنهٔ آن باقی مانده است . در اطراف این بنای خراب کوه مانند قطعات بزرك مصالح آجری پراکنده شده که از زیر رنگ شیشه سبزی را بخود گرفته اند و بقدری آجرها محکم بهم چسبیده اند که مانند آهن سخت شده وجدا کردن آنها مشکل است ، ازاین نقطهٔ مرتفع میتوان تمام ابنیهٔ ویران شدهٔ اطراف را دید ومیدان چشم انداز بقدری‌وسعت داردکه درهوای صاف می‌توان درسمت جنوب مناره‌های

مشهدعلی ودرشمال غربی دیوارهای شهر حله ودرشمال نخلستان‌های کربلا و بالاخره در زیر پا دو دریاچه را بخوبی دید . دراطراف این دریاچه‌ها قبایل عرب پناه‌گاههائی ساخته ودر آنهامنزل کرده‌اند وخوشبخت‌هستند که از آزار وغارت مأمورین ترک بر کنارمانده‌اند



برج نمرود

پس از آنکه با اطلاعات دقیق کلنل ژرارد تمام نقاط لازم برای نقشه برداری را شناختیم از تپه بزیر آمدیم وازپائین بمطالعهٔ برج درهم ریخته‌پرداختیم‌وتوانستیم بسهولت آثارطبقات متوالیهٔ‌عمارات که دراین برج درروبهم‌قرار گرفته بوده‌اند تشخیص دهیم اما تعیین ارتفاع کلی ساختمان‌مشکل‌بود زیراکه‌طبقات اولیهٔ این‌بنای عظیم درزیرشن‌ها ومصالحی که‌ازراس‌برج‌در اطراف آن ریخته بکلی ناپدید شده اند ولی با تعیین فواصل بعضی از نقاط آن تا سطح افقی زمین وازشباهتی که این‌برج‌مطبق‌باقصرسار گون‌دارد‌میتوان حدس‌زد که ارتفاع‌این‌برج تقریباً بهشتاد متر میرسیده وبنا بر این فرض ارتفاع هریك از هفت طبقهٔ عمارات آن هم تقریباً هشت متر بوده است وهمهٔ آنها برروی‌مصطبه‌ای قرار داشته که یکصدو بیست وهشت متر طول و بیست وپنج متر ارتفاع آن بوده است و تمام این طبقات بوسیلهٔ پلکانی که از جلوخان شمال غربی شروع میشده بهم مربوط میگردیده‌اند و تمام دیوارهای بنا ازآجرهای مینائی رنك پوشیده بوده است .

هرگاه بملاحظهٔ شرحی که هرودت از قلعهٔ اکباتان‌میدهد و برنگهای کشف شدهٔ در برج مطبق خرساباد پردازیم چنین استنباط میشود که‌این طبقات وقف خدایان‌حامی هفته بوده‌اند و هریك رنگ اختصاصی خودرا داشته اند وترتیب آنها مطابق ترتیب سیرایام هفته بودم

است ودربالای آخرین یا هفتمین طبقهٔ برج چادر خدای نبو(۱) برپابوده که آنرا حکم و صاحب‌اختیار مطلق آسمان وزمین‌میدانسته‌اند . بنابرروایات قدیمی این رب‌النوع درروی تخت خواب بسیارعالی‌مزین بجواهر میخوابیده ویك دوشیزهٔ باکرهٔ بومی‌هم شبها همخوابهٔ او بوده ومیزبسیاربزرك ونفیسی‌هم درمقابل‌اوقرارداشته و کهنه هرسال در معبد اوباندازهٔ هزار تالان کندر میسوزانده اند و قربانیهای زیادی در مقابل مجسمهٔ آن میکرده‌اند اما اکنون هیچگونه اثری ازاین تجملات باقی نیست و این برج عظیم بکلی خراب و مصالح آن در اطرافش فرو ریخته است . درپیش اشاره کردم که این برج با معبدی که هرودت بخدای بلوس نسبت میدهد وبنا برروایات بابلیان معبد هفت نور بوده یکی است ودرآن تردیدی نیست اما ازاستوانه هائی که سیرراولنسن(Raw linson) (۲) در زوایای این بنا کشف کرده مدارك مهمی بدست آمده است

این مدارك مؤید روایات عبری‌هستند وبرای معبد بلوس منشاء جدیدی معین میکنند .

در این استوانه‌ها بخت‌النصر چنین مینویسد : « راجع به بنای دیگر که موسوم است بهفت نور و قدیم‌ترین یادگار برسیپا میباشد (۳) آنرا یکی از پادشاهان قدیمی بنا کرده بود (فاصلهٔ آنزمان تا کنون باندازهٔ چهل و دو عمر انسان است) ولی رأس آنرا باتمام نرسانیده بود و مردم هم از موقع بروز طوفان‌نوح ببعد بآن توجهی نکردند وپس از مدتی راجع باین بنا عقاید مختلفی در میان آنها ایجاد شد واز طرفی هم زلزله و رعد این بنا را که باخشت خام‌ساخته شده بود متزلزل کردند وخشت‌های خام و آجرهای پختهٔ روپوش آنرا شکاف دادند ودر نتیجه این بنای عظیم سرنگون گردید و تپه‌ای تشکیل داد . خدای بزرك مروداك بقلب من الهام کرد که دوباره آنرا برپا نمایم . من‌جای‌آنرا تغییر ندادم و بشالودهٔ آنهم دست نزدم ودرماه سلامتی درروز های خوشی در میان خشت‌های خام تنه و آجر های روپوش آن طاقهائی ایجادکردم و نرده‌ای بدور آن کشیدم و برای افتخار نام خودم را هم درجبههٔ طاقها نوشتم .

من بساختن برج دست زدم ورأس‌آنرا بلند کردم . من‌آنرا درهم ریخته و دوباره بشکلی که بایستی در زمان پیشین داشته باشد درآوردم و بدینطریق آنرا سربلند ساختم)

پس روایتی که یهودیان از بابل به فلسطین آوردند میبایستی درهمین محل بوجود آمده باشدوبرج‌مشهور بابل اکنون همین تپه است که درزیر پای من واقع‌گردیده است امانمیدانم نصب این‌بنای عظیم‌وداستان‌تشتت‌زبانها رابابد در ردیف کدام‌یك‌از آثارتاریخی یا معرفت

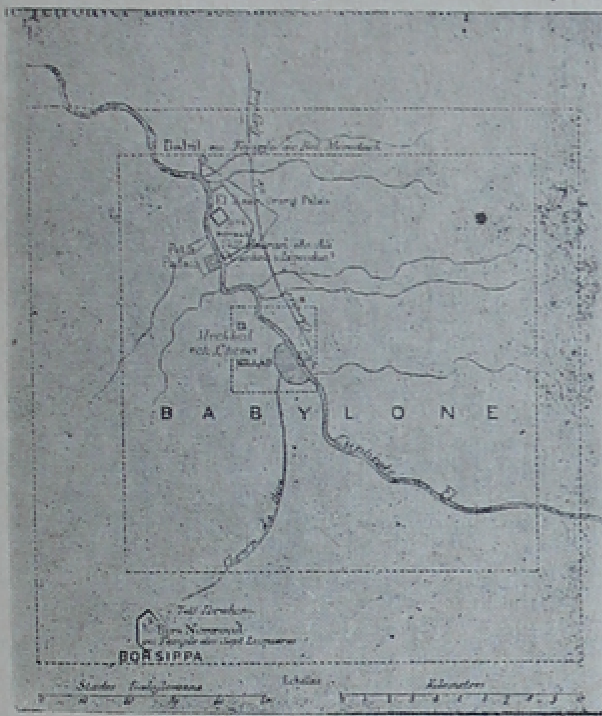
---

(۱) Nébo بابلیها نبورا پسرمردوك میدانستند وعقیده داشتند که مردوك پسر خدای آسمان ودرزمین قائمقام اوست

(۲) خاور شناس و باستان‌شناس انگلیسی[۱۸۱۰ - ۱۸۹۵] وهمان کسی است که برای اولین دفعه کتیبه‌های بیستون را ترجمه کرده است

(۳) Borsippa نام یکی‌ازمحلات بیرون شهر بابل بوده‌است (م)

الارضی قرار داد ؟ من نمیتوانم دراین باب اظهار عقیده‌ای بکنم زیرا که هنوزهم مراحل



نقشه بابل

اولیه عالم بشریت را تاریکیهای مرموزی احاطه کرده است.

پس این معبد که من بعد باید بنام اصلی خودش معبد هفت نور خوانده شود در مرکز شهر بابل واقع نبوده است بلکه در محلهٔ برسیپا یعنی در یکی ازمحلات خارج شهر بابل واقع بوده است و نباید از دور بودن این دو مرکز مذهبی و سلطنتی یعنی معبدو قصر پادشاهی چنین نتیجه گرفت که بابل وبرسیپادو شهر مستقل وجداگانه‌ای بوده‌اند. مثلا هر دوت میگوید که حصار خارجی شهر برسیپاراهم احاطه کرده بود اما می‌توان فرض کرد که همیشه اینطور نبوده واین معبد بنوبت گاهی دوراز شهرو گاهی دردرون آن واقع بوده است زیرا که پادشاهان درهر زمان حصار خراب شدهٔ شهر رابرحسب مقتضیات وقت جاوتریاعقب ترمیبرده‌اند


شیر سنگی درخرابه‌های بابل

۲۵ دسامبر - درموقع مراجعت ازبرسیپادر روی تپه‌ای موسوم بعمران ابن علی توقف نمودیم این جا همان محلی است که سه روزقبل ازآن عبور کردیم وپناهگاهی درآن نیافتیم. دراینجا تپه های مرتفعی از بنا های خراب شده تشکیل یافته و خندقها و حفره های زیادی دیده میشود که خاک آنها را برداشته و برای پر کردن خندقها وحفره های قدیمی بکار برده‌اند. پستی‌ها و بلندیها باندازه ای زیاد هستند که ممکن است شخص سیاح در میان این خرابه های شهر قدیمی بابل راه خود راگم کند وسر گردان بماند. قطعات بزرگ مصالح که از آجر

وساروج ترکیب یافته ودرسختی وصلابت مانند آهن هستند روی زمین افتاده‌اند .
مجسمهٔ سنگی شیری هم دیده میشود که نصف تنهٔ آن ازخاك بیرون است ودر حجاری
آن هنر مندی و ظرافتی بکار نرفته است و تنها اثری است که از قصور پادشاهان قدیم
کلده برجای مانده است یعنی همان قصوری که اسکندر مقدونی هم‌درآنها جان سپرد
ازحدائق معلقه هم که بخت‌النصر برای زن خود ایجادکرده بود اثری باقی نمانده است .
این ملکه آمی‌تیس (Amytis) نام داشت و دختر آستیاژ پادشاه کشورمد بود .
چون این ملکهٔ زیبای جوان در مناظر مشجر و باصفای کوهستانهای مد و پارادیس‌ها
زندگانی کرده بود ومنظرهٔ یکنواخت دشتهای کلده را نمی پسندید بخت‌النصر این باغها
را برای رفع دلتنگی اوایجاد نموده‌بود. حدائق معلقه عمر طولانی نداشته اند ولی بسیار
خوش نما و باصفا بوده‌اند زیراکه کنت کورس آنها را در ردیف عجایب زمان خود قرار
میدهد و دیو دورسیسیلی هم از زیبائی و صفای آنها شرح مفصلی مینویسد .
خلاصه شهر بابل پس ازمرك اسکندر وتأسیس شهر سلوسی‌متروك ماند وبتدریج عنوان
پایتختی را از دست داد و شاهکارهای معماران بابلی رو بانهدام گذارد وقصور وعمارات
عالی سرنگون گردید وچون آب کافی بشهر نرسید اشجار خشکید وپارادیس‌ملکهٔ آمیتیس
هم مبدل بخارستانی شد وجسد امپراتریس زیبا هم با خاك آن مخلوط گردید. در زمان
پادشاهان اشکانی شهر بابل بکلی ویران گردیده‌وآن باغهای زیبا وباصفا تبدیل بقبرستان شده
بودند مقابر پارتها که چند سالی‌است کشف شده گواه صادق این گفته است
حفریات و کاوشهائی که در اطراف قصر سلطنتی شده‌نتایج سودمندی داده‌است . اکنون
هم سیصد الی چهارصد عرب مشغول خاك برداری میان دیوارهائی هستند که با خشت‌های
قطوری ساخته شده‌اند و سالونهای مرتفع وطویلی نظیر آنهائی که من دراطراف‌برج
نمرود دیدم از خاك بیرون آمده‌اند واشیائی پیدا شده که چندان ارزش صنعتی ندارند
ولی‌برای روشن‌شدن‌تاریخ متضمن‌فواید زیادی‌هستند . مخصوصاً لوحه‌های گل‌پختهٔ زیادی
بدست آمده که باخط میخی نوشته شده وبقدری سطور آنها بهم فشرده شده‌که باشکال
میتوان امتداد آنهارا تشخیص داد .
اما غالبا پس از آنکه مقدار زیادی از زمین را حفر کردند و خاك آنرا بیرون آوردند
و حوصله‌ای بخرج دادند ممکن است ظرف سفالی شکسته ای پیدا شود که در جوف آن
استخوان شانهٔ شغالی یافك اسبی دیده شود
تقریباً در دو کیلو متری این پای‌تخت تل بزرگی بشکل هرم ناقص سر برآورده که ما
آنرا ازمسافت‌بسیاردوری یعنی‌ازکاروانسرای اسکندربه میدیدم . چنین بنظرمیآید که‌این
تل و برج نمرود دوحد نهائی بابل‌را نشان میداده‌اند . این تل‌که‌یکصدوهشتادمترطول‌وچهل
متر ارتفاع دارد طبیعی نیست ودست انسان درایجاد آن دخالت داشته است . سکنهٔ بومی
این محل را بابیل میگویند .



چوپانان و گوسفندانش درخرابه‌های بابل

بنظر من این تل باید باقیماندهٔ همان معبدی باشد که مورخین یونانی نوشته‌اند در دوران سلطنت آسارحادون (Assarhaddon) یا آسور آخئیدین (Assour-Akhé-Iddin) بافتخار خدای بل مرودالک (Bel-Merodach) ساخته و در زمان سلطنت بخت النصر و نریگ‌لی‌سور (Nériglissor)

یا نیرگال‌ساراوسور(Nirgal-Sar-Oussour) وسعت وآرایش یافته‌بوده‌است.

این بنا بامرخشیارشا پادشاه ایران منهدم گردید.

اسکندر مقدونی خیال داشت که آنرا از نو برای بابلیان بسازد ولی اجل باو مهلت نداد و بعدها هم بصورت یك قلعهٔ جنگی یونانی در آمد و اکنون تبدیل باین تل خاکی شده‌که شکل‌منظمی ندارد.

باری ما بدون زحمت از دامنهٔ این تپه بالا رفتیم وبقلهٔ آن رسیدیم وبجای مجسمهٔ طلائی که دربالای آن بوده ومیگویند خشیارشا آنرا برده جز مقداری مصالح شکسته‌خرد شده و یك چاهی که بهیچ یك‌از انواع گالریها شباهتی ندارد چیزی درآن دیده نمیشود. شاید این چاه رصدخانهٔ منجمین‌خوشبخت کلده بوده است. جابجا قطعات کوچك کتیبه‌ای دیده میشود که خطوط یونانی با آرامی درآنها نقش بسته است. در انتهای جنوبی این هرم خاکی‌حفره هائی هست که مسلماً بادست حفاران ایجادشده ودر اطراف آنها ساختمانهای خشت و گلی دیده میشود ومعلوم است که‌چون‌کاوش کنندگان به‌نتیجه‌ای نرسیده‌اندآنها را ترك کرده و بکار خود ادامه نداده‌اند.

در هر حال مشاهدهٔ خرابه های معبد بلوس و شهر قدیم بابل حزن‌آور است. اکنون‌هم کارگران عرب وترك باآوازه خوانی درگوشه‌و کنار مشغول حفاری هستند وصدای‌آنها بگوش مامیرسد. علف‌های بی‌ثمر و خارهای زیادی این تپه‌ها را احاطه کرده‌اند و بغیر از حفاران وچوپانها وگوسفندان دیگر کسی در این خرابه‌ها آمد ورفت ندارد(۱)

بنا بر روایت تورات خدا چنین‌گفته است: «چون هفتاد سال بگذرد من با خشم و غضب بسراغ‌سلاطین وملت بابل میروم وپس‌ازرسیدگی بظلم وجور آنها سرزمین کلده را محکوم بخاموشی ابدی وگوشهٔ خلوت بی‌سروصدائی خواهم‌کرد»

فصل سی و ششم

کربلا ـ میدان سنك قبر ـ ورود بشهر ـ ملاقات قونسول ایران ـ نتیجه نگرفتن ازمقصود قبرستان کربلا ـ مراجعت به بغداد

۲۶ دسامبر ـ من بی نهایت متاسفم که نتوانسته‌ام شهر بابل را در هزار و ششصد سال قبل یعنی‌دردوران سلطنت با شکوه بخت‌النصر و سلاطین قبل از او به‌بینم. هرگاه‌چنین ملاقاتی دست میداد فرصت را غنیمت شمرده واز پیروان ساده لوح نبو تقاضای حضور در یکی از مجالس مشاورهٔ پزشکی که تنها آنها باسرار آن آگاه بودند میکردم و دستوری برای اعادهٔ صحت خود میگرفتم

در آن زمان وقتیکه یکی از سکنهٔ بابل مریض میشد اورا از خانه بیرون برده و در

---

(۱) پس از دیولا فواهم باستان شناسان دیگری باین خرابه ها رفته و باکتشافاتی موفق گردیده‌اند که شرح آنها مفصلا در کتاب ایران باستان درج شده است. (م)

یك میدان عمومی یا در چهار راه کثیرالعبوری قرارمیدادند . عابرین درنزد او توقف کرده علائم و آثار مرض را میپرسیدند و برای او داروئی تجویز میکردند و هر کس مطابق سلیقه ومعلومات وتجربیات خود یا دوستان وآشنایانش دستوری برای معالجهٔ او میداد وهیچکس نمی‌توانست از برخورد باین بیماران بیطرف بماند .
البته پیر زنان وکسانیکه بی‌اندازه عاشق اظهارعقیده ورای دادن هستند دربابل خوشبخت بوده‌اند وبرای درد دندان ومیخچهٔ پاها دستوراتی میداده‌اند



خرابه‌های معبدبل مروداك

باری ما در این جا از کلنل ژرارد خداحافظی کردیم . اورفت بطرف کردستان و ما هم متوجه کربلا شدیم که زیارتگاه شیعیان و دارای مدارس بزرك مذهبی است وپاره‌ای از طلاب هم ممکن است متجاوز ازبیست سال درآنجا بسر برند تا بتوانند تحصیلات مذهبی خودرا بپایان رسانند .
درموقع خروج از بابل راهنمایان مارا از طول کانالی که در میان حله و کربلا حفر شده عبور دادندزورقهای بادبان دارآبهای آرام راشیار میکردند. بمجاری متعدد آب واراضی زرد رنك یکنواخت بدون زراعت برمیخوردیم زیرا که محصول بهاری را زارعین درویده وبرده بودند ودهکده‌ای هم درمسیرما دیده نمیشد . پس ازدو ساعت راه پیمائی چادرهای قبایل را دیدیم که درکنار کانال درمیان نباتات بلند باطلاقی نمایشی داشتند . در میان این چادرها چادر بزرك بلندی بودکه اطراف آن را خالی گذارده بودند ودر مقابل آن هم پرچمی درسر نیزه دیده میشد وازهرحیث برسایرچادرها امتیاز داشت .
تنها رئیس قبیله میتواند چنین امتیازی را داشته باشد . بمحض اینکه فرمان حاضر

باش داد فوراً تمام افراد قبیله بدوراو جمع میشوند . داشتن پرچم واسلحه ازامتیازات خاصهٔ رئیس قبیله است . ناصرالدین شاه هم این رسم قدیمی قبایل را ازدست نداده بود ودرسفر وحضر همیشه باید پرچمی درمقابل منزلش دراهتزاز باشد. منازل متعدد وچادر اودرشکارگاه باهمین پرچم شناخته میشوند

خلاصه کاروان برسرعت افزود اما آفتاب درعقب ابرها بطرف افق سرازیر میشد وما باید مسافت زیادیرا طی کنیم تا به نخلستانی که راهنمایان میگفتند محل اتصال راههای حله و کربلاست برسیم.

آسمان آن بآن رو بتاریکی میرفت و ابرهای ضخیمی را دربالای سر ما متراکم میکرد بالاخره باران شروع بریزش کرد وطی کردن راه مشکل گردید و بیم آنرا داشتیم که در میان مجاری پرآب وچاله‌هائی که درزیر علفها پنهان شده‌اند باخطر مواجه شویم .

همراهان هم دارای آن لیاقت نیستند که سرمشق توکلی بما بدهند. بمحض اینکه یك راهنمای شرقی راهرا گم کرد بکلی گیج میشود ومسافر راسرگردان وحیران میگذارد. قاطرچیان هم میگفتند که چون شمامسلح هستید بایددرسرقافله طی طریق نمائید. آنهادودنبال ماميآمدند وازماخواستارمیشدند که درمحافظت قافله بکوشیم تا بمأمنی برسیم .

اگر تصادفاً در بین‌راه بچهار هیولای موحشی بر نمیخوردیم ممکن نبود در امتداد نخلستان براه پیمائی ادامه دهیم . این برخورد موجب توحش راهروان گردید که بسرعت در عقب خارها پنهان شدند وماهم دست بتفنك بردیم اما چون مشاهده کردیم که این هیاکل مهیب شتابی درآمدن ندارند از تیر اندازی خود داری نمودیم و چون نزدیکتر شدند دیدیم خارکنانی هستند که هر یك پشتهٔ بلند خاری در روی سر گذارده وبا زحمت در زیر این بار میآیند. خدا راشکر کردیم که تیری بطرف این بیچاره‌های بدبخت رها نکردیم . راهنمایان هم ازوحشت رهائی یافته‌آمدند ومعلوم شد که اینها افراد قبیلهٔ چادرنشینی هستند .همراهان یکی از آنها را مجبور کردند که با ما بیاید وکاروانرا بمأمنی برساند وبالاخره بدهکده‌ای که چند کیلومتر ازاین باطلاق مسافت داشت رسیدیم ودر مقابل یك درب موریانه خورده‌ای حوصله بخرج داده یکربع‌ساعت توقف کردیم تااجازه ورودتحصیل کنیم. دراین‌جاکاروانسرا ودکانهائی بود که بوسیلهٔ چند چراغ دود کننده‌ای کمی روشن بودند وچون باران مانند سیل میبارید ناچار پیاده شدیم وشب را دراین کاروانسرا بسر بردیم .

کربلا ۲۷ دسامبر - امروز پس‌ازطلوع آفتاب براه افتادیم وازیك پل قایقی که در روی شط فرات افتاده بود عبور کردیم ودر جادهٔ معمولی کربلا داخل شدیم . ازاین‌جا به بعد منظره کاملا تغییر یافت وبجای دشتهای لم یزرع باغهای ممتازی را دیدیم که برای جلوگیری از دست برد عابرین حصار و خندقهای عمیقی در اطراف آنها کشیده بودند. راه ما ازمیان نخلستانها و نارنجستانها پیوسته بطرف پائین میرفت ودرمیان این اشجار سبزو خرم که گوئی مادهٔ ملونهٔ نباتات را بالتمام احتکار کرده‌اند پیچ میخورد . اگر دیروز در بیابانهای

لم یزرع بسختی راه می‌پیمودیم وبا اشکالاتی مواجه میشدیم برعکس امروز درمیان باغهای باصفائی راه میرویم که سختی‌های روزگذشته راجبران میکنند. درراه هم عبور ومرور زیاد است. عدهٔ اززنان که بعضی سواره وبعضی پیاده درحرکت بودند باجملات زشت وزننده‌ای از ما پذیرائی میکردند ولی مردان ظاهراً چیزی نمیگفتند ومعلوم بود که باطناً ازبرخورد با ما کدورت خاطر دارند و شاید بتصوراینکه هرقدرهم جنس‌لطیف زشت باشد ماازنگاه کردن بآنها پرهیز نخواهیم کرد اگر برای آنها امکان‌داشت مزایا و خصائص سرمدوز(۱) را بزنان الهام میکردند تابانگاه وحشیانهٔ خود مارا منجمد وتبدیل بسنگ نمایند.

باری صفای نارنجستانها ونخلستانها وشکوه وطراوت اشجاربطوری فکرمارا متوجه خود کردند که از مشاهدهٔ اوضاع ناگوار عابرین منصرف شدیم و طولی نکشید که بدون مزاحمت بدروازهٔ شهر رسیدیم.

درجلوی این دروازه که میگفتند از بناهای قدیمی است میدان وسیعی بود که سنگتراشان مشغول تراشیدن وپرداختن‌سنگهای‌قبر بودند. پاره‌ای‌ازاین‌سنگها ازتراش درآمده‌وآماده بودندوپاره‌ای‌هم هنوزدرزیردست سنگ تراشان‌که روی پاشنهٔپا نشسته بودندضربات‌تیشه راتحمل‌میکردند. این صنعتگران‌مترصدورودکاروانان‌هستندوبمحض‌ورودکاروانان‌بشهرباصرار زیادی‌کالای‌خود رابآنها عرضه میدارند. اقوام‌اموات باید مدتی‌باآنها گفت وشنود کنندودر سرقیمت چانه زنند و همینکه معامله انجام یافت فوراً سنگتراش نام مرده وپدر و جد اورا میپرسد وبفوریت در روی سنگ ثبت میکند تااموات تازه وارد که از راههای‌دور آمده‌اند برای ورود بمنزلگاه ابدی معطل نشوند.

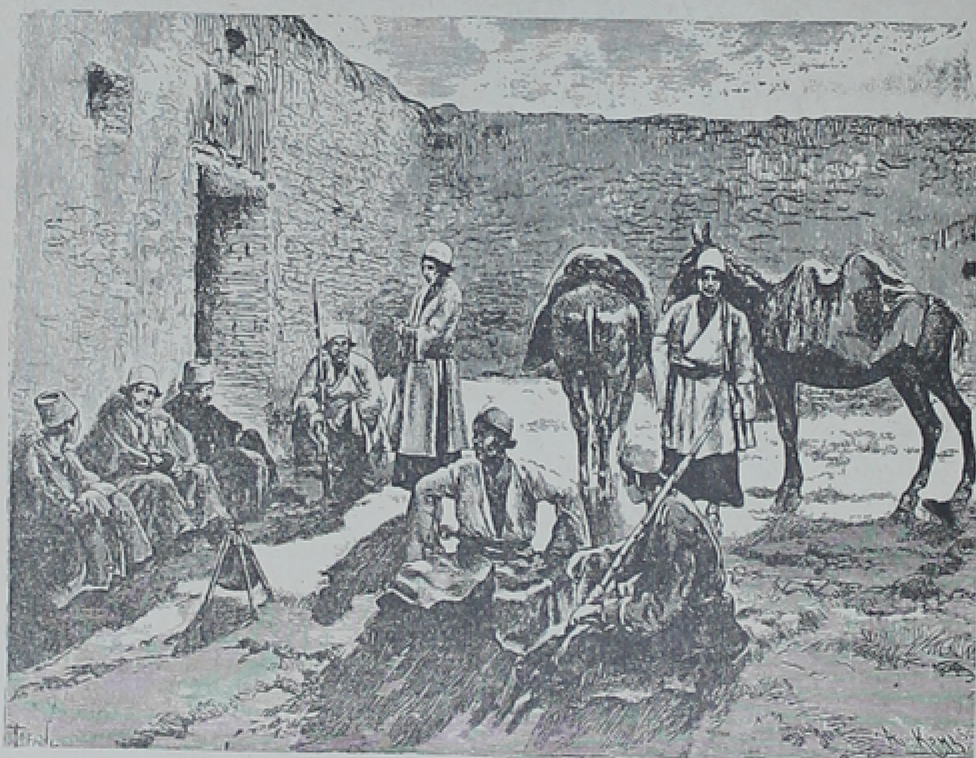
پس‌ازعبور ازاین‌میدان‌بطرف دروازه رفتیم ولی‌دروازه‌بانان مانع‌ورودماشدندوبراهنمایان گفتند که باید راهرا کج کنند و ما را از پشت حصار شهر ببرند ودر محلات پائین شهر منزل دهند.

بنابراین ماراهراکج کردیم واز میان‌جمعیت زوار که دربیرون شهراردوزده بودند گذشتیم. این زوار نظربـاینکه بی‌بضاعت هستندنمی‌توانند درکاروانسراهـای داخل شهر منزل کنند وناچار در بیرون شهرمیمانند هرزائری‌درپهلوی اثاثیهٔ فقیرانه وحیوان‌مفلوک خود منزل کرده ومشغول‌عبادت است. پـاره‌ای هم مشغول‌جاویدن خرمائی‌هستند که هسته‌اش زیادتراز گوشت آن است.

باری ماازدروازه‌ای واردخیابانی شدیم‌که تازه ایجاد کرده‌بودند. راهنمایان‌دروسط این خیابان توقف کردند و وارد خانه‌ای شدند که مانند مرغدان لجن زاری بـود و اطاقهای بدی داشت.

Méduse(۱) دوشیزهٔ افسانه‌ای بوده‌که در وجاهت بی‌نظیر وگیسوی قشنگ ممتازی‌داشته است اما چون برب‌النوع عقل اهانت کرد اوبخشم آمد وتارهای‌گیسوان زرنیش راتبدیل بمارهای خطرناك‌و وحشت آور کرد وبچشمان اونیروئی دادکه بهرکس نگاه میکرد او را تبدیل بسنك مینمود.

کربلا زیارتگاه مهمی است وچون جمعیت زیادی از خارج باین شهر وارد میشود کاروانسرای خلوت و تمیزی کمتر در آن پیدا میشود وماهم مجبور بودیم که از مجاورت زوار دوری اختیار

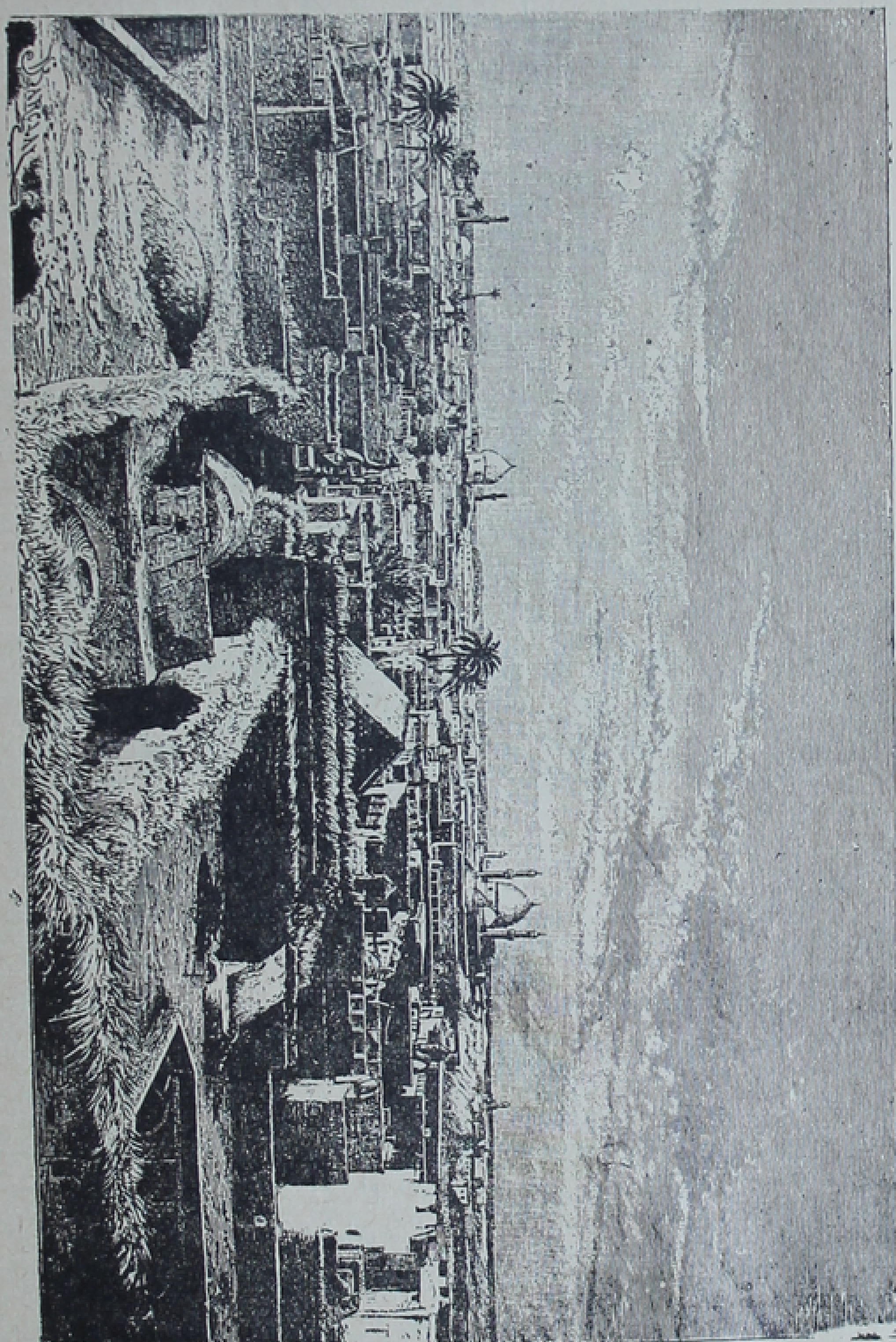


کاروانسرا در کربلا

کنیم . پس از آنکه کلبه‌های محقر تنك وتاریك طبقهٔ زیرین را در اختیار ماگذاردند من برصدخانه معمولی خود یعنی روی بام خانه رفتم واز آنجا منظرهٔ شهررا تماشا کردم گنبد و مناره‌های طلای مقبرهٔ امام حسین(ع) درسمت چپ واقع بود ودرسمت راست هم گنبدی بود که از کاشیهای آبی رنگ فیروزه‌ای پوشیده شده وچنین بنظر میاید که در دوران آخرین سلاطین صفوی بناشده باشد .

اکنون ما باید مانند دیپلومات ماهری بکار پردازیم زیراکه میخواهیم بدون داشتن استحقاق بسیاحت مقبره‌ای پردازیم که احترام آن درنزد ایرانیان شاید کمتراز خانهٔ کعبه نباشد . برای همین مقصود بوده است که مازحمات مسافرت را تحمل نموده وباین جا آمده‌ایم و در کلبهٔ کثیفی منزل کرده‌ایم . مارسل از واقعهٔ کاظمین درس عبرتی گرفته واز بغداد سفارشنامه‌هائی برای حکام شرعی وعرفی ونظامی کربلا گرفته است .

ابتدا رفتیم بملاقات قونسول ایران . این مرد هشتاد وچهارسال از مراحل عمر را طی کرده وصورتش ازچین‌های برعمق شیار خورده است . دراطراف این دیپلمات کهن سال عدهٔ زیادی ازملاها ومراجعین حلقه زده بودند . همینکه نظرش بماافتاد بتدریج بعضی را مرخص کرد و ازپاره‌ای معذرت خواست که امروز نمیتواند بعرایض آنها رسیدگی کند وپس از آنکه همه رفتند وبجز محارمش کسی باقی نماند بعرایض ما گوش داد ودر پاسخ گفت : « تاکنون اتفاق



منظرهٔ شهر کربلا

نیافتاده است که یك نفر عیسوی بتواند درمقبرهٔ امام حسین(ع) واردگردد» معهذامن مأیوس نیستم وشاید بتوانم بانجام خواهش شما موفق گردم و بهرحال شما باید به‌نمایندهٔ مقتدرترین سلاطین اسلام اعتماد داشته باشید وفوراً یکی ازنوکران خود را فرستاد که ورود ما را بکلیددار حرم اطلاع دهد واو را بیاورد تامقصود مارا بااو درمیان گذارد نوکر رفت وما مشغول تماشای حرکات کودك زیبا روئی شدیم که درتحت نظر پرمهر پیرمرد ببازیهای

بچه گانه خود سرگرم بود من بقونسول ازداشتن چنین کودك باهوشی تهنیت گفتم وامیدوار بودم که بدین طریق کلید قلب اورا بدست آورم .

او درپاسخ من گفت : آری بچهٔ قشنگ وخوبی است . هیچیك ازنوادهها ونتیجههای من باندازهٔ این طفل که در ظل عنایت امام حسین(ع) درکربلا تولد یافته است قوی البنیه نیستند .

محارم او هم که درمجلس حضورداشتند گفتهٔ اورا تصدیق کردند واوقات ما باصحبتهای متفرقه میگذشت تاموقعیکه نوکر قونسول مراجعت کرد وگفت : کلیددار برای هوا خوری ازشهر بیرون رفته وپس ازیکهفته مراجعت خواهد کرد .

این گفتار نوکر را مابفال نیك نگرفتیم . زیرا که غیبت کلیددار متضمن تعبیر و تفسیریست که هر کس بخیال خود بآن میپردازد .

قونسول هم بدون اینکه انقلاب احوالی نشان دهد بجای بروز دادن اقتدار وجبروت که لازمهٔ نمایندهٔ شاهنشاه است زبان بشکایت گشود واز ناتوانی نمایندگان ایران سخن راند و گفت که ماهمه مجبور هستیم که درمملکت ترکیه بااراده وآراء مأمورین ترك موافقت داشته باشیم و کوشش داشت که باآه ونالههای پی درپی بما بفهماند که از دست اوکاری ساخته نیست وفقط عمال دولت عثمانی این توانائی رادارند که بتوانند کسیرا باین حرم مطهروارد کنند . مارسل بحسب ظاهر دلایل اورا تصدیق کرد وازجیب خود کاغذی را بیرون آورد که والی بغداد بنایب الحکومهٔ کربلا نوشته وتوصیه کرده بود که درانجام مقاصد واحتیاجات مامساعدت نماید وباو ارائه داد .

پیرمرد پس ازملاحظهٔ این توصیه گفت : بااین توصیه دیگر ممکن نیست کسی بامیل شما مخالفت نماید وامر کرد اسب او را حاضر کنند تا بییلاق رفته وقضیه را بکلیددار اطلاع دهد ودر مراجعت مارا از نتیجه آگاه سازد .

طرف عصر چندنفر آخوند باطاق ماواردشدند وبنوبت بماخیرمقدم گفتند وسخنرانی رابه بهترین ناطق خود واگذاردند . ناطق محترم پس ازیك مقدمهٔ طولانی ادیبانهای مراتب ملاطفت قونسول را نسبت بما واحترام کلیددار را نسبت بسفارشنامهٔ والی بغداد وعظمت مقام حرم مطهر را که شاه ایران هم برای زیارت آن باپای پیاده ازمیان شهرعبور کرد بیان نمود وبالاخره ازسخنرانی مفصل خود چنین نتیجه گرفت که ماباید از مرحمتی که نسبت بماشده بینهایت سپاسگذار باشیم زیراکه تاکنون بهیچیك ازخارجیان چنین ابراز همراهی ومرحمتی نشده است وماباید آنرا غنیمت بشماریم وخلاصه آنکه مامجازهستیم که ازروی بام یکی ازخانههای مجاور حرم نظری بدرون آن اندازیم باین شرط که کلاه فینهٔ قرمز سنیان رابرسر بگذاریم تامورد جلب نظر واقع نشویم .

مارسل گفت : ازاین مرحمتی که نسبت بما شده متشکرم ولی متأسفانه نیتوانم بهتبدیل لباس تن دردهم . من باقتدار دولت عثمانی هم اعتنائی ندارم تاچه رسد باینکه باسر افکندگی لباس رعایای اورا بپوشم . شماهم چنین تکلیفی رابمن نکنید .

ازاین گفتار که متضمن تخفیف سنیان بود مخاطبین ما مشعوف گردیدند وبما وعده دادند که فردا درموقع طلوع آفتاب بیایند وقبل ازآنکه درهای حرم بروی زوار باز شود مارابدون تغییر لباس بروی بام مجاور آن ببرند .

۲۸ دسامبر - هنوز سپیدهٔ بامدادی روشنائی ستارگان را کاملا محو نکرده بود که من در انتظار ورود ملاها بودم ولی رنج انتظار بیهوده‌ای را تحمل میکردم . آفتاب پدیدار گردید و گنبدهای طلا اشعهٔ آنرا باطراف منعکس کردند و بالاخره دوساعت هم از وقت معهود گذشت واثری ازآمدن آنها ظاهر نشد . مارسل مأمور حکومتی بغداد راکه همراه مابود بنزد قونسول ایران فرستاد تا از این خلف وعده توضیح بخواهد .

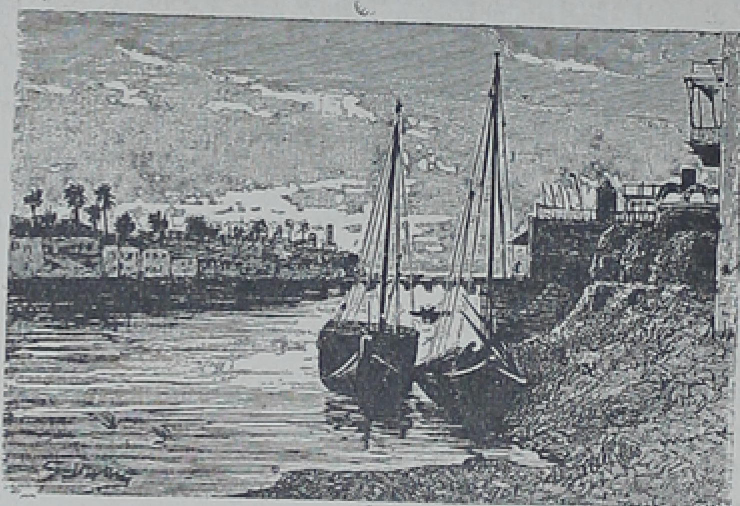
پس از رفتن او ما هم برای سیاحت شهر از منزل بیرون آمدیم و از قبرستان وسیعی عبور کردیم . علاوه برمقابر اشخاص متمولی که در اطراف حرم و گالریهای مجاور وصحن آن موجود است درخارج هم میدانهای پروسعتی دیده میشود که آرامگاه عمومی اموات است . درختان زیادی براین قبرستانهای وسیع سایه انداخته ومنظرهٔ باشکوهی دراین آرامگاه ابدی فراهم ساخته‌اند . درهمه‌جای این شهر بملاهای متعددی بر میخوریم که بعضی پیر و فرسوده و قیافه‌های عبوسی دارند وبعضی جوان ودر صورتشان آب و رنگی نمایان است . این شهر بمنزلهٔ دانشگاه بزرگی است که از هر طرف طلاب برای تحصیل در آن وارد میشوند وسالها درآنجا اقامت مینمایند . تقریباً تمام این محصلین از کوچك وبزرگ وجوان وپیر از کیسهٔ زوار ووجوهی که ازخارج برای آنها میرسد اعاشه میکنند. زوار متمول برای ثواب اخروی مقداری ازدارائی خودرا بطیب خاطر برای تحصیل طلاب میدهند وفرشهای گرانبها و ظروف نقره همراه میآورند و بعنوان هدیه بمتولیان میدهند

باری پس ازمراجعت بمنزل فرستادهٔ تازه‌ای را دیدم که مأمور بود بازهم راجع به تبدیل کلاه با ما صحبت کند . مارسل چون ازاین سیاست باری خسته شده بود به بیانات او توجهی نکرد وبنوکران گفت که اسبانرا حاضر کنند تا زودتر ازاین شهر بیرون رویم . خلاصه‌ما از کربلا خارج شدیم وقونسول و کلید دار و مأمورین ترك وسنی همه را بخدا سپردیم و بطرف بغداد روی آوردیم

۲۹ دسامبر - اکنون ما در بغداد هستیم . آفتاب درشرف زوال است اما هنوز اشعهٔ زرین آن از پشت ابرهای خفیف طلائی که از کرانهٔ افق برسر ابلق‌های سبز نخلستان تابیده‌اند شهررا روشن دارند . ومنظرهٔ بسیار باشکوه و سرور انگیزی بآن داده‌اند. زاتماشای این منظرهٔ زیبا من باین فکر افتادم که آیا شهر بابل درزمان آبادی با آنهمه ابنیهٔ عظیم وحدائق معلقه وکاخ‌های عجیب‌وغریب وحصارهای بلند ومحکم ودروازه‌های چدنی بزرگ چه شکوه وجلالی داشته وچه تأثیری در روح تازه وارد میکرده است ؟

اکنون پای تخت باابهت بخت‌النصر تبدیل به تپه‌های خاك شده است . نمیدانم دست تقدیر باشهر بغداد یعنی پای تخت خلفا درآتیه چه خواهد کرد ؟

این همان پای تختی است که خلفای بااقتدار آن بفتوحات بسیاری نائل شدند و پرچم فاتحانهٔ



منظرهٔ بغداد درساحل دجله

خود را بربالای شهرهای اسپانی وبسا شهرهای بزرگ دیگر دنیا باهتزاز درآوردند آیا انهدام قطعی این شهر نزدیك است ؟ من ابداً چنین پیش آمدی را برای آن آرزو نمیکنم بلکه آرزومندم واز خدا میخواهم که والیان وگمرکچیان و قضاة و تمام کارمندان دولتی ترك که در این شهر سکونت دارند همه را جاروب کرده ودر پشت حصار شهر رویهم بریزد اما ابنیهٔ قدیمی و یادگارهای باعظمت آنرا از دستبرد مرور زمان که بیرحم ترین دشمن آبادی است محفوظ نگاهدارد

فصل سی و هفتم

عزیمت از بغداد - در کشتی خلیفه - ورود بعماره - اسپان اصیل - کلنی عیسوی عماره - شبی از ماه ژانویه در باطلاق - قبایل صحرا گرد - طاق ایوان - امامزاده توئیل - قبیلهٔ کریم خان

اول ژانویه ۱۸۸۲ - عماره - نمیدانم دردنبال آنهمه آرزوهائی که میکردم و متأسفانه به هیچیك از آنها نائل نگردیدم امروز چه آرزوئی بکنم ؟ ایکاش میتوانستم به میهن عزیزم فرانسه نظری بیاندازم . با احترامی که باستحکام رای و عقاید مارسل دارم تصمیم گرفته‌ام که بخوزستان بروم وهرپیش آمدیرا تحمل کنم . ولی‌معلوم نیست که دراین تصمیم خوشبختر ازسایر تصمیمات قبلی باشم .

این یك مسافرتی است که قبل ازحرکت درنظر من یأس آور جلوه میکند چون قصد داشتیم که چند روزی را هم در تیسفون بسر بریم با بین النهرین تودیع قطعی بعمل نیاوردیم بعداز ظهر ۳۰ دسامبر از بغداد بیرون آمدیم . دهقانان درمزارع مشغول

بذرافشانی بودند. طولی نکشید که به بیابان لم یزرعی رسیدیم که پر از خارهای بلند گره دار بود و گوسفندان در سایهٔ آنها پناهنده شده بودند و چوپانان برعکس دهقانان چشمان وحشی و اضطراب آوری داشتند. چندی نگذشت که کاخ بلند تیسفون که مانند هیولای سیاهی سر بآسمان میسائید از دور پدیدار گردید اما چون آفتاب رو بزوال میرفت بتدریج تاریکی مارا فراگرفت وصدای شغالان ازدور بلندشد. برای اینکه دوباره خرابه‌های تیسفون یعنی پایتخت شاهان ساسانی را بدقت به‌بینیم وبرج و باروی شهر سلوسی که رقیب تیسفون بودسیاحت کنیم ومقبرهٔ سلمان‌راهم زیارت کنیم دوروزصرف وقت کردیم وپس‌از آن بکشتی موسوم بخلیفه که یکی‌ازکشتی‌های خوب کمپانی‌لنچ‌است ودردجله کارمیکندسوارشدیم. این کشتی هم مانند کشتی موصل پراز زوار بود. درمیان اثاثیهٔ این اشخاص فقیر قطعه فرشی‌رادیدم که رنگ ثابت‌ونقشهٔ‌مطلوبی‌داشت. از صاحبش که تازه‌ازنماز فراغت‌یافته بود قیمت پرسیدم. مبلغ گزافی گفت و معلوم شدکه عقیدهٔ تجارتیش با مراتب زهد و تقوایش تناسبی ندارد بنا براین‌اورا رها کرده وآمدم بطرف‌منزل. بمحض اینکه دراطاق وارد شدم دستی بدر خورد. در را باز کردم وزائردیگری را دیدم که با احتیاط تمام بسته‌ای را در زیر بغل خودپنهان داشت وبطورمرموز ومحرمانه‌ای که دیگری ملتفت نشودگفت:

« من یك آنتیك نفیسی برای شما آورده‌ام » ویکجفت پوتین ازآن بسته بیرون آورد که ازشدت استعمال ازکار افتاده بود.

با تعجب گفتم آیا میخواهی این کفش‌ها را بمن بفروشی؟ - آری مگر شما نمیخواستید سجادهٔ کهنهٔ تقی رابخرید؟ این کفش‌ها که ازآن سجاده کهنه تر است.

فروشندهٔ‌ابله تعجب کرد که چرا من ازخریدجنسی که کهنگی آن مسلم‌است‌خود داری کردم.

روز بعد کشتی در عماره توقف کرد و ما پیاده شدیم. این شهر جدید البنا در ساحل شط واقع شده ودر کنار آن سد طبیعی بلند بسیارمحکمی‌است که ملاحان باانداختن یك تختهٔ ضخیم بلندی میتوانند کشتی را با ساحل ارتباط دهند. بمحض‌اینکه این‌پل مصنوعی درست شد جمعیت کشتی بطرف ساحل هجوم آورد.

مادرسالون ماندیم وصبر کردیم تاهمه بروند وبدون زحمت پیاده شویم. دراین‌موقع ترکی وارد کشتی شدکه لباس آبرومندی داشت وچند نفرنوکر هم دردنبال او بودند. بطور محرمانه باناخدای کشتی مشغول صحبت شد. این جا دیگر قضیهٔ پوتین در کار نبود مرد ترك باعلاقهٔ مفرطی از ناخدا دوبطرشراب طلب‌کرد. ناخدا گفت« میخواهی چه‌بکنی؟ مگر تو مسلمان متدین نیستی؟ »

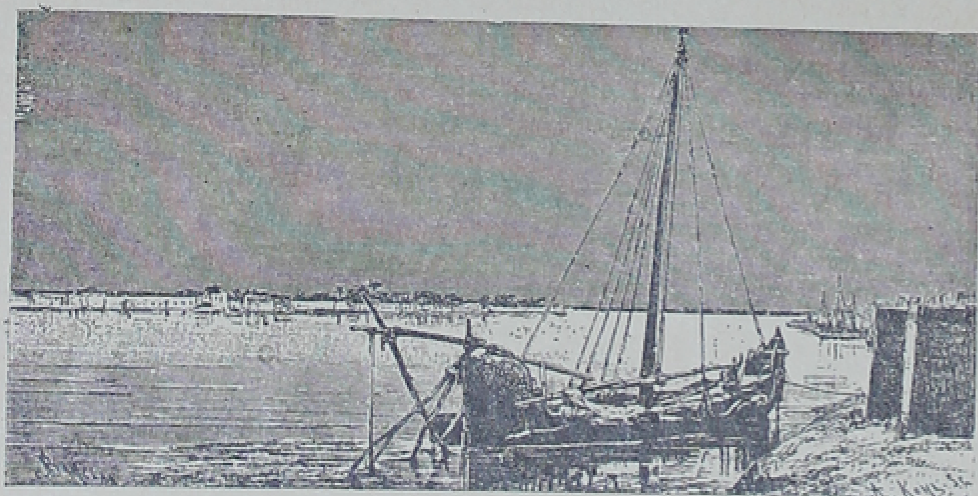
- من میدانم که آب انگور حرام است اما مادیانی دارم که ناخوش شده وچون اصیل و خوش جنس است علاقه‌ای بآن دارم. جادوگری دستور داده‌است که بابهترین‌شراب‌فرنکستان شکم آنرا مالش دهم.

چون ممکن نبود ازچنین تقاضائی خود داری‌کرد ناخدا بملاحی گفت دو بطر شراب بیاورد

واین مردگدامنش چون بنوکران خود هم اعتمادی نداشت آنها را درزیر لباس پنهان کرد وبرای اظهارتشکر گفت : امیدوارم که دولت انگلیس هم مثل دولت ترکیه بزرگ شود . این جمله بغرور ملی ناخدا برخورد ودرپاسخش گفت : نفهمیدم چه گفتی ؟ تومیخواهی دولت ترکیه را همردیف دولت معظم انگلیس قرار دهی ؟

افندی ترك گفت: نه . من فقط آرزومیکنم که انگلستان هم دارای همان اقتدارات ترکیه بشود

خلاصه ماپیاده شدیم و رفتیم بشهر . این شهرکه تقریباً سی سال است درنقطه‌ای که دجله در پیچ وخمهای متعددش بیشتر بسرحد ایران نزدیك میشود بوجود آمده فاقد وسایل زندگانی است واگرقونسول مادر بغداد پیش بینی ننموده بودومارا بیکی ازتجارعیسوی معرفی نکرده بود ازهرحیث بزحمت میافتادیم . میزبان ماموسوم است بعیسی . اوبهترین اطاقهای منزل خود را دراختیار ما گذارد اماهرقدر کوشش کردکه برای مسافرت مااسبانی تهیه کند بنتیجه‌ای نرسید . فقطعدهٔ قلیلی از سکنه دارای مادیانهای اصیل وپاك نژاد حجازی هستند و ممکن نیست رضایت دهندکه برپشت این حیوانات اصیل ونجیب باری گذارده شود. بخصوص که ممکن است دراین مسافرت دچار دستبرد قبیلهٔ بنی لام شوند زیراکه این قبیله درمیان دجله ودزفول



منظرهٔ دجله درعماره

زندگانی میکند واگراعراب نظرشان بچنین مادیانهائی بیافتد البته ازتصاحب آنها صرفنظر نخواهند کرد .

اگر شجره ونام ونسب وجوائزی که این مادیان درمسابقه برده در روی پوستش ثبت نشده باشد باکی نیست زیراکه تمام این مزایا دراعماق حافظهٔ بیابان گردان ثبت است وبمحض دیدن جنس آنرا میشناسند . این قبایل شجره نامهٔ سکنهٔ طویلهٔ خودرا در خاطر محفوظ نگاهداشته و مخصوصاً دلبستگی بی اندازه‌ای بمادیانهای اصیل خود دارند .

بطوریکه نقل میکردند اخیراً یکی از حکام عماره بمادیان یکی از رؤسای قبایل نظری داشت ومطمئن بودکه درمقابل خدمات شایانی که باو کرده است ازدادن آن مضایقه نخواهد

کرد اما رئیس قبیله پس از آگاهی ازقصد حاکم نزداو رفته وگفته بود «هرگاه درازای این مرحمت‌ها که بمن کرده‌ای دخترم را تقاضا کنی با کمال رغبت بایکصد هزار مجیدیه بعنوان جهیز بتو تقدیم خواهم کرد اما خواهش میکنم از مادیان من صرفنظر کنی زیرا که علاقهٔ من نسبت بمادیان عزیزم باندازه‌ایست که نمی‌توانم آنی خود را ازآن جدا به‌بینم.»

هرگاه شیخ قبیلهٔ عربی تمام احشام واغنام خود را درغارتی ازدست بدهد واحتیاج مبرمی به‌پول پیدا کند هرگز حاضر نمیشود که مادیان خود را بمعرض فروش درآورد وبسا میشود که ربع یا حداکثر نصف آنرا با شرط رکاب و عنان یعنی حق سوار شدن یادون آن بدیگری میفروشد وضمناً حق پس گرفتن آنرا برای خود محفوظ نگاه میدارد واگر مادیان کرهٔ نری بیاورد آنرا میفروشند و دوشریك پول آنرا به‌نسبت سهام خود تقسیم‌میکنند وچون کرهٔ ماده‌ای بیاورد صاحب اولی مادیان باید تایکسال متحمل زحمت تربیت آن بشود وبعدشریك را درانتخاب نصف‌مادیان یا کرهٔ آن مختار نماید. این‌شرایط معاملات را شیوخ قبایل‌خوب میدانند ودرموقع لزوم ازروی عدالت قضاوت میکنند.

بیابان گردان چندان طالب تندروی اسب نیستند. دربیابانهای بی‌آب پر از خار وباطلاق این صفت پسندیده نیست وچیزیکه بیشتر از اسب میخواهند مقاومت وطاقت آن است در مقابل تشنگی وگرسنگی وخستگی تابتواند صاحب خود را بجاهای بسیار دور ببرد وچنین مادیانهائی هستند که بدون خوراك وآب میتوانند مدت زیادی طی مسافت کنند.

پاره‌ای ازاین مادیانها توانسته اند مدت سه روز وسه شب بدون‌توقف وخوراك لاینقطع دربیابان راه‌پیمائی کنند وعجیب‌تر آنکه پس ازاین همه راه‌پیمائی وديدن‌مشقت ابداً آسیبی بپای‌آنها وارد نمیاید. بهرحال برای مسافرت مابخوزستان مادیان اصیل مناسب نیست و دویابو یاچند قاطر قوی بهترمیتوانند مارا بآنجا برسانند.

۴ ژانویه- امروزعصرمیزبان ماعیسی‌بماتکلیف کرد که فردابهمراهی‌او بنمازخانه‌برویم وماهم قبول کردیم. مراسم‌عبادت درکلیسای‌ساده‌ای که‌تازه بامساعدت کلنی‌عیسوی‌عماره ساخته‌شده بتوسط یك کشیش کلدانی انجام میبابد.

در موقع سرزدن آفتاب بتالار تنگی وارد شدیم که ارتفاع آن از سه‌متر تجاوز نمیکرد و آنرا باخشت وگل ساخته وبام آنرا هم باتیرهای نازك چوبی‌پوشانده بودند ومنفذدیگری بجزدرب ورودی نداشت. من ازمیان شصت‌نفرمؤمنین مقدس عبور کرده ودرمقابل‌محراب کلیسا که باگل ساخته شده بود نشستم. پارچهٔ چیت رنگینی روی‌محراب‌انداخته بودند اما عرض وطول پارچه بآن اندازه‌نبود که اطراف آنرا کاملا بپوشاند. یك جعبهٔ چوبی رنگ شده‌ای هم بجای محفظه درآنجا دیده میشد. بمحض ورود ما مستخدمین تقریباًبیست عدد شمع گچی روشن کردند. تجمل‌تشریفات مذهبی‌عیسویان شرقی‌فقط زیادتی روشنائی‌است. خلاصه نماز کلدانی‌شروع شد. گاهی کشیش باصدای خشن خود دعا میخواند وگاهی هم‌اطفال سرودی میخواندند. دراین‌تشریفات‌من احساس‌خستگی نکردم زیرا که مانندتشریفات‌کلیساهای

روستائی اروپا طولانی نبود اما از روی عقیده انجام میافت ومثل این بود که مراچندین قرن عقب برده ودرجائی حضور یافته‌ام که عقاید مذهبی هنوز هم آن سادگی اولیهٔ خود را دارند . یعنی زمانی‌را بخاطرمن آورد که امپراتورها عیسویانرا زجر و شکنجه میدادند و کسانی‌هم‌که تازه ایمان آورده بودند محرمانه در درون دیوارهای ضخیم خانهٔ مؤمنی یادر زیر سقف دخمه‌ای جمع میشدند وبدعا ونماز میپرداختند واز خدای متعال طلب آسایش و راحتی میکردند . بدیدن این وضع من بابن فکر افتادم که شاید این کلنی کوچك دراینجا موانعی در پیش دارد که هنوز نتوانسته است آنها را برطرف نماید . بعد فهمیدم که این کلنی تاسال گذشته پیشوائی نداشته که امور مذهبی آنها را اداره کند . اطفال تولدمیشدند واموات مدفون میگردیدند وابداً تشریفات مذهبی دربارهٔ آنها بعمل نمیآمد . فقط در ایام عید یاك کشیشی ازموصل یابغداد میآمد ومدت کمی دراینجا توقف میکرد و باندازهٔ امکان بامور روحانی آنجا سر وصورتی میدادومیرفت اما اکنون برعکس گذشته‌اموات درآخرین نفس روی کشیش رامیبینند ودعای‌تسلی‌بخش‌اورامیشنوند وباعتراف گناهان خودمیپردازند ومواليد تازه بی تغسیل نمیمانند و نامزدها هم ازطریق‌مشروع باهم پیوندمینمایند .

باری پس ازانجام مراسم عبادت رؤسای کلنی مارا دعوت کردند که بهمراهی آنها بمنزل کشیش برویم . ماهم دعوت آنها راپذیرفتیم . محل‌سکونت کشیش‌خانهٔ‌محقریست که باخشت‌و گل ساخته شده واز کلیسا چندان فاصله‌ای ندارد . آپارتمان اومنحصر است بیك اطاق که‌هم محل پذیرائی وهم‌اطاق خواب‌اومیباشد . صندوق چوبی هم بود که هم‌صندلی وهم قفسهٔ او بود . کتاب دعاهم محترمانه درروی میزی جایداشت . این بودصورت اثاثیهٔ منزل کشیش وخلاصه آنکه فقرومسکنت دراین‌جا کاملا حکمفرما بوداما درعوض کشیش دراینجافراغت خاطر وآرامش کاملی داشت .

۵ ژانویه - خدای اسحق وابراهیم ویعقوب بزرگ‌است . امروزکاروانی‌از دزفول باینجا وارد شدکه نیل زیادی برای فروش آورده بود ومااميدوار شدیم که فردامیتوانیم‌بطرف خوزستان‌برویم . بازحمت زیاد موفق شدیم‌که شش‌یابووقاطر کرایه کنیم زیرا که چاروادار باشی بعذر خستگی حیوانات وبیم از دستبرد قبیلهٔ بنی‌لام حاضر نبود حیوانات خود را در اختیار مابگذارد . قونسول ایران دراینکار باما مساعدت کرد وشوهر من هم متعهد شدکه اگر زیانی بحیوانات برسد جبران کند . پس‌ازاتمام قرار داد مارسل رفت نزد متصرف (نایب‌الحکومه) ومحض اطمینان چاروادار ازاو تقاضا کردکه چهارنفر ضبطیه همراه‌مابفرستد اما او ازدادن ضبطیه خود داری نمود بعذراینکه اگر شما در این مسافرت گرفتار قبایل شوید وبه‌ضبطیه‌ها آسیبی برسد من نمی‌توانم ازعهدهٔ مسئولیت برآیم وبشما هم نصیحت میکنم‌که ازچنین مسافرت پرخطری صرفنظر کنید وخلاصه آنکه اوضاع‌اداری وفرمانروائی مأمورین ترك راخوب برای ماروشن کردکه ازمراجعهٔ بآنها نمی‌توان نتیجه‌ای گرفت .

۷ژانویه - مقارن‌ظهر ماحرکت کردیم وقصدداشتیم‌که شب را درچادرهای قبیلهٔ جوئریج

بسر بریم . قافله از کنار کانال طویلی که در اطراف آن چمنهای باطراوتی بود عبور کرد وپس ازچهار ساعت به‌نخلستانی رسید ودر آنجا توقف نمود . چاروادارها گفتند که ازاین ببعد آب تلخ است و باید دراینجا حیواناترا سیراب نمود . دهنهٔ اسبانرا برداشته وآنها را برای آب دادن بردند . ما هم مشغول غذا خوردن شدیم ودرضمن نظری بآسمان انداختیم که ابرهای سیاهی‌را در بالای‌سرمامترا کم کرده‌بود . کلاغان زیادی‌هم ازسمت چپ ماعبور نمودند وبلافاصله چند قطره بارانی هم بزمین ریخت . من گفتم مردم غالباً عبور این طیور سیاه پوشرا بفال نیك‌نمیگیرند . چه‌خوب بود که اینها بالهای خود را بماامانت میدادند تابتوانیم در خلال شاخ وبرگ درختان پناهنده شویم اما افسوس که این پناهگاهها برای حیواناتی مانندمادرست‌نشده‌اند . همینکه‌حیوانات‌ازمشرب برگشتندفوراً براه‌افتادیم‌تازودتر خود را بچادرها برسانیم . کاروان‌در باطلاقی افتاد ومابمصیبتی گرفتار شدیم . باران‌مانند سیل میبارید وتاریکی شب مارافراگرفت وپس از آنکه مدتی نی‌زارهاونباتات باطلاقی‌را پایمال کردیم چاروادارها بماگفتندکه راهراگم کرده‌ایم وچون ستاره‌ای هم‌در آسمان دیده نمیشود نمی‌توان راهرا پیدا کرد وناچار باید تاصبح‌دراینجاتوقف کنیم . بارقاطرهارا پائین ریختند . مارسل آنهارا روی هم چیده ومحل‌نشیمنی درست کرد ومادونفر درروی‌صندوقی درپهلوی هم نشستیم ومجبور شدیم‌که شب را درمیان‌باطلاق‌وباران‌بسر بریم . ایکاش‌ممکن بود صحبتی بکنیم ویا چیزی بخوریم ویا زمزمه‌ای بکنیم تا نیروی خود را حفظ نمائیم . چاروادارها از ترس باهم صحبت نمیکنند وکاملا سکوت اختیار کرده‌اند واز فراهم کردن قلیان هم خود داری میکنند واز ماهم خواهش میکنند ساکت باشیم مبادا بیابان گردان از حضورمان آگاه شوند ومیگفتند : « چون بآنها ادای دین نکرده‌ایم‌خودرا دراذیت‌رساندن وغارت کردن ماذیحق میدانند » اینجامحل زور آزمائی است وهر کس قوی‌ترباشد غالب میشود وچون خسته بودند درآبهای راکد خوابیدند اماخوابشان نمیبرد ومواظب‌قاطرهای خود بودندکه باسرافتاده پشت‌بطوفان کرده‌بودند . باران مانند سیل میبارد وماهم دربالای صندوق نشسته‌ایم آشپز تازهٔ ماهم مانند میمونی در روی دیگهای خود نشسته است .

ساعت یازده باران برشدت افزود وباد هم‌طوفان‌وحشت‌آوری‌تولید کرد . چقدرشب‌مطلوبی است برای کسانیکه در آپارتمانهای مجلل خود مشغول باده‌گساری وعیش ونوش هستند و برعکس چقدر سخت است برای مسافرین‌گم شده‌ای‌که بحکم اجبار در آب منزل کرده و پناه گاهی جز کلاههای فرورفته بد ترکیب وبارانیهائی که آب ازآنها نفوذ میکند ندارند.

خلاصه عاقبت خستگی برعناصر طبیعت غلبه کرد ومن بخواب عمیقی فرو رفتم

همینکه هوا قدری روشن شد بیدار شدم ودیدم‌که مارسل تمام لحافها را روی‌من‌ریخته‌است وبارانی خود راهم درمرکز این جزیرهٔ کوچك سر چوبی کرده استکه ما را تااندازه‌ای از این باران سیل‌آسامحفوظ دارد . باستثنای پاهاکه شب باران زیاد دیده بودند بقیهٔ‌بدنم چندان رطوبت ندیده‌بود . معهذا دراولین حرکت‌احساس کردم‌که مانند چوب‌خشکی‌شده‌ام



یك شب بارانی درباطلاق

ودست وپا را نمیتوانم درست حرکت بدهم . دراین حال لرز شدیدی هم عارض شد ومرا از سوار شدن مأیوس ساخت . بااین حال چاره‌ای نداشتیم مگر اینکه براه ادامه دهیم وزودتر خودرا را بمکانی برسانیم

ساعت هشت بود واثری از آفتاب دیده نمیشد . باران دو باره شروع بریزش کرد ؛ قاطرچیان

مانند اشخاص مجنون در میان باطلاق و نی‌زارها میرفتند و بالاخره معلوم شد که شب بجای اینکه بطرف مغرب روند رو بمشرق رفته‌اند .

دراین منزل من بی‌نهایت سختی ورنج کشیدم وپس از لرز به‌تب شدیدی مبتلا گردیدم نبضم بشدت میزد وتمام استخوانهای بدنم درد داشتند . بالاخره پس ازسی و یکساعت توقف وحرکت بچادرهای قبیلهٔ جوئریج رسیدیم . اگر مارسل وقاطرچیان درموقع پیاده‌شدن مرا نگرفته بودند بسختی بزمین میافتادم . آنها مرا برسر دست بچادر وسیعی بردند ودر میان بره‌ها وبزغاله‌های کوچك بروی‌زمین گذاردند . لحاف وپتوئی هم‌نبود که حایل من کنندزیرا که همه باران دیده‌بودند خوشبختانه‌حرارت ملایم همسایگان من یعنی بره‌ها و برغاله‌ها حیات بخش بود وموجب بهبودی حال من گردید . چون چشم گشودم آشپز خودمانرا که هیجدهمین آشپزما بود دیدم که درگوشه‌ای افتاده ومبتلا بسرفهٔ شدیدی شده‌است وبالاپوش درستی هم ندارد وفقط سرخود رابا کهنه‌ای بسته است .

از مشاهدهٔ حال او رقتی بمن دست داد . ناتوانی خود رافراموش کردم وباو گفتم‌سروپا (نام او سروپا بود) آیا توهم ناخوش شده‌ای ؟

- ناخوش نه . . . بلکه درشرف مردن هستم . تب سختی دارم وگمان‌میکنم مبتلا بذات‌الجنب وروماتیسم شده‌باشم مگر نمی‌بینید که من برهنه هستم ؟

- عبا و کلاهت راچه کردی چمدان پراز لباست کجاست؟ آیا آنها را دربیابان گم کرده‌ای ؛

- افسوس من دیگر آنها رانخواهم دید درفکر تهیهٔ قبرمن باشید .

- البته قبری برایت تهیه خواهم کرد شتابی دراین کار نداشته‌باش وبپرسش‌های من‌درست پاسخ بده چمدان توچه شد ؟

- نزد دوست شما عیسی درعماره مانده است .

- چرا همراه نیاوردی ؟

- قضیه این است که شب‌قبل ازحرکت متصرف (نایب‌الحکومه) که‌امیدوارم زنان‌ومادیانهای اوعقیم بمانند محرمانه مرا احضار کرد و گفت : شنیده‌ام‌مستخدم‌فرنگیان شده‌ای‌ومیخواهی همراه آنها بخوزستان بروی .

من گفتم بلی جنابعالی .

او گفت : من مخاطرات این سفررا بآنها گوشزد کردم وآنچه لازم بود بآنها گفتم تاشاید آنها را منصرف نمایم ولی نصایح‌من بی‌نتیجه‌ماند . مصیبت‌هائی که در اینراه خواهند دید بمن مربوط نیست اما توچون تبعهٔ ترکیه‌هستی نمیخواهم‌دراین‌راه‌بهلاکت رسی بتونصیحت میکنم که این دیوانگانرا رهاکن وبرو به‌بغداد .

من ازاین اظهار لطف او تشکر کردم و قول دادم که نصایح او را بکار بندم اما چون نان شما راخورده بودم وحق نمك را خوب میدانم . نخواستم شمارا تنها بگذارم .

بنابراین چمدانم را بعیسی سپردم و کهنه‌ترین لباسهای خود را پوشیدم وبرای اینکه از شما

خجالت نکشم همیشه دردنبال کاروان میآمدم . این است که سرما خورده و به تب و لرز گرفتار شدم وبدتر ازهمه اینکه سرفهٔ زیاد میخواهد مرا خفه کند وچقدر افسوس میخورم که سخنان متصرف مرا بوحشت انداخت ونتوانستم لباس درستی بپوشم وچمدانم را همراه بیاورم .



چادر قبیله

- بهر حال اکنون برای تو افسوس وآه وناله فایده‌ای ندارد. بلند شو واین پول را بگیر وگوسفندی بخر وبکش وپوست آنرا ازطرفی که پشم دارد بخود به پیچ ومطمئن باش مادامیکه طرف دیگر آن درپشت تو دباغی میشود پشم آن تورا گرم نگاه خواهد داشت وبهبودی حاصل میکنی امابگو به بینم بصاحب چه غذائی دادی ؟

- هیچ . تمام آذوقه‌ها مانده وکسی بآن دست نزده است. خیال میکنم که عربها برنج ودوغ ترش بصاحب داده باشند .

خیال من ناراحت شد زیرا که نمی‌توانم بلند شوم وبرای شوهرم غذائی فراهم کنم وفکر میکنم مادامیکه مادونفر ناخوش باشیم آن بیچاره چقدر باید زحمت ورنج بکشد .

۱۰ ژانویه - حصول بهبودی جزخیالی بیش نیست وهنوز چند منزل درپیش داریم. همینکه هوا روشن شد قاطرچیان آمدند وگفتند باید فرصت راغنیمت شمرد. فصلی است که نمی‌توان درانتظار هوای خوب وآفتاب نشست . بااینکه من تمام شب را باتب درکشمکش بودم چون آفتاب برآمد وهوا هم صاف وروشن بود وبیابان هم ازسبزی وخرمی صفای مخصوصی داشت بحرکت تن دردادم .

ابتدا ازجریان آب سیل مانندی که از باران تولید شده بود عبور کردیم ودرامتدادتپه‌های بزرگی راه پیمودیم . در طرف راست وچپ ماشتران زیادی مشغول چرا بودند از دور هم رشته جبال مرتفعی دیده میشد که قلل آنها از برف میدرخشیدندو بطوریکه میگفتند شهر شوش در پایهٔ همین رشته جبال واقع است وشهر دزفول جدید هم بعدها در نزدیکی آن بنا شده‌است .

آیا من بمقصد خواهم رسید ؟ هنوز یکساعت از حرکت مانگذشته بود که مبتلا بلرز شدید وتشنجات سختی شدم وچون قادر برنشستن بروی زین نبودم خود را بزمین انداختم وروی خاک‌های مرطوب دراز کشیدم . ترغیب‌وتحریص وتقاضا وتمنای شوهرم بی‌نتیجه ماند واگر هم مرا میکشتند ابداً قادر نبودم که قدمی‌فراتر گذارم . منزل کردن‌درگردنه هم بدون آب و آذوقه وآتش وبدون وسیلهٔ دفاع امکان پذیر نبود زیراکه یابایداز سختی وگرسنگی‌جان دادو یادرمعرض‌قتل‌وغارت‌اعراب‌بادیه‌نشین‌قرار گرفت . ناچاربایدخودرا بچادری برسانیم ویا اقلا ازگردنه خارج شده بجای وسیعی برسیم . مارسل بفکر تدبیری‌افتاد . بقاطرچیان دستور داد که تمام لحافها را روی بار قاطری انداختند ویکنوع تخت خوابی درست کردند ومرا در روی آن خواباندند وباطناب محکم بستند . براه‌افتادند چارواداری ازطرف راست‌عنان قاطر را گرفته و میرفت ومارسل در طرف چپ سوار براسب مراقب رفیق راه و شریك بدبختی‌های خود بود وبااینکه بیهوش بودم توانستم با این تخت خواب هشت ساعت راه‌را تحمل کنم . طرف عصر باحال فلاکت‌باری بچادرهای یکی ازقبایل که در کنار تل مرتفعی برپابودندرسیدیم .

با وجود خستگی و بیحالی وتب نتوانستم از تماشای زندگانی چادرنشینی که عهد عتیق را نمایش میداد صرفنظر نمایم . هنگام غروب آفتاب بود که گوسفندان‌ازچراگاه باز میگشتند بره‌ها وبزغاله‌های کوچك باجست وخیز بطرف مادران خود هجوم میآوردند . گاوان و شتران قوی هیکل دسته دسته میآمدند ودرحصاری‌که ازخار برای آنها درست کرده بودند جای میگرفتند وصحنهٔ تماشائی نشاط‌آوری را تشکیل میدادند .

بمحض اینکه گله‌های‌حیوانات درمجاورت چادرها درمحوطهٔ مخصوص خود قرارگرفتندچوپانها از زن ومرد برای تماشای‌مابچادر هجوم‌آوردند . عدهٔ آنها بقدری زیاد بودکه اگر میزبان آنها رابترك تماشا و کنجکاوی مجبور نمیکردمحققاًمارا‌خفه‌میکردند. زنان خوش‌سیمای‌نیرومند پیراهن‌های بلندی پوشیده ووضع نجیبانه‌ای داشتند . این‌پیراهن‌بلند ازپشت‌ودر جلو سینه چاك داشت وپارچه‌ای هم مانند عمامه بدورسر پیچیده بودند . زینت آنها عبارت بود از بازوبندهای نقرهٔ فیروزه نشان واشیاء شیشه‌ای ازقبیل دست‌بند وغیره .

خلاصه زنان ومردان همه بدور آتشی که برای گرم شدن مافراهم کرده بودنددایره‌وار نشستند و من توانستم در روشنائی اجاق پردود این تابلوی قشنگ که درمقابل من‌ترسیم شدبخوبی تماشاکنم . راستی‌این‌زنان بدوی‌باآن اندام‌نیرومندوقیافه خوش‌نما وگیسوان‌بافته که‌تاروی

سینه افتاده شایسته تمجید وتحسین هستند ومن ازتماشای آنهابقدری محظوظ شدم که ناخوشی خود را فراموش کردم .



زن عرب ازقبیلهٔ بنی لام

این بادیه نشینان هرگز باتمدن شهری آشنائی پیدا نکرده وباخصائص ذاتی خود در ناحیه‌ای که باقوانین طبیعت اداره میشود زندگانی میکنند . پیشوا و ملائی هم ندارند که تعلیمات مذهبی بآنها بدهدوبااین وضع ساده به‌تشکیل خانواده وبقای نسل مشغولند . هرگاه جنگی درمیان دوشیخ‌قبیله بروز کند اولین کسانیکه مردان رابجنگ ترغیب میکنند همین‌زنان‌هستند این زنان رشید دردنبال شوهران خود حرکت کرده وباهیاهو مردان را تشجیع میکنند . شکنجه کردن اسرا ومغلوبین بعهدهٔ آنها واگذارمیشود . زنان‌وسایلی برای شکنجه ابتکار کرده وازبکار بردن آن‌هاافتخار میکنند وهمیشه دراین فکرهستند که دشمن راطوری نابود کنندکه مدت زیادی درزیر شکنجه وآزار باقی باشد . گاهی دشمن را بتدریج در روی آتش میسوزانند ویااینکه باکارد گوشت بدن اورا قطعه قطعه ازتن جدا میسازند ودرحین ارتکاب چنین عملی حالت وجد ونشاط جنون مانندی بآنها دست میدهد . واگرشوهران آنها درجنگ کشته شوند مباهات میکنند ودرصورتیکه مرد دیگری طالب آنها باشد بنوریت و

بدون اکراه باو ازدواج میکنند وممکن است این ازدواج درفاصله یك یادو روزپس ازکشته شدن شوهر اول صورت بگیرد .

درموقع سرقت گله ومحصول ویا ربودن دوشیزه‌ای هم مطابق قوانین اجداده عهدتورات خودرفتار میکنند. درمورد اخیرمخصوصاً مطابق معمول قبیلهٔ بنی‌لام که اکنون میزبانان ما هستند اقوام دختر لباس عزا پوشیده ومسلح میشوند وباحال اندوهناك ولی بامنتهای خشم وغضب در مجلس محاکمهٔ شیوخ وارد میشوند وسکوت اختیار میکنند ولی خانوادهٔ رباینده دختر چندان محزون نیست . شیخ که رئیس مجلس است ازحضار پرسشهائی میکندو بانصیحت کردن بطرفین زمینهٔ سازشی فراهم مینماید وبخانوادهٔ مقصر امرمیکندکه باید درازای این عمل مثلا سی شتر بخانوادهٔ دختر بدهد. پس از صدور این حکم ازطرفین سروصدائی بلند میشود وکار بمنازعه میکشد وبالاخره پس‌از چند ساعت کشمکش باد دن بیست شترمحاکمه خاتمه پیدامیکند وو کالای طرفین وسایل آشتی رافراهم میکنند وپس ازآنکه شکم‌ها از برنج زیاد و گوشت گوسفند فراوان ودوغ ترش پرشد بقبیلهٔ خود مراجعت‌مینمایند .

البته از خوردن این مقدار غذا مست نمیشوند اما چون ماست ودوغ زیاد میخورند تقریباً یك حالت سستی وبیحسی در آنها پیدا میشود .

ازخوردن انگور وخرمای زیاد هم‌همین حالت بآنها دست‌میدهد. پیغمبراسلام(ص)بی‌اندازه قابل ستایش است که احکامی درنهی مشروبات الکلی صادر فرموده است. شکی نیست که کمترین مقدار آن برای‌عامهٔ مردم زیان‌آوراست والبته درسر افرادقبایل‌صحرا اگرچنان‌هیجانی تولید می‌کند که آنها را خیلی زود ازحال طبیعی خارج مینماید وممکن است اعمال ناهنجار وحشت‌آوری ازآنها سربزند .

خلاصه حکم چنین محکمه‌ای نسبت به‌قبیلهٔ بنی‌لام استیناف ندارد ولی درسایرقبایل اینطور نیست. مثلاً درقبایل‌عنیزه وشمرکه قبایل اشرافی هستند محاکمه باین سهولت خاتمه پیدانمیکند وفقط کشتن مقصر یایکی ازاقوام نزدیك اوممکن است شرافت زایل شدهٔ خانواده دختررا جبران کند .

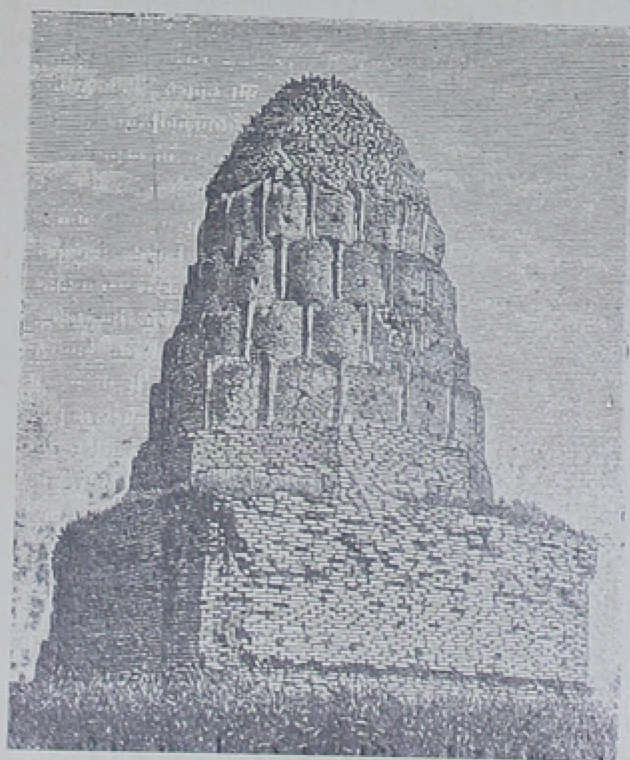
دولت ترك تاکنون بمطیع کردن این قبایل موفق نگردیده وبسی خوشوقت است‌که‌بتواند بدون جنگ وخونریزی مالیاتی ازآنها دریافت نماید. بسامیشودکه‌ازدادن مالیات سرپیچی میکنند ووالی‌مجبور میشودکه فوجی را مأمور وصول آن کند وشاید عاقبت هم‌نتواند باخذ مالیات موفق گردد زیراکه این قبایل‌همیشه ازحرکت‌قشون‌قبلاآگاه میشوند وبه‌باطلاقهائی پناه میبرند که بغیر از خودشان دیگری باآن زوایای مخفی آشنا نیست واگر هم فرمانده قشون از محل مخفی آنها اطلاع حاصل کند از ورود دراین جاهای خطرناك‌احتیاط میکند زیراکه ممکن است قشونش غافل‌گیرشود وبهلاکت برسد وبسااتفاق افتاده است که‌بدون اخذ مالیات به‌بغدادمراجعت کرده است . در صورتیکه احیاناً قبیله‌ای غافل‌گیر شود فوراً چادرهای خود رابرچیده وذخایر وزروسیم خود رادرباطلاقهاپنهان کرده وبطرف کوهستان



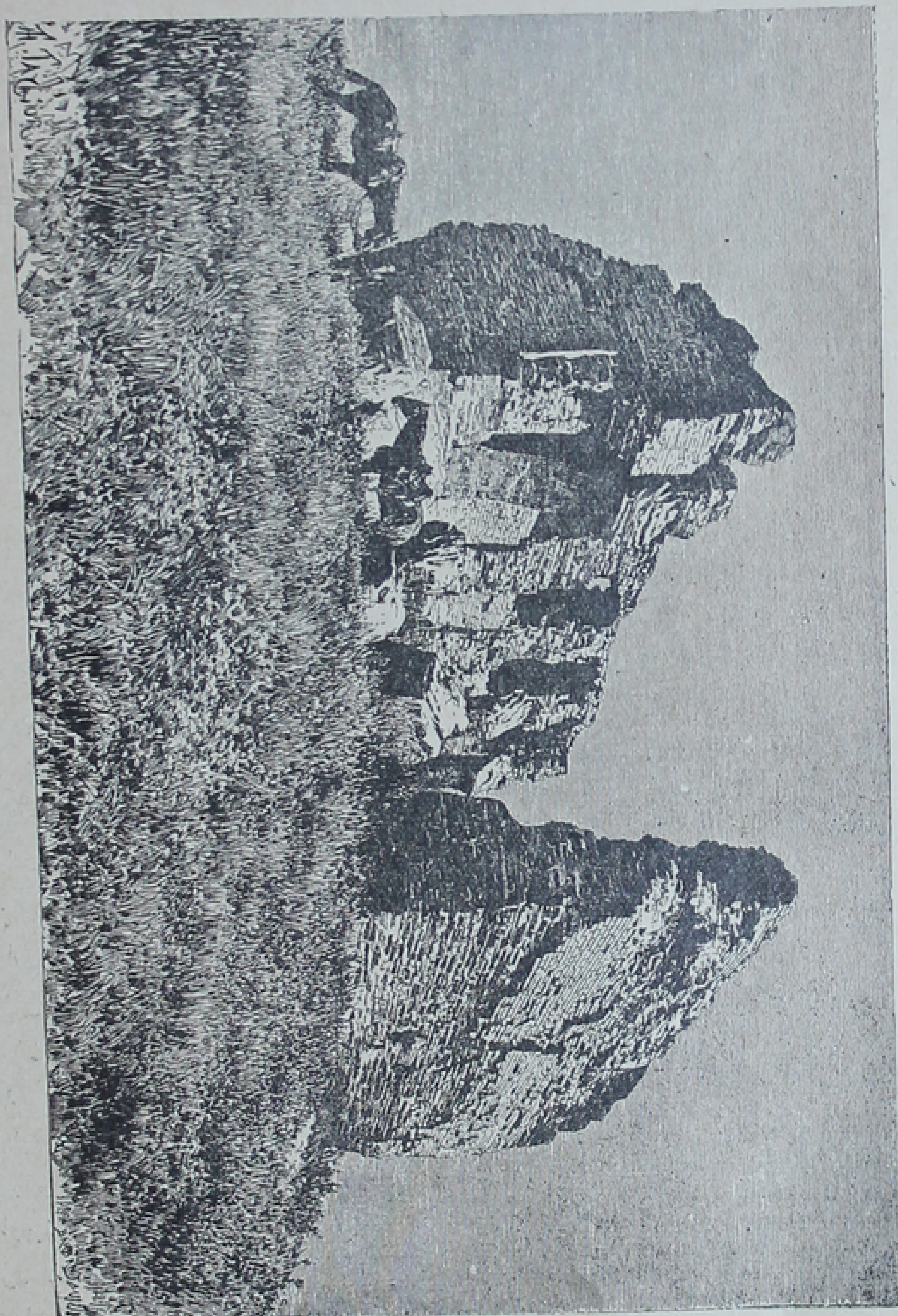
مرد عربی از قبیله بنی‌لام

فرار میکند و پس از رفتن قشون بر میگردد و صندوقهای خود را از زیر گل بیرون میآورد . قبایل ثروتمند که دارای خانواده های متعدد هستند ودرچنین مواقع نمی توانند بسهولت فرار کنند بحیله های جنگی دیگری متوسل میشوند . ساداتی هستند که سالیانه ازاین قبایل مبلغی بطور استمرار میگیرند ودرچنین مواقع ذخایر آنها را بعنوان امانت قبول میکنند وخودشان نزد متصرف یاوالی رفته باددادن مبلغی وسایل اصلاح را فراهم میسازند و نظر باحترامی که در نزد حکام دارند غالباً کامیاب برمیگردند .

چادرنشینان که ما اکنون در نزد آنها مهمان هستیم وهم چنین قبیلهٔ جوئربج ابداً مالیات نمیپردازند. زیراکه همیشه برای فرارمهیا هستنداینها درسرحدات ایران وترکیه زندگانی میکنند واگر دریکی ازاین ممالك تعقیب شوند فوراً سوار براسبان خود شده بمملکت دیگر میروند وچون پیوسته ازاین خاك بآن خاك نقل مکان مینمایند ازتعرض تحصیلداران مالیات مصون هستند . چقدر خوشبخت است قبیله‌ای که بااستقلال وآزادی زندگانی میکند و چقدر بدبخت است مسافری که‌اجباراً باید بملاقات آنهانائل گردد. میزبانان مادزدان باتهورمشهور این نواحی هستند ووسایل معیشت خود را بیشتر از راه زنی بدست میآورند . ترکان بیشترازایرانیان ازآنهامیترسند. کاروانان برای مصون‌ماندن‌ازدستبرد باید مبلغی برئیس این قبایل بپردازند. تقریباً برای‌هرحیوان‌باری باید ده‌فرانك باو پیشکش دهندواگرچنین پولی را پرداختند میتوانند در نهایت آسایش خاطر درمیان عماره و دزفول آمد و رفت نمایند و اگر از دادن این وجه استنکاف نمایند گرفتار قتل و غارت میشوند وکمتراتفاق میافتد که سلامت بمقصد برسند .



امامزاده توئیل



خرابه طاق بستان

۱۱ ژانویه - امروز هم مانند روز قبل تخت خوابی برروی بار قاطر درست کردند ومرا باطناب در روی آن بستند تامانند خانمهای نازپرورده در روی آن بخوابم وخستگی ورنج سفر راکمتر احساس کنم . مقارن ظهر بنای خرابهٔ باستانی جلب نظرمارا کرد . این بناموسوم بوده بامامزاده توئیل و گنبد بلند آراسته‌ای بشکل گنبد مقبرهٔ زبیده داشت. این امامزاده نه‌در

داشت و نه دربان وشخص عابر میتوانست باآزادی کامل در آن داخل شده وپوشش سفالی قشنگ سقف آنرا که باسلوب عربی زینت یافته بود تماشا کند.

نیم ساعت بعد به‌بنای دیگری رسیدیم که بطاق ایوان موسوم بود ودر کنار محوطهٔ مستطیل باوسعتی سر برافراشته بود وشباهت زیادی بمعابد گوتیک داشت. سقف آن که بر روی طاقهای برجستهٔ متعددقرار داشته درسالونی فروریخته که ۲۰ مترطول و۹ مترعرض دارد. پنجره‌های بلندی‌هم که‌درمیان‌دوقوس‌متوالی بوده صحن آنرا روشن میکرده‌اند.

مارسل درمقابل این ساختمان که‌مسلماً‌ازبناهای ساسانی است مبهوت مانده ومعتقداست که این بنادلیل‌بسیار واضحی است براینکه‌ایران ازمعماری گوتیک‌تبعیت‌نکرده است. نه فقط درشرق بدایرهٔ بیضی شکل برمیخوریم بلکه اصول اساسی روانهای قرون وسطی هم در آنجا دیده میشود.

هرگاه بآزمایش صفه‌ای بپردازیم که در محور سالون واقع شده وهنوز پابرجاست بسهولت استنباط‌میشود که‌طول‌ساختمان زیادبوده وتقریباً‌باندازهٔ دوبرابر خرابه‌های کنونی‌میرسیده ودر مرکز آن گنبدی دربالای رواق‌مربعی‌افتاده‌بوده‌است. ازبالای این‌خرابه درهرطرف تپه‌های متعددی دیده میشود که پاره‌ای ازآنها ازسطح زمین ارتفاع زیادی‌دارد ودرمیان آنها دره‌های کوچکی ایجاد شده است.

پس ازسیاحت طاق ایوان من مجدداً روی تخت خواب خود قرار گرفتم امانخوابیدم‌وطولی نکشید که بکناررود کرخه رسیدیم. این محل رودخانه که مابابد ازآن عبور کنیم عریض است. این‌جادیگر حس خودخواهی برتنبلی غلبه‌کرد وازترس اینکه مبادا در روی قاطر باتخت خواب خود بمیان آب درغلطم پیاده شده وسوار براسب‌شدم. ضرب‌المثل میگوید: «احتیاط ما دراطمینان است.» بمحض ورود در آب حیوانات حرکت مستقیم خود را از دست داده وبطرف چپ‌میرفتند. آب تاشانهٔ اسب را گرفت ومن مجبور شدم که پاها راما نند صلیب بروی زین نگاهدارم و پیوسته این کلمات را باسب خود گوشزد میکردم: «هو.. هی.. پدر سوخته... پدر سگ... پیش میروی یانه.» حیوان هم بزبان حال بمن پاسخ میداد: «من بیش ازاین نمیتوانم جلو بروم وبسی مایلم که شما بجای من باشید تا حرکت وتند روی شما را تماشا کنم»

خلاصه راکب ومرکوب بازحمت زیادی بساحل رسیدند امایکی از قاطرها که آذوقه بار داشت در غلطید ودرحال تلاش کردن برای نجات تمام‌بار خود را در آب ریخت وبالاخره درفاصلهٔ هزار وهشتصد متری روی پالیستان وقاطرچیان بگرفتن آن موفق شدند. ولی‌من ازآذوقهٔ ازدست رفته بسیار محزون‌شدم. مخصوصاً برای‌چهار کله قندبزرگ که نصیب‌ماهیان رودخانه شد گریه کردم. همراهان‌بمن تسلیت میدادند و میگفتند شکر خدا رابجای‌آور که خودت سلامت عبور کردی. بدتر ازهمه آنکه دراینجا رودخانه منقسم بدو شعبه میشود و ما باید ازشعبهٔ دیگرهم عبور کنیم واکنون درجزیره‌ای هستیم. من فکر میکنم که‌اگر قاطر

دیگر ماهم در آب غرق شود دچار سختی و بدبختی خواهیم شد. سرعت جریان آب در این شعبه هم کمتر از اول نیست.

باری پس از یکربع ساعت مهیا شدیم که از شعبهٔ دیگر هم عبور کنیم اما حیوانات که تازه از استحمام فراغت یافته‌اند از دخول در آب خود داری میکنند. قاطرچیان با ضرب شلاق آنها را بکنار رودخانه میآورند اما چون برودخانه نزدیك میشوند برمیگردند و پشت بآن میکنند و خلاصه آنکه شلاق زدن و فریادهای ناهنجار قاطرچیان حاصلی ندارد. اسبان نیرومند ماهم نافرمانی میکنند و نمیخواهند از این محل که تخته پهن گاومیشان است جدا شوند. انسان گاهی برقاطر برتری پیدا میکند و میتواند درچنین مواقع شنا کند ولی من ابداً با این هنر آشنائی ندارم. درچندلحظهٔ قبل که جریان آب اسب را باخود میبرد وحشتی داشتم و دواری درسرم عارض شده بود وچشمانم درمیان هیاهوی قاطرچیان خیره شده و بااضطراب نظری بساحل که هنوز دور بود میانداختم واز رسیدن بآن مأیوس بودم با این حال درعبور از شعبهٔ دوم تاملی ندارم زیرا که مجبور هستم وبجای اینکه برگردم ودوباره ازشعبهٔ اول عبورکنم بهتر آن میدانم که از شعبهٔ دوم عبور کنم اما چکنم که پند واندرز من در گوش اسب تأثیری ندارد. بالجاجت تمام گوشها رابسته ودر روی ساق پای خود میلرزد.

هرگاه تصادف بموقعی روی نمیداد ما مجبور میشدیم که مدت زیادی در این جزیره بمانیم خوشبختانه پنج نفر که برمادیانهای اصیلی سوار بودند واز آنطرف رود عبورمیکردند برحالت قاطرچیان ترحم نمودند، مادیانها راباب انداخته و آمدند بطرف ما ودر رأس کاروان قرار گرفتند. حیوانات هم ازشناوری مادیانها جرئتی پیدا کرده دردنبال آنها رفتند وماخدارا شکر کردیم که باین ترتیب مارا بساحل دیگر رسانید. رود کرخه حالات واوضاع غریبی نشان داد وبسیار خشمگین بود ابداً حاضر نبود که ازعابرین بیگانه باخوشروئی وملاطفت پذیرائی نماید والبته حق داشت زیرا که شرافت وعظمت دیرین خودرا فراموش نکرده بود. آیا این همان رود کرخه نیست که قدیم ترین شهرهای معظم دنیا یعنی شوش و اطراف آنرا آبیاری میکرد؟ آیا این همان رود نیست که آب شفاف وبلور مانندش همیشه درظروف نقره در روی میز شاهنشاه بزرگ ایران خود نمائی میکرد؛ آری این همان رود است که آب خود را همه جا در مسافرتها ولشگر کشی ها در ظروف بزرگ با گردونه ها در دنبال پادشاهان فاتح میفرستاد و از فرونشاندن تشنگی پادشاهان عظیم الشأن ایران افتخار داشت و بهترین شرابها هم از حیث شهرت با آن برابری نمیکرد.

باری آب این رود فقط درمدت سه ماه تابستان که حرارت فوق العادهٔ آفتاب اراضی خوزستان را میسوزاند کم میشود و میتوان درجاهای کم عمق از آن عبور کرد اما درنه ماه دیگر سال آب آن بقدری زیاد میشود که جز با زورق عبور از آن ممکن نیست.

یکی از همراهان ما پسر کریم خان رئیس قبیلهٔ لوری است اقامتگاه این قبیله بر حسب فصول سال درکنار کرخه یا درپایهٔ جبال مجاور دزفول است. بنا بدعوت این جوان ما

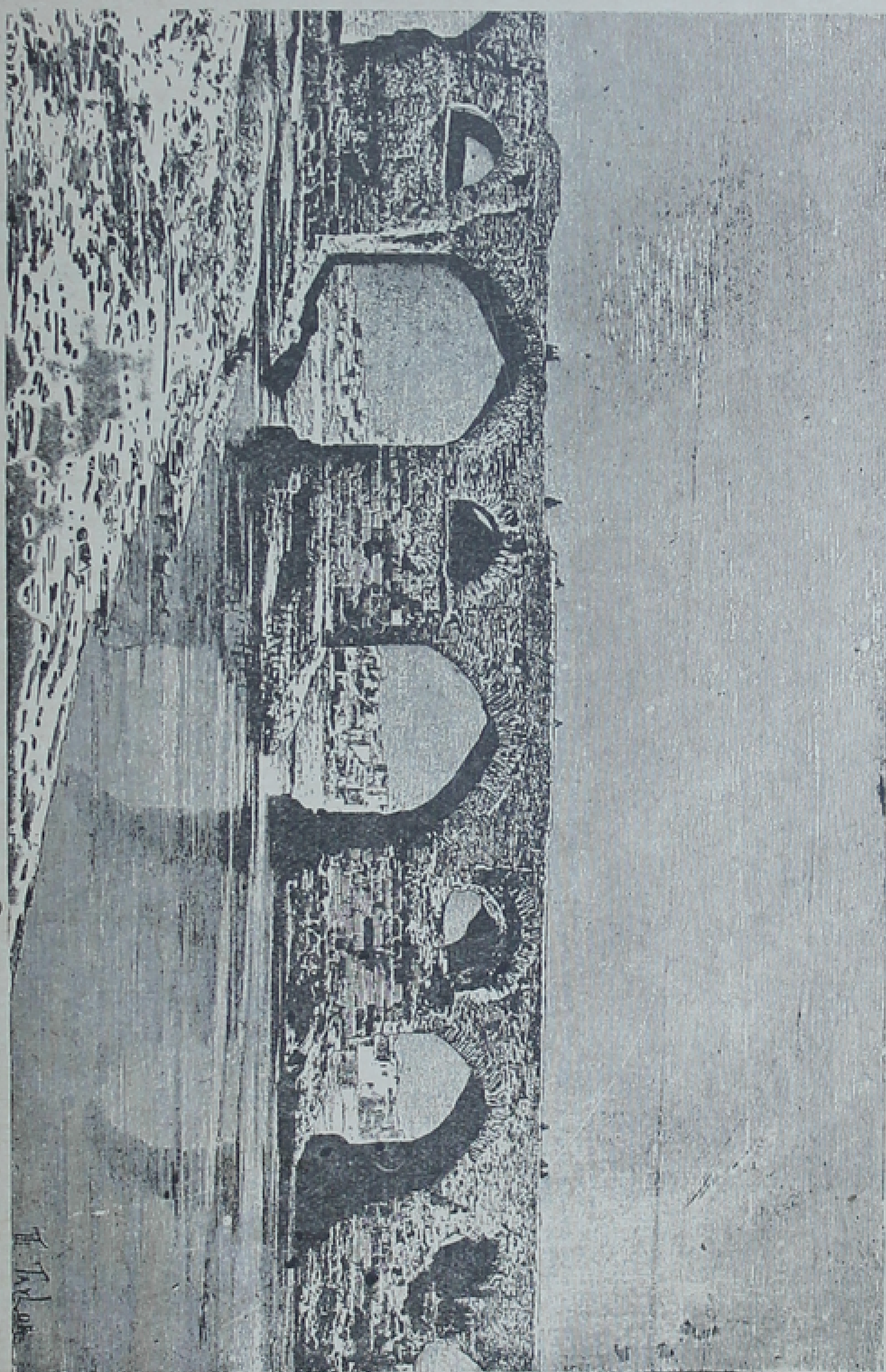


طرز نان پختن قبایل

بچادر پدرش رفتیم . پدر پیر و اقوامش ازما خوب پذیرائی کردند . چپق و چای داغ ونان گرم تازه وانواع لبنیات آوردند وما ازصرف آنها لذتی بردیم . نانرا مردان قبیله می پختند . پس ازتوقف مختصری با میزبانان مهربان خدا حافظی کردیم و برای سعادت و تندرستی دعاهائی در میان‌ما مبادله‌شد . دوست تازهٔ ما یعنی رئیس قبیله گفت : «من برادر شما هستم» وبرای اینکه مراتب دوستی خودرا کاملا اظهارنماید دوانگشت سبابه راچنگال وار بهم متصل کرد و از خدا تندرستی مارا درخواست‌نمود . ماهم نسبت باو اظهار امتنان کردیم وبراه افتادیم .

دراطراف چادرها مراتع سبز ومزارع گندم زیاد بود . پس ازعبور از این مراتع ومزارع بجادهٔ کاروانی وارد شدیم ودر راه بدهکده‌های متعدد وباغهای زیادی بر خوردیم . زمین خوزستان بقدری مستعد کشت وزرع است که اگر خوب شخم بخورد و بموقع آبیاری شود دربهره آوری بی‌نظیراست ، خلاصه‌مامتصل‌ازواحه‌ای گذشته وبواحهٔ دیگری وارد میشدیم . بالاخره‌منظرهٔ شهردزفول نمایان گردید ، این‌شهردر کنار رودی واقع شده که موسوم‌است باب دزفول و از آبهای باران و چشمه سارهای جبال لرستان تشکیل میابد . شهر مانند آمفیتاتری درطول ساحل‌سراشیب‌رودقرار دارد وازدور منظرهٔ سرورآوری نشان میدهد . مدتی قبل ازرسیدن بشهر من بتماشای خانه‌ها وباغها که در روشنائی آفتاب مغرب غرق شده بودند سر گرم بودم . خانه‌ها مانند عمارات چند طبقه در بالای یکدیگر واقع شده بودند . پل بسیار بزرگی هم نمایان گردید که‌آنرا پل دزفول میگفتند وشهر هم بهمان مناسبت دزفول خوانده میشود (دزفول یعنی پل قلعه)

بنا بر عقیدهٔ مورخین ایرانی این پل از ساخته های اردشیر بابکان است و بطرز پلهای رومیان درروی جرزهائی ازسنك وساروج واقع شده که نمای‌آنها سنگهای تراشیده است



پل دزفول

ولی طاقهای کهنهٔ آن را بسبك ایرانی با آجرساخته اند وبطوریکه میگویند این طاق‌ها
در زمان سلطان صلاح الدین تعمیر یافته است . هنگام مغرب بود که از عمارت تابستانی
حکومتی گذشته وارد پل شدیم . دروازهٔ شهر که در انتهای این پل واقع شده در موقع
غروب بسته میشود اما ازمیان درزهای درمیتوان با دروازه بان صحبت کرد . مارسل برای

باز کردن در انعامی باو داد. گویا این انعام در نظر او قدری نداشت و بامید اضافه شدن فوراً آنرا پس داد و گفت: باز کردن در امکان‌پذیر نیست و باید تا بر آمدن سپیده بامدادی درهمین جا توقف کنید. بروید و بگذارید من بخوابم.

مارسل گفت: معلوم میشود که انعام را کافی نمیدانی و با ته تفنگ سخت در را کوبید و باو پرخاش کرد و گفت یکربع ساعت دیگر تومجبور هستی که بدون انعام در را باز کنی و مرا بنزد حاکم ببری. عجالة این دستخط حضرت والا شاهزادهٔ ظل‌السلطان را بگیر و بتاخت برو بحاکم بده. فراشها بتو خواهند فهماند که معطل کردن من درپشت دروازه کار عاقلانه ای نبوده است.

دربان از بیانات مارسل بوحشت افتاد. کاغذ را گرفت و مهر آنرا آزمایش کرد و تغییر وضع داد و با عجله ازشکاف درقلیانی بهمراهان ما تقدیم کرد و گفت: از جنابعالی معذرت میخواهم چون مملکت پراز سارق است من تصور کردم که با افراد قبیلهٔ بنی‌لام سرو کار دارم. اکنون کلید را میاورم ودر را بازمیکنم. همینکه اورفت رفیق دیگرش آمد و گفت «جناب اجل خواهش دارم انعامی بدربان فقیری که ازخواب بیدار شده مرحمت فرمائید» مارسل ـ اول دررا باز کن وبعد انعام بگیر. فوراً دربزرگ باصدائی درروی پاشنه چرخید ونیم باز شد و ما توانستیم باخارکنان که درپشت در خوابیده ومنتظر طلوع آفتاب بودند همه وارد شویم و بطوریکه مارسل گفته بود دروازه‌بان پیش افتاد وبا نهایت فروتنی مارا درمیان کوچه‌های پراز گل راهنمائی کرد. حیوانات ازوسط کوچه درلجن زاری راه میرفتند وپیاده‌ها باکمال احتیاط از کناردیوار عبور میکردند بالاخره رسیدیم بدیوانخانه وپیاده شدیم. ناظرحکومت کاغذهای مارا گرفت وبمحض دیدن مهر شاهزاده اطاقی را دراختیارمان گذاشت که دارای درو پنجرهٔ خوبی بود. بهرحال ما دراین منزل از آسیب باد و باران و طوفان وتگرگ هرچه باشد درپناه خواهیم بود. اکنون من شبهائی را که در بیابان وباطلاقها ودرزیر چادرهای بنی‌لام بسر بردیم بخاطر میاورم و بعناصر طبیعت وبازیهای آنها لبخند میزنم.

فصل سی و هشتم

دزفول ـ اوضاع تجارتی و زراعتی شهر ـ تماشای اندرون های نایب‌الحکومه ـ پیش گوئی‌های خوب

۱۳ ژانویه ـ اکنون دوروزاست که ما دردزفول توقف کرده‌ایم وباوجود اینکه بی نهایت مشتاق دیدن خرابه‌های شوش هستیم که از دزفول بیش از هفت الی هشت فرسنگ فاصله ندارند هنوز نتوانسته ایم بسیاحت آنها بپردازیم. چون متصل باران میبارد وهواهم تاریک است فوق‌العاده دلتنگ شده ام ونمیتوانم اقلا بالای بام بروم وازدور تپه وتلی را مشاهده کنم. روزها باتبادل تعارفات بامیزبانان میگذرند وچون سرگرمی و کار مفیدی ندارم ساعات بسیار طولانی بنظر میآیند

عربستان که یکی ازمهم ترین ایالات جنوب غربی ایران است اکنون در تحت حکمرانی حشمت السلطنه عموی شاه قرار گرفته است که بطور دلخواه بر آن حکمرانی میکند . این شاهزاده عیاش است وپیوسته ازجائی بجای دیگر نقل مکان مینماید . ایام بهاررا در دزفول که طراوت و صفای خاصی دارد میگذراند ودر سایر فصول سال در شوشتر وحوالی آن اقامت میکند ودر مواقع غیبت خود اداره امور دزفول را بنایب الحکومه میسپارد .

نایب الحکومه بهمراهی میرزاهای خود برای ادای وظیفه بدیدن ما آمد و عقیده داشت که دراین فصل بارانی ما نباید از دزفول بیرون رویم . درضمن صحبت هم گاهی مارا در جریان امور ایالتی وارد میکرد . مثلا میگفت شهر دزفول رو به ترقی است و شایستگی دارد که حاکم نشین ومرکز ایالات باشد و ازهر حیث از شهر شوشتر بهتر است . جمعیت آن نسبت بچند سال قبل مضاعف شده است وتجارتش هم طوری رونق گرفته که شوشتر نمیتوانند با آن رقابت کند . دردشت های حاصل خیز اطراف گندم زیادی بدون زحمت بعمل میآید وپشم گوسفندان این ناحیه در خوبی ولطافت شهرتی دارد. مخصوصا زراعت نیل کارخانه‌های متعدد رنگرزی آنرا رونق داده است و با اینکه بطرز



میرزا های حکومت دزفول

قدیم کار میکنند باز نخ رنگین زیادی برای بافندگان چادر های آبی و سفید که عموما زنهای متوسط و فقیر بسر میاندازند فراهم میسازند

منشی ها هم از گوارائی وشیرینی آب دزفول وخنکی زیر زمینهائی که درزمین شن زار حفر شده وخوبی طرق وشوارع شهر واطراف تعریف میکردند . چون صحبت ازخوبی طرق و شوارع بمیان آمد مارسل گفت : « صحیح است اما کمی آب در کوچه ها هست که آنهم از نواقص محسوب نمیشود واگر شلوارها را تا کمر بالا بکشید ممکن است از آنها عبور کنید »

یکی از میرزاها باتعجب گفت : « آب در کوچه . . . این خود یکی از محسنات این شهر است زیراکه درفصل زمستان در این کوچه‌ها سیل جاری میشود وکثافاتی که در طول تابستان در آنها جمع شده بکلی باخود میبرد وشهر تمیز میشود واضافه کرد که شهر دزفول درخوبی ضرب المثل است . ایرانیان میگویند : « کسیکه شهر دزفول رانه بیند و بمیرد اززندگانی بهره‌ای



محل رنگرزی در دزفول

نداشته است » ازشنیدن این جلهٔ اخیر این جمله بخاطر من آمد . « باید زودتر خرابهٔ شهر شوش را دید وفوراً ازاین ناحیه بیرون رفت . »

هرگاه روزی بیاید که شهر دزفول را بخلیج فارس یادجله مربوط نمایند البته این شهر ترقی خواهد کرد .

باری نایب‌الحکومه درموقع رفتن روی بمن کرده و گفت : آیا میل داریدکه از اندرونهای من دیدن کنید ؟ وچون پاسخ‌مثبت شنید پسر خود را راهنمای‌من کرد . راستی من هرگز چنین راهنمای باهوش ونجیبی راندیده بودم .

بانهایت تعجب میدیدم که این رئیس تشریفات کوچك باکمال احتیاط مرا ازروی بامهائی که استحکامی ندارند وبهم متصل هستند راهنمائی میکند وچون داخل اندرونی میشدیم شرح جزئیات آنجا را مثل اینکه ازمواد لاینفك برنامهٔ تشریفاتی است برای‌من نقل میکرد . اگر زنها در صحبت جوش وخروشی بروز میدادند وسر وصدائی میکردند آنها را امربسکوت میکرد وچون بامن تماس حاصل میکردند آمرانه آنها را ازمن دور میکرد .

اولین ملاقات من بازن قدیمی نایب‌الحکومه‌صورت گرفت . بمحض ورودمن این‌خانم که بی بی شمس جو نام داشت از جای خود بلند شد وبمن دست داد وبعد بعلامت احترام‌دست‌خودرا به‌پیشانی گذارد وخیر مقدم گفت و بااشاره صندلی چوبی که در وسط اطاق بود بمن نشان داد وخواهش کردکه درروی آن به‌نشینم . این صندلی تاریخچه‌ای دارد وبافتخارسیر کنت

لفتوس(Sir - Kennet Loftus) ساخته شده است .

بطوریکه دزفولیها میگفتند سی سال قبل کنت لفتوس باعنوان ریاست تحدید حدود ترکیه وایران باین حدود آمده بود ودرمواقع استراحت درروی این صندلی جلوس میکرد اماپس ازعزیمت او درزیر گرد وخاك میماند تاروزی که دوباره یکی ازاین حیوانات دوپاکه مانندطوطی نشیمنگاه‌مخصوصی لازم‌دارندباینجا وارد شود وآنرا مورد استفاده قراردهد .

خلاصه من موقرانه در روی این صندلی نشستم و بی‌بی شمس‌جو و دوستان متعددش بدور من جمع شده ودر روی فرش چمباتمه نشستند وتمام آنها بنوبت سه دفعه از من احوالپرسی کردند و منهم بآنها پاسخ دادم . بی‌بی گفت امروز صبح در موقع بیدار شدن‌احساس‌درد سرشدیدی کردم وتاکنون بآن مبتلا بودم اما همینکه شمارا دیدم‌ازفرط شادی‌وخوشحالی درد سرم‌رفع‌شد . هریك از زنان باوجد ونشاط جلاتی را برای تمجید من‌بزبان‌میآورد . من خوب میدانستم‌که تبادل تعارفات تاچه اندازه مطبوع طبع خانمهای ایرانی است اما درست نمیتوانستم باظهارات ملاطفت آمیز آنها پاسخ دهم و فقط بخم کردن سر قناعت میکردم .

بی‌بی شمس‌جو سوراخی دربینی ندارد ومعلوم‌است که‌ایرانی نژاد واز زنان‌قبایل‌عرب‌نیست . بسیار باهوش است وبصحبت‌های معمولی که مطبوع طبع زنان اندرون‌است مطالب‌دیگری را هم ضمیمه میکند ولی معلوماتش باندازهٔ خوشروئی و ملاطفتش نیست و از اطلاعات جغرافیائی ابتدائی هم کاملا بی‌بهره است .

البته شنیده است که سرزمینی بنام فرنگستان دردنیا وجود دارد یعنی‌کشورهای فلاکت‌باری که انگلیسها وروسهای کافر وخورندگان گوشت خوك وآشامندگان شراب وعرق‌درآنها زندگانی میکنند ولی نام‌کشور فرانسه هنوز بگوشش نخورده است وچون من موهای‌سرم را زده‌بودم اوتصور میکرد که فقط زنان ایران دارای این امتیاز هستند که گیسوان بلند و نرمی داشته باشند ورنگ خرمائی موهای سرمن را از اثر سحر وجادو میدانست . من ناچار شدم‌که برای مخاطب خود توضیح دهم که چون موی بلند درمسافرت باعث زحمت است من‌آنرا بدست خود کوتاه کرده‌ام وازاظهار علت اصلی خود داری‌نموده و گفتم در مسافرت ممکن نیست همه روزه سررا شانه‌زدوموها راشست وشو داد .

اوباتعجب بمن گفت : « چه لازم است که همه روزه سررا شانه‌زد فقط در هفته یکبار آنهم درموقع حمام رفتن این عمل را باید انجام داد »

خلاصه خدمتکاران چای آوردند واولین فنجان را محض‌احترام‌بمن تقدیم کردند وفنجان دوم را براهنمای کوچك من‌دادند . اوهم‌نظر باینکه ازجنس مرد است وبرزنان برتری قطعی دارد بدون اینکه بزن پدرخود احترامی بگذارد وباوتعارف کند گرفت ومشغول آشامیدن شد . بعدتمام مهمانان بی‌بی بآزمایش کاسك سفید من‌پرداختند وبرای تماشا ازدست‌یکدیگر میربودند وبرسرمیگذاردند ودرآئینهٔ دستی که قاب آن باچوب سدروعاج خاتم‌کاری شده بود نگاه میکردندومیخندیدند . همینکه کلاه‌ازدور زدن در میان این جمع رهائی یافت و

بدست من رسید بلند شدم تا بروم تمام اندرونهای نایب‌الحکومه را به‌بینم . درحینیکه من مشنول خدا حافظی با بی‌بی ودوستانش بودم راهنمای کوچك من بنوکری امر کرد که‌صندلی را بدوش کشیده قبلا باندرون دیگر ببرد وبمن گفت : حالا برویم بدیدن مامانم .

زن‌دیگر نایب‌الحکومه موسوم است به‌مهتاب خانم وازنژاد قبایل عرب‌است . شناختن‌نژاد او اشکالی ندارد زیرا که اومانند یك‌عرب واقعی مادیانهای پاك نژاداصیل خود رادرخانه جایداده تاهمیشه آنها را درزیر نظرداشته باشد . یکی‌ازمادیانهای‌قشنگ اودر پهلوی پلکان اطاقش بسته شده بود .

منزل او شبیه است بمنزل بی بی شمس‌ چواماز اشیاءتجملی بیشتری زینت یافته‌است.طاقچه‌ها پر ازظروف چینی‌قدیمی زمان‌شاه عباس‌هستند ولی‌درچیدن آنها سلیقه وترتیب‌مراعات‌نشده است زیرا که مثلا درپهلوی یك قدح چینی نفیس قدیمی یك سوپخوری‌بدترکیب انگلیسی را هم‌جایداده‌اند وپرآشکار است که صاحب منزل درنفاست وظرافت وارزش واقعی ظروف گرانبها تخصصی ندارد .

باری صندلی چوبی را قبل از ورودمن‌در روی یك قالی کردستانی ظریفی‌که مانند مخمل بود گذارده‌بودند . من‌درپهلوی یکدستگاه بافندگی نشستم . مهتاب خانم اوقات بیکاریرا ببافتن تورهای بزرك ابریشمی سرخ یازردآمیخته بگلابتون میگذراند . این‌تورهای نازك را زنان خوزستانی در موقع‌بیرون رفتن از خانه در روی سر وسینهٔ خود میاندازند اما صورتشان ازپشت آنها دیده میشود .


مهتاب خانم

مهتاب خانم لاغراست وجثهٔ کوچکی دارد . رنگ صورتش گندم‌گون است واز جمله زنان بسیارزیبا بشمارنمیرود ولی چون‌دارای پسری است که‌تنها وارث‌پدر است برسایر زنان شوهر خود برتری دارد و نظر باینکه رقیبی پیدا کرده که درزیبائی بی‌نظیر است‌کدورت خاطری دارد و میترسد که این رقیب تازه او را از نظر شوهربیاندازد واز مقام واحترامش‌کاسته شود . با اینحال وقتیکه به پسرخود نگاه میکند آثار بشاشتی از چشمانش ظاهر میشود من باو ازداشتن چنین پسر باهوش و تربیت شده‌ای تبریك گفتم .

پس ازشنیدن این تبریك تبسمی برلبانش‌نمایان گردید و مهر مادری بجنبش آمد و گفت :

ملا هائی که به‌مسعود درس میدهندازهوش واستعداد اوتمجیدمیکنند ومیگویند‌این‌طفل بمقامات

عالی خواهد رسید ویکی از اشخاص انگشت نمای مملکت خواهد شد . با اینکه هنوز سنش به ده سال نرسیده چندین سورهٔ قرآنرا حفظ کرده وبهترین اشعار شعرای نامی را هم میداند .
بعد رو به پسر خود کرده و گفت : «مسعود من مایلم یکی از این قصه‌ها که دیروز بخواهر خود یاد میدادی برای ماهم نقل کنی »
مسعود گفت : « اگر سرم را بشکنید و گوشهایم را ببرید وچشمانم را از حدقه در آورید باز هم از فرمان شما سرپیچی نخواهم کرد » و بدون تأمل و یا بروز دادن خجالتی به نقل قصه پرداخت و گفت :
«مرد فقیری بود که از شکار طیور و صید ماهی زندگانی میکرد و چون در این هنر مهارتی داشت وقوش اندازی را هم خوب میدانست شکار وماهی فراوانی بدست میآورد . روزی دام خود را گسترد ودر نی زاری بکمین شکار پنهان گردید تا سه کبک را بدام اندازد. ناگهان در پشت سر خود صدائی شنید . چون برگشت دو نفر طلبه را دید که راجع بیك مسئلهٔ قضائی مباحثه میکردند .
شکارچی از آنها خواهش کرد که سکوت اختیار کنند وشکارهای او را فرار ندهند. یکی از طلاب گفت ما سکوت اختیار میکنیم بشرط اینکه بهریك ازمایکی ازاین کبك‌ها رابدهی
ـ ای آقایان محترم من مرد فقیری هستم و معاش خانواده‌ام منحصر است بشکار .هرگاه دو دانه را بشما بدهم خانوادهٔ من که ده نفراند چگونه بایك کبكَ میتوانند زندگی کنند ؟
شما مردمان ملائی هستید وحق وحساب میدانید دام مال من است ودانه راهم من پاشیده‌ام وزحمت کشیده‌ام تا کبك‌ها را بنزدیك دام آورده‌ام آیا انصاف است که دو دانه کبك را بعنوان حق السکوت بشما بدهم ؟
اما آنها بحرفهای او گوش ندادند . شکارچی ریسمان دام را کشید وهرسه کبك رابدام انداخت طلاب باو ظلم کردند ودودانه از کبک‌ها را از او گرفتند .
همینکه خواستند بروند شکارچی بآنها گفت : حال که کبك‌ها را بزور از من گرفتید خواهش میکنم اقلا بمن بگوئید راجع بچه قضیه‌ای مباحثه میکردید ؟
یکی ازآنها گفت : ما در باب ارث خنثی بحث میکردیم .
ـ خنثی یعنی چه؟
ـ خنثی شخصی است که هم مذکر وهم مؤنث باشد .
خلاصه شکارچی با کمال اندوه بمنزل مراجعت کرد وناچار افراد خانواده‌اش باهمان یکدانه کبك قناعت کردند و شب رابسر بردند .
فردای آنروز همینکه سپیدهٔ بامدادی دمید و آفتاب عالمتاب در افق نمایان گردید و بافواج ستارگان فرمان دورباش داد شکارچی تورماهی گیری رابرداشته وبطرف رودخانه رفت. از حسن اتفاق ماهی بسیار قشنگی را صید کرد که درنقش ونگار بی نظیر بود : باخود گفت: خوب است این تحفهٔ نفیس رابپادشاه پیشکش کنم شاید انعام خوبی بمن بدهد. بااین خیال

بدربار رفت وپاسبانان همچون ماهی قشنگی را دردست او دیدنداورانزد شاه بردند.شاه دربالای تخت طلائی استراحت کرده ومشغول‌تماشای دریاچهٔ جلوی تخت خود بودکه در آن کشتی‌های کوچکی که ازچوب‌عود وبشکل‌هلال‌ساخته‌شده بودندشناوری میکردند وماهیهای زیادی هم که سینه‌هایشان برنگ نقره وحلقه طلائی درگوش داشتند با نقش و نگارهای قشنگ درآب بازی میکردند. صیاد ازدیدن این ماهیهای قشنگ باین فکر افتادکه ماهی من درمقابل این‌ماهیها جلوه‌ای نخواهد داشت و باتردید وترس قدم برمیداشت. بالاخره بپای تخت شاه رسیده تعظیمی کرد وماهی را بشاه تقدیم نمود.

شاه‌گفت: به‌به.چه‌ماهی قشنگی است وبوزیر خود دستور داد که هزار دینار بصیاد انعام دهد اما وزیرکه ازاین بخشش شاهانه ناراضی بود آهسته بگوش شاه گفت: بخشش‌بایدباهدیه متناسب‌باشد. هرگاه برای یک ماهی هزاردینار داده شود پس برای هدیه‌های گرانبها چه‌باید داد؟ بااین‌نوع بذل‌وبخشش طولی نمیکشدکه خزانه تهی خواهد شد.

شاه هم‌آهسته درپاسخ‌گفت: تو حق داری اما درمقابل دستوری که من داده‌ام‌چه‌باید کرد؟

ـ مسئله چندان مشکل نیست ازصیاد بپرسید که این ماهی نراست‌یاماده؟ اگرگفت نراست باوبفرمائید اگر مادهٔ‌آنرا هم بیاوری هزار دینار رابتو خواهم داد واگرگفت ماده است بفرمائید نرآنرا هم‌بیاورد وهزار دینار را بگیرد وباین ترتیب ازشر او رها خواهیم شد.

شاه ازتدبیر وزیر محظوظ شده ورو بصیاد کرد وگفت: بگو ببینم این‌ماهی‌نراست‌یاماده؟ صیاد هوشیار مقصود را دریافت وفوراً مسئله مباحثه طلاب بخاطرش‌آمد وگفت‌چون‌شاهنشاه عقل کل است وهمه چیزرا میداند نباید هیچ رازی‌را ازاوپنهان‌داشت. این‌ماهی‌هم‌نراست وهم ماده یعنی خنثی میباشد.

شاه از فراست وهوش صیاد بحیرت افتاد و امرکرد که هزار دینار را بصیاد بدهند واو را مصاحب خود قرار داد»

خلاصه من نمیتوانم بطوری که شاید وباید آهنگ صدا وحرکات واشارات این نقال‌کوچک باهوش‌را بقلم آورم. این طفل مانند بازیگر ماهر وباتجربه‌ای رل خود راچنان بازی‌کرد که من باوآفرین گفتم.

اکنون باید بامهتاب خانم خدا حافظی کرده وباندرون سوم بروم. چون ازصندلی برخاستم مهتاب خانم مرا نگاهداشت وپرسید چرا سرشما برهنه‌است؟ شما سرما میخورید. بعلاوه برای خانمی مثل شما شایسته نیست‌که سربی‌موئی داشته باشد.

ـ لابدشما ازهیکل‌من‌خوشتان نیامده است ولی من بملاحظاتی‌این‌کار راکرده‌ام ودرمسافرت جزاین چاره‌ای نداشتم.

ـ نه‌هیکل‌شما زننده‌نیست بلکه برعکس صورت گیرنده وقشنگی داریداما حیف که گیسوان خود راچیده‌اید بعلاوه درمذهب ماچیدن گیسو ونشان دادن سرممنوع است.

ـ وقتیکه من مسلمان شدم‌البته رعایت‌مراسم‌مذهبی‌راهم‌خواهم کرد. اگرشماهم‌بفرنگستان

بیائید و سینه و شکم و ساقهای پا را برهنه نشان دهید البته زنان آنجا این وضع را نخواهند پسندید .

باری برای رفتن بمنزل بی بی دردانه سوگلی نایب‌الحکومه ورقیب مهتاب خانم مجبوراً راه بام راترك کردیم زیراکه باید ازمحله‌ای بمحلهٔ دیگررفت . البته کسیکه‌زنان متعددمیگیرد باید آنها را دور ازهم نگاه دارد وباحیله وتدبیر باآنها رفتار کند .

بهر حال ما از کوچه هائی عبور کردیم که اغلب خانه‌ها در اثر بارانهای زمستانی خراب شده‌وراهها را مسدود کرده بودند . بالاخره رسیدیم باندرون سوم نایب‌الحکومه واز بی بی دردانه هم‌ملاقات کردیم . این بی بی‌ازنان بسیار زیبا وطناز است من تاکنون دردزفول زنی باین وجاهت ندیده‌بودم . بااینکه نژاداً عرب‌است پوست سفیدی دارد و گیسوان آبنوسی رنگش در اطراف صورت و روی شانها ریخته‌است . دندانهایش‌مانند مروارید در دهان



بی بی دردانه

میدرخشند . دهانش‌تنگ‌ولبانش مانند گل انارهستند وبا مهارت خاصی خود را آرایش کرده‌است . پیراهن تافتهٔ زمینه گلی‌برتن و کلاهی‌از ترمهٔ کشمیری‌برسردارد . دستمال‌ابریشمی

بسیار ظریفی بگردن بسته ودر پرهٔ بینی حلقه‌های طلای جواهر نشان آویخته است . طلسمی از صدف حاشیه طلا بگردن آویخته وبازوبند بسیار نفیسی در بازو ودست بندهائی از کهربا و مرجان قرمز بدست دارد . جوراب قشنگی برنگ مروارید پوشیده که ریشه‌های یاقوت مانندش در روی پا افتاده‌اند .

خلاصه این بی بی دردانه که واقعاً دردانه است در طبقهٔ اول منزل انتظار ورود مرا داشت . بمحض ورود مرا برد باطاق پذیرائی ودرب آنرا بست وظرفی پر از لیموی شیرین آورد وشروع به پوست کندن آنها کرد . تقریباً بیست نفر زنان همسایه برای تماشای هیکل من در پشت درجمع شدند . ولی جرئت دخول نداشتند . این دختران حوا باگفتن نام ونشان ورود خود را در پشت دراعلان کردند وچون جوابی نشنیدند باناخن بدراطاق خراش میدادند گویا این طریق مؤدبانه ایست برای دخول . اما بی بی دردانه بآنها اعتنائی نداشت . ومشغول پوست کندن لیمو بود چون خراش در وهیاهو زیاد شد باصورت برافروخته وعصبانی بلند شدو دوید بطرف دراطاق وآنرا باز کرد وپاپوش خود رابدر آورد وباخشم وغضب برسروصورت آنها زد ومزاحمین فرار کردند . بعد نفس زنان آمد پهلوی من نشست ومن ندانستم بچه مقصود میخواهد بامن خلوتی داشته باشد . میخواهم بلند شوم اما او نمیگذارد . بالاخره آخرین چینهای عمیق قلب خود راباز کرد وبمن گفت : «من کاملا طرف اعتماد آقا واقع شده‌ام واو هم تعلق خاطری بمن دارد وبهمین جهة مهتاب خانم برمن رشك میبرد امامن همیشه بجای گل سرخ خارمیچینم . تاکنون چندین بارخدا مرا بافتخار مادری سرافراز نموده وهربار دختر آورده‌ام چند روز دیگر باید ششمین بارخودرا بزمین بگذارم . ازشما که فرنگی هستید ومانند ملاها ازتمام علوم باخبرید خواهش میکنم بمن بگوئید که آیا این دفعه هم من دختر خواهم آورد . ویا پسری که بسی مشتاق دیدار او میباشم ؟ چقدر آرزو دارم که دارای پسری شوم تامهتاب خانم ازبزرگی بیافتد وازداشتن پسر برخود نبالد .

اگرمنهم دارای پسری شوم محبت شوهرم نسبت بمن بیشتر خواهد شد . چون دیدم که این زن با رنگ پریده وبایك حال پراز تاثری درددل خود رابمن گفت ومرا محرم راز خود دانست بدون تأمل وبایك لحن جدی باو گفتم مسلماً این دفعه پسر خواهی آورد . بی بی دردانه بمحض شنیدن این پاسخ مرا بغل کرد وتامدتی صورتم رامیبوسید .

البته من مانند یك شخص مقدس وباساحر بامهارتی از منزل او بیرون آمدم و میدانم اگر ایندفعه پسری بیاورد مسلماً یقین خواهد کرد که فرنگیان دوچشم دارند که یکی درظاهر است ودیگری درباطن ولی اگر دختر بیاورد فقط من برای چند روزی باعث خوشوقتی او شده‌ام وبقیه عمرش صرف لعنت کردن بمن خواهد شد .

همینکه بااو خدا حافظی کردم وازمنزل بیرون آمدم راهنمای کوچك من مسعود میل داشت که ادای وظیفه را بانتها رساند ومرا باندرون چهارم پدرخود ببرد اما من نظر باینکه در این ملاقاتها اقلا هشت یاده فنجان چای وقهوه با اکراه واجبار صرف کرده بودم ومقداری

هم مربای عسل وشیرینی ولیمو خورده بودم دیگر نمیخواستم که کلاه و کفشهای خود رادر معرض نمایش زنان بگذارم ودرآوردن جنس فرزند پیش گوئی کنم وچون محتاج باستراحت بودم‌ازرفتن‌باندرون چهارم‌صرفنظر کردم . ازطرفی‌هم‌چون‌دیدم‌که‌آسمان رنگ کبودخود را نشان میدهد میل داشتم که زود تر مژدهٔ صافی آنرا بمارسل بدهم اما چون بمنزل رسیدم دیدم مارسل وسایل مسافرت را فراهم کرده و ما باید فردا صبح زود بقصد سیاحت شوش حرکت کنیم .

فصل سی ونهم

ملاقات با شیخ طاهر ــ تل‌ها ــ مقبرهٔ دانیال ــ قصر اردشیر ــ شکار گراز ــ شبی در مقبرهٔ دانیال .

شوش - ۱۴ ژانویه ــ امروزصبح صدای پای حیوانات که بایدمارا بشوش‌ببرنددرروی سنگ فرش حیاط بلند شد ومن باوجد ونشاط فرمان حرکت دادم .
مارسل‌گفت : تأمل باید کرد زیرا که دیروز درهنگام غیبت تو نایب‌الحکومه نزد من آمد وقرارشد بهمراهی اوبدیدن شیخ طاهر که متولی املاك موقوفهٔ دانیال است برویم وازاو اجازه بگیریم‌که درمدت اقامت‌درشوش‌درمقبره‌منزل کنیم . البته‌لازم‌است‌محض‌احتیاط‌مهمانخانهٔ دیگری را بغیراز هوای آزاد دراختیار داشته باشیم .

باری خورجین ها وچمدانها را بستیم وراه منزل شیخ‌طاهر رادر پیش گرفتیم . خانهٔ شیخ پربود ازملاها وسادات و مأمورین دولتی‌که همه از پیروان او بودند . شیخ برروی بامی که‌مشرف بررودخانه بود نشسته وبامحارم خود صحبت میکرد وانتظار ورودمارا داشت.اگر چه هنوز درقرن اول عمراست چنین مینمایدکه وارد قرن دوم عمرخود شده است. صورتش پرچین‌وبسیار شکسته بنظر میاید وباکمال زحمت روی پا میایستد و چشمانش هم خوب نمی‌بیند درعوض هوش خوبی دراین وجود ازهم پاشیده‌موجود است ودر افکار ومشاعرش اختلالی روی نداده است .
بهرحال شیخ مؤدبانه ازما پذیرائی کرد وگفت شما میتوانید درحیاط مقبره منزل کنید ولی من نمیتوانم اجازه‌دخول درمقبره رابشمابدهم . مارسل گفت:دانیال پیغمبری‌است‌که‌عیسویان هم مانند مسلمانان احترام اورا رعایت‌میکنند ولی‌اوبحرف مارسل گوش‌نداد وماناچارشدیم که امر اورا اطاعت کرده وبدرون مقبره داخل نشویم . چون صحبت پایان یافت شیخ برای ادای نماز ازجای برخاست ومارا به‌پیروان خود سپرد . پیروان هم ازماخواهش کردندکه عکسی‌ازآنها بگیریم ونظر باینکه ازبالای این‌بام شهردزفول دورنمای جالب‌توجهی‌داشت من بخواهش‌آنها تن دردادم .



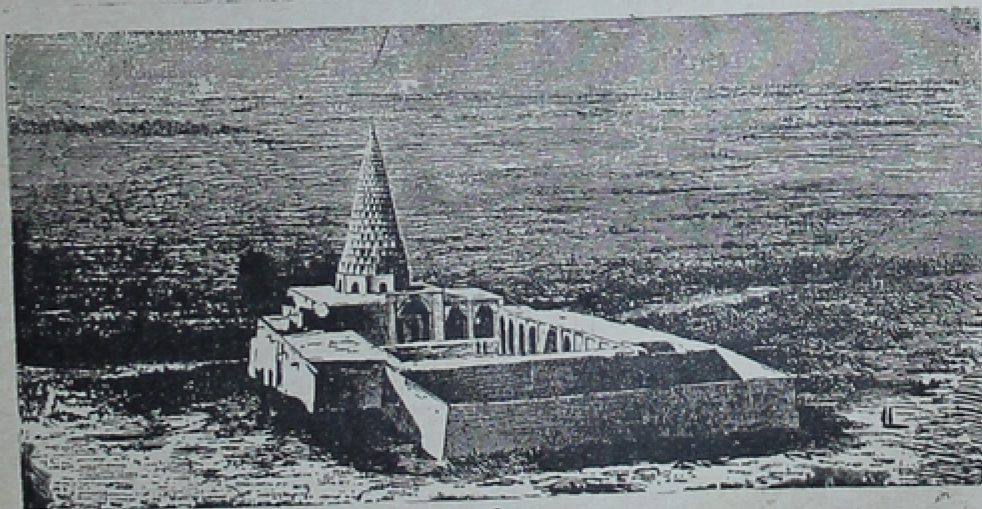
مریدان شیخ طاهر

باری موقع ظهر کاروان حرکت کرد وپس از عبور از پل قدیمی عهد ساسانیان ومزارع گندم ودهکده‌ای که حصار گلی داشت درچندکیلومتری شهر دربیابان لم یزرعی افتادیم. دراین‌جا زراعت دیده نمیشود وزمین پرازدرخت‌های کوچك خاردار وبته‌های کناراست. چون یکی از شعب کرخه ازاین بیابان عبورمیکند زمین مختصر رطوبتی داردوبهمین جهةخارهاسرسبز هستند دراینجا هم ماباز مجبور شدیم که ازشعبهٔ کرخه عبور کنیم. بااینکه آب تازیر شکم اسبان بود بدون زحمت ازآن گذشتیم. درآنطرف رود زمین بکلی عریان است. فقط سدهای قدیمی خرابی جابجا دیده میشود وتپه‌های مصنوعی هم زیاد است. ازهیچ طرف آثار آبادی و گله گوسفندی دیده نمیشود. منظرهٔ این بیابان وحشت انگیز وحزن آوراست وقرنها میگذرد کانسان آنرا بدست فراموشی سپرده است.

خلاصه ما در این بیابان لم یزرع بجلو میرفتیم و آفتاب هم گاهی از زیر ابرها بیرون میآمد. ناگاه تل بزرگی نمایان شدکه مانند رشته جبالی امتداد داشت. قاطرچیان فریاد کشیدند که آنجا شوش است. ما از دیدن این تل خوشوقت شدیم وبر سرعت افزودیم. از امامزادهٔ کوچك خرابی گذشتیم وبپایهٔ تل رسیدیم.

ابعاد این تل عظیم پیش از اشکال بمقیاس آوردن آن مرا مبهوت وحیران کرد

مقبرهٔ دانیال هم درطرف راست در پایهٔ تل مرتفعی که بومیان آنرا قلعهٔ شوش میگویند واقع شده است رودخانهٔ مرداب مانند شاوور هم که ازده فرسنك بالاتر اززمین‌های باطلاقی عبورمیکند وبآب دزفول ملحق میگردد ازکناردیوار مقبره میگذرد. من ازچاروادار پرسیدم که آیا اینجا مقبره است؟



مقبرهٔ دانیال

گفت: آری صاحب.

این مقبره که بسیار ساده وباخشت وگل ساخته شده باشهرتی که پیدا کرده وجمعیت زواری که

بزیارت آن میروند تناسبی ندارد وبطریق اولی آن شابستکی راندارد که مارا از ورود بآن منع نمایند . درهنگام آمدن ازدزفول اگر گنبد مخروطی شکل آن که مقبره ایرا نشان بیدهد دیده نشود مسافر خیال میکند که اینجا یك قلعهٔ خشت وگلی است که باآن در بزرك برای سکونت روستائیان ساخته شده است .

درطرفین مقبره اطاقهائی ساخته شده که منزلگاه نگاهبانان آن وچندنفرچوپانهای بیابان گرد است . درمقابل طاقنماها هم پرده‌های حصیر مانندی که از ساقهٔ نباتات باطلاقی والیاف نخل بافته‌اند آویخته شده تا ساکنین از تابش آفتاب وریزش باران محفوظ باشند .

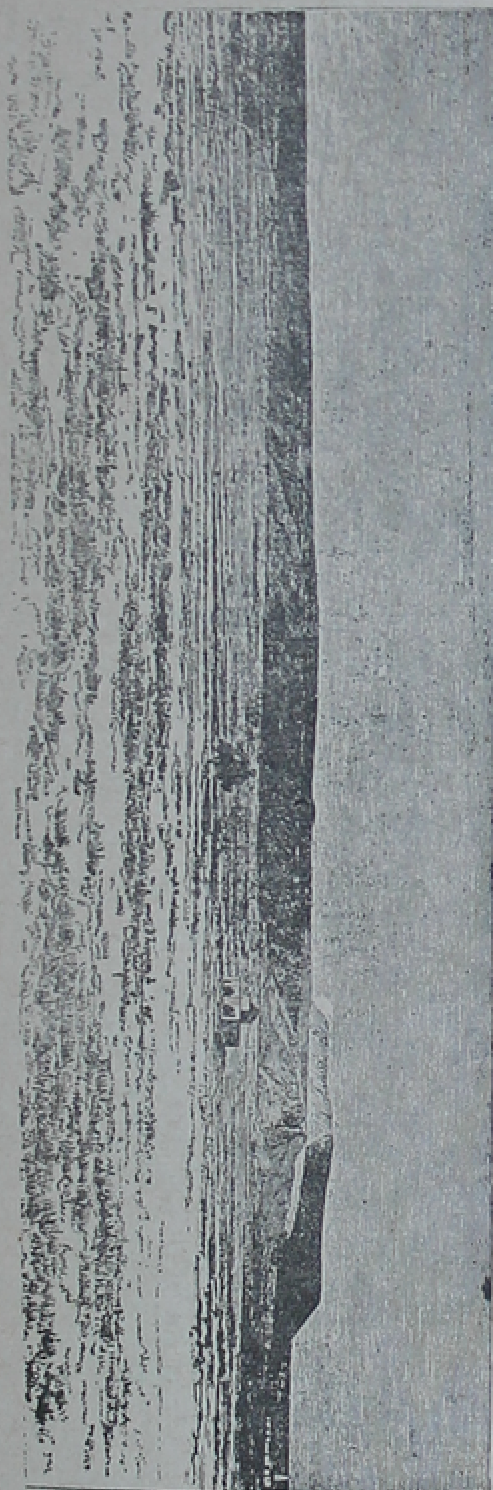
متولی مقبره ابتدا یکی ازاین طاقنماهارا که پردهٔ حصیری هم نداشت بما نشان داد اما چون ابر تیره‌ای ریزش بارانرا خبرمیداد ماکاغذ شیخ طاهر را باو نشان دادیم . همینکه نظرش بکاغذ شیخ افتاد دستور داد اطاق تاریك کوچکی که در زیر رواق مقبره بود خالی کردند و در اختیار ماگذاردند ونوکر ماهم اثاثهٔ ما رابآنجا نقل کرد .



داخل حصار مقبرهٔ دانیال

پس از تعیین منزل چون ازسیاحت قبر این پیغمبر وتماشای هیکل عظیم الجثهٔ او که معروف است طول قدش بچهل متر میرسیده و عرض بدنش هم در شانه‌هاده متر بوده ممنوع بودیم مارسل الاغهائی کرایه کرد وبهمراهی متولی از مقبره بیرون آمدیم تایك نظر اجمالی بپایتخت پادشاهان عظیم الشان قدیمی ایران بیاندازیم . بدون توقف دردره های کوچك وچین خورد گیها که تاساحل رودکرخه امتداد داشتند بطی راه پرداختیم ورسیدیم بسه تل بزرك که ازهم فاصله داشتند . بزرگترین آنها که بقلعهٔ شوش موسوم بود چنین مینمود که از تلهای دیگر مرتفعتر است . ارتفاع آن ازسطح رودخانه شاور که از کنار مقبره عبور میکرد باندازهٔ سی وشش متر بود . دامنه‌های اطراف آنرا بمرور ایام باران شسته ومسیل‌هائی ایجاد کرده بود که خارستانی روی آنها راپوشیده داشت . وفقط ازدو راه باریك ممکن بود ازدامنهٔ آن بطرف بالا رفت. راه اول بتوسط بزها ترسیم شده بود ودیگری راه قدیمی بود که ساکنین ارك درزمان آبادی در آن رفت وآمدمیکردند . ما نیز همین راهرا اختیار کردیم . درانتهای این راه باریك پیچ وخم دار درگاهی واقع است که مصالح خشن زیادی راه عبور آنرامسدود کرده‌اند . این مصالح هنوز هم شکل برج مانند خود را حفظ کرده‌اند . در بالای اینراه فضای کم وسعتی است که در انتهای جنوبی آن راه بسیار باریکی دربالای دیوار مرتفعی دیده میشود ومعلوم است که

اینجا آخرین مانعی بوده که مهاجمین پس از بالا رفتن راه باریک و کندن درب اولیه بحصار



منظرهٔ تل‌های شوش

قلعه میرسیده‌اند . پس از آن باز تل وسعت پیدا میکند و بشکل فلات وسیعی در میآید واز آنجا دشت ودو تل دیگر دیده میشوند .
اکنون من درمرکز این قلعهٔ صعب الوصول هستم که پادشاهان شوش بآن مغرور بودند وآنرا تسخیر ناپذیر میپنداشتند . این همان ارک محکمی است که خزائن شاهان در آن محفوظ بوده و پس از آنکه بتوسط مقدونیان فتح شدیک ساخلوی یونانی در آن باقی ماند تادر زمان غیبت اسکندر از آخرین کوشش‌های مغلوبین جلوگیری نماید .
مورخین یونانی شرح خزائن وثروت شوشتر را به‌تفصیل نوشته وبرای ما باقی گذارده اند . آنها نقل کرده‌اندکه باندازهٔ چهل هزار تالان سیم وزر مسکوک درآنجا بوده واثاثهٔ گرانبهائی هم داشته‌است . ازجمله سه هزار لیور (۱) پارچه‌های ارغوانی بافت یونان بوده که در مدت دویست سال سلاطین شوش درخزانه رویهم انباشته بودند ودر طول این مدت رنگ آنهاتغییر نکرده بود وچنین مینمود که تازه از کار خانهٔ نساجی بیرون آمده‌اند . ظروف بیشماری ازطلا درآنجا موجود بوده که درآنهاآبهای رودنیل ورود دانوب و غیره جای‌داشته و گواه وسعت امپراتوری شوش بوده‌اند .
اینصورت خلاصه ایست از ثروت شوش که مورخین یونانی نوشته و برای ما باقی گذارده‌اند. البته پایتختهای دیگر سلاطین هخامنشی نیزمانند پرسپلیس وپازارگاد واکباتان وبابل‌دارای خزائنی بوده‌اندکه ثروت آنها ازخزانهٔ شوش کمتر نبوده است .

---

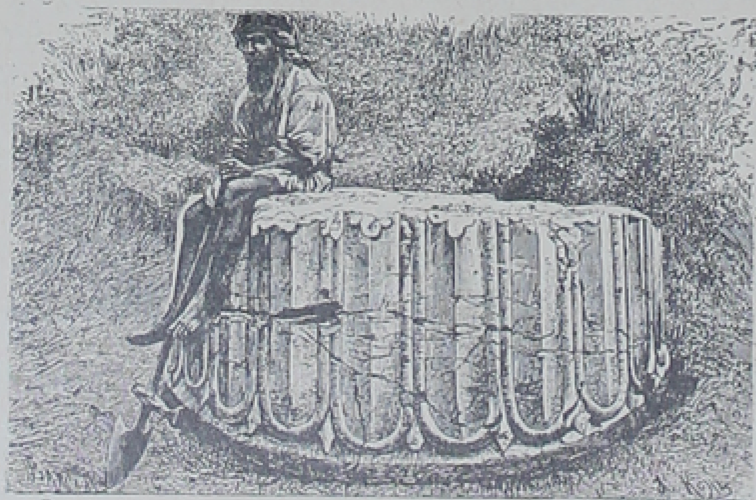
(۱) Livre تقریباً نیم کیلو گرم است

اکنون بجای آنهمه ثروت بته‌های بزرك خطمی دیده میشوند که مانند درختان این تل‌را از شاخ وبرك و گلهای خود مستور نموده‌اند. گویا اینها امین‌ترین نگاهبانانی هستند که از اسرار زمانهای بسیار دور آگاه میباشند ودیگر موجود بیجانی نیست که بحوادث این صحنه‌ای که در آن خونها ریخته شده گواهی دهد.

متولی گفت: بیهوده وقت خود را تلف نکنید زودتر برویم پائین تا بتوانیم قبل از غروب آفتاب خرابه‌های قصررا تماشا کنیم.

چون پیشنهاد متولی عاقلانه بود من سوار الاغ شدم ورفتیم بطرف زاویهٔ شمالی تلی که در کنار جادهٔ دزفول واقع شده‌بود. متولی خارهای بلندرا کنار زد و پایه‌های ستونهای سنگی رابما نشان داد که ازخاك بیرون‌افتاده بودند.

این ته‌ستونهای متعدد پنج‌به‌پنج درفاصله قرار گرفته‌اند بطوریکه چهار عددآنهادراطراف وپنجمی درمیان آنهاواقع شده‌است. هریك ازچهارعدد اطرافی کتیبه‌ای دارند که باخط‌میخی و بسه زبان دربدنهٔ آنها نقش بسته است. این پایه‌ها که اکنون بیشتر ازیك متردر خاك فرو رفته‌اند تقریباً درسی سال‌قبل بتوسط کلنل ویلیام انگلیسی کشف‌شده وسرلفتوس(صاحب صندلی دزفول) آنها را ازخاك بیرون‌آورده است. شخص اخیر ازروی این پایه‌ها نقشهٔ اولیه بنارا ترسیم نموده که کاملا شبیه است بکاخ آپادانای خشیارشا درتخت جمشید واز سه طرف دارای رواق است.



یکی ازته‌ستونهای قصر اردشیر

ازاوضاع عمومی بنا ویك سرستونی که سالم مانده ومجسمهٔ حیوان عظیم‌الجثه‌ای که پاهای خود را درزیرشکم تاکرده معلوم میشود که این بنای شوش هم‌بدون حرف‌از ساخته‌های معماران‌دورهٔ هخامنشی میباشد. بعلاوه ترجمهٔ کتیبه‌های خط میخی هم ثابت میکند که این کاخ درزمان سلطنت اردشیر دوم که یونیان او را منمن [Ménémon] لقب‌داده‌اند ساخته‌شده

وقائمقام تالار تخت داریوش گردیده که دردوران سلطنت یکی ازجانشینان او طعمهٔ حریق شده است .

پس میتوان تصور کرد که درپناه همین ستونها بوده که اشعهٔ وجاهت استردرچشمان پادشاه ایران پرتو انداخته وشاهنشاه عصای طلای خود را بعنوان خواستگاری بطرف او مایل نموده است .

خلاصه علاوه براین ته ستونها که عظمت گذشتهٔ شوشرا بخاطر میآورند این کاخهای ویران هنوز هم بداشتن منظرهٔ زیبای بی‌نظیری برخود میبالند . یعنی منظرهٔ جبال پربرفی که مانند سدغیرقابل عبوری درمیان ممالك عیلام وپارس سربآسمان میسایند . هرگاه غارتگران وحشی میتوانستند ساخته‌های دست خدا راهم مانند ساخته‌های دست انسان خراب نمایند البته این قلل پربرف درخشنده رانیزمنهدم ومحو میکردند زیرابدرستی معلوم نیست که شمارهٔ جنگجویان وحشی وفاتحین غارتگر که مکرر باین سرزمین حمله کرده‌اند تاچه اندازه بوده‌است .

باری بنابرعقیدهٔ شوهرم جلوخان خارجی کاخ بطوریکه باستان‌شناسان انگلیسی عقیده‌دارند در طرف شمال یعنی در طرف جبال بختیاری نبوده است واین منظرهٔ زیبا فقط بشاهنشاه تعلق داشته است .

مدخل اصلی کاخ ودرهای مجلل وباشکوه آن درطرف جنوبی آپادانا واقع بوده‌اند . وضع کتیبه‌های میخی‌هم که درجبهه‌های شرقی وجنوبی وغربی ته‌ستونها دیده میشود برای اثبات این عقیده دلیل واضحی است . اگر اریکهٔ پادشاهی درجهت‌شمال واقع میشد واردین ازمقابل قسمت صاف ستونها عبورمیکردند وفقط بخواندن‌یك کتیبه موفق میشدند وازخواندن‌سایر کتیبه‌هامحروم میگردیدند .

اکنون عکس این‌ترتیب رابنظر میآوریم واریکهٔ‌پادشاهی را باندازهٔ یکصدوهشتاد درجه نقل مکان میدهیم یعنی آنرا ازشمال بجنوب میآوریم . بااین‌ترتیب کسانی که بایستی بحضور شاه بروند ازراهی که درکنار قلعه‌بوده میآمده وپس ازعبورازمدخل کاخ شاهرا درته‌تالار مشاهده میکردند که باهیمنه و جلال درروی تخت جلوس کرده‌است واگر اجازه داشتند که جلوتر بروند وبشاه‌نزدیك‌تر شوند میتوانستندبدون زحمت‌متن‌هرسه کتیبه‌رابخوانند .

بهرحال از روزی که شوش دسته کشتی سناخریب را در روی رود کرخه دید وتصور کرد قشونی است که عیلامیها ازطرف شمال فراهم کرده‌اند واکنون وارد میشود وازآن‌ساعت نحسی که آسوربان‌حابال مدافعین سرسخت ووحشت‌آوریرا که پادشاهان عیلام در اطراف کاخ خود جمع کرده بودند درهم‌شکست وقصور آنها را تصرف نمود خدا میداند که چقدر خزائن وذخایر درزمین مدفون گردیده وچقدر عمارات ویران شده ومصالح آنها دردامنهٔ‌تل‌ها ریخته وچند نسل باین دشت وسیع که سابقاً آباد بوده و امروز تبدیل به‌بیابان لم‌یزرعی شده نظرانداخته‌اند واین رشته جبال راباقلل سفید آن دیده‌اند . وشگفت‌آورترا ازهمه‌رجز خوانی وخود ستائی این فاتح وحشی است که میگوید :

بنا برارادهٔ خدایان آسور (Assour) وایستار (Istar) من در این کاخها وارد شدم وباابهت وجبروت درآنهامنزل کردم . گنجینه‌ها راباز کردم وتمام سیم وزر وثروتهائی که پادشاهان اولیه‌عیلام وسلاطین بعدی در آنها انباشته بودند وتا کنون هیچکس بآنهادسترسی نداشت برداشتم وبغارت بردم . خدای سوزنیاك (Sousinak) که درجنگل منزل داشت و هیچکس صورت آنرا ندیده بودوهمچنین خدایان سومودو(Soumoudou]ولاگامار(Lagamar) وپارتیکیرا(Partikira) وآمان کازیبار Amman-Kasibar] واودوران (Oudouran) وساپاك(Sapak) که پادشاهان مملکت عیلام آنها را پرستش میکردند وراژیبا(Ragiba) وسونگومسورا (Soungoumsoura) وکارسا (Karsa) وکیرساماس (Kirsamas) و سودونو (Soudounou) واپاکسینا (Aipaksina) وبیلول(Biloul) وپانیم تیمری (Panimtimri) وسیلاگارا [Silagara] وناپسا(Napsa) ونارلیتو (narlitou) وکندا کوربو(Kindakourbou) همهٔ این خدایان نروماده راباخزائن واموال ودستگاههای مجلل آنهاو کهنه‌وپرستش کننده گان آنهابرداشته‌وبمملکت آشورمنتقل نمودم . علاوه براین‌خدایان سی ودومجسمهٔطلاونقره ومفرغ‌وسنگ مرمرپادشاهان که درشهرهای سوزان(Sousan) و ماداکتو(Madaktou)وهورادی(Houradi)بدست آمدندومجسمهٔاومانگا(Oummaniga) پسراو مبادارا (Oumbadara) ومجسمهٔ ایستار ناخونتا (Istar . Nakhounta) وهالوزی (Hallousi) ومجسمهٔ تاماریتو(Tammaritou) آخرین پادشاه که‌بنابامر خدایان آسور وایستار مطیع‌من گردیدهمه رابرداشته وبآشور فرستادم.شهرهای‌بالدارو کامیشان که‌مستحفظ معابد بودند و کامیشان بالدار که درمقابل قصور مملکت عیلام بودند وتا آنوقت دست کسی بآنها نخورده بود همه راشکسته وسرنگون ساختم وخدایان نرماده را باسارت فرستادم . سربازان من جنگلهای مقدس‌این خدایان راکه تاکنون کسی در آنها داخل نشده وحتی از سرحدات آنها هم‌عبورنکرده بودهمه را احاطه کرده وبتصرف درآوردند وپس‌ازآنکه تمام زوایای مخفی آنها رابازرسی کردند همه راطعمهٔ آتش ساختند .

قصور مرتفع ومجلل سلاطین قدیم وجدید که ازمخالفین پادشاهان اجداد من بودند وازخدایان من یعنی آسور وایستار نترسیده بودند همه راخراب وویران کردم وخرابه‌هارا‌تسلیم آفتاب نمودم تاآنها رابسوزاند . مستخدمین این قصور راهمراه خودبمملکت آسورآوردم وپیروان آنهارا بی‌پناه گذاردم وآب انبارها را بکلی خشك کردم »

باری شوش پس‌ازاین خرابی که با منتهای وحشی گری دید مدت مدیدی سربلندنکرد اما پس از قرنها سوگواری و دیدن حزن و اندوه دوباره روزهای پرافتخاری را بخود دید وآن وقتی بود که شوش بتوسط شاهراه بزرگی باسارد مربوط گردید ودرطول این‌شاهراه کاروانسراهای محکمی بناشد وآذوقه ومهمات جنگی زیادی درآنهاذخیره کردند ووسایل مسافرت جنگی رابحدکمال فراهم‌ساختندتاداریوش بتواندازهمین شاهراه در رأس سپاهی که شمارهٔآن به‌هفتصد هزار میرسید بطرف تراس اشگر کشی کند .

چندی بعد مجدداً افق شوش تاریک گردید. داریوش درگذشت و آتن‌سا از شکست خشیارشا بگریه درآمد و ایران برای مدافعین قربانی شدهٔ خود بسوگواری پرداخت. شاعر مرثیه سرای یونانی راجع باین واقعه چنین گفته است:

«افسوس؟ افسوس؟ هزاران هزار لشگر از تمام نقاط آسیا تجهیز شدند و بیهوده بطرف سرزمین شجاعان یعنی مملکت هلاد[Hellade] حمله کردند.

همه‌جا اجساد قربانیان بدبخت در سواحل سالامین همه‌جا درممالك اطراف آن افتاده است افسوس؟ افسوس؟ بیچاره پارسیان. کشتی‌های آنان غرق شد. اجساد کشتی نشینان مخلوط باتخته‌پاره‌ها بازیچهٔ امواج دریا گردید.

کمانها از کار افتاد وقشون بالتمام از برخورد باکشتی‌های ماغرق شد و بهلاکت رسید آه؟ چه بدبختی وحشتناکی. چقدر پارسیان بدبخت بهلاکت رسیدند و نتوانستند بوطن خود مراجعت کنند.

افسوس؟ افسوس؟ کارلشگر بزرگ تمام شد.

ای سالامین شوم که نامت از تمام نامها زشت‌تر است.

ای آتن؟ آتن؟ چه یادگار شوم وحزن انگیزی ازخود باقی گذاردی.

ای آتن وحشت زا چه یادگارهای تلخی برای دشمنان خود فراهم نمودی وچقدر زنان پارسیرا بی‌شوهر وبی‌پسر کردی.» (۱)

خلاصه پس از آخرین پادشاه هخامنشی شوش بکلی متروك ماند وازمصالح قصور عالیهٔ آن شهرهای تازهٔ شوشتر ودزفول وطاق ایوان ساخته شد وباسنگهائی که ازاین کاخها بردند پل‌هائی درمدخل‌همین‌شهرهای تازه بنا کردند ودر هرحمله ویورش که آخرین آنها حملهٔ عرب بود تلی برتلهای سابق اضافه گردید.

ازقرن هشتم ببعداین‌تلها فراموش‌شدند ودر زمستانهای‌قرون متوالی هم‌بواسطهٔ بارندگیهای زیاد شکافهای عمیقی درآنها تولید شدکه مأمن یوزپلنگان و گرازان گردید. تنها بنائی که اکنون دراین ناحیه دیده میشود مقبره‌ایست‌که بنابریك روایت مذهبی بدانیال تعلق‌دارد وهمین مقبره سبب شده است‌که نامی ازاین‌محل برده‌شود. یعنی محلی که پایتخت‌شاهنشاهان‌عظیم‌الشان ایران بود وبابل قدیم ازقدرت وشوکت آنها برخود میلرزید.

باری تاریکی شب مارا ازاین تلها بیرون راند وفرصتی ندادکه ماآنها را از هرطرف تماشاکنیم ودر حالیکه خاطرمان ازیادگاریهای ازمنهٔ باستانی پرشده بودآمدیم بمهمانخانهٔ پیغمبر بزرك. محوطه مقبره دربدو ورود ماخلوت بود اما اکنون بکلی اشغال شده‌است. گله‌های گوسفندکه دردشت مشغول چرا بودند همه‌باین‌جا پناهنده شده‌اندتاازدستبرد سارقین محفوظ باشند. ساکنین هم باگله‌ها آمده‌اند. زنان بارهای خاربرپشت دارند ومردان باچماق وقلاب سنگ مسلحند. جابجا بچه‌هائی میدوند که پیراهن کوتاه مندرسی دارند و سر را

---

[۱] پرواضح است‌که یونانیان برای خود ستائی باینگونه یاوه‌سرائیها پرداخته‌اند(م)

باپارچه‌ای مانند عمامه بسته‌اند . بمحض اینکه ماوارد شدیم سه طفل لاغر ومبتلای بروماتیسم را برای معالجه نزدما آوردند . مارسل بمادران ملامت کردکه چرا این کودکان را درست نپوشانده‌اند اما آنها مثل اینکه بوظیفهٔ خود عمل کرده‌اند پارچه‌ای که بدورسر اطفال پیچیده بود نشان دادند . البته دراین فکر نبودند که اعضای بنفش رنگ آنها راهم بپوشانند .

پس از آنکه عمل طبابت پایان یافت من مشغول مرتب کردن منزل شدم . ناگاه درب محوطه بسختی کوبیده شد وچون در راباز کردند سیدی که برالاغ سفیدی سوار بود باجمعیت زیادی وارد شد وامر کرد که اطاق تاریك مجاور مقبره راتمیز کرده ودراختیار او بگذارند تابعد از نماز درآن استراحت نماید وچون باو گفتند که فرنگیها درآن منزل کرده‌اند چنان برآشفت که ادای نماز را هم فراموش کرد وچند جملهٔ ناسزائی هم نثارما کردکه من شنیدم ولی اعتنائی باو نکردم وبسی مایل بودم که اگر حافظهٔ او نارسا باشد باو کومك کنم و جمله‌هائی را ازاین قبیل بخاطرش بیاورم : « کافرها حق ندارند که اطاق مجاور قبر پیغمبر راملوث نمایند فوراً این سگهای نجس را ازحصار بیرون کنید زیرا که گاوان و گوسفندان هم ازمجاورت باآنها اعتراض میکنند . »



طرز پختن پلاو

متولی هم حاضر بودکه اگر سیدپس از دیدن کاغذ شیخ طاهر براصرار خود بیافزاید مارا از مقبره بیرون کند . اما همینکه نظر سید بتوصیهٔ شیخ طاهر افتاد فوراً تغییر حال داد و بنوکران خود دستور دادکه اثاثهٔ اورا بایوان مقبره ببرند در صورتیکه این ایوان از باد و باران محفوظ نبود . شاید میخواست مراقبت نماید که فرنگیان استخوانهای پوسیدهٔ پیغمبر را ندزدند .

۱۵ ژانویه - همراهان سید که در مقابل مقبرهٔ دانیال کشیك میدادند بوظیفهٔ خود رفتار کردند. متصل سرگرم آوازخوانی و کشیدن قلیان و بلعیدن چای وقهوه بودند و باندازه‌ای سروصدا داشتند که ما نتوانستیم حتی یکدقیقه هم بخوابیم. طرف صبح که ساکت شدند و بچرت زدن افتادند مابلند شدیم وراه تل سوم را درپیش گرفتیم.

این تل از دو تل مجاور خود بزرگتر است. البته اینهم از دیوارهای گلی محصور بوده که اکنون بکلی سرنگون گردیده اند. در طرف مغرب زمین مستطیلی است که حفاران انگلیسی در آن حفره‌هائی ایجاد کرده‌اند و گویا چیز مهمی کشف ننموده‌اند. درانتهای جنوبی تپه جائی بودمانند شبه‌جزیره که بوسیلهٔ برزخ باریکی به‌تل اتصال‌داشت. دراین‌جا دو قطعه سنگ حجاری شدهٔ عهد هخامنشی‌افتاده بود. در یکجا قاعدهٔ ستونی با کتیبه ای بخط میخی نمایان بود ودر جای دیگر باقی ماندهٔ یك سرستون مارپیچی بسیار آسیب‌دیده‌ای‌افتاده بود. این دوقطعه سنك بواسطهٔ حجم ووزن‌زیاد نتوانسته بودند راه موزهٔ بریتانی را درپیش گیرند وبطوریکه میگفتند علمای‌دزفول متعرض‌سرکنت لفتوس شده و او راتهدید کرده بودند و او هم ازترس دست ازکار کشیده وفرار اختیار کرده بود.

درموقع پائین آمدن از سراشیبی خرابه‌ها ناگهان بایك‌خانوادهٔ گرازی مواجه‌شدیم. پدر باچشمهای نافذش‌بمانگاه میکرد. گویا ازدیدن ماحیوانات دوپا تعجبی باودست داده‌بود و مادر بااحتیاط عقیده داشت که باید زودتر راهرا کج کرد ولی‌بچه‌ها مایل برفتن نبودند و میخواستند مادونفر آقایان کوچك وبزرك راخوب تماشا کنند اماگراز ماده مثل این بود که بآنها فهماند که فردا هم این آقایانرا خواهید دید وباپوزهٔ خود پدر وبچه‌ها را براه انداخت وهمه رفتند بطرف باطلاق لجن‌زاری‌که در زیرتل واقع شده بود. موقع‌آن رسید که فشنگ های گلوله دار در تفنگ‌جای بگیرند وچون صدای تفنگ‌بلند شدگله‌های‌متعددی ازگرازهاروبگریز نهادند که ماآنهاراندیده بودیم. نظر باینکه‌مسافت زیاد بود وتیراندازی نتیجه‌ای نداشت من مشنول شمارهٔ آنها شدم وتاعددشصت شمردم اماچون باسرعت‌زیادی دردشت پراکنده شدند دیگر نتوانستم بشماره ادامه دهم. ازموقع ورود بخوزستان هیچ روزی‌مابااین اندازه شکار مواجه نشده‌بودیم. اگرخسته نبودیم ودر تعقیب شکار میرفتیم مسلماً میتوانستیم باندازهٔ یکبار قاطر اردك وحشی وهوبره وکبك وکبوتر وکاکلی‌وغیره همراه‌بیاوریم. شکار بقدری درآنجا فراوان است که شکارچی گیج میشود [۱]

باری مارسل راگذاردم‌که مجدداً بسیاحت تپه‌هابپردازد وخودم راه مقبره راپیش‌گرفتم. بمحض ورود صحنهٔ عجیب و غریب و جالب توجهی نظرم را جلب کرد. سید وهمراهان هنوز در حیاط بودند. قاطرهارا پالان‌زده واسبان را زین کرده اماهنوز حرکت‌نکرده‌بودند. سید روی‌بالشی نشسته ونوکران وهمراهانش همه بدور او حلقه زده‌بودند. قیافهٔ سیدنامنظم و

---

(۱) برای اطلاعات بیشتری از اوضاع شوش‌رجوع شودبتاریخ ایران‌باستان(م)

صورتش سبز رنك شده بودو چنین بنظرمیآمد که گرفتار مرض صرع شده است . دندانهایش بهم میخورد ودستهایش میلرزید وچشمانش درحدقه سفید شده بود .
من باعجله نزدیك رفتم تا بدشمن دیروزی خود کمکی کرده باشم وحملهٔ اورا برطرف نمایم . روستائیان را از پیش خود متفرق کردم وجلو رفتم که ناگاه آشپز خودمان دست روی شانهٔ من گذارد ومانع رفتن من شد و گفت: خانم چه میخواهید بکنید ؟ سید رامضطرب نکنید . اکنون او باروح قدسی تحریك شده وازحال طبیعی خارج گردیده است ومشغول معالجهٔ یکی ازاین اطفال مفلوجی است که دیروز نزد شما آوردند .
من ایستادم وبتماشا پرداختم وبسی مایل شدم که طرز معالجهٔ اورا یاد بگیرم . سید طفل را بادو دست گرفته ودر حالیکه بشدت میلرزید سخت باوفشار میداد تا الرزمتبرك خودرا باو هم ارتباط دهد . طفل کوچك ازشدت فشار طوری فریاد میکشید که نزدیك بود اوتارصوتی گلویش پاره شود . چند نفراز همراهانش هم طفل رابشدت تکان میدادند . دراین اثنا سید مرا درصف اول تماشاچیان دید وناگهان افسون قطع شد . البته ناپاکی من باعث عدم نتیجه گردید وحضار اندوهناك شدند . دکتر قلیان خواست تانیروی ازدست رفتهٔ خودرا ترمیم کند وبحال عادی برگردد . دراینموقع یکی ازحضار شانهٔ خود را بالا انداخته وبمن گفت: «شما آن لیاقت را ندارید که باروح قدسی بیمارانرا معالجه کنید . »
من گفتم : برو ای بیابان گرد . ملامت تو درمن تأثیری نخواهد داشت وجدان طبی من مانع است که باین نوع شارلاتانیها متوسل شوم . »
خلاصه سید از زن فقیری یك مرغ ویکدوجین تخم مرغ حق المعالجه گرفت درصورتیکه من در تمام مدت طبابتم درایران بجز شش دانه گردوی کرم خورده چیزی از کسی قبول نکردم .
از مشاهدهٔ اینوضع یأس عمیقی سرتاپای مرا فرا گرفت و بی اختیار گفتم : بیجهت باین نوع نام انسان گذارده‌اند بهتر آنست که آنرا ظالم بنامند .
خلاصه سید و تابعینش رفتند و متولی هم بامارسل بقصد سیاحت تلها از مقبره خارج شدند . چوپانها هم باگله های گوسفندان رهسپار بیابان گردیدند و محوطه بکلی خلوت شد ومن توانستم با فراغت خاطر بتماشای درون مقبره بپردازم ولی از جسارت خود سودی نبردم . مقبره دارای ابعاد محدودیست وزینتی هم ندارد . فقط باگچ سفید شده ودارای گنبدی است ودر داخل آن سکوئی است بشکل تابوت که از نردهٔ چوبی احاطه شده ودر چهارزاویه‌اش گلوله‌های فلزی است که از مالش پیشانی زوار درخشان وصیقلی شده است و چیز دیگری در آرامگاه ابدی دانیال وجود ندارد .
مرد بلند مرتبه‌ای که توانست خواب پادشاه مقتدر برا تعبیر نماید (خوابی که خود شاه هم درست جزئیات آنرا بخاطر نداشت) بیش ازاین استحقاق تجلیل داشته است . ضرب المثلی میگوید (همه چیز بامرور زمان از یاد میرود وبکلی فراموش میشود) پس اگر مراتب ایمان مؤمنین روی بنقصان گذارده وبرای پیغمبری مانند دانیال که پیش گوئیها کرده وخوابهای

پادشاهان بزرگرا تعبیر مینموده چنین بنای ساده‌ای ساخته‌اند وچندین بار هم محتاج به تعمیر شده تعجبی نباید کرد (۱)

فصل چهلم

محل جندی شاپور - دهکدهٔ بین راه - منظرهٔ شهر شوشتر - وضع داخلی شهر - فقرا اهالی شوشتر - حاکم عربستان وقشون او

۱۷ ژانویه - باران پیوسته میبارد و آنی قطع نمیشود . بمحض اینکه ابرها پراکنده وهوا کمی روشن شد تصمیم گرفتیم که هرطور هست خود را بدزفول برسانیم واز بیم آنکه شاید نتوانیم پس ازاین بارانهای طوفانی ازرودخانه عبور نمائیم فوراً حرکت کردیم . آفتاب از خلال ابرهای سربی رنگ گاهگاهی گوشهٔ جمال مینمود ووعدهٔ روزخوشی را میداد اما بوعدهٔ خود وفا نکرد وباران ریز نافذی شروع شد . تماشای رشته جبال عظیم که باید از کنار آن عبور بکنیم وقلل پر برف آن که پس ازقطع باران خود نمائی میکردند ودشت زمردین که درزیر نظر بود موجب آن شد که من وقت را فراموش کنم و بساعت شماری مشغول نگردم اما همراهان من ازسرشك فشانی طبیعت وصفای دشت وکوهسار ابداً احساس شادی نمیکنند . قاطرچیان هم باسرهای بزیر افتاده وحالت حزن آوری درمیان گلها راه میپیمایند . سواران ملتزمین رکاب ماهم مثل این است که بمالیخولیا گرفتار شده وپیوسته بمن تکلیف میکنند که در کنار خارستانی توقف کنیم . اما پیشنهاد آنها درمن تأثیری ندارد وهنوز یادگار تلخ آن شب باطلاقی ازخاطر من محو نشده است وچون ازناله‌های دائمی آنها خسته شده بودم بآنها گفتم شما آزاد هستید و میتوانید توقف کنید ولی ما براهنمائی خط تلگراف خواهیم رفت .

همراهان ازاین گفتار بوحشت افتاده و گفتند چگونه ممکن است که ماازمدافعین خود جدا شویم خدا هم ازچنین عملی راضی نیست .

من ازرشادت وتهور خارق العادهٔ اسکورت خودمان تعجب کردم . خط تلگراف هم راهنمای عجیب وغریبی است . سیم بتیرهای کج وگرهدار آویخته وچون ارتفاع تیرها یکسان نیست گاهی سیم بازمین تماس پیدا میکند وگاهی در زیر خارستان پنهان میشود . این تیرها اغلب در فاصلهٔ زیادی بزمین افتاده‌اند ومن دراین فکرهستم که بااین وضع چگونه مخابرات تلگرافی صورت میگیرد .

درچند سال قبل که دولت انگلیس امتیاز کشیدن خط تلگراف راگرفت متعهد شدکه درروی تیرهای چدنی یك سیم هم برای مخابرات دولت ایران اختصاص دهد و بنابراین در جنب

---

(۱) بنابرروایات تورات دانیال خوابهای پادشاهانرا تعبیر میکرده ودر کشف اسرارورموز دستی داشته‌است . رجوع‌شود بکتاب تورات وتعبیر خواب بخت‌النصر

پست‌های انگلیسی تلگرافخانه‌های ایرانی هم تأسیس شد وشاه‌هم مسرور گردید که‌میتواند باایالات ارتباط داشته باشد وباین فکر افتاد که در ولایات وایالات دیگرهم که از این خط اصلی دور هستند خط تلگرافی دایر کند تابتواند ازپای تخت باتمام نقاط مملکت ارتباط داشته باشد وبحکام دستورات‌دهد وازحوادث یومیه کشور خود آگاه باشد . اما غافل از اینکه تیرهای چوبی مانند تیرهای چدنی استحکام‌ندارند . بعلاوه‌متصدیان هم بفکر مداخل افتاده وبجای تیرهای چدنی تیرهای چوبی نازك و کم دوام‌بکاربردند وبجای دستگاههای خوب انگلیسی دستگاههای از کار افتاده‌ایرا خریداری کردند واز دایر کردن چنین خط تلگرافی مباهات نمودند . اما طولی نکشید که بواسطهٔ عدم مواظبت وندیدن تعمیر پس از یك یادوسال این‌تیرها سرنگون گردیدند وسیم هم‌جابجا قطع‌شد ودستگاهها‌ازکارافتادند . ناچار اولیاء امور برای صرفه وصلاح دوباره چاپارها رابکار انداختند . اکنون ازاین‌خط تلگراف فقط یکعده کارمندباقی‌مانده که‌درپست‌های تلگرافی‌منزل دارندوکم وبیش حقوقی ازدولت میگیرند وبیم دارندکه مبادا دوباره کارمندانی برای تعمیراین خط‌بیایند وآنها را بزحمت اندازند .

قبل از خراب شدن این خط حاکم عربستان سخت در زحمت بود زیراکه شاه اتصالا بااو مخابراتی داشت . گاهی پول مطلبید وگاهی دستور مداد که تجهیز قشون نماید ویکعده سوار وپیاده بجاهای لازم بفرستد وحاکم هم مبایستی فوراً بخواسته‌های عجیب وغریب شاه پاسخ مساعد بدهد .

اکنون حاکم عربستان تااندازه‌ای خیالش راحت شده است زیرا که در فصول خوب چاپار پس ازیکماه ازتهران بشوشتر میرسد وحاکم هم‌وقت داردکه بافراغت خاطرجوابهای قانع کننده‌ای برای مرکز تهیه نماید .

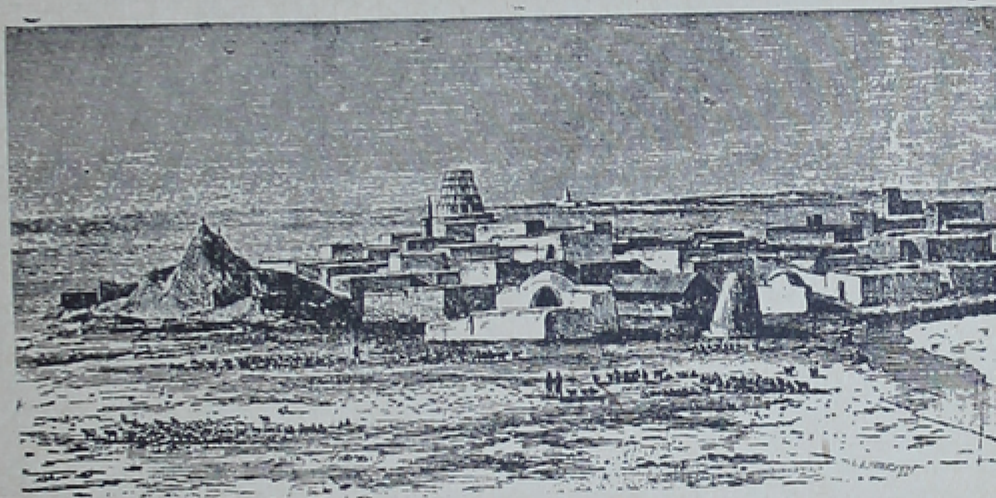
درزمستان هم چندان بامرکز مروکاری ندارد زیرا که دراین فصل چاپار بواسطهٔ بارندگیها وبرف زیاد مجبور است که قسمتی ازجبال بختیاری راپیاده طی کند وچون گردنه‌هامسدود میشود مدتی در آن نواحی کوهستانی توقف مینماید وبسامیشودکه پس‌ازیك مدت‌طولانی بعربستان وارد میگردد . وباصطلاح معمول رسیدن اوبشوشتر باخداست . سیم‌تلگراف هم که جابجا درزیر خاکهای تابستانی وگلهای زمستانی مدفون شده است .

خلاصه بنجساعت پس ازجدا شدن از دزفول کاروان ماازامامزاده‌ای گذشت که اطراف‌آن سبزبود واشجاری هم‌آنرا احاطه کرده بودند . درمسافت کمی‌ازامامزاده حصارخراب‌شهری را دیدیم‌که مانند سایر شهرهای قدیم ویران شده بود . بااین حال‌این محل راشاه‌آباد میگفتند . چنین بنظرمیآیدکه این ویرانه همان جندی شاپور باشد که شاپور پسراردشیر بابکان پس از شکست دادن رومیان و اسیر نمودن والرین امپراطور آنان بساختن آن مبادرت نمود و در زمان سلطنت شاپور ذوالاکتاف بمنتها درجهٔ ترقی وآبادی رسید .

در زمان سلطنت انوشیروان دانشگاههای این شهر شهرت فوق‌العاده‌ای داشتندعلمای ممالك

مختلف وطلاب دسته دسته بطرف این شهر روی آوردند وحضور آنها موجب ترقی و آبادی آن گردید. تاریخ انحطاط وازبین رفتن این شهر ازقرن سیزدهم شروع شده است. یعنی در موقعیکه شهر شوشتر بوجود آمد وبتدریج یکی از شهرهای مهم ایران گردید وشهر جندیرا چنان تحت‌الشعاع خود قرار دادکه بعدها نام‌آن‌هم ازخاطرها محو گردید.

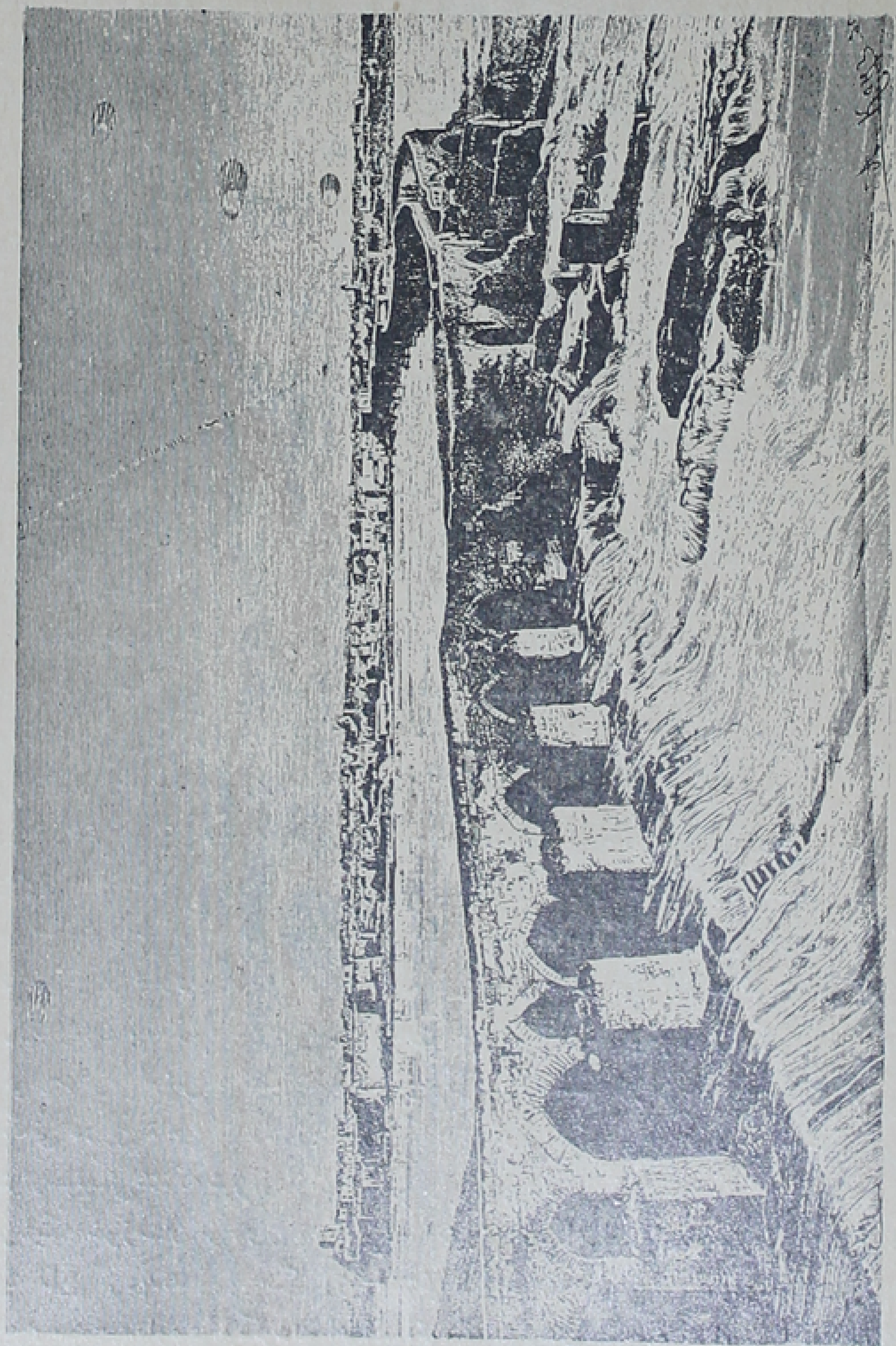
۱۸ ژانویه - خدا راشکر که روزها بیکدیگر شباهت ندارند. امروز بجای رعد وبرق و طوفان وباران خسته کنندهٔ شب گذشته بامداد سرور آور وآفتاب قشنگی داریم. دهکده‌ای که شب درآن بسر بردیم ازباغهای زیادی احاطه شده‌است. ازدشت خرم وباصفائی عبور میکنیم که گله‌های متعدد گوسفند وگاو درآن مشغول چرا هستند.



دهکدهٔ بین راه

همراهان ماز این‌منظرهٔ فرح انگیزطبیعت فوق‌العاده شادشده‌اند. قاطرچیان بنغمه‌سرائی پرداخته وباآوازهای حزن‌انگیز خود ماراضیافت‌مینمایند. سواران جنگجوی مانیز سرگرم تفریحاتی شده ودر حین تاخت وتاز یکدیگر را تعقیب وهنرنمائی میکنند ومانند پارتها که در قدیم باکمان تیراندازی‌میکردند اینها هم‌باتفنگ تیراندازی میکنند وباصطلاح‌معمول خودشان قیقاج‌میزنند وگاهی هم نیزه‌ای را در زمین‌فروبرده ودرحالیکه سرآنرابایکدست گرفته‌اند با اسب چهارنعل بدورآن میگردند ماهم‌مانند داورها ببازیهای‌آنهانگاه میکنیم اما نمیتوانیم برندهٔ جایزه را تشخیص دهیم.

پس از چهارساعت راه‌پیمائی بقلهٔ کوهی رسیدیم وازیکنوع دروازهٔ طبیعی کهدر کوهستان تشکیل یافته بود عبور کردیم. طولی نکشیدکه منظرهٔ شهر شوشتر از دور درافق نمایان گردید. این شهر در کنار شط بزرگ کارون واقع شده وپلی هم داردکه در زمان سلطنت ساسانیان ساخته شده است. چون نزدیک‌تر شدیم گنبدهای مینائی رنگ وبامهای‌مخروطی شکل امامزاده‌ها ومنارهٔ سرشکستهٔ مسجد جامع نمایان گردیدند وبالاخره قلعهٔ‌قدیمی سلاسل هم‌که درطرف چپ سربرافراشته بود نمایان شد.



پل شوشتر

افسانهٔ قدیمی که هنوز هم در خاطرها هست میرساند که والرین امپراطور بدبخت رم مدت ده سال در درون حصار این قلعه زندانی بوده است .

پل شوشتر کار سد آبیاری را هم میکند . امتداد آن مستقیم نیست و چون شالودهٔ آن بطوری ریخته شده که از صخره هم استفاده شود خط منحنی ترسیم میکند . شاید مارسل

شکل آنرا نه‌پسندد ولی من این انحنا وپیچ‌خوردگی را که برخلاف معمول زمان‌قدیم‌است میپسندم . فردوسی‌شاعرنامی‌ایرانی هم ازاین پل‌تعریف کرده است .

نظر باینکه برای هریك از پل‌های کوچك هم مردم عوام افسانه‌ای جعل کرده و نمیخواهند آنرا بفکر و استادی معماران ماهر نسبت دهند برای این پل بزرگ‌هم که طول آن از پانصد مترتجاوز میکند داستانهائی دارند . قاطرچیان درحال‌عبورازپل راجع باصل ومنشاء آن چنین گفتند .

«روزی شاپور به بارانوش رومی که اسیر بودگفت : شنیده‌ام که تو معمار ماهری هستی میخواهم پل قشنگی مانند طناب در روی این شط بسازی که بیادگاربماند زیرا که ماهمه از خاك پدید آمده ودوباره درخاك فرو خواهیم رفت اماپل محکمی که خدا طرز ساختمان علمی آنرا بتوالهام کرده است مدت زمانی پس ازدرگذشتن ماخواهد ماند .آنچه لازم است ازخزانه بگیر ومانند سایر دانشمندان رومی اثربزرگی ازدانش وهنرمندی خود در این کشور باقی گذار . درپاداش اینکار بتوقول میدهم‌پس‌ازآنکه این‌پل تمام‌شد وتوانستی از روی آن عبور کرده بطرف کاخ من بیائی یقین داشته باش که مادام‌الحیات مانندمهمانی در نزد من بانهایت عزت وخوشی وآزادی ودور از هرنوع درد ورنج زندگانی خواهی کرد وازآسیب اهریمن بدکردار درپناه خواهی ماند .

بارانوش شروع بکار کرد وساختمان پل را درمدت سه‌سال بپایان‌رسانید . پس‌از تمام‌شدن پل پادشاه ازشوشتر بیرون‌آمده ازروی آن گذشت وبوعدهٔ خود وفا کرد »

شهر شوشتر هم بتوسط شاپور بزرك تأسیس‌یافت ومانند جندی شاپور رونقی پیدا کرد . این پادشاه ساسانی باکومك اسرای رومی‌جریان شط‌کارونرا تنظیم کرد وسدهائی بااصول علمی ساخت وسطح آب را درجلو آنها بالاآورد وبتوسط کانالها شعبی ازآن جدا کرد تااراضی بایر مشروب گردد . وچون خاك خوزستان حاصل‌خیز بود در مدت کمی پس از مشروب شدن باندازهٔ صد برابرمخارج آبیاری عایدات آورد . گندم و نی‌شکر وپنبه‌آن در خوبی ومرغوبی جنس بی‌نظیرشد وبنا برقول مورخ قدیمی ایران حمدالله مستوفی وسایل زندگانی دراین ناحیه بقدری زیاد گردیدکه حتی درمواقع‌قحطی‌هم فراوانی نعمت دراین‌جا بیشترازسالهائی‌شد که شیرازدارای‌محصول فراوان بود .

نظرباینکه خوزستان از فارس وعراق حاصل‌خیزتر بود اعراب باعلاقهٔ مفرطی بتصرف این ناحیه مایل گردیدند وچون‌سکنهٔ‌آن دلبستگی تامی بموطن خود داشتند ودرمقابل‌شورشهای مهاجین سخت مقاومت میکردند اعراب بکومك لشگریان بصره و کوفه پس‌ازجنگ سختی بدروازهٔ شهرنزدیك شدند . هرمزان سردار لشگر ایران که مامور دفاع بود مجبور بعقب نشینی شدودرحین‌عقب نشینی دریکروزهزار ویکصد نفر تلفات‌داد. اعراب باسیران‌هم ترحم‌نکردند و باشمشیر سرششصدنفر اسیر را ازتن جدانمودند .

باوجود این قساوت قلب اعراب ووحشیگری آنها بازهم لشگریان‌ایران وسکنهٔ شهرسخت

پایداری میکردند و اعراب نمیتوانستندبفتح شهرموفق گردند . بدبختانه یکنفرازلشگریان ایران بهموطنان خود خیانت کرد ورفت باردوی اعراب وبآنها گفت اگر مرانکشیدعلاوه برآنکه مسلمان میشوم شما را ازبیراهه بقلب شهر راهنمائی میکنم .

ابوموسی سردار عرب پیشنهاد اورا پذیرفت . این مرد خیانت پیشه بایك نفر سربازی از قبیلهٔ بنی‌شیبان ازشط‌کارون عبور کرد وراه کوه رادرپیش گرفت وجائی را دربالای‌کوه باونشان دادکه برشهر واردوی هرمزان مسلط بود . بمحض مراجعت این دو نفر ابوموسی عدهٔ زیادی از اعراب را مأمور کرد که شبانه براهنمائی این خائن بکوه‌مذکور بروندوبشهر حمله کنند . این عده هم بنابدستور او ازحصار راهی‌باز کرده بشهرداخل‌شدند وپاسبانانرا کشتند . هرمزان در داخل ارك غافلگیر شد و بامدادان هم ابوموسی بالشگریان خود از شط‌گذشت وشوشتر را محاصره‌کرد . ساکنین شهر چون‌ازواقعه آگاه شدند زنان‌واطفال خود را بادست خود خفه کرده واجساد آنهارا درشط ریختندتابدست‌اعراب وحشی‌نیافتند هرمزان در خواست صلح کرد اما ابوموسی پاسخ داد که بدون اجازهٔ خلیفه صلح امکان پذیر نیست ومدافعین ارك راکه اززمین‌گذاردن اسلحه‌خود داری میکردند ودرکمال‌شجاعت مقاومت مینمودند . همه را بقتل رسانید .

پس ازاین قتل وغارت باز هم پایتخت شاپور روی‌آسایش ندید وبعد از خلاصی‌ازصدمات اعراب گرفتار جملهٔ مغول شد . هلاکوخان پس ازتصرف‌بغداد یکی ازسرداران خود موسوم به‌تیموربك امرکردکه شهر شوشتر راتصرف نماید.

ایندفعه سکنهٔ شهر با آذوقه و هدایای بسیاری باستقبال سردار مغول آمدند وشهر را تسلیم کردند . سردار تاتار بسربازان حکم کردکه پس ازتسلیم دست ازآزار سکنه باز دارندو باانسانیت باآنها رفتار کنند وباوجود اینکه یکی از اتابکان لرکوچك که همراه تیموربك بود وباو ملامت میکردکه‌چرا نسبت‌بمغلوبین ترحم‌کرده وبقتل وغارت‌نپرداخته‌است‌در روش عادلانهٔ خود تغییری نداد .

پس از اینواقعه بازهم شوشتر وقایع‌دیگری دردنبال‌داشت . درآغاز قرن نهم هجری امیر نجم‌الدین محمد عاملی که خود را از اولادعلی(ع)میدانست بشوشتر آمد ودختر عزالدوله رئیس اشراف این ناحیه‌را بزوجیت گرفت ومشغول تبلیغ تشیع گردید . یك‌قسمت از اهالی پیرو او شدند وبالاخره در دوران سلطنت شاهان اولیه صفوی سید نورالله مرعشی که از رؤسای علویون بود بشوشتر آمد وکارهای نجم‌الدین راتعقیب‌کرد وسرانجام مذهب تشیع بطوری درشوشتر رونق گرفت که با قم و کربلا رقابت میکرد ودرهمین ایام بودکه‌مساجد ومنابرمتعددی درتمام محلات شهر ساخته شد .

باری مااز روی رودکارون گذشته وارد شهر شوشتر شدیم امانه با آن ابهت وجلالی که پادشاه ساسانی برای مهندس خود یعنی بارانوش سازندهٔ پل فراهم کرده بود . از کوچهٔ وسیعی‌عبور کردیم . در دوطرف‌این کوچه‌دکانهائی بود که درآنهالیمو وخرمابرای فروش

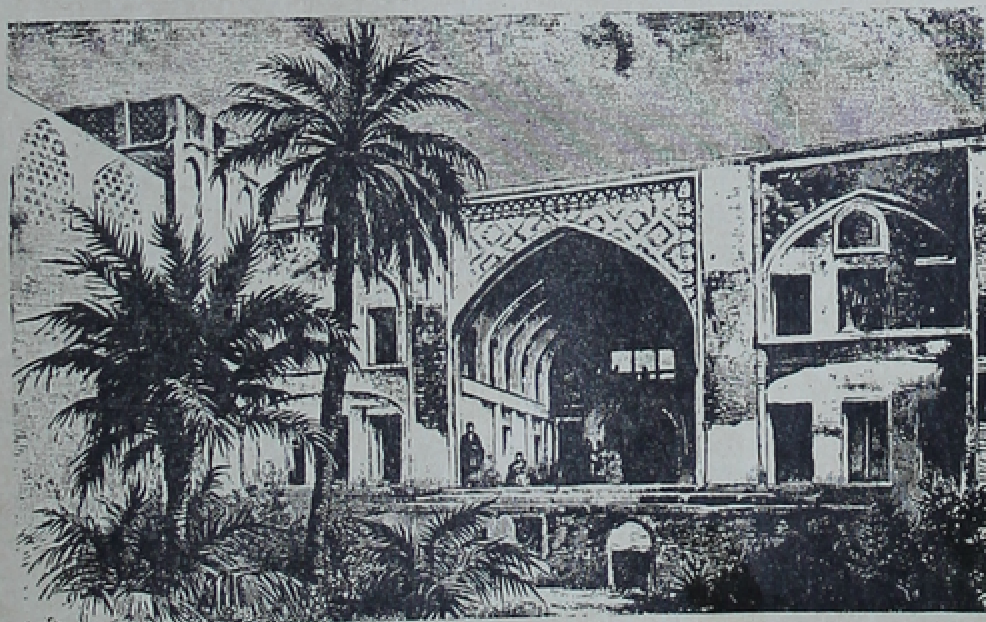
گذارده بودند . جمع کثیری برای تماشای ما فرنگیان در دنبال ما افتادند و پس از آنکه از کنجکاوی عمومی رهائی یافتیم از کوچهٔ سرداب مانندی عبور کردیم که اغلب از خانه‌های آن ویران شده بود .



یکی از کوچه های تنگ شوشتر

و بالاخره رسیدیم بعمارت حکومتی که سید اسدالله خان حاکم در آن سکونت داشت و چون داخل عمارت شدیم از ایوانی عبور کردیم که در زیر آن عدهٔ زیادی از سارقین و قاتلین زنجیر شده ردیف روی زمین نشسته بودند . اما بانو کران خان روابط خوشی داشتند و با آنها صحبت میکردند . پس از عبور از حیاط محبس بباغ نخلستانی وارد شدیم و از پله های عمارتی بالا رفتیم و در تالار وسیع گنبدداری وارد شدیم که در جلوی آن مهتابی بزرگی واقع بود .

در اینجا منظرهٔ بسیار باشکوهی دیده میشود که گمان نمیکنم نظیر آن در هیچ کشوری وجود داشته باشد . در فاصلهٔ دویست متری صخرهٔ عظیم قرمز رنگی مانند دیوار بلندی سر برآورده بود و در روی آن دشت سر سبز و با صفا ی جلوهٔ خاصی داشت و شط بزرگ کارون از پایهٔ



قصر سید اسدالله خان

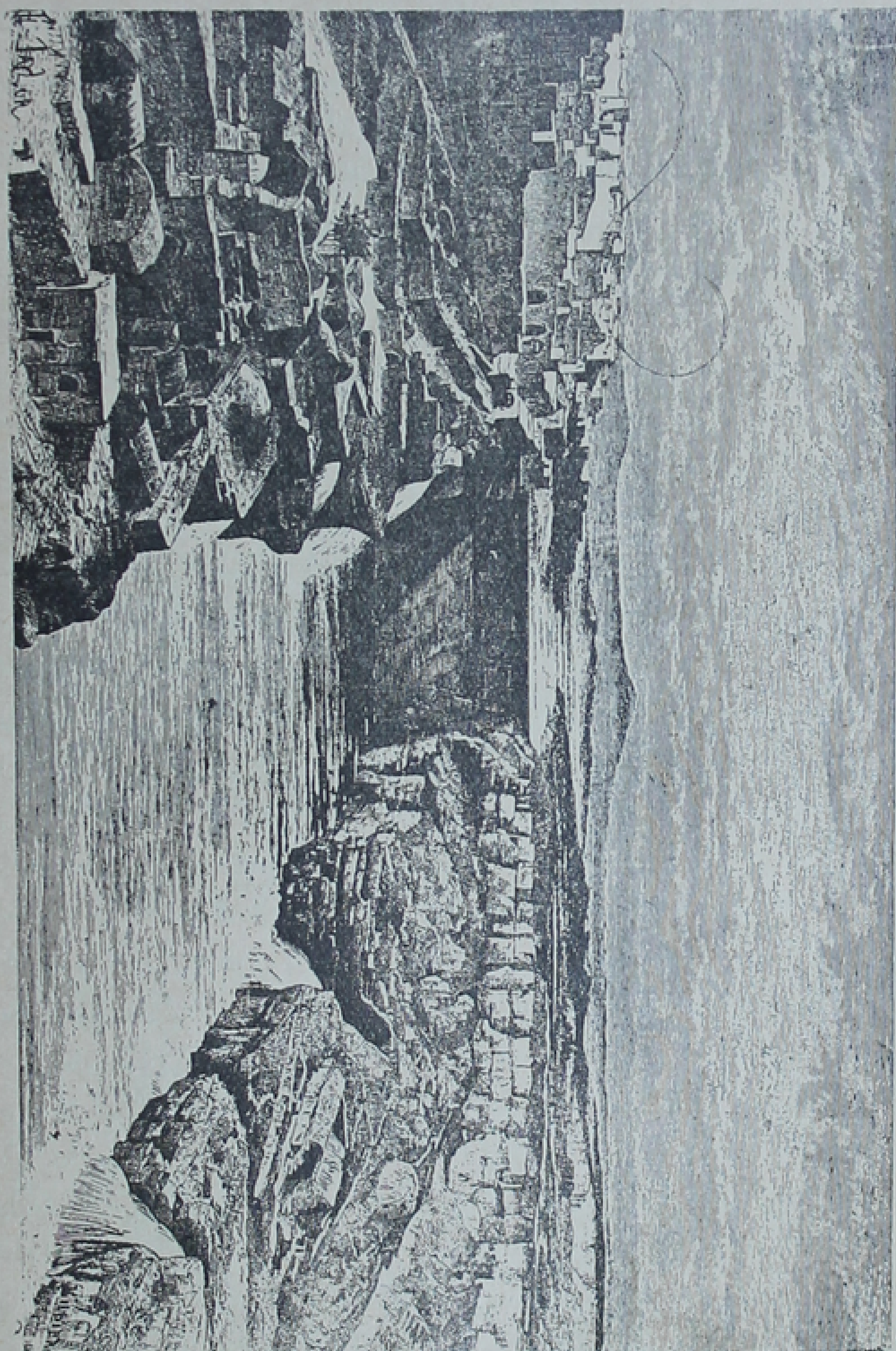
این کومیگذشت . در حینیکه برای تماشای پیچ وخم‌های شط نظری بپائین انداختم دریافتم که قصر مسکونی اسدالله خان هم در روی صخره‌ای نظیر همان صخره که در مقابل نظر است قرار گرفته وشط کارون درمیان این دو کوه بلند که مانند دروازهٔ آهنین است عبور میکند اما وسعت مابین این دو کوه بالتمام از آب پوشیده نشده‌است . درطرف چپ آن زمین رسوبی است که در آن نخلستان بسیار باصفائی ایجاد شده وبااینکه ارتفاع نخل‌ها زیاد است درعمق این دره بزحمت دیده میشوند وشاخ وبرگ سبز آنها هم بارنگ تیرهٔ آب اختلاط پیداکرده ومنظرهٔ خاصی رانمایش میدهند .

۱۹ژانویه - بنابرروایتی شخص مسلمانی که درطول حیات ازروی بی‌انصافی وظلم‌وجور ثروتمند شده‌ومال‌همسایگان و نزدیکان‌خودرا بعنف ازآنها گرفته درروز حساب مجبوراست که تمام این اموالرا برشانهٔ خود بار کند ودر حالیکه شانه‌های‌او در زیرفشاراین‌بارسنگین خردشده‌است‌درمحکمهٔ عدل‌الهی‌حاضر گردد . بنابراین مسلم است درآن لحظه‌ای که حاکم عربستان بحکم اجبار بایستی دست بحلقهٔ در جهنم بزند ناچار است که از شیاطین وارواح شریر استمداد نماید تابتواند بارسنگینی که بردوش دارد ومافوق‌طاقت‌بشری است‌بمحکمه عدل خداوندی برساند .

ازدیروز تاکنون گوشهای مااز شنیدن آه وناله وشکایات مظلومین کر شده‌است . مطالبهٔ مالیاتهای‌سنگین ورشوه ومداخل‌مأمورین دولتی‌بی‌اندازه‌ازحد گذشته‌است . ایالت‌خوزستان بکلی درفقر وفلاکت غرق شده‌است . تجار وکسبه‌در نهایت سختی امرار حیات میکنند . مالیاتها مضاعف گردیده وخانه‌ها بکلی ویران شده ومالکین قادر به‌تعمیر آنها نیستند . دهقانان از زراعت دست کشیده واز نان جوینی هم که سد جوع کند محروم هستند ومالکین هم که مختصر ثروتی دارند دیگربفکر زراعت نی‌شکروایجادنخلستان نیستند . قبایل باگله‌های گوسفند خود بطرف کوهستانهای صعب‌الوصول فرار کرده ومیکنند . قناتها‌تمام خراب‌واز خاك پرشده است . دهکده‌ها ویران وخالی ازسکنه مانده است وشاهزادهٔ حاکم بارمالیات را بردوش اشخاص باقی مانده گذارده است . نظر باینکه قبایل فرار کرده ودهکده‌ها هم ویران وخالی‌ازسکنه شده ومالیات ودخلی‌درکار نیست حکومت‌بشهرنشینان مالیات‌بی‌اندازه‌ای تحمیل کرده است وخلاصه آنکه ناحیهٔ زرخیزخوزستان ازبی‌فکری وتعدی حکمرانان‌درشرف انهدام است .

اوضاع اصلاح پذیر نیست . کسانیکه شهامتی دارند نمی‌توانند باهیچ وسیله‌ای عرایض خود را بآستان ملایك پاسبان اعلیحضرت قدر قدرت برسانند و اشخاص محجوب‌هم از حشمت شاهزاده حشمت‌السلطنه که ازنژاد والاتبار قاجار وعموی شاه‌است برخودمیلرزند . این مرد قساوت قلب وبیرحمی رابمنتها درجه رسانده است . ملاها وسادات ومیرزاها ازشدت بیچارگی بمامتوسل‌شده والتماس میکنند که پس ازرفتن از این ایالت مستدعیات آنها را بشاه برسانیم ومترجم‌احوال آنها باشیم .

ضرب‌المثلی میگوید : کسیکه بصدای دوزنگ گوش دهد البته‌دو صدای مختلف میشنود.در



آسیابهای شوشتر

موقعیکه مارسل میخواست برای ادای وظیفه نزد شاهزادهٔ حاکم برود متاسفانه من درحال لرز بودم ونتوانستم همراه او بروم . درموقع مراجعت برای من نقل کرد که شاهزادهٔ حاکم از سکنهٔ عربستان اظهار نا رضایتی میکرد ومیگفت اینها بی اندازه متعصب هستند و بشرافت مذهبی خود افتخارمیکنند . بسیار ممسک ودروغگو هستند . هوش خوبی دارند اما صداقت وامانت ندارند .

من نمیدانم کدام یك ازاین دومقصر است حاکم یامحکوم ؟
مدت زیادی باید در میان آنها زندگانی کرد و به‌تحقیق پرداخت تا معلوم شود مقصر و دروغگو کیست ؟

خلاصه شوشتر بی‌اندازه‌ازمرحلهٔ آبادی‌دورشده است . این‌جابمنزلهٔ قبرستان است . خانه‌ها همه ویران وملك مستقل حاجی لکلك شده‌است . گاهی‌درفاصلهٔ زیادی دربٍ‌اطاق نیمه‌روشنی بطرف کوچه‌های کثیف پرازگل باز میشودکه درآنها دستگاههای بافندگی بدوی قدیمی کار میکند وانسان‌ازتماشای آنها ودیدن صورت کارگرمحزون میگردد . دراین‌دستگاهها گلیم‌های شوشتری وپارچه‌های نخی سفید وآبی بافته میشودکه زنان درموقع بیرون رفتن‌از منزل بسرمیاندازند ولی بطور کلی سکوت وعدم فعالیت برشهر حکمفرما میباشد .

تنها یك محله است که درآن مختصر جنب وجوش دیده‌میشود . این‌محله درکنار شط ودر پهلوی سدی ازشاهکارهای قدیم عهد ساسانی واقع‌است . این‌ساختمان‌بزرگ ومحکم هم پل‌وهم سد است‌آب درجلواین سدبالامیاید وچندآسیابرا بحرکت‌درمیاورد وجو وگندم‌را تبدیل بآرد میکند . بغیر ازاین آسیابها دیگر چیزی‌نیست . تجارت وصنعت وزراعت‌بکلی از شهر شوشتر که سابقاً یکی ازشهرهای آباد وپرثروت بوده بکلی رخت بربسته‌است ؛ درصورتیکه میتوان بامختصر توجهی دوباره موجبات آبادی آنرافراهم کرد وسدهاومجاری که درزمان ساسانیان بااصول علمی ساخته شده وهنوزخرابه‌های‌آنها باقی است بکارانداخت وباین ناحیه که درحال احتضار است دوباره‌حیات بخشید واین کارهم‌بسهولت‌انجام‌میگیرد یعنی باید سدهای باستانی راتعمیر کرد تا آب بزمینهای بایر مسلط شود وحاصل فراوانی عاید گردد وباساختن راههای ارتباطی بااصفهان وخلیج فارس بخارج صادر شود ولی‌بدبختانه نمی‌توان چنین انتظاری را نه‌از زمامداران کشور ونه‌از سکنه که‌بحال احتضار افتاده‌اند داشت زیراکه تمام زمامداران وحکام جز پرکردن کیسهٔ خود فکری ندارند .

اغلب ازاین سدها خراب وشعب‌متعددآنها ازخاك‌پرشده‌است . باستثنای شطیط که‌درموقع آمدن ازدزفول ازروی‌آن عبورمیکنندمجرای دیگری برای‌آبیاری دیده نمیشود .ایالتی که بهترین شطوط شرقی‌ازآن عبور میکنند متأسفانه‌آب نداردودشتهای حاصلخیز آن بدون استفاده مانده‌است . فقط درمنطقهٔ میان‌کارون وشعبهٔ مشتق ازآن مختصر زراعتی میشود طاعون ۱۸۳۲ بضمیمه اوضاع خراب اداری واستبداد وظلم حکومت مرکزی ایران این ناحیه ممتاز وزرخیز کرهٔ زمین را باین صورت فلاکت بار و پرازبدبختی درآورده است

۲۰ ژانویه ـ شکایات واظهارات نارضایتی که دیروز شاهزادهٔ حکمران بمارسل کرده بود مبنی براینکه بایدبازحمت‌مالیات راگرفته‌وبشاه برساند وبهمین جهة‌آن اندازه عایدات ندارد که بتواند خانهٔ خوددراموافق شأن خود اداره کند مانع‌آن نشد که‌او را ازخواهش یك عکس مجانی منصرف سازد . ازمارسل خواهش کرده بود که عکس اورا درحالیکه با نشانهای افتخاری ونظامی سواره‌درراس قشون جابگرفته باشد بردارد مارسل هم خواهش



یکی از کوچه های وسیع شهر شوشتر

اورا پذیرفته ووعده‌داده بود که امروز صبح با من بقصر حکومتی برود وخواهش اورا انجام دهد اماافسوس که مدت دوروز است که تب ازمن دست نکشیده ویك خستگی وسستی مفرطی عارض من گردیده است. بعلاوه اشتهای بنداهم که برطرف کنندهٔ این بیحالی است بکلی ازمن سلب شده ودهانم بدطعم وقوای جسمانی و مقاومت اخلاقی همه از میان رفته و مثل این است که تمام نیروهای حیاتی بامن پدرود گفته باشند:

درهنگام رفتن پارك حکومتی من نتوانستم دربستر بیماری خود به‌نشینم تاچه رسد باینکه حرکتی کنم وبرای عکس برداری حاضرشوم . ناچارمارسل دستگاه عکاسی رابرداشته ورفت که بوعدهٔ خود وفا کند .

درموقع رفتن منشی محرم حضرت والاموسوم بمیرزا بزرك نیز بااوهمراه‌شد . راهنمای شوهر من اهل شوشتر وخوش قیافه بود . عمامه‌ای ازپارچهٔ گاز آبی رنگ که دارای تارهای زرین بود برسرداشت . این نوع عمامه بسکنهٔ متمول واعیان شهراختصاص دارد زیرا آنهاحق ندارند عمامهٔ سیاه سادات که علامت عزاداری اولاد علی است برسر گذارند .

قلعهٔ سلاسل اقامتگاه رسمی والی عربستان است ودرروی کوهی که مانندفلات کوچکی است قرار دارد ودرپایهٔ این کوه هم یکی ازشعب شط کارون که آنراشطیط (شط کوچك) میگویند عبور میکند وساختمانها واستحکاماتی که ازعهدساسانیان باقی مانده درقدیم وسایل دفاعی خوبی بوده‌اند. قسمتهای تحتانی دیوارها باسنگ ساخته‌شده . اما قسمت های فوقانی ومحل قورخانهٔ آن ازساختمانهای تازه هستند وبا آجر ساخته شده اند و بواسطه عدم استحکام شایستهٔ آن نیستند که کومك مهمی بمدافعین قلعه بکنند واین قلعه باچند گلولهٔ توپ بکلی سرنگون خواهد شد .

درمدخل ارك حکومتی بطرف باطلاقی بازمیشود که از کثافات حیوانات تولید شده است و اشخاص پیاده ممکن نیست بتوانند ازاین راه باریك داخل شوند زیراکه باید در کثافات غوطه ورشوند . بنابراین بامر میرزا بزرك سربازان درجای قلعه‌دیگر یك قسمت ازدیواررا خراب کرده وراهی درست کردند تامارسل ومیرزا بزرك بتوانندبدرون قلعهٔ شاپور بروند. درون حیاط اول قابل شرح وتوصیف نیست. دراطراف آن اطاقهای کوچکی ازبرای سربازان ساخته‌اند که همه بدیوارهای قلعه تکیه دارند وسربازان درآنها منزل کرده‌اند درآنطرف سربازخانه مجرائی درصخره حفرشده که مستقیماً بشط کارون ارتباط دارد ومدافعین میتوانند درموقع محاصره بآب دسترسی داشته باشند .

بنائی که دربالای فلات مرتفع واقع شده قصر قدیمی ساسانیان نیست . بلکه عمارت ساده‌ایست که در میان باغها ساخته شده است و بجای آن عمارات قدیم اکنون درخت و گل و چمن دیده‌میشود . تالارها و اطاقها باگچ سفیدشده و زمین هم سنگ فرش ندارد . حصیری در روی خاك کف اطاقها انداخته‌وآن راباقالی فرش کرده اند . درهای اطاقها باچوب سفیدساخته شده‌وباچفت ورزه‌بسته وبازمیشوند . درعوض ازبالای بالکون که بطور قائم برروی شط ساخته شده منظرهٔ جالب توجهی دیده میشود . شطیط و جبال بختیاری و چند امامزاده باگنبدهای آبی رنگ وسدمشهور شاپور که موسوم است به‌بند قیصر واکنون خراب شده درتحت نظر واقع شده‌اند .



میرزا بزرگ منشی حاکم خوزستان

حاکم بابی‌صبری انتظار ورود شوهر را داشت وبرای اینکه چهرهٔ دلربائی داشته باشدشب قبل بحکیمباشی خود امر کرده بود که جوشهای صورتش را بادوا بسوزاند و بر طرف نماید و چون پلك های چشمانش از همه جای صورت بیشتر جوش داشته اکنون چشمانش بصورت

گوشت پختهٔ کوبیده‌ای در آمده است . بااین حال نبایداین نکته را فراموش کرد که نژاد قجری در هرحال باید قشنگ بنظر آید . بخصوص که در رأس یکفوج سرباز قرار گرفته باشد. این فوج مرکب بود ازپانصد سربازکه اکثر لباسهای پاره‌ای برتن داشتند وآراسته‌ترین آنها دارای اونیفورمی بود ازماهوت کهنه ومتروك که میگفتند کهنه فروشان ازاروپا آورده وبافسران فروخته‌اند . این جمعیت باآن کلاههای ناجور حاجی طرخانی که در روی آن صفحهٔ مسینی باعلامت شیروخورشید قرار داشت وکمربندی هم باهمان علامت بکمر بسته بودنددر باغ جمع شدند .

یکساعت طول کشید تا صاحب منصب توانست آنها را در دو صف قرار دهد و کثیف‌ترین آنها را بصف دوم بفرستد . پس‌ازآن صاحب منصب چندفرمان دوش‌فنگ وراحت‌باش باالفاظ نیمه ایرانی ونیمه فرانسوی بسربازان داد که واقعاً تماشائی بود . صاحب منصبان قلیانی از دست مصدر خود میگرفتند وشمشیر را درمیان پاها قرار داده و دودی در هوا پراکنده میکردند ودو باره بدست مصدرها میدادند و آنها هم در پشت سر اربابان قلیانرا بیکار نمیگذاردند وسینه‌ها را ازدود پرمیکردند .

پس ازآنکه مانورهای بزرگ نظامی خاتمه یافت شاهزادهٔ حاکم آمد ودر پیشاپیش قشون



پل شوشتر

خود جایگرفت و شوهرم خبر دارگفت و عکسی برداشت و بعد دفیلهٔ بی‌نظم و خارج از قاعده‌ای شروع شدوجشن خاتمه یافت . شاهزاده ازحسن‌انتظامات قشون بصاحب منصبان

تهنیت گفت وباقیافهٔ پرغروری درتالار جلوس کرد . ومثل این بود که اطمینان کامل دارد که بااین قشون درهمه‌جا بفتح وفیروزی نائل خواهدشد وبمحض اینکه توپهای سفارش داده شدهٔ باروپا بایران وارد شوند دولت روس باید کاملا مراقب سرحدات خود باشد .

فصل چهل و یکم

مسجد جامع شوشتر ـ امامزادهٔ عبدالله بانو ـ عزیمت ازشوشتر ـ یکشب درچادر بادیه نشینان دهکدهٔ ویس ـ اهواز ـ در روی شط کارون ـ در کنار کشتی .

شوشتر ۲۱ ژانویه ـ حشمت السلطنه تااندازه‌ای بمارسل درست گفته بود . اهالی شوشتر کینه جو ومتعصب‌اند . بااینکه معروف است که شیرازیها واصفهانیان قابل معاشرت نیستند درجنب اهالی شوشتر بمنزلهٔ فرشتگان مهربانی هستند وروح آزادی دارند . سکنهٔ حاکم نشین خوزستان مدعی شرافت واصالت هستند و باصل ومنشاء خود افتخار میکنند و نسبت باشخاص غیر مسلمان کینهٔ مخصوصی دارند و باهالی شهرهائی که تحمل ورود عیسویان ناپاك رانموده اند اعتراض میکنند که چرا آنها را درشهر خود پذیرفته‌اند .



سید میرزا جعفر

ماهم بهمین جهت خیال داشتیم که ازتماشای شهر و دیدن بازار وامکنهٔ عمومی صرفنظر کنیم امااسدالله خان حاکم اسکورتی برای ماتهیه کرد که درتحت فرمان ناظر پیرش حامی وپاسبان ماباشد ونگذارد کسی بمااهانت کند . بااین‌حال مجبور شدیم که از دخول درمسجد جامع منصرف شویم وباآنکه از امام جمعه اجازه خواستیم که این بنای قدیمی معروف را به‌بینیم وازسید جوان موسوم بمیرزا جعفر که معروف بآزادیخواهی است ملاقات کردیم و تفسیر مجتهدین اصفهانرا هم ارائه دادیم نتیجه‌ای نگرفتیم و فقط توانستیم در سر آفتاب عکسی از منارهٔ مسجد برداریم و از میان‌درب نیم باز آن نظری بداخل اندازیم .

این بنای قدیمی از سنگ ساخته شده وچنین بنظرمیاید که از روی نقشهٔ مسجد قدیمی عمر عاص که درقاهره است ساخته شده باشد وتزیینات مختصری دارد یعنی فقط نمای بالای درها و پنجره‌های بیضی شکل و مناره‌ای که از صحن بتوسط قبرستان پر از علف‌های هرزه جداشده‌موزائیك آجری ساده‌ای دارند وخلاصه آنکه این بنای قدیمی هم بامنظرهٔ محلات شهرهم آهنك ودر شرف خرابی وزوال است .



امامزاده عبدالله بانو

درامامزاده عبدالله بانو هم چیز جالب توجهی ندیدیم . این ساختمان هم دارای گنبدی است آبی رنگ که بستونی تکیه دارد وستون هم دارای موزائیك رنگینی بوده که در نتیجهٔ عدم مواظبت زیبائی خود را ازدست داده وخزه‌های سبز رنگی کاشیهای مینائی بدن آنرا پوشانده‌اند و لکلك‌ها در بالای آن به‌تعمیر آشیانهٔ خود اشتغال داشتند . بمحض اینکه موسیو و مادام لکلك مارا مشاهده کردند فرار اختیار نمودند ومنقارهای خود را مانند چوب خشك بصدا درآوردند گویا این حاجی‌ها هم مانند اهالی شهر از ملاقات ما کراهت داشتند .

خلاصه اقامت مادر شوشتر بیشتر از حد معمول شد وموقع آن است که ما این شهر قدیمی خدا حافظی کنیم و ازسیاحت تل‌های مجاور شوشتر وقلعهٔ قدیمی که میگویند در کوهستان است و شهرهای قدیمی متروك ومقبرهٔ دیگر دانیال که گویا از روی رقابت ساخته شده بکلی صرفنظر نمائیم . وقت ما گذشته وباید زودتر مراجعت کنیم واین ابنیهٔ عجیب وغریب رابعدها درطول مسافرت در خواب به‌بینیم . از طرفی هم فصل نامساعد است وپیوسته باران میبارد و نمیتوان خود راتسلیم تصادفات کرد . بعلاوه تب هم مادونفر زن وشوهر را ازتوانائی انداخته ومخصوصاً مرا طوری ضعیف کرده که دیگر نمیتوانم باپای خود راه بروم ویا چیزهای شکننده ایرا دردست‌های لرزان خود نگاهدارم .

بهرحال نمیدانم که آیا بواسطهٔ پایان یافتن مسافرت است یا نزدیك شدن ببندر ونشستن در کشتی ورفتن بطرف وطن که این سستی دراراده من راه یافته ویافقط تب‌های دائمی هستند که



منظرهٔ خارجی مسجد جامع شوشتر

مرا باین حال انداخته‌اند ودر هرصورت اکنون یك فکر روز وشب مرا مشغول دارد وآن فکر مراجعت بفرانسه است ومانند شاگردتنبل مدرسه‌ای با بی‌صبری مایلم که روزها زودتر بگذرند . در روی تقویم خط کشیده و فقط یکروز را با خط قرمز علامت گذارده‌ام وآن روز احتمالی حرکت کشتی فرانسوی است که باید ازبصره بطرف اروپا لنگربکشد وباینکه

نیروی بدنیم بکلی ازدست رفته بسی خوشوقتم که آخرین ایام مسافرت خود را باکاروان انجام میدهم .

خلاصه‌روز ۲۰ فوریه‌است . من‌در کشتی هستم ودر بحراحمر بطرف‌اروپا میروم . بالارفتن از نردبان کشتی آخرین کوشش من بود . بقدری ناتوان وضعیف شده‌بودم که نمی‌توانستم از این سرکشتی بانتهای دیگر آن بروم ومسلماً اگر حرکت میکردم مانند اسب خسته و وامانده‌ای بزمین میافتادم .

پس از یك استراحت کامل ویك خواب طولانی مختصر نیروئی درخود یافتم وفهمیدم که‌چون فکرمیکنم ناچار زنده هستم . دراین حال ازخود میپرسم که چگونه توانسته‌ام باآن همه‌ضعف وپریشان حالی ازشوشتر بیرون بیایم وچهار منزل راهرا بااسب طی کنم ودرطول این راه ریزش باران‌های سیل مانند را درمیان باطلاقها تحمل نمایم . تنهاچیزی که‌درخاطرم‌مانده انواع رنج ومشقتی‌است که دراین راه‌بمن روی‌آوردند . اگرچیزی مینویسم باکمك‌مارسل است‌زیرا که بایك حالت بیحسی‌وبدون اینکه بچیزی نگاه کنم یاواقعه‌ایرا درخاطر بسپارم ازجنوب غربی خوزستان بمحمره آمده‌ام

اکنون دفتر یادداشت خود رابرداشته وباآن صحبت میکنم ومیگویم : ای دفتر بیچاره مدتی است که از انگشتان من دور مانده‌ای ولی خوشوقتم که دو باره دردست‌من‌قرار گرفته‌ای . روزهائی گذشت که بواسطهٔ ضعف وناتوانی نتوانستم سطوری در تورسم کنم . تو در این مسافرت طولانی همیشه رفیق راه وگواه بدبختی‌های گذشتهٔ من بوده‌ای وآن‌یادگار بهارا بامانت نگاهداشته‌ای . اکنون باز مایلم که مطالبی را بتو بسپارم

درروز ۲۲ژانویه ماازشوشتر خارج شدیم‌وازپل بزرگ ساسانی که‌هم پل است‌وهم سد آبیاری عبور کردیم‌وتمام‌روزرا دردشت‌خرم وباصفائی‌راه‌پیمودیم‌ودر این‌فکر بودیم که‌شب‌رادر کجاباید بسر بریم . خوشبختانه‌ستون دودی‌حضورقبیلهٔ‌چادرنشینی‌را اعلام کرد وچون نزدیك‌شدیم‌سگان وحشی بما حمله‌ور شدند . چادرنشینان آنها را ازمادور کردند ومارادرچادری منزل‌دادند ولی سگها باز هم در مقابل چادرمیغریدند . چادروسعتی داشت اما چون هوا خوب نبود ماده گاوها و بره وبزغاله ومادیانهای اصیل را هم در آن جایداده بودند و علاوه براین حیوانات افراد قبیله هم در روشنائی چراغ وحرارت آتش باماشریك‌شده‌بودند . چراغ ما عبارت ازظرف کوچك سفالی‌بود که آنراباچربی‌پر کرده بودند . ابتدا مشاجره‌ای درمیان میزبان ودوسرباز اسکورت‌ماتولیدشد . سربازان باامیداینکه‌شکم خود راازگوشت‌پر کنند ازمیزبان درخواست کردندکه گوسفندی رابرای ماقربانی کند . میزبان که رئیس قبیله‌هم‌بود بعذر اینکه فقیر و بی بضاعت است خواهش آنها را پذیرفت وحاضر شد بره‌ایرا قربانی کندکه برای سیر کردن شش نفر کافی است وبرای رضایت خاطر این مردان جنگی از چادر بیرون رفت تادستور قربانی رابدهد اماپس‌از نیم ساعت برگشت وبمارسل‌چنین‌گفت: « صاحب : سربازان میخواهند مرا مجبور کنند که بره‌ای‌بافتخارشماقربانی کنم نظر باینکه

قبیلهٔ من بسیار فقیراست خواهش میکنم ازاینکار صرفنظر کنید .

مارسل گفت : من بهای برهٔ تورا خواهم پرداخت نگران نباش .

میزبان ـ اینکار غیرممکن است زیراکه اگر شاهزادهٔحاکم بفهمد که من ازمهمانان مجاناً پذیرائی نکرده‌ام مرا سخت مجازات خواهد کرد واگر اجازه دهید فقط بکشتن یك مرغ چاق قناعت کنم .

مارسل ـ بسیارخوب برو مرغ رابیاور . درانتظار اینکه شام‌خوبی‌خواهیم داشت حوصله‌ای بخرج دادیم اما تاساعت یازده ازمرغ خبری نشد . ناچار ازشدت گرسنگی‌مقدار مختصری‌نان بادوغ ترش خوردیم وسربازان ناراضی متصل بمیزبان بدمیگفتند .

مارسل لحافهای مارا مرتب کرد وصندوق حلبی که سابقاً ذخیرهٔ غذائی ما درآن بود درپشت بالش‌هاقرارداد . گمان میکنم که سروش غیبی این دستور راباوالهام کرده‌بود که‌صندوقرا حایل‌ماقرار دهد . من‌دراثر لرز وتب‌خوابم نمیبرد وناظر واقعهٔ غیرمترقبهٔ خطرناکی شدم . یعنی یکدفعه صدای وحشت آوری شنیدم که باآنحال ضعف از جای جستم و در روشنائی کمی که اززغال های نیم‌سوخته میتابیدتوانستم‌خطری راکه‌ازآن گذشته بودم‌مشاهده‌نمایم کره اسبی که درآنطرف چادر بسته شده بود پای بند خودراپاره کرده وآمده بود که‌باکره مادیان محجوبی که درنزد مادرخود استراحت میکرد ملاقاتی بکند واحترامات خود را باو تقدیم نماید . اما خانم نجیب یعنی مادیان ازجسارت او متغیر شده ولگد سختی حوالهٔ آن کرده بودکه‌چرادراینوقت شب بدون اجازه وارد شده است . عاشق‌بیچاره هم‌ازاین‌تهدید یابرای اطاعت امر مادر زن‌خود فرار اختیار کرده وازبالای سرماپریده‌بود وفقط بصندوق خالی زبانی رسانده بود . مسلماً اگر چند سانتیمتر بطرف چپ یاراست یا بالا ویا پائین پریده بود جمجمهٔ ماهم مانند جعبهٔ حلبی فرورفتگی پیدا میکرد . البته‌خداخواسته‌بود که ما ولوآنکه تندرست هم نباشیم ازاین ناحیهٔ‌لعنتی‌دور شویم .

باری بمحض اینکه سپیدهٔ بامدادی هوا را روشن کرد گوسفندان از چادرها بطرف صحرا روی آوردند و مردان جوان بیل‌ها را بردوش گذارده برای حفر ناکشی‌حرکت کردند .

زنان قبیله که رنگ‌صورتشان ازتابش‌آفتاب مانند مفرغ شده ولی‌نیرومند وهیکل‌های‌رسا وتشنگی داشتند دریکطرف مشکی رابسه‌پایه آویخته وآنرا بشدت تکان میدادند تاکره را ازدوغ جدا نمایند . درطرف‌دیگرسواران روی زین قرارگرفته و میخواهند برای شکار یاسرقت حرکت کنند اماپیرمردان چپق‌های‌خود را روشن کرده وبرای مراقبت‌چادرهاپدور همجمع شده‌اند . افراداین قبیله‌هم‌مانند قبیلهٔ جوٌربچ نیرومند هستند وهیچ شباهتی باشخاص ضعیف ولاغر شوشتری ندارند .

منزل دوم راهم دردشت‌باطلاقی‌طی کردیم . درهمه جاآب ودربالای سرما ابرتیره‌ای بود درساعت پنج بعدازظهر هوا بکلی تاریک شد وفقط صدای پای حیوانات که‌درگل وآب راه



بیل‌داران قبیله

میرفتند سکوت شب را بهم میزد وهیچ اثر منزل وچادری که مایهٔ امیدواری باشد دیده نمیشد . هوا سرد ومنهم بیحال بودم ودر عین حال اوضاع آشفتهٔ آسمان وفکر اینکه یکشب



زنان قبایل در موقع کره گیری

دیگر هم باید درباطلاق بسربرد مراکاملا دراضطراب ووحشت انداخته بود .
ناگاه مارسل گفت : من صدای سگان رامیشنوم . سگان‌قبایل شریر وخطرناک‌هستند‌بااینحال اگر دردسترس من بودند از شدت شادی آنها را در بغل میکشیدم زیرا که نوید‌منزلی‌را بگوش من میرساندند .
مقارن ساعت ده‌شب بود که بچند لانهٔ کپرداری رسیدیم [کپر منزلی است که چادر نشینان بانی وشاخه‌های درخت دربیابان برای خود درست میکنند] این شب‌را هم در کمال سختی‌در این قبیله بسر بردیم .
صبح ازاین منزل حرکت کرده و در بیابانی راه پیمودیم که پر از شالوده ها وخرابه های ابنیهٔ دورهٔ‌ساسانی بودواز‌مصالحی که‌روی‌زمین‌ریخته چنین‌معلوم‌میشود که‌این‌ابنیه‌را‌با سنگ‌های تراشیده ساخته بوده‌اندو پاره‌ای‌ازخرابه‌ها هم دیده میشود که گویا آخرین آثار قصوروابنیهٔ قدیمی هستند وسدهای ویرانی هم دیده میشود که برای بالا آوردن آب کارون‌ساخته‌بوده‌اند.
ازاینجا ببعد‌دردشتی راه میپیمودیم که جابجا اثری ازخرابه‌های عهدساسانیان در‌آن دیده میشد . تمام این ابنیه که بقایای آنها در روی زمین‌ریخته‌است باسنگ بناشده‌بوده‌اند . از مجاری آب‌هم که سابقاً ازشط کارون منشعب میگردیده‌اند آثاری دیده میشد . منزل‌شب‌ما در دهکدهٔ ویس است که پس ازشوشتر مختصر آبادی در‌آن دیده‌میشود . این‌دهکده‌درسرحد

متصرفات شیخ مزعل واقع شده و بامحمره داد وستدی دارد . قایق‌ها برای حمل و نقل گندم در روی رود کارون آمد ورفت‌دارند . خانه‌ها در کنار رود واقع شده وتااندازه‌ای تمیز هستند . گله‌های گاو و گوسفند زیاد دلیل ثروتمندی اهالی این دهکده میباشند . بعلاوه امروز یکی از روزهای پرسرور این دهکده است . اهالی همه از زن ومرد لباس نو پوشیده ودر تشریفات جشن عروسی پسر بزرگ کدخدا شرکت کرده‌اند .

بمحض ورود بمنزل داماد خوش بخت نزد ما آمد وخواهش کرد که در جشن اوحاضر شویم ودر سور وسرور خانواده‌اش شرکت کنیم من باو گفتم که رنگ رخسار خبر میدهد از سرضعیر . ولی بنابر اصرار او ناچار باحال بیماری ازجله طفیلی‌های این جشن شدیم . شیرینی زیادی درپیش ما گذاردند وپذیرائی خوبی کردند . رقاص کوچکی راهم تماشا کردیم که صورت زیبا ولباس قشنگ آستین درازی بر تن داشت ووقتیکه باآن لباس موج دارچرخ میزد مانند پروانه قشنگی جلوه میکرد دوگیسوان بلند پرچینی در اطراف سرش ریخته وجواهر زیادی زیب پیکر خود کرده بود وباعشوه وطنازی دلربائی میکرد وهرکس اورا باین آراستگی میدید ابداً فکر نمیکرد که این پسر است بلکه همه تصور میکردند که دختر است .



یکی از سکنهٔ دهکدهٔ ونیس

پس از آنکه این رقاص باصدای یکنواخت سازی باحرکات علمی خود رقصید جای خود را به بازیگران دیگر تسلیم کرد .

درویشی که با دو نفر میمون باز ازفارس آمده بودند بصحنهٔ نمایش وارد شدند ودو میمون درشت خاکستری رنگ را بجست و خیز و بازیهای سرگرم کننده واداشتند .

باری آخرین منزل کاروانی ما اهواز بود ، اهواز در دورهٔ سلطنت ساسانیان شهر بزرك و آبادی بوده ولی اکنون بیش ازبیست الی سی خانهٔ خراب ندارد .

حیوانات دیگر نمیتوانند بطرف جنوب پیش روند . آب طغیان کرده وتمام دشت را فرا گرفته است باید قایقی کرایه کرد وباقاطرهای نیرومند وچارواداران خداحافظی کرد . بنابراین بآنها گفتم : شانه‌های شکسته وساق پای خرد شده وکمر خمیر مانند من دیگر روی شمارا نخواهند دید امامن شماد وستان بیچاره خودمرا هرگز فراموش نخواهم کرد . ای حیوانات بروید وباصاحبان خود مشغول ساختمان بهترین نژادهای شرقی باشید . ای حیوانات اگرچه قدری سرکش هستید اما پاهای محکمی دارید . ای قاطرچیان که معده‌های شما برای هضم هر نوع غذائی آماده است و از این حیث همه خوشبخت هستید بروید که قلب بی آلایش و صفات نجیبانهٔ شمارا فراموش نخواهم کرد .



میمون بازان درعروسی

خلاصه اهواز درنزدیکی یك سدقدیمی بناشده است . این سد برای بالاآوردن آب کارون وآب دزفول که دربند خیل بهم متصل میگردند ساخته شده ویکی ازشاهکارهای قابل توجه

دورهٔ ساسانیان است وچون بطور منحرف از میان شط عبور میکند باندازهٔ یك کیلومتر طول دارد هر گاه بملاحظهٔ مجاری وسیع جلوی سد بپردازیم وعرض آنهارا که متجاوز ازیکصد متراست بنظرآوریم میتوان بخوبی استنباط کرد که چه رودخانه‌های عظیمی ازشط کارون منشعب میشده وچه مقدار آب دراین مجاری میغلطیده وچه دشتهای پهناوری رامشروب میکرده وچه ثروت فوق العاده‌ای درجنوب غربی شوش درزمان فرزندان ساسان بدست میآمده‌است. افسوس که اکنون این مجاری خراب وسد هم کاملا ویران شده و آن اراضی پهناور هم لم‌یزرع وبیحاصل افتاده است.

تنها این سد ازبقایای شهرقدیمی ساسانی نیست. بلکه اگرازبرج وباروی قدیمی که اکنون مبدل به تپه خاکی شده بالا رویم ونظری بطرف مشرق اندازیم قلهٔ کوهستانی آهکی رامیبینیم که بجبال بختیاری اتصال پیدا میکند. دردامنهٔ این کوه ودربالای آن همه‌جاقبرستانهای متعددی دیده میشود که سنگهای بزرگی درروی قبرها افتاده است وبااینکه درطول قرنهااین سنگهارا برای ساختمانهای جدید برده‌اند ویادوباره تراشیده وبقبرستانهای تازه‌منتقل کرده‌اند هنوز مقدار زیادی ازآنها باقی‌است اما هیچ نوع علامت یاکتیبه‌ای موجود نیست که بتوان تاریخ درستی برای این‌میدان بزرك آرامگاه معین کرد. تصور میکنم که دراین قبرستان حفریاتی‌شده باشد زیرا مصالح سفالی زیادی که درموقع‌حفاری از قبرها بیرون‌آورده‌اند‌در روی زمین‌قبرستان پراکنده است. دهقانان‌نقل‌میکنند که درموقع‌بارندگیهای زیاد سیل ازاین‌قبرستان‌جریان‌پیدامیکند و زیور های طلا و سنگهای گرانبها ومسکوکات‌بنام شاپوررا بطرف رودخانه‌میکشاند.



یکی از قایقچیان اهواز

اهواز دراین موقع بیش از دویست نفر سکنه ندارد که همه فقیر وبانهایت سختی زندگی میکنند. شیخ آنها پیرمردی‌است فوق‌العاده ظالم وجبارکه اتصالا آنها رادرتحت فشارقرار داده‌وباانواع زُجر وشکنجه‌حاصل دسترنج آنهارامیگیرد. من تا کنون‌چنین آدم بیرحم وظالمی را ندیده‌ام. این‌غول بدترکیب باآن‌ریش قرمزرنگ بیماری مارامغتنم شمرده‌و بفکر استفاده‌افتاده‌است نه‌خودش‌قایق بمامیدهد که بمحمره‌برویم ونه حاضراست که دیگری‌مارا ببرد واتصالا وعده میدهد که شما رابابلم خود خواهم فرستاد. مدت‌سه روز است که مارسل با او در کشمکش ونزاع است.

پس ازآنکه به‌بهانهٔ تعمیر قایق خود بـاندازهٔ چهاربرابر قیمت آن ازماپول گرفت باین فکرافتادکه مارامبتلا بقحطی نماید تابطور اجبار قفل صندوق آهنی راهم برای اوبازکنیم محرمانه باهالی امرکرده بودکه اگرکسی آذوقه‌ای بمابفروشد اورا بضرب‌چوب خواهد

کشت ومارا مجبور میکرد که تخم مرغهای گندیدهٔ درزیر شکم مرغانش رابابهای زیادی خریداری کنیم .

خلاصه‌مانتوانستیم براضی کردن‌این غول‌معمم‌موفق گردیم . خوشبختانه‌روزی آمدبطویله‌ای که مارا درآن جایداده بود وگفت : « باکوشش‌های زیاد بلم خوبی برای‌شما فراهم کرده‌ام وازاین ساعت به‌بعد هروقت مایل باشید میتوانید حرکت کنید »

بااینکه ما باور نمیکردیم که چنین آدم حیله‌باز وطماعی‌راست بگوید یکساعت بعد زورقچیان آمدند وما هم برای‌حرکت‌حاضرشدیم. زورقی که‌بجای‌بلم برای ما تهیه کرده بودند بقدری کوچك بودکه مابزحمت‌درآن





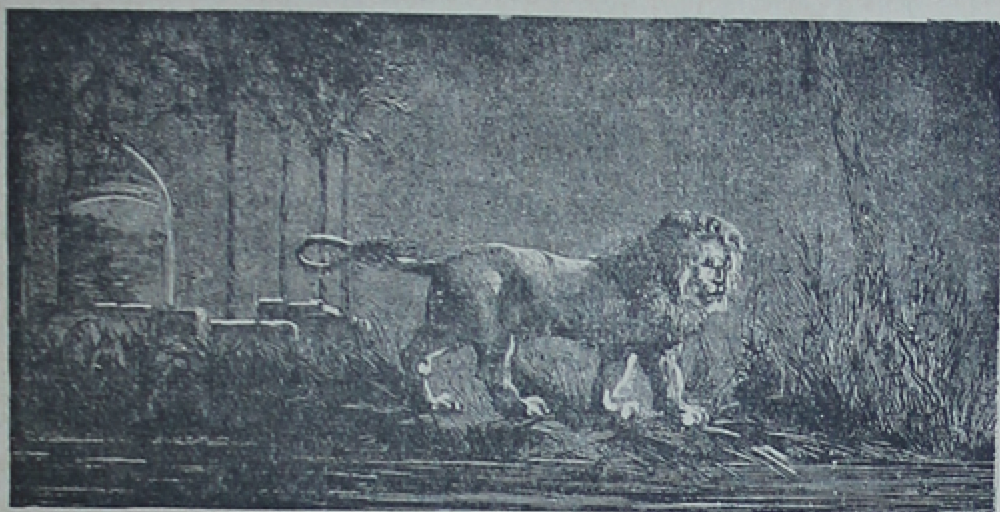
زنان اهواز

جای گرفتیم‌وعلاوه براینکه‌متصل‌شانه‌هایمان‌ازبرخورد بکنار آن‌آسیب میدید بیم‌آنراداشتیم که مبادا باکمترین موجی‌سرنگون‌گردد ومارا طعمهٔ‌ماهیان شط کارون سازد .

دونفر پاروزن درجلو وعقب آن‌جای گرفته بودند وقایق را در روی‌آب میراندند وطولی نکشیدکه اهواز باآن سدبزرگ وشیخ طماع وظالمش از نظر ناپدید گردید .

آشپز ماهم درتعجب بودکه چگونه شیخ برفتن ماتن در داد واز پارو زنان‌علت‌میپرسید . یکی ازآنها درپاسخش گفت : علت تن دردادن اواین است که امروز قبل ازطلوع آفتاب چاپاری باهواز وارد شد واطلاع دادکه سرتیپ میرزا تقی‌خان دکترظل‌السلطان باکشتی بخاری شیخ‌مزعل بزودی وارد اهواز میشود تا برود بشوشتر وراجع بامر مهمی باحاکم آنجا مذاکراتی بکند . بنابراین شیخ ماازآمدن اوبوحشت افتاد وخواست زودترشمارا از قلمرو خود بیرون کند مبادا بسرتیپ شکایت کنید واسباب زحمت اورا فراهم نمائید . سواحل رودکارون دراولین مسافرت ما چنین منظرهٔ زیبائی را نداشت اما افسوس‌که من نمیتوانم درست ازتماشای این منظرهٔ‌مطلوب‌بهره‌مند شوم . درته‌زورق افتاده‌ام‌وشنل‌بارانی را بخود پیچیده‌ام وباداشتن تب‌دوروز ودوشب است که بیحرکت مانده‌ام .

در روز دوم حرکت زورق‌چندساعتی درنزدیکی‌چادرهای قبایل‌توقف کرد ومارسل توانست نان ودوغی ازآنها خریداری‌نماید وپس از مختصر استراحتی‌دوباره براه‌افتادیم . نیمه‌شب بادی‌بلند شد وبتدریج روبشدت گذارد . قایقچیان ازترس غرق شدن‌قایق رابکنار آورده وباطناب بدرختی بستندتااستراحت کنند . طولی نکشید که دیدم‌آهسته بامارسل صحبت‌میکنند واز اومیپرسندکه‌آیاتفنگ‌هابرای تیراندازی‌حاضراست‌یانه ؛ ازشنیدن‌این جمله بااینکه بیحال بودم بزحمت بلند شدم وتفنگ‌خود رابرداشتم وباطراف‌نگاه کردم . باران‌قطع شده وبادهم ابرهای سیاه را پراکنده کرده بود وساحل هم در روشنائی ماه دیده میشد . ناگاه نظرم



شیر درساحل کارون

بسایه‌ای افتادکه در زمینهٔ روشن در حرکت‌است . چون بدقت نگریستم شیرعظیم‌الجثه‌ایرا دیدم که موقرانه‌درطلب‌طعمه گردش‌میکند . بااین‌حال تصور کردم که اگرمارا‌هم‌دیده‌بود‌یحتمل بخوردن گوشت ماچندان رغبتی نمیکرد . زیرا که مابقدری رنجور وضعیف شده‌بودیم که‌بجز استخوان چیزی درتن‌نداشتیم . زورقچیان‌ازترس اینکه اگر ما تیری بطرف آن بیاندازیم شیر تیرخورده حمله میکند فرصت تیراندازی بماندداده وباعجله‌طنابرا ازدرخت باز کردندواز ساحل دور شدند وقایق رابحرکت درآوردند وشبانه مارا بمحمره رساندند .

روز بعد مارسل قایق‌دیگری راکرایه کرد وباخوشوقتی بطرف بصره رفتیم . این مسافرت چندان زحمتی نداشت وچون بمصب رودکارون رسیدیم کشتی قشنگی را در دجله دیدیم که درعقب آن پرچم سه‌رنگ‌فرانسه نمایان بود . این‌همان کشتی است که من امیدوار بودم‌با آن بفرانسه مراجعت کنم .

اگر این کشتی درمحمره درمقابل تجارتخانهٔ فرانسه توقف نکند ماناچاریم که ازدوراه‌یکی‌را اختیار کنیم یاباید یکماه درمحمره بمانیم تادوباره بر گردد ویابهندوستان برویم و باکشتی دیگری‌حرکت کنیم . دراین‌فکر بودم‌که ناگهان صدای سوت‌آن‌بلند شد . آیا لنگرخواهد انداخت ؟

بادقت‌بآن مینگریستم . پرچم‌سه‌رنگ‌از مصب کارون دور شد وچنان حالت اندوه وحزنی بمن‌روی‌داد که‌قادر بر تکلم نبودم‌و باهردودست بقلب‌خودفشار آوردم‌وبی اختیار سیل‌اشك‌ازچشمانم جاری شد وسررا بزیر انداختم .

خوشبختانه چون دوباره بآن نگریستم مشاهده نمودم که بتدریج سرعت‌خودرا کم میکند . بزورقچیان گفتم‌اگرزودتر مارا بکشتی برسانید انعام خوبی بشما خواهم داد . آنهاهم از ذوق گرفتن انعام بر کوشش افزوده وطوری زورق را بسرعت میراندند که گوئی در هوا

پرواز میکند. بمحض اینکه بلم بکنار کشتی رسید من فوراً طناب پلکان را گرفته و بسرعت برق از آن بالا رفتم وخود را بدرون آن انداختم.

علت عدم توقف کشتی هم درمرحلهٔ اول این بودکه چون خواستند لنگر اندازند زنجیر آن پاره شد و کشتی با جریان آب رفت ناچار لنگر دیگری را انداختند و کشتی در فاصلهٔ نیم میل ازمصب کارون توقف نمود. این پیش آمد موجب آن شدکه من آخرین وحشت واضطراب خود را درایران احساس نمایم.

فصل چهل ودوم

خلاصه‌ای‌ازتاریخ صنعتی وادبی ایران - سلسلهٔ‌هخامنشی - پارتها - ساسانیان - فتوحات اعراب - غزنویان - سلجوقیان - منولها - صفویه - قاجاریه

۲۸ فوریه - چنین بنظرم میآید که نیرو های از دست رفته‌ام میل به بازگشت کرده‌اند واحساس‌میکنم که‌روز بروزحالم‌بهتر‌میشود. اکنون میتوانم بدون ترس‌ازیك انتهای کشتی بانتهای دیگر آن‌بروم. رفته‌رفته‌هوش وحواس وحالت‌روحیم که‌بسستی وخمودی خوی گرفته بودند اظهار حیات میکنند.

در شب‌های مهتاب‌که دریا‌آرام و کشتی دربحراحمر واقیانوس هند سینهٔ امواج‌رامیشکافت‌من در روی عرشهٔ کشتی قدم میزدم وگاهی بکنار آن آمده بدریا نظری میانداختم وبتماشای



عبور از کانال سوئز

خوکان دریائی میپرداختم که باروشنائی فسفرمانند دراین شبهای خوش سرگرم بازی و تفریح بودند . گاهی‌هم فکرم متوجه ایام مسافرت درایران میگردید وسختی‌ها ومشقت‌ها ورنجهائی که دراین مسافرت تحمل کرده بودم ازخاطرم عبور مینمودند ودر ضمن دوران عظمت باستانی وتاریخی ایران مانند دور نمائی درنظرم مجسم میگردید .

چون از زندگانی یکنواخت وخسته کنندهٔ مسافرت وتماس با ایرانیان رهائی یافته بودم و فراغت خاطری داشتم میل کردم بطور خلاصه ادوار تاریخی ایرانرا بقلم آورم وبیطرفانه دراوضاع واحوال هردوره ومردم آن قضاوت نمایم وبهتر آن دیدم که از زمان سلطنت سیروس کبیر شروع کرده وبطور اختصار مطالعات خود را تااین زمان که ناصرالدین شاه قاجار براین سرزمین حکمرانی میکند شرح دهم .

مطالعهٔ منشاء وتکوین ملت ایران وترقیات فکری وصنعتی ودوره‌های عظمت وانحطاط آن که صفحات قرون گذشته بآنها گواهی میدهند وارتباط این ملت بانژادهای لاتین وژرمن و منازعات وجنگهائی که درمدت ده‌قرن درمیان این ملت وملل یونانی ورومی بوقوع پیوسته همه حائز اهمیت وسودمند هستند . کشورایران که تقریباً درسی قرن پیش باکوشش نیاکان آستیاژ وخود او وپسرش سیاکزار تأسیس یافت تنها کشوریست که توانست ازگردابی که تمام ملل آسیائی درآن غرق شدند رهائی یابد وخود رابساحل نجات رساند وبااینکه عظمت وقدرت باستانی خود را ازدست داده هنوز هم مردمش خصائص ذاتی وصفات پسندیده وسلیقه وذوق صنعتی وهنری خود را حفظ کرده‌اند وبقدری باستقلال خودعلاقمندی داشته ودارندکه حتی بمذهب اسلام هم که فاتحین عرب باین سرزمین آوردند صورت خاصی دادند یعنی اسلام واقعی و اساسی راپذیرفتند وبآن عامل گردیدند .

در روشنائیهائی که بتاریخ گذشتهٔ فلات ایران تابیده دیده میشود که ابتدا سرزمین ایران بتصرف قبایل آرین درآمده است . درطرف شمال قبیلهٔ مادای یامد زندگانی میکردند و چون در مجاورت آشوریان بودند بزودی دارای تمدنی شدند و درنتیجهٔ این تمدن توانستند قبایل وحشی جنوبی‌را هم مطیع خودسازند . امرا وزیردستان وغالب ومغلوب همه بزبانی حرف میزدندکه بازبانهای قدیمی هندیان قرابتی داشت وباقوانین استبدادی زندگانی میکردند وبطوریکه اکنون معلوم شده پیروآئینی بودندکه زردشت نامی ازطرف اهورامزدا برای تمام قبایل آرین آورده بود .

پیشوایان روحانی مدتی که اقتدار ونفوذی داشتند دراین آئین تغییراتی دادند وثنویت راکه ازاصول عقاید موروثی آنها بود درآن داخل کردند . آنها اساساً معتقد بودندکه خدایان واهریمنانی هستندکه متصل باهم در کشمکش وجنگ میباشند ولی پارسیان دراین آئین تغییری ندادند وآنرا بهمان صورت سادهٔ اولیه پاك وبی آلایش نگاهداشتند .

خلاصه مادها اولین کسانی بودندکه در صحنهٔ نمایش واردشدند وپس ازاتحاد باممالك کوچك دست نشانده که ازاطاعت دولت نینوا سرپیچی کرده بودند قدرتی پیدا کردند ودایرهٔ فرمانروائی خود

راوسعت دادند وعظمت دولت آشورهم باضربات سخت نابوبال اوسور (Nabou - Bal Oussour)
حکمران بابل وسیاکزار پادشاه مد ازمیان رفت .

معلوم نیست که دراین نمایشها و کشمکشها پارسیان چه نقش مهمی را بازی کردند که توانستند دراین موقع تمام خوزستان یاقسمتی از آنرا بدولت کوچك پارس ضمیمه نمایند. میتوان احتمال داد که سیروس درهمین کشور کوچك که در کتیبه‌های بابلی بنام انسان یا انزان ذکر شده تولد یافته باشد . پدر او که درآنوقع براین ناحیه حکمرانی میکرده مسلماً از خانوادهٔ هخامنشی بوده که شاخهٔ بزرگتر آن در پارس فرمانروائی داشته و پای تخت آن در پازارکاد بوده است . پازارکاد (۱) وشوش هم درآنزمان تابع دولت بزرگ ماد وخراج گذار اکباتان بوده‌اند .

بهرحال درسال ٥٦٠ قبل ازتاریخ ماسیروس برپادشاه ماد یعنی آستیاژ غلبه کرد و برتخت سلطنت پارس وماد جلوس نمود ودولت پارس در ردیف بزرگترین دول شرقی درآمد . پس از فتح ممالك ایونی ولیدی وغیره سیروس باین فکر افتاد که کاخهائی بسبك نوین درفلات مشهد مرغاب بسازد . او نخستین کسی بود که درمحل ابنیهٔ خشت وگلی نیاکان خود کاخهای بزرگی باسنگ وآجر بنا کرد ودستور داد که حجاران صورتش رابطور برجسته درستونهای سنگی کاخش نمایش دهند واین جمله راهم در کتیبه‌ای بزبان پارسی با خط میخی که شبیه بخط آشوری بود (۲) درسنگ بیادگار گذارد «منم سیروس پادشاه هخامنشی»

پس ازسیروس پسرش کامبیز کارهای پدررا تعقیب کرد ومملکت پارس را وسعت داد ومصر را هم تصرف نمود و در اواخر سلطنت او منها بفکر تصاحب تخت سلطنت افتادند ویکی از آنها گوماتانام در هنگام مسافرتهای جنگی کامبیز خود را اسمردیس برادر کامبیز معرفی کرد وبرتخت پادشاهی جلوس نمود .

اما داریوش پسر هیشتاسپ که نوادهٔ آخرین پادشاه پارسی وازدودمان هخامنشی بود این شخص غاصب را ازتخت بزیرآورد وخود برتخت سیروس جلوس کرد وتمام ممالك آسیارا ازسواحل رود سند تاجزیرهٔ قبرس وازممفیس تاباکتریان واز خوزستان تاارمنستان درتحت نفوذ واقتدار خود در آورد .

فتوحات داریوش سرسلسهٔ دوم هخامنشی بعنوان یادگارهای پرافتخار درکاخهای باشکوه پرسپلیس ودر مقابر نقش رستم باخطوط برجسته ثبت شده است (۳) درتالارهای بسیار بزرگ کاخهای پرسپلیس و صورتهای برجستهٔ حجاری شدهٔ در سنگهای سخت این کاخها ومقابر نقش رستم اثری از هنرها وصنایع یونانی ومصری دیده میشود .

---

(۱) بعضی ازباستان شناسان پازارگادرا پارس گرد تصور کرده‌اند مانند بروگرد (م)

(۲) عده‌ای ازعلما خط میخی را ازاختراعات قوم سومر میدانند که درزمانهای بسیار قدیم درسرزمین بابل سکونت داشته‌اند (م)

(۳) کتیبهٔ بیستون از همه مفصلتر است (م)

من	داریوش	پادشاه
Moi	Darius	roi

PERSE : A - da - m D - â - ra - ya - v - ou - ch khchâyathiya

MÉDIQUE : U Da - ri - ya - va - os untan

ASSYRIEN : Anakou Da - ri - ya - vus sar

خط میخی با سه زبان پارسی ومدی وآشوری

وضع ادبی این دورهٔ پرافتخار ایران کاملا روشن نیست فقط درکتیبه‌های بزرگ بیستون و پند واندرزهای داریوش که باخط میخی باسه زبان دربالای مقبره‌اش باقی مانده میتوان نمونهٔ آنرادید . با اینکه این نمونه ها موجز و یکنواخت هستند عاری از لطائف ادبی نیستند . ایران هخامنشی درزمان سلطنت داریوش بمنتها اوج عظمت واقتدار رسید ولی از روزی که لشکراین پادشاه بزرگ درماراتن بشکست برخورد این عظمت واقتدارروبه‌تحلیل رفت .
خشیارشا پسرداریوش هم کاخهای پرسپلیس راتوسعه داد وساختمانهائی بر آنها افزود وهمه را درکمال ظرافت وزیبائی تزیین کرد وکارهای پدررا تکمیل نمود اماسرانجام افتخاراتی هم برای یونانیان فراهم ساخت . دردوران سلطنت همین پادشاه بود که خاور بحال احتضار درآمد وهوش باختری اظهار وجود کرد .

ازاین تاریخ ببعد قدرت وعظمت سلاطین هخامنشی متمایل بانحطاط گردید . اردشیرها که درتعیشات ونیرنگهای درباری غرق شده بودند وازحرمسرا بیرون نمی آمدند موجبات حرکت اسکندر و شورش مقدونیان رافراهم نمودند. دردوران آخرین پادشاهان هخامنشی درمعماری وصنایع وحتی زبان وادبیات هم اختلال راه یافت . دبیرانی که مأمور تحریروانشای کتیبه‌های سلطنتی بودند وکارهای مهم پادشاهانرا شرح میدادند مرتکب اغلاط صرف و نحوی و حتی املائی هم شده اند بطوریکه اگرپست ترین وبی سوادترین دبیران داریوش هم زنده بودند وآنهارا میخواندند به‌چنین نویسندگان میخندیدند .

اسکندرمقدونی هم مانندشهاب منتقمی طلوع کرد وزود ناپدیدگردید . اوفقط با نهدام بناهای موجود پرداخت ووقت آنرا نداشت که دوباره آنهارابسلیقهٔ خود بسازد . شاهان سلوکیدهم که جانشین اوبودند به محو کردن روح ملی ایرانیان پرداخته وباآتش نفوذ واقتدارمقدونیان که روبخاموشی میرفت خود راگرم میکردند .

درطول این دوره درمذهب قدیم ایرانیان هم تغییرات مهمی رویداد و عقایدسخیف یونانیان بتدریج درایران نفوذکرد . خدایان متعدد یونانی درمذهب ساده وبی آلایش مزدیسنا داخل شدندوعلائم وآثارتازه‌ای مانندآتشکده‌ها قائمقام شعائر باستانی ایرانیان گردیدند. کتب مذهبی

زردشتیان سوخته شد و بکلی ازمیان رفت ومملکت فرتوت پارس در حالیکه تحمل این همه مصائب وشدائد رامیکرد در انتظار قصابان دیگری بود که بیایند وآنرا قربانی کنند.
هیچ ملتی آن توانائی وشایستگی رانداشت که مانند ملت ایران متصل در کشمکش باشد و بالاخره بتواند پس ازانحلال سر بلند کند وباین فکر افتد که مملکت واستقلال ازمیان رفتهٔ خودرادوباره بدست آورد. ممالکی که بتوسط جانشینان اسکندر در سرحدات ایران تأسیس یافته بودندبجای اینکه اقتداری برای خودتحصیل کنند روزبروز ضعیف ترشدند اما ایران که شورش مقدونیه آنرا در بیحسی انداخته بودازخواب بیدار شد وربقهٔ تابعیت یونانیان را باتکان سختی از گردن خود بدور انداخت و دو باره آزادی و استقلال خود را بدست آورد.
دراینوقت دورهٔ سلطنت پارتها یاسلسلهٔ اشکانیان شروع میشود این دوره تاریک ترین ادوار تاریخی ایرانیان است. مقدرات ایران بدست امراء وشاهان کوچکی افتاد که بطورملوك الطوایفی در آنجا حکمرانی میکردند. ازفتوحات ومغلوبیت‌های اشکانیان اطلاعی دردست هست ولی ازنام سلاطین این سلسله که میراث سیروس را درمیان خود قسمت میکردند اطلاعات کامل ودقیقی باقی نمانده است
دردوران این شاهان دلیر که سلحشوران قدیمی را بلرزه درآوردند وسربازان سرسخت غربی را باتیرهای سربازان پارتی بعقب راندندهیچگونه آثارمعماری وادبیاتی دیده نمیشود. در اواخر این دوره ایرانیان دوباره بهوش آمدند وبفکر معماری و ادبیات افتادند ولخش اشکانی کوشش کرد که قطعات پراکندهٔ کتب مقدس قدیمی واصول مذهب وعقاید مغان ومؤبدان راجمع کرده وتدوین نماید ولی بمقصود خود موفق نگردید
خوشبختانه پس ازپارتها سلسله ای روی کار آمد که منتها آمال وآرزوی ایرانیان بود و باحیای ادبیات و آئین قدیمی پرداخت و دو باره این کشور را بمنتها اوج عظمت و ترقی رسانید
در مرکز پارس یعنی در میهن هخامنشیان امرائی فرمانروائی میکردند که دست نشاندهٔ پارتها بودند. نظربدوری پارس ازمقر حکومت مرکزی که در سرحدات غربی واقع بود و نداشتن عایدات سرشاری سلاطین اشکانی باین قسمت جنوبی کمتر توجه داشتند و بنا بر این بتدریج فرمانروایان جنوبی تقریبا استقلالی پیدا کردند
یکی ازاین حکمرانان موسوم باردشیر بابکان که اولین مؤسس سلسلهٔ ساسانی بودشجرهٔ نامه‌ای برای خود ترتیب داد که دررأس آن هخامنش قرار داشت وبسرمشق سیروس کبیرقبایل پارس را تحریك کرد وافتخارات گذشتهٔ آنها رابخاطرشان آورد وبساکنین قلمرو خود ومخصوصاً بمؤبدان که هنوز هم باصول وعقاید مذهب قدیمی ایران علاقه داشتند دلبستگی خاصی نشان داد وبدینطریق پیروان مذهب قدیمی ومؤبدان راباخود همراه کردوباشاهزادگان

وامرائی که ازاطاعت‌اوسرپیچی داشتند جنگید وهمه را دردشت‌فیروزآباد مغلوب کردوچنین بنظر میآید که آتشکدهٔ جور را (۱) بیادگار همین فتوحات و جلوس برتخت سلطنت بنا کرده باشد .

اردشیر ازمردان باعزم وبلند همت ویکی ازبهترین پادشاهان ایران بوده‌است . پس‌از آنکه شکست سختی بلشگر اردوان آخرین پادشاه اشکانی داد واورا مغلوب کرد تمام‌شاهزادگان وامرا باطاعت اوتن دردادند واو را شاهنشاه خطاب کردند وازآن به‌بعد تمام شاهان ایران این‌عنوان پرافتخار شاهنشاهی را اختیار نمودند .

عظمت واقتدار اردشیر بجائی رسیدکه تمام سلاطین مشرق زمین خواستار دوستی اوشدند وتحف وهدایای گرانبهائی برای او فرستادند وپس از آنکه مملکت ایران را بمنتها اوج عظمت رسانید منتظر آن نشدکه مرگ برای او جانشینی معین کند بلکه به بهانهٔ خستگی روحی تاج جمشیدیرا بادست خود برسرفرزندش شاپور گذارد واز سلطنت کناره گرفت .

اردشیر برای رسیدن‌به تخت وتاج‌تکیه بمذهب قدیمی‌ایران کرد وباحیا کردن‌آداب‌ورسوم وعقایدایرانیان‌قدیم‌همت گماشت‌وخوددرانیزدرپیروی‌این‌رسوم‌وآئین‌قدیمی‌مانندقهرمانی نمایش داد و شاید هم این‌کار ها را از روی خلوص نیت کرده باشد . زیراکه چندین قرن قبل از لوئی چهاردهم به‌پسر خود شاپور درموقع استعفای ازسلطنت پند واندرز میدهد و چنین میگوید .

« ای‌فرزند بدان‌که مذهب وسلطنت باید هم‌عنان حرکت نمایند ویکی بدون دیگری‌ممکن نیست وجود داشته باشد زیرا که مذهب اساس‌برقراری وپایداری سلطنت‌است وسلطنت هم بایدپشتیبان‌وحافظ مذهب باشد »

کمتر مملکتی است که از حیث عظمت واقتدار وثروتمندی بپای ایران دورهٔ ساسانی رسیده باشد . دراین‌دوره‌تیسفون قائمقام شوش وبابل گردید وبجای‌آئین خشن‌ارباب‌انواع‌پرستی و شرك مذهب یگانه پرستی مزدیسنا استقرار یافت . دشت های حاصل خیز پربرکت که در آنجا آب وآفتاب درفراوانی حاصل زمین باهم رقابت میکردند از جمعیت متراکمی‌پوشیده شد . شهرهای‌بزرگ بیکدیگر متصل گردیدند وکانالهای زیادی مانند شبکه‌های تور برای آبیاری‌ساخته‌شدند . جنگهای‌ایران باروم بفتوحات نمایانی بنفع این‌سلسله منتهی‌گردید وبااسارت والرین امپراتور روم پایان یافت .

دراین موقع سبك‌معماری تازه‌ای درایران ظهور کرد . سرزمین ایران مارا باین‌ظهورات ناگهانی عادت داده است . مگر ندیدیم که درمدتی‌کمتر از چهل سال آنهمه کاخهای‌عظیم بی‌نظیر درمشهد مرغاب وپرسپلیس برای شاهان اولیهٔ ایران‌ساخته وپرداخته شد ؟

---

(۱) همان آتشکده ایست که در حوالی فیروزآباد واقع و دیولافوا آنرا مانند روز اول مجسم کرده است (م)

سلاطین هخامنشی چون بر تمام ملل تسلط و تفوق داشتند نمیخواستند درمنازلی زندگانی کنند که شبیه بمنازل رعایای آنها باشد . بنابراین همانطور که ظروفی را از آب رود دانوب ورود نیل ورود کئاسپس(۱) پر کرده ودر پشت درهای مفرغی خزائن خود بعلامت وسعت آب وخاک محفوظ نگاهداشته بودند شعارهای صنعتی مصری و یونانی و کلدانی راهم مخلوطاً درکاخهای پرسپلیس جمع کرده بودند .

طرز زندگانی ایرانیان بااولین پادشاهان ساسانی تغییر کرد . معابدی که باسلوب یونانی در دوران اشکانیان وسلوکیدها درایران بوجود آمده بودند همه تبدیل بآتشکده‌ها شدند. معماری ایرانی که براصول طاقهای قوس مانند و گنبدهای آجری قرارداشت دوباره آبرومندی وشرافتی پیدا کرد . کاخ باعظمت تیسفون که هنوز درساحل دجله خودنمائی میکند کاملا بسبک معماری قدیم ایرانی ساخته شده و هیچگونه آثاری ازاسلوب معماری بیگانگان در آن دیده نمیشود . برعکس پیشنیان که وقت خود را صرف خودخواهی وتجملات وساختن کاخهای عالی میکردند ساختمانهای عام المنفعه ازقبیل پلها وشاهراهها وسدها وکانالها وغیره ازمشغولیات عادی شاهان ساسانی بود . درمیان تیسفون ومملکت بیزانس روابطی بوجود آمد وبیزانس بطورغیر مستقیم ازرقیب خودایران ساختن گنبد معبدایاصوفیرا بعاریت گرفت وهمان تزیيناتی که ایرانیان پس ازمحو شدن شوش وآشور بکار میبردند درمعبد ایاصوفی بکار رفت .

دراین دوره مقام معماری برحجاری فزونی پیدا کرد وچنین بنظر میاید که برای اهانت کردن بمغلوبین فقط قلمهای حجاری رومیها را بعاریت گرفته باشند تابتوانند شرح فتوحات شاپور را نسبت بوالرین درنقش رستم ثبت ومجسم نمایند وجنگهای سواران سلحشور وپیمانهای اتحاد و اتفاق سلطنتی رادر این کوه ترسیم کنند . تمام صنایع غربی بویژه حجاری صرف ایجاد بناهای سود آور شد ومهندسین غربی مشغول ساختن پلها وسدها ومجاری آبیاری شدند .

در همین زمان بود که کتاب اوستا بزبان پهلوی ترجمه وتفسیر شدو برزویهٔ طبیب ارمغانهائی مانند کتاب کلیله ودمنه وشطرنج ازهندوستان بایران آورد وازانوشیروان پاداش خوبی گرفت وبامر این پادشاه کتاب هندی رابزبان فارسی ترجمه کردند ودر دسترس دانشمندان گذاردند. داستان نویسان غربی هم ازاین کتاب که بفارسی نقل شده بود استفادهٔ زیادی کرده وداستانهای آنرا بزبان خود نقل ومنتشر نمودند . کتاب زمان جغرافیائی سندبادبحری وداستانهای مربوط بهفت وزیر که دارای حقایق اخلاقی هستندنیز درهمین زمان ازهندوستان بایران واردگردیدند وشعرا ودهقانان شرح زندگانی پرحادثهٔ بهرام گور وافتخارات وبدبختی‌های خسروپرویزرا بنظم درآورده وبیادگار باقی گذاردند . مملکت چین هم شاید برای اولین دفعه دروازه‌های

---

(۱) Choaspés نام یکی از رودهای خوزستان بوده که امروزه قراسو میگویند و در شط فرات میریزد .

خودرا بطرف ایران باز کرد تامصنوعات خود رابامصنوعات رعایای شاهنشاه مبادله نماید.
خلاصه قرنها گذشت تادورهٔ دومی در تاریخ ایران پدیدار گردید . یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی اگرچه فعال‌تراز داریوش کدمان بود درمقابل لشگر پرشور فاتحین عرب مجبور بعقب‌نشینی گردید وسرزمین ایران جولانگاه اعراب بیابان گرد شدوموانعی که‌ممکن بودجلوگیر پیشروی آنها باشد بدست آنها منهدم گردید .

درهمین ایام بودکه بقول فردوسی «سوسمارخواران»(۱) یعنی اعراب بادیه‌نشینی که‌ازتمدن بوئی نبرده بودند طلارابانقره عوض میکردند واز بهای واقعی این‌فلزات اطلاعی نداشتند و مروارید های گرانبهای نفیس راکه از درفش کاویانی ربوده بودند با دانه‌های ذرت مبادله میکردند .

معابد وآتشکده‌ها راویران میساختند وآداب ورسوم بدوی خود راباشمشیر بایرانیان تحمیل می نمودند .
جنگهای اعراب باایران بسیار سخت وهولناك بود . زمین باخون آبیاری میشد امادوامی پیدا نکرد . مذهب اسلام جای آئین مزدیسنا را گرفت وقرآن مجید قائمقام اوستای کهنه گردید وایرانیان ازاهورامزدا دست کشیده به‌پرستش الله پرداختند وصحبت ازحیات بعدازمرگ و قیامت وبهشت ودوزخ بمیان آمد ودیوان موهوم وجن وپری خودرا درمذهب جدیدمنتقل نمودند درمدت دوقرن ایران بمنزلهٔ یکی ازایالات قلمرو وسیع خلفا بود وحکام بدستورخلیفهٔ وقت بر آن حکمرانی میکردند بدیهی است که‌بااین اوضاع واحوال تاریخ ایران هم مقام خودراز دست داد وباتاریخ فاتحین آمیخته‌شد وجزیك مشت افسانه‌های بیمعنی چیزی باقی نماند .
درطول این مدت همینکه مختصر تزلزلی درتخت خلافت دیده میشد حکام ایرانی ازاوامرخلیفه سرپیچی کرده دعوی استقلال مینمودند . امانظربآنکه دارای وسایلی نبودندکه بتوانند در مقابل اقتدار خلفا زیادمقاومت کنند غالباً شکست خورده ومیگریختند .
اقتدار خلفا هم مانند اقتدار حکام ایرانی دست نشاندهٔ آنها استحکامی نداشت وموجبات دو نهضت بزرگ را درایران فراهم کرد که‌یکی نهضت ادبی ودیگری‌مذهبی بود . درزمان امیر نصرسامانی شعرای ایران شروع بسرودن اشعار کردند وغزلیاتی بزبان‌فارسی برطبق قواعد ادبی عرب ازخود باقی گذاردند .
سلطان محمود غزنوی از آشفتگی اوضاع‌استفاده کرده‌خودرا بسلطنت رسانید وبایران استقلالی داد وچون اقتدار خودرا بمنتها درجه رسانید فردوسی‌را مأمور کرد تامدارك تاریخی که بزبان پهلوی باقی‌مانده‌بود همه‌را جمع کند وبنظم درآورد وکتاب بزرگ شاهنامه باسراو

---

(۱) اشاره باین اشعار فردوسی است که میگوید :

زشیر شتر خوردن وسوسمار	عرب را بجائی رسیده است کار
که تخت کیانی کند آرزو	تفو بر تو ایچرخ گردون تفو...الخ

وبهمت عالی فردوسی بوجود آمد . دراین کتاب که یکی از شاهکارهای بزرگ عالم ادبیات است غالباً حقایق باافسانه‌ها وداستانها همراه است ونیز بواسطهٔ همین کتاب است که ملل آسیائی تااندازه‌ای بتاریخ ایران که آمیخته بافسانه وافکار شاعرانه است آشناشده‌اند . انشاء قصاید وغزلیات وحماسه‌سرائی حاصل تجدد ملی بود اماعزاداری ونمایشات حزن انگیز از نزاعهای مذهبی تولیدشد . توضیح آنکه پس از رحلت پیغمبر اسلام [ص] ابوبکر وعثمان وعمر بجای علی (ع) که ایرانیان اورا وارث حقیقی پیغمبر میدانند تخت خلافت راغصب کردند وپسرعم مؤسس اسلام صبر وحوصله راپیشهٔ خود ساخت تاوقتیکه این سه نفرغاصب ازمیان رفتند وچون بمقام خلافت رسید فرصتی نداشت وشاید درفکر هم نبود که این مقام رابرای اولادخود بطوراطمینان بخشی باقی گذارد .
بازماندگان خلفای پیشین هم نظر بکینه‌ای که ازعلی (ع) واولادش دردل داشتندومیخواستندوباره مقام خلافت را بدست آورند فرزندان علی (ع) حسن وحسین رادردشت‌های مدینه و کربلا شهید کردند وبقدری وحشیانه وظالمانه این اعمال ناپسندیده را انجام دادند که هنوزهم شیعه از شهادت آنها عزادار است وهرساله بیاد مظلومیت آنها در ایران مجالس روضه خوانی وتعزیه برپا میشود .
ازاین تاریخ به بعد شیعه باسنی بکلی قطع روابط کرد وجدائی کامل بین این دوفرقه بوجود آمد . احترام علی (ع) درنزد شیعه بمنتهادرجه است وحقا هم باید اینطور باشد زیراکه این مردبزرگ علاوه برجنگها وفداکاریها که برای پیشرفت اسلام کرد دردانش وفضائل وعدالت وصفات نیك بی‌نظیر بود ونسل پاك و مقدسی هم از خود باقی گذارد . فرزندانش نیزاز او پیروی کرده وبرای پیشرفت مذهب اسلام مظلومانه تن بشهادت دادند .
امیرالمؤمنین علی (ع) کسی است که بت‌هائی راکه اعراب شریك خدای یگانه میپنداشتندهمه راشکست ووحدت پرستی راتبلیغ کرد
علی کسی است که هیچوقت از جنگ روی گردان نمیشد و در موقع شکست هم که هر کس برای حفظ جان خود میگریخت یکه وتنها پافشاری میکرد واستقامت بخرج میداد و خود را بخطر میانداخت
علی کسی است که درقضاوت بمنتها درجهٔ عدالت رفتار میکرد و در اجرای قوانین الهی اصرار وپافشاری داشت
علی کسی است که تمام اعمال ورفتارش نسبت بمسلمانان منصفانه بود . علی کسی است که تهدید ونویدش قطعی بود .
«ای چشمان من گریه کنید واشکهای خودرا باآه ونالهٔ من مخلوط نمائید وبرای اولادپیغمبر که مظلومانه شهید شدند عزاداری کنید »
خلاصه پس از آنکه ایران به تصرف اعراب درآمد وخلفا برآن حکمرانی داشتند صنایع وحرف ازاین کشورباستانی رخت بربستند . شاهزادگان وملت بدبخت اتصالا مصائب جنگ‌ها راتحمل

میکردند کاخهای عظیم ساسانیان متروك ماند وروبویرانی گذارد . شاهزادگان وامرامجبور شدند که در منازل خشت وگلی زندگانی کنند

محمود غزنوی‌هم چون بسلطنت رسید پای‌تخت خودرا دردهلی قرارداد ودر آنجا بنیهٔ زیادی ساخت اماایران روی‌بنای تازه‌ای‌راتدید . فقط مسجدورامین ومقبره‌های‌متفرق درخراسان معرف آثار صنعتی این دوره هستند

البته این ساختمانها هرگز پای کاخهای بزرگ‌ساسانی نمیرسند تاچه رسد باینکه باکاخهای مجلل وباعظمت دورهٔهخامنشیان رقابت نمایند . این ساختمانها همه باآجر بناشده وسنگ درآنهابکارنرفته است . آراستگی آنها مدیون استادان هنرمندی است که باهمین‌آجرها آنها رازینت کرده وصورت خوش‌نما و زیبائی بآنها داده‌اندو در عین حال چنان محکم ساخته‌اند که بمرور زمان اعتنائی نداشته واگر خرابی در آنها راه یافته بادست‌مهاجمین وحشی‌وغارتگرصورت گرفته‌است . همین‌ساختمانهای‌آجری‌هم ذوق‌وسلیقه‌وهنرمندی استادان ایرانی رامیرساند

بدیهی است که طرز معماری با مرور قرون و فکر و سلیقهٔ فاتحین تغییر میکند اما در ایران درهر دورهٔ تاریخی بازهم اصل ومنشاء قدیمی خودراحفظ کرده وآثار آن درمقابر ودشت‌های لم‌یزرع دیده میشود .

درقرن یازدهم سلسلهٔ سلجوقی روی‌کارآمد . این‌قبیله‌تاتار در زمان سلطنت غزنویان بسیار قوی و دارای افراد زیادی بود و سلطان محمود هم در زمان حیات خود آتیه آنرا تا اندازه‌ای پیش‌بینی‌میکرد« گویند دریکی‌ازجنگها فرستاده‌ای ازطرف‌رئیس این‌قبیله نزد سلطان محمود آمد . سلطان از اوپرسید تا چه اندازه میتوانید برای من افراد جنگی بفرستید ؟

فرستنده یکی ازدوتیری که دردست داشت بسلطان داده وگفت هر وقت احتیاج بقشون داشتید این تیررا برای من بفرستید تا پنجاه هزارسوار بکومك شمابفرستم.
سلطان گفت :آیاممکن است که بیش ازاین‌هم بفرستید ؟

فرستاده تیر دوم‌را بسلطان داده وگفت هر وقت این تیررا فرستادید یکصد هزار جنگی برای شما خواهیم فرستاد .
سلطان باز پرسید اگر من درتنگنائی واقع گردم و احتیاج بتمام قوای شما پیداکنم برای مساعدت من‌چه خواهیدکرد ؟
سفیر کمان خود را باو داده و گفت درچنین موقعی این کمانرا برای مابفرستیدتادویست‌هزار سوار جنگی برای شمابفرستیم»
الب ارسلان لشگر بیزانتین رادر آذربایجان شکست‌فاحشی‌داد وبااین شکست افتخارنامهٔ‌سلسلهٔ خود را امضاء کرد . پسر اوملکشاه حدود مملکت را وسعت داد ونام او همه روزه ازمکه

تاسمرقند واز بغدادتا کاشغر ورد زبانها بود و عجب اینکه چنین مملکت پهناوری دردوران سلطنت اوچنان امنیت وآرامشی داشت که هرگز نظیرآن دیده نشده بود.
مجاری متعدد برای آبیاری ایجادگردید ودهقانان روی آسایش وفراوانی نعمت رادیدند. دانشمندان بسیر کواکب پرداخته وتقویم رااصلاح کردند. مساجدومدارس متعدد درتمام شهرهای مهم مملکت ساخته شد. مقبرهٔ نخجوان باآن بام هرمی شکل قشنگ وامامزاده یحیی و رامین و مسجد بزرك آنجا و مدرسهٔ قابل توجه قزوین و مدرسهٔ بغداد که تبدیل بگمرکخانه شده و شاید سرای اورتمهٔ بغداد هم ازافتخارات آندوره محسوب میشود.
ادبیات هم دراین دوره ازمعماری عقب نماند درآغاز قرن یازدهم اشعار بزمی زیادی سروده شد. خاقانی بقصیده سرائی پرداخت ونظامی داستان مشهورخسرو وشیرین واسکندرنامه را بنظم درآورد دبیران درباری بخطابه نویسی وقصیده سرائی پرداختند وزهاد وعباد متقی خود را در عالم عرفان وتصوف انداختند ومراحل آنرا تاآخرین منزل طی کردند ودر انتظاررسیدن بسعادت ازلی وخوشبختی جاویدانی بکف نفس وترك ماسوی‌الله وفنای فی‌الله پرداخته وبعالم مادیات پشت پا زدند وسرگرم رموز آسمانی وعوالم لاهوتی شدند.
برعکس حکیم معروف عمر خیام که پیش آهنك ومبشر گته(۱) وهانری‌هن(۲) بودرباعیات جاویدانی خودراسرود. این حکیم تقریباً مشرب سوفسطائی دارد وبهرچیز بانظر تردید و انکار واستهزا نگاه میکند وبخوشی وتعیش ولذایذدنیوی ومستی صورت حقیقت میدهد. انوری هم یکی ازشعرای این دوره است که باطبع روان فقروفلاکت مردم خراسانرا پس ازعبور طایفهٔ غز بارنك آمیزی قشنگی دراشعار خود نمایش داده است ومیگوید(۳):

برسمرقند اگر بگذری ای باد سحر	نامهٔ اهل خراسان ببر خاقان بر
نامه‌ای مطلع آن رنج تن وآفت جان	نامه‌ای مقطع آن درد دل وخون جگر
نامه‌ای بررقمش آه عزیزان پیدا	نامه‌ای درشکنش خون شهیدان مضمر
نقش تحریرش ازسینهٔ مظلومان تنگ	سطرعنوانش از دیدهٔ محرومان تر
ریش گردد ممر صوت ازآن گاه سماع	خون شود مردمك دیده ازآن گاه نظر
ای کیومرث بقا پادشه کسری عدل	وی منوچهر لقا خسرو افریدون فر
قصهٔ اهل خراسان بشنو ازسر لطف	چون شنیدی زره لطف برایشان بنگر
این دل افکارجگرسوختگان میگویند	کای دل ودولت ودین رازتوشادی وظفر
خبرت نیست کزین زیروزبرشوم غزان	نیست یك پی زخراسان که نشدزیروزبر
بربزرگان زمانه شده خردان سالار	برکریمان جهان گشته لئیمان مهتر

---

(۱) و(۲)Goethe و (Henri Heine) ازشعرای مشهور آلمان هستند (۳) اشاره بقصیدهٔ مفصل انوری است وما آنچه راکه نویسنده ترجمه کرده است عیناً ازخود قصیده دراینجا نقل میکنیم.

بر در دونان احرار حزین وحیران / در کف رندان ابرار اسیر ومضطر
شاد الابدر مرگ نه بینی مردم / بکر جز در شکم مام نیابی دختر
مسجد جامع هر شهر ستورانشانرا / پایگاهیست که نه سقفش پیداونه در
نکنند خطبه بهر شهر بنام غزاز آنك / درخراسان نه خطیب است کنون نه منبر
کشته فرزندگرامی اگر ناگاهان / بیند از بیم خروشید نیارد مادر
برمسلمانان آن نوع کنند استخفاف / که مسلمان نکند صدیك آن باکافر
خلق را زین غم فریادرس ایشاه نژاد / ملك را زین ستم آزاد کن ای پاك گهر
بخدائی که بیار است بنامت دینار / بخدائی که بر افراخت بفرقت افسر
که کنی فارغ وآسوده دل خلق خدای / زین فرو مایه غز شوم پی غارتگر
وقت آن است که یابند زمحنت پاداش / گاه آن است که گیرند زتیغت کیفر
آخر ایران که از آن بودی فردوس برشك / وقف خواهد بود تاحشر برین شوم حشر
رحم کن رحم بر آنقوم که نبود شب وروز / درمصیبتشان جز نوحه گری کاردگر
ازتورزم ایشه واز بخت موافق نصرت / ازتوعزم ایملك واز ملك العرش ظفر
بهره ای باید درعدل تونیز ایرانرا / گرچه ویران شده بیرون زجهانش مشمر
هست ایران بمثل شوره وتوابری وابر / هم بیفشاند برشوره چوبرباغ مطر
کشورایران چون کشورتوران چوتوراست / ازچه محرومست از رافت تواین کشور
خلقرا زین حشر شوم اگر برهانی / کردگارت برهاند زخطردر محشر

خلاصه سلطنت سلسلهٔ سلجوقی باطغرل پسرملکشاه پایان یافت(۱۱۹۳) واتابکان که امرای
دست نشاندهٔ سلجوقیان بودند از ضعف اربابان خوداستفاده کرده وبطور دلخواه برایالات
مهم مملکت مستقیماًحکمرانی میکردند . یکی از آنها مسجد جمعهٔ شیراز را برروی یکی از
کاخهای هخامنشی ساخت . پسر اوکه معروف باتابك ابو بکر سعدابن زنگی است ممدوح شاعر
شهیر ایران سعدی شیرازی بوده است . این شاعر نامی هم صوفی بوده ودو کتاب بنام گلستان
وبوستان ازاو مانده است . سعدی اخلاق پاك وروش معتدلانه ای داشته است .

قرن دوازدهم نیز بدو نویسندهٔ نامی افتخاردارد . یکی ازآنها معروف بشیخ عطار است که
کتابی بنام منطق الطیر بایکصد هزار شعر ازاو باقی مانده ورساله ای هم بنام پندنامه دراخلاق
نوشته است که درآن ازشرافت انسانیت بحث میکند ومیانه روی را درتمایلات نفسانی ولذایذ
دنبوی توصیه مینماید . دیگری شاعر شهیر شیراز حافظ است که درسر تب عرفان سرآمداقران
است واشعارش انسانرا شیفته ومجذوب میکند ودرحالیکه سرمست باده وعشق است وبه تجسم
صور زیبا میپردازد انسانرا بمراحل تکامل دعوت میکند .

باری در موقعیکه اتابکان باهم کشمکش وزد وخورد میکردند چنگیز خونریز درصحنهٔ ایران
ظاهر میشود(۱۲۲۱) مورخین ایرانی راجع باعمال وحشیانهٔ اوداستانهای تأثرآور وحزن

انگیزی نقل کرده‌اند . بعقیدهٔ آنها این بیابان‌گرد وحشی ایران را بکلی ویران کرد و مردمان آنرا نابود نمود . شهرهای آباد غارت شد . کتابخانه‌ها تبدیل بطویلهٔ اسبان گردید . کتب نفیس وگرابها را ازمیان برد و بالاخره برای اینکه بی‌احترامی نسبت بمذهب اسلام را بمنتها درجه رساند اوراق قرآن را پایمال اسبان کرد .

چنگیز خان درفکر فراهم ساختن وسایل خوشبختی قبیلهٔ خود بود وبرای نظامیان ومحاکم عرفی آداب ورسوم وقوانین مخصوصی وضع کرد وبرای جانشینان خود باقی گذارد .

هلاکو نوهٔ چنگیز بنا به‌تحریك وترغیب وزیرخود خواجه نصیرالدین بغداد پای‌تخت خلفا را درسال ۱۲۵۸ مسخر کرد این وزیر باتدبیر علاوه برفضایل گوناگون درعلم نجوم هم مهارتی داشت واز روی آثار کواکب پیش‌بینی کرد که خانوادهٔ بنی‌عباس در مقابل خانوادهٔ چنگیز سقوط خواهد نمود .

درزمان سلطنت غازان خان نوادهٔ هلاکو ایران دورهٔ درخشانی را طی کرد . غازان خان پادشاه عادل وعاقلی بود سارقین وراهزنان را از میان برد ومملکت را کاملا امن کرد . طرز اخذ مالیات را برپایهٔ منطقی استوار ساخت وارزش مسکوکات را ثابت کرد حتی برای مهمانخانه‌ها وکاروانسراها هم قوانینی مقرر کرد .

نفوذ واقتدار غازان خان درخارج ایران هم سرایت کرد وبااینکه یکصدهزار سرباز مسلح وتربیت یافته در زیر فرمان داشت بطوع و رغبت مذهب اسلام را پذیرفت وباپاپ هشتم بنی‌فاس (Boniface) روابط دیپلماتیك پیدا کرد واورا وادار نمود که عیسویان را درجنگ صلیبی تازه ای وارد نماید .

غازان خان عشق زیادی بساختن ابنیه داشت . متأسفانه مسجدی که درتبریز بنا کرد بکلی ویران شده‌است . در میان خرابه‌های این مسجد کاشیهای باسمه‌ای وموزائیك‌های آجری مخلوط به‌میناهای فیروزه‌ای یالاجوردی دیده‌میشود . پیدایش کاشیهای فیروزه‌ای از زمان سلطان محمود غزنوی شروع میشود وهنرمندان دورهٔ سلجوقی طرز ساختن آنها را حفظ کرده ودر ابنیهٔ مغول بکار بردند . مسجد نخجوان هم که اکنون برج باشکوه آن معرف زیبائی آن است درهمین موقع ساخته شده است .

برادر غازان خان درسال (۱۳۰۳) بهترین طرز معماری را درایران مغول بوجود آورد مقبرهٔ شاه خدابنده که هنوز هم‌هیکل عظیم ودیم آن دردشت سلطانیه‌خودنمائی میکند معرف این طرزجدید معماری‌است . علاوه براین مقبره بناهای متعدد دیگری هم دراین شهر کم دوام بود که اکنون همه ویران شده‌است .

همینکه نوبت به‌تیمورلنگ رسید (۱۳۹۳) بجای ساختمانهای عالی درهمه جای ایران هرمهای مرتفعی از سرهای مقتولین برپاساخت . میگویند این قهرمان خونریز بسپاهیان خود چنین میگفت : « روز جنگ روز شادی ورقص است وتالار تعیش وتفریح سپاهیان میدان جنگ

است . برداشتن اسلحهٔ جنگ وصدای شیفور آماده‌باش نوای موسیقی آنها میباشد وشرابی که باید بیاشامند خون دشمن است» .

اکنون باید دید که احوال واوضاع ایران درزیرپای این فاتح وحشی چگونه بایدباشد؟ شهرهای زیبای قندهار وکابل وهرات بکلی ویران شدند وسکنهٔ آنها بگدائی افتادندوبجاهای دورمهاجرت نمودند . شهرمعظم سلطانیه خراب شد وسکنهٔ ایالاتی‌هم‌که درمقابل این‌قهار خونخوار سرتسلیم فرودآوردند همه گرفتار قحط وغلا وقتل وغارت شدند .

اعقاب متعدد تیمور هم‌پس‌ازاوبرای بدست‌آوردن تخت سلطنت متصل درنزاع وجدال‌بودند وبعدازآنهاهم‌ایران‌بدست امرای ترکمان‌معروف به‌آق‌قوئینلو وقره‌قوئینلوافتاد . چون‌این دوطایفه درپرچم‌های خود شکل قوچ سفید یاسیاه نقش کرده بودندباین‌نامها معروف‌شدند. یکی ازاین امرا موسوم به‌جهانشاه درسال ۱۴۰۴ مسجدکبود قشنگ‌تبریز را بنا نمود که عالیترین‌شاهکار تزیینی‌ایران‌محسوب‌میگردد . نه‌تنها مینای‌فیروزه‌ای‌ولاجوردی بسبك منولی دراین‌بنا باموزائیك‌آجری اتصال‌یافته بلکه کاشیهای‌معرق هم تابلوهای رنگین خوش نمائی را تشکیل میدهند وسلاطین صفوی‌هم مساجد وقصور اصفهانرا از روی نقشهٔ همین مسجد زینت داده‌اند .

محصولات ادبی‌درقرون‌سیزده وچهارده وپانزده در ایران فراوان شد .کاتبی شاگرد نظامی منظومه‌های قشنگی ازقبیل نرگس وگل سرخ وغیره نوشت ورشیدالدین‌تاریخ مغول‌رابقلم آورد و مستوفی قزوینی تاریخ دورهٔ اسلامیرا تنظیم نمود و جای صوفی بساختن داستان افسانه ای یوسف وزلیخا وغیره پرداخت .

خلاصه‌جنگهای داخلی امرای ترکمان ایران راخسته وفرسوده کرد وزمینه‌ای برای‌شاهان صلح‌جو وآرامش‌خواه فراهم شد . یعنی شاهانی که جز تامین بلاد وآسایش مردم فکری نداشته‌باشند . سلاطینی‌روی کار آمدند که بمناسبت نام جد خود شیخ صفی‌الدین اردبیلی معروف بسلسلهٔ صفویه شدند

شیخ صفی‌الدین درزمان تیمورلنگ در اردبیل زندگانی میکرد ونظر بفضایل ومعلومات زیاد وزهد وتقوی احترام وشهرت فوق‌العاده‌ای داشت

گویندروزی‌تیمور درموقعیکه برتمام آسیا فرمانفرمائی داشت بملاقات شیخ‌رفت ودرضمن باوگفت ازمن چیزی بخواه . شیخ گفت‌چیزی نمیخواهم‌مگراینکه اسرائی‌راکه‌ازترکیه همراه آورده‌ای آزادکنی . تیموربخواهش اوتن درداد وکلیهٔ اسرائی‌راکه از ترکیه آورده بود آزاد کرد .

اولاد همین اسرا که شیخ آنها راآزاد کرده بوددرپاداش‌این احسان‌بعدهااولاداورابسلطنت رسانندند . شاه‌اسمعیل که‌درسال (۱۵۰۲) بسلطنت‌رسیده‌نسبت بجدخود احترام‌فوق‌العاده‌ای داشت‌ومانند اوعلی(ع) واولادش‌رادرخلافت‌ذیحق‌میدانست . بنابراین بتقویت آنهاپرداخت وبالاخره باکوشش‌های اوتشیع درایران رواج یافت ونظر باینکه مذهب رسمی‌ایرانیان

شد وطن پرستی هم بصورت تازه‌ای در آمد جانشین اوشاه طهماسب پیربداغ خان‌قاجاررا بحکومت قندهار منصوب نمود و نام قاجار یعنی نام همین قبیله که یکقرن‌است تخت و تاج ایرانرا تصرف کرده برای‌نخستین‌بار در تاریخ‌ایران‌نمایان گردید. شاه‌عباس کبیر[۱۰۸۰] دورهٔ‌پرافتخاری برای ایران فراهم کرد وحدود ایران را دراطراف جلو برد ولی بوسعت مملکت داریوش‌نرسید . این‌پادشاه‌سلطنت بااقتداری‌داشت . فتوحات متعدد اوموجب‌وحدت ملی وآرامش وترقی‌ایران گردید . ثروت وترقی ایران درزمان اوبجائی‌رسید که‌توانست مساجد و مدارس عالی و پل ها وکاروانسرا ها را در تمام مملکت بسازد و شاهراههای خوبی درمملکت ایجادکند وتجارت را ترویج نماید .

باوجود خرابیهائی که افغانهای وحشی بساخته‌های او وارد کردند بازهم بناهای زیادی از او یادگار مانده است ودرهر جای ایران اگر از چاروادارن بپرسید این‌بنا از کیست ؟ بدون تأمل میگویند «مال‌شاه عباس است» .

زیاد ساختن‌را نمیتوان خوب ساختن دانست معهذا اگرمهاجمین وحشی بانهدام بناهای شاه عباس‌وجانشینان او نمیپرداختند هنوز آن‌ساخته‌ها برجای‌بود .کاخهای رفیع سلطنتی اصفهان بغیر از چهل ستون همه سرنگون شده است خوشبختانه مساجد و مدرسهٔ مادر شاه نظر باحترامی‌که داشته‌اند سالم مانده‌اند .

بااینکه دربناهای شاه عباس سلیقه وتزیینات خوبی دیده میشود انحطـاط صنعتی و هنری ایرانی درآنها نمایان است . مقبرهٔشاه خدابنده درسلطانیه ومسجد جهانشاه تبریز نه‌فقط ازحیث استحکام‌بنا بلکه‌ازحیث‌ظرافت صنعتی وهنری هم بسی‌براینیهٔ صفوی اصفهان‌برتری دارند . استادمیناکاردراصفهان ازموزائیك های قشنگ‌که قبلا بادقت کامل وباذوق وسلیقه خاصی ترکیب میکرده و شاهکارهای ایتالیا را بخاطر میآورده دست‌کشیده و دیوار های عمارات را باکاشیهای مربع‌که در رویهم قرار داده پوشانده‌است و اسکلت عماراتی‌راکه معماران شاهی ساخته‌اند باعجله بالباس‌کم بهائی آراسته است .

درترکیب رنگ‌ها هم این انحطاط بخوبی نمـایان است . رنگ زرد خفیفی‌که قبلا برای نمایش برجستگی‌ها بکارمیرفته جای زیادتری را درروی تخته رنگ نقاشی اشغال کرده است بعلاوه رنگهای‌گل سرخی وسبزهم دراین ترکیبات داخل شده‌اند وبعدها هم‌درزمان سلطنت جانشینان شاه عباس رنگ آمیزی مطلوب ایرانی جای خودرا برنگهای قرمز و زردداده‌است . این رنگ‌آمیزی نامطلوب مخصوصاً درشیراز وابنیهٔ‌کریم خان محسوس‌است ودرزمان قاجاریه هم درسردر وحاشیهٔ دروازه‌های تهران بصورت بدنماتری درآمده‌است. ادبیات هم دردورهٔ صفویه رونق ورواجی نداشته است وشعرای آندوره بیشتر به تملق و مدیحه سرائی پرداخته‌اند .

دراواخر قرن هیجدهم آقـا محمد قاجار خواجه به‌تخت لرزندهٔ ایران دست انداخت اگرچه بیرحم وقسی‌القلب بود بازایران رابه‌عظمت دیرین خود رسانید امانظر بطمع زیاد وخست

ولئامت وجمع آوری ثروت که حتی ازمرکب دوات شعراهم نمیگذشت بساختن قصر یامسجدی اقدام نکرد و نهال ادب و فرهنگ هم در زمان سلطنت او رشد نکردو حاصلی نیاورد.
برادرزادهٔ اوفتحعلی شاه برعکس عموی خود باسراف پرداخت . حرمسرارا که درزمان عمویش متروك وخالی مانده بود از هزارها زنان صیغه پر کرد و برای منزل دادن این گلهٔ وحشی درتهران که تازه پای تخت شده بود واصفهان وسایر شهرهای مهم ایران عمارات بدون اسلوب وعاری ازتزیین ساخت که متناسب باشکوه وجلال شاهنشاه نبودند .
صنعت حجاری هم دردوران قاجاریه مانند معماری ازمیان رفت . فتحعلی شاه که برعکس ع و بمردی خود زیاده ازحد مغرور بود میخواست باسلاطین فاتح ساسانی رقابت کند بنابر این درتمام جبال و صخره های ایران به تقلید آن پادشاهان که فتوحات خود را درآنها بیادگار گذارده اند تصویر خود واولاد متعددش راباافتخارداشتن مزایای طبیعی حجاری کرده است این حجاریها همه یکنواخت هستند . صرفنظر از شکل خود شاه که حجار درشباهت باصل دقتی داشته است درسایر صور لطافتی دیده نمیشود . همان تصویری راکه درعمارت نگارستان تهران دیدم عیناً درکوههای کنارراه تهران بشیراز نیزمشاهده کردم .
محمد شاه سلطنت بی سروصدائی داشت بغیرازنیرنگهای درباری ودسیسه های برادران متعدد اوچیز دیگری درایران دیده نمیشود . پس ازمحمدشاه پسرش ناصرالدین بسلطنت رسید درزمان این شاه بجز نهضت مذهبی بابیه واقعهٔ دیگری در ایران روی نداده است روابط ایران باممالك غربی زیاد ترشده سفرائی ازطرف شاه باروپا رفتند وبآداب ورسوم آن ممالك آشناشدند ایران هم ازاروپائیانی که بآنجا رفتند خوب پذیرائی کرد . سیاحان ومسافرین هم بجزفقدان وسایل حمل ونقل وبدی آب وهوای این کشور شکایتی نداشتند وباشکالی برنخوردند .تقریباً وحدتی درمملکت بوجود آمد وقبایل فارس ولرستان وعربستان وغیره اگرچه باطناً از قدرت مرکزی سرپیچی داشتندظاهراً اظهار اطاعت میکردند وبااینکه قشون منظم وپلیسی درکار نبود آرامش وسکونی درایران پیداشد .

خود شاه ازمواجه شدن باممالك غربی وحشتی ندارد . ازدو مسافرت که باروپا کرده ارمغانی ازحیث تمدن وترقی بایران نبرده است ولی ایرانیان را بملل غربی نزدیك کرده است وبی میل هم نیست که ملت ایران را بادانش وهنرملل باختری آشنا سازد ولی ازترس پیشوایان مذهبی قادر براصلاحات نیست بعلاوه کاری راکه باید بتدریج ودرطول قرنها صورت بگیرد تادوام واستحکامی داشته باشد چگونه میتوان فوراً انجام داد و ناصرالدین شاه مجبوراً باید افتخار انجام چنین کاری را باعقاب خودواگذارد . اعقاب اوهم باید ازآنروزی بترسند که اگردست به تجدد زنند ایران هم مانند ترکیه سیر قهقرائی نکند وپاره ای ازآداب و رسوم ممالك باختری را بپذیرد که بااخلاق وعادات مسلمانان سازش نداشته باشد . بعقیدهٔ من بسی بهتر است که یك نفر شرقی باتمام موهومات ودرزیر قدرت استبدادی زندگانی کند و بآداب ورسوم اروپا آشنا نشود زیراکه دیده ایم غالب جوانان اروپا دیده فضایل اخلاقی ونجابت

فطری خودرا ازدست میدهند ودرعوض اخلاق ناپسند وعادات بد مارا فرا میگیرند وچون بوطن خود مراجعت میکنند این معایب را درزیر شنل خدعه ومکر پنهان مینمایند .

باری درموقعیکه یادداشتهای خودرا بمطبعه تسلیم میکردم باین فکرافتادم که باندکارمطالب زیر بشرح مسافرت طولانی خود خاتمه دهم . با وجود سرور وشادی فوق العاده که ازسیاحت ابنیهٔ باستانی جالب توجه ایران بمن دست داد واز حرارت آفتاب مطلوب آن گرم شدم ودر زیر آسمان پرستاره‌ای که مانند گنبد جواهرنشانی درخشان بود استراحت کردم وافکارشیرینی ازخاطرم میگذشت و ازمشاهدهٔ نارنجستانها و جنگلهای چنار ونخلستانها و انارستانها در بیابانهای لم یزرع ودشت های حاصلخیز لذت وافری بردم هیچکس را و لوآنکه دشمن هم باشد ترغیب نمیکنم که بچنین مسافرت پرزحمتی تن در دهد وخود راگرفتار سختی‌ها و بدبختی‌ها نماید مگرآنکه فقط درطول خط تلگراف انگلیس ازتهران تاشیراز برود وهیچ میل ندارم که طالع بد اورا بفارس و خوزستان و سواحل خطرناك رود كارون بکشاند زیراکه تب‌های موذی این سواحل را ملك موروثی واختصاصی خود دانسته‌اند.

برای اینکه بتوانم سرگذشت مسافرت خودرا برای هموطنان بعنوان ارمغان بیاورم باندازهٔ دویست کرم کنین بمصرف رساندم وازصورت‌حساب دوافروش هم اندوهگینم واکنون نیز باید برای قوای ازدست رفته وچشمان ضعیف خود تاآخرعمرافسوس بخوروم .

پایان

ژان دیولافوا



چاپخانهٔ حیدری

بها: ۳۰۰ ریال